

# تاریخ ایران

از زمان باستان تا امروز


- ا. آ. گرانتوسکی
- م. آ. داندامایو
- گ. آ. کاشلنکو
- پروفسور ای. پ. پتروشفسکی
- پروفسور م. س. ایوانف
- ل. ک. بلوی


ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی

## در این کتاب

## یادآوری

کتاب حاضر را ۶ تن از تاریخ‌نگاران نامدار شوروی نوشته‌اند، ضمن پیشگفتار این کتاب نام، پایه‌های علمی وفصولی‌که هریك از چهره‌های نویسنده در این‌کتاب نوشته‌اند ذکر شده است. بیگمان بیشتر از تاریخ‌خوانان، ترجمهٔ فارسی آثار ۲ تن از دانشمندان تاریخ‌شوروی به‌نام پرفسور ای. پ. پتروشفسکی و م. س. ایوانف را دربارهٔ تاریخ‌ایران خوانده‌اند.

نویسندگان برای نوشتن فصول این کتاب از منابع تاریخی شامل اسناد گوناگون آثار باستانی، تاریخ‌های مدون قدیم وجدیدکه در ایران، روسیه واروپای باختری‌وجود داشته و در دسترسشان‌قرارگرفته است بهره‌برده‌اند. برداشت‌های تاریخی‌اینان طبق‌اصول و روش علمی انجام یافته ـ پس از بررسی وارزیابی رویدادهائی که از منابع گوناگون تاریخی به‌دست آورده‌اند، وضع اقتصادی، اجتماعی وسیاسی جوامع را پژوهیده و بگونهٔ نوشته تاریخی عرضه داشته‌اند.

بسیاری از مورخان قدیمی در چهارچوب دیدگاه محدود و تنگ خود، از روی تعصب یابه‌پاس خدمتگذاری به‌مخدومانشان رویدادهای تاریخی را کم‌وبیش ثبت‌کرده‌اند، اما نتیجه‌گیری‌هایشان غرض‌آلود بوده وبسیاری از چهره‌های نامدار قهرمانان و رهبران جنبش‌های مردمی و آزادیبخش را به تهمت‌های ناروا آلوده‌اند. این قهرمانان راستین‌که بیشترشان قربانی تنگ‌نظری‌ها، خودخواهی‌ها و تعصب‌های مورخان ایرانی و خارجی بوده‌اند، کم نیستند، خوانندگان در لابلای همین کتاب از وضع آنان آگاهی خواهند یافت.

دانشمندان شوروی ضمن نوشتن فصول این‌کتاب، همهٔ آثارکذائی‌مورخان نامبرده

را خوانده ودرخلال رویدادهائیکه بگونهٔ جسته وگریخته به‌راستی در صفحات‌تاریخ‌های آنها نقش بسته است، حقایقی از زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم ایران را به دست آورده و صرف نظر از چهره‌های «نامدار» سیاسی، وضع جوامع ایرانی را از لحاظ تاریخی در زمانها ومکانهای معین تا اندازه‌ای روشن‌کرده‌اند. باید یادآوری کرد که هر یك از این دانشمندان در زمینه مطالبی‌که نوشته‌اند از تخصص‌کافی برخوردار بوده‌اند.

اکنون این سئوال پیش می‌آیدکه چرا مورخان‌گذشته وکنونی ایرانی نخواسته یا نتوانسته‌اند تاریخ ایران را بگونه‌ای شایسته ثبت‌کنند، یا چرا تاکنون ایرانیان به‌نوشتن تاریخی اینگونه اقدام نکرده‌اند، وچرا تاریخ جامع ایران را فقط دانشمندان ایران‌شناس شوروی اینگونه ساخته وپرداخته وعرضه داشته‌اند؟ در جواب این چراها بایدیادآوری کردکه انگیزه‌های بنیانی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در ایران مانع از آزاد اندیشیدن وآزاد نوشتن‌گردیده که دربارهٔ جزئیات آن باید صاحبنظران و کارشناسان اجتماعی نظر بدهند، اما یکی از انگیزه‌های پیش‌پا افتادهٔ این پدیده را که اتفاقاً من مترجم هم اخیراً به‌آن‌گرفتار بودم باید اختناق و سانسور بشمار آورد. طبعاً هنگامیکه نویسنده‌ای تنها به خاطر نوشته‌اش به‌سیاهچال زندان بیفتد، شکنجه و آزار ببیند وحتی درآستانه مرگ قرار گیرد، هیچکس را یارای درست اندیشیدن ودرست نوشتن نیست، آخر نویسنده یا مترجم برای نشرآثارش نباید دلهره داشته باشد، نبایستی ازآن به‌ترسدکه مبادا یك باره‌مأموران ساواك به‌درون‌خانه‌اش بریزند و همه نوشته‌ها و کتابهایش را به‌یغما ببرند و سپس همین نوشته‌ها را به‌عنوان «مدارك جرم» در دادگاهها به‌کار برند و او را به‌شکنجه و زندان محکوم‌کنند، یا آنکه حداقل نسخه‌های چاپ شده‌کتابش را از میان ببرند.

در اینجا شاید بی‌جا نباشد به‌دو موردکه برای مترجم این کتاب پیش آمده اشاره‌ای به‌شود:

من‌کتابی تاریخی را به‌نام «رازهای جنگ جهانی دوم» که نویسندهٔ آن تاریخ‌نگار شوروی بود، ترجمه‌کردم وانتشارات‌گوتنبرگ نیز سه‌هزار نسخه از آنرا چاپ‌کرد و دو نسخه برای به‌اصطلاح ثبت درکتابخانه ملی وصدور شماره ثبت به اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر وقت فرستاد. پس از یکسال تأخیر معلوم شدگویا مقامهای مسئول انتشار این‌کتاب را صلاح ندانسته و دستور «خمیرکردن» آنرا داده‌اند! در این‌کتاب بگونه‌ایکه از اسمش پیداست فقط دربارهٔ رویدادهای جنگ جهانی دوم نوشته شده وچیزی جزوقایع تاریخی ـ سیاسی و شرح عملیات نظامی نیروهای متخاصم دیده نمی‌شود. به گمان من دستگاه حاکم از پیروزی ارتش شوروی درجنگ جهانی خوشش نمی‌آمده وآنرا مغایر با «منویات» مقامهای عالی می‌شمرده‌که بیرحمانه دستور «خمیرکردن» آنرا صادرکرده‌است!

البته زیان مادی آنرا ناشر متحمل شد. پس از دوسال نفهمیدم چه شد که ناشر دوباره اجازه چاپ وانتشار آنرا گرفت، اما ۱۳ صفحه آخرکتاب به‌دستور همان مقامها سانسور و حذف شده بود. این کتاب پس ازسانسور سال گذشته منتشر گردید وهم‌اکنون در دسترس است.

کتاب دیگری به‌نام «حماسه ستارخان» راکه نویسنده آن عباس‌پناهی ماکوئی بود، در ۶ سال پیش از روسی به‌فارسی ترجمه‌کردم. یك نسخه ماشین شده آنرا برای «اعلام نظر مشورتی» به‌اداره نگارش نامبرده تسلیم‌کردم، محتوای این‌کتاب هم چیزی جزشرح وحال زندگی ستارخان وهمرزمان انقلابیش، همراه با تاریخ رویدادهای مشروطیت‌ایران نبود. نسخه ماشین شده این‌کتاب هم سالها در اداره نگارش ماند واجازه چاپ‌آنرا ندادند (هنوز هم در اداره نامبرده مانده و خاك می‌خورد). پس از رویداد انقلاب ایران نسخهٔ دیگرآنرا به‌بنگاه مطبوعاتی امیرکبیر واگذارکردم تا چاپ کند، هم‌اکنون زیر چاپ است و شاید بزودی منتشر شود.

این دوموردکوچك تنها برای من پیش‌آمده و نمایانگر اختناق و خفقانی است که نویسندگان ومترجمان بایستی تاب می‌آوردند. تا آنجاکه آگاهی دارم بسیاری ازنویسند-گان، مترجمان وناشران مبارز و شرافتمند در گذشته تنها به‌انگیزه نوشتن یا ترجمه یك اثرکوچك به‌سالها زندان محکوم، به‌شکنجه‌های هولناك گرفتار وحتی درآستانه مرگ‌قرار گرفته‌اند. قصد من در اینجا یادآوری و نمایاندن ددمنشی‌ها و ستمگریهای رژیم گذشته نسبت به نویسندگان نیست، در این‌باره زیاد نوشته شده و بازهم خواهند نوشت، فقط می‌خواهیم یادآوری‌کنم یکی از انگیزه‌های عقب‌افتادگی فرهنگ ایران در کلیهٔ زمینه‌ها از جمله ادبیات و تاریخ، فشار اختناق و سانسور دستگاه حاکم بوده است، اینگونه اندیشه‌های بارور انسانها در محدودهٔ ضوابط آریامهری و امثال آن خشکشان می‌زد و امکان هرگونه رشد وشکوفائی را از دست می‌دادند.

درمورد تاریخ‌نگاری‌ایران باید یادآور شدکه هم‌اکنون تاریخ‌نگاران ونویسندگان برجسته پیروجوان در ایران‌کم نیستند وبا وجود فشار سانسورگران آثار بسیارسودمندی رامنتشرکرده‌اند، اما اینك‌که محدودیت‌های آریامهری ازمیان رفته‌می‌توانند پژوهش‌های ژرف‌تری را انجام دهند و آثار گرانبهائی را به‌مردم ایران عرضه دارند. ایران بداشتن تاریخ‌نگاران بی‌غرض وبی‌طرف و صاحبنظر نیازمند است، ایرانیان کنونی و نسل‌های آینده می‌خواهند به‌وجود تاریخ‌نگارانِ این‌چنین افتخارکنند. این نیاز جامعهٔ‌ماست، امید می‌رود دانشمندان ایرانی در این مورد کوتاهی نکنند و بازهم انجام این‌کار مهم را به بیگانگان وانگذارند.

این کتاب در سال ۱۹۷۷ م. به‌وسیله دانشگاه دولتی مسکو به‌زبان روسی منتشر گردیده است، بگونه‌ایکه در پیشگفتار نوشته شده آنرا برای بهره‌برداری دانشجویان رشته‌تاریخ دانشگاههای شوروی منتشر کرده‌اند، اما بسیاری از مطالب این کتاب برای ما ایرانیان تازگی دارد و باید به وسیله صاحبنظران بررسی و مورد دقت قرار گیرد. نام این کتاب «تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز» است. ضمن درنظر گرفتن تاریخ انتشار آن (۱۳۵۶ ه. ش.) رویدادهای تاریخی ایران که در این کتاب نام برده شده فقط بایستی مربوط به زمان پیش از انتشار بوده باشد و بیگمان از رویدادهای بسیار مهم تاریخی که نمایانگر انقلاب عظیم ایران و سرنگونی دولت شاه و پی‌آمدهای انقلابی بعد از آن می‌باشد سخنی به‌میان نیامده است، وظیفه دانشمندان وپژوهشگران ایرانی است که‌این کار را انجام‌دهند.

متن روسی این کتاب چند ماهی پس از انتشار دریکی از کتابفروشی‌های تهران به معرض نمایش گذاشته شد، من یك جلد از آنرا خریداری وپس از مطالعه به ترجمه این کتاب سخت گرایش یافتم، اما همانگونه‌که قبلاً یادآور شدم در آنزمان انتشار آن بیگمان میسر نبود. بنابراین از این کار منصرف شدم. خوشبختانه دیری نپائیدکه دستگاه جهنمی سانسور پس از انقلاب عظیم مردم ایران درهم کوبیده شد واینگونه به‌ترجمه‌آن اقدام و هم‌اکنون آنرا به‌هم‌میهنان پیش‌کش می‌کنم. بیگمان‌این ترجمه دارای نارسائیهای‌فراوانی است که امیدوارم به وسیله انتقاد صاحبنظران برطرف خواهد شد. لازم به‌توضیح است همانگونه‌که دست‌اندرکاران به‌چاپ وانتشارات آگاهی دارند، دشواریهای فراوانی درراه چاپ وانتشار آن‌وجود داشته‌است که‌به‌کمك‌آقای‌حیدری مدیر انتشارات‌پویش‌برطرف گردید وکتاب با این شکلی‌که ملاحظه می‌شود، به‌علاقمندان عرضه‌شد.

درپایان از تلاشهای‌آقای جعفرحیدری‌که برای‌چاپ وانتشار این‌کتاب رواداشته‌اند سپاس می‌گذارم وامیدوارم در انجام اینگونه خدمات فرهنگی‌کامیاب شوند.

**کیخسرو کشاورزی**

# پیش گفتار

ایران، همسایه جنوبی اتحاد شوروی، کشوری‌که دارای تمدنی بسیارکهن است، در جنوب باختری آسیا و در فلات ایران واقع و قسمت عمدهٔ این فلات را در بر گرفته است. این کشور۱۶۴۸هزارکیلومترمربع یا $\frac{۲}{۳}$ پهنهٔ فلات را شامل می‌شود وبلندی متوسط آن از سطح دریا هزار تا ۱۲۰۰ متر است. این فلات از مناطق بهم‌پیوسته تشکیل‌شده، بلندترین نقاط در حاشیهٔ آن قرار گرفته و بنابراین مناطق داخلی‌اش نسبت به‌سطح دریا چندان بلند نیستند وآب وهوای این مناطق غـالباً خشکند. این فلات علاوه برسرزمین کنونی کشور ایـران در قسمت شرقی، شامل کشور افغانستان و قسمتی از پاکستان نیز می‌باشد. کشور ایران ازلحاظ وسعت ۱۴ بارکوچکتر از خاك اتحاد جماهیرشوروی است. اما از سرزمین‌های انگلستان، فرانسه، آلمان شرقی و آلمان غربی رویهم‌رفته پهناورتر است. سرزمین ایران از لحاظ مساحت در قارهٔ آسیا فقط از کشورهای چین و هندوستان کوچکتر است.

ایران‌کنونی ازشمال به‌خاك شوروی وبحر خزر، از خاور به‌افغانستان و پاکستان محدود می‌شود. در جنوب ایران خلیج فارس و دریای عمان که به اقیانوس هند پیوسته است، قرارگرفته. در خلیج فارس چند جزیره از قبیل قشم، هرمز، لارك، هنگام، خارك وغیره از آن ایران است. در باختر ایران، عراق وترکیه قرار دارند. رویهم‌رفته ایران دارای ۸ هزارکیلومترخطوط مرزی با تمام‌کشورهای همسایه‌اش‌می‌باشد، از جمله ۲۵۰۰ کیلومتر با همسایه شمالیش، اتحاد جماهیر شوروی مرز مشترك دارد.

سرزمین‌ایران را رشته کوهها و صحراهائی‌که مهمترین آنها دشت‌کویر ودشت‌لوت می‌باشند، فراگرفته، این‌کوهها ودشت‌ها تقریباً نیمی ازتمام سرزمین ایرانرا گرفته‌اند و تنها در حدود ۱/۴ زمین‌های تمام پهنهٔ ایران در شرایط‌کنونی قابل‌کشت و زرعند.

سرزمین ایران طبعاً خشك وبی‌آب است. در بیشتر منطقه‌ها، باستثنای باریکه‌ای در طول ساحل جنوبی دریای مازندران، کمتر باران می‌آید. اینگونه درقسمت‌های مهم ایران باید کارکشاورزی تنها به‌وسیله آبیاری مصنوعی انجام گیرد.

در داخل ایران‌کانهائی بسیار غنی و سرشار وجود داردکه مهمترین‌آنها معدنهای نفت می‌باشد. به‌موجب برآوردهائی‌که اخیراً انجام‌گرفته این معدنها دارای ۱۱ میلیارد تن‌نفت می‌باشند و بنابراین ۱۳٪ ذخیرهٔ نفت تمام جهان سرمایه‌داری و ۲۵٪ نفت موجود در خاورمیانه در معدنهای نفت ایران انبار شده است. از سوئی در این کشور معدنهای سرشارگازطبیعی،آهن، مس، سرب، روی، زغال‌سنگ، طلا، نقره وفیروزه یافت می‌شود.

به‌موجب نظریه‌های دانشمندان و نوشته‌های علمی‌ایکه دراین زمینه منتشر شده نام «ایران» از قبیلهٔ باستانی‌ای که خود را «آریا» نامیده، گرفته شده، سرزمینی که این قبیله درآن‌ساکن بودند «آریان» نام داشته است. در اروپا وامریکا تا پیش از سالهای ۳۰ سدهٔ بیستم، کشور ایرانرا «پرس» نام می‌بردند. این نام به وسیله یونانیان باستان باین کشور داده شد وآنرا از نام منطقه‌ای درجنوب باختری ایران.به‌نام «پارس» گرفته‌اند، (حدود این منطقه تقریباً همان حدود استان فارس امروز بود). این ناحیه نخستین مرکز حکومت‌های ایران باستان یعنی‌هخامنشیان وساسانیان بود. از این پس درجهان‌باستان، در بیزانتین، وسپس دراروپا، امریکا و جاهای دیگرنام «پرس» را برای این‌کشوربه‌کار می‌بردند. بنابراین ریشهٔ این نام از واژهٔ ایرانی باستان «پارس» یا «فارس» گرفته شده است (تبدیل حرف «پ» به «ف» پس از تسلط عرب‌ها انجام‌گرفت. چون عرب‌ها واژهٔ «پ» را نمی‌توانستند تلفظ‌کنند)، اینگونه زبان امروزی ایرانیان نیز به «فارسی» شهرت یافت. درخود ایران وکشورهای خاور نزدیك ومیانه این‌کشور همیشه به‌نام «ایران»نام برده شده است. به سال ۱۹۳۵ دولت ایران رسماً از همهٔ دولت‌های خارجی خواست از این‌پس‌کشورش را «ایران» نام‌ببرند وهم‌اکنون‌چنین است. درنوشته‌های اروپای‌باختری و امریکائی هنوز هم این کشور را «پرسیا» می‌نامند. در اتحاد شوروی نام این‌کشور و دولتش را که قبلا «پرسیا» نام می‌بردند تغییر دادند و هم‌اکنون درکلیه نوشته‌هایشان نام «ایرآن» را به‌کار می‌برند.

لازم به یادآوری است که واژهٔ «ایران» از پیش در نوشته‌های علمی گاهگاهی

به مفهوم اصطلاح جغرافیائـی، به معنای اعم برای این سرزمین به‌کار می‌رفته است. مثلا اصطلاح فلات ایران یـا کوه‌های ایران، بـه عبارت دیگر این واژه برای سر ـ زمین ایران کنونی، افغانستان و مناطقی از بلوچستان و پاکستان به‌طور کلی به کار می‌رفته است.

جمعیت مردم ایران، یعنی شهروندان ایرانی به طورکلی در پایان ۱۹۷۶-۳۳/۶ میلیون برآورده شده است ـ کمتر از نیمی از این جمعیت فارس یا فارسی زبانند ـ زبان فارسی به‌عنوان زبان‌رسمی و دولتی همه شهروندان ایرانی‌تعیین شده است. بیش ازنیمی از ایرانیان با زبانهای دیگری غیر از فارسی سخن می‌گویند، زبان برخی از اینان با فارسی معمولی‌فرق دارد، اینان‌وابسته به‌اقلیت‌های‌ملی، اقوام وعشایر می‌باشند (کردها، لرها، بختیاریها، بلوچها، مازندرانی‌ها، گیلانی‌ها)، بعضی دیگر زبانشان ازریشه فارسی نیست وبا زبان ملل دیگر سخن می‌گویند ، زبان ترکی، وحتی ارمنی، عبری، آسوری ازجملهٔ زبانهائیست که اقلیت‌هائی از ایرانیان باآن سخن می‌گویند ـ از میان اقلیت‌های ملی، مردم آذربـایجان ایران بزبان ترکی‌سخن می‌گویند، ترك زبانان بزرگترین اقلیت را تشکیل‌میدهند وازلحاظ شماره، پس‌ازفارسی زبانان مقام دوم‌را درایران‌دارند.

درمیان عشایرترك‌زبان ایرانی‌می‌توان، ترکمن‌ها، قشقائی‌ها، شاهسونها، افشارها وعشایر خمسه درفارس و دیگران را نام برد. قسمت‌مهمی از عشایر قشقائی، بختیاری، لر، بلوچ، شاهسون، خمسه ودیگران تا به‌امروز با وضع کوچ‌نشینی بسر می‌برند.

بنابر اصولی‌که دانش تاریخ نگاری شوروی دربارهٔ پیشرفت جوامع انسانی ارائه داشته، دوران‌های تـاریخ ایران عملا به۴ مرحلهٔ تقسیم می‌شوند: ۱. ایران باستان، ۲. ایران قرون وسطی، ۳. ایران عصر جدید، ۴. ایران زمان معاصر. این مرحله‌بندی برپایهٔ نهادها ومیزان پیشرفت نیروهای تولیدی و روابط این نیروها با یکدیگر انجام پذیرفته است. بیگمان‌تنها راه دست‌یابی به‌شناخت پیشرفت تاریخی جوامع انسانی‌بررسی همین عوامل می‌باشد.

در بخش «ایران باستان» نتیجه‌پژوهش‌های علمی دربارهٔ آثاربه‌دست آمده ازمناطق مسکونی‌ای‌که انسان‌ها ساکن‌بوده‌اند، نظام اجتماعی‌ای‌که برجامعه‌های‌آن‌زمان حکمفرما بوده، پیدایش روابط طبقاتی و نخستین حکومت‌هائی که در این سرزمین پدید آمده‌اند، بررسی شده است. در مورد شرح این دورهٔ تاریخی از منابع تازه‌ترین حفریات باستان‌ـ شناسان، بهره‌برداری گردیده است. قسمت عمدهٔ این‌بخش به‌نخستین حکومتی‌که درجهان پدید آمده یعنی دولت هخامنشی اختصاص داده شده. در زمـان دولت هخامنشیان و جانشینان این دولت پس از استیلای اسکندر یعنی دولت سلوکیدهای مقدونیه‌ای، دولت

پارتی ودولت‌ساسانی (به‌ویژه درنخستین‌دوره تأسیس این دولت)، طبعاً روابط تولیدی، برمبنای برده‌داری بوده وبه‌موازات آن در برخی‌مناطق روابط «زندگی اشتراکی»محفوظ مانده است.

با پیدایش پیشرفت روابط فئودالی در دولت ساسانی، دورهٔ «تاریخ ایران باستان» پایان می‌یابد و دورهٔ «ایران قرون وسطی» آغاز می‌شود، ویژگی‌های این دوره قدرت گرفتن روابط فئودالی وبه‌موازات آن حفظ روابط پیشین‌یعنی نظام برده‌داری در برخی‌از مناطق‌کشور است. ایران در دوران قرون وسطی بارها مورد تجاوز استیلاگران بیگانه از قبیل عرب‌ها، عشایر ترك، مغولها ودیگران قرار گرفت، استیلاگران نظام اجتماعی خود را به ایرانیان تحمیل کردند (خلفای عرب، ترکان سلجوقی، امپراطوری مغول، دولت تیمور، دولت‌هائی‌که از دودمان ترکمن بودند وقره‌قونیلووآق‌قونیلو نام داشتند). یکی از ویژگیهای «ایران قرون وسطی»، پراکندگی مالکیت‌های فئودالی به شکل‌های گوناگون و ستیزهای دائمی فئودالی در این سرزمین بوده است.

در دوران باستان ضمن‌مقایسه باکشورهای دیگر، ایران از پیشرفته‌ترین‌حکومت‌ها به‌شمار می‌رفت، اما تاخت و تاز ویرانگرانهٔ بیگانگان، جنگ‌ها وستیزهای پیوسته میان فئودالها، هجوم‌های غارتگرانه و نابودکنندهٔ بی‌شمار عشایرکوچ‌نشین به مردم شهر و روستا، منجر به نابودی و ویرانی شهرها و روستاها در دوران قرون وسطی گردید. بنابراین بازسازی سیستم آبیاری که زمانی دراز و کاری توان فرسا را لازم داشت، غیر ممکن‌گردید و اینگونه پیشرفت اقتصادی واجتماعی‌کشور متوقف شد، این انگیزه‌ها با نفوذ فراوان روحانیان مرتجع دین مسلمان روی مردم، درهم آمیختند وایران را درآغاز دوران عصر جدید به کشوری عقب مانده تبدیل کردند، بنابراین روابط تولیدی جامعه ایرانی در این زمان به‌همان وضع فئودالی‌قرون وسطائی ودر بعضی جاها فئودال ـ پدر-سالاری باقیماند.

در دوران عصر جدید، هنگامی‌که درمیان ملت‌های اروپائی‌پیشرفت تاریخی ادامه داشت و روابط بورژوازئی در آن کشورها پا برجا می‌شد، ایران ناتوان و عقب‌مانده نتوانست در برابر تجاوز کشورهای سرمایه‌دار ایستادگی‌کند و رفته رفته به کشور نیمه مستعمرهٔ وابسته به این‌کشورها تبدیل گردید. تنها در نیمه دوم قرن ۱۹ بود که روابط بورژوائی درجامعهٔ ایران آغازگردید وطبقهٔ بورژوازی وابسته، در ایران پدید آمد.

مهمترین رویداد آغاز قرن بیستم در ایران انقلاب بورژوازی وضد امپریالیستی سالهای ۱۹۱۱-۱۹۰۵ بود، این انقلاب در پی‌انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در ایران پاگرفت وبیگمان رویدادهای روسیه اثر فراوانی روی جنبش مردم ایران گذاشت. انقلاب‌ایران

به‌وسیلهٔ ارتش‌های امپریالیستی روس وانگلیس وحتی نیروهای ارتجاعی ایران سرکوب شد، بنابراین کشور ایران همانگونه به عنوان یك کشور نیمه مستعمرهٔ وابسته به دولت‌های امپریالیستی باقیماند ودارو دسته ارتجاعی وفئودالی، ملت را همانگونه زیر فشار دارند.

دوران «ایران معاصر» پس‌ازانقلاب‌کبیرسوسیالیستی در روسیه، آغاز می‌شود،این رویداد تاریخ جوامع‌بشری را از بنیاد دگرگون کرد. انقلاب اکتبر در عین‌حال‌که کوبنده ترین ضربت‌ها را برپیکر سیستم‌های امپریالیستی جهان بویژه استعمارگران وارد آورد، موقعیت ملت‌های خاور ازجمله ایرانیرا نیرو بخشید و آنها را در پیکار ضد امپریالیستی و آزادی ملی‌شان توان داد.

ازویژگیهای دوران ایران معاصر استقرار تدریجی‌روابط سرمایه‌داری، شکل‌گرفتن طبقهٔ کارگروتأثیر بی‌چون وچرای این طبقه در زندگی سیاسی‌کشور، پیکار همهٔ نیروهای پیشرفته دموکراتیك علیه امپریالیست‌های بیگانه وارتجاع داخلی ایران است.

درجریان ۱۵ ساله اخیر در ایران رشد چشم‌گیری در پیشرفت صنایع دیده‌می‌شود- فلزگدازی، صنعت نفت وغیره. با بهره‌برداری از درآمدکلان نفت، ایران از یك کشور کشاورزی بـه‌کشورکشاورزی - صنعتی تبدیل می‌شود. اصلاحات ارضی‌که از سال ۶۰ آغاز شد، درسالهای ۷۰ با شرایطی که فقط بسود مـالکان تمام می‌شود، به‌صورت یك سیستم استثمار شرکت‌های بزرگ سرمـایه‌داری ومالکان بزرگ درآمده است، این خود انگیزهٔ‌گسترش سریع روابط سرمایه‌داری در زمینه مالکیت روستائی‌گردیده است. ایران که درگذشته نزدیك در مرحلهٔ یك‌کشورعقب‌افتاده نیمه مستعمره قرار داشت، هم‌اکنون در راه پیشرفت سرمایه‌داری با سرعت جلو می‌رود.

نویسندگان‌برای نوشتن مطالب این‌کتاب، از نوشته‌های‌تاریخی شوروی، اروپای باختری وخود ایران مایه گرفته‌اند.

کتاب «تاریخ ایران» به‌عنوان کتاب درسی برای دانشجویان دانشگاه‌ها و مدارس عالی تدوین‌شده است. نویسندگان این‌کتاب برآنندکه این‌اثر می‌تواند مورد بهره‌برداری استادان دانشکده‌ها ومدارس قرارگیرد وحتی همهٔ علاقمندان به‌تاریخ ایران می‌توانندازآن سود برگیرند.

این‌کتاب را گروه دانشمندان ایران‌شناس دانشگاه‌های مسکو و لنین‌گراد بشرح زیر نوشته‌اند:

بخش‌های ۱ و ۲ ــ نامزد علوم تاریخ ا.آ. گرانتوسکی
بخش سوم ـ دکتر علوم تاریخ ـ م. آ. داندامایو
بخش چهارم وپنجم ـ نامزد علوم تاریخ ـ گ. آ. کاشلنکو

بخش‌های ۶ الی۱۳ ـ دکتر علوم تاریخ، پرفسور. ای. پ. پتروشفسکی

پیش‌گفتار، بخش‌های۱۴ الی ۱۹ وبخشهای ۲۱ الی ۳۲ و پی‌گفتار به‌وسیله‌دکتر علوم تاریخ پرفسور م. س. ایوانف

بخش ۲۰ ـ نامزد علوم تاریخ ن. ك. بلوی

نویسندگان امیدوارندکه این اثر به‌عنوان نخستین‌کوشش در زمینهٔادبیات شوروی به‌زبان روسی، بیان جامع و روشنی از تاریخ ایران، از دوران باستان تا زمان حاضر را به دست دهد و بیگمان از نارسائی مبرا نیست، از هرگونه انتقاد و تذکری سپاس‌گذار خواهند بود.

# ایران باستان

# ۱.
# از هم‌پاشیدن نظام اشتراکی اولیه. دولت ایلام

## غارهای قدیمی شکارچیان ایرانی:

نشانه‌های زیست انسان درمراحل نخستین‌دورهٔ پالئولیت[1] Paleolthic درایران کشف نشده است. ابزاری از نوع دورهٔ شل[2] Chellean و اشول[2] Acheulian در ماوراء قفقاز وکشورهای آسیای باختری بدست‌آمده ونزدیك مرزهای ایران درکردستان عراق نشانه‌هائی ازسکونت انسان در دورهٔ اشول دیده شده (تقریباً ۴۰۰ - ۲۰۰ هزار سال پیش). اما در دوران پیش از اشول هم بیگمان انسان در ایران ساکن بوده است، چون در خاور این سرزمین یعنی ترکمنستان ابـزار ابتدائی ساخت دست انسان‌که ویژهٔ

---

۱. پالئولیت: اصطلاح باستان‌شناسان و مربوط به دورانهای نخستین تمدن انسان‌های ماقبل تاریخ است. م.

۲. شل - اشل: مربـوط به‌دوران «پـالئولیت» است اما زمـانش نزدیکتر و در نتیجه تمدن انسان‌های آندوران پیشرفته‌تر است. م.

زندگی انسان‌های آسیای باختری بوده تصادفا پیدا شده‌اند.

به‌موجب آثاری که در خود ایران به دست آمده، این سرزمین در زمان موستر[1] Mousterian (پالئولیت میانه) کاملا به‌وسیله انسان مسکون‌بوده است. آثار مربوط به‌این زمان در قسمت باختری ارومیه، خاورکویـر نمك، فارس ومناطق دیگر از جمله لرستان وکردستان به‌مقدار زیادکشف‌شده‌اند. همهٔ این‌آثار در غارهاو سرپناه‌های‌صخره‌ای بدست آمده. منزل‌گاههای گروهی دوران پالئولیت در ایران تاکنون‌کمتر دیده شده‌اند.

آغازفرهنگ‌دوران موستر در ایران به‌صد هزار سال قبل می‌رسد، به‌موجب‌نتایجی که از طریق آزمایش «رادیوکربن»[2] بدست آمده، این دوران در ایران قرن‌ها زودتر از سر زمین اروپا آغاز گـردیده است ـ ۵۵ الی ۳۰ هزار سال پیش. بنا به نظریه چندتن از دانشمندان آثاری در ایران بدست آمده‌که زمان‌کهنگی آنها از صدهزار سال بیشتر بوده است. اما برپایهٔ آزمایش‌هائی که از اشیاء دوران پالئولیت میانه یعنی زمان موستر در ایران به‌عمل‌آمده و بنابر تاریخ‌گذاری‌هائی‌که از راه آزمایش رادیوکربن درغار کونجی (در دره خرم‌آباد و لـرستان) و شانیدار (در حاشیه شمال شرقی عراق) شده، قدمت این آثار از ۴۰ الی ۵۰ هزار سال بیشتر نبوده است.

زمان‌موستر با پایان آخرین مرحله دورهٔ یخ‌بندان درایران وآغاز این‌دوره دراروپا مقارن بـوده است. در دوران یخ‌بندان شمال، شدت یخ‌بندان درکوه‌های ایـران بارها بیشتر بود وهنگامی‌که به‌منتها حد خود رسید، یخ فروکش‌کرد و بنابراین رطوبت زیادی در پهنهٔ فلات پدید نیامد و هوای این منطقه تدریجاً به‌خشکی گرائید. اما آن‌زمان هوا نمناك‌تر از هم‌اکنون بود. بنابراین بیشتر گیاهانی‌که دراین سرزمین روئیدند ازنوع نباتات صحرائی بودند. فقط جنگل‌ها، بیشتر درمناطق‌کوهستانی پدید آمدند. نوع حیواناتی‌که در دوران موستر در ایران می‌زیستند تقریباً نظیر همان حیوانات‌کنونی این سرزمینند.

شکل اصلی اقتصاد در دوران موستر شکارحیوانات وحشی بود، ضمناً انسان‌ها کم‌کم انواع ویژه‌ای از حیوانات را نزد خود نگاه می‌داشتند. عمل شکار به گونهٔ گروهی انجام می‌گرفت. فعالیت وکار مشترك گروهی از سوئی و پیوستگی خویشاوندی از سوی دیگر باعث ایجاد اتحاد میان افرادگردید وسرانجام‌بنیاد عشیره‌های نخستین شکل‌گرفت.

---

۱. موستر: این زمان هم‌جزء دوران «پالئولیت» بشمارمی‌رود اما زمانش‌ازشل و اشل‌به‌زمان ما نزدیکتر است. م.

۲. رادیوکربن: روشی‌است‌که به‌وسیله‌آن مدت‌کهنگی‌اشیاء را با وسایل فنی‌تعیین‌می‌کنند. این وسایل‌که اخیراً اختراع شده مورد استفاده دانشمندان باستانشناس قرارگرفته است.م.

افرادی که اینگونه بهم پیوستند ناگزیر برای رفاه زندگی گروهی نیازمند به ساختن و بهره‌برداری از ابزار مشترك بودند، طبعاً همهٔ افـراد این‌گروه از تولید اشتراکی بهره می‌بردند. اینگونه گروهها‌ظاهراً دررشته‌کوههای‌زاگرس ایران ـ عراق پدید آمده‌بودند. چون اقامت‌گاه‌های آنها در این محل‌کشف شده است.

درمیان آثاری‌که از دوران موستر در ایران‌کشف‌گردیده مهمترین آنها که به‌سال ۱۹۴۹ پژوهش شده، غاری در کوه بیستون است، در این‌کوه‌کتیبهٔ معروف داریوش اول حك شده. این‌کوه آهکی درکنار راه قدیمی‌ای قرارگرفته‌که بین‌النهرین را به‌ایران وصل می‌کند، این غاردربین راه‌کرمانشاه وهمدان درکناره دره‌ای نزدیك چشمه‌ای قرار دارد. $\frac{۲}{۳}$ از بقایای استخوان‌های حیوانات فراوانی‌که در غار شکارچیان مانده است مربوط به گوزنها و $\frac{۱}{۴}$ مربوط به‌اسب‌های وحشی بودند. این موضوع نه‌تنها موجود بودن فراوان اینگونه حیوانات را دراین منطقه می‌رساند، بلکه ثابت می‌کندکه آن‌زمان در این‌جایگاه هم جنگلی انبوه (وجود گوزن) و هم دشتی وسیع (وجود اسب‌های وحشی) در نزدیکی این غار وجود داشته وشکارچیان به‌گونهٔ ثابت در این مکان اقامت‌گزیده بودند.

ابزار انسان‌های دوران موستر سخت‌به‌اقتصاد شکار وابسته بوده است. دربیستون، کونجی و غارهای دیگرابزار نوك تیزی یافت‌شده (اینها به‌جای نیزه به‌کار می‌رفته‌است) ضمناً ابزارهائی شبیه‌گیره (جهت عمل آوردن پوست برای لباس)، تیغه‌های سنگی نازك مانند چاقو در این غارها دیده شده‌اند.

فرهنگ‌مردم‌زمان موستر در زمینه‌های گوناگون‌زیستن‌همان‌فرهنگ انسان‌نئاندرتال (انسان‌های اولیه) بود. بقایای جسدهای ناچیزی از این نوع انسان در بیستون کشف شده است. درآثار شانیدار برگه‌های بیشتری دربارهٔ انسان‌های نئاندرتال زاگرس شمالی بدست آمده است.

در مرزدورهٔ پالئولیت‌میانه وجدید نوعی‌ازانسان‌های قدیمی Homo sapiens در این سرزمین می‌زیسته‌اند. از همین زمان‌ها آهنگ پیشرفت اقتصادی انسان آغازشده است. در این دوران، ابـزار نوین‌برای زندگی، اسلحهٔ کامل‌تر وحتی روش‌های موثرتر برای شکار و ماهیگیری به‌کار می‌رفته است.

ایران در دوران پالئولیت جدید بـا کشورهای همسایه‌اش حتی بـا سرزمین‌های خاوری وجنوبی مدیترانه دارای فرهنگی‌مشترك و نزدیك بهم بوده است. دراین‌کشورها انسان‌های ساکن، علاوه از راه شکار حیوانات وحشی، از نوعی نرم‌تنان خوش خوراك ولذیذ تغذیه می‌کردند، وحتی پیدا شدن پاره‌ای از بقایای موادگیاهی خوراکی درپایان این دوره حائـز اهمیت است. تمام اینها نشانـهٔ بحران اقتصاد شکار در این مناطق در

دوران پالئولیت جدید است، اگرچه بازهم شکار نقش عمده‌ای را در زندگی انسان‌ها بازی می‌کرده است. به‌همین انگیزه از آن‌دوره اسلحه جنگی ـ قطعات سنگ چخماق تیز وبرنده، سلاح‌های مرکب ازقبیل‌پیکان (بقایای کمان‌هم‌بدست آمده‌است) باقیمانده‌است.

در کاوش فرهنگ زارزی (در غار خار) و جاهای دیگر، تعدادی زیادی اسلحه که با شکل‌های منظم هندسی ساخته شده و بنابه تشخیص باستان‌شناسان مربوط به هزارهٔ یازدهم و اواسط هزارهٔ دهم پیش ازمیلاد می‌باشند، کشف شده، این اشیاء یا مربوط به پایان دوران پالئولیت یا زمان مزولیت می‌باشند. درست آنزمان در این مناطق نخستین گام‌در راه دامداری وکشاورزی برداشته شد. در قسمت‌های دیگر ایران روند سابق‌ادامه داشت‌ومردم مانند پیش از راه شکار زندگی‌می‌کردند. اما تکنیک سنگ خچماقی وپیشرفت در زمینهٔ ابزارسازی همانگونه در زاگرس ادامه داشت.

کاوش طبقهٔ زیرین «غار کمربند» و «غـار ختو» در خاور ایران برگه‌های مهمی از این دوران را بدست می‌دهد. این غارها در صخره‌های سنگی آهکی نزدیك جلگه خزر و باختر بهشهرکشف شده‌اند. فرهنگ ساکنان این غارها مربوط به‌پایان هزاره ۱۱-۱۰قبل از میلاد است. کمی بیش از مسکون شدن این غارها، آب دریای خزر فروکش‌کرد، اما سطح دریا در نزدیکی غار بوده وساکنان آن دردریا ماهیگیری ودر جنگل به‌شکارگوزن می‌پرداختند. اینان سگ داشتند واز تیر وکمان برای شکار بهره می‌بردند. درمیان‌ابزار این زمان بسیاری از سلاح‌های ساخته شده به‌شکل هندسی منظم، پیکان‌های تیز وگیره بدست آمده است.

تقریباً در نخستین نیمهٔ هزاره هشتم قبل از میلاد در غار ختو انسان‌هائی زندگی می‌کردند، که برای‌خود نردبان ساخته بودند اما خوراك گوشتی آنها منحصر به‌گوشت جوندگان بود. ظاهراً علت این موضوع‌کم بودن حیوانات شکاری بزرگ در منطقه بوده است. نمای دشت‌های صاف با علف‌های شاداب درآن منطقه وجود داشته است. در غار کمربند ضمن‌کاوش آثار هزاره هشتم وهفتم قبل از میلاد بقایای استخوان‌های آهوفراوان بدست آمده است این خود نشانهٔ آن است‌که از این زمان‌به‌بعد انسان‌ها درصددتصاحب حیوانات به‌منظور دامداری بوده‌اند.

بعدها طبعاً اهلی‌کردن حیوانات معمول گردید. درکاوش بقایای اواخر هزارهٔ هفتم و اوائل هزاره ششم قبل ازمیلاد استخوان‌های این دامها (بره، بز، خوك، گاو) بدست آمده، ۲۵٪ این استخوانها مربوط به حیوانات جوان بوده، این نشانهٔ آنست‌که آنها را برای اهلی کردن نگاهداشته بودند بعدها یعنی تـا پیش از اواسط هزاره هفتم ق. م. این نسبت به ۵۰٪ رسیده، واین گویای آنست که کار دامداری در میان انسان‌ها به سرعت

پیشرفت می‌کرده است. درهمان هنگام اسلحه سنگ چخماقی تکامل یافته، تیغه‌های داس مانند سنگی وظروف سفالی خشن درست می‌شده. از نیمهٔ دوم هزاره ششم ق.م. ابزاری از نوع نئولتیك مانند تبر وغیره کشف شده، اما درکاوش طبقه‌های نخستین هزارهٔ پنجم ق.م. ظروف نقش‌دار وظریف سفالی که ویژه مناطق شمالی ایران است، بدست آمده. از اشیاء کشف شده در غارهای کمربند و هتو چنین برمی‌آیدکه انسان‌های ساکن آنجادارای اقتصادی شکوفان بوده واین‌گونه زندگی در تمامی منطقه رواج داشته است.

## گذار بسوی اقتصاد کشاورزی ـ دامداری ونخستین‌مرحله‌روستا نشینی درباختر ایران:

در پایان دوره پالئولیت ناهم‌آهنگی پیشرفت اقتصادی در مناطق گوناگون دنیای کهن آغازگردید و هرچه زمان می‌گذشت این ناهم‌آهنگی‌بیشتر می‌شد. این پیشرفت‌بویژه درآسیای باختری (ازجمله باخترایران) به‌گونه چشم‌گیری دیده شده است، دراین‌منطقه دگرگونی‌هائی در زمینه ساختن ابزار سنگی پدید آمد ودر پی‌آن پس از پیدایش فلزات (البته در زمان‌های مختلف)، سطح تکنیك ساختن ابزار سنگی وحتی وسایل فلزی ضمن مقایسه باکشورهای دیگربارها تندتر پیشرفت‌کرد. درکنارآن، پیشرفت در رشته‌های دیگر انجام پذیرفت و بـه دنبال آن روابط اجتماعی به‌دگرگونی گرائید. شکل‌گرفتن اقتصاد کشاورزی و دامداری زودتر از هرجای دیگر در نواحی کـوهستانی زاگرس، تورس، سوریه وفلسطین انجام پذیرفت.

بررسی دوره‌های تاریخی این سرزمین بنا به‌طرح ل. مرگان مربوط به‌زمانی است که بین دو دوره تاریخی نظام اشتراکی قرارگرفته است ـ وحشیگری و بربریت. انگلس این‌دودوره‌را این‌گونه‌توصیف می‌کنند «دوران تصاحب محصولات طبیعت» («وحشیگری») و «دوران برقراری دامداری و کشاورزی...، در این دوره روش افزایش تولید محصولات طبیعی به‌کمك‌کار انسانی رواج می‌یابد» («بربریت»).

در نخستین مرحله یك رشته انگیزه‌هائی در نوع‌گذار به‌شکل اقتصاد نوین ساکنان مناطق آسیای باختری موثر بودند. در پایان دوران پـالئولیت این مناطق به فرهنگی پیشرفته‌ترگرایش یافتند، ابزار نوع‌قدیمی طبعاً به‌شکل تکامل یافته‌تری درآمد به‌گونه‌ای که جامعه برای پذیرش شرایط دوره بعدی آماده‌تر می‌شد، مالکیت جمعی ابزار، شکل دیگری به‌خودگرفت، وبیشتر افراد می‌توانستند این ابزار را تهیه‌کنند و پیشرفت تکنیك ابزار تولید باعث پیشرفت اقتصاد گـردید. تغییر اقلیم و آب و هوا به‌این پیشرفت کمك

شایانی کرد ـ تقریباً درحدود هزاره یازدهم تا دهم ق.م. هوای ایران‌ومناطق همسایه‌اش به گرمی وخشکی گرائید (مثلا درهمان هنگام دورهٔ یخ‌بندان مناطق شمالی آسیا و اروپا پایان یافت).

درمناطق کوهستانی آسیای باختری انسان‌ها به‌اهلی کردن برخی ازحیوانات پرداختند و گیاهان کشت شده از قبیل گندم وجو پدید آمدند واین پدیده پـایهٔ اقتصادکشاورزی در قسمت باختری دنیای کهن گردید. جو و گندم خودرو به‌مقدار فراوانی درمناطق کوهستانی سوریه، فلسطین، جنوب ترکیه، کردستان ولرستان یافت می‌شد. بنابه‌نظریهٔ باستانشناسان، نخستین‌بار درتاریخ، کشف این غلات‌درجهان آغاز گردید. دامداری نیز بیشتر از هرجای دیگر درآسیای باختری رواج یافت (کهن‌ترین نشانه‌های دامداری درکردستان دیده شده است). نخست دامداری وکشاورزی همزمان آغازگردیدندواین موضوع باعث پدیدآمدن اقتصاد کشاورزی ـ دامداری گردید.

درهزارهٔ یازدهم ـ دهم ق.م. ساکنان زاگرس ایران ـ عراق دانه‌های غلات خود رو را به‌عنوان غذا می‌خوردند و در عین‌حال به اهلی کردن دامها می‌پرداختند. درآغاز هزارهٔ نهم ق.م. در این مناطق دام‌هائی مانند بز، گـوسفند پدید آمدند وگویـا اینها خوراك گوشتی انسان را تأمین می‌کردند، ضمناً مقداری آسیاب دستی، هاون، دسته‌هاون و ابزاری داس مانند برای‌درو از آنزمان بدست آمده. هنگامی که کشت وپرورش غلات آغازگردید. برای گردآوری محصول، خود به‌خودگروهی‌ازمردم گردهم آمدند واینگونه روستاهائی پدید آمد، احتمالا درآغاز آسایشگاه این کشت‌کاران فصلی بـود ودر غارهای نزدیك کشت‌زارها به‌گونه گروهی می‌زیستند. رفته رفته زندگی در این روستاها به‌گونهٔ همیشگی درآمد وحتی منزل‌گاههای گروهی آنها گسترش یافت. این اقتصاد به‌گونه‌ای‌بود که امکان داشت، گروهی از انسان‌ها دریك نقطه متمرکز شوند، با هم کارکنند و غذا بدست‌آورند. دراین‌هنگام این انسان‌ها درکلبه‌ها یا نیم زاغه‌هائی که کفشان سنگی بود، زندگی می‌کردند.

در ایران اینگونه منزل‌گاهها در آسیاب (تپه‌ای نزدیك قرمسو نزدیك کرمانشاه) دیده شده، در اینجا کف منزل‌گاه به‌قطر ده‌متر با تخته سنگ فرش‌گردیده است. در قشر زیرین گنج‌دارا (در دره‌گاماس‌آبا، منطقه هرسین) نیز چنین جائی بدست‌آمده است. ابزار سنگ چخماقی‌ای‌که در این‌جاها کشف شده ویژهٔ فرهنگ اشتراکی زاگرس درآن زمان‌و از نوع دورهٔ مزولیت می‌باشد، اما قسمتی از ابزارسنگی خشن یا تراشیده شده وپرداخت شدهٔ زمان نئولیت نیز در این مکان یافت شده است.

تاریخی‌که به‌وسیله روش‌رادیوکربن برای این آثار در دره‌های شانیدار و گنج‌دارا

تعیین شده‌تقریباً پایان‌هزاره دهم واواسط هزاره نهم ق.م. می‌باشد، اما آثاری‌شبیه‌به‌اینها تقریباً در هزار سال ق.م. نیز بدست آمده است. به‌طورکلی این آثار مربوط به دورهٔ پیشرفت اقتصاد جامعه‌به‌سوی‌دامداری وکشاورزی بوده، اما قسمت‌هائی به‌دوران اقتصاد شکار که عقب‌افتاده‌تر از این دوره است مربوط می‌شود. در دوره‌های بعدی، اقتصادنو نقش اصلی را داشته است. درحد فاصل این دو دوره باید تا اندازه‌ای پیدایش روستا و ایجاد کلبه‌های گلی را برای ساکنان به‌شمار آورد.

نخستین ساختمان‌های گلی درقشرهای گنج دارا دیده شد وزمان آنها به‌اواسط‌هزاره هشتم ق.م. تا اواسط هزارهٔ هفتم می‌رسد. در قسمت زیرین این آثار دیوارهائی‌باخشت صاف یا محدب به‌طول یك متر وتخته سنگ‌کشف شده‌که روی آنها را باگل اندوده‌اند؛ عمارت‌ها به‌گونه‌ای بی‌نظم ونزدیك بهم ساخته شده‌اند. بعدها عمارت‌های مکعبی شکل با اجاق‌های خشتی بدست آمده، در قشربالائی آجرهائی با اندازه‌های‌کوچك به‌کار رفته است در آجرهای قشربالائی ردهای سم‌دام‌ها دیده‌شده‌که‌بعدها زیرآفتاب خشك‌گردیده‌اند. بقایای استخوان‌هائی‌که در این تپه‌کشف شده مربوط به حیوانات اهلی از جمله بز بوده است. ازآثاری‌که بدست‌آمده چنین برمی‌آیدکه ساکنان مقدار زیادی موادگیاهی وغلات را به‌عنوان خوراکی‌مصرف می‌کردند، وجود آسیاب دستی، هاون وغیره در این‌جاهادلیل براثبات این موضوع است، حتی تاپوهای بزرگ گلی برای انبارکردن غله وظروف خیلی بزرگ‌که ضخامت دیوارهٔ آنها درحدود ۴ سانتیمتر بوده دیده شده است. این‌گونه‌ظروف در نوع خودکهن‌ترین به‌شمار می‌روند از آنها درآسیای باختری فراوان دیده شده‌اند.در گنج دارا مقداری از این‌ظروف‌که باکیفیت‌عالی تهیه ودر اجاق‌های مخصوص پخته‌شده بودند، بدست آمده است.

مثلا تابه امروز آثاری‌درشمال شرقی لرستان، مانند تپهٔ عبدالحسین (در دره‌حوا) کشف‌گردیده که به‌سبك سفال‌های نخستین ساخته شده‌اند. در قسمت‌های دیگر لرستان در درهٔ خولیلان، درتپه‌گوران آثاری‌کشف شده‌که گویای دگرگونی فرهنگی درپایان‌هزاره هشتم تا نخستین‌قرن‌های هزاره ششم می‌باشند. ونخست در اینجا انسان‌ها در مسکن‌های نیمه زاغه‌ای وکلبه‌ها می‌زیستند و ظروف‌گلی دیده نمی‌شد، رفته رفته سفال و در پی‌آن خانه‌های خشت وگلی‌کشف‌گردید. وضع زیربنا و روبنای این خانه‌ها به بهبودی‌گرائید روکش‌های‌گچی روی دیوارها به‌چشم می‌خوردند. سفال‌های نقش ونگاردار پیدا شدند، نقش‌های نخستین تنها شامل چند خط بودند. از اواسط هزارهٔ هفتم ق.م. تصویرهای پیچیده‌تری روی سفال‌ها رسم می‌گردید. سفال‌هائی که نقوش هندسی روی آنها ترسیم شده بود، حتی درکردستان و چند منطقه دیگر بدست آمده است.

درپایان هزاره‌های هشتم‌الی هفتم ـ ق.م. در روستاهای زاگرس اقتصاد کشاورزی ـ دامداری برتری داشت. بقایای استخوان‌های دام‌های شاخدار و دانه‌های غله‌ای که از این زمان بدست آمده نشانهٔ دگرگونی ژنتیکی حیوانـات اهلی است. معلوم شد در این زمان کشت لوبیا، اهلی کردن خوك وحیوانات شاخدار بـزرگ انجام پذیرفته است. در عین حال‌که سنت‌های دوره سنگ چخماقی مزولیت رواج داشت به‌مقدار قابل ملاحظه‌ای ساخته‌های زمان نئولیت از قبیل نوعی لعاب، تبرهای صیقل شده والنگو وچیزهای‌دیگر از این قبیل بدست آمده است.

روستاهائی‌که دارای این نوع فرهنگ بودند در هزارهٔ هفتم ق.م. درکوهپایه‌های منطقهٔ زاگرس دیده شده‌اند. اما در هزارهٔ هشتم درصحراهای ناهمواردهلران، شمال‌غربی خوزستان روستاهائی بودند، که در تپه علی‌کش قرار داشتند. ساکنان نخستین این‌مناطق از زاگرس به‌این مناطق‌کشانده شدند، اینها هم از ظروف و وسایل‌گلی (در دهلران‌فقط درپایان هزاره هفتم این ظروف دیده شدند) بهره می‌بردند ـ ابزار ساکنان علی‌کش‌نزدیك به‌ابزار زاگرس در زمان آسیاب بود. معلوم شدکه‌کشت جو وگندم در این ناحیه‌جلوتر از دیگران انجام می‌گرفته واستخوان‌های بز اهلی در این محل‌کشف شده است. درهزاره هفتم در میان غلات کشت شده که غذای اصلی ساکنان را تشکیل می‌دادند، نوعی جو بدست آمدکه بعدها برحسب انتخاب طبیعی وشرایط اقلیمی‌کـم‌کم تغییر ماهیت داد. در این زمان‌به‌وسیله‌کلنگ‌های سنگی‌زمین‌کنده می‌شد.

در آخرین سده‌های هزاره هفتم ق.م. در قشرهای علی‌کش گردن‌بندهائی از مس فشرده‌کشف‌گردیده درهزاره‌های هشتم ـ هفتم ق.م. اشیاءفلزی در تورس ومناطق‌مجاور آن‌وجود داشت. دوسه هزار سال‌قبل ازآن در حد فاصل بین‌تورس و زاگرس‌گردن‌بندهای مسین یافت شده‌اند. در هزاره هفتم این فلز تنها برای زیور به‌کارمی‌رفته، اما ابزارهای مسین هم در این زمـان بدست آمده است؛ از هزاره ششم این اشیا در داخل ایران هم کشف شده است. طبق پژوهشی که به‌عمل آمده پیدایش مس و تکنیك ساخت و پرداخت این فلز باعث شد که آنرا در روابط مبادله‌ای بـه‌کار برند. بازای این فلز اخرا، نمك و حتی آبسیدیان (ماده‌ای آتش‌فشانی شبیه به‌شیشه است‌که شکستهٔ آن حالت برندگی‌دارد) مبادله می‌گردید. ابزار مسین تا پیشرفت فلزسازی پیش‌ازهزاره چهارم درآسیای باختری به‌کارمی‌رفته است. آبسیدیان‌که ازکوههای ترکیه بدست می‌آمد، از این‌منطقه به‌مناطق دوردست منتقل می‌گردید. در پایان هزاره هشتم ـ هفتم این ماده در جامعه‌های‌اشتراکی زاگرس‌که اخیراً ساکن شده بودند، (و بعدها تا شمال شرقی ایران وجنوب، در شوش، فارس و غیره گسترده شدند) و در شمال بین‌النهرین، سوریه، فلسطین به‌کار می‌رفت.

روابط تدریجی اقتصاد کشاورزی ـ دامداری درهزاره هفتم گسترش یافت، در بعضی مناطق از چند نوع غله که خود به‌خود می‌روئیدند بهره‌برداری می‌شد. اینگونه فرا آورده‌های کشاورزی در اقتصاد کشاورزی ـ دامداری مورد مبادله قرار می‌گرفت.

در دورهٔ پالئولیت جدید مبادلهٔ کالا در میان قبائل آغاز گردید، این مبادله در میان جوامعی که وارد به‌اقتصادکشاورزی ـ دامداری شده بودندگسترده‌تر انجام‌می‌گرفت وشامل کالاهائی بودکه برحسب شرایط طبیعی منطقه در نقطه‌ای تولید می‌شد. اما نقطه دیگر ازتولید آن محروم بود. در این‌هنگام کالاهای دست‌ساز مورد مبادله قرارنمی‌گرفت و این کالاها فقط به‌منظور رفـع نیازمندی اقتصاد طبیعی (داخلی) جامعه مصرف می‌شد. اما این اقتصاد هم‌اکنون بارها استوارتر و مطمئن‌تر بود و بـا مقایسه با دوره اقتصاد تصاحب فرا آورده‌های طبیعی، زندگی‌سازتر به‌شمار می‌آمد، این اقتصاد باعث ایجاد روستاها و زیاد شدن روستانشینان گردید. از بررسی آثاری‌که از هزاره هشتم تـا آغاز هزاره ششم در زاگرس بدست آمده این واقعیت به‌چشم می‌خورد.

زمان این‌آثار مقارن با نخستین مرحله پیدایش روستاهای‌کشاورزی در تاریخ‌است، چند هزار سال پس از آن جوامع طبقاتی در این روستاها شکل‌گرفت. نظام اجتماعی در این مرحله با روابط اشتراکی کهن منطبق بود. ساکنان این روستاها که همه خویشاوند بودند، شامل کودکان و زوج‌ها می‌شدند، خانواده‌ها در منزل‌های جدائی که به‌گونه‌ای منظم درمجموعهٔ روستا بنا شده بود، زندگی‌می‌کردند، این‌منزل‌های یك اطاقه (که‌به‌طور متوسط ۵ الـی ۶ نفر در هریك زندگی می‌کردند) دارای اجاق و حیاط و انبار بـودند. خانوادهها برای‌مصرفشان درخانه‌غله انبار می‌کردند، ابزار ولباس برای خود می‌ساختند، اما نمی‌توانستند به‌عنوان یك‌واحد خودکفا زندگی کنند. ظاهراً بسیاری ازکارهای اصلی روستا به‌گونه اشتراکی انجام می‌گرفت و غالباً فراآورده‌های تولید شده به‌نسبت احتیاج بین خانواده‌ها تقسیم می‌گردید. در نتیجه بررسی‌هائی‌که از منزل‌ها، ابزار، اثاث و حتی گورهای آنزمان به‌عمل آمده چنین برمی‌آیدکه از لحاظ زندگی‌و دارائی‌میان خانواده‌های گوناگون فرقی وجود نداشته است.

پندارهای‌ایدئولوژیك وباورهای‌مذهبی‌مردمی‌که دردوره‌اقتصاد کشاورزی ـ دامداری زندگی می‌کردند متناسب با شرایط زیست نیاکان‌شان بود ـ اقتصاد شکار و جمع‌آوری گروهی. اما رفته رفته باورهای مذهبی آنها پیچیده‌تر شدند وبنابراین سازمان‌های دینی آنها به‌دگرگونی گرائیدند؛ در گنج دارا معبدهائی‌کشف شده است‌که درآنجا استخوان‌کله گوسفند و طاقچه‌های گـچ‌کاری شده دیده می‌شود. آرامگاه قبیله نیز در نزدیکی آنها کشف‌گردیده. مجسمه‌های گلی‌انسان‌که بیشترشان زن بودند، در این محل بدست آمده

است. روش ساختن این مجسمه‌ها تقریباً به‌سبک مجسمه‌های دوره پالئولیت جدید وسنت‌های زیبائی آنزمان بوده است؛ نمونه‌های مجسمه‌های خدایان تا اندازه‌ای به‌اشکال خدایان پالئولیت‌ها که شکل زنان را مظهر موجودات ماوراءالطبیعه می‌شناختند، می‌ماند («فرمانروایان» حیوانات‌وحشی وشکارها، مظهرهای حاصلخیزی وغیره) ضمناً نمونه‌هائی از خدایان مورد اعتقادشان که بعداً به آنها گرائیدند، دیده می‌شود، آنزمان در آستانه نظام پدرسالاری شکل‌های زنان درمیان مجسمه‌های گلی اکثریت داشتند. اشکال حیوانات درگنج دا(۱)، سراب (نزدیك کرمانشاه) و روستاهای دیگر به‌عنوان کارهای جادوگری به‌کار برده می‌شد.

## گسترش جامعهٔ کشاورزی ـ دامداری در ایران پیشرفت اجتماعی و اقتصادی در این سرزمین

درمرزهای کردستان، لرستان ومناطق‌مجاور وقسمت‌هائی از ایران اقتصاددامداری وکشاورزی در حدود هزاره‌های نهم، هشتم تا هفتم ق.م. تا اندازه‌ای رواج داشت، اما نخستین روستاهای داخل ایران در هزارهٔ ششم‌ق.م. پدید آمد. ضمن کاوش‌هائی‌که اخیراً در تپهٔ زاغه در منطقهٔ سکزآباد (۶۰ کیلومتری جنوب قزوین) به‌عمل آمده، قشرهای زیرین آن مربوط به نیمه دوم هزاره هفتم می‌باشد. از بررسی آثاری که بدست آمده چنین‌برمی‌آیدکه‌پیشرفت‌نوین‌اقتصادی ساکنان این‌منطقه در روندگذار به‌اقتصادکشاورزی و دامداری عشیره‌ای وهمچنین اسکان عشایر بوده است. در آنزمان بسیاری از مناطقی که‌مساعد برای شکارنبود به‌سرزمین‌های زراعتی و دامداری تبدیل شدند، ساختمان‌های گلی‌برای زیستن‌ایجاد شده‌اند، درآن هنگام تعدادی‌روستا پدیدآمد و بعدها ازویرانه‌های آنها تپه‌هائی درست شد، که آثار زندگی درآنجاها تا دیر زمانی ناشناخته ماند. پس از حفاری این تپه‌ها تاریخ دگرگونی‌های ساکنان این مناطق به‌خوبی روشن شد.

حفاری‌های سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۳ در دو تپهٔ سیالك (۵ کیلومتری‌کاشان)نقش مهمی را در شناسائی ایران باستان ایفا کرده است. ساکنان این منطقه در هزاره‌های‌ششم تاچهارم وپایان هزاره دوم تا نخستین قرن‌های هزاره یکم ق.م. زندگی می‌کردند. دورهٔ سیالك یکم یا سوم به فرهنگ مناطق قم، قزوین، تهران و دیگران نزدیك است؛ قسمتی از روستاهای کشف شده در ویرانه‌های این نواحی از نظر تشابه به نام سیالك نامیده می‌شوند.

در زمان سیالك دوم (نیمه اول و اواسط هزاره پنجم) ق.م. شمارهٔ روستاها در این

مناطق رو به‌افزایش نهاد و آثاری مشابه آن در شمال شرقی گسترش یافت. پیش از این رویداد در این منطقه فرهنگ «جیتون» رواج داشت، در جنوب ترکمن (یکی از روستاها بنام جیتون بود)، و درون ایران آثاری از این فرهنگ به‌دست آمده است: در گرگان و دامنه‌های البرز، بنا برآثاریکه از زمان جیتون در غار ختو (نیمه دوم هزاره ششم ق.م) به‌دست آمده، سنت‌های این‌فرهنگ به‌میزان زیادی گسترده بوده. امـا پس از کوچیدن عشایر ازجنوب باختری به‌مناطقی‌که دارای‌فرهنگ جیتونی بودند، مردم محلی ازفرهنگ این عشایر و پیشرفتهایشان برخوردار شدند: فلزکاری، کشاورزی به‌وسیله کندن زمین، بافندگی و غیره. در بزرگترین تپهٔ گرگان بنام تودنگ، قشر ویژه زمان جیتون و دورهٔ سیالك ۲ به‌دست‌آمده‌ است.

برای‌تاریخ شمال‌باختری ایران تا پیش ازهزاره یکم ق. م. اشیائیکه در تپه‌حسنلو درمنطقه سلدوز (جنوب ارومیه) به‌دست‌آمده وپژوهشهای باستانشناسی‌سرتاسر این‌منطقه قابل‌توجه است. در هزاره ششم ق. م. روستاهائی با خانه‌های‌گلی به‌دست‌آمده (پیش‌از این تاریخ آثاری از وجود انسان در سلدوز دیده نشده است)، گویا نخستین ساکنان این روستاها از جنوب به‌این نقطه کوچ کرده بودند. فرهنگ آنها به‌فرهنگ ساکنان زاگرس ایران و شمال عراق می‌مانست.

در نخستین‌سده‌های هزاره ششم ق. م. آبادانی جلگه‌های خوزستان (شوش، مرکز دولت آینده ایلام) آغاز گردید، این جلگه از گل و لائی‌که رودخانه‌های سرازیر شده از زاگرس با خود آورده بودند پوشیده بود. خاك این سرزمین فراوان بارور بود، اما در آغاز مردم به‌دشواری‌های بزرگی برای آبادانی این سرزمین برخوردند، چون این‌منطقه از نی‌زارها، باتلاق‌ها، ومرداب‌ها پوشیده بود. کنارهٔ دریا درهزاره یکم ق. م.کیلومترها در شمال سواحل کنونی قرار داشت رودهای کارون و کرخه هرکدام به‌تنهائی به‌دریا می‌ریختند. نخستین روستاهای شوشی‌ها نزدیك دامنه‌های‌کوه قرار داشت، بعدها شمارهٔ این روستاها افزایش یافت و رفته رفته گسترده‌تر شدند.

در منطقه مرکزی فارس‌هم شماره این‌گونه روستاها زیاد شد، فرهنگ این‌روستاها در هزاره ششم ـ پنجم ق. م. سه دوره تاریخی را طی کـرد و متناسب با این دوره‌ها به‌دگرگونی گرائید. در دوره یکم ۶ روستا و در دوره دوم ۴۶ روستا و در دوره سوم۹۵ روستا دراین‌ناحیه پدیدآمد. برروی‌هم‌رفته۱۳۹ روستا به‌سبك دوره‌سفالی در تپهٔ پرسپولیس به‌دست‌آمده است.

اینگونه روستاها درکرمان ظاهراً پس از فارس پدید آمده است، اما درنیمه دوم هزاره پنجم، بسیاری از آنها بزرگتر و دارای اقتصادی پیشرفته‌تر بوده‌اند، تل ابلیس

(در ۸۰ کیلومتری جنوب غربی کرمان) و تپه یحیی (۲۲۵ کیلومتری جنوب کرمان) از اینگونه‌اند. در پایان هزاره پنجم و آغاز هزاره چهارم ق. م. روستاهائی در منطقه بلوچستان وجود داشته‌اند. در هزاره پنجم / چهارم و آغاز هزارهٔ دوم در قسمت‌های جنوبی کرمان و بلوچستان جمعیت انبوهی ساکن بودند و نقش مهمی را درسیستم ارتباطی بین‌النهرین، ایران و هند بازی کردند.

اسکان جامعه‌های کشاورزی ـ دامداری در فلات ایران نقش مهمی را در تشکل نژادی مردم ایران و کشورهای همسایه بازی کرد. اما دربارهٔ زبان مردم ایران باستان به‌غیر از زبان ایلامی در هزاره‌های سوم تا یکم ق. م. تقریباً اطلاعاتی در دست نیست. زبان ایلامی تقریباً به‌زبان‌های دراویدی می‌ماند که هم‌اکنون قسمت مهمی از آنها در جنوب هندوستان به‌سر می‌برند و از زبان‌های شمال باختری ریشه مـی‌گیرد. فعلاً براقوئی‌های بلوچستان به‌آن زبان سخن می‌گویند. ممکن‌است پیش ازهزاره چهارم ق.م. ایلامی‌ها و دراویدی‌ها با هم‌تماس‌گرفته وبعدها گروه‌هائی از این‌دو تیره در جنوب‌ایران اقامت گزیده باشند. در هزاره چهارم ایلامی‌ها در خوزستان، فارس و شاید در کرمان (در تپهٔ یحیی متن‌هائی با خط ایلامی متعلق به‌هزاره‌هـای چهارم و سوم ق. م. کشف شده است) اقامت گزیدند.

به‌موازات‌گسترش اقتصادکشاورزی و دامداری در هزاره‌های ششم ـ پنجم ق. م. انواع دام‌ها و گیاهان پرورشی که به‌وسیله ابزار کشاورزی تولید می‌گردیدند، افزایش یافت. آبیاری با شیوه‌های ابتدائی معمول گردید. به‌موجب برگه‌هائی‌که در پایان‌هزارهٔ ششم ق. م. از دهلران به‌دست‌آمده معلوم می‌شود که درآن‌زمان درخوزستان‌گیاه‌شناسی درکار کشاورزی رواج داشته اما تأسیسات آبیاری مصنوعی تا به‌امروز فقط از هزارهٔ چهارم ق. م. به‌دست آمده است (در خوزستان، کرمان و دیگر جاها). در هزارهٔ ششم ـ پنجم به‌طور عمده کشت دیمی (مثلاً در خوزستان و کرمان) معمول بـوده است. در حدود هزاره‌های پنجم و چهارم، زمانی‌که روستاهای کشاورزی در ایران درحال گسترش بود، آب وهوای این‌سرزمین مرطوب بود. بیشتر پهنهٔ کشور را جنگل می‌پوشاند، اما بعدها رفته رفته این رطوبت از میان رفت و درنتیجه هوای کشور به‌خشکی گرائید. این‌گونه فعالیت انسان، در مورد گسترش دادن زمین‌های زراعتی‌که از راه سوزانیدن جنگل‌ها انجام می‌گرفت، به‌افزایش رمه‌ها وگله‌های دام‌ها در هزاره‌های ششم ـ چهارم، ق. م. گرائید. درهزارهٔ ششم دربسیاری ازمناطق دام‌های شاخدار بزرگ پرورش یافت؛ در هزارهٔ پنجم پرورش این دام‌ها ازلحاظ شماره بر پرورش‌گوسفندان وبزها برتری‌یافت.

صنایع دستی خانگی نیز رایج‌شد، صنعت بافندگی‌که در دوره‌های پیشین در زاگرس

رواج داشت هم‌اکنون به‌همه‌جا گسترده شد. اما اگر تولید صنایع خانگی از قبیل‌رشتن و بافتن در بیشتر خانه‌ها و حتی اطاقها ممکن‌بود، تهیهٔ مصنوعات سفالی به تخصص‌نیاز داشت، و در بسیاری از جاها ضمن هزارهٔ پنجم کارگاه‌هائی برای تولید این مصنوعات، از قبیل‌کوزه‌گرخانه و غیره به‌وجود آمد (مثلاً در جعفرآباد شوش در نیمه دوم هزارهٔ پنجم). ساختمان کوره‌های کوزه‌گری‌که بایستی حرارت زیادی ایجاد می‌کرد آغاز گردید. تهیهٔ این‌کوره‌ها مقدمه‌ای برای ایجاد کوره‌های فلزگدازی بودند.

آثاری‌که از قسمت‌هائی از ایران در هزاره ششم ق. م. پیدا شده بایستی منطبق با دوره انئولیت (زمان مس ـ سنگ) باشد. در سیالك یکم ابزار مسی کوچك از قبیل درفش و غیره پیدا شده، اما ابزار سنگی بیشتر وجود داشته است (اگرچه انواع این‌ابزار در ایران، هند، مصر و جاهای دیگر تا پیش از هزارهٔ چهارم / سوم به‌طور کامل تهیه می‌شده است). ابزار مسین در آغاز از مس کوبیده درست می‌شد، اما بعدها در دوره سیالك دوم، فرآورده‌هائی ریخته‌گری پدید آمد، و معلوم شد استادکار با مهارت‌تمام، این فلزها را درکوره‌های ریخته‌گری و فلزگدازی‌عمل‌آورده است. ازحدود هزارهٔ پنجم/ چهارم معادن مس بی‌شماری در ایران دیده شده است؛ گویا مس از خراسان به‌جنوب ترکمنستان حمل می‌شد. نزدیك بسیاری از معادن واقع در کوهستان مرکزی ایران، روی خط قزوین ـ کرمان، روستاهائی‌کشف شده است‌که در آنزمان از این معـادن مس استخراج می‌کردند. از حفاری جنوب‌غربی‌کرمان در تل ابلیس چنین برمی‌آیدکه ساکنان آن‌ناحیه به‌کار استخراج مس می‌پرداختند ـ در قشرهای پایان هزاره پنجم، بقایای‌کوره‌های گلی بی‌شمار با تکه‌های مس و سنگ مس یافت شده است.

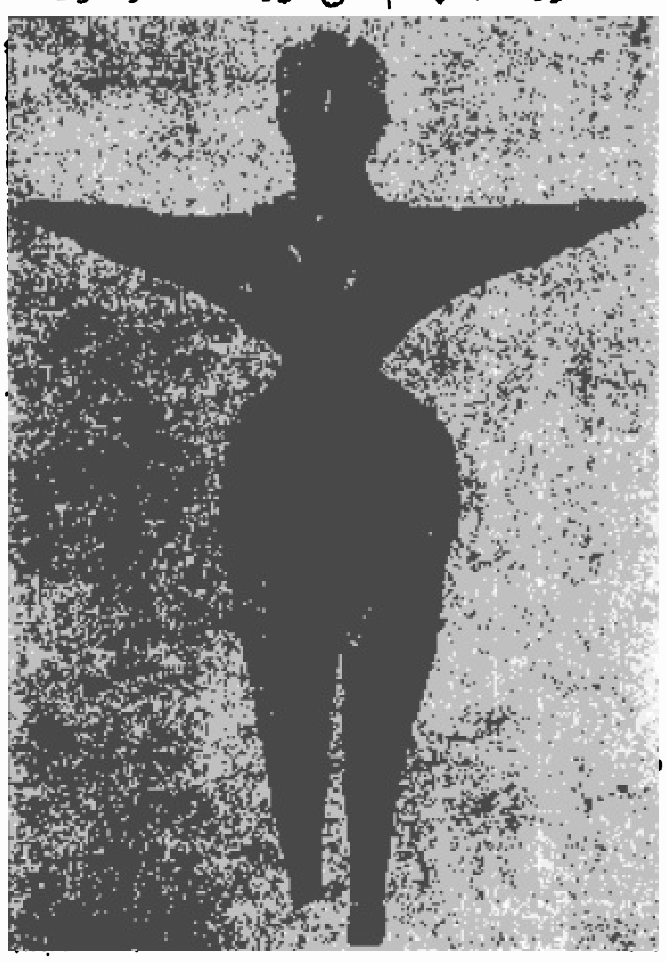
پیدایش توده‌هائی ازمس گداخته در ابلیس و محصولات فلزی دیگر دلیل براینست که در آن‌زمان این فلز برای مبادله به‌جاهای دیگر حمل می‌شده. ساکنان مناطق دیگر که متخصص استخراج کالاهای معدنی از قبیل فیروزه، نیل و غیره بودند، کالاهای خود را با این فلز مبادله می‌کردند. در تپه یحیی ضمن هـزارهٔ پنجم محصولی شبیه به تالك تولید می‌شد؛ فرآورده‌های این کالا در مناطق بین‌النهرین وهندوستان معامله می‌گردید. اما در هزارهٔ پنجم، نه فقط مواد خام بلکه فرآورده‌هـای آنها و حتی محصولات سفالی مورد معامله و مبادله قرار می‌گرفت. این‌گونه در ابلیس علاوه برظروف ساخته محلی، ظروف وارداتی را که کاملتر بودند، به‌کار می‌بردند.

تولید مس می‌توانست بسیاری از خانواده‌های جامعه را به‌کارگیرد (آن‌گونه که در ابلیس دیده شد) اما فرآورده ریخته‌گری بایستی درکارگاه‌های ویژه آماده می‌گردید. اینگونه‌ناگزیر صنوف‌کوزه‌گران، ریخته‌گران وپیشه‌وران دیگر پدیدآمدند. سطح‌پیشرفت

جامعهٔ با اقتصاد کشاورزی ـ دامداری هم‌اکنون تاآنجا رسیدکه ناگزیر بایستی صنعتگران و پیشه‌وران را در خود جای می‌داد. مبادلات و معاملات بین قبایل دراین هنگام بگونهٔ اشتراکی انجام می‌گرفت و نیازمندی‌های تولید کنندگان به‌گونه دسته جمعی تأمین می‌گردید، هنوز درمیان تولید کنندگان‌جامعه، صاحب‌یا رهبرثروتمندی به‌وجود نیامده بود.

به‌تناسب روابط اجتماعی آن‌دوره طبعاً خانواده‌های بزرگی پدید آمدند، کارهای تولیدی اصلی بیشتر به‌دست این خانواده‌ها افتاد. این جریان باعث شد شکل خانه‌ها و ساختمان‌ها تغییر کند. خانه‌های یك اطاقه در چارچوب مجموعه‌ها یا محله‌ها قرار گرفته که به‌وسیلهٔ کوچه‌ها از یکدیگر جدا می‌شدند، سپس خانه‌های چند اطاقه درست شدند، روستاهائی با این شکل پدید آمدند. خانه‌های چند اطاقه در پایان‌هزارهٔ پنجم در شوش، در سیالك، ابلیس و جاهای دیگر کشف شده‌اند. در ابلیس ۵۰ دستگاه عمارت درچهار محله کشف شده است؛ اطاق‌های مسکونی‌درمحیط خارجی وجایگاه‌های محافظ، آشپزخانه و اطاق‌های دیگر و حتی حیاطها در قسمت داخلی خانه بزرگ قرار داشتند.

نابرابری مالی میان ساکنان این خانه‌های بزرگ به‌چشم نمی‌خورد. اما هر گروه خانوادگی ازلحاظ اقتصادی مستقل‌بود و برای خود حق مالکیت قائل می‌شد. این مسئله مقدمهٔ جدائی وشکاف میان جامعه ازلحاظ اقتصادی یاسرانجام‌تقسیم طبقاتی در هزاره‌های بعدی گردید و نهاد نظام اجتماعی را از بنیاد دگرگون کرد.



مجسمهٔ گلی از تورنگ تپه

آثارهنری هزاره‌های ششم ـ چهارم ق. م. (مجسمه‌های کوچك گلی که با مهارت هنری جالبی ساخته شده، گاه ـ گاهی حجاری‌های روی سنگ و از همه بالاتر سفال‌های نقش‌دار) گویای پیشرفت ایدئولوژی و باورهای دینی، اطلاعات کیهان‌شناسی و حتی دگرگونی پندارهای زیبائی‌شناسی و سبك‌های هنری ساکنان این منطقه، در آن‌زمان است. به‌موازات تکمیل‌تقسیم‌بندی‌های‌هندسی نقوش‌ترسیم

شده روی سفال‌ها، موضوع‌هائی درباره حیوانات و گیاهان در کنار تصویر انسان‌ها به‌چشم مـی‌خورند؛ ضمن ایـن سبک‌هـای رئـالیستی، رفته رفته سبک‌هـای سمبولیسم با فانتزی‌های هنری در این آثار خوانده می‌شوند. سفال‌های نقش‌دار ایران که درهزارهٔ پنجم و اواسط هزاره چهارم به‌دست آمده نمونه‌های روشنی از هنرهای ایران باستان به‌شمار می‌رود.

## ازهم پاشیدن نظام اشتراکی ماقبل تاریخ:

در نیمهٔ نخستین هزارهٔ چهـارم، ق. م. پیشرفت اساسی‌ای در روابط اجتماعی ـ اقتصادی برخی از مناطق ایران پدید آمد. این موضوع ضمن پژوهش‌های دقیقی که در حفاری قشرهای سیالك سوم (پایان هزاره پنجم و قسمت مهمی از هزاره چهارم ق. م.) و در ویرانهٔ حصار نزدیك دامغان (مربوط به‌هزاره پنجم ق. م.) به‌عمل آمـده روشن شده است.

دگرگونی‌های صنعت سفال سازی: دراین دو نقطه، نخست وسائل گچی و سپس ظروف سفالی‌ای که به‌وسیله کارگاه‌های دستی و سرانجام دستگاه‌های با گـردش سریع ساخته می‌شد، به‌دست آمده است. وجود دستگاه‌های پیشرفته سفال سازی دلیل‌برآنست که صنعتگران متخصص باآن‌هاکار می‌کردند و ظروف و وسائل سفالی به‌مقدار زیادی تولید ودراختیارمصرف‌کنندگان قرارمی‌گرفت. این‌گونه دستگاه‌های سفال‌سازی دربیشتر مناطق ایران پیدا شده‌اند. زمان پیدایش این نوع دستگاه‌ها و درعین‌حال پیشرفت درکار فلزگدازی در ایران دیرتر از منطقهٔ بین‌النهرین نبود.

درآثار سیالك ۳ انواع فرآورده‌های فلزی، ازجمله ابزار سنگین مسی ازقبیل تبر و غیره دیده شده است؛ در سگزآباد آثار کارگاه آهنگری آن‌زمان به‌دست آمده، از این زمان، نقره، طلا، سرب و بعضی از فلزات دیگر پیدا شده‌اند. کارگاه‌های ریخته‌گری که برای ساختن آلیاژ مس وقلع (برنز) به‌منظور محکم‌ترکردن فلز به‌کار می‌رفته، پدید آمده است. آثار سیالك ۳ با آثار آخرین سده‌های هزارهٔ چهارم (تپه یحیی و دیگران) تفاوت دارد، از کوره‌هائی‌که در هزاره سوم ق. م. از جنوب شرقـی ایران، لرستان و جاهای دیگرکشف شده اشیاء بزرگ برنزی ازقبیل ظروف و اسلحه به‌دست‌آمده است.

صنایع حرفه‌ای در رشته‌های دیگر تولیدوجود داشته، در بیشتر این صنایع ابزار سنگی به‌کار برده می‌شد و مثلاً فلـزات قیمتی و ظـروف سنگی کنده‌کـاری شده تولید می‌گردید. قسمت عمدهٔ این‌گونه مصنوعات برای مبادله به‌خارج ازمنطقه صادر می‌شد.

تولید زیاد مصنوعات دستی فقط در برابر دریافت محصولات اضافی نقاط دیگر در اقتصاد روستائی عملی می‌گردید و بنابرآن ناگزیر دگرگونی‌هائی در نظام اجتماعی جامعه پدیدآمد. نشانه پیشرفت به‌سوی مالکیت خصوصی درآن‌زمان پیدایش مهر بودکه بعدها به‌شکل استوانه درآمد. ضمن پژوهشی‌که از گورهای آن‌زمان به‌عمل آمده‌معلوم می‌شود میان افراد نابرابری مالی وجود داشته است. به‌نظر می‌رسدکه در زمان سیالك سوم وسائل تدفین افراد با یکدیگر تفاوت فاحش داشته ومیزان ثروت اشخاص ازوسائلی که برای تدفین آن‌ها به‌کار می‌رفته مشخص شده است. درهزارهٔ سوم ق. م. در لرستان و جنوب ایران و قسمت‌های دیگر نشانه‌ای از ثروتمند بودن صاحبان گورها دیده نمی‌شود اما اختلاف نوع تدفین برحسب موقعیت اجتماعی افراد بوده است، گاهگاهی دراین گورها عصاهای چوبی با جسد یافت شد، مثلاً در «حصار» در هزارهٔ سوم ق. م. در اینجا ضمن حفاری، «خانهٔ رهبر» و خانواده‌های سرشناس به‌خوبی مشخص است: زیر ویرانه‌های نیم‌سوخته «خانهٔ رهبر» اشیاء گرانبها و هنری طلا، نقره، لاجورد و غیره به‌دست آمده است.

نابرابری ثروت افرادبا بالاگرفتن موقعیت اجتماعی رهبران‌جامعه یا کاهنان قدیمی همراه بود. بیشتر اوقات وظایف رهبری روحانی و سیاسی جامعه را یك تن‌انجام می‌داد. کم‌کم افراد جامعه ناگزیر از لحاظ اقتصادی به‌فرمانده یا فرمانروای خود وابسته‌شدند. در زمان‌های پیشین غله نه‌تنها در خانه‌های‌خصوصی خانواده‌ها، بلکه درجاهای ویژه‌ای که از آنِ همهٔ افراد روستا بود نگاهداری می‌شد. در آنزمان‌ها روابط قدیمی در جامعه حکمفرما بود و بنابراین ذخایر غله جزو اموال عمومی به‌شمار می‌رفت. اما هم‌اکنون رهبران و اشراف ثروتمند جامعه رفته رفته حقوق و امتیازات اقتصادی و اجتماعی‌افراد را غصب وآنهارا از داشتن‌این حقوق محروم‌کردند (اگر چه با مقاومت بسیاری‌از افراد که پای‌بند انجام سنت‌های گذشته بودند بر خوردند). ذخائر و دارائی عمومی غالباً به‌عنوان دارائی معابد ضبط می‌گردید یادراختیار حاکم قرار می‌گرفت. ضمن اینکه‌روابط اقتصادی جامعه، این‌گونه پا برجا می‌شد مبادلات خارجی هم انجام می‌یافت، فرآورده‌های صنعت‌کاران و محصولات خام، که به‌گونه اشتراکی به‌دست می‌آمد، به‌منظور بالا دراختیار حاکم یا کاهن قرار می‌گرفت.

روابط تازهٔ اجتماعی و نیاز به‌گرداندن امور اقتصادی باعث شد که عده‌ای از افراد زیر فرمان حاکم یا کاهن امور اقتصادی جامعه را بگردانند، خانه‌های روستاها با این‌ها روابطی‌نداشتند. در گدین تپه (بین‌همدان و کنگاور) درپایان هزارهٔ چهارم ق.م. در بالای تپه محوطه‌ای درمیان چهاردیواری بزرگی قرار داشت پیرامون این حیاط،

ساختمان‌های بزرگ، انبارهای پهناور ومنزل ساخته شده بود. در فاصله بین هزارهٔ چهارم و سوم ق. م. در تل یحیی ساختمانی با اطاق‌های بزرگ و جایگاه‌های محفوظ کشف شده. در ساختمان‌های تل یحیی و گدین تپه مهرهای استوانه‌ای به‌دست آمده که برای اسناد دخل و خرج به‌کار می‌رفته و روی متن سفالی ضرب می‌شده است. در گدین تپه جداولی که روی آن‌ها فقط رقم نقش شده به‌دست آمده، اما در یحیی متن‌های تصویری مانند آثار سیلک چهارم پیدا شده. جدول‌های ساده‌ای که در یحیی و گدین به‌دست‌آمده نشانهٔ آن‌است که در آن‌زمان خط و نوشته درجاهای نامبرده به‌کار می‌رفته است.

این‌گونه نوشته‌ها در ایلام هم به‌کار می‌رفته و به‌نوشته‌های تصویری سومری شباهت داشته. متن این نوشته‌ها که به‌عنوان اسنادی به‌شمار می‌رفته فقط در این نقطه دیده می‌شود. این نوشته‌ها به‌منظور نیازهای اقتصادی در سطح نظام اجتماعی موجود به‌کار می‌رفته است. وجود خط و نوشته معمولاً نشانه تشکیل طبقات اجتماعی و دولت درقسمتی‌از ایران در هزارهٔ سوم ق.م. بوده است، ظاهراً دراین‌زمان طبقه‌بندی‌اجتماعی در این سرزمین آغاز شده است.

روایتی از سومری‌ها دربارهٔ روابط فرمانروای شهر اوروك در اوائل هزارهٔ سوم با «کاهن بزرگ» آرات واقع‌درکوهستان‌های خاوری (خاور فارس‌یا کرمان) نقل شده‌است، ضمن آن از فرستادن فلزات و سنگ‌های گران‌بها به‌سومر و مبادله آنها با غله، نامبرده است. ضمن این روایت گفته شده است‌که در دربار یا معبد کاهن بزرگ آرات انبارهای غله گندم و نخود و غیره زیر مراقبت نگهبانان وجود داشته، این غلات از سومر به آرات حمل می‌شده است. این غلات در آرات به‌حد وفور موجود بوده. در این روایت از رهبران وکاهنان بلندپایه و کهنسال آرات یاد شده است و ضمن آن گفته شده‌که‌اشیاء گرانبهای آرات به‌وسیلهٔ مردم به‌دست می‌آمده و به‌سومر حمل می‌شده است اما عوض این‌ها یعنی غلات حمل شده از سومر به‌انبارهای کاهن بزرگ سرازیر می‌گردیده است. این روایت مورد توجه باستانشناسان قرارگرفته و یکی از اسنادیست که‌اینان نسبت به بررسی تاریخ ایران درپایان هزاره چهارم و هزاره سوم ق. م. ازآن بهره برده‌اند.

در متون تاریخی سومری‌هانسبت به‌واردکردن‌سنگ‌های معدنی، الوار ساختمانی، وکالاهای دیگر از خاور به‌سومر یاد شده وکشورهای‌صادرکننده را ماگان (جنوب کرمان) و ملوخا (مشرق کرمان تا دره سند) نام برده‌اند. در هزاره‌های چهارم و سوم ق. م. مبادلات میان جوامع در مناطق ایران سخت رواج یافت و این مناطق نقش مهمی را در انجام«بازرگانی بین‌المللی» آن‌زمان بازی کردند. ازایران فرآورده صنعتی به‌بین‌النهرین صادر می‌شد، مثلاً ظروف استآتیت از آن‌جمله بود. (در تپه یحیی در آن‌زمان اینگونه

ظروف و مصنوعات دیگر استآتیت به‌مقدار زیادی تولید می‌شد). اینگونه ظروف در ماخنجو ـ دارو مرکز فرهنگ خاراپی در هند یافت شده است. کالاهای هندی ضمن دست به‌دست گشتن از راه ایران و در کنارهٔ دریا (از بحرین) به‌بین‌النهرین حمل می‌شد. در تپه یحیی برگه‌هائی به‌دست‌آمده‌که بین‌النهرین باسواحل خلیج‌فارس وهندوستان درارتباط بوده است. (آثار مهرهای خاراپی، عاج‌ها و غیره).

میزان پیشرفت اقتصادی ـ اجتماعی و روابط جامعه‌ها در هزاره‌های پنجم و چهارم ق. م. درچند منطقه ایران کمتر ازبین‌النهرین و مناطقی‌که بعدها فرهنگ خاراپی درآنجا رواج‌یافت، نبود. این‌واقعیت به‌مقدار زیادی وابسته به‌پیشرفت فرهنگ‌کشاورزی در فلات ایران به‌شمار می‌آید درهزاره سوم بین‌النهرین، ایلام و درهٔ سند به‌پیشرفت‌های بیشتری نائل آمد، اما مردم ساکن مناطق داخلی فلات عقب افتادند.

در مناطق گوناگون ایران‌ضمن هزاره‌های چهارم وسوم ق. م. روستاهای‌پهناوری پدیدآمدند ـ چیگا پاخان درلرستان به‌مساحت ۱۳هکتار، بمپور در بلوچستان‌به‌مساحت ۱۵ هکتار و غیره. بسیاری از این روستاها مانند توردنگ تپه در گرگان و شهر سوخته در سیستان و روستاهای دیگری درافغانستان وجنوب ترکمن به ۷۵ الی‌صدهکتار می‌رسیدند. مشخصات این روستاها وجود ساختمان‌های مرکزی ممتاز در میان مجموعهٔ کلبه‌ها، حیاطها و معبدها، ثروت روستاها در این ساختمان‌ها که مختص خانواده‌های ممتاز بود، تمرکز داشت، یکی دیگر از ویژگی‌های این روستاها پیشرفت تولیدات صنعتی، مبادلات گسترده و روابط بازرگانی بود.

این مراکز که دارای فعالیت تولیدی کمتری بودند (یحیی و غیره) دارای تمدن شهری به‌مفهوم آن‌زمان بودند. اما سرشت واقعی‌نظام اجتماعی ساکنان این نقاط روشن نیست. ساکنان‌این‌مراکز دارای خط نبودند. شایدمراحل اولیه را دراین‌مورد می‌پیمودند، اما در باختر و جنوب ایران، به‌غیر از ایلام، بعدها هم آثار نوشته‌ای به‌دست نیامد. به‌طورکلی جامعهٔ طبقاتی یا اختلافات اجتماعی آشکار درساکنان این منطقه‌ها دیده‌نشده است، اما گرایش به‌پیشرفت‌های اقتصادی از سوئی وکمبود منابع تولیدی از سوی‌دیگر بعدها انگیزهٔ تضاد اجتماعی و تشکیل طبقات در میان این جوامع گردید.

در نخستین سده‌های هزاره دوم بسیاری از این مراکز روستائی (شهر سوخته، بمپور، یحیی، حصار و دیگران) از میان رفتند، و بعضی از آنها به‌ویرانه‌هائی تبدیل شدند. درمناطق مشخصی مثلاً درجنوب خاوری ایران به‌طورکلی جمعیت کاهش یافت. دربعضی از بخش‌های این مناطق فرهنگ عقب‌افتاده‌تری رایج شد. در آغاز هزارهٔ دوم موجودیت شهرهای درهٔ سند به‌کلی از میان رفت.

انگیزه‌های این رویداد به‌طورکلی روشن نیست. گویا هجوم قبایل آریائی مقیم شمال آسیای میانه که بعدها در هندوستان و ایران مقیم شدند این وضع را پدید آورد. اما آریائی‌ها زودتر از هزاره دوم ق. م. در این مناطق پیدا نشدند؛ به‌گونه‌ای که هم اکنون روشن شده، زوال این مراکز کهن خیلی زودتر از این زمان آغاز گردیده و رفته رفته به‌ویرانی کامل گرائیده‌اند. کاهش شکوفائی زندگی و سرانجام نابودی عده‌ای از این روستاهای کهن در هزاره سوم ق. م. آغاز گردیده است. به‌موجب‌آثاری که به‌دست آمده فقر فرهنگی درازمدت مثلاً در تردگی تپه دیده شده‌که سرانجام به‌تخلیه این‌سرزمین از سکنه گردیده است، درباختر و جنوب ایران هم وضع به‌همین منوال بوده وحتی‌دوران سقوط آنها پیش از مناطق شمال شرقی آغاز گردیده است (مثلاً درفارس در نیمه دوم هزاره چهارم پس از شکوفائی دوران‌های‌پیشین، شماره ساکنان روستا رو به‌کاهش نهاد). تغییر آب و هوا و اقلیم می‌توانست نقش اصلی را دراین رویداد ایفا کند، چون در این هنگام جنگل‌ها ازمیان‌رفتند، زمین‌ها بی‌آب وشور شدند و مناطق زیرکشت به‌فرسودگی گرائیدند.

اما به‌طورکلی پدیده‌های نام‌برده انگیزه‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه را دربر داشته است. در آغاز در فلات ایران مانند بین‌النهرین وخوزستان‌شمارهٔ روستاها روبه‌ـ فزونی بود و مراکزمهم مشخص باشرایط مساعد برای پیشرفت روند نا برابری‌اجتماعی، صنعتگری و روابط مبادلاتی پدید آمد. اما در بیشتر نقاط واقع در طول رودخانه‌های بین‌النهرین و ایلام سیستم آبیاری مصنوعی پیشرفت کرد. اما درون فلات در شرایط طبیعی مشخص در اثر دگرگونی‌هائی که پدید آمد نیروهای تولیدی با سیستم اقتصاد کشاورزی ناهم‌آهنگ گردید ومانع پیشرفت‌اجتماعی جامعه در مراکزکشاورزی وجاهای دیگر شد و به‌بحران اجتماعی انجامید.

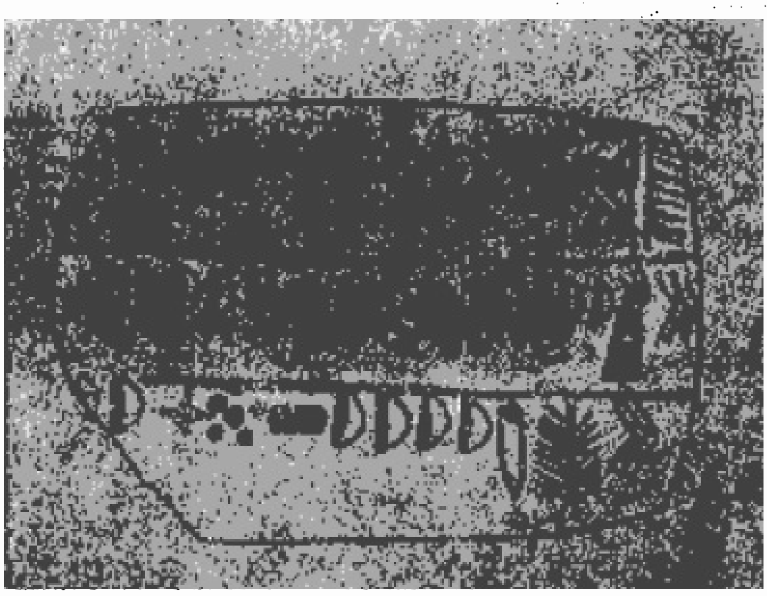
این رویداد باعث کوچیدن قسمت‌های مهمی از ساکنان این مراکز به‌جاهای دیگر گردید، مثلاً بنا به‌مدارکی که باستانشناسان به‌دست آورده‌اند، مهاجرت جمعی ساکنان از بلوچستان به‌درهٔ سند و شمال‌شرقی ایران و غیره در آن‌زمان، به‌این انگیزه‌ها بوده است. برخوردهای‌جنگی، (نشانه‌های آنها در برخی از روستاها کشف‌شده است)مهاجرت، جنگ، عوامل خارجی از جمله موقعیت‌های سیاسی (مثلاً نیرو گرفتن دولت ایلام و اتحاد عشایر زاگرس درهزاره سوم) جریان عادی روابط بازرگانی را برهم زد. این‌ها همه نقش مهمی را در دگرگونی روند زندگی «مراکز شهری» میان بین‌النهرین و هند ایفا کردند.

دگرگونی مهمی هم دراقتصاد مناطق کوهستانی، به‌ویژه در خاور ایران روی‌داد.

از هزاره چهارم ق. م. به‌بعد گله‌ها و رمه‌های دام‌های شاخدار افزایش یافت، این خود نشانه‌آن بودکه موضوع‌مالکیت دامداری درحال‌پیدایش‌بود. درهزاره‌سوم ق.م. درمناطق کوهستانی باختر ایران، در فلات ارمنستان و ماوراء قفقاز چراگاه‌های دور دستی پدید آمد. طبق پژوهشی که از تپهٔ لرستان به‌عمل آمده ضمن هزاره سوم ق. م. دربرخی نقاط واقع در دره‌های آن ناحیه، رفته رفته روستاهائی با اقتصاد کشاورزی ـ دامداری پدید آمده است. درآن‌هنگام قسمت‌عمدهٔ این‌نقاط (از جمله بزرگترین آن‌هایعنی چیگاپاخان) به‌همان وضع سابق باقیماندند. اما روستاهای کوچکتری درکنار دره‌های نزدیك به‌صخره های کوهستانی که برای‌دفاع‌مناسب بودند دیده شده‌است. ساکنان این‌روستاها به‌دامداری می‌پرداختند و کم‌کم‌کار کشاورزی راآغاز کردند. درآن هنگام کوچ دامداران در مناطق کوهستانی آسیای باختری هنوز انجام نمی‌گرفت.

## ایلام در هزاره‌های چهارم تا دوم ق. م.

خوزستان در نیمهٔ نخستین هزارهٔ چهارم ق. م. مانند مناطق دیگر ایران درآستانهٔ پیشرفت اقتصادی واجتماعی جالب توجهی بود. درآن هنگام درناحیه شوش روستاهای کوچك اما مهمی پدید آمدند که ساکنان آنها در مجموع از لحاظ اقتصادی وابسته به‌هم بودند. درهزارهٔ‌چهارم ق. م. دراین روستاها مراکز مهمی درنزدیکی‌شوش(شوشان‌ایلامی و شوش امروزی ایران) پدید آمدند. این مراکز در آغاز هزارهٔ چهارم به‌سرعت گسترش یافتند و پهنه‌های وسیعی از آن سرزمین را اشغال کردند. درآنجا سکوهای آجری بنا شد و روی این سکوها ساختمان گردید. طبق پژوهشی که به‌عمل‌آمده در هزارهٔ چهارم ق. م. در شوش پیشرفت بزرگی در رشته معماری، فلزکاری و



قطعه‌ای از متن ایلامی در تپه یحیی

محصولات سفالی به‌عمل آمده است (با دستگاه‌های کوزه‌گری نیمه دوم هزاره چهارم)

نوشته‌هائی که به‌وسیله مهر نقش می‌شد به‌مقدار زیادی در پایان هزاره چهارم کشف شده است. این نوشته‌ها نخست به‌گونهٔ یك‌رقمی و بعدها علائمی به‌آن اضافه شده و سرانجام به‌شکل نوشته‌های ایلامی درآمده است (تاکنون ترجمهٔ این نوشته‌ها کشف نشده‌اند).

علاوه بر شوش در ایلام هم مراکز مهمی وجود داشته که چون تپهٔ بزرگ حفاری نشده، آثاری ازآنها به‌دست نیامده است. از هزاره سوم ق.م. متن‌های خط میخی‌ایلامی و نوشته‌های ساکنان بین‌النهرین به‌دست آمده است اوان، سیماش، باراخشه. همهٔ این نوشته‌ها به‌ایلامی شهرت یافته‌است. منطقهٔ ایلام‌به‌غیر ازشوش. مجاور مناطق‌کوهستانی بوده مثلاً منطقهٔ شمال غربی خوزستان و درهٔ فارس که آنشان‌ها درآنجا وجود داشتند (تپهٔ مالیان در ۴۶ کیلومتری شمال شیراز). در فاصله بین هزاره‌های چهارم / سوم در آنشان‌آثار نوشته‌های ایلامی ومهرهای استوانه‌ای به‌کار می‌رفته‌است. ازمدارك باستان شناسی و تصاویریکه از اثرهای شوش و آنشان به‌دست آمده چنین برمی‌آیدکه در آغاز هزارهٔ سوم ق. م. سازمان‌های پادشاهی یا مذهبی‌ای با همهٔ کارکنان و کاهنانشان از لحاظ اقتصادی، بر جوامع حکومت می‌کرده‌اند.

رشد «مراکز شهری» ایلامی در هزاره سوم ق. م. باعث رشد اقتصاد کشاورزی در زمین‌های مجاور گردید، آبیاری مصنوعی در این مناطق رونق گرفت و بناهائی به منظور انجام این‌گونه آبیاری پدید آمد. این دگرگونی به‌ویژه به‌مقیاس گسترده‌ای در منطقهٔ فارس انجام یافت، دراین منطقه درآغاز هزاره دوم دوباره شماره روستاها افزایش یافت. مثلاً آنشان در پایان هزاره سوم و آغاز هزاره دوم پهنه‌ای بیش از ۱۳۰ هکتار را دربر گرفت.

در این‌هنگام درایلام وبیشتر ازمناطق دیگر ایران‌شرایط پیشرفت اقتصادکشاورزی پدید آمد، مناطق کشت به‌میزان زیادی گسترش یافت، درمنطقه بین‌النهرین کشاورزی رونق شایانی گرفت و این موضوع به‌اتحاد سیاسی آن ناحیه کمك فراوانی کرد. اماضمن مقایسه با بین‌النهرین، مناطق ایلام پراکنده‌تر بودند وکوه‌ها مراکز را از هم جدامی‌کردند و بنابراین طبعاً مسئله تمرکز در ایلام بارها کندتر از بین‌النهرین انجام می‌یافت.

درحدود اواسط هزاره سوم، چند مرکز ایلامی توانستند برحکومت‌های شهری‌دیگر چیره شوند. نخست اوان توانست در رأس این اتحاد قرار گیرد. بعدها در ایلام شالوده حکومت پلی (۲۵۰۰ سال ق. م.) نخستین پادشاه دودمان ایلامی اوان (۲۵۰۰-۲۳۰۰ سال ق. م.) گذاشته شد. اما اوان از پیش در ایلام و مناطق باختری آن تسلط داشت. بنابرمنابعی که از بین‌النهرین به‌دست آمده پادشاه سومری شهر کیشا، ایلام رابه‌تصرف درآورد، اما پس ازآن اوان بر پادشاه سومری چیره گردید و تا مدتی بر قسمتی از سومر

فرمان راند ـ این رویدادها درفاصله سالهای ۲۷۰۰ تا ۲۶۰۰ ق. م. پیش آمد. روابط مبادلاتی در اثر تصادم جنگی بین ایلام و بین‌النهرین که به‌گونهٔ متناوب کامیابی نصیب این یا آن دولت می‌شد، به‌دگرگونی گرائید، اما بعدها پادشاه آکاد پس ازاتحاد مراکز بین‌النهرین در پایان قرن ۲۴-۲۳، سرانجام بر ایلامی‌ها پیروز شد و بیشتر قلمرو آنها را به‌تصرف درآورد.

آنزمان درایلام علاوه بر پادشاه اوان دولت‌های دیگری درشهرها حکومت‌می‌کردند: شوش، با راخشه، آنشان و غیره از آن جمله بودند. این دولتها یا مستقلاً یا از راه جنگ با آکادها ارتباط داشتند فرمانروایان آنها لقب‌های گوناگونی را برای خود برمی‌گزیدند: «شاه»، «شاهزاده کاهن» و غیره. یکی از این‌ها به‌نام کوتیك ـ اینشوشینیك در آغاز قرن بیست و دوم ق. م. با ایلامی‌ها متحد شد و درخارج از ایلام موفقیت‌هائی را به‌دست آورد، پس از آن‌عنوان پیشین پادشاه آکاد یعنی «پادشاه چهارمین‌کشورجهان» را اختیارکرد. کتیبه‌ای‌که از او به‌جای مانده یکی به‌خط آکادی و دیگری میخی‌که در ایلام معمول بود، می‌باشد (برای‌کشف این خطوط‌کوشش می‌شود). اما ضمن نوشته‌های ایلامی خط آکادی هم به‌کار رفته (خط سومری نخست به‌گونه تصویری بوده است) متون‌خط میخی‌ایلامی درجنوب غربی ایران وزمان هخامنشیان به‌مقیاس‌گسترده‌ای به‌کار رفته‌اند. اما در پایان هزاره سوم و سده‌های نخستین هزاره دوم در ایلام و به‌ویژه در شوش با خط آکادی می‌نوشتند.

درکتیبه ذکرشده کوتیك ـ اینشوشینیك برکوتی‌ها پیروزشد واز زاگرس‌به‌بین‌النهرین تاخت. در نیمه دوم هزاره سوم مناطق شمال‌خاوری بین‌النهرین به‌نااستواری‌گرائید. اما گاهگاهی عشایر با یکدیگر متحد می‌شدند مثلاً درحدود قرن بیست‌و دوم ق. م. طبق نوشته‌ای‌که به‌خط آکادی درصخره‌ای نزدیك ذهاب کنار دیاله به‌دست آمده آنوبانی‌نی «پادشاهی لولوبی‌ها» را پدید آورد. درهزاره دوم و اوائل هزاره یکم ق. م. لولوبی‌ها در حاشیه شمال‌غربی ایران تا ارومیه و نزدیك مناطق عراق زندگی می‌کردند اخلاف کوتیوها در زاگرس و شمال لرستان سکونت داشتند.

با وجود موفقیت موقتی کوتیك ـ اینشوشینیك، کوتی‌ها بین‌النهرین را به‌تصرف درآوردند و خراج‌های سنگینی را بر ساکنان آن منطقه تحمیل‌کردند و ظاهراً ایلامی‌هارا هم شکست دادند. چیرگی کوتی‌ها[1] بر سومری‌ها و آکادی‌ها کمتر از یك قرن پائید (تا قرن بیست‌و یکم ق. م.). اتحاد عشایری کوتی‌ها ظاهراً ضعیف بود و بنابراین‌این‌ها سرانجام شکست خوردند و قدرت آنها در بین‌النهرین سرنگون شد.

در ایلام در آن‌هنگام قدرت به‌دست شاه سیماشا (دومین دودمان شاهان ایلام)

افتاد، پس از آن آنشان قدرت گرفت، و تقریباً درحدود ۱۹۰۰/۱۸۵۰ سال ق. م. اپارتی «دودمان پادشاهی آنشان و شوش» رابنیان نهاد. این دودمان تا پیش از قرن شانزدهم ق. م. اتحادیه ایلام را استوارتر از پیش نگهداشت. راست است که هم اکنون در قلمرو کشور چند فرمانروائی‌دیگر هم وجود داشت، اما این‌ها با هم خویشاوند بودند و ضمن رعایت سلسله مراتب بپیچیده‌ای با داشتن درجات، لقب‌ها و رتبه‌ها و سرانجام اختیارات تا مقام عالی حکومتی، «سوکالماخ (مبشر کبیر)»، پادشاه‌آنشان و شوش» به‌هم پیوسته بودند.

نخستین قرن هزاره سوم ق. م. تقسیم طبقاتی و تضاد اجتماعی در جوامع ایلامی بیشتر به‌چشم می‌خورد. به‌موجب مدارکی‌که از آنزمان در شوش به‌دست آمده معلوم شده است که نظام مالکیت خصوصی و شخصی کاملاً حکمفرما بوده. در این اسناد از برده‌ها نام برده شده، این‌ها را به‌عنوان کالای قابل خرید و فروش و مملوك شخصیت‌ها وخانواده‌های ممتاز به کار می‌گرفتند. خانوادهٔ بزرگ معمولاً یك واحد اجتماعی و تولیدی به‌شمار می‌آمد، اما این واحد پایهٔ استواری نداشت؛ هنگامی که رئیس این خانواده می‌مرد افرادش با سهمی که از دارائی او می‌بردند می‌توانستند به خانواده‌های بزرگ دیگر مثلاً برادر رئیس درگذشته به‌پیوندند.



مجسمه ملکهٔ ایلام ناپیرآسو

بسیاری‌ازبردگان‌ظاهراًمتعلق‌به‌شاه یا کاهن‌بزرگ‌بودند. اما به‌قسمت‌مهمی از آنها که‌مستقیماً درکارتولیددخالت داشتند آزادی‌نسبی‌میدادندولی‌وضعشان‌دست‌کمی ازبردگی نداشت. آنها از خودشان دارائی نداشتند و از دارائی معبدها یا شاهان که برایشان کارمی‌کردند. بهره‌می‌بردند. بلند پایگان وشخصیت‌های دیگرکه درخدمت

شاه‌بودند،قطعه زمین‌هائی به‌عنوان پاداش از شاه دریافت می‌کردند وحق بهره‌برداری‌از درآمداین‌زمین‌ها را داشتند. زمین‌های شاه به‌شخصیت‌های ممتاز و بلندپایه هدیه می‌شد.

در این دوره طبعاً مالکیت بزرگ رواج یافت و املاك کوچك به‌سود مالکان بزرگ از میان می‌رفت. ضمن کاوش‌هائی‌که از قرون ۱۸ و ۱۷ ق. م. درشوش به‌عمل آمده خانه‌ای‌کشف شده که شامل‌۵۰ اطاق و ده حیاط بوده، این خانه درمیان کلبه‌های بسیار کوچك بنا شده و تقریباً تمامی یك‌محله را دربر گرفته است. طبق اسنادی که به‌دست آمده صاحب این خانه شخصی بنام تمتی ـ واداش بوده، این شخص با بحرین روابط بازرگانی داشته وصاحب هزار رأس‌دام و زمین‌های پهناوری بوده، ضمناً شاه کوتیرناخونت مقداری زمین به‌او هدیه داده است. این شاه پس از اشغال موقتی ایلام به‌وسیلهٔ حمورابی (۱۷۹۲-۱۷۵۰ ق. م.) براین سرزمین حکومت می‌کرده و همزمان با پسر او بوده که فرمانروائی بابلی‌ها را برزمین هایش نپذیرفته واغلب به‌مرزهای بابل تجاوز می‌کرده است.

در قرن شانزدهم ق. م. ایلام از کاسیت‌ها که پیش از آن بابل را به‌تصرف درـ آورده بودند، شکست خورد. به‌نظر می‌رسد که کاست‌ها قبلاً در زاگرس می‌زیستند، گروههای این تیره درباختر لرستان، در آغاز هزاره یکم ق. م. به‌سر مسی‌بردند. برخی عقیده دارند این‌ها را از بابل به‌این نقاط کوچ‌داده‌اند؛ درهر حال پیش از چیرگی براپلام کاسیت‌ها در منطقه شمال باختری ایلام سکونت داشتند و احتمالاً آنها از ساکنان شمال آسیای غربی بوده‌اند.

درقرن شانزدهم ایلام زیر تسلط کاسیت‌های بابلی قرار گرفت، اما ایلامی‌ها زیر رهبری شاه با یکدیگر متحد شدند، شاید در زمان دودمان جدید-سلطنتی که درنیمه دوم قرن چهاردهم تا قرن دوازدهم روی‌کار بود ایلام دارای قدرت فراوان شد. این شاهان لقب «پادشاه آنشان وشوش» را برای خود برگزیدند (هم‌اکنون دیگرآنها را سوکالماخ نمی‌نامیدند)، اما مرکز این‌ها درشوش بود. در ایلام آنزمان کارهای ساختمانی بزرگی انجام گرفت، کاخ‌ها و معبدهای بزرگی ازجمله زیکورات که ضمن حفاری در چوگازمبیل پیدا شده، بناگردید (این بنا را یکی ازپادشاهان این‌دودمان بنانهاده است). دراین‌هنگام پیشرفت بزرگی در زمینه‌های هنر، معماری و حجاری ایلام انجام‌گرفته است.

درسدهٔ سیزدهم ق. م. ایلامی‌ها چندبار به‌بابل‌تاختند. در زمان‌شوتروك ـ ناخونت (تقریباً ۱۱۵۸ - ۱۱۵۵ ق. م.) و کوتیر ناخونت (تقریباً ۱۱۵۰ - ۱۱۵۵ ق. م.) سرانجام بر پادشاه کاسیتی بابل پیروز شدند و آخرین پادشاه را به اسارت گرفتند. ثروت فراوان و آثار گرانبهائی از بابل به‌ایلام آوردند (در میان آنها کتیبه‌ای با متن قانون

معروف حمورابی بودکه هم‌اکنون در زمان‌ما شهرت فراوان دارد و این‌کتیبه در شوش یافت شده است). باج فراوانی به‌بابلی‌ها تحمیل کردند. قسمت شمالی بابل در زمان شولخاك ـ اینشوسیناك جزو قلمرو ایلام شد (تقریباً در سال‌های ۱۱۵۰-۱۱۲۰ ق. م.)، ایلامی‌ها در این‌زمان یك‌رشته لشگرکشی‌های موفقیت‌آمیز در مناطق زاگرس ومرزهای آشور انجام دادند.

اما در جنوب بابل یك دولت محلی تازه‌ای پدید آمد. چهارمین فرمانروای این دودمان به‌نام نبوکد نصر اول درحدود ۱۱۱۵ ـ ق. م. ایلامی‌ها را درجنگی نزدیك «در» (بدر امروزی‌که نزدیك مرز ایران ـ عراق قرار گرفته است) شکست داد. از این زمان به‌بعد دوره زوال سیاسی ایلام فرا رسید.

# ۲.

# فرمانروائی مانی‌ها. دولتهای ماد
## ایران درپایان هزاره دوم تا اواسط هزاره یکم ق. م.

### ایران باختری درآستانهٔ تاخت و تاز آشوریها و اورارت‌ها

علاوه برایلامی‌ها، دربارهٔ پیشرفت روند تاریخی ساکنان بقیهٔ سرزمین‌ایران تاپیش از هزارهٔ دوم ق. م. فقط باید از مدارك باستانشناسی بهره‌برد. بنا برمدارکی‌که ازمنابع خارجی از جمله‌کتیبه‌های آشوری و اورارتی به‌دست آمده، از آغاز هزارهٔ یکم ق. م. وضع‌ایران دگرگون می‌شود. این منابع اگرچه اطلاعات یك طرفه‌ای به‌دست می‌دهند اما می‌توانندآگاهی‌های سودمندی دربارهٔ پاره‌ای مناطق‌ایران درسده‌های نهم تاهفتم ق. م. برای پژوهش ارائه دهند.

مهمترین مناطق عبارتند از: نزدیك آشور زاموپا ـ درناحیه سلیمانیه درخاك عراق و مجاور روستاهای ایران و درعقب آن زاموپای داخلی در قسمت علیای زاب صغیر و در ساحل جنوبی ارومیه. آن‌سوتر در خاور، آلاپریا و مانا قرار دارد (مرکز قلمروآینده مانی و در وسط رودخانـه جغتو). در قسمت جنوبـی‌تر آن پارسوپا یا پارسو مـی‌باشد. ناحیه مهمی درکنار دیاله، دربین راه بابل به‌ایران بهت خمپان قرار گرفته؛ در خاور و جنوب خاوری این منطقه، نزدیك‌کرمانشاه و شمال لرستان، کشور الیپ واقع‌شده امادر

قسمت شمالی‌تر آن خرخر، کیشسو و یك رشته «کشور»های دیگر بین پارسو و بیت خمبان در غرب و ماد در شرق قرار داشت. ماد در آن‌زمان بسیار کوچکتر از زمان استیلایش در سده هفتم ق. م. بود و از جایگاهش که نزدیك همدان قرار داشت هنوز به‌سوی غرب گسترش نیافته بود.

به‌موجب اطلاعاتی که از منابع مربوط به‌قرون نهم تا هشتم ق. م. به‌دست آمده بخش‌های دیگری در شمال باختری ایران قرارداشته‌اند. بیشتر این‌بخش‌ها ازلحاظ سیاسی یك پارچه نبودند و به‌قلمروهای کوچك و مجزا تقسیم می‌شدند. به‌گونه‌ای‌که ذکر شده درسال ۸۲۰ ق. م. «کشورهای» بسیار کوچکـی از جمله ۲۸ بخش در باختر و جنوب ارومیه وجود داشتندکه هر یك مستقل بـودند؛ درمناطق پارسویا ضمن قرن نهم ق. م. تقریباً ۳۰ بخش «شاه نشین» موجود بود. این بخش‌ها معمولاً شامل یك یا دو دهستان بودندکه هرکـدام مراکز مستحکم یـا دژهای استواری را دراختیار داشتند پیرامون این بخش‌ها هم روستاهائی وجود داشتند.

بنابر مدارك باستانشناسی، از هم‌پاشیدگی روابط اشتراکی کهن در شمال باختری ایران ضمن پایان هزارهٔ چهارم تا آغاز هـزاره دوم ق. م. رویداد. راست است‌که ضمن هزاره دوم دگرگونی‌های ژرفی در فرهنگ‌های سنتی و شیوه‌های کشاورزی ساکنان این سامان پدید آمد. اما بسیاری ازسنت‌های اقتصادی و اجتماعی همانگونه نگاهداشته شدند و دوران پیشرفت خود را طی می‌کردند، مثلاً صنایع دستی از اقتصاد روستائی جدابود. آثاری‌که از پایان هزارهٔ دوم و آغاز هزاره یکم ق. م. به‌دست‌آمده گویای جدائی‌صنعت پیشرفته از رشته‌های دیگر اقتصاد ازجمله کشاورزی بوده است ــ در آغـاز هزارهٔ یکم کارکشاورزی با گاوآهن انجام می‌گرفت، داس‌های آهنی وکلنگ و غیره به‌کار می‌رفت. گویا در آن‌زمان روستاهای پهناوری وجـود داشته است و بیشتر آنهـا تاکنون کشف نشده‌اند. باید سال‌ها روی تپه حسنلوکارکرد تا آثاری در این‌باره به‌دست‌آید.

در سده‌های سیزدهم تا یازدهم در درهٔ کادلا چند روستای بزرگ‌وجود داشت، در سده یازدهم این روستاها تبدیل به‌دژهائی شده بودند. در تپه حسنلو «شهری» کشف‌شده که متعلق به‌سده‌های دهم تا نهم ق.م. بوده، این شهر دارای دیوارهای تطور وبناهائی از نوع کاخ یا معبد بوده است؛ در این شهر همچنین خانه‌های صنعت‌کاران وکارگاه‌های فلزگدازی و سفال‌سازی دیده شده است؛ پشت دیوار شهرخانه‌های روستائیان وگورستان قدیمی کشف گردیده است. در حسنلو ساغرهای تشریفاتی که پشت آنها نوشته نقش‌شده است به‌دست آمده، از این نوشته‌ها چنین‌برمی‌آیدکه این ظروف متعلق به‌دربار بانوری، فرمانروای کشور ایدا بوده است. بنابر متون آشوری ایدا یکی از کشورهـای زاموبای

داخلی به‌شمار می‌آمده است.

از مدارك باستانشناسی‌ای‌که در آنها از «شهرهای مستحکم» یا «دژها» در متن‌ها یادکرده چنین برمی‌آید، که درمنطقه جنوب ارومیه «شهرهای» مستحکمی با دژهای‌استوار وجود داشته است. بنا به‌گواهی مدارك به‌دست‌آمده از سده نهم قبل از میلاد، کاخ‌های مجلل معبدها در مناطق دیگری‌که دارای دولت‌های کوچك و کم اهمیتی بودند از قبیل الابریا، مانا، الیپ، گیلزان (در باختر ارومیه) وغیره وجود داشته‌است. مدارك‌مفصل‌تری که از سدهٔ هشتم ق. م. به‌دست آمده نشان‌می‌دهند‌که مستحکم‌کردن شهر و ایجاد دژها در مناطق گوناگون باختر ایران رایج بوده است ـ این عمل چه در شهرهای بزرگتر ازقبیل (خرخر، کیشسو و غیره) و چه در بخش‌های کوچك از قبیل حوالی ماد، انجام می‌گرفته است.

مدارك آشوری و اورارتی شامل ارقام دقیقی دراین زمینه می‌باشند در این مدارك از جمعیت زیاد نواحی مشخص با دژهای مستحکم مرکزی و منابع زندگی مردم به‌طور کلی نام برده شده است. ضمن‌آنها دربارهٔ مقدار زیاد یا کم دام‌ها یا احشامی‌که از این‌یا آن «کشور» مصادره شده، سخن به‌میان آمده است. این مناطق بیشتر نزدیك ارومیه و ماد بوده‌اند، از برخی اسب مصادره می‌شده است. درمیان این بخش‌های مشخص،فلات ارمنستان واقع در باختر ایران یکی از مراکز مهم پرورش اسب درآسیای غربی بوده و ساکنان چندبخش آن به‌ویژه در پرورش این دام شهرت داشتند، این حیوان را برای سواره نظام پرورش می‌دادند.

اطلاعات مربوط به‌سدهٔ نهم و مدارك دقیق‌تر سدهٔ هشتم ق. م. نشان می‌دهند که درآن زمان در مناطق شمال باختری ایران پیشرفت قابل توجهی در زمینه کشاورزی، باغداری، و پرورش‌تاك انجام می‌گرفته است. مدارك قرن‌نهم قبل از میلاد نشان‌می‌دهند که درآنزمان روستاهای مرکزی با شهرها وجود داشته‌اند، ظاهراً با پیشرفت کشاورزی در روستاها این مراکز پدید آمده‌اند. اما دریکی از این مراکز واقع در تپهٔ حسنلو مقدار زیادی ابزار کشاورزی، جو و چند نوع گندم، ظروف بزرگ برای شراب‌سازی و غیره به‌دست آمده است.

آشوری‌ها از مناطق ایران مقدار زیادی فلز دریافت می‌کردند (برنز، طلا، نقره و غیره) معمولاً بیشتر فرآورده‌های صنعتی از قبیل پارچه‌های کتانی و پشمی و حتی سنگ‌های معدنی قیمتی از ایران به‌آشور صادر می‌گردید. مدارك باستانشناسی صدور فرآورده‌های صنعتی را از ایران‌کاملاً تأئید می‌کنند. این مسئله‌گویای آنست‌که در آن زمان سطح صنایع‌ایران به‌میزان زیادی بالا بوده است. مدارك به‌دست آمده از تپه‌حسنلو

هم‌این‌موضوع را تائید می‌کند، اما از بررسی آنها چنین‌برمی‌آید که جاهای پیشرفت‌صنایع دستی، مراکز روستاها (شهرها) بوده‌اند، فرآورده‌های صنعتی ایرانی آنزمان هم اکنون در گورها یافت شده‌اند. بسیاری از آثاری که درگورهای آنزمـان به‌دست آمده گویای آنند که این‌ها متعلق به‌کوچ نشینان‌بوده‌اند. به‌ویژه در این اشیاء نشانه‌هائی از پرورش اسب و اسب سواری دیده شده‌انـد. اما از همین آثـار چنین برمی‌آید که در آن‌زمان سازندگان این اشیاء مردم «شهری» مراکـز ایران یا ارمنستان بـوده‌اند و در «مراکـز مستحکم» این مناطق سکونت داشته‌اند. اینگونه، در میالك، از سده‌های نهم تا هشتم ق. م. دژها و گورستان‌هائی یافت شده‌که درون آنها ابزار سواری، یراق اسب، تصویر سواران و حتی ابزار کشاورزی بوده‌اند.

درپایان هزارهٔ دوم و آغاز هزارهٔ یکم ق. م. ساز و برگ سواری در بیشتر مناطق ایران به‌دست آمده، از آن‌جمله درکنار دریای خزر (جائیکه درکنار یکـی از گورهـای ثروتمندان‌آثاراقتصاد کشاورزی ـ دامداری وجود داشته) از این‌گونه اشیاء دیده‌شده‌اند. درگورستان مارلیك، پائین سفید رود گوری با اسب کشف شده، گورهای دیگری‌شامل مجسمه‌های کوچك گاوآهن و وسائل شخم با گاو به‌دست آمده‌اند. درگورهای مارلیك مقدار زیادی ظروف زرین، جواهرات، اسلحهٔ گرانبها و مهرها (متن چندتائـی از آنها با خط میخی نقش شده) به‌دست آمده است ـ این‌هاهمه نشانه‌های وجود مالکیت وقدرت در آن‌زمان بوده‌اند. ضمناً فرآورده‌های سفالی پیشرفته در اینجا کشف شده‌اند. این‌کیفیت دلیل برآنست‌که از پیش تقسیم طبقاتی جامعه و درنتیجه شکاف اجتماعی ژرفی در این منطقه حکمفرما بوده است.

یکی از مجموعه‌های‌باستانشناسی جالب ایران «برنزکاری‌های لرستان» است. این فرآورده‌های بی‌شمار نوعی از مصنوعات خود ویژه به‌شمار می‌روند. ایـن اشیاء با سبك هنری پیچیده و پیشرفته‌ای ساخته شده‌اند، گوئـی درساختن آنها رئـالیسم و پنداربافی (ازجمله‌ضمن تجسم انسانها، خدایان و حیوانات وموجودات ماوراءالطبیعه) درهم‌آمیخته و این آثار را خلق کرده‌اند. اینگونه، پدیده‌های تشریفاتی و زیستی ضمن بررسی سلاحها یا ابزاری از قبیل دهنه اسب و غیره در یك‌جا به‌چشم می‌خورند. تاریخ برنز کاریهای لرستان به‌هزاره سوم تا هزاره یکم ق. م. می‌رسد. فقط چندی پیش دراثر کاوش گورها ثابت شدکه اگرچه در لرستان موضوع فلزسازی در هزاره سوم ق. م. وجود داشته اما مجموعه «برنزکاری» لرستان مـربوط به‌پایان هزاره دوم و نخستین سده‌های هزاره یکم به‌ویژه درحدود سده‌های هشتم تا هفتم قبل از میلاد بوده است.

برنزکاری‌های لرستان را معمولاً ازآثار باقیمانده کوچ‌نشینان برمی‌شمارند، چون

قسمت عمده ساکنان لرستان درآن‌زمان کوچ‌نشین بودند. اما کشفیات اخیر باستانشناسان و حفاریهائیکه در محل سکونت آنها به‌عمل آمده ثابت کرده است، که درپایان هزاره دوم و سده‌های نخستین هزارهٔ یکم درلرستان روستاها ومراکز مسکونی بی‌شماری وجود داشته است. همانگونه که دیدیم در هزاره سوم ق. م. در لرستان و مناطق کوهستانی دیگر آسیای باختری، دامداری همراه روستاهای ثابت‌کشاورزی وجود داشته است؛ اما نشانه‌ای از دامداران کوچنده در آنزمان به‌چشم نمی‌خورد، بنا برمتن‌های خط میخی، واحدهای کوچ‌نشین درآغاز هزاره یکم ق. م. در فلات ارمنستان وایران گسترده نشده بودند. دامداری به‌مقیاس وسیعی پیشرفت کرد اما در کنار آن کشاورزی هم گسترش یافت و مردم در روستاها به‌طور ثابت زندگی می‌کردند. در چند «کشور» تمام احشام یا قسمتی از آنها را برای چرا به‌کوهستان می‌فرستادند (هنگام نزدیك شدن دشمن نیز چنین می‌کردند) اما فقط‌آنها را تامرزهای «کشور» خودشان دور می‌کردند. ظاهراً اینهاعملاً به‌راههای دور کوچ نمی‌کردند و اینگونه عشایر کوچ نشین جزو اتحادیه آنها به‌شمار نمی‌آمدند.

در این «کشورها» یابخش‌های غرب ایران هم‌اکنون دولت‌هائی پدیدآمدند. قسمتی از این دولت‌ها شامل مراکز حکومتی و روستاهای‌کشاورزی بودند. بیشتر این اتحادیه‌ها از این پس برپایهٔ حاکمیت ارضی بود نه‌روابط عشیره‌ای.

تشکیل این اتحادیه‌های سیاسی مانع ازآن شدکه ساکنان از لحاظ نژادی یا زبان اختلاف زیادی با هم داشته باشند، این‌کیفیت آنوقت در ایران و بسیاری از مناطق آن حکمفرما بود. در سرزمین کردستان ونزدیك ارومیه به‌غیر از لولوبی‌ها گروههای نژادی دیگری وجود داشتندکه نژادشان وابسته به‌کیتوها و دربعضی جاها خوریت‌ها (زبانشان به‌اورارتی‌ها می‌مانست) بود. در بعضی از محل‌های آذربایجان ایران بازبانهائی سخن می‌گفتند که ظاهراً از داغستانی ریشه می‌گرفت. درباختر لرستان، آشوریها با کاسیت‌ها تماس گرفتند زبان کاسیتی در سده‌های نهم تـا هشتم ثبت شده است. همچنین درحاشیه شمال‌غربی ایران (در آلابری و غیره) و در مناطق نزدیك راه بابل و ماد زبانشان‌شبیه به‌بابلی‌ها بود (این مناطق دردورهٔ تسلط بابلیها و کاسیت‌ها مستعمره‌های آنها به‌شمار می‌آمدند). در مـرزهای شمالی لرستان مردمی می‌زیستند که با زبانی نزدیك به‌ایلامی سخن می‌گفتند. علاوه برگروههای محلی و نژادی قدیمی در پایان هزاره دوم ق. م. در باختر ایران مـردمی ایرانی زبان گسترده شدنـد. اما این‌ها تا آغاز هزارهٔ یکم ق. م. سرتاسر سرزمین پهناور ایران‌را فرا نگرفتند و این قوم فقط مناطق معینی رابرای سکونت برگزیدند، بنابراین دربیشتر مناطق باختری مردم محلی اکثریت داشتند.

## تاخت‌وتاز آشوریها و اورارتی‌ها در ایران

با نیرو گرفتن آشوریها درپایان سده دهم و آغاز سده نهم ق. م. ارتش آشور از مرزهای شمال باختری ایران به‌درون این سرزمین نفوذ کرد و تا پایان سده هشتم که دولت آشوری موقتاً سقوط کرد این اردوکشی ادامه یافت. به‌سال ۸۸۰ ق. م. زامویا به‌دست آشوریان افتاد و جزو یکی از ولایات تابعهٔ این‌دولت درآمد اما آشوریها مناطق واقع در خاور را به‌خاك خود ملحق نه‌کردند، منظور اصلی‌شان این بود که از ساکنان آنهاخراج، اسیر یا غنیمت به‌گیرند. هنگامی‌که برخی ازبخش‌ها دربرابر آشوریها پایداری می‌کردند، دژهایشان‌را ویران وروستاهایشان‌را به‌آتش می‌کشیدند، باشیوه‌های ددمنشانه‌ای ساکنان آن منطقه را می‌کشند. مردم بیشتر از «کشور»ها برای آزاد ماندن خود تلاش می‌کردند، اما دراثر جنگ نابرابر یکی پس از دیگری درمقابل‌یکی از نیرومندترین‌دولت‌های آن‌زمان‌که صاحب‌تکنیك جنگی پیشرفته وسلاح‌های قلعه‌کوب بود، نابود می‌شدند وبی‌گمان آشوری‌ها پیروز می‌گردیدند. بیشترچنین روی می‌دادکه ساکنان به‌محض‌نزدیك شدن ارتش‌آشور، دژهای خود را رها کرده ودرکوهها پنهان می‌شدند.

در زمان سالمانأسار سوم (۸۵۹ - ۸۲۴) آشوریها به‌یك رشته لشکرکشی اقدام کردند: در سال‌های۸۵۹، ۸۵۵، ۸۴۳ (هنگامی‌که نخستین بار نام مانا، الابریا، پارسویا برده شده است)، ۸۳۴ (نخستین‌بار تا قلمرو ماد پیش‌رفتند)، ۸۲۸ و۸۲۷ ق. م. و در دهه‌های بعدی، آنها هرچه بیشتر به‌سوی خاور تاختند - دو بار به مانا، هشت‌بار به قلمرو ماد هجوم آوردند. اما پس از سال ۸۰۶ ق. م. آنها دیگر با مانا نجنگیدند: این کشورها ضمن جنگ با اورارت‌ها باآشوریها متحدشدند. نامدار شدن مانا و چند «کشور» دیگر در باختر ایران بیگانگان‌را برانگیخت که به‌آنها تجاوز کنند.

درپایان‌قرن‌نهم ق.م. دولت آشور ضمن نبرد بااورارت درسوریه، شمال‌بین‌النهرین و ایران ناکام شد. در فاصله سال‌های بین۸۲۵ - ۷۹۰ اورارتی‌ها منطقه باختر و جنوب ارومیه را تصرف کردند و در ناحیه پائین جغتو نزدیك مرزمانا دژهائی ساختند (تاش‌تپه نزدیك میاندوآب). تا اواسط قرن هشتم ق. م. پادشاهان اورارت چندین بار با مانی‌ها به‌نبرد پرداختند، غنائم گرانبها و اسیران فراوان از آنها به‌چنگ آوردند، قسمتی از سرزمین آنها راگرفتند، امابه‌طورکلی مانی‌ها به‌فرمانبرداری آنها تن درندادند.

اورارتی‌ها از روستاهای جنوب ارومیه به‌سوی پارسویا ومناطق جنوبی‌تر تانواحی شمالی کرمانشاه تاختند. این لشکرکشی علاوه‌بر تهدید جناح خاوری‌آشوریها، به‌منظور غارت، گرفتن اسیر وغنیمت جنگی انجام می‌گرفت. اما درکنارمنطقهٔ ارومیه اورارتی‌ها

کوشش داشتند مواضع خود را استوارتر کنند، قسمت مهمی از این منطقه در اواسط قرن هشتم ق. م. جزو قلمرو اورارت بود. پس از آن «کشور» پولوادی واقع در شمال شرقی آذربایجان ایران را تصرف کردند.

به‌سال ۷۱۴ ق. م. پس از شکست اورارت از آشور و مانا، منطقهٔ واقع درجنوب شرقی کناره ارومیه به مانا پیوست (یا به‌آن برگردانده شد)، آشوریها قلمرو اورارتی‌ها را که نزدیك ارومیه بود، در سر راهشان، سوزاندند یا غارت و ویران کردند. اما این مناطق به‌وسیلهٔاورارتی‌ها حفظ شد و پادشاه‌آنها به‌نام‌آرگیشتای دوم (۷۱۴-۶۸۵ق.م.) هم‌قلمرو خود را در فاصله میان ارومیه و دریای خزر گسترش داد، این‌جریان درکتیبه‌ای که نزدیك سراب (سر راه تبریز ـ اردبیل) از او باقیمانده ذکر شده است. معلوم نیست تا چه زمانی اورارت‌ها در منطقهٔ آذربایجان شرقی تسلط داشته‌اند، امامناطق شمال‌غربی تا زمان سقوط شان درپایان قرن هفتم و آغاز سده ششم، در تصرف آنها بود. در فاصلهٔ میان تبریز و ماکو چند دژ اورارتی کشف شده، این دژها در سده هفتم ق . م. وجود داشته‌اند.

از شرح لشکرکشی سال ۷۱۴ ق. م. آشوریها به‌این مناطق چنین برمی‌آیدکه در این نقاط آبادی‌های پر برکت و پیشرفته‌ای با اقتصاد کشاورزی وجود داشته است. در بسیاری از این دژها ذخیره‌های عظیم غله و شراب‌های معطر به‌دست‌آمده که زرمندگان آشوری این شراب‌ها را «مانند آب رودخانه مصرف می‌کردند». زمین‌های پهناوری از این منطقه آبیاری می‌شد. با وجود اینکه از پیش آبیاری مصنوعی در شمال‌غربی ایران رایج بود، اما کارهای آبیاری با مقیاس بزرگ فقط درصورتی امکان داشت‌که شرایط تمرکز و به‌کاربردن وسایل پیشرفته و منابع انسانی در محل موجود می‌بود. اطلاعات جالبی درباره شهر اولخو (شاید نزدیك مرند کنونی باشد) به‌شرح زیر به‌دست آمده: کانال‌بزرگی وجود داشت‌که به‌کمك سدی آب را به‌شهر وکاخ پادشاه اورارت می‌رساند، به‌وسیلهٔ نهرها، قصبات سرسبز با درختان چنار سایه‌دار، باغ‌های پهناور و کشت‌زارها آبیاری می‌شدند، چراگاه‌های زیبائی برای‌اسبان وجود داشت. ساختمان‌های زیرزمینی‌ای از نوع کاریز (درمناطق دیگر ایران این نوع شبکه آبیاری فقط از زمان هخامنشیان به‌دست آمده است) برای آبیاری به‌کار می‌رفت.

قلمرو اورارت به‌قسمت‌های جزئی تقسیم‌می‌شدکه زیر ادارهٔ حکومت مرکزی‌بودند، بیشتر این بخش‌ها همان «کشورهای» کوچك پیشین بودند و همان حاکمان پیشین آنهارا اداره می‌کردند. در دژهای اورارت، اشراف اورارتی، مقام‌های اداری، پادگان، صنعتگران و غیره می‌زیستند. زمین‌های زراعتی مجاور متعلق به‌پادشاه بودند، بردگان و

دهقانان وابسته آنها را می کاشتند و عمل می‌آوردند، بیشتر اسیران کشورهای دیگر هم به‌این کار می‌پرداختند. گروه‌هائی از مردم محلی پس از اشغال سرزمین‌شان به‌وسیله اورارت‌ها معمولاً زادبومشان را ترك کردند، ماندگان ناگزیر بودند برای استیلاگران به کار بی گاری (ساختمان و غیره) و پرداخت باج تن در دهند. (در چند نقطه به‌جای باج اسب می‌دادند)

در اواسط سدهٔ هشتم ق. م. در مرحلهٔ تازه تجاوز آشوریها، روش‌های استثمار مردم مغلوب تغییر کرد. این تغییرات ازنمونه‌های اصلاحات تیکلات پالاسار سوم اورارتی (۷۴۵- ۷۲۷ ق. م.) الهام می گرفت. در زمان اوآشوریها چندبار اورارتی‌ها را شکستند و مرزهایشان را به‌آنسو گسترش دادند. در خاور، دو ایالت جدید پس از فتح سال ۷۴۴ به‌آشور اضافه‌شد. پارسوا و بیت خمبان با چند «کشور» کوچك مجاور از آن‌جمله‌بودند در لشکرکشی سال ۷۴۴ ق. م. پس از تحمل کشتارهای دسته جمعی معمولی، قسمتی‌از مردان جنگی اورارت رها شدند و به‌خانه‌هایشان رفتند، اما برای آن کـه دیگر نتوانند نبرد کنند انگشتانشان را بریدند. ساکنان مغلوب مناطق تصرف شده مـانند ایالات دیگر بایستی باج می‌پرداختند و بی گاری می‌دادند.

از مناطق شرقی آشوریها چندین بار گـروه‌هائی از مردم را به‌سوریـه و فنیقه کوچاندند، این گونه ساکنان سامی این مناطق و مناطق دیگر آسیای باختری تغییر محل دادند. مهاجران در محل‌های تازه زبان آشوریشان به‌آرامی تغییرکرد. این گونه درشمال شرقی عراق و مناطق مجاور ایـران جمعیتی پدید آمدنـد که با زبان آرامی و سپس با لهجه خاوری سخن می گفتند ـ سوریه‌ای یا آشوری.

پس از لشکرکشی سارگن دوم (۷۰۵ - ۷۲۲) به‌ایـران دو استان دیگـر آشوری به‌نام کیشسو و خرخر پدید آمد. دو استان دیگر به‌نام کارکاشي و ساپاردا نام برده شده که خراج گذار دولت‌آشور بودند. این‌ها در باختر قلمرو ماد که آنهم جزو خراج گذاران بشمار می‌رفت، قرارداشتند. دراین‌مناطق‌چند «کشور» کوچك مشخص باقیماندند،حکمرانان این «کشورها» غالباً با یکدیگر درحال ستیز بودند و حتي گاهي علیه آشوریها وارد عمل می‌شدند. این گونه حکومت‌های محلي درقسمت‌های دیگری از مناطق شرقی وجودداشتند (حتی در زاموا)، اما درآنجاها دژهای نیرومند آشوریها وجود داشت و قدرت آشوریها دراین مناطق استوار بود.

درزمان آسارحادن (۶۷۹-۶۸۰ ق. م.) یك لشکرکشی به‌کوه‌های بیکنی (ظاهراً همان دماوند است) انجام گـرفت و «کشور» پاتوشارا (شمال شرقـی دماوند) به‌تصرف آشوریها درآمد. اما این لشکرکشی (تقریباً ۶۷۷ ق. م.) آخرین پیروزی آشوریها در

شرق‌بود. بزودی این‌وضع دگرگون‌شد، گاهگاهی لشکرکشی‌هائی‌که به‌منظور جمع‌آوری خراج انجام می‌گرفت به‌حمله ساکنان به‌لشکریان آشوری می‌انجامید. آسارخاندن‌کوشش داشت با عده‌ای از فرمانروایان زاموییا و ماد متحد شود و به‌سال ۶۷۲ ق. م. پیمانی با آنهابست‌که حاوی وفاداری این دولت‌هانسبت به‌او بود وضمناً شاه آشور هم حق‌حاکمیت آنها را برسرزمین‌هایشان تضمین‌کرد. در همین سال یا سال بعد در مناطق شرقی خیزش آشکاری به‌منظور استقلال ماد اوج گرفت. اما آشوریها توانستند تاچند دهه بعد مناطق ایران از جمله کیشسو و خرخر را درتصرف خود نگاهدارند.

## پادشاهی مانی‌ها

در قرن هشتم ق. م. هنگامیکه جنگ میان آشوریها و اورارتها ادامه داشت، مانا متحد ضعیفی برای‌آشور به‌شمار می‌رفت. فرمانروای مانی از جنگ بین اورارت و آشور بهره برد وبه‌تقویت خود پرداخت، در زمان‌فرمانروائی ایرانزو (پیش از ۷۱۸/۷۱۷-۷۳۵ ق. م.) چند «کشور» کوچك را که درپایان قرن‌نهم ق. م. مستقل بودند، به‌خود ضمیمه کرد. اما برخی از کشورها درعین حال کـه حکـومت موروثی‌شانرا حفظ کردند، به‌قلمرو مانا پیوستند. به‌اصطلاح دولت‌های آندی، مدی، اویشدیشا و زیکیرتو ازآنجمله بودند. بخش‌های مهم این منطقه به‌دهستانهائی با جمعیت زیاد تقسیم می‌شدند. گذشته از خودمانی‌ها گروههای نژادی محلی دیگر که در مرزهای این سرزمین می‌زیستند همه ایرانی زبـان بودند، از جملـه در میسی ـ در جنوب اوایشدیشا ـ در شمال بـاختری و زیکیرتو ـ درشمال شرقی مرکز مانا.

گرایش به‌استواری قدرت مرکزی واکنش‌های متفاوتی را درفرمانروایان واشراف مانی پدید آورد. برخی از گـروههای ضد آشوری (در آلابری و غیره) که زیر حمایت مانی‌ها و آشوریها سالم مانده بودند به‌وسیله روسای اول اورارتی حمایت شدنـد و علیه مانی‌ها به‌پا خاستند، اما سارگن دوم در ۷۱۹ ق. م چندین‌بار در کارهای مانا مداخله کرد شورشیان و قیام کنندگان علیه شاه مانا را کیفر داد. جنگ بی‌رحمانه‌ای در سال ۷۱۴ ق. م. در کوههای اواوش (شاید، سهند) درگرفت: روسا و متحد مهمش میتاتی زیکیرتو به‌سختی شکست خوردند. بسیاری از امـلاك اورارتی‌ها و مناطق پیشین مانا در کنار ارومیه از میان رفتند. رویدادهای این‌سال سرانجام به‌نیرومندتر شدن مانا گرائید، اما در مناطق وابسته، دولتهای محلی یا ازمیان رفتند یا ناتوان شدند.

اقتصادبخش‌های مهم‌قلمرو مانا، پیشرفت‌کشاورزی ودامداری درسطح بالا ازجمله

پرورش اسب دربرخی از این‌بخش‌ها مانند املاك مجاور اورارت‌ها بود. صنعت این‌منطقه در سطح بخش‌های شمالی آسیای باختری قرار داشت، این ارزیابی، طبق پژوهشی که‌از آثار قرون هشتم تا هفتم ق. م. از «صخره سکـز» واقع در روستای زیوی (۲۴ کیلومتر شرقی سکز) به‌عمل آمده، و همچنین کاوش دژهای تپهٔ زیوی، انجام گرفته است (ظاهراً دژزیوی متعلق به‌مانی‌ها بوده است).

سرشت اقتصادی جامعهٔ این زمان متناسب با رژیم اجتماعـی آن، ازجمله وجود گروههای مهمی از دهقانان وابسته یا بردگان است. اما در مانا هم مانند بیشتر قلمرو-های باستانی خاور مردم معمولـی آزاد نقش مهمـی را در روند زندگانی جـامعه ایفا می‌کردند. در این هنگام قشر گسترده‌ای از اریستوکراتها (خویشان و بستگان پادشاه)، نظامیان و مستخدمان (سرکرده‌هـای ارتش، فرمانـداران دژها و غیره) بـراین سرزمین حکومت می‌کردند. شاه از نزدیکان و خویشاوندان خودش، از شخصیت‌های بلندپایه و افراد وابسته به‌خانواده‌های اشرافی کهن، شورا تشکیل می‌داد. پسر ارشد شاه در زمان زندگیش عنوان ولیعهدی و وراثت سلطنت را داشت.

در آغاز قرن هفتم ق. م. مانا از زیـر بار تحت‌الحمایگی آشوریان خارج شد و جنگی‌تعرضی را علیه آنهاآغاز کرد. در فاصله سالهای ۶۸۰ - ۶۷۷ ق. م. آسارخاندن موفق شد موقتاً حملهٔ مانی‌های سرکش را سرکوب‌کند ومتحد پادشاه مانا اسکف ایشپاکا را درهم شکند. نخستین‌بار نام اسکیف در آسیای باختری برده می‌شود. کمی پیش‌تر از پایان سده هشتم از کیمریتز نام برده شده (آنوقت با اورارت‌ها می‌جنگیدند.)

درنخستین سده‌های هزاره یکم ق. م. در دشت‌های پونتی دامـداران کوچ‌نشین پدید آمدند و عشایر کوچ‌نشین را تشکیل دادند. بیشتر اینها که به‌زبانهای ایرانی سخن می‌گفتند، شاخه‌های شرقی یا شمالی کوچ نشینان‌را تشکیل می‌دادند. از میان اینها، عشایر کیمریتز و اسکیف از راه قفقاز به‌آسیای باختری نفوذکردند (و قسمتی ازاسکیف‌ها بعدها به‌دشت‌های اروپا روی‌آوردند). این‌دو گروه عشیره‌ای ازلحاظ روش زیست و وضع اجتماعی به‌هم می‌مانستند. اینها برای نخستین‌بـار در آسیای باختری روش سواری و تیراندازی و نبرد سواره را که تاکنون معمول نبود، به‌کار بردند. به‌مسافرت‌های دور-دستی می‌رفتند ـ تا سواحل دریای اژه (کیمریتز)، تا مرزهای مصر (اسکیف‌ها) وجاهای دیگر ـ این عشایر مراکز ثابتی هم داشتند: کیمریتزهـا در شمال شرقی آسیای صغیر و اسکیف‌ها در باختر آذربایجان (این منطقه ظاهراً مرز سه‌کشور اورارت، مانا و اسکیف بود). گروه‌ها یا یکانهای چریکی آنها غالباً بـا بعضی از «کشور»ها متحد می‌شدند؛ اسکیف‌ها مدت زیادی در مانا اقامت کردند؛ کیمریتزها هم درآنجا نفوذ داشتند.

درنیمه‌دوم دورهٔ فرمانروائی آسارخاندن، مانی‌ها دوباره به‌تهدید مرزهای آشوریها پرداختند و پس از آن با کمك کیمریتزها و اسکیف‌ها و مادی‌ها در استانهای شرقی علیه آشوریان واردکارزار شدند. درنتیجه این‌نبرد مانا تعدادی از دژهای آشوریان و«کشور» های پوشالی‌ای از قبیل آلاپریا را به‌تصرف درآورد و هم‌اکنون در سرتاسر منطقه ازماد گرفته تا منطقه‌های زاب بزرگ با آشور هم‌مرز شد.

در زمان آشور بـانیپال درحدود ۶۵۵ ق. م. آشوریهاتا اندازه‌ای این شکست را جبران کردند: تا پایتخت مانی‌ها یعنی ایزدتو پیش رفتند اما نتوانستندآنرا تصرف کنند، ولی موفق شدند دژهای از دست رفته‌شان را بازگیرند. در مانا پس از تحمل شکست «مردم کشور» (به‌اصطلاح شهروندان آزاد و معمولی) علیه پادشاه اخشرا به‌پا خاستند، او را کشتند و جسدش را درکوچه‌ها روی زمین کشیدند؛ برادر و افراد خانواده‌اش را با اسلحه ازپای درآوردند. هم‌اکنون اوالی پسر اخشرا که زنده مانده بود برای دریافت کمك به‌آشوربانیپال پناه برد. اتحاد مانی‌ها و آشوریها پس از نیرومند شدن ماد وهنگام جنگ آشوریان با مادی‌ها و بابلیها، استوار شد. در ۶۱۶ ق. م. آشوریهـا و مانی‌ها در فرات شکست سختی از بابلیها خوردند و مانا بی‌درنگ زیر تسلط مادیها قرارگرفت. آخرین‌بار به‌سال ۵۹۳ ق. م. از مانا به‌عنوان تحت‌الحمایهٔ ماد یادشده است.

مانا نقش مهمی در تاریخ و فرهنگ ایران ایفا کرده است. از منابع آشوری چنین استنباط می‌شود که در مانا خط و نویسندهٔ حرفه‌ای خط وجود داشته است. به‌موجب کشفیاتی که نزدیك زیوی شده، هنر ویژه مانی و در عین‌حال روابط هنری این‌کشور با آشور، اورارت و غیره به‌دست آمده است؛ هنر مانی نفوذ فراوانی روی تمدن مادی، پارسی و حتی اسکیف‌های دشت‌های یورازی داشته است.

## ایلام درنیمه نخستین سده‌های هزاره‌یکم ق. م.

ایلام پس از تحمل شکست از بابلیها در پـایان قـرن ۱۲ ق. م. تقریباً سه‌قرن نتوانست نقش فعالی را در امور بین‌المللی ایفا کند. اما مدارك باستانشناسی سده‌های یازدهم ـ هفتم نشان میدهندکه صنایع و فرهنگ ایلام در این دوره مراحـل پیشرفت را پیموده و در سطح عالی قرارگرفته وحتی در مناطق مجاور از جمله لرستان نفوذ فراوان کرده است. ایلام درطی این مدت با وجود اینکه دارای تمرکز سیاسی ضعیفی بود، نفوذ فرهنگی و هنریش چشم‌گیر می‌نمود؛ اما در سده هشتم ق. م. قدرت‌سیاسی این منطقه هم موقتاً فزونی گرفت. سیاست سنتی ایلامیها در پایان سدهٔ نهم ق. م. با واکنش مخالف

آشوریان مواجه شد اما ایلامیها از عشایر خالدئی که در جنوب بین‌النهرین می‌زیستند پشتیبانی کردندو این‌خود انگیزه‌نیرو گرفتن بابلیها که‌به‌ناتوانی گرائیده بودند، گردید.

به‌سال ۸۱۴ ق. م. آشوریها با بابلیها جنگیدند و در را که سر راه ایلام بود به تصرف درآوردند. قبل از شرح این رویداد لازم به‌یادآوری است که درمرز ایلام ایالت پارساماش یا پارسوماش قرار داشت. ساکنان این ایالت به‌نظر می‌رسد وابسته به‌مردم پارساوا باشند که یکی از «کشورهای» شمال‌باختری ایران‌به‌شمار می‌رفت، اینان از نژاد قدیمی عشایر پارسی بودند بعدها به‌نام پارسا نامیده شدند و یونانیان آنها را «پرسی» یا «پرسیا» نام نهادند. ساکنان عشیره‌ای جنوب ایلام این نام را به‌خود گرفتند و همین‌ها بودند که بعدها شاهنشاهی هخامنشیان را بنیان نهادند.

پادشاه ایلام به‌نام خومپانوکاش (۷۱۷ - ۷۴۲) به‌سال ۷۲۰ ق. م. آشوریها را نزدیك در شکست داد و در بابل تا پیش از ۷۱۰ ق. م. پادشاه خالدئی که با ایلام متحد بود حکومت داشت. بنابراین موقعیت این متحدین در زاگرس نیرومند شد. شوترولا - ناخونت دوم (۶۹۹ - ۷۱۷) ضمن اعلامیه‌ایکه متن ایلامی آن به‌دست آمده خبر داده است، متصرفات او تا مناطق دوالی گسترده شده و فرمانروائی الیپ واقع درشمال‌لرستان که سابقاً از متحدین آشور بوده با پشتیبانی ایلام به‌آشور حمله‌کرده است.

دراین میان بابل‌نسبت به‌آشور وضع تعرضی به‌خود گرفت، اما به‌سال ۶۹۴پادشاه سناخریب با ناوگانی‌کهدرآنها ناوی‌های فنیقی ویونانی خدمت می‌کردند کناره‌های ایلام را به‌باد تاراج گرفت. دربرابر این اقدام ایلامیها وارد بابل شدند. پسر سناخریب راکه قبلاً پادشاه اعلام شده بود اسیر کردند و او را کشتند، پس از آن دوباره آشوریها پیروز شدند. اما پادشاه ایلام خومپانیمنا (۶۸۸ - ۶۹۲) به‌تعرض پرداخت، مخالفان آشوریها ازقبیل الیپ‌ها،آنشان‌ها، پارس‌ها با او متحد شدند. نزدیك خالول (کنار سامرهٔ امروزی) درکنار رود دجله جنگ بزرگی‌میان آنها درگرفت؛ اما هیچیك از دوسوپیروزی به‌دست نیاوردند. دیری نپائید درایلام شورش درگرفت و بابل در برابرآشور تنها ماند، بنابراین به‌وسیله سناخریب تصرف و ویران شد.

درآغاز سدهٔ هفتم ق. م. در ایلام آشفتگی سختی پدید آمد، گاهگاهی درکشور، دو یا چند پادشاه که همه وابسته به‌خانوادهٔ سلطنتی بودند به‌این‌کشور فرمان می‌راندند. چند ایالت از اطاعت مستقیم دولت ایلام سرپیچیدند. آنشان که در قرن هشتم ق. م. جزو تابعان ایلام درآمده بود ضمن جنگ خالول، از آن جدا شد، اگر چه مانند ایالت پرس در چارچوب دولت ایلام باقی ماند. رهبر پارسها آنوقت ظاهراً آخمن بنیان‌گذار دودمان نامدار هخامنشیان بود. پسرش چیش پیش (در سالهای ۶۴۵ - ۶۷۵) عنوان

پادشاه آنشان را به‌خود گرفت، او دره مرکزی فارس را که شهر آنشان در غرب آن قرارداشت به‌تصرف خود درآورد. بعدها پایتخت هخامنشیان یعنی پاسارگاد و پرسپولیس دراین ناحیه بنا گردید و نام پارس یا فارس روی این‌منطقه نهاده شد.

ایلام بازهم درکار بین‌النهرین مداخله می‌کرد، اما در اواسط سده هفتم ق. م. دیگر نمی‌توانست دربرابر آشوریها موفقیتی‌به‌دست‌آورد، آشوریها چندبار به‌ایلام هجوم بردند، اما شوش مرکزقلمرو ایلام راکاملاً نابود نه‌کردند. آشوریها مجسمه‌های خدایان ایلامی را از شوش خارج کردند، این نشانه شکست کامل و از دست دادن استقلال ایلامیها بود.

درآغاز سدهٔ ششم ق. م. خود بابلیها شوش را به‌تصرف درآوردند و قسمتی از سرزمین‌های پیشین ایلامیها را گرفتند، ظاهراً این اقدام پیش از تسلط کورش دوم انجام گرفت.

پس از ویرانی ایلام به‌وسیلهٔ آشوریها،شاه پارس به‌نام کورش اول (پسر چیش‌پیش و پدر بزرگ کورش دوم (کبیر) درحدود ۶۴۰ ق. م. پسر بزرگش را به‌عنوان‌گروگان و مقداری خراج برای پادشاه‌آشور فرستاد. اما دیری نپائیدکه پارسها فرمانبرداری مادها را پذیرفتند و تا پیش از تشکیل دولت هخامنشی به‌رهبری کورش دوم همانگونه تابع آنها بودند. بعدها همین دولت هخامنشی جای پادشاهی ماد را گرفت (۵۵۰ ق. م.)

## نژاد عشایرایرانی‌وگسترش‌آنهادرسرزمین‌ایران

در زمان مادها ـ هخامنشیان، مردم ایرانی زبان درسرزمین ایران بیشتر ازساکنان دیگر بودند نام خود این‌گروهها از واژه «آریا» که قومی ایرانی‌زبان بودند، گرفته شده است (مادها، پارس‌ها ودیگران در ایران؛ اسکیف‌ها و سرمت‌ها از اقوام باستانی آسیای میانه و غیره). تیره‌هائی از این‌قوم در نیمه دوم هزاره دوم ق. م. در هندوستان‌گسترده شدند ونام آنها در اسناد هند وآریائی دیده شده است. زبانهای ایران‌باستان و هند و آریائی بسیار به‌یکدیگر نزدیکند. اما عشایری‌که با این زبان سخن می‌گفتند، آنگونه که از آثار ادبیات باستانی‌هنری و ایرانی ـ ریگ‌ودا واوستا ـ بر می‌آید، وجوه اشتراک بی‌شماری دراقتصاد، زندگی، نظام اجتماعی، فرهنگ ومذهب داشتند. این پدیده‌هاکه از زمان فرهنگ هند و ایران به‌یادگار مانده است یك پارچگی و یگانگی عشایر نامبرده بوده است.

زبان‌های آریائی شامل شاخه‌های شرقی زبان‌های خانواده هند و اروپائی است

(نام زبان آریائی‌های دیگر، گذشته از هند و ایران، هند و اروپائی، و قسمتی آلمانی، هیچکدام دارای مبنای علمی نیستند). ترکیب زبان هند و اروپائی در جامعه‌هائیکه غالباً در جنگل‌های معتدل اروپای مرکزی ـ جنوبی ـ شرقی مسکن گزیدند. پدید آمده است. بعداً هنگامی که این جوامع ازهم جدا شدند، درسرتاسر سرزمین پهناور اروپا پخش گردیدند اما تاپیش از اواسط هزاره سوم تا آغاز هزاره دوم ق. م. اینها تا اندازه‌ای بههم پیوسته بودند.

قبائل آریائی مهاجر در این هنگام در خاور اروپا جای گـزیدند اما در شمال این منطقه قبایل فینو ـ اوگر سکونت داشتند، اینها جنگل‌های شمال خاوری اروپا واورال را اشغال کرده بودند. پس از تجزیهٔ یك‌پارچگی عشایر ایرانی، اینها گویا در این منطقه مسکن گزیدند (احتمالاً از دنیپر تادشت‌های اورال)؛ زبانهای گوناگون ایرانی‌مهاجران شباهتی زیادی به‌زبان هند و اروپائی‌اروپا نداشت ـ مثلاً زبان اسلاوی و حتی زبانهای فینو اوگر. تدریجاً عشایر ایرانی درحدود نخستین سده‌های هزاره یکم ق. م. از شمال دریای سیاه تا آسیای میانه ازجمله ایران و افغانستان گسترده شدند.

ممکنست آنها از دشت‌های اروپا از طریق قفقاز یا از راه آسیای میانه به‌ایران رو آورده باشند. تاکنون مدارك مشخصی به‌دست نیامده که حاکی از انتقال نیاکان مادها یا پارسها و عشایر دیگر باختر ایران از آسیای میانه بـاشد. اما در هـزاره یکم ق. م. اقوام شعبه شرقی‌ایرانی زبان (غیر از پارت‌ها، در ترکمن صحرا وخراسان کنونی)دراین سرزمین‌زندگی می‌کردند.

بسیاری از اسناد باستانشناسی وزبان‌شناسی می‌توانند درباره عشایر ایران باختری یا قفقاز قرینه‌هائی به‌دست دهند. ممکنست که این عشایر از دو سوی بحر خزر وارد‌ایران شده و در سرزمینهای نزدیك، در یکزمان مسکن‌گزیده باشند. البته این مهاجرت درحدود نیمه دوم هزارهٔ دوم ق. م. انجام گرفته است.

عشایر ایرانی زبان پیش از آغاز لشکرکشی‌های آشوریها و اورارت‌هـا در ایران ساکن بوده‌اند؛ در سدهٔ نهم ق. م. نـزدیك ارومیه و قسمت بالائـی دیاله تا باختر ماد می‌زیستند، در سده‌های هشتم تا هفتم ق. م. در مـرزهای ایـلام و در پایان سدهٔ نهـم گروه‌هائی از عشایر پارس درمنطقه فارس و کرمان مسکن گزیدند (کرمان از نام عشیره پارسی به‌نام کارامانی گرفته شده است).

درنخستین سده‌های هزاره یکم ق. م. در سرزمین ایران گروههای نژادی ایرانی زبانان به‌گونهٔ گسترده‌ای پخش شدند. در اثر همزیستی دیرپای اینان با ساکنان محلی، در هم ادغام‌گردیدند. در چند منطقه این عمل زودتر انجام گرفت، و به‌طورکلـی روند

ادغام گروههای نژادی مهاجران باستانی با مردم‌محلی دیرپا وپیچیده بود.

عشایر ایرانی درنخستین مراحل سکونت‌شان در سرزمین ایران، مناطـق معین و دره‌های قابل سکونت را اشغال‌کردند، یا در مراکزی که با موقعیت سیاسی فرمانروایان منطقه سازگار بودند، جای گزیدند؛ در برخی ازاین مناطق شاید مردم محلی را به‌خود جلب و درخود مستحیل‌کردند. اما دربعضی از مناطق دیگر، مردم بومی تا مدتهاویژگی های نژادی خود را از دست ندادند وهمانگونه نقش رهبری سیاسی را در دست داشتند. ایرانی زبانان برای نخستین‌بار سازمانهای حکومتی‌ای در برخی از نقاط ازقبیل کیلزان، آلاپریا، مانا و غیره پدید آوردند. اما در سده‌های نهم یـا هشتم، مردم ایرانی‌زبـان در مناطق معین خود را به‌حکومت‌های بزرگ محلی (ایلام، مان، الیپ و غیره) مانندآشور و اورارت وابستند. ایرانی زبانانی‌که با دولت‌های مقتدر متحد می‌شدند نمایندهٔ مناطقی بودند که اکثریت مردمشان ایرانی زبان بودند (مثلاً در سدهٔ هشتم ق. م. در منطقه‌ای که، دولت ماد تشکیل گردید). بعدها زبان و فرهنگ این‌گروه نقش مهمی را در تشکیل دولت ماد و هخامنشی ایفا کردند.

شکل‌گیری اقوام ایرانی درآنزمان چنان بود که قسمت عمدهٔ ساکنان مناطق‌بزرگ از نوادگان مردم‌بومی بودند (حتی ویژگیهای خود را ازلحاظ انسان‌شناسی حفظ کردند)، اما اینان فرهنگ و اقتصاد قوم مهاجر را پذیـرا شدند؛ درنتیجه تمـاس با سازمانهـا و حکومتهای محلی، پیشرفت اجتماعی عشایرایرانی به‌تندی‌گرائید. اما با پدید آمدن‌جامعهٔ نوین نژادی ـ زبانی‌که با دگرگونی نهادی بسیاری از ویژگیهای نژادی همـراه بود، ساکنان ایران برپایهٔ نهادهای فرهنگی عشایر مهاجر ایرانی زبان پیشرفت کـردند. این ویژگیها طبعاً از آن اقوام پارس، ماد و موقعیت‌های اجتماعـی ـ سیاسی آنهـا و اقوام ایرانی زبان دیگر بود، ضوابط حقوقی، فرهنگی، مذهبی و غیرهٔ این اقوام کاملاً بانظام اجتماعی‌شان هم‌آهنگی داشت و این ویژگیها حتی درمیان اقوام هندو آریا، ووابستگان به‌نژاد هند و اروپائی ازقبیل یونان باستان، روم، اسلاو نفوذ کرد.

## اوستا و زرتشتی‌گری نخستین

منبع اصلی بررسی وضع ایران‌باستان اوستاست. این اثر مجموعـه‌ای از عبارات مقدس دین زرتشتی است، این دین تا اوایل قرون وسطی در ایـران، افغانستان، آسیای میانه رواج‌داشت. هنگام تسلط اسلام گروههائی از زرتشتیان درهندوستان مسکن‌گزیدند، هم‌اکنون آنها را پارسی می‌گویند. آنچه از اوستای باستانی حفظ شده به‌بخش‌های مهمی

تقسیم گردیده است. مهمترین آنها یسنا (قربانی، دعا)، یشت‌ها (نیایش و سرودهای خدائی)، وندیداد (قانون ضد دیوها) است. در یسنا ۱۷ گات از پیامبر زرتشت وارد است و قسمتهائی با زبانهای بعدی به‌آن ملحق شده (۷ بخش یسنا) بخشهای دیگر یسنا و بقیه مجموعه اوستا به «خرده اوستا» شهرت دارد. زبان اوستا شباهت به‌زبان‌ساکنان ایران باختری آنزمان دارد، اما به‌ویژه زبان گاتها ویژگیهای زبان ایـرانیان خاوری را داراست.

بنابرآنچه درگاتها آمده دعوت زرتشت در زادگاهش مورد پذیرش قرار نه‌گرفت، بنابراین به‌کشوری‌که ویشتاسپ درآنجا فرمانروائی می‌کرد، گریخت، نامبرده، تعلیمات او را پذیرفت. نام این‌کشور درگاتها نیامده است. بعدها دودمـان پیامبر را از ساکنان ری یا آذربایجان شناساندند. اماآنچه که از خرده اوستا استنباط می‌شود بایستی‌زادگاه زرتشت درشمال خاوری ایران و مناطق‌آسیای میانه یا افغانستان بوده باشد. بنابرآنچه که از یشت‌ها استنباط می‌شود، کشور ویشتاسپ بایستی درسرزمین سیستان باشد. بنابر روایاتی‌که در زمان ساسانیان نقل شده زرتشت ۲۵۸ سال‌پیش از هجوم اسکندر مقدونی به‌ایران (تقریباً آغاز قرن ششم ق. م.) می‌زیسته؛ اما تعیین این زمان برمبنای داستان های غیر تاریخی انجام گرفته است و به‌موجب همین داستانها دودمان هخامنشیان فقط دارای یك یا دو پادشاه بوده است. بنابرآنچه که از خود اوستا استنباط می‌شود زندگی پیامبر را می‌توان بین سده‌های دهم / نهم تا آغاز سده ششم ق. م. دانست.

زرتشت آموزشهائی را تبلیغ می‌کردکه‌گویا اهورامزدا به‌او الهام بخشیده است. دین ایرانی‌که معتقد به‌وجود خدای بزرگ بود به‌مزدائیسم شهرت دارد. ویژگی این‌دین بر بنیاد دوالیسم یعنی دربرابر هم قراردادن دو عامل خیر و شر است، این دوعامل در عرصه‌های روانی و اشیاء مادی پدیده‌های جهان ظاهر می‌شوند، بنابراین همه پدیده‌ها اعم از روانی یا جسمی به‌این یاآن عامل گرایش می‌یابند. داییو یا دئو رهبر اردوگـاه شر است ــ این همان خدای مورد ستایش آریائیها بود و همانگونه مورد ستایش هندیان و قسمتی از عشایر ایرانی قرار می‌گرفت. گروههای‌دیگر ایرانی خدای بزرگ را اهورا می‌نامیدند. اهورای بزرگ که دارای نیروی آسمانی و آگاه و تواناست لقب مزدا را داشت بنابراین اهورامزدا، عقل‌کل و توانای حکیم بود.

بر بنیان پندار دوالیستی ومزدائیسم زرتشت یك سیستم دینی‌ای را بنیان گذاشت که بنابرآن جهان و زندگی پیوسته پیش می‌روند و درحال تکاملند، و نقش معنوی این روند را پندارهای دینی مزدائیسم ایفاء می‌کند. اهورامزدا خدایان آریائیها را ردمی‌کند، و به‌جای آنها نمودهـای هستی و زندگـی را جلوه‌گر می‌سازد: پندار نیك، راستی از

جمله نیروهای خیراندکه اهورامزدا و ارواح مقدس سپنتا مینو آنها را رهبری می‌کنند، رهبر نیروهای شر انگره مینو (اهریمن) است اینگونه همیشه این دو نیرو دربرابر هم‌قرار می‌گیرند و با یکدیگر درحال نبردند.

هر چیزیکه در این جهان انگیزهٔ، صلح، آرامش، کامکاری، داد، نیکوئی، فراوانی و غیره است‌آنرا عامل خیرآفریده؛ دربرابرآن عامل شر روانان ناپاك، مرگ، زمستان، گرمای جهنمی، تنگدستی، بینوائی، حیوانـات زیان‌بخش و غیره را خلق کـرده است. آفریده‌های جهان مثلاً انسان دارای روحی دو رویه می‌باشند. و مـی‌توانند به‌سوی خیر یا شر بگرایند. اینگونه، گزینش خیر یا شر به‌عهدهٔ انسان می‌باشد، او آزاد است در پیکار خیر و شر جانب این یا آن را بگیرد. اما پس از ارائهٔ دیـن راستین به‌وسیلهٔ زرتشت، پیروان این دین خواهند توانست سرانجام عامـل خیر را به‌پیروزی رسانند ـ چیرگی خیر بر شر ایدآل روند جهان است.

برنده‌ترین سلاح انسان در پیکار با شر، که باعث نجات او درآخـرت هم خواهد شد، «پندار نیك»، «گفتار نیك»، «کردار نیك»است. دین زرتشت به‌نعمت‌های مادی‌زیاد اهمیت می‌دهد ـ در گاتها به‌ویژه روی پرورش دامها و گسترش چراگاهها، در خرده اوستا روی‌کشاورزی وآبیاری فراوان تکیه می‌کند. قربانی و دعاخوانی در اوائل رواج دین زرتشتی نقش مهمی را در زندگـی ایفا نمی‌کـردند. زرتشت بسیاری از سنت‌هـای آریائیهای کهن ازجمله قربانی‌کردن دسته‌جمعی دامها را لغو کـرد. اما تشریفات ستایش آتش همانگونه در دین زرتشت باقیماند. آریائیها از زمانهای‌کهن آتش را می‌ستودند، اما درآئین زرتشت آتش به‌عنوان نشانه مهروداد (آرتا) شناسانده شده است.

پس از زرتشت پیروانش بسیاری از سنت‌های خشك پیش از پیدایش پیامبر را با تعصب دنبال کردند و به‌باورهای کهن و پس‌افتادهٔ آریائی‌ها گـرایش یافتند؛ دوباره به پرستش خدایان قدیمی (به‌استثنای دائیو) ازقبیل میترا، آناهیتا و غیره پرداختند. قسمتی از سرودهائیکه مضمون آنها ستایش از این خدایان است در اوستا وارد شد، در این‌جا به‌گونهٔ جعلی این ادعیه را به‌پیامبر نسبت داده‌اند. مضمون این‌گونه ستایش‌ها حتی در گاتهای قدیمی نیز وجود دارد.

زرتشتی‌گری به‌این شکل درباختر ایران رواج یافت و اینگونه ایمان به‌دوالیسم و کیش آتش دراین ناحیه معمول‌گـردید. اوستا به‌عنوان کتاب مذهبی پارسها ـ مـدیها درآمد و دراختیـار کاهنان این قوم قرار گرفت، قسمتی از زبان اوستا به‌وسیله این‌کاهنان حفظ شد و در زمان ساسانیان مدون گردید.

مزدائیسم هنگام تشکیل حکومتهای قبایل آریائی پیشرفت کرد، این آئین که با

کیش دئوپرستی (آئین قدیم آریائیها) مخالف بود، مورد تأئید اشراف و کاهنان کهن قبایل قرار گرفت. درگاتها مردم به زندگی صلح آمیز و پیشرفت، زیر فرمان فرمانروایان نیرومند و دادگر فرا خوانده می‌شوند و همچنین از پیروان می‌خواهدکه علیه دوروئـی، زور و دشمنان پادشاهان دادگر وکاهنان، به‌پا خیزند.

## نظام اجتماعی ـ اقتصادی قبایل ایران باستان

نیاکان قبایل باختری ایران، پیش از استقرار دامـداران کوچ‌نشین در دشت‌های پوراژی و تقسیم آنها به کوچ‌نشینان و کشاورزان، زادگاه خود را ترك کـردند. اقتصاد پیشین این مناطق بنا به‌نظر باستانشناسان، دامداری ـ کشاورزی بوده است. بنا به‌پژوهش اینان، کارکشاورزی هنگامی به‌پیشرفت گرائیدکه درمیان آریائیها و به‌طور کلی ایرانیان شخم با گـاوآهن (خیش) معمول شد. در اوستا و ریگ ودا از زندگـی شهری و اسکان تدریجی ایرانیان و هند و آریـائیها، زندگی دامداری ـ کشاورزی آنهـا سخن به‌میان آمده است. درآن زمان داشتن دام معیار ثروت اشخاص بوده و درجنگ‌های میان‌قبایل بهترین غنیمت جنگی به‌شمار می‌رفته است.

پرورش اسب هـم نقش مهمی را در اقتصاد این قبیله‌ها بازی می‌کـرد؛ در زمان آریائیها ارابه‌های جنگی به‌کار می‌رفت وعشایر آریائی هنگام اسکانشان در اسب سواری مهارت شایانی داشتند. زین و یراق سواری نزد آنها بسیار پر ارزش بود. دراین زمان میان آریائیها صنایع حرفه‌ای به‌ویژه فلزکاری رواج داشت.

جامعهٔ قبیله‌ای آریائی به‌سه گروه موروثی تقسیم می‌شدند: جنگجویان، کاهنان، توده‌های ساده معمولی؛ بعدها گروه چهارمی به‌نام «وابستگان» پدید آمد. جنگجویان از گروههای ممتاز به‌شمار می‌آمدند (در اوستا این گروه به‌نام «راتائیشتار» و بعدهادر زبان فارسی میانه ارتشتاران ـ یعنی پیکارجویان ممتازنام برده شدند)؛ ازمیان این گروه رهبران یا شاهان برمی‌خاستند، اینان دارای قدرت فراوان بودند و بـرتری چشم‌گیری نسبت به‌گروههای دیگر داشتند. در زمان آریائیها جنگجویان، از انجام کارهای‌تولیدی معاف بودند و مانندگروه کاهنان منبع درآمد دیگری داشتند. گروه کاهنان شامل‌خادمان دین و نمایندگان روشنفکران‌آنزمان بودند و وظایف زیر را انجام می‌دادند: حفظ‌سنت‌ها و حماسه‌هـای مذهبی، رسیدگی به‌مقررات حقوقی، مشاوره با فرمانروا، تربیت جوانان وابسته به‌گروههای دیگـر جامعه. در اوستا اعضای گـروه کاهنان اثراوان (در فارسی میانه اسراوان نام‌برده شده است) و در میان مـادها وپارس‌ها اینان به‌ماگد (مغ) شهرت

داشتند.

گروه سوم را «واستریو ـ فشونیات» می‌نامیدند، در خرده اوستا این واژه به‌معنای «کشاورز» است (به‌فارسی میانه واستریوشان نـام دارد) اما معنی قدیمـی آن تقـریباً «کشاورز ـ دامدار» است. این گروه همراه «جنگجویان» و «کاهنان» در سازمانهای سنتی جامعه‌کار می‌کردند، درآغاز از لحاظ اقتصادی مستقل بودند. پس از تشکیل دولتهای بزرگ ایرانی این گروه مورد استثمار سخت دوگروه اول قرار می‌گـرفت؛ درمیان این گروه هم شکاف‌هائی پدید آمد. اما درآغاز دوران تـاریخی، این گـروه تقریباً در تولید آزاد بودند و برای‌کار از بردگان بهره می‌بردند.

گروه چهارم (در اوستا این‌گروه به خوتی، به‌فارسی میانه خوتوشان نام برده شده است) از حقوق و آزادی کامـل برخوردار نبود. از لحاظ سنتی و حقوقی بایستی برای گروههای دیگر کار می‌کرد و به‌آنها وابسته بود. صنعتگران، کارگران و مولدان رشته های دیگـر اقتصاد، و خـدمتکاران، جزو این گـروه به‌شمار مـی‌آمدند. کار صنعتی، شرافتمندانه به‌شمار نمی‌آمد، این باور نه‌تنها به‌نفسه بلکـه به‌عنوان اینکه صنعتکاران برای‌کارشان مزد می‌گرفتند رایج‌بود. به‌ویژه صنعتگران حرفه‌ای فراوان تحقیرمی‌شدند. به‌طورکلی این قشر درخدمت تمام جامعه و رهبرش قرار داشت. موقعیت اجتماعی این گروه تقریباً به‌بردگان می‌مانست، امـا با اینهمه نسبت به بردگـان امتیازهائی داشتند. دربارهٔ بردگی باید یادآور شدکه در زمان آریائیها و حتی پیش از آنها بردگی درجامعه رواج داشته است (در زبانهای هند و اروپائی، اوستا، و غیره عباراتـی به‌کار رفته که مفهوم مالکیت «دامها و انسانها» را دربر داشته است). بعدها سیستم بردگی‌بیشتر رواج یافت، اما اصل اقتصاد بردگی درمیان قبایل ایران‌باستان پیشرفت چندانی نداشت، چون سیستم پدرسالاری، خانوادگی به‌سختی رایج بود.

خانواده با بردگان و دارائیش دربست در اختیار «بـزرگ خانواده» بود، نامبرده دارای استقلال کامل اقتصادی درچارچوب خانـواده بود، احتمالاً در مـالکیت زمینها، دامها و بردگان خانواده‌های دیگرطایفه دخالت داشت، این‌چنین شخصی «صاحب‌اختیار طایفه» نام برده می‌شد. اینگونه گروه جامعه‌های طایفه‌ای پدید آمد. اطلاعاتی درباره طایفه‌های دورهٔ پیش ازهخامنشیان به‌دست‌آمده، اما بگونه‌ای‌که‌از اوستا استنباط می‌شود طایفه‌ها یا قبیله‌های آریائی درآنزمان پایهٔ سازمانهای سیاسی به‌شمار نمی‌آمدند و حتی قبایل مادی و پارسی دارای چنین ویژگیهائی بودند، در اینجا نقش اصلی را در اقتصاد جامعه، واحدهای ارضی ایفا می‌کردند: این واحدهای ارضی را قصبه‌ها و بزرگترین‌آنها «کشورها» به‌نام داخیو تشکیل می‌دادند؛ «صاحب اختیار کشور» کارهای قضائی و مذهبی

ساکنان زیر فرمانش را می‌گرداند.

این «کشورها» که داخیو نام داشتند آن‌اندازه کوچك بودند که نمی‌توانستند یك واحد سیاسی تشکیل دهند. بنا به‌اطلاعاتی‌که از متن‌های سده‌های نهم تـا هشتم ق. م. آشوری به‌دست آمده، ساکنان مناطق شمال‌غربی ایـران که آنـوقت به‌وسیله قبیله‌های ایرانی‌زبان مسکون شده بودند، درآغاز اینگونه می‌زیستند، فقط در این‌زمان بود که تشکیلات حکومتی نسبتاً مهمی درمیان برخی ازآنها پدید آمد، اما این حکومتها بسیار ضعیف بودند و بنابراین تحت‌الحمایه اورارت‌ها، آشوریها و مانی‌ها قرار گرفتند. استان پارسویا که درسدهٔ نهم ق. م. درحدود ۳۰ پادشاه داشت، در اواسط سده هشتم زیرفرمان یك حکومت قرارگرفت، اما ضمن ۷۴۴ ق. م. این «کشور» به‌وسیله آشوریان تصرف‌شد و جزو استان‌های دولت آشور قرار گرفت. در آغـاز سدهٔ هفتم ق. م. پادشاهی پارس پدید آمد کـه تحت‌الحمایه ایـلام بود. و سرانجام در ماد پس از خلاصی از زیر یوغ آشوریها پادشاهی مستقلی تشکیل شد.

## پیدایش ماد مستقل و دولت‌های مادی

تاریخ خیزش مادها کـه از کتیبه‌های آشوری به‌دست آمده مبهم و سال‌های آن معلوم نیست احتمالاً به‌سال ۶۹۱ چند استان شرقی‌آشوری علیه آندولت به‌پا خاسته‌اند. دولت‌های سرکش و محلی منطقهٔ ماد نقش مهمی را در این قیام ایفا کردند: کاشتاریتی از کار ـ کاشی، دوسانی از ساپاردا و مامی‌تیارشو از مادائی از آنجمله بـودند. اسکیف‌ها، کیمرتیزها و مانی‌ها هم با آنها متحد شدند. دژهای آشوری کیشسو و حتی بیت ـ خمبان مورد تهدید اینان قرارگرفت. آشوریها کوشش کردند با شورشیان ورهبر اسکیف‌ها به‌نام پارتاتوا به‌مذاکره پردازند. اطلاعات ما در اینجا پایان می‌یابد. اما چنین پنداشته می‌شود که پارتاتوا به‌آشوریان پیوست، و این اقدام به‌او امکان‌داد که قسمت شرقی ایالت را نگاهدارد.

منطقه ماد تا ۶۶۹ ق. م. جزو یکی از «کشور»های تابع آشور به‌شمار می‌آمد. اما این «کشور» زیر فرمانروائی یك‌شاه نبود. احتمالاً، در جریان قیام نوعی اتحادجنگی میان شاهان منطقهٔ ماد پدید آمد، این شاهان در «کشور» خود حکـومت می‌کردند اما قلمرو ماد از همه مهمتر بود. نوشته‌های هردوت ریشه اصلی تاریخ پادشاهـی ماد را تا اندازه‌ای روشن می‌کند، او می‌نویسد پس از تسخیر سرزمین ماد درمیان «شاه‌نشین»های آن جدائی و ستیز درگرفت. در آنزمان دئیوك پادشاه ماد با دیگران متحد نبود. نخست

درعمان قلمرو محدود خود حکومت یا قضاوت می‌کرد، بعدها اتحاد «کشورهای کوچك ماد اعلام شد، اما هر یك از فرمانروایان «کشورها» یا داخیوها درکارهای قضائی و حکومت داخلی مستقل بودند. ظاهراً پس از یك رشته پیکارها میان حکومت‌های محلی چنین نتیجه گرفته شدکه شورائی از شاهان محلی منطقه ماد تشکیل شود، در این شورا پادشاهی دئیوك در سرتاسر ماد اعلام گردید.

پس از آن دئیوك شهر بزرگی را با کاخها و دژهای گنجینه‌ای استوار داخلی و دیوارهای محکم و تطور به‌نام پایتختش بنا کرد، در این شهر مردم نیرومندی را جای داد. اینگونه اکباتان (هکماتانا یا همدان) ساخته شد. سازمان نیرومندی برای نگهبانی شاه پدید آورد، نظم و ترتیب جدی‌ای در دربار مستقر کرد، اشخاص فقط می‌توانستند به‌وسیلهٔ عریضهٔ نوشته یا پیك با شاه تماس گیرند. این اقدامات برای آن بود که شاه‌را بزرگ به‌نمایاند و عظمت او را به‌رخ اشراف یا سران طوایف بکشد. چون اینان قبلاً خود را با او هم‌پایه می‌پنداشتند. سازمانی پلیسی به‌وجودآورد و جاسوسانی برای خبر چینی گماشت.

از نوشته‌های هردوت نظم و سامان دورهٔ اخیر دولتهای ماد استنباط می‌شود. اما در زمان دئیوك تثبیت قدرت شاه که در پایتخت میزیست، و فرماندهی عالی او روی شاهان «کشورهای» دیگر و درنتیجه اتحاد واقعی قلمرو ماد به‌چشم می‌خورد. پسر دئیوك به‌نام فرااُرت (۶۴۲ - ۶۴۶ ق. م.) از مرزهای ماد پا را فراتر نهاد. در آغاز پارسها و پس از آن مردم چند ناحیهٔ دیگر به‌اطاعتش درآمدند. آنوقت فرااُرت تصمیم گرفت با آشوریان بجنگد، اما دراین لشکرکشی خودش کشته شد و قسمتی از ارتشش از میان رفت.

در زمان‌پسر او به‌نام کیاکسار (۸۴/۵۸۵ - ۶۲۴/۲۳) دولت ماد بسیار نیرومند شد و در ردیف یکی از دولت‌های بزرگ آنزمان درآمد. اما درآغاز فرمانروائیش ضمن نبرد با اسکیف‌ها شکست خورد، و ناچار شد به‌آنها باج بدهد. بعدها کیاکسار به تسلط اسکیفها درآسیا پایان داد (بگفته هردوت این پیش آمد در اثر فرار خائنانه عده‌ای از رزمندگان اسکیف رویداد) اما زمان این پیش‌آمد روشن نیست. ظاهراً پیش از انجام نبرد با آشوریها، کیاکسار به‌یك رشته اصلاحات در ارتشش پرداخت: به‌جای چریکهائی‌که از «کشورها»ی تابعش‌به‌کار می‌گرفت، ارتش منظمی مرکب ازگروههای نیزه‌دار، آتش‌افروز و سواره نظام آموزش دیده سازمان داد.

ماد دوباره به‌جنگ با آشور پرداخت، کشور اخیر با مانا، اورارت و مصر جنگی را علیه دولت جدید بابل و مخالفان دیگرش آغاز کرده بود. پس از آنکه ارتش‌های

آشور و مانا به‌سال ۶۱۶ ق. م. از بابلیها شکست خوردند، دولت ماد به‌متصرفات آشور حمله کرد (و احتمالاً دراینجا مانا را به‌تبعیت خود درآورد)؛ دیری نپائید ارتش‌های ماد وارد آراپاخ (نزدیك کرکوك امروزی) شدند و پس از آن به‌خاك اصلی آشوریها هجوم بردند و تا آشور رسیدند و این مرکز مهم باستانی را به‌تصرف درآوردند (۶۱۴ ق. م). کیاکسار در آشور با نابوپالاسار ملاقات کرد و با او پیمان اتحادبست، برای استواری این پیمان قرار شد ولیعهد بابل با شاهزاده خانم ماد ازدواج کند.

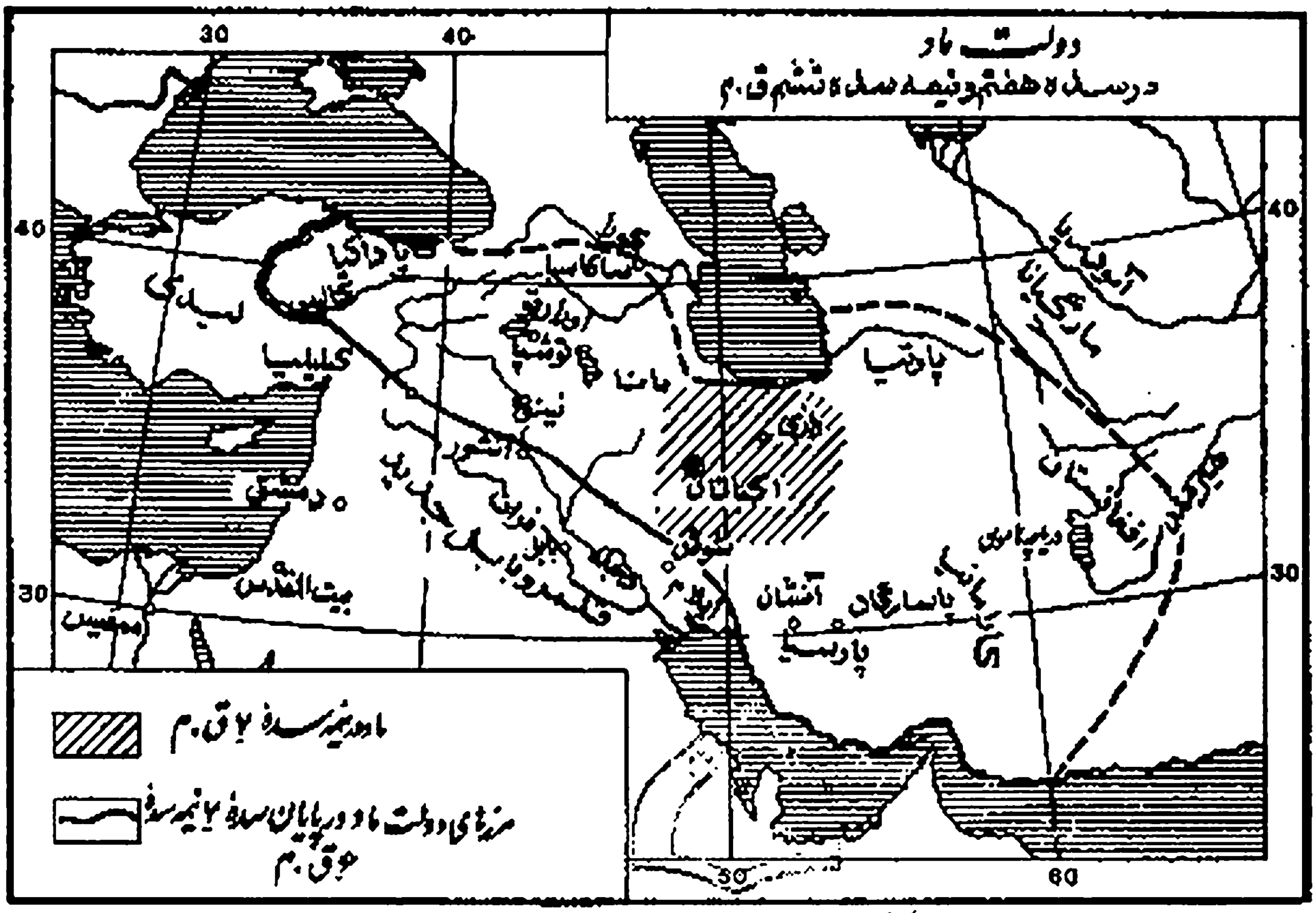
دولت آشور کوشش به‌پایداری کرد، اما سرنوشت «کنام شیر» که طی‌قرنها انگیزهٔ هراس مردم ستم دیده خاور نزدیك شده بود تعیین گردید. به‌سال ۶۱۲ ق. م. مادها (و شاید حتی اسکیف‌ها) و بابلیها دوباره به‌آشور هجوم بردند و تا پایتخت آندولت پیش راندند. در اوت ۶۱۲ ق.م. نینوا پس ازحملهٔ بی‌امان ونبردهای خیابانی بیرحمانه، سقوط کرد. پادشاه آشور به‌نام سین شاریشکون کشته شد، اشراف آشور را سر بریدند، بسیاری از ساکنان را به‌بردگی بردند، خود نینوا را ویران کردند.

در سالهای بعد به‌سرکوبی آشوریهائیکه شمال‌غربی بین‌النهرین را باکمك مصریان نگاهداشته بودند پرداختند. به‌سال ۶۰۵ ق. م. بابلیها باقیماندهٔ ارتش آشوری وسربازان فرعون نخو را از سوریه و فلسطین بیرون راندند. پادشاه بابل قسمتی از سرزمین‌های آشوریان را به‌تملك خود درآورد. مناطق شمال‌شرقی کشور آشور نصیب مادها شد، در همان سال مادها، اورارت را تصرف‌کردند.

هم‌اکنون قلمرو دولت ماد شامل «شاه‌نشین‌های اورارت، مانا و اسکیف بود، این شاه‌نشین‌ها به‌سال ۵۹۳ خود مختاری به‌دست آوردند اما این خودمختاری هم‌دیری نپائید و بزودی از میان‌رفت، به‌سال ۵۹۰ ق. م. جنگ میان دولت ماد و لیدی آغاز گردید ـ این کشور در آنزمان مهمترین دولت‌های باختر آسیای‌صغیر به‌شمار می‌رفت. جنگ میان این دوکشور در ۲۸ مه ۵۸۵ ق. م. هنگام کسوف خورشید پایان یافت. برای استواری صلح‌بین دوپادشاه، پسر کیاکسار به‌نام آستیاژ بادختر پادشاه لیدی‌ازدواج کرد. مرز دو دولت به‌طور ثابت رودخانه گالیس (قیزل ایرماق) تعیین گردید. قسمت شمال‌شرقی آسیای صغیر به‌دولت ماد واگذار شد، این‌قسمت پایگاه کیمریتزها بود که در جنگ ربع سوم قرن هفتم ق. م. به‌ویرانی گرائید.

نسبت به‌قلمرو دولت ماد درخاور اسناد معتبری در دست نیست. احتمالاً حدود مرزهای این دولت در آن‌سو، باختر آسیای میانه و افغانستان بوده، اما به مارگیان (منطقهٔ‌مرو) نمی‌رسید، چون مناطق شرقی‌تر را هخامنشیان در تصرف داشتند.

به‌طورکلی و به‌ویژه درمناطق دور دست، استانهای تابعهٔ دولت ماد مانند پیش به




حکومت داخلی خودادامه می‌دادند و هر یك برای‌خود «شاه» داشتندکه البته فرمانبردار دولت مرکزی ماد بود (مثلاً حکومت سلطنتی منطقه پارس به‌دست دودمان هخامنشیان اداره می‌شد). برخی از استانها یا مناطق به‌دست حاکمان یا والیانی فرمانروائی می‌شد که مستقیماً از اکباتان تعیین می‌گردیدند. اما به‌طورکلی اطلاعات دقیقی دربارهٔ میزان اختیارات این دولت‌ها یا حکومت‌های داخلی و دربارهٔ نظام اقتصادی داخلی دولت‌های ماد، وجود ندارد. بیگمان نظام‌حکومتی دولت‌های ماد نقش‌مهمی را درپیشرفت سازمانهای سیاسی آن‌دولت ایفا کرده‌است‌و بنابراین بسیاری از روش‌های آنها به‌وسیله هخامنشیان دنبال شد.

با تشکیل دولت بزرگ ماد و تصرف بعضی از مناطق دیگر، مقدار زیادی غنائم و باج و خراج عاید این دولت گردید، این چگونگی پیشرفت اقتصادی ـ اجتماعی‌جامعه را به‌دنبال داشت. و طبقهٔ اشراف وگروههای ممتاز جامعه را هرچه بیشتر توانگرکرد.

برگه‌هائی به‌دست‌آمده که در قلمرو دولت ماد ثروت‌های کلانی وجود داشته و همهٔ این‌ها دست‌آورد بردگان، دهقانان وابسته و حتی افراد آزادی بوده‌اند که مالك اموال خودشان به‌شمار نمی‌آمدند. اینگونه تضاد میان اشراف و افراد «آزاد» جامعه به‌میزان چشم‌گیری ژرفتر شده است. افراد این قشر اجتماعی اخیر معمولاً شاه را هنگام پیکار با اریستوکراتهای قبیله‌ای‌پشتیبانی می‌کردند، اما قدرت شاه غالباً خودکامانه انجام می‌شد. به‌نظر می‌رسد چنین سرشتی از خیلی پیش در نهاد شاهان ماد جای داشته است.

پایگاه‌ایدئولوژیك‌قدرت شاه‌به‌منظور پیکار با اشراف ومالکان بزرگ محلی، ماگ‌ها (مغ‌ها)، پیشوایان پیروان مکتب دوالیسم مزدائی بودند (کیش مزدائی در باختر ایران و ماد از سده هشتم ق. م. رواج یافت). مخالفان تمرکز حکومت وستیزه‌گران محلی ضد شاه ماد، بنا به‌فتوای این روحانیون، جزو پیروان عامل شر و ضد راستی (آرتا) به‌شمار می‌آمدند. سامان دادگرانه را شاه روی زمین و قوانین نیکخواهانه‌اش در جهان پایدار می‌کردند. این پندار که از نوشته‌های هردوت استخراج شده مربوط به‌زمانی‌که اتحاد دولت ماد به‌وسیله دئیوك‌انجام می‌پذیرفت، بود، اماظاهراً بعدها دربارهٔ این پندارتبلیغات گسترده‌ای در سرتاسر ایران انجام گرفت. خود ماگ‌ها (روحانیون) هم همراه رهبران قبایل مطیع، امرای ارتش و بلندپایگان دربار نقش‌چشم‌گیری را در زندگی سیاسی دربار شاه ایفا می‌کردند.

پیش از سدهٔ ششم ق. م. تضادهای داخلی دولت ماد در پشت موقعیت‌های سیاسی خارجی آن‌دولت پنهان شدند. اما دوران شکوفائی تاریخ دولت ماد‌که باپیکار به‌خاطر استقلال، در هم‌شکستن و از بین‌بردن دولت آشور وابسته بود، پس از پایان حکومت کیاکسار، از میان رفت. پسرش آستیاژ درمدت ۳۵ سال پادشاهی به‌کمترین عملیات‌جنگی درباختر اقدام نکرد. او به‌اصطلاح به‌تمشیت‌کارهای داخلی دولت ماد پرداخت (و احتمالاً بنا به‌گفتهٔ هردوت بسیاری از ضوابط ادارهٔ داخلی‌را او وضع‌کرد). آستیاژ کوشش‌می‌کرد تا از قدرت نامحدود اشراف به‌کاهد و با آنها به‌گونهٔ خودکامانه‌ای رفتارمی‌کرد. درعین حال قدرت روحانیون (ماگ‌ها) رو بفزونی نهاد. درجامعه اختلاف سطح طبقاتی‌فراوانی پدید آمد.

دراین شرایط قسمتی از اشراف ماد زیر رهبری یکی ازخویشاوندان شاه وفرمانده ارتش به‌نام گاوپاگا، تماس‌های پنهانی‌ای با شاه پارس یعنی‌کورش دوم گرفتند، کورش علیه پادشاه ماد به‌پا خاست. سه‌سال پس ازاین قیام، به‌سال ۵۵۰ ق. م. هنگامیکه‌استیاژ به‌پارس لشکر می‌کشید «ارتش زیر فرمانش علیه او شورید، او را دستگیر و به‌کورش تسلیم‌کردند» ـ این مطلب را یك تاریخ‌نگار بابلی نوشته است. اما بنا بگفتهٔ هردوت

فقط قسمتی از ارتش ماد که جزو توطئه کنندگان نبودند به‌سختی با پارسها جنگیدند، و دیگران آشکارا به‌آنها پیوستند. در اینجا کورش پیروز شد و دولت هخامنشی جای‌مادها را گرفت.

## پیدایش دامداران کوچ‌نشین و گسترده شدن عشایر کوچ‌نشین در مناطق کوهستانی ایران

ازهزاره یکم ق.م. درکوهستانهای ایران وشمال‌آسیای باختری، عشایری پدیدآمدند که به‌قول‌نویسندگان قدیمی‌آنها را «کوچ‌نشینان» می‌نامیدند، اینها دربرابر روستانشینان به‌خانه‌بدوشان‌شهرت یافتند واغلب به‌راهزنی می‌پرداختند. غالباً کوچ‌نشینان‌دارای نیروی چشم‌گیری بودند، ودرحالیکه به‌کوهها پناه می‌بردند فرمانبرداری از دولت‌های بزرگ‌ترا نمی‌پذیرفتند. راست است‌که همهٔ این‌عشایرکوچ‌نشین راهزن‌نبودند؛ دربسیاری ازمناطقی‌که این‌کوچ‌نشینان اکثریت داشتند، روستاهای ثابتی‌کشف شده است (این روستاها درمنطقه لرستان تا پیش ازحکومت ساسانیان وجود داشته‌اند). اما در نیمه دوم هزاره یکم ق.م. عشایر دامدار در مناطق‌گوناگون فلات ارمنستان، درکوههای شمال ایران و درزاگرس و غیره می‌زیستند، این نشانه آنست‌که درآغاز حکومت هخامنشیان این عشایر به‌مقیاس گسترده‌ای وجود داشته‌اند. اما گسترش آنها در محلهای نامبرده ممکنست در ربع دوم هزاره یکم ق. م. انجام پذیرفته باشد.

عشایر غربی هنگام گسترش در ایـران دارای روابط اقتصادی گوناگون بودند، اما بعدها عشایری‌که به‌اقتصاد دامداری ـ کشاورزی گرایش یافتند از آنها جدا شدند، اینها درحال گذار از زندگی‌کوچ‌نشینی به‌اقتصاد کشاورزی بودند. هردوت نقل می‌کند که از ده قبیلهٔ پارسی ۶ تا به‌کشاورزی می‌پرداختند و ۴ تـای دیگر به‌کوچ‌نشینی ادامه می‌دادند. مادیها هم کاملاً دارای زندگی‌کشاورزی بودند. گروههای روستانشین ایرانی زبان درهمان مراحل نخستین تشکیل دولت ماد و هخامنشی، برپایهٔ اقتصاد کشاورزی عشایر پارسی، می‌زیستند.

عشایر کوچ‌نشین ایرانی در ایران و آسیای باختری فقط در ناحیه‌های کوهستانی به‌سر می‌بردند، دراین مناطق شرایط طبیعی برای زندگی دامداری‌کوچ‌نشینی ونیمه‌کوچ نشینی‌مساعد بود، و روند اقتصادی این‌کوچ‌نشینان ازهزاره‌های چهارم/سوم ق. م. آغاز شده‌بود. اما عشایر ایرانی‌این دامداری‌کوچ‌نشینی را باشرایط تازه وباآزمودگی بیشتری انجام می‌دادند. اسب سواری و پرورش اسب یکی از پدیده‌هـای نوین اقتصاد دامداری

کوچ‌نشینان بود که عشایر ایرانی سخت به‌آن دل بسته بودند. از زمانیکه عشایرایرانی در این منطقه ساکن شدند، مسئله پرورش اسب درمیان ساکنان دارای اعتباری فراوان گردید و حتی بومیان هم به‌پرورش و سواری اسب، سخت گرایش یافتند.

گذشته از شرایط اقتصادی، استقرار زندگی کوچ‌نشینی و نیمه‌کوچ‌نشینی، بعدها نقش مهمی را در زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی ایفا کرد. این نقش درزمانهای مختلف به‌ویژه درمناطق کوهستانی ایران بسیار مؤثر بود. مثلاً پس از سقوط دولت ساسانی شماره روستاها کاهش یافت، بیشتر ازساکنان روستاها که با اقتصادکشاورزی‌زندگی می‌کردند به‌سوی زندگی‌کوچ‌نشینی روآوردند و به‌عشایر کوچ‌نشین پیوستند.

گسترش عشایرکوچ‌نشین در سده‌های هشتم ـ هفتم ق. م. درکوهها‌ی ایران و فلات ارمنستان درست با ناپایداری اجتماعی و سیاسی در این نواحی همزمان بود، و درنتیجه‌به‌مهاجرت وکوچ‌شماره بی‌شماری ازمردمی که به‌حال روستانشینی به‌سر می‌بردند، گرائید. هنگامیکه میان آشوریها و اورارت‌ها جنگ جریان داشت و همچنین ضمن ستیز های آشوریها، اورارت‌ها، مانی‌ها و ایلامیها، بسیاری از «کشورهای» کوچك یك‌باره از سکنه خالی شدند و به‌ویرانی گـرائیدند، قسمتی از ساکنان که باقیماندند مورد استثمار بیرحمانه مهاجمان قرارگرفتند (و شماره بی‌شماری از زادگاهایشان بیرون رانده شدند). برخی از ساکنان به‌کوهستانها یا«کشورهای» مجاور پناه بردند، بیشتر اینها ناگزیرشدند روند زندگی روستانشینی را که به‌آن خو گرفته بودند رها کنند و به‌زندگی کوچ‌نشینی رو آورند.

در مرحلهٔ تازهٔ جنگ‌های ویران‌کننده، هنگامیکـه هجـوم متجاوزان پیشین پایان یافت، دولت ماد اقدام به‌لشکرکشی‌هائی کرد، ضمن آن ساکنان مناطق گوناگون ایران به‌سوی آن‌کشانده شدند، در این هنگام بیشتر مراکز روستائی و قصبه‌های کشاورزی‌که به‌تصرف آشوریها و اورارت‌ها درآمده بودند، ویرانه‌هائی به‌نظر می‌رسیدند، اما قسمتی از این مناطق به‌وسیله متجاوزان اشغالگر مسکون شدند. درمیان این ساکنان گروههائی با زندگی‌کوچ نشینی به‌سر می‌بردند، شاید اینان به‌تازگی این نوع زندگی را برگزیده بودند. بنابراین درشمال شرقی کشور آشور، در مرزهای‌کردستان آینده گروههائی به‌نام ساگارتی‌ها زندگی می‌کردند. اقتصاد این گـروه با عشایر دیگـر ایرانی فرقی نداشت، این طایفه بنا به‌نوشتهٔ نویسندگان قدیمی یکی از عشایر کوچ‌نشین ایرانی بودند.

در جنگ‌ها ومهاجرت‌های پایان قرن هشتم تاآغاز قرن ششم کیمریتزها واسکیف‌ها نقش مهمی داشتند. درآسیای باختری، آنها با زندگی‌کوچ‌نشینی بسر می‌بردند (با وجود شرایط گوناگون جغرافیائـی منطقه)، مراکـز توقف آنها مناطق شرقـی آسیای صغیر،

آذربایجان ایران وکردستان بود، کوهستانهای این مناطق بعدها به‌گونهٔ سنتی جاهای مناسبی برای دامداران کوچ‌نشین به‌شمار آمد.

درمناطق‌مشخصی ازکوهستانهای ایران و شمال آسیای باختری، ظاهراً گروههائی از روستانشینان محلی قدیمی به‌گونهٔ کوچ نشینی زندگی می‌کردند اما در این هنگام گروههائی‌که با زبان‌های گوناگون سخن می‌گفتند، اصولاً در ردیف عشایر ایرانی قرار گرفتند، و از زمان مادها به‌بعد زبان ایرانی نقش مهمی را در تشکل این عشایر ایفاء کرده است.

نوشته‌های نویسندگان قدیمی، دوقبیله‌کوچ‌نشین ایرانی‌را به‌نام ماردها وکیرتی‌ها (کورتی) نام می‌برند. گویا اینها درکوههای‌آذربایجان ایران وکناره دریای خزر، فلات ارمنستان، کردستان و جنوب زاگرس بسر می‌برده‌اند. از نام این دو قبیله نژادشان مشخص نمی‌شود، اما گویا به‌شیوه کوچ‌نشینان ایرانی زبان زندگی می‌کرده‌اند؛ کیرتی گویا ریشهٔ واژه ایرانی «کورتی» است. (در زبان فارسی میانه کورت به‌معنای دامدار کوچنده است بعدها به‌واژه کرد تبدیل شده است) به‌نظر می‌رسد که کردهای امروزی از نژاد اینها هستند. بعدها در پایان دوره باستان بازماندگان این دوقبیله جامعه کرد را درکردستان مرکزی‌که اقامتگاهشان بود، پدیدآوردند.

برخی از قبایل‌کوچ‌نشین پارس و لرستان آینده از لحاظ قدمت همزمان ماردها و کیرتی‌ها بودند. نامهای لر، بختیاری و غیره از آغاز قرون وسطی، هنگامی‌که جوامع نژادی‌آنها شکل گرفت، روی‌آنها گذاشته شد. امانخستین‌مراحل پیدایش عشایرکوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین‌این مناطق بایستی هنگام پایان دولت ماد وآغاز دولت هخامنشی باشد.

# ۳.

# دولت هخامنشی

## بنیان‌گزاری دولت هخامنشی و تسلط هخامنشیان

به‌سال ۵۵۸ ق.م. کورش دوم ازدودمان‌هخامنشیان، شاه پارس بود، اوشهرپاسارگاد را به‌عنوان پایتخت خود برگزید. این محل ملك دودمان هخامنشیان بود. علاوه بر پاسارگاد گروه‌های قبیله‌ای پارسی دیگر به‌هخامنشیان پیوستند (مارافی‌ها و ماسپی‌ها) بگونه‌ای که نویسندگان قدیمی نقل می‌کنند این قبیله‌ها همه به‌کار کشاورزی سرگرم بودند. عشایر کوچ‌نشین پارسی‌مانند ماردها و کیرتی‌ها که در مناطق کوهستانی می‌زیستند، ظاهراً پس از پیروزی کورش بر مادها، فرمانبرداری هخامنشیان را پذیرفتند.

یکی از آثار ادبی مشهور باستانی دربارهٔ نژاد کورش روایت می‌کندکه پدر او، کامبیز اول (کامبوژیا) با دختر آستیاژ ازدواج کرد، بنابراین اگر این روایت را درست به‌پنداریم، کورش دوم بایستی نوهٔ آخرین پادشاه ماد باشد. به‌سال ۵۵۰ ق. م. کورش پس از شکست آستیاژ قلمرو ماد را به‌تصرف درآورد، اکباتان راگرفت و تمامی گنجینه‌های شاهان ماد را مصادره کرد. اما اکباتان به‌عنوان یکی از مراکز دولت هخامنشیان باقیماند و کورش رسماً عنوان شاه ماد را به‌خود اختصاص داد. پارسها بسیاری ازسنن فرهنگی و روشهای کشور داری را از مادها فراگرفتند. به‌این انگیزه یونانیان، مصریان

و مردم دیگر زمان باستان، تصرف ماد را بەوسیلهٔ کورش حق موروثی او می‌شناختند و غالباً پارسها را مادی نام می‌بردند.

درطی دوسه سال بعد کورش کشورهائی‌را که از پیش جزو قلمرو دولت ماد بودند زیر فرمان خود گرفت (پارت، گیرکان و غیره). به سال ۵۴۶ ق. م. لیدی به‌تصرف کورش درآمد، متحدان این‌کشور مانند بابل، مصر، جزایر ساموس و اسپارت نتوانستند به‌هنگام، پادشاه لیدی را کمك کنند. پس از لیدی حکومت‌های محلی آسیای صغیر که وابسته به‌یونانیها بودند به‌وسیله پارسها منحل شد و به‌تصرف آنها درآمد. در فاصله سالهای ۵۴۶ - ۵۳۹ ق. م. کورش ایالتهای شرقی مانند خوارزم، سغدیان، مارگیان، باختر، عشایر سکزی آسیای میانه، ساتاگید، آراخوس، گدروسی، قندهار و غیره را تصرف کرد. اینگونه دولت پارس موفق شد حوضهٔ رودخانه یاکسارت (سیر دریا) ومرزهای باختری هندوستان را به‌فرمانبرداری خود وادارد. کورش پس از این‌کارها به بابل تاخت.

در اوت ۵۳۹ ق. م. پارسها نزدیك شهر اپیس درکنار رود دجله، ارتش بابل را شکست دادند، فرماندهی این ارتش را بل - شار - اوتزور پسر شاه بابل یعنی نابونید به‌عهده داشت. پس ازاین رویداد جنگهای مهمی پیش‌نیامد. ارتش گیوبار، سپهسالار کورش در دهم اکتبر بدون جنگ سیپار و پس از دو روز بابل را تسخیر کرد. نابونید اسیر شد، امازنده ماند. پسرش بل - شار - اوتزور اعدام گردید. خودکورش در۲۹ اکتبر ۵۳۹ق.م. وارد بابل شد.

پارسها به‌چند دلیل توانستند به‌آسانی بابل را بگیرند. نخست آنکه کورش موفق شد راه بازرگانی بابل را به‌تصرف درآورد و برای اینکار از ناخشنودی بازرگانان بابل نسبت به‌نابونید بیشترین بهره را برد. درنقاط مختلف بابل دهاهزار ازقشرهای گوناگون مردم می‌زیستند که به‌وسیله شاهان بابل به‌زور از زادگاه خود آواره و در بین‌النهرین مقیم شده بودند. این مردم امیدی به‌بازگشت به‌وطن خود را نداشتند و آماده بودند با هرکس که با نابونید دشمنی ورزد، همکاری‌کنند. به‌مقدار زیادی انگیزهٔ پیروزی پارسها بالا گرفتن تضاد اجتماعی درجامعهٔ بابل بود، پیکار میان کشاورزان کوچك وصنعتگران از یکسو و شاه، اشراف، کاهنان، بلند پایگان، بازرگانان بزرگ و غیره از سوی دیگر، به‌سختی‌ادامه داشت. بنابراین دولت بابل‌که از هرگونه‌کمك یا ائتلاف با متحدان‌نیرومند محروم بود، نیروی‌کافی به‌منظور پایداری در برابر ارتش پارس‌را، که شامل‌کشاورزان آزاد وکوچ‌نشینان بودند، در اختیار نداشت، درمیان پارسها هنوز طبقه بندی اجتماعی به‌مقیاس وسیع انجام نگرفته بود.

بنابرآنچه از متن‌های بابلی به‌دست آمده، ارتش کورش بدون جنگ وارد بابل شد و ساکنان آن کشور را از زیر بار ستم نابونید که در زمان او«مردم سومر و آکاد (یعنی بابلیها) به‌اجساد مرده می‌مانستند»، آزادکرد. اماکورش امنیت ساکنان آنکشور راتضمین و صلح را درآنجا برقرار نمود. معبد بزرگ بابل ازسوی کورش به‌وسیله سربازان ویژه‌ای نگهبانی شد تا از تاراج مصون ماند. کورش با پیروی از سنت شاهان بابل برای خدای مردوك قربانی داد، معبدهای بابلی، آشوری وایلامی را نوسازی کرد، بر آن شد مردمی را که با زور به بین‌النهرین کوچانده شده بودند به‌زادگاه‌های خودشان برگرداند. این سیاست نرمش نسبت به‌مردم بومی و احترام به‌سنت‌ها وآئین‌های آنها، با رفتار پادشاهان آشوری و بابلی نسبت به‌مردم کشورهای مغلوب از زمین تا آسمان فرق داشت و همین چگونگی کار تصرف تمامی کشور، از جمله مناطق واقع در باختر بین‌النهرین را برای او آسان کرد.

کورش پس ازتصرف بین‌النهرین قلمرو پادشاهی بابل را دست نخورده نگهداشت، شهر بابل را به‌عنوان یکی از مراکز دولت پارس برگزید. در نظر اول دربابل هیچ‌چیز تغییرنکرد. بابلیهاموقعیت‌ممتازخود را حفظ کردند، کاهنان‌امکان‌یافتند به‌ترویج کیش‌باستانی خود به‌پردازند و کورش در نوسازی معبدهایشان به‌آنها کمك کرد. علاوه براین گویا چون کورش رسماً از سوی خدای بابلیها یعنی مردوك به‌فرمانروائی بابل منصوب شده بود، دراین دیار فرمانروای بیگانه‌ای به‌شمار نمی‌آمد، به‌ویژه‌که از سنت‌های مقدس بابلیهاپیروی می‌کرد. کورش‌لقب «پادشاه بابل» را هم برای خود اختیارکرد، جانشینان او تا زمان گزرسی این عنوان را نگاهداشتند، اما از همهٔ اینها گذشته، بابل از یك کشور مستقل به‌ساتراپ نشین دولت هخامنشی تبدیل شد، و از نظر سیاست خارجی از هرگونه استقلالی محروم بود، از لحاظ اداره امور داخلی هم، فرماندهی ارتش و مقام‌های بزرگ کشوری را والیان یا حکام پارسی به‌دست گرفتند. پسر کورش یعنی کامبیز یکی ازکسانی بودکه مدتی امور مربوط به‌بابل را می‌گرداند.

پس از تصرف بابل همه‌کشورهای باختر تا مرزهای مصر دلخواهانه فرمانبرداری پارسها را پذیرفتند. بازرگانان فینیقی و سوداگران بابلی و آسیای صغیر به‌تسلط دولت نیرومند و بزرگی‌که حافظ راههای امن برای داد و ستد تجارتی در منطقه باشد علاقمند بودند.چون با این‌چگونگی می‌توانستند امور بازرگانی دنیای‌آنزمان راپیش خود متمرکز کنند و سود فراوان ببرند.

کورش بیگمان خود را برای تصرف مصر آماده می‌کرد. اما نخست برآن شد مرزهای شمال خاوری ایران را از عشایر متجاوز آسیای میانه پاك کند. هنگام نبردی

با ماساگت‌ها در کنارهٔ خاوری آمودریا به‌سال ۵۳۰ ق. م. شکست سختی خورد وخودش هم کشته شد.

در اوت ۵۳۰ ق. م. شاهنشاهی دولت هخامنشی به‌کامبیز رسید که چند سال‌بعد خود را برای حمله به‌مصر آماده‌کرد. فانت فرمانده سربازان مزدور یونانی‌که درخدمت فرعون مصر به‌نام پسامیتخ سوم کار می‌کرد، به‌کامبیز پیوست. ارتش مصر شکست‌خورد و فرمانده ناوگان مصری به‌نام اوجاگورسنت، بدون جنگ ناوهای زیر فرمانش را تسلیم قشون کامبیزکرد، پسامیتخ اسیر شد. در۲۹ ماه مه ۵۲۵ ق. م. کامبیز خود را پادشاه مصر اعلام داشت و به‌اصطلاح بیست و هفتمین دودمان فراعنهٔ مصر را بنیان نهاد. به‌موجب منابع مصری،کامبیز عملاً با مصریها متحدشد، طبق سنت مصریها تاجگذاری کرد، از سیستم تاریخ شماری مصری پیروی نمود، عنوان «پادشاه مصر» و لقب سنتی آنها را به‌عنوان «نوادهٔ خدایان» مصری‌یعنی را و اسیریس و غیره برای خود برگزید. او به‌منظور انجام تشریفات مذهبی در معبد نئیت در سائیس حضور یافت، برای خدایان مصری قربانی داد. کامبیز سیاست دودمان فراعنهٔ بیست و ششم مصر را دنبال کرد و کوشش‌داشت مصریها را به‌سوی خود بکشاند. درنقش‌های برجسته‌ای‌که از مصر به‌دست آمده کامبیز را بالباس مصری نشان میدهد. برای‌اینکه اشغال مصر را قانونی بنمایاند، افسانه‌هائی‌را درست‌کردکه گویا هخامنشیان، باشاهزادگان‌مصری ازسوی‌مادرخویشاوندند وکامبیز از ازدواج کورش با شاهزاده خانم مصری به‌وجودآمده است.

بیدرنگ پس از اشغال خاك مصر به‌وسیله کامبیز، زندگی عادی درآن سامان‌آغاز گردید. به‌موجب اسنادیکه از زمان کامبیز به‌دست‌آمده، درنخستین سالهای تسلط‌پارسها بر مصر، از لحاظ اقتصادی زیانی به‌مصر وارد نیامده است. کامبیز به‌پیروی از سیاست کورش به‌مصریها امکان داد تا درانجام مراسم مذهبی و زندگی خصوصی آزاد باشند. مصریها هم‌مانند ملل‌دیگر، زیر رهبری‌حکومت تازه‌به‌انجام وظایف عادی خودپرداختند.

کامبیز پس از اشغال مصر برای لشکرکشی به‌حبشه آماده شد. به‌این منظور در منطقه بالای مصر چند دژ مستحکم بنا نهاد. اما ارتش او بدون آمادگی کامل و تهیهٔ خواربار جهت اردوکشی، به‌حبشه تاخت و ناچار به‌عقب‌نشینی شد.

## خیزش ملت‌های مغلوب

درپایان سال ۵۲۴ ق. م. کامبیز به‌پایتخت مصر ممفیس بازگشت وخیزشی راکه مصریان علیه دولت پارس آغاز کرده بودند، درهم کوبید. در ماه مارس۵۲۲ به‌او خبر

رسید که برادر کوچکش به‌نام بردیا در پارس سر به‌شورش برداشته و خود را پادشاه نامیده است. کامبیز با شتاب به‌سوی پارس رهسپار شد، اما درمیان راه با وضع رازآمیزی درگذشت. در کتیبهٔ بیستون به‌گـونهٔ مشروح این رویداد را چنین بیان می‌کند: کامبیز پیش از لشکرکشی به‌مصر به‌گونهٔ پنهانی فرمان داد برادر کوچکش بردیا را بکشند، او می‌ترسید که برادرش در غیاب او تخت سلطنت را غصب کند، هنگامیکه کامبیز در مصر به‌سر می‌برد یکی از مغ‌های درباری به‌نام گوماتا خود را بردیا یعنی پسر کورش شناساند و قدرت را در پارس به‌دست گرفت. تاریخ نگاران یونان باستان یعنی هردوت و کتسی تائید می‌کنند که این مغ بسیار به‌پسر کوچك کورش می‌مانست و او توانست به‌نام بردیا تخت سلطنت را اشغال کند. چند تاریخ نگارمعاصر معتقدندکه بردیا و گوماتا یکی‌بوده‌اند و این شخص کسی جز پسر کوچکتر کورش نبوده‌است.

گوماتا در ۱۱ مارس ۵۲۲ ق. م. قیام‌کرد ویك ماه بعد به‌وسیلهٔ بابلیها به‌رسمیت شناخته شد. ما اسناد درستی که تاریخ آن مقارن ۱۴ آوریل ۵۲۲ ق. م. است از منابع بابلی در دست داریم، که تاریخ فرمانروائی «باردی، پادشاه بابل، پادشاه ممالك» به‌شرح بالا تعیین‌شده است. درحدود اول‌ژوئن ۵۲۲، بیشتر کشورهای تابعهٔ پارس او را به‌رسمیت شناختند و احتمالاً طبق سنت‌های باستانی پارسیان درپاسارگاد تاجگذاری‌کرد وشاهنشاه تمام مناطق تابعهٔ پارس اعلام گردید. گوماتا برای اینکه ملت‌های مغلوب تابع دودمان هخامنشی را آرام نگهدارد، اخذ مالیات و انجام وظایف نظامی از مردم را به‌مدت سه سال لغو کرد. درمدت‌کوتاه سلطنت گوماتا هیچگونه قیام یاشورشی در قلمرو هخامنشیان روی نداد. اصلاحات گوماتا در جهت از بین بردن امتیازات طـایفه‌ای اشراف پارسی و بهبودی وضع اقتصادی و اجتماعی جامعه بود.

در۲۹ سپتامبر ۵۲۲ ق. م. پس از۷ ماه سلطنت گوماتا در اثر توطئه‌ایکه‌به‌وسیله اشراف بلندپایهٔ طایفهٔ پارسی برانگیخته شده بود، کشته شد. پس از کشته شدن گوماتا یکی ازتوطئه‌کنندگان خاندان هخامنشی به‌نام دارا (داریوش) که ۲۸ سال بیشترنداشت، شاهنشاهی هخامنشی را به‌دست گرفت.

بیدرنگ‌پس‌از به‌تخت نشستن داریوش یکم بابلیها علیه او به‌پا خاستند، بنا به‌آنچه که از کتیبهٔ بیستون برمی‌آید، شخصی به‌نام نیدینتو ـ بل خود را پسر آخـرین پادشاه بابل نابونید شناساند و علیه داریوش قیام کرد. داریوش شخصاً برای سرکوبی این قیام به‌بابل لشکرکشید. در۱۳دسامبر ۵۲۲ ق. م. درکنار رود دجله بابلیها به‌سختی شکست خوردند و پس از ۵ روز داریوش پیروزی تازه‌ای درکنار رود فرات به‌دست آورد. پس از این پیروزی، پارسها وارد بابل شدند ورهبران قیام‌را اعدام کردند. هنگامیکه‌داریوش

سرگرم سرکوبی بابلیها بود، پارسها، مادها، ایلامیها، مارگیانی‌ها، پارت‌ها، ساتاگیدها عشایر آسیای میانه و مصریها سر به‌شورش برداشتند. نبردهای طولانی و خونینی‌برای سرکوبی این شورشیان آغاز گردید:

ساتراپ باختر به‌نام دادارـ شیش برای سرکوبی قیام‌کنندگان مارگیانی مأمورشد، در دهم دسامبر ۵۲۲ ق. م. مارگیانی‌ها شکست خوردند. پس از این شکست، کشتار مغلوبان آغاز گردید، بیش از ۵۵ هزار تن از مارگیانی‌ها کشته شدند. در خود پارس شخصی به‌نام وهیازداتا به‌نام پسر کورش یعنی بردیا علیه داریوش شورید. بسیاری از مردم به پشتیبانی او برخاستند به‌گونه‌ای‌که موفق شد منطقه‌های خاوری ایران را تا آرخوسی به‌تصرف در آورد. ارتش وهیازداتا دو بار، در ۲۹ دسامبر ۵۲۲ ق. م. و ۲۱ فوریه ۵۲۱ ق. م. با لشکریان داریوش وارد نبرد شدند، فرماندهی این لشکریان را سردار وائومیس به‌عهده داشت. هیچیك ازطرفین در این نبردها پیروز نشدند، اما وائومیس سرانجام توانست دشمن را در۵۲۱ ق. م. شکست‌دهد. اما خود وهیازداتای پارسی توانست موقعیت خود را در قلمروش حفظ کند. فقط در ۱۶ ژوئیه ۵۲۱ ق. م. لشکریان داریوش که فرماندهی‌آنها را آرتا واردیا به‌عهده داشت، توانستند درکوهستان های پارگ درپارس شکست قطعی را به‌او وارد آورند وهیازداتا اسیر شد و با هواخواهان نزدیکش اعدام گردید. اینگونه سرتاسر خاك پارس به‌تصرف داریوش درآمد.

نخستین قیام ایلام به‌آسانی به‌وسیله داریوش سرکوب شد، اما دیری نپائید که شخصی به‌نام مارتیا دوباره خیزشی‌را برانگیخت، داریوش‌موفق شد چیرگی خود رااز نو دراین منطقه پایدار کند، اما تقریباً سرتاسر خاك ماد در دست فراوارتیش بود، او ادعا کرد وابسته به‌خانواده کیاکسار به‌نام خشاتریتا است. این قیام‌برای داریوش بسیارخطرناك می‌نمود، بنابراین خودش علیه شورشیان به‌لشکرکشی پرداخت. در ۷ مه ۵۲۱ ق. م. مادیهانزدیك شهرکوندوریش شکست خوردند. فراوارتیش بابیشتر از هوادارانش به‌نزدیکی راگا (ری امروزی) گریخت. اما دیری نپائیدکه دستگیر شد، اورا با دستیاران‌نزدیکش پیش داریوش بردند که دستور اعدامشانرا صادرکرد.

داریوش پس از سرکوبی قیام‌کنندگان که بیش ازیکسال طول‌کشید، توانست‌پایهٔ حکومت و موقعیتش را استوارکند و بر پهنهٔ شاهنشاهی ایران تا مرزهای پیشین زمان کورش وکامبیز چیره گردد. انگیزهٔ کامیابی‌های داریوش بیشتر نا هماهنگی و پراکندگی عملیات قیام کنندگان بود. که بیشتر آنها حالت دفاعی به‌خود می‌گرفتند. درعین حال اگر داریوش ارتش منظم وقابل اعتمادی دراختیار نداشت نمی‌توانست دربرابرمخالفانش پیروزی به‌دست آورد؛ داریوش این ارتش را ماهرانه به‌کار می‌برد، و همین امر باعث

هراس شورشیان می‌گردید.

به‌سال ۵۲۰ ق. م. ایلامیها برای سومین‌بار علیه حکومت پارسیان به‌پا خاستند، اما این‌بار هم شکست خوردند. درسالهای بعد داریوش لشکرکشی علیه عشایر اسکیفو - ماساگت واقع درآسیای میانه را آغاز کرد، فرماندهی این لشکریان را خودش به‌عهده داشت، دراین عملیات رهبر آنها به‌نام اسکونخو را اسیر کرد و دیگری را به‌جای او گماشت. پس از آن داریوش درحدود ۵۱۸ ق. م. به انجام اصلاحات معروف اداری و مالی‌کشور و گسترش متصرفاتش پرداخت.

دربین سالهای ۵۱۲-۵۱۸ ق. م. پارسها، تراس و مقدونیه را گرفتند به‌اسکیف‌های ساکن کرانهٔ دریای سیاه تاختند اما نتیجه‌ای از این‌حمله نگرفتند، ضمناً قسمت‌شمال باختری هندوستان را به تصرف درآوردند. اینگونه درپایان سده ششم ق. م. مرزهای حکومت هخامنشی از رود سند در خاور تا دریای اژه در باختر، و از قفقاز در شمال تا مصب رود نیل درجنوب گسترش یافت.

## اصلاحات داریوش یکم و نظام اجتماعی-اقتصادی حکومت هخامنشیان

نظام‌های اجتماعی و اقتصادی قلمرو دولت‌های هخامنشی گوناگون بودند. در سرزمین‌های تابعهٔ این دولت‌ها استانهای آسیای صغیر، ایلام، بابل، سوریه، فنیقیه و مصر قرار داشتند که سالها پیش از پیدایش امپراطوری پارس دارای سازمان‌های حکومتی پیشرفته‌ای بودند. به‌موازات اشغال این کشورهای از لحاظ اقتصادی پیشرفته، پارسها سرزمین‌های برخی از ملل عقب افتاده ازقبیل عشایر کوچ‌نشین عرب، اسکیف‌ها وقبایل دیگر را که در مرحلهٔ از هم‌پاشیدگی نظام قبیله‌ای بودند، تسخیر کردند.

بنابراین پارسها برای سازمان دادن یك سیستم مدیریت ثابت درکشورهای تابعه با دشواری‌های بسیاری روبرو بودند. اما ضمن مقایسه با دولت‌های پیشین مصر، آشور و بابل، شاهنشاهان هخامنشی در سازمان دادن ادارهٔ کشورهای تابعه، به‌کامیابی‌های چشم‌گیری دست یافتند، تلاش اینان آن بود که شرایط مساعدی برای پیشرفت اقتصادی کشورهای زیر فرمانشان فراهم‌آورند. کورش وکامبیز به‌روش‌های ادارهٔ داخلی‌کشورهای بابل، مصر، آسیای صغیر و دیگران دست نزدند، و اجازه دادند با شیوه‌های پیشین خودشانرا اداره‌کنند، و به‌عبارت دیگر نوعی خودمختاری به‌آنها دادند.

اما قیامهای سالهای ۵۲۱ - ۵۲۲ ق. م. دولت هخامنشی را به‌ناپایداری تهدید

کرد. داریوش یکم کوشید تا از گرایش‌های جدائی‌خواهانهٔ ملت‌های تابعه پیش‌گیری کند، بنابراین به‌اصلاحات اداری ـ مالی بنیادی دامنه‌داری دست زد، سازمانهائی که داریوش به‌منظور انجام این اصلاحات پدید آورد به‌گونه‌ای بودند که حکومت از سیستم اداری پایدار و درستی برخوردار می‌شد و می‌توانست روی تمام کشورهای تابعه‌نظارت مستقیم داشته باشد، ضمناً برای جمع‌آوری مالیات و سازمانهای لشکری ضوابط دقیق و حساب شده‌ای را مقرر داشت. انجام این‌اصلاحات چند سال طول‌کشید. اما از ۵۱۸ ق. م.تغییر سازمان و هماهنگ کردن سیستم اداری استانهای کشور آغاز گردید. درنتیجه اجرای این اصلاحات، عملاً سیستم اداری نوینی در زندگی‌کشورهای بابل، مصر وکشورهای دیگر برقرار گردید، و حتی بعدها تا پایان تسلط هخامنشیان تغییرات مهمی در این ضوابط و مقررات پدید نیامد (در دوره‌های بعدی هم این‌مقررات دارای اهمیت فراوانی‌بودند.)

داریوش اول سرتاسرکشور پهناور هخامنشی را از لحاظ اداری ـ مالیاتی به‌چند قسمت تقسیم‌کرد و نام هر یك از قسمت‌ها را «ساتراپ» گذاشت. معمولاً ساتراپها بزرگتر از استانهای امپراطوری‌های سابق بودند و دربرخی موارد مرزهای این ساتراپها با مرزهای دولت‌های پیشین‌که بر مبنای ملی ونژادی ساکنان تعیین شده بود و هم‌اکنون جزو قلمرو دولت هخامنشی به‌شمار می‌رفت، تطابق داشت. (مثلاً ساتراپ مصر). سیاههٔ ساتراپها درنوشته‌های تاریخ نگار یونانی سده پنجم ق. م. هردوت دیده می‌شود. در سیاههٔ هردوت تقریباً ۷۰ ملت در ۲۰ ساتراپ مسکون بودند. همهٔ این‌ملت‌ها جزوقلمرو هخامنشیان به‌شمار می‌آمدند.

در رأس این تقسیمات کشوری یعنی ساتراپها استاندار قرار داشت (به‌زبان‌ایرانی باستان خشترا پاوان یعنی نگهبان سلطنت). درآغاز پیدایش دولت‌های هخامنشی این‌مقام وجود داشت، اما در زمان کورش وکامبیز و اوائل سلطنت داریوش یکم استانداران‌بیشتر این ساتراپها مانند آنچه که در زمان‌آشوریها و مادها معمول بود، از میان‌اشراف وبلند پایگان محلی برگزیده می‌شدند. داریوش ضمن انجام اصلاحات اداری کشوری بیشتر استانداران را طبق معمول ازمیان اشراف پارسی برگزید.

در زمان کورش و کامبیز قدرت‌های کشوری و لشکری ساتراپها در اختیار استانداران بودند. داریوش به‌گونه‌ای دقیق وظایف استانداران و فرماندهان لشکری را در ساتراپ‌تفکیك ومشخص کرد. درآغازفقط‌استانداران‌کارهای‌کشوری ساتراپهارامی گرداندند و قدرت اداری منطقه در دست آنها متمرکز بود، کارهای قضائی، مراقبت روند درست اقتصادی کشور، وصول مالیات، ایجاد امنیت در مرزها، نظارت عملیات مأموران محلی و حتی حق ضرب سکه‌های نقره‌ای و مسی از وظایف و اختیارات استانداران به‌شمار

می‌آمد. در زمان صلح استانداران فقط شماره ناچیزی نیروی مسلح به‌منظور حفاظت در اختیار داشتند. اما نیروهای لشکری فقط دراختیار فرماندهان لشکری بلندپایه بودند و اینها بدون تابعیت استانداران فقط از شاهنشاه فرمان می‌بردند.

اما پس از مرگ داریوش یکم اصول تفکیک وظایف فرماندهان لشکری و رؤسای کشوری به‌گونهٔ جدی رعایت نشد. در سدهٔ پنجم ق. م. و بعد ازآن چند ساتراپ زیر فرمان‌فرماندهان نظامی‌قرارگرفتند.ازسوی‌دیگر چند استاندار هم به‌انجام وظایف لشکری در ساتراپ پرداختند و این روند در سدهٔ چهارم ق. م. کاملاً معمول گردید.

زمان فعالیت استانداران در ساتراپ نامحدود بود. در داخل بیشتر ساتراپ‌های بزرگ «کشورهائی» وجود داشتندکه درامور داخلی‌شان ازخودمختاری برخورداربودند. این چگونگی به‌ویژه در ساتراپهای دور دست رواج داشت، در اینجاها مأموران پارسی کمتر درامور داخلی‌آنها مداخله می‌کردند، و برای اداره امور ازکمك و پشتیبانی‌شاهزاده نشین‌های محلی و رهبران قبایل بهره می‌بردند.

در رابطه با اصلاحات نوین، دستگاه مرکزی بزرگی کـه در رأس آن دبیرخـانه سلطنتی وجود داشت سازمان داده شد. دستگاه اداری مرکزی در پایتخت اداری دولت هخامنشی یعنی شوش قرار داشت. اما دربابل، اکباتان، ممفیس و برخی از شهرهای‌دیگر هم دبیرخانهٔ بزرگ دولتی با پرسنل‌کافی از دبیران وجود داشت‌که به‌کار نوشتن‌نامه‌های رسمی می‌پرداخت.

استانداران و فرماندهان بلندپایه لشکری تماس پیوسته و نزدیکی با دستگاه اداری مرکزی دربار داشتند و دائماً زیرکنترل شاه و بلندپایگان نزدیك او و از طریق پلیس‌مخفی و غیره بودند. بازرسی عالـی و نظارت اعمال مـأموران دولت به «هزارپاد» سپرده شد، معنای تحت‌اللفظی این واژه «فرمانده‌هزار نفر است» این شخص درعین‌حال فرمانده‌گارد شاهنشاهی هم بود. دبیرخانه ساتراپ بایستی دقیقاً از فرمانهائی‌که از دبیرخانه شاه در شوش صادر می‌شد، نسخه‌برداری کند و دستور اجرای‌آنها را بدهد. زیر دست استاندار مأموران و دبیران بی‌شماری، ازجمله، رئیس دبیرخانه، رئیس خزانه که مالیات دولتی را گرد می‌آورد، جارچیان‌که احکام را ابلاغ می‌کردند، حسابداران، قضات یا مأموران پیگرد بزهکاران، دبیران و غیره، انجام وظیفه می‌کردند.

از زمان‌کورش دوم به‌بعد دبیرانی‌که در منطقهٔ بـاختری دولت هخامنشی بودند، نامه‌ها را با خط‌وزبان آرامی‌می‌نوشتند، بسیاری از مردم قبایل سامی آرامی با این زبان سخن‌می‌گفتند و اینها از زمانهای دیرین‌در مناطق‌پهناور خاور نزدیك‌زندگی می‌کردند. دبیران آرامی با شیوه «الفبائی» خط می‌نوشتند و زبان و خط آنها از مدت‌هـای پیش

به‌عنوان زبان دیپلماسی و تجارتی درخاور نزدیك به‌کار می‌رفت. پس از انجام اصلاحات اداری داریوش، این زبان درساتراپ‌های خاوری هم رسماً به‌کار برده شد و برای‌ارتباط میان دبیرخانه‌های دولتی سرتاسر امپراطوری پارس ازآن بهره‌برداری گردید.

علاوه براینکه زبان آرامی در سرتاسر قلمرو دولت هخامنشی به‌منظور تنظیم نوشته‌ها و اسناد رسمی به‌کار می‌رفت زبانهای محلی هم تا اندازه‌ای رایج بودند. مثلاً در مصر نوشته‌های اداری با دو زبان نوشته می‌شدند، در کنار زبان آرامی که مورد استفاده همگانی بود، زبان محلی مصری را هم می‌نوشتند. در خود پایتخت دولت پارس باوجود اینکه زبان آرامی به‌مقیاس گسترده‌ای به‌کار می‌رفت، از زبان ایلامی هم در نوشته‌ها استفاده می‌شد، در نیمه دوم سدهٔ پنجم این زبان نتوانست جای زبان‌آرامی را بگیرد.

در دستگاه حکومتی هخامنشیان پارس‌ها موقعیت ویژه‌ای داشتند، مقام‌های بزرگ کشوری و لشکری چه در سرزمین پارس و یا کشورهای تابع دیگر، درانحصارآنهابود. پس از اصلاحات داریوش پارسها به‌عنوان مأموران قضائی در دستگاههای دولتی‌استانها یا کشورهای غیر پارسی نفوذ کردند. اما درکنار اینها بسیاری از مردم وابسته به‌ملیت‌های دیگر در دستگاههای دولتی هخامنشیان خدمت می‌کردند. در بابل، مصر، آسیای صغیر و بسیاری از «استانهای» دیگر، قضات، رؤسای زرادخانه‌های شاهنشاهی، رؤسای ساختمانی سلطنتی، معمولاً بابلیها، مصریها، یهودیان، آرامیها، ایلامیها، یونانیان، و غیره بودند چون اینها در رشته‌های مربوطه طی قرن‌ها تجربه داشتند. معمولاً کارهای مالی واقتصادی دولت را ایلامیها زیر نظر پارسی‌ها انجام می‌دادند.

در دورهٔ سلطنت داریوش یکم کارهای ثمربخشی در زمینهٔ تنظیم قوانین مربوط به‌ملت‌های مغلوب انجام گرفت.

بنا به‌فرمان داریوش ساتراپ مصر موظف شد کارشناسانی به‌منظور تنظیم قوانین حقوقی مصر به‌شوش بفرستد، اینها مجموعهٔ قوانینی را برمبنای قوانین مصر پیش از تسلط پارسها تنظیم‌کردند. این قانون‌نویسی به‌سال ۴۹۵ ق. م. انجام گرفت و به‌زبان آرامی و مصری ثبت‌گردید. بنابر مدارکی‌که به‌دست‌آمده قوانین حقوقی مصر، در زمان هخامنشیان تغییر زیادی نه‌کرد. قضات شاه از حاکمان محلی و استاندارانی که شاه بر می‌گزید پیروی می‌کردند.

قوانین حقوقی بابلیها درزمان هخامنشیان مبنای قوانین‌حقوقی‌خاور نزدیك‌گردید. حقوق خصوصی بابلیها تغییرات اساسی‌ای‌نه‌کرد، اگرچه بسیاری از ادارات رسمی زیر نفوذ ایرانیها قرارگرفتند. در زمان سلطنت داریوش یکم دگرگونی راه‌حل‌های مسائل

اقتصادی و دولتی باعث یکرشته تغییرات در زمینهٔ حقوق خصوصی گردید. علاوه‌براین اجرای قوانین درکشورهای گوناگون، هم‌آهنگ باسیاست شاه، بایستی یك‌نواخت می‌شد، بنابراین ایجاب می‌کرد تا قوانین تازه‌ای تنظیم گردد که درعین‌حال با ارادهٔ خدای بزرگ یعنی اهورامزدا سازگار باشد.

در زمان داریوش‌یکم ضمن قانون‌گذاری، یك رشته تغییرات اساسی درنظام‌مالکیت پدید آمد که نتیجهٔ آن اصلاحات تازه‌ای در زندگی مردم پدیدآورد. قسمتی ازآن مربوط به‌تصاحب بهترین زمین‌های بارور ساکنان‌کشورهای مغلوب به‌سود شاه وخانوادهٔ‌سلطنتی بود. هخامنشیان این زمین‌ها را به‌املاك پهناور تقسیم و به‌گونه موروثی، با اختیارات تام به‌اعضای خاندان سلطنتی، اشراف پارسی و بلندپایگان واگذار کردند. مالکان این املاك از پرداخت مالیات به‌دولت معاف بودند.

مدارك به‌دست آمده گواهی می‌دهند که زمین‌های پهناور، وحتی خانه‌ها واموال غیر منقول بسیاری در مصر، سوریه، بابل، آسیای صغیر وکشورهای دیگر ازآن اشراف پارسی بوده‌اند.

پارسها آن اندازه از بابلیها اطمینان‌داشتندکه مثلاً یك تن پارسی به‌نام باگامیری پسر میترادات، به‌سال ۴۲۹ ق. م. دشت‌زار غله‌اش را که نزدیك نیپور بود به‌یك‌بنگاه بازرگانی بابلی به‌نام موراشو به‌مدت ۶۰ سال اجاره داد.

از سوی شاه (ولینعمت) املاك بسیار پهناوری (گاهگاهی حتی یك استان کامل) با حق وراثت و معافیت مالیاتی به‌کسانی‌که خدماتی بزرگ انجام داده بودند، واگذار می‌شد. اینان حتی حق قضاوت نسبت به‌ساکنان این املاك را داشتند. مثلاً یك استان کامل به‌نوادگان یکی از توطئه‌گران علیه گوماتا در کاپادوکیه و استان دیگری به‌یکی از اشراف پارس به‌نام گیدارنا درارمنستان واگذارگردید. در میان اینگونه خدمتگذاران شاه اشخاص غیر پارسی ازجمله تمیستکل آتنی بودند کـه چند شهر را به‌عنوان پاداش از شاه دریافت‌کردند.

صاحبان این املاك پهناور، نیروی انتظامی شخصی و دستگاه قضائی و اداری با پرسنل‌کامل، رئیس‌خزانه، دبیر، محاسب وغیره دراختیار داشتند. این بلندپایگان‌معمولاً در شهرهای بزرگ مانند بابل، شوش و غیره زندگی می‌کردند و حقوق کارمندان را از درآمد املاك تابع‌شان تأمین می‌کردند.

قسمتی از این زمینها مستقیماً به‌خود شاه تعلـق داشتند و نسبت به‌زمـان شاهان پیشین هخامنشی هم اکنون وسعت امـلاك شاه بارها بیشتر بود؛ این امـلاك را معمولاً به‌اجاره می‌دادند، شاه قنات‌های بزرگ کشاورزی هم دراختیار داشت. در حوالی نیپور

این قنات‌ها به‌اجارهٔ تجارتخانهٔ موراشی داده شد، این بنگاه هم به‌نوبه خود قنات‌ها را از دست دوم به‌اجاره‌کشاورزان کوچك اشتراکی می‌داد.

پادشاهان پارس همچنین‌مالك قنات اکس درآسیای میانه، جنگلهای سوریه، درآمد صید ماهی، سنگ معدن، باغها، کاخها در مناطق مختلف قلمرو حکومت خود بودند. دربارهٔ ارزیابی میزان ثروت شاه‌کافی است گفته شود که در پرسپولیس روزانه ۱۵ هزار تن به‌هزینه شاه خوراك می‌خوردند.

از سوی دیگر در زمان هخامنشیان سیستم ویژه‌ای برای بهره‌کشی از زمین به‌کار می‌رفت، شاه قسمتی ازسربازانش را درزمینهائیکه مالکان‌جزء آن دارای سهامی‌اشتراکی بودند مستقر می‌کرد. یکانهای کاملی از این سربازان گویا به‌نام حفظ نظم و سامان، در این املاك پادگان بودند، مالکان جزء این سرزمین‌ها بایستی مقداری مالیات جنسی یا نقدی بابت استقرار این سربازان به‌دولت می‌پرداختند. این پرداخت به‌نام مالیات تیر وکمان، اسب، ارابه و غیره شهرت داشت، وگویای آن بود که این سربازان به‌جای آنها وظایف نظامی را در ملکشان انجام می‌دهند.

در املاك بلند پایگان پارسی درآسیای صغیر، بابل و مصر به‌مقدار زیادی از کار بردگان بهره‌کشی می‌شد. در پیشرفته‌ترین استانهای قلمرو دولت‌های هخامنشی، بردگان در ردیف دامها به‌شمار می‌آمدند. و به‌عنوان اموال منقول پر بها آنها را مورد خرید و فروش قرار می‌دادند، به‌عنوان ارث و پاداش و غیره به‌دیگران واگذار می‌کردند.شمارهٔ بی‌شماری از این بردگان به‌شکل‌های گوناگون به‌کارهای خانگی، کارهای کشاورزی، کار در معادن سنگ شاه و به‌کارهای ساختمانی‌سرگرم بودند. درمیان این بردگان شمارهٔ زیادی‌کارشناس صنعتی وجود داشتند (بافنده، کفاش، معمار وغیره).

ضمن مقایسه با استانهای باختری قلمرو هخامنشی، موضوع بردگی در خود پارس ویژگیهائی دیگر داشت، هنگام تشکیل حکومتهای پارسی، جامعه‌های پارس فقط برپایهٔ نظام بردگی پدرسالاری به‌سر می‌بردند، وبهره‌کشی از نیروی‌کار بردگان اهمیت اقتصادی چندانی نداشت.روابط سران خانواده‌های پدرسالار در ایران با زیر دستان به‌راستی‌چیزی کمتر از روابط برده‌دار با برده نبود. در این‌باره یکی از اصطلاحات پارسی یعنی واژه گاردا که نشانهٔ وجود نظام بردگی درمیان پارسها است جلب توجه می‌کند، چون‌مفهوم این واژه «مستخدم و دست‌آموز» یعنی برده می‌باشد. این اصطلاح در اسناد آرامی و بابلی به‌شکل گاردا و در اسناد مالی ایلامی‌که ازپرسپولیس به‌دست‌آمده کورتاش نام‌برده شده است.

ضمن متن‌های‌ایلامی‌که ازپرسپولیس‌به‌دست آمده ودر سالهای ۵۰۹-۴۹۴ ق. م.

تدوین گردیده، درقسمتی تحویل پرداخت‌های جنسی مانند غله، آرد، بره، شراب وآب‌جو نام‌برده شده است اما در قسمت دیگر این اسناد (۴۹۲-۴۵۸ ق. م.) پرداخت‌هائی مانند پول نقره، خواربار به‌کارگران املاك ومؤسسات شاه یعنی کورتاش‌ها ذکر گردیده‌است. درمیان این کارگران مردان، زنان، نوجوانان از هردو جنس وجود داشته‌اند. این نشانهٔ آنست که قسمتی از کورتاش‌ها با خانواده‌هایشان زندگی می‌کردند.

در بیشتر موارد کورتاش‌ها در دسته‌های چندصدنفری کار می‌کردند، اما در برخی اسناد شماره بعضی از این دسته‌ها را بیشتر ازهزارتن دانسته‌اند. این‌دسته‌ها به قسمتهای کوچکتری تقسیم می‌شدند و در رأس آنها سرکارگرانی ده‌تائی و صدتائی قرار داشتند. کورتاش در سرتاسر سال روی ملك یا مؤسسه شاه کار می‌کرد؛ هرکارگر پس از یك ماه کار مزد ماهانه می‌گرفت. بیشتر کورتاش‌ها به کارهای ساختمانی پرسپولیس سرگرم بودند. درمیان اینها کارگرانی با تخصص‌کامل وجود داشتند(سنگ‌تراش، نجار، مجسمه ساز، آهنگر، اداره‌کننده کارگاه شیشه‌گری، خاتم‌کار، جواهرساز، شراب‌ساز و غیره) و حتی اینها به‌کار شبانی‌هم وادار می‌شدند.

درکارهای ساختمانی پرسپولیس دائماً سه هزارتن سرگرم کار بودند و ساختمان این بارگاه سلطنتی ۵۰ سال طول‌کشید. دربارهٔ میزان کاری‌که برای این بنا به‌کار رفته باید یادآوری کرد که برای آماده کردن پی این ساختمان ۱۲۴ هزار متر مربع از زمین‌های صخره‌ای‌ناهموار بگونه‌ای‌که ازلحاظ معماری قابل‌استفاده شوند، صاف‌گردید. بسیاری از کورتاش‌ها در خارج از پرسپولیس کار می‌کردند، اینها به‌طورکلی چوپانان گله‌های گوسفند، شراب‌سازان وآب‌جوسازان بودند.

حقوق و جیرهٔ کورتاش‌ها متناسب با نوع تخصص، ارزش‌کار، میزان انجام کار، جنس وسن‌آنها بود. ازاسناد بسیار قدیمی‌ایکه به‌دست‌آمده، مواجب جنسی مردان‌ماهیانه سه«بار» (تقریباً ۳۰ لیتر) غله یا آرد، زنان ۲ بار، نوجوانان دوجنس از نیم تا یك‌ونیم بار، ثبت شده است؛ علاوه براین به‌آنها شراب یا آب‌جو هم می‌دادند؛ شماره‌کمی از کورتاش‌ها، به‌ویژه سرکارگران گوشت هم دریافت می‌کردند.

قسمتی ازکورتاش‌ها، از ساکنان‌کشورهای بیگانه بودند که هخامنشیان آنها را به بردگی‌گرفته و با زور به‌پارس کوچانده بودند.

کورتاش‌های بیگانه ــ مصریها، بابلیها، یونانیها، تراکیه‌ایها و غیره ــ که ازآنها نامبرده شده‌شامل‌کارشناسانی به‌شرح زیر بودند: ۵۵ سنگتراش «که از مصر واردشدند». «۳۱۳ کورتاش سوریه‌ای» وغیره.

سرپرستی کورتاش‌ها دربیشتر موارد به‌عهدهٔ پارس‌ها یا ایرانیان دیگر بود، اما تا

کنون اسنادی به‌دست نیامده که‌گویای کارکردن پارسیان در ردیف کـورتاش‌ها باشد. از کتیبه‌ای‌که دربارهٔ ساختمان کاخ داریوش از شوش به‌دست آمـده چنین برمی‌آید که ظاهراً پارسها درکار ساختمان این کاخ دخالت نداشته‌اند: بابلیها به‌کارهای روی زمین ازقبیل‌ساختن خشت وآجر و حك‌کردن نقش‌های برجسته، سوریه‌ایها و یونانیان به‌رساندن چوب جنگلی ازکوه‌های لبنان، مادیها و یونانیان به‌کار سنگ‌تراشی، مصریها و مادیها به‌طلاکاری درکارگاهها و غیره می‌پرداختند. در پرسپولیس هم اینگونه کارها راکارگران بیگانه انجام می‌دادند.

هخامنشیان ساکنان استانها یا شهرها و حتی یك قبیلهٔ کامل را، هنگامـی‌که علیه حکام پارسی شورش می‌کردند، به‌بردگی می‌گرفتند. قسمت عمدهٔ این بردگانرا برای‌کار به‌املاك شاه یابلندپایگان پارسی می‌فرستادند، بقیه‌را درزمینی وادار به‌سکونت‌می‌کردند. گروه آخری را دراختیار مالکان خصوصی می‌گذاشتند‌که بابت آنها بایستی به‌شاه‌مالیات می‌پرداختند. در یکی از نامه‌های ساتراپ مصر به‌نام آرشامی خطاب به پیشکارام‌لاکش آشکارا شیوهٔ به‌دست آوردن برده را روشن می‌کند. دراین‌نامه گفته مـی‌شود که هنگام سرکوبی شورشی در مصر، پیشکار سابقش‌شمارهٔ بیشماری «گارداه» شامل صنعتکار واموال دیگر به‌دست آورد و تمام این‌غنائم را به‌اموال خصوصی آرشامی اضافه کرد. هم‌اکنون هنگام شورش جدید در مصر سفلی، پیشکار باید دربارهٔ تهیه گارداا و اموال دیگـر برای اربابش دلسوزی کند و حتی این غنائم را از جای دیگر به‌دست آورد. بنابراین پیشکار امـوال آرشامی بـایستی تعدادی گارداای صنعتکار را تهیه مـی‌کرد روی تـن‌آنها داغ مهر آرشامی را می‌زد و این‌گارداها رابه‌مایملك او می‌افزود، همانگونه‌که مباشر پیشین کرده بود. از مضمون این‌نامه چنین برمی‌آید‌که گارداا همان برده بوده چون روی بدن او داغ مهر صاحبش را می‌زدند.

اینگونه درپی‌جهانگشائی‌هخامنشیان درپارس‌جهش‌تندی ازنظام بردگی- پدرسالاری اولیه، به‌بهره‌کشی ازکارسودمند بردگان بیگانه، در زمینهٔ ساختمان،کشاورزی وصنعت، انجام گرفت.

در زمان‌کورش وکامبیز سیستم دقیق و منظم مالیاتی برمبنای امکانات اقتصادی کشورهای تابعهٔ دولت هخامنشی، وجود نداشت. مردم کشورهای مغلوب پیشکش‌ها یا خراجهائی راکه بیشترشان جنسی بودند برای شاه می‌آوردند. به‌سال ۵۱۸ ق.م. داریوش اول سیستم نوینی برای مالیات برقرار کرد. همهٔ ساتراپ‌ها ناگزیر بـودند مالیات‌های ثبت شده ومحوله به‌استان خود را نقداً بپردازند، این مالیات متناسب با باروری زمین‌ها و حاصلخیزی ملك تعیین شده بود.

پارسها به‌عنوان یك ملت غالب از پرداخت مالیات نقدی معاف بودند، اما ظاهراً مالیات جنسی به‌دولت تحویل می‌دادند. ملت‌های غیرپارسی ازجمله ساکنان مناطق‌خود مختار (مثلاً فنیقی‌ها و غیره) سالیانه رویهمرفته با دشواری درحدود ۷۷۴۰ تالانت‌بابلی نقره می‌پرداختند. قسمت عمدهٔ این مبلغ به‌وسیله مردمی‌که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌تر بودند، پرداخت می‌شد: آسیای‌صغیر، بابل، سوریه، فنیقیه و مصر.

روش پیشکش هم درکنار مالیات نقدی اجرا می‌شد، اما پیشکش دادن یك عمل اخلاقی و داوطلبانه نبود. اندازه پیشکش هم مشخص می‌شد و برخلاف مالیات، جنسی پرداخت می‌گردید. بیشتر، آنچه‌که از سوی دولت دریافت می‌گردید به‌شکل مالیات بود. اما پیشکش‌ها را اغلب مردمیکه در مرزهای امپراطوری ازقبیل (حبشه و عربستان) زندگی می‌کردند برای شاهنشاه می‌آوردند. کشورهائیکه در سرزمین‌شان معدن نقره وجود نداشت، مالیات نقدی را از راه فروش محصولات کشاورزی و تبدیل آنها به‌نقره می‌پرداختند این عمل به‌پیشرفت روابط کالائی ـ پولی جامعه‌کمك می‌کرد.

میزان مالیات بندی زمان داریوش اول، با وجود دگرگونی مهمی که در وضع اقتصادی کشورهای تابع پارسها پدیدآمده بود، تا پایان حکومت هخامنشیان ثابت ماند. اضافه بر پرداخت مالیات، مردم کشورهای تابع ناگزیر بودند هزینه سنگین حقوق استانداران و درباریان و مأمورانی را که درساتراپ خدمت می‌کردند، به‌پردازند. به‌طور کلی مالیات دهندگان‌که به‌پرداخت مالیات نقدی توانا نبودند ناگزیر قسمتی از اموال غیرمنقول یا اعضای خانواده خودرا پیش مأموران وصول یاعوامل آنها گرو می‌گذاشتند و مأموران به‌ازاء آن، پول‌نقد به‌خزانه دولت تحویل می‌دادند. اسنادیکه از بابل‌به‌دست آمده گویای آنست‌که بسیاری از ساکنان این ساتراپ‌ها، مزارع و باغهای خود را به منظور به‌دست‌آوردن پول نقره و پرداخت مالیات به‌خزانه شاهنشاه به‌گرو گذاشته‌اند. بیشتر اوقات اینان در وضعیتی نبودند که بتوانند املاکشان را از گرو درآورند و این‌گونه رفته رفته بی‌زمین می‌ماندند و ناچار به‌عنوان کارگر روز مزد کار می‌کردند وگاه اتفاق می‌افتادکه به‌ازای وامهای خودکودکانشانرا به‌نام برده به‌وامخواهان می‌فروختند. به‌موجب اسنادیکه از منابع مصری به‌دست آمده، درزمان تسلط پارسیان مالیات‌ساکنان آن‌اندازه سنگین بود که زمین‌داران کوچك ناگزیر به‌شهرها می‌گریختند، اما مأموران آنها را دستگیر می‌کردند و با زور به‌جایگاه خودشان برمی‌گرداندند.

درامپراطوری هخامنشیان شکل‌ضرب سکه به‌قرار زیربود: ۱. سکهٔ شاهی ۲. سکه‌هائیکه در ساتراپ‌ها ضرب می‌شد، ۳. سکه‌هائیکه در استانها ضرب می‌شد و تصویر شاه روی آن بود، ۴. سکه‌های محلی‌ایکه درکشورهای مغلوب ضرب می‌شد و رواج داشت.

پس از سال ۵۱۷ ق. م. داریوش یکم درسرتاسر امپراطوری هخامنشی واحد پولی‌ثابتی را رایج کرد. این واحد پولی برمبنای سیستم پولی هخامنشیان برگزیده شد و شامل قطعه‌ای طلای مسکوك به‌وزن ۸/۴ گرم بود، ضرب پول طلا فقط به‌ضرابخانه‌سلطنتی اختصاص داشت. عیار این طلا ۳٪ بود، و این معیار طی چندین سده پایهٔ رواج پولهای طلا در بازرگانی جهان به‌شمار می‌رفت.

رایج‌ترین وسیلهٔ مبادله سکهٔ نقره‌ای به‌وزن ۶/۵ گرم و معادل $\frac{۱}{۲۰}$ پول طلا بود، این سکه بیشتر در ساتراپ‌های آسیای صغیر ضرب می‌شد. روی سکه‌های طلا و نقره تصویر، شاهنشاه پارس نقش‌شده بود. مقداری پول نقره ومسی کشورهای تابعهٔ پارس‌در محل وشهرهای یونانی‌آسیای صغیر ضرب می‌شد وبرای پرداخت‌به‌مزدوران، هنگام لشکر کشی‌ها وحتی در شهرهای خود مختار تابع‌شاه، مصرف می‌گردید. گاهگاهی در شهرهای فنیقی هم پولهای محلی و شاهی را سکه می‌زدند.

استفاده از پول مسکوك معمولاً درکشورهائیکه از کناره‌های دریای مدیترانه‌دور بودند، رواج چندانی نداشت. اگرچه در سدهٔ پنجم ق. م. بازرگانان چند ملت (مثلاً فنیقی‌ها)، به‌میزان زیادی درکشورهای خودشان وکشورهای بیگانه برای‌مبادله بازرگانی پول مسکوك به‌کار می‌بردند، دربابل ضمن مبادله، به‌جای پول مسکوك تکه‌های نقره را به‌شکل شمش یا میله یا مفتول و غیره خرج می‌کردند. شمش‌ها دارای عیار متفاوتی بودند (معمولاً $\frac{۱}{۸}$ ) و روی آنها مهری می‌زدند که گویای عیارشان بود و هنگام‌مبادله آنها را وزن می‌کردند. همان‌زمان که مسکوك به‌بابل وارد شد و به‌کار رفت این‌فلزات را هم درکنار آن ضمن‌آنکه وزن می‌کردند به‌جای مسکوك به‌کار می‌بردند. درمیان اینها طلا فقط به‌عنوان کالا، نه به‌جای وسیله مبادله پولی، معامله می‌شد. به‌عبارت دیگر پول مسکوك در زمان هخامنشیان در بابل رواج چندانی نداشت و فقط از آنها برای بازرگانی با شهرهای یونانی استفاده می‌کردند. آنزمان در مصر هم تقریباً چنین وضعی حکمفرما بود، آنجا هم برای معامله و مبادله از روش وزن کردن فلز استفاده می‌کردند. حتی درخود پارس‌کارگران مصری املاك شاهی نقره غیر مسکوك به‌جای مزد می‌گرفتند. میکل و کارشا که در اسناد پارسی یاد شده، واحد وزن بودند وحتی روی این فلزات‌مهر پولی نخورده بود. پارسهاپول‌مسکوك را به‌منظور مبادله درکشورهای باختری‌امپراطوری و یا برای پرداخت مزد به‌مزدوران وابسته به‌دولت شاهنشاهی، به‌کار می‌بردند.

در کشورهائیکه مبادلات به‌وسیله نقرهٔ غیر مسکوك انجام می‌گرفت، ظاهراً برخی از شخصیت‌ها حق آنرا داشتند تا شمش نقره بسازند و آنرا با شکل معینی عرضه کنند. معبدها وکاخ‌ها در بابل، مصر وکشورهای دیگر روش‌های مشخصی را به‌منظور پرداخت

مقدار زیاد مالیاتها و پیشکشی‌ها به‌دولت مرکزی ارائه مـی‌دادند و این روشها مورد تائید مقامهای اداری هخامنشیان قرار می‌گرفت. معمولاً پرداخت مالیات به‌وسیلهٔ نقره‌هائی انجام می‌شدکه دارای کیفیت چندان خوبی نبودند. برای رفع این نقیصه، نقره‌ها به‌کارگاههای معابد و دولت فرستاده می‌شدند، دوباره ذوب و تصفیه می‌گـردیدند، از لحاظ کیفیت دارای عیار استاندارد می‌شدند و سپس به‌خزانه تحویل می‌گردیدند.

نسبت بهای طلا و نقره با وزن مساوی در دولت هخامشی، یك به‌$۱۳\frac{۱}{۲}$ بـود. فلزهای گرانبهائی‌که متعلق به‌خزانهٔ دولت بودند فقط به‌صلاحدید شاهنشاه‌سکه می‌خوردند و تبدیل به‌مسکوك می‌شدند، بیشتر این فلزات سکه نخورده به‌صورت شمش در خـزانه انبار می‌شدند. مثلاً زمانیکه اسکندر مقدونی‌هخامنشیان را شکست داد و شوش‌راگرفت، در خزانه شاهی ۴۰ هزار تالانت (یك تالانت = ۳۰ کیلوگـرم) شمش و فقط نه هزار تالانت مسکوك به‌دست آمد. مقدار طلا و نقره‌ای‌که در خزانه‌های دولت هخامنشی در شوش، پرسپولیس، بابل و شهرهای دیگر، هنگـام پایان حکومت پارسها، به‌دست آمد، رویهم‌رفته بیشتر از ۶۳۰، ۲۳۵ تالانت بود.

بنابراین، پولهائیکه به‌عنوان مالیات دولتی طی دهها سال درخزانهٔ شاهان اندوخته شده بود، ازگردش خـارج شد، فقط مبلغ ناچیزی از این پولها، به‌عنوان هـزینه حقوق مزدوران و نگاهداری کاخها و دستگاه اداری به‌مردم برگردانده می‌شد. به‌همین‌انگیزه پول مسکوك و حتی شمش‌های فلزات قیمتی برای انجام مبادله و بازرگانـی به اندازهٔ کافی جریان نداشت، این چگونگی زیان قابل‌توجهی به پیشرفت روابط بازرگانی‌ـ پولی واردآورد و بنابراین ناگزیر قسمتی از معاملات در سطح مبادله‌کالائی انجام می‌گرفت.

در قلمرو هخامنشیان راههای کاروان‌رو مهمی‌که استانها و شهرهای دور افتاده را بهم وصل می‌کردند کشیده شدند، طول این راهها از صدها کیلومتر تجاوز می‌کرد. یکی‌از این راه‌ها از لیدی آغاز و پس ازگذشتن از آسیای صغیر تـا بابل ادامه داشت. راه دیگری از بابل به‌شوش و سپس به‌پرسپولیس و پاسارگاد منتهی می‌شد. راه کاروان روی‌که از بابل، اکباتان به باختر تا مـرزهای هندوستان کشیده می‌شد دارای اهمیت فراوان بود. منطقه دریای اژه از راه قفقار و خلیج ایسن تا مینوب به‌آسیای صغیر منتهی می‌شد.

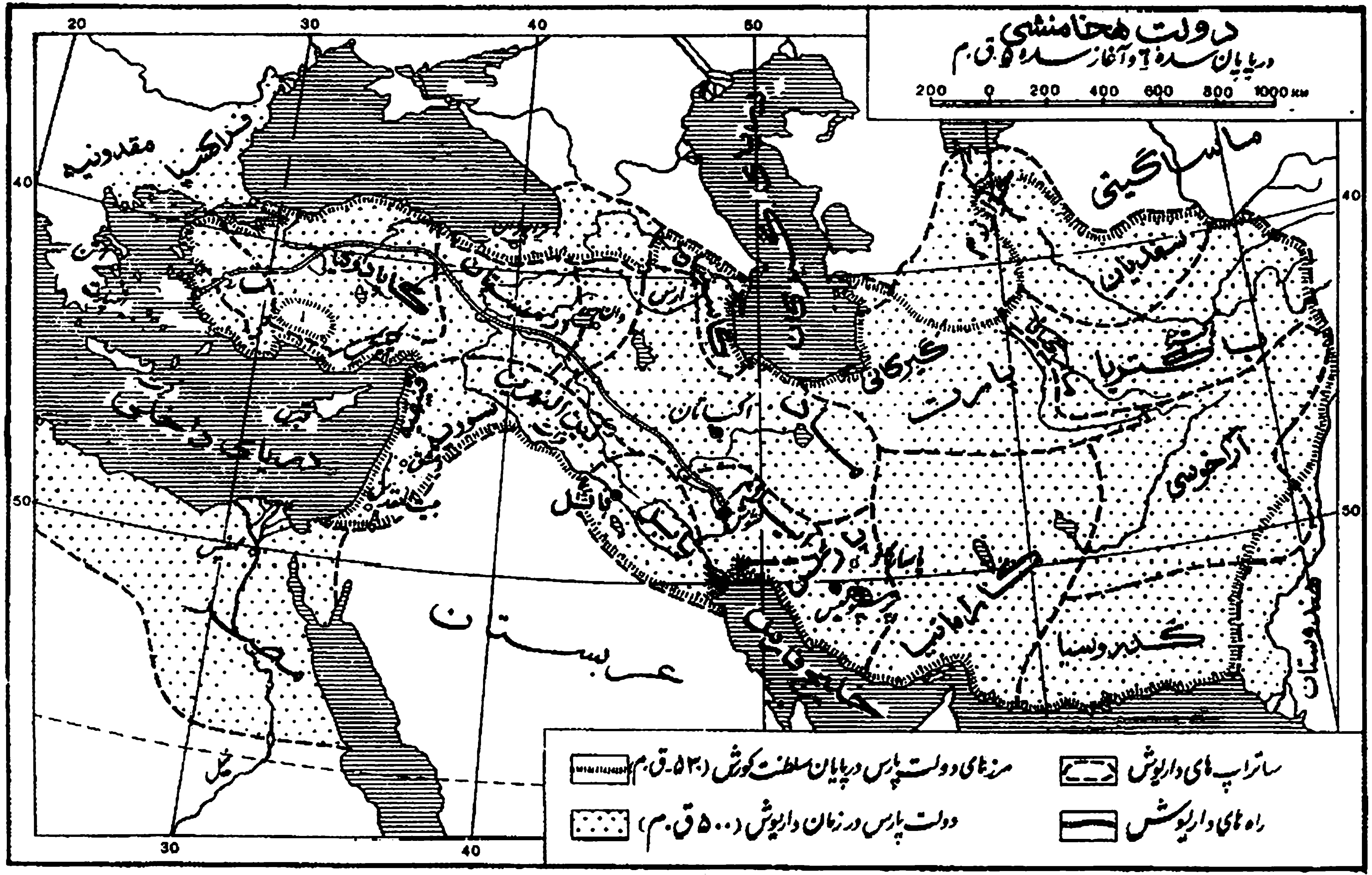
پس از سال ۵۱۸ ق. م. داریوش یکم فرمان‌دادکه‌کانال نیل ـ سوئز را نوسازی کنند، این‌کانال تا پایان اشغال مصر به‌وسیله پارسی‌ها قابل بهره‌برداری بود، اما بعدها ازکار افتاد و کشتی‌رانی درآن غیر ممکن‌گردید. این‌کانال، مصر را از راه دریای سرخ به‌پارس وصل می‌کرد. اینگونه درهندوستان هم راههائی‌کشیده شدند.

شرایط طبیعی گوناگون قلمرو هخامنشیان، عامل مؤثری درپیشرفت روابط بازرگانی منطقه به‌شمار می‌رفت. بابلیها سخت به‌کار بازرگانی با مصر، سوریه، ایلام وآسیای صغیر سرگرم شدند، بازرگانان بابل از این کشورها آهن، مس، قلع، چوب ساختمانی، سنگ‌های نیمه گرانبها، کوارتزبرای شستن وسفیدکردن پشم ولباس وبرای تولید شیشه ومنظورهای دیگر می‌خریدند. مصر به‌شهرهای یونانی غله وکتان می‌فروخت و ازآنها شراب وروغن زیتون می‌خرید. علاوه براین مصر طلا و عاج، لبنان و عمان چوب‌های صنعتی و مرمر و سنگ سیاه تولید می‌کردند. از آناطولی ـ نقره، از قبرس ـ مس، و از مناطق علیای دجله ـ مس و سنگ‌آهك به‌دست می‌آمد. از هندوستان ـ طلا، عاج و چوبهای معطر، از دراوی ـ طلا، از سغدیان ـ لاجورد، از خوارزم ـ فیروزه صادر می‌شد. از باختر که جزو قلمرو هخامنشیان بود طلای سیبری صادر می‌شد. ازمناطق قاره‌ای یونان یعنی کشور-های خاوری آن فرآورده‌های سفالی صادر می‌گردید تهیه‌کننده گندم علاوه بر مصر، بابل هم بود.

موجودیت دولت‌های هخامنشی تا اندازهٔ زیادی به‌کمیت و کیفیت ارتش آن‌دولت بستگی داشت. کلیهٔ نیروهای مسلح به‌واحدهای بزرگ جنگی تقسیم می‌شدند‌که شماره این واحدها متغیر بودند (مثلاً در زمان کزرسس ۷ واحد و در زمان آرتاکزرسس دوم ۴ واحد بودند). هستهٔ این ارتش پارس‌ها و مادها بودند جوانان و مردان بالغ پارسی بیشترشان به‌کار لشکری سرگرم می‌شدند. اینان گویا خدمت لشکری را از ۲۰ سالگی آغاز می‌کردند. ضمن جنگ‌های هخامنشیان، ایرانیان ساکن مناطق شرقی هم نقش مهمی را درنبرد ایفا می‌کردند. عشایر سکزی تا اندازه‌ای نیروی مهمی برای هخامنشیان به‌شمار می‌آمدند چون اینان طبعاً به‌زندگی جنگی خو گرفته و سواران کماندار آزموده‌ای بودند. پست‌های مهم در پادگانها و پایگاههای استراتژیك و دژها و غیره معمولاً به‌دست پارسیان بود.

ارتش شامل سوار وپیاده بود. فرماندهان سواران معمولاً اشراف و فرماندهان پیادگان، مالکان بودند. همکاری سواران وکمانداران باعث پیروزی بیشتر از نبردهای پارسها بود. درآغاز سده پنجم ق. م. پیاده نظام پارس را رفته رفته مزدوران یونانی تشکیل می‌دادند، اینها که از لحاظ تکنیك نبرد آزموده‌تر بودند نقش مهمی را درجنگها ایفا می‌کردند.

استخوان‌بندی ارتش را ده هزارتن جنگجوی «جاویدان» تشکیل می‌داد. هزارتن از اینها که نیزه‌دار بودند، به‌خانواده‌های اشراف پارسی وابستگی داشتند و نگهبان‌جان شاه به‌شمار می‌آمدند. بقیه یکانهای «جاویدان» از نمایندگان عشایر گوناگون ایرانی



دولت هخامنشی
مقدونیه
فراکیه
ماساگتی
سغدیان
باکتریا
پارت
گرگان
آرخوسی
گدروسیا
هندوستان
کاپادوکیا
ارمنستان
سوریه
بابل
عربستان
مرزهای دولت پارس در پایان سلطنت کوروش (۵۳۰ ق.م)
دولت پارس در زمان داریوش (۵۰۰ ق.م)
ساتراپ های داریوش
راه های داریوش

و حتی ایلامیها بودند.

قسمتی از ارتش برای پیش‌گیری ازشورش مردم مغلوب، درکشورهای زیر اشغال به‌عنوان پادگان جای می‌گزید. سربازان این پادگانها از ملیت‌های گوناگون بودند، اما درمیانشان از ساکنان‌آن منطقه وجود نداشت. در مرزهای حکومت هخامنشی‌پادگان هائی برقرار گردید و حتی به‌افراد این پادگانها زمین‌هائی را واگذار کردند. از اینگونه پادگانها وکلنی نظامی جزیرهٔ الفانتین در نیل‌جالب است. دراین پادگان، پارسها، مادها، یونانیان، خوارزمی‌ها و غیره سکونت داشتند. اما درقسمت عمدهٔ این پادگان مردمی زندگی می‌کردندکه از پیش خادمان فراعنه مصر به‌شمار می‌آمدند.

ساکنان‌نظامی الفانتین با خانواده‌هایشان درآنجا سکونت داشتند. پادگان به‌یکان‌های جزء صدنفری تقسیم می‌شد، هریك ازاین واحدها به‌نام فرماندهانشان نامیده‌می‌شدند. معمولاً فرماندهان این‌یکانها پارسی یا بابلی بودند. جایگاه فرمانده این‌پادگان درموئن (آسوان‌امروزی) بود. دراین ناحیه حتی مأموران‌کشوری وادارمهای قضائی بخش‌جنوبی مصر فعالیت داشتند. سربازان مأمور پادگان معمولاً هرماه جیره جنسی (غله، گوشت و غیره) دریافت می‌کردند. هر سربازی‌که بازنشسته می‌شد از راه کشت‌و زرع در تکه زمینی‌که به‌او واگذار شده بود، گذران می‌کرد او ازپرداخت مالیات معاف بود، وبیشتر به‌کارهای بازرگانی و صنعتی هم می‌پرداخت. درآغاز، واگذاری این زمین‌ها به‌سربازان انتزاع ناپذیر بودو بنابراین به‌مرور زمان این زمین‌ها از راه فروش یا واگذاری ازدست سربازان خارج شد و غالباً مالك این زمین‌ها زنان شدند.

مانند الفانتین درفیواخ، باختر گرموپول وممفیس هم اینگونه کلنی نظامی‌ای‌وجود داشت. بنابراین‌پادگانها، پایگاههای استواری، هنگام خیزش مردم‌مغلوب، برای‌وفاداران دولت هخامنشی به‌شمارمی‌رفتند. هنگام اردوکشی‌های جنگی‌بزرگ (مثلاً جنگ‌گزرسس با یونانیها) کلیه مردم تابع حکومت هخامنشی اجباراً شمارهٔ مشخصی از جوانان خود را برای سربازی به‌دولت می‌شناساندند.

در زمان داریوش‌یکم پارسها چیرگی خود را در دریاها هم پابرجاکردند. نبردهای دریائی هخامنشیان با کمك ناوگان مصری، کشتی‌های فنیقی و قبرسی و ساکنان جزایر دریای اژه و نواحی دریائی دیگر انجام می‌گرفت. پارسها هم به‌عنوان ناوی در نیروی دریائی خدمت می‌کردند.

## جنگ‌های ایران و یونان

در سده ششم ق. م. نقش پیشرو را در پیشرفت روابط فرهنگی و اقتصادی مناطق یونان، نه‌مردم شبه جزیره بالکان‌بلکه یونانیهای‌ساکن‌کناره‌های ایونی‌که جزومستعمرات دولت هخامنشی درآسیای صغیر بودند، ایفا می‌کردند. این‌مستعمرات زمین‌هائی حاصلخیز و صنایعی پیشرفته داشتند، بیگمان این سرزمین‌ها بازار دادوستد مناسبی در قلمرو پهناور هخامنشیان به‌شمار می‌آمدند. شاهان پارس پس از تصرف آسیای صغیر از عناصر مستبد آن‌منطقه پشتیبانی‌کردند و کوشش داشتند رهبری دموکراتیك حکومت‌های خود مختارآن نواحی را ازمیان ببرند.

درسال ۵۰۰ ق. م. در میلت خیزشی‌علیه حکومت پارسیان آغاز گردید. بسیاری از یونانیان شهرهای آسیای صغیر به‌این قیام پیوستند و در همه‌جا حکمرانـان مستبد را سرنگون کردند. رهبر قیام به‌نام اریستاگو به‌سال ۴۹۹ ق. م. ازدولت‌های قاره‌ای‌یونان کمك خواست. اما اسپارتی‌ها کمك به‌او را تقریباً رد کـردند و با تأخیر نیروی ناچیزی برایش فرستادند، فقط آتنی‌ها و ارتریتز (از جزیره ی وبئی)، تعداد قابل‌ملاحظه‌ای کشتی برای کمك به‌قیام‌کنندگان گسیل داشتند. خیزندگان به‌سوی مرکـز ساتراپ لیدی یعنی سارد تاختند، شهر را تصرف کردند و سوزاندند. استاندار به‌نـام آرتافن با پادگانش به اکروپل پناه برد و یونانیان نتوانستند این محل را تصرف‌کنند. پارسها در تابستان ۴۹۸ ق. م. لشکریانی جمع و جور کردند و یونانیان را در نزدیك افس شکست دادند. پس از این رویداد آتنی‌ها و ارپیتزها از آنجا گریختند ویونانیان ساکن آسیای صغیر را به‌حال خود رها کردند. دربهار ۴۹۴ ق. م. پارسها از راه دریا و خشکی میلت را که تکیه‌گاه مهم شورشیان بود محاصره کردند. شهر به‌تصرف آنها درآمـد و به‌دست پارسها به‌کلی ویران گردید، ساکنان این شهر را به‌بردگی بردند. به‌سال ۴۹۳ ق. م. در همه‌جا قیام سرکوب‌شد. کناره‌های ایونی ازیونانیان تخلیه‌گردید، اینها به‌کناره‌های شبه‌جزیره‌بالکان به‌ویژه آتن و اسپارت رو آوردند.

داریوش پس از سرکوبی قیام در میلت، درصدد برآمـد طرحی تهیه‌کند تا به‌خاك اصلی یونان‌لشکر به‌کشد، او می‌پنداشت تا مادامیکه یونانیان ساکن شبه جزیره بالکان دارای استقلال باشند، چیرگی پارسها برکناره‌های آسیای‌صغیر نا پایدار خواهد ماند. در این‌هنگام سرزمین‌یونان شامل‌شهرهای خودمختار بسیاری با رژیم‌های سیاسی جورواجور بودکه سرانشان پیوسته با یکدیگر درحال‌ستیز بودند. به‌نظرمی‌رسیدکه استیلای پارسیان، با داشتن نیروی مسلح عظیم و بهترین ناوگـان جنگی، براین شهرهـا دشواری چندانی نخواهد داشت.

به‌سال ۴۹۲ ق. م. لشکریان پارس تعرض را آغاز و به مقدونیه و تراس وارد

شدند (تقریباً دو دهه قبل آنجاها را تصرف کرده بودند). اما نزدیك دماغه آتس در شبه جزیره خالکید ناوگان پارسی در اثر طوفانی سهمگین درهم شکستند: درحدود ۲۰ هزار تن کشته و ۳۰۰ ناو نابودگردید. پارسها ناگزیر شدند نیروی زمینی خود را عقب بکشند و به‌آسیای صغیر ببرند درضمن برای لشکرکشی دیگری آماده شوند.

به‌سال ۴۹۱ ق. م. سفیرانی از پارس به‌شهرهای یونان آمدند و از مردم آنجاها «زمین وآب» خواستند. یعنی فرمانبرداری از داریوش را از آنها خواستار شدند. بسیاری از شهرهای یونان به‌آنها جواب مساعد دادند، اما اسپارتیها و آتنی‌ها از فرمانبرداری سرپیچیدند و حتی سفیران پارسی را هم کشتند. پارسها خود را برای تعرض تازه‌ای علیه یونانیان آماده کردند و رسماً اعلام داشتند، که هدف آنها کیفر آتنی‌ها و ارتریتزهاست که یونانیان آسیای صغیر را در نبرد با پارسها یاری کرده‌اند، اما هدف واقعی آنهاچیزی دیگر بود ـ داریوش می‌پنداشت که تصرف آتیك و پایتختش آتن همهٔ یونانیان را وادار به فرمانبرداری‌خواهد کرد.

آتن در موقعیت دشواری قرار داشت. استان کناریش به‌نام بئوتیا آشکارا با آتن دشمنی می‌ورزید و از اعلامیهٔ پارسیان پشتیبانی کرد. درخود آتن پیکارهائی میان گروه‌های اریستوکرات و دموکرات درجریان بود. قسمتی از مردم آتن آمادهٔ کمك به‌پارسیان شدند و به‌گونهٔ پنهانی به پیروزی اینان امیدوار بودند. آخرین عنصر مستبد آتن به‌نام گیپی که ازکشور رانده شده بود، همراه با ارتش پارسی به‌یونان باز می‌گشت، دراینجا هم عده‌ای از هواخواهانش انتظارش را داشتند.

درتابستان ۴۹۰ ق. م. ناوگان پارسی زیر رهبری داتیس درکناره‌های کیلیکی در آسیای صغیر متمرکز شدند. نیروهای پیاده و سوار هم زیر فرمان آرتافن در آنجا گرد آمدند. در آغاز سپتامبر، لشکریان پارسی که بیش از ۱۵ هزار تن بودند باکشتی به‌کناره‌های یونان پیاده شدند و در دشت ماراتن که ۴۰ کیلومتری آتن بودموضع گرفتند. هم‌اکنون موضوع جنگ با پارسیان در شورای مردم آتن به گفتگوگذارده شد. سردار نامدارآتنی به‌نام میلتیاد که از عملیات خائنانهٔ هواخواهان شاه پارس در آتن هراس داشت، اصرار ورزید بیدرنگ نیروئی برای مقابله با پارسیان گسیل شود. پس از گفتگوئی طولانی شورای مردم آتن پیشنهاد او را پذیرفت و ارتش آتن که شامل ده هزار تن رزمنده بود، به‌دشت ماراتن رهسپارگردید. آنجا هم نزدیك به‌هزار تن رزمنده از اتحادیهٔ شهر پلاتئی به‌این ارتش پیوستند. اسپارتیها که وعدهٔ کمك داده بودند، در فرستادن نیرو شتاب نکردند، اینان عقیدهٔ خرافی کهنی راکه شب‌بدر نبایداقدام به‌لشکرکشی کرد، بهانه‌آوردند و فعلاً از اعزام نیرو طفره رفتند.

روز ۱۲ سپتامبر ارتش آتن با سرعت به‌سوی دشمن راه پیمود. لشکریان پارس بسیار دلیرانه جنگیدند اما شکست خوردند وپس ازتاب‌آوردن تلفات سنگینی عقب‌نشستند آنچه از این افراد باقیمانده بودند به‌کشتی نشستند و از کناره‌های یونان دور شدند. آتنی‌ها پیروزی درخشانی به‌دست آوردند - درمیدان جنگ ۶۴۰۰ جسد پارسی و فقط ۱۹۲ جسد آتنی به‌جا ماند. این نخستین پیروزی یونانیان دربرابر لشکریان پارس که تا کنون شکست‌ناپذیر به‌شمار می‌آمدند، بود. انگیزه‌های شکست پارسیان‌چنین بودند: آنها درکشور ناشناسی تن‌به‌نبرد دادند. کمانداران پارسی نتوانستند پیاده نظام سنگین اسلحه یونانیان (گوپلیت‌ها) را که زرهٔ‌آهنین داشتند از پای درآورند. درآغاز جنگ تن به‌تن کمانداران نتوانستند در نبرد شرکت فعال داشته باشند. نباید این‌موضوع را فراموش‌کرد که آتنی‌ها به‌خاطر دفاع از زاد بوم خود وبرای حفظ رژیم دموکراتشان نبرد می‌کردند و اگر شکست می‌خوردند، از زادگاهشان بیرون رانده می‌شدند و به‌عنوان برده اسیر می‌گردیدند. بنابراین‌یا بایستی‌کشته می‌شدند یا پیروزی به‌دست می‌آوردند.

با وجود این شکست، داریوش از لشکرکشی تازه علیه یونان چشم نپوشید و اما به‌منظور آماده‌شدن برای چنین عملیاتی به‌فرصت نیازمند بود، و دراین میان به‌سال ۴۸۶ ق. م. شورشی در مصر درگرفت. درنوامبر همانسال داریوش درگذشت و فرصت نیافت برای حمله به‌یونان نیروهایش را دوباره سازمان دهد.

پس‌ازاختلافات طولانی‌ایکه در درون دودمان هخامنشی‌درگرفت، سرانجام‌خشایارشاه پسر داریوش اول و آتوسا دختر کورش، به‌تخت نشست. فرمانروائی ساتراپ مصر به هخامنش برادر ناتنی خشایارشاه واگذار گردید، او در ژانویه ۴۸۴ ق. م. به‌سرکوبی شورش مصر کامیاب شد. درهمان‌سال ۴۸۴ ق. م. شورشی دربابل درگرفت. دراین‌سال بابلیها دوبار قیام کردند؛ هردو قیام به‌وسیله مگابیز (به‌فارسی با گابوخشا) سرکوب شد، جد مگابیز یکی از شرکت کنندگان درتوطئه قتل‌گوماتا بود، خشایارشاه، دستگاه‌شاهی بابل را منحل و معبد بزرگ بابلیها را ویران‌کرد، مجسمهٔ خدای بزرگ بابلیها یعنی مردوك را به‌پارس برد وعنوان «پادشاهی بابل» را از روی خود برداشت. هنگام‌سرکوبی این دوقیام، شهر بابل به‌ویرانه‌ای تبدیل‌گردید وکشور بابل به‌پایهٔ یك ساتراپ معمولی پارس تنزل یافت.

پس از این کارها خشایارشاه برای یك لشکرکشی‌تازه به‌یونان آماده شد. اوفرمان داد تا کانالی درعرض شبه جزیرهٔ خالکیدیك نزدیك دماغهٔ آفن حفر کنند تا ناوگان پارسی این‌بار از هجوم طوفان محفوظ مانند. برای‌عبور دادن نیروی زمینی به‌اروپا روی گلسپونت دوپل قایقی ساخته شد. انجام این‌کارها سه‌سال طول‌کشید.

آتنی‌ها به‌خوبی می‌دانستند، باوجود پیروزی ماراتن، از حملهٔ کینه‌جویانهٔ پارسیان درامان نخواهند ماند و بنابراین عملاً خود را برای پایداری آماده کردند، آنها از درنگ ده‌ساله بهره بردند و پیش از هرچیز به‌ساختن ناوگانی نیرومند همت گماشتند. دویست کشتی جنگی با ملوان آماده کردند. پس از نبرد ماراتن درمدت ده سال روابط بیشتر دولتهای شهری یونان به‌دگرگونی گرائید، همه‌برای جنگ با پارسیان آماده و برآن‌شدند با پیوستگی علیه دشمن مشترکشان وارد کارزار شوند.

پس از آمادگی کامل دربهار سال ۴۸۰ ق. م. خشایارشاه در رأس ارتش عظیمی تعرض به‌یونان را آغازکرد. همه ساتراپها از هند تا مصر برای شرکت در این جنگ نیرو فرستادند هرودت شرح مفصلی درباره چگونگی این‌ارتش‌که ازقبایل‌گوناگون تشکیل شده بود، دربارهٔ لباس رزمندگان مسلح، دربارهٔ نام‌فرماندهان یکانها وغیره نوشته‌است. بنابرآنچه‌که او نوشته، ارتش خشایارشاه شامل ۱/۵ میلیون پیاده، ۸۰ هزار اسب‌سوار و ۲۰ هزار شتر سوار و همچنین نیروهای امدادی دیگر، جمعاً ۵/۲۸۳/۲۲۰ نفر بوده است. همهٔ تاریخ نگاران امروزی این ارقام را گزافگویانه می‌انگارند و بنابه‌عقیدهٔ اینها جمع‌کل ارتش خشایارشاه هنگام حمله به‌یونان بیشتر از صدهزار نفر نبوده است، اما با وجـود این‌چنین ارتشی در آنزمـان براستی عظیم بوده است. ناوگان پارسیان را دراین عملیات ۱۲۰۷ کشتی برآورد کرده‌اند.

نیروهای متحد یونان، فسالی‌هـای ثروتمند را کـه پیشینهٔ دوستی و همکاری با پارسها داشتند، کنار گذاشتند. اینها برآن شدند درگذرگاه تنگ کوهستانی‌ای به‌نام‌تنگهٔ ترموپیل پایداری‌کنند. اسپارت فقط ۳۰۰ تن رزمنده‌که فرماندهٔ آنها پادشاه اسپارت، لئونید بود، به‌صحنه کارزار فرستاد. شمارهٔ یونانیانی‌که ازتنگهٔ ترموپیل دفاع می‌کردند رویهم رفته ۶۵۰۰ تن بودند. اینان با استواری به‌مدت سه شبانروز در برابر حملات دشمن از روبرو پایداری و آنرا وادار به‌عقب نشینی کردند. اما پارسها باراهنمائی یکی‌ازخائنان یونانی از وجود راه‌های احاطه‌ای در جبهه آگاهی یافتند. لئونید که فرمانده رزمندگان یونانی بود به‌نیروهای عمده فرمان عقب‌نشینی داد و خودش با ۳۰۰ تن اسپارتی جلو دشمن ماند تا عقب‌نشینی نیروهای اصلی‌یونانیان را به‌پوشاند. اینها مردانه درجلودشمن جنگیدند و همه کشته شدند.

پارسها وارد مرکز یونان گردیدند. یونانیان ناگزیر بئوتیا را که ساکنانش هواخواه پارسیان بودند، رها کردند. پس از آن دفاع‌آتن در برابر ارتش عظیم پارسی غیر ممکن گردید و شهرآتن هم تخلیه شد. کلیه مردان‌آماده به‌جنگ با ارتش یونان عقب‌نشستند، و بقیهٔ مردم شهر را تخلیه‌کردند و به‌جزایر مجـاور یعنی سالامین و اگینو پناه بردند.

پارسها آتیك را تصرف و شهرآتن را تاراج‌کردند وسوزاندند.

یونانیان‌تاکتیك تعرض ازسوی دریا ودفاع در خشکی را برگزیدند. بنابه‌درخواست آتنی‌ها ناوگان اتحاد یـونانیان درخلیج کـوچك میان شهر سالامین وکناره‌هـای آتیك، جائیکه ناوگان بی‌شمار پارسیان امکان مانور نداشتند، متمرکز شدند. ناوگـان یونانی شامل ۲۷۰ کشتی بود که ۱۴۷ فروند آن به‌آتن‌تعلق داشت، این ناوگان اخیراً باتکنیك نوین جنگی آنزمان ساخته شده بودند. فرماندهی این ناوگان به‌عهدهٔ سردار آزموده و قاطع آتنی تمیستکل بود. خشایارشاه امید داشت با یك ضربت ناوگان دشمن را نابود و پیروزمندانه به‌جنگ پایان خواهد داد. اما کمی پیش از آغـاز نبرد به‌مدت سه شبانروز طوفان سهمگینی در دریا درگرفت و بسیاری ازکشتی‌های پارسیان به‌کناره‌های صخره‌ای کوبیده شدند.

در ۲۸ سپتامبر ۴۸۰ ق. م. میان ناوگان یونانی و پارسی، در نزدیکی سالامین نبرد سختی به‌مدت ۱۲ ساعت درگرفت. ناوگان پارسها به‌گوشه تنگ خلیج‌کوبیده‌شدند و کشتی‌های خودشان مانع از حرکت یکدیگرگردیدند. دراینجا یونانیان پیروزی چشم‌گیری به‌دست آوردند. قسمت عمده ناوهای پارسیان نابودگردید. خشایارشاه بسرآن شد با قسمتی از نیروهایش به‌آسیای‌صغیر برگردد وبه‌ماد برود، سردار ماردونی را بانیروئی که در حدود ۴۰ تا ۵۰ هزارتن بودند در فسالی جاگذاشت. ماردونی مأمور شد زمستانرا درفسالی بگذراند و به‌سال ۴۷۹ ق. م. جنگ را از نو آغازکند.

ماردونی کوشش‌کرد باآتنی‌ها پیمان صلح جداگانـه به‌بندد، اما آتنی‌ها به‌اینکار تن‌در ندادند و درموقعیت دشواری قرارگرفتند، چون‌اسپارتی‌ها نیروئی برای‌کمك به‌دفاع آتیك نفرستادند. آتنی‌هاناگزیر آتیك را تخلیه وساکنان را به‌سالامین منتقل‌کردند. پارسها آتن را گرفتند و آنرا از بنیاد ویران کردند.

ماردونی دوباره به‌آتنی‌ها پیشنهاد صلح کرد، اما اسپارتی‌هـا از ترس اینکه مبادا این پیشنهاد پـذیرفته شود، ارتش نیرومندی به بئوتیا فرستادند. دراینجا چریك‌هائـی از دولتهای دیگر یونان‌که شمارهشان به ۵۰ هزارتن می‌رسید، ازجمله نزدیك به ۳۰هزارتن از گوپلیت، گرد آمدند. شماره پارسیان هم همین‌اندازه بود. به‌سال ۴۹۷ ق. م. جنگ سختی در نزدیکـی پلاتئی رویداد. سواران پـارسی از نظر شرایط محلی میدان کارزار نتوانستند درگیر نبرد شوند، وگوپلیت‌های یونانی دوباره برپیادگان دشمن پیروز شدند. ماردونی ضمن نبرد کشته شد و باقیمانده قشونش به‌آسیای صغیر بازگشتند.

درپایان پائیز ۴۷۹ ق. م. نبرد دریائی مهمی نزدیـك دماغهٔ میکالی (در جزیره ساموس) در کناره‌هـای آسیای صغیر رویداد. دراین نبرد هم پارسیان به‌سختی شکست

خوردند. این رویداد باعث شدکه دولتهای یونانی خاوری درآسیای صغیر، همه‌جا علیه تسلط پارسیان به‌پا خیزند.

پیروزی یونانیان در سالامین، پلاتئی و میکال پارسیان را وادارکرد تا از تصرف یونان چشم پوشند. هم‌اکنون اسپارت و آتن عملیات جنگی را به‌سرزمین دشمن‌کشاندند و تا پیش از سال ۴۴۹ ق. م. بین ایران و یونان حالت جنگ وجود داشت، در این هنگام میان‌آنها پیمان صلح برقرار شد.

## دولت‌هخامنشی پس‌ازخشایارشاه

به‌سال ۴۶۵ ق. م. خشایارشاه و پسر بزرگش به‌نام دارا در اثر توطئه‌ای کشته شدند. اردشیر اول پسر خشایارشاه که یونانیان او را «اردشیر درازدست» نام می‌بردند، به‌تخت سلطنت نشست دیری نپائید که ساتراپ باختر ویشتاسب علیه شاه پارس قیام کردکه بیدرنگ سرکوب شد، اردشیر یکم‌که از شورش درباریان هراس داشت، فرمان داد همه برادرانش را نابودکنند.

در ۴۶۰ ق. م. مصریان زیر رهبری ایناز علیه پارسیان قیام‌کردند ودلتای نیل‌را به‌تصرف درآوردند، درعین‌حال مرکزساتراپ یعنی‌ممفیس ومصر علیا در دست‌پارسهاباقی ماند. آتنی‌ها که درپایان قرن ششم بازارهای کناره‌های شمالی دریای سیاه را از دست داده بودند، ناوهای خود را به‌کمك قیام‌کنندگان مصری فرستادند، اینها امیدوار بودند که به‌عوض بازارهای نامبرده از مصر غله وگندم به‌دست خواهند آورد. درنبردی که نزدیك پاپرمیس درگرفت، پارسیان شکست خوردند و فرمانروای ساتراپ مصر یعنی هخامنش ضمن نبرد کشته شد. قیام‌کنندگان به‌عنوان ریشخند جسدش را نزد اردشیر که برادرزاده هخامنش بود، فرستادند. ناوگان آتنی از راه نیل به‌سوی ممفیس، که ارتش پارس درآنجا تمرکز یافته بود، تاختند، ناوگان پارسی که عملیات‌آنها را ساتراپ سوریه به‌نام مگابیز می‌گرداند برناوگان آتنی چیره شدند، پس ازآن مگابیز به‌سوریه بازگشت و آرشام به‌عنوان فرمانروای ساتراپ‌مصر برگزیده شد، نامبرده نیروی مهمی راگردآورد و در دلتای نیل شورشیان مصری را شکست داد. پارسیان از راه تطمیع، اسپارتی‌ها را علیه آتنی‌ها برانگیختند و اینگونه اینان را ازکمك به‌مصریها بازداشتند. ایناز و رهبران دیگر قیام به‌سال ۴۵۴ ق. م. به‌دست پارسیان اسیر شدند، آنها را به‌پارس فرستادند و سپس اعدام‌کردند.

پس از آن ساتراپ سوریه به‌نام مگابیزکه یکی از پارسیان نامدار بود، علیه دولت

هخامنشی قیام کرد. اردشیر موفق شد این قیام را هم سرکوب کند، اما مگابیز را بخشید.
بیدرنگ پس از سرکوبی قیام مصر، آتنی‌ها با اسپارتی پیمان اتحاد جنگی منعقد کردند، این اتحاد برای انجام عملیات جنگی علیه پارس بود. دولت‌های آتنی که از توانائی شکوفائی برخوردار شدند، با کامیابی پارسیان را از حوضهٔ دریای اژه بیرون راندند و اردشیر ناچار شد با آنها پیمان صلح به‌بندد. به‌سال ۴۴۹ ق. م. سفیر آتن به‌نام کالی به‌شوش وارد شد، همراه او سفیران دولت‌های دیگر شهرهای یونانی متحد آتن حضور داشتند. بنابراین این پیمان به‌نام «پیمان صلح کالی» شهرت یافت. به‌موجب این پیمان پارسها از تسلط بر شهرهای یونانی آسیای صغیر که خود را به‌اتحادیهٔ زیر رهبری آتن وابسته بودند، چشم‌پوشیدند؛ علاوه‌بر این. دولت پارس ملزم‌شد که ارتش خود را به‌غرب‌رودخانه گالیس نفرستد؛ از سوی دیگر آتنی‌ها بایستی قبرس را که مدت‌ها پیش تصرف کرده‌بودند، تخلیه می‌کردند، و متعهد شدند درآینده ضمن نبرد، به‌قیام کنندگان مصری کمکی نکنند. قیامهای مردم مغلوب و شکست‌های نظامی پی درپی پارسها، اردشیر یکم و جانشینانش را ناچار کرد تا روشهای دیپلماتیك دولت‌هایشان را تغییر دهند. آنها این دولت را با دادن‌رشوه علیه‌آن برمی‌انگیختند؛ پارسها به‌منظور ناتوان‌کردن یونانیان گاهی به‌اسپارت و گاه به‌آتن کمك می‌کردند.

به‌سال ۴۲۴ ق. م. اردشیردرگذشت. پس از دو کودتای پی‌درپی که به‌وسیله‌پسران اردشیر (خشایار دوم و سکودیان یا سغدیان) انجام گرفت، درماه فوریه ۴۲۳ ق. م. ساتراپ پیشین گیرکان به‌نام واکوخا به‌سلطنت رسید، او پسر اردشیر اول و از یك زن موقت بابلی بود، هنگام به‌تخت نشستن‌نام داریوش یا دارای دوم را برای خود برگزید.

در زمان حکومت داریوش دوم ساتراپ‌های آسیای صغیر به‌نام تیسافرن، فارناباز وکورش کوچك ضمن اتحاد با اسپارتی‌ها عملیات جنگی موفقیت‌آمیزی را علیه آتنی‌ها آغازکردند و توانستند چند شهر یونانی آن منطقه را به‌قلمرو دولت پارس برگردانند، از ویژگیهای دورهٔ سلطنت داریوش دوم افزایش نفوذ اشراف درباری در دولت، توطئه‌ها و سوء قصدهائیکه دربیشتر آنها ملکهٔ دربار به‌نام پاریساتید دست داشت، و حتی شورش مردم مغلوب قلمرو شاهنشاهی می‌باشد. به‌سال ۴۱۳ ق. م. فرمانروای ساتراپ لیدی به‌نام پیسوتن قیام کرد. سرکوبی این‌قیام به‌دیپلمات آزمودهٔ پارس به‌نام تیسافرن واگذار شد، او توانست به‌کمك مزدوران یونانی دوباره قدرت شاه را درلیدی برقرار کند. در فاصله سالهای ۴۱۱-۴۰۸، شورش‌های تازه‌ای درآسیای صغیر، ماد و مصر رویداد. انگیزهٔ این شورش‌ها آن بودکه در زمان شاهان اخیر دودمان هخامنشی، عاملان پارسی نسبت به‌مردم مغلوب بسیار بیرحمانه رفتار می‌کردند، آنها را به‌بردگی می‌گرفتند و

خانه‌هایشانرا از میان می‌بردند. علاوه براین درپایان سده پنجم ق. م. میان ساتراپهای آسیای‌صغیر بدون مداخله دولت مرکزی، پیوسته جنگ و ستیز داخلی برقرار بود. برخی از این ساتراپها علیه حکومت مرکزی به‌پا می‌خاستند و ضمن اتکاء به‌مزدوران‌یونانی کوشش داشتند سلطنت مستقلی برای خود درست‌کنند.

به‌سال ۴۰۸ ق. م. ملکه پاریساتید موفق شد کورش‌کوچک (پسر داریوش دوم و پاریساتید) را به‌فرمانروائی ساتراپهای سرتاسر آسیای‌صغیر برگمارد. اوسردار وفرمانروای بسیار پرتوانی بود وکوشش‌کرد چیرگی شاهنشاهی دودمان هخامنشیان را درآن سرزمین پابرجا کند. کورش باکمك پاریساتیدکه داریوش دوم زیر نفوذ او بود، قصد داشت‌تخت سلطنت را اشغال و برادر بزرگش را برکنار کنند در آغاز سال ۴۰۴ ق. م. کورش‌که از بیماری پدرش آگاه شد، به‌بابل‌که مقر شاه هخامنشی بود، عزیمت‌کرد. درمارس ۴۰۴ ق. م. داریوش دوم درگذشت و پسر بزرگترش به‌نام آرساك پس از تاجگذاری‌باشکوهی درپایتخت قدیمی هخامنشیان یعنی پاسارگاد، شاهنشاه هخامنشی شد و پس از به‌تخت نشستن نام اردشیر دوم (یونانیان او را به«باحافظه» ملقب‌کردند) را به‌روی خودنهاد. یکی از ساتراپهای آسیای صغیر به‌نام تیسافرن که در جشن تاجگذاری شرکت کرده بود به‌پادشاه تازه اطلاع دادکه‌کورش‌کوچك قصد توطئه علیه او را دارد. اردشیر دوم فرمان دستگیری برادرش را داد و مـی‌خواست او را اعـدام کند اما بیوهٔ شاه درگذشته یعنی پاریساتید موفق شد شاه را وادارد تا اورا به‌بخشد و دوباره به‌آسیای صغیر برگرداند.

به‌سال ۴۰۵ ق. م. درمصر قیامی زیر رهبری آمیرتی آغـاز شد، قیام‌کنندگان به پیروزی چشم‌گیری رسیدند و دیری نپائید سرتاسر منطقه دلتای‌نیل به‌تصرف‌آنها درآمد. ساتراپ سوریه به‌نام ابروکم، نیروی قابـل‌ملاحظه‌ای گرد آورد تـا برای سرکوبی قیام کنندگان به‌مصر بفرستد، اما درهمان هنگام کورش‌کوچك علیه برادر بزرگش به‌پا خاست و ارتش ابروکم برای‌کمك به‌اردشیر دوم به‌بابل اعزام‌گردید و مصریها فرصت‌کافی‌به‌دست آوردند. درآغازقرن‌چهارم ق. م. آمیرتی سرتاسر مصر را به‌تصرف درآورد، قیام‌کنندگان حتی دامنهٔ عملیات جنگی‌را به‌سرزمین سوریه‌کشاندند. پس از آن مصر فقط به‌سال۳۴۲ ق. م. یعنی کمی پیش از سقوط دودمان هخامنشی، دوباره زیـر تسلط شاهنشاه پارس درآمد.

کورش‌کوچك‌که به‌سال ۴۰۳ ق. م. به‌آسیای‌صغیر بازگشت دراندیشهٔ تصرف‌تاج و تخت بود، بنابراین به‌گردآوری نیروی بزرگی‌پرداخت. او می‌دانست‌که برای رسیدن به‌سلطنت بایستی نخست با تیسافرن به‌جنگ پردازد و بنابراین خود را برای اینکارآماده می‌کرد. اردشیر دوم هم از این موضوع آگاهی داشت چون ستیز داخلی میان ساتراپها

یکی از مسائل عادی بود. اسپارتی‌ها کـه در آن هنگام پیشرو نیروهای یونانی به‌شمار می‌آمدند برآن شدند، به‌عنوان مزدوران یونانی به‌کورش کمک‌کنند. دیری نپائیدکه در حدود ۱۳هزار یونانی به‌خدمت‌کورش درآمدند. دراین هنگام‌که جریان قیام به‌اوج خود رسیده بود، اسپارت با مصر متحد شد.

به‌سال ۴۰۱ ق. م. کورش باکلیه لشکریانش از سارد به‌سوی بابل رهسپار شد وتا رسیدن به‌کوناکسا درکنار دجله‌که ۹۰کیلومتر با بابل‌فاصله داشت، به‌مقاومتی برنخورد. درآنجا ارتشی زیر فرماندهی آبروکم و نیروی برگزیده‌ای کـه در التزام اردشیر بودند، استقرار داشتند. در ۳ سپتامبر ۴۰۱ ق.م. جنگ سختی میان دوطرف درگـرفت. جناح راست نیروهای اردشیر دوم به‌وسیلهٔ مـزدوران یونانی‌که سردار آزموده اسپارتی به‌نام کلئآرخ‌آنها را فرماندهی می‌کرد، از هم‌پاشید. دوستان یونانی به‌کورش توصیه‌می‌کردند جانش را به‌خطر نیندازد، اما همینکه اردشیر دوم را دید، به‌او حمله‌کرد و اینگونه از سپاهیانش عقب افتاد. کورش‌کوچك موفق شد اردشیر دوم را زخمی‌کند، اما خودش هم درهمانجا کشته شد. نیروی شورشی‌که فرمانده‌شان را از دست دادند، شکست خـوردند. فقط مزدوران یونانی توانستند نظم را درمیان صفوف‌خود برقرارکنند و علیرغم مقاومت ارتش پارس موفق شدند راه خود را باز کرده و به‌سوی وطن‌شان برگردند. جزئیات‌این راه‌پیمائی دههزار نفری را یکی از رهبران این ستون به‌نـام کزنفون درکتاب «آناباسیس» شرح‌داده است.

اسپارتی‌هائیکه به‌کورش کوچك کمك‌کرده بودند هم‌اکنون در انتظار عملیات کینه جویانه‌ای‌از سوی پارسها بودند، بنابراین برآن شدند به‌تعرض پردازند و به‌سال ۳۹۶ ق. م. نیروئی را زیر فرماندهی اگسیلیا درکناره‌های آسیای‌صغیر پیاده‌کردند. پاریساتید به‌توطئه علیه دشمنان پسر کشته‌اش پرداخت و به‌بهانه‌های گوناگون وسیلهٔ اعدام آنها را فراهم آورد. تیسافرن‌هم‌که متهم به‌سستی دربرابر اسپارتی‌هاشد، دچار چنین‌سرنوشتی گردید. به‌جای او تیفراوستر به‌آسیای‌صغیر مأمور شد، او به‌تحریك و تطمیع شهروندان شهرهای یونانی علیه‌اسپارتی‌ها پرداخت. به‌سال ۳۹۳ق.م. اگسیلیا ناگزیر شد، به‌وطنش بازگردد. عملیات جنگی ادامه یافت. اما سرانجام زر پارسی بر زور یونانی چیره‌گردید، و درسال ۳۸۶ ق. م. اسپارت به‌بستن پیمان صلحی با پارسیان خشنودی داد، شرایط این پیمان از سوی اردشیر دوم دیکته شد (این پیمان به‌نام صلح «پادشاهی»یا «آنتالکیدی» به‌نام سفیر اسپارت نامیده شده است). برای این منظور سفیران بیشتر دولتهای یونانی وارد سارد شدند، اما گفتگو به‌تأخیر افتاد، چون آتنی‌هـا برخی از شرایط صلح را که پارسیان پیشنهادکرده‌بودند، ردکردند. معلوم شد روش تطمیع ازسوی پارسیان تااندازه‌ای

به‌دشواری گرائیده است اما دیری نپائیدکه سرانجام پیمان صلحی‌که مورد توافق طرفین بود، به‌امضاء رسید. به‌موجب این پیمان، پارسها موفق‌شدند دوباره برکناره‌های دریای اژه چیره شوند و تسلط خود را برشهرهای یونانی آسیای‌صغیر برقرارکنند.

اما در مرزهای آسیای‌صغیر، آشفتگی از میان نرفت. به‌سال ۳۶۵ ق. م. ساتراپ سوریه به‌نام آریوبارزان به‌پا خاست، او به‌مدت سه سال علیه حکومت مرکزی جنگید تا آنکه دراثر خیانت پسرش گیر افتاد و اعدام گردید. درهمین هنگام خیزشهائی درشهرهای فینیقیه رویداد، دیری نپائید شورشهائی هم در ساتراپهای آسیای صغیر به‌وقوع پیوست. در پایان سلطنت اردشیر دوم کاری، لیدی وکیلیکی از شاهنشاهی هخامنشی جدا شدند، درهمین هنگام هندوستان هم سقوط کرد، اما عشایر خوارزم وساکزی همانگونه‌پیوستگی خود را با سلطنت پارسیان حفظ کردند.

به‌سال ۳۵۸ دورهٔ طولانی سلطنت اردشیر دوم پایان یافت و اردشیر سوم به‌تخت نشست. او با جدیت فراوان به‌بازگرداندن ایالات از دست رفته و پیوستن آنها به‌قلمرو شاهنشاهی همت گماشت، بسیاری از شورش‌ها را درآسیای صغیر و سوریه سرکوب کرد. به‌سال ۳۴۵ شهر فینیقیه‌ای میدون به‌پا خاست، مصرکه از مدت‌ها پیش استقلال به‌دست آورده بود از آن پشتیبانی‌کرد. به‌سال ۳۴۵ اردشیر سوم با ارتش نیرومندی به میدون تاخت. پس از یك محاصرهٔ طولانی شهر سقوط کرد و به‌وسیله مهاجمان ویران شد، ساکنان این شهر را برای بردگی به‌بابل و شوش بردند. هم‌اکنون فینقیه باکیلیکی متحد شد، حاکم این ساتراپ نامش مازئی بود.

اردشیر سوم پس از محکم‌کردن موقعیتش در فینقیه، به‌مصر رهسپار شد. ارتش بزرگی شامل ۶۰ هزار مصری، ۲۰هزار مزدور یونانی و لیبی‌ای برای مقابله با پارسیان آماده بودند. درنبرد مهمی‌که در نزدیکی پلوسی رویداد پارسها پیروزی به‌دست‌آوردند. مصریان به‌سختی‌کیفر دیدند، معبدهایشان تاراج وکشورشان ویران گردید. درهمین‌هنگام نیروی پارسیان در قبرس نوسازی شد.

## سقوط دودمان هخامنشی

به‌سال۳۳۷ فعالیت‌های پیگیرانهٔ اردشیر سوم‌که به‌وسیله پزشك مخصوصش‌مسموم گردید. پایان یافت، بنا به‌فرمان رئیس خواجه سرایان درباری به‌نام باگوئی او را زهر خوراندند. ارسی پسر اردشیر سوم به‌تخت نشست. امـا در ژوئن ۳۳۶ او هم قربانی توطئه‌ای شد و همراه تمام افراد خانواده‌اش به‌قتل رسید. هم‌اکنون باگوئی، ساتراپ

آرمنی به‌نام کدمان را که خویشاوند سببی خانوادهٔ هخامنشیان بود، به‌تخت نشاند. کدمان که ۴۵ سال داشت، هنگامی که به‌تخت نشست نام داریوش سوم را به‌خود گرفت بعدها باگوئی کوشش کرد تا دست نشاندهٔ تازه‌اش را هم از میان ببرد، اما داریوش سوم او را وادار کرد تا خودش جام زهر بنوشد.

هنگامیکه اشراف بلندپایهٔ پارسی درگیر توطئه‌ها وکودتاهای درباری بودند درافق سیاسی این کشور دشمن هراسناکی پدیدار گردید ـ این دشمن چیزی جز مقدونیه نبود. به سال ۳۳۴ ق. م. لشکریان یونانی ـ مقدونی به‌مرزهای قلمرو هخامنشیان هجوم بردند. و درظرف چندسال پس از یک‌رشته شکست‌هائیکه به‌دولت پارسی قدیم وارد آوردند به موجودیت آن پایان دادند، و اینگونه ایران به‌صورت قسمتی از امپراطوری اسکندر مقدونی درآمد.

به‌نظر می‌رسد، با وجود اینکه هخامنشیان‌منابع مادی تمام نشدنی و ارتشی عظیم را دراختیار داشتند نابودی حکومت پارس اجتناب ناپذیر بوده است. این ارتش که از چریکهای وابسته به‌قبایل جور واجور با سنت‌های ویژه به‌خود و اسلحه کهنه تشکیل می‌شد، به‌آسانی به‌لشکریان مقدونی‌که مسلح به‌نوین‌ترین اسلحه بودند و فرماندهانی آزموده داشتند، تسلیم گردید. فرماندهی ارتش پارس حتی برای تکمیل اسلحه و آموزش جنگی لشکریانش اقدامی نکرد وبنابراین یکانهای نظامی‌اش از هنر جنگ‌های نوین بی‌بهره بودند، دربرابر اینها یونانیان و مقدونی‌ها از این‌لحاظ بسیار پیشرفته و به‌ویژه درمحاصرهٔ دژها و نابودی استحکامات دشمن از آزمودگیهای شایانی برخوردار بودند. فرماندهی لشکریان پارس‌که از پس‌افتادگی ارتشش نسبت به‌مقدونی‌ها آگاه بود، فقط به‌این اکتفا کردکه ۳۰ هزار مزدور یونانی را در ارتش به‌کار گیرد، به‌نظر می‌رسیدکه این مزدوران از ورزیده‌ترین افراد لشکریان هخامنشی به‌شمار می‌آمدند. پیاده نظام پارس‌که زمانی از میان مردم «آزاد» پارس و ماد برگزیده می‌شدند، هم‌اکنون اهمیت‌کیفی خود را از دست داده‌بودند، چون وضع‌طبقاتی مردم ایران‌ازلحاظ اجتماعی دگرگون‌شده و به‌ازهم‌پاشیدگی گرائیده بود.

پیش از لشکرکشی اسکندر مقدونی به‌پارس، درظرف دهه‌های اخیر، شورش وقیام ملت‌های مغلوب دراثرفشارمالیات، ارکان‌دولت هخامنشی رابه‌لرزه درآورده‌بود. درپایان سدهٔ‌پنجم ق.م. بسیاری ازساتراپهاکه برای‌کسب استقلال‌تلاش می‌کردند، علیه‌حکومت مرکزی به‌پا خاسته بودند، اما ستیزهای داخلی ساتراپها برای گستردن قلمرو خود، از نظرحکومت مرکزی پدیده‌ای‌عادی به‌شمار می‌آمد. توده‌های مردم‌بیشتر از ساتراپها در انتظار ورود استیلاگر تازه‌ای بودند. هنگامیکه این فرمانروا یا استیلاگر تازه قدم‌رنجه

می‌فرمود و فرمانروائی ساتراپ را به‌دست می‌گرفت اینان یا بی‌اعتنائی می‌کردند، یا او را به‌عنوان آزادکننده خود می‌شناختند، چنانکه دیدیم این‌چگونگی درمصر وجود داشت.

با اینهمه هخامنشان در دوران فرمانروائی‌شان نقش مهمی را در پیشرفت تاریخ ایران و خاورمیانه و نزدیك ایفا کرده‌اند. در دوران طولانی حکومت این دودمان، در سرزمین‌های پهناوری ازمدیترانه شرقی گرفته تا مرزهای‌هند، تا اندازه‌ای صلح وآرامش برقرار شد، و شرایط مساعدی برای شکوفائی بازرگانی و پیشرفت روابط فرهنگی میان کشورهای گوناگون پدید آمد. بنگاهها و سازمانهای اقتصادی و سیاسی و سنت‌های فرهنگی‌ای که‌در دورهٔ هخامنشیان پدید آمدند، درطی‌سده‌ها محفوظ نگاهداشته شدند ودر زمان حکومت اسکندر مقدونی، پادشاهی پارت‌ها و ساسانیان مورد بهره‌برداری قرار گرفتند.

## فرهنگ دولت‌های هخامنشی. مذهب وهنر ایرانیان در دوره هخامنشیان.

دوران هخامنشیان زمان‌نفوذ متقابل فرهنگی ملت‌های خاورزمین به‌شمار می‌آید. یك رشته عواملی باعث پیدایش چنین پدیده‌ای گردیدند: بـا تشکیل شاهنشاهی بزرگ، بسیاری ازکشورهای خاورمیانه ونزدیك باهم متحدشدند؛ دستگاه رهبری سیاسی‌هخامنشیان نسبت به‌سنن فرهنگی و مذهب‌های پیشین ملل مغلوب بسیار با نرمش رفتار می‌کـرد، و ضمن مقایسه با سیاست‌های دولت‌های بزرگ باستانی دیگر روشهای رفتار هخامنشیان با مردم مغلوب از زمین تا آسمان فرق داشت؛ نمایندگان ملت‌های گوناگون امکان‌داشتند بدون واسطه بابسیاری از شهرها ودولت‌های محلی دیگر تماس بگیرند. گاهگاهی گروه‌های وابسته به «کشورهای» بیگانه درمحله‌های ویژه‌ای از شهر جای می‌گزیدند، اینان طبق سنت‌های ملی خودشان درگردهم‌آئی‌ها شرکت می‌کردنـد و حتی ارگانهای رهبری درمیان‌خودشان برمی‌گزیدند، امابیشتر اوقات، درکنارمردم معمولی‌آن زندگی‌می‌کردند، با آنهامعاشرت و معاملـه داشتند، حتی با مردم محل ازدواج می‌کردند، و تغییر مذهب می‌دادند. اینها به‌آسانی به‌زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم محلی خو می‌گرفتند، این بیگانگان رفته رفته درمردم محلی ادغام می‌شدند، زبان وفرهنگ آنها را فرا می‌گرفتند، و به‌نوبهٔ خود ازلحاظ فرهنگی در شهروندان آن‌کشور نفوذ می‌کردند.

رفت وآمد و تماسهای افراد وابسته به‌نژادهای گوناگون باعث انتقال علـوم و فنون ازکشوری به‌کشور دیگر گردید و رفته رفته فرهنگ وعلوم مادی هلنی (یونان‌قدیم)

که درآنزمان پیشرفته‌تر از هرجای دیگر بود، درسرتاسر قلمرو هخامنشی نفوذ کرد. در پهنهٔ شاهنشاهی ایران روش‌های نوین تکنیک که ویژهٔ این با آن ملت بودگسترش یافت و درکنارآن، سوژه‌های هنری، علمی، حماسه‌ای و سرانجام ادبیات ملت‌ها روی یکدیگر تأثیر متقابل گذاشتند.

در زمان هخامنشیان دربیشترکشورهای تابعه به‌ویژه درشرق خط و نوشته رایج شد؛ ریشهٔ این خط الفبائی و از آرامی گرفته شده بود. به‌گونه‌ای‌که هم‌اکنون گفته می‌شود، زبان‌آرامی زبان رسمی دولت هخامنشی بود و این زبان بایستی در نوشته‌های کلیه کشورهای تابع شاهنشاهی به‌کار می‌رفت. مثلاً خط و زبان‌آرامی درنیمه یکم‌دورهٔ حکومت هخامنشیان در آراخوسی (جنوب شرقی افغانستان) به‌کار می‌رفت. ظاهراً در پایان دورهٔ هخامنشیان خط نویسی به‌شیوه هندی هم معمول گردید که آنهم زیر نفوذخط آرامی قرار داشت. حتی خط و زبان الفبائی ایران، آسیای میانه و افغانستان (فارسی میانه، پارتی، خوارزمی، سغدی و غیره) از خط و زبان آرامی ریشه‌گرفت، دربیشتر این‌کشورها در قرون وسطی الفبائی‌که ریشه عربی داشت به‌کار رفت.

روند فرهنگی‌ای‌که در زمان هخامنشیان آغاز شد نقش مهمی را درپیشرفت‌فرهنگ ودانش‌جهان باستان (و حتی درتاریخ فرهنگی‌قاره اروپا به‌طورکلی) ایفاکرد. دانشمندان یونانی ـ هردوت، دموکریت و غیره ـ به‌کشورهای گوناگون قلمرو هخامنشیان سفر کردند و علوم گوناگونی از قبیل ریاضی، نجوم و دانش‌های دیگر را فراگرفتند و بعدها این دانش‌ها در مصر، بابل و چند کشور دیگر گسترش یافت. اصول فلسفی مورد اعتقاد مغ‌ها و زرتشتیگری نفوذ قابل‌توجهی روی سیستم فلسفی یونانیها داشت.

نویسندگان، تاریخ‌نگاران و فیلسوفان یونانی ـ هردوت، ارسطو، پلوتارخ وغیره دربارهٔ آگاهی‌های دینی ایرانیان اطلاعات جالبی داده‌اند. درپایان دورهٔ هخامنشیان‌اینها بانام زرتشت آشنا شدند، اما از فلسفهٔ او آگاهی نداشتند، در اواسط سده پنجم ق. م. هردوت شرح مبسوطی دربارهٔ مذهب ایرانیان باستان به‌عنوان زرتشتیگری نوشته است. اما شرح‌کامل ویژگیهای این دین به‌وسیلهٔ دانشمندان زرتشتی پخش می‌گردید، مبنای نظریات و عقاید مغ‌ها نوشته‌های گاتها و اطلاعاتی درباره خرده اوستا بود.

مسئله دین پارسیان در زمان هخامنشیان مدت‌هاست که از لحاظ علمی مورد بحث دانشمندان است. به‌موجب کتیبه‌های داریوش یکم و خشایارشاه‌که هم‌اکنون در دسترس است، دین پارسیان‌وجوه اشتراک بسیاری با زرتشتیگری دارد ـ به‌خدای بزرگ به‌نام اهورامزدا اعتقاد داشتند، پیرو پندار دوالیسم یعنی تقسیم پدیده‌های جهان به‌وابستگان عامل نیکی یا عامل بدی، بودند. به‌طورکلی آنچه از اصطلاحات و عبارات این‌کتیبه‌ها

برمی‌آید، پندار دوالیسم و اعتقاد به‌اهورامزدا مورد پذیرش پارسیان آنزمان بوده، اما این‌عقاید با زرتشتیگری تفاوت اساسی دارند (بنا به‌آنچه درگاتها و خرده اوستا خوانده می‌شود). تنها دانشمندان این اختلاف را دلیل عدم وابستگی دین هخامنشیان اولیه به زرتشتیگری برمی‌شمارند، اما به‌طور کلی دین پارسیان بازرتشتیگری هم‌آهنگ بوده (مثلاً ستایش مزدا و غیره). برخی عقیده دارند درزمان داریوش یکم و خشایارشاه تنها قسمتی از مقررات دین‌زرتشت درمیان پارسیان رایج گردیده واختلاف ازآنجا ناشی شده‌است، که پارسیان دین‌جدید را درزمان پادشاهان نخستین هخامنشی کاملاً نفهمیده و همهٔ آموزش‌های آنرا اجرا نمی‌کردند، بنابراین ازآنجا که این دین به‌اصطلاح کاملاً جاافتاده بود و از سوئی هخامنشیان زیر تأثیر پندارهای دینی مردم بومی قرارگرفتند، سنت‌های آنها را با پندارهای دین زرتشتی درهم آمیختند. نسبت به‌پندارهـای فلسفی مغ‌ها و کاهنان پارسی و مادی باستان نیزاظهار تردید می‌شود، شاید عقاید اینها هم در هم‌آمیخته‌باشند. بسیاری معتقدندکه اینان نخست زرتشتی نبوده‌اند، اما بعدها همین‌کاهنان به‌مغ تبدیل شدند ودین‌زرتشتی را تغییر شکل‌داده یاتحریف‌کرده‌اند. اما به‌هرحال در زمان‌هخامنشیان مغ‌ها به‌عنوان کاهنان‌کیش زرتشتی وجـود داشتند، ممکنست بـلافاصله پس از پیدایش دین جدید یا بعدها آنرا پذیرفته باشند.

احتمالاً چنین به‌نظر می‌رسدکه درفاصله سده‌های ششم ـ پنجم ق. م. پـارسها و شاهان هخامنشی زرتشتیگری را تائیدکردند و به‌آموزشهای زرتشت به‌عنوان دین‌رسمی ارج نهادند، با وجود این ازکیش باستانی یعنی نیایش پدیده‌های نیروهای قهار طبیعت‌که مورد اعتقاد قبایل پارسی بود دست‌برنداشتند، منتها اهورامزدا را به‌عنوان خدای بزرگ در رأس خدایان‌دیگر (میترا، آناهیتا) به‌رسمیت شناختند. بایدیادآوری کردکه درسده‌های ششم ـ پنجم ق. م. زرتشتیگری دینی مترقی به‌شمار می‌رفت و پیروان را از قید وبندهای بی‌معنی معاف می‌کرد بنابراین آموزش‌دین تازه دگرگونیهای شگرفی را در زندگی اجتماعی پیروان پدید آورد. شکل زرتشتیگری باستانی در دین‌پارسیان به‌خوبی نمایانده شده است.

هنر در دوره هخامنشیان از شکوفائی مهمی برخورداربود. هنر ویژهٔ محیط دربار، نقشها ومجسمه‌هائی بودندکه نشان‌دهندهٔ شکوه و ابهت دولت و قدرت شاهنشاهی به‌شمار می‌رفتند. این هنر درنتیجه ترکیب شیوه‌های سنتی ایرانی و تکنیك و روش‌های ایلامی، آشوری، مصری، یونانی و دیگران پدید آمد. اما نهاد هنر هخامنشی برپایهٔ ویژگی‌های قومی بنیادگذاشته شده است: اقتباس از روشهای بیگانه فقط ظاهری و سطحی‌بوده و سبك هنری بیگانگان ضمن آمیختگی با پدیده‌های هنری ایرانی ماهیت و اصالت خود

را از دست داده‌اند.

قدیمی‌ترین آثار هنری هخامنشی در آثار کاخها و آرامگاههای کورش دوم در پاسارگاد دیده می‌شوند. دیدن‌ظرافت وشکل نوپردازی این‌آثارآدم را به‌شگفتی‌وامیدارد. کاخها و نقش‌های برجستهٔ پرسپولیس‌که درپایان سدهٔ ششم تا نیمه اول‌سدهٔ پنجم در روی سکوی عظیمی‌سرشار ازآثار هنری بنیان‌گذاری شده‌اند، از اهمیت فراوانی برخوردارند. این‌کاخها که شامل مجموعه‌ای از ساختمان با سبك معماری واحد ساخته شده‌اند دو نوعند: تاچارا - کاخ‌های مسکونی و آپادانا - تالار رسمی که با نقش‌های برجسته‌روی سنگ، خاتم‌کاری عاج وغیره، تزئین شده‌اند.

همزمان ساختمان پرسپولیس، آرامگاه شاه درنقش رستم، شامل يك رف عظيم که در روی صخرهٔ عمودی به‌شیوهٔ سنتی ایرانیان تدیسم‌کنده شده، بناگردیده است. در در ورودی‌آرامگاه دالان سرپوشیده‌ای باچهارستون دیده‌می‌شود. در دالان سرپوشیده‌تصویر شاه دیده می‌شود که درمیان دربارپانش روی تختی نشسته است. این‌تخت را چندتن از نمایندگان ملت‌های تابع نگاهداشته‌اند ، در تصویرهای این اشخاص ویژگیهای‌ملی هريك ازلحاظ انسانشناسی ونژادشناسی به‌روشنی مجسم شده است.

صنایع هنری نزد پارسیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است، دراین آثار تصاویر جانوران اهلی و وحشی به‌گونهٔ رئالیستی نمایانده شده‌اند. درمیان این‌آثار در درجهٔ اول بایستی از مهرهای استوانه‌ای نام‌برد، این‌مهرها روی سنگ‌های نیمه‌گرانبها حکاکی شده‌اند. آثار هنری ایران‌باستان از لحاظ مدرن بودن و نوظهوری، ناظران و صاحب‌نظران را به‌شگفتی واداشته‌اند.

# ۴.

# دولت اسکندر مقدونی.
# حکومت سلوکیدها

## تصرف آسیای‌صغیر، سوریه ومصر به‌دست یونانیان

چیرگی مقدونیه و نابودی دولت هخامنشی نه‌تنها پس از دگرگونی‌اوضاع داخلی مقدونیه، بلکه درنتیجه اوضاع و احوال تازه‌ای‌که در شبه‌جزیره بالکان‌پدید آمده بود، بوقوع پیوست. درسدهٔ چهارم ق. م. بحرانی اجتماعی دریونان در گرفت، درنظام برده‌داری سرزمین یونان، سیاستمداران وایدئولوگ‌ها درجستجوی راه چاره‌ای برای خروج از این بن‌بست بودند، بسیاری از اینان تنها چاره را استیلای برکشورهای شرقی بر-می‌شمردند، به‌ویژه سقراط جامعه‌شناس و فیلسوف نامدار هواخواه این نظریه بود، اوهمهٔ دولت‌های‌کوچك یونان را دعوت کرد تا متحد شوند وبرای لشکرکشی مشترك به‌منظور تصرف سرزمین‌های تازه آماده‌گردند. به‌عقیدهٔ او بایستی در سرزمین‌های اشغالی دولت شهری (پلیس) تشکیل می‌شد و یونانیان فقیرکه سرچشمهٔ اصلی عصیان و شورش در میهن بودند و پیوسته ثبات رژیم‌های موجود جامعه یونانی راتهدید می‌کردند، بایستی در دهستانهای این سرزمین‌ها جای می‌گزیدند. نخست او پیشنهاد می‌کرد که سازمان دهندگان‌این لشکرکشی بایستی آتنی‌ها باشند، اما درپایان زندگیش به‌مقدونیه وپادشاهش

فیلیپ دوم گرائید. ارسطو هم از این پندار پیروی‌کرد و آنرا با این نظریه گسترش داد که سرنوشت طبیعی این «وحشیان شرقی» چیزی جز بردگی هلنی‌ها (یونانیان) نیست. کتاب مشهور «لشکرکشی ده‌هزار نفری» کزنفون‌که از ناتوانی نیروی جنگی پارسهاسخن به‌میان می‌آورد، امکان تحقق چنین پنداری را تائیدکرد (این‌کتاب در پایان سدهٔ چهارم ق. م. نوشته شد).

دراین هنگام کار مقدونیه بالا گرفت، پادشاه آن توانست تمامی خاك یونان را مطیع خودکند واتحادیهٔ پایداری‌از دولت‌های یونان را زیرحمایت خود به‌گیرد. سازمان دهندگان این اتحادیه با درنظر گرفتن روحیه یونانیان نتیجه می‌گرفتندکه آن نه‌تنها پایگاه قدرتی دربالکان، بلکه وسیلهٔ نیرومندی برای چیرگی درشرق خواهد شد. نخستین گام را دراین زمینه پادشاه مقدونیه فیلیپ دوم برداشت، به‌سال ۳۳۶ ق. م. یکانهائی‌از لشکریان خود را به‌آسیای صغیر فرستاد. اما به‌انگیزهٔ مرگ فیلیپ این اردوکشی قطع‌شد، پسر فیلیپ به‌نام اسکندر نخست ناچار شد هجوم قبایل ایلیری را دفع و جنبش‌های ضد مقدونی را در یونان‌که علیه چیرگی مقدونیان به‌پا خاسته بودند، سرکوب‌کند.

فقط به‌سال ۳۳۴ ق. م. نیروی اسکندر به‌کناره‌های‌آسیای‌صغیر پیاده شد. این‌نیرو شامل افراد مقدونی و یونانیانی بودند که دولت‌های شهری (پلیس‌ها) یونان دراختیار فرماندهی عالی (سردار تام‌الاختیار) اتحادیهٔ یونان گذاشته بودند، ضمناً دسته‌هائی از مزدوران (یونانیان وبربرها) هم دراین اردوکشی شرکت داشتند.

هستهٔ اصلی این ارتش را پیاده نظام سنگین اسلحه (فالانژ) مقدونی و سواره نظام که افراد آن وابسته به‌اشراف مقدونیه بودند (گتائیر)، تشکیل می‌داد. ارتش مقدونی ضمن اردوکشی‌های بی‌شمار، ورزیدگی و آزمودگی چشم‌گیری را برای نبرد به‌دست آورده بود. برتری این ارتش‌نسبت به‌ارتش‌های یونان و حتی ایران آن بودکه یکان‌های یك‌پارچه‌ای شامل واحدهای صنوف مختلف (پیاده نظام سبك و سنگین، سواره‌نظام سبك و سنگین) سازمان یافته بودند. جنگ‌آوران اصلی این یکانها را فالانژهای ممتاز تشکیل می‌دادند، این فالانژها شامل صف‌های فشرده‌ای از افراد پیاده‌نظام مسلح به‌نیزه‌های دراز بودند (عمق هر صف شامل ۱۶ رزمنده بود). اسکندر ضمن‌اتکاء به‌این فالانژها که‌دژهای متحرکی به‌شمار می‌آمدند. می‌توانست، نیروهای دیگر را که قابلیت مانور داشتند با سرعت به‌نقاط ضعیف صفوف دشمن روانه‌کند و با واردآوردن ضربه‌های قاطع و بی‌امان آنرا ازپای درآورد. دراین‌مورد به‌ویژه سواره‌نظام سنگین مقدونی نقش اصلی‌را عهده‌دار بود. و بیشتر اوقات فرماندهی این‌یکانها را خوداسکندر به‌عهده داشت. لشکریان‌پارسی از نظر سازمانی بارها ناتوان‌تر از مقدونی‌ها بودند، با وجود اینکه درمیان آنها یکانهای

پیکارجوی ممتازی ازقبیل مزدوران یونانی یا سواره‌نظام باختری و سغدی وجود داشتند، نتوانستند دربرابر ارتش سازمان یافتهٔ مقدونی پایداری کنند.

نخستین نبرد در نزدیکی رودخانه گرانیک رویداد، در اینجا اسکندر نیروهای متحد ساتراپهای آسیای صغیر را درهم کوبید، این پیروزی راه تصرف قسمت مهمی از آسیای صغیر را برای او گشود. ارتش اسکندر درطول کناره‌های آسیای صغیر، شهرهای یونانی را اشغال کرد، دراین شهرها، نظامهای دموکراتیک برقرار بود، اما پارسیان از الیگارشی این شهرها پشتیبانی می‌کردند ـ شهرهای نامبرده پس از اشغال «آزاد وخودمختار» اعلام شدند. اما این آزادی اسمی بود، و عملاً جـزو متصرفات اسکندر درآمـدند. اندازهٔ محدودیت یاآزادی این‌شهرها متفاوت بود وبستگی به‌آن‌داشت‌که تاچه اندازه به‌مقدونی‌ها علاقه نشان‌داده یا دربرابر آنها پایداری کرده‌اند.

«ممنون» همین‌که به‌وسیلهٔ داریوش سوم فرماندهی نیروهای پارسی‌را درآسیای‌صغیر به‌عهده داشت، امیدوار به‌شکست ارتش‌مقدونی در خشکی نبود، برآن‌شد عملیات‌جنگی را به‌دریا به‌کشاند، کوشش‌کرد تا ارتباط اسکندر را بامقدونیه ویونان از طریق دریاقطع کند. ناوگان پارسی عملیاتی جدی را در دریای اژه‌آغازکردند و جزائر آنجا را به‌تصرف درآوردند. علاوه‌براین پارسیان کوشیدند تا قیامهائی را در داخل یونان کـه بسیاری از مردمش از چیرگی مقدونیان ناخشنود بودند، برانگیزند.

در تابستان ۳۳۳ ق. م. ارتش اسکندر مقدونی ازکیلیکی گذشت و به‌شمال‌سوریه وارد شد. درآنجا نیروهای اصلی‌ارتش پارس زیر فرماندهی خود شاه داریوش سوم‌حضور داشتند.

دراکتبر ۳۳۳ ق.م. نبردی میان این دو ارتش نزدیکی ایسی روی‌داد و به‌شکست پارسیان انجامید. داریوش با شتاب به‌سوی فرات گریخت، تمام خانواده شاه ایران که در اردوگاه جنگی می‌زیستند به‌دست اسکندر اسیر شدند، در دمشق خزانهٔ سیار لشکریان پارسی به‌تصرف مقدونیان درآمد. درپی این‌پیروزی نه‌تنها مقدونیان سرتاسر آسیای‌صغیر را گرفتند، بلکه راهشان به‌سوی جنوب، شهرهای ثروتمند ساحلی سوریه ـ فنیقیه ومصر بازشد. قسمتی از این شهرها دلخواهـانه به‌اسکندر تسلیم شدند، برخی دیگر سرسختانه پایداری کردند. به‌ویژه نیروی زیادی برای تصرف تیر که موقعیتی جزیره‌ای داشت و ساکنان آنجا پایداری می‌کردند، به‌کار رفت. سقوط این‌شهرها باعث‌شد، فعالیت پارسیان در دریای اژه‌که به‌وسیله ناوگان‌پارسی انجام می‌گرفت پایان‌یابد، اینها شهرهای کیلیکی وفنیقیه را تخلیه‌کردند و پس ازآگاهی ازحضور نیروهای‌مقدونی به‌سوی وطن بازگشتند.

اشغال‌گازی راه را برای حرکت‌اسکندر به‌مصر بازکرد، مردم این‌کشورازمقدونیان

به‌عنوان آزادکنندگان خود از زیر یوغ پارسیان به‌گرمی پیشواز کردند. ساتراپ مصر بدون جنگ به‌اسکندر تسلیم شد. اسکندر به‌منظور بهره‌برداری ازاین موقعیت، به‌سنت‌های محلی مردم مصر ارج فراوان گذاشت.

درکنارهٔ دریای‌مدیترانه، نزدیك مصب رودنیل، اسکندرشهر اسکندریه را بنانهاد، این شهر مرکز نیروی نوبنیاد مصر و مهمترین بندر تجارتی دریای مدیترانه به‌شمارآمد، عملاً جدائی اقتصادی‌کشورهای کناره دریای مدیترانه را از میان برد و ارتباط بادریای اژه را برقرارکرد. اسکندر به‌لیبی و «اکول آمون سفرکرد واینگونه اعتبار فراوانی‌نه‌تنها در مصر، بلکه در یونان هم به‌دست آورد، در اینجا خدای اراکول به‌نام زوئسا ـ آمون مقیم‌بود. کاهنان‌آنجا اعلام داشتندکه اسکندر پسر خدا آمون‌است وبنابراین‌فرعون به‌شمار می‌رود، ظاهراً اسکندر بعدها از این عنوان که وسیلهٔ استواری موقعیتش بود، نه‌تنها در مصر بلکه در سرتاسر قلمرو امپراطوریش بهره برد.

## تصرف بابل وشوش. سوزاندن‌پرسپولیس.

هنگامیکه اسکندر درسوریه و مصر می‌گذراند، داریـوش سوم به‌تجدید سازمان ارتشش پرداخت. او توانست نیروی مهمی را گردآوری ودر شمال بین‌النهرین متمرکز، موضع استراتژیك آن‌ناحیه را اشغال و خط مواصلاتی اسکندر را تهدیدکند. اما ازآنجا که به‌کامیابی این طرح درعمل اطمینان نداشت برآن شدگفتگو با اسکندر را آغاز کند و آماده‌گردید تمام سرزمین‌های اشغال‌شده به‌وسیله نیروهای مقدونی را تا رود فرات به اسکندر واگذارد و مبلغ ده‌هزار تالانت باج به‌دهد. اما اسکندر این تقاضا را رد کـرد و خواستار تسلیم بلاشرط داریوش شد. ارتش مقدونی بایك راه‌پیمائی شتاب‌انگیز به‌سوی شمال رهسپار شد و گذرگاههای فرات را به‌تصرف درآورد. در یکم اکتبر جنگ سختی درنزدیکی شهرکـوچك گاوگامل بین دوطرف رویداد. با وجـود موفقیت موقت سواران باختری و ساکزی و پایداری سرسختانه مزدوران یونانی‌که در خدمت پارسیان بودند، ارتش داریوش درهم شکست و خود او بانیروی‌کمی گریخت.

ارتش اسکندر به‌سوی مرکز مهم دولت هخامنشی یعنی‌بابل رهسپار شد، این‌شهر به‌وسیله ساتراپ بابل، مازی بدون جنگ تسلیم گردید. ارتش مقدونی از آنجا بیدرنگ به‌سوی مرکزمهم دیگرهخامنشیان یعنی شوش رهسپار و ازآنجا با شکستن‌مواضع دفاعی کوهستانی، به‌پارس هجوم برد، پاسارگاد و پرسپولیس، زادگاه دودمان هخامنشیان را به تصرف درآورد. درگنجینه‌هـای شوش و پـرسپولیس، ثروت عظیم هخامنشیان به‌تصرف

اسکندر درآمد.

دراین هنگام سیاست اسکندر درموردکشورداری عوض شد. او درنخستین مراحل لشکرکشی‌هایش برای اداره امور داخلی کشورهای مغلوب از نمایندگان بلندپایهٔ مردم محلی بهره می‌برد. اینان یا فرمانروایان تابع پارسها درگذشته (مثلاً درشهرهای آسیای صغیر و فنیقیه)، یا اشراف محلی‌ای بودندکه حاضر شدند زیر نظر فرماندهان نظامی مقدونیان امورکشوری را بگردانند (مثلاً درمصر)، هم‌اکنون‌اسکندر برآن شد، پارسیان را از اشغال مقامهای بلند محروم و اداره امور را به‌زیردستان خودش بسپارد. نخستین بار این سیاست درمورد مازئ ساتراپ بابل عملی گردید. پس ازتصرف شوش و پرسپولیس این سیاست به‌میزان گسترده‌ای اجرا شد وانگیزهٔ نزاع و دو دستگی درمیان ارتش‌مقدونی گردید.

شکست ناحیه گاوگامل داریوش سوم را ازاندیشه پایداری باز نداشت. هم‌اکنون دولت‌های محلی خاوری را زیر فرمان‌گرفت. او در قلمرو ماد هم نیروئی گرد آورد و امیدوار بود درآنجا به‌پیکار ادامه دهد. لشکریان مقدونی‌که در پارس مستقر بودند، به سوی ماد راه پیمودند. پیش ازاین‌کارکاخ با شکوه ومعروف پرسپولیس را به‌آتش‌کشیدند و شهر را تاراج‌کردند. انگیزهٔ این تاراج‌گری و به‌آتش‌کشیدن کاخ روشن نیست، چون این‌عمل با سیاست پیشین اسکندرکه‌کوشش داشت با اشراف پارسی نزدیك شود جور در نمی‌آمد. احتمالاً به‌نظر می‌رسد اسکندر به‌دوعلت به‌چنین اقدامی دست زد: ۱. اوهنگام اقامت در پرسپولیس آگاه شدکه دریونان شورشی پدید آمده و اسپارتی‌ها آشکارا علیه چیرگی مقدونیان بر یونان به‌پا خاسته‌اند و درآتن هم ناآرامی آغازگردیده است. بنابر این برای جلب افکار عمومی یونانیان به‌سوی خودش، فرمان‌داد تا کاخ پرسپولیس را به‌آتش به‌کشند تا آتش‌زدن معبد یونانیان را به‌وسیله پارسیان در زمـان جنگ ایران و یونان به‌یاد یونانیان‌آورد و تلافی‌آنرا به‌رخ مردم‌آن سامان‌بکشد. اصلاً شعار یونانیان هنگام آغاز لشکرکشی اسکندر به‌ایران همین موضوع بود. ۲. پرسپولیس نه‌تنها پایتخت دولت هخامنشی بود، بلکه یکـی از مراکز مقدس پـارسیان به‌شمار می‌رفت‌که هر سال مراسم ستایش «شاهنشاه بزرگ» از سوی مردمی‌که تابـع پارسیان بودند در آنجا انجام می‌گرفت. به‌آتش‌کشیدن‌کاخیکه قبله‌گاه این ملت‌ها بود وچنین مراسمی انجام می‌گرفت، نمایشی بود تاکلیه مردم مشرق‌زمین ازپایان حکومت هخامنشیان‌آگاه شوند وازدلبستگی به‌آن‌درگاه قطع امیدکنند. بنابراین، این‌کار را بایستی یك‌ژست تبلیغاتی به‌سودمقدونیان به‌شمار آورد.

هنگامی‌که ارتش مقدونیه به‌اکباتان نزدیك می‌شد، درمیان نزدیکان داریوش‌سوم

هم‌آهنگی‌برای ادامه‌کارزار وجود نداشت. خود داریوش به‌سوی خاور عقب نشست‌چون نیروی‌کافی و سازمان دقیقی برای دفاع از ماد دراختیار نداشت. ضمن عقب‌نشینی، از هم‌پاشیدگی ارتش آغاز گردید. در میان بلندپایگـان پارسی توطئه‌ای علیه داریوش، به منظور برکنارکردن او، که از دفاع شاهنشاهی هخامنشی در برابـر هجوم دشمنان عاجز مانده بود، مطرح گردید، رهبری این توطئه را بسی فرمانروای مهمترین ساتـراپ شرق یعنی باختر، به‌دست گرفت. توطئه‌گران نخست شاهنشاه را باز داشت‌کردند و سپس او راکشتند.

## دگرگونی درسیاست اسکندر واختلاف درمیان لشکریـان یونانی ـ مقدونـی

کشته‌شدن‌آخرین شاهنشاه دودمان هخامنشی، نشانهٔ پایان‌جنگی بودکه شاه‌مقدونی همراه با متحدین یونانی‌اش زیر شعار تلافی‌جوئی رویداد جنگ ایران و یونان‌آغازکرده بود. درپایتخت‌گیرکانی هکاتوپیل، اتحادیهٔ شهرهای‌یونان‌رسماً منحل‌شد، امابه‌یونانیانی که در لشکرکشی شرکت‌کرده بودند، وعده داده شدکه اداره مقامهای مهم‌آن شهرها از سوی‌اسکندر، به‌آنها واگذارخواهد شد. قصد اسکندر دربارهٔ ادامهٔ جنگ با مقاومت‌هائی درمیان ارتش مقدونی روبروگردید، چون اینان دراثر لشکرکشی‌های طولانی خسته شده بودند ومی‌پنداشتند به‌آخرین هدف جنگ رسیده‌اند. اما اسکندرکه هم‌اکنون خود راقانوناً وارث شاهنشاهی هخامنشیان می‌انگاشت، خیال نـداشت به‌جنگ پایان دهد، می‌خواست سرتاسر متصرفات آنها را به‌تصرف درآورد و به‌قلمروش ملحق کند. اسکندر با دشواری توانست مخالفت ارتش‌را دراین‌باره ازبین ببرد وبنابراین به‌لشکرکشی ادامه داد. پارت‌ها در برابر مقدونیان پایداری نکردند، ساتـراپ آنها بدون جنگ تسلیم شد و درمقام خود باقی ماند.

سیاست تازهٔ اسکندر متوجه مقابله با مخالفت‌های درونی ارتش مقدونـی گردید. موقعیت‌کنونی‌اسکندرکه وارث قانونی‌تاج وتخت هخامنشیان به‌شمار می‌آمد ایجاب‌می‌کرد با اشراف پارسی نزدیك شود، چون می‌پنداشت اینها تکیه‌گاه خوبی‌برای ادارهٔ سرزمین های تصرف‌شده خواهند بود، درعین حال اسکندرکوشش داشت اصول کشورداری راکه ازپیش به‌آن آشنا بود، تغییر دهد و برپایهٔ خود کامگی که ویژه شاهنشاهان هخامنشی بود، سرتاسرکشور را بگرداند. این گرایش باعث ناخشنودی سخت اشراف مقدونی گردید، چون به‌ویژه اشراف جلگه‌ای مناطق مقدونیه، از مدت‌ها پیش املاکی‌داشتندکه مستقلاً

و به‌گونهٔ خود مختار اداره می‌شدند، اینها تصمیم اسکندر را شکنندهٔ سنت‌های باستانی مقدونی برمی‌شمردند. درعین حال اشراف مناطق کوهستانی مقدونیه، که مانند اشراف جلگه‌ای قدرت چندانی نداشتند، نزد اسکندر ارج فراوان یافتند و زیر سایه او از رفاه فراوان برخوردار شدند، اینان آماده بودند اسکندر را در پیکارهایش علیه «اشراف پیر» پشتیبانی کنند. اشراف پیر نسبت به‌ادامهٔ جنگ پنداری منفی داشتند، اینان می‌پنداشتند، هرچه جنگ طولانی‌تر شود، قدرت شاه افزون‌تر گردد و منابع بیشتری را تصرف کند، اهمیت و اعتبار دولت‌های داخلی‌خود مقدونیه‌کمتر خواهد شد. اما اشراف تازه به‌دوران رسیدهٔ مقدونی به‌دنبال اسکندر می‌رفتند و به‌امید به‌دست آوردن غنائم جنگی و منافع تازه از راه استثمار سرزمین‌های تصرف شده، از پشتیبانی شاه مقدونی دریغ نداشتند.

درچنین وضعی مسئله توطئه فیلوتی، پیش‌آمد که به‌اعدام او و پدرش پارمینونا و تنی‌چند ازنمایندگان اریستوکراسی مقدونی انجامید. اسکندر توانست ازتضاد میان‌اشراف و سربازان معمولی مقدونی‌که از میان دهقانان بیرون آمده بودند، بهره ببرد، اگر چه اینها هم از جنگ خسته می‌نمودند، اما ناخشنودی‌شان ازقدرت روزافزون اشراف‌بارها نیرومندتر بود و هنگامی‌که بنا به‌سنت‌های باستانی مقدونیان، فیلوتی و همکارانش از سوی ارتش محاکمه شدند، به‌اعدام محکوم گردیدند. به‌دنبال توطئه فیلوتی ستیزهای دیگری در داخل‌اردوی اسکندر درگرفت (کشتن کلیتا وتوطئه «پاژلی»). درهمان‌هنگام تضادهای سختی میان اسکندر ومقدونیان، ازسوئی و یونانیانی‌که در ارتش اسکندرخدمت می‌کردند از سوی دیگر پدید آمد.

## پیکار مردم‌آسیای میانه‌علیه‌استیلای یونانیان ـ مقدونیان

دراثر تعرض نیروهای یونانی ـ مقدونی به‌ساتراپ‌های خاوری، ویژگیها وشکل‌های جنگ درآن سامان به‌گونه‌ای دیگر درآمد. اگر پیش از این توده‌های مردم شرق، به‌گونهٔ استثنائی دربرابر رویدادها بی‌اعتنا بودند (گاهی حتی اسکندر را به‌عنوان آزاد کننده آنها از قید ستم پارسیان می‌ستودند، مثلاً درمصر)، اما هم‌اکنون جنگی مردمی‌را علیه نیروهای یونانی ـ مقدونی آغاز کردند. نخستین نشانه آن، قیام در آریی بود این قیام به‌باختر و سغدیان سرایت‌کرد و گسترش یافت. عملیات جنگی در سرزمین آسیای میانه تا ۳۲۷ ق. م. ادامه داشت و منجر به‌تلفاتی شدکه ارتش اسکندر درتمام طول مدت لشکرکشی‌اش تحمل نکرده بود. جنگ مردم آسیای میانه علیه استیلاگران درچند مرحله انجام‌گرفت. درمرحله یکم رهبر قیام بس‌بود. او که به‌خاندان هخامنشیان‌وابستگی

داشت، خود را «پادشاه آسیا» خواند و می‌خواست اسکندررا سرنگون کند. اما نتوانست دربرابر هجوم ارتش اسکندر پایدار بماند چون از اعتماد مردم محلی نسبت به‌خود بهره نبرد، موفق نشد از اشغال جنوب باختر به‌وسیله اسکندر جلوگیرد و گذرگاه آمو دریا را به‌روی ارتش او ببندد. سرانجام بس تسلیم شد، اسکندر فرمان داد او را دستگیر و به‌عنوان خیانت و سوء قصد به‌جان پادشاه قانونی محاکمه‌کنند. پس در اکباتان اعدام گردید.

سخت‌ترین نبرد علیه مقدونیان درمرحله دوم انجام گرفت، دراین‌هنگام رهبری‌قیام به‌عهده یکی از رهبران سغدی به‌نام «سپیتامن» بود. توده‌های وسیعی از مردم به‌این قیام پیوستند و به‌نیروهای یونانی‌ـمقدونی‌ضربه‌های نیرومندی واردآوردند. اسکندر باروش‌بسیار بیرحمانه‌ای به‌این قیام جواب داد. بنا به‌شهادت کورتزی «روفا» او فرمان داد که در درهٔ زرافشان روستاها را به‌آتش بکشند و همه بزرگسالان را آن‌ناحیه را نابود کنند. «دیودور» می‌گوید که دراین هنگام بنا به‌فرمان اسکندر ۱۲۰ هزارتن کشته شدند.

درآخرین مرحلهٔ نبرد پس ازسرکوبی قیام درمراکز باختر و سغد وکشتن «سپیتامن»، پایداری فقط درمناطق پراکندهٔ کوهستانی ادامه یافت. دراین هنگام‌اشراف سغدی وباختری از ادامه سیاست پایداری منصرف شدند و به‌اسکندر گرائیدند. به‌نشانه آشتی، اسکندر بادختر یکی‌از این‌اشراف به‌نام «رکسان» که سغدی بود، ازدواج کرد. یگانهای سوارباختری و سغدی در لشکرکشی اسکندر به‌سوی هندوستان شرکت‌کردند. یکی از ویژگی‌های‌مهم سیاست اسکندر در شرق دستور ساختمان شهرهای تازه درآن‌سرزمین بود. بنا براسنادیکه به‌دست آمده اسکندر چندشهر دراین‌ناحیه بنا نهاد، اما درغرب فقط بندرمصری‌اسکندریه را بنیان گذاشت.

## لشکرکشی به‌هندوستان

لشکرکشی هندوستان تقریباً سه‌سال‌طول‌کشید وپس ازپیوستن سرزمین‌های‌پهناوری ازآن‌دیار به‌متصرفات اسکندر، دراثر خودداری جدی لشکریان از پیشروی بیشتر به‌سوی خاور، پایان یافت. درهندوستان هم مانند آسیای‌میانه، چند شهر و دژ از سوی اسکندر ساخته شد. هنگام بازگشت، ارتش به‌سه‌ستون تقسیم شد: یك ستون زیر فرماندهی کراتر از راه آراخوسیا، دومین ستون به‌فرماندهی خود اسکندر از راه ساحل دریا و سرانجام قسمتی از راه دریا، به‌وسیلهٔ ناوهائی‌که درهندوستان ساخته شدند ازاقیانوس هندبه‌سوی خلیج‌فارس رهسپار شدند ستونی‌که زیر فرماندهی خود اسکندر بود دشوارترین راه را در

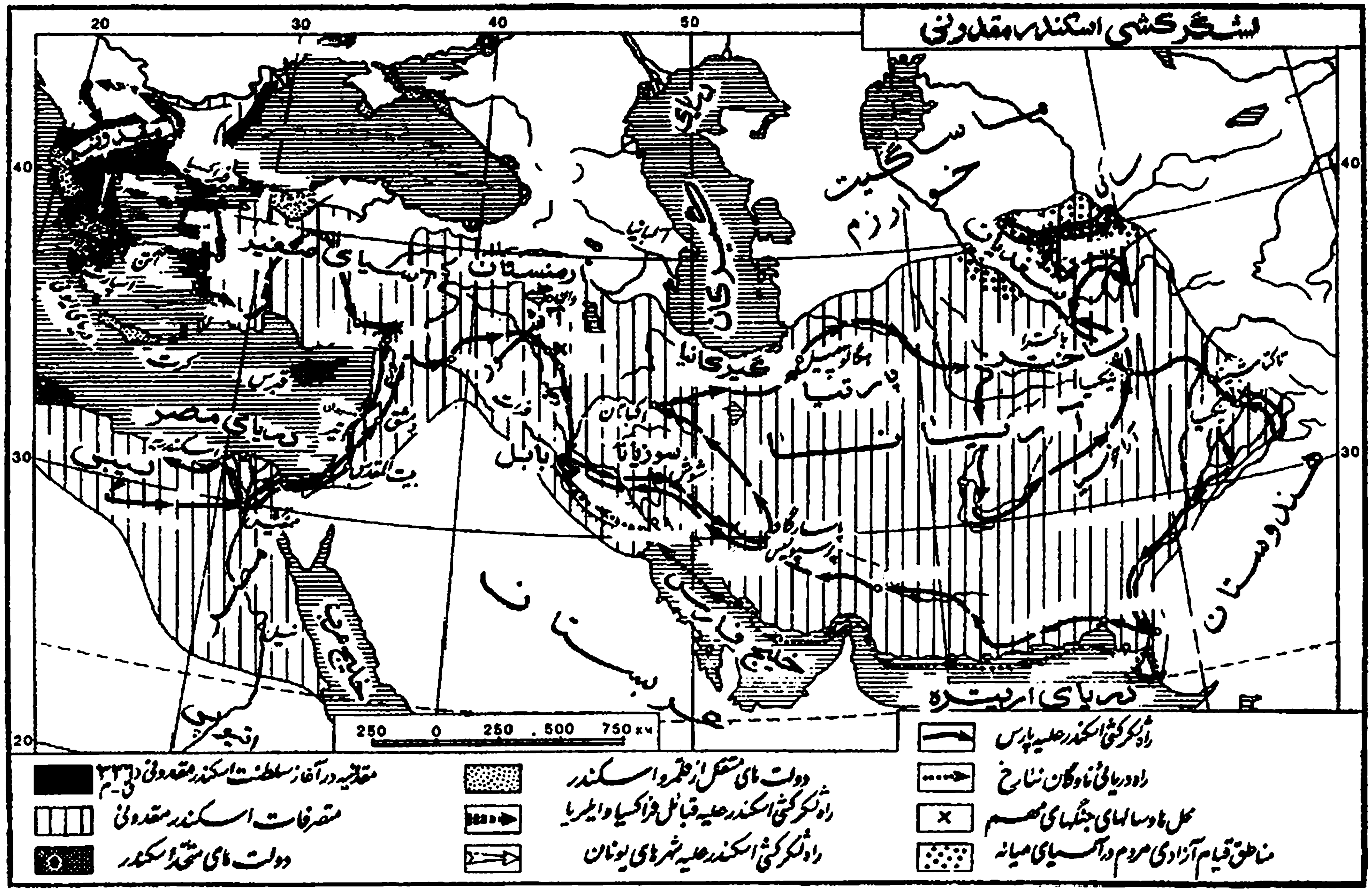
پیش داشت: بایستی از شن‌زارهـای بی‌آب می‌گذشت و پایداری عشایر محلی را درهـم می‌شکست. پس ازانجام این‌راه‌پیمائی بزرگ هرسه قسمت دوشوش به‌هم پیوستند ودرآنجا پایان لشکرکشی پیروزمندانه را جشن گرفتند.

غیبت سه‌ساله اسکندر، شایعـات‌کشته شدن او را درهندوستان پـدید آورد ـ این پدیده‌ها گویای گرایش‌های گریز از مرکز نسبت به‌حکومت او در درون بودند و بنیان امپراطوری اسکندر را سست و ناپایدار نمایاندند. چند ساتراپ ازجمله مقدونیه و پارس تا حد تشکیل دولت‌های مستقلی پیش‌راندند. کلئآرخ یونانی درحالیکه سازمان مالی‌مستقلی درمصر برپا کرد، خودسرانه بقیه مقامهای عالی را اعم از مصری یـا یونانی کنار زد. گارپال که خزانه‌دارکل اسکندر به‌شمار می‌رفت، پول‌های بسیاری از موجودی خزانه‌را حیف و میل‌کرد. اسکندر اقدامهای قاطعی را برای ایجاد یك پارچگی درحکومت انجام داد. چند ساتراپ و مأمور بلندپایه را اعدام و چندتن دیگر را برکنار کـرد. گارپال از ترس‌جانش ضمن برداشت ۶هزار تالانت از خزانهٔ اسکندر به‌یونان گریخت. اما کلئآرخ از سوی‌اسکندربخشوده شد.

اسکندر در دورهٔ پس ازپایان اردوکشی هند سرگرم نظم و نسق سازمانهای اداری دولت و آماده شدن برای لشکرکشی تازه گردید. ازسوی اسکندر مأموران وکارشناسانی جهت شناسائی‌دریای خزر وکناره‌های شبه‌جزیره عربستان ازنظر قابلیت‌کشتی‌رانی گسیل شدند. ظاهراً اعزام مأموران شناسائی اخیر به‌منظور آماده شدن برای تصرف عربستان بود. برای این‌منظور درمنطقهٔ بابل تعمیرگاه‌کشتی بنانهاده شد. وناوگانی‌آماده گردیدند، اسکندرپایتخت خود را درشهر باستانی بابل‌قرارداد، چون این‌شهر درمرکز تقاطع‌راههائی که دورترین‌گوشه‌های امپراطوری را به‌هـم وصل می‌کرد، قرار داشت. درایـن هنگام اسکندر دو طرح اصلاحی را در مورد ارتش به‌موقع اجرا گذاشت درنتیجهٔ این طـرح، پارسها به‌سازمان ارتش مقدونی پیوستند.

شاید اسکندر لشکرکشی عظیم تازه‌ای را طرح‌کرد ـ این‌بار مـی‌خواست، به‌سوی غرب مدیترانه هجوم‌برد، و شاید ضمن‌این‌طرح‌می‌خواست موضع بیرحمانه‌ای علیه‌شهرهای یونانی بگیرد و هرچه قاطع‌تر درکارهای آنها مداخله‌کند وآنها را زیر نظـارت شدیدتر بگیرد. اما ضمن اینکه درگرماگرم فعالیت‌های جوشانی قراوگرفته بود درتابستان ۳۲۳ ق. م. درپایتخت دولتش یعنی بابل درگذشت.

## ارزیابی سیاست اسکندرمقدونی


لشکرکشی اسکندر مقدونی
مقدونیه در آغاز سلطنت اسکندر مقدونی ۳۳۶ ق.م
متصرفات اسکندر مقدونی
دولت های متحد اسکندر
دولت های مستقل از قلمرو اسکندر
راه لشکرکشی اسکندر علیه قبایل فراکسیا و ایلیریا
راه لشکرکشی اسکندر علیه شهرهای یونان
راه لشکرکشی اسکندر علیه پارس
راه دریایی ناوگان نئارخ
محل و سالهای جنگهای مهم
مناطق قیام آزادی مردم در آسیای میانه
250 0 250 500 750 کم
دریای مصر
بابل
پارتیا
خوارزم
هندوستان
دریای اریتره
مصر
لیبی
ارمنستان
آسیای صغیر

درتاریخ‌نگاری نوین ارزیابی‌های گوناگونی نسبت به‌فعالیت‌های اسکندر مقدونی به‌چشم می‌خورد. دانش نوین بنابر بعضی معیارها نظریات تاریخ‌نگاران قدیمی‌را تکرار می‌کند، این‌تاریخ‌نگاران ضمن‌بیان رویدادها سه‌هدف را درنظر گرفته‌اند: اول‌ستایشگری، دوم ارزیابی فعالیت‌های اسکندر با نظریهٔ کاملاً منفی و سوم ارزیابی از لحاظ این‌که اسکندر شاگرد وپیرو مکتب ارسطو بود، دراینجا فعالیت‌های اسکندر به‌دو دوره تقسیم می‌شود: دورهٔ اول زمانی بودکه گویا اسکندر از اندرزهای ارسطو پیروی می‌کرد البته دراین مورد ارزیابی‌کاملاً مساعد بود، دورهٔ دوم زمانی‌بودکه اسکندر از پیروی‌اندرزهای معلمش‌سرباز زد-البته‌دراین دوره ارزیابی منفی‌بود.

ارزیابی فعالیت‌های اسکندر نمی‌تواند یك‌جانبه و مشخص باشد. ارتش او دولت هخامنشیان راکه درحال نابودی بود، منقرض‌کرد و درکنار آن پهنه‌های گسترده‌ای از قلمرو هخامنشیان دراثر عملیات جنگی ویران شدند، صدها هزارتن از مردم به‌ویژه در مشرق به‌هلاکت رسیدند. اما باید یادآوری کرد که دولت اسکندر درعین حال در روی ویرانه‌های دولت هخامنشی بنیان‌گذاری شد. این‌دولت هم سازمانهای مدیریت‌کشوری دوران هخامنشی را دست‌نخورده نگاهداشت و با همان روش به‌ادارهٔ قلمرو امپراطوری خود پرداخت: او ساتراپ‌ها وکشورهای تابعه را دریك پایه قرارداد، کوشش‌کرد قدرت ساتراپ‌ها را محدود و آنها را به‌استانهای کاملاً مطیع دولت مرکزی تبدیل‌کند، حتی درکنار آنها فرماندهان نظامی‌ایکه اصلاً تابع‌آنها نبودند وتماس مستقیم باشاه داشتند، گذاشت. اما این اقدامها عملاً نتوانستند ازگرایش به‌جدایی‌خواهی ساتراپها جلوگیری کنند، رویدادهائیکه هنگام لشکرکشی به‌هندوستان درایران‌پیش‌آمد این‌مطلب رابه‌ثبوت رساند. در سازمانهای سیاسی هم دگرگونی‌های ناچیزی انجام گرفت، درحقیقت ضمن این دگرگونیها فقط برخی از چهره‌های سیاسی ازقبیل حکام وغیره عوض‌شدند. اسکندر کوشش داشت سبك ادارهٔ امپراطوری خود را برپایه شاهنشاهی هخامنشیان به‌گرداند.

گمان نمی‌رود درساختمان اجتماعی جامعه‌های زیر تسلط او دگرگونی مهمی رویداده باشد. درشاهنشاهی هخامنشی ازنقطه‌نظر روابط اجتماعی، سازمان یك‌پارچه وهم‌آهنگی وجود نداشت. دراین‌مورد اختلافهای بسیاری میان ساتراپها یا استانهای تابعه موجود بود،تصرف این مناطق‌به‌وسیله هخامنشیان تغییری در وضع روابط اجتماعی‌ساکنان‌آنها پدیدنیاورد. اما باید چنین پنداشت، دراثرجنگ‌هائیکه رویداده بود خرید و فروش‌مردم یك شهر یا قبیله‌که پس از شکست به‌دست مهاجمان به‌عنوان برده اسیر می‌شدند، سخت رایج گردید. ضمناً گاهگاهی همین اسیران دریك‌جا متمرکز و شهری را تشکیل می‌دادند (مثلاً یونانیان و غیره) - این رویدادها پیشرفت نظام بردگی را با شکل کلاسیك‌اش

باعث می‌شد. اما مسئلهٔ نظام بردگی به‌مفهوم حقوقی و اجتماعی آن همراه با اشکال دیگر محدودیت‌های اجتماعی عملاً در بیشتر استانهای تابعه شاهنشاهی از پیش وجود داشت. به‌دنبال استیلای اسکندر بر این استانها، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در روابط اجتماعی مردم این مناطق پدید نیامد.

اسکندر کوشش داشت یك‌پارچگی مناطق اشغال شده را استوار گرداند. یکی از روش‌هائیکه برای انجام این منظور به‌کار برد، رایج‌کردن سیستم پولی واحد، در سرتاسر امپراطوری، و برمبنای مبادلات سنتی یونان قدیم یعنی وزن‌کالای واسطهٔ مبادله‌استوار بود که البته‌طلا ونقره هم(برمبنای وزن) جزو وسیلهٔ‌مبادله به‌شمار می‌رفت. سکه‌های‌طلا (استاتر) و نقره (درهم و تترا درهم) در ضرابخانهٔ امپراطوری ضرب می‌شدند، ضمناً استانهای محلی هم می‌توانستند سکه‌های مسین بزنند. بیگمان تبدیل گنج‌های انباشتهٔ شاهنشاهان‌هخامنشی که درشوش وپرسپولیس انبار بودند به‌مسکوك، باعث پیشرفت‌روابط کالائی ـ پولی و گسترش زمینهٔ مبادلات پولی دراستانها که تا پیش از این ناگزیر به‌ـ مبادلهٔ جنسی بودند، گردید. اما سیاست پولی اسکندر جنبه‌های منفی هم دربر داشت: رواج معامله با پول مسکوك و درگردش‌گذاشتن پول زیادتر از مقدار کالای تولیدشده، انگیزه تورم وبالارفتن بهای کالاها گردید. این‌پدیده درتمام‌مدتی که یونانیان درامپراطوری پراکنده بودند خودنمائی می‌کرد، اما اقدامهای اسکندر مقدمهٔ این‌بحران بود.

دانشمندان بورژوازی اطلاعات‌گسترده‌ای درباره اسکندر داده و او را ایجادکننده «برادری ملت‌ها» و حتی نخستین‌کسی‌که «انترناسیونالیسم» را در جهان پدید آورد، شناسانده‌اند. دلایل‌آنها اینست‌که او پس ازاستیلای برایران پارسیان را در رأس‌مقامهای عالی اداری‌گذاشت. یا پس از بازگشت از هندوستان جوانان پارسی را در نیروی مسلح خود پذیرفت و توسط مربیان نظامی مقدونی آنها را آموزش نظامی داد (سپس آنها را به‌فالانژها و سواره‌نظام مقدونی واردکرد)، یاآنکه عروسی‌های عظیمی را در شوش‌برپا کرد به‌گونه‌ایکه در یك روز خودش وشمارهٔ بیشماری از فرماندهان نظامی وچندین‌هزار سرباز زیردستش با زنان محلی ازدواج کردند وغیره.

اما انجام‌این‌کارها‌عملاً انگیزه‌های دیگری‌داشتند. اسکندرخوب‌می‌دانست‌که‌پایداری قدرتش روی‌مردم این‌سرزمین‌های پهناورکه دارای سرشت‌ها و باورهای گوناگون‌بودند، تنها به‌وسیلهٔ نیروی مسلح ممکن نیست. بنابراین کوشش داشت تا تکیه گاههای اجتماعی‌ای در میان این مردم پدید آورد وآنها را گسترش دهد، بنابراین به گونه‌های گوناگون تلاش می‌کرد تا رهبران و اشراف محلی را به سوی خود بکشاند. اما دربارهٔ پارسیان باید‌گفت‌که از پیش امور مردم استانها زیر نظر عاملان پارسی اداره می‌شده، او

ناگزیر این‌سیاست را دنبال کرده است. اسکندردرباره «برادری ملت‌ها» اصلاً نمی‌اندیشید، اما فقط می‌خواست، پارسیان و مقدونیان (به‌ویژه اشراف این دو ملت) باهم متحد شوند و «حکومت مردمی» واحدی‌را پدید آورند واین حکومت که‌پایگاه مطمئنی برای قدرت‌ـ نمائی و سلاح برنده‌ای برای ستمگری بود، برمردم قسمتهای دیگر امپراطوری فرمان راند. امـا هدف و وسیله‌ای‌که اسکندر برای پیشرفت مقاصدش برگـزید خیالی خام پیش نبود، چون شرایط عینی برای ایجاد چنین پایگاهی وجود نداشت.

علاوه براین، این سیاست اسکندرجنبهٔ دیگری هم داشت. پادشاهی‌مقدونیه درزمان فیلیپ و اسکندر دارای ویژگیهائی حاکی از شکل‌گیری اجتماعی جـامعهٔ مقدونیه بود و بازماندگان دورهٔ جنگهای دموکراسی مقدونیه (شورای عمومی لشکریان دارای حقوق ویژه‌ای بودکه می‌توانست ازقدرت شاه بکاهد) به‌آن ایمان داشتند. بنابراین سیاست‌اتحاد پارسیان و مقدونی‌ها به‌این معنی بود که این قشر از مقدونیان را از حقوق خود محروم می‌کرد وآنها را تا حد «شهروندان مطمئن و فرمانبردار» پائین می‌آورد.

تا زمانیکه ارتش‌مقدونیه تنها پایگاه اصلی قدرت اسکندر بود، شکستن این‌سنت‌های مقدونیان امکان نداشت. گویا به‌همین انگیزه بود که اسکندرپس از بازگشت ازهندوستان برآن شد ارتش ویژه‌ای از پـارسیانیکه به‌وسیلهٔ مقدونیان آموزش دیده بودند، تشکیل دهد تا آنها را در برابر نظامیان پیرمقدونی قرار دهد. نخست این تصمیم باعث اختلاف میان شاه و ارتش گردید، اما سرانجام شاه نظر خود را تحمیل‌کرد، و توانست یکانهای جزئی را که افراد مقدونی وپارسی درآنها سازمان داده شده بودند، پدید آورد.

معمولاً دانشمندان بـورژوازی که از تز «برادری ملت‌ها»ی اسکندر دم می‌زنند، مسئله سیاست شهرسازی او را در خاور به میان می‌کشند. به‌موجب اظهار نظر پلوتارخ (سدهٔ دوم‌میلادی) اسکندر رویهمرفته ۷۰ شهر بنا کرد. این رقم بیگمان گزافگویانه است. ظاهراً در زمان اسکندر ۳۰ شهر ساخته شد ولی این رقم هم قابل ملاحظه است.

بیشتراین شهرهای‌نودرمناطق‌خاوری امپراطوری بناشده‌اند: درایران، آسیای‌میانه، هندوستان. دانشمندان بورژوازی این اقدام را نشانه‌ای ازتلاش‌های اسکندر برای بسط فرهنگ شهری یونانی‌دربافت‌های‌اجتماعی بقیه مناطقی می‌شمارندکه‌ازشهرسازی‌اطلاعی نداشته‌اند. راست است شهرهائی بـه‌منظور ایجاد ورشد فـرهنگ هلنی (یونانی) ساخته شدند، اما این‌کار به‌این منظور انجام گرفت‌که مردم بومی فرهنگ یونانی را فراگیرند و اینگونه جامعه‌ای یك پارچه بـا افکار وعقاید یونـانیان و مقدونیان پدید آید. اما این شیوه تفکر نمی‌تواند درست باشد. چون جامعه‌های بومی طی قرنها فرهنگ خودشان را داشتند. علاوه‌براین‌دلایلی‌وجود نداردکه‌اسکندردربارهٔ گسترش فرهنگ‌یونانی می‌اندیشید.

بنیان‌گذاری این شهرهـا در درجه اول به منظور هدف‌هـای جنگی و ایجاد پایگاههای استراتژیك انجام گرفت، چون از این پایگاه‌ها سرزمین‌های زیر اشغال بازرسی می‌شدند، به‌همین انگیزه بیشتر این شهرها در منطقه‌هـای شرقی ساخته شدند، در این نقاط بود که پایداری یونانیان ـ مقدونیان در برابر اسکندر سخت فزونی یافت. فقط بعدها قسمتی از این شهرها به‌مراکز مهم صنعت و بازرگانی تبدیل شدند، کیفیت ترکیب مردم این‌شهرها (مقدونی، یونانی، بومیان) که به‌منظور تحقق طرحهای سیاسی‌اسکندر متمرکزشده بودند، اینگونه بود: بیشتر این مردم تغییر ماهیت دادند (از جمله مقدونیهائیکه ارتشی‌نبودند) وکم وبیش به‌توده‌ای از شهروندان هم وطن‌که تابع دولت مرکزی بودند، تبدیل شدند. این شهرها برخلاف «پلیس»‌های یونانی از خود مختاری محروم و زیر فرمان مستقیم فرمانداران تابع شاه قرار داشتند، وطبعاً این چگونگی باعث ناخشنودی یونانیانی‌گردید که در این شهرها مقیم بودند. بنابراین بـه‌سال ۳۱۵ ق.م. در شهرهای نوبنیاد مناطق باختر و سغدیان، شورش یونانیان‌آغاز وبه‌سال ۳۲۳ ق.م. بیدرنگ پس از مرگ‌اسکندر قیام سختی درگرفت‌که سیستم حکومتی مقدونیان را در مرزهای شمالی شرقی لرزاند.

اینگونه ارزیابی‌وضعیت متصرفات اسکندر از سوی‌پژوهشگران بورژوازی‌نمی‌تواند درست باشد. تصرف ایران به‌وسیله اسکندر یك رشته مسائل بسیار پیچیده‌ایرا پدید آورد که حل آنها غیرممکن بود. فعالیت‌های اسکندر بسیاری از تضادهای اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیك را ژرف‌ترکردند. مرگ اسکندر لحظه تحول این یا آن راه حل پس ازیك دورهٔ طولانی پیکار درونی به‌شمار می‌رفت.

## دولت سلوکیدها

تقریباً پس از مرگ اسکندر از هم پاشیدگی امپراطوری او آغازگردید. پیکارمیان سرداران مقدونی پیشین شاه تـا چند دهه ادامه داشت. نخستین مرحلهٔ این پیکار شامل درگیری ستیزهای پیوسته میان ساتراپ‌ها بود که هرکدام‌کوشش داشتند نفوذ وقدرت‌خود را روی‌ساتراپیها یا چهرمهای دیگر برقرارکنند. کسانیکه درواُس امپراطوری قرارداشتند (سرداران مقدونی ـ نخست پردمکا وسپس آنتی‌پاترا)، منظورشان این بود یك پارچگی امپراطوری را حفظ‌کنند وخود در رأس آن قرارگیرند. بعدها رفته رفته دولت‌های جداـ گانه‌ای در دوران قلمرو امپراطوری شکل گرفتند و پیکار برای تقسیم ارثیه اسکندر در گرفت. در روی ویرانه‌های امپراطوری اسکندر، سه مرکز اصلی به‌وجود آمد: مقدونیه (ویونان‌که تابع آن بود)، دولت پتولمها شامل (مصر، بخش جنوبی سوریه و چنداستان

آسیای صغیر) وسرانجام سلوکیدها (قسمت آسیائی متصرفات اسکندر).
بنیان‌گذار دولت سلوکیدها سلوکی، یکی از محافظان جان اسکندر بود. به‌موجب پیمانی که به سال ۳۲۱ ق. م. میان ساتراپها بسته شد، بابل هم جزو قلمرو سلوکی گردید. سلوکی در نخستین سال فرمانروائیش سرگرم پیکار سخت به‌منظور استوارکردن حکومتش در بابل شد. نخست او ناگزیر با یکی از سرداران اسکندر به‌نام یومن درگیر شد، نامبرده درآسیای صغیر شکست خورد و با رزمندگان همراهش به خاورگریخت. در اینجا یومن ائتلافی از ساتراپهای محلی پدید آورد، اما به‌انگیزهٔ عدم اعتماد متقابل و بی‌میلی ساکنان محلی دربارهٔ جداشدن از مرکز قدرت، این ائتلاف به‌هم خورد، اینگونه فرمانروای عالی‌آسیا با کمك آنتی‌گونا، یومن و متحدانش را ازمیان برد و تسلط کامل خود را بر سرتاسر ساتراپهای ایران ـ آسیای میانه برقرار کرد. سرانجام آنتی‌گونا خودش می‌خواست جای سلوکی را بگیرد (به‌سال ۳۱۵ ق. م.).
اما سلوکی از درگیری شدید آنتی‌گونا با ساتراپهای دیگر بهره برد، درحالیکه از فرمانروای مصر یعنی پتولم نیروهای کمکی در اختیارگرفت، به‌سال ۳۱۲ ق. م. به بابل برگشت، این سال آغاز فرمانروائی سلوکیدها به‌شمار می‌آید. در هرحال سلوکی با پشتیبانی مردم محلی توانست قدرت خود را در تمام ساتراپهـا برقرارکند. با شرایط مساعدی‌که پدید آمده بود (ادامه جنگ درغرب) سلوکی‌امکان یافت به شرق لشکرکشی کند وطی این لشکرکشی ساتراپهای ایران وآسیای میانه را تصرف‌کرد. در پایان این لشکرکشی او با چاندراگوپتا بنیان‌گذار دولت‌های مائوری در هندوستان برخورد. جنگ میان آنها با واگذاری تمام متصرفات هندی اسکندر به‌فرماتروای هندی پایان یافت، در عوض چاندراگوپتا ۵۰۰ رأس فیل جنگی به‌سلوکی واگذارکردکه باعث تقویت نیروهای او شد. در سالهای ۳۰۵/۳۰۴ ق. م. سلوکی خود را پـادشاه اعلام‌کرد، دیری نپائید سوریه شمالی را گرفت و به‌سال ۲۸۱ ق. م. قسمت عمده آسیای صغیر را به‌چنگ‌آورد؛ در این سال‌که او قصد تصرف مقدونیه را داشت، کشته شد.
سلوکیدها در دوره شکوفائی‌حکومت‌شان قسمت‌عمدهٔ متصرفات‌آسیائی‌اسکندر را در دست داشتند ضمناً همان دشواریهای زمان اسکندر برای کشورداری در این سرزمین در برابر حکومت تازه خودنمائی کردند. اما راه حل‌سلوکیدها در بیشتر موارد جوردیگربود.
سیاست اسکندر که ایجاد یك پارچگی پارسیان و مقدونیان، به عنوان رعـایای امپراطوری بود، در زمان سلوکیدها از میان رفت. تقریباً بیدرنگ پس از مرگ اسکندر پـارسیان از مقامهای مهم دولتی برکنار شدند. سربـازان مقدونی نمی‌خواستند که ثمرهٔ پیروزیهایشان را با پارسیان مغلوب تقسیم‌کنند، و سرداران (از جمله خود سلوکی) در

شرایطی که پیوسته در حال جنگ بودند از گـرایشهای افراد ارتش پیروی می‌کردند، نمی‌توانستند (و نمی‌خواستند) سیاستی‌مخالف با خواسته‌های افرادشان را اجرا کنند. در این شرایط سیاست بازسازی سازمان حکومت با طرح‌های اسکندر تفاوت فراوان داشت. قشر مدیران دولتی همه مقدونی بـودندکه در رأس آنها شاه قرار داشت، در مرکز این سازمان‌حکومتی، ارتش‌بودکه فرماندهان آن همهٔ مقامهای عالی را اشغال کردند. مبنای حقوقی این نظام از پندارکهنی الهام می‌گرفت که به‌موجب آن فاتحان، مالك دارائی و زندگی‌مغلوبان‌به‌شمار می‌آمدند. استثمار مردم تنها به‌وسیلهٔ دستگاه دولتی انجام‌می‌یافت، اما این بـه‌آن معنی نبود که سلوکیدهـا از اشراف متشخص محلی به‌عنوان پشتیبان در کشورهای اشغال شده بهره نمی‌بردند. مثلا روحانیان معابد محلی در شهرهای بابل از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار بودند. اما در اصل حکومت سلوکیدها به‌دست مقدونیان گرداننده می‌شد، و بقیه مردم که شامل اکثریت قریب به‌اتفاق ساکنان بودند، از لحاظ اجتماعی در پست‌ترین وضع قرار داشتند. روابط اجتماعی موجود تغییر چندانی نکرد، اما یك قشر اجتماعی ـ مقامهای بسیار عالی ـ تازه پدید آمد.

سیاست شهرسازی بنابرطرحهای اسکندر، درزمان سلوکیدها ازبین رفت. شهرهائیکه اسکندر در مدت کوتاهی بنانهاده بود، وهمچنین شهرهای نوی‌که خود سلوکیدها ساختند، حقوق «پلیس‌ها» را باز یافتند. این به‌آن‌معنی بودکه محدودیت‌های سخت اسکندر دربارهٔ شوراهای شهری ملغی شد، و هم‌اکنون این شهرها تا اندازه‌ای خود مختاری به‌دست آوردند، این خواسته یونانیان بود و باعث‌کشانده شدن آنها از زادگاهشان به‌شهرهای نوبنیاد خاورگردید. اما در عین حال این شهرها بـا «پلیس‌های» یونانی دوره‌های پیشین تفاوت فراوان داشتند، خود مختاری‌آنها فقط به‌کارهای داخلی محدود می‌شد و دررأس شوراهای شهرها نمایندگان‌شاه به‌نام اپیستات وجود داشتند. زمین‌های این‌شهرها متعلق به‌شاه بودند، اما شوراهای شهر مالك شرطی این زمین‌ها به‌شمار می‌آمدند و اعضای‌این شوراها ناگزیر بودند (به‌عوض‌این امتیاز) در آرتش شاه خدمت‌کنند. اینگونه درحکومت سلوکیدها نوعی سازش میان خواسته‌های یونانیان وسیاست تمرکز دولت سلوکیدها پدید آمد، این سیاست باعث پشتیبانی یونانیان‌که در شهرهای نوبنیاد مسکن گزیدند، ازرژیم موجود یعنی دودمان سلوکیدها، گردید. علاوه براین مناطق روستائی هم به‌شهرها وابسته بودند و ساکنان این روستاهـا در رابطه بـا شهرها وظایف ویژه‌ای را به عهده داشتند. اینگونه سلوکیدها شهرهای یونانی را در استثمار ساکنان بومی با خود شریك کردند و بنابراین تکیه گاههائـی را برای تثبیت قدرتشان در شرق پـدید آوردند. دانشمندان بورژوازی به‌ویژه اظهار عقیده کرده‌اندکه گویا شهرهای یونانی در خاور «ولینعمت‌های

دهقانانِ آسیائی» بوده‌اند. اما عملاً از روابط شهر وده چنین بر می‌آید که فقط شکل استثمار دهقانان روستا عوض شده بود.

بنابه منابعی‌که به‌دست‌آمده، سلوکیدها درحدود ۷۰ شهر بناکردند. این‌رقم به‌نظر درست می‌آید. مراکز اصلی شهرسازی سلوکیدها در شمال سوریه، بین‌النهرین و درایران منطقهٔ ماد بوده است. چند شهر هم در مناطق ایلام، پارس، کارامانی، گیرکان و پارت ساخته شدند. بعدها چند شهر به‌زودی ویران گردیدند، اما عده‌ای از آنها مدت‌ها باقیماندند. گاهی شهرهای یونانی در نزدیکی شهرهـای محلی ساخته می‌شدند (مثلاً، شوش، اکباتان، هکاتومپیل) اما شوراهای شهری یونانی، با مردم محلی نمی‌آمیختند.

کلنی‌نشینی‌نیز از راه اسکان‌نظامیان به‌ویژه درمناطق‌مهم استراتژیك وشاهراههای اصلی‌که نقاط دور دست قلمرو حکومت را بههم وصل می‌کردند، انجام می‌گرفت.

به‌غیر از آنچه دربالا ذکرشد، سلوکیدها در بیشترکارهای کشورداری از سنت‌های اسکندر پیروی می‌کردند. بنابراین پادشاهان سلوکید با خودکامگی و قدرت‌کامل‌کشور را می‌گرداندند. آپیان، نویسنده یونانی در سدهٔدوم میلادی‌که تاریخ سلوکیدها را به‌رشته تحریر درآورده، عملاً روش حکومت سکوکیدها را اینگونه منعکس می‌کند: به طورکلی قوانین جاریه‌زمان سلوکید را می‌توان با این‌جمله خلاصه‌کرد: «آنچه را که شاه‌تصویب می‌کرد کاملا عادلانه به‌شمار می‌رفت». دربسیاری موارد مانند مقدونیه ارتش درکارهای حکومتی مداخله‌ای نداشت.

## رژیم اجتماعی و سیاسی دولت سلوکید

تودهٔ اصلی مردم، دهقانان بودند واینها وظیفهٔ پرداخت مالیات‌های پولی وجنسی را به‌شاه داشتند. بیشتر اوقات دهقانان مالیات‌های خود را به نمایندهٔ شاه یعنی محصل مالیاتی تحویل می‌دادند. اما دهقانان ظاهراً وابسته و مقید به‌شمار نمی‌آمدند. این‌طبقه خود را آزاد می‌شناخت، اما روش کشورداری سلوکیدها چنان بودکه رفته رفته دهقانان را به‌اسارت و بردگی می‌کشاند وآنها را از راه وابستگی به زمین به بردهٔ دولت تبدیل می‌کرد.

سیستم مالیاتی دولت سلوکیدها کاملا پیچیده بود. گذشته از مالیات اصلی به نام «فوروس» که از شهر یا طایفه به‌گونه دسته جمعی وصول می‌شد، مالیات‌هائی از قبیل مالیات‌سرانه، مالیات برمعامله، مالیات‌برثروت، مالیات برده وغیره را ازمردم‌می‌گرفتند. به‌ویژه مالیات «فوروس» بسیارسنگین بود چون‌میزان آن به‌طور ثابت ثبت می‌شد وهیچ ـ

وقت کاهش نمی‌یافت. خشکسالی، ویرانی محل در اثر عملیات جنگی وغیره نمی‌توانستند مانع از پرداخت فوری شوند. همیشه بدهی به‌دولت وسیله‌ای بـود که دهقان را مقید و وابسته به‌زمین می‌کرد. ماهیت‌دولت سلوکید به‌ویژه ازسیاست مالیاتی آن روشن‌می‌شود، چون این سیاست بهترین وسیله برای استثمار رعایا به‌شمار می‌رفت.

ارتش سلوکیدها شامل یك هستهٔ نسبتاً کوچك دائمی از پیاده وسوار مقدونی، و پادگانهائی در مراکز مهم، زیر نظرساتراپهای محل بود. درمورد لزوم ایجاب می‌کرد که یکانهائی از شهرهای یونانی وعشایر محلی بسیج گردند. مزدوران هم نقش مهمی را در ارتش ایفا می‌کردند. افراد ارتش‌چند ده‌هزار نفری از خزانه شاه حقوق وجیره‌دریافت می‌کردند. شاه فرماندهی عالی کل‌قوا بـود و هنگام جنگ خودش فرماندهی را به‌دست می‌گرفت.

قلمرو پهناور سلوکیدها به‌ساتراپها تقسیم می‌شد. ساتراپهای سلوکیدی کوچکتر از ساتراپهای دولت هخامنشی واسکندر بودند. کوچکترین‌واحد اداری، حوزه‌های‌مذهبی بودند. در رأس ساتراپها، ساتراپدار قرار داشت که قدرت‌کشوری ولشکری را به‌دست می‌گرفت، ادارات مالی ساتراپها هم مستقل بودند.

زمین‌های دولت بـه دو قسمت تقسیم می‌شدند: قسمتی متعلق به شخص شاه بود (املاك شخصی) ودر قسمت دیگرشوراهای شهرها شریك شاه بودند. رؤسای دودمانهای محلی، عشایر، جامعه‌هـا وغیره اصولا زیر حاکمیت شاه قرار داشتند. اما مرز مشخصی میان مفهوم حاکمیت ومالکیت وجود نداشت، چون همیشه رهبر قوم غالب دارای‌قدرت مطلقه بود بنابراین عمال شاه روی تمام زمین‌هـا نظارت داشتند. اعمال قدرت از سوی شاه باعث تقویت او می‌گـردید، والا دولت نمی‌توانست تنها بـه کمك شماره ناچیزی مقدونی سرزمین پهناور امپراطوری را بگرداند.

بنیان‌گذاری گسترده شهرهای یونانی باعث‌پیشرفت نظام برده‌داری به‌شکل‌کلاسیك خودگردید. همراه با برده‌داری روش‌های دیگر به‌بندکشیدن توده‌ها رایج گردید. چیرگی مقدونیان وحکومت‌های یونانی‌به‌طورکلی اصول روابط اجتماعی موجود را تغییری‌نداد، حتی هنگام استیلای اینان وضع توده‌های مردم بدتر شد، استثمار آنها شدیدتر گردید، و محدودیت توده‌ها به‌حد بردگی رسید. طبعاً این شرایط اعتراض توده‌های مردم محلی را برانگیخت، وهمین مسئله‌انگیزه ناپایداری دولت سلوکیدها شد. و در ظرف چند دهه پس از تشکیل این دولت‌گرایش توده‌ها به‌جدائی خواهی شدت گرفت.

## سقوط دولت‌سلوکیدها‌حکومت‌مقدونی‌ـ‌باختری‌وپارت

خاور (مناطق آسیای میانه وایران) صحنهٔ اصلی اجرای سیاست سلوکیدها درزمان باستان بود. درزمان سلوکی‌اول پسرو وارثش به‌نام آنتیوك (۲۸۰-۲۶۱ ق.م.) به‌عنوان دستیار شاه سیاست‌های دولت سلوکید را دربخش خـاوری متصرفات پدرش اجرا می‌کرد. برای تقویت موقعیت سلوکیدها شهرهای نوی در روستاهائیکه لشکریان درآن پادگان بودند، بنا گردید، شهرهای قدیمی نوسازی شدند و کارهای دیگری انجام گرفتند (مثلا پیرامون واحهٔ مرو دیوارکشی شد وغیره).

اما بعداً این سیاست دگرگون گردید. مرکز ثقل سیاست سلوکیدها بیشتر به غرب انتقال یافت. جنگ‌های دامنه‌داری میان سلوکیدها و پتولمی‌ها برسر تسلط بر جنوب سوریه در گرفت (جنگ‌های سوریه)، ساتراپهای خاوری تـابع دولت مرکزی به‌عنوان منابعی برای استثمار تلقی شدند واین مناطق مراکزی تدارکاتی برای اجرای سیاست‌فعال در مرزهای باختری به‌کار رفتند. ساکنان یونانی و مقدونی مناطق خاوری نمی‌توانستند با این وضعیت سازگار بـاشند. در بـرابر دولت یك مشت مسائل پیچیده وجود داشت (افزایش ناخشنودی مردم محلی، تهدید عشایر کوچ‌نشین وغیره) و اگر این مسائل حل نمی‌شدند بیگمان بهره‌کشی از منابع مادی و انسانی آن منطقه برای عملیات در غرب دشوار بود. به‌این انگیزه‌ها روحیه جدائی‌خواهی درخاور افزایش می‌یافت، وبیشترساکنان خواهان گسستن بند اطاعت ازشاه سلوکی بودند. در نیمه سده سوم ق. م. زمان‌مناسب برای انجام این منظور فرا رسید، در این هنگام، ستیزهای داخلی ارکان دولت سلوکی، وعقب‌نشینی ارتش این دولت در جنگ بـا پتولمی‌ها حکومت را به‌مرز فاجعهٔ هولناکی سوق داد. درهمین هنگام ساتراپهای باختر سغدیان و پارت از قلمرو دولت سلوکید جدا شدند. ضمن رویدادهای بعدی پارت‌ها موفق به تشکیل دولت پارت گردیدند (به بخش بعدی مراجعه شود)، و در سرزمین‌های بـاختر و سغدیان، حکومت یونانی ـ باختری تشکیل گردید. لشکرکشی‌سلوکی دوم (۲۳۰ ـ ۲۲۷ ق. م.) به‌شرق با وجودکامیابیهای نخستین سرانجام به‌شکست گرائید. اینگونه حاشیه شمال شرقی قلمرو سلوکیدها ازدست شاه آندودمان خارج شد.

بیدرنگ پس از آغاز سلطنت آنیتوخ سوم، ساتراپ ماد، مولون و برادرش اسکندر که ساتراپ پیشین پارس بود، علیه‌دولت مرکزی سلوکید بپا خاستند (در سالهای ۲۲۲ ـ ۲۲۰ ق. م.). انگیزهٔ این قیام چیزی جز جدائی‌خواهی بلند پایگان یونانی ـ مقدونی نبود. در این هنگام مولون، کامیابیهای درخشانی به‌دست آورد وحتی بابل وبین‌النهرین را تصرف وخود را شاه اعلام‌کرد، اما این قیام سرکوب شد. پس از این رویداد آنتیوخ سوم لشکر کشی بزرگی را به‌سوی خاور آغاز کرد (۲۱۲ ـ ۲۰۵ ق. م.)، منظور از

این لشکرکشی تسلط دوبارهٔ سلوکیدها برمناطق از دست رفته بود. پایگاه این‌لشکرکشی ماد بود. برای به‌دست‌آوردن‌پول، آنتیوخ فرمان‌داد معبد آناهیتا دراکباتان تاراج شود، مبلغ ۴ هزار تالانت ازین غارت به‌دست آورد. در نتیجهٔ این لشکرکشی دولت پارت مغلوب شد، اما این دولت رسماً حاکمیت خود را زیرحمایت حکومت یونانی ـ باختری نگهداشت چون پس ازدوسال محاصرهٔ بیهوده، شهر باختر سقوط نکرد، پس از آن‌آنتیوخ از هندوکش گذشت و به‌مرزهای هندوستان حمله‌کرد؛ در اینجا آنتیوخ با سفاگامنی پادشاه هندوستان پیمانی بست‌که به‌موجب آن چند فیل جنگی از او گرفت. ارتش سلوکید ضمن بازگشت از مناطق جنوبی ایران عبور کرد. آنتیوخ از پارس به عربستان لشکر کشید. خود او آن اندازه این‌لشکرکشی را مهم شمردکه پس ازپایان‌آن به‌خود لقب «کبیر» داد.

لشکرکشی به‌خاور تا اندازه‌ای ازهم پاشیدگی دولت سلوکید را به‌تأخیرانداخت، اما انگیزه‌های آن‌از میان‌نرفت. شکست حکومتهای پارت و یونانی ـ باختری نتوانست نتیجهٔ قطعی برای دولت سلوکید در برداشته باشد، چون برای استواری‌قدرت ناگزیر بایستی نیروی‌کافی در محل می‌گذاشت.

در آغاز سدهٔ دوم ق. م. سلوکیدها حمله‌ای جدی به‌خاور مدیترانه یعنی مرزهای دولت روم انجام دادند. جنگ میان رومیان و پادشاه‌سلوکید بر سر تسلط بریونان بود. رویدادهای بعدی نشان دادندکه پیروزی‌های پیشین آنتیوخ کاملا ناپایدار بودند. دیری نپائیدکه به‌سال۱۸۹ ق. م. از رومیان‌شکست سختی‌خورد واینگونه روند از هم‌پاشیدگی دولت سلوکیدها که تا اندازه‌ای انگیزه آن سیاست آنتیوخ بود، سرعت گرفت. آنتیوخ که گرفتار دشواریهای مالی بود (لزوم هزینه تجدید سازمان ارتش، پرداخت سالیانه ۱٬۰۰۰ تالانت به روم) برآن شد این نابسامانی را با وسیله مطمئنی اصلاح‌کند: فرمان داد تا معبدهای محلی را در ایلام تاراج کنند، این‌کار باعث شورش مردم محلی‌گردید و در جریان این قیام خود آنتیوخ کشته شد.

آخرین نقش سیاست خشن به‌منظور بازسازی قدرت دولت سلوکید را آنتیوخ‌چهارم ایفا کرد (۱۷۵ - ۱۶۳ ق. م.). کوشش برای نیرو بخشیدن موقعیت یونانیان از جمله فعالیت‌های آنتیوخ چهارم بود یکی از اقدامهای این پادشاه ساختمان شهرهای یونانی‌در شرق بود. تهدید دائمی غرب از سوی رومیان اورا وادار کرد تا دربارهٔ تحکیم قدرت سلوکیدها در شرق بیندیشد، در این منطقه پس از مرگ آنتیوخ سوم رویدادهای مهمی از جمله جدائی‌پارس پیش آمد. برخی از اسناد گواهی می‌دهندکه از پیش پارسها زیرتسلط سلوکیدها بودند، اما هم‌اکنون مخالفت با فرمانروایان یونانی ـ مقدونی در آنجا اوج گرفت. ایمان به سنت‌های باستانی محلی ظاهراً از ویژگیهای دودمانهای نامدار پارسی

بود که پس از مرگ آنتیوخ سوم به‌قدرت رسیدند. فرمانروایان پارسی به‌لقب «فراتاراکا» ملقب شدند، این عنوان را در زمان هخامنشیان به صاحبمنصبان بلند پایه لشکری و کشوری می‌دادند. به‌دست‌آمدن استقلال پارسها پس‌از انجام جنگ‌های خونین بالشکریان دولت یونانی ـ مقدونی که در پارس ساکن بودند، عملی شد.

در همان هنگام در پارت هم مردم قید فرمـانبرداری سلوکیدها را که آنتیوخ سوم به‌آنها تحمیل کرده بودگسستند. پارت‌ها دوباره به‌سوی غرب یعنی ماد پیشرفتند.

اینگونه هم‌اکنون مسائل پیچیده‌ایکه در برابرآنتیوخ چهارم قرار داشتند همانهائی بودندکه ده‌ها سال پیش‌آنتیوخ سوم را به‌خود مشغول می‌داشتند وحل این مسائل‌بایستی به‌وسیله او حل می‌شد. هم‌اکنون سلوکیدهـا از لحاظ مالی بیش ازپیش در تنگنا بودند، به‌همین انگیزه لشکرکشی‌های آنتیوخ چهارم باناکامی کامل روبروگردید، وخود او هم با وضع نامعلومی‌کشته شد، از هم‌پاشیدگی و نابسامانی وضع دولت سلوکیدها سرانجام به زوال قدرت مقدونیان در سرزمین ایران گرائید. شورش ساتراپ سلوکیدی ماد به‌نام تیمارخ باعث شدکه پارت‌ها به‌آن منطقه مسلط شوند. پس از آن پارت‌ها، پارس وایلام را به تصرف در آوردند. در حدود چهلمین سال سده دوم ق. م. تسلط سیاسی یونانی ـ مقدونی در ایران پایان یافت.

دورهٔ تسلط یونانیان ـ مقدونیان در شرق معمولاً هلنیسم نامیده می‌شود. پایان‌کار تسلط هلنیسم به‌طورکامل در سال ۳۰ ق.م. هنگامیکه دولت روم آخرین حکومت آنها را در مصر منقرض‌کرد، انجام‌گرفت. دورهٔ هلنیسم نمایانگر پیشرفت‌های زیادی درشرق است. پیشرفتهای اقتصادی چشم‌گیر، ارتباط سیاسی ـ اقتصادی وفرهنگی دور افتاده‌ترین نقاط با یکدیگر از ویژگیهای این دوره به‌شمار می‌رود. در این زمان شهرهای یونـانی و محلی بی‌شماری ساخته شدند، روش‌های نوین آبیاری مصنوعی در پهنه‌های‌گسترده‌ای از زمین‌های خشك معمول‌گردید. کارکشاورزی وصنعت با روشهائی نوین رونق‌گرفت. در عین حال این دوره زمان درگیری تضادهای سخت اجتماعی در شرق به‌شمار می‌رود، زمانیکه چیرگی دولت‌های زورمند برملت‌های مغلوب آشکارا باعث تشدید این تضادها گردید.

از نظر دانشمندان شوروی دورهٔ هلنیسم، زمانی است‌که در نتیجهٔ چیرگی اسکندر مقدونی وتشکیل یك حکومت هلنی روند تأثیر متقابل نهادهای یونانی ومحلی در زمینهٔ اجتماعی ـ اقتصادی وسیاسی مردم آغاز شده است. اما نتایج واقعی این آمیختگی‌به‌ویژه در زمینه‌های ایدئولوژی و فرهنگ در دوران تـاریخی بعدی یعنی زمان پارت‌ها آشکار گردیده است. در این زمان، یونـانیان‌که از امتیازات دورهٔ پیشین محروم بـودند، دیگر

میان آنها و مردم محلی از لحاظ اجتماعی تفاوتی وجود نداشت. بنابراین برای پیوستگی فرهنگ شرقی و یونانی شرایط بسیار مساعدی پدید آمد، واین یك پارچگی فرهنگی نفوذ بسیاری در غرب، درکشورهای باستانی کنارهٔ دریای مدیترانه و سرانجام در امپراطوری روم باستان داشت.

# ۵
# دولت پارت

## تشکیل پادشاهی پارت و پیکارش با سلوکیدها در غرب و کوچ‌نشینان شرق

دورهٔ فرمانروائی دولت پارت (از نیمه سدهٔ سوم ق.م. تا ۲۲۶ میلادی) مهمترین زمان در تاریخ ایران به شمار می‌رود. این دولت در زمان شکوفائیش نه تنها سرزمین ایران، بلکه قسمتی از ترکمنستان شوروی‌کنونی، عراق (از جمله بابل باستان)، قسمتی از سرزمین افغانستان و پاکستان را به تصرف خود در آورد. پارت‌ها که زادگاهشان نخست در مناطق نیمه‌بایر وکوهستانی جنوب ترکمنستان وشمال‌خراسان بود، توانستند بزرگترین دولت‌های جهان را در زمان خود تشکیل دهند.

بحران دولت سلوکید در نیمه‌سدهٔ سوم ق.م. باعث شدکه تسلط برچند استان‌شرقی را ازدست بدهد. این استانها را حاکمان یونانی اداره می‌کردند: دیودت در باختر، اوتیدم در سغد و آندراگود در پارت. پیشرفت موقعیت سیاسی پارت در اثر مداخلهٔ اتحادیهٔ کوچ‌نشینان پارن سرعت‌گرفت، پارن‌ها واحه‌هائی ازکناره دریای خزر تا رود تجن راکه برای کشاورزی مناسب بودند در اشغال داشتند. پارن‌ها زیر رهبری آرشاك به‌پارت هجوم کردند. ضمن جنگ آندراگود (حاکم یونانی) کشته شد و اداره امور پارت به‌دست

آرشاك افتاد. این رویداد به احتمال قوی در سال ۲۴۷ ق.م. پیش آمد. بیدرنگ اتحاد میان کوچ‌نشینان با قبایلی که از لحاظ نژادی و فرهنگی به‌هم نزدیك بودند انجام گرفت، ساکنان واحه‌ها، پایگاه استواری برای ایجاد دولتی به‌شمار می‌آمدند. فقط وضعشان از آن جهت پیچیده بود که در آن منطقه تنی چند از مالکان یونانی درآنجا نفوذ داشتند. یونانی ـ باختری‌ها از دشمنان طبیعی دولت نـوبنیاد پارت به شمار می‌آمدند. اینگونه هنوز به هیچوجه خطر تهدید سلوکیدها از میان نرفته بود. بنابراین دولت پارت نخستین سالهای موجودیتش را به جنگ برای تشکیل یك دولت نیرومند و یکپارچه گذراند. اشغال فوری گیرکان دولت پارت را توان بخشید. نشانهٔ این مرحلهٔ نوین پیشرفت دولت پارت آغاز ضرب سکه نقره به‌نام شاه پارت بود.

رویدادها سرانجام‌موجودیت واستقلال‌دولت پارت را تثبیت کردند، در بین‌سالهای ۲۳۰-۲۲۷ ق.م. پادشاه سلوکید، سلوکی دوم پس از آنکه موقعیتش را در غرب‌استوار کرد، به‌منظور برگرداندن متصرفات از دست رفته «ساتراپ‌های بالا» به آن لشکرکشید. نخست ارتش‌سلوکیدها کامیاب شد، اما بعدها، پارت‌ها که به‌قبایل کوچ‌نشین به‌نام‌آپاسیاك متکی بودند، توانستند برشاه سلوکید پیروز شوند. اگرچه به‌علت در گرفتن شورش در سوریه، سلوکی نتوانست به‌جنگ با پارت‌ها ادامه دهد. آرشاك خود را شاه خواند و در شهر آساك تاجگذاری باشکوهی بر پاکرد و به افتخار این پیروزی در معبد محلی آتش «جاوید» برافروخته شد. سالهای بعد سلطنت آرشاك ظاهراً به‌صلح سپری شد. بنابه‌اظهار نظرنویسندگان باستانی‌دراین هنگام ارتش پارت تقویت‌گردید، شهرهای مستحکم ودژهائی ساخته شدند. قرائنی وجود داردکه در آنزمان پارت‌ها رفته رفته به سرزمین ماد هم‌نفوذ کردند.

با پیدایش دولت پارت نخستین مرحلهٔ اهمیت تاریخی این دودمان در زمان باستان نمودارگردید. در این‌هنگام از هم‌پاشیدن‌تسلط یونان ـ مقدونیه درآسیا وایجاد دولت‌های محلی‌دراین سامان‌آغازگردید. اما منابع وامکانات یونان ـ مقدونیه هنوز برای‌سلوکیدها حائز اهمیت فراوان بودند. استواری وضع دولت سلوکید در زمان آنتیوخ سوم، خطری جدی برای موجودیت دولت پارت به‌شمار می‌آمد. پسروجانشین ارشاك اول یعنی‌ارشاك دوم با این خطر روبرو شد. به‌سال ۲۰۹ ق. م. لشکرکشی آنتیوخ سوم به‌پارت آغاز گـردید. پس از نبرد سختی پـارت‌ها شکست خوردند. شرایط صلح دقیقاً معلوم نیست بگونه‌ایکه اسناد تاریخی گواهی می‌دهند، آنتیوخ سوم ارشاك را در زمرهٔ «متحدین» خود درآورد، این به‌آن معنی بودکه پارت‌ها فرمانروائی عالی سلوکیدها را برخود به‌رسمیت شناخته‌اند. اما پادشاه آنها مانند پیش درچارچوب دولت سلوکیدها به‌حکومت ادامه‌داد.

با وجود این، احتمالاً شرایط صلح درمیان برخی از اشراف پارت ایجاد ناخشنودی کرد. دربارهٔ رویدادهائیکه دراین زمان به‌وقوع پیوست، حتی از شرایط و خطمشی پیمان‌صلح، اطلاعات‌دقیقی دردست نیست، اما معلوم است‌که پس از آرشاک‌دوم، فریپاتیا نوهٔ‌تیرداد، برادر آرشاک اول به‌سلطنت رسید، اما نوهٔ مستقیم آرشاک اول از سلطنت برکنار شد.

در تاریخ پارت رویدادهائیکه از پایان لشکرکشی آنتیوخ سوم تا به تخت‌نشستن مهرداد اول (تقریباً از ۱۷۱ تا ۱۳۹ ق.م.) به‌وقوع پیوسته روشن نیست. انگیزه‌های تقویت نیروی پارت وکشورگشائی پارت‌ها در زمان مهرداد اول نه‌تنها از لحاظ چگونگی سیاست داخلی، بلکه از نظر کیفیت سیاست خارجی این دولت، حتی در شرایط مساعدی که منجر به پیشرفت آنها شد، معلوم نیست. در شرق در دولت یونانی ـ باختری پیکارهای داخلی شدت یافت. درغرب هم دراین زمان روند از هم‌پاشیدگی دولت‌سلوکید سرعت می‌گرفت.

در عین حال جریانهای دیگری هم درحال پیدایش بودند ـ گروههای کوچکی از یونانیان و بومیان برای استقلال وتشکیل دولتهای کوچك محلی بپاخاستند (الیمیادها، پارس‌ها، خاراکن‌ها وغیره). همه این رویدادها تحقق پندارهای گسترش خواهی پارت‌ها را آسان کردند، اینان‌که منابع سرشاری در اختیار داشتند، علاوه برساکنان پارت، مردم گیرکانی و قسمت مهمی از کوچ‌نشینان پارنی را با خود همدست کردند. نخستین ضربت را به‌سمت شرق یعنی قلمرو یونانی ـ باختری وارد آوردند ومناطق مهمی را ازآنهاپس گرفتند و به‌قلمرو خود افزودند. سپس در سال ۱۴۷/۱۴۸ ق.م. ماد را گرفتند. اهمیت این پیروزیها چنان بودکه مهرداد اول لقب «پادشاه کبیر» را به‌خود داد.

تصرف ماد راه پارت‌ها را به‌سوی غرب وشمال ازجمله بین‌النهرین، بابل، شوش، ایلام وغیره گشود. آشفتگی سیاسی‌ایکه در این مناطق حکمفرما بود، به‌پارت‌ها امکان دادکه به‌سال ۱۴۱ ق.م. به‌مرکز بابل وارد شوند و مراکز شهری مهم هلنی شرق، از جمله سلوکیه در دجله را به‌تصرف درآورند. پس از آن شوش را هم اشغال کردند.

اما پیشروی به‌سوی غرب وتصرف ماد و بابل مسائل پیچیده‌ایرا در برابر پارت‌ها قرار داد. دراین مناطق اینان ناچارشدند با توده‌های مهم ویك پارچهٔ یونانیان ویونانی شدگان برخوردکنند. اصلاً در همان نخستین مراحل موجودیت دولت پارت، تضاد میان پارت‌ها و یونانیانی‌که از امتیازات‌ویژه محروم شده‌بودند، شدت‌گرفت ومنجر به‌پیکارهائی خونین‌گردید، اما در سرزمین‌های پارت و گیرکانی، شهرهای یونانی نسبتاً کم بودند. در مناطق غربی موقعیت جور دیگر بود وساکنان یونانی این نقاط قابل ملاحظه بودند. در مدت دو قرن «پلیس»های یونانی قلمرو غربی پارت، پایگاه نیروهای مخالف دولت و

مراکز آشفتگی به‌شمار می‌آمدند.

نخستین بار به‌سال ۱۴۰ ق. م. یونانیان ساکن بابل و بین‌النهرین علیه حکومت پارت قیام کردند: شاه سلوکی دمتری دوم از رقیبش به‌نام تریفون در سوریه شکست‌خورد و به‌بین‌النهرین عقب نشست. یونانیان ومقدونیان بین‌النهرین و بابل‌که از مدت‌ها پیش اورا برای پیکار با پارت‌ها فرا می‌خواندند، بیدرنگ پیرامونش گردآمدند. دمتری موفق شد یك ائتلاف ضد پارت محکم که درآن پارسها، ایلامیها و باختریها شرکت داشتند، تشکیل دهد. اما پس از یك رشته پیروزیها، دمتری شکست خورد و به‌اسارت پارت‌ها درآمد، در بهار ۱۳۹ ق. م. تسلط پارت‌ها بر تمام سرزمین‌های از دست رفته در جریان جنگ ۱۴۰ ق.م. دوباره برقرار گردید.

به‌سال ۱۳۷/۱۳۸ ق.م. فرهاد اول پسر مهرداد اول به‌تخت سلطنت پارت‌نشست. پادشاه تازه در نخستین سالهای فرمانروائیش توجه خود را به‌سوی شرق معطوف داشت، در این‌سالها رویدادی مهم سیاسی به‌وقوع‌پیوست: دولت یونانی ـ باختری زیرضربه‌های کوچ‌نشینان از هم پاشید. تهدید کوچ‌نشینان متوجه پارت‌ها هم شد، اما اینها توانستند در برابر هجوم آنها پایداری‌کنند. در همان هنگام خطری جدی ازسوی غرب نمایان‌شد. برادر شاه اسیر شده سلوکی، دمتری دوم به‌نام آنتیوخ هفتم در سوریه موقعیت استواری به‌دست آورد و به‌سال ۱۳۱ ق.م. به‌منظور تجدید تسلط سلوکیدها در شرق، لشکرکشی را آغازکرد.

یونانیان ومقدونیان بابل واستانهای دیگر مانند ده‌سال پیش از شاه سلوکی‌پیشواز کردند و آشکارا علیه پارت‌ها بپاخاستند و بـه‌ارتش آنتیوخ پیوستند؛ دودمانهای ممتاز شرقی محلی‌هم‌دوباره جانب سلوکیدها راگرفتند. اما در این‌هنگام وضع با ده‌سال‌پیش‌فرق فراوان داشت. اگر دمتری در حالیکه از سوریه شکست خورده وعملاً هیچگونه نیروئی در اختیار نداشت، به‌بین‌النهرین آمد، آنتیوخ هفتم ضمن این لشکرکشی شمارهٔ بیشماری افراد رزمنده واسیران کشورهای دیگر را همراه خود آورد، او تـوانست همهٔ نیروهای «پلیس»های سوریه را متحد و با خود همدست‌کند. باز پس‌گرفتن بین‌النهرین وماد نشانهٔ داشتن قدرت‌فراوان او بود. این اقدام آخرین تلاش برای تجدید سیاست سیستم هلنی، یعنی تسلط یونانیان در شرق بود. ضمن سه نبرد پی‌درپی، ارتش پارت به‌وسیله آنتیوخ شکست خورد، سرتاسر خـاك بین‌النهرین و سپس ماد بـه‌تصرف سلوکیدها درآمد. اینان زمین‌های پارت را به عنوان اقامتگاه زمستانی خود برگزیدند و همین موضوع انگیزه نابود شدن ارتش سلوکیدگردید. یکانهای لشکری سلوکیدکه در شهرهای پارتی وگیرکانی اقامت گزیدهٔ بودند، مردم بـومی را سخت زیر فشار قرار دادند، بگـونه‌ایکه این مردم

علیه اشغال‌گران قیام کردند. این قیام به‌خوبی سازمان داده شد، تمام شهرها همزمان بپاخاستند. آنتیوخ کوشید به یکانهائیکه در محاصره بودند، کمك کند، با نیروئی که پیرامون خودش بودند به‌حمله پرداخت، اما به‌نیروی عظیم پارت برخورد. درگرماگرم جنگ خونینی آنتیوخ هفتم شکست خورد و در حین نبرد کشته شد. از این پس دودمان سلوکیدها دیگر به‌عنوان یك قدرت جهانی به‌شمار نمی‌آمد. دولت‌های سلوکیدی‌که هریك قلمرو کوچکی‌را درشمال سوریه در اختیار داشتند، پیوسته با یکدیگر در حال ستیزبودند.

شکست‌آنتیوخ هفتم راه پارت‌ها را به‌سوی سوریه‌گشود و فرهاد دوم خود راآمادهٔ تاختن به‌آن سرزمین کرد. اما در این هنگام وضع مرزهای شرقی دولت پارت به تیرگی گرائید. هجوم گستردهٔ قبایل‌آسیای‌مرکزی‌ومیانه‌باعث نابودی شهرهای یونانی ـ باختری گردید (در فاصله سالهای ۱۴۹ تا ۱۳۰ ق.م.)، و بیگمان پارت‌ها نمی‌توانستند از این برخورد در امان‌بمانند. مناطق شرقی قلمرو پارت‌ها به‌وسیله کوچ‌نشینان ویران‌گردیدند. فرهاد دوم ضمن نبرد با این قبایل‌کشته شد، بعد از او اردوان اول پادشاه پارت گردید، که او هم دچار چنین سرنوشتی‌گردید. (۱۲۳ ق.م.)

ضعیف شدن دولت پارت زیر ضربه‌های‌کوچ‌نشینان باعث تیره شدن وضع آن‌دولت در استانهای غربی‌گردید. والی‌دست نشاندهٔ فرهاد دربابل به‌نام گیمر شهرهای یونانی‌ـ نشین را زیرفشار بیرحمانه‌ای قرار داد و در عین حال کوشید تا خود را مستقل‌کند. در چنین شرایطی گسترش تدریجی قدرت پادشاه خاراکنا، به‌نام گیسپائوسین در شمال آغاز گردید. خاراکنا، استانی در کنارهٔ شمالی خلیج فارس بود، این استان اهمیت اقتصادی فراوانی داشت، از این استان راه ارتباط بابل با هندوستان می‌گذشت. دولت پارت پس از کامیابیهای چشم‌گیری در شرق و غرب در بیستمین سال سدهٔ دوم ق. م. در آستانهٔ نابودی قرارگرفت.

سرچشمه‌های این دشواریها همان مسائل‌کهنه ودیرین از جمله وجود کوچ‌نشینان نقاط دور دست، روابط متقابل میان پارت‌ها و یونانیان، اعتراض وآشفتگی حکام محلی در برابر حکومت مرکزی، بودند. اما همه این مسائل دچار پیچیدگی ودشواری تازه‌ای شدند تنها راه‌حل موفقیت آمیز این مسائل می‌توانست موجودیت پارتها را تضمین کند. درزمان مهرداد دوم (۱۲۳-۸۷ ق. م.) پس ازموقعیت استواریکه به‌دست آوردتوانست در طول مدت طولانی سلطنتش این مسائل را تا اندازه‌ای حل کند. این پادشاه در نخستین سالهای حکومتش توجه ویژه‌ای به سوی غرب معطوف داشت. در این هنگام پارت‌ها نه‌تنها توانستند از پیشرفت خارکنی‌ها جلوگیرند، بلکه آنها را زیر فرمانروائی خود در آوردند. در همین هنگام جنجال سیاسی گیمر هسم از میان رفت. در این سالها

شهرهای یونانی آرامش خود را بازیافتند. آنها ضمن اینکه امید پشتیبانی سوریه را از دست دادند، نتوانستند بگونهٔ فعال با سیاست آرشاکها مخالفت ورزند. مسئله یونانیان به‌مرور زمان‌خود به‌خود حل شد. همهٔاین عوامل باعث شدندکه دولت‌پارت دایرهٔ قدرت خود را در بین‌النهرین که زیر نفوذ سلوکیدها بود، گسترش دهد. پارت‌ها بگونهٔ فعالی درکارهای داخلی ارمنستان هم مداخله کردند.

مهرداد با وسایل دیپلماتیک وجنگ توانست مسئله روابط متقابل با کوچ‌نشینان را حل‌کند. سمت حرکت آنها تغییر کرد: کوچ‌نشینان از گذار در سرزمین‌های پارت‌ها منصرف شدند. ساکی‌ها درکناره دریاچه‌هامون درزمین‌های آراخوزی باستانی ودرانگیان (سیستان امروزی) مسکن گزیدند. بعدها در این منطقه حکومتی محلی پدید آمد که با آرشاکها روابط مشخصی داشت. داخل کردن ساکها در سیستم حکومتی پارت‌ها باعث تقویت نیروی جنگی کشور شد، بسیاری از یکانهای چریك سوار پارت‌ها را همین‌کوچ‌-نشینان تشکیل می‌دادند.

می‌توان اندیشیدکه در زمان مهرداد دوم، موقتاً بسیاری ازمسائل پیچیده‌حکومتی حل شد. مهرداد دوم بسیاری از دودمانهای محلی را حفظ‌کرد. اینها در دورهٔ جنگ و نبودن تشکیلات دولتی سرزمین پهناورقلمرو پارت‌ها را زیر نظرداشتند، این تصمیم‌یگانه وسیلهٔ جلب وفاداری اشراف محلی نسبت به دولت پارت و آرشاکها بود. بازرگانی بین‌المللی نیز نقش مهمی را در بالابردن اهمیت دولت پارت ایفا کرد.

درآغاز سدهٔ یکم ق.م. دولت پارت بگونهٔ بی‌سابقه‌ای نیرومند شد. اما درآخرین سالهای سلطنت مهرداد دوم پیچیدگـی جدی‌ای درکار این دولت پدید آمد، این‌آشفتگی در نتیجهٔ پیکار برای به‌دست آوردن قدرت در درون دودمان سلطنتی پارت پدید آمد. در نتیجه پادشاه ارمنستان به‌نام تیگران دوم از ناتـوانی‌ای‌که از این ستیز داخلی خاندان سلطنتی پارت پدید آمده بود، بهره برد.

## تجاوز روم‌به سوی شرق وجنگ پارت‌هابا رومیان برای به دست آوردن چیرگی در خاور مدیترانه

اما مهمترین پدیدهٔ نوی‌که در موقعیت بین‌المللی پدید آمد، جدی‌ترین نمونه‌آن درتاریخ مدیترانه شرقی، تجاوز وگسترش‌خواهی رومیان در این‌سالها به‌سوی شرق بود. نخستین تماس میان پارت‌ها و رومیان به‌سال ۹۲ ق.م. انجام گرفت، در این سال‌سردار رومی به‌نام سولا در فرات با سفیر پارت ملاقات‌کرد. نتیجه این مذاکرات نامعلوم است.

پارت‌ها در جنگهای میان رومیان با پادشاه پونتی و ارمنستان با وجود اینکه‌اینان تقاضای کمک‌کرده بودند، مداخله‌ای نه‌کردند. دولت پارت درآنزمان از خطریکه تجاوز رومیها به سوی شرق پدید می‌آورد ناآگاه بود، اما سیاست کشورگشائی‌ای که اخیراً جمهوریهای رومی سخت از آن پیروی می‌کردند باعث تصادم میان روم وپارت گردید وتضاد میان آنها سیستم «سیاست دوجانبه» را که طی چند سده، سرنوشت مدیترانه‌شرقی به‌آن وابسته بود، پدید آورد. جنگ‌های میان ایران وروم برای به‌دست آوردن چیرگی در مدیترانه شرقی تنها بـه‌تصادمـات جنگی محدود نشد، نقش اصلی را در این پیکارها مداخله در امور داخلی‌کشوری در کشور دیگر و بالعکس که با بهره‌وری از تضادهای داخلی کشورهای مخالف انجام می‌گرفت، ایفا کرد.

اگرچه به‌طورکلی رومیان در این زمینه، یعنی مداخله در اموردداخلی قلمروپارت، فعالیت فراوانی انجام می‌دادند، اما پارت‌ها هم بارها کوشیدندکه از دشواریهای سیاست داخلی جمهوریهای رومی بهره ببرند. به‌ویژه در سدهٔ یکم ق.م. این‌کار بـرای پارت‌ها آسان بود، چون اولاً در این هنگام تقریباً جنگ‌هـای داخلی پیوسته‌ای در روم جریان داشت (نشانه پایان جمهوری) و ثانیاً قدرت رومیان درشرق چندان پایدار نبود، مخالفان گوناگون دولت وقت روم، امید امـکان سرنگون کردن قدرت حاکم را از دست نداده بودند. اینان حساب می‌کردند که پارت‌ها تنها نیروئی هستند که قادر خواهند بود «نظام رومیان» را در شرق از بین ببرند. مداخله رومیان در امور داخلی پارت‌ها به‌آسانی‌جنگ داخلی را در درون دولت پارت بر می‌انگیخت و باعث تشدید تضادهای قشرهای حاکم می‌گردید.

در پـارت ضمن نیمهٔ دوم سدهٔ دوم وآغاز سدهٔ اول ق.م. دو نیروی مهم سیاسی پدید آمد، که پیکارهای میان این دونیرو روند تـاریخ پـارت و روابط روم ـ پارت را مشخص‌کرد. یکی از این نیروها شامل ساکنان متشخص یونانی و محلی شهرهای بابل، بین‌النهرین وحتی اشراف پارتی بودندکه در این مناطق می‌زیستند. مهمترین نیرو دراین ائتلاف ساکنان شهرهای یونانی بودند. پیشروی رومیان در این مناطق امید تازه‌ایرا در گروههای یونانی‌پدید می‌آورد. سیاست رومیها چنان بودکه نه‌تنها این قشرها رابه‌سوی شعار دفاع از هلنیسم در برابر «بربریت» می‌کشاند، بلکه به‌آنها امید می‌بخشید که پس از پیروزی‌لژیون‌های رومی صلح‌کامل در منطقه برقرارخواهد شد. اینگونه «رژیم‌رومی» را برده‌داران شهرهای یونانی‌آسیای صغیر واشراف سرزمین‌های دیگرباگرمی پذیرابودند. علاوه براین دربین‌النهرین ـ کشوریکه دارای نظام سنتی بسیارکهن برده‌داری بود (قشر یونانی واشراف شرقی براوضاع مسلط بودند اینها در شهرهائی نظیر «پلیس»های یونانی

زندگی می‌کردند)، قشرهای ممتازش، منبع ثروتمند شدن خود را وجود اقتصاد برده‌داری می‌دانستند، اما درنتیجه‌جنگهای پیوسته که بیگمان شکست‌هائی‌را در پی‌داشت‌فعالیت‌های اقتصادی وبازرگانی پرسود این قشر دچار وقفه می‌شد، از آنجا آشوب‌ها و عدم اعتماد در منطقه برای آنها بسیار ناپسند بـود. سرانجام دولت پارت رفته رفته کوشش کرد تا استقلال شهرهای یونانی را محدودکند، از سوئی رومیها در قسمتی از سوریه با اشراف محلی ائتلاف کردند، و رژیم‌های «پلیس» را در شهرها نگاهداشتند، اینگونه تکیه‌گاهی در میان برده‌داران متشخص شهرها برای خود پدید آوردند.

گروه بندی دوم قشرهای حاکم دولت پارت شامل دولتهای محلی اشراف ایرانی بودند. این گروه روابط نزدیکی با حکام عشایرکوچ‌نشین دور دست داشتند، خود پارت‌ها که در رأس‌این‌گروه بودند دارای سیاست‌کشورگشائی‌بودند. این قشر همراه بارزمندگان معمولی، هستهٔ مرکزی نیروهای مسلح پـارت‌ها را تشکیل می‌دادند. آنها راه ثروتمند شدن را کشور گشائـی هرچه گسترده‌تـر می‌انگاشتند، از شعار «وراثت هخامنشیان» و «تصرف سرتاسر آسیا» پیروی می‌کردند. اینها در حالیکه درصدد ایجاد نیروئی توانا به منظور گسترش قلمرو دولت‌بودند، یکی از موانع‌راه پیشرفت‌شانرا، خود مختاری‌شهرهای یونانی و شرقی می‌پنداشتند، به ویژه‌که اشراف این شهرها روحیهٔ طـرفداری از روم را داشتند. نخستین‌تصادم‌این‌دوگروه درسال۵۷-۵۵ق.م. به‌عنوان‌آغازی ازجنگ‌های‌روم - پارت، به‌ابتکار کراس سردارپیروزی خواه روم، رویداد. عملیات رزمی در سال ۵۴ ق.م. آغازگردید ونبرد قطعی در ششم ماه مه سال ۵۳ ق.م. نزدیك شهر کاراا انجام گرفت. ارتش پارت زیر فرماندهی سردار سورنا شکست سختی به‌رومیان وارد آورد. اهمیت این نبرد بسیار فراوان بود. دولت روم در اوج چنان قدرتی‌که خیال تصرف شرق را در سر می‌پروراند، دچار چنین ضربت کمرشکنی گردید. در این هنگام پیشروی رومیها به‌سوی شرق متوقف شد، خاطرهٔ تلخ شکست هراسناك ارتش روم در کاراا، انگیزهٔ سقوط دولت روم گردید.

این جنگ نقش مهمی را در روابط داخلي دستگاه حکومت پارت ایفا کرد، دراینجا گروه ضد رومی‌که قدرت گرفته بود توانست به‌طور موقت‌آرامشی درقلمرو غربی دولت پارت پدید آورد. شکست رومیان‌به‌دولت پارت‌امکان داد که عملیات جنگی را به‌مرزهای دولت روم به‌کشاند، و درجریان سالهای ۵۲-۵۱ ق.م. پارت‌ها با نیروهای نسبتاً کمی قلمرورومیان را در مرزها ویران کردند. اما دراین هنگام دولت پارت نتوانست ازثمرات پیروزی بر رومیان و رزمندگان محلی بهره برگیرد، در این سالها رویدادهای مهمی در مرزهای خاوری دولت پارت به وقوع پیوست وپارت‌ها ناگزیر شدند قسمت عمده ارتش

خود را به‌آن سو گسیل دارند.

فقط به‌سال ۴۰ ـ ق.م. پارتها تعرض گسترده خود را به‌متصرفات رومیان درشرق مدیترانه آغازکردند. آنها توانستند از اوضاع نابسامانیکه در نتیجه جنگهای داخلی‌روم پدید آمده بـود بهره ببرند. سردلر برجسته رومی به‌نام کوینت لابین بـه سود پارتها می‌جنگید.

قسمت عمدهٔ آسیای صغیر به‌وسیلهٔ پارتها ومتحدانشان تصرف شد. یکانهای آنها تا ایونی، سوریه نفوذکردند وبه‌استثنای تیرا تمام‌این سرزمین‌ها به‌دست پارتها افتاد. در بسیاری از شهرها اینها با استقبال‌گرم مردم محلی روبرو شدند. این موقعیت بحرانی، گروههای رقیب رومی را که به خاطر کسب قدرت درداخل بـا هم می‌جنگیدند، وادار به‌سازش‌کرد ـ رهبران گروههای مخالف در روم آنتونیا و اکتاویانا بودند، به آنتونیو امکان داده شدکه ارتش را برای عملیات علیه پارتها و لابین تمرکز دهد. علاوه براین، اگرگروههای معینی در روم شرقی از پارتها پشتیبانی می‌کردند، دربرابر آنها توده‌های اصلی مردم شهرهای خودمختار یونانی وهلنی‌روحیهٔ ضد پارت وهوا خواه روم راداشتند. این چگونگی، کار سردار رومی ونتیدیا را که از سوی آنتونیا مـأمور جنگ شده بود، آسان کرد، نامبرده از پراکندگی نیروی دشمن بهره‌برد و شکستهائی را به‌پارتها وارد آورد. پس ازشکست پارتها و لابین درآسیای صغیر، رومیان مواضع خود را درسوریه دوباره تصرف کردند. پارتها که برای هجوم به سوریه نیروی مهمی گردآورده بودند، در نبرد خونینی نزدیك شهر گیندا(۱)، شکست خوردند. (سال ۳۸ ق.م.). ظاهراً درنتیجه این شکست بحران سیاسی سختی در دولت پـارت پدید آمد که منجر به کشته شدن ارد شاه پارتی گردید، پس از او فرهاد چهارم به تخت سلطنت نشست (سال ۳۷ ق. م.). به موجب اسنادیکه وجود دارد، در این هنگام شماره بی‌شماری از هواخواهان شاه سابق (از جمله خویشاوندان او) کشته شدند. گـویا انگیزهٔ این کشتار نفرت عمومی از شاه و اشراف هواخواهش بود، ضمناً عده‌ای از نمایندگان آنها به روم گریختند.

پس از رفع این بحران نیروی پایداری پارتها دربرابر هجوم رومیان کاهش یافت. آنتونیا برای اینکه از اوضاع داخلی دولت پـارت بیشترین بهره را ببرد، خود را برای تعرض تازه‌ای به‌پارت آماده‌کرد. به‌نظر چنین می‌رسدکه پارتها پس‌ازشکست گیندارقدرت پایداری در برابر رومیان را از دست داده بودند. در تابستان سال ۳۶ ق. م. آنتونیا با نیروی بی‌شماری به‌سوی قلمرو پارت رهسپار شد، او ضمن استفاده از تجربه کراس راه دشتهای بین‌النهرین‌را برای‌تعرض‌انتخاب نه‌کرد، بلکه این‌بارازراه ارمنستان به‌پیشروی پرداخت (ارمنستان ناگزیر با روم متحد شد) دراین منطقه‌کوهستانی سواره‌نظام پارت(که

مهمترین نیروی ضربتی ارتش پارت به‌شمار می‌آمد) نمی‌توانست قدرت‌نمائی کند. رومیان از ارمنستان به‌ماد آتروپاتن هجوم بردند و پایتخت آن یعنی فراسپ را محاصره کردند. دراین هنگام آنتونیا ناچار به‌عقب‌نشینی شد، $\frac{1}{3}$ افراد سردار روم ضمن عقب نشینی تلف شدند. اینگونه پارتها با وجود شکست در سوریه و آسیای صغیر توانستند تلاش‌های تعرضی رومیان را خنثی کنند.

با به‌قدرت رسیدن اکتاویان اگوست در روم سیاست رومیان درشرق دگرگون‌شد: تجاوز دائمی که شیوهٔ جمهوریهای پیشین رومی بود به‌اقدامهای صلح‌آمیز تبدیل شدند. انگیزهٔ این‌تصمیم نه‌تنها خستگی رومیان از جنگ‌های پیوسته داخلی و خارجی بود، بلکه آنها این واقعیت را دریافتند که در روم نیروی کافی برای چیرگی در شرق وجود ندارد. این سیاست که به‌وسیله اگوست اعلام شد مورد علاقهٔ پارتها بود، چون اینها هم ضمن تجربه‌ایکه از پیش به‌دست آورده بودند اعتقاد داشتند که نمی‌توانند مناطق شرقی روم‌را تصرف و بگونهٔ استوار آنها را نگاهدارند.

اما انصراف رسمی دولت روم از استیلای در شرق دلیل برآن نبود که آنها در امور داخلی‌پارت‌ها دخالت نخواهند کرد. پیکار داخلی دوگروه‌بندی مهم در رژیم‌حکومتی پارت این‌دخالت را برای‌رومیان‌آسان می‌کرد. ظاهراً وضع سیاست داخلی پارت بی‌نهایت بغرنج‌بود، چون‌فرهاد درپایان سلطنت، فرزندانش را گویا به‌عنوان گروگان به‌روم‌فرستاد. شدت تضادهای داخلی دولت پارت سرانجام به‌قیام بابل گرائید. اگوست بنا به‌تقاضای‌قیام کنندگان، یکی ازپسران فرهاد چهارم به‌نام ونون راکه مدتها در روم به‌سر می‌برد به‌بابل فرستاد ونون خود را «شاهنشاه» اعلام کرد.

این رویداد نشانهٔ کامیابی مهم‌دیپلماسی روم‌بود، اما درعین‌حال آغاز مرحلهٔمهمی ازپیکار بین‌گرایشهای دوگروه درمیان اشراف پارت هم‌به‌شمار می‌آمد. سیاست طرفداری از روم ونون باعث تقویت نیروهای «وابسته به‌قشر ممتاز» محلی گردید، اما دیری‌نپائید که اردوان پسر حاکم گیرکانی و کارامانی (که از سوی مادر باارشاکها خویشاوندبود) به‌کمك کوچ‌نشینان ساکن منطقه شمال شرقی‌پارت، علیه ونون وارد جنگ شد. اردوان پس‌ازکشتن ونون دربرابر دست نشاندگان تازهٔ رومی قرار گرفت. دراین پیکار پیچیده‌ایکه به‌منظور به‌دست‌گرفتن قدرت درپارت درگرفت و در سالهای سلطنت فرهاد دوم جریان داشت وضع نیروهای متخاصم با دقت روشن شده است. دست‌نشاندگان رومی را طبق معمول قشرهای ممتاز شهرهای بابل و بین‌النهرین پشتیبانی می‌کردند. این منابع به‌ویژه روی روابط خصمانه اردوان و سلوکیدها در دجله تاکید می‌کنند. دراین هنگام مداخله رومیان در امور داخلی دولت پارت بارها بیش ازپیش بود.

هواخواهان اردوان‌علیه تبدیل‌سلطنت به‌تابعیت رومیها ونزدیك شدن شاه‌به‌یونانیان وارد عمل شدند. پیکار با رومیان ودست‌نشاندگان رومی زیر شعار پیکار به‌خاطر تجدید شاهنشاهی‌کورش واسکندر بود. اردوان جنگهای سختی را بر سر تسلط ارمنستان باروم آغازکرد. از لحاظ سیاست‌داخلی اوکوشش داشت خودمختاری شهرهای یونانی رامحدود کند. قسمت عمدهٔ اشراف پارت از این سیاست اردوان پشتیبانی‌کردند. تکیه‌گاه اصلی‌شاه پارت، استانهای شمال‌شرقی‌کشور بود، از این مناطق بودکه او نیروهای زبده‌ای برای هجوم و حتی عقب‌نشینی آماده می‌کرد. اردوان روابط بسیار نزدیکی با قبایل‌کوچ‌نشین آسیای‌میانه داشت. پیکارهای دیرپائی‌که میان دوگروه درجریان‌بود، سرانجام به‌پیروزی «میهن‌پرستان» و شکست هواخواهان روم گرائید واردوان دوم‌به‌تخت سلطنت نشست.

## آرشاك‌های کوچك. موقعیت‌اقتصادی وسیاسی دولت‌ها

پیروزیهای اردوان دوم ضمن نبردهـای سرسختانه، مرحلهٔ مهم و تـازه‌ای را در پیشرفت دولت پارت پدید آورد. از این‌زمان به‌بعد اهمیت سیاسی ونقش شهرهای‌یونانی قلمرو پارت به‌سرعت سقوط کرد. اگرچه در زمان خود اردوان هم رسماً خـود مختاری «پلیس»ها از میان نرفته بود، اما شاه با قدرت و خشونت در امور داخلی شهرها دخالت می‌کرد. درمیان ساکنان «پلیس‌ها» مردمی یافت می‌شدند (به‌ویژه درمیان بلندپایگان) که ارتباط نزدیکی با خانوادهٔ شاه داشتند و دارای پایه‌های بلندی در دربار بودند. خود ـ مختاری «پلیس»ها تدریجاً از میان رفت و شهرها زیر نظارت مقامهای اداری شاه قـرار گرفتند. این پدیده‌ها نشان دادندکه ضمن پیکار سخت میان دودمان ارشاك‌ها با شهرهای یونانی و محلی واقع در قسمت غربی، تحولات شگرفی رویدادکه بنابرآن «پلیس‌ها» که موقعیت ویژه‌ای داشتند ازبین رفتند و وابستگی آنها به‌سیستم حکومتی ارشاك‌ها کاملاً محرزگردید.

در زمان اردوان‌کوشش شدکه از راه برکنارکردن دودمانهای محلی‌حاکم براستانها و انتصاب خویشاونـدان ارشاك‌ها به‌فرمانـداری این مناطق، همهٔ استانها کاملاً تابع حکومت مرکزی گردند. درنخستین مرحله، این‌سیاست به‌کامیابی گرائید امابیشرفت‌تاریخی بعدی نشان‌دادکه این‌کامیابیها زودگذر بودند.

درزمینهٔ فرهنگ‌هم‌دگرگونی مهمی رویداد،گرایش به‌سنت‌های محلی‌رواج‌بیشتری یافت. عناصر فرهنگ یونانی‌که درزمان‌گذشته گسترش‌یافته بودند، اصلاح شدند.پیشینه‌ های تاریخی برای نیاکان ارشاك‌ها درست شد، تا آنها را از بیگانگان به‌شمار نیاورند

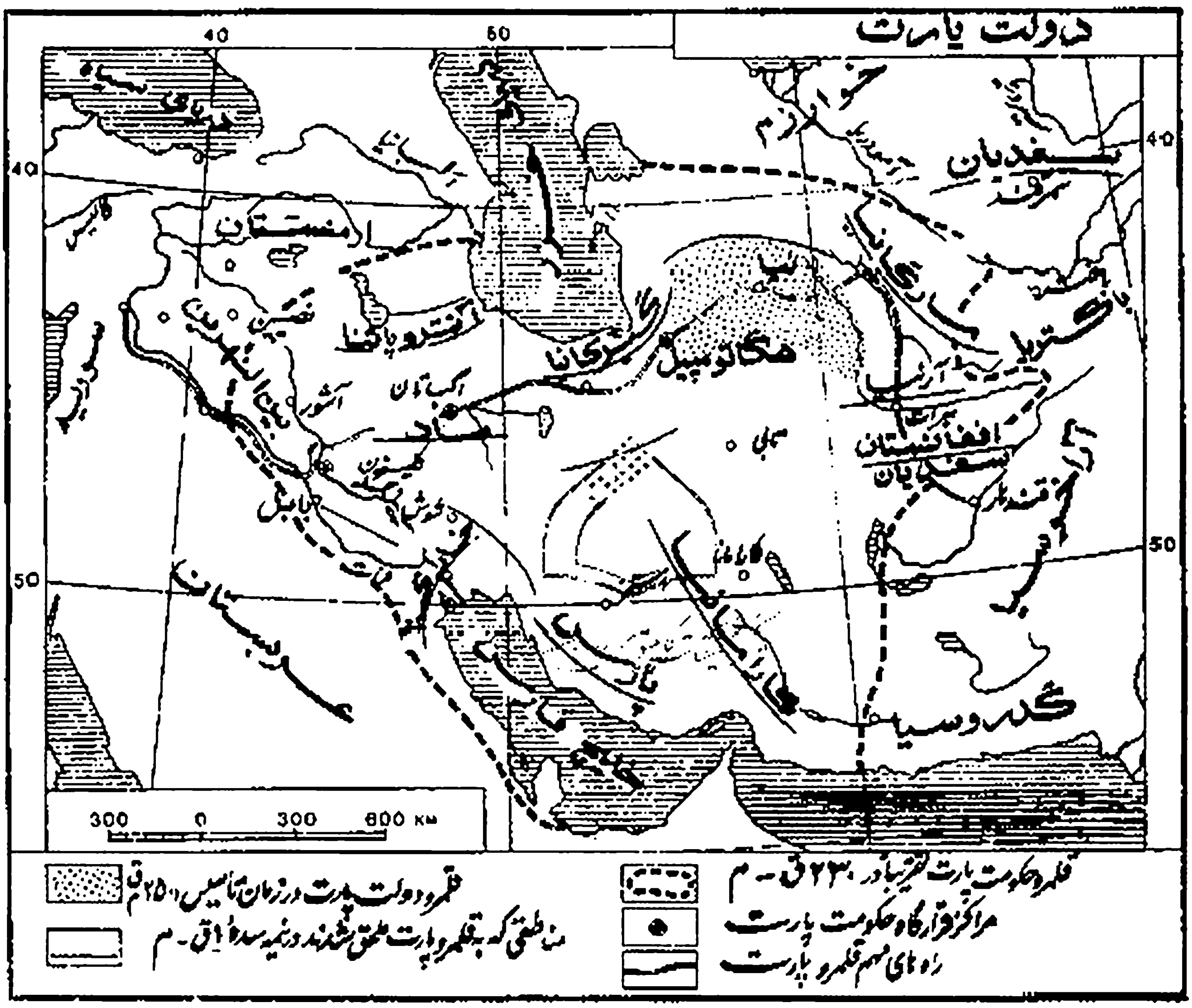
بلکه رهبران‌قیام ایرانیان‌علیه مقدونیان‌قلمداد کنند، نژاد ارشاک‌هارا به‌هخامنشیان وابستند و بنابراین حق فرنانروائی آنها را برایران وآسیای‌باختری قانونی شناساندند.

دورهٔ پارت‌ها زمان پیشرفت اقتصادی مهم استانهائی بود که به‌دولت ارشاک‌ها پیوسته بودند.

اسناد باستانی، افزایش شمارهٔ روستاها، بزرگی آنها، وسعت سرزمین‌هائی را که با آبیاری مصنوعی کشت می‌شدند نسبت به‌زمانهای پیشین، نشان می‌دهند. اقتصاد زمان پارت‌ها برمبنای کشاورزی بود. باید یادآوری کرد که در زمینه‌آبیاری مصنوعی بیشتر مناطق قلمرو پارت پیشرفت چشم‌گیری دیده می‌شود. وجود کشتزارهای پهناور غله، تاکستانها وباغهای گسترده نمایانگر پیشرفت سریع‌کشاورزی درزمان پارت‌ها بود. کشت صنعتی‌یعنی‌پنبهٔ وکنجد درکشاورزی‌آنزمان سخت رایج بود. پیرامون زمین‌های‌کشاورزی قبایل بزرگ کوچ‌نشین که دارای اقتصاد دامداری بودندجای می‌گزیدند، این قبایل گاهگاهی به‌درون محدوده‌های کشاورزی نفوذ می‌کردند. از اسنادیکه در جنوب ترکمنستان به‌دست‌آمده چنین برمی‌آید که میان دامداران‌کوچ نشین و ساکنان واحه‌ها، دادوستدهای گسترده‌ای انجام می‌گرفته است. اماچند قبیله، به‌ویژه آنها که در کوهها می‌زیستند، درشرایط نظام اشتراکی ومبادلهٔ کالائی به‌سر می‌بردند.

در زمان پارت‌ها پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در رشتهٔ صنایع دیده می‌شود، چند نوع از فرآورده‌های صنعتی پارت‌ها شهرت بین‌المللی کسب کردند. مثلاً پارچه‌های کتانی برسیپی (دربابل)، فرشهای مناطق پارت، آهن ساخته (به‌ویژه اسلحه و مشتقات آن)، ازآنجمله‌اند. در زمان پارت‌ها پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در زمینهٔ روابط کالائی ـ پولی انجام شد. روابط اقتصادی پیوسته‌ای میان استانهای پارت برقرار بود، و بیگمان برای گسترش این روابط و ایجاد بازرگانی گستردهٔ بین‌المللی به‌ایجاد راههای امن و تجارتی نیاز بود که تأمین گردید، پارت‌ها با امپراطوری روم هم روابط بازرگانی داشتند و بیشتر این‌کار از طریق پالمیر انجام می‌گرفت، آن خود بخود واسطهٔ بین‌پارت وامپراطوری روم بود ودربازرگانی‌میان‌این دوکشور نقش‌میانجی و دلال را ایفامی‌کرد. کاروانهای پالمیر از شهرهای مختلف پارت و مناطق گوناگون رومی سوریه درآمدوشد بودند. پیدا شدن مقدار زیادی از سکه‌های پارتی به‌ویژه در سده یکم ق. م. در قفقاز نشانه آنست‌که پارت‌ها روابط بازرگانی گسترده‌ای با این منطقه داشته‌اند. بازرگانی با هندوستان از راه دریا به‌وسیله بندرهای خلیج‌فارس و از راه خشکی از طریق جنوب‌ایران یا از مرو به‌سوی جنوب‌شرقی «راه‌شاهی» که از راه سیستان وقندهار به‌هندوستان متصل می‌شد، انجام می‌گرفت. دربارهٔ تجارت هندوستان باید درنظرگرفت همیشه میان پارت‌ها

و رومیان رقابت بوده است، رومیان از راه دریائی بنادر دریای احمر ومصر به‌این‌تجارت می‌پرداختند. به‌ویژه «شاهراه ابریشم» نقش مهمی را در بازرگانی بین‌المللی ایفا می‌کرد، این راه ازطریق آسیای‌غربی و آسیای میانه، کشورهای خاور دور را به‌مدیترانه وصل می‌کرد. دولت پارت تقریباً به‌طورکامل بازرگانی این مناطق را درانحصار گرفت، قسمت مهم این راهها را زیرکنترل داشت و درآمدکلانی از راه خرید و فروش کالاهای چین،




به‌ویژه ابریشم دربازارهای روم به‌دست می‌آورد.

اگربازرگانان پارتی ازراه دلالی ثروت‌کلانی‌می‌اندوختند، دولت هم درآمدسرشاری ازطریق اخذ حقوق ترانزیتی یاگمرکی به‌دست می‌آورد.

## روابط اقتصادی-اجتماعی ونظام حکومتی پارت‌ها

مسئلهٔ سرشت روابط اجتماعی ـ اقتصادی درپارت بسیار پیچیده است و نمی‌توان نظریهٔ قطعی دربارهٔ‌آن ابراز داشت. بی‌گمان چنین به‌نظر می‌رسدکه پارت‌ها هدف‌واحدی را از نقطه‌نظر میزان یاسرشت روابط اجتماعی ـ اقتصادی ارائه نداشته‌اند. به‌طورکلی قلمرو پارت‌ها به‌دومنطقه مهم تقسیم می‌شد: اول ـ بابل، بین‌النهرین، ایـلام؛ دوم ـ فلات و دشت‌های خاوری ایران، قسمت جنوبی ترکمنستان امروزی. اختلاف میان این دو منطقه اولاً مربوط به‌ترکیب نژادی ساکنان (تیره‌های گوناگون ایرانی‌زبان درشرق و سامی‌زبان درغرب) وثانیاً مربوط به‌تفاوت ژرف نظام اجتماعی‌ـاقتصادی‌آنها می‌باشد. درمناطق غربی قلمرو پارت مدنیت طبقاتی از چند هزار سال پیش درحال پیشرفت بود، در شرق هم بگونه‌ایکه از نوشته‌های اوستا برمی‌آید، گذار به‌جامعهٔ طبقاتی درنخستین سالهای‌هزارهٔ یکم ق.م. آغاز می‌شد. درآنزمان و به‌ویژه دو دورهٔ‌هخامنشیان دراستان‌های شرقی‌ایران‌نظام بردگی به‌میزان گسترده‌ای رواج‌داشت. جامعه‌های استانهای شرقی‌دولت پارت ظاهراً ازسه‌گروه اجتماعی‌اصلی‌ترکیب می‌شدند. اول‌قشربالائی‌شامل«آزادگان» یا سواران‌بودند. درترکیب این گروه‌بیگمان‌نواده‌های‌کوچ‌نشینان‌ایرانی‌که‌به‌آرشاك‌اول‌کمك وپارت‌را تصرف‌کردند، وجود داشتند. البته‌اشراف ساکنان‌محلی‌هم جزو این‌قشر اجتماعی بودند. نقش‌اجتماعی«سواران‌آزاد» بعدها تشکیل‌هسته ارتش‌پارت بود. پرسنل ارابه‌سواران سنگین اسلحه هم را همین‌سواران تشکیل‌می‌دادند. دومین‌قشر اجتماعی جامعه‌های پارت شرقی، بنابرآنچه‌که ازمنابع قدیمی برمی‌آید، به«زیردستان‌یا وابستگان» شهرت داشتند. اینهافقط دربرابردولت،حقوق‌کامل‌شهروندی نداشتند (امادربرابر نمایندگان‌قشرحاکم از این‌حقوق برخوردار بودند)؛ این‌طبقه شامل توده‌های اصلی ساکنان روستاهای‌کشاورزی بودند. به‌موجب اسنادیکه به‌دست‌آمده اینهابگونهٔ زندگی‌اشتراکی به‌سر می‌بردند، دارای حق مالکیت بودند، و مایملك شخصی خود را می‌توانستند خرید وفروش‌کنند، اما باقشر حاکم از لحاظ‌حق مالکیت تفاوت فراوان داشتند، محدودیت حقوق مالکیت آنهادرحدود اقتصاد خارجی بود. نمایندگان این‌طبقه شامل تولیدکنندگان بدون واسطه دراستانهای شرقی تابع حکومت پارت بودند. علاوه براین ظاهراً افراد این طبقه در ارتش پارت هم خدمت می‌کردند ویکانهای بی‌شماری از تیراندازان سبك اسلحه را تشکیل می‌دادند. در روند پیشرفت تاریخی، این طبقه از میان رفت و به‌این شرح تغییر ماهیت داد: از یکسو طبقهٔ اشراف محلی رفته رفته به پارتها پیوستند، از سوی دیگر گرایش به‌نظام بردگی درجامعه پارت پدیدآمد. کوشش نمایندگان اشراف برآن بودکه آشکارا فرمانبرداری از حکومت و نظام اشتراکی‌که در جامعه حکمفرما بود، به‌اطاعت و زیر دستی از اشخاص تبدیل شود.

پائین‌ترین طبقات، برده‌ها بودند. به‌دشواری می‌توان درباره شمارهٔ بردگان ونقش تولیدی‌آنها در استانهای شرقی دولت پارت اظهارنظرکرد. می‌توان پنداشت‌که استیلای یونانیان ـ مقدونیان باعث جهش تندی درپیشرفت به‌سوی نظام برده‌داری در استانهای شرقی گردید. چون شهرهای یونانی، به‌عنوان‌کانونهائی برای رواج نظام برده‌داری به‌منظور تولیدی، با اشکال «قدیمی‌اش» وجود داشتند.

درقسمت باختری دولت‌پارت، سطح پیشرفت روابط اجتماعی ـ اقتصادی جوردیگر بود، درآنجاها شکل‌کلاسیك نظام‌برده‌داری‌آشکارا خودنمائی می‌کرد «پلیس»های‌یونانی مراکز رواج این‌نظام به‌شمارمی‌آمدند. مدارکی‌که دربارهٔ آزادی بردگان درشوش‌به‌دست آمده نشان‌می‌دهدکه نظام‌برده‌داری درآن‌سامان به‌سختی‌رواج‌داشته است، اسنادیکه‌دربابل به‌دست‌آمده‌حاکی ازانجام خرید وفروش برده‌هاست. باوی اشکال استثمار تولیدکنندگان بلاواسطه را نباید نوعی ازبردگی به‌شکل‌کلاسیکش برشمرد. شکل‌های دیگر استثمارکه از زمانهای پیشین باقیمانده بودند، عملی می‌گردیدند. علاوه براین می‌توان پنداشت که در دورهٔ سلوکیدها «پلیس»های یونانی، سرزمین‌های روستائی پیرامونشان را استثمار می‌کردند، و این روش در زمان پارت‌ها هم اجرا گردید. عملاً شکل‌های‌گوناگون مقید کردن توده‌ها در این یا آن مرحله از دوران‌های تاریخی سرانجام به‌رواج نظام بردگی کامل می‌گرائید، این واقعیت را چند سند که از دوراپوروس (شهر یونانی بین‌النهرین) به‌دست‌آمده تائید می‌کنند. به‌طورکلی می‌توان‌گفت، که در دوران پارت‌ها ساختمانهای اجتماعی استانهای غربی ازقبیل بابل، بین‌النهرین وایلام کاملاً پیچیده بوده است. برـ خلاف استانهای شرقی در این مناطق گروههائی وجود داشتندکه از آزادی‌کامل‌برخوردار بودند، اینان را باید شهروندان شهرهای یونانی، خادمان معابد شهرهای باستانی شرقی برشمرد، ظاهراً گروههائی ازکشاورزان از مناطق‌دیگر به‌وسیله پارت‌ها به‌غرب‌کوچانده شده‌اند. عمال وکارگذاران‌دستگاه حکومت پارت نیز در ردیف‌قشرممتاز به‌شمارمی‌آمدند. درعین‌حال دراین مناطق نظام برده‌داری بارها بیشتر از شرق رواج داشت و شکل‌های دیگر مقیدکردن توده‌های تولیدکننده نسبت به‌شرق سخت‌تر انجام می‌گرفت. نظام‌دولتی پارت‌ها دارای خودویژگیهائی شدکه در روند پیشرفت اقتصادی ـ اجتماعی و سیاسی‌پدید آمد. سه‌اصل مهم‌باعث وجود چنین ویژگیهائی بودند؛ نفوذ پندارهای بازماندگان‌پارس‌ـ های هخامنشی؛ اصول هلنی حکومت سلوکیدها که هنوز رایج بود؛ سنت‌ها و عادتهای اتحادیه‌کوچ‌نشینان پارتی، این عامل رفته رفته باعث تحول و نابودی رسومی‌گردید که از زمان جنگ‌های دموکراسی یونان به‌یادگار مانده و تا پیش از استیلای پارت‌ها در شهرهای یونانی رایج بود. در رأس دولت، شاه قرار داشت، اماقدرت شاه به‌عنوان‌قدرت

اشتراکی خانوادهٔ آرشاك‌ها تلقی می‌شد وفقط وابستگان به‌این دودمان مـی‌توانستند از این قدرت بهره ببرند.

اسناد مدون نشان می‌دهندکه در زمان شاهان پارت دو شورا وجود داشت. یکی از این‌شوراها شامل وابستگان شاه‌بود، این شورا به‌ویژه نفوذ بسیاری درمسائل وراثت تاج و تخت داشت، این ارگان‌که از زمان اتحادیهٔ پارن‌ها به‌یادگارمانده بود، درشرایط تازه، وسیله‌ای برای نفوذ اشراف درکارهای دولتی بود. دومین شورا، شورای‌کاهنان ـ مغها بودکه ظاهراً نفوذ چندانی دردستگاه دولت نداشت. درکنار خویشاوندان‌آرشاك‌ها، ۶ قبیله دیگر نقش مهمی را در دستگاه حکومت پارت ایفا می‌کردند. ظاهراً دراین مورد گفته می‌شودکه نفوذ سنت‌های حکومت هخامنشی دخالت داشت چون درآنجاهم ۷قبیله متنفذ در رهبری حکومت نقش مؤثری را داشتند. شیوه‌های اداری دولت پارت به‌اندازه کافی پیچیده بودند: قسمتی از سرزمین‌های قلمرو دولت، به‌ساتراپهائی تقسیم می‌شد و ساتراپ‌دارهائی‌که از سوی شاه برگزیده می‌شدند آنها را اداره می‌کردند، قسمت دیگـر شامل تحت‌الحمایه‌های شاه بودند. ساتراپ‌های دورهٔ پارت‌ها از زمان هخامنشیان کمتر بودند، و در مواردی چند ساتراپ زیر نظر یـك ساتراپ‌دار اداره می‌شدند. کوچکترین واحد اداری «استاتم» (به‌زبان یونانی) یا «دیز» (به‌زبان پارتی) بود، این واحد از اتحاد چند روستا تشکیل می‌شد. استاتم را یك مقام دولتی‌کوچك اداره می‌کرد.

در سیستم اداری دولت، شهرها جای مهمی را داشتند، بنابر اطلاعاتیکه از منابع به‌دست‌آمده شهرها به‌بخش‌هائی تقسیم می‌شدند. «پلیس»های یونانی داخل دولت پارت‌از بازماندگان دوره سلوکیدها بودند. اگـر چه عملاً وضع این «پلیس»ها در زمـان تسلط پارت‌ها تغییرکرد و خیلی بدتر شد، با اینهمه «پلیس»ها تقریباً موقعیت خود مختاری را درچارچوب دولت آرشاك‌ها حفظ‌کردند. در دورن شهرها رفته رفته دگر گونیهای عمیقی رویداد. شوراهـای شهری سرشت پیوستگـی و یك پارچگـی خود را از دست دادند و نمایندگان مردم بومی به‌درون آنها نفوذکردند. نظامهای شهری تقریباً به‌سوی‌الیگارشی گرائیدند، گردهم‌آئی‌های مردمی اهمیت خود را ازدست‌دادند. قدرت شهر در دست‌شورائی متمرکز شدکه مرکب از نمایندگان چند خانواده شهری توانگر بود.

از سرشت و تحولات انواع دیگر شهرها اطلاع چندانی در دست نیست. شهرهای بابل باستانی و بین‌النهرین، از نوع «دوك»، در زمان سلوکیدها دارای اساسنامه‌ای بودند که نزدیك‌به‌«پلیس»های یونانی بود ساکنان این‌شهرها یا «پلیس»های‌یونانی، به‌شهروندان دارای حقوق کامل و شهروندان بی‌حقوق تقسیم می‌شدند، شهروندان کامل‌الحقوق با جامعهٔ روحانیت معابد متحد می‌شدند و از استقلال و آزادی کامـل و امتیازات ویژه‌ای

برخوردار بودند. این گونه شهرها مالك زمین‌هائی نیز بودند، می‌توان پنداشت که جامعهٔ معابد دستخوش تحولاتی نظیر آنچه که نصیب «پلیس»ها در زمان پارت‌ها شد، گردیدند. از برخی اسناد چنین برمی‌آید که شهرهای «پارتی» درمقابل شهرهای یونانی قرار گرفتند. دربارهٔ زندگی داخلی این شهروندان عملاً اطلاعی به‌دست نیامده. می‌توان پنداشت که این‌شهرها کاملاً ازخودمختاری محروم بودند و زیر نظارت کامل مقامهای اداری پارت‌ها قرار داشتند.

گذشته از زمین‌هائیکه به‌شاه پارت‌تعلق داشتند واداره امورآنها به‌وسیله ساتراپها انجام می‌گرفت، قسمت عمدهٔ از قلمرو دولت پارت به‌وسیله تحت‌الحمایه‌هـای شاه اداره می‌شدند، نقش و اهمیت این تشکیلات دولت رفته رفته افزایش یافت، بیشتر قسمت‌های مهم قلمرو دولت از زیر نظارت مستقیم حکومت مرکزی خارج شدند. در داخل دولت‌های‌پارت ممکنست حکومت‌های کوچك تحت‌الحمایه را ملاحظه کرد: پارس، ایلام، مسنا خاراکن، آتروپاتن، آدیابن، آسروئن، ختر، گردین، گیرکان، مارگیان، سکستان. سیاست آرشاك‌ها که کوشش داشتند نمایندگان دودمانهای محلی را باخویشاوندان آرشاك‌هاتعویض کند، ظاهراً متوقف شد. سرشت جدائی خواهی در استانهای تابعه باقی ماند فقط ظاهر آن عوض شد. انگیزه اصلی این‌جدائی‌خواهی تکیه‌گاه اجتماعی محدود دودمانهای‌ممتاز بود، آرشاك‌ها نمی‌توانستند به‌اندازهٔ‌کافی در قشر حاکم یك‌پارچگی پدیدآورند، بنابراین به‌تجدید بنای ساختمانی‌که دولت پارت درآغاز موجودیتش داشت و دارای ویژگی‌های استیلای‌کوچ‌نشینان بود، پرداختند. وضع‌حاکمیت درجامعه اریستوکراسی نوادگان‌پارتی‌ها مانعی بین‌آنها و قشرحاکم مردم پارت شد وهمین مسئله باعث تضاد مردم تابع پارت که به‌استقلال گرایش داشتند و سنت‌های پارتی کهن گردید.

سیستم مالیاتی دولت پارت نیز نارسا بود. می‌توان گفت‌که به‌طورکلی قانونی همگانی درمورد مالیات ارضی‌قلمرو دولت پارت وجود داشته است. دولت نسبت به‌وصول مالیات سخت‌گیری می‌کرد. اسنادیکه ضمن حفاری‌ها در نیسی به‌دست‌آمده‌اند گواهی‌میدهند که به‌اشکال‌گوناگون از بخش‌های مختلف‌کشاورزی مالیات گرفته می‌شد. درقسمتی‌برای شاه مالیات جنسی وصول می‌شد. برای انجام‌معاملات هم مالیاتی‌گرفته می‌شد. برای‌کمك به‌معابد روحانی هم به‌عنوان درصد درآمد، مالیات‌هائی وصول می‌گردید.

## پیکار داخلی‌پارت‌ها درسدهٔ‌اول‌ق.م.
## و رشد پندار جدا خواهی استانها

پس از مرگ اردوان دوم پیکارهای داخلی دامنه‌داری در قلمرو حکومت پارت‌در گرفت. دو تن از برادر زاده‌های اردوان به‌نامهای واردان وگتارز ادعای سلطنت‌داشتند. پس از پیکار طولانی‌ایکه حکومت پارتها را به‌نابودی تهدید می‌کرد، مدعیان سلطنت با هم سازش کردند، واردان به‌عنوان «شاهنشاه»، وگتارز به‌عنوان فرمانروای گیرکانی‌تعیین شدند، مهمترین مسئله واردان، درهم شکستن سلوکیدها بود، چون اینها درطول ۷ سال حکومت پارت را به‌رسمیت نشناختند. درنتیجه سرکوبی این قیام (آخرین تلاشهای جدی ساکنان‌یونانی باعث تغییر موقعیت سیاسی آنها در قلمرو پارت‌گردید) سلوکیدها در کنار دجله ازاستقلال محروم شدند. می‌توان پنداشت‌که از زمان اردوان دوم به‌بعد رفته‌رفته شهرهای بزرگ یونانی قلمرو پارت زیر نظارت مستقیم دولت پارت درآمدند. قشرهای بالائی شهرهای یونانی (از نوع دورا ـ یوروپس) از نظرپیشرفت بازرگانی بین‌المللی‌بهتر شمردند‌که نسبت به‌آرشاك‌ها وفادار بمانند و از آنها پشتیبانی‌کنند. اینها ثروتمند شدن از راه بازرگانی را ازکوشش برای سرنگونی حکومت پارت‌ها برتر دانستند. اینگونه تسلیم سلوکیدها نشانهٔ پایان پیکارهای داخلی دوگروه حاکم قلمرو پارت و شکست گروهی‌که چیرگی رومیان و قطع دخالت دولت پارت را خواستار بودند، گردید.

اما پیکارداخلی و مداخله رومیان در امور داخلی قلمرو دولت پارت پایان‌نیافت. سرتاسر دوران تاریخ دولت پارت شامل پیکارهای پیوسته حکومت مرکزی واشراف‌محلی بود وغالباً این جریان باعث برخورد بادولت روم ازلحاظ سیاست خارجی می‌شد، وحتی از سوی شرق هم‌که زمانی پایگاه قدرت پارت‌ها به‌شمار می‌رفت و از آنجا کوچ‌نشینان طرفدار دولت پارت، حکومت یونانی ـ باختری را درهم شکستند، هم‌اکنون مورد تهدید قرار گرفت و سرانجام به‌تشکیل حکومت کوشان که از دولت پارت جدا بود، گرائید.

پیمان واردان‌وگتارز پایدار نماند. دراثر توطئه‌های دولت روم و موقعیت اشراف محلی‌که می‌خواستند از دست هردو رهائی یابند، تضاد میان آنها شدت گرفت. واردان درپی سوء قصدی‌کشته شد، پس از چندسال میدان به‌دست گتارز افتاد. پس از تسلط موقت ونون (که سابقاً حاکم مادبود) پسرش ولوگز اول به‌سلطنت رسید، زمان‌سلطنت اومرحلهٔ مهمی در تاریخ دولت پارت به‌شمار می‌رود. او از سیاست خارجی فعالی پیروی کرد و تلاش خود را به‌منظور تجدید تسلط پارت‌ها در ارمنستان‌که در دوره ستیزهای داخلی از دست رفته بود، متوجه‌کرد. قسمت مهمی از مردم ارمنستان، ازپارت‌ها دربرابر رومیها پشتیبانی می‌کردند. پس از یك رشته نبردهای طولانی‌که‌گاهی این یا آن دولت کامیاب می‌شد سرانجام نبردی قطعی نزدیك راندا درگرفت، دراینجا ارتش روم به‌سختی شکست خورد و تسلیم‌گردید. فقط پس از فرسودگی‌کامل دو طرف و عدم امکان برای ادامهٔ این

جنگ توان‌فرسا، پیمانی میان آنها که تقریباً جنبهٔ سازش است، بسته شد (در ۶۳ ق.م. موافقت و در۶۶ ق. م. امضا گردید) برادر ولوگز به‌نام تیرداد به‌عنوان شاه ارمنستان برگزیده شد، اما بایستی درمراسم رسمی تاجگذاری نرون امپراطور روم شرکت می‌کرد. اینگونه شاخهٔ ارمنی آرشاکها طی چند سده در ارمنستان فرمانروائی داشتند. این پیمان اهمیت شایانی داشت، ضمن چند دهه در مرزهای روم و پارت آرامش برقرار بود، فقط گاهگاهی ستیزهای مرزی بی‌اهمیتی درمی‌گرفت. ظاهراً یکی از انگیزه‌های گذشت‌پارت‌ها آن بود که درآنزمان به‌جلوگیری از تاخت و تاز «الان‌ها» به‌گیرکان، آتراپاتن ماد، و سرزمین خود پارت‌ها سرگرم بودند.

دورهٔ سلطنت ولوگز اول، مهمترین‌مرحلهٔ تاریخ پارت‌ازلحاظ داخلی به‌شمار می‌رود. دراین هنگام‌شهرهای تازه‌ای بنیان‌گذاری شدند. شهر ولوگزوکرت به‌عنوان مرکزبازرگانی مهمی دربین‌النهرین شهرت یافت. ظاهراً در زمان ولوگز اول، نخستین‌بار اوستا تنظیم و مدون‌گردید. زرتشتیگری موقعیت استواری را در درون دولت پارت کسب‌کرد. نشانه‌های زرتشتیگری (ظاهراً نقش آتش‌دان با شراره فروزان) درآن‌هنگام برای‌نخستین‌بار در سکه‌های پارت‌ها دیده شد-واین دلیل برآن بودکه دین زرتشت پیشرفت وگسترش‌واقعی درمیان پارت‌ها داشته و حتی این مذهب به‌عنوان دین‌رسمی آرشاکها مشخص شده‌است. از نقوش برخی از سکه‌های آنزمان چنین برمی‌آیدکه افسانه‌های پارتی و یونانی درآنها باز تابانده شده‌اند. دورهٔ سلطنت ولوگز ـ مقارن با زمانی است‌که زمینه فرهنگی قلمرو پارت در پی‌شکست گروههای هواخواه روم و «پلیس»های یونان، چهرهٔ دیگر به‌خود گرفته بود. نفوذ فرهنگی یونان دربسیاری از شهرهای یونانی ازقبیل سلوکیه در دجله و دورا یوروپس به‌وسیله حفاری و پژوهش باستانشناسان مسلم گردیده است. اما در اواسط سده یکم ق. م. دگرگونی ژرفی درپیشرفت فرهنگ مردم قلمرو پارت بر مبنای سنت‌های محلی پدید آمد.

## تجاوز ارتش‌تراژان امپراطوری روم‌به‌پارت. جنگ‌های رومیان وپارت‌ها درسده دوم واوائل سده‌سوم‌میلادی.

رویدادهای تاریخی آخرین دورهٔ حکومت پارت‌ها را منابع تاریخی آشکارا معلوم نکرده‌اند. فقط‌گفته شده‌که درآخرین سالهای سلطنت ولوگز، یکی از مدعیان‌سلطنت به‌نام پاکردوم به‌سال ۷۹ میلادی با او به‌پیکار برخاست. ولوگز کشته شد، در سالهای بعد تا آنجاکه اطلاع حاصل شده رقیبان بر سر به‌دست‌گرفتن سلطنت با هم پیکار می‌کردند.

دراین هنگام ارمنستان وضع پیچیده‌ای به‌خود گرفت و درپی آن شرایط مساعـدی برای تجاوز رومیان دراین منطقه پدید آمد. به‌سال ۱۱۴ میلادی، امپراطور روم، تراژان‌جداً خود را برای‌هجوم به‌قلمرو پارت‌آماده‌کرد. ظاهراً یکی‌از انگیزه‌های اصلی‌تعرض‌رومیها، تلاش‌آنها برای به‌دست‌گرفتن راههای بازرگانی‌ای بود که به‌شرق‌می‌پیوست. درنخستین مرحله بنابود ارمنستان تصرف شود و ازآنجا ارتش روم به‌بین‌النهرین بتازد.

فرمانروایان استانها و شهرستاهای شمالی بین‌النهرین‌تقریباً بدون نبرد زیراطاعت تراژان درآمدند. عدم پایداری جدی دربرابر رومیان نشانهٔ آن بودکه دراین هنگام‌ستیز داخلی سختی میان خسرو و ولوگز دوم درگرفته و علاوه براین آتش شورش علیه پارتها در ایلام وپارس شعله‌ور شده بود. به‌سال ۱۱۵میلادی رومیان موقعیت خود را درشمال بین‌النهرین استوار کردند.

در بهار ۱۱۶ میلادی تعرض عمومی ارتش روم به‌جنوب آغاز گردید. در جریان این‌تعرض پایتخت دولت پارت یعنی تیسفون به‌وسیلهٔ رومیان تصرف‌شد. رومیان علاوه‌بر غنائم فراوانی‌که به‌چنگ آوردند، تخت طلای آرشاکها را هم تصرف‌کردند. پس از آن ارتش روم به‌سوی‌کناره‌های خلیج‌فارس رهسپار شد و ناوگان رومی در رود دجله وخلیج فارس به‌حرکت درآمدند.

اما هنگامیکه ارتش روم از بادهٔ پیروزی سر مست بود، وضع ساکنان محلی تغییر کرد، در سرتاسر استانهای بین‌النهرین‌که رومیان تسخیرکرده[1]بودند، آتش طغیان‌شعله‌ور شد. انگیزهٔ اصلی‌این رویداد آن بودکه رومیان یك مرکزایالتی دربین‌النهرین بنانهادند. از پیش یك مرکز ایالتی هم در ارمنستان ایجاد کرده بودند. به‌سال ۱۱۵ میلادی مرکز ایالتی بین‌النهرین تاسیس گردیدکه حدود قلمرو آن تا سواحل آشور و بابل و مرز مسنا می‌رسید. با تأسیس این مراکز ایالتی (که زیرکنترل بیدادگـرانه شهرهای یونانی بود)، فرمانداران کوچك محلی‌که نخست تسلط رومیان را به‌رسمیت شناخته بودند، از لحاظ پرداخت مالیات و باج به‌عاملان رومی به‌ناخشنودی گرائیدند، هم‌اکنون می‌دیدندخود-مختاری ناچیز آنها از میان رفته و زیر نفوذ اقتصادی رومیان قرارگرفته‌اند و به‌راستی بازرگانان ازانجام بازرگانی آزاد محروم‌گردیدند. همه این‌انگیزه‌ها ساکنان‌بین‌النهرین‌را به‌جنبش علیه رومیان‌که سرتاسربین‌النهرین رابه‌تصرف‌درآورده‌بودند، برانگیخت. بسیاری از پادگانهای رومی که درشهرها بودند، به‌وسیلهٔ مردم نابود شدند، این رویداد ارتش روم را به‌سختی ناتوان‌کرد. دراین هنگام ستیز داخلی دولت پارت پایان‌یافت، مخالفان با هم متحد شدند ونیروی واحدی را تشکیل دادند. «شاهنشاه‌کبیر» خسرو نیروی‌عظیمی از پارتیان را به‌بین‌النهرین فرستاد وضع جنگ به‌سود پارتیان تغییر کرد. دراین هنگام

تقریباً در بیشتر ایالت‌ها قیام علیه امپراطوری روم آغـاز شد و نیروهای رومی نـاچار به‌ترك مخاصمه شدند، ارتش تراژان ناگزیر عقب نشست.

به‌سال ۱۱۷ م. رومیان‌کلیهٔ سرزمین‌های متصرفی را رها کردند. تراژان خود را برای لشکرکشی تازه‌ای به‌شرق آمـاده می‌کرد اما مرگ به‌او فـرصت این‌کار را نداد. جانشین او به‌نام «ادیان» ترجیح داد به‌شرط بازگشت وضعیت به‌پیش ازجنگ، با پارت‌ها صلح‌کند. پارت‌ها درطی صدسال مرز قلمرو خود را به‌کناره‌های فرات رسانده بودند. اما این‌بارموفق نشدند دربرابر لژیون‌های رومی تراژان پایداری‌کنند. رومیان ثروتمندترین استانهای تابع پارت را اشغال و تاراج‌کردند، واین رویداد ضربهٔ کوبنده‌ای به‌حکومت پارت‌بود. انگیزهٔ اصلی این رویداد آن بودکه ازپیش زمینه ازهم پاشیدگی دولت‌آرشاك‌ها فراهم شده‌بود. وضع شهرهای قلمرو پارت دربین‌النهرین‌چنان بودکه قسمتی ازکناره‌های فرات در دست سلوکیدها بود. این شهرهای سلوکی درطول صدسال تکیه‌گاه رومیان و گروههای هواخواه روم بودند، در جریان نبردهای‌تراژان اینهاآشکاراعلیه پارت‌ها وارد عمل می‌شدند. این واقعیت دارای اهمیت ویژه‌ای بود امـا ضمن تسلط پارت‌ها استقلال «پلیس»ها از میان‌رفت، شهرها درچارچوب ساختمان حکومت پارت سخت محدود شدند. شهرهائیکه به‌دولت پارت‌گرایش داشتند، هنگام تجاوز رومیان‌سخت پایداری می‌کردند.

درطول چند دهه در مرزهای روم ـ پارت صلح برقرار بود، در زمان خود پارت‌ها پس از لشکر کشی تـراژان آرامش نسبی برقرار شد. ضمن سالهـای سلطنت ولوگز دوم (۱۲۹ ـ ۱۴۷ م) و به‌ویژه در زمان ولوگـز سوم (۱۴۸–۱۹۲)، می‌توان پنداشت که ستیزهای داخلی مهمی در پـارت روی نداد. اما وضع پارت‌ها هم‌چندان استوار نبود. آشفتگی جدی‌ای دراین دوره در مرزهای شمالی وخاوری قلمرو پارت به‌چشم می‌خورد. پیدایش دولت‌های کوشان باعث خطر دائمی در شرق بود. دراین هنگام ظاهراً گیرکانی استقلال به‌دست‌آورد. علاوه براین استانهای شمالی‌چندبار مورد تاخت و تاز ویرانگرانه الان‌ها قرارگرفتند. به‌ویژه به‌سال ۱۳۶ هجـوم سختی از سوی این طایفه انجام گرفت. ارمنستان مانند پیش مانع حسن روابط روم ـ پارت بود. می‌توان‌پنداشت‌که هم رومیان و هم‌پارت‌ها تلاش‌می‌کردند تا نفوذ خود را برضد یکدیگر دراین منطقهٔ‌که‌کلید مواصلات شرق و غرب بود، پابرجا کنند.

رومیان در دورهٔ سلطنت آنتونین‌پی (به‌سال ۱۵۵ م.) موفق شدند تسلط خود را در ارمنستان برقرارکنند. پارت‌هانتوانستند بیدرنگ علیه‌رومیان به‌عملیات جنگی‌بپردازند، فقط‌پس از۶سال، یعنی‌پس ازمرگ امپراطور، به‌ارمنستان لشکرکشیدند. پایداری‌پادگان رومی به‌سرعت درهم‌شکست. حاکم رومی ارمنستان به‌نام کاپادکی که دست‌پاچه شده

بود پس از سه‌روز نبرد خونین در الگی با همه لشکریانش نابود شد. جناح شمالی‌جبهه دفاعی رومیان در شرق درهم شکست. ارتش پارت به‌سوریه هجوم برد، دراینجا هم‌نیرو-های ناقص رومی نتوانستند پایداری جدی‌ای از خود نشان دهند. در سوریه بیم یک‌قیام همگانی علیه فرمانروای رومی می‌رفت. وضع بسیار بحرانی بود. رومیان ناچار شدند کلیه نیروهای خود را برای ازبین بردن این خطر بسیج کنند. به‌سال ۱۶۳ م. نبرد سختی میان دوطرف درگرفت، پارت‌ها در ارمنستان شکست خوردند، به‌دنبال‌آن رومیان به بین‌النهرین نفوذکردند. شرایط صلح‌برای پارت‌ها سنگین بود: تمام مناطق‌غربی‌بین‌النهرین که درتصرف پارت‌ها بود تا رودخانه خابور به‌رومیان واگذار شد.

روابط صلح میان پارت‌ها و رومیها تقریباً سه دهه ادامه داشت. پس از این مدت درپی پیکارهائی‌که چند ماه طول‌کشید، ولوگز سوم از تخت سرنگون شد و ولوگزچهارم (۱۹۲ م.) جای او را گرفت. درپی جنگ داخلی‌که به‌سال ۱۹۳ در روم آغاز گردید، شاه تازهٔ پارت برآن شدکه ازاین موقعیت بهره ببرد و سرزمین‌های از دست رفته را باز گرداند. پارت‌ها یکی ازمدعیان امپراطوری‌روم به‌نام پسژنیانیگر۱ را نزد خودنگاهداشتند. این‌چگونگی باعث برانگیختن مدعی دیگر شدکه جنگ را علیه پارت‌ها آغازکرد. دربهار سال ۱۹۵ م. ارتش روم به‌مرزهای پارت تجاوز کرد، نبرد در بین‌النهرین چندسال طول کشید. این جنگ قیام ضد پارتی را در سراسرکشور به‌سود رومیان نیرو بخشید، این قیام‌ها در ماد، پارس رویداد و با دشواری به‌وسیلهٔ ولوگز سرکوب شدند. لشکرکشی رومیان ضربت‌کوبنده به‌پارت‌ها واردآورد، دراین هنگام ثروتمندترین مناطق‌کشور ویران گردیدند، تقریباً یکصدهزار تن از ساکنان این سرزمین به‌سوریه‌کوچانده شدند وبه‌عنوان برده به‌فروش رسیدند. وضع سیاسی درپارت پس از انعقاد پیمان صلح تا سالهای ۲۰۷ / ۲۰۸، هنگامیکه ولوگز چهارم، پسرش ولوگز پنجم را جانشین خودکرد، تقریباً کاملاً روشن نیست. به‌سال ۲۱۳ - م. برادر ولوگز پنجم به‌نام اردوان علیه برادرش قیام‌کرد و ماد را به‌تصرف درآورد، این‌رویداد دوباره شرایط مساعدی را برای مداخله رومیان درکارهای پارت‌ها پدیدآورد، از سوئی آغاز مخالفت با رومیان در ارمنستان وامروئن، این مداخله را ایجاب می‌کرد. در تابستان ۲۱۶ - م. ارتش روم زیر فرماندهی کاراکالا به‌بین‌النهرین تاخت، دراین هنگام بین‌النهرین در تصرف اردوان بود (ولوگز سلوکیه را درتصرف داشت). قسمت مهم بین‌النهرین ومنطقه ماد به‌وسیله رومیان ویران شد.

درتابستان ۲۱۷ - م. اردوان پنجم نیروی مهمی‌گرد آورد وپیکاری جدی راعلیه رومیان آغازکرد. دراین هنگام کاراکالا به‌دست توطئه‌گران‌کشته شد وماکرین امپراطور روم‌گردید. جنگی سخت در نزدیکی شهر نصیبین روی داد. پس از یك جنگ سه روزه،

رومیان‌ناچار شدند به‌مذاکره صلح تن دردهند، قرار شده ۲۰۰ میلیون سستر تاوان‌پردازند، اسیران را بازگردانند وتمام شهرهائی‌را که رومیان خراب‌کرده‌اند بازسازی‌کنند. اینگونه با وجود موفقیت‌های نخستین، آخرین لشکرکشی رومیان علیه پارتها به‌شکست‌گرائید.

## سقوط دولت پارت

اما این آخرین‌کامیابی پارت‌هابود. دولت آرشاك به‌نابودی می‌گرائید. فرمانروای پارس به‌نام اردشیر ضمن اتکاء به‌چند حکومت محلی دیگر علیه شاه پارت قیام کرد. به سال ۲۲۳ او،ولوگز پنجم را ازمیان برد. چند سال بعد اردوان پنجم آخرین شاه پارت، پس از تحمل شکستی در نبرد نزدیك هرمزدگان‌کشته شد. پس از مرگ اردوان، آخرین آرشاك دولت پارت، قدرت درشرق،از دودمان پارت به‌دودمان پارس منتقل شد، در این هنگام موقعیت تاریخی پیش از لشکرکشی اسکندر در ایسران بازسازی شد. فقط دودمان شاهان عوض گردید.

دولت پارت از ساختمان اجتماعی‌ای پدید آمدکـه عناصر وابسته به‌آن آمیخته‌ای از مردم با سنت‌ها و نهادهای بسیارکهن شرقی، و شهروندان هلنی‌که به‌داشتن شهرهای مستقل عادت داشتند، بودند. همانگونه‌که دیدیم «پلیس»های یونانی و شهرهای محلی (که اینها هم تقریباً شکـل پلیس‌ها را به‌خودگـرفته بودند) رفته‌رفته زیر نفوذ عوامل بی‌شماری دریکدیگر ادغام و ارگانیزم اجتماعی ویژه‌ای‌را پدیدآوردند واینگونه، ویژگی های قومی خود را تا اندازه‌ای از دست‌دادند. ساختمان‌اجتماعی داخلی‌دولت‌پارت هم‌رفته رفته ویژگیهای‌کهن خودرا ازدست‌داد همراه با اینهاخصلت رژیم سیاسی دولت آرشاك‌ها هم‌بگونهٔیونانیان‌باستان‌دگرگون‌شد. چون ساختمان‌سیاسی‌سادهٔ دولت‌پارت‌نمی‌توانست به شرایط پیچیدهٔ سیاسی زمان خود جواب دهد. ناتوانی دستگاه حکومت ایجاب می‌کرد تا نقش مهمی به‌حکومت‌ها و شاهان کوچك واگذار شود تـا به‌این‌وسیله همبستگی عناصر گوناگون دستگاه حاکم بیشترگردد، اینجاست‌که دولت پارت ناگزیر از سوئی به‌هلنی‌ها و ازسوی دیگر به‌عشایرکوچ‌نشین‌قدیمی‌که دولت پارت را به‌وجود آوردند میدان‌می‌دهد واینگونه درمعرض تضادهای اجتماعی این دوگروه قرار می‌گیرد، وبنابراین‌ادارهٔ دستگاه حکومت به‌هرج و مرج می‌گراید.

سقوط آرشاك‌ها و تشکیل دولت ساسانی مقدمه‌ای بر تغییر آرایش سازمان سیاسی حکومت ایران‌تلقی می‌شود. ساختمان اجتماعی نوع‌برده‌داری شرقی دراواخر دولت‌پارت واوایل‌دوره ساسانیان‌رفته رفته به‌دگرگونی گرائید وسرانجام‌باعث تغییر روبنای‌سیاسی‌شد.

# ۶. ایران در زمان ساسانیان
# تشکیل نخستین جامعهٔ فئودالی

## تشکیل دولت ساسانی

ابتکار اتحاد ایران در چارچوب یك حکومت واحد، پس از تغییر دولت پارت، از پارس آغاز شد، این‌جا زمانی نخستین مرکز دولت‌های هخامنشی بود.

پارس‌که در زمان سلوکیدها دارای استقلال سیاسی مشخصی بود، بعدها که در قلمرو پارت‌ها قرار گرفت دارای حقوق یکی از شاه‌نشین‌های تابع آن حکومت گردید. فرمانروایان این منطقه درحدود سدهٔ دوم ق.م. به «شاه» ملقب شدند. برای خود سکه زدند. از نقوش روی سکه‌های‌شان چنین بر می‌آید که آنها سنت‌های سیاسی پارسیان باستان را نگاهداشته بودند، به آتش مقدس احترام می‌گذاشتند وخدای بزرگ زرتشتیان را که اهورامزدا بود، ستایش می‌کردند. آخرین دودمانی‌که در زمان آرشاك‌ها در فارس فرمان میراندند بازرانگید وآخرین «شاه» این دودمان گوچهر به‌شمار می‌آید. مرکز پارس استخر بود (نزدیك پرسپولیس).

پارس ازچند فرمانداری تشکیل می‌شد. فرمانداریکی از این شهرها،بابك از دودمان ساسان بود، او که درعین حال کاهن معبد بزرگ آناهیتا به‌شمار می‌آمد، به‌سال ۲۰۸-م

(یا ۲۰۹-م.) قدرت شاهی پارس را به‌دست گرفت، گوچهر را سرنگون کرد و او را کشت. پس از مرگ بـابك (۲۲۲-م.) پسرش اردشیر دامنهٔ قدرتش را گسترش داد وچند استان مجاور پارس مانند کرمان، خوزستان را گرفت وچند شاه‌نشین کوچك دیگر را که جزو قلمرو پارت‌ها بودند به‌متصرفاتش ملحق کرد، اردوان پنجم را شکست داد. بیدرنگ پس از این اقدام به‌سال ۲۲۶-م. (یا ۲۲۷-م.) اردشیر به‌عنوان شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد.

اینگونه دولت ساسانی تشکیل شد. پـایتخت دولت ساسانی را شهر دوتائی کنار دجله یعنی تیسفون ـ سلوکید (به وه اردشیر تغییر نـام داد) قـرارداد. استخر به‌عنوان دومین پایتخت به‌شمار آمد. دولت ساسانـی به‌طور کلی همان قلمرو آرشاك‌هـا را به شرح زیر تصرف کرد. ایران با استانهای جنوب غربی آسیای میانه و افغانستان غربی، بین‌النهرین سفلی ومیانه (مردم این سامان در اصل سوریه‌ای بـودند و سورستان نامیده می‌شد). تلاش اردشیر اول بـرای پیشروی به‌سوی غرب فرات باعث رویداد یك رشته جنگها با رومیان گردید، در این جنگ‌ها ساسانیان ایران به‌طورکلی سیاست تعرضی را در پیش گرفتند، وناگهان به‌سوریه و آسیای صغیر تاختند. در خاور ایران به بر انداختن حکومت کوشان پرداختند. پس از آنکه در زمان پسر وجانشین اردشیر یعنی شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲)، ساسانیان پیروزی‌های نوینی در شرق وغرب (در افغانستان وماورا قفقاز امروزی) به‌دست آوردند خود را «شاهنشاه ایران وانیران (غیر ایرانی)» خواندند.

در دولت ساسانیان قدرت مرکزی که در دست شاهنشاه متمرکز بود، بارها بیشتراز زمان آرشاك‌ها اهمیت داشت. در زمان اردشیر اول شاهان تابع محلی تقریباً ازمیان رفتند؛ و به‌جای آنها اعضای خانوادهٔ ساسانیان وحاکمان گماشته متصوب شدند. روند ازمیان بردن شاهان تابع تا سده‌های سوم ـ چهارم ادامه یافت، پس ازآن، این گونه شاهان فقط تا اندازه‌ای در مناطق مرزی غرب وشرق قلمرو ساسانیان وجود داشتند.

اردشیراول یکی ازپشتیبانان دوآتشهٔ زرتشتیگری بود، روحانیان زرتشتی بااشراف زمین‌دار پارسی وقسمتی از اشراف پارتی که دردولت ساسانی نفوذکرده بودند (دودمانهای سورنیدها و کارنیدها) تکیه‌گاه حکومت بودند. نفوذ کامل دین زرتشت دردستگاه حکومت با واکنش سخت، علیه هلنیسم از سوی ساسانیان، همزمان بود.

## نظام اجتماعی وحکومتی ساسانیان ایرانی

اسناد و منابع تاریخی، کم و بیش ساختمان اجتماعی ایران را در زمان ساسانیان روشن کرده‌اند. بیگمان در این دوره نظام برده‌داری درحال از هم پاشیدگی بود ونظام

جامعهٔ قرون وسطائی اولیه پا می‌گرفت. اما شکل رویداد این جریانها و دگرگونی این مرحلهٔ تاریخی درست روشن نیست. در هرحال در سده‌های سوم ـ چهارم میلادی هنوز روابط نظام برده‌داری سخت رواج داشت. منابع یونانی ودیگران غالباً یادآوری کرده‌اند که لشکریان ایران ده‌ها هزارتن ازمردم سوریه، ارمنستان‌ودیگران را به‌بردگی گرفته‌اند. درکناراسیران جنگی (آنشاخریك ـ «بیگانگان») دهقانان ایرانی‌ایکه به پرداخت مالیات توانا نبودند، به‌عنوان برده دیده می‌شدند. بـردگان در املاك اشراف (داستراکت) کار می‌کردند، اینها قابل خرید و فروش بودند، وحتی برخی از آنها در کارگاههای صنعتی شاه به‌کار می‌پرداختند. در نیمهٔ یکم سدهٔ پنجم. یکی از اشراف عالیجاه به‌نام مهرنارسه، وابسته به‌دودمان اسپندیاد که در املاك پارس او ۱۲ هزار درخت تاك، ۱۲ هزاردرخت زیتون و۱۲ هزار درخت سرو وجود داشت به لقب هزار بندك یعنی صاحب هـزار بنده ملقب بود. به برخی از این بـردگان قطعه زمینی واگذار می‌شد، اینها حق داشنند از محصول کار خود سهمی را صاحب شوند، اما زمان رواج این سیستم معلوم نیست.

بردگی از زمانهای دیرین در ایران وجود داشته است، بردگان در کنارگروههای دهقانان آزاد (کاتاك) به‌فارسی جدید(کده) زندگی و کار می‌کردند. بیشتر خانواده‌های بزرگ قبیله‌که با هم خویشاوند بودند، تشکیل جامعه‌هائی را می‌دادند ودر قطعه زمینی سکنی می‌گزیدند؛ اصطلاح کاتاك خواتای (صاحب خانه، به فارسی امروزی «کدخدا» می‌گویند) در آغازبمعنی‌رئیس جامعهٔ خانواده بزرگ بود، بعد معنی رئیس ده «کدخدا» را به‌خود گرفت. نظـام بردگی، بیشتر درمناطقی‌که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌تر بودند رواج داشت (بین‌النهرین وخوزستان‌وتا اندازه‌ای درفارس وماد). درمناطق‌کنارهٔ دریای خزر و خاور ایران روابط جـامعه پدرسالاری بیشتر رایج بود. از منابع تـاریخی چنین برمی‌آید که رواج نظـام پدرسالاری و وابستگـی جامعه دهقانی به اشراف مالك زمین زودتر ازنیمه دوم سده‌پنجم نبوده است.

اختیارلقب «شاهنشاه ایران و انیران» به‌وسیله سران حکومت ساسانی‌گویای این ادعا بود ـ البته درجهان‌پندار ـ که اینان خودراپادشاه تمام جهان می‌شناساندند. شاهنشاه حتماً بایستی بدودمان ساسانی‌وابسته می‌بود، امادرجهٔ بستگی‌وارث تاج‌وتخت به‌دودمان ساسانی دقیقاً تعیین نشده بود. قدرت شاه نشانه‌ای از قدرت خداوند به شمار می‌آمد و هیچ‌چیز نمی‌توانست آنرا محدود کند. دربار شاه دارای‌جاه وجلال‌وشکوه فوق‌العاده‌ای بود وبرای بزرگ‌نمائی دربار سلطنتی مراسم وتشریفات ویژه‌ای انجام می‌گرفت.

دولت ازمذهب پشتیبانی می‌کرد وهمهٔ‌مردم بایستی به‌دین زرتشتی مؤمن‌می‌بودند. کلیه رعایای شاه به چهار دسته یا صنف یا «کاست» تقسیم می‌شدند (بردگان جزو این

دسته‌بندی نبودند)؛ هیچ فردی حق نداشت تغییر صنف بدهد. نسبت به‌صنف‌بندی طبقاتی دورهٔ اوستا، در زمان ساسانیان دگرگونیهائی اساسی پدید آمد، این چهار صنف به شرح زیر بودند: روحانیان یا آسراوان (به زبان اوستائی آثراوان)، پیکارگران یا آرتشتاران (به‌زبان اوستائی رتیشتار)، دبیران یا دیپیران (این یك صنف تـازه‌ای بودکه در زمان دولت‌های بعدی پدید آمد و نقش آن ضمن رشد دستگاه دیوان سالاری زمـان ساسانیان اهمیت داشت) وصنف مالیات دهندگان یا واستریوشان (به‌زبان اوستائی واستروفشویات، در زمان باستان این نام را به دهقانان آزاد داده بودند). سه‌صنف اولی ممتاز به شمار می‌آمدند، از پرداخت مالیات‌وانجام وظایف معاف بودند. اما اینان‌خدمات دینی، جنگی واداری دستگاه را انجام می‌دادند. در داخل این صنوف هم سلسلهٔ مراتب وجود داشت و به پایه‌های مختلف تقسیم‌می‌شدند.

روحانیان معمولی به ماگ (مغ) شهرت‌داشتند. دررأس‌روحانیان هراستان ماگوپات («رئیس مغان») بود و ریاست عالیه روحانیان را در سرتـاسرکشور ماگوپاتان ماگوپات (شکل تازه این واژه «موبدان موبد» است) به‌عهده داشت؛ او در عین حال رئیس جامعه روحانیان زرتشتی وقاضی‌القضات به‌شمار می‌رفت و در سده‌های چهارم وپنجم بلندترین مقام‌را دردولت، پس ازشاه دارا بود. صنف‌پیکارگران را ادنشتاران سالار یا ایران‌سپه‌پات (فرمانده عالی ایران) رهبری می‌کرد. بنا بـه مدارکی‌کـه از نخستین سالهای حکومت ساسانیان به‌دست آمده، اریستوکراتهای ایرانی به شهردارها (شاهان‌تحت‌الحمایه شاهنشاه و استانداران استانها، کـه وابسته بـه خاندان ساسانیان بودند)، ویسپوهرها (اعضای خانواده‌های اشراف‌که از میان آنها مأموران بلند پایه برگزیده می‌شدند)، وزورگ‌ها (از میان آنها فرماندهان بلند پایه لشکری، درباریان و بلندپایگان برمی خاستند)، تقسیم می‌شدند. پائین‌ترین پایه‌های لشکری را آزات‌ها دارا بودند (به‌فارسی جدید آزادگان)، این‌ها شامل مالکان جزء بودند و سواره نظام از میان این صنف برگزیده می‌شدند. صنف دبیران شامل‌مأموران‌کشوری‌بودند ـ بوروکرات‌ها، در رأس‌این‌صنف دبیرپات (یادبیربد) قرار داشت‌که رئیس دبیرخانه شاه به‌شمار می‌رفت.

صنف مالیات دهندگان شامل‌کشت‌کاران (واستریوشان)، صنعتگران (هوتوخشان، از واژه اوستائی هوتی)، سوداگران وهمهٔ شهریها یعنی تودهٔ مردم شهرنشین به‌استثنای سه صنف ممتاز نامبردهٔ بالا بودند. نوع مالیات‌هائی کـه این صنف می‌پرداخت شامل مالیات سرانه (گزیت)، مـالیات ارضی (خراگ، این مـالیات را دهقانان می‌پرداختند) و مالیات‌های فوق‌العادهٔ دیگر بـود؛ دهقانان موظف به انجام بیگاری بـودند ـ ساختن ساختمانهای آبیاری، دژها وساختمانهای دولتی، اعضای وابسته به صنف مالیات دهنده

حق نداشتند به‌کار دولتی بپردازند. رئیس این صنف واستریوشان سالار بود، این شخص از میان صنف‌های ممتاز برگزیده می‌شد. از آنجاکه همهٔ مالیات‌هـای جمع‌آوری شده از صنف مالیات دهنده، بایستی به‌خزانه شاه ریخته می‌شد، واستریوشان سالار در عین‌حال سمت ریاست مالی را هم به‌عهده داشت، طرح درآمد وهزینه بـودجه دولت به‌عهده او سپرده شده بود.

در دولت ساسانیان دستگاه دیوانسالاری پیشرفته‌ای وجود داشت. علاوه بربلند ـ پایگان نامبرده بسیاری از مـأموران عالیرتبهٔ کشوری و لشکری در این دستگاه کار می‌کردند: رئیس گارد سلطنتی (هـزار اپات)، فـرمانده‌سواران، خزانه‌دارکل، مأموران پذیرائی از سفیران خارجی و غیره. بعدهـا پایه وزورگ فرامادار («فرمانفرمای بزرگ»)، تقریباً نقش صدراعظم یا نخست وزیر را ایفا می‌کرد) به‌وجود آمد ـ این مقام بایستی‌کلیه کارهای اداری ومالی‌کشور را می‌گرداند وبه‌اصطلاح مهرداو سلطنتی هم به‌شمارمی‌آمد. اداره‌های مشخصی به‌نام‌دیوان وجود داشت‌که در رأس‌هرکدام یکی‌از بلند پایگان بودند.

دولت ساسانی دارای آرتش دائمی نبود (به‌غیر ازگارد سلطنتی‌که شماره افراد آن تقریباً به هزار تن می‌رسید). ارتش ازچریک‌های سوار وابسته به‌صنف پیکارگران تشکیل می‌شد. اسلحه پیکارگران سوار، نیزه (به‌طول۴ متر)، کمان وتیردان، شمشیر، تبرجنگی، نیزه وکمند بود. سواران زره می‌پوشیدند؛ سر، سینه وگردن اسب‌های سواره نظام هم‌از زره پوشیده بود. زرمندگان‌کمکی، حتی سوارانی از مناطق‌کوهستانی وکوچ‌نشینی‌شامل ایرانیان یا دیگران‌به‌نیروهای زرمنده می‌پیوستند. نیروی پیاده نظام شامل دهقانان‌بودند که از میان این قشر دست‌چین می‌شدند. اینان آموزش زرمی چندانی نمی‌دیدند و هنگام نبرد فقط به‌عنوان نیروی‌کمکی برای انجام خدمـات بنه و تدارکاتی در دژها به‌کار برده می‌شدند؛ زرمندگان پیاده دربرابر همرزمان سوارشان از حقوق‌ومزایای‌کمتری برخوردار بودند وهمیشه آنها را حقیر می‌شمردند.

قضاوت به‌عهده صنف روحانیان بود. درحقوق قضائی زمان ساسانیان به‌طورکلی سه نوع بزه مهم وجود داشت؛ مخالفت با دین (زرتشتیگری)؛ مخالفت با شاهنشاه (بزه سیاسی)؛ تخلف در پرداخت مالیات. کیفر دومورد اول‌بیشتر اعدام بود (در موردبزه‌های سیاسی امکان داشت کیفر اعدام به زندان ابد در دژفراموشی واقع در خوزستان، تبدیل شود). کیفر بزه تخلف‌مالیاتی، کورکردن، تادیب یاجریمه بود. دربارهٔ حقوق‌خانواده، مردان اجازه‌داشتند چند زن به‌گیرند، زنان ازلحاظ حقوق با مردان‌کاملاً نابرابربودند. این رسم در دستگاه حاکم به‌ویژه خاندان ساسانی رواج داشت.

## دین در ایران زمان ساسانیان

آنگونه‌که می‌گویند دین‌رسمی‌ودولتی ساسانیان زرتشتی بود. در همه‌جا معبدهای زرتشتی وجود داشتند، و آتش مقدس پیوسته در این معابد افروخته می‌شد. سه آتشکده مهم در آتورپاتکان (آذربایجان) ـ آتش ویژه شاه و رزمندگان، در پارس ـ آتش ویژهٔ روحانیان، و در خراسان ـ آتش‌ویژهٔ مالکان‌وجود داشت. معبدهای زرتشتیان، زمین‌های کشاورزی پهناور ومنابع دیگر مادی را در اختیار داشتند ویکی از نیرومندترین مراکز اقتصادی وسیاسی حکومت به‌شمار می‌آمدند. برای ایجاد سازمان متمرکز و یك پارچهٔ روحانی در حکومت ساسانیان روحانی نامدار به‌نام کارتیر نقش مهمی را ایفا کرد، او در زمان شاپور اول به این کار پرداخت وبلندترین مقامهای روحانی را در زمان جانشینان این پادشاه در دستگاه سلطنت پدید آورد، در سالهای ۲۷۳-۲۹۳ میلادی کارتیر شاغل مهمترین مقامها در دستگاه ساسانی بود.

در سده سوم میلادی نوشته‌های کتاب مقدس زرتشتیان یعنی اوستا تصحیح شد. بعداً در سده‌های چهارم وششم متون آن جمع‌آوری و مدون گردید. در زمان ساسانیان الفبای اوستائی ویژه‌ای به‌نام زند پدید آمد (امروزهم متن اوستا با همان الفبا دردسترس است)، وحتی ضمن آن ترجمهٔ فارسی میانه آن با تفسیر به‌نام پازند تدوین گردید. در دورهٔ ساسانیان دین زرتشتی به‌آئین‌خشك وتعصب‌آمیزی تبدیل شد. تشریفات وشعائر سبکی‌که در طول زمان به‌آن افزوده شده بود ودر اصل وجود نداشت، همانگونه حفظ گردید. روحانیت زرتشتی در آنزمان به بی‌پایه بودن این سنت‌ها اعتنائی نکرد و روش بدعت‌گذاران این دین را دنبال نمود. اما پادشاهان ساسانی هم هنگامی به‌مسئله مذهب توجه می‌کردندکه درآن پای سیاست به‌میان‌کشیده می‌شد.

در سده سوم، هنگام حکومت ساسانیان دین تازه‌ای به نام دین مانی درایران پدید آمد. مانی از ساکنان بین‌النهرین جنوبی ومادرش از نژاد خاندانهای اشراف ایرانی‌بود. او درآغاز فرمانروائی شاپور اول به‌تبلیغ‌پندارهایش پرداخت. شاه نخست از او به‌خوبی استقبال‌کرد. اما بعدها پس از آنکه دانسته شد، آموزش او برای روحانیان زرتشتی‌ایجاد خطر می‌کند، در زمان بهرام اول به‌سال ۲۷۶ میلادی مانی در جندی شاپور خوزستان کشته شد. آئین مانی همان دنبالهٔ پندار ایرانیان باستان مبنی برپیکار جاودان پدیده‌های روشنی و تاریکی در جهان بود، ضمناً مقداری از آموزشهای مسیحی، گنوستیزیسم وبودائیسم‌راجذب‌کرده بود. بنابه‌آموزش‌مانی‌پدیده‌های‌جهان‌وانسان‌آمیخته‌ای ازعناصر تاریکی و روشنی‌اند. انسان برای اینکه از گزند شیطان مصون بماند بایستی عناصر

ناپاکی و بدی وتاریکی را از خود بزداید و برای اینکار لازم است که خود را از بند مادیات آزاد کند. بنابراین یك مانوی مؤمن نبایستی دارائی، خانواده وحتی منزل می‌داشت، نبایستی متأهل می‌شد، بایستی از خوردن گوشت وشراب و بقیه نعمات مادی دوری می‌جست. اما از آنجا که تاب آوردن در برابر این ریاضت‌های سخت عملاً برای عده کمی امکان داشت، بنابراین مؤمنان دین مانی به‌دو درجه تقسیم می‌شدند: «مؤمنان کامل» که در انجام مقررات دینی سخت‌کوش بودند، اینها بایستی ریاضت می‌کشیدند و آموزش مانی را تبلیغ می‌کردند. و «مجریان» که می‌توانستند مسکن، خانواده، شغل و دارائی داشته باشند، اما موظف بودند به «مؤمنان کامل» منزل وپناه بدهند و به آنها کمك کنند؛ تنها برای اینکه روح آنها از گناه پاك شود هر «مجری» پیش از مرگش بایستی به مقام «مؤمن کامل» ارتقا می‌یافت.

مانیگری در آنزمان نه‌تنها در بین‌النهرین و ایران بلکه در امپراطوری روم (تا شمال افریقا واسپانی)، درآسیای میانه وسپس میان «اویگورها»[1] رواج یافت. از آنجا که مانیگری نظام اجتماعی‌موجود را به‌عنوان تقویت‌کننده‌پدیده‌های تاریکی و تباهی‌محکوم می‌شناخت، بـا وجود منفی بودن، جـامعهٔ استثمارگر و در رأس آن دستگاه دولت را سخت می‌کوبید، بنابراین رفته رفته این آئین درایران و امپراطوری روم پیروانی به‌دست آورد.

در شهرهای بین‌النهرین و ایران گروههای نسبتاً مهمی از یهودیان می‌زیستند. یهودیان در ایران از خودمختاری آشکار بهره می‌بردند. رهبر آنها به «اکسیلارخ (واژه یونانی است. یعنی شاهزاده رانده) شهرت داشت، این گروه از سوی ساسانیان موردپیگرد قرار نمی‌گرفتند.

در سده‌های سوم ـ چهارم در میان سوریه‌ایهای بین‌النهرین وسپس غالباً در میان خود پارس‌ها بگونهٔ گسترده‌ای مسیحیت رواج‌یافت، ساسانیان نخست این‌گروه را پیگرد نمی‌کردند. هنگامیکه مسیحیت به عنوان دین رسمی در امپراطوری روم اعلام گردید (عملاً در سال سی‌ام قرن چهارم)، وضع عـوض شد، حتی در ارمنستان (به سال ۳۰۲ میلادی) و به‌دنبال آن در گـرجستان شرقی (گارتلیا بـه‌سال سی‌ام قرن چهارم) و در آلبانیای قفقاز (در خاور مـاوراء قفقاز) این دین رواج یـافت. در این هنگام ساسانیان مسیحیان را به عنوان هواخواهان سیاسی رومیان می‌شناختند، و در زمـان شاپور دوم

---

[1] . اوئیگورها ـ تیره‌ای بودند که در شرق ترکستان روس کنونی می‌زیستند ودارای زبان و ادبیات ویژه‌ای بودندکه اخیراً کشف شده است.

(۳۰۹-۳۷۹ میلادی) مسیحیان بگونه بیرحمانه‌ای زیر پیگرد قرار گرفتند. پس از پیمان ایران ـ روم به سال ۳۸۷، تعقیب مسیحیان در ایران پایان یافت، اما یزدگرد اول (۳۹۹ ـ ۴۲۰ میلادی) از آنها پشتیبانی کرد؛ در سالهای ۳۰ ـ ۵۰ سده پنجم میلادی پیگرد کم و بیش مسیحیان که از سوی روحانیان زرتشتی برانگیخته می‌شد از نو آغاز گردید. اما پس از آنکه میانه سازمان‌مذهبی‌مسیحی سوری در ایران به‌سال ۴۸۴میلادی با کلیسای امپراطوری روم شرقی به‌هم خورد مسیحیان اجازه فعالیت آزاد را در ایران به‌دست آوردند. شهر سلوکیه مقر اسقف بزرگ کلیسای نسطوری (یا کاتولیك) شد. کلیسای نسطوری در سده پنجم در بیشتر شهرها حتی تا مرو گسترش یافت و سپس به آسیای میانه، ترك\اویگور و در سده هشتم تا حدود چین وجلوتر نفوذ کرد.

در مرزهای شرقی قلمرو ساسانی ـ در تخارستان و کابلستان، وهمچنین در آسیای میانه، در زمان سلطنت کوشان‌ها بودائیسم رواج داشت.

## سیاست خارجی‌ساسانیان درسده‌های سوم‌ـچهارم

در سده‌های سوم ـ چهارم، یعنی زمان آرشاك‌ها جنگ‌های ایران و امپراطوری روم برسر چیرگی بر بین‌النهرین علیا، سوریه، ارمنستان، کشورهای ماوراء قفقاز و به منظور زیر نظر گرفتن راه‌های کاروان‌رو تجارتی‌که مدیترانه را به‌هندوستان، آسیای‌میانه وچین می‌پیوست، انجام می‌گرفت. اردشیر اول که جنگ را باروم آغازکرد کامیابیهای متناوبی به دست آورد. پس از او شاپور اول به پیروزیهای مهمی رسید؛ به‌سال ۲۵۶ میلادی او پایتخت با شکوه سوریه یعنی آنتیوخیو را گرفت و ویران کرد، اما به سال ۲۶۰ در حالیکه نزدیك ادس ارتش روم را درهم شکست، امپراطور روم به‌نام والرین و قسمتی از لشکریانش را به‌اسارت گرفت، والرین ضمن اسارت درگذشت. این اسیران به کار ساختمان‌سد بزرگی روی رودکارون به‌نام «بند قیصر» گمارده شدند. شمارهٔ بی‌شماری اسیر را از شهرها و روستاهای سوریه و آسیای صغیر بیرون بردند؛ قسمتی از اینها که بیشترشان صنعتکار بودند، برای ساختمان شهر شاپور یا جندی‌شاپور در محل ساکن گردیدند. اما ارتش شاپور از پادشاه عرب پالمیر کـه تابع روم بود شکست خورد، پس از آن نبرد با پیروزی‌های نوبه‌ای ادامه یافت. سرانجام ارتش ایران به پیروزی کامل رسید اما هیچگاه نتوانست روی‌سرزمینهای اشغال شده مواضع استواری را به‌دست‌آورد، در ایران مانند روم، ارتش دائمی وجود نداشت، چریکهای سوار پس از به‌دست آوردن غنائم جنگی وبردگان اسیر کوشش داشتند بیدرنگ به‌خانه‌هایشان برگردند.

نخستین مرحلهٔ جنگ‌میان ایران و روم به‌سال ۲۹۸ به‌شکست کامل ایران انجامید، در نتیجه شاه ساسانی به‌نام نرسی (۲۹۳-۳۰۲) ناگـزیر شد پیمان صلحی با رومیان در نصیبین به‌بندد و به‌موجب آن بایستی از ادعای برخاك ارمنستان چشم‌می‌پوشید و قسمت علیای بین‌النهرین و ۵ استان بی‌اهمیت واقع در بـالای رود دجله را به رومیان واگذار می‌کرد. شاپور دوم پس ازگذشتن ۴۰ سال از پیمان نصیبین، دوباره به‌سال ۳۳۸ جنگ را علیه روم آغازکرد، تا پیش از ۳۶۳ م. جنگ با کامیابیهای نوبه‌ای ادامه داشت، در این هنگام امپراطور ژولین با ارتش عظیمی به‌قلمرو ایرانیان در بین‌النهرین هجوم برد و وارد سلوکیه شد، اما ضمن یکی از جنگ‌ها در ژوئن ۳۶۹ به‌علت زخمی‌که برداشت، در گذشت. جانشین او به‌نام ایوبان که در اردوگاه برگزیده شد به‌سال ۳۶۳ با شاپور دوم پیمان‌صلح تازه‌ای را درنصیبین‌منعقدکرد، به‌موجب این پیمان، تمام سرزمین‌هائیکه‌طبق پیمان سال ۲۹۸، ایران از دست داده بود، به‌اضافه شهرنصیبین دوباره به ایران واگذار گردید،

پس از مرگ شاپور دوم شاهنشاهی ساسانی صحنه ستیز و آشفتگی روحـانیان و سرداران که کوشش داشتند، شاهنشاه را به‌آلت دست مبدل‌کنند، گـردید؛ در ظرف ۲۰ سال (۳۷۹-۳۹۹) سه شاه در اثر توطئه‌کشته شدند. به‌سال ۳۸۷ ایران موفق شدپیمان سودمندی را با روم‌منعقدکند، به‌موجب این پیمان. منطقه ماوراء قفقازبه‌دومنطقه نفوذ روم و ایران تقسیم گردید: منطقهٔ رومیان، ارمنستان غربی و لازیکا (درغرب‌گرجستان)، ومنطقه ایرانیان قسمت مهمی از ارمنستان (ارمنستان ایران)، گرجستان شرقی (کارتلیا) و آلبانیا، بود. در آغاز هر یك از این مناطق دارای شاه محلی بـودند و تحت‌الحمایه ایران به‌شمار می‌آمدند، اما رفته رفته این شاهان برکنار شدند و سه کشور نامبرده در ردیف استانهای خودمختار تـابع ایران در آمدند و حاکمیت محلی آنها در دست اشراف ممتاز و روحانیون مسیحی بود.

در فاصلهٔ سالهای ۶۰-۸۰ سدهٔ چهارم، ساسانیان در پی پیروزیهائی‌که در شرق‌به دست آورده بودند، موقعیت‌شان در شاهزاده نشین کوشان استوار شد، این نقطه در شرق افغانستان امروزی قرار داشت و شاهزادگان ساسانی به‌عنوان فرمانروایان این استان‌به کوشانشاه ملقب شدند.

## ایران در سدهٔ پنجم

شاه یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰) کوشش‌داشت با اقدامات پیچیده‌ای نفوذروحانیان

و اشراف لشکری را در دستگاه حکومت از میان ببرد، بنابـراین از مسیحیان پشتیبانی می‌کرد (به‌این انگیزه اشراف وروحانیان به او لقب گناهکار دادند) وهوخواه ایجادحسن روابط بـا امپراطوری بیزانتین بـود. این شاهنشاه سر انجام قربانی توطئه‌های اشراف ایرانی شد.

در طول سدهٔ پنجم وروابط میان ایران و بیزانتین صلح آمیز بود. این چگونگی‌به هردو دولت در سدهٔ پنجم امکان دادکه نیروی خود را صرف دفع هجوم قبایل کوچ‌نشین کنند. این جریان هردودولت را وادار کرد تا دربارهٔ دفاع مشترك گذرگاههای کوهستانی قفقاز با یکدیگر به‌گفتگو پردازند ـ آلدن‌ها، دربندیها وتا اندازه هونها غالباً از قفقاز شمالی به‌متصرفات‌ایران و بیزانتین‌هردو هجوم‌می‌بردند. ایران ناگزیر بود درگذرگاه‌های کوهستانی دژهائی بـرپا و پادگانهائی را درآنجاها بگمارد ـ بیزانتین هم برای این‌کار کمك مالی می‌کرد.

منابع تاریخی پیکار میان ایران وکیداریت‌ها را در نیمه اول قرن پنجم وافتالیت‌ها را درنیمه دوم سدهٔ پنجم ونیمه اول سده ششم بگونه‌کوتاهی یادکرده‌اند. نژاد این قبایل کوچ‌نشین به‌روشنی معلوم نشده است. بهرام پنجم ساسانی معروف به‌گور (۴۲۱-۴۳۸) و یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷) درسرزمین‌های خراسان وتخارستان با این قبایل زدوخورد کرده‌اند. در نیمهٔ دوم سدهٔ پنجم افتالیت‌هـا دولت نیرومندی پدید آوردند و تخارستان، سغد وحتی‌استانهای دیگر آسیای میانه را تصرف‌کردند. شاه فیروز (۴۵۹-۴۸۴) ساسانی ضمن نبرد با افتالیت‌ها شکست خورد و اسیر آنها گردید، و بـرای آزادیش ناگزیر شد مبلغ گزافی تاوان بپردازد ومناطق واقـع در شرق مرو را به‌آنها واگذارد. ضمن جنگ دیگری با افتالیت‌ها فیروز شکست خورد وکشته شد.

بهرام‌پنجم (گور) ویزدگرد دوم برخلاف سیاست یزدگرد اول‌کوشش‌داشتنداشراف و روحانیان را از خود خشنودگردانند. بنابراین یزدگرد دوم دراندیشه‌آن بودکه خود-مختاری ارمنستان را از میان ببرد و مسیحیان آن سرزمین را اجبـاراً به دیـن زرتشتی برگرداند و به‌خیال خود این استانها وکشورهای‌دیگر ماوراء قفقاز را ایرانی‌کند. مالیات های‌کلانی برای ارمنستان بسته شد، بیشتر مقامات عالی به‌اشراف پارسی محول گردید. یزدگرد دوم به‌بهانهٔ وجود خطر از سوی‌کـوچ‌نشینان به‌مدت ۷ سال چریکهای سوار شاهزاده‌نشین ارمنستان را دور از زادگاه خود ودرمرزهای خاوری مأمور کرد. به‌سال ۴۵۰ میلادی یزدگرد دوم از شاهزاده ارمنستان خواست‌که دین زرتشتی‌را به‌پذیرد و او را تهدیدکرد درصورتیکه از این‌کار سرباز زند از حق مالکیت و حاکمیت آن سرزمین محروم خواهد شد. اما با وجود اینکـه تقریباً چریکهای ارمنی در محل نبودند، یك قیام

مردمی‌خود به‌خودی‌در ارمنستان در گرفت، شاهزاده وروحانیان‌مسیحی به‌این‌قیام‌پیوستند. رهبری‌این‌قیام به‌عهده سردار آزموده و شجاع‌ارمنی، واردان ماميکونيان‌بود. دامنهٔ قیام به‌کارتلیاوآلبانیاکشانده‌شد. ارتش‌ایران پس ازیك‌نبرد سرسختانه موفق شد نزدیك اوارائیر پیروزی‌قطعی‌به‌دست‌آورد، دراینجا واردان‌ماميکونيان(ماه‌مه ۴۵۱میلادی) کشته‌شد وقیام درهم شکست، اما یزدگرد دوم که از فرجام این قیام به‌هراس افتاده بود فقط به‌اعدام رهبران قیام اکتفا کرد. کشورهای ماوراء قفقاز خودمختاری خود را حفظ کردند ویزدگرد از تحمیل دین زرتشتی به‌آنها منصرف شد.

درزمان فیروز دوباره موضوع محدود کـردن خودمختاری‌کشورهای ماوراء قفقاز مطرح گردید، درکارتلیا، ارمنستان وآلبانیا دوباره قیام مردمی‌آغاز شد، قسمت مهمی از اشراف محلی به‌این قیام پیوستند. پادشاه کارتلیا به‌نام واختانگ گرگاسالی رهبر این‌قیام بود و فرماندهی ارتش قیام‌کننده را واهان ماميکونيان ارمنی به‌عهده داشت، پس از یك پیکار طولانی، جانشین فیروزشاه به‌نام‌بلاش (۴۸۴-۴۸۸) پیمان‌صلحی با اشراف‌کشور-های ماوراء قفقاز بست (۴۸۴)، به‌موجب این پیمان حقوق و امتیازات اشراف‌محلی و و روحانیت مسیحی‌درمصونیت‌کامل قرار گرفت.

از بررسی منابع تاریخی چنین برمی‌آید که روند فئودالیزه شدن قسمت مهمی از دهقانان (که قبلاً جزو جوامع آزاد بودند) و وابستگی آنها به‌اشراف فئودال درنیمه‌دوم قرن پنجم میلادی آغاز شده است. ناخشنودی توده‌های وسیع مردم درپایان سدهٔ پنجم درپی فشار سنگین مالیات‌ها و پیدایش بینوائی خودبه‌خودی- خشکسالی، قحطی‌که‌باعث گرسنگی‌در سراسر کشور می‌شد، قیام عظیمی را زیرعنوان پیروی از آئین مزدك در ایران برانگیخت.

## جنبش مزدکیان

این جنبش مردمی را که درفاصلهٔ سالهای ۴۹۱ و ۵۲۹ میلادی سرتاسر ایران به آن درگیر بود، منابع تاریخی‌بسیارکم‌اهمیت و با لحن مخالفت‌آمیزی نمایـانده‌اند، اما ضمن بررسی روند رویدادها می‌توان شکل اجتماعی‌آنرا دریافت.

پایهٔ ایدئولوژیك این جنبش را گروهی از دانشمندان زرتشتی در اواسط سدهٔ سوم میلادی، به‌نام فرقهٔ زرادوشتاکان بنیان نهادند، بعدها این ایدئولوژی به‌نام مزدکی‌نامیده شد، رهبراین‌جنبش در پایان سدهٔ پنجم میلادی شخصی به‌نام مزدك بود وبنابراین جنبش به‌نام رهبرش شهرت یافت. آموزش مزدکیان تقریباً از ایدئولوژی مانی‌گرفته شده بود.

وجه مشترك ایدئولوژی مانی ومزدك برپایه دوالیسم یعنی تضاد میان روشنی و تاریکی بود. آموزش مزدك دربارهٔ مقررات دیگر مذهبی و روابط اجتماعی، با آموزشهای مانی فرق داشت. بنا به‌آموزش مزدك فعالیت خداوند روشنی، در زمینه‌های عدل و داد، دانش و فهمیدگی وکمال، و فعالیت خداوند تاریکی در زمینه‌های آشفتگی، نفهمی و تباهی‌در جهان انجام می‌گیرد، و از آنجا این پندار به‌وجود می‌آیدکه برای نیرومند شدن خدای آسمانی روشنی، جهانرا باید از آمیختگی عوامل تاریکی با پدیده‌های روشنی پاك کرد و به‌وسیله انقلاب، نظمی اجتماعی برمبنای داد در زمین و آسمان بنیان نهاد. چنانکه یکی از منابع تاریخی گواهی می‌دهد، بنیاد پندار اجتماعی مزدکیان چنین است: «خداوند نعمات مادی و ثروت را به‌مردم داد تا بگونهٔ برابر میان خود تقسیم‌کنند. اما خودمردم نابرابری و بیدادگری را در میان خود رواج دادند. آنها (مزدکیان) ادعا داشتند که می‌خواهند ثروت را ازتوانگران به‌گیرند، برای اینکه میان بینوایان تقسیم‌کنند واینگونه دارائی فقرا را به‌حساب توانگران، به‌خودشان برگردانند. چون دراختیار برخی‌از مردم مال، خواسته، زن و غیره بسیار است، اینان چنین حقی را ندارند و این برخلاف عدل است. پندار مالکیت اشتراکی اموال و زنان را مزدکیان از پندارهای ناپختهٔ برخی از اندیشمندان جهان باستان‌گرفته بودند. عملاً وجود «زن اشتراکی» به‌مفهوم نابودکردن حرمسراهای اریستوکرات‌ها بودکه درون آنها صدها و هزاران زن رنج می‌کشیدند، ودر کنار آنها بسیاری از مردان مجرد بینوا می‌زیستند. در پندار «زن اشتراکی» عملاً از بین‌بردن شکل‌های منسوخ ازدواج‌درمیان اشراف ایرانی ازجمله ازدواج گروهی،ازدواج هم خونها، پولیاندریا (تعدد شوهرها) آمیختگی جفت نا همجور، نهفته بود. به‌طورکلی پندار مزدکیان برپایهٔ برابری اجتماعی و تجدید جامعه روستائی آزادکه در زمانهای‌کهن در ایران‌رواج داشت، پدیدآمده بود. درمنابع تاریخی‌ایکه اخیراً تدوین شده‌اند،مزدکیان را مردمی«پلید»، «ساده‌لوح»، «گدا»، «عامی» نامیده‌اند. اما عوامل‌اصلی جنبش‌اجتماعی مزدکیان، طبقات‌زیردست و دهقانان بودند.

این قیام درزمان شیوع گرسنگی‌آغاز گردید، و رهبر این جنبش مزدك بود ـ او که دانشمندی خوش بیان به‌شمار می‌رفت، خواستار شد تا همهٔ انبارهای غله دولتی‌گشوده شوند. شاه‌قباد (۴۸۸-۵۳۱) این خواسته مزدك را انجام داد و او را درشمار مشاوران خود درآورد. درتمام ایران خود به‌خود مصادرهٔ اموال اشراف و توانگران آغازگردید، بینوایان «خانه‌ها، زنان، و دارائی» توانگران را تصرف کردند. منابع تاریخی در بارهٔ تقسیم زمینها چیزی نگفته‌اند. این‌مسئله ظاهراً نمایان‌گر آنست، ساکنان زمین‌هائی که سابقاً زیر مالکیت جامعه‌های روستائی بودند، درصدد لغو مالکیت فئودالها و خودداری

از تحویل سهم مالکانه به‌آنها بودند.

قباد درحدود ۵ سال از مزدکیان پشتیبانی کرد، برخی می‌پندارند کـه او پاکدلانه آموزشهای مزدك راپذیرفت؛ اماواقعیت‌اینست که‌قبادمی‌پنداشت ضمن کمك کردن به‌مزدکیان اشراف نظامی وروحانیان را ناتوان خواهدکرد. احتمالاً شاه به‌سادگی از جنبش‌توده‌ای مزدکیان به‌هراس افتاد و برای اینکه بر تخت سلطنت استوار بماند، باآنها از درسازش درآمد. به‌سال ۴۹۶ میلادی ۵اشراف درپی‌توطئه‌ای قباد را سرنگون کردند و او رابه‌زندان «دژ فراموشی» فرستادند، برادرش جاماسب را به‌جای او به‌تخت نشاندند. قباد موفق شد از زندان به‌گریزد، اوپس ازفرار نزد شاه۵افتالیت‌ها به‌نام آخشونوار که خویشاوندش‌بود، رفت، لشکریان اورا دراختیاوگرفت، به‌سال ۴۹۹/۴۹۸ به‌ایران بازگشت ودوباره‌به‌تخت نشست. این‌بار قباد با اشراف آشتی‌کرد و از پشتیبانی مزدکیان دست برداشت، وبه‌سال ۵۲۹ برآن شد آنها را سرکوب کند، اما این‌کار را پسرش خسرو انجام داد: خسرو از راه فریب، رهبر مزدکیان و همه پیروانش را به‌دام انداخت و آنها را قتل‌عام کرد، پس از این جریان درهمه‌جا پیگرد وفشار ددمنشانه‌ای علیه مزدکیان آغازگردید، مزدکیان‌را بگونهٔ دسته‌جمعی بازداشت واعدام می‌کردند.

## اصلاحات خسرو اول انوشیروان

به‌دنبال پیگرد جنبش مزدکیان، قدرت شاه افزایش یافت، اشراف و روحانیان پیر به‌سختی ناتوان شدند. خسرو اول انـوشیروان (۵۷۹-۵۳۱) در رشته‌های گـوناگون اصلاحاتی را درون کشور آغازکرد، یکی از کارهای او اصلاح وضع مالیات بود. پیش از این «خراگ» (مالیات ارضی) بگونهٔ جنسی، یعنی سهمی ازمحصول، دریافت می‌شد، این سهم از $\frac{۱}{۱۰}$ تا $\frac{۱}{۲}$ محصول، بسته به‌شرایط آبیاری، کیفیت زمین‌زیرکشت و نزدیکی زمین به‌شهرهای بازرگانی تعیین‌شده‌بود. هم‌اکنون برای‌زمین میزان ثابتی مالیات تعیین گردید و مقدارآن بدون وابستگی به‌گوناگونیهای نامبرده، نقداً دریافت می‌گردید. از یك جریب (۳۶۰۰ «آرنج» مربع) زمین زیرکشت جو وگندم سالیانه یك درهم و ازیك جریب زمین زیرکشت تاك ۸ درهم، از یك جریب یونجه ۷ درهم دریافت مـی‌گردید؛ به‌ازای ۶ اصله درخت زیتون، ۶ اصلـه نخل عـراقی، ۴ اصله نخل ایرانی و ده اصله درخت‌های میوه دیگر سالیانه یك درهم‌گرفته می‌شد.

مالیات سرانه گزیت ویژهٔ کلیهٔ افراد صنف مالیات‌دهنده بود: از هرمردی (از ۲۰ تا ۵۰ ساله) بنا به‌وضع مالی او سالیانه ۴، ۶، ۸ یا ۱۲ درهم گرفته می‌شد. ظاهرآپس

از اصلاحات در استانهائیکه از لحاظ اقتصادی عقب افتاده بودند، مالیات جنسی اخذ می‌شد.

خسرو اول به‌خانواده‌های اشراف قدیمی که در نتیجهٔ جنبش مـزدکیان به‌بینوائی گرائیده بودند، کمك مالی می‌کرد. درعین‌حال اوعلیه اشرافی‌که دوباره روش‌زورگوئی را درپیش‌گرفته بودنـد واکنش نشان می‌داد. نخستین مقـام حکـومتی پس از شاهنشاه «وزورگ فرماتار» بود که شاه می‌توانست او را برکنار و تعویض‌کند. مقام «ایران‌سپه بات» (فرمانده نیرو) لغو شد؛ هم‌اکنون ارتش زیر فرمان ۴تن فرمانده‌که دراستانهای شمالی، غربی، شرقی و جنوبی مستقر بودند، قرار گرفت، اینان مقامهای دوم، سوم، چهارم و پنجم را پس از شاه، در دستگاه حکومت دارا بودند؛ دراین هنگام موبدان موبد در مقام ششم قرار داشت، اینگونـه نفوذ روحانیت در دستگاه دولت روبه‌کاهش نهاد. در زمان خسرواول درکنارصنف چریك سوار، قسمتهای منظمی ازکوچ‌نشینان و حتی روستانشینان قفقاز ومرزهای شرقی سازمان یافتند وبرای نبرد آماده شدند.

## سیاست خارجی ایران درسدهٔ ششم

قباد به‌سال ۵۰۲ جنگ با بیزانتین را از نـو آغازکرد و آمید (دیار بکر کنونی) وفئودسیوپل (ارض روم‌کنونی) را به‌تصرف درآورد اما این‌کامیابی‌ها زودگـذر بودند. جنگ ایران و بیزانتین با وقفه‌های کوتاهی تقریباً درتمام طول سدهٔ ششم ادامه داشت. خسرو اول که می‌کوشید تسلط ایـران را برراههای کـاروان‌رو و معبرهای مدیترانه و دریای سیاه پابرجا سازد، به‌سال ۵۴۰ به‌سوریه هجوم بـرد و آنتیوخیورا به‌آتش‌کشید و ساکنان‌آن‌شهر را به‌اسارت‌گرفت؛ قسمت عمدهٔ اسیران رابرای ساختن «آنتیوخی‌خسروی» نزدیك تیسفون به‌کارگرفت. لشکریان خسرو درغرب‌گرجستان هم‌مستقر شدند. اما او نتوانست سرزمین‌های تصرف شده را نگاهدارد و به‌موجب قرارداد صلح سال ۵۶۲ قرار شد مرزهای دوطرف مانند پیش باشد. به‌سال ۵۷۱ جنگ دوباره از نو گرفته شد، این‌بار نبرد در ارمنستان‌که طغیان‌تازه‌ای درگرفته بود، آغازگردید. این‌جنگ برای ایران‌کامیابی چندانی را به‌بار نیاورد، دوعوض خسرو توانست «تیوپی»، سرزمین‌حاصلخیز یمن درجنوب عربستان را ازبیزانتین جدا و به‌قلمرو خود بیفزاید، برای اشغال یمن خسرو به‌سال۵۷۰ یك سفر جنگی دریائی ترتیب داد. تصرف یمن چیرگی‌ایران را بر راههای مهم‌کاروانرو و دریائی‌که بنادر مدیترانه شرقی را از راه عربستان غـربی و یمن به‌دریا و هندوستان وصل می‌کردند، محرزکرد.

دولت نیرومند افتالیت‌ها در فاصله سالهای ۵۶۳ و ۵۶۷ به‌وسیلهٔ کوچ‌نشینان جنگجو یعنی ترک‌های آلتائی ازهم پاشید، دراین‌هنگام ایران از مهاجمان پشتیبانی کرد و قرار شد متصرفات افتالیت‌ها میان ایران و قبایل مهاجم تقسیم شود: آسیای میانه تا آمودریا ازآن‌ترک‌ها و سرزمین‌های واقع درغرب وجنوب این‌رودخانه یعنی شرق‌خراسان و تخارستان متعلق به‌ایران باشد. اما دیری نپائیدکه روابط دوستانهٔ میان‌ترکان وایران به‌هم خورد وخسرو به‌سال ۵۶۸ راه عبورکالاهای ترانزیتی ازجمله پارچه‌های ابریشمی را که ازچین وآسیای‌میانه ازطریق ایران حمل‌می‌شدند، بست، ترکهاکه دولت نیرومندی تشکیل داده و علاقمند به‌بازرگانی ابریشم با کشورهای غربی بودند با بیزانتین متحد شدند و به‌مخالفت با ایران برخاستند. اما در سالهای ۵۸۸ - ۵۹۰، ارتش ایران زیر فرماندهی‌بهرام چوبینه موفق شدجلو ترکان راکه ازسوی‌آسیای میانه به‌ایران‌می‌تاختند، بگیرد.

در زمان هرمزد چهارم، جانشین خسرو اول (۵۷۹ - ۵۹۰)، سرداران بلندپایه لشکری واشراف روحانیت دوباره‌کوشش داشتند شاه را زیر نفوذ درآورند. اماهرمزدبرای مقابله باآنها به‌خرده مالکان‌تکیه‌کرد واز مسیحیان‌که دربسیاری از شهرها پراکنده‌بودند، پشتیبانی‌نمود. ستیز بااشراف سرانجام به‌انقلاب وکشته‌شدن هرمزدگرائید، پسر وجانشین او، خسرو دوم یا خسروپرویز (۵۹۰ - ۶۲۸) عملاً دراختیار اشراف بلندپایه از جمله عموهایش بستام و بندوی قرار گرفت. دراین هنگام بهرام چوبینه با قسمتی از ارتش زیر فرمانش قیام‌کرد. خود را شاهنشاه خواند و تیسفون را به‌تصرف درآورد این نخستین‌بار بودکه‌فردی غیر ساسانی‌ادعای شاهنشاهی ایران را داشت. خسروپرویز به‌بیزانتین گریخت و از امپراطور خواستارکمك شد. او به‌یاری ارتش بیزانتین به‌ایران برگشت و بهرام ـ چوبینه راشکست داد. خسروپرویز به‌ازای این‌کمك به‌سال ۵۹۱ با بیزانتین «پیمان‌صلحی دائمی»بست، به‌موجب‌آن‌بایستی‌قسمتی ازکارتلیا وبخش مهمی از ارمنستان وبین‌النهرین به‌روم واگذارمی‌شد. پس ازآن خسروپرویز توانست بستام و بندوی را سرکوب واشراف بلندپایه را آرام‌کند.

ضمن‌جنگ‌های ایران وبیزانتین درسدهٔ ششم ارتش شاهان عرب تحت‌الحمایهٔ‌ایران و روم نقش مهمی را ایفا می‌کردند: «شاه» لخمیدها درغرب رودفرات که مرکزآن حیره بود به‌سود ایرانیان، و شاه گاسانیدها در بخش سفلای اردن و سوریه شرقی به‌سود بیزانتین وارد عمل می‌شدند. اما خسروپرویزکه از افزایش قدرت لخمیدها درهراس بود. به‌سال ۶۰۲ میلادی دودمان آنها را از میان برد. نتیجه آن شدکه مرزهای غربی، در برابر هجوم کوچ‌نشینان عرب (بدوی‌ها) که معمولاً از درون شبه‌جزیره عربستان تجاوز

می‌کردند، بدون دفاع ماند. درفاصلهٔ سالهای ۶۰۵ و ۶۱۱ درپی تاخت و تاز این قبایل بدوی به‌ارتش‌ایران شکست واردآمد، واین‌مقدمهٔ هجوم بزرگ قبایل عرب برای‌تصرف تمام خاك ایران شد.

## پیشرفت اجتماعی-اقتصادی ایران درسده‌ششم میلادی

در سدهٔششم روابط فئودالی در ایران پا گرفت، امانظام فئودالی جامعه‌های‌ایرانی مراحل‌نخستین‌را طی می کرد، دراین‌جامعه‌ها هنوز وابستگی کامل‌فئودالی دهقانان‌به‌مالکان زمین محرز نشده بود، دربرخی جوامع هنوز نظام برده‌داری و پـدرسالاری رواج داشت، هنوز جوامع دهقانی آزاد و عشایرکوچ‌نشین وجـود داشتند. قسمتی از اشراف برده‌دار قدیمی فئودالیزه شدند و قسمت دیگر در ردیف اشراف تازه به‌دوران رسیده قرار گرفتند. در روند طبقه‌بندی اجتماعی جوامع روستائی باید یادآوری‌کرد که از میان‌آنها گروهی به‌کشاورزان صاحب زمین مرفه تبدیل شدند؛ به‌آنها دهگان‌می‌گفتند. رفته رفته قسمتی ازاینان با خرده‌مالکان‌یعنی آزاتها (صنف پائین پیکاوگران) درهم آمیختند وبقیه‌به‌شکل همان‌دهگان باقیماندند. درسدهٔ هفتم همه مالکان زمین اعم از خرد وکلان، دهگان‌نامیده می‌شدند.

درسدهٔ ششم ایران ازلحاظ اقتصادی به‌اوج‌خود رسید، از همه مهمتر مسئله‌آبیاری وکشاورزی بگونهٔچشم‌گیری پیشرفت‌کرد. بنابرمدارکی‌که ازمنابع تاریخی به‌دست‌آمده، درسده چهارم میلادی بیشتر از فرآورده‌های‌کشاورزی‌که تا به‌امروز هم وجود دارد، در ایران تولید می‌شد ـ غلات، میوه‌ها (تاك، خرما وغیره)، فرآورده‌های رنگین (زعفران، روناس وغیره)، محصولات تکنیکی (کتان، کنف، پنبه) و حتی سی‌نوع گل از آن‌جمله بودند. درسدهٔ ششم محصولات نباتی تازه‌ای از هندوستان وارد ایران‌گردید: از میان‌آنها می‌توان برنج، نیشکر (به‌ویژه درخوزستان کشت می‌شد)، نیل هندی (درکرمان به‌عمل می‌آمد) را نام برد. با وجود اینکه پارچه‌های ابریشمی ضمن سدهٔ چهارم در ایران تولید می‌شدند، اما ابریشم خام از چین وارد می‌گردید. درپایان قرن پنجم یا آغاز قرن‌ششم، روش عمل‌آوردن کرم ابریشم از آسیای میانه به‌ایران منتقل‌گردید؛ درجریان سده ششم تولید ابریشم در واحهٔ مرو وگرگان معمول شد.

از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌ترین استانهای دولت ساسانی، بین‌النهرین بود، مراکز این استان‌ها تیسفون ـ سلوکیه و خـوزستان با شهرهای شوشتر، جندی شاپور و غیره بودند. امادر استانهای‌کمتر پیشرفته، شهرهای دیگری ازقبیل ری، تبریز، استخر، شاپور،

نیشابور، مرو و غیره قرار داشتندکه مراکز صنعت و بازرگانی به‌شمار می‌آمدند. صنعت بافندگی از صنایع دیگر پیشرفته‌تر بود ـ پارچه‌هـای‌کتانی، ابریشمی و پشمی و قالی از هرچیز دیگر بیشتر تولید می‌شد، حتی تولید اسلحه، کالاهای فلـزی، برنزی و نقره‌ای رواج‌کامل داشت. از آنجا که راههای‌کاروان روی‌که بنادر مدیترانه شرقی‌را به‌آسیای میانه، چین و هندوستان متصل می‌کردند، از ایران می‌گذشتند، بازرگانی ترانزیتی در ایران‌اهمیت ویژه‌ای‌کسب‌کرد. کالاهائیکه به‌عنوان ترانزیت از راه ایران حمل می‌شدند عبارت بودند از ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی ازچین؛ ادویه، عاج، چوب صندل و سنگ‌های‌قیمتی ازهندوستان؛ عطر واسانس‌ها ازیمن؛ پارچه‌های مصری، شیشه وجواهرات ازسوریه وغیره. بازرگانان شهرهای‌ایران ازطریق بندرهای خلیج‌فارس، باجنوب‌عربستان، اتیوپی، هندوستان و سیلان روابط تجارتی برقرار می‌کردند. کالاهای صادراتـی ایران عبارت بودند از انواع پارچه‌های ابریشمی، پشمی، کتانی و پنبه‌ای، قالی، جـواهرات، فرآورده‌های فلزی، پشم‌که از دامداران مناطق‌کوهستانی به‌دست می‌آمـد و حتی غله، روغن زیتون، نیشکر از خوزستان، خرما، انگور و میوه‌های خشك.

تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی ایران دراین‌دوره‌کاملاً بررسی نشده است؛ چون‌منابع اطلاعاتی بسیار محدود بوده است. اما بیگمان دراین زمان تضاد طبقاتی میان دهقانان و مالکان رو به‌فزونی بوده است، ساسانیان نتوانستند ریشهٔ مزدکیان را بـرکنند؛ اینان به‌فعالیت پنهانی خود درمناطق روستائی به‌ویژه درشمال ایران ادامه می‌دادند، وسرانجام قیامهای تازه‌ای‌را برانگیختند. پیکـار شهرنشینان، به‌ویژه صنعتکاران علیه مالیات‌های گزاف و برابری حقوق صنف مالیات دهندگان با صنوف ممتاز، بگونه‌ای حاد درآمد. در اواسط سالهای۵۰ سده ششم شهرنشینان خوزستان قیام‌کردند. قیام را پسر خسرو اول به‌نام شاهزاده «نوشازاد» که حامی مسیحیان بود، رهبری می‌کرد. در زمان خسروپرویز قیام‌دامنه‌داری درنصیبین رویداد، وحتی چند قیام وشورش اشراف محلی را منابع تاریخی یادآوری‌کرده‌اند. دراین‌زمان بالاترین مقام«واستریوشان سالار» را یکی از بازرگانان‌توانگر مسیحی به‌نام «یازدین» دراختیار داشت.

## ایران‌در اواخرسلطنت ساسانیان

به‌سال ۶۰۲ میلادی دربیزانتین‌کودتائی رویداد؛ پدرزن خسرو پرویز، امپراطور «ماوریکی» سرنگون شد و به‌وسیلهٔ جانشین‌اش به‌نام «فوکوا» اعدام گردید. خسرو پرویز به بهانه‌کین‌خواهی از خون پدرزنش، «ماوریکی»، به‌سال ۶۰۴ لشکـرکشی علیه بیزانتین را

آغاز کرد. درنخستین مراحل جنگ، ارتش ایران زیر فرماندهی سرداران برجسته شاهین و شهروراز پیروزیهای چشم‌گیری به‌دست آوردند؛ سرتاسر خاك ارمنستان، بین‌النهرین علیا با شهر ادس (۶۰۷)، سوریه با شهر آنتیوخی (۶۲۱) و دمشق (۶۱۳)، فلسطین‌و بیت‌المقدس (۶۱۴)؛ مصر وپایتختش‌اسکندریه (۶۱۹) به‌وسیله ارتش‌ایران اشغال گردیدند. لشکریان خسروپرویز سه‌بار (درسالهای ۶۰۸، ۶۱۵، ۶۲۶) به‌آسیای‌صغیر هجوم بردند و به‌بسفر‌رسیدند، قسطنطنیه مورد تهدید قرار گرفت. خسروپرویز ازمونوفیزیت‌ها (فرقه‌ای از مسیحیان) پشتیبانی می‌کرد، چون این‌گروه درسوریه و مصرگـاهگاهی مورد پیگرد کلیسای رسمی ارتودکس دربیزانتین‌قرارمی‌گرفتند. ایرانیان‌ضمن تصرف استانهای‌بیزانتین غنائم جنگی عظیم و اسیران فراوانی به‌چنگ آوردند و خزانهٔ شاه و اشراف نظامی را از این غنائم پرکردند. اینگونه به‌سال ۶۰۸ میلادی درآمد خزانه شاه فقط ۶۰۰میلیون درهم پول نقد بود، به‌سال ۶۲۰ خزانه شاه، ۱۶۰۰ میلیون درهم پول نقد پول‌مسکوك داشت. اما این ثروت بار بی‌ثمری بودکه به‌خـزانه شاه تحمیل شد. مردم ایران دربی جنگهای طولانی به‌فرسودگی گرائیده بودند، فشار سنگین مالیات‌ها که بایستی‌کسری۲۰ ساله را هم می‌پرداختند، آنها را ازپای درآورد.

درمرحلهٔ دوم جنگ، امپراطور بیزانتین به‌نام هراکلی با دولت ترك و اتباع آن دولت‌که ساکن قفقاز شمالی بودند، متحد شد، عملیات جنگی را از ماوراء قفقاز آغاز و به‌عملیات تعرضی پرداخت. درآغاز۶۲۸ هراکلی پیروز شد و از راه ارمنستان و ازسوی شمال به‌تیسفون نزدیك‌گردید. قسمتی از اشراف نظامی ایران با پشتیبانی بازرگانان نستوری[1] که از نزدیکی شاه با مونوفیزیت‌ها ناخشنود بـودند، توطئه‌ای را علیه شاه سرهم‌کردند. خسروپرویز درنتیجه این توطئه سرنگون شد وسپس به‌قتل رسید. شیرویه پسرش به‌عنوان شاهنشاه ایران به‌تخت نشست؛ او با بیزانتین پیمان صلح‌بست و ارتش ایران تمام استانهای اشغال شده را تخلیه کردند.

شیرویه به‌منظور آنکه رقیبی برای سلطنت نداشته‌باشد، بسیاری ازکودکان‌خاندان ساسانی را کشت خودش‌هم پس از۶ماه مرد. درتیسفون‌ضمن ۴سال ده‌شاهنشاه‌عوض‌شد ــ همه‌آنهادست‌نشاندگان‌داروسته‌های گوناگون اشراف‌بودند، که‌هر یك‌مدت‌کوتاهی‌سلطنت می‌کردند و بعد سرنگون مـی‌شدند. سردار شهروراز هم با پشتیبانی امپراطور هراکلی به سلطنت رسید، اما پس از یك ماه و نیم سرنگون شد. سرانجام بـه‌سال ۶۳۲ فرمانروای خراسان به‌نام «ستم»، نوهٔ خردسال خسروپرویز به‌نام یزدگرد سوم را به‌تخت نشاند. او

---

۱. نستوری: تابع‌کلیسـای ارتدکس‌که در بیزانتین مستقر بود.




درطی سلطنتش (۶۳۲-۶۵۱) ناگزیر شد با استیلاگران عرب به‌جنگ پردازد و سرانجام در زمان او دودمان ساسانی‌سرنگون شد.

## فرهنگ ایران درزمان ساسانیان

به‌هنگام حکومت ساسانیان درایران آثار ادبی فراوانی به‌زبان فارسی میانه که بی‌شباهت به‌زبان امروزی نیست، پدید آمد اما این‌آثار با خطی‌که ریشهٔ آرامی داشت نوشته شده بودند. از این نوشته‌های ادبی فقط مقدار ناچیزی به‌دست ما رسیده است. بسیاری ازآنها بعدها به‌زبان عربی یا فارسی امروزی برگردان شده‌اند ـ مثلاً «کمدی الهی»، «یادگار زریران» ـ افسانه‌های ساخته و پرداخته زمان پارت‌ها هستندکه دربارهٔ

قهرمانی زریر وفداکاریش برای وطن سخن‌می‌گوید، دیگر رمان تاریخی (کارنامهٔاردشیر بابکان» و غیره است. اصل رمانهای «وامق و عذرا»، «ویس و رامین» باقی نمانده‌است، اما موضوعهای این رمانها را بعدها شاعران فارسی زبان امروزی به‌نظم درآورده‌اند؛ همچنین از رمانهای تاریخی دربارهٔ مزدك («مزدك نامه») وبهرام چوبینه‌کمتر چیزی‌باقی مانده. فقط تکه‌هائی ازآنها درجاهای دیگر نقل شده‌اند. نوشته‌هائی به‌سبك «پندنامه»، «اندرزنامه»، که شامل مجموعه‌هائی از قوانین اخلاقی و آداب معاشرت و حتی اصول رهبری سیاسی درآنها درج می‌شده، به‌رشته تحریر درآمده، حتی رساله‌هائی دربارهٔ آئین شکار و اسب‌سواری و غیره نیز نوشته شده‌که تا این زمان باقی نمانده‌انـد. در دربار ساسانیان خوانندگان و نوازندگانی وجود داشتندکـه ضمن هنرنمائی‌هـایشان شاهان را فراوان می‌ستودند، یکی از آنها باربد در دربار خسرو پرویز بود کـه شهرت فراوانی به‌دست‌آورد.

بسیاری از مدارکی‌که دربارهٔ فرهنگ و تاریخ ساسانیان به‌دست آمده به‌زبانهای پارتی یا فارسی میانه‌که زبان معمول دورهٔ ساسانیان بوده، نوشته شده‌اند، خطوطی‌که‌از زمان پادشاهی اردشیر اول، شاپور یکم و شاپور دوم و دیگران باقیمانده، حتی نوشته‌های روی سکه‌هاکه نام شاهان و تاریخ سلطنت‌شان نامبرده‌شده، با این‌دو زبان به‌دست آمده است. نوشته‌هائی درباره قوانین جنگ «آئین‌نامك» وجود داشته‌که ترجمه سدهٔنهم آنها به‌دست آمده است.

تالیفات تاریخی‌ای که بگونهٔ منظم رویدادها را ثبت‌کند، تا پیش ازآغاز سدهٔهفتم در دربار ساسانیان وجود نداشته است. این رویدادها را تاریخ‌نگاربیزانتینی به‌نام‌آگافی سخولاستیك (سده ششم) نوشته و به‌نام «پوست بنشتهٔ شاهی»، نامدار است، اصل این یادداشتهاکه درگنجینه ویژهٔ شاهنشاه نگاهداری می‌شده تاکنون باقـی نمانده. اما گویا نخستین‌بار درنیمه اول سده هفتم، شخصی‌به‌نام دهگان دانشور از آنها رونوشت برداشته است، آنها شامل نوشته‌هائی دربارهٔ تاریخ ایران. از زمان شاهان اساطیری وقهرمانان ایران‌باستان تا پایان فرمانروائی خسروپرویز می‌باشند ـ این‌نوشته‌ها به «خوتای‌نامك» یا به‌فارسی تازه «خدای‌نامه» شهرت دارد. دراین نوشته‌ها به‌ویژه خسرو اول انوشیروان بگونهٔ گزاف‌اندیشانه‌ای ستوده شده و فرمانروائـی عادل، خردمند و دلیر شناسانده شده است. متن اصلی خدای‌نامه‌که به‌زبان فارسی میانه نوشته شده موجود نیست. امـا متن عربی آن‌که در سده‌های هشتم ـ نهم ترجمه شده، باقیمانده است. ترجمه‌های عربی و فارسی‌معاصرآن‌که در سده‌های نهم ـ دوازدهم انجام‌گرفته به‌دست ما رسیده است.

معماری در زمان ساسانیان از پیشرفت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود؛ وجودکاخ

سلطنتی در تیسفون، کاخ سروستان، درقصرشیرین و ساختمانهای دیگر نشانهٔ نفوذ سبک معماری بیزانتین دربناهای مهم قرن‌ششم میلادی عهد ساسانیان است. هنر مجسمه‌سازی هم دراین‌زمان رونق فراوان داشته است، نقش‌های برجستهٔ روی دیوارها و روی‌کوه‌ها نمونه‌های گویائی از پیشرفت این‌هنر می‌باشند. این نقوش برجسته درنقش‌رستم و شاپور دیده می‌شوندکه پیروزی شاپور را برامپراطور روم یعنی والرین‌که به‌اسارت درآمده‌است نشان می‌دهند. گلدان‌های نقره‌ای وظروفی‌که روی‌آنها نقوش برجسته نقش شده‌اندنمونهٔ عالی‌ترین تریحه‌های‌هنری هنرمندان‌دورهٔ ساسانیان است، این یادگارهای هنری‌هم‌اکنون درموزهٔ دولتی آرمیتاژ و موزه‌های دیگر نگاهداری می‌شوندکه بیگمان تاج افتخاری بر تارك این‌موزه‌ها به‌شمار می‌آیند.

مسیحیان سوریه‌ای جای مهمی را در پیشرفت فرهنگ ایران آنزمان داشته‌اند. ادبیات سوری آن‌هنگام بسیار پیشترفته بوده است. سوریها بسیاری از علوم و فنون را از زبان یونانی به‌سوری ترجمه‌کردند.

آثار پر ارزشی درباوهٔ منطق، فلسفه، پزشکی وغیره از زبان سوری به‌زبان‌فارسی میانه ترجمه شده‌اند. تالیفات معروف ارسطو از زبان سوری به‌فارسی برگردان شده‌اند، این نوشته‌ها را اسقف نستوری به‌نام پاول «شخسکی (سده ششم) به‌فارسی برگردانده است. بنیان‌گذاری مدرسه‌عالی دینی‌مسیحی در نصیبین وآکادمی پزشکی در جندی‌شاپور به‌دست مسیحیان سوری انجام گرفته است، این تاسیسات حتی پس از استیلای اعراب بر ایران، به‌جا مانده بودند.

در زمان ساسانیان روابط فرهنگی ایران و هند به‌حداعلی رسید. برخی از آثارعلمی و مجموعهٔ نثرهای هنری از زبان سانسکریت به‌زبان فارسی میانه ترجمه شدند ازآنجمله بودند: «کلیله‌ودمنه»، «سندباد» و غیره، بسیاری از این آثارکه بعداً به‌زبان عربی هم ترجمه شدند درمیان اروپائیان شهرت فراوانی یافتند.

# ایران قرون وسطی

# ۷.

# ایران در چارچوب حکومت خلفای عرب

## (نیمهٔ سدهٔ هفتم ـ آغاز سده دهم)

### تصرف ایران به‌دست عربها

درنیمهٔ اول سدهٔ هفتم دگرگونی ژرفی که از لحاظ بین‌المللی اهمیت فراوان یافت درسرنوشت تاریخ کشورهای کنارهٔ مدیترانه وآسیای غربی اثر گذاشت ـ عامل این دگرگونی، پیدایش حکومت‌خلفای مسلمان عرب بود. این حکومت درنتیجهٔ اتحاد قبایل عرب به‌سال ۶۳۰، همراه با پیدایش دین یك‌پارچه‌ای به‌نام مسلمانی یا اسلام در شبه‌جزیره عربستان پدیدآمد. آموزش دین اسلام برمبنای اقتباس قسمت‌هائی از دین مسیح، یهود و به‌میزان بسیارکمی از تعلیمات دین زرتشت بود، ضمن‌آن تا انـدازه‌ای سنت‌های کهن اعراب نیز رعایت می‌شد. بنیان‌گذار اسلام پیامبری ازقبیله قریش به‌نام محمد (۵۷۰-۶۳۲ میلادی) بودکه درعین‌حال رهبری سیاسی قوم عرب را به‌دست‌گرفت و دولت تـازهٔ عرب‌را بنیان نهاد، اسلام مبنای ایدئولوژیك حکومت عرب بودکه برپایهٔ قـوانین کتاب مقدس قرآن توجیه می‌شد ـ قرآن‌مجموعه‌ای ازگفتارهای حکیمانه بودکه به‌وسیله پیامبر محمد ارائه گردید. جانشینان (خلفا) نخستین محمد تقریباً دو ثلث از قلمرو دولت بیزانتین، ازقبیل

سوریه، مصر، شمال افریقا و سرانجام کلیه ایران زمان ساسانی را تصرف کردند. تصرف ایران به‌وسیله اعراب که درفاصله سالهای ۶۳۳ و ۶۵۱ انجام گرفت پی‌آمدهای مهمی در زمینهٔ ایدئولوژی و فرهنگ مردم ایران دربر داشت. پس از استیلای خلفای عرب بر ایران، پیشرفت جامعهٔ فئودالی اولیه مانند پیش به‌پیشرفت خود ادامه داد.

تصرف ایران به‌وسیله عربها به‌آسانی انجام گرفت و انگیزهٔ آن ناتوانی بی‌اندازه کشور پس از جنگهای طولانی با بیزانتین (۶۰۴ - ۶۲۸)، افزایش بی‌حد تضاد طبقاتی جامعه‌های ایرانی، تلاش جدائی‌خواهی مالکان‌فئودال ـ شاهان محلی به‌پشتیبانی‌دهگانان که انگیزهٔ ناتوانی حکومت مرکزی می‌گردیدند ـ بود.

درمیان عربها، درآغاز سده هفتم میلادی روند از هم‌پاشیدگی نظام پدرسالاری و آغاز شکل‌گیری طبقاتی، پیش‌می‌رفت. درعربستان نظام برده‌داری رواج داشت، اما این نظام ازلحاظ اقتصادی برای امر تولیدکه در دست قشر حاکـم بود، به‌کار نمی‌رفت، و بنابراین هنگام‌تصرف سرزمین‌های وسیع، اعراب خود به‌خود به‌سوی جوامعی‌که درروند پیشرفت فئودالی قرار داشتند گرایش یافتند، این روند به‌سختی درکشورهای آسیای‌غربی رایج بود. اشراف بلندپایهٔ حکومت خلفا پس از تصرف سرزمین‌های پهناور این مناطق، بیشتر راههای زمینی ـ دریائی تجارتی، که کناره‌های آسیائی دریـای مدیترانه را به‌نقاط دیگر جهان وصل می‌کرد، دراختیار گرفتند. اشراف عربه حساب می‌کردند درپی تصرف زمین‌های تازهٔ و به‌چنگ آوردن غنائم جنگـی، عربها ثروتمند خواهند شد، و اینگونه تضادهای اجتماعی‌شان از میان خواهد رفت. از اسلام به‌عنوان ابزار ایدئولوژیك برای توجیه تجاوز به‌این سرزمین‌ها بهره‌برداری می‌شد: این تجاوز را به‌حساب گسترش دین اسلام درسرزمین‌های دیگر می‌گذاشتند.

انگیزهٔ کامیابی‌های جنگی عربها بیشتر سبکـی اسلحه و قابلیت مانور سوارانشان بود. گذشته از اینها درمیان عربها تضاد طبقاتی قابل توجهی وجود نداشت. عملیات جنگی عربها علیه ایران تا اندازه‌ای با جنگ علیه دولت بیزانتین همزمـان بود. به‌سال ۶۳۳، لشکریان‌عرب به‌سرکردگی‌موسی‌بن‌هریس به‌قلمرو ساسانیان دربین‌النهرین‌حمله‌کردند وشهرحیره راگرفتند. درهمان سال سردار عرب به‌نام خالدبن ولید، دردلهی ایرانیان را شکست داد. به‌سال ۶۳۴ لشکریان خالد به‌سوریه منتقل شدند و سردار ایرانی (متم که به‌نام شاه خرد سال، یزدگرد سوم (۶۳۲ - ۶۵۱) بر ایران فرمان می‌راند در نزدیکی کوی‌الناطف موسی را شکست‌داد. اما عربها توانستند خود را از محاصره نجات دهند، بنابراین به‌فرات عقب نشستند. به‌سال ۶۳۵ نیروی عرب‌که تقویت شده بودند، ایرانیان را درجنگی نزدیك بووهب شکست‌دادند.

حکومت یزدگرد سوم دریافت که بیهوده خطر اعراب را ناچیز شمرده است. رستم برآن شد چریکهای تمام استانهای ایران را جمع‌آوری و رزمندگان سایر صنوف را به عملیات رزمی فراخواند. هنگام پائیز ۶۳۶ بیشتر از لشکریان ایرانی در اردوگاه قادسیه نزدیك حیره متمرکز شدند، درفاصله‌کمی ازآنها اردوی عرب زیرفرماندهی یکی از همرزمان محمد یعنی سعدبن ابی‌وقاص موضع گرفت. جنگ قادسیه که درآغاز سال ۶۳۷ رویداد چند روز طول‌کشید. عربها درحالیکه نیروهای تقویتی‌تازه‌نفسی از سوریه‌برایشان رسید ایرانیانرا شکست دادند. رستم درجنگ‌کشته شد، پرچم سلطنتی ایران به‌دست‌عربها افتاد. درباریان یزدگرد سوم‌که از این شکست‌آگاه شدند، تیسفون را تخلیه و به‌حلوان واقع درکوههای زاگرس، گریختند. درتابستان ۶۳۷ پایتخت‌که تخلیه‌شده بود، به‌وسیله عربهااشغال‌گردید. شهر به‌تاراج‌رفت و ویران‌شد وازاین‌پس هیچگاه‌نتوانست جای‌خودرا بازیابد. عربها برخی ازساکنان را قتل‌عام‌کردند و دیگران را به‌بردگی گرفتند.

درپایان سال ۶۳۷ عربها سرتاسر بین‌النهرین را به‌تصرف درآوردند دراین منطقه اردوگاههائی را برپا کردند. مراکز فرماندهی خود را درکوفه واقع در غرب فرات، و بصره در مصب رود دجله، کنارهٔ خلیج فارس قراردادند. عربها پس از پیروزی شایانی‌که به‌سال ۶۴۲ درنزدیکی نهاوند به‌دست آوردند، درفاصلهٔ سالهای ۶۴۲ و۶۴۴ تمام‌شهرهای مرکزی ایران و شهرهای قزوین، همدان، جی، ری، قم، کاشان و حتی‌آذربایجان را تصرف‌کردند.

درجنوب ایران عربها به‌سال ۶۴۰ خوزستان را به‌تصرف درآوردند. اما برای‌فتح فارس ارتش‌های عرب همزمان از شمال، غرب وجنوب (از جزیره بحرین) به‌این استان حمله‌کردند، بنابراین‌گشودن این‌استان‌کمی به‌تأخیر افتاد. دهگانان فارس دربرابر یورش عربها دلیرانه پایداری‌کردند. اما چریکهای‌آنها که به‌سرکردگی مرزبان می‌جنگیدند سرانجام به‌دست عربها شکست خوردند.

استخر برپایهٔ پیمان سال ۶۴۸ به‌اطاعت عربها درآمد، اما یك‌سال بعد مردم‌آنجا قیام‌کردند. عربها استخر را اشغال‌کردند و به‌ویرانی‌کشاندند، درحدود ۴۰ هزار مرد را کشتند، زنان و کودکان آنشهر را به‌بردگی‌گرفتند. تنها به‌سال ۶۴۹ عربها موفق‌شدند سرتاسر فارس را به‌اطاعت خود درآورند.

یزدگرد سوم ازفارس به‌کرمان و ازآنجا به‌سیستان گریخت وهنگامی‌که این‌استانها به‌وسیلهٔ عربها تصرف شد، شاهنشاه به‌خراسان فرارکرد.

به‌سال ۶۵۱ عربها به‌خراسان هجوم‌کردند. یزدگرد سوم به‌واحهٔ مرو گریخت. اما فرماندار مرو به‌نام ماهوی به‌او خیانت‌کرد، دروازه‌های‌شهر را به‌روی اوبست و به‌عربها

اظهار وفاداری کرد. یزدگرد تنها ماند، به‌آسیابی که درکنار رودخانه مرغاب بود پناه‌برد. آسیابان به‌طمع ربودن جواهرات، شاه را در حین خواب کشت و جسدش را به‌رودخانه انداخت.

درآغاز سدهٔ هشتم شاهزاده ساسانی، فیروز که در تخارستان به‌سر می‌برد خود را شاهنشاه خواند و برآن شد ازچین کمك بگیرد؛ او را از تخارستان بیرون راندند وبه‌سال ۶۷۴ به‌چین گریخت. پس از او پسرش نرسی درتخارستان به‌فعالیت پرداخت. او هم پس از تلاش مذبوحانه‌ای ناگزیر شد به‌چین پناه برد. کابلستان در سدهٔ نهم، طبرستان در نیمه دوم قرن هشتم به‌قلمرو خلفا پیوستند. اما استانهای گور در قسمت علیای رودخانه هریرود، دیلم درکوهستانهای البرز وگیلان به‌تصرف عربها درنیامدنده آسیای میانه در فاصلهٔ سالهای ۷۰۵ و ۷۱۵ به‌دست عربها افتاد.

در زمان استیلای عربها ساکنان بسیاری از مناطق ایران به‌سختی رنج کشیدند، شمارهٔ بی‌شماری از مردم را عربها به‌بردگی بردند. اما برخی از دهگانان مالك‌که رهبر مردم محلی نیز به‌شمار می‌آمدند به‌اطاعت سرداران عرب درآمدند. درچنین مواردی مصونیت جان و مال و دین‌آنها (زرتشتی، مسیحی، یهودی) ازسوی حکام عرب‌تضمین می‌شد، دهگانان‌هم می‌توانستند درقلمرو املاکشان اعمال‌قدرت‌کنند؛ در ازای این‌امتیاز دهگان‌ها و ساکنان ناچار بودند حاکمیت عربهای مسلمان را بپذیرند، به‌حکام عرب خیانت نکنند، تاوان جنگ را بپردازند و ضمناً هرسال باج و خراج بدهند. مثلاً حاکم محلی سیستان به‌سال ۶۵۰ به‌اطاعت عربها درآمد و ملزم شدسالیانه يك میلیون درهم به‌خلیفه بپردازد، و هرسال هزار برده جوان برایش به‌فرستد. حاکم محلی‌کرمان ملزم شد ۲میلیون درهم و۲هزار برده بابت تاوان به‌خلیفه تحویل دهد. فرماندار مرو ماهوی ملزم به‌پرداخت غرامت جنسی ازقبیل‌گندم، پارچه وپول جمعاً به‌مبلغ يك میلیون درهم شد؛ دهگان نیشابور مجبور شد ۷۰۰ هزار درهم پول و۴۰۰ بار زعفران به‌خلیفه بدهد؛ خوارزمشاه به‌سال ۷۱۲ پیمانی با سردار عرب به‌نام قطیب‌بن‌مسلم بست‌که به‌موجب‌آن مجبور به‌تحویل طلا، نقره، پارچه وکالاهای دیگری ازجمله دههزار برده بود. شاه‌سغد گورك ملزم شد يك میلیون‌و دویست‌هزار درهم پول نقد، ۲ هزار قطعه پارچه ابریشمی ودرظرف دمسال ۳۰ هزار بردهٔ مرد سالم به‌خلیفه تحویل دهد.

## پی‌آمدهای استیلای اعراب

اگر استیلای یونانیان ـ مقدونیان وایلامیان بر سرزمین ایران‌آثاری نسبتاً موقتی

و سطحی به‌جا گذاشت، استیلای عربها روی تاریخ وفرهنگ ایران بگونه‌ای ژرف‌مؤثر واقع شد. همانگونه که قبلاً گفتیم عربها شکل تازه‌ای از روابط اجتماعی را با خود نیاوردند. برعکس خودآنها به‌روند فئودالیزه شدن‌کشانده شدند، این روند در بیزانتین، ارمنستان با شدت و درایران به‌آرامی پیش می‌رفت، با اینهمه استیلای عربها بر ایران پی‌آمدهای بسیاری را به‌همراه داشت

نخستین نتایج این استیلا مهاجرت عشایرکامل عرب به‌ایران وکشورهای دیگر تصرف شده بود. برای اسکان عشایرکوچ‌نشین عرب زمین‌های خوزستان، خراسان و استانهای دیگر کشور تعیین گردید. در شهرها محله‌های کاملی پدید آمدندکه در آنجاها قبیله‌های کامل عرب سکنی‌گزیدند و ایـن محله‌ها به‌نام همان قبیله‌ها نامبرده می‌شدند. حتی در سده دهم دربسیاری از شهرهای ایران مثلاً قم اکثریت ساکنان، عرب بودند؛ زبان عربی دربیشتر شهرهای ایران رواج کامل یافت. اما پس از سدهٔ دهم بیشترساکنان عرب ایران تدریجاً به «ایرانی‌شدن»گرایش یافتند، و اینگونه مردم ایران از«عرب‌شدن» نجات یافتند، اما بالعکس ساکنان بین‌النهرین و سوریه در فرهنگ عربی حل گردیدند و به‌راستی «عرب شدند». بسیاری از زمین‌ها به‌مالکیت مالکان یا امیران عرب درآمدند. خرده‌مالکان پیشین که روی این زمین‌ها کشت می‌کردند. هم‌اکنون مورد استثمار مالکان عرب‌که به‌فئودالها تبدیل شدند، قرارگرفتند؛

عرب‌ها با خود خط و زبان عربی را به‌عنوان ادبیات وزبان دینی به‌ایران‌آوردند و سپس درپایان سدهٔ هفتم، عربی به‌عنوان‌خط وزبان رسمی ودولتی درایران رواج‌یافت. هم‌اکنون زبان عربی برای‌کشورهای آسیای غربی وشمال افریقا اهمیت بین‌المللی‌یافت بگونه‌ایکه بیشترآثار ادبی واشعار ایرانی به‌زبان عـربی نوشته می‌شدند، و حتی خـود ایرانیها هم به‌زبان عربی چیزمی‌نوشتند.

مهمترین پی‌آمد استیلای اعراب در ایران گسترش دین اسلام دراین‌کشور بود. در آغاز، گسترش این دین به‌کندی پیش می‌رفت اما در اواسط سدهٔ هشتم آهنگ پیشرفت‌آن سریع‌تر شد؛ در سدهٔ نهم بیشتر از مردم ساکن مرکز ایران وخراسان مسلمان شده‌بودند. اما درفارس، بنا به‌گفتهٔ جغرافی‌دان اصطخری، حتی درنیمه سده دهم شمارهٔ زرتشتیان در میان روستائیان بیشتر از مسلمانان بود. بسیاری از دهگانان فارس به‌دین زرتشتی باقی‌ماندند و دژهای‌کوهستانی را برای پیروان این دین تکیه‌گاه قرار دادند. امـا در پایان سده دهم اسلام، بدون‌گفتگو دین اکثریت قریب به‌اتفاق تمام مردم ایران بود.

درصدسال نخستین استیلای عربها پنداشته می‌شدکه همهٔ غیرعربهای جدیدالاسلام رشته‌های ملیت خود را گسسته و از بیخ‌عرب خواهندشد. بنابراین اینها بایستی‌به‌قبایل

عرب‌که در ایران ساکن شده بودند می‌پیوستند وضمناً مانند افراد دارای حقوق برابر در میان قبایل عرب از مزایای عربیت برخوردار می‌شدند. اما وضع ایرانیان تا پیش از سدهٔ هشتم درمیان عربها کاملاً نابرابر بود و با وجود آموزش محمد مبنی براصول برابری کلیهٔ مسلمان، صرف‌نظر ازملیت ونژاد، این‌اصل دربارهٔ غیرعربها به‌مرحلهٔ اجرا درنیامد.

## ایران در زمان‌بنی‌امیه

خلافت حکومت عرب را پس از ۴ خلیفهٔ صدر اسلام یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی (۶۳۲ - ۶۶۱) (خلفا درعین‌حال رهبر روحانی و سیاسی به‌شمار می‌آمدند؛ خلیفه به‌عنوان‌رهبر روحانی اسلام امام نامیده می‌شد) دودمان امیه به‌دست گرفت (۶۶۱-۷۵۰). سیاست دولت امویان درجهت منافع فئودالهای تازه به‌دوران رسیدهٔ اشراف عرب پیش می‌رفت.

در زمان خلافت بنی‌امیه درایران جوامع فئودالی اولیه درحال پیشرفت بودند، اما نارسائیهائی در شکل مالکیت و استثمار فئودالی به‌چشم می‌خورد، البته این کیفیت همه دهقانان را دربر نمی‌گرفت فقط شامل‌جوامعی بودکه در مرحلهٔ نظام پدرسالاری یا برده‌داری بودند.

سیستم وصول مالیات در زمان خلفا به‌شرح زیر بود: از دامداران، صنعتکاران و بازرگانان مالیاتی وصول می‌شدکه زکوة نام داشت (۲/۵ دوصد درآمد) ـ این مالیات را فقط مسلمانان می‌پرداختند؛ از زمین‌هائیکه عربها یا غیر عربهای مسلمان مالک بودند[۱] ۱۰ درآمد به‌نام عشر وصول می‌شد. سنگین‌ترین مالیات ارضی خراج بود. نخست آین مالیات را از غیر مسلمانان، بگونه جنسی و به‌عنوان سهم محصول از ۱۰ تا ۵۰ درصد مقدار محصول دریافت می‌کردند، گاهگاهی این مالیات به‌شکل نقدی، بگونهٔ ثابت بدون درنظر گرفتن میزان محصول، وصول می‌شد، از غیرمسلمانان‌که «اهل ذمه» نامبرده مـی‌شدند (مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان) خواه روستائی خواه شهری، مالیات سرانـه‌ای به‌نام جزیه می‌گرفتند: از هر مرد بالغ بسته به‌وضع مالی‌اش سالیانه ۱۲، ۲۴ یا ۲۸ درهم[۵] نقد می‌گرفتند. اهل ذمه از لحاظ فردی آزاد، اما از هرگونه حقوق سیاسی و تا اندازه‌ای‌از حقوق شهروندی محروم‌بودند، $\frac{1}{5}$ از غنائم جنگی به‌نام خمس به‌خلیفه تعلق می‌گرفت. علاوه‌بر پرداخت مالیاتها و سهام درآمد فئودالی‌دهقانان ناچار بودند، به‌منظور ساختمان قناتها وکاخ‌ها و دژها برای دولت‌کار اجباری (بیگاری) انجام دهند.

در زمان خلیفه عبدالملک (۶۸۵-۷۰۵) یک‌رشته اصلاحاتی انجام یافت: کسانیکه

از ۷۰۰ میلادی به‌بعد اسلام‌آورده بودند، از پرداخت خـراج معاف نشدنـد، و برای زمین‌هائیکه از پیش خراج تعیین شده بود اعم از اینکه مالکان کنونی آنهـا مسلمان یا غیر مسلمان بودند، بایستی بگونهٔ ثابت از سوی مالکان خراج پرداخت می‌گردید. اما جزیه مانند پیش فقط ازغیر مسلمانان اخذ می‌شد. تا پیش از سده‌هفتم درقلمرو خلفاسکه‌های نقرهٔ زمان ساسانیان و پول طلای بیزانتین رواج داشت.

در زمان عبدالملك ضرب سکه‌های جدید آغـاز گردید. روی این سکه‌هـا عبارت «لاالاالاالله- محمد رسول‌الله» که شعار مذهبی مسلمانان بود نقش‌شد. در روی دیگرسکه نام خلیفه اسلام ضرب‌گردید؛ یك دینار طلا (۴/۲۵ گرم)، در اول معادل ۱۰ و بعدها ۱۲ تا ۲۰ درهم نقره (۲/۹۷ گرم نقره) بود. تا آنوقت اصطلاحاتـی‌که برای کارهای اداری و دولتی در دبیرخانهٔ خلیفه به‌کارمی‌رفت به‌زبانهای محلی‌بود (درایران- به‌زبان فارسی میانه) هم‌اکنون این اصطلاحات به‌زبان عربی تبدیل‌گردیدند.

## پیکارعلیه خلفای‌بنی‌امیه درایران

پایگاه اجتماعی خُلفـای بنی‌امیه بسیار محدود بـود، اینان به‌تمام اشراف اتکاء نداشتند وفقط با پشتیبانی قسمتی ازاین اشراف‌که درسوریه ومصر مقیم‌بودند، بر سرتاسر قلمرو اسلام فرمان می‌راندند. به‌این علت امویان باعث ناخشنودی قشرهـای گوناگون جامعهٔ مسلمان‌گردیدند. علاوه براین بدویان و دهقانان عرب و غیر عرب‌که از نتایج روند فئودالی خلفا ناخشنود بودند، به‌پا خاستند، عوامل این جنبش علویان که از احراز مقام خلافت‌کنار زده شده بودند (اینان از نواده‌های پسر عمو و داماد محبوب محمدیعنی علی بودند)، عباسیان (نواده‌های عموی‌پیغمبر - عباس) و هواخواهانشان‌که بسیاری از آنهاکه از همرزمان پیامبر به‌شمار می‌آمدند، و همچنین دانشمندان ساکن مدینه و مکه، بودند. اینان امویان را متهم می‌کردند که از اصول دین اسلام منحرف شده و درحقیقت نظم اسلامی را به‌یك حکومت اشرافی تبدیل‌کرده‌اند. فئودالهای غیرعرب نیز ناخشنود بودند - دهگانان ایرانی وغیره در زمان بنی‌امیه از بسیاری از امتیازات مـالکیت زمین محروم شدند. ایرانیان مسلمان هم ازاین وضع رضایت نداشتند. موالی (ایرانیان‌مسلمان) که به‌آنها وعده برابری حقوق همه مسلمانان داده شده‌بود ازامتیازهای اعراب‌برخوردار نبودند. پس از مـرگ معاویه (۶۶۱-۶۸۰) کـه خلیفه‌ای فعال و پرتـوان بود، این ناخشنودیها شدت‌گرفت و یك‌رشته قیامهائی درمیان سازمانهای‌گوناگون اجتماعی و زیر پوشش ایدئولوژی‌های مختلف رویداد.

این جنبش‌های مخالف ضمن قرون وسطی درکشورهای اروپای غربی هم با شکل منظم‌تری گسترش یافت. درسالهای ۵۰ سدهٔ هفتم به‌طورکلی تقسیم‌بندی جوامع مسلمان درسه جهت آغاز شد. گروهی هواخواه «ایمان» رسمی اسلام شدند، اینان را سنی یا بگونه‌ایکه خودشان می‌گفتند «اهل سنت و جماعت»، نام می‌بردند، گروه دیگر شیعه و سرانجام گروه سوم خوارج بودند. شیعه‌ها و خوارج از لحاظ سیاسی ومذهبی موضع‌ضد بنی‌امیه را داشتند.

اگر سنی‌ها ازلحاظ تئوری هواخواه خلافت و امامت انتخابی بودند (عملاً در زمان بنی‌امیه خلافت موروثی بود)، شیعه‌های‌علوی عقیده داشتندکه مقام‌خلافت وامامت را بایستی نوادگان علی، داماد پیغمبر، به‌دست گیرند. و از آنجا خلافت و امامت سه خلیفهٔ نخستین‌یعنی‌ابوبکر، عمر وعثمان و دودمان بنی‌امیه راکه ازنوادگان پیامبرنبودند، ناحق می‌انگاشتند.

اگرچه رهبران شیعه، خاندان‌علی و هواخواهان دیگرشان از مالکان بزرگ زمین به‌شمار می‌آمدند، با وجود این فقط توانستند درقسمتی از توده‌های مردم نفوذکنند.

خوارج خواهان روند دموکراتیک دراسلام بودند. آنها نه‌تنها هواخواه برابری حقوق مسلمانان غیر عرب با اعراب بودند، بلکه‌کوشش داشتند پندار برابری اجتماعی را درکلیه قشرهای مسلمان برقرارکنند. آنها می‌گفتند حق‌شرکت درانتخاب‌خلیفه ـ امام بایستی به‌همهٔ مسلمانان صرف‌نظر از نژادشان واگذار شود، حتی غلامان سیاه‌پوست شایسته‌که مؤمن به‌دین اسلام باشند، می‌توانند از این‌حق برخوردار باشند، ونظرسنی‌ها، راکه این حق را ویژه قبیلهٔ قریش‌می‌دانستند، رد می‌کردند. خوارج برای‌مقام خلافت‌ـ امامت جنبه‌های تقدس قائل نبودند و فقط خلفا را نماینده و مدافع جامعه مـی‌دانستند و عقیده داشتند، جامعه حق دارد اگرحاجاتش برآورده نشود آنها را برکنار یا تعویض‌کند. خوارج معتقد بودندکه اگرمسلمانی ازایمان خود دست بردارد مرتکب «گناه‌کبیره» شده وکافر به‌شمار می‌آید. اینها از این عقیده دینی نتیجهٔ سیاسی مـی‌گرفتند، عقیده داشتند خلیفهٔ غیرقانونی‌مقررات قرآن را نقض می‌کند وبنابراین خلفای بنی‌امیه‌که ازانجام‌اصول دین روی برتافته بودند «کافر» و «مرتد» شناخته می‌شدند. بنابراین نه‌تنها باید ازفرامین خلیفه سرپیچی‌کرد بلکه واجب است با انجام جهاد مقدس «امام دروغین و هواخواهان کافرش را» ازمیان برد. درآغاز خوارج فقط عرب بودند اما دیری نپائیدکه ایرانیان هم به‌گروه‌آنان پیوستند. یکی‌از ویژگیهای خوارج شرکت فعال زنانشان درقیام بود، اینان هم درصف مردان نبرد می‌کردند.

پس‌ازنخستین ناکامی‌قیام شیعیان‌که سومین امام‌آنها یعنی‌حسین فرزندعلی درکربلا

شهید شد؛ (۹ محرم‌سال ۶۱هجری - ۹اکتبر ۶۸۰ میلادی)، شیعیان دوباره به‌سرکردگی مختاربن ابی‌عبید درکوفه قیام‌کردند وتقریباً دوسال این شهر را به‌دست داشتند (۶۸۵-۶۸۷). قیام عظیم خوارج از قسمت جنوبی عراق و خوزستان آغاز و سپس سرزمین‌های پهناوری از بین‌النهرین شمالی تا کرمان را فراگرفت، این قیام از سال ۶۸۴ تا ۶۹۷ میلادی‌طول‌کشید. سرانجام به‌وسیلهٔ حجاج‌سردار خونخوار عبدالملك‌که بوالیگری‌عراق، ایران و ماوراءلنهر منصوب شده بود، سرکوب گردید.

حجاج یکی از ددمنش‌ترین و تبه‌کارترین عوامل اجرای سیاست‌های بنی‌امیه بود. تنها درشهرکوفه یازده‌هزارتن راکشت، درمدت ۲۰سال فرمانروائیش ۱۳۰ هزارتن را نابودکرد ودر روزمرگش ۵۰هزارتن مرد و۳۰هزار تن زن درزندانهایش به‌سرمی‌بردند. زندانیان او نه‌تنها شرکت‌کنندگان درقیام بلکه متخلفین مالیات هم بودند. بگونه‌ایکه منابع تاریخی اشاره می‌کنند، در زمان فرمانروائیش قانون تحمیل خراج بر مسلمانان‌غیر عرب مقرر و به‌وسیلهٔ او اجرا شد، حجاج به‌مقدار زیادی ازکاربرده وار دهقانان برای حفر قنات‌های آبیاری و ساختمان دژ وکاخهای دولتی، بهره می‌برد. بنا به‌دستور اومردان اهل ذمه بایستی پلاك سربی به‌گردنشان آویزان می‌کردند، این‌پلاك سربی نشانهٔ آن بودکه جزیه‌شان را پرداخته‌اند، کسانیکه درپرداخت جزیه تأخیر می‌کردند آنها راسخت شکنجه می‌داد. در زمان آخرین خلفای بنی‌امیه میزان مالیات بگونهٔ هراس‌انگیزی بالا رفت و این‌مالیات‌ها با بیرحمی روزافزون از رعایا گرفته می‌شد. ناخشنودی توده‌های وسیع مردم باقیامهای تازه‌ای شکل‌گرفت، یکی ازاین قیام‌ها به‌سال۶۴۴ از سوی‌شیعه‌ها و به‌سرکردگی زیدبن‌علی درکوفه، درگرفت. قیام‌کنندگان زید را پنجمین امام شیعه می‌شناختند وآنها را زیدی می‌نامیدند. قیام عظیم خوارج‌که زیر رهبری ضحاك‌بن قیس انجام گرفت، ازبین‌النهرین آغاز و درسالهای ۶۴۴-۶۴۷ سرتاسر خوزستان و فارس را فراگرفت، دراین قیام تقریباً ۱۲۰ هزارتن شرکت داشتند.

## سقوط دودمان‌خلافت بنی‌امیه

در ربع اول‌سدهٔ هشتم میلادی یك‌گروه ضد بنی‌امیه تشکیل شد. این گروه‌سازمان سری هواخواهان عباسیان بودکه مرکز فعالیتش درکوفه قرارداشت. اینها درمیان توده‌های وسیع مردم تبلیغ می‌کردند که امام - خلیفه بایستی وابسته به‌خاندان پیغمبر باشد نه از نوادگان ابوسفیان‌که از بازرگانان توانگر مکه بود وجزو دشمنان شماره یك‌محمد به‌شمارمی‌آمد. این گروه‌کوشش داشت‌که همه ناراضی‌ها رابه‌خود جلب‌کند، این‌ناراضی‌ها

شامل عربها، غیر عربها، سنی‌ها، شیعه‌ها، خوارج و حتی غیر مسلمانان بودند. تبلیغات عباسیان درمیان دهقانان به‌اینگونه بودکه اگر خلافت به‌خاندان پیغمبر بازگردد، همهٔ مسلمانان از دادن خراج معاف‌خواهند شد و ازغیرمسلمانان هم خراج عادلانه‌ای‌دریافت خواهدگردید، وبه‌طورکلی همه روستائیان ازانجام‌کار اجباری وبیگاری‌بخشوده خواهند شد.

این تبلیغات در خراسان بیشتر از جاهای دیگر به‌کامیابی گرائید، تا آنجاکه برای آماده‌کردن مردم برای قیام، نمایندهٔ جوان و پرتوانی به‌نام‌ابومسلم به‌آن منطقه‌فرستاده شد، این شخص‌که بردهٔ پیشین به‌شمار می‌رفت در ۹ ژوئن۷۴۷ میلادی به‌روستاهای‌مرو وارد شد درآنجا قریب ۴ هزار تن از یاغیان آتش افروختند و پرچم سیاه برافراشتند و جامهٔ سیاه به‌تن‌کردند (رنگ سیاه نشانهٔ عباسیان و رنگ سبز نشانهٔ شیعیان ورنگ‌سفید نشانه خوارج بود). تودهٔ اصلی قیام‌کنندگان‌که شماره‌شان با سرعت روبه‌افزایش بود دهقانان ایرانی بودند اما دهگانان زمین‌دار فئودال ایرانی و عشایرعرب‌که ازپیش ساکن خراسان شده و از مروان دوم خلیفه بنی‌امیه (۶۴۴-۶۵۰) دل خوشی نداشتند، به‌آنها پیوستند. گروههای قیام‌کننده ازلحاظ عقاید مذهبی جور واجور بودند و حتی مزدکیان‌هم دراین‌قیام‌شرکت داشتند. بردگان‌فراری هم‌به‌اردوی ابومسلم پیوستند، اردوی‌جداگانه‌ای تشکیل شدکه درآن۷ هزارتن بردهٔ‌فراری‌آماده نبرد شدند.

این‌قیام چنان‌گسترش یافت‌که تبدیل به‌یك جنگ داخلی فراگیر در سرتاسر خاك ایران و عراق گردید. ارتش بنی‌امیه‌که درطوس، گرگان، نهاوند وروی رودخانه زاب بزرگ شکستهائی پی درپی را تاب‌آورد، در ژانویه ۷۵۰ میلادی به‌پایداریش پایان داد. مروان دوم به‌مصر گریخت و درآنجا کشته شد. کمی پیش از این رویداد یعنی ۲۸ نوامبر۷۴۹ ابوالعباس سفاح عباسی‌درمسجد جامع شهرکوفه خود را امام ـ خلیفه‌مسلمین خواند.

## تشکیل خلافت‌عباسی

اینگونه خلافت عباسی تشکیل‌شد (۷۵۰-۱۲۵۸ میلادی)، در فاصلهٔ سالهای۹۴۵-۱۱۳۲ عباسیان عملاً هیچگونه قدرت سیاسی نداشتند وفقط به‌عنوان یك مرجع‌روحانی به‌شمار می‌رفتند). نخستین خلیفهٔ عباسی ـ سفاح (۷۵۰-۷۵۴) وبرادرش منصور (۷۵۴-۷۷۵) ـ مرکزخلافت را ازسوریه به‌عراق‌که‌کانون مبارزه با بنی‌امیه بود، منتقل‌کردند. نخست درشهر انبار و سپس به‌سال ۷۶۲درشهر بغداد جای گزیدند. شهر بغداد بنابه‌طرح

منصور خلیفه روی رودخانه دجله، نزدیك شهر باستانی تیسفون بنا نهاده شد.

عباسیان که از قیام مردم برای چیرگی قدرتشان بهرهٔ فراوان بردند، به‌وعده‌های عوامفریبانه‌ایکه به‌مردم ایران داده بودند وفا نکردند. گرایش‌های دموکراتیك ابومسلم و همرزمانش شهرت داشت و عباسیان تلاش می‌کردند هرچه زودتر از دست این رهبران قیام خلاص شوند. ابومسلم بانیرنگ به‌کاخ خلیفه منصور فراخوانده شد و به‌سال ۷۵۵ با همراهانش بگونه پیمان‌شکنانه‌ای به‌فرمان منصور کشته شد.

دهگانهای زمین‌دار ایرانی ازپیروزی عباسیان سودبردند. عباسیان به‌پاس‌پشتیبانی آنها از قیام ۷۳۷-۷۵۰، برخی از این دهگانان را پاداش خوبی دادند وآنها را دررأس مقامهای مهم‌دولتی گذاشتند. مثلاً سه‌نسل ازخاندان دهگانان خراسانی برمکیان درطول نیم‌قرن بلندترین مقامها را درخلافت عباسی به‌دست‌آوردند. دربارهٔ رفع نابرابری موالی ایرانی باعربها اقدامی نشد.

سازمانهای‌حکومتی دستگاه خلافت ازاین‌پس وضع نیمه‌ایرانی به‌خودگرفتند،سنت‌ها و روش‌های مدیریت زمان ساسانیان دراین دستگاه رایج شد: قدرت مرکزی دولت و دستگاه دیوان سالاری حکومت تثبیت گردید، اگرچه زبان رسمی، مذهب و فرهنگ این دستگاه عربی بود، اما درآنزمان زبان عربی تقریباً جنبه بین‌المللی به‌خودگرفت.

## روابط اجتماعی‌درایران ضمن‌سده‌های‌هشتم-نهم میلادی

درزمان عباسیان شکل مالکیت فئودالی زمین وو به‌پیشرفت بود. زمین‌های دولتی‌ای وجود داشتندکه روی آنها دهقانان به‌طور ثابت کار مـی‌کردند، این دهقانان به‌عنوان مستأجران موروثی‌زمین به‌شمار می‌آمدند ومورد استثمار مستقیم دولت‌ازطریق مأموران مالی یااجاره‌کاران قرار می‌گرفتند، مالیات و درآمد فئودالی این زمین‌ها باآنچه که‌کارل مارکس[1] گفته است، تطابق داشت. همچنین زمینهائی متعلق به‌شخص خلیفه و خانواده‌اش بودند. املاك کاملا خصوصی و شخصی به‌نام «ملك یـا مُلك» بیشتر در فارس، خراسان و بعضی استانهای دیگر وجود داشتند. خرید و فروش ملك‌آزادبود وحتی پس از مرگ مالك به وارثانش تعلق می‌گرفت. دولت قطعات نسبتاً کوچك زمین را با دهقانانی‌که روی آنها کار می‌کردند، به‌لشکریان عرب می‌سپرد به‌شرط آنکـه به‌خدمت لشکریشان ادامه دهند؛ مثلاً در اواسط سدهٔ هفتم اینگونه زمین‌ها در روستاهای قزوین

---

۱. به‌جلد سوم‌کتاب سرمایهٔ کارل‌مارکس مراجعه شود.

به ۵۰۰ رزمنده واگذار شدکه در قرن دهم این‌زمین‌ها ملك نوادگانشان به‌شمارمی‌رفتند. ضمناً شکل دیگر مالکیت مشروط پدیدآمد، آنرا اقطاع نام می‌بردند. در اول این‌گونه زمین‌ها به‌عنوان‌پاداش و مواجب به‌مستخدمان‌حکومت واگذار می‌گردید، مالکان‌منصوب اقطاع حق داشتند از درآمدهای این املاك که بایستی به‌دولت پرداخت مـی‌گردید از جمله خراج یا جزیه، بهره ببرند اندازهٔ هر ملك بسته به‌موقعیت مالك منصوب، از یك روستا تا یك بخش می‌رسید، بعدها عوارض و مالیات‌هـای دولتی کـه بایستی دهقانان می‌پرداختند، به‌درآمد فئودالی مالکان این نـوع املاك اضافه‌گردید، رفته رفته املاك اقطاع که تقریباً بگونهٔ موقت و فقط به‌منظور بهره‌برداری از درآمدهای‌آن به‌مستخدمان واگذار می‌گردید، عملاً به‌مالکیت قطعی‌شان‌درآمد. اقطاع یا هنگام‌عزیمت به‌ماموریت یا بگونهٔ مادام‌العمر به‌ماموران واگذار می‌گردید. اما چون رسم برآن بودکه ماموران حکومت بگونهٔ موروثی در محلی ماموریت محوله را انجام می‌دادند. بنابراین مالکیت اقطاع هم نسل به‌نسل منتقل می‌شدوبگونهٔ موروثی درمی‌آمد. ضمناً املاکی‌که غیرقابل تفکیك و فروش بودند برای‌استفاده بنگاههای مذهبی ونیکوکاری به‌نام «وقف» به‌وجود آمدند.

روند پیشرفت مالکیت خصوصی فئودالی مناطق‌گوناگون کشور در زمان عباسیان ادامه داشت، مثلاً خانواده عرب راسبی مالك یك بخش درخوزستان به‌نام «راسبی» بودند. خانوادهٔ دولفیدها (ایجلی) مالك‌بخش‌کرج، و دژها و شکارگاههائی نزدیك‌اصفهان بودند. مصادره املاك بزرگ سردار بصیر نزدیك‌اصفهان در زمان خلیفه‌المتوکل‌بهانه‌ای برای توطئه جنگی علیه خلیفه، به‌دست مخالفان دادکه سرانجام به‌کشته شدن المتوکل به‌دست مخالفانش به‌سال ۸۶۱ گرائید. بنا به‌گفتهٔ اسنخری تنها درفارس گویا ۵ هزار دژ متعلق به‌دهگانها بود.

روی املاك خصوصی تمام بخش‌ها، معمولاً سیستم اقتصاد اربابی رواج نداشت و از اینرو بیگاری وکار اجباری رایـج نبود. بهرهٔ فئودالـی این املاك به‌شکل اجاره، جنسی یا نقدی دریافت می‌شد. دربعضی بخش‌ها مالکیت بزرگ فئودالی، باخرده مالکی دهقانان توأم بود. دهقانانی‌که روی زمینهای دولتی، خصوصی یا وقفی کار می‌کردند از لحاظ حقوقی‌آزاد شناخته می‌شدند، اما عملاً در چارچوب محدودیت فئودالی گرفتار بودند ولی به‌زمین وابستگی نداشتند. دربعضی جاها مثلاً در خـراسان خرده مالك‌هائی وجود داشتندکه زمین‌هایشان از املاك بزرگ جدا وعملاً آزادبودند.

خراج از زمین‌های دولتی و زکات از زمین‌هائیکه ملك نـامیده می‌شدند، دریافت می‌گردید؛ از بابت زمین‌های متعلق به‌خاندان عباسی وزمین‌های وقف، درآمدی‌به‌حساب

صندوق‌دولت واریز نمی‌شد. مالیات‌ها و عوارض این‌زمین‌ها تبدیل به‌بهره فئودالی‌به‌سود مالکان انتصابی گردید؛زمینی‌های اقطاع هم‌دارای چنین وضعیتی بودند. وضع دهقانان در نخستین سالهای حکومت عباسیان بهتر نشد. اینان بایستی مانند پیش مالیات، عوارض و حتی بیگاری‌ها را تاب می‌آوردند. دربارهٔ وصول خـراج، محصلان مالیاتی‌که معمولاً اجاره‌کاران‌بودند، مرتکب سوءاستفاده‌های کلانی می‌شدند، مقدار محصولی‌که‌هنوز روی زمین یا درو نشده بود بارها بیشتر از مقدار واقعی برآورد می‌گردید تا میزان مالیات‌ها بالا برود؛ به‌دهقانان اجازه داده نمی‌شدقبل ازپرداخت مالیات محصولات غله یا میوه‌خود را جمع‌آوری کنند وحتی‌گاهی وصول مالیات به‌این علت مدت‌ها به‌تأخیر می‌افتاد ـ و دهقانان برای اینکه محصولشان از بین نرود بایستی به‌محصلان رشوه‌می‌پرداختند، تا فرصت جمع‌آوری محصول را پیش‌ازپرداخت مالیات به‌دست بیاورند، عمل تسلیم‌مالیات جمع‌آوری شده‌به‌خزانه دولت به‌گونه گسترده‌ای‌بایستی انجام می‌گرفت. اینگونه درآغاز سده دهم مالیات رعیتی استان ری ۷۰۰ هزار دینار بود. محصلان اجاره‌کار، عوارض و مالیاتهای غیرقانونی بسیاری، به‌سود خود از دهقانان دریافت می‌کردند.

درجامعه‌های فئودالی اولیهٔ ایران، به‌طورکلی در زمان خلفا هم، نظامهای پدر سالاری و برده‌داری درمیان کوچ‌نشینان ایرانی و عـرب رواج داشت. بهره‌کشی ازکار بردگان درمورد دامداری، باغداری وآبادکردن زمین‌های موات‌به‌کار می‌رفت. درشهرها درکنار صنعتگران آزادکه جزو اتحادیهٔ اصناف به‌شمار می‌آمدند، صنعتگرانی بودند که بگونهٔ برده‌وارکار می‌کردند، اینان ناگزیر بایستی روزانه یك درهم بابت درآمدکارشان به‌دولت می‌پرداختند. خدمتکاران وکلفت‌های خانه بدون استثناء غلام یاکنیز بودند.

## قیام‌مردمی درایران ضمن‌سده‌های ۸ـ۹میلادی

ناخشنودی دهقانان ایرانی ازعباسیان، نمی‌توانست گذرا باشد. خشم مردم‌ازکشتن پیمان‌شکنانهٔ ابومسلم؛ که دهقانان او را رهبر خود می‌دانستند، شکل یك‌رشته قیام‌های مردمی را به‌خودگرفت، هدف این قیامها ضدیت با حاکمیت و مـالکیت خلیفه و استثمار فئودالها بود. به‌سال ۷۵۵ میلادی قیام دهقانی بزرگی به‌سرکردگی سندباد‌مغ زیر شعار «کین‌خواهی خون ابومسلم» خراسان و آذربایجان‌را فراگرفت. به‌سال ۷۶۷ در خراسان دوباره قیامی زیر رهبری استاد سیس پاگرفت. درسالهای ۷۷۸-۷۷۹ درگرگان خیزش دهقانی فراگیری به‌نام سرخ علمان آغاز گردید. درعین‌حـال قیام مردمی عظیمی به‌نام «سپیدجامگان» زیر رهبری موکان (به‌عربی «نقاب‌دار») درسراسر ماوراالنهر ضمن سالهای




۷۷۶-۷۸۳، رویداد.

پوستهٔ ایدئولـوژیك این قیامها، چنانکه از نـامهایشان پیدا بود، دراثر تبلیغات

فرقه‌ای به‌نام خرمدینان‌پدیدآمده بود (خرمدینان را مزدکی می‌شمردند)، این ایدئولوژی برمبنای‌آمیختگی ایمان وخواسته‌های اجتماعی‌مزدکیان پیشین وپندارهای افراطی‌شیعیان به‌وجود آمد؛ اینها به‌قدرت «خداوند لایزال» ایمان داشتند، پیغمبر محمد را برگزیدهٔ خدا و امامان را جانشین او می‌انگاشتند (اینگونه ابومسلم و رهبران دیگر قیام را امام می‌شناختند)، به‌دگرگونی پدیده‌های جهان و تبدیل آنها به‌روح عقیده داشتند، مردم را به‌پیکارمسلحانه علیه نظام‌های ستمگر و فرمانروایانی‌که بنیان‌گذار زور ونابرابری بودند فرامی‌خواندند.

خود قیام عظیم خرمدینان «سرخ» منجر به‌جنگ دهقانی بزرگی زیر رهبری بابك گردید، این‌جنگ ازکوههای طالش درآذربایجان آغاز وبه‌باختر ایران تا اصفهان‌وکرمان کشانده شد (۸۱۷-۸۳۷). چریکهای خرمدینان چندبار لشکرهای عظیم خلیفه را درهم شکستند. نقطهٔ ضعف این‌قیام درآن بودکه بابك باچند تن از فئودالهای بزرگ ارمنستان، آلبانیا و ایران‌که می‌خواستند از قید چیرگی عربها رهائی‌یابند، پیمان اتحاد بست. البته این‌اتحاد توان جنگی‌بابك را تیروبخشید، اما امکان انجام برنامه‌های اجتماعی خرمدینان را در مقیاس‌گسترده، غیرممکن‌کرد. این قیام به‌سختی خلیفه را تکان‌داد. خلیفه‌مستعصم (۸۳۳-۸۴۲) ارتش‌نیرومندی را سازمان‌داد ودر رأس‌آن یکی از فئودالهای آسیای‌میانه به‌نام افشین را، مأمور جنگ با خرمدینان‌کرد، این ارتش هم شکست خورد. فئودالهائی که با بابك متحد شده بودند به‌او خیانت‌کردند، پس ازآنکه زمین‌های تازه‌ای‌را از خلیفه گرفتند با او از در سازش درآمدند. آخرین پایگاه خرمدینان ـ دژ باذ درکوههای طالش ـ‌پس از یکسال تحمل محاصرهٔ دشمن، در اوت۸۳۷ سقوط کرد. بابك‌به‌یکی ازشاهزاده‌ـ نشین‌های آلبانیا پناه برد، او را به‌خلیفه تسلیم‌کردند وبه‌دست اوکشته شد. به‌سال ۸۳۹ قیام مازیار درطبرستان که‌اقدام به‌مصادرهٔ املاك مالکان‌عرب‌کرده بود سرکوب شد.

اگرچه همهٔ قیامهای نامبرده سرکوب شدند اماآشفتگی پایان‌نیافت. خلیفه‌المهدی (۷۷۵-۷۸۵)کمی ازمیزان فشار بر دهقانان‌کاست و باشیوهٔ نرم‌تری ازآنان خراج‌دریافت می‌کرد. خلیفه المأمون هم‌ازمیزان خراج‌کاست ـ آنرا از $\frac{1}{2}$ به $\frac{2}{5}$ محصول رساند.

سیستان‌کانون مهم فعالیت خوارج بود. زیرپوشش عقایداین‌گروه، قیامهای‌دهقانی دائماً اوج می‌گرفتند. قیام مهم خوارج سیستان در کوهستان و قسمتی از خراسان به‌ـ سرکردگی حمزةبن اترك‌الخارجی با تناوب از۷۹۵ تا ۸۲۸ میلادی انجام‌گرفت.

درنیمه دوم سدهٔ نهم قیامهای دهقانی در ایران زیرپوستهٔ ایدئولوژیك، شعبه‌های گوناگون مذهب شیعه انجام می‌گرفت. و. و. بارتولد یادآوری می‌کندکه شیعه‌ـ گری در ایران به‌مقیاس گسترده‌ای در میان دهقانان رواج داشت و پایه ایدئولوژیك

جنبش‌ها به‌شمار می‌رفت. انگیزهٔ آن پیکرد و آزار شیعیان از سوی خلیفهٔ سنی بود، بنابراین بعدها شیعیان انتظار حضور مهدی موعود را می‌کشیدند ـ اینان عقیده داشتند که پس از حضور، مهدی با ایمان راستین و یاری خداوند خواهند توانست با عوامل زور و بیدادگری پیکار کنند و برآنها پیروز شوند، ظلم و استبداد را نابود و به‌جای آن عدل و صلح را برجهان‌چیره گردانند. شیعیان امامی معتقد بودندکه مهدی، امام دوازدهم آنهاکه به‌سال ۸۷۸ ناپدید شده و اثری از زندگی او باقی نمانده بود، زنده است، او درحالیکه غایب است وظایف‌رهبری پیروانش را انجام می‌دهد. در استانهای کرانهٔ‌دریای خزر مانند طبرستان، گیلان و دیلم‌که ساکنان‌آن تادیرزمانی به‌وضع جوامع روستائی‌خو گرفته و بااین روش زندگی می‌کردند، ضمناً ازیك نوع خودمختاری با پیروی‌ازآموزش های شیعه‌گری برخوردار بودند، هم‌اکنون‌عمال دولت عرب‌برآن‌شدند زمین‌های‌اشتراکی آنها را غصب‌کنند و به‌میزان مالیات‌ها بیفزایند، این چگونگی انگیزهٔ قیام مردم، زیر پوشش ایدئولوژیك عقاید شیعیان زیدی گردید. پس از پیروزی این قیام حکومتی به‌نام علویان (امامی، زیدی) دراین‌سرزمین‌ها برقرار شد (۸۶۴-۹۲۸). درشهرها هم قیامهائی رویداد. ازجمله به‌سال‌۸۲۵ ساکنان قم‌که خواسته‌هایشان‌مبنی برکاهش مالیات‌ها ازسوی حکومت عباسی رد شده بود، علیه مأمون خلیفه به‌پا خاستند. این قیام سرکوب شد واز مردم مبلغی بالغ بر ۷ میلیون درهم به‌نام تاوان دریافت‌گردید، مالیات معمولی مردم‌قم که ۲میلیون درهم بود همانگونه ثابت ماند. شیعیان قم‌درسالهای ۸۳۱ و ۸۶۸ میلادی نیز علیه حکومت خلفا قیام کردند.

## ازهم‌پاشیدگی‌خلافت عباسی

سقوط سیاسی‌خلافت عباسی در زمان المأمون (۸۱۳-۸۳۳) آغاز گردید. شرایط لازم این سقوط را عواملی پدید آوردند: عمده‌ترین آنها پیشرفت روند فئودالی درقلمرو حکومت عباسیان بود، قسمتی هم مربوط به‌گسترش بیحد مالکیت‌های ارضی خصوصی به‌حساب زمینهای دولتی به‌شمار می‌آمد، به‌دنبال این چگونگی تلاشهای جدائی خواهی فئودالهای بزرگ و حتی قیامهای پی‌درپی توده‌های مردم پیش آمد، اگرچه این قیامها سرکوب شدند اما باعث ناتوانی نیروی جنگی خلیفه گردیدند. فئودالهای جدائی‌خواه نخست به‌امیران موروثی، وسپس عملاً به‌فرمانروایان‌مستقل تبدیل شدند. خلیفه مأمون که درمیان استانهای عربی محبوبیتی نداشت به‌دهگانان خراسانی متکی شد، و به‌پاس پشتیبانی آنان، مقامهای مهم و امتیازهای ارضی بسیاری را دراختیار برخی از این

دهگانان گذاشت، فرمانروائی خراسان که عملاً نیمه مستقل شده بود بگونهٔ موروثی به‌یکی از خانواده‌های دهگانان به‌نام طاهریان واگذار شد (۸۷۳-۸۲۱). به‌سال ۸۲۱ به‌چهار برادر از خانوادهٔ دهگانی به‌نام سامان تیول‌هائی در ماوراالنهر واگذار گردید. بعدها این چهار برادر با هم متحد شدند و امیرنشینی سامانیان را تشکیل دادند. درغرب ایران هم اینگونه امیرنشین‌ها تشکیل‌شد: ابو دولافید (ایجلی) در همدان (۸۹۸-۸۲۵)، ساجدی درآذربایجان (۹۲۹-۸۷۹) و امیرنشین‌های کوچکتر دیگر ازآن‌جمله بودند. این امیران‌نیمه مستقل‌هنگام‌خطبه‌خوانی درمسجد به‌نام خلیفه خطبه‌می‌خواندند (خطبه‌عبارت از دعائی بودکه روزهای جمعه در مسجدها می‌خواندند)، نام خلیفه را روی سکه‌ها در بالا ضرب می‌کردند (در زیر آن نام خودشان را ذکر می‌کردند) و مقداری ازمالیاتهائی راکه گرد می‌آوردند برای خلیفه می‌فرستادند. اما امیران در قلمرو خود از لحاظ داخلی کاملاً مستقل بودند.

علاوه‌بر، امیرنشین‌های نیمه‌مستقل‌که رسماً خلیفه با دریافت مقرری آنها را به‌رسمیت‌می‌شناخت ـ نشانهٔ تابعیت‌این امیرنشین‌ها، پرداخت‌مقرری سالیانه وبه‌کاربردن پرچم وفرمان‌های تشریفاتی‌ای بودکه ازسوی خلیفه برای امیرنشین‌های تابعه می‌فرستاد ـ مالکان فئودالی‌ای پدید آمدند که قلمرو خود را با زور اسلحه به‌دست آوردند، اینها حاکمیت خلیفه را بر قلمرو خود به‌رسمیت نمی‌شناختند. یکی ازآنها یعقوب‌بن لیث‌صفار بود، او از میان دهقانان بی‌خانمان شده برخاسته بود و مدتها کارش شاگرد مسگری و بعدها سرکردگی راهزنان بود، سرانجام به‌سمت فرماندهی داوطلبانی‌که درخدمت‌خلیفه بودند و برای سرکوبی خوارج سیستانی نبرد می‌کردند، منصوب شد. دیری نپائیدکه به‌سال ۸۶۱ قدرت را در سیستان به‌دست‌گرفت وامیرنشینی صفاریان را بنیاد نهاد (۸۶۱-۹۰۰)، آنگاه‌هرات، کرمان، فارس‌خراسان را تصرف‌کرد (۸۷۳). به‌سال ۸۷۶ به‌بغداد لشکرکشید اما به‌وسیله‌ارتش خلیفه شکست خورد. برادرش عمرو (۹۰۰-۸۷۹)، باخلیفه از درصلح درآمد و خراسان و سیستان را برای خود نگاهداشت، اما بعدها به‌وسیله‌امیر اسماعیل سامانی شکست خورد و به‌اسارت او درآمد (۹۰۷-۸۲۹). پس از این رویداد، خراسان، هرات وکابلستان جزو قلمرو حکومت سامانی شد.

## خیزش‌زنگیان. اسماعیلیه وقرمطیان

زنگیان یا زنجیان، نوادگان بردگان سیاه‌پوستی بودند که برده فروشان آنانرا از منطقه غربی افریقا یعنی زنگبار اسیرکرده و برای فروش به‌ایران آورده بودند. بسیاری

از این بردگان اجباراً برای آباد کردن زمین‌های بایر و شوره‌زار مناطق جنوبی عراق، نزدیك بصره به‌کار گرفته می‌شدند. به‌سال ۸۶۹ ـ چند هزار تن زنگی باپیشوائی سیدعلی ـ بن محمد که رهبری فعال و پرتوان بود، قیام کردند ـ نواده‌های پیغمبر (اعضای خاندان علی) شاخه‌های حسنی وحسینی را سید می‌نامیدند ـ، خوارج این شخص را خلیفه اعلام کردند. به‌قیام زنگیان (۸۶۹-۸۸۳) بردگان سفید پوست شهرهای دیگر و قسمتی از دهقانان و بدویان پیوستند، این قیام ضربت کوبنده‌ای به‌خلیفه وارد آورد. زنگیان، بصره، اهواز و چند شهر دیگر جنوب عراق و خوزستان را تصرف کردند. رهبر زنگیان بردگی را لغو نکرد، فقط شرکت کنندگان درقیام آزاد شدند، برعکس خود آنها ساکنان شهرهای تصرف شده را به‌بردگی گرفتند، املاك و زمین‌های کشاورزی را مصادره کردند و از دهقانان ساکن این زمینها خراج گرفتند. بنابراین دهقانان و بدویان از پشتیبانی این قیام روی برتافتند. زنگیان تنها ماندند و پس از یك‌رشته‌نبردهای طولانی به‌وسیله لشکریان خلیفه، معتمد (۸۷۰-۸۹۲) شکست خوردند.

درپایان سدهٔ نهم جنبش مردمی درایران وکشورهای همسایه ازقبیل عراق، بحرین، سوریه، ماوراالنهر زیر پوشش ایدئولوژیك تعلیمات یکی از شاخه‌های مذهب شیعه به‌نام اسماعیلیان‌شکل گرفت. در اواسط سدهٔ هشتم‌ششمین‌امام‌شیعه، جعفر صادق (به‌سال ۷۶۵ میلادی‌رحلت کرد) پسر بزرگش اسماعیل رااز جانشینی محروم واین‌سمت را به‌پسردیگرش امام موسی‌کاظم واگذارکرد. پس از درگذشت امام جعفر صادق قسمتی ازشیعیان امامت موسی‌کاظم (به‌سال ۷۹۹ در زندان درگذشت) را به‌عنوان هفتمین امام شیعه به‌رسمیت شناختند ـ اینان را بعداً شیعه‌های امامی یا اثنی‌عشری «۱۲ امامی» نام بردند، چون‌فقط به‌داشتن ۱۲ امام معتقد بودند. طرفداران اسماعیل کـه به‌نام اسماعیلی شهرت یافتند، محمد پسر اسماعیل را به‌عنوان هفتمین امام شناختند، چون پدرش قبلاً درگذشته بود. انگیزهٔ واقعی این انشعاب میان شیعه‌ها، احتمالاً ناخشنودی گروهی از عناصر رادیکال شیعیان نسبت به‌موضع گیری منفی امام جعفر، ضمن روابطش با عباسیان بود، چون این عناصر خواهان تلاشهای فعالانه‌تری برای واکنش در برابر عباسیان بودند. اسماعیلیان سازمان سری نیرومندی پدید آوردند و به‌تبلیغات گسترده‌ای درمیان بینوایان و اصناف پیشه‌وران و حتی دهقانان و بدویان پرداختند. اعضای این فرقه به‌سلسلهٔ مراتبی تقسیم می‌شدند، یکی از شعبه‌های اسماعیلیان قرمطیان بودند.

قرمطیان درقیام زنگیان شرکت داشتند. قیامهای قرمطیان درعراق روی‌داد اینان خوزستان‌را به‌سرکردگی حمدان قرمطی تصرف کردند (۸۹۰-۹۰۶). برخلاف‌اسماعلیان که تنها شعار «چیرگـی عدالت را در جهان» بگونه ایدآلی تبلیغ مـی‌کردند، قرمطیان

شعارهائی‌مبنی بر برابری اجتماعی همه‌مردم، غیر از بردگان، می‌دادند، پیشنهادمی‌کردند تمام اموال باید همگانی باشد ونعمت‌های خدا بگونـه متعادل میان مردم تقسیم شود. شایان دقت است، قرمطیان‌که رادیکالترین فرقه‌های مسلمان به‌شمار می‌آمدند، با اینهمه قانون برده‌داری را لغو نکردند، فقط عقیده داشتند برده‌های شخصی مانند کالا باید در اختیار همگان باشند و همهٔ جامعه ازکار آنها بهره بردارد. مرکز این فرقه درکوفه بود.

قیام قرمطیان همزمان درسوریه و بحرین‌انجام‌گرفت (۹۰۰-۹۰۲). قرمطیان‌بحرین به‌سال ۸۹۹ موفق شدند در لحسا، مرکز این جزیره حکومتی تشکیل دهند، درآنجا آنها کوشش‌کردندکه جامعهٔ آزاد ایدآلی خود راکه برپایه بردگی‌اجتماعی استوار بود، بنیان نهند، حکومت قرمطی لحسا تا نیمه سده یـازدهم دوام داشت، ساکنان بحـرین مالیات نمی‌پرداختند هزینه حکومت ازراه غنائم جنگی‌تامین می‌شد؛ دولت‌که مالك سی‌هزاربردهٔ افریقائی بود به‌رایگان‌آنها را برای‌کار درباغها و مزارع دراختیار مالکان می‌گذاشت. از آغاز سدهٔ دهم تا سال چهلم آن‌سده، غالباً قیام‌های قرمطیان درخراسان وآسیای میانه روی می‌داد. ضمن قیامهای استانهای هرات‌به‌سال ۹۰۷-۹۰۸، درکنار قرمطیان، خوارج و مزدکیان هم شرکت داشته؛ بیشتر از قیام‌کنندگان، دامداران و مالکان جز بودند. در مرز سده‌های نهم ودهم، روند از هم‌پاشیدن خلافت‌عباسی ادامه داشت. جامعهٔ فئودالی اولیه در ایران‌که شامل نظام‌های پدرسالاری وبرده‌داری نیز بود ناگزیر تبدیل به‌جامعه فئودالی پیشرفته‌گردید، در این‌جامعه شکل مالکیت ارضی فئودالی به‌کامل‌ترین وجهی رواج‌یافت، تقریباً تمام توده‌های دهقانی ناگزیر به‌فئودالها وابسته شدند وکار بردگی از لحاظ اقتصادی مفهوم خود را از دست‌داد.

# ۸.
# جامعهٔ فئودالی پیشرفته در ایران
## (سدهٔ ۱۰ تا آغاز سدهٔ ۱۳)

### سقوط چیرگی خلفا در ایران

در آغاز سدهٔ دهم فقط باختر ایران زیر تسلط خلفا باقیماند. ایران خاوری و آسیای میانه جزو قلمرو سامانیان بود، آذربایجان نخست زیر تسلط ساجدیان (۸۹۷-۹۲۹) و سپس در تصرف دودمان دیلمی مسافری (یا سالاری، از ۹۱۶ تا ۱۰۹۰) درآمد. یکانهای مزدور دیلمی در آغاز به عنوان نیروی مسلح محافظ خلیفه و در خدمت فرمانروایان بزرگ و کوچک فئودالها به‌کار گرفته شدند. اینان ازسدهٔ دهم به‌بعد نقش ویژه‌ای‌را در دگرگونی اوضاع ایران ایفا کردند. کوهستانهای دیلم که تنها در سدهٔ نهم میلادی‌اسلام نوع شیعه درآنجاها رواج یافت سرزمین فقیری بودکه گنجایش تأمین خوراك ساکنانش را نداشت، بیشتر جوانان دیلمی زادگاه خود را ترك و به عنوان مزدور در ارتش‌های دودمانهای گوناگون فئودالهابه‌خدمت می‌پرداختند. یکی ازپیشوایان این یکانهای‌مزدور دیلمی مردوایج‌بن‌زیار بود، او ازمیان طبقات پائین به‌پاخاسته و نخست به‌سامانیان‌خدمت می‌کرد، به‌سال ۹۲۸ گرگان وطبرستان را گرفت ودرآنجا حکومت دودمان زیار رابنیان نهاد. (۹۲۸-۱۰۴۲ میلادی). دیری نپائید این امیر (بین سالهای ۹۲۸ و۹۳۵)، قسمت

مهمی از باختر ایران را با شهرهای ری، قزوین، همدان، اصفهان وشیراز به‌تصرف در آورد، ضمن تصرف این سرزمین‌ها سه‌تن از فرماندهان زیر دست مرداویج که باهم‌برادر بودند دلاوری شایسته‌ای از خود نشان دادند، نام این سه‌برادرکه به‌خانوادهٔ بویهٔ دیلمی وابستگی داشتند، علی، حسن و احمد بود. پدر آنها به‌نام ابوشجاع‌بائی، دهقان‌بینوائی از مردم دیلم به‌شمار می‌آمد که با سه‌پسرش بـه‌عنوان مزدور به‌خدمت مرداویج درآمد وبعدها این سه‌پسر به‌مقام فرماندهی عالی ارتش مرداویج وجانشینان او ارتقا یافتند.

در ارتش مرداویج علاوه برمزدوران دیلمی ۴ هزار تن سوار ترك وجود داشتندکه از برده فروشان ترك خریداری شده بودند، اینها را «غلامان» می‌نامیدند. این غلامان که نقش گاردهای سوار را ایفا می‌کردند- بردگان‌جوانی بودندکه به‌وسیله برده‌فروشان از آنسوی مرز وارد ایران شده و نخستین‌بار المعتصم خلیفه (۸۳۳ - ۸۴۲) از آنها سازمانی جنگی به وجود آورد، بعدها امیران نیمه مستقل و فئودالهای بزرگ و میانه اقدام به‌خرید این غلامان و تأسیس چنین سازمانهائی کردند. این غلامان گارد معمولاً نسبت به‌ساکنان بیگانه بودند وبنابراین همیشه برای سرکوبی قیامهای مردم محلی‌به‌کار می‌رفتند. اینگونه برادران بویه قدرت را در باختر ایران به‌دست‌گرفتند. برادر بزرگتر، علی نخست اصفهان و سپس فارس را گـرفت؛ حسن جبال را به تصرف درآورد و احمد خوزستان وکرمان را اشغال کرد. اینگونه در غرب ایران عملاً حکومت خلیفه ازمیان رفت ودولت بویه جای او راگرفت (۹۳۵-۱۰۵۵). دودمان زیارفقط به‌گرگان وقسمتی از طبرستان حکومت می‌کرد.

در دسامبر ۹۴۵ برادرکوچك دودمان بویه به‌نام احمد با ارتشش وارد بغدادگردید وتمام سرزمین‌عراق عرب را به‌تصرف درآورد. او خلیفه را مجبور کردکه مقام امیرالامرا ولقب افتخاری را به‌او بدهد ضمناً برای دوبرادر دیگرش علی وحسن هم‌چنین‌لقب‌هائی را گرفت. پس از آن احمد، خلیفه مستکفی را برکنار و او را کورکرد، مقام خلافت رابه یکی دیگر از افراد خاندان عباسی به نام موتی واگذاشت. از این پس خلفای عباسی در مدت ۲۰۰ سال (۹۴۵-۱۱۳۲) ازداشتن قدرت سیاسی محروم بودند، فقط قدرت موهوم روحانـی را دراختیار داشتند. اینگونه خلافت عباسی عملاً از حکومت کنار رفت. در جهان پندار چنین انگاشته می‌شدکه دستگاه خلافت مانند پیش وجود دارد، و دودمانهای بویه، سامانی، زیاری ودیگران‌به‌عنوان عاملان‌خلیفه درمناطق خود فرمانروائی‌می‌کنند. این‌نظریه چیزی جز خیال نبود. عملاً خلفا کاملاً از انجام تمام‌کارهای حکومتی برکنار شدند. فقط هنگام دعاخوانی در مسجدها بـه نام خلیفه خطبه خوانده می‌شد، در بالای سکه‌های پول هم اسم او ضرب می‌گردید.

اینگونه ایران در سدهٔ دهم میان دو دولت تقسیم شد ـ دودمان بویه درغرب و دودمان سامانی در شرق. اما حکومت بویه کاملاً یك پارچه نبود وقلمرو آن‌دودمان به تیول‌های سه امیرکه برادر بودند تقسیم گردید (بنیان گذاوان حکومت و نواده‌هایشان). دودمان بویه از شیعیان پشتیبانی می‌کردند و به انجام سنت‌های ایرانی گرایش داشتند. پسرحسن که از پرتوان‌ترین افراد خاندان بویه به‌شمار می‌رفت لقبش عضدالدوله و نام اصلیش فناخسرو بود (۹۴۹-۹۸۳)، او درمدت کوتاهی سرتاسر باختر ایران با عراق‌عرب را زیر تسلط خودگرفت و به‌سال ۹۷۳ عمان را تصرف‌کرد، اما پس از مرگش دولت‌بویه دوباره به‌تیول‌هائی تجزیه شد. عضدالدوله به پیروی از سنت پادشاهان ساسانی خود را «شاهنشاه» نامید ودر اندیشه رونق اقتصادی کشور بود، از دهقانان‌که مالیات دهندگان اصلی به‌شمار می‌آمدند، حمایت می‌کرد ومأموران را از دریافت باج‌های غیرقانونی باز می‌داشت، بنابراین به‌نام فرمانروائی دادگرقلمداد شد. در روی رودخانه کر نزدیك‌شیراز سد بزرگی از تخته سنگ وسرب بنانهاد؛ درکنار رودخانه مخزن آبی ساخت‌که به‌وسیله ده چرخ بالابر آب را به‌بالا می‌برد، ۱۰ آسیاب آبی وقناتهای بی‌شماری را تأسیس‌کرد. عضدالدوله تعصب مذهبی نداشت، نامربن‌هارون را کـه مسیحی بود به‌وزارت خود بر گماشت، از پیشرفت فرهنگ و علم پشتیبانی می‌کـرد و شاعران و دانشمندان را گرامی می‌داشت؛ اوکتابخانه بزرگی در شیرازکه اقـامتگاهش بود بنیان نهاد، بیمارستانی را در بغداد ساخت، دانشکده پزشکی از این بیمارستان برای آموزش بهره می‌برد.

## دولت غزنوی

ضمن سدهٔ دهم در دولت‌سامانی همراه دهگانان، گروه تازه‌ای از فئودالها روی‌کار آمدند ـ اینها غلامانی بودند کـه از راه خوش خدمتی در ردیف اشراف نظامی درآمده بودند. یکی از آنها سردار الپتکین بودکه در خدمت سامـانیان انجام وظیفه می‌کرد، او صاحب ۵۰۰ روستا، صدهزار اسب، یك میلیون‌گوسفند و۲۷۰ غلام شخصی ترك بود، پس ازآنکه مورد بی‌مهری اربابش قرارگرفت به‌غزنه گریخت و به‌سال ۹۶۲ برای‌خودش امیرنشینی درست کرد، اما دیری نپائید درگذشت. یکی از جانشینانش‌که اوهم از میان غلامان ترك‌برخاسته بود سبکتکین نام‌داشت (۹۷۷-۹۹۷)؛ اوکم‌کم قلمروش راگسترش داد و بنیان‌گذار دودمان غزنویان گردید (۹۷۷-۱۱۸۶).

دولت سامانی به‌سال ۹۹۹ زیر فشارنیروی ویرانگراتحادیهٔ عشایر ترك‌که سرتاسر ماوراالنهر، هفت آب وترکستان شرقی را به‌تصرف درآورده و دولت قره‌خانیان (۹۹۲-

۱۲۱۱) را تشکیل داده بودند، از هم‌پاشید. قلمرو نخستین سامانیان که در جنوب وغرب رودخانه آمو دریا قرارداشت ـ خراسان، خوارزم، سیستان وافغانستان کنونی ـ به‌وسیله پسر سبکتکین، سلطان محمود غزنوی اشغال شد (۹۹۸-۱۰۳۰). محمود پس از ۱۷ بار لشکرکشی به‌هندوستان قسمت شمال غربی آن سرزمین را به‌متصرفات خود ملحق کرد. این لشکرکشی‌ها زیر شعار «جنگ به‌خاطردین» و علیه بت‌پرستان هندی انجام می‌گرفت، اما منظور از آنها عملاً به‌چنگ آوردن غنائم جنگی بود؛ تنها در یکی از این جنگها ۲۰ میلیون درهم پول‌وکالاهای گرانبها، ۵۷ هزاراسیر برده و ۳۵۰ فیل نصیب لشکریان محمود شد. محمود با دودمان بویه هم به‌جنگ‌پرداخت وشهرهای ری، همدان واصفهان وتوابعش را از آنان پس گرفت (۱۰۲۹).

غزنویان ضمن تکیه به‌دستگاه دیوانسالاری کشوری وگاردهای ترك که از اشراف نظامی غلامان بودند توانستند حکومت متمرکز ونیرومندی را پدید آورند. این سیاست، وهمچنین افزایش روز افزون مالیات‌ها و اعمال بیدادگری در مورد وصول آنها، نه تنها دهقانان بلکه مردم شهری را به‌ورشکستگی کشاند، ضمناً قسمتی از مالکان زمین به‌ویژه فئودالهای قدیمی ایرانی از قبیل دهگانها وحتی توانگران شهری از این سیاست محمود ناخشنود بودند. ناخشنودی دهقانان ضمن گسترش قیام قرمطیان ظاهر گردید، اما این‌قیام به‌سختی به‌وسیله غزنویان زیر پیگرد قرارگرفت.

## تشکیل دولت سلجویان

در پهنهٔ پهناور دشت‌هائی از مصب دونا تا مغولستان، در قدیم عشایر کوچ‌نشین ترك که همه دامدار بودند، زندگی می‌کردند. ضمن سدهٔ دهم درمیان عشایر کوچ‌نشین منطقهٔ دشتهای آسیای میانه، روند ازهم پاشیدگی جوامع عشایری کوچ‌نشین و روابط پدرسالاری، درحال پیشرفت بود. اشراف قبایل‌کوچ‌نشین که در سایهٔ افزایش شماره‌دامها و به‌دست آوردن غنائم جنگی فراوان‌ثروتمند شده بودند، کم‌کم در سرزمین‌های‌پهناوری که به‌عنوان.چراگاه از آنها بهره می‌بردند مستقر، اینگونه زمینه فئودالیزه‌کردن کوچ‌نشینان را فراهم وتوده‌های کوچ‌نشین را به‌اشراف کوچ‌نشین وابسته‌کردند. این اشراف زیر پوشش روابط پدرسالاری توده‌های کوچ‌نشین را استثمار فئودالی می‌کردند. موضوع بردگی درمیان کوچ‌نشینان به‌عنوان وسیله‌ای برای تولید به‌کار نمی‌رفت، اما حتی‌پس از فئودالیزه شدن کوچ‌نشینی، نظام‌بردگی رواج‌داشت. اتحاد عشایرکوچ‌نشین مبنای‌تشکیل یك دولت متحد از این‌کوچ‌نشینان گردید. از اواسط سدهٔ دهم خانواده‌های بالا وپس از

آنها همه افراد این عشایر به‌دین اسلام درآمدند. در مرز بین سده‌های دهم و یازدهم کوشش اشراف فئودال شدهٔ ترك برای گسترش زمینهای چراگاه وهمراه با آن گرایش به منظور به چنگ آوردن غنائم جنگی وتصرف و استثمار مناطق کشاورزی، باعث شد که عده‌ای از این‌عشایرتن به‌مهاجرت‌دردهند وزمین‌های‌تازه را به‌قلمرو خود بیفزایند.

دولت قره‌خانیان درآسیای میانه اینگونه پدید آمد. ازمیان این عشایر، ترکان‌غز که بعدها ترکمن نامیده شدند، در نیمه دوم سدهٔ دهم، اتحادیهٔ عشایر سلجوقی را که رهبرشان سلجوق نام داشت تشکیل دادند و به‌دین اسلام درآمدند. درآغاز سلجوقیان به منطقه اترار کنار رود سیردریا کوچ کردند وسپس به‌سوی جنوب رهسپار شدند. پس ازچند بارکوچیدن سرانجام آنها به‌سال ۱۰۳۵ از سلطان مسعود غزنوی اجازه یافتند تا در زمین‌های شمال‌خراسان مسکن گزینند، به‌شرط اینکه سلطان‌غزنوی را درخدمات جنگی‌اش یاری‌کنند. درآن هنگام رهبران این‌قبیله نوه‌های‌سلجوق، طغرل بیك وچغری بیك‌بودند. برخورد پیوستهٔ سلجوقیان با کشاورزان ساکن محل و گرایش آنها به تصرف زمین‌های تازه وسرانجام تصرف نیشابور به‌سال ۱۰۳۸ سلطان مسعود را ناگزیرکرد تا علیه آنها اقدام کند. او برآنها پیروز شد اما نتوانست ازاین پیروزی بهره‌ببرد. تضاد داخلی‌دولت غزنوی، مخالفت دهگانان ایرانی، ناخشنودی توده‌های مردم وحتی موافقت غلامان‌ترك با غزها سرانجام به آنجا کشید که به‌سال ۱۰۴۰ لشکریان مسعود که از لحاظ شماره بسیاروازلحاظ انضباط ناتوان بودند درجنگی نزدیك داندانکان به‌وسیله‌سلجویان تارومار شدند وخود مسعود با دشواری توانست جانش را نجات دهد.

پیش از اقامت سلجوقیان در ایران، قبیلهٔ دیگری از غزها به‌ایران هجوم بردند و چندبخش روستائی‌نشین را که درقلمرو دودمان راوندی‌ها در آذربایجان قرار داشت‌غارت کردند (۱۰۲۱ وسالهای بعد). سلجوقیان بیدرنگ خراسان، خوارزم (۱۰۴۳) وپس از آن در سالهای ۴۰-۵۰ سدهٔ یازدهم سرتاسرایران‌را به تصرف درآوردند وبه‌سال ۱۰۵۸ راوندی‌های آذربایجان را هم‌مطیع‌کردند. دولت بویه به‌کلی از میان رفت، اما غزنویان فقط توانستند افغانستان کنونی ومتصرفات شمال غربی هند را برای خود نگاهدارند. به سال ۱۰۵۵ طغرل‌بیك وارد بغداد شد خلیفه القائم (۱۰۳۱-۱۰۷۵) را وادارکرد تابه او لقب سلطان و «پادشاه شرق وغرب» را بدهد.

سلجوقیان هم مانند دودمان بویه خود را اسماً قائم‌مقام خلیفه می‌شناساندند، اما عملاً خلافت قدرت موهومی بیش نبود. طغرل‌بیك قرارگاه خود را دراصفهان قرارداد. برادرزاده وجانشین طغرل‌بیك یعنی الب‌ارسلان (۱۰۶۳-۱۰۷۲) به‌سوی باختر پیشروی کرد پس از آنکه به‌سال۱۰۷۱ ارتش بیزانتین درجنگی نزدیك مانازکرت ارمنستان‌شکست

خورد، سلجوقیان در فاصلهٔ سالهای ۱۰۷۱ و ۱۰۸۱ تمام ارمنستان، خاور گرجستان، متصرفات بیزانتین در آسیای صغیر، سوریه و فلسطین را تصرف کردند. پسر و جانشین الب‌ارسلان به نام سلطان ملکشاه (۱۰۷۲ - ۱۰۹۲) به‌سال ۱۰۸۹، قره‌خانیان را در ماوراالنهر به‌اطاعت خود درآورد.

درزمان سلطنت‌ملکشاه سلجوقیان به‌اوج‌قدرت سیاسی‌رسیدند. اما دولت این‌دودمان هم‌یك‌پارچه نبود؛ اعضای این دودمان هرکدام منطقه‌ای را در تیول‌خودگرفتند، وچندتن از آنها گاهگاهی عملاً مانند سلطان مستقلی در قلمروشان فرمانروائی می‌کردند، اینگونه حکومت‌های سلاجقهٔ کرمان (۱۰۴۱-۱۱۸۷)، سلاجقه‌سوریه (۱۰۷۸-۱۱۱۷) وسلاجقه روم (آسیای صغیر، ۱۰۷۷-۱۳۰۷)، پدید آمدند. پس از پایان تصرف زمین‌ها به‌وسیله اشراف کوچ‌نشین ـ نظامی ترك، هریك از رهبران جنگی زمین‌های پهناوری را بگونهٔ اقطاع مالك شدند، اینها نیازی به‌قدرت مرکزی سلطان نداشتند وبنابراین تلاش‌گریز از مرکز در این استانها به‌اوج خود رسید. سلطانها برای پیکار با چنین‌گرایشی، خود را به اشراف بلند پایهٔ ایرانی وقشر روحانیان‌مسلمان یعنی‌گروههای طبقهٔ فئودال، که‌خواهان وجود قدرت مرکزی‌نیرومند بودند، متکی‌کردند ـ برجسته‌ترین ایدئولوگ‌های این‌گونه فئودالهای هواخواه جدی سیاست تمرکزدولت، وزیرایرانی سلطان الب‌ارسلان وملکشاه ابوعلی‌الحسن‌الطوسی، ملقب به نظام‌الملك (۱۰۱۷-۱۰۹۱) بود، او ضمن رساله‌ای به‌نام «سیاست‌نامه» پندارهای سیاسیش‌را عرضه داشت. اما درشرایطرشد روز افزون‌سیستم «تیول لشکری» وپراکندگی سیستم فئودالی قدیم، سیاست تمرکز سلطان به‌ناکامی محکوم شد ونتوانست از تلاشی حکومت جلوگیرد.

## از هم‌پاشیدگی دولت‌های سلجوقیان

پس ازمرگ ملکشاه در زمان فرمانروائی سه‌تن از فرزندانش ـ سلطان محمود اول (۱۰۹۲-۱۰۹۴)، برکیارك (۱۰۹۴-۱۱۰۵) ومحمد (۱۱۰۵-۱۱۱۸)، ستیز داخلی میان دسته‌های فئودال درگرفت، هرکدام ازآنها خواهان به‌تخت نشاندن شاهزاده‌سلجوقی‌دست نشانده‌خودشان بودند. پس ازمرگ محمد برادروجانشین‌اش سنجر، سلطان شد (۱۱۱۸-۱۱۵۷) هنگامیکه سنجر حکومت را به‌دست‌گرفت فقط استانهای شرقی مانند خراسان، سیستان وخوارزم ومروکه پایتخت به‌شمار می‌رفت جزو قلمرو سلجوقیان باقیمانده بود. عراق‌عرب، باختر ایران و آذربایجان جزو قلمرو سلطان سلجوقی عراق وپایتختش‌همدان بود. به‌سال ۱۱۲۸ هفت آب وترکستان شرقی را کوچ‌نشینان قره‌خانی اشغال‌کردند ـ

کاراکیت‌ها یا کیدانها ازشمال شرقی به‌آنها پیوستند. اتحادیهٔ ارتش قره‌خانی به‌سال ۱۱۴۱ با نیروهای سنجر برخورد، کاراکیت‌ها درنبردی نزدیک کاتوان سلطان راشکست‌دادندواینگونه سلجوقیان کلیه قلمرو خود را در ماوراءالنهر از دست دادند. از این پس سلطان سنجر ناگزیر به نبرد با استانهای جدائی‌خواه گردید، یکی ازاین جدائی‌خواهان نیرومندآتسزخوارزمشاه (۱۱۲۷ - ۱۱۵۶) بود. آنوقت در سرزمین خوارزم مردمی ایرانی زبان می‌زیستند و پیشرفت خوارزمیان به‌این انگیزه‌بودکه راههای کاروان روی که‌آسیای میانه رابه‌شهرهای کنارهٔ ولگا وروسیه وصل می‌کردند، از آن‌سرزمین می‌گذشتند، یکی از انگیزه‌های‌دیگر، وجود شبکه آبیاری پیشرفته وگسترده و تولید فراورده‌های کشاورزی بود. آتسز سه‌بار علیه سلطان سنجر قیام‌کرد وسرانجام استقلال‌به‌دست آورد. کوبنده‌ترین‌ضربت رابه‌سلطان سنجر، تیره‌های قیام‌کنندهٔ غزکه به‌منطقهٔ بلخ کوچ‌کرده بودند واردآوردند اینان گویا از فشار مالیات بستوه آمدند. ارتش سلطان سنجر به‌سال ۱۱۵۳ به‌وسیله غزها شکست‌خورد وخودش هم به‌اسارت آنها درآمد. پس از آن غزها به‌خراسان هجوم بردند وآنرا خراب کردند؛ شهرهای طوس، مرو، نیشابور، جوین، اصفهان به‌دست اینان ویران گردید و بسیاری از ساکنان این شهرها یا کشته شدند یا به بردگی رفتند. در مدت سه سال سنجر از اسارت گریخت و دوباره در مرو به‌سلطنت پرداخت، اما به‌سال ۱۱۵۷ درگذشت. او دارای وارثی نبود وحکومت سلجوقیان از هم‌پاشید. خراسان صحنهٔ ستیز داخلی و پیکار میان‌خوارزمشاهیان وامیران محلی مانند گوری‌ها و کاراگیت‌ها گردید. فقط به‌سال ۱۱۸۷ خوارزمشاه تکش (۱۱۷۲-۱۲۰۰) توانست برهمه پیشی گیرد وخراسان را به‌قلمرو خود بیفزاید.

سلاجقه عراق در سدهٔ ۱۲ شامل امیرنشین‌های نیمه مستقل وامیران ترک بودند، مهمترین‌آنها - ایلدگیزی‌هادرآذربایجان (۱۱۳۶-۱۲۲۵)، سالگوریدهادرفارس (۱۱۴۸-۱۲۸۶)، هزار اسب‌ها در لرستان (۱۱۴۸-۱۳۳۹) ودیگران بودند - اینان اتابکان‌نامیده می‌شدند، چون درآغاز عنوان مربیگری شاهزادگان‌را داشتند. ایلدگیزها درمدت ۳۰سال برآذربایجان مسلط شدند (۱۱۶۱ - ۱۱۹۱) وبر قلمرو سلطنت عراق به نام سلطان‌های بدون قدرت سلجوقی فرمان می‌راندند (ارسلان وطغرل سوم). خلیفه هم از ناتوانی سلطانهای سلجوقی بهره برد ودوباره در مرزهای عراق عرب (۱۱۳۲) وسپس خوزستان قدرت سیاسی کسب کرد. به‌سال ۱۱۹۴ قلمروسلجوقیان عراق - تقریباً سرتاسرغرب‌ایران- به‌وسیله خوارزمشاه تکش تصرف شد.

## اسماعیلیان در ایران

در سدهٔ یازدهم، در ایران با وجود پیگرد دستگاه حاکم گروه‌های سری قرمطیان واسماعیلیان به‌فعالیت‌های پیگری دست زدند؛ ازگروه اخیر در سالهای ۷۰ سدهٔیازدهم، حسن‌بن‌صباح، باامام‌اسماعیلیان ـ خلیفهٔفاطمیان مصرالمستنصر (۱۰۳۶-۱۰۴۹) ـ بگونه سری دیدارکرد. به‌سال ۱۰۹۰ او موفق شد دژهای کوهستانی الموت در نزدیکی قزوین را تصرف‌کند، پس‌از آن اسماعیلیان دژهای دیگری‌را درکوههای دیلم، کوهستان وفارس تصرف‌کردند. اینگونه چیرگی اسماعیلیان برایران سازمان داده شد (۱۰۹۰-۱۲۵۶).

قضاوت دربارهٔ سرشت اجتماعی‌جنبش اسماعیلیان در ایران به‌انگیزهٔکم بودن‌منابع ومدارك دشوار است. اما آنچه ثابت ومحقق شده در مراحل نخستین فعالیت‌شان قسمت مهمی ازصنعتگران(قسمتی در اصفهان‌که‌به‌موجب مدارك‌به‌دست آمده شمارهٔ اسماعیلیان به سی هزار تن می‌رسید) و دهقانان ساکن کوهستانها به‌آنان پیوستند. می‌توان پنداشت، پس از آنکه اسماعیلیان بسیاری از دژها وزمین‌ها را تصرف‌کردند وبه‌سال ۱۹۰۰ برای خود حکومتی پدید آوردند، بلندپایگان آنها به فئودالهای نـو تبدیل شدند. حکومت اسماعیلیان دارای قلمرو یك پـارچه و بهم پیوسته‌ای نبود ـ قسمت عمدهٔ متصرفات‌آنها درکوههای زاگرس و کوهستان، یعنی در مناطقی که از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده بودند قرار داشت. رهبر روحانی وسیاسی اسماعیلیان حسن‌بن‌صباح بود. پس از مرگ او به‌سال ۱۱۲۴ همرزم حسن به‌نام کیا بزرگ امید در رأس حکومت قرار گرفت. چهارمین رئیس این حکومت به‌نام حسن دوم (۱۱۶۲ - ۱۱۶۶) اعلام داشت که او از اعقاب فاطمیان است. از این پس رهبران اسماعیلیان الموت را امام می‌نامیدند.

اسماعیلیان الموتی بگونه گسترده‌ای به ترورهای سیاسی دشمنان فعالشان دست می‌زدند، واین‌کار را به‌اعضای جوان فرقه در مراتب پائین می‌سپردند. اسامی ۷۵ تن از چهره‌های نامدارکه بین سالهای ۱۰۹۶ و ۱۱۶۲ به‌دست اسماعیلیان ترور شده‌اند به دست آمده؛ از میان آنان می‌توان نامهای وزیر، نظام‌الملك (۱۰۹۲)، خلفای عباسی، مستر شد (۱۱۳۵) و رشید (۱۱۳۶) وسلطان سلجوقی عراق، داود (۱۱۳۲)، وزیران، امیران، رئیسان، فقیهان مسلمان و غیره را نام برد. سلطان سلجوقی محمد (۱۱۰۵ - ۱۱۱۸) به‌سختی با اسماعیلیان پیکارکرد، جنبش آنها را دراصفهان سرکوب و الموت را به‌محاصره درآورد، اما پس از مرگش حکومت اسماعیلیان مورد تعرض جدی کسی قرار نگرفت تا تصرف ایران به‌دست مغولان آغازگردید.

## پیشرفت اقتصادی ایران

پیشرفت اقتصادی ایـران در سدهٔ دهم به سقوط فرمانروائی خلفای عرب و احیای حکومت‌های ایرانی کمک کرد: مالیاتهائی که هم‌اکنون ازرعایای ایرانی جمع‌آوری می‌شدند دیگر ازکشور خارج نمی‌گردیدند ودر داخل ایران خرج می‌شدند. علاوه براین ایران مدتی از هجوم تاراجگرانه بیگانگان مصون مانده بود وجنگهای داخلی سدهٔ ۱۰ هم به‌مقیاس وسیعی گسترده نشد و ویرانی چندانی برای کشور به‌بار نیاورد، براساس مدارکی که از جغرافی‌دانان سده‌های نهم ـ دهم به‌دست آمده می‌توان نتیجه گرفت که پیش از آغازقرن یازدهم در ایران نیروهای تولیدی رویهم رفته افـزایش یافته‌اند. نواخت این افزایش به مدت کمی در زمان تسلط سلجوقیان قطع‌شد. در خراسان هم به‌انگیزه تاخت وتازغزهای بلخ در نیمه سده ۱۲ این پیشرفت متوقف گردید و سپس تا آغاز سدهٔ ۱۳ به روند خود ادامه داد.

در سده‌های نهم ـ دهم کارهای آبیاری مهمی انجام گرفت، از هر ۴ نوع طریقهٔ آبیاری (آبیاری دستی، آبیاری ازطریق کانال رودخانه‌ها، حفر کاریزها وچاههای قنات)، و ساختمان سدها بهره‌برداری می‌شد. برای جلوگیری از ورود شن‌هـای روان صحراها به‌داخل مزارع و مساکن درسیستان، دیوارەها و خاکریزهای ویژه‌ای بنا گردید. زراعت گیاهانی از قبیل برنج، پنبه، تاك، نخل، گیاهان رنگی وپرورش انواع نوین آنها سخت رواج یافت؛ درپایان سدهٔ نهم ودهم پرورش نهالهای مرکبات درجنوب ایران و سپس در کناره‌های دریای خزر عملی گردید.

جغرافی‌دانان سدهٔ دهم دربارهٔ گسترش فراوان تولیدات صنعتی و پیشرفت تکنیك صنایع چیزهائی نوشته‌اند. بافندگی درمیان صنایع دیگر از اهمیت ویژه‌ای برخورداربود. پارچه‌های کتان کازرون شهرت فراوان داشتند؛ پارچه‌های کازرونی که به‌مهر محل ممهور می‌شدند، در تمام بازارهای آسیای میانه ومصر بدون بازرسی وزیرورو کردن بزودی به فروش می‌رسیدند. پـارچه‌های پنبه‌ای از هرنوع، ـ خش وظریف ـ در اصفهان، ری، همدان، قزوین، قم، نیشابور تولید می‌شدند. در ایران رفته رفته پنبه‌بافی جای کتان‌بافی را گرفت. پارچه‌های پشمی در ری، قزوین، دامغان، اصفهان، شیراز تولید می‌گردیدند. پارچه‌های ابریشمی با تارهای طلا ونقره در شوشتر، شیراز، فسا، اصفهان، ری بافته می‌شدند. قالیهای پشمی وابریشمین بسیاری ازشهرها ازقبیل‌شیراز وغیره شهرت‌فراوانی داشتند. کارگاههای کوزه‌گری وسفال‌سازی بسیار پیشرفته‌ای در ایران وجود داشتند ـ مصنوعات گلی وظروف بدل چینی وکاشی‌های بسیار ظریف که از لعاب‌های عالی‌پوشیده می‌شدند درایران تولید می‌گردیدند؛ عالیترین‌فراورده‌های سفالی در ری، کاشان واصفهان به‌عمل می‌آمد. آهن آب دیده ابهر شهرت فراوان داشت، فراورده‌های آهنی از شیرازو

محصولات چرمی از همدان، فراورده‌های چوبی از نهاوند، قم و ری به‌دست می‌آمد. از شیراز و شهرهای دیگر فارس عطرگل روغنی و اسانس‌های دیگر و همچنین محصولات داروئی صادر می‌شدند؛ عطرهای گل روغنی فارس که پس از انجام عمل تقطیر تکامل‌یافته بود، در قرن دهم حتی به‌چین صادر می‌شد.

از راه‌های کاروان‌رو وخطوط آبی‌غلات، پنبه، کتان وروغن کنجد، نیشکر، شکر، میوه‌های خشك شده، شراب، ابریشم خام، گیاهان رنگی (زعفران، روناس، نیل هندی وغیره) صادر می‌شدند؛ شتر واسب بیشتر به‌هندوستان صادر می‌گردید. شهرهای مهم و پرجمعیت ایران‌که مراکز صنعت نیز به‌شمار می‌آمدند وراههای مهم‌کاروان‌رو از آنها می‌گذشتند، ری، نیشابور، اصفهان و شیراز بودند، شهرهای همدان، قزوین، قم، کاشان طوس وبلخ کم اهمیت‌تر به شمار می‌آمدند. مهمترین شهرهای کناره دریای خزر، آمل وساری بودند، از این بنادر کالاهای تجارتی از ماوراء قفقاز خزر، کنارهٔ ولگا، روسیه وخوارزم وارد وکالاهای‌صادراتی به‌خارج‌فرستاده‌می‌شدند، بنادر خلیج فارس ازقبیل‌بصره، هرمزد یا بنادر عربستان، مصر، افریقای غربی هندوستان و چین ارتباط تجارتی داشتند. شرکت‌های تجارتی برای داد وستد در این بنادر تأسیس شدند.

تجارت برده نقش مهمی را ضمن داد وستد ایفا می‌کرد. واردکردن برده درشمال از دشت‌های ترکستان واروپای شرقی ودر جنوب از راه دریا، سواحل افریقای غربی‌انجام می‌گرفت.

ضمن سده‌های نهم ـ دهم در ایران وآسیای میانه، روند تأسیس شهرهای بزرگ با پیشرفت فئودالیسم‌هم‌آهنگی داشت. پدیدهٔ ظاهری‌این رونداز بین رفتن قسمتی ازشهرهای قدیمی بود (به‌فارسی شهرستان و به‌عربی مدینه)، مراکز اقتصاد وزندگی اجتماعی مردم از دژها و خانه‌های فئودالی اشراف به شهرها که مراکز صنعت و تجارت بودند منتقل گردیدند.

درشهرها صنعتگران یا پیشه‌وران آزاد کورپوراسیونهائی از نوع «اصناف»تشکیل دادند، هریك از این اصناف به «شاگردان»، «خلیفه‌ها» و «استادکاران» تقسیم می‌شدند. معمولاً استادان یك رشته ازصنعت دریك محله زندگی‌می‌کردند، کارگاههایشان هم‌نزدیك خانه‌هایشان قرار داشت، در این کارگاهها فراورده‌های تولید شده به‌فروش می‌رسیدند و نقش دکانها را هم ایفا می‌کردند. درکنار این تولیدکنندگان‌کوچك در شهرها کارگاههای بزرگی هم وجود داشتند، اینها معمولاً کارگاههای بافندگی بودند وبیشترشان به‌دولت‌یا فئودالها تعلق داشتند. مثلاً خانواده فئودال عرب به نام داسیبی که مالك دورالراسیبی درخوزستان بود، ۸۰دستگاه از این‌کارگاههارا مالك‌بود، این‌کارگاهها مخمل وپارچه‌های

ابریشمی تولید می‌کردند؛ ضمناً معلوم شده است‌که در این کارگاهها همراه مزدوران کار گاههای صنعتی، بردگان هم کار می‌کردند.

معمولاً بازارمرکزی شهر درچهار راههای مهم قرارداشت وروی‌آن باسقف گنبدی پوشانده شده بود. پیرامون بازار و درکنار خیابانهای مهم متصل به‌آن کاروانسراهائی وجود داشت‌که به‌عنوان مسافرخانه برای زیستن بازرگانان نورسیدهٔ شهرهای دیگر به کار می‌رفت، در این‌کاروانسراها انبارهـای‌کالا وتجارتخانه‌های عمده فروشی نیز وجود داشت. بنا بگفته ناصرخسرو در نیمه سدهٔ یازدهم در اصفهان فقط در یك خیابان بزرگ ۵۰ کاروانسرا وجود داشت.

نقش عمده را درشهرهای ایران فئودالهای مهم محلی ایفامی‌کردند، اینان‌در اوائل قرون وسطی در دژهایشان‌که در املاکشان قرار داشت زندگی می‌کردند، اما هم اکنون بیشترشان درشهرها مسکن گـزیدند. اینان دیگر مستقیماً بر روستاهـای املاکشان تسلط نداشتند، فقط درآمد فئودالی‌آنها از راه اجاره‌گرفتن از دهقانان تأمین می‌شد. بسیاری از این‌فئودالها با شرکتهای بزرگ تجارتی وابستگی داشتند وقسمتی ازدرآمد فئودالی‌شان را درشرکتهای بزرگ عمده‌فروشی سرمایه‌گذاری می‌کردند و سود سهام خود را ازآنها می‌گرفتند. درسایهٔ نزدیکی و همکاری مشترك فئودالها با بـازرگانان بزرگ، در اینجا برخلاف اروپای غربی قرون‌وسطی، بازرگانان دربرابر فئودالها قرار نگرفتند و میانشان تضادی پدید نیامدکه با هم به‌پیکار برخیزند، برعکس این دوطبقه برای‌کوبیدن جنبش‌های بینوایان شهری دست به‌دست هم دادند و دریك‌صف قرار گرفتند. از این‌گروه‌بندی نیروهای اجتماعی چنین برمی‌آیدکه درشهرهای فئودالی ایران وکشورهای هم‌جوارتمرکز اداری استواری وجود نداشته است؛ محله‌های جداگانه وکورپوراسیون‌های صنفی ازخود مختاریهای محدودی برخوردار بوده‌اند. بازرگانان وروحانیان هرکدام‌برای خود رهبری برمی‌گزیدند، این رهبران تابع رؤسای شهری بودند. بنابراین اصناف صنعتکـار دراینجا بارها ضعیف‌تر ازهمکارانشان در اروپای‌غربی بودند؛ دراینجا اینان نمی‌توانستند انحصار صنفی به‌دست‌آورند و حق‌نداشتند به‌میل خود بهای فراورده‌هایشان را تعیین‌کنند وبازار فروش کالاهایشان را به‌دست‌گیرند. هنگامیکه درشهر غزنه نانوایان‌کوشیدند تا خودشان بهای نان‌را تعیین‌کنند سلطان محمود غزنوی (۹۹۸-۱۰۳۰) دستور داد ارشد صنف نانوا را احضار و زیر پای فیل‌بیندازند. رئیس‌شهر، قاضی(داور روحانی ورئیس‌صنف‌روحانیان)، امام مسجد جامع، محتسب (مأمور نظارت‌آداب و زندگی عمومی و بـازارها)، نقیب (رئیس قشر سیدها)، عسس (رئیس شبگردان) و دیگران از میان اشراف محلی برگزیده می‌شدند.

همراه با بزرگ شدن شهرها، تضاد اجتماعی رو به‌افزایش نهاد. در شهرها شمارهٔ بی‌شماری از افراد «خارج ازطبقه» که ازمیان دهقانان ورشکسته بیرون‌آمده بودند، پیدا شدندند؛ صنف گدایان پدید آمد. بینوایان شهری عناصر ناراحت وآشفته‌ای بودند، اینان بیشتر اوقات، نقش فعالی را در قیامهای شهری ایفا می‌کردند.

پیکارهای داخلی شهرها زیر پوشش پندارهای گوناگون مذهبی اسلام روی می‌داد، معمولاً این‌پیکارها میان دوفرقهٔ سنی‌یعنی شافعی وحنفی و حتی‌میان سنی وشیعه به‌وقوع می‌پیوست. کاهگاهی این‌پیکارها سخت‌تر می‌شدند وشکل‌جنگ داخلی را بخودمی گرفتند. درباختر ایران سنیان شافعی نمایندگان فئودالها و بازرگانان عمده بـودند. شیعیان هم غالباً از میان بینوایان شهری ودهقانان روستاهای حومه برمی‌خاستند؛ سنی‌های حنفی‌در شهرهای غرب ایران، ظاهراً نمایندگان قشر متوسط شهری بودند. جغرافی‌نویس عرب به‌نام یاقوت دربارهٔ جنگ داخلی‌شهر ری‌که به‌سال ۱۱۸۶ درگرفت، می‌نویسدکه‌شیعیان شامل تقریباً همهٔ بخش‌های روستائی و نیمی از مردم شهری بودند؛ در شهرهـای دیگر شمارهٔ حنفی‌ها برتری داشت. درآغاز حنفی‌ها و شافعی‌ها بههم پیوستند و شیعه‌ها رادرهم شکستند، اما پس ازآن خودشان با هم به‌پیکار برخاستند. دراینجا شافعی‌ها با وجود اینکه شمارهشان‌کمتربود برحنفی‌هاپیروز شدند، اما ظاهراً آنان‌به‌نیروهای مسلح‌فئودال‌ها متکی بودند. ضمن این جنگ‌که در ری درگرفت در حدود یکصد هزار ساکنان شهری و روستائی‌کشته شدند،این پیکارها درتهران، نیشابور (۱۱۶۱) وشهرهای دیگرهم‌رویداد. جنگ داخلی‌که به‌سال ۱۱۶۵ در اصفهان روی‌داد انگیزهٔ‌کشتار بسیاری ازمردم وآتش‌سوزی و ویرانی محله‌های مسکونی شد.

## روابط فئودالی

ضمن سدهٔ دهم تاآغاز سدهٔ سیزدهم، مالکیت فئودالی‌که درسده‌های ۷ـ۹ پدیدآمده بود، مانند پیش جریان داشت. اما روابط فئودالی تااندازه‌ای دگرگون شد. در سدهٔدهم به‌حساب املاک دولتی و ملک‌ها شمارهٔ امـلاک اقطاع افـزایش یافتند. تا پیش از تسلط دودمان بویه، املاک خصوصی (ملک‌ها) در فارس و ظاهراً در عراق عجم زیادتر بودند.

دودمان‌بویه مقدار زیادی ازاین املاک را مصادره وبه‌عنوان اقطاع میان‌فرماندهان نظامی‌اش تقسیم‌کرد. املاک اقطاع در خـاور ایران درقلمرو سامانیان هم همین‌گـونه افزایش‌یافت. زمین‌های‌اقطاع قانوناً به‌مالکیت موروثی درنمی‌آمدند، اما عملاً بیشتراین زمین‌ها بعدها به‌املاک موروثی تبدیل گردیدند، چون وارثان مالکان منصوب هم مقام‌پدر

را در قلمرو ملك نامبرده بگسونهٔ ارثی اشغال می‌کردند. اینگونه در سدهٔ دهم خـانواده فئودالی‌سیمجوری درطول چهارنسل‌حق بهره‌برداری از املاك واگذاری اقطاع کوهستان را داشتند. بنابراین اشراف تازه به‌دوران رسیده یعنی فرماندهان نظامی (که بیشترشان‌از میان غلامانِ ترك برخاسته بودند) روز بروز دارای نفوذ بی‌اندازه‌ای شدند وحتی قسمتی از املاك اقطاع بدست فئودالهای محلی افتاد، طبعاً این موضوع باعث ناتوانی اشراف قدیمی یعنی دهگانها که مالکان املاك خصوصی بودند، گردید.

روند طولانی دگرگون شدن وضع دهقانان آزاد ادامه داشت، مثلاً در خراسان، وابستگی دهقانان به‌فئودالها درپایان قرن‌دهم انجام‌شد. این‌جریان بیشتر درنتیجهٔ غصب زمین‌های دهقانان به‌وسیله فئودالها رویداد، بیشتر اززمین‌ها از راه واگذاری‌داوطلبانه، به‌وسیله‌دهقانان‌به‌فئودالها منتقل گردید، اما عملاً دهقانان‌نیازمند بودند تا زمین‌های‌خود را زیر سرپرستی اشراف درآورند. ربودن زمین‌های دهقانان به‌وسیله فئودالها و افزایش مالیات درپایان سدهٔ دهم باعث پیدایش بینوائی همگانی قسمتی از دهقانان گردید. وضع دهقانان‌که در نیمهٔ سده نهم تا اندازه‌ای رضایت‌بخش بـود، در پایان سده دهم به‌سختی گرائید. مقدسی نوشت، که در عراق عجم بسیاری از «مـردم ساده» از داشتن زمین و خانه محروم بودند و ناگزیر از زادگاه خود آواره شدند.

سلجوقیان هنگام تسلطشان‌دوباره به‌تقسیم اراضی پرداختند. بگونه‌ایکه و.وبارتولد می‌نویسد (ضمن سده‌های ۱۱-۱۲اشراف قدیمی (دهگانان) رفته‌رفته ناپدید شدند واملاك خصوصی بگونهٔ اقطاع‌میان‌اشراف کوچ‌نشین نظامی ترك تقسیم گردیدند. بنابراین‌اقطاع به‌شکل مالکیت فئودالی بیشتر زمین‌ها تبدیل گـردید. ملکشاه املاك اقطاع را میان ۴۶ هزارتن لشکری تقسیم‌کرد: روستاها را به‌درجه‌های پائین، بخش‌ها وحتی استانهای‌کامل را به‌بلندپایگان واگذاشت. ترکهائی‌که به‌مالکیت اقطاع منصوب شده بودند، با اشراف کوچ‌نشین قبیله‌ای قطع رابطه نکردند ضمناً به‌استثمار فئودالی روستائیان ساکن پرداختند. در زمان سلجوقیان، املاك اقطاع عملاً به‌تیول نظامیان درآمد وبعدها موروثی گردید، اگرچه قانوناً نبایستی چنین می‌شد. گسترش املاك اقطاع همراه با معافیت مالیاتی این املاك (این مالیات‌ها درآغاز به‌خزانه‌دولت وارد می‌گردید، اما هم‌اکنون به‌جیب‌مالکان منصوب اقطاع‌ریخته می‌شد)، قدرت‌دولت مرکزی را ناتوان‌کرد وباعث افزایش‌پراکندگی فئودالی گردید. اقطاع‌های بزرگ، مثلاً خوارزم رفته‌رفته، عملاً به‌امیرنشین‌های‌مستقلی تبدیل‌گردیدند. نظام‌الملك در «کتاب حکومت» به‌این مسئله اصرار ورزیدکه بایدقانون اقطاع درچارچوب مقررات اولیه اجرا گردد و اقطاع‌داران علاوه‌برآنچه‌که بابت اجاره و مالیات می‌گیرند (آنهم با وضع عادلانه) نبایستی‌درآمد دیگری از اقطاع داشته‌باشند.

اما از قسمت دیگر کتاب چنین برمی‌آیدکه ظاهراً وضع اقطاع‌ها جور دیگر بوده ودهقانان از خودسری و بی‌بندوباری اقطاع‌داران رنج فراوان می‌برده‌اند. اما در پایان سدهٔ ۱۲، بگونه‌ایکه فرمانهای خوارزمشاهیان نشان می‌دهند، اقطاع‌داران رسماً دارای اختیارات مطلق قضائی، حقوقی و اجرائی نسبت به‌ساکنان قلمرو زیر دستشان بودند.

در سده‌های ۱۱-۱۲ علاوه‌بر خراج ومالیات‌های مقرر، پول‌های دیگری به‌عنوان رفع‌نیازمندی ارتش یا پیشکشی‌های اجباری‌که به‌مالکان تعلق‌می‌گرفت وغیره‌از روستائیان اخاذی می‌شد، تاریخ نگار ایرانی به‌نام «راوندی» مـی‌نویسد، در پایان سدهٔ ۱۲ که کلیه سرزمین ایران به‌قلمرو خـوارزمشاهیان پیوست، قشر مالیات‌دهنده یعنی همان رعایای بلندپایگان زیر فشار توان‌فرسائی‌قرار‌گرفتند؛ میزان مالیاتها بسیار مستبدانه تعیین‌می‌شد و برای وصول‌آنها نیروی لشکری به‌کار می‌رفت.

## دولت‌خوارزمشاهیان‌در آغاز سده‌دهم میلادی

در زمان‌سلطان‌محمد خوارزمشاه (۱۲۰۰-۱۲۲۰)، دولت خوارزمشاهی‌گذشته از خوارزم، سرتاسر ایـران را به‌غیر از قلمـرو اسماعیلیان و خوزستان، تصرف کرد، ضمناً آذربایجان، ماوراءالنهر وافغانستان‌کنونی را هم به‌متصرفات خود افزود. اما این دولت عظیم به‌ساختمان‌کوه‌پیکری می‌مانست‌که روی پی‌نااستواری بنا شده باشد، مردم‌مناطقی که با زوربه‌هم پیوسته بودند، اعم از روستائی یا عشیره‌ای (ساکنان وکوچ‌نشینان‌ایرانی وترک)، به‌دشواری‌با هم جوربودند. در دستگاه حکومت تضاد درونی ژرفی وجودداشت. گذشته از ناخشنودی فراوان دهقانان و شهرنشینان‌که انگیزهٔ آن افـزایش روز افزون مالیات‌ها بود، حکومت درپی تضاد سخت داخلی فئودالها به‌ناتوانی‌گرائید. ناخشنودی فئودالها از آنجا ناشی می‌شدکه خوارزمشاه بیهوده کوشش داشت در شرایط روند تجزیهٔ فئودالی، سیاست تمرکز را در قلمروش به‌مرحلهٔ اجرا درآورد. محمد خوارزمشاه قسمتی از استانهای نیمه مختار فئودال رااز میان برد و درپایان فرمانروائیش ۲۲ تن ازفئودالها را به‌زندان انداخت. اما نیرومندترین‌آنها راکه‌شامل‌اتابکان فارس، لرستان، آذربایجان بودند، نتوانست‌ازمیان ببرد. خوارزمشاه به‌منظور پیکار با اشراف فئودال محلی‌به‌دستگاه دیوانسالاری مرکزی وحتی به‌چریک‌های عشایرکوچ‌نشین ترک ترکمن متکی شد. قسمتی از فئودالها را مادر نیرومندش به‌نام ترکان خاتون سازمان داد، اینان به‌برخی دیگر از عشایر ترک متکی بودند. جنگ باخلیفه عباسی‌الناصر (۱۱۸۰-۱۲۲۵) وضع را وخیم‌تر کرد.

## فرهنگ وایدئولوژی ایران درسده ۱۰ - تا آغاز سده ۱۳

چیرگی عرب‌ها برایران باعث تسلط زبان و ادبیات عرب ازلحاظ علمی و هنری در سرتاسر ایران گردید. ضمن نیمهٔ سده هشتم درایران احساسات میهن‌پرستی اوج گرفت. شعوبیه با رواج فرهنگ عربی و حتی گاهی با تسلط سیاسی اعراب به‌مخالفت برخاستند. اما خود شعوبی‌ها ناگزیر به‌زبان عربی چیز می‌نوشتند.

ضمن سدهٔ نهم درایران ادبیات زبان فارسی‌کنونی (دری) رواج یافت، ادبیات این زبان ازمحاورهٔ فارسی یاتاجیکی گرفته شد. درسدهٔ دهم زبان فارسی‌کنونی فراوان گسترش یافت و اشعاری به‌این زبان‌سروده شد، اما در اواسط سده دهم این‌روند تا مرحلهٔ ادبیات علمی پیش‌رفت، اگر چه مقداری از واژه‌ها و صرف نحو زبان عربی درآن وارد گردید. آثارمنظوم فارسی آنزمان (مهمترین آنها اشعار رودکی ودقیقی بودند) به‌عنوان‌سرمایه‌ای از ادبیات فارسی و تاجیکی محفوظ ماندند. زبان فارسی جدید به‌عنوان یك زبان ادبی نه‌تنها درایران، آسیای‌میانه وآذربایجان بلکه درقلمرو سلجوقیان آسیای‌صغیر ومسلمانان هند نیز رواج یافت.

بزرگترین شاعر فارسی‌زبان که آثارش اهمیت جهانی یافت فردوسی بود (۹۳۴ - ۱۰۲۵). مضمون‌اثرشعری‌عظیم‌او برپایهٔ حماسه‌های قهرمانی‌چهره‌های‌تاریخی ایران‌باستان است‌که از «خواتای نامك» زمان‌ساسانیان گرفته شده وبگونهٔ شاعرانه‌ای ساخته‌وپرداخته گردیده و به‌نام «شاهنامه» عرضه‌گردیده است.

از شاعران بزرگ سدهٔ نهم: فرخی پسر یك‌تن‌برده، غزل‌سرای بی‌همتا؛ فخرالدین گرگانی‌که داستان«ویس‌و رامین» را به‌نظم درآورده‌است، می‌باشند. عمرخیام‌ریاضی‌دان، کیهان‌شناس، شاعر- فیلسوف آزاد اندیش ظهورکرد وبه‌سال ۱۱۳۱ درگذشت. مهمترین شاعر قصیده‌سرا انوری‌بودکه به‌سال ۱۱۹۱ درگذشت؛ خاقانی شیروانی به‌سال ۱۱۹۹ درگذشت. آثار نظامی گنجوی نابغهٔ رمان‌نویس (۱۱۴۱- تقریباً ۱۲۰۳)، به‌نام «خمسه» از شهرت جهانی برخوردار است. درسدهٔ ۱۱ صوفیگری (گرایش عرفانی درمذهب‌اسلام) درشعر فارسی نفوذکرد، صوفیگری پیوند ناگسستنی با حرکت ریاضت و تارك‌دنیائی‌اسلام دارد. مرام درویشی ضمن تبلیغاتی‌که دربارهٔ چشم‌پوشی از نعم دنیائی می‌کرد، ثروت جاه و جلال، عیش و نوش طبقهٔ حاکم‌را محکوم می‌شمرد، اگرچه پیکاری منفی به‌شمار می‌رفت، اما اعتراض طبقات پائین را علیه دستگاه برمی‌انگیخت. درفاصله سده‌های ۱۱- ۱۵، صوفیگری به‌میزان گسترده‌ای درایران رواج داشت، قسمت عمدهٔ پیروان این مرام در شهرها بودند وبعدها در روستاها هم رایج‌شد. جهان‌بینی جهانگرد، شاعر و فیلسوف

ایرانی ناصرخسرو (۱۰۰۴-۱۰۸۸) آمیخته‌ای از صوفیگری و عقاید اسماعیلیان بود. در اشعار نظامی گنجوی نفوذ پندار صوفیگری به‌چشم می‌خورد.

یکی از شخصیت بزرگ علمی بیرونی (۹۷۳-۱۰۴۸) بود. او دانشمندی جامع به‌شمار می‌رفت، تألیفاتی دربارهٔ ریاضیات، کیهان‌شناسی، علوم طبیعی، جغرافیا و تاریخ از او به‌جای‌مانده‌است. یکی‌دیگر از دانشمندان‌جامع و فیلسوفان بزرگ ابوعلی‌ابن‌سینا بود (او را در اروپای غربی اوتیزنا می‌نامند، ۹۸۰-۱۰۳۷). اثرش به‌نام «قانون دانش پزشکی» ازجمله بهترین تألیفات در زمینه پزشکی بود؛ این‌کتاب از عربی به‌لاتین‌ترجمه شده و تاپیش از نیمه سده هجدهم میلادی به‌عنوان بهترین راهنمای دانش پزشکی در سرتاسر اروپا به‌کار می‌رفت. پندارهای‌فلسفی ابن‌سینا در کتاب معروفش به‌نام «شفا»بیان شده است.

ضمن‌سده‌های ۹-۱۱ معماری ایران‌از پیشرفت چشم‌گیری برخوردار بود. ساختمان های مساجد به‌شکل‌های مربع یا قائم‌الزاویه با سرسراها و سردرهای بلند بنا گردیدند. در سده‌های ۱۱-۱۲ نماهای این ساختمانها به‌شکل گنبدهای هرمی‌شکل بناگردیدند. از میان بناهای باقیمانده، مقبره قابوس‌که به‌شکل‌کثیرالاضلاع ساخته شده و پوشش‌آن گنبد خیمه‌مانندی است، قابل ذکر است. مصالح اصلی‌ساختمانهای مهم درایران‌آجر پخته‌بود. اما بگونه‌ایکه جغرافی‌نویس‌های سدهٔ دهم آگاهی می‌دهند بیشتر ازمردم شهری معمولی درساختمانهای‌گلی یا خانه‌هائیکه با خشت خام بناشده بودند، زندگی می‌کردند. نمای بیرونی‌این‌ساختمانها باآجرپخته‌یاگچ‌کاری تزئین می‌شد. بعد برای تزئین‌نمای ساختمانها، موزائیک‌های شفاف لعاب‌دار یاگچ‌بری‌های نقش‌دار رنگارنگ به‌کار می‌رفت.

ضمن سده‌های ۱۰-۱۲ درایران پیشرفت مهمی درزمینهٔ صنایع هنری انجام‌گرفت- تولید پارچه‌های نقش و نگاردار، ساختن ملیله‌دوزی‌های زینتی از طلا ونقره، قالیبافی، ساختن ظروف نقره‌ای، برنزی و مسی باکنده‌کاریهای زینتی وبه‌ویژه تولید صنایع‌کاشی- کاری ازآنجمله‌اند - تولید ظروف‌لعابی ظریف و چل‌چراغهای بدل چینی نیزقابل توجه است.

یکی ازپدیده‌های چشم‌گیر فرهنگی در ایران افزایش شمارهٔ کتابخانه‌های عمومی درباری بود. کتابخانه‌های شیراز، اصفهان، همدان، ساوه، ری، نیشابور و مرو شهرت داشتند. مدارس عالی- مدرسه - معروف دراصفهان، ساوه، ری، نیشابور (مدرسهٔ‌نظامیه که به‌وسیلهٔ نظام‌الملک بنیان‌گذاری‌شد)، مرو و بلخ وجود داشتند.

# ۹.

# ایران زیر چیرگی خانهای مغول

## تصرف ایران به‌دست‌مغولان

تشکیل امپراطوری‌مغول به‌وسیله چنگیزخان پی‌آمدهای مهمی در زمینهٔ بین‌المللی دربر داشت. لشکریان مغول در سده ۱۳، چین شمالی (امپراطوری تزین)، چین جنوبی (امپراطوری سون)، تبت، ترکستان خاوری، آسیای میانه، ایران، عراق عرب، ماوراء قفقاز، قفقازشمالی، اروپای خاوری وکناره‌های ولگا وروسیه را تصرف کردند. استیلای مغولان درکشورهای نامبرده انگیزه‌سقوط اقتصادی این‌کشورها به‌ویژه ایران وکشورهای همسایه‌اش گردید، و همراه‌آن تغییراتی را در راههای تجارتی آسیا ـ اروپا پدید آورد، این مسئله یکی از مهمترین انگیزه‌های عمومی عقب ماندگی‌کشورهای آسیائی نسبت به کشورهای باختری‌گردید. در پی این رویداد روند عادی پیشرفت شکل فئودالی مالکیت زمین و وابستگی روزافزون دهقانان استثمارشونده به‌فئودالها درفاصلهٔ سده‌های۱۳-۱۵، به‌کلی دگرگون شد.

اتحادسیاسی مغولان درزمان چنگیزخان (۱۲۰۶) پس از پایان یافتن ستیز داخلی انجام یافت، امااین انگیزه‌گذرا بودفقط دراثرگرایش اشراف‌کوچ‌نشین ـنظامی‌به‌فئودالیزه شدن از راه به‌دست‌آوردن غنائم جنگی و سرزمین‌های تازه، نه‌تنها این‌اتحاد ازمیان‌نرفت

بلکه هرچه بیشتر استوار شد، چنگیزخان به‌اشراف کوچ نشین مغول وانمود کرد که از راه تصرف زمین‌های خارجی ممکن است غنائم جنگی سرشاری را بارها بیش از آنچه که در نتیجه جنگ‌های داخلی به‌دست می‌آید، تصرف کرد، این اقدام به‌اشراف فئودال امکان می‌داد، که درپی اشغال کشورهای ثروتمند خارجی، امکان استثمار بیشتری را از کشت ـ کاران کشورهای مغلوب داشته باشند و چه‌بسا اشغال چراگاههای غنی خارجی دامداران مغول را از ثروت و نعمت سرشاری برخوردار می‌کرد. چنگیزخان بخوبی می‌فهمید که فقط انجام سیاست استیلاگرانه خارجی می‌توانست اعتماد اشراف کوچ‌نشین را بخودجلب و آنهـا را از خیانت و شورش و ستیز داخلی در قلمرو حکومتش باز دارد و اینگونه از متلاشی شدن دولتش جلوگیرد. برای این منظور بایستی طرح تجاوز گسترده ونامحدودی را درخارج از مرزهای مغول تهیه می‌دید. علاوه براین طرح تجاوز به‌خارج ازمرزهای قلمرو مغول وسیله‌ای برای خاموش کردن و ازمیان بردن تضاد طبقاتی داخلی میان اشراف و توده‌های کوچ‌نشین وابسته، به‌شمار می‌آمد.

انگیزهٔ اجتماعی پیروزی لشکریان چنگیزخان (گذشته از استعداد سازمان دهی جنگی و پرورش کادرهای فرماندهی در آموزشگاههای صحرائی) ناچیز بودن تضاد طبقاتی در جامعهٔ مغولان بود. اینگونه به‌آسانی می‌توانستند ارتش‌های کشورهای همسایه را درهم کوبند ـ تضادهای داخلی کشورهای مورد تجاوز باعث خرد شدن پیشرفت فئودالی رژیم هایشان شده بود. علاوه براین دولت مغول کلیهٔ نیروهای جنگی کوچ‌نشینان آسیای مرکزی را با هم متحد کرد (نخستین‌بار پس از شکست خاقان تـرك در سدهٔ ششم). این اتحادیه نه‌تنها شامل مغولها بود بلکه عشایر ترك، منچوری، تونگوسی وتانگوسی‌را دربرداشت. چریکهای سوارکوچ‌نشینان‌آسیائی همیشه ازلحاظ ارزش جنگی وچالاکی بردیگران برتری چشم‌گیری داشتند؛ ارزش این ویژگیها به‌ویژه هنگامیکه زیر رهبری فرمانده شایسته‌ای متمرکز شدند، به‌اوج رسید، این‌فرماندهی با اجرای طرحهای جنگی دقیق و ایجادانضباط آهنین درمیان رزمندگان ارزش جنگی یکانهای پیکارگر را دهچندان کرد.

تصرف آسیای‌میانه وایران به‌انگیزه ناتوانی دولت خوارزمشاه وتضاد سخت‌داخلی دستگاه آن دولت به‌آسانی انجام پذیرفت، محمد خـوارزمشاه که به‌وفاداری استانداران زیردستش اعتماد نداشت، طرح جنگی بسیار خطرناکی را به‌مرحلـه اجرا درآورد: بجای آنکه همه چریکهای استانها را گردآوری و زیر فرماندهی خودش متمرکز کند، آنها را از هم پراکنده وبه‌شکل پادگانهای مجزا درشهرهای دور ونزدیك مستقر کرد. این‌پادگانها که ازحمایت ساکنان‌شهری محل‌برخوردار بودند، غالباً دلیرانه در برابر هجوم مغولان پایداری می‌کردند. اماهرکدام جدا جدا به‌وسیلهٔ تجاوزگران مغول نابود می‌شدند.

درپائیز ۱۲۱۹ و بهـار ۱۲۲۰ سرتاسر آسیای میانه به‌وسیلهٔ مغـولها اشغال شد (به‌غیر از خوارزم، که به‌سال ۱۲۲۱ تصرف‌گردید). درتابستان ۱۲۲۰ ارتش چنگیزخان ازآمودریا گذشت ودرسالهای ۱۲۲۰-۱۲۲۲. سرتاسرخاك خراسان‌به‌دست لشکریان‌مغول ویران شد، شهرهای مرو، بلخ، هرات، طوس، نیشابور تصرف و هرکدام‌کم و بیش‌ویران گردیدند. چنگیزخان به‌سال ۱۲۲۰ ضمن تعقیب محمد خـوارزمشاه فراری با یك یکان ۳۰هزارنفری زیر فرماندهی سرداران جبه وسوبوتای، قسمت شمالی ایران یعنی‌شهرهای ری، همدان، ساوه، قزوین، مراغه، اردبیل و غیره را ویران کرد وبه‌کشتار دسته‌جمعی ساکنان این شهرها پرداخت، کشورهای قفقاز شرقی را تاراج و به‌سال ۱۲۲۳ ازگذرگاه دربندگذشت، کیپاچك‌ها و شاهزاده‌نشین جنوب روسیه راکه به‌آنها کمك کرده بود روی رودخانه‌کالکه درهم شکست و سپس ازطریق دشت‌های قزاقستان به‌مغولستان بازگشت.

محمد خوارزمشاه‌که سخت دچار هراس شده بود، در جزیره‌ای غیر مسکونی واقع درکنارهٔ جنوبی دریـای خزر پنهان شد و در دسامبر ۱۲۲۰ همانجا درگـذشت. پسرش جلال‌الدین (۱۲۲۱-۱۲۳۱) درخراسان با مغولان دلیرانه جنگید، اما درمرز هندوستان ازآنها شکست خورد ودرپایان سال ۱۲۲۱ به‌هندوستان گریخت. درآن‌هنگام لشکریان مغول دوباره بسیاری ازشهرهای شمالی ایران را ویران کردند، ساکنانیکـه ضمن هجوم نخستین جان‌سالم به‌دربرده بودند، هم اکنون‌کشته شدند یا به‌بردگی مغولان درآمدند (۱۲۲۴). درهمان سال‌۱۲۲۴ جلال‌الدین خوارزمشاه ازهندوستان برگشت ودرآذربایجان جای‌گزید و نبرد با مغولان را از سرگرفت. به‌سال ۱۲۲۸ در نزدیکـی اصفهان آنها را شکست داد اما نتوانست از این پیروزی بهره ببرد. جلال‌الدین رزمنده‌ای بسیار دلیر و با اراده بود، اما از سیاست بهره‌ای نداشت. او نیروی خود را صرف نبردهای بیهوده با گرجیان و ارمنیان و سلجوقیان آسیای‌صغیر کـرد و به‌چریکهای شهری‌کـه ممکن بود به‌هنگام ازکمك آنها برخوردار شود اهمیت نداد. به‌سال ۱۲۳۱ جلال‌الدین‌کـه دارای نیروی چندانی نبود سرانجام به‌دست مغولان شکست خورد، و درحین فرار به‌سوی‌کوهـ های‌کردستان‌کشته شد. فعال‌ترین رزمندگان‌علیه استیلاگران‌مغول بینوایان شهری‌بودند؛ درمرو، هرات، همدان، اینها علیه مغولان قیام‌کردند، درآن هنگام اشراف ایرانی،فئودال های‌کوچ‌نشین ترك، غالباً به‌آسانی طوق اطاعت مغولان را به‌گردن می‌نهادند.

آذربایجان به‌سال ۱۲۳۱ به‌مغولان تسلیم گردید؛ بنابراین تبریز برای سومین‌بار از تاوان‌دادن معاف شد. اصفهان به‌سال ۱۲۳۷ به‌وسیله استیلا گران اشغال و ویـران گردید. درپایان سال‌های۳۰ سدهٔ۱۳ تقریباً سرتاسر ایران وماوراء قفقاز به‌تصرف‌مغولان درآمد. فقط سرزمینهای اسماعیلیان‌که درکوههای البرز وکوهستان واقع بودند وهمچنین

قلمرو خلیفه بغداد ـ عراق‌عرب و خوزستان ـ از هجوم مغولان مصون‌ماندند.

## ویژگیهای استیلای مغول

معمولاً هجوم استیلاگران کوچ‌نشین به‌شهرها و روستاهای کشاورزی همیشه با تاراج غارت ساکنان‌همراه بوده است وبنابراین ویرانی وکشتار یکی‌از ویژگیهای‌اینگونه تجاوز است. اما تجاوز چنگیزخان و دستیاران نزدیکش ـ خانهای بزرگ ـ با شیوه‌های سازمان داده شده‌ای انجام می‌گرفت وبه‌منظور ویرانی‌کامل منطقه و نابودی دسته‌جمعی ساکنان صلح‌جوی شهر و روستا مشخص می‌شد. به‌طورکلی قوم مغول مردمی بی‌رحم و ددمنش نبودند و تا پیش از رهبری چنگیز نامی از بیرحمی و بیدادگری‌آنها درتاریخ‌برده نشده بود. این خود چنگیز بودکه فرمان خونریزی و ویرانی را می‌داد؛ منظورش از این سیاست ایجاد هراس درساکنان جاهای مورد هجوم بود و قصد داشت روحیهٔ پایداری‌مردم را باکشتار و ویرانگری‌های هراسناك ازمیان ببرد. ضمن محاصرهٔ شهرها به‌ساکنان‌معمولاً هنگامی امان می‌دادکه بیدرنگ تسلیم می‌شدند. اگرشهری پس از پایداری طولانی‌تسلیم می‌گردید، ساکنان آنرا به‌صحرا می‌بردند. این مردم بایستی در آنجا زیر نظر جنگجویان مغول می‌بودند، درآن هنگام طرح سازمان یافته تاراج دسته جمعی شهر به‌مرحلهٔ اجرا درمی‌آمد. پس‌از انجام این‌کار مهاجمان به‌ساکنان‌اسیر می‌پرداختند: آنهائیرا که بااسلحه پایداری کرده بودند بیدرنگ می‌کشتند، خانواده‌هایشانرا به‌اسارت می‌بردند، بسیاری از دختران و زنان جوان را به‌کنیزی می‌گرفتند و آنها را میان اشراف و فرماندهان تقسیم می‌کردند. آزموده‌ترین‌صنعتگران مانند بردگان، به‌شاهزادگان و اشراف واگذارمی‌شدند، اما سرنوشت اینان بهتربود، چون غالباً آنها را از خانواده‌هایشان جدا نمی‌کردند. مردان جوان تندرست را به‌کارهای جنگی سنگین و غیر مهم یا حمل بنه‌جنگی می‌گماشتند، اما درجنگها این افراد را درخط اول رزم وامی‌داشتند تاهدف تیرهای هموطنان خودشان‌قرار گیرند. به‌برخی از ساکنان‌که‌کاری از دستشان ساخته نبود اجازهٔ بازگشت به‌کلبه‌های ویران‌شده‌شان را می‌دادند. بخش‌های روستائی‌هم مورد تاراج دسته‌جمعی قرار می‌گرفتند، مهاجمان دهقانانی راکه در روستاها مقیم بودند با خود می‌بردند و برای محاصره‌شهرها از وجودشان استفاده می‌کردند.

اما هنگامیکه شهری باجنگ وبدون تسلیم‌ساکنان به‌تصرف مغولان درمی‌آمد،یااگر شهرتسلیم شده‌ای دوباره‌سر به‌طغیان برمی‌داشت،آنگونه که‌درهرات به‌سال ۱۲۲۱ روی‌داد، آنوقت فرماندهان‌ارتش‌مغول دستور کشتار دسته‌جمعی کلیهٔ مردم‌آن‌شهر رامی‌دادند:ساکنان

راازشهر بیرون می‌بردند، آنها را میان رزمندگان‌مغول تقسیم می‌کردند، این‌رزمندگان موظف بودند افرادیرا که تحویل گرفته‌اند باتبر، کلنگ، شمشیر، چماق و غیره نابودکنند. بنا بگواهی‌وقایع‌نگاران این گونه کشتار دسته‌جمعی در مرو، بلخ، هرات، طوس، نیشابور، سبزوار، ری، قزوین، ساوه، همدان، مراغه، اردبیل وچند شهرکوچك انجام‌گرفته‌است. پس از این‌کشتار، اسیران باسواد را وادار می‌کردندکه کشته‌ها را شمارش‌کنند بنابه‌گفتهٔ تاریخ‌نگار جوینی در مرو شمارش‌کشتگان ۱۳ روز طول‌کشید.

تاریخ نگاران، استیلای مغولان را بر ایران فاجعه‌انگیزترین رویدادهـای تاریخ برمی‌شمارند. تاریخ نگار ابن‌الاثیر نوشت: «از زمانی‌که خداوند تبارك و تعالی انسان را آفرید تا به‌امروز نظیر چنین واقعه‌ای روی نداده است.... این‌مصیبت مانند جرقه‌ای درگرفت و شعلهٔ‌آن همه‌جا را سوزاند، آن مانند ابر سیاهی‌که به‌وسیله باد منتشر می‌شود ناگهان به‌همه‌جا سرایت‌کرد». جوینی همچنین اعتراف می‌کند: «در محلی که مردم‌آن‌در برابر مغولان پایداری‌کردند، از صد هزارتن ساکنان‌آن فقط صدتن باقیماندند».

## پی‌آمد استیلای مغولان

کاهش بی‌اندازهٔ جمعیت پس ازکشتارهای دسته‌جمعی مغولان، آوارگی، به‌بردگی رفتن، فرار بسیاری از ساکنان بـاقیمانده، نخستین پی‌آمد استیلای مغولان بـود. منابع تاریخی ارقام هراس‌انگیزی ازکشتار ساکنان‌شهرهای ایران به‌دست می‌دهند. پس‌ازکشتار هرات، درشهر فقط ۴۰ تن باقیماند، در روستاهای حومه این شهر بیش از صد تن زنده نماندند. دربلغ ۲۰۰ هزارتن‌کشته شدند. درحومهٔ بیهق (در خراسان) ۷۰ هزارتن نابود گردیدند. کشته شدگان نیس تقریباً ۷۰ هزارتن بودند. درمرو، درشهر و روستاهای‌حومه بیش از صدتن باقی نماند؛ درطوس فقط ۵۰ خانهٔ سالم به‌جا ماند، که درهر یك بیش از یك تن زنده نبود. جغرافی‌نویس یاقوت دربـارهٔ نیشابور نوشت: «تاتارها هرکس را در آنجا می‌زیست از خرد وکلان و زن وکودك، کشتند. سپس‌آن شهر را ویران و با خاك یکسان‌کردند».

یکی دیگر از پی‌آمدهـای این استیلا نابـود شدن تأسیسات آبیاری و زمین‌های کشاورزی،کاهش زمین‌های زیرکشت، نابود شدن‌دامها و از میان رفتن نیروی‌کارانسانی در روستاها بود. بنا به‌آنچه‌که دانشمند و تاریخ نگار ایرانی به‌نام رشیدالدین (۱۲۴۷-۱۳۱۸) ثبت‌کرده، حتی درحدود سال ۱۲۹۵ دربسیاری از دهستانهای ایران فقط $\frac{۱}{۱۰}$ زمین

های زراعتی کشت می‌شدند و $\frac{9}{10}$ بایر بودند.

بسیاری از شهرها حتی درپایان سدهٔ سیزدهم و بعدها به‌همان وضع نیمه ویرانه‌باقی ماندند، شهرهای بزرگ و متوسط تبدیل به‌شهرهای کوچك و حتی روستا شدند.

یکی ازنتایج هجوم مغولان به‌ایران مهاجرت توده‌های عظیمی ازکوچ‌نشینان‌مغول که شماره‌شان بارها از ترکان تجاوز می‌کرد، بود.

آنگونه که شهرت دارد، در اثر سکونت دامداران کـوچ‌نشین دربیشتر زمینهای کشاورزی، این زمین‌ها بایر گردیدند. این‌روش کم‌خرج دامداری که به‌حساب خراب‌کردن زمین‌های کشاورزی، دامهای خود را می‌چراندند باعث سقوط اقتصاد کشاورزی گردید، درسدهٔ سیزدهم سیاست فشار مالیاتی استیلاگران مانع از احیای اقتصادکشور گردید، چون این‌سیاست شهرنشینان وروستائیان را به‌ورشکستگی کشاند. استاتهای‌جنوبی ایران‌ـفارس، لرستان، کرمان دراثر استیلای مغولان ویران نشدند، چون اتابکان بیدرنگ به‌مغولان اظهار اطاعت کردند، با اینهمه این استانها هم در اثر فشار مالیاتهای سنگین به‌ناتوانی گرائیدند.

## بنیان‌گذاری دولت ایلخانان هلاکوئی

خان بزرگ مغول به‌نام منکوقاآن (۱۲۵۱-۱۲۵۹) برای تصرف کشورهای‌آسیای غربی، اردوی بزرگی را زیر فرماندهی برادرش هلاکـو سازمان‌داد. ارتش هـلاکوخان همینکه وارد ایران گردید متصرفات اسماعیلیان که درکوههای البرز وخوزستان قرارداشتند و حتی خود دژالموت را به‌تصرف درآورد (۱۲۵۶). هلاکـوخان ضمن تصرف بغداد، درفوریه ۱۲۵۸ به‌موجودیت خلفای عباسی‌پایان داد. درسالهای ۳۰-۵۰ سدهٔ ۱۳ ایران وکشورهای ماوراء قفقاز را حاکمان گماشتهٔ خان بزرگ اداره می‌کردند. هلاکوخان پس از ورود به‌ایران اداره امور این‌کشور را به‌دست‌گرفت و برای خود و نوادگانش‌حکومتی موروثی پدیدآورد، هلاکو و نوادگانش به‌لقب «ایلخان» ملقب بودند.

دولت ایلخانی‌هلاکو (۱۲۵۶-۱۳۵۳)، سرتاسر فلات ایران‌را با افغانستان‌کنونی (به‌غیر ازاستان بلخ‌وماوراءالنهر)، مرو، عراق‌عرب (با بغداد وبصره) دژالجزیره(بین‌النهرین علیا)، آذربایجان (آذربایجان ایران‌کنونی)، اران وشیروان (آذربایجان شوروی‌کنونی)، ارمنستان، کـردستان و قسمت خاوری آسیای صغیر (روم) تا رود قزل ایرماق (گالیس قدیم)؛ گرجستان، شاه‌نشین یونانی طرابوزان، قلمرو سلطانهای سلجوقی روم، شاه‌نشین کیلیکی ارمنی و شاه‌نشین جزیره قبرس را به‌تصرف درآورد. تبعیت ایلخـانیان از خان

بزرگ مغول اسمی بود، و پس از آنکه به‌سال ۱۲۹۵ ایلخانیان دین اسلام را پذیرفتند، رسماً از پیروی قدرت خان بزرگ مغول که بت‌پرست بود، روی برتافتند.

خان عشیره طلائی جوچی (مغول) کوشش کرد کشورهای مـاوراء قفقاز را تصرف کند و با هلاکوئیان به‌نبردهائی پرداخت. شیروان و گـرجستان از این جنگ‌ها به‌سختی آسیب دیدند. هلاکوخان (۱۲۵۶-۱۲۶۵) و جانشینانش تـلاش بسیاری به‌کـار بردند تا سوریه و فلسطین را اشغال کنند، درآن هنگام این کشورها زیر تسلط مملوکان یاسلاطین مصر به‌سر می‌بردند. اما سلاطین مصر از مدافعان دوآتشهٔ اسلام به‌شمار مـی‌آمدند و جنگ با آنها ازنظرمسلمانان ایران مطلوب‌نبود، اینگونه ایلخانیان نخستین که بت‌پرست بودند، کوشش‌کردند ازاتحاد با مسیحیان بهره‌ببرند ـ مناطق مسیحی‌نشین، نواحی‌ساحلی سوریه، فئودالهای مسیحی گرجی و ارمنی بودند. در رابطه با اینها ایلخانیان نخستین، برآن شدند مسیحیان را به‌اطاعت خود درآورند. هلاکوخان به‌سوریه قشون فرستاد و فرماندهی این‌قشون را، به کیت‌بوگوکه مغول مسیحی بود واگذارکرد. این ارتش‌به‌دست مملوکان شکست خورد. اما ایلخان تا پیش از۱۳۲۳، ازکوشش برای تصرف سوریه‌دست برنداشت برای این‌منظور سفیری به‌اروپای باختری فرستاد وکوشش‌کرد تا با پاپ روم، ژن و پادشاهان فرانسه و انگلستان پیمان اتحاد به‌بندد. اما لشکـرکشی ارتش ایلخان به‌سوریه با ناکامی‌کامل پایان یافت، و امیدواری به‌کمك مسیحیان اروپا ازمیان رفت، زیرا دولت‌های‌اروپای غربی درآن‌هنگام توجه خود را به‌جنگهای‌صلیبی معطوف‌داشتند، چون مسیحیان سوریه در فاصله ۱۲۸۹ و ۱۲۹۱ به‌وسیله سلطان مصر از زادگـاه خود رانده شده‌بودند. نفوذ پاپها روی‌کشورهای اروپای‌غربی درآن‌هنگام ضعیف بودبنابراین نمی‌توانستند به‌ایلخان‌کمك مؤثر کنند، پاپ فقط کوشش داشت ایلخانان را به‌مسیحیت به‌کشانند. البته در اینکار توفیقی به‌دست نیاورد. ایلخانان‌توانستند با ژن روابط‌بازرگانی برقرارکنند. درتبریز وشهرهای دیگر باختر ایران درپایان‌سدهٔ ۱۳ کلنی‌هائی ازبازرگانان ژن اقامت داشتند و حتی میسیونرهای مذهبی کاتولیك در این شهرها فعالیت می‌کردند. سلطان مصر برای پیکار با هلاکوخان پیمانی با جوچی‌خان عشیره طلائی (مغول) منعقد کرد. هلاکوئیان ناگزیر شدند گاهگاهی علیه اولوس جغتای (مغول) وارد جنگ شوند. به‌سال ۱۲۷۳ ارتش ایلخان ناگزیرگردید درجواب هجوم آباگاخان به‌خراسان (۱۲۶۵-۱۲۸۵) بخارا تصرف و آنجا را ویران کند. به‌سال ۱۲۹۵ دوواخان جغتای خراسان را ویران‌کرد و۲۰۰هزار تن از مردم آنجا را به‌بردگی برد.

## نظام داخلی هلاکوئیان

دولت ایلخانان هلاکوئی شامل ترکیبی از کوچ‌نشینان فئودال پیشین مغول ودیوان سالاران وفئودالهای پیشرفته وقدیمی ایرانی بود. در دولت هلاکوخان تضاد طبقاتی بگونهٔ روز افزون افزایش می‌یافت. درمیان طبقهٔ فئودالها هم تضاد داخلی وجود داشت. این دستگاه از ۴ گروه تشکیل می‌شد: اشراف کوچ‌نشین نظامی که بیشترشان مغول یاترك بودند؛ اشراف زمین‌دار محلی که دراستانها می‌زیستند و بیشترشان ایرانی بودند؛ دیوان‌سالاران کشوری که همه ایرانی بودند؛ وسرانجام روحانیان مسلمان، اما درکشورهای ماوراءقفقاز آذربایجان واستانهای غربی روحانیان مسیحی نفوذ داشتند. دوگروه نخست که از طبقهٔ فئودالها به‌شمارمی‌آمدند به‌طورکلی گرایش گریز از مرکزداشتند، یعنی خواهان پراکندگی فئودالی بودند. دوگروه آخر به برقراری یك حکومت مرکزی نیرومند زیرفرمان ایلخانان علاقه داشتند.

پیش از آغاز سدهٔ ۱۴ خانها ازقدرت کامل برخوردار بودند اما پس از پایان دورهٔ اشغال، اشراف نظامی، به‌قدرت زیاد ایلخانان نیازی نداشتند وآخرین ایلخانان در دست دار ودسته‌های رقیب به‌عنوان عروسکهائی به‌کار می‌رفتند.

ایلخانان در دربار وقرارگاه‌هایشان بگونهٔ نیمه کوچ‌نشینی زندگی می‌کردند، چند ماه از سال را در پایتخت (نخست مراغه، سپس تبریز ودر اوایل سده ۱۱ درشهرنوبنیاد سلطانیه‌نزدیك قزوین) به‌سر می‌بردند، وبقیهٔ سال را در اقامت‌گاه کوچ‌نشینی زمستانی ـ مغان، دره رودخانه جغتو ـ یا قرارگاه تابستانی، در کوههای الاتاق یا قره‌داغ، اقامت می‌کردند. قسمت‌عمدهٔ اریستوکراتهای مغول وترك، ازروش زندگی کوچ‌نشینی‌عشایری دست برنداشتند، اینان زمین‌های حاصلخیز را تصرف و در این نقاط به استثمار فئودالی ساکنان و روستائیان‌منطقه ادامه‌می‌دادند. نخستین‌ایلخانان بت‌پرست (به‌غیر از توکودار احمدخان، ـ ۱۲۸۲ ـ ۱۲۸۴ ـ که اسلام آورد) از مسیحیت و حتی بودائیسم حمایت می‌کردند. اما کلیه دستگاه دیوانسالاری ایلخانیان از اشراف بلندپایهٔ ایرانی مسلمان ترکیب می‌شد. در مرکز دستگاه حکومت ایلخانان همیشه نخست‌وزیر ایرانی خدمت می‌کرد. وزیران وبلندپایگان ایرانی که در خدمت ایلخانان بودند، استیلاگران را در استثمارتوده‌ها وجمع‌آوری مالیات کمك‌می‌کردند، اما خود آنها هم‌دراثرموقعیت شغلی‌ای که داشتند ثروت فراوانی کسب کردند.

ارتش دولت ایلخانی شامل چریکهای سوار وابسته به‌عشایر مغول یا ترك بودند، که تمام مردان این قبایل به‌خدمت جنگی درمی‌آمدند. ارتش، بنابر یاسای چنگیزخان به تومان‌ها یعنی یکان‌های ده‌هزار نفری‌وسپس به‌واحدهای هزار نفری، صد نفری وده‌نفری سازمان داده شده بودند؛ هریك از یکانهای جز از میان قبیله‌ای معین یا شاخه‌های آنها

برمی‌خاستند: یکانهای هزارنفری وابسته به‌عشیره‌های اوئیراتی، سلدوزی، جلایری، کیرائیتی وغیره بودند. فرماندهی کل این یکانهای جزءرا امیرتومان به‌عهده داشت. فرماندهی یکانهای هزار نفری و صد نفری وده‌نفری را اشراف عشایر محلی بـه عهده داشتند. در سازمان تومانها چریك هم وجود داشت ـ این چریك‌های سوار وپیاده را فئودالهای محلی بایستی آماده می‌کردند. قرار براین بودکه ازهر ۹ خانوار روستائی ساکن، یك تن برای خدمات جنگی اعزام شود. سواران به اسلحهٔ کمان، نیزه، شمشیر، تبر وکمند برای گرفتن اسیر مسلح بودند. اما سلاح‌های جنگی گروهی ویژه مثلاً دستگاههای قلعه‌کوب وغیره‌که از چینی‌ها وفرانك‌ها اقتباس شده بود، ضمن نبرد به‌کار می‌رفتند.

به‌امیران، تیول جنگی یعنی اقطاع واگذار می‌شد. رزمندگان معمولی درآغازفقط حقوق و جیره و سهمی از غنائم جنگی را دریافت می‌کردند. اما پرداخت حقوق بگونهٔ نامنظم انجام‌می‌گرفت‌وهنگامی‌که جنگ‌پایان می‌یافت وغنائم‌جنگی‌کم می‌شد، رزمندگان مغولی به‌شکایت می‌پرداختند وخواهان واگذاری زمین‌یعنی اقطاع به‌خود بودند. به‌سال ۱۳۰۳ غازان‌خان ناگزیر شد خواسته‌های آنها را برآورد.

از رساله‌ایکه دانشمند نامدار، ناصرالدین طوسی (۱۲۰۱ - ۱۲۷۴) دربارهٔ وضع مالی دولت آنزمان نوشته چنین برمی‌آیدکه مغولان هم مانند مسلمانان غنائم جنگی را میان رزمندگان تقسیم می‌کردند: $\frac{۱}{۵}$ بـه خود ایلخان می‌رسید و در تقسیم بقیهٔ غنائم رزمندگان سوار ۲ برابر پیادگان سهم می‌بردند. اما پس از تصرف شهر یا ناحیه‌ای از ترخان‌ها غنیمت جنگی نمی‌گرفتند. عنوان ترخان به‌کسانی داده می‌شدکه ضمن جنگ‌از داخل به‌نیروی مهاجم کمك می‌کردند. وطبعاً اینان از امتیازات ویژه‌ای‌برخوردار بودند. ترخانها مالیات نمی‌پرداختند و اجازهٔ ورود به دربارخان را داشتند، اینان تا ۹ بار اگر مرتکب جرم یا جنایتی می‌شدند، ازکیفر معاف بودند.

در زمان ایلخانان سیستم مالکیت فئودالی‌که از پیش در ایـران جاری بود ادامه یافت اما در روابط فئودالی دگرگونیهائی پدید آمد. از آنجاکه در زمان استیلای‌مغولان قسمتی از اشراف ایرانی از میان رفتند و املاکشان مصادره گـردید، زمین‌های دولتی (دیوانی) به‌حساب مصادرهٔ املاك شخصی به میزان زیادی افزایش یافت. اما رفته رفته در پی تقسیم زمین‌های دولتی میان مالکان تازه ـ مستخدمان ـ که نخست بـه عنوان اقطاع آنها را تصرف‌کردند وسپس مالك دائمی به‌شمار آمدند، مالکیت خصوصی زمین‌ها سخت رایج شد.

نمونه‌های‌زیرگویای رشد روزافزون مالکیت خصوصی زمین‌ها در آنزمان‌می‌باشد:

وزیر شمس‌الدین محمدجوینی (برادرش تاریخ‌نگار جوینی) پس‌از ۲۰ سال‌اشتغال به کار وزارت (۱۲۸۴-۱۲۶۳) در حدود ۴۰ میلیون دینار اندوخت‌که این مبلغ معادل درآمد دوسالهٔ دولت از محل مالکیت زمین‌ها، گله‌ها ورمه‌ها بود (سالی ۲۰ میلیون دینار).
وزیر تاریخ‌نگاررشیدالدین فضل‌الله املاکی در حدود۱۲/۷۷۰ فادان (قطعه‌زمین‌مزروع) یعنی ۷۰-۸۰ هزارهکتار زمین آبی‌قابل‌کشت، ۳۹ هزار اصله درخت خرما وتعدادزیادی تاکستان وباغ را صاحب بود.(فقط روی‌دوتکه از زمین‌ها که نزدیك تبریز بودنده۱۲۰۰ برده کار می‌کردند). ضمناً مالك ۳۰ هزار اسب، ۱۰ هزار شتر ۲۵۰ هزارگوسفند، ۲۰ هزار ماکیان، ۲۰ هزار اردك وغاز بود، البته درآمد او از املاك وقفی‌که متولی آنها به‌شمار می‌رفت وهمچنین املاکی را که در زمان حیاتش میان ۱۴ پسر و۵ دخترش‌تقسیم کرد، به حساب نیامده است، غازان‌خان شخصاً مالك زمین‌های حاصلخیزی به مساحت ۱۲۰-۱۴۰ هزارهکتار در استانهای مختلف بود.

استانهای معینی را حکام گماشتهٔ ایلخان اداره می‌کردند ـ اینان فرماندهان نظامی یا اشراف بلندپایه بودند. غالباً خویشاوندان وزیران به‌عنوان حاکمان استان‌ها برگزیده می‌شدند، مثلاً در مرز سده‌های ۱۳-۱۴ از ۱۴ تن پسران وزیر رشیدالدین ۱۰نفرشان والی استانها بودند. اینگونه در جاهائیکه مالکیت موروثی برقرار بود (مالکان جزء وابسته به‌دودمانهای محلی) در استانهای تابع‌ایلخان، معمولاً درکنار مالکان جزءمحلی حکام ایلخان قرار داشتندکه با به‌کاربردن نیروی‌نظامی، کارهای مالکان جزء را زیرنظر می‌گرفتند واز آنها مالیات جمع می‌کردند وبه‌خزانه مرکزی می‌فرستادند.

## سیستم مالیاتی ایلخانان

یکی از انگیزه‌های سقوط اقتصادی ایران در سدهٔ ۱۳ سیاست مالیاتی استیلاگران مغول‌بود. درقشربالائی استیلاگران مغول واشراف‌محلی‌که ازآنها فرمانبرداری‌می‌کردند، دو خط مشی وجود داشت. طرفداران خط‌مشی نخستین که بیشترشان وابسته به اشراف کوچ‌نشین مغول ـ ترك بودند، کوشش داشتند رعیت‌ها را با روش غارتگرانهٔ نامحدودی استثمارکنند ـ رعیت‌ها عبارت ازدهقانان وقشرهای پائین شهری بودندکه آنهارا باتحمیل مالیات‌های سنگینی‌به‌ستوه‌آوردند. هواخواهان خط‌مشی دوم که‌بیشرشان وابسته به‌اشراف محلی بلندپایهٔ ایرانی‌بودند، عقیده داشتندکه بازسازی خرابیهای حاصل از استیلای‌مغول برای پیشرفت اقتصادکشور ضروری است، اینها برآن بودندکه میزان مالیات‌ها وتکالیف دهقانان وشهرنشینان بایستی بگونه‌ای ثابت تعیین می‌گردید واز تحمیل باج وخراجهای

سنگینی که افلاس و ورشکستگی آنها را فراهم می‌آورد، خودداری می‌شد، در دولت ایلخانان تا پیش از سال ۹۰ سدهٔ ۱۳ خطمشی نخستین دنبال می‌گردید.

مغولان به‌موازات‌مالیات‌های‌پیشین، مالیات‌های تازه‌ای‌را وضع کردند. دربسیاری از استانها مانند پیش مالیات ارضی یعنی خراج را می‌گرفتند (معمولاً جنسی بود). دربرخی دیگر روش مالیات‌بندی مغولی یعنی‌کوپچود ودرچند استان ازقبیل فارس هر دوروش‌انجام می‌گرفت. کوپچور را معمولاً از کـوچ‌نشینان می‌گرفتند وآن چندان سنگین نبود ـ این مالیات برحسب‌شماره دام‌ها تعیین‌گردید، بازای هرصدراس‌دام بایستی یك رأس به‌عنوان مالیات‌به‌دولت پرداخت می‌گردید. اما کوپچور از رعیت‌های دهقان به‌شکل مالیات‌سرانه افراد (نه دامها) نقداً و به‌ازاء هرمرد دریافت می‌گردید، وضع دریافت این‌گونه مالیات اغلب تغییر می‌کرد و بیشتر اوقات مأموران وصول از این راه اخاذی‌هـای فراوان از رعیت می‌کردند. علاوه براین‌کوپچور ازکلیه رعایا صرف نظر از ایمان دینی‌شان وصول می‌شد (پیش ازاستیلای مغولان مالیات‌سرانه ـ جزیه ـ فقط ازنامسلمانان اخذ می‌گردید. مسلمانان از پرداخت آن معاف بودند).

علاوه برکوپچور وخراج دو نوع مالیات دیگر گرفته می‌شد: مالیات فوق‌العاده‌ای که معمولاً جنسی بود به‌عنوان تدارك ارتش، و مالیات دیگری برای هزینه سفر وتأمین زیست مأموران و مالیات باغ‌ها و غیره اخذ می‌گـردید. بیگاری دهقانان برای ساختن تأسیسات آبیاری، ساختن دژها، کاخ‌ها وساختمانهای دولتی توان فرسا بود. با وجوداین سنگین‌ترین وظایف، منزل‌دادن وپذیرائی مأموران دولت بود. دهقانان وشهرنشینان‌ناچار بودند، مأموران حکومت از امیرگرفته تا پیك و مأموران کشوری با نوکرانشان را در خانه‌هایشان پذیرائی کنند، این‌مهمانان زورکی همیشه‌بازورگوئی صاحبان خانه را به‌ستوه می‌آوردند. رشیدالدین می‌نویسدکه بسیاری ازرعیت‌ها عمداً خانه‌هایشان را نیمه ویرانه نگاه می‌داشتند تا از منزل‌دادن به‌مأموران خودداری‌کنند. نگاهداری اسب‌های پیك‌هاو مأموران سوار سنگین‌ترین وظیفهٔ‌دهقانان بود. بگونه‌ای‌که رشیدالدین یاد میکند، مالیات بندی روی پیشه‌وران وبازرگانان به اینگونه بودکه ۱۰٪ ارزش کالاهای عمده‌فروشی و خرده‌فروشی مورد معامله به‌دولت تعلق می‌گرفت. رعیت‌ها ناچار بودند فراورده‌هائی را که به‌معرض فروش می‌رساندند بسیار ارزانتر ازبهای واقعی بازار به‌دولت یا فئودالهای محلی به‌فروشند.

یکی از تحمیلات سنگینی‌که بردوش رعیت سنگینی می‌کرد سیستم پرداخت پول‌از سوی خزانه دولت به‌مستخدمان یا مأموران‌دولت بود، اینگونه‌که دولت به‌جای‌پرداخت مستقیم حقوق، پاداش وغیرهٔ مستخدمان از خزانه، این پرداختی‌ها را به‌خزانه‌های‌محلی

حواله (برات) می‌داد، بیگمان این مبلغ‌ها به‌حساب مالیات رعایا پرداخت می‌شد. چه‌بسا اتفاق می‌افتادکه مأموران مالی محلی، مالیات‌های جمع‌آوری شده را قبلاً حیف و میل کرده‌بودند وناگزیر برای این‌پرداخت‌ها چندبار بازور از رعایا پول جمع‌آوری می‌کردند.

بار سنگین این روش مالیات‌گیری و تحمیل بیگاری که تا پیش از سدهٔ ۱۳ رواج داشت بردوش‌دهقانان‌بود، دهقانانی‌که‌هست‌ونیست‌خودرادراثرتعدی‌مأموران‌مالیات‌گیری یا اجاره‌کاران از دست می‌دادند. این اجاره کاران معمولاً فئودالها یا اینوزهای مغول بودند. در بسیاری از استانها دهقانان ناچار بیش از ۸۰٪ محصولشان را به دولت یا فئودالها تسلیم می‌کردند واینگونه آنها به‌کلی ازهستی ساقط می‌شدند. جمع‌آوری‌مالیات با کتک‌وزورمحصلان مالیاتی همراه بود. این چگونگی‌ها به‌فرار دسته جمعی دهقانان از روی زمین انجامید. بنا بگفتهٔ رشیدالدین گاهگاهی که مأموران برای جمع‌آوری مالیات به‌روستائی وارد می‌شدند حتی یك تن روستائی را نمی‌یافتند ـ ساکنان همه در بیابان‌ها، جنگلها وکوهها پنهان می‌شدند. مغولان بیشتر مالیات‌ها را برحسب زمینهای زراعتی‌ای که دهقانان روی آنها به‌کارسرگرم بودندبرآورد می‌کردند وبه‌نیروی‌کارتوجهی‌نداشتند. این روش ظاهراً باعث کاهش سخت نیروی‌کار وافراد مالیات دهنده در روستا گردید.

این استثمار بیرحمانه انگیزهٔ قیام‌های مردمی‌گردید ـ به‌سال ۱۲۶۵ درفارس و به سال ۱۲۹۱ در لرستان قیام‌هائی درگرفت. درسالهای۸۰ـ۹۰ سدهٔ ۱۳ جنبش‌های‌شورشی عمومی آغاز شد. دسته‌هائی چریکی شامل دهقانان فراری، بردگان، کوچ‌نشینان فقیری که حتی درمیان آنها مغول هم بودند، تشکیل گردید، اینان‌که در دربندهای‌کوهستانها، جنگل‌ها وبیابانها پنهان شده بودند به‌مراکز وقرارگاههای امیران حمله کردند.

## اصلاحات غازان‌خان

در پایان سدهٔ۱۳ وضع‌عمومی‌اقتصاد ایران به‌وخامت‌گرائید. عیارپول‌های نقره‌ای به‌میزان‌زیادی‌کاهش‌یافت ونرخ‌پول پائین‌آمد. پنجمین‌ایلخان به‌نام کیخاتوخان(۱۲۹۱-۱۲۹۵) کوشش کرد تا مانند چین پول کاغذی رواج دهد، اما در عمل باناکامی روبرو گردید. دیری نپائید کیخاتوخان قربانی شورش قسمتی از اشراف مغول‌گردید، جانشین او بایدوخان پس‌از۶ ماه در پی‌شورش تازهٔ امیران مغول‌کشته شد. در اکتبر سال۱۲۹۶ غازان‌خان پسر ۲۴ ساله ازغون‌خان به‌سلطنت رسید. غازان که در جستجوی راه حلی برای خروج از بن‌بست اقتصادی بود برآن شد یك‌باره سیاست ادارهٔ داخلی‌کشور راتغییر دهد. او خود را به‌اشراف بلندپایه ایرانی و روحانیان متکی‌کرد، رسماً اسلام راپذیرفت

وآنرا دین رسمی دولت شمرد، یک رشته اصلاحاتی را آغازکرد، رشیدالدین همدانی رابه وزارت خود برگـزید. به موجب نامه‌هائیکه از این شخص به دست آمده می‌رساند که ایدئولوگ ومبتکر اصلاحات نامبرده همین وزیر بوده است، اندازهٔ دقیق خراج وکوپچور در استانهای گوناگون تعیین گردید وبرای پرداخت این مالیات مهلت معلوم شد. سیستم پرداخت خزانه‌که پیش از آن به‌وسیله حواله یا برات انجام می‌گرفت، ملغی شد. منزل دادن وپذیرائی اجباری افسران وبلندپایگان و قاصدان در خانه‌های رعیت‌ها منع شد. اقدامهائی صورت‌گرفت، تا رعیت‌ها از تعدی امیران، اشراف و نوکرانشان تا اندازه‌ای در امان باشند. برخی از عوارض اضافی مالیاتی دربعضی شهرها به‌کلی لغو و در برخی دیگر مثلاً در اصفهان به‌نصف کاهش یافت. زمین‌های متروك و غیر مسکون با شرایط آسانی به‌مالکان زمین واگذارگردید، میزان خراج این زمین‌ها تا ۳/۴ ، ۳/۵ و ۱/۲ ، بسته به وضع زمین وشرایط کشاورزی وآبیاری این زمین‌ها، کاهش یافت. البته این مالکان ملزم گردیدند زمین‌های بایر را با آبیاری مصنوعی آباد و بـاروركنند. کارگران کارخانه‌ها (بردگانی که در کارگاههای صنعتی دولتی کار می‌کـردند و فقط جیرهٔ ناچیزی دریافت می‌کردند) را آزاد کرد. فروش کنیزان را به روسپی‌خانه‌ها ممنوع اعلام داشت. سیستم یکنواختی برای اوزان در سرتاسرکشور برقرارکرد ـ من تبریز راکه پیش از آن در ایران رایج‌نبود به‌عنوان مقیاس وزن رسمی اعلام داشت. سکه‌های جدید نقره را درکشورورواج داد: یك‌دینار معادل ۶ درهم مساوی ۱۳ گرم‌نقره بود. کارهای آبیاری گسترده‌ای‌انجام گرفت. رشیدالدین در یادداشتهایش به‌طور مشروح یادآوری می‌کند که دوکانال مهم‌بین دو رودخانهٔ دجله وفرات حفرکرده ودرکنارههای آنها چند روستا پدید آورده است.

سرانجام هدف ازهمهٔ این اصلاحات‌که به‌منظور بهبود وضع دهقانان وشهرنشینان انجام گرفت آن بود که سطح اقتصاد کشور بالا رود و درپی بهتر شدن وضع رعیت‌های مالیات دهنده، درآمد دولت بیشتر شود. مالیات‌ها اگرچه با دقت تنظیم شده بودند، با اینهمه میزان آنها زیاد بود. نوشته‌های رشیدالدین دربارهٔ مالیات خوزستان در دست‌رس است؛ درآنجا خراج زمین‌های دولتی ۶۰٪ محصول اما از زمین‌های‌مالکان‌خصوصی ۱۰٪ بگونهٔ جنسی مالیات دریافت می‌گردید، باقیماندهٔ محصول ظاهراً بین مالکان خصوصی‌و دهقانان وابسته تقسیم می‌شد؛ مالیات‌های دیگر نقدی چندان مهم نبودند. قوانین غازان‌خان دهقانان را سخت به‌زمین وابسته می‌کرد. به‌دهقانان‌فراری‌که نامهای‌شان‌ثبت شده بود تا ۳۰ سال مهلت داده شد که به روستاهای خود برگردند، اما دربارهٔ بازگشت فراریان دولتی‌که در یاسای چنگیز از آن نامبرده شده بود سخنی به‌میان نیامد.

## سیستم تیول جنگی در زمان غازان‌خان

غازان‌خان علیرغم گرایشش به سیاست تمرکز ناچار بود به خواسته‌های فرماندهان ارتش مغول گردن نهد. به‌سال ۱۳۰۳ فرمانی مبنی‌برتقسیم زمین‌های اقطاع به‌فرماندهان نظامی اعم از اینکه مغول یا غیر مغول بودند صادر کرد. این زمین‌ها از محل املاك خانوادهٔخان وزمین‌های دیوانی واگذارگردیدند، اما به‌زمین‌های وقف واملاك خصوصی کاری نداشتند. این املاك که بگونهٔ اقطاع تقسیم شدند گاهگاهی به‌اندازهٔ یك دهستان بودند، بگونه‌ایکه از نوشته‌های حمدالله بر می‌آید قزوین اقامتگاه تابستانی و زمستانی کوچ‌نشینان مغول‌بود قسمتی ازآذربایجان وشیروان هم‌چنین‌وضعی را داشت. این‌زمین‌ها در تیول امیران «هزار نفری» یعنی فرماندهان وابسته به‌عشایر جزء مغول قرار گرفتند. امیران «هزار نفری» بگونهٔ قرعه‌کشی این زمین‌ها را میان امیران «صد نفری» و اینهاهم به‌نوبهٔ خود میان فرماندهان دسته ده‌نفری تقسیم می‌کردند. اما سهم گروه اخیر که از میان رزمندگان معمولی بودند، کم بود، غالباً یك روستا یا قسمتی از یك روستا به‌آنها تعلق می‌گرفت طبعاً دهقانان وابسته به این زمینها هم همراه با زمین تقسیم می‌شدند. مالکیت موروثی این زمینها که در گذشته عملاً انجام می‌شد، هم‌اکنون جنبه رسمی و قانونی به خودگرفت. اقطاع‌داران حق‌گرفتن بهرهٔ مالکانه و کلیه مالیات‌ها را از دهقانان داشتند، بابت نوعی مالیات که قبلاً به صندوق دولت پرداخت می‌گردید، هم‌اکنون هر دهقان فقط ۵۰ من‌غله به‌عنوان پیش‌کش‌به‌مالك اقطاع می‌داد. درجای دیگرگفته‌می‌شود که مالکان اقطاع از پرداخت مالیات معاف بودند، اما مصونیت اداری نداشتند. بازرس نظامی دیوان هرسال به‌زمین‌های اقطاع سرمیزد وزمین‌های کسانی راکه خدمات جنگی‌را ترك کرده بودند پس می‌گرفت.

اصلاحات غازان‌خان تا اندازه‌ای باعث نوسازی شبکه‌های آبیاری، که در زمان استیلای مغول نابود گردیده بودند، و رشد اقتصاد روستائی و زندگی شهری، گردیدند. درآمدکلی حکومت از ۱۷ میلیون دینار سالیانه به‌۲۱ میلیون دینار رسید. اما با این‌همه سطح پیشرفت اقتصاد کشور بارها پائین‌تر از آغاز سدهٔ ۱۳ بود: درآمد دولت از همین سرزمین‌ها، پیش از استیلای مغولان ۱۰۰/۵ میلیون دینار ایلخانی بود. پس از تسلط مغول‌ها شماره روستاها به‌میزان هراسناکی کاهش یافتند. مثلاً در حومه هرات درآغازسدهٔ دهم ۴۰۰ روستا وجود داشت، اما درآغاز سده ۱۵ این شماره فقط به‌۱۷۶ روستا رسید؛ درحومه جوین‌درآغاز سدهٔ ۱۳-۱۸۹ روستا، اما درآغاز سدهٔ ۱۵ جمعاً ۲۹ روستا بود. اصلاحات غازان‌خان دیری نپائید واز سقوط دولت ایلخانیان جلوگیری نکرد.

برادر وجانشین غازان‌خان الجاتیو (محمد خدابنده، ۱۳۰۴-۱۳۱۶)، سیاست برادرش را دنبال کرد، اوبه‌وزیر رشیدالدین واشراف بلندپایه تکیه کرد. اما در زمان پسر وجانشینش ابوسعید بهادرخان (۱۳۱۶-۱۳۳۶) دوباره سررشتهٔ کار به‌دست اشراف نظامی مغول ـ ترك افتاد، در رأس آنها امیرچوپان سرکرده عشایر مغولی سلدوز بود. رشیدالدین به‌سال ۱۳۱۸ اعدام گردید وشکل‌حکومت به‌وضع پیش‌از غازان‌خان، با همان سنت‌ها وروش‌ها، برگشت. تاریخ‌نگار وصاف درباره افزایش مالیات در فارس به‌سال ۱۳۱۸ مطالبی نوشته است. پس از سرنگونی امیر چوپان به‌سال ۱۳۲۷، پسر رشیدالدین، غیاث‌الدین محمد رشیدی به‌وزارت برگزیده شد، او خواست سیاست پدرش را دنبال کند، اما نتوانست از نابودی حکومت ایلخانیان جلوگیرد.

## [illegible] سیاسی ایران

پس ازمرگ ابوسعید در دسامبر ۱۳۳۵، دستگاه حکومت هلاکوئی عرصهٔ ستیزهای داخلی دسته‌های فئودال استانها، که هرکدام یکی از افراد خانواده ایلخانی را آلت‌دست قرار داده بودند، گردید، هریك از آنان کوشش داشتند حکومت را به‌دست گیرند. ازهم پاشیدن‌دولت ایلخانان پس ازکشته‌شدن آخرین ایلخان به‌نام توگاتیمورخان به‌سال ۱۳۵۳ که مدتی درگرگان می‌زیست، انجام گرفت.

در ایران چند دولت مستقل پدید آمدند. اینها یکی پس از دیگری در سالهائی‌که ستیز داخلی‌میان دودمان مغول جریان داشت تشکیل شدند: دولت چوپانی درآذربایجان (۱۳۴۴-۱۳۵۶) به‌وسیلهٔ خان عشیره طلائی (مغول) به نام جانی بیك (۱۳۵۶) نابود گردید؛ حکومت جلایری (۱۳۴۰-۱۴۱۱) نخست عراق‌عرب راگرفت وسپس خان‌عشیره طلائی‌را درآذربایجان مغلوب‌کرد، ارمنستان وقسمتی از عراق عجم‌را به‌تصرف درآورد. چند دودمان ایرانی‌که قبلاً به‌اطاعت ایلخانان درآمده بودند، پس از سقوط آنهامستقل شدند. نیرومندترین این دولت‌ها دولت‌آل‌مظفر بود (۱۳۱۳-۱۳۹۳)، این دولت‌نخست یزد وسپس کرمان (۱۳۴۱) را تصرف کرد، فارس و مرکز آن شیراز را به سال ۱۳۵۴ گرفت وقسمت عمده عراق عجم و اصفهان را به‌متصرفات خود ملحق‌کرد؛ دولت کوچك هرات (دودمان کورت‌ها، ۱۲۴۵ - ۱۳۸۹) قلمرو این حکومت قسمت شرقی خراسان، افغانستان کنونی و سیستان بود. از دولت‌های درجه دوم دولت بندری هرمز قابل ذکر است این‌دولت هر دوساحل خلیج‌فارس را در اختیارداشت. درنتیجهٔ حمل کالاهای‌بازرگانی از هندوستان، چین، عربستان به کشورهای غربی، و وجود بازرگانان واسطه در هرمز،

وضع مالی فرمانروایان هرمز بسیار خوب بود، اینها توانستند ارتش زمینی و دریائی مزدور با ناوگانی جنگی[1] که شمارهٔ آنها بیش از ۳۰۰ فروند بود، تهیه کنند؛ اتابکان لرکوچك واسحقی‌ها در باختر وگیلان نیز بگونهٔ مستقل برقلمرو خود فرمان می‌راندند.

از هم‌پاشیدن دولت هلاکوئی نه‌تنها انگیزهٔ ستیز داخلی بلکه جدائی مالکان‌فئودال گردید، اما در این هنگام خیزشهای مردمی هم با نیروی دهقانان وبینوایان شهری‌آغاز گردید.

هدف قیامهای مردمی از سوئی علیه استیلای بیگانان واز سوی دیگر علیه تشدید استثمار فئودالهای محلی بود. مهمترین جنبش‌های ضد فئودالی قیام سربداران درخراسان (از سال ۱۳۳۷)، جنبش سیدها در مازندران (از اواسط سده ۱۴) بود. در بخش بعد جزئیات این جنبش‌ها ذکر خواهد شد.

---

۱. شهر هرمزکه درکنارهٔ شمالی خلیج فارس قرار داشت، پس از هجوم عشیره مغولی نیکو دری، به‌اطاعت ایلخانان در نیامد، در آغاز سده ۱۴. به‌یکی از جزایر خلیج فارس انتقال یافت. این شهر بندری از لحاظ جهانی دارای ارزش فراوان بود.

# ۱۰
# ایران در دورهٔ بعد از مغول

## جنبش‌های مردمی در نیمه سدهٔ ۱۴-۱۵.

جنبش‌های مردمی در ایران در سده‌های ۱۴-۱۵ از سوئی علیه استثمار فئودالی و از سوی دیگر علیه چیرگی بیگانگان انجام گرفت ـ منظور از بیگانگان دولت‌هائی بودند که از اشراف کوچ‌نشین مغول ـ ترك درست شده و برپایه یاسای چنگیزخان در ایران فرمان می‌راندند. در نخستین مرحله، جنبش‌های دهقانان و بینوایان شهری مشترکاً علیه فئودالهای کوچك ایرانی صورت می‌گرفت که خود اینها هم زیربار زور و تعدی اشراف نظامی مغول بودند. در مرحلهٔ دوم، تضادمیان فئودالهای محلی‌کوچك با اشراف مغول ترك‌که آنان می‌خواستند هرچه زودتر اینان را از سرواکنند ازیکسو، و دهقانان و پیشه‌وران که می‌خواستند استثمار فئودالی از میان برود، برابری اجتماعی برقرار گردد و ضروریات زندگی به‌طور مساوی تقسیم‌گردد، از سوی دیگر، درحال پیشرفت بود.

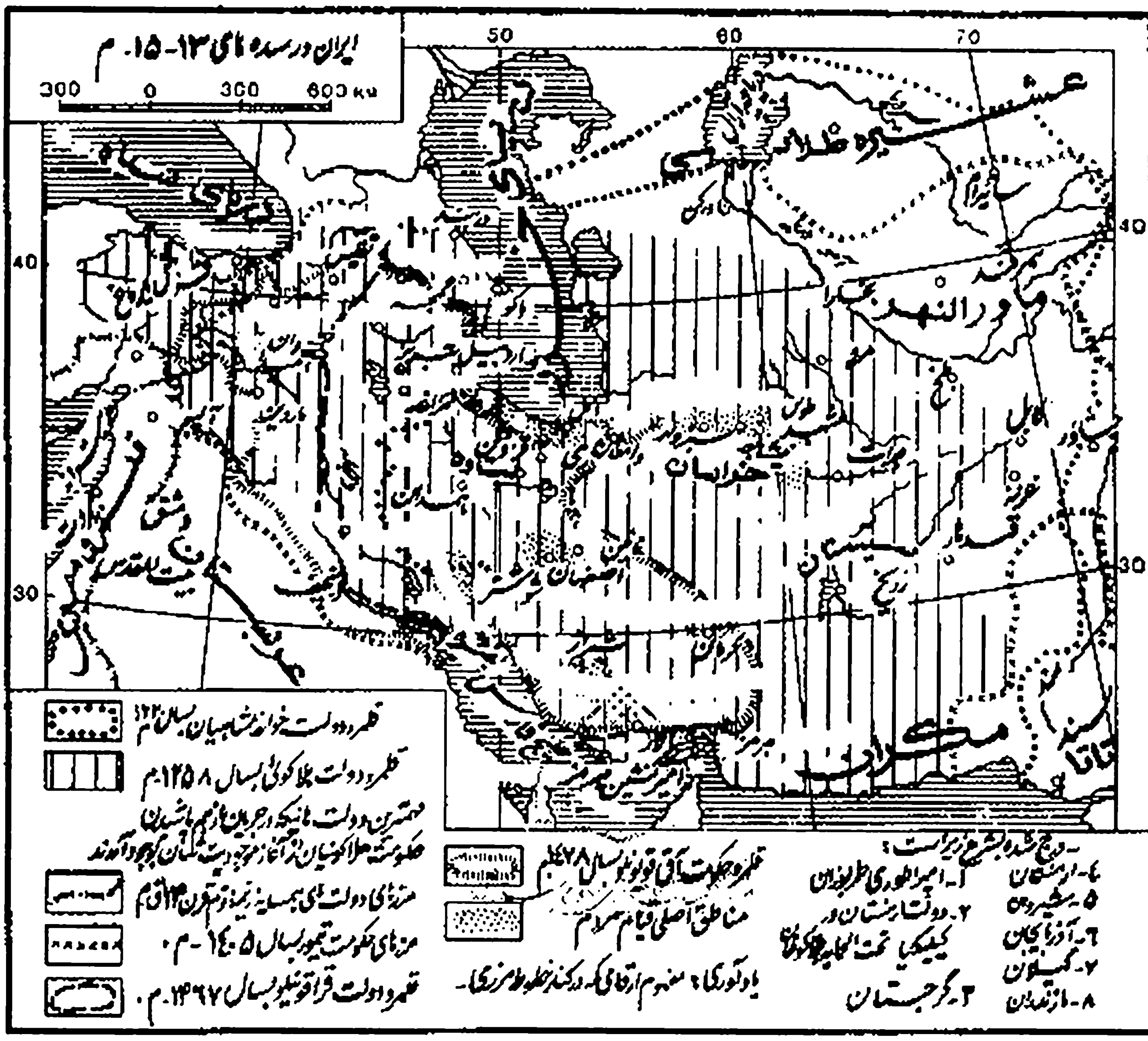
پایهٔ ایدئولوژیك جنبش مردم ضمن سده‌های ۱۴-۱۵ شیعه‌گری بود، چون این مذهب جداً باکیش حکومت مخالفت می‌ورزید ـ کیش رسمی حکومت، سنی‌ای بود که از عرفان اسلامی‌الهام می‌گرفت ـ بگونه‌ای‌که و.و. بارتولد یادآوری می‌کند، شیعه‌گری به‌این انگیزه مورد استقبال مردم قرارگرفت که برآن بود، امام دوازدهم غایب شیعیان

ظهور خواهدکرد، ایمان راستین را به‌مردم ارائه خواهد داد وصلح‌را باخود خواهدآورد. طبق یکی از احادیث، هنگامی که امام دوازدهم مهدی ظهور کند «زمین را از بیداد و زور و ستم پاك و به‌جای آن راستی وداد وصلح را برقرار خواهد کرد»؛ شیعیان اعتماد داشتندکه مهدي با شمشیر، بیدادگران را نابود وبیداد را از روي زمین برخواهدانداخت واینگونه هیچکس نخواهد توانست به‌دیگری زورگوید. جغرافی‌نویس یاقوت می‌نویسد: آن اندازه اعتقاد بازگشت مهدی موعود در میان مردم به‌شدت رواج داشت که درکاشان یکی از مهمترین کانونهای شیعه‌گری در ایران ــ سالخوردگان شهری هر روز صبح‌زود از دروازهٔ شهر خارج می‌شدند، اینها اسبی را با زین‌ولجام مرصع و مزین بدون سوار با خود می‌بردند، تا اگر بگونهٔ ناگهانی امام مهدی ظهورکرد او را سوار براسب کنند وبه شهر بیاورند. مردم با داشتن پندار ظهور امام غایب مهدی، پیش خود در انتظار یك انقلاب اجتماعی بودند.

صوفیگری و صوفیان بگونهٔ ویژه‌ای داشتن ثروت را، به ویژه اگر نامشروع بود یعنی از راه ستم وغارت به‌دست می‌آمد، محکوم می‌شمردند. در صوفیگری ضمن‌محکوم شمردن ثروت و گرایش به‌آئین بینوائی که به عنوان نجات روح از گناه قلمداد می‌شد، اعتراض بینوایان علیه عیش ونوش وشکوه وجلال طبقهٔ حاکم منعکس می‌گردید، امااین اعتراض بگونه‌ای منفی‌بود. درسده‌های ۱۴-۱۵ چندفرقه از درویشان صوفی این‌اعتراض را بگونهٔ فعال درآوردند ودر جنبش‌های مردمی شرکت‌کردند.

## جنبش سربداران

در میان قیامهای مردمی جنبش سربداران از همه مهمتر بود. در سالهای ۳۰ سدهٔ ۱۴، شیخ خلیفه که درویش و شیعه بود ایدئولوگ این جنبش به‌شمار می‌رفت، او تبلیغ خود را به‌شکل اندرزهای صوفیانه با پندار «صلح خواهانه» در سبزوار، در بخش بیهق خراسان آغازکرد. او به‌دست‌یکی از آدم‌کشان‌مأمور از سوی فقیهان سنی به‌سال۱۳۳۵، ترور شد، اما شاگردش، شیخ حسن جوری دنبالهٔ تبلیغات او را گرفت، پیروانش را به نام فرقهٔ درویشی حسنی سازمان داد. هرکس که به‌فرقهٔ او می‌پیوست سوگند یاد می‌کرد وناچار بود خود را مسلح کند وبه‌دعوت شیخ آماده نبرد مسلحانه‌گردد، بیشتر ازپیروان ومریدانش پیشه‌وران وصنعتگران بودند وخود اوهم از میان پیشه‌وران بپا خاسته بود، اما شمارهٔبی‌شماری از روستائیان‌هم به‌این فرقه وارد شدند. شیخ‌حسن جوری درشهرهای خراسان‌گردش می‌کردوزیرپوشش درویشی‌مردم‌را به‌قیام‌علیه دستگاه حاکم برمی‌انگیخت.




امیر مغول به‌نام ارغون شاه او را دستگیر کرد و به‌زندان افکند.

اما خواباندن این جنبش که بگونهٔ توده‌ای آغاز شده بود غیر ممکن بود. در ۱۶ مارس ۱۳۳۷ در روستای باشتین نزدیك سبزوار، جائیکه بیشتر ساکنان آن از مریدان شیخ حسن جوری به‌شمار می‌آمدند، دهقانان چندتن از مأموران مغول راکه به‌خانه‌شان وارد شده وازآنها «شراب‌وزن» می‌خواستند، کشتند. دهقانان‌دریکی ازگردهم‌آئی‌هایشان گفتند: «این مردمی‌که برما چیره‌اند، فراوان زور می‌گویند. اگر خداوند تبارك وتعالی‌به ماکمك‌کند ما ظلم را از میان می‌بریم و ظالم را نابود می‌کنیم و اگر چنین نشد بگذار سرهایمان به‌دار رود (به‌این انگیزه آنها را سربداران می‌گویند). اما زور وبیداد را تاب نخواهم آورد». پسر مالك‌محلی عبدالرزاق جانب دهقانان را گرفت وتودهٔ دلیران‌جوان

که خود را چیزی کمتر از رستم پهلوان نمی‌دانستند، او را به‌رهبری خود برگزیدند.

قیام بزودی اوج گرفت؛ در این‌قیام گذشته از دهقانان و پیشه‌وران، خرده‌مالکان نیز شرکت داشتند. دیری نپائید سربداران شهر سبزوار را به‌تصرف درآوردند و آنجا را مرکزحکومت خود قراردادند (۱۳۳۷-۱۳۸۱). درهمان سالهای نخست قیام، سربداران یك رشته شکست‌هائی به چریك‌های اشراف مغول ـ ترك وارد آوردند، و سرتاسر باختر خراسان را با شهرهای نیشابور، طوس به‌قلمرو خود افزودند.

آخرین ایلخان مغول به‌نام توگاتیمورخان که بـه‌گرگان مهاجرت‌کرده بود، رهبر سربداران را گویا برای بستن پیمان به‌عشیره‌اش دعوت‌کرد، منظورش آن بود که او را هنگام مهمانی پس ازمستی دستگیرکند. امیر سربداران که کرابی نام داشت با ۳۰۰ مرد جنگی (بنابر برخی از اسناد با ۱۰۰۰ تن) به‌اردوگاه ایلخان وارد شد. سربداران که از نیرنگ ایلخان‌آگاه شدند تصمیم گرفتند براو پیش دستی‌کنند. در این مهمانی‌کرابی ایلخان را کشت، افراد سربداران به‌مغولان حاضر تاختند قسمتی از آنها را کشتند وبقیه از زور هراس فرار را برقرار برتر شمردند.

این‌رویداد در ۱۳ دسامبر ۱۳۵۳ پیش‌آمد، در این هنگام گرگان به‌قلمروسربداران ملحق شد. در دستگاه حکومت سربداران پیکار داخلی بین میانه‌روان‌که به خرده مالکان ایرانی اتکا داشتند، وافراطیون‌که هواخواه دوآتشهٔ درویشان فرقهٔ حسنی بودند آغازشد، گروه اخیر نمایندگان پیشه‌وران وتا اندازه‌ای دهقانان بینوا بودند. اینان را شیخ‌حسن جوری‌که به‌وسیلهٔ سربداران از زندان آزاد شده بود، رهبری می‌کرد. او از پنداربرابری اجتماعی دفاع می‌کرد. درجریان این پیکارها فرمانروایان سربداران اغلب عوض‌می‌شدند (در ظرف ۴۴ سال۱۲ امیر عوض شدند). اگرچه غالباً امیران، وابسته به‌جناح میانه‌رو بودند، اما زیر فشار افراطیون گاهگاهی ناچار به‌پیروی ازگرایشهای افراطی می‌شدند.

در زمان‌حکومت سربداران دهقانان فقط $\frac{۳}{۱۰}$ محصول جمع‌آوری شده را به‌عنوان مالیات به‌دولت می‌پرداختند و اضافه براین مبلغ، دیناری از آنها به‌عنوان مالیات گرفته نمی‌شد. فرمانروا، مقربان، نوکران (منظور مستخدمان نظامی است) همه یك‌جور لباس می‌پوشیدند وجامه‌های‌آنها شامل پارچه‌هائی از پشم گوسفند یا شتربود. درخانهٔفرمانروا هر روزگردهم‌آئی‌ای تشکیل می‌شد که حاضران غذا می‌خوردند، در این اجتماع هرکس اعم از ثروتمند و بینوا می‌توانست شرکت کند و غذا بخورد. چریك‌ها معمولاً از میان دهقانان برگزیده می‌شدند، شماره آنها درآغاز۱۲ هزار تن، بعدها ۱۸ هزار تن وسرانجام ۲۲ هزار تن مرد رزمنده بـود، همهٔ اینها از دولت حقوق جنسی می‌گرفتند. رزمندگان سربداران به‌عنوان دلیرترین پیکارجویان نامدار شدند.

در سالهای ۶۰ سدهٔ ۱۴، پیکارداخلی دو دسته ازسربداران به‌نبرد مسلحانه کشانده شد. آخرین فرمانروای سربداران علی مؤید، قیام کنندگان شیخی را در هم کوبید، رهبر درویشان به‌نام‌عزیز و ۷۰ تن‌ازسران‌پیروانش‌را کشت. اما حکومت‌خود علی‌مؤیدبناتوانی گرائید و گرگان ونیشابور را از دست داد.

## جنبش‌مردمی دراستانهای دیگرایران درسدهٔ ۱۴

در اواسط سده ۱۴ رهبرفرقهٔ درویشان حسنی، دومین جانشین حسن جوری، به‌نام سید قوام‌الدین مرعشی، به‌مازندران مهاجرت‌کرد ودرآنجا به‌تبلیغ پرداخت.

جنبش درویشان در مازندران از لحاظ محتوای اجتماعی و ایدئولوژیك با جنبش سربداران فرقی نداشت؛ دراینجا هم به منظور برقراری برابری اجتماعی وتقسیم مساوی مالکیت ضرورتهای زندگی تبلیغ می‌شد. اینگونه به سال ۱۹۳۰ در مازندران حکومت سیدها برقرارگردید.

همتای چنین جنبشی درگیلان هم‌گسترش یافت، درقسمت شرق این منطقه‌حکومت سیدها که مرکزش لاهیجان بود، به فعالیت پرداخت (۱۳۷۵-۱۵۹۲). این دو حکومت بعدها رفته رفته به‌دولت‌های فئودالی معمولی تبدیل شدند.

به‌سال ۱۳۷۳ قیام سربداران درکرمان درگرفت، دولت دودمان آل‌مظفر در آنجا سرنگون شد. قیام کنندگـان خزانهٔ حکومت را تصرف، چند تن از فئودالهای محلی را زندانی وزمین‌های‌اقطاع آنها را مصادره‌کردند. درپایان ۱۳۷۴ کرمان پس ازیك‌محاصره ۹ ماهه‌به‌وسیله ارتش‌آل‌مظفر زیر رهبری شاه شجاع تصرف‌گردید وقیام‌کنندگان سرکوب شدند.

قیام بزرگ سربداران به‌سال۱۳۶۵ درآنسوی مرزهای‌ایران یعنی سمرقند وتوابعش رویداد، درآنجا سربداران مدت یك سال حکومت را به‌دست داشتند.

## ایران درزمان چیرگی‌تیمور و تیموریان

حکومت تیمور که در آسیای میانه آغاز گردید، سرانجام گسترش دامنه‌دار قدرت تیموریان را به‌دنبال داشت. تیمور (در سالهای ۱۳۷۰-۱۴۰۵ فرمانروائی داشت) تلاش می‌کرد تا ضمن ازمیان بردن فتنه‌های فئودالی وسرکوب‌کردن جنبش‌های مردمی، قدرت مرکزی نیرومندی را پدید آورد. او خوب می‌فهمید که بـرای جلب وفاداری و اعتماد

فئودالها به‌ویژه امیران مغول ـ ترک، که معمولاً خودسر بودند و گاهگاهی سر به‌شورش برمی‌داشتند، تنها راه‌حل، تصرف کشورهـای خارجی است، بنابراین او به‌فئودالها وعدهٔ اشغال‌زمین‌های تازه‌وغنائم‌جنگی سرشار را می‌داد. اینگونه‌تیمور برآن شدلشکرکشی‌های تاراجگرانه وخونینی‌را درمناطق عشیرهٔ طلائـی، وپس ازآن در ایران وآسیای باختری، آغاز کند.

شیوه‌های جنگی تیموربسیار بیرحمانه بودند ویرانی‌های فراوانی را به‌بار آوردند، اماویرانیهای ناشی ازلشکرکشی‌های تیموربه‌پایهٔ‌چنگیزخان نرسیدند. برخلاف‌چنگیزخان، تیمور نقشه‌های اقتصادی مشخصی را دنبال می‌کرد. اوکه می‌خواست نظارت کاملی بر راههای‌بازرگانی اروپا ـ آسیا داشته باشد، کوشش داشت کشورهای ایران، ماوراءقفقاز وآسیای غربی‌را تصرف‌کند واینگونه‌کلیه راههای‌کاروان‌رو تجارتی را که از این‌کشورها می‌گذشتند زیر نظارت بگیرد. اما راههای کاروان‌رو شمالی از دشت‌های‌کناره‌های‌دریای سیاه‌ودریای‌خزرمی‌گذشتندوتیمورمی‌پنداشت‌نمی‌تواند تسلط‌دائم‌خود را براین راه‌هااستوار گرداند، برآن شد این راهها را ببندد و بنابراین شهرهای مهمی‌که در سراین راه‌ها قرار داشتند ویران‌کرد ـ این شهرها همانا اورگنج، سرای برکه، هشترخان، آزو وغیره بودند. تیمورکوشش داشت تا به‌حساب غارت و ویرانی شهرهای کشورهای دیگر، سطح اقتصاد ماوراالنهر را بالا به‌برد، وبه‌همین منظور، تأسیسات آبیاری گسترده‌ای را در این منطقه بنیان نهاد، هزاران صنعتکار را ازشهرهای تصرف شده به‌اینجا کوچاند، ساختمانهای‌نوین و آراسته‌ای را در شهرهای این ناحیه بنا کـرد، سمرقند را که به زادگاهش نزدیك بود پایتخت قرار داد ونسبت به‌زیباکردن وآبادی آن همت گماشت.

دوران تصرف واشغال ایران به‌وسیله ارتش تیمور ازسال ۱۳۸۱ آغاز شد وبه‌سال ۱۳۹۳پایان یافت. تیمور به‌سال ۱۳۸۱ هرات‌را تصرف‌کرد وبه‌دنبال آن دودمان‌کورت‌ها را ازمیان برد؛ سبزوار به‌سال ۱۳۸۱ به‌دست تیمور افتاد وحکومت سربداران در آنجا نابودگردید. قیام تازهٔ سربداران‌کـه به‌سال ۱۳۸۳ در سبزوار درگرفت با بیرحمی بسیار به‌وسیلهٔ تیمور سرکوب شد: فرمان داد۲ هزار تن‌ازشورشیان را زنده‌لای دیوارگذاشتند و روی آنها را دیـوار ساختند. پس از اشغال اصفهان به وسیلهٔ ارتش تیمور قیامی زیر رهبری جوان آهنگری درآن شهر درگرفت، ضمن این شورش محصلان مالیاتی تیمور به وسیله شورشیان کشته شدند. ارتش تیمور ضمن سرکوبی این قیام فرمان داد تا ازسرهای کشتگان شهری (گویـا در حدود ۷۰ هزار بودند) برجها ساختند. به سال ۱۳۹۲ تیمور جنبش مردمی را درگرگان سرکوب کرد وحکومت سیدها را در مازندران درهم‌کوبید.

باری تیمور در ایران نه‌تنها مانند متجاوز بیگانه، بلکه به عنوان سرکوب کنندهٔ

خونین جنبش‌های مردمی وارد عمل گردید. بنابراین، قسمتی از فئودالها به ویژه اشراف کوچ‌نشین مغول، ترك، که درایران ازعهدهٔسرکوبی جنبش‌های‌مردمی بازور برنمی‌آمدند، از او پشتیبانی کردند.

باختر ایران وکشورهای ماوراء قفقاز نیز به‌وسیله ارتش تیمور تصرف شد. تبریز به‌سال ۱۳۸۶، وبغداد دوبار، درسالهای ۱۳۹۳ و ۱۴۰۱، به‌دست نیروهای تیمورافتاد؛ حکومت جلایریها تارومارشد وسلطان آن گریخت. به‌سال ۱۳۹۳ قلمرودولت‌آل‌مظفر در فارس وکرمان به‌تصرف تیموریان درآمد. تیمور در زمان زندگیش منطقهٔ باختری ایران با آذربایجان، ارمنستان وعراق عرب را به‌پسرش میرانشاه واگذاشت.

پس ازمرگ تیمور درقلمرو متصرفاتش ستیز داخلی درگرفت. سلطان احمدجلایری از مصر بازگشت و با امیرقره‌یوسف، رهبر یك گروه از اتحادیه عشایر ترکمن «قره‌قوینلو» (به‌معنی گوسفند سیاه‌که تصویرآن روی پرچمشان دیده می‌شد) متحد شد، گروه عشایر نامبرده در حوضهٔ دریاچه وان سکونت داشتند. سلطان احمد به‌کمك عشایر قره‌قوینلو در نزدیکی مردرود ارتش میرانشاه تیموری را شکست داد، وخود میرانشاه به سال ۱۴۰۸ کشته شد. اما پس از این پیروزی برسرتقسیم زمین‌های تصرف‌شده میان متحدان‌اختلاف روی داد وبه‌سال ۱۴۱۰ درنزدیکی تبریز نبردی میان آنها درگرفت. قره‌یوسف‌که‌پیروز شد، فرمان داد سلطان احمد را خفه‌کردند. بنابراین در قلمرو حکومت جلایریان، دولت قره‌قوینلو زمامدارشد (۱۴۱۰-۱۴۶۸)، این‌قلمرو شامل‌آذربایجان، ارمنستان، کردستان، عراق عرب‌بود، قره‌قوینلوها تبریز را پایتخت قراردادند. پادشاهان قره‌قوینلو ـ قره‌یوسف (۱۴۱۰-۱۴۲۰) واسکندر (۱۴۲۰-۱۴۳۷) سرگرم نبردهای پیوسته با تیموریان شدند. دشمن دیگر قره‌قوینلو و متحد تیموریان گروه دیگری از اتحادیه عشایـر ترکمن به‌نام آق‌قوینلو (به‌معنی گوسفند سفیدکه تصویرآن روی پرچمشان‌دیده می‌شد) که عشیرهٔ‌بایندر در رأس آن قرار داشت، بود. هر دوگروه اتحادیهٔ عشایری ـ قره‌قوینلو وآق‌قوینلو ـ در حدود سالهای ۱۳۷۵-۱۳۸۰ تشکیل شدند، اینها ازعشایرکوچ‌نشین غز بودندکه باهجوم مغولها درسدهٔ ۱۳ به‌سوی غرب رانده شدند. قلمرو آق‌قوینلو درقسمت علیای رودخانه دجله و دیاربکر بود.

باقی مناطق ایران به اضافه آسیای میانه درنیمه اول سدهٔ ۱۵ در قلمرو تیموریان باقی ماند. پسر وجانشین تیمور به نام سلطان شاهرخ (۱۴۰۵ - ۱۴۴۷) پایتخش را از سمرقند به‌هرات منتقل کرد، و ماوراالنهر را به عنوان تیول به پسرش الغ بیك واگذاشت (۱۴۰۹ - ۱۴۴۹)؛ شاهرخ خودش بدون واسطه فرمانروائی خراسان را می‌گرداند و استانهای دیگرایران را میان‌شاهزادگان تیموری به‌عنوان تیول تقسیم کرد. او ازتصرف

زمین‌های تازه چشم پوشید، ودر حالیکه از یك پـارچگی رهبری نظامی برخوردار نبود، اغلب به سرکوبی فئودالهای شورشی می‌پرداخت، این شورشها گاهگاهی به‌وسیله خود شاهزادگان تیموری برانگیخته می‌شدند. شاهرخ به‌دستگاه دیوانسالاری‌کشوری‌ایرانی و روحانیان مسلمان متکی بود. او تقریباً روش سیاست داخلی غازان‌خان را دنبال کرد ـ در حالیکه میزان مشخص ودقیقی برای مالیاتها تعیین‌کرد، تا اندازه‌ای وضع دهقانان‌را بهبود بخشید، امااینکارنمی‌توانست بحران عمیق‌اجتماعی‌ایران را ازمیان به‌برد.

شاهرخ پس از یك رشته جنگهائی موفق شد قره‌قوینلو را به سختی شکست دهد؛ جهانشاه قره‌قوینلو (۱۴۳۷ - ۱۴۶۷) خود را تابع تیموریـان خواند. اما پس از مرگ شاهرخ، جهانشاه اعلام استقلال کـرد وخود را سلطان شناساند. او در فـاصلهٔ سالهای ۱۴۵۳و۱۴۵۷، ازستیز داخلی دولت تیموری بهره‌برد، وکلیهٔ ایران‌باختری را به‌تصرف درآورد وبه‌سال ۱۴۵۸ خراسان را گرفت وهرات را اشغال‌کرد، اما همینکه خبر شورش پسرش حسنعلی را در آذربایجان شنید، ناگزیر شد با سلطان ابوسعید سلطان تیموریان پیمان صلح ببندد، او ضمن این پیمان از خراسان چشم پوشید، اما عراق عرب، فارس وکرمان را برای خود نگاهداشت، زمینهائی که در خاور دشت‌کویر ـ خراسان، گرگان وسیستان قرار داشتند زیر تسلط تیموریان باقی‌ماند.

## جنبش‌های‌مردمی‌در نیمه‌یکم سدهٔ ۱۵

به‌سال ۱۴۰۵ سربداران، قیام تازه‌ای را در سبزوار آغاز کردند؛ به سال ۱۴۰۶ قیامی مردمی در مازندران در گرفت و دوباره حکومت سیدها روی‌کار آمد. در خراسان فرقهٔ مذهبی نوینی از شیعه‌هـا به نام حروفی‌ها پدید آمد. بنیان‌گذار این فرقه فضل‌الله استرابادی بودکه با پندارهای نوینی وارد میدان پیکار شد. به سال ۱۳۸۷ تیمور او را نزد پسرش به شیروان فـرستاد، در آنجا میرانشاه او را با دست خودش کشت. حروفی‌ها میرانشاه را ضد مسیحی می‌شناختند، اما دودمان تیمور را نزد خدا ملعون برمی‌شمردند. حروفی‌ها یادگارهای ادبی بسیار پرارزشی باقی‌گذاشته‌اند، آنها ضمن پخش اعلامیه‌هائی برپایهٔ حدیثی، ظهورفوری‌مهدی «فرمانروای‌شمشیر» را پیش‌گوئی‌ویادآوری می‌کردندکه به‌محض ظهور امام غایب، عوامل بیدادگری یعنی فئودالیزم بیدرنگ نابود خواهد شد وحکومت داد و برابری در سرتاسر جهان برقرار خواهدگردید. دیری نپائید که تبلیغات این فرقه درمیان بینوایان و روشنفکران شهرهای ایران، آذربایجان وترك نفوذ کرد.

به‌سال ۱۴۲۷ سلطان شاهرخ در مسجد جامع هرات به‌وسیلهٔ احمد لر که حروفی

بود، از ناحیه شکم زخمی گردید.

در سالهای ۱۴۴۱-۱۴۴۲ یك قیام‌مردمی در خوزستان روی داد. رهبری این‌قیام را یکی از شیعه‌های افراطی به‌نام سید محمد ملقب به «مشعشع» که خود را منادی امام زمان معرفی می‌کرد، دردست داشت. قریب ۱۰ هزار تن از دهقانان وعربهای کوچ‌نشین بینوا پیرامونش گردآمدند؛ مشعشع اینان را متقاعد کـرد که آنچه دام دارند به‌فروشند و اسلحه خریداری کنند. قیام‌کنندگان خود را فدائی می‌نامیدند وبرای رسیدن به‌هدفهایشان ازکشته شدن باکی نداشتند. آنها دودمانهای مالکان محلی را نابودکردند و بسیاری از اشراف را کشتند و اموالشان را به‌تصرف درآوردند. چریکهای استان فـارس علیه این خیزندگان وارد نبرد شدند، اما شکست خوردند. این قیام به‌وسیلهٔ یکی از شاهزادگان دودمان قره‌قوینلو سرکوبه شد. پس از چند سالی دوبـاره مشعشع بازگشت، قیام از نو آغاز گـردید، سرانجام دولت‌کوچکی نظیر حکومت سربداران در خوزستان، بین شوشتر وحویزه، تشکیل داد. بعدها این حکومت طبق معمول ـ به‌شاهزاده نشین‌فئودالی تبدیل گردید.

## حکومتهای‌ایران درنیمه‌دوم سدهٔ ۱۵

پیکار دیرپای دو دولت‌ترکمن نژاد به‌آنجا رسیدکه به‌سال ۱۴۶۷، ارتش قره‌قوینلو به‌سختی از لشکریان آق‌قوینلو در نزدیکی شهر موشای ارمنستان شکست خورد در این نبرد خود جهانشاه کشته شد. پس از این رویداد اوزون‌حسن آق‌قوینلو (۱۴۵۳-۱۴۷۸) که سردار بزرگی بود، به‌سال ۱۴۶۸ آذربـایجان را به‌تصرف در آورد. راست است که سلطان ابوسعید تیموری به یاری پسر جهانشاه شتافت، اما اوزون‌حسن ضمن اتحاد با شیروانشاه فرخ یاسار، ارتش تیموری را دردشت مغان محاصره‌کرد؛ این ارتش ازهم‌پاشید وپراکنده شد و خود ابوسعید هم به‌قتل رسید. هم‌اکنون سرتاسر غرب ایران جزو قلمرو دولت آق‌قوینلودرآمد، اما شرق ایران همانگونه زیر تسلط تیموریان بود. دولت‌تیموری پس از مرگ ابوسعید به‌دومنطقه تقسیم شد ـ آسیای میانه که مرکزش سمرقند، وخراسان که مرکزش هرات بود، درقسمت اخیر سلطان حسین بایقرا (۱۴۶۹-۱۵۰۶) تسلط‌داشت که شاعر نامدار ازبك علیشیر نوائی (۱۴۴۱-۱۵۰۱) از مقربان او به‌شمار می‌آمد.

سلطان‌اوزون حسن آق‌قوینلو شخصیتی برجسته ودر اداره امورکشور بسیارکاردان بود. او به‌منظور تعیین دقیق میزان مالیاتها واز میان بردن باج وخراجهای غیرقانونی تحمیلی به‌رعایا فرمانی به‌نام «قانون نامه» صادرکردکه به‌منزلهٔ آئین‌نامهٔ مالیاتی به‌شمار

می‌آمد، ضمن این آئین‌نامه، مالیات ارضی، به موجب برخی از مدارك، تا $\frac{1}{6}$ محصول کاهش یافت، اما این آسان‌گیری بسیار موقتی بود، وضع دهقانان دوباره به وخامت گرائید. اوزون حسن ناگزیر بود در برابر منافع اشراف کوچ‌نشین اغماض کند ونتوانست حکومت متمرکز نیرومندی را پدید آورد.

اوزون حسن که برای مقابله با تجاوز سرسختانه ترکان عثمانی ناچار به‌پیکار بود، پیمان اتحادی با یکی از مهمترین دشمنان دولت عثمانی یعنی ونیز منعقد کرد. سفیران ونیز یعنی کاترینو زنو، یوسافات باربارو، امبروسی کنتارینی که ضمن سالهای ۷۰ سده ۱۵ در دربار اوزون حسن در تبریز گردآمدند، ایران وکشورهای مجاورش را با درودفراوان ترك گفتند. میان اوزون حسن وفرستادهٔ دولت روس، ایوان سوم ومارکوسوی ایتالیائی هم مذاکراتی انجام گرفت. درجنگ با ترکان، نخست اوزون کامیابی به‌دست آورد، اما بعدها به‌سال ۱۴۷۳ در نزدیکی ترجانه روی رودخانه فرات شکست خورد.

## روابط فئودالی در ایران ضمن سده‌های ۱۴-۱۵

در دولت‌های ایران ضمن سده‌های ۱۴-۱۵ نفط اتحادیه‌هـای جنگی ـ اداری و مالکان فئودالی بزرگ و کوچك نفوذ داشتند. پراکندگی فئودالی و سیستم تیول جنگی در این هنگام پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد، در عین‌حال تمرکز مالکیت ارضی به دست فئودالهای بزرگ بگونهٔ چشم گیری شکل گرفت. فرمانهائیکه سلطان اویس جلایر(۱۳۵۶-۱۳۷۴) برای حقوق‌زیردستانش صادرکرده است، نشان می‌دهندکه درنیمه سده ۱۴مالکان زمین‌های اقطاع نه‌تنها ازمالیات‌های این زمین‌ها بهره می‌بردند، بلکه از مصونیت‌اداری قضائی نیز برخورداربودند. بعدها مالکیت تیول ـ اقطاع به سیورغال (واژه مغولی‌است ومفهومش همان مواجب است) تغییر نام یافت. سیورغال همان‌تیول موروثی‌بود واندازهٔ آن امکان داشت از یك روستا تا یك استان‌کامل را در برگیرد، سیورغال به‌مستخدمان نظامی تعلق می‌گرفت و صاحبان سیورغال از پرداخت مالیات به دولت مرکزی معاف بودند وضمناً از لحاظ اداری وقضائی در برابر دولت مصونیت‌کامل داشتند.

فرمانهای سلطان اویس جلایر (۱۳۵۶ - ۱۳۷۴) نشان می‌دهند که درآن هنگام بستگی دهقانان به‌زمین بیش ازپیش استوارگردید. در یکی از این فرمانها گفته می‌شود: «رعیت‌های‌استان همدان... نبایستی‌از زمینهای‌خودآواره شوند. پنهان‌شدگان (فراریان) باید به‌روستای پیشین خود برگردند، آنها را مجبور کنید در آبادیهای خودشان به کار زراعت پردازند». درفرمان دیگری گفته می‌شود: «حاکمان استانها نباید آنها را [فراریان

را] به‌خود راه دهند وباید به‌سرعت به‌روستاهای پیشین‌شان برگردانده شوند».

در نیمه دوم سدهٔ ۱۵ استثمار فئودالی هرچه بیشترشدت یافت. در یکی ازفرمانهای پایان سدهٔ ۱۵-۲۷ و در دیگری - ۳۱ و در سومی ۱۵ اصطلاح به‌کار رفته که مفهوم آنها مالیات‌ها و وظایف، و حقوقی است که خزانه دولت به فئودالهای مشخصی برپایهٔ واگذاری تیول‌ها یا پاداش‌ها، داده است. درمیان این اصطلاحات از مالیات‌های ارضی، کار اجباری‌وبیگاری نام برده شده است - به‌طورکلی، تقریباً تمام مالیات‌ها و وظایف‌در زمان مغولان رواج‌داشته است، حتی ازکلیه رعیت‌ها، مالیات‌سرانه هم دریافت‌می‌گردیده است - این مالیات همان کوپچور بود که بعدها به مرشماری تغییر نام یافت - جزیه که نوعی مالیات سرانه ویژهٔ نامسلمانان بود (در زمان ایلخانان نخستین از میان رفت) به سال ۱۳۰۶ دوباره برقرارگردید.

گسترش روش معصونیت مالیاتی.درزمین‌های سیورغال ووقف، درآمد خزانه‌دولت را به‌میزان زیادی کاهش داد. از آنجا که همهٔ این مالیات‌های جمع‌آوری شده به جیب مالکان منصوب سرازیر می‌شد طبعاً قدرت مرکزی به ناتوانی گرائید و فئودالهای بزرگ نیرو گرفتند. اشراف نظامی - کوچ‌نشین ترک مغول و کردها در باختر ایران در زمان تیموریان و آق‌قوینلو مانند پیش به‌عنوان رهبران سیاسی برمردم فرمان می‌راندند. این اشراف بانظام کامگی کامل رعایا را اداره می‌کردند اگرچه دهقانان قانوناً آزاد به‌شمار می‌آمد.

در نیمه دوم سدهٔ ۱۵ ایران از لحاظ اقتصادی به سختی سقوط کرد. فرستادگان ونیزی ضمن گزارش‌هایشان دربارهٔ رکودکارکشاورزی در مغرب ایران، دربارهٔ گرانی مواد خواربار ودربارهٔ ویرانی برخی ازمناطق‌یادآوریهائی راکرده‌اند. نابسامانی زندگی‌شهری درآنزمان نیزقابل ذکر است. جمعیت شهرهای بزرگ به‌شدت‌کاهش یافت: جمعیت‌اصفهان به ۵۰ هزار، جمعیت سلطانیه به ۷ هزار تن رسید؛ لار رویهمرفته دارای ۲ هزارخانه و ۵ هزار تن جمعیت بود، درساوه ۲ هزار خانه ودر نائین ۵۰۰ خانه وجود داشت.

دشواریهای اقتصادی و کاهش بی‌اندازهٔ درآمد دولت مرکزی باعث شدکه دولت آق‌قوینلو دو طرح اصلاح مالیاتی را به موقع اجرا بگذارد. نخست معافیت مالیاتی زمین‌های سیورغال‌ها را لغوکرد تا از این راه درآمد دولت افزایش یابد، دوم آنکه اخذ چند فقره مالیات را که برخلاف شریعت اسلام وضع شده بود، لغوکرد تا وضع دهقانان بهبودی یابد. این دو طرح به‌انگیزه پایداری اشراف نظامی با ناکامی روبرو گردید، به نبرد انجامید و احمد - پادشاه در این پیکارکشته شد. پیروزی‌اشراف، ستیز داخلی‌تازه‌ای را برانگیخت ودر نتیجه این ستیزها به‌سال ۱۵۰۰ قلمرو آق‌قوینلو به دو قسمت تقسیم

گردید: سلطان مراد صاحب عراق عرب و عراق عجم و فارس گردید و شاهزاده الوند مالک آذربایجان و ارمنستان شد.

## فرهنگ و ایدئولوژی ایران در سده‌های ۱۳-۱۵

استیلای مغولان موقتاً زندگی فرهنگی ایرانیان را به‌راه نیستی کشاند. حکومت ایلخانیان مغول که از زمان هلاکوخان آغاز شده بود، به‌ادبیات و شعر فارسی توجه نداشت، چون مغولان زبان فارسی را به‌خوبی نمی‌فهمیدند، اما ایلخانیان با علاقه دانشمندان را به‌خدمت گرفتند: این دانشمندان شامل پزشکان، ریاضی‌دانان که از آنان برای اداره کارهای مالی حکومت و ساختمان بهره می‌بردند، کیهان‌شناسان که از آنها برای ستاره‌شناسی در دربار استفاده می‌کردند، تاریخ‌نگاران به‌منظور نوشتن تاریخ ستایش‌انگیز از اشغالگران مغول و خوب جلوه‌دادن اعمال چنگیزخان و نواده‌هایش، بودند. در زمان هلاکوخان ریاضی‌دان و کیهان‌شناس نامدار نصیرالدین طوسی رصدخانه بزرگی را در مراغه بنیان‌نهاد و کتابخانه‌ای را با ۴۰۰ هزار کتاب دایر کرد؛ در اینجا همراه با دانشمندان محلی، ستاره‌شناسان هندی و چینی هم کار می‌کردند. در مرز سده‌های ۱۳-۱۴ تأسیسات وزیر رشیدالدین قابل ذکر است در تبریز محله‌ای به‌نام رشیدیه وجود داشت که متعلق به‌نامبرده بود، او در تبریز کتابخانه‌ای را بنیاد نهاد که ۶۰ هزار کتاب داشت، ضمناً چند مدرسه که در هریک ۶ الی ۷ هزار دانشجو درس می‌خواندند بنیان گذاشت؛ در این شهر بیمارستانی شامل مؤسسات علمی ساخت، در این بیمارستان ۵۰ جراح، چشم پزشك و متخصصان رشته‌های دیگر پزشکی کار می‌کردند. در میان اینان پزشکان سوریه‌ای، مصری، هندی و چینی هم دیده می‌شدند. بیمارستان دیگری در همدان بنیان گذاشت. غازان‌خان هم به‌فرهنگ ایرانی آشنا بود و به‌چند زبان تسلط داشت بیمارستانی بزرگ و چند مدرسه در تبریز بنا کرد.

معماری ایرانی در این دوره نمونه‌های هنری فراوانی را ارائه داده است. ظاهراً در سدهٔ ۱۳ مقبرهٔ بدون تاریخی که منصوب به‌علویان است ساخته شده ـ این مقبره گنبد علویان نام دارد. در سدهٔ ۱۳ـ آغاز سدهٔ ۱۴ مقبره‌های چند پهلوی گنبدی شکلی به‌گونه مقبره‌های مغولی در مراغه، سلماس، اصفهان (مقبره امامزاده جعفر) و شهرهای دیگر ساخته شده‌اند. در مرز سده‌های ۱۳-۱۴ ساختمانهای مهمی در تبریز و حومه آن بنا گردیدند، از آنجمله، مقبره غازان که دارای گنبدی بسیار بلند و با سنگ مرمر تزئین شده بود، و همچنین مسجد وزیر، تاج‌الدین علیشاه گیلانی بودند.[1] برخی از ساختمانهای مهمی

---

۱. این یادگارها هنگام جنگ‌های ایران ـ ترک در مرز سده‌های ۱۶-۱۷ ویران گردیدند.

که درآغاز سدهٔ ۱۴ ساخته شدند، به‌شرح زیراند مسجد ـ مقبرهٔ هشت پهلو و گنبددار الجایتوخان در سلطانیه؛ مسجدی در ورامین با سردر نوک‌تیز و گنبدکه باکاشی‌های لعابی رنگارنگی پوشیده شده است. کنده‌کاریهای عالی‌محراب الجایتوخان درمسجد جامع‌قدیمی اصفهان بسیار جالب است.

در سدهٔ ۱۵ یك مسجد عظیم در مشهد ساخته شد، این مسجد به‌نام گوهرشاد، زن سلطان شاهرخ بناگردیده است؛ مدرسه سلطان‌حسین درهرات نیز درهمان زمان ساخته‌شد. ضمن ساختمان مسجدها، مقبره‌ها، کاخ‌ها تـزئینات‌کنده‌کاری وگچ‌بـریهای ظریف و زیبا به‌منظور روکشی ساختمانها به‌کار رفته است، بیشتر این تزئینات روی سردرهـا، گنبدها و دیوارها انجام می‌گرفت ضمناً کاشی‌کاریها و موزائیك‌های زیبا ازجمله تزئیناتی بودکه برای روکشی ساختمان به‌کار می‌رفت.

نمونه‌های عالی هنر مینیاتور ایران درآنزمان به‌چشم می‌خورد. بسیاری از دست نوشته‌های زیباکه با مینیاتورهای بسیارعالی مزین شده‌اند از آنزمان به‌دست‌آمده‌است. مینیاتورهای سده‌های ۱۳-۱۴ مایهٔ چینی دارند و به‌نظر می‌رسدکه این سبك‌ها به‌وسیلهٔ مغول‌ها به‌ایران منتقل شده‌اند. مینیاتورهای ایرانی این دوره ازلحاظ نمایش فرم‌لباسهای مغولی و ایرانی از اهمیت بسیاری برخوردارند. در سدهٔ ۱۵ آموزشگاهی‌برای تعلیم‌هنر مینیاتور در هرات تشکیل شد، استاد بزرگ این هنر بهزاد (تقریباً به سال ۱۴۵۵ متولد و پس از سالهای۱۵۳۵/۳۶ درگذشته است) بود. هنر دیرین ایران یعنی خوش‌نویسی‌نیز پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد.

دراین دوره سرودن اشعارکلاسیك به‌زبان‌فارسی نیز رایج شد. شاعر نابغه‌ایرانی سعدی (۱۱۸۲-۱۲۹۲) استاد نظم ونثر فارسی ونویسنده معروف‌ترین داستانهای‌اخلاقی درجهان، به‌خلق آثار منظوم و نثر به‌نام گلستان و بوستان وهمچنین مجموعهٔ غـزلهائی درمرثیهٔ تصرف بغداد به‌وسیله هلاکوخان وغیره، همت‌گماشت.

یکی از بزرگترین شاعران ایرانی حافظ (شمس‌الدین محمد ۱۳۲۰-۱۳۹۰) بود. او هم مانند سعدی در شیراز می‌زیست. دیوان (مجموعه اشعار) حافظ اثری هنری‌ممتاز و در نوع خود بی‌همتاست.

از شاعر بلندپایه، ابن یمین (به‌سال۱۳۶۸ درگذشت) که درجنبش سربداران‌شرکت داشت اشعارمردمی وضد فئودالی باقیمانده است، عبید زاکانی (به‌سال ۱۳۷۰ درگذشت) ضمن هجونامه‌اش بگونه‌ای خشمگینانه، تباه‌کاری‌ها، سالوسی‌ها و مفت‌خوریهای اشراف را فاش‌ساخته است. تاریخ‌نگاری ایران در سده‌های ۱۳-۱۴ از پیشرفت قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار بود.

رومی (۱۲۰۷-۱۲۷۳) بود.

دراشعار رومی عرفان افراطی و وحدت وجود با تبلیغ آزادمنشانهٔ انسان‌دوستی، آزاد اندیشی و اعتراض علیه ستم‌انسان برانسان، درهم‌آمیخته‌اند.

پندار صوفیگری دراشعار بسیاری از شعرای این زمان بیان شده است. گاهگاهی صوفیگری به‌منزله پوششی برای آزاداندیشی مذهبی یا فلسفی به‌کار رفته است، چون فلسفهٔ وحدت وجود ممکن است بگونه‌ای پندارالحاد را به‌پوشاند.

دررابطه بابیان مختصر ایدئولوژی صوفیگری، دراین‌دوره هم مانندپیش‌صوفیگری با فلسفهٔ عرفانی‌کشدارش هم «مؤمنان»، هم «ملحدان»، هم‌سنیان و هم‌شیعیان‌را باداشتن ایدئولوژیهای گوناگون به‌سوی خود می‌کشاند. به‌طورکلی عناصر ایدئولوژی صوفیگری که فراگرفتن آن برای صوفیان ضرورت داشت، استقبال از بینوائی و تنگدستی و امید به‌نعمات تخیلی از راه ریاضت زندگی، زیر نظر مربی یا شیخ درویشان (مرشد) بود، چون گویا فقط مرشد می‌توانست با خدا ارتباط داشته باشد.

درمیان خط‌مشی‌های گوناگون فرقه‌های صوفیه می‌توان به‌طورکلی دوجهت را مشخص‌کرد ـ یکی جهت «اعتدال» (قائل شدن به‌توحید) و دیگری جهت «افراط» (قائل بودن به‌وحدت وجود).

ازآنجاکه صوفیگری دارای ایدئولوژی واحدی نبود، نمی‌توان درباره پایگاه اجتماعی این فرقه اظهار نظر کرد محیطهای اجتماعی‌ایکه پیروان روندهای گوناگون صوفیگری از آنجاها برمی‌خاستند، متفاوت بودند، بنابراین فرقه‌های گوناگون دراویش درزمانهای‌مختلف، می‌توانستند گرایش‌های قشرهای گوناگونی رامنعکس‌کنند. گاهگاهی، اعتراض شدید توده‌های مردم علیه‌ستم فئودالی، زیر پوشش نوعی ازایدئولوژی‌صوفی‌ـ گری خودنمائی‌می‌کرد، دراین‌هنگام درویش‌ها نقش فعالی درجنبش مردمی ایفا می‌کردند. اما درعین‌حال، بگونه‌ای محسوس گرایش صوفیگری درجهت منافع طبقهٔ فئودال به‌چشم می‌خورد، دراین‌هنگام ایدئولوگ‌های تز بینوائی یک‌باره تغییر ماهیت می‌دادند و تبلیغ می‌کردندکه مثلاً صوفی هم‌می‌تواند ثروتمند باشد. فقط از نظر روحی نبایستی به‌ثروت علاقه داشته باشد، و خود را صاحب مال به‌پندارد، درویش ثروتمند چیزی جز امانت‌ـ دار اموالش نیست و بایدآنها را در راه خدا صرف کند. پنداشته می‌شدکه چنین درویش ثروتمندی فقط باید مقدار ناچیزی از ثروتش‌را برای مصرف زندگی خودش خرج‌کند و باقی‌را برای منظورهای مذهبی ونیکوکاری به‌مصرف رساند؛ اما هیچکس‌کار اورابازرسی نمی‌کرد و اصلاً قوانین اخلاقی و سنت‌های صوفیگری بگونه‌ای بود که برای مرشدها هیچگونه محدودیتی قائل نمی‌شد. بسیاری از درویشان درمیان‌فئودالها حامیانی‌داشتند،

و اینان هدایای بسیاری ازقبیل زمین و اموال دیگر به‌آنها پیشکش می‌کردند بگونه‌ایکه خود درویش‌ها بعدها به‌فئودالهای بزرگی تبدیل می‌شدند.

کیش رسمی حکومت‌های ایران درسده‌های ۱۴-۱۵ درتمام مناطق به‌غیر ازگیلان و مازندران سنی بود اکثریت جمعیت ایران نیز سنی به‌شمار می‌آمدند. در بیشتر شهرها به‌غیر از چندتائی از قبیل قم، کاشان، سبزوار و غیره، شماره سنیان بر شیعیان برتری داشت. اما با درنظرگرفتن اینکه ازنیمهٔ سده نهم تا آغازسدهٔ ۱۶، بسیاری ازجنبش‌های مردمی درایران زیر پوستهٔ ایدئولوژیهای گوناگون شیعه انجام گرفت، می‌توان پنداشت که بیشتر ساکنان روستاها بگونه‌سری ازآئین شیعه پیروی می‌کردند، اما با به‌کاز بردن اصل «تقیه» آئین خود را سنی می‌نمایاندند.

# ۱۱

# حکومت صفویان (سدهٔ ۱۶ م.)

## صفویان و قزلباشان تا پیش از پایان سدهٔ ۱۵ م.

تشکیل حکومت صفویان به جنبش قزلباشان که تابع «مرشدان» فرقهٔ دراویش صفوی دراردبیل بودند، بستگی داشت. این فرقه اززمان شیخ صفی‌الدین اسحق (۱۲۵۲-۱۳۳۴) که سمت ارشاد این فرقه از دراویش را داشت به‌نام فرقهٔ دراویش صفوی نام‌برده شد. او داماد و شاگرد درویش نامدار شیخ زاهد (به‌سال ۱۳۰۰ درگذشت) بود. کمی پیش از نیمهٔ سدهٔ ۱۵ داستانی برسر زبانها افتادکه شیخ صفی‌الدین دوازدهمین نوادهٔ امام موسی کاظم (به‌سال ۷۹۹، رحلت کرد) است. بعدها پژوهندگان نسل صفویان را به کردها منسوب کردند.

ممکنست، درآغاز فرقه درویشان صفوی درمیان مردم از محبوبیت برخوردار بوده‌اند. شیروانشاه اخستان دوم که تابع ایلخان ارغون‌خان (۱۲۸۴-۱۲۹۱) بود، شیخ‌زاهد را متهم کردکه رعیت‌ها را ازکارکشاورزی باز می‌دارد و او را به‌ویران کردن خانقاهش تهدید کرد. هنگامیکه شیخ صفی‌الدین جای شیخ‌زاهد را گرفت فقط صاحب یك جفت

(قطعه زمین زراعتی است که گویا به‌وسیله یك جفت‌گاو شخم می‌شود) زمین بود، امـا مریدان بسیاری از میان دهقانان وکدخداها و پیشه‌وران داشت. فقط در پایان زندگیش شماره مریدانش بسیارکاهش یافت و منحصر به‌چند بازرگان و فئودال گردید، ولی‌دارائیش به ۲۰پارچه آبادی رسید. درنیمه سدهٔ ۱۵ شیوخ صفوی مالك تمام منطقهٔ اردبیل شدند و به‌فئودالهای روحانی متنفذی تبدیل گردیدند.

در اواسط سدهٔ۱۵، تکیه‌گاه مهم‌شیوخ صفوی، عشایرکوچ‌نشین ترك، آذربایجانی وآسیای صغیر بود، چون اینان پیروآئین شیعه بودند وکوچ‌نشینان و دهقانان زیرپوشش شیعه‌گری علیه حکومت عثمانی‌که سنی‌بود، اقدام می‌کردند. بنا براین ۷عشیره‌کوچ‌نشین، خود را مریدان شیخ صفوی شناساندند: ایـن ۷ عشیره عبارت بودند از شاملو، رملو، استاجلو، افشار، قاجار، تکلیو و ذوالقدر ؛ بعداً شمارهٔ آنها افزایش یـافت. در نیمه دوم سدهٔ ۱۵ این عشایر ترك «قزلباش» نام برده شدند (به‌زبان ترکی یعنی «سر قرمز». اینان کلاههائی را به‌رنگ ارغوانی به‌سر می‌گذاشتندکه به‌نشانهٔ ۱۲امام شیعه ۱۲ خط‌بگونه راه راه روی آنها دیده می‌شد)؛ قزلباشها ریش‌هایشان را می‌تراشیدند و سبیلهای درازی می‌گذاشتند و روی‌سر تراشیده‌شان کاکل بلندی جا می‌گذاشتند.

نفوذ عشایر پیکارجوئی ترك سرشت فرقهٔ دراویش صفوی را دگرگون کرد. اگـر نخستین‌شیوخ‌صفوی دارای سرشتی صلح‌خواهانه وعارفانه بودند، اما در زمان‌شیخ جنید (به‌سال ۱۴۶۰ کشته شد) وشیخ‌حیدر (به‌سال ۱۴۸۸ کشته شد) مرشدهای صفوی‌خوی عارفانه را ترك‌کردند و صوفیگری را فقط به‌عنوان وسیله‌ای بـرای پیشرفت مقاصدشان به‌منظور جلب وفاداری وصداقت مریدان ظاهراً رواج دادند. روش پیکارجوئی‌شیعه‌گری و انجام «جهاد مقدس علیه‌کفار» هم‌اکنون پایهٔ ایدئولوژی این فرقه گردید. با وجود این قزلباشان فقط ازلحاظ سنتی عنوان «درویشی» وصوفیگری را به‌خود نسبت می‌دادند.

شیخ‌جنید و حیدر به‌یاری عشایر قزلباش نامبرده و حتی طوایف طالشی وقره‌داغی پیوسته به‌انجام تجاوزهای غارتگرانه‌ای زیر شعار «جنگ به‌خاطر دیـن» علیه‌کشورهای غیر مسلمان می‌پرداختند ـ این مناطق غیر مسلمان، گرجستان و قلمرو یونانی‌ترابوزان بودند. اینان ضمن این‌هجوم‌ها غنائم جنگی و اسیرانی را به‌چنگ می‌آوردند، اسیران را به‌عنوان برده دربازارهای اردبیل به‌فروش می‌رساندند. قزلباشان ضمن حمله به‌گرجستان هربار از سرزمین شیروان می‌گذشتند. این وضع شاهان شیروان را به‌هراس انداخت وبر آن‌شدند با قزلباشان به‌نبرد پردازند، ضمن‌همین نبردها بودکه شیخ‌جنید وحیدر کشته‌شدند. پس ازکشته شدن حیدر، سلطان یعقوب آق‌قوینلو اردبیل را به‌تصرف درآورد (۱۴۸۸) و پسرحیدر را اسیرکرد، پسر خـردسالی حیدر به‌نام اسماعیل (به‌سال ۱۴۸۷ متولد شده

است) که قزلباشان به‌او وفادار مانده بودند بعدها توانست در گیلان پنهان شود.
شیخ جنید و حیدر به‌عنوان رهبران قـزلباشها از آئین شیعهٔ ۱۲ امـامی پیروی می‌کردند. اما افراد طبقه‌پائین قزلباشان که ازشیعیان متعصب و افراطی به‌شمار می‌آمدند برای شیوخ‌خود مقام و منزلتی‌بی‌اندازه قائل‌می‌شدند و آنانرا مقربان خدا می‌انگاشتند.

## ایران در آغاز سدهٔ ۱۶ و تشکیل حکومت صفوی

در آغاز سدهٔ ۱۶ درایران یك‌پارچگی سیاسی وجود نداشت. بزرگترین حکومت‌ها در ایران سلطنت تیموریان درخراسان ودولتهای آق‌قویونلو بودند. مقارن سال ۱۵۰۰ م. قلمرو آق‌قویونلو میان سلطان مراد (عراق عجم) والوند (آذربایجان وارمنستان)، تقسیم شد. درفارس، یزد، کرمان، عراق‌عرب و دیار بکـر گروه دیگری از آق‌قویونلو حکومت می‌کردندکه اسماً تابع سلطان مراد بودند. در ابرکوه، کاشان، سمنان، سیستان حکومت‌های کوچکی مستقلاً فرمانروائی می‌کردند. در گیلان دوامیرنشین‌شیعه حکومت می‌کردند ـ یکی درلاهیجان (بیه‌پیش) ودیگری در رشت (بیه‌پس). مازندران به‌ده حکومت‌مستقل تقسیم شده بود؛ در خوزستان و حویزه دودمان شیعی مشعشع فرمانروائی داشتند. هریك از این حکومت‌ها تابعانی داشتند. حکومت‌آق‌قویونلو پیوسته مورد تهدید ترکهای عثمانی تجاوزکار قرار داشت. اما وضع تیموریان در خـراسان چنین بود: ازبك‌ها به‌سرکردگی محمدخان شیبانی تمام قلمرو تیموریان را درآسیای میانه به‌تصرف درآوردنـد. پیشرفت روند پراکندگی فئودالی، این هردو دولت را به‌ناتوانی‌کشاند.
قلمرو حکومت‌آق‌قویونلو دراثر ستیزهای داخلـی و جدائی‌خواهی فئودالها از هم پاشید. اصلاحات بدفرجام مالیاتی، سنگینی مـالیات‌های تحمیلی و ستم فئودالـی باعث شدیدتر شدن تضادهای طبقاتی و افزایش هرچه بیشتر ناخشنودی تودهٔ دهقانان گـردید. درچنین اوضاعی قزلباشان با وجود ناکامی‌هـای گذشته‌شان که به‌کشته‌شدن شیخ‌حیدر و سپس قتل پسرش سلطان‌علی گرائید، علیه «ستم‌پادشاه آق‌قویونلو قیام کردند (۱۴۹۵م.)، شخص اخیرکه فکر نمی‌کرد شکست بخورد، منتظر موقع مناسب بود تا آنها را قلع و قمع کند.
در این هنگام ستیز داخلی سختی درسالهای ۱۴۹۸ ـ ۱۵۰۰ میان مدعیان سلطنت دودمان آق‌قویونلو درگرفت و این وضع بیشتر باعث از هم‌پاشیدگی دولت نامبرده گردید. قزلباشان در تابستان ۱۴۹۹ به‌تعرض پـرداختند. اسماعیل که ۱۲ سال بیش نداشت با سر پرستش حسین‌بیك شاملو گیلان را ترك‌کرد و به‌قرارگاه تابستانی ایل اوستاجلو وارد

شد، ایلیان بااحساسات فراوان ازاو استقبال‌کردند. اسماعیل‌همراه ۳۰۰ قزلباش‌به‌اردبیل حمله‌کرد، اما نتوانست آنرا تصرف‌کند. امیران عشیرهٔ اوستاجلو تصمیم گرفتند به‌سوی باختر بروند ـ از طریق قره باغ، شوراگل و کاگیزمان به ارزنجان رهسپار شدند و منظورشان این بودکه از قزلباشان‌آسیای‌صغیر کمك دریافت‌کنند. درپایان ۱۴۹۹- ۷هزار قزلباش زیر پرچم شیخ‌اسماعیل جوان‌گرد آمدند. اینان به‌سوی شیروانشاه فرخ یاسار تاختند ارتشش را درهم شکستند، به‌سال ۱۵۰۰ شماخی و به‌سال ۱۵۰۱ باکو را تصرف کردند اما نتوانستند شیروانشاه را کاملاً مطیع‌کنند

به‌سال ۱۵۰۱ قزلباشان، ارتش الوندآق‌قوینلو را درهم شکستند و وارد تبریزشدند اینگونه تبریز وسرتاسر آذربایجان را به‌تصرف درآوردند. اسماعیل جوان به‌سال ۱۵۰۲ خود را «شاهنشاه» اعلام داشت. اینگونه حکومت صفوی در ایران بنیان‌گذاری شد. اسماعیل نخستین‌بار در تبریز ضمن خطبه‌ای پیروی ایران را ازآئین شیعه ۱۲ امامی اعلام داشت و آشکارا سه خلیفهٔ نخستین صدر اسلام را لعنت کرد، اگرچه ۳/۲ ساکنان تبریز سنی بودند.

به‌سال ۱۵۰۳ ارتش شاه‌اسماعیل اول (۱۵۰۲-۱۵۲۴) ارتش مراد آق‌قوینلو را درهم شکست و مراد ناچاربه‌بغداد گریخت. درسالهای ۱۵۰۳-۱۵۰۴ قزلباشان، قزوین، قم، کاشان، اصفهان، شیراز، یزد وکرمان را تصرف‌کردند. درفاصلهٔ سالهای ۱۵۰۶ و ۱۵۱۰، آنها ارمنستان، کردستان وعراق عرب بابغداد را گرفتند. درهمین هنگام‌قلمرو تیموریان خراسان به‌سال ۱۵۰۷ به‌وسیلهٔ کوچ‌نشینان ازبك اشغال‌گردید. بیگمان پیکار میان اینان و قزلباشان برسر حاکمیت مطلق ایران، اجتناب ناپذیر بود. شاه اسماعیل‌اول به‌سوی خراسان لشکرکشید، ضمن نبردی‌که بین ارتش او و ازبکان درنزدیکی مرو درگرفت، ازبکان به‌سختی شکست خوردند و به‌سال ۱۹۱۰ محمدخان شیبانی سرکردهٔ اینان کشته شد. اینگونه خراسان و سیستان به‌قلمرو صفویان افزوده شد. گیلان و مازندران قبلاً زیر اطاعت دولت صفوی درآمده بود. قزلباشان برای تصرف‌آسیای میانه‌کوشیدند، اما به‌سال ۱۵۱۲ از ازبکان شکست سختی خوردند.

## دولت صفوی درسدهٔ ۱۶ـم.

حکومت نوینی که صفویان بنیان نهادند (۱۵۰۲-۱۷۳۶) به‌نام دولت صفوی یا قزلباش موسوم گردید. خاورشناسان نخستین اروپائی، دولت صفوی‌را حکومتی وابسته به‌ملیت ایرانی می‌شناختند. این نظریه درست نیست، در دولت صفوی ضمن سدهٔ ۱۶هیچ

یك از ایرانیان در دستگاه حکومت شرکت نداشتند. اما اینکه پادشاهان صفوی لقب «شاهنشاه» را برای خود برگزیدند به‌انگیزه ملیت ایرانی‌شان نبود: اختیار این لقب در زمان ساسانیان هم گویای آن‌بود که این شاهان خود را فرمانروای همهٔ شاهان دیگر که وابسته به ملیت‌های گوناگونی بودند می‌شناساندند، همتای‌این اصطلاح در اروپای‌قرون وسطی هم معمول بود، مثلاً امپراطوری روم.

سازمان حکومت صفوی‌که با زور عشایر کوچ‌نشین ترك پدیدآمده بود، آمیخته‌ای از عشایر و ملت‌های ناجور و نا هم‌آهنگ بود. دراین حکومت تا پیش از پایان سدهٔ۱۶ نقش رهبری سیاسی را اشراف نظامی ـ کوچ‌نشین قزلباشان‌ترك وآذربایجانی ایفامی‌کردند. ارتش اصولاً شامل چریکهای وابسته به‌عشایر کوچ‌نشین قزلباشان و غیره بودند، شمارهٔ ناچیزی از افرادارتش را چریکهای فئودالهای ساکن‌محلی تشکیل‌می‌دادند. عناصرایرانی (دیوان سالاران کشوری وقشر روحانیان) در دستگاه حکومت نقش درجهٔ دوم را داشتند، درباریان و ارتشیان به‌زبان آذربایجانی سخن می‌گفتند؛ خود شاه اسماعیل اول به‌زبان آذربایجانی شعر می‌گفت. اما در دبیرخانه بنابر سنت ها زبان فارسی چیز می‌نوشتند، در زمان سلجوقیان، خانهای مغول و جانشینانشان هم همین رسم برقرار بود.

آئین شیعه امامی‌که کیش دستگاه حکومت بودبایستی اجباراً به‌وسیله‌کلیه‌مسلمانان تابع پذیرفته می‌شد. سنی‌ها و شیعیان افراطی یعنی پیروان صوفیگری افراطی (ملحدان) زیرپیگرد قرار می‌گرفتند. برعکس مسیحیان ویهودیان آزاد بودند ومی‌توانستند به‌ایمان خود پا برجا باشند: شاه اسماعیل به‌اسقف بزرگ ارمنیان امتیاز داد و از میسیونرهای کاتولیك پشتیبانی‌کرد، چون دشمن بزرگ صفویان‌فقط ترکان عثمانی‌سنی بودند. صفویان از وجود مسیحیان بهره می‌بردند به‌ویژه با بازرگانان ارمنی و میسیونرهـای کاتولیك، ازلحاظ انجام‌کارهای تجارتی مثلاً صدور ابریشم، روابط نیکوئـی برقرار کردند ضمناً با دیپلماتهای‌کشورهای اروپائی هم تماسهائی گرفتند.

شیعه‌گری‌که به‌عنوان‌کیش دولتی در ایران رواج یافت، سیمای اصلیش را که‌قبلاً ایدئولوژی توده‌های مردم بود، از دست داد وبه‌تکیه‌گاه فئودالیسم تبدیل‌گردید. رژیم دولت‌های صفوی رسماً شاهنشاهی و شیعی مذهب بود (طبق افسانه‌هائـی‌که شایع شده بود نژاد صفویان به‌امام موسی کاظـم امام هفتم می‌رسید) و پـادشاهان صفوی خود را جانشینان امام دوازدهم غایـب، محمدمهدی، پیش از ظهور، می‌شناساندند. شاه همچنین خود را شیخ یا مرشد فـرقهٔ صوفیان صفوی مـی‌شمرد. قزلباشان (اشراف و رزمندگان معمولی) همانگونه خود را «درویش» و «صوفی» و مرید شاه‌که «شیخ درویشان» بـود قلمداد می‌کردند، اما عملاً اینان‌هیچگاه به‌درویشان‌صوفی پیشین‌نمی‌مانستند، وپندارهای

صوفیگری و روش‌های «فقیری» را از یاد برده بودند. تنها تعصب شیعه‌گری را آنهم به‌عنوان پوشش ایدئولوژیك برای جنگ با دولت‌های سنی (ترکهای عثمانی، خانهای ازبك آسیای میانه) نگاهداشتند، ودولت صفوی همانگونه مانند دولت‌های پیشین‌ایران، دولت اشرافی بود.

## روابط فئودالی‌درایران سدهٔ۱۶

جامعهٔ فئودالی ایران در سدهٔ ۱۶ چندان فرقی با جامعه‌های سده‌های ۱۴ - ۱۵ نداشت. نقش رهبری سیاسی را مانند پیش اشراف نظامی عشایرکوچ‌نشین‌ایفا می‌کردند؛ هم‌اکنون این نقش به‌دست عشایر قزلباش یا کرد افتاده بود. سران عشایر کوچ‌نشین یا شاخه‌های آنها زمین‌های معینی را دراختیارگرفتند (اولکا). والیان ایالات (بیگلربگی‌ها) وحاکمان شهرستان‌ها از میان اشراف این عشایر برگزیده می‌شدند؛ و بنابراین غالباً این اولکاها و حتی قشونها (چریکهای عشایری مأمور خدمت دراین‌زمین‌ها) پس ازتصویب شاه بگونه موروثی به‌این والیان یا حاکمان واگذار می‌شدند.

گذشته از یورت‌ها (زمین‌های عشایرکوچ‌نشین در سده ۱۶) املاك ارضی فئودالی و خصوصی، مانند سابق و به‌این شرح وجود داشتند: زمین‌های دولتی (دیوانی)، املاك خانواده سلطنتی (خاصه)، املاك وقف، ملك‌های خصوصی، سیورغال‌ها. اما نسبت بین آنها تغییرکرد. زمین‌های خاصه، یورت‌ها و تا اندازه‌ای زمین‌های دیوانی افزایش‌یافتند. اما زمین‌های املاك خصوصی و سیورغال‌ها کاهش یافتند. صفویان سیورغالهای پیشین را نگاهداشتند اما از واگذاری سیورغالهای تازه خودداری کردند، چون سیورغالها از حقوق کامل مالکیت به‌اضافه حق وراثت برخوردار و از پرداخت هرگونه مالیات ارضی معاف بودند و ازلحاظ قضائی واداری مصونیت‌کامل داشتند البته همه این‌امتیازات‌به‌زیان دولت مرکزی تمام می‌شد.

صفویان ترجیح می‌دادند به‌جای حقوق و پاداش مستخدمان و اشراف به‌آنها تیول واگذار کنند، این رسم درآغاز سده ۱۵ معمول شد اما در زمان صفویان بگونهٔ گسترده‌ای رواج یافت. ضمن سده‌۱۶، درآمد فئودالی ـ مالیاتی زمینی به‌عنوان مواجب یا پاداش هنگام عزیمت به‌مأموریت، به‌مأموران بلندپایه واگذار می‌شد، این‌تیول بسته به‌موقعیت ممکن بود مادام‌العمر یابگونه موقت باشد اما موروثی نبود، ضمناً مصونیت اداری و قضائی هم نداشت. به‌طورکلی بیشتر زمین‌های زراعتی به‌هر شکلی به‌تصرف اشراف نظامی قزلباش‌ها درمی‌آمدند. امیران و بیك‌های قزلباش نه‌تنها رهبری عشایر

و فرماندهی چریك‌ها را به‌عهده داشتند بلکه به‌عنوان مالك بزرگ زمین، دهقانان قلمرو خود را مورد استثمار فئودالی قرار می‌دادند.

وضع افراد ایلیاتی‌کوچ‌نشین که در چارچوب سازمان عشیره‌ای، هستهٔ ارتش را تشکیل می‌دادند بارها بهتر از دهقانان ساکن روستاها یعنی رعایابود. رعیت‌ها مانندپیش ناچار بودند درقید مالکان فئودال به‌زمین وابسته باشند. اینان‌که روی زمین‌های خاصه یا دیوانی، یازمین‌های‌متعلق به‌مأموران بلندپایه دولت‌کار می‌کردندمورد استثماربیرحمانه تری قرار می‌گرفتند، چون مالکان تازه‌به‌دوران رسیده دراندوختن ثروت شتاب داشتند و درباره رفاه نسبی دهقانان اصلاً دلسوزی نمی‌کردند، اگرچه رعیت‌های روستائی‌قانوناً آزاد شناخته می‌شدند. این‌دهقانان مانندپیش، درآمد معمولی را ازلحاظ محصول ومالیات (ازجمله مالیات ارضی‌که به مالوجهات شهرت داشت) یا درآمد مالیاتی (روی زمین‌های تیول و سیورغال) به‌مالك می‌پرداختند. روش انجام وظایف اجباری مانند سابق برقرار بود: این وظایف، انجام بیگاری یا کار اجباری برای دولت، تهیه آذوقه و علیق ارتش، پذیرائی ومنزل دادن به‌مأموران وغیره بودند. درشهرها طبق قانون مغولان‌ازبازرگانان و پیشه‌وران مالیاتی به‌نام تامگا می‌گرفتند. دربارهٔ سنگینی این نوع مالیات، یادداشت یك بازرگان‌گمنام ونیزی‌که دربارهٔ شهر تبریز نوشته (۱۵۱۴- م.) به‌جا مانده است. او می‌نویسد اندازه این‌مالیات برای مسلمانان ۵٪ وبرای نامسلمانان ۱۰٪ بهای‌کالای مورد معامله بود.

## سیاست‌داخلی وخارجی‌صفویان‌در زمان اسماعیل‌اول و طهماسب اول

تشکیل دولت‌های صفوی وپیشروی‌آنان به‌سوی باختر، سلطان بایزید دوم سلطان ترك (۱۴۸۱-۱۵۱۲) را سخت‌نگران کرد. چون‌ساکنان بیشتر متصرفات‌آسیای صغیر او شیعیانی بودندکه برای قیام‌آمادگی‌داشتند. به‌موجب اطلاعاتی‌که.شخصیت سیاسی‌ونیزی به‌نام ماربنو مالوتو داده، $\frac{4}{5}$ ساکنان مسلمان آسیای‌صغیر، شیعه و با صفویـان موافق بودند. سلطان بایزید قصد جنگ را نداشت؛ او نمایندگانی را نزد شاه‌اسماعیل فرستاد و مذاکرات صلح‌آمیزی را با او آغازکرد.

به‌سال ۱۵۱۱ درآسیای‌صغیرکوچ‌نشینان و دهقانان شیعه قیام‌عظیمی را علیه‌ترکها آغازکردند. این قیام را یکی از قزلباشان عشیره تکلیو به‌نام حسن‌اوغلی ملقب به‌شاهقلی رهبری می‌کرد. سلطان ناگزیر شد نیروی بزرگی ازچریك‌ها را گردآوری کند. این قیام

با دشواری سرکوب شد. شاه اسماعیل کمکی به‌این قیام نکرد مهاجران آسیای صغیر را که به‌تبریز آمده بودند به‌سردی پذیرفت. ظاهراً شاه از قدرت ترکها هراس داشت و نمی‌خواست کار را به‌قطع رابطه با بایزید به‌کشاند بنابراین زیر تأثیر وسوسهٔ درگیری درآسیای‌صغیرقرار نگرفت، علاوه براین‌ازمیان قزلباشان‌آسیای‌صغیر بسیاری‌ازهواخواهان شیعهٔ افراطی یعنی عناصریکه طرفدار ایدئولوژی توده‌های مردم بودند، وجود داشتند، شاه‌اسماعیل و فئودالهای بلندپایه قزلباش از این‌رفقای موقتی به‌انگیزهٔ داشتن پندارهای اجتماعی ومذهبی‌شان، پیش‌خود، می‌ترسیدند. پس از استواری وضع صفویان در ایران ناگزیر بایستی خود را از دست اینها خلاص می‌کردند.

پسر و جانشین بایزید دوم، سلطان سلیم (۱۵۱۲-۱۵۲۰) که مردی‌دلیر و جنگجو بود، سیاست‌گسترش خواهی را دنبال می‌کرد. برای آنکه عقب جبهه را آرام نگهدارد درآغاز سخت به‌پیگردشیعیان آسیای‌صغیر پرداخت. به‌سال۱۵۱۳، ۴۰ هزار تن‌از شیعیان را کشت و بسیاری از آنانرا به‌زندان افکند. سلیم‌که خود را برای لشکرکشی به‌ایران آماده می‌کرد چهارنامه برای اسماعیل فرستاد، ضمن این‌نامه‌ها بالحن مغرورانه واهانت آمیزی او را به «کفر» و«بی‌شرفی» متهم‌کرد و از اوخواست تا توبه‌کند، درغیراینصورت «تمام قلمروش را با زور تصرف خواهدکرد». درآوریل ۱۵۱۴ سلیم اول جنگ را آغاز کرد؛ ترکها در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ در نبردی نزدیك چالدران قزلباشهارا به‌سختی شکست دادند. و موقتاً تبریز را گرفتند. سلیم اول پیشنهاد صلح اسماعیل را ردکرد و به‌جنگ با ایران‌ادامه داد؛ جانشین او سلطان سلیمان قانونی (۱۵۲۰-۱۵۶۶) به‌جنگ ادامه‌داد.

این جنگ و بیشتر جنگ‌های میان ایران وعثمانی زیر پوستهٔ پیروان شیعه و سنی انجام‌گرفت، اما واقعیت این بودکه این پیکارها برسر تصرف سرزمینهای‌مهم استراتژیك که از آنها راههای کاروان‌رو تجارتی می‌گذشتند، جریان داشت. درمراحل نخستین این جنگ، ترکها برنده بودند و ایران فقط به‌دفاع می‌پرداخت. ترکان ارمنستان باختری، کردستان وعراق عرب(بغداد، به‌سال۱۵۳۴وبصره به‌سال۱۵۴۶) راتصرف‌کردند، به‌باختر ایران تاختند وسه‌باربگونهٔ موقت تبریز رااشغال‌کردند (۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۴۸) و حتی اصفهان رابه‌سال۱۵۴۸ گرفتند. به‌سال۱۵۵۵ پیمان‌صلحی درامامیه‌با شرایط زیر بین‌ایران

شاه طهماسب اول (۱۵۷۶-۱۵۲۴) که کودکی ده‌ساله بود به‌تخت سلطنت نشست، درآغاز بازیچهٔ دست خانهای قزلباش وسلطانها بود. به‌سال ۱۵۲۵ میان رهبران عشایر رملو و استاجلو این بحث درگرفت که کدام یك از آنها نایب‌السلطنه و مربی‌شاه باشند، این بحث به‌ستیز داخلی گرائید. به‌سال ۱۵۲۶ عشیرهٔ استاجلو سر به‌شورش برداشت، به‌سال ۱۵۳۱ عشیرهٔ شاملو قیام‌کرد و تبریز را به‌باد تاراج گرفت. امیران‌قزلباش تاآنجا از قدرت مرکزی‌شاه پیروی می‌کردندکه خواسته‌هایشان مبتنی بر واگذاری زمین‌به‌عنوان حقوق و اشغال مقامهای عالی، برآورده می‌شد.

شاه طهماسب اول برخلاف پدرش اسماعیل که بسیار پر تـوان و مردم‌دار بود، فرمانروای با استعدادی به‌شمار نمی‌آمد. اما هنگامیکه به‌سن بلوغ رسید کوشش داشت کلیه‌کارهای رهبری را به‌دست‌گیرد. اوبه‌میزان مالیاتهای ارضی‌افزود؛ چندبار به‌ماوراء قفقاز لشکرکشید و قدرت حکومت مرکزی را در گرجستان خاوری استوار کرد؛ به‌سال ۱۵۳۸ شیروان را رسماً به‌قلمروش افزود، دولت شیروانشاه را منحل و قیامهای‌مردمی آنسامان را سرکوب‌کرد. خانهای ازبك بخارائی و خانهای خـوارزم پیوسته به‌خراسان تجاوز می‌کردند. ضمن نبردهائی با ازبکان به‌دفاع اکتفاکرد. این جنگ‌ها هم زیر پوستهٔ پیکار شیعه و سنی انجام می‌گرفتند؛ قانون سنیان ساکن آسیای میانه مانند ترکان چنان بودکه اسیرکردن و به‌بردگـی بردن ساکنان صلح‌جـوی شیعه را حلال می‌شمردند ـ و دولت‌های سنی از این‌حق بهرهٔ فراوان می‌بردند.

تلاشهای شاه طهماسب اول به‌منظور اجرای سیاست تمرکز در دستگاه دولتی به نتیجه نرسیدند. اواغلب ناچار می‌شدکه استانهای شورشی وحتی‌امیران متمرد قزلباش‌را سرکوب‌کند. به‌سال ۱۵۳۵ فرمانروای‌گیلان (بیه‌پس) به‌نام امیر دوباج شورید. به‌سال ۱۵۳۸ محمد صالحی‌که یکی از اشراف محلی استرابـاد بود، درآن دیار دولت مستقلی را تشکیل داد. به‌سال ۱۵۴۷ برادرتنی شاه‌طهماسب القاص میرزا که بیگلربگی شیروان بود، می‌خواست از دولت مرکزی جدا شود و در قلمرو خود حکومت مستقلی را بنیان نهد. او دراین‌کار کامیاب نشد و ناگزیر به‌سلطان ترك پناه برد. به‌سال ۱۵۵۰ درمنطقه استراباد عشایر ترکمن طغیان‌کردند، این‌شورش به‌سال ۱۵۵۸ سرکوب‌شد.

پس ازبستن پیمان صلح اماسیه، شاه طهماسب‌کوشش داشت‌که جنگی میان‌ترکان وایرانیان‌درنگیرد. به‌سال۱۵۵۹ پسرسلطان‌سلیمان ترك، یعنی‌بایزید، علیه پدرش شورید، چون ناکام شد، درجستجوی پناهگاهی درایران بود. امکـان داشت با پناه دادن وارث تاج وتخت دولت عثمانی و حمایت از او، دولت ایران امتیازات‌چشم‌گیری به‌دست‌آورد، اما شاه طهماسب ترسو پس از دوسال مذاکره او را به‌سلطان‌سلیم تحویل داد و به‌ازای

این‌خیانتش پول کلانی گرفت. هنگامیکه همایون تیموری دومین‌سلطان امپراطوری «مغول کبیر» در هندوستان، به‌منظورهائی از پیگرد سلطان وقت از هندوستان گریخت و به‌سال ۱۵۴۴ به‌ایران پناه برد، شاه نه‌تنها او را پذیرفت، بلکه کمکش کرد تا به‌سال ۱۵۵۵ به هندوستان برگشت و به‌سلطنت رسید. شاه‌طهماسب به‌ازای‌این‌کمك، استان‌قندهار وتوابعش را دریافت کرد.

به‌سال ۱۵۵۳، هنگامیکه راههای دریائی تجارتی انگلستان از طریق دریای سفید و شاهزاده‌نشین تابع روسیه و هشترخان ایجاد شد، نخستین بار روابط تازه‌ای میان دولت‌های اروپائی وایران پدیدآمد، دولت‌های نامبرده به‌برقراری روابط تجارتی باایران ازطریق روسیه علاقه‌مند بودند، این‌راهها از قلمرو ترکیه می‌گذشتند. از راههای ولگا ـ دریای خزرکه در قلمرو روسیه آباد شده بودند، بازرگانان انگلیسی، بهره می‌بردند. نمایندهٔ انگلیسی کمپانی بازرگانی «مسکو» آنتونی جنکینسون، همراه با سفیر انگلیس چنسلر وارد روسیه گردید و به‌وسیله ایوان چهارم «مخوف» پذیرفته شد، این هیئت پس از دیدار از مسکو نخست به‌بخارا (۱۵۵۸ - ۱۵۵۹) و سپس از راه ولگا ـ خزر به ایران رهسپارگردید (۱۵۶۱ - ۱۵۶۳). ضمن‌راه جنکینسون، از سوی بیگلربگی‌شیروان، عبدالله‌خان استاجلو پذیرا شد. اینها در شماخی موافقت کردند تا کالای مربوطه به‌بازرگانان

گسیل دارد، اما شاه به‌خواسته‌آنها ترتیب‌اثر نداد، ظاهراً، چون‌مدت‌ها افراد ارتش‌شاه حقوق ومقرری خود را دریافت‌نکرده بودند، به‌آنها اعتماد نداشت. یوسف‌بیك اوستاجلو به‌عنوان والی تبریز برگزیده شد او مأموریت یافت با شورشیان وارد مذاکره شود. یوسف‌بیك موفق شد، کلانتران وکدخدایان محله را متقاعدکند تا ازپیکار با اشراف‌دست بردارند؛ میان آنها توافق حاصل شد و هر دوطرف برای اجرای مواد توافق سوگند خوردند. اما این توافق بینوایان شهری را راضی نکرد و میان هواخواهان پهلوان یاری و رزمندگان همراه یوسف‌بیك نبرد درگرفت، فقط به‌سال ۱۵۷۳ یعنی دوسال پس‌ازآغاز قیام، ارتش شاه موفق شد این‌قیام را سرکوب‌کند.

چگونگی این قیام شاه‌طهماسب اول را به‌هراس افکند، او فقط به‌اعدام چند تن از رهبران و ۱۵۰ تن از فعالان قیام اکتفاکرد، اجازه نداد توده‌ها سرکوب و شهر به‌وسیلهٔ ارتش ویران‌گردد. برای دلجوئی از ساکنان شهر، شاه ساکنان تبریز را از پرداخت همه مالیات‌ها معاف‌کرد.

پائین‌آمدن سطح زندگی در شهر شاه‌طهماسب را ناچارکردکه ازقسمتی ازعوارض چشم بپوشد، مالیات و عوارض کالاهای مورد معامله پیشه‌وران و سوداگران در ایران بسیارگران بود. بنابراین شاه برآن‌شد این مالیات‌ها را به‌میزان زیادی تخفیف دهد، اما عوارض ورود و صدورکالا از خارج همانگونه باقی ماند.

## ایران درپایان‌سدهٔ۱۶ ـ م.

شاه‌طهماسب اول در ماه مه ۱۵۷۶ درگذشت، پس از درگذشت او میان اشراف قزلباش آشفتگی فراوانی حکمفرما گردید، شاه ۱۲ پسر داشت، طبق معمول هریک از آنها نزد یکی از سران عشایر قزلباش که عنوان سرپرستی یا لله‌گری آنها را داشتند، به‌سر می‌بردند. امیران هریك ازاین‌عشایرقزلباش‌فرزند شاه‌را دست‌پرورده‌خودمی‌انگاشتند. امیران عشیره اوستاجلو دست‌پرورده خود؛ حیدرمیرزا را به‌عنوان شاه شناساندند، اما امیران عشایر دیگر شورش‌کردند و پس از زدوخوردهای خونین او را کشتند. امیران عشیره افشار قدرت را به‌دست‌آوردند، دست‌پروردهٔ آنها اسماعیل بود که به‌فرمان پدرش شاه‌طهماسب ۱۹ سال در زندان دژ قهقهه به‌سر می‌برد.

شاه اسماعیل دوم (۱۵۷۶-۱۵۷۸) به‌آزمندی وبیرحمی شهرت یافت، اوبه‌کشتار دسته‌جمعی دست زد و ۶ برادرش را کشت. کوشش داشت با سنیان متحد شود و لعن فرستادن‌به‌سه خلیفهٔ نخستین‌صدر اسلام را منع‌کرد، این اقدام اونفرت اشراف وروحانیان

شمعه‌را برانگیخت. گویا دراثر مصرف بی‌اندازهٔ تریاك ناگهان درگذشت، برخی‌ازمنابع تاریخی اظهار داشتندکه او را مسموم‌کرده‌اند.

شورای‌عالی (دیوان عالی) امیران و بلندپایگان، پسر شاه‌طهماسب‌اول، سلطان محمد را که ملقب به‌خداینده بود، به‌نام محمد خداینده، شاه اعلام داشتند (۱۵۷۸ - ۱۵۸۷)، این مرد ناتوان و بی‌اراده، زیر نفوذ زنش‌که مادر دو فرزند حمزه و عباس‌بود قرارگرفت، او به‌اشراف بلند پایهٔ ایرانـی و علمای روحانی متکی بود، و می‌پنداشت می‌تواند به‌کمك آنها موضوع تمرکز را در دستگاه حکومت برقـرارکند. به‌همین انگیزه بعدها به‌تحریك امیران قزلباش‌کشته شد.

به‌سال ۱۵۷۸ سلطان‌مراد سوم، ترك (۱۵۷۴-۱۵۹۴)، علیرغم پیمان صلح سال ۱۵۵۵ اماسیه دژ قارص را اشغال و از آنجا حمله به‌ایران را آغازکرد. هم‌اکنون طرح ترکها چنان بودکه کشورهای شرقی مـاوراء قفقاز وکناره‌هـای باختری دریای خزر را به‌تصرف درآورند تا راههای ولگا - خزر را که مهمترین شاهراههای تجارتی بودند زیر نظارت خود بگیرند. ارتش ترك به‌گرجستان خـاوری، ارمنستان خاوری و آذربایجان یورش برد و در همه‌جا تخم‌مرگ و ویرانی را کاشت. پیشرفت ترکها نخست دراثر دفاع دلیرانه وارث تاج وتخت یعنی حمزه میرزا متوقف شد، ارتش او دوبار ترکان راشکست داد. اما خود حمزه میرزا دراثر توطئهٔ امیران قزلباش کشته شد. در سالهای ۱۵۸۵ - ۱۵۸۸ ترکها تمام خاك شیروان، قره‌داغ و آذربایجان را اشغال‌کردند، تبریز را گرفتند و این شهر را به‌سختی ویران‌کردند. پس از تصرف تبریز حتی سیدها را از شهر خارج، به‌استانبول بردند و آنها را به‌عنوان برده فروختند، با این وضع تکلیف مردم دیگرمعلوم است‌که چه به‌سرشان آمد!

دراین‌میان درخراسان فرزند شاه خداینده به‌نام عباس‌میرزا که‌کودکی خردسال بود والی اسمی خراسان به‌شمار می‌رفت، سرپرست او به‌نام علیقلی‌خان شاملو ضمن اتحاد با با مرشدقلی‌خان اوستاجلو و پشتیبانی عشایر زیر رهبریشان، به‌سال ۱۵۸۱ عباس میرزا (متولد ۱۵۷۱. م) را شاه ایران اعلام‌کردند و قصدشان‌آن بودکه به‌نام این‌کـودك در سرتاسر ایران فرمان رانند. اینان پس از آنکه ازکشته شدن حمـزه میرزا یگانه مخالف نیرومندشان آگاه شدند هردو به‌سوی قزوین رهسپار وآن شهر را اشغال‌کردند. شاه‌محمد خداینده درآن هنگام سرگرم سرکوبی جنبش مردمی درفارس بود، با ارتشش فارس را رها

اقتصادی هراسناکی رنج‌می‌برد. استانهای شمال‌غربی ایران‌زیر اشغال ترکان بود، قسمت

# ۱۲
# استواری دولت صفویان

## ایران درمرز سده‌های شانزدهم ـ هفدهم. م.

در آغاز فرمانروائی شاه عباس‌که بعدها لقب «کبیر» یافت اوضاع داخلی و خارجی ایران بسیار آشفته بود. ارمنستان خاوری، شیروان، آذربایجان می‌جوشیدند ومرزهای غربی کشور زیر اشغال ارتش ترك بودند. نیروهای خـانهای ازبکی ـ بخارائی تقریباً سرتاسر خراسان را در تصرف داشتند. وضع مردم استانهای غربی وشرقی بسیار آشفته بود، ترکهاوازبکان، گروه‌گروه‌از این مردم‌را دستگیر، از زادگاههای خود بیرون‌می‌بردند و به‌عنوان برده می‌فروختند. راه ولگا ـ خزر وهمچنین راههای‌کاروان‌رو تجارتی‌بندرهای مدیترانه‌همه به‌وسیلهٔ ترکها بسته شدند. میزان‌بازرگانی خارجی‌وداخلی سخت‌کاهش‌یافت. ضمن رابطه با این انگیزه‌ها وهمچنین در نتیجه سیاست مالیاتی شاه سابق اقتصاد ایران‌به ورطه سقوط سرازیر می‌شد.

در درون ایران پیوسته میان عشایر قزلباش و مالکان فئودال محلی ستیز داخلی‌در جریان بود، و حتی در اثر تحمیل مالیات‌های سنگین قیام‌های مردمی اوج می‌گرفت. به سال ۱۵۸۸، شاهوردیخان والی لرستان قیام کرد، وبه‌سال ۱۵۸۹ شاهزاده رستم میرزا کوشش داشت سیستان‌را تصرف‌کند. عشایرقزلباش ذوالقدر در فارس و افشار درکرمان‌قیام

کردند. فرماندار محلی اصفهان به‌نام یوسف‌بیك به پاخاست و به سال ۱۵۹۰ شاه ناچار شد با او از در سازش درآید. درجنگل‌های گرگان گروهی از دهقانان به‌نام «سیاه پوشان» به‌جنگ‌های چریکی علیه دولت می‌پرداختند.

در گیلان احمدخان لاهیجانی حاکم پیشین بیه‌پیش که به‌وسیله شاه خدابنده ابقا شده بود به سال ۱۵۰۹ مستقلاً با ترکها رابطه برقرارکرد و آشکارا از دولت شاه جدا شد، اما سرانجام به وسیله ارتش شاه قلع و قمع شد و گریخت. در این هنگام شاه تمام خاك گیلان رابه‌ملك شخصی‌خودش تبدیل‌کرد. در رابطه با افزایش مالیات‌ها قیام «چرکین جامگان» یعنی توده‌های مردم آغازگردید، این قیام هم به‌سال ۱۵۹۳ به‌وسیله ارتش‌شاه سرکوب شد. در همان سال خیزش‌مردمی طالش ولرستان، وبه‌سال ۱۵۹۶ قیام سیدمبارك در خوزستان فرونشانده شد. شاه عباس به مازندران لشکر کشید و چهار دودمان محلی حاکم آن سامان را برانداخت و این استان را هم به‌املاك شخصی خودش افزود.

دولت شاه‌عباس اول به‌دولت تزاری روس زیر فرمانروائی فدورا ایوانویچ پیشنهاد عملیات جنگی مشترك علیه ترکها را داد، منظورش آن بودکه سواحل دریای خزرقفقاز وشیروان را که مرکز صدور ابریشم بود از ترکها پس بگیرد. به‌اصرار دولت روس سفیر شاه‌عباس به‌نام هادی‌بیك (دراسناد رسمی‌روس آندی‌بیك ذکر شده است) درمسکو رسماً متعهد شدکه دولت ایران دربند وباکو را به‌دولت روس واگذارکند. اما روسیه‌که دراثر جنگهای طولانی‌باکشورهای اروپائی ناتوان شده بود وازتهدید لهستان وسوئدبیم‌داشت، صلاح ندانست خود را با دولت نیرومند ترك درگیرکند، وبه‌انجام عملیات جنگی جزئی در مرز شمالی داغستان اکتفا کرد.

به‌سال ۱۵۹۰ شاه‌عباس ناگزیر شد به بستن پیمان صلح استامبول با ترکها تن در دهد، ضمن این پیمان، گرجستان شرقی، ارمنستان شرقی، شیروان، آذربایجان (به غیر از اردبیل و طالش)، قسمت مهمی از لرستان و قسمتی از مناطق غربی ایران از جمله شهرهای همدان وزنجان، به‌دولت عثمانی واگذارگردید. شاه از درنگی‌که به‌وسیلهٔ‌پیمان صلح با ترکها پدید آمده بود، بهره‌برد و نیروی خود را صرف سرکوبی قیامهای داخلی ونبرد با ازبکان‌کرد. او ضمن نبردی قطعی در هرات ازبکان را شکست سختی داد؛ ضمن سالهای ۱۵۹۷-۱۵۹۸ سرتاسر خراسان ازجمله شهرهای نیشابور، مشهد، هرات ومروبه تصرف شاه درآمد.

## اصلاحات وسیاست داخلی شاه عباس اول

سیاست داخلی شاه عباس اول برپایه پیکار با پراکندگی فئودالی و جدائی خواهی مالکان بزرگ فئودال، استواری قدرت مرکزی وتبدیل ایران به‌یك حکومت یك‌پارچه‌و نیرومند، استوار بود. بنابراین شاه از همان آغاز سلطنتش به آن گروه از طبقه فئودالها متکی شدکه به‌ایجاد یك قدرت مرکزی نیرومندگرایش داشتند ـ بیشتر دیوانسالاران، به ویژه در خراسان، ایرانی بودند. در ارتباط با این سیاست اداری، نقش رهبری دستگاه حکومت از عناصر کوچ‌نشین ترك ـ آذربایجانی، بـه شهرنشینان ایرانی منتقل گردید. بزرگترین‌دستیارشاه‌عباس‌در انجام این‌سیاست وزیرش حاتم بیك‌اردوبادی وپس از اوپسرش ابوطالب‌بیگ‌که به‌جای پدر منصوب شد، بود.

شاه‌عباس با پشتیبانی عناصر ایرانی‌کوشش داشت تا نیروهای تولیدی داخلی‌ایران را احیاکند، واز همه مهمتر به‌آبـادی مناطق مرکزی ایران و عراق عجم که بزرگترین شهر آن اصفهان بود، همت‌گماشت، و به‌سال ۱۵۹۸ شاه پایتختش را به‌این شهر منتقل کرد. برای انجام این منظور شاه به‌اصلاحات مالیاتی دست زد. در سالهای ۹۹/۱۵۹۸ در سرتاسر عراق عجم مالیات دامداری «چوپان بیگی» را لغو کرد، مالیات‌های دیگر را به میزان چشم‌گیری کاهش داد. اصفهان و توابعش به مدت یکسال از پرداخت مالیات معاف شد، بعدها به‌سال ۱۶۱۳ مدت این معافیت به ۳ سال‌رسید. پس از آن مالکان و دهقانان از پرداخت مالیات ارضی به مدت یکسال معاف شدند، دهقانان املاك خاصه و دولتی هم از پرداخت بهرهٔ مالکانه بخشوده شدند. این تخفیف شامل مردم جنگ زدهٔ خراسان اعم ازروستائیان ساکن وکوچ‌نشینان هم‌گردید. تعدادی از شهرها که زیراشغال ترکها بودند (اردوباد، دربند وغیره) پس ازآنکه آزاد شدند از معافیت‌مالیاتی برخوردار شدند. افزایش‌مالیات‌ها که درسالهای ۷۰ـ۸۰ سدهٔ ۱۶ مقرر شده بود، لغوگردید. انجام این اقدامـات بیگمان وضع دهقانان وشهرنشینان را بهبود می‌بخشید ومنظور شاه را که احیای اقتصاد کشور بود عملی می‌کـرد، حتی شاه برای از هم پاشاندن قدرت اشراف قزلباش به‌پشتیبانی ساکنان ایرانی متکی شد.

دولت شاه‌عباس اول خوب می‌فهمیدکه‌کامیابیهای ارتش ترك تاحدی به‌سازماندهی نظامی آن ارتش‌بستگی داشت، زرمندگان ارتش ترك بگونهٔ دائم در خدمت ارتش‌بودند، در صورتیکه در ایـران غیر از یکان ۶ هـزار نفری گارد سوار شاه، بقیه رزمندگان را چریکهای فئودالی تشکیل می‌دادندکه در اصل‌وابسته به‌عشایرکوچ‌نشین بودند. بنابراین شاه‌عباس در کنار چریکهای فئودالی، ارتش منظمی شامل ۱۲ هـزار تن تفنگچی پیاده، توپچیان‌که از میان جوانان ایرانی برگزیده می‌شدند ویکانهای سوار به‌نام «غلامان» که اجباراً ازمیان جوانان ارمنی وگرجی انتخاب ودر ایران آموزش دیده وبه‌دین اسلام در

آمدند، سازمان داد. شمارهٔ چریکهای قزلباش که از دولت حقوق می‌گرفتند، به ۳۰ هزار تن کاهش یافت. به‌طورکلی در زمان شاه‌عباس ۱۲۰ هزار تن رزمنده وجود داشت که از میان آنها ۴۵ هزار تن جزو ارتش منظم و ۷۵ هزار تن چریک فئودالی بودند. در زمان جانشین شاه‌عباس شمارهٔ ارتش منظم کاهش یافت.

تاریخ نگار انگلیسی ملکلم ضمن نوشتن‌تاریخش ادعاکرده است که گویا شاه‌عباس اول سازمان چریکهای عشایری قزلباش را منحل و به‌جای آنها سازمان چریکی تازه‌ای به‌نام «شاهسون» به‌وجود آورده است. هم‌اکنون نادرستی این ادعا به‌ثبوت رسیده‌است. از منابع تاریخی دیگر استنباط می‌شودکه چریکهای عشایری قزلباش وجود داشته‌اند. از نوشته‌های اسکندر منشی چنین‌برمی‌آیدکه ۱۵عشیره قزلباش با ۳۵امیرفعالیت‌می‌کرده‌اند. فقط عشیره تکلیو که اغلب باعث شورش می‌شد، طبق فرمان سال ۱۵۹۶، منحل اعلام واز هم پاشیده شد.

اصلاحات نظامی شاه عباس اول نیز دارای اهمیت سیاسی بود. تشکیل کادر دائمی

باقیماندگان، شاه‌درحومهٔ‌اصفهان‌محله‌ای به‌نام جلفاساخت، به‌جلفای نوساز خودمختاری داده شد. بازرگانان ارمنی جلفای‌نو، کارگذاران شاه درصدور ابریشم ومعاملهٔ با خارج بودند. در آنزمان ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی‌ازکالاهای مهم صادراتی ایران به شمار می‌آمد.

شاه‌عباس‌که می‌خواست به‌جمعیت استانهای مرکزی ایران بیفزاید فرمان دادشمارهٔ زیادی ازدهقانان‌وپیشه‌وران‌وصنعتگران‌را ازارمنستان‌خاوری، شیروان، گرجستان خاوری به‌اصفهان‌کوچ دهند، به‌ویژه پس‌از سرکوبی‌قیام مردمی‌گرجستان‌که سرکردهٔ آنهاگئورگی ساکادزِ بود به‌سال ۱۶۲۳، این تصمیم اجرا گردید (از کاختی تنها تا ۱۰۰ هزارتن به ایران کوچ داده شدند).

در زمان شاه عباس اول اصلاحات پولی انجام یافت. واحد پولی جدید عباسی شامل یك مثقال (۴/۶ گرم) نقره‌ومعادل ۲۰۰ دینار بود؛ تومان = ده‌هزار دینار یا ۵۰ عباسی بود. اما در ایران سکه‌های پولی‌گوناگون با ارزش‌های مختلف، از جمله‌پولهای ترکی واروپائی رایج بود.

بنا به ملاحظات سیاسی شاه عباس برآن شد سنی‌های هواخواه ترکان یا خانهای ازبك را از زادگاههایشان به‌خارج کوچ دهد. بنابراین ملاحظات سیاسی شاه ازروحانیان مسیحی پشتیبانی می‌کرد. به‌آنها ازلحاظ پرداخت مالیات وغیره امتیازاتی داد، به‌ویژه به کشیشان ارمنی وکاتولیك ارج می‌نهاد چون از آنها بـه‌عنوان نمایندگانش در رابطه با دادوستدهای اقتصادی ومناسبات سیاسی‌کشورهای اروپائی بهره می‌برد.

برای‌گسترش‌دامنه بازرگانی وصنعت، شاه ناگزیربود به‌امنیت راههای کاروان‌رو به‌پردازد، بنابراین پیکار بی‌امانی را علیه راهزنان آغازکرد، کاروانسراهای بی‌شماری را در راهها ساخت وجاده‌های نوبنی را بنیان‌نهاد ـ از آنجمله شاهراه وسیعی را درطول کنارهٔ دریای خزر در مازندران ساخت‌که درازای آن ۲۷۰ کیلومتر و کف آن ازتخته سنگ فرش شده بود. چند شهر را از پرداخت مالیات معاف‌کرد.

در زمان شاه‌عباس اقدامهای گسترده‌ای به‌منظور ایجاد ساختمانها انجام گرفت، پایتخت یعنی اصفهان نوسازی شد. درنیمهٔ سدهٔ هفتم این‌شهر یکی‌از بزرگترین‌پایتخت‌ها با میدانها و خیابانهای وسیع بود، پیرامون آن به ۳۸ کیلومتر می‌رسید و جمعیت آن ۶۰۰ هزار تن‌بود (درپایان سده ۱۶ فقط ۸۰هزار تن جمعیت داشت)، در حومه‌اصفهان ۱۵۰۰ پارچه آبادی پدید آمد. دراصفهان و شهرهای دیگر بازارهای سرپوشیده، پل‌ها، مسجدها، مدرسه‌ها، کاخهاوغیره ساخته شدند. کارهای آبیاری دقیق ومهمی انجام‌یافت: در نزدیکی‌کاشان سد معروفی به نام بندکوهرود بناگردید. سدهای کوچکتر دیگری ساخته

شدند.

## سیاست خارجی شاه‌عباس اول. ایران‌درزمان‌جانشینان شاه‌عباس

شاه‌عباس که خود را برای جنگ با ترکها آماده‌می‌کرد، کوشش داشت باکشورهای اروپائی، که با ترکها دشمنی داشتند، روابط سیاسی برقرار کند. به‌سال ۱۶۰۰ او یك هیئت‌نمایندگی‌سیاسی به‌سرکردگی حسینعلی‌بیك، همراه با انتونی‌شرلی انگلیسی به‌مسکو، پراگ، ونزد امپراطور آلمان، به روم پیش پاپ وبه اسپانیا فرستاد. به‌سال ۱۶۰۲ سفیر امپراطوری‌آلمان وفرستادهٔ پادشاه اسپانی‌وپرتقال به‌ایران وارد وبه‌حضور شاه‌رسیدند.

به‌سال ۱۶۰۳ شاه‌عباس‌جنگ تازه‌ای را علیه ترکها آغازکرد؛ در این جنگ‌برای نخستین‌بار پس از صدسال ارتش ایران به تعرض علیه ترکها پرداخت وتاکتیك دفاعی به ترکان تحمیل‌شد. به‌سال ۱۶۰۳ شاه صفوی برترکان چیره شد وارتش شاه تبریز، جلفا، نخجوان وایروان را به‌تصرف درآورد. درفاصله سالهای ۱۶۰۳ و ۱۶۰۷ ارتش ایران، آذربایجان، ارمنستان خاوری، گرجستان خاوری ولرستان (تمام‌سرزمینهائی راکه‌ترکان در فاصله‌سالهای۱۵۷۸و۱۵۹۰ اشغال‌کرده‌بودند) را تصرف‌کرد. دراین‌هنگام‌ساکنان‌شهرهای باکوودربند علیه‌اشغالگران ترك قیام وشهرهایشان را به‌ارتش‌شاه تسلیم‌کردند. درجنگ با ترکها، سردار ایرانی الله‌وردی‌خان که ارمنی نژاد بود شهرت فراوانی‌کسب‌کرد. بنابر پیمانی‌که به‌سال ۱۶۱۲ در استانبول بسته شد، ترکها از استانهای تصرف شده به‌وسیله ایرانیان چشم پوشیدند؛ ومرز میان قلمرو ترك وایران همان مرزهای سال ۱۵۷۸ تعیین

کاروان‌رو داخل ایران یا صدور از راه دریائی به شمار می‌رفت این کالاها معمولاً[۲] از هندوستان، چین، عربستان وکشورهای اروپای باختری به‌آن جزیره وارد و به‌مقصدهایشان صادر می‌شدند. بیدرنگ پس ازکشف راههای دریائی پیرامون افریقا وهندوستان به‌وسیله واسکودگاما به‌سال ۱۴۹۸، پرتغالیها باناوگان جنگی نیرومند چند نقطه را درکناره‌های افریقا و حتی نقاطی را در باختر هندوستان (گوا وغیره) اشغال کردند. به سال ۱۵۰۷ پرتغالیها هرمز را گرفتند و بعداً آنرا از دست دادند، اما به‌سال ۱۵۱۵ دوباره آنرا تصرف

وبه‌سال ۱۶۳۹ پس از مرگ شاه‌عباس اول پایان یافت.

درزمان شاه‌عباس‌اول‌دولت صفوی به‌منتهای‌قدرت رسید. شاه‌عباس ازشخصیت‌های ممتازدولتی ونظامی به‌شمار می‌رفت، او علاقه‌بسیاری به‌تکنیك وفرهنگ مادی‌کشورهای اروپائی داشت، دانشمندان وهنرمندان را تشویق می‌کرد. در عین حال مردی بیرحم و خودکامه بود، یکی از کارهای زشت اوکشتن پسر بزرگش صفی میرزا بودکه نزد مردم محبوبیت فراوان داشت ضمناً فرمان داد دوتن از پسران کوچکترش را هم کور کنند.

نوه و جانشین شاه عباس اول شاه صفی (۱۶۲۹ - ۱۶۴۲)، جوانی بیمارگونه، هوسباز و بیرحم بسود، او بیشتر نزدیکان شاه عباس را از خود راند، به پر ارزش‌ترین سرداران پدر بزرگش، امامقلی‌خان بدگمان شد و فرمان کشتن او را داد. وضع سیاست خارجی ایران در زمان او به‌ناپایداری گرائید. هجوم ازبکان از سرگرفته شد، اگرچه‌این هجوم دفع گردید، اما قندهار به‌وسیله ارتش مغول کبیر، شاهجهان تصرف گردید. ارتش سلطان مراد چهارم ترك (۱۶۲۳-۱۶۴۰) تعرض را آغازکرد لشکریان ترك چند شهر از جمله تبریز وهمدان را گرفتند و ویران کردند، به‌سال ۱۶۳۸ بغداد به‌دست ترکان‌افتاد. جنگ با انعقاد پیمان قصرشیرین پایان یافت (۱۶۳۹)، به‌موجب این پیمان در مرزهای ایران و ترك تجدید نظر شد و برمبنای قرارداد سال ۱۶۱۲ این مرزها تعیین گردید. از این زمان به‌بعد تا سال بیستم سدهٔ ۱۸ میان ترك وایران صلح برقرار بود.

پس از شاه صفی‌پسرش شاه‌عباس دوم‌که مردی صلح‌خواه وآرام بود به‌سلطنت‌رسید (۱۶۴۲-۱۶۶۶). درزمان اواقتصاد ایران به‌پیشرفت‌چشم‌گیری نائل‌آمد، روابط‌بازرگانی وسیاسی ایران با اروپای غربی افزایش یافت. هلندیها دربازرگانی ایران نخستین نقش‌را به‌عهده داشتند، اینها حق صدور ابریشم را بدون‌گمرك از دولت ایران به‌دست آوردند. جهانگردان اروپائی آنزمان از رونق شهرها وامنیت راههای تجارتی ایران یادکرده‌اند. عمال بازرگانی فرانسوی در اصفهان وبندرعباس به فعالیت می‌پرداختند. روابط تجارتی ایران وروس هم استوار شد، اینگونه درشماخی یك کاروانسرای «شاهی» برای‌بازرگانان روسی ایجاد گردید، در این‌محل، کالاهـائی ازقبیل قلع، مس، چرم وپوست سمور مورد داد وستد قرار می‌گرفت. اما درآن هنگام نخستین بـرخورد جدی میان دولتین ایران و روس پیش آمد. در اثر تاراج‌کاروان بازرگانان شیروانی، دولت شاه، قزاقهای تاراجگر را به‌این‌کار متهم‌کرد، به‌سال ۱۶۵۳ بیگلربگی شاه باچریکهای زیرفرمانش به‌کشورهای ماوراء قفقاز ومرز دژ روسی یعنی شهرك سونژن حمله‌کرد. بازرگانان روسی در ایران و بازرگانان ایرانی در خاك‌روسیه بازداشت شدند. به‌سال ۱۶۶۲ این اختلاف برطرف شد. استانهای کنارهٔ دریـای خزر به سال ۱۶۶۷ در معرض حمله قزاقهای دشت «دن» قرار

قشون وحتی انجام وظایف مسکن‌دادن وپذیرائی مأموران دیوانی و بیگاری به رعیت‌ها تحمیل‌می‌شد. از نامسلمانان ۲۰ تا ۵۰ ساله‌مانند پیش مالیات سرانه «جزیه» رامی‌گرفتند. تمام دهقانان موظف بودند که در موارد گوناگون برای مالکان وحاکمان، پیش‌کش‌های جنسی یا نقدی به‌اندازه‌ای مختلف، به‌عنوان عیدی وغیره تقدیم کنند.

رایج‌ترین شکل استثمارفئودالی دهقانان دریافت بهرهٔمالکانه بگونه سهم محصول بودکه گاهگاهی بهای آن نقداً ازکشت‌کار دریافت می‌گردید. «سهم ارباب» از زمین (که غالباً موروثی بود) $\frac{1}{5}$ تا $\frac{1}{4}$ محصول اززمین‌های زراعتی، وبیشتر از $\frac{1}{4}$ از باغ‌ها تعیین شده بود. اما این سهم، در صورتیکه دهقانان علاوه برزمین وآب، دامهای‌کارگر یا بذر را از ارباب می‌گرفتند افزایش می‌یافت، در چنین مواردی این سهم ممکن بود به ۸۰٪ و حتی ۹۰٪ جمع محصول، با مالیات‌های مقرره، برسد.

بنا به آنچه که جهانگرد کمپفر درسدهٔ ۱۷ یادداشت کرده است، در روستاهای حومهٔ اصفهان که روابط کالائی ـ پولی رایج بود، بهرهٔمالکانه، بیشتر نقداً از دهقانان وصول‌می‌گردید ـ اینان‌بایستی برای هرجریب (قطعه زمینی به‌مساحت ۲۵۰۰ مترمربع) زمین زیرکشت ۳۳ عباسی می‌پرداختند. از زمین‌های شخصی شاه، در صورتیکه شاه به عنوان مالك، زمین را با آب‌وبذر به‌دهقانان واگذار می‌کرد، دهقانان بایستی $\frac{2}{3}$محصول را (به‌اضافه مالیات) به شاه تسلیم می‌کردند. اگر شاه دهقانان منطقه‌ای را به اصطلاح آزاد می‌گذاشت‌ومالیات‌آنها را می‌بخشود، در اینصورت‌سهم شاه به$\frac{3}{4}$ محصول می‌رسید؛ اگرشاه دهقانان را ازکاراجباری (بیگاری) معاف می‌کرد، دراینصورت سهم بهرهٔمالکانه شاه به $\frac{7}{8}$ محصول بالغ می‌شد. دهقانان مانند پیش «مردمی آزاد» به‌شمار می‌آمدند، اما در شرایطی که از هرگونه حقوقی محروم بودند زیردست مالکان یا مباشران خود کامه به زندگی ادامه می‌دادند: نظامیان ومأموران حکومت کـه در خانه‌های دهقانان اقامت می‌گزیدند، اگر آنچه را که می‌خواستند برایشان آماده نمی‌گردید، میزبانشان را سخت کتك می‌زدند، آنها را وادارمی‌کردندکه برایگان برایشان‌کارکنند، دهقانان ناگزیربودند اسبان یا دواب‌سواری وباریشان را به‌رایگان علیق‌دهند وپرستاری‌کنند، گاهگاهی‌پولهائی بازور به‌عنوان پیشکشی از آنها گرفته می‌شد.

موضوع بردگی در ایران مانند همهٔ مناطق شرق رواج داشت. اما بردگانی را که معمولاً ازقفقاز وهندوستان‌می‌آوردند به‌طورکلی به‌عنوان‌مستخدم‌خانه به‌کارمی‌گماشتند، یا آنها را به‌کشورهای دیگر برای فروش صادر می‌کردند؛ به‌کاربردن بردگان‌درکارهای تولیدی ازقبیل‌کشاورزی وصنعت‌کمتر رایج بود.

## نظام حکومتی ایران در سدهٔ ۱۷

رهبری سیاسی در ایران رفته رفته از دست اشراف کوچ‌نشین ـ نظامی خارج ودر اختیار دیوانسالاران کشوری ایرانی قرار گرفت، اینان به‌روحانیان وبازرگانان مهم‌متکی بودند. ظاهراً درگذشته هیچ‌دستگاه‌دولتی‌ای این‌اندازه بزرگ وپیچیده مانند هم‌اکنون‌نبود.

شاه قدرت نامحدودی داشت. در اختیار او یك شورای عالی (مجلس اعلی) که وظیفه‌اش مشاوره درامور دولت بود، قرار گرفت. دراین شورا هفت‌رکن فعالیت‌می‌کردند (ارکان دولت): وزیر بزرگ (اتابك‌الدوله)؛ معاون وزیر بزرگ (مجلس‌نویس)؛ قاضی بزرگ‌که کارهای مهم سیاسی و کشوری را می‌گرداند (دیوان‌بیگی)؛ رئیس چریکهای فئودالی عشایر قزلباش (قورچی‌باشی)؛ رئیس یکان غلامان سوار (قوللرآغاسی)؛ رئیس یکانهای پیاده نظام (تفنگچی‌آغاسی)؛ رئیس تشریفات دربار شاه (ایشك‌آغاسی‌باشی)؛

بودند، اما زمین‌های دولتی و تیول‌ها جزو خاصه به شمار نمی‌آمدند. زمین‌های قلمرو دیوان‌در اختیار وزیر بزرگ بودند اما زمین‌های خاصه را دستگاه اداری (دیوان)ویژه‌ای می‌گرداند. دیوانهای ویژهٔ خاصه رأساً سهام بهرهٔ مالکانه، مالیات‌ها و درآمدهای دیگر ارضی را، به‌استثنای‌آنهائیکه از پرداخت مالیات‌معاف بودند، مانند سیورغالها، زمین‌های وقف وغیره، دریافت می‌کردند. در رأس روحانیان شیعه دومقام (صدر)، یکی برای رتق وفتق امور مربوط به‌دیوان ودیگری برای‌کارهای املاك خاصه، تعیین گردید.

مهمترین‌مقام محلی در دستگاه‌حکومت والی (استاندار) بود ـ برخی استانها خود-مختار بودند و بنابراین استانداران محلی تحت‌الحمایهٔ شاه بگونه موروثی براین استانها فرمان می‌راندند: والیان (شاهان) کارتلی و کاختی، عربستان، لرستان وکردستان‌ایران ازآنجمله بودند. استانهائیکه خودمختار بودند خودشان‌کارهای‌اداری، مالی‌وقضائی‌شان را اداره می‌کردند. دولت شاه کمتر در امور داخلی آنها دخـالت می‌کرد. وابستگی این استانها به‌شاه فقطفرستادن پیشکشی‌هائی بودکه به‌نام باج اجباراً برای شاه می‌فرستادند، وهنگام جنگ هم‌چریکهائی برای خدمت درقشون شاه اعزام می‌داشتند. حاکمان‌موروثی سیستان هم ازچنین حقوقی برخوردار بودند، اگرچه سیستان تیولی به‌شمار نمی‌رفت.

دستگاههای اداری یا دیوانهای استانها زیرنظر بیگلربگی‌ها اداره می‌شدند، اینها درعین‌حال از چریکهای وابسته به‌فئودالهای‌محلی به‌عنوان نیروی انتظامی واجرائی‌بهره می‌بردند وبراین‌چریکهافرماندهی داشتند. این مقامها را (در سدهٔ ۱۶ بیشتر آنهاموروثی بودند)، به‌طورکلی رؤسای عشایر قزلباش اشغال‌کرده بودند. شاه‌عباس اول‌کوشید تا این بیگلربگی‌های موروثی‌را منحل‌کند، اما تا اندازه‌های به‌این‌کار کامیاب شد. برای‌محدود کردن قدرت این عناصر شاه‌عباس‌اول تنی‌چند از مأموران مرکزی راکه تابع مرکزبودند به‌استانهای آنها مأمورکرد؛ اینان بایستی مراقب بیگلربگی‌ها می‌بودند وکارهای آنهارا به‌مرکزگزارش می‌دادند. زیردست بیگلربگی‌ها فرمانداران (حاکم‌ها) بودند، مقام‌حاکمان بیشتر موروثی بود و از میان فئودالهای محلی بـرگزیده می‌شدند، غالباً رؤسای عشایر کوچ‌نشین، یك منطقه حاکم‌نشین‌را به‌عنوان یورت عشیره‌شان در اختیار می‌گرفتندوطبعاً فرمانروائی این منطقه را به‌عهده داشتند. چریکهای فئودالی استان از این مناطق تأمین می‌شدند. بیگلربگی‌ها و حاکمان درچارچوب‌منطقه‌شان‌بودجهٔ معینی داشتند. جهانگردان اروپائی دربارهٔ خودکامگی وخودسری این حکام چیزهائی نوشته‌اند.

استانهای‌قلمرو خاصه (اردبیل، گیلان، مازندران، اصفهان وغیره) را وزیران‌معین ومستوفیان ویژه‌باکادراداری‌ای‌که ازسوی دیوان‌خاصه تعیین می‌گردید، اداره‌می‌کردند. روش رفتار اینها نسبت به‌دهقانان بهتر ازبیگلربگی‌ها نبود. درآمد استانهای خاصه‌برای

هزینه دربار و کارمندانش مصرف می‌شد.

## شهر، صنعت وبازرگانی درسده ۱۷ـ م.

درآغاز سدهٔ ۱۷، پس از زمانی رکود، بهبودی اقتصادی ایران آغازگردید، این چگونگی در پیشرفت شهرها و رونق روابط پولی ـ بازرگانی‌کشور مؤثر واقع شد. پس از اصفهان با ۶۰۰ هزار نفر جمعیتش شهر تبریز ازلحاظ اهمیت در درجه دوم قرارداشت. جهان‌گردان اروپائی اطلاعات مشروحی در این‌باره داده‌اند که گویای رشد روزافزون


قلمرو صفویه در سدهٔ ۱۶ و اواسط سدهٔ ۱۷ م
دریای سیاه
250 0 250
40

چینی، بدل چینی، میناکاری و کاشی برای ساختمانها) دوباره این صنعت شکوفان شد. فراورده‌های کاشی‌کاری زیبائی در کاشان، نائین، اصفهان، شیراز، کرمان، یزد، مشهد تولید می‌شد. فراورده‌های پوستی‌ایران به‌ویژه تولیدچرم‌ساغری قزوین وصوفیان (تبریز) شهرت فراوانی‌داشت. جهانگردان اروپائی‌کمان‌ها وشمشیرهای فولادین‌ایرانی رادر جهان بی‌همتا برشمرده‌اند. فولاد درکناره‌های درياچهٔ‌نی‌ریز فارس‌تولید می‌شد وبهترین‌تیغه‌های شمشیر را در قم و قزوین می‌ساختند. فراورده‌هـای رنگرزی، شیشه‌گری در ایران تولید می‌گردید. کاغذ اگـرچه ازلحاظ جنس پست‌تر از انواع اروپائی و آسیای میانه‌ای بود اما در ایران هم ساخته می‌شد. تولید صابون ارزان بها برای مصرف همگان در ایران به‌مقیاس گسترده‌ای رایج بود.

وضع بازرگانان بزرگ بسیار آبرومند بود. بیشتر بازرگانان بزرگ نمایندگانی را به‌کشورهای دیگر می‌فرستادند. درایران بازرگانانی وجود داشتندکه به‌کشورهای‌معینی ازقبیل سوئد و چین نماینده می‌فرستادند. بازرگانی خارجی بیشتر در دست ارمنی‌های

تازگی بنا شده بود، مسجد شاه باقبهٔ بسیار بلند وگلدسته‌های زوجی وسردرها وطاق‌های مرتفع که نماهای آنها کاشی‌کاری شده بودند، ساخته شد. مسجدهای دیگر، مقبره‌ها و کاخهائی با ایوانهای بزرگ و فواره‌ها بنا گردیدند. در بیرون شهر اصفهان کاخ معروف شاه در فرح‌آباد واشرفیه ساخته شد.

در سده ۱۶ ونیمه اول سدهٔ ۱۷ دورهٔ نوینی از شکوفائی ورونق هنر مینیاتور در ایران‌بود. درسدهٔ۱۶آموزشگاه‌هنری‌معروف‌مینیاتورکه ضمن‌سدهٔ۱۵ به‌وسیله‌هنرمندنامدار بهزاد درهرات بنیان‌گذاری شده بود، به‌کار ادامه داد. درآغاز سدهٔ ۱۷ آموزشگاه‌عالی نقاشی در اصفهان ایجاد گردید. یکی از استادان این هنر به‌نام محمد زمان نسخه خطی شاهنامه ودیوان نظامی را بگونهٔ مینیاتور نقاشی‌کرد. بزرگترین استاد نقاشی آموزشگاه نقاشی استاد رضا عباسی بود؛ چند شاهکار مینیاتور این استاد شهرت فراوانی‌کسب کرد و درسال سی‌ام سده ۱۷ در اروپای باختری تکثیر شد.

در سده‌های ۱۶-۱۷ هنر خوش نویسی در ایران رواج کامل یافت.

یکی از رشته‌های هنری که اهمیت فراوانی داشت هنر روسازی ساختمانها بگونهٔ موزائیك ازآجرهای‌کاشی لعابی بود. هنرنقاشی روی قالی وپارچه‌ها که ضمن آنهاتصاویر زیبائی با شیوهٔ تکنیکی پیشرفته ورنگهای ثابت روی قالی یا پارچه نقش می‌شد بی‌همتا و ممتاز بود؛ روی این قالیها یا پارچه‌ها نفوذ مینیاتور سبك تبریزی و اصفهانی به چشم می‌خورد.

وضع ادبیات در سدهٔ شانزدهم همانگونه درحال رکود بود، این رکود بیدرنگ پس از مرگ آخرین شاعر نامدار جامی (به‌سال ۱۴۹۲) پدید آمد. راست است‌که قسمتی از سنت‌های هنری‌پیشین تکنیك‌شعری دنبال شد، ودرسده‌های ۱۶ و۱۷ قسمتی از این‌سنت‌ها تقلیدگردید، اما در مفهوم و معانی اشعار این دوره هیچگونه تحرك یا ابتکاری به‌چشم نمی‌خورد. پندارهای تـازه‌ای ضمن این اشعار ارائه نشدند و موضوعهای همان شاعران پیشین تکرارگردیده‌اند، حتی نفوذ صوفیگری‌که ضمن اشعار شاعران پیشین دیده می‌شدند هم‌اکنون هم عین آنها تقلیدگردید.

در رشته‌های علوم (ریاضی، کیهان‌شناسی، پزشکی وطبیعی) آثارارزشمند وتازه‌ای در این زمان‌خلق نگردیدند، فقط نوسازی رصدخانه مراغه‌که در زمان هلاکوخان‌مغول بنیان‌گذاری شد به‌وسیله شاه اسماعیل اول قابل ذکر است.

تاریخ‌نگاری ایران درسده‌های ۱۶-۱۷ ازپیشرفت چشم‌گیری برخوردار بود. یکی از آثار مهم در زمینهٔ تاریخ ایران که ضمن سدهٔ ۱۶ نوشته شده «احسن‌التواریخ» است، این اثررا حسن‌بیگ «روملو» یکی از امیران‌نامدار عشیره قزلباش آذربایجانی «روملو» نوشته

است.

یکی ازمنابع تاریخی پرارزش ایران که بیشتر دربارهٔ تاریخ کردها نوشته شده، اثر شرف‌خان بیدلیسی به‌نام «شرف نامه» است.

تاریخ نگار برجستهٔ سدهٔ ۱۷ اسکندر بیک ترکمن ملقب به منشی (۱۵۶۰/۶۱ - ۱۶۳۳) است. او وابسته به‌یکی ازعشیره‌های ترکمن آذربایجانی ومنشی‌باشی وزیربزرگ شاه‌عباس اول بود. اثر بزرگ او به‌نام «تاریخ عالم آرای عباسی» شامل تاریخ جنگ‌ها واصلاحات شاه عباس اول است، ضمن این نوشته از رویدادهائی که در استانهای تابع دولت صفوی اتفاق افتاده و همچنین دربارهٔ جنبش‌های مردمی یاد می‌کند. از این نوشته اطلاعات جالبی دربارهٔ وضع عشایرکوچ‌نشین وامیران آنها، دربارهٔ فئودالهای زمین‌دار، ودرباره مالکان فئودال محلی وغیره به‌دست می‌آید.

اثر میرزاسامی به‌نام «تذکرةالتواریخ» تصویر جامعی از دستگاه حکومتی صفویان را درایران می‌نمایاند، دراین نوشته، دربارهٔ روحانیان‌بلندپایه، امیران، دستگاه‌حکومت، روش ادارهٔ پایتخت (اصفهان)، حقوق مأموران، درآمدها وترکیب چریکهای زیرفرمان والیان وحاکمان وابسته به‌مالکان فئودال محلی، و دربارهٔ درآمد و هزینه و به‌طورکلی بودجه ایران، اطلاعات گسترده‌ای داده شده است.

# ایران عصر جدید

# ۱۳

# ایران در پایان سده ۱۷ تا نیمه‌نخستین سده ۱۸

درپایان سدهٔ ۱۷ ایران در رونـد بحران اقتصادی قرار گرفت و درپـی آن دچار ناتوانی سیاسی شد. انگیزه‌های اصلی این‌پدیده افزایش روزافزون استثمار فئودالی وفشار سنگین مالیاتی روی طبقهٔ دهقانان بود، به‌ویژه از پایان سدهٔ ۱۷ به‌بعد رشد نامتناسب نیروهای تولیدی دربخش‌اقتصاد روستائی و به‌دنبال‌آن شدت تضاد طبقاتی میان‌فئودالها

هلندی دوپیمان بازرگانی با فرانسویان بست که به‌موجب آنها برای بازرگانان آنها امتیازاتی بیشتر ازآنچه هلندیان داشتند، قائل‌شد. بازرگانان فرانسوی‌نه‌تنها از پرداخت عوارض‌گمرکی معاف گردیدند، بلکه امتیازات برون مرزی را هم از شاه‌گرفتند: حق دادرسی افراد فرانسوی در ایران را حتی هنگامیکه طرف دعوا ایرانی بود، کنسولگری های فرانسه به‌عهده داشتند؛ اما فرانسویان نتوانستند از امتیازات این‌پیمان بهره ببرند، چون دیری نپائیدکه ایران صحنهٔ عملیات جنگی و ستیزهای داخلی گردید.

شاه سلطان‌حسین‌که فرمانروائی ناشایسته و بی‌اراده بودکاملاً زیر نفوذ روحانیان شیعه قرار داشت. بنابه‌توصیه‌اینان، شاه پیگرد بیرحمانهٔ سنی‌ها را که بیشترشان درخاور ماوراء قفقاز، کردستان، افغانستان به‌سر می‌بردند، آغازکرد، سنیان مدت‌ها در ایران از پیگرد دولت مصون بودند. شیعیان افراطی یعنی درویشان‌صوفی «ملحدین» هم زیرپیگرد قرار گرفتند. وضع ارامنه مسیحی، گرجیان وآسوریان نیز بدتر شد.

## جنبش‌های آزادی مردمی درقلمرو دولت‌صفوی

سنگینی بار مالیات، تعدی و اخاذیهای مأموران شاه به‌ویژه در مناطقی‌که ساکنان آن غیر ایرانی بودند بگونهٔ روزافزونی شدت می‌یافت، نفرت‌وبیزاری ازصفویان باعث شدکه درچند استان جنبش‌هائی جدائی‌خواهانه و قیام‌هائی روی دهد. این جنبش‌ها رنگ

میرمحمود جای او را گرفت. او همراه با اشراف عشایر به‌درون توده‌های عشایر غلزائی نفوذ و جنبش را که سرشت آزادی ملی داشت به‌پیکار استیلاگرانه تبدیل کرد.

در این هنگام در استان هرات به‌سال ۱۷۱۶ یکی دیگر ازعشایر افغان سنی به‌نام ابدالی به‌پا خاست. به‌سال ۱۷۱۹ افراد این عشایر ارتش شاه را شکست دادند و هرات را گرفتند. نابسامانی همگانی‌ایکه دردستگاه حکومت شاه‌صفوی حکمفرما بود به‌میرمحمود امکان داد تا به‌سال ۱۷۲۰ لشکرکشی خود را به‌درون ایران آغاز کند، اما این لشکر کشی به‌ناکامی گرائید. در پایان سال ۱۷۲۱ میر محمود به‌لشکرکشی تازه‌ای، از راه سیستان وکرمان، به‌سوی‌اصفهان اقدام‌کرد. هجوم افغانهای غلزائی ازاین جهت‌به‌آسانی کامیاب شد، که پس از مرگ شاه‌عباس اول شماره‌کادرهای ارتش منظم و توپخانه دولت شاه به‌میزان‌چشم گیری کاهش یافت. افغانهاکه به‌اصفهان‌نزدیك شدند، در ۸ مارس۱۷۲۲ ارتش‌شاه را درگلناباد حومه اصفهان به‌سختی شکست‌دادند، شهرك ارمنی نشین‌جلفای‌نو را تصرف‌کردند و از ارمنیان ساکن‌آنجا مبلغی‌درحدود ۱۲۰ هزار تومان تاوان گرفتند و اصفهان را به‌محاصره درآوردند. پادگان اصفهان، شهرنشینان و دهقانان روستاهای‌حومه دلیرانه دربرابر افغانان پایداری‌کردند. اما پایتخت پس از ۷ ماه تحمل محاصره از زور گرسنگی و قحطی ازپای درآمد. تلاشهای وارث تاج و تخت، طهماسب میرزا به‌منظور گردآوری نیرو از قزوین برای‌کمك به‌پایتخت بی‌نتیجه ماند. سرانجام شاه سلطان حسین پس‌از تلاشهای ناکامانه برای‌مذاکره با افغانها در۲۲ اکتبر ۱۷۲۲در اردوگاه میرمحمود حضور یافت، شهر و تاج وتخت سلطنت را به‌او تحویل داد. میر محمود با ارتشش وارد اصفهان شد وبه‌تخت نشست وخود را شاهنشاه ایران‌اعلام داشت.

اگرچه افغانان‌غلزائی قسمت مهمی ازسرزمین‌های‌مرکزی ایران، ازجمله‌شهرهای کاشان، قم، قزوین وغیره را به‌تصرف درآوردند، اما وضع‌آنها دراین‌نقاط بسیارناپایدار بود، چون اعمال زور وانجام تاراج‌های ویرانگرانه افغانها پایداری توده‌ای مردم‌ایران را به‌طورکلی علیه‌آنها برانگیخت. مثلاً در قزوین سردار افغانی به‌نام امان‌الله‌خان در حدود ۲۰هزار تومان از مردم‌تاوان‌خواست وضمناً آنهارامجبورکرد تا زیباترین دختران شهر را به‌افراد ارتش افغان تسلیم‌کنند، ارتش او تمام شهر را به‌باد تاراج‌گرفت. نخست دهقانان قزوین علیه افغانان به پا خاستند، پس ازآن بینوایان شهری، پیشه‌وران وحتی بازرگانان به‌شورش پیوستند. در ژانویه۱۷۲۳ خیزندگان قسمتی از افغانان را قتل عام کردند و قسمت دیگر را از شهربیرون راندند. درکاشان وخونسار و جاهای دیگرهمتای چنین قیامی رویداد. شیخ‌علی حزین‌که درآنزمان می‌زیست مـی‌نویسد که ضمن این قیام «عوام‌الناس» یعنی دهقانان، پیشه‌وران و قشرهـای متوسط شهری که دارای احساسات

میهن پرستی خشمگینانه‌ای بودند نقش اصلی را به‌عهده داشتند. بنا به گفته شیخ حزین بیشتر روستاها از وجود افغانان پاك شد و تا ۷ سال اینها به‌اطاعت افغانان درنیامدند. افغانان بسیاری از شهرهای سراهشان ازجمله یزد را باوجود حمله‌های پیوسته وطولانی نتوانستند تصرف کنند. مردم جنوب ایران هم در برابر هجوم افغانان به‌سختی پایداری کردند. شیراز پس از پایداری دلیرانه و طولانی مردم، سقوط‌کرد.

دراصفهان هم وضع استیلاگران ناپایدار بود. به‌منظور پیش‌گیری از خیزش مردم دراصفهان میرمحمودکه به‌بدگمانی دچار شده بود در ژانویه ۱۷۲۳- تمام خویشاوندان شاه‌سلطان‌حسین و اشراف ایرانی را به‌میهمانی دعوت‌کرد وبگونهٔ ناجوانمردانه‌ای ۳۰۰ تن ازآنها را کشت. پس از آن به‌اعدام وکشتار ساکنان شهر پرداخت ودستور ویرانی خانه‌هایشانرا داد ضمناً ازشهرك ارمنی‌نشین جلفای‌نوهم مبلغ‌زیادی جریمه گرفت.

پایداری مردم ایران دربرابر استیلاگران افغان در سالهای ۱۷۲۳- ۱۷۲۲ ازیك مرکز رهبری نمی‌شد وبگونه‌ای پراکنده‌انجام‌می‌گرفت. راست است‌که دراستانهای‌شمالی ایران مردم از استیلاگران فرمانبرداری نمی‌کردند و خود را تابع پسر شاه مخلوع‌یعنی طهماسب دوم (۱۷۲۲-۱۷۳۲) می‌شناساندند. اما طهماسب نامبرده تا مدتی نتوانست نیروی جنگی‌کافی برای نبرد با افغانان گرد آورد، و برای مسلح کردن توده‌های مردم هم‌کاری انجام نداد.

## مداخلهٔ روسها وترکان

پطر اول به‌سال ۱۷۲۱ جنگ با سوئدیها را باکامیابی پایان‌داد و توانست‌سیاست فعالانه‌ایرا در رابطه باکشورهای ماوراء قفقازکه از پیش‌مورد توجهش بودند، اجراکند. منظور دولت پطر اول آن بودکه‌کناره‌های غربی وجنوبی دریای خزر را تصرف ومناطق ابریشم‌خیز این‌ناحیه را در اختیار خود درآورد. پطر اول ناگزیر بایستی به‌خواسته‌های قیام‌کنندگان‌آنزمان یعنی ارمنیان وگرجیان‌که خواستارکمك از دولت روس بودندترتیب اثر می‌داد. اما اشغال متصرفات ترکیه درشرق ماوراء قفقاز وکناره‌های غربی دریای‌خزر را با وجود اهمیت فراوانی‌که داشتند صلاح ندانست، چون اگرچنین می‌کرد دراثرایجاد منطقه جنگی در مرزهای جنوبی‌کشورش به‌بازرگانی ایران و روسیه در راههای ولگا - دریای خزر زیان وارد می‌آمد. در ژوئن ۱۷۲۲ پطراول بیانیه‌ای صادرکرد و ضمن‌آن اعلام داشت‌که روسیه هیچ‌گونه اقدامی علیه دولت شاه سلطان حسین نخواهد کرد اما برای مهار زدن به‌سرکشی‌های سرخای‌خان و حاجی‌داودکه درشماخی بازرگانان روسی

را قتل‌عام کرده‌اند، و به‌منظور دفاع از آزادی گرجیان و ارامنه مسیحی اقدام خواهد کرد.

ارتش روس در سپتامبر ۱۷۲۲ دربند و در تابستان ۱۷۲۳ باکو را اشغال کرد. با دریافت تقاضای کمک گیلانیان به‌منظور نبرد با افغانها، پطر اول یکانهای روسی را از راه دریا به‌انزلی و رشت اعزام داشت.

ترکها که از ورود ارتش روس به‌مرزهای ماوراء قفقاز، دربی نابسامانی اوضاع دولت صفوی ایران بسیار نگران شدند، دربهار ۱۷۲۳ علیه ایران به‌تعرض پرداختند؛ ارتش ترك به‌ارمنستان خاوری و گرجستان خاوری هجوم برد و تفلیس را اشغال کرد. تهدید ازسوی ترکها شاه‌طهماسب دوم را ناچارکرد تاسفیری را به‌سن‌پطرزبورک بفرستد، دیپلمات آزموده‌ای به‌نام اسماعیل‌بیك مأمور مذاکره با پطر شد، او درسپتامبر ۱۷۲۳ پیمانی را با پطر اول در پطرزبورك منعقدکرد، به‌موجب این پیمان پطر اول متعهد شد طهماسب دوم را در پیکارش علیه افغانها کمك کند، و به‌ازای آن دولت روسیه خطوط دربند و شیروان همچنین دربند وباکو، حتی استانهای گیلان، مازندران و گرگان (استراباد) را دراختیارمی‌گرفت. برپایه این پیمان دولت روسیه یکانهائی از ارتشش‌را به‌گیلان‌فرستاد، اما مازندران و گرگان عملاً به‌وسیله ارتش روس اشغال‌نشدند.

پیمان سال ۱۷۲۳ ایران و روس و هجوم ترکان به‌کشورهای ماوراء قفقاز روابط میان دولتهای روسیه و ترکیه را سخت تیره کرد و چیزی نمانده بودکه بین‌آنها جنگ درگیرد، اما پطر اول پس از جنگ‌های ۲۰ ساله با سوئدیها، صلاح ندانست کشورش‌را به‌جنگ تازه‌ای با ترکهاکه از سوی انگلیسها و فرانسویان پشتیبانی می‌شدند، درگیر کند، دو دولت اخیر از قدرت روسیه بیم داشتند. بنابه‌میانجیگری فرانسویان در۲۴ژوئن ۱۷۲۴ پیمانی میان دولت‌های ترك و روس در استانبول بسته شد، به‌موجب این پیمان دولت روسیه ملزم شدکه استانهای‌کناره دریای خزر راکه طبق پیمان سال ۱۷۲۳ ایران وترك اشغال‌کرده بود، تخلیه‌کند. اماترکان سرزمینهای ماوراء قفقاز خاوری، آذربایجان (غیر از اردبیل) وقسمتی ازاستانهای غربی ایران ازقبیل‌کرمانشاه و همدان را زیراشغال نگاهداشتند.

عملاً ترکان جنگ با ایران را ادامه دادند، در سالهای ۱۷۲۴-۱۷۲۵، تبریز و سرتاسر خاك آذربایجان، اردبیل، غرب ایران با کرمانشاه، لرستان، همدان وحتی قزوین را تصرف کردند. توده‌های مردم ایرانی وآذربایجانی فعالانه به‌دفاع در برابر استلاگران پرداختند، به‌ویژه نبرد دفاعی قهرمانانه شهرنشینان‌تبریز جالب‌توجه است. شاه‌طهماسب دوم‌بدون اینکه فعالیتی‌انجام دهد درمازندران زیرحمایت فتحعلی‌خان قاجار که‌بیگلربگی استراباد و رئیس عشیرهٔ قاجار به‌شمار می‌آمد، به‌سر می‌برد.

دراین‌هنگام خیزش بختیاریان علیه افغانان آغاز شد، رهبران این قیام را شخصی به‌نام صفی‌میرزا که خود را فرزند شاه‌سلطان‌حسین‌می‌شناساند، به‌عهده داشت. این‌رویداد میرمحمود را برانگیخت تا در فوریه ۱۵۲۵ کشتار دسته‌جمعی دیگری‌را دراصفهان‌فرمان دهد، او فرمان‌داد کلیهٔ مردان خاندان سلطنتی صفوی‌را به‌غیر از شاه‌سلطان حسین‌اعدام کنند. اما دراین هنگام درمیان اشراف افغانی دو دستگی رویداد. میرمحمود سرنگون و کشته شد و در آوریل ۱۷۲۵ اشرف پسرعموی محمود به‌تخت نشست. اشرف بارها از محمود درسیاست‌آزموده‌تر بود وبه‌خوبی می‌فهمید که برای‌استواری قدرت دودمان‌سلطنتی افغان در ایران، افغانان نباید مانند استیلاگران بیگانه عمل کنند بلکه به‌عنوان ایرانی بر ایرانیان فرمان‌رانند. اشرف‌کوشش‌کرد‌که به‌اشراف و بلندپایگان ایرانی امتیاز بدهد، اما افغانان از این سیاست اشرف خوششان نمی‌آمد و می‌خواستند به‌عنوان قوم غالب‌در ایران فرمان رانند.

دراین‌میان ترکان به‌تصرف سرزمینهای اشغال شده اکتفا نکردند، و ارتش خودرا به‌سوی اصفهان‌گسیل داشتند. اشرف علیه ترکان وارد نبرد گردید و به‌سال ۱۷۲۶ آنها را شکست‌داد. به‌سال ۱۷۲۷ ترکان حاضر به‌انعقاد پیمان‌صلح درهمدان شدند شرایط‌صلح چنین بود: اشرف، سلطان‌احمدسوم فرمانروای ترک را به‌عنوان خلیفه همه مسلمانان‌سنی به‌رسمیت شناخت؛ سلطان هم پادشاهی اشرف را برایران تائید واورا تحت‌الحمایهٔ‌سلطان عثمانی‌قلمدادکرد؛ اشرف‌گذشته از استانهائیکه به‌موجب‌پیمان ۱۷۲۴ به‌ترکها واگذارشده بود، خوزستان، زنجان، قزوین وتهران را به‌ترکها واگذاشت.

## پیدایش‌نادر، بیرون‌راندن‌افغانان.
## روابط ایران با ترکان و روسها

پایداری ایرانیان در برابر اشغال‌گران ترک و افغان روز به‌روز افزایش می‌یافت، دراین هنگام مرکز جنبش در مازندران بود. به‌سال ۱۷۲۶ یکی از سرداران پرتوان و با استعداد ایرانی به‌نام نادرخان افشار به‌نیروی شاه طهماسب دوم پیوست. نادر ازمیان عشیره‌ترک افشار برخاسته بود، قسمتی از این‌عشیره در زمان شاه‌اسماعیل اول به‌خراسان

کرد وبه‌عنوان پایگاه ازآن بهره برد.

دیری‌نپائید نادربه‌خدمت شاه‌طهماسب دوم درآمد، شاه‌طهماسب اورا به‌والیگری خراسان منصوب کرد، نادر ارادوخود را به‌شاه بر اراده طهماسب تحمیل و اورا متقاعد

جنگ زدگی به‌ویرانی گرائیده و نه‌تنها سودی برای روسها دربر نداشتند بلکه هزینه‌های گزافی را برای‌آندولت پدیدآوردند. پس از آنکه به‌سال ۱۷۲۵ پطر اول درگذشت‌دولت روس علاقه‌ای به‌ماوراء قفقاز نشان نداد. این دولت می‌خواست استانهای‌کنارهٔ دریای خزر را به‌شاه‌طهماسب دوم برگرداند، به‌شرط آنکه اگر به‌قدرت رسید اجازه ندهد این مناطق به‌دست ترکها بیفتد. بنابراین روسیه درحالیکه درانتظار نتیجه جنگ بود از اتحاد با ایران استقبال می‌کرد. اینگونه درآغاز سال ۱۷۳۲ در رشت پیمانی میان روسیه و ایران بسته شدکه به‌موجب آن روسها ازمازندران وگرگان‌چشم پوشیدند، گیلان‌بیدرنگ به‌ایران بازگردانده شد، اما دولت روس ملزم گردید زمینهای کناره دریای خزر واقع در شمال رودخانه‌کوری را درصورت پاك شدن زمین‌های ماوراء قفقاز از ترکان، به ایران پس بدهد.

نادر پیمانی راکه میان‌طهماسب دوم وترکها به‌سال ۱۷۳۱ بسته شده بود ننگ‌آور اعلام داشت وآنرا به‌رسمیت نشناخت اوکنگره‌ای (قوریلتای) از امیران و اشراف ایران تشکیل‌داد، دراین‌کنگره موفق شد طهماسب دوم را رسماً از سلطنت‌خلع وپسر ۸ماهه‌اش به‌نام عباس سوم رابه‌جای او منصوب‌کند(او رسماً درسالهای ۱۷۳۴-۱۷۳۶ شاه بود). البته قدرت واقعی در دست نادر بود. دیری نپائید ارتش‌نادر به‌سال ۱۷۳۳ ترکها را در کرکوك شکست داد و در جریان سالهای ۱۷۳۴ - ۱۷۳۵ سرتاسر خاور ماوراء قفقاز را از وجود آنها پاك کرد. به‌سال ۱۷۳۵ نادر نخستین لشکرکشی را علیه مالکان و جامعهٔ عشیره‌ای ـ پدرسالاری «آزاد» داغستان آغازکرد، اما نتوانست به‌نتیجهٔ قطعی برسد.

ضمن محاصره دژهای مستحکمی‌که به‌وسیله ترکها اشغال شده بود (گنجه وغیره) نادر ازکمك مهندسان وتوپخانهٔ روسها بهره برد. این‌چگونگی مانع‌تقاضای نادر ازروسها مبنی برتخلیه‌کنارهٔ دریای خزر یعنی باکو ودربند نشد. روسیه با این تقاضا موافقت‌کرد، به‌شرط آنکه نادر ضمن نبرد روسها با ترکان با روسها متحد شود و با آنها پیمان‌صلح جداگانه‌ای نه‌بندد. نادر این‌شرط را نپذیرفت و بیدرنگ با دولت ترکیه وارد مذاکرمشد، به‌سال ۱۷۳۶ پیمان جداگانه‌ای با آنها بست، به‌موجب این پیمان ترکها بایستی تمام سرزمینهائیراکه پیش ازپیمان۱۷۲۲ متعلق به‌ایران بود، به‌این دولت برمی‌گرداندند. اما این‌پیمان به‌وسیله ترك‌ها امضا نشد و به‌مرحله اجرا درنیامد.

## قوریلتای‌مغان‌واعلام پادشاهی‌نادر

به‌سال ۱۷۳۶ پیوستگی سیاسی دولت ایران کامل شد، اما مملکت در اثر جنگهای پی درپی داخلی و خارجی به‌بحران مالی دچار شده وبه‌حال ورشکستگی اقتصادی کامل درآمده بود. روستاها دراین زمینه بیشتر از همه رنج می‌کشیدند. بسیاری از دهقانان یا دراثر رویدادهای جنگ کشته شدند یا به‌وسیله ترکان و غلزائیان به‌بردگی رفتند. تنها در حومه اصفهان، از ۱۵۰۰ پارچه‌آبادی هزارتـای آنها خالی از سکنه گردیدند. کاریزها، سدها و تاسیسات آبیاری دیگر به‌کلی ویران شدند. نسبت به‌زندگـی دهقانـان آنزمان می‌توان‌از نوشته فارسی‌ای که دربالای سردر مسجد ونداد نزدیك نخجوان به‌تاریخ ۱۱۴۵ ه. ق (۱۷۳۲/۳ میلادی) دیده می‌شود، قضاوت کرد. درآنجا نوشته شده: «دراین‌زمان از زور گرسنگی، بینوائی وتیره‌روزی، جهنمی پدیدآمده بود، در عرض یك سال روستای ونداد و پیرامونش سه‌بار مورد حمله و تاراج قرار گرفت، بسیاری از مؤمنان، اعم از زن ومرد کشته شدند و به‌بردگی رفتند، بندگان خدای دیگر آواره شدند، از رود ارس گذشته و درآن سوی‌ساحل اقامت گزیدند. دراین روزها رشتهٔ دادوستد و مراوده ازهم گسیخت».

بیشتر مناطق جنگ زده به‌ویژه شهرهای باختری و مرکزی مانند تبریز، قزوین،

بود، بلکه چندتن از ریش‌سفیدان شهرها وروستاها هم درآن‌شرکت داشتند. اسقف‌کاتولیك ارمنی به‌نام ابراهام‌کرتاتسی هم برای شرکت دراین‌قوریلتا دعوت شد. درحدود ۲۰هزار تن دراین‌کنگره حضور داشتند. شمارهٔ افراد حاضر در این اجتماع با نوکران وکارگذاران اعضای اصلی رویهمرفته به ۱۰۰ هزارتن می‌رسید. نقش اصلی را دراین قوریلتای ۵۴تن خان ایفا می‌کردند، دیگران جزو سیاهه لشکر بودند.

نادر از حاضران دراجتماع خواست تا ازمیان خودشان یك‌تن را به‌عنوان شاهنشاه ایران برگزینند. گفته شدکه شاه‌عباس سوم‌کودك و اسماً این مقام را دارد، خود نادرهم بنا به‌گفتهٔ خودش ازکار خسته شده و می‌خواهد به استراحت بپردازد. سرانجام همهٔ حاضران دریافتندکه چشم‌پوشی‌نادر از ادارهٔ امورکشور ریاکارانه است و دربارهٔ انتخاب شاه نمی‌توانندآزادانه‌بیندیشند. روحانیان شیعه بنابرسنت، به‌شدت پای‌بند دودمان‌صفوی بودند و چندتن از امیران قزلباش هم جداً مخالف انتخاب نادر، به‌عنوان شاه بودند. اما ملاباشی سرکردهٔ صنف روحانیان جرأت کرد و اظهار داشت‌که سلطنت باید در دودمان صفوی باقی‌بماند، او بعداً بنا به‌دستور پنهانی نادربه‌قتل‌رسید. در این قوریلتای هیچکس جرأت نکرد شخص دیگری را جز نادر به پادشاهی برگزیند. نادر ریاکارانه این‌گزینش را نپذیرفت، حاضران ناگزیر شدند باالتماس ازنادر بخواهند تا سلطنت ایران را بپذیرد، سرانجام نادر با شرایطی تقاضای آنها را قبول‌کرد. یکی از شرایط، تغییر روشهای کیش شیعه‌که آئین دولتی و رسمی بشمار می‌رفت، در رابطه باکیش سنی بود، او پیشنهادکرد که شیعیان و سنیان‌کشور باید با هم سازش‌کنند و متحد شوند. با وجود اینکه در این قوریلتای چهرهبای مهم روحانیان شیعه حضور داشتند جرأت نکردند با این پیشنهاد مخالفت‌کنند. نادر درماه مارس ۱۷۳۶ رسماً شاهنشاه ایران اعلام شد و عباس سوم را که کودك ۴ ساله‌ای بود و هم‌اکنون از مقام اسمی سلطنت برکنار شد، نزد پدرش به خراسان‌فرستادند، بعدها بنا به‌فرمان نادر هردوکشته شدند واینگونه‌کار دودمان صفوی پایان یافت.

## سیاست‌خارجی وداخلی‌نادرشاه

نادرشاه افشار (مارس ۱۷۳۶-۱۷۴۷- م.) به‌تثبیت مرزهای پیشین ایران اکتفا نکرد. تمام‌دورهٔ حکومتش به‌جنگ‌های استیلاگرانه و تاراجگرانه خارجی‌گذشت. انگیزه اصلی‌گزینش‌سیاست استیلاگرانه‌نادرتلاش به‌منظوربهبود بخشیدن وضع‌مالی‌دولت وسازش بااشراف فئودال تازه، اعم از ساکن وکوچ‌نشین بود، این سیاست به‌او امکان می‌داد که

قشرهای نامبرده را به‌حساب غنائم جنگی ثروتمند کند، به‌این‌منظور ضرورت داشت‌تا ارتشی نیرومندکه افرادآن از روستاها ومناطق جنگ‌زده و ویران شده‌کشور انتخاب مـی‌شدند، پدیدآورد، هستهٔ مرکزی‌ارتش نادرشاه، پیکارگران عشایر ترکمن، ازبك و افغان‌بودند، برای نگهداری این ارتش به‌پول فراوانی نیاز بود.

هنگامیکه نادرشاه درسالهای ۱۷۳۷-۱۷۳۸ عشایر افغان را مطیع کـرد به‌دولت «مغول‌کبیر» هندوستان اعلام جنگ داد، بهانه‌اش این بودکه دولت هند به‌فراریان‌شورشی افغانی پناه داده است، ارتش نادر، محمدشاه «سلطان مغول‌کبیر» را درمارس ۱۷۳۹ ضمن نبردی درکرنال شکست‌داد و پایتخت او یعنی دهلی را تصرف‌کرد، این شهر و مناطق دیگـرکشور هند به‌وسیله سپاهیان نادر غـارت شدند. غنائم جنگی‌ای که از هندوستان به‌چنگ نادر افتاد، دست‌کم ۷۰۰ میلیون روپیه برآورد شده است. نادرشاه سرزمینهای تصرف‌شده هندرا به‌محمد شاه واگذارکرد وفقط سرزمین واقع‌درباختررود سندرابه‌قلمروش افزود.

به‌سال۱۷۴۰ نادرشاه به‌خان‌نشین‌ازبك‌یعنی بخارا وخیوه حمله‌کرد. عبدالفیض‌خان بخارائی خود را تحت‌الحمایهٔ نادر اعلام داشت. خیوه (خوارزم پیشین) پس ازپایداری سرسختانه‌ای ناگزیر به‌اطاعت نادر درآمد. نادر ۳۰ هزار تن از ایرانیان راکه در خیوه به‌حال بردگی به‌سر می‌بردند، آزادکرد وبه‌اسیران روسی‌ای،که درآن دیار به‌حال‌بردگی به‌سر می‌بردند، اجازه داد به‌میهن‌شان بازگردند.

نادر درسالهای ۱۷۴۱-۱۷۴۳ به‌لشگرکشی بسیار دشواری اقدام‌کرد، منظورش‌آن بودکه خان‌نشین‌های «جـامعه مختار» مناطق‌کـوهستانی داغستان را مطیع کند. اما تا اندازه‌ای به‌این‌کار کامیاب نشد، چون پایداری داغستانی‌ها برپایهٔ جنگ مـردمی واقعی انجام گرفت.

نادرجنگ تازه‌ای را علیه ترکها درسالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۶ آغازکرد. اگرچه‌ارتش ایران ضمن این نبردها کامیابی‌هائی به‌دست آوردند، امـا نتوانستند وضع خود را استوار کنند، چون دراین هنگام درایران وکشورهای تابعه قیامهائی رویداد و نادر ناگزیر شد قسمتی از نیروهایش را از صحنه عملیات ترکها خارج‌کند. طبق پیمان صلح کردان به‌سال ۱۷۴۶ مرز میان قلمرو ایران وترك مانند پیش تثبیت‌شد. نادرشاه دوبار درسالهای۱۷۳۷ و۱۷۴۱ نیروئی برای تصرف عمان و جنوب شرقی عربستان گسیل‌داشت، اما ضمن این لشکرکشی‌ها کامیابی به‌دست نیاورد.

پس ازسال۱۷۴۰ سیاست استیلاگرانهٔ نادر با ناکامی روبرو شد. این لشکرکشی‌ها هزینه‌های سنگینی را دربر داشتند. ضمناً در اثر ناکامیها، غنائم جنگی چشم‌گیر وتصرف

سرزمینهای تازه‌ای نصیب دولت‌نادر نمی‌شد.

به‌موجب برخی‌مدارک نادرشاه‌درباره‌تصرف سرزمینهای کنارهٔدریای خزرمی‌اندیشید. تلاش نادر به‌سال ۱۷۴۳ به‌منظور ساختن ناوگان جنگی در دریای خزر زیر رهبری ماجراجوی انگلیسی به‌نام التون، ولشکرکشی نادر به‌داغستان باعث نگرانی دولت‌روس گردید، این دولت نیروهای جنگیش را در کیزلیار کنار مرز ایران متمرکز کرده اما کار




وارد آورد. بنابراین، طبق طرح نادر۔مذهب شیعه ۱۲ امامی بایستی در ردیف پنجمین مذهب سنی به نام مذهب جعفری در می‌آمد و لعن فرستادن به سنیان و سه خلیفه اول صدر اسلام بایستی از سوی شیعیان نهی می‌شد. اما هم شیعیان و هم سنیان متعصب بگونهٔ پنهانی بااین‌سازش مخالفت ورزیدند و اعلامیهٔ نادر فقط در روی کاغذ ماند. الحاق‌شیعهٔ مذهب جعفری را به‌آئین سنی، سنیان ترک و ازبک هیچکدام به‌رسمیت نشناختند.

پس از لشکرکشی به‌هند نادر (درماه مارس ۱۷۳۹) طی فرمانی استانهای ایران‌را

تا سه سال از پرداخت مالیات معاف کرد. اما بعدها این تخفیف که درهمه‌جا کاملاً اجـرا نشد به‌وسیله خود نادر لغو گردید، ضمناً او به‌سال ۱۷۴۳ فرمان‌داد مالیاتهائی راکه‌در سالهای بخشودگی وصول‌نشد از رعایا وصول‌کنند. ازسال ۱۷۴۴ میزان مالیاتهاافزایش یافت. دراین هنگام اخذ مالیات از رعایای بینوا با شکنجه، زجر و غارت توأم بود. بنا به‌گفته تاریخ‌نگار قرن۱۸ محمدکاظم، کسانیراکه نمی‌توانستند مالیات مقرره را به‌پردازند کور می‌کردند یازبانشان‌را می‌بریدند، بسیاری ازاستانها،به‌طورکلی کسانی که ازپرداخت مالیات عاجز بودند، زنان یاکودکانشانرا به‌برده‌فروشان می‌فروختند و بهای‌آنها رابابت مالیات برمی‌داشتند».

گفتن این‌مسئله ضرورت نداردکه دولت نادراصلاً درباره نوسازی نیروهای‌تولیدی کشورنمی‌اندیشید. درچند منطقه به‌ویژه در استانهای‌شرقی ایران، تأسیساتی برای‌آبیاری ایجادگردید، برخی از شهرها و قصبات بدون سکنه نـوسازی و به‌وسیلهٔ شهرنشینان یا روستائیان یاکوچ‌نشینانی‌که اجباراً ترك دیارکرده بـودند، مسکون گردیدند. اما بناهای این محلها بی‌نظم و ناپایدار بودند، ضمناً این ساختمانها را یا بیگاریهـا، بدون دریافت مزد یا خود رعیت‌ها می‌ساختند.

سیاست نادرشاه نه‌تنها موجب ناخشنودی دهقانان و شهرنشینان گردید، بلکه‌باعث بیزاری قسمتی از فئودالها به‌ویژه اشراف‌نظامی قزلباش و اشراف روحانی شد. در برابر این ناخشنودی همگانی وضعف اقتصادی و نارسائی‌های دیگر، دستگاه حکومت نادر تنها می‌توانست با روش زور، استبداد ترور واعدامهای دسته‌جمعی، چاره‌جوئی کند.

خود را شاهزاده صفی‌میرزا مـی‌شناساند، قیام‌کـردند. در اردوی این شخص بسیاری از دهقانان فراری، کوچ‌نشینان و حتی فئودالها با چریکهای زیر دستشان گرد آمدند. این جنبش قفقازخاوری راتهدید می‌کرد. اماارتش‌نادر به‌سال۱۷۴۳توانست این‌اردو را درهم کوبد و صفی میرزای خیالی را دستگیر کند. در فاصله سالهای ۱۷۴۳ و۱۷۴۶ ـ امواج طغیان، دهقانان و کـوچ‌نشینان خراسان، کرمان و استانهای بختیاری و لرستان را فرا گرفت. تمام این شورشها به‌وسیلهٔ ارتش‌نادر سرکوب شدند. به‌سال ۱۷۴۷ قیامی‌مردمی در سیستان درگرفت (دراین قیام فئودالهای محلـی هم شرکت داشتند)، انگیزهٔ این قیام ناتوانی مردم نسبت به‌پرداخت مالیات هنگفتی به مبلغ ۵۰۰ هزار تومان بود؛ این قیام به‌بلوچستان هم رسید. نادر برادرزاده‌اش به‌نام علیقلی میرزا را برای سرکوبی این قیام به‌سیستان فرستاد، اما او ضمن انجام این مأموریت متوجه نفرت همگانی مردم از نادرشاه شد، بنابراین‌خودش به‌این قیام پیوست و رهبری‌آنرا به‌دست‌گرفت، و خود راشاه خواند. نادرکه به‌همهٔ درباریان وسرداران خود دربارهٔ ساخت وپاخت با علیقلی‌خان بدگمان‌بود، تصمیم‌گرفت خودش شخصاً این شورش را در سیستان سرکوب کند. اما اینان پیشدستی کردند. نادر در ژوئن۱۷۴۷ در اثر توطئه‌ای هنگام شب درچادرش‌که درخبوشان بود، کشته شد.

پس از مرگ نادرشاه، در ایران ازهم‌پاشیدگی سیاسی، ستیز داخلی و پیکار میان دارو دسته‌های فئودال به‌منظور به‌دست‌گرفتن قدرت‌آغازگردید، و حتی حاکمان فئودال هریك درقلمرو خودعلم جدائی‌خواهی برافراشتند.

## زوال فرهنگ

درپایان سدهٔ ۱۷ـ آغاز سده۱۸، درپی جنگهای تقریباً پیوسته، ستیزهای داخلی و نابسامانی اوضاع‌اقتصادی، زوال فرهنگی ایران به‌چشم می‌خورد.

ازآثار تاریخی این دوره، آرامگاه درب امام ومدرسه مادرشاه که شاه‌سلطان‌حسین برای مادرش بناکرد، می‌باشند. این مدرسه دارای سردر وگنبد بسیار بلند و اماکن‌دیگر است. ساختمانهای نامبرده ازشاهکارهای معماری ایران به‌شمار می‌روند.

دربارهٔ دستگاه حکومتی نادرشاه و وضع کشورهای زیر اشغال او درسده‌هـای ۱۸ تا ۲۰آثاری به‌زبان فارسی درایران، آسیای‌میانه وهندوستان مسلمـان نوشته شده‌اند. پرارزش‌ترین این‌نوشته‌ها تاریخ نادری اثر میرزا مهـدیخان وکتاب سه‌جلدی تاریخ عالم آرای نادری اثر محمدکاظم است. این‌نوشته‌ها ضمن بیان رویدادهای تاریخی مدارك پر

ارزشی دربارهٔ وضع‌اجتماعی ـ اقتصادی‌کشور وحتی شرح کامل‌قیام‌های مردمی ایرانیان‌را به‌دست داده‌اند.

دراین زمان اجتماع ایران وارد مرحله‌ای از رکـود در زمینهٔ دانش وهنر و حتی پیشرفت‌های علمی گردیده است.

# ۱۰۴

# ایران در نیمه دوم سدهٔ ۱۸
## (زندیه، برقراری قدرت دودمان قاجاریه)

### ستیزهای فئودالی پس از مرگ نادرشاه

پس از کشته‌شدن نادرشاه دولت عظیمی‌که درپی‌کشورگشائی او درایران پدیدآمد، چون پایگاه‌های اقتصادی وسیاسی استواری نداشت بزودی از هم پاشید و به‌حکومت‌های مستقل فئودالی تبدیل گردید. یکانهای رزمندهٔ افغانی به‌سرکردگی احمدخان ابدالی (درانی) که جزو ارتش نادر خدمت می‌کردند، به‌افغانستان برگشتند. احمدخان ابدالی استانهای قندهار، هرات، پنجاب وکشمیر را تصرف کرد وافغانستان‌راکشوری مستقل اعلام داشت، و خودش را فرمانروای آن کشور خواند.

خانهائیکه توطئه قتل نادر را چیده بودند، درژوئن ۱۷۴۷، برادر زادهٔ نادربه‌نام علیقلی‌خان را شاه ایران اعلام داشتند. علیقلی‌خان که به‌سلطنت رسید فرمان کشتن تمام فرزندان و نوه‌های نادر، به‌استثنای نوه بزرگش شاهرخ‌میرزا، را صادر، و حتی نادر را به‌انجام کارهای بیدادگرانه محکوم کرد. به‌نشانهٔ اینکه اوبرخلاف‌نادر روش‌های دادگرانه‌ای را در اداره‌کشور اعمال خواهدکرد نام «عادلشاه» را روی خودگذاشت اما این اقدامات نتوانستند موقعیت او را استوارگردانند. پس از یکسال سرنگون شد و به‌وسیلهٔ برادرش

ابراهیم کور گردید. پس از این رویداد، طغیانهائی درمیان درباریان و همچنین ستیزهائی داخلی درمیان فئودالها درگرفت. به‌سال ۱۷۵۱، سرتاسر خاك ایران به‌یك‌مشت‌حاکم‌نشین های فئودال‌که خود رامستقل اعلام کردند و درعین‌حال با یکدیگر به‌ستیز می‌پرداختند، تجزیه گردید.

خراسان دراثر دخالت فعال فرمانروای افغان، احمد ابدالی وبکانهای زیر فرمانش رسماً مستقل‌اعلام گردید ودر رأس این حکومت نوهٔ نادرشاه را که ضمن ستیزهای‌داخلی کور گردیده بود، منصوب کردند.

استراباد وسپس مازندران زیر فرمان رئیس ایل‌قاجار، محمد حسن‌خان‌قاجاردرآمد. درجنوب‌آذربایجان‌یکی ازفرماندهان زیردست نادرشاه به‌نام‌آزادخان که‌جزء عشیرهٔغلزائی افغان‌بود، حکومت می‌کرد. درگیلان هدایت‌الله‌خان‌که یکی از فئودالهای متنفذ محلی بود استقلال آن منطقه را اعلام داشت.

علیمردان‌خان‌بختیاری وکریمخان‌که رهبرعشیره‌ای‌ازلرها، به‌نام زند بود، حکومت اصفهان را به‌دست گرفتند. عشیرهٔ زند درمنطقه ملایر می‌زیست. در زمان هجوم افغانان، زندیان دربرابر آنها و همچنین دربرابر حملهٔ ترکان به‌سختی پایداری می‌کردند. درزمان نادر زندیان با چند عشیرهٔ دیگر به‌زور، به‌یکی از مناطق خراسان یعنی دڑگز کوچانده شدند. پس از مرگ نادر زندیان به‌زادگاه خود بازگشتند. ضمن نبردی‌که میان‌کریمخان زند و علیمردان‌خان به‌سال ۱۷۵۳ در اصفهان درگرفت دومی‌کشته شد و کریمخان زند فرمانروای‌بلامنازع‌اصفهان وقسمت‌مهمی ازجنوب‌ایران گردید. سال‌بعدکریمخان‌توانست دامنهٔ پیروزیهایش را به‌جنوب‌آذربایجان به‌کشاند. نبرد میان‌کریمخان وقاجاران تاپیش ازسال۱۷۵۸ باکامیابیهای متناوب ادامه داشت، دراین‌سال چریکهای او قاجارها را درهم شکستند و محمدحسن‌خان قاجارکشته شد. سپس تا سال ۱۷۶۰ کریمخان، کرمان، یزد و اینگونه‌تقریباً سرتاسر خاك ایران به‌استثنای خراسان را به‌تصرف درآورد، دراین استان شاهرخ‌کور فرمانروائی می‌کرد وتحت‌الحمایهٔ کریمخان زند بود.

## سیاست‌داخلی کریمخان‌زند

در زمان فرمانروائی‌کریمخان ستیزهای خانمان‌برانداز و خونین فئودالی در درون ایران تقریباً پایان یافت. این ستیزهای پیوسته تقریباً ۱۵سال، پس ازآنکه اقتصادکشور دراثر استیلای افغانان وحتی جنگهای ویران‌کننده نادرشاه به‌نابودی‌گرائیده بود، ادامه داشتند، و مردم ایران به‌ویژه روستائیان را به‌مصیبت بارترین فاجعه‌ها سوق دادند.

اقتصاد روستائی، صنعت، بازرگانی داخلی وخارجی و تأسیسات آبیاری درآستانهٔنابودی قرارگرفتند.

منابع تاریخی ایران کریمخان زند را فرمانروائی دادگر و جوانمرد شناسانده‌اند، نوشته‌اندکه او برای احیای اقتصاد ایران دلسوزی فراوان کرده است، نسبت به‌پیشرفت اقتصاد روستائی، صنعت، بازرگانی وپیکار علیه سوء استفادهٔ حاکمان‌محلی فراوان کوشیده است. کریمخان پس ازآنکه توانست بر سرتاسر کشور ایران‌چیره‌گردد خود را شاه‌نخواند و وکیل‌الدوله شناساند. او شیراز را به‌عنوان‌پایتخت دولتش برگزید.

به‌منظور جلوگیری از اخذ باج و خراجهای غیرقانونی به‌وسیله حاکمان محلی، کریمخان برای حاکمان و مأموران بلندپایهٔ دولت حقوق معین که مستقیماً از خزانهٔ دولت

درپی این اقدامات و حتی درنتیجهٔ پایان ستیزهای فئودالی، اقتصادکشور از جمله کشاورزی وصنعت رفته رفته درکشور پیشرفت راآغاز کرد.

## قیامهای مردمی درسالهای ۶۰ـ آغازسال ۷۰

کوشش‌های کریمخان به‌منظور محدود کردن بیدادگری حاکمان و فئودالها تقریباً بی‌اثر بودند. خانهای فئودال محلی و حاکمان به‌دستورات و فرمانهای کریمخان ترتیب اثر ندادند و به دهقانان و شهرنشینان مالیات و وظایفی را بارها بیش از میزان مقرره به‌وسیله کریمخان، تحمیل می‌کردند.

به‌موجب اطلاعاتیکه نمایندگان روسی درایران آنزمان داده‌اند، مثلاً حاکم‌رشت به‌سال ۱۷۶۸ مبلغی معادل ۳۰۰ هزار روبل مالیات برای خزانه مرکزی از مردم گرفت، اضافه برآن، مبلغ ۴۰۰ هزار روبل دیگر برای خودش ازمردم اخاذی‌کرده است. در مناطق دیگرایران هم اینگونه بیدادگری‌ها روا بود. این‌چگونگی‌ها اعتراض مردم‌روستاها و شهرنشینان را برانگیخت و آنها را به‌جنبش خودبخودی واداشت. به‌سال ۱۷۶۸ در اردبیل قیامی مردمی درگرفت، ضمن این‌قیام خان محلی‌کشته شد. درسالهای ۶۰ قیامی درکرمان رویداد، رهبری این قیام را زغال فروشی از روستای دران کوهپایه به‌نام تقی به‌عهده داشت. بهانهٔ این‌قیام بیدادگری وخودسری خدامرادخان زند، حاکم‌کرمان‌نسبت به‌تقی درانی بود. دراین هنگام تقی درانی توانست سیصدتن‌از افراد مسلح راگردآورد، او بااین افراد، کرمان را گرفت و خدا مرادخان را کشت. قیام کنندگان تا مدتی دیرپا توانستند کرمان را نگهداری و برآن فرمان رانند. به‌فرمان تقی‌درانی دارائی بیشتر از توانگران وبازرگانان‌کرمان مصادره شد. در خود کرمان تفنگ‌ها و باروت‌های ممتازی برای جنگ ساخته می‌شد.

کریمخان سرانجام برای سرکوبی این قیام یکی‌از آزموده‌ترین سرداران خود یعنی نظرعلی‌خان زند را با سپاهیانی نیرومند به‌کرمان‌گسیل‌داشت، این‌شخص شهر را محاصره کرد. او برآن شد هم‌بستگی مردم‌کرمان رابا‌تقی درانی بگسلد، بنابراین به‌قیام‌کنندگان وعده داد، اگر ازپیرامون تقی پراکنده شوند، به‌آنها تأمین خواهد داد. این نیرنگ‌مؤثر واقع شد دهقانان‌که نیروهای اصلی جنبش را تشکیل می‌دادند، درحالیکه وضع‌آنها درپی این‌قیام‌بهبود نیافته بود، تقی درانی را رهاکردند وبه‌روستاهای خود بازگشتند. صنعتگران و شهرنشینان دیگر هم از تقی درانی ناامید شدند، چون او ضمن فرمانروائیش‌تغییراتی در سیستم مالیات‌گیری پیشین نداد ومانند سابق ازشهرنشینان مالیات می‌گرفت؛ اینگونه

شهریان با نظر علی‌خان تماس گرفتند، دروازه‌های شهر را گشودند، تقی‌خان به‌وسیله نیروهای اعزامی شاه زند دستگیر شد، او را به‌شیراز رساندند و به‌فرمان خودکریمخان اعدامش کردند.

قیام‌مردم علیه حاکمان‌در مازندران وکناره‌های خلیج‌فارس نیز رویداد. به‌موازات پیکار علیه جنبش مردم کریمخان ناگزیر شد سرکشی و طغیان فئودالهـای معینی را نیز سرکوب کند. یکی از این فئودالهای سرکش حاکم بندر ریگ درکنارهٔ خلیج‌فـارس به‌نام میرمحمد بود، این فئودال حملات راهزنانه‌ای را علیه‌کشتی‌های تجارتی آغازکرده ومانع از رفت و آمدکشتی‌ها از راه دریائی می‌گردید.

فراورده‌های آهنی، شکر، گندم و آرد به‌ایران صادر می‌کردند. از ایران، پارچه‌های ابریشمی، پنبه، برنج، حنا و کالاهای دیگر به‌روسیه صادر می‌شد. به‌موازات پیشرفت گستردهٔ بازرگانی میان ایران و روس بین این دو دولت مذاکرات سیاسی دربارهٔ مسائل نظامی انجام گرفت. درسالهای ۶۷/۱۷۶۶ یك هیئت روسی وارد ایران گردید و به‌سال ۱۷۷۸ هیئت روسی دیگری به‌ایران اعزام شد، منظور ازاعزام این هیئت انعقاد پیمان اتحاد سیاسی ونظامی بین ایران و روس علیه دولت ترکیه بود. دراین هنگام که کریمخان نسبت به‌ترکان موضع خصمانه‌ای داشت، پیشنهاد روسها را پذیرفت، اما مرگ او که به‌سال ۱۷۷۹ رویداد مانع از انجام این طرح گردید.

در نیمه دوم سدهٔ ۱۸ امپراطوری عثمانی راه زوال را می‌پیمود؛ ترکان سرگرم جنگ با مردم بالکان بودند، اینان می‌خواستند از زیر یوغ ترکها آزاد و مستقل شوند. ضمناً جنگ با روسها هم این دولت را به‌ناتوانی کشاند. در ارتباط با این اوضاع عراق عرب و بصره را عمرپاشای بغدادی مستقلا* اداره می‌کرد. درنیمه سالهای ۷۰، میانهٔ کریمخان با او به‌هم خورد وعمر پاشا قسمتی ازتعهدات خود را دربرابر ایران زیرپا گذاشت.

پس ازشکایات بی‌نتیجه‌ایکه دولت ایران ازعمر پاشا به‌سلطان عثمانی کرد، کریمخان درآغاز سال ۱۷۷۵ نیروئی سی‌هزار نفری را به‌بصره فرستاد تا آنجا را اشغال کند. انگیزهٔ مهم این لشکرکشی آن بودکه کریمخان کوشش داشت این شهر واقع درمصب شط‌العرب را تصرف کند چون اینجا مهمترین مرکز بازرگانی خلیج‌فارس به‌شمار می‌آمد. محاصرهٔ بصره ۱۳ ماه طول کشید. هنگام محاصره، انگلیسها به‌نیروهای ترك کمك می‌کردند، به‌آنها اسلحه و سازو برگ می‌رساندند. اما با وجودکمك انگلیسها، ترکان به‌سال ۱۷۷۶ ناچار به‌تسلیم شدند و بصره به‌تصرف ایرانیان درآمد. بصره مدت‌کمی در تصرف ایرانیان بود (تقریباً سه سال). به‌سال ۱۷۷۹، پس از مرگ کریمخان ارتش ایران بصره را رها کرد و این‌شهر دوباره به‌تصرف ترکان درآمد.

## ازسرگرفتن جنگ‌های فئودالی پس ازمرگ کریمخان

درپی تدبیرهای کریمخان مبنی بر پایان‌دادن به‌ستیزهای داخلی، قابل ذکر است که ضمن سالهای ۷۰ سدهٔ ۱۸ کامیابیهائی در زمینهٔ ترمیم نابسامانیهای اقتصادی وپیشرفت کشور، به‌دست‌آمد. رفته رفته اقتصاد روستاها نوسازی شد و بسیاری از روستائیان به دهاتشان که ازمیان نرفته بودند، برگشتند، تاسیسات آبیاری تعمیر گردیدند وحتی ساختمان‌های تازه‌ای به‌این منظور ایجاد شد، وسعت زمین‌های زیرکشت افزایش یافت، صنعت و

بازرگانی داخلی رو به‌بهبودی نهاد.

اما روند تجدیدحیات اقتصادی ایران پس ازمرگ کریمخان، درپی ستیزهای پیوسته فئودالی متوقف شد. از سال ۱۷۷۹ تا ۱۷۸۸ ستیزهای خونینی به‌منظور به‌چنگ‌گرفتن قدرت میان فئودالهای بلندپایهٔ خاندان زند درگرفت، این ستیزها پس از به‌قدرت رسیدن لطفعلی‌خان زند آخرین شاه دودمان زندیه، پایان یافت. تعویض شاهان خاندان زند با زدو خوردهای خونینی همراه بود. هنگامیکه افراد خاندان زند در مرکز و جنوب ایران بر سر به‌دست‌گرفتن قدرت سرگرم زدو خورد بودند، درشمال (درمازندران و استرآباد)، قاجاران به‌استوارکردن مواضع‌شان می‌پرداختند. ازمیان خانهای قاجار آقامحمدخان‌اخته که مردی بی‌رحم و پرتوان بود به‌پا خاست، او مدت ۱۵ سال در شیراز نزدکریمخان‌ـ زند به‌عنوان گروگان به‌سر می‌برد. پیش از مرگ کریمخان‌آقا محمدخان از شیرازگریخت و به‌منطقه‌ایکه ایل قاجار سکونت داشت (در ناحیهٔ استراباد) رفت. دراینجا میان آقا ـ محمدخان و برادرانش برای به‌دست‌گرفتن قدرت ستیز درگرفت، آقا محمدخان ضمن‌پیکار پیروز شد. در سالهای بعد برادرانش‌کوشش کـردند با او مخالفت‌کنند، اما تلاشهایشان بی‌نتیجه ماند و شکست خوردند.

آقا محمدخان پس از آنکه قدرتش را بر ایل قاجار استوار کـرد برآن شد دامنهٔ چیرگیش را برمناطق همسایه‌اش درایران گسترش‌دهد. به‌سال۱۷۸۳بر استراباد،مازندران وگیلان چیره گردید، به‌سال ۱۷۸۵ قاجاران تهران، قم، کاشان و اصفهان را گرفتند. به‌سال۱۷۸۹آقا محمدخان شیراز را محاصره‌کرد، اما شهر دارای برج و باروهای‌استواری بود وآقا محمدخان توپ و وسائل شکستن این استحکامات را دراختیار نداشت. بنابراین پس از یك‌ماه محاصرهٔ بی‌نتیجه، با ارتشش به‌تهران برگشت. به‌سال ۱۷۹۱آقامحمدخان تقریباً سرتا سرآذربایجان‌را به‌تصرف درآورد.

## برقراری قدرت دودمان‌قاجار

درپایان سال ۱۷۹۴ آقامحمدخان‌قاجار توانست جانشین کریمخان‌زند را نابودکند و استانهای اصلی کشور ایـران، به‌استثنای خراسان و قسمتی از کردستان را به‌تصرف درآورد. لازم به‌یاد آوری است‌که آقا محمدخان همزمان با نبردهای علیه زندیان وپس ازآن، ناگزیر شدنبردهائی را علیه بسیاری ازخانهای بی‌اهمیت،که ازاطاعت اوسرپیچی می‌کردند،انجام دهد.

آقا محمدخان‌پس‌ازآنکه تمام‌مناطق ایران رابه‌تصرف درآورد، فرمانداری‌استانهای

بزرگ و مهم را به خویشاوندان نزدیک و هم طایفه‌هایش که از وفاداریشان مطمئن بود، واگذارکرد. در بعضی جاها آقا محمدخان فرمانداران پیشین را درصورتیکه بدون نبرد تسلیم شده و چیرگی او را به‌رسمیت شناخته بودند، درمقامهای خود ابقا کرد. اما برای اینکه امکان‌سرکشی را به‌این خانها ندهد، چندتن‌از بستگانشان‌را به‌عنوان‌گروگان نزد خود نگاه داشت. فرمانداران یا استاندارانی‌که در برابرش پایداری می‌کردند، آنها را با شیوه بسیار بیرحمانه‌ای سرکوب می‌کرد. زمین‌ها، روستاها و کلیه دارائی خانهای سرکش را مصادره می‌کرد و به‌هواخواهانش می‌بخشید، اینان ناگزیر بودند به‌ازاء این بخشش یکانهای مسلحی برای نبرد دراختیار خان قاجار بگذارند، آقامحمدخان اینگونه امکان سرکشی خانهای زیر دستش را سلب و نیروی سیاسی و نفوذ اقتصادی آنها را در منطقه‌شان از میان می‌برد، او باتقسیم زمین‌های مصادره شده میان‌هواخواهانش، نقطه‌

گرجستان شرقی را به‌عهده گرفتند)، لشکرکشی آقامحمدخان در بهار ۱۷۹۶ همراه با تاراجگری و ویرانگری سرزمین‌های اشغالی آغاز گردید. در سپتامبر ۱۷۹۵ یکانهای آقا محمدخان وارد تفلیس شدند. با وجود پایداری بی‌باکانه ارتش گرجستان، دسته‌های ایرانی آنها را درهم شکستند وارد شهر شدند، پس از تاراج و ویرانی ددمنشانه شهر رابه‌آتش کشیدند. هزاران تن از ساکنان تفلیس، ازجمله پیران، زنان وکودکان قتل‌عام شدند، فقط ۱۲ هزارتن از ساکنان که اسیرشده‌بودند، به‌عنوان برده به‌تهران اعزام گردیدند. اعمال اینگونه رفتارهای ددمنشانه، نابودی و به‌بردگی بردن هزاران تن از مردم، ویران کردن یادگارهای تاریخی و فرهنگی گرانبها و غیره را آقامحمدخان و نزدیکانش به‌حساب پیکار به‌خاطر رواج دین‌اسلام گذاشتند. هجوم تاراجگرانهٔ آقا محمدخان به گرجستان، بیرحمی و ددمنشی ارتش بی‌شمارش باعث نفرت و بیزاری هرچه ژرف‌تر گرجیان و ساکنان خان‌نشین ماوراء قفقازنسبت به‌اشغال گران گردید وپندار پیوستگی این‌مناطق به‌خاك‌روسیه هرچه بیشتر نیرو گرفت.

## کشته‌شدن آقامحمدخان قاجار

آقامحمدشاه سپس با ارتشش به‌سوی خاور رهسپار شد تا آخرین استان مهم ایران یعنی‌خراسان را مطیع کند، دراین هنگام نادرمیرزا پسر شاهرخ کور، خراسان‌را فرمانروائی می‌کرد. هدف دیگر ازاین لشکرکشی آن بودکه‌آقا محمدخان می‌خواست گنج‌های نادرشاه راکه ازهندوستان آورده وگویا دراختیارشاهرخ‌بود تصرف‌کند. هنگامیکه ارتش‌آقامحمد-خان به‌مشهد نزدیك می‌شد نادرمیرزا به‌افغانستان گریخت.

پس از چیرگی بر خراسان آقامحمد شاه دوباره به‌سوی گرجستان و خان‌نشین ماوراء قفقازرهسپار شد. هنگام محاصره دژ شوشی درماه مه۱۷۹۷ درپی توطئه‌دربایانش کشته شد.

پس ازکشته شدن آقا محمدخان، خانها و رهبران عشایرکه رهبری یکانهای ارتش او را به‌عهده داشتند اردوگاه شوشی را ترك‌کردند و اینگونه ارتش مأمور محاصرهٔشوشی از هم پاشید.

دیری نپائیدکه دوباره آتش پیکار، به منظور به‌دست‌گرفتن قدرت میان وارث تاج و تخت یعنی فتحعلی‌خان و مدعیان دیگر سلطنت شعله‌ور شد. در خراسان نادرمیرزا به کمك ارتش افغان به‌پا خاست و مشهد را تصرف‌کرد. خانهای خراسان‌که نمی‌خواستند به‌اطاعت قاجاران گردن نهند به‌او پیوستند. درمنطقه قزوین و سلطانیه صادق‌خان‌شکاکی

تبعیت از شاه تازه را نپذیرفت. فتحعلی‌خان نخست صادق‌خان شکاکی را مطیع کـرد و با نیروئی به‌سوی مشهد رهسپارشد. در اوت ۱۷۹۹ نادرمیرزا تسلیم گردید وخانهای‌خراسان به‌اطاعت فتحعلی‌شاه درآمدند.

اینگونه در اواسط سال ۱۸۰۱ فتحعلی‌شاه توانست پایداری رقیبان اصلی‌اش را در هم‌شکند وموقعیت سلطنتش را استوارگرداند. استانهای ایرانی تابع او دارای ویژگیهائی بودند. این استانها و شهرستانها را خانهای فئودالی فرمانروائی می‌کردند که کمتر زیر نظارت دولت مرکزی و شاه بودند، اینان نه‌تنها مالیات قابل تـوجهی به‌دولت مرکزی نمی‌دادند، بلکه گاهگاهی از اطاعت شاه روی برمی‌تافتند فتحعلی‌شاه بیشتر ناچار می‌شد که برای مطیع‌کردن‌آنها نیروی‌نظامی به‌کاربرد.

## نظام‌اقتصادی ـ اجتماعی وسیاسی

درپایان سدهٔ ۱۸ وآغاز سده ۱۹ ایران‌کشورکشاورزی پس افتاده‌ای بودکه‌به‌طور کلی‌قشر فئودالهاآنرا می‌گرداندند وعشایرکوچ‌نشین بانظام روابط تولیدی نیمه‌فئودالی ـ نیمه پدرسالاری زندگی‌می‌کردند، درهمان هنگام درکشورهای اروپائی‌روابط سرمایه‌داری درحال شکوفائی بود. انگیزه‌های عقب افتادگی اجتماعی ـ اقتصادی ایـران، در درجه اول استیلای پی‌درپی و خانمان‌برانداز بیگانگان در قرون وسطی و حتی جنگ و ستیز-های داخلی و پیوستهٔ فئودالها بود، به‌ویژه این‌کیفیت‌که ضمن سرتاسر سدهٔ ۱۸ در ایران ادامه‌داشت، جامعهٔ ایرانی‌را ازپای درآورد. استیلای‌بیگانگان وستیزهای فئودالی‌داخلی، روستاها وشهرها را به‌ویرانی‌کشاند، صنایع را از میان برد و پیشرفت اجتماعی-اقتصادی کشور را متوقف‌کرد. ویرانی سیستم‌های آبیاری باعث شدکه در پهنه‌های گسترده‌ای از زمین‌های قابل‌کشت‌کارکشاورزی غیر ممکن‌گردد، نوسازی تاسیسات آبیاری هم نیازمند به‌زمان‌طولانی وکارتوان‌فرسا بود، بنابراین بیشتر از زمین‌های بارور استانها به‌بیابانهای بایری تبدیل شدند.

اصل‌نظام اجتماعی ایران‌برپایه مالکیت فئودالی شاه، خانها وفئودالهای روحانی، روی زمین‌های‌کشاورزی وآب، استوار بود. شاه‌که بزرگترین مالك زمین‌های‌کشاورزی ایران به‌شمار می‌رفت به‌خانهای زیر دستش به‌جای حقوق و پاداش زمینهائی را به‌عنوان تیول (مواجب موقت ومشروط) و سیورغال (حقوق‌موروثی) و درآمد شهرها را واگذار می‌کرد. درپایان سدهٔ۱۸ وآغاز سدهٔ۱۹ شکل‌های اصلی مالکیت زمین به‌شرح‌زیربودند: خالصه یااملاك‌دولتی، درکنار این‌زمین‌ها املاك‌متعلق به شخص‌شاه واعضای‌خانواده‌اش

هم وجود داشتند؛ املاك خانها که قسمت عمده آنها بابت مواجب به شکل تیول یا سیورغال به‌خانها تعلق گرفته بود؛ املاك وقف که طبق وصیت‌نامه مالك درحین زندگیش به‌مسجدها یا اماکن مقدسه مسلمانان واگذار می‌شد وطبعاً این املاك دراختیار روحانیان قرار می‌گرفت و قابل خرید و فروش نبودند؛ زمین‌های متعلق به‌عشایر (عملاً مالك این زمین‌ها خانها بودند)؛ زمین‌های اربابی یا ملك‌که شامل املاك خصوصی فئودالها بودند (مالکان این زمین‌ها معمولاً ملاکان یا بازرگانان بودند)؛ زمین‌های عمومی (معمولاً این‌گونه زمین‌ها چراگاه یا بایر بودند)؛ و زمین‌های خرده مالك که متعلق به‌مالکان‌خرده‌پا بودند. زمین‌های سه گروه اخیر چندان اهمیت نداشتند.

دهقانان‌که به‌راستی زمینی از خود نداشتند، روی املاك فئودالهای گوناگون، با شرایط اسارت‌آور اجارهٔ فئودالی کار می‌کردند. محصول، بین دهقانان ساکن یعنی رعیت‌ها و ارباب یافئودال برپایه فرمول قرون وسطائی ۵سهمی تقسیم می‌شد: دارندگان زمین، آب، بذر، دام کارگر و نیروی‌کار هرکدام یك سهم ازمحصول را می‌بردند. بنابراین، دهقان‌که عموماً دارنده زمین وآب نبود وحتی‌غالباً بذر ودام کارگرهم دراختیار نداشت، از نصف تا ثلث و حتی $\frac{۱}{۵}$ محصول بیشتر نصیبش نمی‌شد. علاوه براین دهقانان ناگزیر بودند قسمتی‌ازمواد خوراکی یا اجناس مصرفی فئودال‌ها یا ارباب‌ها را تأمین‌کنند (مثلاً روغن، پشم، تخم مرغ، مرغ و غیره) و وظائف شاقی به‌عهده آنها گذاشته می‌شد مثلاً کار بدون دریافت مزد درساختمان راهها، دژها، کانال‌ها و همچنین تهیه خواربار و علیق افراد ارتشی بدون دریافت بها، پذیرائی مجانی از مأموران رهگذر، تقدیم پیشکشی اجباری به‌فئودال، پرداخت باج‌های اضافی و غیره از جمله وظائف تحمیلی به دهقانان‌بودند. در دهات، استبداد وتعدی نامحدودی ازسوی‌خانهای فئودال ومباشرانشان نسبت به‌رعایا اعمال می‌شد، داوری ونظم و نسق روستائیان، تعیین و اجرای مجازات‌ها

فئودالی دیگر بودند. این‌استثمار فئودالی زیر پوشش سنت‌های باقیمانده نظام پدرسالاری انجام می‌گرفت و رؤسای ایل از این‌سنت‌ها به‌منظور استواری قدرتشان بهره می‌بردند. لازم به‌یادآوری است که عشایر کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین آنزمـان نقش بسیار مهمی را در زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور ایفا می‌کردند. خانها (رهبران عشایر) صاحب دسته‌های چریك مسلح سوار و یکانهای رزمی بودند. یکانهای سواره نظام ایران ازهمین ایلات کوچ‌نشین تأمین‌می‌گردیدند. اینان‌غالباً نیروی مهمی‌برای ایجادآشفتگی‌ها و ستیزهای فئودالی داخلی ایران به‌شمار می‌آمدند ونقش تعیین‌کننده‌ایرا هنگام کودتاهای درباری و به‌تخت نشاندن شاه معینی ایفا می‌کردند. تصادفی نبودکه دولت‌های‌صفوی، نادرشاه، زندیه و قاجاریه بااتکا به‌یکانهای مسلح عشایرقدرت را به‌دست گرفتند وخودشان هم ازمیان فئودالهای بلندپایه این‌عشایر برخاستند.

دهقانان ساکن، کوچ‌نشینان و نیمه‌کوچ‌نشینان گذشته از کشاورزی و دامداری‌به کارهای قالیبافی، پارچه‌بافی و صنایع دستی دیگر خانگی می‌پرداختند.

در شهرها به‌موازات پیشرفت صنایع، سازمانهای صنعتی قرون وسطائی نگاهداشته شده بودند. رفته رفته‌کارگاههای پیشرفته‌ای نیز پدید آمدند: صنعتگـران درخانه مـواد نیم‌ساخته را آماده می‌کردند و بعداً برای تولید فراورده به‌پای کار می‌آوردند. بسیاری از بافندگان مواد اولیه را از صاحب کارگاه نمی‌گرفتند بلکه به‌هزینه خودشان آنهـا را تهیه می‌کردند (معمولاً اینگونه بافندگان‌کاسب‌کاران معمولی‌هم بودند)، فقط از دستگاه های‌صاحب‌کار برای‌بافندگی بهره می‌بردند. قسمتی از پارچه‌ها درخانه‌ها بافته‌نمی‌شدند، بلکه در ساختمانهای بزرگی به‌نام «کارخانه» یا در بازارها تهیه می‌گـردیدند، البته در اینگونه جاها بافندگان زیادی دریك‌جا به‌کار سرگرم بودند.

محصولات صنایع خانگی‌که به‌وسیله دهقانان و کوچ‌نشینان دامدار درکارگاههای ساده آماده می‌شدند نیازمندیهای‌کشور را ازلحاظ پارچه‌های نخی وابریشمی وظروف‌مسی تأمین‌می‌کردند. قالی، برخی‌ازپارچه‌ها وکالاهای‌دیگر به‌خارج، ازجمله‌کشورهای همسایه، روسیه و اروپای باختری صادر می‌شدند.

صنایع با بازرگانی پیوندی ناگسستنی داشتند. معمولاً کارگاهها دربازارهامتمرکز بودند دراین‌جا هم‌کالا تولید می‌شد و هم به‌فروش می‌رسید. بازار نه‌تنها مرکز اقتصادی بلکه به‌میزان چشم‌گیری مرکز زندگی سیاسی شهر به‌شمار می‌آمد. گاهگاهـی به‌نشانه اعتراض علیه تعدیات دولت، پیشه‌وران وکاسب‌ها، بازارها را می‌بستند واینگونه زندگی شهر راکد می‌شد.

بازرگانی داخلی نسبتاً به‌میزان گسترده‌ای رواج داشت و قسمت مهمـی به‌دست

بازرگانان کوچك و متوسط انجام می‌گرفت. بازرگانان با سرمایه‌های بزرگ کمتر وجود داشتند. پیشرفت طبیعی گردش کالا و ایجاد بازار واحد، به‌انگیزه پراکندگی فئودالی روند عادی خود را طی نمی‌کرد، شورش‌گاه به‌گاه خانهای جدائی‌خواه وجاه‌طلب، تعدی‌حکام، اقدامات‌فرسوده‌کنندهٔ روحانیان که کارهای‌قضائی ودادرسی کشوری به‌دست‌آنها اداره‌می‌شد، راهزنی‌هائیکه در راههای بازرگانی انجام می‌گرفتند وباعث اخذ عوارض به‌منظورامنیت راهها از بازرگانان‌و پیشه‌وران می‌شدند ـ همه اینها راه پیشرفت بازرگانی وکسب‌وکار را سد می‌کردند. بین راه رشت، واقع در شمال ایران به‌بوشهر واقع درکناره خلیج‌فارس، در ۱۴ نقطه عوارض راهداوی از حمل‌کنندگان کالا گرفته می‌شد. در استانهای مختلف کشور مقیاس‌های وزن‌گوناگونی رواج داشت. در بیشتر استانها بـرای خود پول سکه و زدند. همه این دشواریها از انجام بازرگانی داخلی بطور عادی جلوگیری می‌کردند

در دستگاه حکومت اهمیت فراوانی داشتند. اینان فقط به‌شخص شاه خدمت می‌کردند و اهمیت آنها از وزیرانی که کارهای مهم دولتی‌را انجام می‌دادند، کمتر نبود.

ازلحاظ تقسیمات‌کشوری ایران به ۳۰ شهرستان (ولایت) و چهار استان (ایالت) تقسیم می‌شد: این چهار ایالت، آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان بودند. در رأس هر ایالت یك استاندار (والی) و در رأس هـر ولایت فرماندار (حاکم) قرار داشت. والیان مهمترین ایالت‌ها راخود شاه‌برمی‌گزید ومعمولاً فرزندان‌شاه (شاهزادگان) یاخویشاوندان بسیار نزدیك او بودند. والی مهمترین و ثروتمندترین ایالت آنزمان یعنی‌آذربایجان پسر ارشد شاه، عباس‌میرزای ولیعهد بود. ازآنزمان به‌بعد این‌سنت را شاهان قاجار رعایت

بارها بیشتر از مبلغی که بایستی به‌خزانه شاه مـی‌پرداختند، از مردم اخاذی مـی‌کردند. رشوه‌خواری درآنزمان دامنه‌گسترده‌ای به‌خود گرفت. مناصب، مقام‌ها، عناوین ولقب‌ها به‌وسیله خودشاه به‌اشخاص فروخته می‌شد. رشوه به‌اصطلاح خودشان «پیشکشی» معمولاً آشکارا بگونه رسمی رد وبدل می‌گردید. معمولاً ازمیان نامزدهای حکومت ولایات آنکه بیشتر به‌شاه پیشکشی می‌داد، برگزیده می‌شد.

بیشتر پولهائی که به‌عنوان مالیات ازمردم دریافت می‌گردید صرف نگهداری دربار شاه و حرم‌سراهای درباری می‌گردید. هریك از شاهزادگان (حکام ولایات) برای خودشان درباری داشتند، اگرچه دربارهای اینها نسبت به‌دربار شاه کوچکتر بودند.

روحانیان شیعهٔ مسلمان نقش مهمـی را در زندگـی اجتماعی ـ سیاسی کشور ایفا می‌کردند. روحانیت، رژیم فئودالی موجود را تقدیس وتبلیغ می‌کرد که گویا کلیهٔ مقررات و ضوابط دستگاه حکومت برپایه قوانین قرآن وشریعت اجرا می‌گردد. مجتهدان وعلمای بزرگ استثنائاً حق تفسیر قرآن و شریعت را داشتند و می‌توانستند قوانین مقدسه قرآن را با شرایط مـوجود منطبق کنند. حتی خود شاه گاهگاهـی به‌روحانیان بزرگ مراجعه می‌کرد و دربارهٔ انجام بعضی از تصمیم‌ها و انطباق آنها با اصول اسلام ازآنها مصلحت می‌جست، منظورش از این کار آن بود که می‌خواست، اعتبار ونفوذ دستورات دینی را در انجام تصمیماتش به‌رخ رعایا بکشد. روحانیان بزرگ املاك وقفی و دارائی‌های دیگری را دراختیار داشتند و از لحاظ اقتصادی موقعیت‌های مهمی را احراز کـرده بودند. بارها چنین روی می‌داد که روحانیان بزرگ به‌وسیله دلالان یا چهره‌های کاذب دیگر، یا بگونه مستقیم به‌کاربازرگانی وحتی رباخواری می‌پرداختند. علاوه براین روحانیان بزرگ، قدرت مذهبی نیرومندی به‌شمار می‌آمدند، اینان آموزش مردم وداوری‌های کشوری (به‌عنوان حاکم‌شرع) را به‌دست داشتند قاضی‌شرع به‌کارهای‌دینی ازقبیل، اختلافات برسر تقسیم ارث، کارهای ازدواج وطلاق، کارهای‌بازرگانی وبه‌طورکلی به‌کلیه دعواهای حقوقی رسیدگی می‌کرد. قضات بزرگ دراین‌موارد مجتهدان بودند، اینان که شهرت ونفوذ چشم‌گیری در میان روحانیان داشتند. حاکم شرع نامیده می‌شدند. احکام اینان، در صورتیکه مجتهد بزرگتر یامتنفذتری آنها را لغو نمی‌کرد، قطعی بودند. در شهرها قاضی بزرگ از میان برجسته‌ترین و نامدارترین چهره‌های روحانی برمی‌خاست. در روستاها ملاهـای محلی وظایف قضات را انجام مـی‌دادند. برخی از روحانیان از داشتن مقام مهم قضاوت سوء استفاده می‌کردند ومرتکب اخاذی ورشوه گیری می‌شدند.

علاوه بر قضات شرعی، قاضیان غیر مذهبی (قاضی عرف) هم فعالیت مـی‌کردند، اینان جزو دیوانیان غیر مذهبی بودند. دراینجا بیشتر به‌بزه‌های جنائی و خلاف‌ها ازقبیل

دزدی، قتل و غیره رسیدگی می‌شد، ملاك کیفر اینگونه جرائم عرف و عادت بود. در رأس این قضات خود شاه قرارداشت. کلیه مدرسه‌هاکه شمارهٔ آنها ناچیز بود زیر نظارت روحانیت قرارداشت ودروسی که دراین‌مدارس تدریس می‌شدند برپایه فقه اسلامی‌بودند.

شاه وحاکمان زیر دستش،از نفوذ روز افزون‌علمای روحانی ومجتهدان بیم‌داشتند و گاهگاهی می‌کوشیدند تا از نفوذ آنها بکاهند. اما اختلاف نظرمیان شاه و حاکمان از یکسو و روحانیان بلندپایه از سوی دیگر چندان ژرف نبود. همینکه رژیم فئودالی از سوی‌توده‌های‌ستم‌کشیده مردم‌تهدید می‌شد، اشراف‌فئودال و روحانیان‌بلندپایه، اختلافاتشان راکنار می‌گذاشتند ومتحداً برای مطیع‌کردن توده‌های مردم‌اقدام می‌کردند.

لازم به‌یادآوری است که وضع روحانیان دون‌پایه، به‌ویژه آنها که در روستاها می‌زیستند بگونهٔ چشم‌گیری با وضع علما و مجتهدان فرق داشت. از سهام درآمد املاك وقف‌که دراختیار روحانیان مهم وبلندپایه بود، چیزی‌نصیب روحانیان دون‌پایه‌نمی‌شد. اینان از بابت حق قضاوت هم درآمدی نداشتند، چون معمولاً ثروتمندان، حل وفصل دعاویشان را به‌محاضر روحانیان نامدار ارجاع می‌کردند. بنابراین بیشتر روحانیان دون پایه برای‌گذران ناگریر بودند به‌کارهای صنعتی، بازرگانی و حتی‌کشاورزی به‌پردازند. اینگونه، قشر روحانیان دون‌پایه از لحاظ وضع اقتصادی واجتماعی به‌قشر زحمت‌کشان نزدیکتر بودند و برخلاف روحانیان‌بلندپایه‌که جزوطبقهٔ استثمارگران به‌شمار می‌آمدند، هیچگونه امتیازات‌اجتماعی نداشتند. بنابراین نمایندگان قشر روحانیان دون‌پایه‌گاهگاهی ضمن موعظه‌ها وتبلیغاتشان منافع طبقات وسیع زحمتکشان راباز می‌تاباندند.

عقب‌ماندگی اجتماعی ـ اقتصادی ایران درپایان سدهٔ ۱۸ وآغاز سدهٔ ۱۹بازتابی از سقوط همگانی فرهنگ مردم بود. دراین دوره هیچگونه ابتکاری در زمینه فرهنگ شکوفان و دانش درایران دیده نشد، رکود و پس‌افتادگی ادبیات، فلسفه و هنرجای خود را دارد. در زمینه هنر نقاشی مینیاتور از زمان گذشته تقلید می‌شد؛ در زمینه ادبیات؛ نثر و شعر با عبارات پرآب و رنگ و پر طمطراق بدون محتوا و مفهوم و به‌کار بردن واژه‌های مغلق نوشته می‌شدند؛ در زمینه معماری همان سبك‌های بسیار قدیمی تقلید می‌گردیدند.

اما با وجود این عقب‌ماندگی اجتماعی ـ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، ایران در پایان‌سدهٔ ۱۸ به‌صورت‌کشوری مستعمره یا وابسته به‌دولت‌های اروپای غربی، درنیامد. موقعیت دولت‌های اروپائی درایران ضعیف بود. گرایش اروپائیان به‌ایران در آن زمان فقط به‌منظور انجام بازرگانی می‌نمود. عمال بازرگانی انگلیسها و هلندیها در نیمه دوم سده ۱۸ درکناره‌های خلیج فارس فعالیت می‌کردند. دولت‌های اروپائی نفوذ اساسی‌ای

درسیاست داخلی وخارجی ایران نداشتند وبنابراین دولت ایران کمتر درصحنه سیاست‌های دولت‌های اروپائی درگیر شد. اما سقوط اجتماعی ـ اقتصادی و ناتوانی عمومی ایران شرایط مناسبی‌را برای نفوذ سرمایه‌های خارجی پدیدآورد و رفته‌رفته این کشور هم‌تبدیل به‌یکی از کشورهای وابسته اروپائیان گردید.

# ۱۵

# پیکار انگلیس‌ها و فرانسویان بر سر ایران

## جنگ‌های ایران ـ روس در آغاز سدهٔ ۱۹ـ م.

در پایان سدهٔ ۱۸ دامنهٔ اشغال استعماری فرانسه و انگلستان در جهان گسترش یافت و مداخلهٔ دولتهای نامبرده در ایران به‌منظور آن بود که این کشور را به‌پایگاه استراتژیك برای تجاوز به کشورهای خاور میانه و نزدیك تبدیل کنند. ناپلئون پس از ناکامی لشکرکشی‌اش به‌مصر به‌سال ۱۷۹۸ طرحی تهیه کرد که از راه خشکی به‌هندوستان حمله کند و می‌پنداشت می‌تواند کشور ایران را برای اجرای این طرح پایگاه تجاوز قرار دهد. به سال ۱۷۹۶ یك هیئت فرانسوی وارد تهران شد ومنظورش آن بود که شاه را به‌جنگ با روسها برانگیزد، وحتی کوشش داشت دولت ایران را وادارد تا کشورش را به‌عنوان پایگاهی در جنگ با انگلیسها در اختیار فرانسویان بگذارد. اما پس از کشته شدن آقامحمد شاه، نخست‌وزیر ایران حاجی ابراهیم، نمایندگان دولت فرانسه را بدون مذاکره از ایران به کشورشان برگرداند.

## پیمان انگلیس و ایران به‌سال ۱۸۰۱ـ م.

انگلستان هم کوشش داشت دولت ایران را به عنوان وسیله‌ای به منظور اجرای سیاست تجاوزکارانه استعماریش به‌خود جلب کند. منظورش آن بودکه دربرابر طرح حمله فرانسویان از راه ایران به هندوستان واکنش نشان دهد و ضمناً می‌خواست اجازهٔ ورود آزادانه کالاهای بازرگانی انگلستان را از دولت ایران به‌دست آورد. دولت انگلستان به سال ۱۸۰۰ نماینده‌ای به‌نام سروان مالکلم از هندوستان به ایران فرستاد و به‌او مأموریت داد تا گرایش شاه را به‌سوی انگلستان عملی سازد.

مالکلم به‌وسیلهٔ تطمیع ورشوه در ۴ ژانویه ۱۸۰۱ توانست پیمانی سیاسی و بازرگانی را بین ایران و انگلیس منعقد کند. که به موجب آن شاه متعهد شد، هنگامیکه دولت افغانستان به‌قلمرو بریتانیا درهندوستان تجاوزکند، دولت ایران به‌افغانستان حمله‌ورشود و با آن کشور هیچگونه پیمان صلحی نبندد، مگر آنکه از ادعای‌خود مبنی براشغال سر-زمین‌های متعلق به‌انگلستان، چشم‌بپوشد. شاه همچنین ملزم شدکه ازمذاکرهٔ بافرانسویان خودداری‌کند، هیئت نمایندگی فرانسه را از ایران براند واجازهٔ اقامت‌به‌آنها را درایران ندهد. انگلستان هم متعهد شد، که ساز وبرگ واسلحه ومهمات ارتش ایران را هنگامیکه مورد حمله فرانسویان یا افغانان قرار گیرد، تـأمین کند. در زمینهٔ بازرگانی، بازرگانان انگلیسی وهندی‌به‌موجب این پیمان امکان یافتند آزادانه درکلیه بندرهای جنوبی ایران اقامت گزینند، وبدون پرداخت حقوق گمرکی به‌ایران، ماهوت، فراورده‌های فولادی و آهنی را واردکشورکنند.

پیمان مالکلم حتی علیه روسیه هم بود. به‌دولت ایران وعده داده شد هنگام‌تیرگی روابط ایران وروس دولت بریتانیا از ایران پشتیبانی خواهدکرد.

## پیوستن گرجستان به‌روسیه

به‌سال ۱۸۰۰ پادشاه کارتلی ـ کاختی به نام گئورکی ۱۲، به‌تزار روس مراجعه واز او تقاضاکردکه قلمرو پادشاهي او را به‌امپراطوری روسیه ملحق‌کند. در ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۱ الکساندر اول، تزار روس بیانیه‌ای را صادر وضمن آن الحاق گرجستان شرقی را به‌روسیه‌رسماً اعلام‌داشت. درسالهای ۱۸۰۳-۱۸۰۴ شاهزاده‌نشین‌های مینگرلی وگوری، وبه‌سال ۱۸۱۰ آنجازیا تبعیت امپراطوری روسیه را پذیرفتند. الحاق گرجستان به‌روسیه مفهوم‌پیشرفته‌ای را داشت‌چون‌این سرزمین ازهجومهای‌ویرانگرانهٔ وفشارهای غارتگرانه کارگذاران شاه ایران وپادشاهان سلطان ترك رهائی می‌یافت. ازمیان رفتن پراکندگی و تجزیهٔ گرجستان، پیشرفت نیروهای تولیدی وفرهنگی‌آن سرزمین را امکان‌پذیر می‌ساخت.

درعین‌حال الحاق گرجستان به‌قلمرو تزار روس به‌معنی آن بود که در این سرزمین رژیم استعماری تزاریسم برقرار می‌شد والبته سنگینی‌بار این رژیم روی شانه‌های تودهٔ مردم گرجستان تحمیل می‌شد. اما این کیفیت ضمن مقایسه با بیدادگری فئودالهای ایرانی و ترک بارها تحمل‌پذیرتر بود.

پس از الحاق گرجستان به‌روسیه قسمتی از گروههای‌دست راستی وابسته به‌خانهای ماوراء قفقاز سخت به‌روسیه‌علاقمند شدند و دولت تزاری روس از این گرایش به منظور گسترش مرزهایش بهره‌برد. به سال ۱۸۰۳، شاهزاده تسیتسیانوف فرمانروای گرجستان پیشنهاد کرد خان گنجه تبعیت دولت روس را بپذیرد، دلیلش آن بودکه این خان‌نشین قبلاً جزو قلمروگرجستان بوده است اما این پیشنهاد ازسوی خان‌گنجه رد شد. با وجود این در ژانویه ۱۸۰۴ ارتش روسیه به‌دژ اقامتگاه خان‌گنجه حمله کرد وآنجا را به‌تصرف درآورد.

## نخستین جنگ بین ایران وروس

در ماه مه ۱۸۰۴ شاه ایران خواست که ارتش روس پیرونگ گرجستان، گنجه و خان‌نشین‌های دیگر را تخلیه کند. اینگونه نخستین مرحله جنگ ایران و روس آغاز گردید و تا سال ۱۸۱۳ پایان یافت. در نیمه ژوئیه ۱۸۰۴ در نبردی نزدیك اچمیادزین ارتش روس زیر فرماندهی تسیتسیانوف، ارتش ایران را که زیر فرمـاندهی عباس میرزا، ولیعهدشاه ووالی آذربایجان، عملیات می‌کرد شکست داد. به‌سال ۱۸۰۵ خان‌نشین‌های شکی، شیروان وقره‌باغ جانب روسها را گرفتند؛ ارتش روس پیدرنگ سرزمین‌های آنها را اشغال‌کرد.

به‌موجب پیمان سال ۱۸۰۱ شاه مداخلهٔ انگلیسها را به‌سود ایران تقاضا کرد. اما انگلیسها که به‌سال ۱۸۰۵ ضمن ائتلاف ضدناپلیون با روسیه متحد شده بودند به‌تقاضای شاه مبنی برکمك به‌ایران‌جوابی ندادند. ناپلیون از این موقعیت بهره‌برد، به‌سال ۱۸۰۶ هیئتی فرانسوی را که ازجمله اعضای آن ژوبر، رمیه وغیره بودند به‌تهران اعزام‌داشت. ژوبر به‌شاه پیشنهادکردکه یك پیمان‌اتحاد نظامی علیه انگلستان وروسیه بافرانسه‌ببندد، ضمناً به او وعده داد فرانسهٔ ناپلیون درپس گرفتن‌گرجستان از روسیه به اوکمك خواهد کرد، وحتی‌اسلحه وسازوبرگ ومهمات در اختیار شاه خواهدگذاشت. بنابراین شاه‌بایستی پیمان اتحاد بـا انگلستان را لغو وهمراه با فرانسه‌به‌هندوستان حمله می‌کرد. ژوبرموفق نشد پیمانی با این شرایط را به‌تصویب شاه برساند.

در این هنگام ارتش ایران به سختی از روسیه شکست خورده بود. به‌سال ۱۸۰۶ یکانهای روسی دربند، باکو، سالیانی، مغان و شهرهای دیگر ماوراء قفقاز را به‌تصرف در آوردند. در اثر این رویدادها شاه ناچار شد پیشنهاد فرانسویان را بپذیرد. رضاخان به‌عنوان نماینده شاه نزد ناپلیون فرستاده شدومأمور گردیدکه پیمان با فرانسه را ازسوی دولت ایران امضا کند.

## پیمان دفاعی ـ تعرضی ایران وفرانسه به‌سال ۱۸۰۷ ـ م. و میسیون گاردان.

در ماه مه ۱۸۰۷ در قرارگاه ناپلیون نزدیك فین‌کنشتین پیمان دفاعی ـ تعرضی ایران وفرانسه امضا گردید. به‌موجب این پیمان شاه ملزم شد روابط سیاسی وبازرگانی را با انگلستان قطع‌کند، وبه‌آن‌دولت اعلان جنگ دهد، افغانها را هم راضی‌کندکه‌برای عبور ارتش فرانسه از راه ایران ـ افغانستان به‌سوی هندوستان، راه دهند، خواربارارتش فرانسه را در ایران تأمین‌کند وبنادر ایران واقع در خلیج فارس را برای ناوگان‌فرانسه بگشاید. هر دوطرف متعهد شدندکه درمورد جنگ یکی ازطرفین با روسیه، مشترکاً علیه آن دولت وارد جنگ شوند. ناپلیون تمامیت ارضی سرزمین ایران‌را تضمین کرد و وعده داد روسیه را واخواهد داشت تا گرجستان را به‌ایران پس بدهد، متعهد شد اسلحه وساز وبرگ ومهمات ارتش ایران را تأمین‌کند و برای تربیت ارتش ایران مربیانی را به‌تهران بفرستد.

شاه وعباس میرزا برآن شدند ارتش‌را نوسازی وبه بسیج نیروی منظم اقدام‌کنند، چون ثابت شد انگیزهٔ شکست ارتش ایران درجنگ با روسها ناتوانی جنگی وسازمانی‌این ارتش بوده است، زیرا نیروهای جنگی ایران چیزی جز دسته‌های چریکهای فئودالها و یکانهای نـامنظم خانها نبودند. پس از انعقاد پیمان ایران و فرانسه به سال ۱۸۰۷ یك میسیون نظامی فرانسوی که شماره اعضای آن نسبتاً بسیار بود، زیر نظرژنرال گاردان وارد ایران شد. این‌میسیون به‌سازماندهی وترتیب‌نظامی ارتش ایران طبق نمونه‌اروپائی به‌کار پرداخت، این ارتش شامل پیاده نظام و توپخانه بود و بایستی در کنار چریکهای فئودالی نبرد می‌کـرد. درعین حال اعضای این میسیون نظامی فرانسوی دربارهٔ خط سیر عبور ارتش فرانسه به‌هندوستان بررسی وکسب اطلاع می‌کردند.

گاردان‌حتی‌موفق شد یك پیمان‌بازرگانی‌میان ایران وفرانسه منعقدکند وبه‌موجب آن اتباع فرانسه از امتیازات کاپیتولاسیون برخوردار شدند، فرانسویان ضمن پیمانشان‌با

آخرین پادشاه صفوی شاه سلطان حسین همچنین پیمانی را با ایران بستند، اما آن پیمان به‌مرحلهٔ اجرا درنیامد. ضمن این پیمان بازرگانی، حقوق وامتیازاتی به‌اتباع و بازرگانان فرانسه داده شدکه‌مرجع حل وفصل‌دعاویشان کنسولگریهای فرانسه می‌بود. این قرارداد بازرگانی‌که در سدهٔ ۱۹ منعقدگردید نخستین پیمانی به‌شمار می‌رودکه ایران باپک‌دولت اروپائی بست و به موجب آن حق برون‌مرزی و کاپیتولاسیون را به یکی از دولتهای اروپائی واگذارکرد.

## صلح تیلزیت، دگرگونی اوضاع‌بین‌المللی و پیمان سال ۱۸۰۹ با انگلیسها

دیری نپائیدکه اوضاع بین‌المللی از ریشه دگرگون شد. در ۷ ژوئیه ۱۸۰۷ پیمان صلحی میان فرانسه و روسیه در تیلزیت بسته شد وضمن آن هردو دولت علیه انگلستان متحد شدند. پس از بسته شدن پیمان تیلزیت ناپلیون ازکمك به‌ایران در جنگ با روسیه چشم پوشید. گاردان اصرار ورزید که شاه با روسیه صلح‌کند و مربیان نظامی فرانسه را از تربیت ارتش ایران بازداشت.

در این میان ایرانیان ضمن جنگ باروسها به‌سختی شکست خوردند. به‌سال ۱۸۰۸ ارتش روسیه نخجوان را اشغال و ایروان را محاصره‌کرد. در این هنگام برای دومین‌بار جان‌مالکلم همراه یك‌یکان جنگی هندی به‌خلیج فارس وارد شد. به‌دنبال او یك نمایندهٔ دیگر انگلیسی به‌نام هارفورد جونس به‌بوشهر آمد، نامبرده مستقیماً از انگلستان فرستاده شده بود. بنا به تقاضای‌گاردان، ایرانیان، جونس را به‌تهران راه ندادند، اما پیشنهاد انگلیسیان مبنی برکمك آنها به‌ایران، به‌شرط قطع رابطه بافرانسویان، به‌تهران فرستاده شد. شاه به‌گاردان وهیئت همراهش تکلیف‌کرد تا خاك ایران را ترك‌کنند. پس ازعزیمت

پیشروی بیشتر روسها از ماوراءقفقاز و برقراری چیرگی آنها در خلیج فارس و مناطق مجاورآن، ازمیان خواهد رفت. جونس مانع از مذاکرات صلح عباس میرزا بافرماندهی ارتش روس در قفقاز شد، وایران را برانگیخت تا جنگ با روسها را دنبال کند.

به‌سال ۱۸۱۰ دوباره مالکلم وارد ایران شد و با خود توپ برای ارتش ایران آورد؛ همراه او مربیان نظامی هم بودند. دولت‌انگلیس میزان کمك مالی سالیانه به‌ارتش ایران‌را به ۲۰۰ هزار تومان افزایش داد، سفیر جدید انگلستان به‌نام آوزلی که به‌تازگی وارد ایران شدکمك مالی سه‌ساله را به‌شاه تقدیم داشت، ضمناً مقداری توپ و تفنگ و ساز وبرگ جنگی به‌ارتش ایران تحویل داد.

اما کمك‌هائیکه از لحاظ اسلحه، پول یا مربیان نظامی به‌منظور جنگ با روسیه‌از سوی فرانسه وانگلستان به‌ایران واگذار گردیدند، نتوانستند روند نامساعد جنگ را به سود ایران تغییر دهند. روسیه ازلحاظ جنگی یکی ازکشورهای پیشرفته به‌شمار می‌رفت و ورزیده‌ترین ارتش‌های نوین را در اختیار داشت. نیروی پس افتاده وفئودالی ایران از لحاظ سازمان، آزمودگی جنگی واسلحه با روسیه قابل مقایسه نبود. افراد ارتش ایران عادت‌داشتندکه ضمن هجومهایشان به‌تاراج‌دارائی مردم صلح‌جو، ویرانی شهرها بپردازند، اینان فقطمطیع خانهای فئودال‌خودشان بودند، چون بدون سازمان به‌نبرد می‌پرداختند، طبعاً نمی‌توانستند در برابر ارتش منظم روسیه‌کاری انجام دهند. تجدید سازمان ارتش‌شاه که نخست زیرنظر فرانسویان و سپس انگلیسیان انجام می‌گرفت، بسیار به کندی پیش می‌رفت وبا مخالفت خانها که اینگونه نفوذشان درکشور ایران کاهش می‌یافت، روبرو شد. ساکنان ماوراءقفقاز که‌جنگ در سرزمین‌شان جریان داشت، نسبت به شاه و ارتشش دشمنی می‌ورزیدند، آماده بودند زیراطاعت روسها درآیند و ازتبعیت کارگذاران وارتش شاه که بارها آنها را تاراج کرده وبه‌کشتار و بردگیشان اقدام‌کرده بودند، هرچه زودتر، رهائی یابند. ارمنی‌ها ومردم دیگر حتی عشایر ماوراء قفقاز بارها مسلحانه علیه ارتش‌شاه وارد عمل شده به‌سود روسها نبرد می‌کردندواینگونه به‌عملیات جنگی روسهاکمك‌فراوان می‌شد. شاه وسرداران نظامی‌اش‌کوشش داشتند باشیوه‌های قرون وسطائی نبردکنند، این شیوه‌ها چیزی جز ویرانگری مناطق مرزی و کوچ‌دادن اجباری مردم چندایل ورروستابه جنوب رود ارس نبودند. اما مردم ماوراءقفقازهم دربرابر رفتارهای ددمنشانه کارگذاران شاه واکنش نشان می‌دادند. نیروهای ایرانی دراثر چند دستگی ووجود تضاد درمیان‌طبقه حاکم یعنی فئودالها، دچار ناتوانی هراس انگیزی شدند. چندتن از خانهای محلی جانب ارتش روس را گرفتند. در خراسان و برخی استانهای دیگر، هنگام جنگ ایران و روس تقریباً بگونهٔ پیوسته شورشهائی درگرفت‌وخانها علیه حکومت شاه قیام کردند. درارتباط

با این اوضاع فتحعلی شاه وعباس میرزا تنها می‌توانستند درجنگ با روسها، از چریک‌های آذربایجان واستانهای مجاور آن منطقه بهره‌ببرند.

در اکتبر ۱۸۱۲ نبردی در نزدیکی‌اسلاندوز درگرفت، ضمن‌این نبرد ارتش روس، چریکهای عباس‌میرزا را به سختی شکست دادند وچیزی نمانده بودکه خود عباس‌میرزا به‌اسارت روسها درآید. پس از این شکست عباس‌میرزا جداً می‌خواست با روسها پیمان صلح ببندد. عقب راندن ناپلیون از سرزمین روسیه به وسیله ارتش تزار، شاه را متقاعد کرد که امید او مبنی بر ناتوان شدن ارتش روس ضمن جنگ با ناپلیون پنداری بیهوده است.

پیمان صلح گلستان در ۲۴/۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ امضا شد. در این پیمان، داغستان، گرجستان با ایالت شوراگل، ایمیرتی، گوری، مینگرلی وآبخازی، خان‌نشین‌های‌قره‌باغ، گنجه، شکی، شیروان، دربند، کوبین، باکین و طالش به امپراطوری روس ملحق شدند. شاه از ادعای مالکیت وحاکمیت براین سرزمین‌ها چشم پوشید. دولت روس متعهد شدکه اگر ضرورت پیدا کرد شاهزاده ولیعهد را در اشغال تخت شاهی ایران کمك کند. در این پیمان قید گردیدکه اگرمیان فرزندان شاه ستیزی درگیرد مادام‌که شاه تقاضا نکند، روسیه در نزاع آنها دخالت نداشته باشد. در ماده ۵ این پیمان قید شد که روسیه استثنائاً حق اعزام ناوگان جنگی را به دریای خزر دارد. اما ایران از داشتن ناوگانی در این دریا چشم پوشید. بازرگانان هردوکشور حق‌بازرگانی آزاد درکشور دیگر را داشتند. عوارض گمرکی نسبت به‌کالاهای‌وارداتی هردوکشور ۵٪ بهای‌کالاها تعیین‌گردید. شرایط‌نامبرده به‌این منظور درپیمان قید شدکه بازرگانان روسی از پرداخت عوارض ومالیاتهای‌داخلی دیگر در ایران معاف باشند ودر این مورد دولت ایران از آنها پشتیبانی‌کند.

## پیمان ایران وانگلیس به‌سال۱۸۱۴-م.

پیمان صلح گلستان ضربهٔ نیرومندی به نقشه‌های تجاوزکارانهٔ انگلیسها که‌کوشش داشتند ایران را زیرنفوذ خودگرفته وقسمت جنوبی حوضهٔ دریای خزر را زیرنظارت‌خود قرار دهند، واردآورد. انگلیسها از قدرت نفوذ روسیه درایران به‌هراس افتادند وپنداشتند روسها از آلت‌دست قرارگرفتن دولت ایران به‌عنوان وسیله‌ای برای اجرای سیاست‌های تجاوزکارانه‌شان، در آینده جلوگیری خواهندکرد، بنابراین برآن شدند با شاه که پیمان گلستان را امضاء کرده بود وارد مذاکره شوند و او را به جنگ مجددی علیه روسها برانگیزند، البته وعدهٔ همه‌گونه‌کمك را به او دادند. پیمان تازهٔ ایران وانگلیس در ۲۵

نوامبر ۱۸۱۴ در تهران امضاء شد. این پیمان برمبنای پیمان سال ۱۸۰۹ ایران‌انگلیس تنظیم گردید. طبق این پیمان شاه ملزم به‌انجام تعهدات زیرشد: کلیه پیمانها واتحادهائی که قبلاً با دولت‌های اروپائی دشمن انگلستان بسته بود، لغو کند؛ به‌هیچیك ازکشورهای اروپائی اجازه ندهد ارتش‌هایشان را از راه ایران به‌هندوستان گسیل دارند؛ فرمانروایان خوارزم، بخارا وسمرقند را وادارکندکه ارتش‌های دولت‌های اروپائی را به‌منظور اعزام به‌هندوستان، به‌سرزمین‌هایشان راه ندهند، هنگام‌رویداد جنگ‌میان افغانستان وهندوستان [illegible]

در این هنگام عباس میرزا پس از ۷ سال (از ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۱) به‌تجدید سازمان ارتش پرداخت و به‌موفقیت‌هائی نائل آمد.

## جنگ ایران وترك ۱۸۲۱-۱۸۲۳م.

پس از تجدید سازمان ارتش شاه جنگ ایران و ترك در گرفت، این جنگ به سال ۱۸۲۱ آغازگردید وانگیزهٔ آن رابرخوردهای پی‌درپی میان دوکشور برشمردند. مرزهای میان ایران وترك درآن هنگام مشخص نبود و نسبت به بعضی از مناطق مرزی، هر دو

ترك متعهد شدکه به‌زائران ایـرانی فشار وارد نیاورد واز بازرگانان ایرانی هنگام عبور از خاك ترکیه بـابت کالاهائیکه همراه داشتند عوارض دیگری بـه جز ۴٪ بهای کالا، دریافت نکنند. طرفین متعهد شدندکه عشایر یاغی یا شورشی کشور دیگر را به‌خاك‌خود راه ندهندواز آنها پشتیبانی نکنند. نرمش شاه ایـران ونمایندگانش در زمینهٔ عقد پیمان ارض روم به‌سال ۱۸۲۳، روشنگر آن بودکه شاه می‌خواست خود را برای جنگ تازه‌ای علیه روسیه آماده‌کند ومایل نبود، روابط حسن همجواریش را با ترکها تیره‌کند.

## جنگ دوم ایران و روس و پیمان ترکمن‌چای به‌سال ۱۸۲۸

کامیابیهای ارتش ایران درجنگ بـا ترکها روح انتقامجویانه دربار شاه را علیه روسها هرچه بیشتر نیرو بخشید. دیپلماسی انگلستان به‌نوبه خود پیگیرانه تلاش می‌کرد که جنگ تازه‌ای را میان ایران وروس برانگیزد، و اینگونه موقعیت روسها را در خاور نزدیك ومیانه ناتوان کند. درآن هنگام نفوذ انگلستان روی دربار شاه روز افزون بود. د. ماکدونالد سفیر انگلستان در ایران با شیوه‌های نیرنگ بازانه‌ای ازراه تطمیع ووعده، عملاً سمت رایزنی شاه را به‌دست‌گرفت. مقداری‌توپ وتفنگ ومهمات ازطریق‌بندرهای جنوب وارد ایران‌گردیدند. عباس میرزا شماره بی‌شماری از ارتش ایران را در مرزهای ماوراء قفقاز ایران وروس متمرکزکرد.

دربار شاه، انگلیسها و روحانیان بلندپایهٔ ایران، تبلیغات گسترده‌ای را به منظور جنگ علیه روسها آغازکردند، این اقدامات علیرغم آمادگی دولت روس به‌منظور آغاز مذاکره صلح‌آمیزدربارهٔ تعیین دقیق مرزهای دو کشور، انجام می‌گرفت. در بهار ۱۸۲۶ انگلیس‌ها به‌پرداخت‌کمك مالی‌ای‌که به‌موجب پیمان ۱۸۱۴بایستی هنگام جنگ به‌ایران می‌پرداختند، اقدام‌کردند.

دولت روس به منظور اجتناب از رویداد جنگ تازه‌ای با ایران هیئت نمایندگی ویژه‌ای زیر رهبری شاهزاده منشیکوف به‌ایران فرستاد، به‌او مأموریت داده شدکه دربارهٔ موارد اختلاف مرزی درناحیه طالش‌ومنطقه دریاچه گکولچای با شاه مذاکره‌کند. اماشاه اعزام منشیکوف و آمادگی او را برای مذاکره، نشانه ناتوانی دولت روس انگاشت و حتی از پذیرفتنش روی برتافت. اینگونه هیئت منشیکوف با ناکامی به روسیه بازگشت.

در ۲۳ ژوئن ۱۸۲۶ مقام عالی روحانیت ایران فتوای جهاد علیه روسیه را صادر کردودر ژوئیه۱۸۲۶ ارتش ایران‌بگونه‌ای غافل‌گیرانه به‌نیروی روسی واقع درمنطقه‌های ایروان، قره‌باغ و طالش حمله‌کرد. روسها انتظار چنین حمله‌ای را نداشتند و برای نبرد

آماده نبودند، درآغازناگزیرعقب نشستند: ارتش ایران لنکران، سالیانی، شیروان، گنجه وشهرهای دیگر منطقه ماوراء قفقاز را اشغال‌کرد. اما درسپتامبر واکتبر ۱۸۲۶ نیروهای

پیمان صلح ترکمن‌چای، طبعاً پیمان پیشین یعنی گلستان را لغوکرد و جای آنرا گرفت. مرزهای تازه‌ای میان ایران وروس برقرار شد و قسمت عمدهٔ مرز ایران و روس همان رودارس تعیین گردید. شاه ایران ناچارشد نه‌تنها از ادعاهای خود مبنی برمالکیت گرجستان وآذربایجان شمالی چشم بپوشد، بلکه موافقت‌کرد ارمنستان خاوری به‌روسیه ملحق شود. ایران به‌موجب این‌پیمان ملزم شد مبلغ ۲۰ میلیون روبل بابت تاوان‌جنگ به‌دولت روسیه بپردازد. ماده ۸ این‌پیمان، شرایط پیمان صلح‌گلستان مبنی برحق‌منحصر به‌فرد دولت روس را در نگاهداشتن ناوگان جنگی در دریای خزر تأئیدکرد. این‌شرط‌نه تنها به‌زیان‌دولت‌ایران‌بود‌بلکه علیه‌تلاش‌دولتهای بریتانیا وفرانسه به‌منظور استفاده‌ازدریای خزر به‌عنوان‌پایگاه تعرض به‌روسیه به‌شمارمی‌رفت. چنانکه قبلاً گفته شد تلاش‌انگلیسها به‌منظور گرفتن اجازه ازشاه برای ساختن ناوگان جنگی در دریای خزر تصادفی نبود. در پیمان ترکمن‌چای الزام طرفین‌به‌رد وبدل سفیر وحق ایجاد کنسولگری ونمایندگی‌تجارتی در شهرها، تأئید شد. درماده ۱۳ این پیمان حق بازگرداندن اسیران جنگی وبه‌طورکلی بازگشت آزادانه اتباع دوکشور به‌میهن‌شان قیدگردید.

ضمن پیمان ترکمن‌چای یك قرارداد بازرگانی هم به‌امضا رسید، در این قرار داد مواد پیمان‌گلستان تأئیدگردید، وبازرگانان هردو طرف حق بازرگانی آزاد درکشوردیگر را داشتند، بابت گمرك کالاهای‌شان فقط ۵٪ بهای کالا را می‌پرداختند و از پرداخت مالیات‌های دیگر داخلی‌معاف بودند، اینگونه بازرگانان روسی نسبت به‌پرداخت عوارض گمرکی ومالیاتی دیگر در داخل ایران، از این بخشودگی بهره می‌بردند.

درپیمان صلح وبازرگانی ترکمن‌چای به‌دولت روس حق قضاوت‌کنسولی داده شد. اتباع روس در ایران ازحقوق برون‌مرزی برخوردارگردیدند ـ طبعاً درمورد دعاوی‌شان به‌دستگاههای‌قضائی‌ایران نیازی‌نداشتند والبته‌این امتیازبزرگی برای اتباع روس‌به‌شمار می‌رفت. بازرگانان روسی که در ایران به‌سر می‌بردند نسبت به همکاران ایرانی‌شان از امتیازات فراوانی برخوردار شدند.

پیمان سال ۱۸۲۸ـم. به‌جنگ ایران وروس وهمچنین ادعاهای شاه ایران وخانها نسبت‌به‌مالکیت‌گرجستان، ارمنستان وخان‌نشین‌های ماوراءقفقاز، پایان داد. پی‌آمدهای عینی‌جنگ‌های ایران‌وروس برای گرجیان، ارامنه وآذربایجانیان‌جنبه پیشرفته‌ای داشتند و مردم این‌سرزمین‌ها را از غارتگریها وزورگوئیهای‌خانهای‌ایرانی وفئودالهای‌ترك‌رهائی بخشیدند. ازاین‌پس‌مردم‌قفقاز وماوراءقفقازازهجوم و ویرانگری‌اقوام بیگانه درامان‌بودند. به‌همین‌منظور، ارمنیان، آذربایجانیان ومردم‌دیگرماوراء قفقاز، هنگام‌جنگ ایران وروس به‌ارتش‌روسیه‌کمك‌کردند. رجال‌پیشرفته‌ساکنان ماوراء قفقاز ضمن پیکار با بیدادگریهای،

حاکمان فئودال عقب‌افتادهٔ ترکیه وایران، در سدهٔ ۱۸ به‌روسیه گرایش یافتند. مثلاً رجل مترقی آذربایجانی سده ۱۸ فتحعلی‌خان کوبینی که برای اتحاد آذربایجان پیکار می‌کرد، از هواخواهان نزدیك روسیه بود وبارها برای دریافت کمك به‌دولت روس مراجعه کرد. اندیشمند نامدارآذربایجانی سدهٔ ۱۹ که از پیروان بلین دوبرولوبوا وچرنیشفسکی به‌شمار می‌رفت، میرزا فتحعلی آخوندف بود، او الحاق آذربایجان شمالی به روسیهٔ را بسیار پیشرفته توصیف‌کرد وآنرا ستود.

الحاق، ماوراء قفقازبه‌روسیه، به‌هجوم‌های‌غارتگرانه وخانمان برانداز اشغالگران ترك وایران پایان داد، پراکندگی فئودالی وستیز میان فئودالها را پایان بخشید وروابط اقتصادی هرچه نزدیکتر مردم این سرزمین را با روسیه تأمین‌کرد. این چگونگی روند از هم‌پاشیدگی روابط فئودال ـ پدرسالاری را سریع‌تر وامکان پیشرفت به‌سوی بورژوازی‌را آسانتر کرد. الحاق‌این‌سرزمین‌ها به‌روسیه هرچه‌بیشتر به‌ساکنان گرجی، ارمنی وآذربایجانی امکان داد تا با فرهنگ انقلابی ـ دموکراتیك مردم پیشرفته روس آشنا شوند. ادبیات کلاسیك روس، فراگیری دانش‌های نوین پیشرفته آن دیار نقش عظیمی را در پیشرفت اندیشه‌های مترقی اجتماعی این مردم ایفاکردند. تصادفی نبود که ف. انگلس به سال ۱۸۵۱ نوشت: «روسیه عملاً نقش پیشرفته‌ای را در روابطش با شرق ایفا می‌کند..... تسلط روسیه برمناطق دریای سیاه، دریاری خزر و آسیای مرکزی انگیزهٔ پیشرفت مردم این مناطق در زمینه فرهنگ وتمدن می‌شود.....».

[illegible]

در ژانویه ۱۸۲۹ یکی از خواجه سراهای حرم شاه بنام میرزا یحیی و دو دختر ارمنی از حرم اللهیارخان به ا. س. گریبایدوف پناهنده شدند؛ اینان از مردم قفقاز بودند و از گریبایدوف خواستند تا آنهارا به میهن‌شان بازگرداند. ا.س. گریبایدوف به‌خوبی می‌دانست که پشتیبانی از خواسته‌های اینها ممکنست فرجام هراسناکی را در برداشته باشد. اماپیش خود پنداشت که رد خواسته‌های این مردم قفقازکه به‌موجب مادهٔ ۱۳ پیمان ترکمن‌چای حق بازگشت به‌میهن‌شان را داشتند، ناجوانمردانه است، با اینهمه آنها را زیرحمایت خود گرفت ودر سفارت روس پنهانشان کرد. انگلیسها از این رویداد بهره‌بردند، اللهیارخان و روحانیان بلندپایه را برانگیختند تا به‌این بهانه آشکارا به‌گریبایدوف حمله کنند. مجتهد، میرزا مسیح فتوائی صادر کرد و قتل گریبایدوف را مباح دانست. در مسجدها و بازارها اعلام شدکه سفیر روس قوانین و سنت‌های اسلام را درکشور اسلامی شکسته است. این شعار درکوچه وبازار بگوش می‌رسید ـ به‌سفارت روس حمله کنید وگریبایدوف را بکشید.

در ۳۰ ژانویه ۱۸۲۹، انبوهی از مردم متعصب زیر رهبری نوکرهای اللهیارخان و روحانیان به‌سفارت روس هجوم بردند، ساختمان سفارت را ویران وگریبایدوف وهمه مستخدمان سفارت را تکه تکه کـردند، فقط منشی سفارت به نام مالتزوا جان سالم بدر برد، او توانست هنگام هجوم خود را پنهان کند. شاه از آمادگی این جمعیت برای حمله به‌سفارت از پیش آگاه بود، اما هیچگونه اقدامی برای جلوگیری نکرد.

کارمندان‌دولت تزارکوشش داشتند تاخودگریبایدوف را متهم کنند، آنها این‌روایت را درست‌کردند، که‌گویا بدرفتاری خود او باعث رویداد این فاجعه کشتار سفارت روس شده است. دولت روسیه از انجام اقدامات شدید به منظور کیفر قاتلان گریبایدوف که نمایندهٔ رسمی‌آن‌دولت به‌شمارمی‌رفت، چشم‌پوشید، شایدانگیزه‌اش درآن‌زمان‌جریان‌جنگ دولت روسیه با ترکها بود و به‌همین علت می‌کوشید از تیرگی روابطش با ایرانیان جلو گیرد. علاوه براین دولت تزار می‌ترسیدکه درصورت فشاربرایران، نظریهٔ پسکویچ تحقق یابد چون اوگزارش داده بود: «امکان دارد به‌آسانی انقلاب علیه دولت ایران درگیردو دامنه آن به‌قلمرو دولت روسیه در ماوراء قفقازکشانده شود». اینگونه تزار نیکلای‌اول نه‌تنها پوزش‌خواهی وپیشکشی فتحعلی‌شاه را که به‌وسیله نوه‌اش، خسرو میرزا به پطرزبورگ فرستاد، پذیرفت، بلکه بـا تخفیف میزان تـاوان بـه ۲ میلیون روبل از ایران موافقت کرد.

# ۱۶

# ایران در ربع دوم سدهٔ ۱۹
# نفوذ سرمایه‌های خارجی در ایران

## مسئله هرات

انگلستان بگونه‌ای پیگیرانه به‌استوار کردن موقعیت خود در ایران ادامه داد. این دولت از سرکشی خانهای خراسان علیه قدرت شاه پشتیبانی می‌کرد و منظورش آن بودکه نفوذ انگلیسها را در خراسان پا برجا کند و از قدرت عملی شاه ایران بر هرات که فرمانروایان‌آن فقط اسماً سلطنت شاه را برآن‌منطقه به‌رسمیت می‌شناختند، مانع گردد. انگلیسها منطقهٔ هرات را مهم‌می‌شمردند، چون برای این‌نقطه ضمن طرح‌هایشان‌به‌منظور تجاوز استعماری به‌منطقه آسیای میانه و حوضه دریای خزر، ارزش استراتژیك فراوانی قائل بودند. دولت بریتانیا همچنین درنظر داشت ازهرات به‌منظور پوشاندن گذرگاههای شمال‌غربی به‌هندوستان بهره ببرد و این ناحیه را به مرکزی استراتژیك برای تجاوزهای بعدیش، تبدیل‌کند. فردریك ۱انگلس به‌سال ۱۸۵۸ دربارهٔ ارزش این مرکز استراتژیك‌مهم نوشت: «هرات نقطه‌ایست‌که به‌دست هریك از دولتهای نیرومند بیفتد، آندولت ممکن است هم برایران و هم برترکستان چیره‌گردد......».

هنگام جنگ ایران وروس پیوسته خانهای خراسان به‌سرکشی وشورش می‌پرداختند. و می‌خواستند از زیرفرمان شاه خارج شوند. پس ازانعقاد پیمان ترکمن چای شاه‌نیروئی را زیرفرمان عباس‌میرزا برای سرکوبی چندتن ازخانهای شورشی به‌یزد وخراسان‌فرستاد. سپس‌فتحعلی‌شاه وعباس میرزا برآن‌شدند هرات راکاملاً مطیع کنند، درآن هنگام‌فرمانروای هرات کامران میرزا بودکه عملاً شاه را فرمان نمی‌برد وبیشتر اوقات از خانهای شورشی خراسان پشتیبانی می‌کرد.

به‌سال ۱۸۳۳ ارتش ایران زیر فرماندهی محمد میرزا هرات را محاصره‌کرد. اما در اکتبر ۱۸۳۳ عباس‌میرزاکه ولیعهد شاه بود، در مشهد درگذشت. محمد میرزا که از درگذشت پدرش آگاه شد، مدعی تاج و تخت سلطنت بعد از مرگ پدر بزرگ پیرش فتحعلی‌شاه‌که بیمار بود، گردید، بنابراین ازمحاصرهٔ هرات چشم پوشید، با کامران میرزا از درمسالمت وارد شد و موافقت کردکه نامبرده رسماً خود را تابع‌شاه بشناساند وهرسال مبلغ‌معینی به‌خزانه شاه‌تحویل‌دهد، محمدمیرزا پس‌از این‌قرار به‌سوی‌تهران‌رهسپار گردید، به‌عنوان ولیعهد ایران و والی‌آذربایجان‌به‌تبریز رفت.

دراکتبر ۱۸۳۴ فتحعلی شاه درگذشت، پس ازمرگش درایران چندتن مدعی‌سلطنت ایران‌شدند، سه‌تن ازفرزندان فتحعلی‌شاه بامحمدمیرزا به‌مخالفت برخاستند. ضمن‌ستیزهائی که برای تصرف تاج و تخت ایران در گرفت سرانجام با پشتیبانی انگلیسها، پیروزی نصیب محمدمیرزا نوهٔ فتحعلی‌شاه‌گردید؛ انگلیسها تاآنجا که می‌توانستند محمدشاه را در اشغال تاج و تخت یاری کردند و منظورشان آن بود شاه ایران را در اختیارگیرند. و اینگونه از نفوذ روز افزون روسها در دربار شاه جلوگیری کنند. سفیر بریتانیا به نام کمپ‌بل‌دراختیار محمدمیرزا پول گذاشت تاازتبریز به‌سوی‌تهران لشکرکشی‌کند. فرماندهی ارتش محمد میرزا را یك افسر انگلیسی به‌نام لیندسی به‌عهده داشت.

انگلیسها پس از این تلاشها شاه تازه را دراختیارگرفتند، وبه‌خود وابسته‌کردند، این مسئله به‌ویژه از نظرآنان اهمیت روز افزونی یافت. چون هم اکنون سرزمین ایران نه تنها از نظر استراتژیك بلکه از لحاظ اقتصادی به‌عنوان بازار فروش کالاهای صنعتی‌شان، سخت‌مورد توجه قرار گرفت. ضمن‌ارتباط با این‌چگونگی انگلیسهامی‌خواستند پیمانی بازرگانی با شرایطی همتای شرایط پیمان ترکمن‌چای باایران منعقدکنند. امابه‌این کارکاملاً توفیق نیافتند. اینان فقط توانستند در ماه مه ۱۸۳۶ فرمان ویژه‌ای را از شاه بگیرندکه اتباع بریتانیا ازبرخی تخفیف‌های ویژهٔ بازرگانان‌روس پس‌ازپیمان ترکمن‌چای، برخوردار شوند. ضمن‌این‌فرمان بازرگانان انگلیسی‌حق‌واردکردن‌آزادانه کالا را به‌ایران‌با پرداخت عوارض گمرکی‌ای‌نظیرآنچه‌که همتاهای روسی‌شان‌می‌پرداختند، به‌دست‌آوردند.

یك میسیون نظامی انگلیسها هم درانجام مأموریتش به‌ایران ناکام گردید، بیدرنگ پس ازآنکه محمدمیرزا شاه‌شد، به‌منظور زیر نظرگرفتن ارتش ایران این میسیون به‌ایران اعزام گردید. اما شاه امتیازاتی راکه این هیئت از دولت ایران می‌خواست، به‌آنها نداد. میان این میسیون ودربارشاه اختلاف درگرفت، وبه‌سال ۱۸۳۷ ضمن ارتباط بالشکرکشی دوباره شاه به‌هرات، این هیئت ایران را ترك کرد.

محمدشاه به‌سال ۱۸۳۷ علیرغم نقشهٔ انگلیسها به هرات لشکر کشید، اما اینان آماده بودند تا خودشان هرات را تصرف‌کنند وضمن جنگ با روسها، ماوراء قفقاز را از قلمرو روسیه‌منتزع و خان‌نشین‌های آسیای میانه را تصرف‌کنند. انگلیسها کوشش داشتند تا ایران وافغانستان را به سوی خود بکشانند و ضمن جنگشان علیه روسیه، هرات را به‌مرکز استراتژیك به‌منظور تجاوز به‌آسیای میانه، تبدیل کنند. دولت انگلیس لشکرکشی شاه به‌هرات را مغایر با نقشه‌های اشغالگرانه خود انگاشت، چون دراینصورت سیاست روسیه درخاورمیانه‌کامیاب می‌شد.

مسئلهٔ هرات با تضادمنافع روس وانگلیس دراین منطقه پیوندی ناگسستنی داشت. اما شاه ایران‌که به‌این لشکرکشی اقدام‌کرد، می‌خواست یك‌رشته مسائلی را که وابسته به‌روابط میان ایران و افغانستان بودند، حل کند. منظورش آن بود که نخست پایداری خانهای خراسان راکه ازپشتیبانی فرمانروای هرات برخوردار بودند، در هم شکند؛ دوم آنکه به‌ادعاهای خانهای افغان نسبت به مالکیت سیستان پایان دهد؛ و سرانجام قدرت خود را در هرات‌که در زمان صفویان ونادرشاه جزو قلمرو ایران‌بود، پابرجاکند.

محاصرهٔ هرات به‌سال ۱۸۳۷ سخت ناخشنودی انگلیسیان را برانگیخت، اینان از طریق سفیرشان ماك نیل کوشش‌کردند تا شاه را ازمحاصره هرات باز دارند، اماتلاششان بی‌نتیجه ماند. سرانجام سفیر به‌شانتاژ و تهدید پناه جست و اعلام داشت‌که دولت‌بریتانیا حضور ارتش ایران در هرات واشغال سرزمین افغانستان را از سوی این دولت، عملیات خصمانه‌ای علیه انگلستان بر می‌شمارد. سپس ماك‌نیل به‌عنوان اعتراض اردوگاه شاه را ترك و به‌سوی مرز ترکیه رهسپار شد وتهدیدکردکه از ایران خواهد رفت. درهمین‌هنگام یك اسکادران از کشتی‌های جنگی انگلیسی وارد خلیج‌فارس شدند و جزیره خارك را اشغال‌کردند. آنگونه‌که ماك‌نیل اظهار می‌داشت، منظور انگلیسها تنها دفاع از هرات‌در برابر حملهٔ شاه ایران نبود، بلکه می‌خواستند خانهای افغانستان و ایران را زیر حمایت خود بگیرند و سرزمین‌هایشان را به‌مراکز استراتژیك علیه روسیه تبدیل‌کنند. انگلیسیها همچنین از شاه خواستندکه با آنها پیمانی بازرگانی منعقد کند و به‌اتباع انگلیسی حقوق برون مرزی بدهد.

پس از آنکه انگلیسها ایران را به‌جنگ تهدید کردند، شاه در سپتامبر ۱۸۳۶ از محاصره هرات چشم پوشید. اما ارتش ایران به‌استوارکردن دژهای خوریان و شهرفرح و سبزوار که جزو قلمرو خان‌نشین هرات بود، همت گماشت. دولت ایران از پذیرفتن تقاضای انگلیسها مبنی بر اعطای حق برون مرزی به‌اتباع بریتانیا سر باز زد. بنابراین ماك نیل در نوامبر ۱۸۳۸ قطع روابط سیاسی بریتانیا را با ایران اعلام داشت وکشور را ترك کرد.

## امضای پیمان‌های نا برابر ایران با انگلستان وکشورهای سرمایه‌دار دیگر

ناکامی محاصرهٔ هرات دوسالهای ۱۸۳۷-۱۸۳۸ ضربهٔ سختی به‌حیثیت شاه ایران چه در داخل کشور و چه درصحنهٔ بین‌المللی، وارد آورد. انگلستان کوشش می‌کرد تافشار بیشتری به‌شاه وارد آورد. شاه که می‌کوشید خود را از این بن بست برهاند نماینده‌ای به‌نام حسین‌خان رابرای مذاکره به‌لندن‌فرستاد. ضمن این‌مذاکره انگلیسها به‌منظورتجدید روابط سیاسی ۹ شرط را به‌ایران پیشنهادکرد: مهمترین‌آنها به‌شرح زیر بودند: ۱. فرا خواندن ارتش ایران از دژهای خوریان و نقاط دیگر قلمرو افغانستان. ۲. انعقاد پیمان بازرگانی‌میان‌ایران وانگلیس‌که ضمن‌آن اتباع انگلیسی ازحقوق کاپیتولاسیون برخوردار باشند. ایران ناگزیر شد این شرایط را بپذیرد و ارتشش را از دژهای خوریان و نقاط دیگر افغانستان بیرون برد (در ماه مارس ۱۸۴۱). دیری نپائید روابط سیاسی میان انگلستان و ایران تجدید گردید وماك‌نیل دوباره به‌تهران بازگشت. درهمان هنگام‌پیمان بازرگانی میان انگلستان و ایران، با شرایط پیشنهادی دولت بریتانیا، مبنی بر اینکه رعایای آندولت از حقوق برون مرزی برخوردار و از پرداخت عوارض گمرکی داخلی معاف باشند، منعقد گردید. اینگونه به‌کالاهای انگلیسی وارده به‌ایران‌فقط ۵٪ بهای کالا، گمرك تعلق می‌گرفت وبازرگانان‌آن‌کشور ازپرداخت مالیاتها وعوارض دیگر در داخل ایران معاف گردیدند.

بعدها کشورهای سرمایه‌دار اروپائی دیگر از این حقوق و امتیازات کشور ایران بهره بردند: به سال ۱۸۵۵ فرانسه و به‌سال ۱۸۵۷ بلژیك، دانمارك، هلند، سوئد و نروژ پیمان‌های بازرگانی مشابهی را با ایران منعقد کردند. به سال ۱۸۵۶ دولت ایالات متحده امریکا پیمان نا برابری را که رسماً «پیمان دوستی وبازرگانی» نامیده‌می‌شد با ایران بست و به‌موجب این پیمان اتباع امریکا هم از حقوق برون مرزی برخوردار

شدند. این نخستین پیمان رسمی میان ایران و امریکا بود. پس از این امریکائیان کوشش داشتند تا زمینه نفوذ استعماری دولت‌شان‌را ازراه اعزام میسیونرهای مذهبی در ایران پابرجاکنند. به‌سال ۱۸۳۴ میسیونرهای‌مذهبی امریکائی در ارومیه مستقر شدند و رفته رفته دامنهٔ فعالیت‌هایشان‌را به آذربایجان و استانهای مرکزی ایران گسترش دادند. میسیونرهای امریکائی‌امکانات مالی‌فراوانی دراختیار داشتند؛ زیرپوشش فعالیت‌های‌مذهبی و ایجاد تأسیسات فرهنگی وپزشکی، به‌تبلیغات دامنه‌داری به‌سود امریکا دست‌زدند و به کسب اطلاعات در زمینه‌های گوناگون اقتصادی ـ اجتماعی مردم ایران‌پرداختند.

## پیمان‌ایران وترک درارض روم به‌سال ۱۸۴۷

دربخش پیشین گفته شدکه ضمن پیمان صلح ایران و ترک که در ۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳ پس ازپایان جنگ میان دوکشور منعقدگردید، دقیقاً مرزهای میان دوکشور تعیین نشد. در ارتباط با این چگونگی، گاهگاهی ستیزهای مرزی در می‌گرفت. به‌ویژه این ستیزهادر سالهای ۴۰ درمنطقهٔ شهر سلیمانیه شدت یافت. حتی شکایات زائران کربلا و نجف مبنی برفشار و تعدیات مأموران ترک دراین مناطق متبرکه روز بـروز بیشتر می‌شد. همهٔ این رویدادها به‌تیرگی روابط ایران وترک گرائید، به‌ویژه پس ازآنکه به‌سال ۱۸۳۷فرماندار ترک بغداد کوشش می‌کرد به‌رونق بازرگانی‌بندر ایرانی محمره (خرمشهر امروزی) زیان واردآورد، این تیرگی روابط بیشتر شد. فرماندار نامبرده، محمره را که با بندر بصره رقابت می‌کرد مورد حمله قرارداد. درپی میانجیگری دیپلمات‌های انگلیسی و روسی مقیم تهران واستانبول، به‌منظور رفع اختلاف ایران و ترک؛ در ارض روم‌کنفرانسی باشرکت چهار دولت نامبرده تشکیل شد. این مذاکره چندسال طول‌کشید و در تاریخ ۳۱/۱۹ماه مه ۱۸۴۷ میان ایران و ترک پیمانی بسته شد. به‌موجب دومین پیمان ارض روم، ایران از ادعایش بر سلیمانیه و قسمت غربی منطقه زهاب چشم پوشید. ترکیه هم به‌نوبهٔ خود حق حاکمیت ایران را بر بندر محمره و کنارهٔ چپ شط‌العرب به‌رسمیت شناخت، و حتی کشتی‌رانی آزاد کشتی‌های ایرانی را روی شط‌العرب از مصب این رود به‌بالا تانقطه‌ای که مرزهای ایران و ترک روی این رودخانه به‌هم می‌پیوست، آزاداعلام داشت. ترکیه متعهد شدکه برای زائران ایرانی موانعی ایجاد نکند. ترکیه و ایران موافقت کـردند کمیسیون فوق‌العاده‌ای به‌منظور تعیین دقیق مرزهای دوکشور تشکیل دهند. نمایندگان بریتانیا ودولت تزاری روس هم‌جزو اعضای این‌کمیسیون بودند. مرز میان‌ایران وترک‌در شط‌العرب هم‌دقیقاً تعیین‌نشد. این‌کیفیت به‌انگلیسها امکان‌داد، ازخطوط مرزی نامشخص

بهره ببرند و اختلاف میان ایران وترک‌را دراین مرزهاحل نکنند تا بهانه‌ای‌برای‌مداخله دولت‌شان درامور این‌دوکشور، در دست داشته باشند.

## نفوذ سرمایه‌های بیگانه درایران و اثرآن در اوضاع داخلی کشور

نفوذ دولت‌های بیگانه درایران پس از انعقاد پیمان‌های ترکمن چای به‌سال۱۸۲۸ و پیمان بازرگانی ایران و انگلیس به‌سال ۱۸۴۱، به‌میزان چشم‌گیری افزایش یافت. کنسول‌های دولت تزاری روس و دولت بریتانیا ضمن بهره بردن از حقوق برون مرزی نه‌تنها اتباع کشور خود، بلکه برخی از شهروندان ایرانی راکه به‌آنها وابستگی داشتند زیر حمایت خود گرفتند. گاهی اتفاق می‌افتاد که بنا به‌درخواست آنها حاکمان شهرها عوض می‌شدند.

ازامتیازهائی‌که دولتهای‌اروپائی ازایران گرفتند. سرمایه‌های‌اروپای‌باختری‌بیشترین بهره را از آنها بردند، در درجهٔ اول انگلیسها به‌منظور تبدیل‌ایران به‌بازار فروش‌کالا- های صنعتی‌شان از سالهای ۳۰ سده ۱۹ میزان صدور پارچه‌های انگلیسی را به‌ایران افزایش دادند؛ این‌کالا تقریباً معادل $\frac{9}{10}$ اقلام وارداتی ایران را تشکیل می‌داد. از سال ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۴ واردات پارچه ایران $2\frac{1}{2}$ برابر افزایش یافت. به سال ۱۸۳۳ از راه طرابوزان و تبریز به‌مراکز مهم بازرگانی ایران، مبلغ۱۵میلیون روبل، وبه‌سال۱۸۳۸ تقریباً ۴۰ میلیون روبل‌کالای اروپائی وارد ایران‌گردید.

در رابطه با بحران بازرگانی سالهای ۱۸۳۶ - ۱۸۳۷ بازرگانان ایرانی قادر نبودند کالاهای خریداری شده ازکمپانی‌های اروپائی را به‌فروش برسانند، بنابراین‌کمپانی های نامبرده اعتبار آنها را بریدند و خودشان درتبریز تجارتخانه یا شعبه‌های بازرگانی پدید آوردند. اینگونه بازرگانان ایرانی دربرابر خارجیان جا را خالی کردند. رقابت تجارتخانه‌های ایرانی‌با خارجیان‌امکان‌پذیر نبود چون بازرگانان بیگانه به‌انگیزه استفاده از حق‌کاپیتولاسیون درایران ویك رشته امتیازات سیاسی‌دیگر، وهمچنین به‌علل‌اقتصادی نسبت به‌تجار ایرانی برتری چشم‌گیری داشتند. تجارتخانه‌های اروپائی کالاهای مورد مصرف ایران را مستقیماً از منچستر می‌خریدند، اما ایرانیان عین همان‌کالاها را از دست دوم یا سوم با بهای‌گرانتری بایستی از قسطنطنیه تهیه می‌کردند.

موازنه بازرگانی ایران با کشورهای بیگانه هرسال به‌میزان چشم‌گیری به‌زیان ایران‌تغییر می‌کرد. صدور ابریشم‌گیلان‌که یکی از مهمترین اقلام صادراتی ایران‌بشمار

می‌رفت، درپی رقابت کالای مشابه هندی، یونانی و حتی ترکی به‌شدت کاهش یافت. به سال ۱۸۴۶ با وجود برداشت خوب محصول و بهای کم، صدور ابریشم ایران از سال پیش‌کمتر بود. در سال‌های ۳۰ سده ۱۹ ازایران به‌ماوراء قفقاز و استانهای دیگر روسی کناره دریای خزر پارچه‌های نخی و ابریشمی ساخت ایران، هر سال به‌میزان ۵ میلیون روبل صادر می‌شد. اما درسالهای ۴۰ صدور این‌اقلام کالا کاهش یافت، چون‌دیگر کالاهای نامبرده دراین استانهای روسی محل فروش نداشتند.

ورودکالاهای خارجی به‌ایران پی‌آمد ویران کننده‌ای روی صنایع دستی و خانگی ایران داشت، چون این‌مصنوعات دیگر نمی‌توانستند دربرابر رقابت‌کالاهای خارجی‌تاب آورند. کالاهائیکه درکارخانه‌های اروپای باختری تولید می‌شدند دو الی سه‌بار ارزانتر از کالاهای مشابه ایرانی‌شان به‌فروش می‌رسیدند.

وزیران شاه وحکام شهرستانها به‌جای‌آنکه اقدامهائی به‌منظور دفاع از تولیدکالا-های ایرانی دربرابر رقابت کالاهای بیگانه انجام دهند، شرایط مساعدی را برای فعالیت بازرگانی وکمپانی‌های خارجی فراهم می‌آوردند، اینگونه راه برای نفوذکالاها وسرمایه-های خارجی درایران‌کاملاً باز شد.

درپی این‌اوضاع راه پیشرفت سرمایه‌گذاری‌داخلی‌به‌منظورایجاد کارگاههای‌بزرگ و کارخانه‌هاکه‌آن‌هنگام درایران درحال پیدایش بودند، تقریباً به‌کلی بسته شد. کارگاههای صنایع‌دستی به‌کلی ازمیان رفتند. کارل مارکس پی‌آمد رقابت‌کالاهای اروپائی را درکشور-های شرقی، ازجمله ایران به‌سال ۱۸۵۳ ضمن مقاله‌ای زیر عنوان «انقلاب درچین ودر اروپا» چنین شرح می‌دهد: «ورود فراورده‌های خارجی‌آنچنان نفوذی را روی صنایع‌چین گذاشت، که در زمانهای پیشین صادرات این‌کشور روی‌آسیای صغیر، ایران وهندوستان داشت. درچین ریسندگان و بافندگان به‌سختی از رقابت‌کالاهای خارجی رنج می‌بردند و این چگونگی انگیزه نابسامانی و آشفتگی زندگی اجتماعی‌آن دیارگردید».

ورودکالاهای صنعتی اروپای باختری به‌ایران ورقابت‌آنها نه‌تنها روی مصنوعات و ساخته‌های وطنی اثرگذاشت، بلکه‌کلیهٔ زمینه‌های زندگی اجتماعی ـ اقتصادی‌کشوررا به‌دگرگونی‌کشاند. رقابت خارجی بنیان صنایع خانگی و دستی را از بن برکند و به‌نظام اقتصادی موجود لطمه شدیدی وارد آورد.

روابط پولی ـ کالائی به‌شدت رونق گرفت. پیشرفت روابط پولی از پیش مثلاً در سده‌های ۸ ـ ۹ پیش از چیرگی مغولان و دوره‌های دیگر تاریخ قرون وسطی در ایران، رویداده‌بود. اما درآن‌زمان‌روابط پولی باعث ویرانی‌بنیان نظام اقتصادی‌فئودالی نمی‌شد. درآندوره این وضع درپی پیشرفت مبادله میان استانها و کشورهائی پیش‌آمد که

آنقدرها فرقی با اوضاع کشورهای اروپائی، پیش از دگرگونی‌های اخیر نداشتند، هم‌اکنون درسدهٔ ۱۹ پیشرفت روابط کالائی ـ پولی در اثر نفوذ سرمایه‌هـای عظیم صنعتی اروپای باختری درایران پدید آمده بود و تلاش می‌شد ایـن کشور به‌بازار فـروش منسوجات و کالاهای دیگر دولت‌های اروپائی تبدیل گردد. این‌پدیده صنایع محلی را به‌نابودی کشاند. به‌ویژه که دولت ایران ناچار بود به‌اتباع بیگانه امتیازات سیاسی واقتصادی مهمی بدهد. افزایش روابط پولی ـ کالائی درچنین شرایطی، اقتصاد فئودالی ایران را فلج کرد.

درپی این وضع بحران مالکیت تیولی نیز شدت یافت. خانها که نیازمندیشان به‌پول روزافزون بود، در رابطه با وظایف فئودالی دهقانان، کوشش داشتند، بهرهٔ مالکیت را نقداً از دهقانان بگیرند یا اجناسی راکه به‌این عنوان از دهقانان می‌گرفتند هرچه زودتر تبدیل به‌پول کنند. خانها نه تنها فراورده‌های کشاورزی سهمیه مالکیت‌شانرا می‌فروختند، بلکه کوشش می‌کردندسطح زمین‌های زیرکشت را گسترش دهند وحتی بخشی ازاین‌زمین‌ها را درگرو وامهائی‌که از رباخواران می‌گرفتند، می‌گذاشتند وگـاهگاهی این زمین‌ها یا روستاها را می‌فروختند.

اینگونه درنیمه سدهٔ ۱۹ زمین‌های زراعتی نه‌برمبنای تیول ومالکیت فئودالی‌بلکه برپایه مالکیت خصوصی گسترش یافت؛ سرمایه‌داران خصوصی در اثر هجوم کالاها ورقابت سرمایه‌های‌خارجی به‌ایجاد کارگاهها یا کارخانه‌های صنعتی‌توانانبودند وناگزیر سرمایه‌هایشان را برای خرید زمین‌های زراعتی به‌کار می‌بردند. زمین‌داران‌تازه به‌دوران رسیده به‌کاهش یا ازبین بردن ستم فئودالی نسبت به‌دهقانان‌گرایش نداشتند. برعکس میزان‌استثمارآنان را افزایش دادند اینان دربرگشت پولی‌که بابت خرید زمین داده بودند شتاب می‌کردند. و میزان اجاره یا وظایف دیگر دهقانان را بالا بردند.

## افزایش ناخشنودی مردم

درنیمهٔ سدهٔ ۱۹ نفوذ دولت‌های بیگانه بیشتر ازطریق شاه، وزیران، حکام وبلند پایگان درایران اعمال می‌شد. اینان اجراکنندگان تدابیری بودند که به‌سود سرمایه‌های خارجی‌طرح می‌شدند. بنابراین ناخشنودی مردم‌که ضمن‌ارتباط بانفوذ سرمایه‌های‌خارجی شدت می‌یافت، دربیشتر موارد مستقیماً متوجه ستمگران داخلی می‌شد وظاهراً دولت‌های خارجی ونمایندگانشان بامردم معمولی برخوردی نداشتند.

انگیزه‌های ناخشنودی بازرگانان ایرانی، ازمیان رفتن‌حقوق‌فردی واختیاردارائی، زواج خودسری حکام و بلندپایگان، رشوه‌خواری، وجدان فروشی واخاذی حاکمان‌شرع

که به‌دعاوی اتباع ایران وسیدگی می‌کردند، ایجاد عوارض سنگین گمرکی و مالیاتی، تاراجگری و راهزنی در راهها و شورش خانهای فئودال، کـه از روند عـادی پیشرفت بازرگانی جلوگیری می‌کردند، امتیازات بازرگانان خارجی و غیره بودند. اما چندتن از سوداگران و بازرگانان داخلی با پرداخت رشوه و پیشکشی معمولاً ثروتمند شدند، اینها روابط نیکوئی با دستگاه حاکم داشتند و می‌توانستند بدون اشکال به‌کار وکسب عادی و پر سود خود سرگرم شوند، اینگونه اشخاص هم به تغییر اوضاع درکشور کمتر گرایش داشتند. رواج کالاهای خارجی در ایران کوبنده‌ترین ضربت را به‌صنایع کشور واردآورد: صنعتگران ضمن اینکه از تعدی فئودالها رنج می‌بردند دراثر رقابت کالاهای خارجی ازپای درآمدند. بنابراین ناخشنودی نه‌تنها درمیان صنعتگران، بلکه‌درمیان صاحبان واستادکاران کارگاههای بزرگ هم بالا گرفت.

روحانیان‌دون‌پایه بنابه‌موقعیت اجتماعی-اقتصادی‌ای‌که داشتند، شرایطزندگی‌شان بیشتر به‌بازرگانان میانه وکوچك وصنعتگران نزدیك‌تر بود تا روحانیان بلندپایه. اینان همه‌روزه با توده‌هـای مردم آمیزش داشتند و تقریباً تنها قشر با سواد درمیان تـوده‌ها به‌شمار می‌آمدند، چندتن ازاین روحانیان ازستم فئودالی ومحرومیت مردم‌آگاهی‌داشتند. بنابراین بیشتر نمایندگان روحانیان دون‌پایه منعکس‌کنندهٔ روحیهٔ تودهٔ مردم بودند وبه حکم ضرورت در رأس جنبش‌های مردمی قرار می‌گرفتند.

از همه گذشته نفوذ سرمایه‌های خارجی این پی‌آمد را داشت‌که وضع طبقه استثمار شونده، یعنی دهقانان در ایران بارها بدتر شد. افزایش روابط کالائی - پولسی‌کار را به آنجاکشاندکه سهم بهرهٔ مالکانه مالکان و وظایف تحمیلی به‌دهقانان به‌عناوین‌گوناگون بارها افزایش یافت. در اثر افزایش مالیات‌های نقدی، دهقانان گاهگاهی ناگزیر می‌شدند قسمتی از محصولات خود مثلاً پنبه و تنباکو را هنگـام کشت تقریباً مفت‌بگونهٔ سلف به‌دلالان بفروشند. رباخواری سخت رایج شد و بیگمان دهقانانی‌که ناگزیر، گیر ربا - خواران بی‌انصاف می‌افتادند، هیچگاه قدرت‌رهائی ازقیدآنها را نداشتند، همراه باگسترش مالکیت خصوصی وزمین‌های زیرکشت مسئله بیگاری‌کشیدن از دهقانان سخت رایج‌شد. رقابت کالاهای اروپائـی به‌ویژه مصنوعات انگلیسی با صنایع خانگـی‌که جداً به‌معاش دهقانان‌کمك می‌کرد، سخت زیان وارد آورد. دربسیاری از استانهاگرسنگی و قحطی‌پدید آمد.طاعون، وبا وبیماریهای واگیردار دیگر به‌گونه پیوسته مردم را درو می‌کردند. مثلا درسالهای ۱۸۳۱،۱۸۳۰ و ۱۸۳۵ اپیدمی وبـا سخت در آذربایجان شیوع یافت. این بیماریها گاهگاهی بیش ازنیمی ازساکنان یك‌منطقه را نابود می‌کردند.

دهقانان به منظور رهائی از این اوضاع نابسامان ناچار روستاهایشان را رها و

به شهرها گریختند. بسیاری از روستاها از سکنه خالی و کشت‌زارها بایـر شدند. این فراریان روستاها که در شهرها کاری برای خود پیدا نمی‌کـردند ناگزیر به بینوایان و گدایان شهری می‌پیوستند. اینگـونه اعتراض و خشم دهقانان با اعتراضهای بینوایان شهری که در اثر ورشکستگی پیشه‌وران و صنعتگران و قشرهای دیگر شهری پدید آمده بودند، توأم‌شد واوج گرفت.

# ۱۷
# قیام بابی‌ها، اصلاحات امیر کبیر

درپایان سالهای ۴۰ سده ۱۹ نوعی قیام خود بخودی توده‌های مردم آغاز گردید، این جنبش به‌منظور اعتراض علیه بیداد شاه وخانها انجام گرفت. به‌سال ۱۸۴۷، پیشه‌وران، بازرگانان خرده‌پا و بینوایان شهری زنجان علیه حاکم قیام کردند؛ حاکم از شهر بیرون رانده شد. درهمان سال موج شورش شهر اصفهان را فراگرفت، به‌سال ۱۸۴۸ در تبریز، یزد و شهرهای دیگر جنبش آغاز گردید.

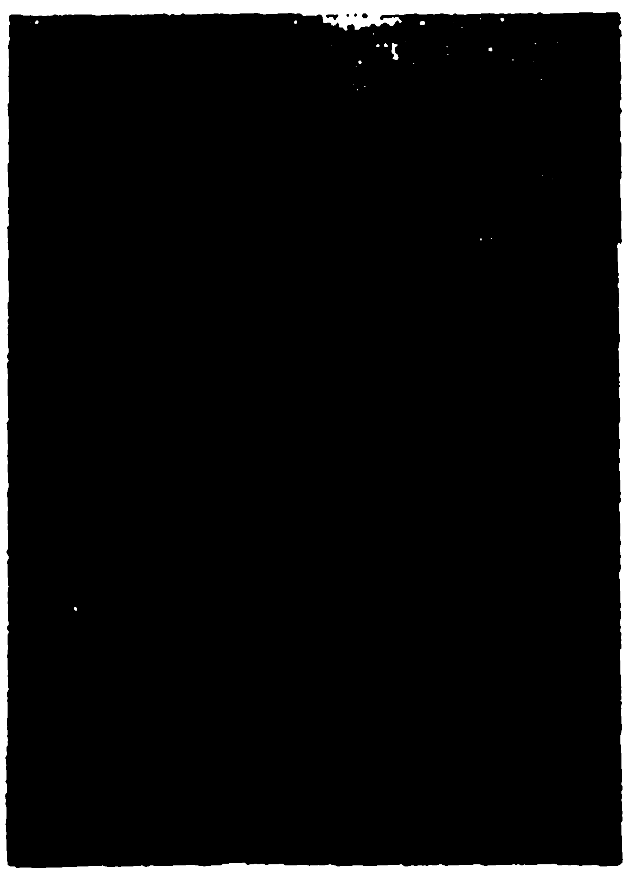
## باب وآموزش‌های او

نقش رهبری این شورش‌ها و قیام‌ها را فرقهٔ بابی ایفا می‌کرد. بنیان‌گذار این فرقه باب بود. پیدایش فرقه‌های مذهبی و تبلیغات این فرقه‌ها از قدیم بازتاب ایدئولوژیک توده‌های مردم ناخشنود بوده‌است (مثلاً، مزدکی‌ها، خرم‌دینان و غیره).

نام واقعی باب علیمحمد بود. او در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ درشیراز ازمیان خانواده‌ای سید برخاست، پدرش به‌کار بازرگانی پارچهٔ نخی می‌پرداخت. خود سید علیمحمد پس از رسیدن به‌سن بلوغ به‌مدت ۵ سال به‌کار بازرگانی در بندر بوشهر سرگرم شد. پس ازآن به‌منظور زیارت عازم کربلا و نجف گردید، درآنجا پیروان مذهب شیخی که ظهور فوری

مهدی موعود مسلمانان را تبلیغ می‌کردند، فعالیت داشتند، سید به‌آنها پیوست. مهدی امام دوازدهم مسلمانان بودکه بنا به‌روایتی هزارسال پیش ناپدید شده و برای ازمیان‌بردن بیدادگری و برقرارکردن نظام‌عادلانه در روی زمین، بایستی ظهور می‌کرد.

به‌سال ۱۸۴۳ رهبر فرقهٔ شیخی به‌نام سیدکاظم درگذشت و جانشینی نداشت. به سال ۱۸۴۴ سید علیمحمد خود را باب نامید (باب به‌معنی در است و منظور از این نام دری است‌که مهدی‌موعود ازآن‌طریق دستورات را به‌مردم صادر می‌کند). به‌سال ۱۸۴۷ او خودش را پیامبر مهدی شناساند و به‌جای قرآن‌کتابی به‌نام «بیان» منتشرکرد، دراین کتاب اصول آموزش دینی‌اش بیان می‌شد. باب می‌اندیشیدکه جوامع بشری پیوسته در حال پیشرفتند و رهبران این جوامع بنا به‌مقتضیات زمان‌عوض می‌شوند، زمانهای‌بعدی با زمانهای‌پیشین فرق دارند و بایستی نظام وقوانین نوین ویژه‌زمان برجامعه‌ها حکومت کنند. نظام‌ها و قوانین پیشین به‌انگیزه کهنگـی در دورهٔ جدید نمی‌توانند نافذ باشند. خداوند قوانین تازه را از طریق پیامبر به‌جامعه ابلاغ می‌کند. رهنمودهای پیامبر از راه کتاب مقدس به‌مردم ارائه می‌شود، و بنابراین‌کتاب تازه جای کتاب قدیمی را می‌گیرد. اینگونه پیامبران پی‌درپی به‌هنگام تعویض می‌شوند وکتاب مقدس‌جدیدهم جای‌کتاب‌مقدس قدیم را می‌گیرد. بنا به‌عقیده باب تورات را موسی ارائه داد، عیسی انجیل را به‌مردم نمود و محمد قرآن را آورد.



سید علیمحمد باب

باب به‌این موضوع تکیه داشت‌که:
دورهٔ‌پیامبری محمدسپری گردیده، قرآن و شریعت او کهنه شده‌اند و بایستی تغییر کنند. هم‌اکنون زمان آن فرا رسیده کـه پیامبر تازه یعنی مهدی ظهور کند، او در کتاب مقدسش قوانین‌نوی‌را به‌مردم ارائه می‌دهد تا در روی زمین داد و بهروزی برقرار شود. اما حاکمان وعلما (حاکمان شرع و روحانیون بلندپایه) که قدرت را در دست داشتند، به‌قرآن و شریعت متکی بودنـد، اینان نمـی‌خواستند از نظـام و قوانین قدیمی دست بردارند. به‌عقیدهٔ‌باب اعمال ورفتار اینهاباعث شدکه روی‌زمین

بیدادگری و ستم حکمفرما گردد.

باب که خود را پیامبر جدید شناساند، ضمن کتاب بیان یعنی کتاب مقدس جدیدش، برابری تمام‌مردم ازجمله زنان را اعلام‌داشت. او تاکیدکرد که به‌مرور زمان‌آموزشهای او درتمام جهان گسترده خواهند شد، اما هم‌اکنون دین‌بابی فقط در ۵ منطقه ایران یعنی آذربایجان، مازندران، عراق عجم (ایران مرکزی)، فارس و خراسان نفوذ خواهدکرد. در قلمرو بابیان فقط مردمی که به‌دین بابی گرویده‌اند زندگی خواهند کرد. تمام‌کسانیکه ازپیروی «بیان» خودداری‌کنند، ازجمله بیگانگان، فعلاً از این ۵ منطقهٔ مقدس‌اخراج، کلیه دارائی‌شان مصادره و میان بابیان تقسیم خواهد شد. بعدها یك رشته رهنمودهائی دربارهٔ دفاع از حقوق فردی و مالکیت و قوانین وراثت از سوی سید علیمحمد صادر گردید.

به‌موازات این رهنمودهای کلی که بگونهٔ مبهمی آرزوهای توده‌های وسیع مردم را در چارچوب رژیم ضد فئودالی وبرابری توده‌ها، منعکس می‌کرد، باب خواسته‌های‌معینی از مردم را به‌میان کشید که بیشتر منافع بازرگانان را تأمین می‌کردند، مثلاً دادن وام اجباری، حفظ‌اسرار نامه‌های‌بازرگانی، مقررات‌درصدسود رباخواری، حق‌خروج‌بازرگانان از مناطق مقدس برای‌کار، ازآنجمله بودند.

آموزش‌های باب بگونه‌ای استوار منافع توده‌های زحمت‌کش دهقانان وپیشه‌وران جزء را تأمین نمی‌کردند. در نخستین دورهٔ تبلیغات (پیش از نیمه سال ۱۸۴۸)، باب و شاگردانش مستقیماً در میان توده‌های مردم به تبلیغ نمی‌پرداختند. آنهاکوشش داشتند شاه، درباریان وتنی چند ازحکام و روحانیان را به‌سوی خود به‌کشانند. اما هیئت‌حاکمه درجواب تبلیغات بابی‌ها فرمان پیگردشان‌را صادر کردند. خود باب به‌سال ۱۸۴۷ م. بازداشت شد، نخست در دژ ماکو وسپس در دژچهریق (در غرب دریاچه ارومیه نزدیك مرز ایران وترك) زندانی گردید، شاگردان باب هم زیرپیگرد قرار گرفتند.

بابیان فقط هنگامی درمیان توده‌های وسیع مردم تبلیغات را آغازکردندکه متقاعد شدند تبلیغاتشان درمیان هیئت‌حاکمه به‌ناکامی گرائیده است، دیری نپائید توده‌های‌مردمی که زیرفشار نظام موجود رنج می‌کشیدند خودبخود پیرامون بابیان گرد آمدند و به‌آنها پیوستند. علاوه براین در میان شاگردان باب چهره‌های مشخصی دیده می‌شدند که با توده‌های مردم بستگی داشتند. برجسته‌ترین این چهره‌ها که وابسته به‌خانواده‌ای دهقان بود ملامحمدعلی بارفروشی نام داشت، اینان آموزشهای معلم خود را دنبال و دراجرای اصول دموکراتیك‌آن مبالغه‌کردند.

دگرگونی در روش تبلیغات بابی‌ها در روستای بهدشت که در خاور شهر شاهرود

قرار دارد آشکارگردید. در این روستا ضمن نیمهٔ سال ۱۸۴۸، محمدعلی بارفروشی، مبلغ نامدار بابی‌ها به‌نام قرةالعین و بسیاری از بابی‌های دیگر گرد هم آمدند. در گرد هم آئی بهدشت که چند روز طول کشید، ملامحمدعلی بارفروشی اعلام داشت از آنجا که هنگام ظهور پیامبر تازه فرا رسیده است، قوانین و ضوابط گذشته و همچنین قرآن و شریعت، قدرت نفوذ خود را از دست داده‌اند، و بنابراین هم‌اکنون مردم از قید و بندهای پیشین آزاد شده‌اند، نبایستی مالیات یا بهرهٔ مالکانه را به‌اربابان خود به‌پردازند. علاوه براین اعلام داشت که در سرزمین‌های مقدس آینده همهٔ «بزرگان» یعنی فئودالها از کلیه امتیازات و حقوق کنونی خود محروم خواهند بود، مالکیت‌ها وکلیه دارائی‌های شخصی لغو خواهند گردید. همهٔ اموال جزو دارائی‌های عمومی خواهند شد و هر فردی سهم خود را از این اموال خواهد گرفت. علاوه براین ضمن تبلیغات در این گردهم‌آئی بگونه‌ای قاطع‌تر از آنچه باب فتوا داده بود، برابری زن و مرد، ومقررات حقوق دموکراتیك دیگر اعلام شد.

تبلیغات بابی‌ها در بهدشت دهقانان روستاهای نزدیك را برانگیخت تا گرد هم آیند و دربارهٔ پایان ستم و بیدادگری و ایجاد سرزمین مقدس که درآنجا همهٔ مردم با یکدیگر برابر و خوشبخت خواهند زیست به‌تبلیغ پردازند. آنوقت حاکمان که نگران شده بودند، از شاهرود دسته‌های مسلحی را به‌بهدشت فرستادند و این جمعیت را پراکندند. بابی‌ها از بهدشت به‌مناطق گوناگون پخش شدند و به‌تبلیغ پندارهای خود پرداختند.

ملامحمدعلی بارفروشی همراه عده‌ای از شاگردانش به‌مازندران رهسپار گردید و درشهر بارفروش (بابل کنونی) به‌تبلیغات پرداخت.

## مرگ محمدشاه وقیام بابی‌ها درمازندران

درسپتامبر ۱۸۴۸ محمدشاه درتهران درگذشت و پس از مرگ او، تاپیش از جلوس شاه تازه، ناصرالدین، دراستانها آشفتگی وشورش حکمفرما گردید. درخراسان، اصفهان، کرمان، شیراز و یزد، مردم علیه حاکمانشان شوریدند. حاکم مازندران و نزدیکانش شهر را ترك و به‌تهران رهسپار شد تا موقعیت خود را نزدشاه تازه استوارکند. درشهرهای دیگر فقط حاکمان محلی باقیماندند و آنها که احساس نا پایداری می‌کردند مراکز خود را ترك کردند.

بابی‌ها برآن شدندکه از اوضاع ناپایدار موجود بهره‌ببرند وپندارهایشان راجامهٔ عمل به‌پوشانند. درماه اکتبر اینان تقریباً ۷۰۰ هواخواه در بارفروش داشتندکه آشکارا مسلح شدند. بابیان پس‌از زدو خورد مسلحانه‌ای با خانهای محلی، از بارفروش بیرون

رفتند و درجنگلی نزدیك مقبره شیخ‌طبرسی، تقریباً ۲۰ کیلومتری جنوب‌خاوری بارفروش، موضع گرفتند.

بابی‌ها برآن شدند. زمانی دیرپا در این جایگاه بمانند، در نزدیکی مقبره دژی را ساختند و ازآنجا تبلیغات‌شانرا درمیان دهقانان‌آغاز کردند، دیری نپائیدکه در این‌جایگاه تقریباً ۲هزارتن‌گردآمدند، بیشترشان دهقانان وصنعتگران‌بودند، اینان نه‌تنها از روستا-های نزدیك بلکه از استانهای‌دیگر ایران به‌اینجا روی‌آوردند.

رهبران بابی‌ها (ملامحمدعلی بارفروشی و ملاحسین بشرویه) کوشش داشتند دراینجا مالکیت خصوصی را ملغی‌کنند، دارائی همگانی پدیدآورند و برابری همه مردم را عملاً به‌موقع اجراگذارند. کلیه اموال موجود، جزو دارائی همگانی اعلام شد. همهٔ اموال دراختیار افراد مشخصی از بابیان قرار گرفتند. هزینه عمومی بابی‌ها از محل همین اموال تأمین می‌شد.

هنگامیکه خبر قیام بابی‌ها در مازندران به‌تهران‌رسید، میرزا تقی‌خان امیرنظام، نخست‌وزیر شاه تازهٔ ناصرالدین‌شاه به‌خانهای مازندران فرمان‌داد، با نیروهای محلی این قیام را سرکوب‌کنند. اما بابی‌ها دسته‌های مسلح خانهارا درهم‌شکستند وآنهاراناچار به‌فرار کردند.

بسیاری از خانهای مازندرانی و روحانیان‌که از پیروزی بابی‌ها به‌هراس افتادند، از شهرها و املاك خود گریختند و به‌کوهها پناه بردند. اینان شایعات‌افترا آمیزی را درمیان مردم پخش‌کردند که‌گویا بابی‌ها اموال مردم را غارت می‌کنند و زنان اشتراکی دارند و غیره.

دراکتبر ۱۸۴۸ ارتش‌شاه برای سرکوبی بابیان از تهران به‌مازندران‌گسیل گردید (تقریباً ۲هزار نفر)، این نیروهم ازبابی‌ها شکست خورد.

تبلیغات بابی‌ها گسترش یافت و روز به‌روز شمارهٔ پیروانشان روبه‌فزونی نهاد. در فوریه ۱۸۴۹ میرزا تقی‌خان به‌سفیر روس به نام شاهزاده دولگوروکی گفت: عقیده دارد شمارهٔ بابی‌ها در تمام ایران به‌صد هزار نفر می‌رسد. در زنجان هم بابی‌ها آماده قیام بودند.

دربار شاه از این رویدادها بسیارنگران شد. نیروی تازه نفسی، در حدود ۷ هزار تن ازتهران به‌سوی قلعهٔ شیخ‌طبرسی فرستاده‌شد. محاصره دژ بابی‌هاآغاز گردید،روحانیان علیه بابی‌هافتوای «جهاد» دادند. اماپس از دیرزمانی زدو خورد ارتش شاه‌کامیابی‌به‌دست نیاورد. سرانجام ارتباط بابی‌ها با روستاهای پیرامون بریده شد. ذخیرهٔ خواربار محاصره شوندگان پایان یافت، دراثر گرسنگی عده‌ای از بابیان از درون دژ بیرون آمدند و به

اردوگاه ارتش شاه تسلیم شدند.

با وجود این اوضاع، پیش از ماه مه ۱۸۴۹ بابی‌ها توانستند حمله‌های ارتش شاه راکه شماره‌شان بالغ بر ده‌هزار تن بود، درهم شکنند. شمارهٔ بابی‌های‌محصور درون دژ دراین هنگام کاهش یافت و به‌۲۵۰ تن رسید. درآغاز ماه مه بابی‌ها از پایداری دست برداشتند، چون فرمانده ارتش‌شاه، مهدیقلی میرزا به‌قرآن سوگند خورد اگر از پایداری منصرف شوندجان‌آنها درامان وآزاد خواهند شد. اما هنگامیکه بابی‌ها اسلحه را به‌زمین گذاشتند، سربازان شاه بگونه‌ای ناجوانمردانه همه‌آنها را قتل‌عام‌کردند. دژ بابی‌هاهم ویران گردید.

پس از سرکوبی قیام مازندران فعالیت بابی‌ها در شهرها و استانهای دیگر نه‌تنها پایان نیافت بلکه به‌میزان چشم‌گیری گسترده شد. به‌دژ چهریق‌که باب درآنجا زندانی بود، نه‌تنها از استانهای گوناگون ایران، بلکه از ترکیه و هندوستان افرادی به‌عنوان زیارت رهسپار می‌شدند. درتهران هم شماره‌بابیان به‌سرعت افزایش یافت.

شاهزاده دولگوروکی در تاریخ۱۲ فوریه ۱۸۵۰ دراین‌باره به‌وزیر خارجهٔ روسیه، نسلرود گزارش داد: «تهران در آشفتگی وهراس غوطه‌ور است، بابیان نظام موجود را به‌رسمیت نمی‌شناسند و عقیده دارندکسانیکه ازآنها پیروی نمی‌کنند اموالشان‌بایدمصادره شود». در فوریه ۱۸۵۰، دولت درتهران یك سازمان سری بابی‌ها را کشف‌کرد، این سازمان می‌خواست از عاملان سرکوبی بابی‌ها درمازندران انتقام بگیرد، شاه، امیرنظام وچهره‌های روحانی‌بلندپایه را ترورکند و قدرت را به‌دست‌گیرد. تقریباً ۴۰تن از اعضای این‌سازمان سری دستگیرشدند و۷تن ازآنها درملأعام‌اعدام‌گردیدند.

## قیام بابی‌ها در زنجان

در ماه مه ۱۸۵۰ قیام بابی‌ها در زنجان آغاز گردید. سازمانده و رهبر این قیام ملامحمدعلی زنجانی بود. یکی از شرکت‌کنندگان این قیام به‌نام میرزاجانی در کتابش به‌نام «نقطةالکاف» دربارهٔ این‌قیام نوشت، که بسال۱۸۴۷ چندین هزار دهقان درمنطقهٔ زنجان پیرو ملامحمدعلی بودند. دربهار ۱۸۵۰ او در زنجان ومناطق‌مجاور آن‌شهر ۱۵ هزار پیرو داشت. ملامحمدعلی از روحانیان متنفذ به‌شمار می‌رفت. بابی‌ها آشکاراآماده پیکار بودند: باروت، سرب ومهمات دیگر برای‌نبرد ذخیره‌کردند.

درماه مه ۱۸۵۰ بنا به‌دستور حاکم زنجان یکی‌از بابی‌ها دستگیر شد. این‌رویداد بهانه‌ای برای آغاز قیام به‌دست‌آنها داد. بابیان زندان را ویران و همهٔ زندانیان راآزاد

کردند. سپس دژ شهر را گرفتند. شهر به‌دو بخش تقسیم گردید: بخش شرقی را بابی‌ها اشغال کردند و بخش غربی درتصرف مخالفان باقی ماند. خانها وتوانگران ازبخش‌اشغالی بابی‌ها گریختند. از هر دوسو درخیابانهای زنجان سنگرها ودژهائی بنا گردیدند.

تودهٔ‌اصلی قیام‌کنندگانرا پیشه‌وران ودهقانان‌تشکیل‌می‌دادند. علاوه برآنهابسیاری از بازرگانان خرده پا و روحانیان دون‌پایه هم در این قیام شرکت داشتند. نقش رهبری را دراین‌قیام‌روحانیان دون‌پایه، پیشه‌وران وبازرگانان خرده‌پابه‌عهده داشتند. نزدیکترین دستیاران ملامحمدعلی،کاظم‌آهنگر، نانوا و بازرگان‌حاجی عبدالله بود. صنعتگران‌برای قیام‌کنندگان اسلحه می‌ساختند. زنان هم دراین قیام شرکت فعال داشتند ودرکنار مردان نبرد می‌کردند.

رهبران بابی‌ها اعلام داشتندکه یك حکومت نوین خوشبخت بانظام عادلانه‌بنیان‌گذاری خواهندکرد، این حکومت بگونه جاودان پایا خواهد ماند و همهٔ بابی‌ها اعضای برابر حقوق این‌جامعه خواهندبود. مانند قیام‌کنندگان شیخ‌طبرسی، اینها هم کلیه‌دارائی‌ها را اشتراکی اعلام داشتند.

درپایان ماه مه دسته‌های نیروی دولتی ازتهران برای سرکوبی قیام‌کنندگان وارد زنجان شدند، اما حمله‌هایشان به‌وسیلهٔ بابی‌ها دفع گردید و بسیاری از افراد ارتش شاه دراین نبردکشته شدند.

میرزا تقی‌خان‌نخست‌وزیر شاه به‌منظور پیش‌گیری ازگسترش قیام بابی‌ها، دربارهٔ اعدام باب نزد شاه اصرار ورزید. او ضمن‌گزارشی‌که دربارهٔ این‌مسئله به‌شاه دادگوشزد کرد، مادامیکه‌باب‌زنده است، قیام‌پیروانش پایان نمی‌یابد وممکنست به‌یك‌انقلاب‌عمومی تبدیل شود و دودمان قاجار ازتخت پادشاهی‌سرنگون‌گردد.

درآغاز ژوئیه ۱۸۵۰ به‌فرمان‌شاه، باب درتبریز تیرباران شد.

اما اعدام باب از جنبش‌بابیان نکاست. بابی‌های‌زنجان سرسختانه به‌پایداری ادامه دادند. نیروی نظامی بزرگی (درحدود ۳۰هزارتن) باتوپخانه برای نبرد با آنها به‌زنجان اعزام‌گردید این نیرو قسمتی از شهر راکه زیر اشغال بابی‌ها بود زیر بمباران توپخانه گرفت. اما قیام‌کنندگان با وجود تحمل تلفات سنگین وگرسنگی چند ماه به‌پایداری‌ادامه دادند، وفقط درپایان دسامبره ۱۸۵ این‌قیام‌سرکوب شد. فرماندهان ارتش شاه به‌سربازان دستور دادند مدافعانی‌راکه اسلحه به‌زمین‌گذاشته بودند قتل‌عام‌کنند.

درآغاز ۱۸۵۱، بابی‌ها دوباره فعالیت را در زنجان آغاز کردند و برای تعرض تازه‌ای علیه دولت آماده شدند. اما نیروهای آنها پراکنده بودند وجنبش درهمان مراحل نخستین سرکوب گردید.

## قیام بابی‌ها در نی‌ریز

در ژوئن ۱۸۵۰ سه‌قیام مهم از سوی بابی‌ها برانگیخته شد. درآن هنگام مردم نی‌ریز و مناطق مجاورش از سوء استفاده‌ها، فشارهای بیرحمانه و خودکامگی حاکم‌شان به‌ستوه‌آمدند وخشمگینانه می‌خواستندحکومت را واژگون‌کنند. در ژوئن ۱۸۵۰ سیدیحیی دارابی همراه با صدها تن از پیروان و شاگردان باب به نی‌ریز وارد شد، در آغاز همین سال قیام بابیان زیر رهبری سید نامبرده در یزد انجام گرفته بود. سید یحیی و پیروانش پندارهای بابی‌گری را در مسجدها تبلیغ‌کردند. درظرف چند روز چند هزارتن از ساکنان شهر و روستاهای مجاور به‌او پیوستند. حاکم و مأموران محلی در نخستین زدو خورد از بابیان شکست خوردند و شهررا تخلیه‌کردند. بابی‌ها دژکهنه‌ایراکه در نزدیکی نی‌ریز بود، اشغال‌کردند.

دیری نپائید از شیراز نیروهائی دولتی برای سرکوبی قیام‌کنندگان به‌نی‌ریز اعزام شدند. این نیرو دژ نی‌ریز را محاصره‌کرد، با توپ‌آنرا به‌باد بمباران‌گرفت. بابی‌هادست به‌شبیخون زدند اما این شورش‌شان باتحمل تلفات سنگینی، به‌وسیله ارتش شکست‌خورد. نخستین شکستی‌که نصیب بابی‌ها شد باعث ناامیدی و ناپایداری دهقانان بدون سلاح پیروآنها‌گردید، اینان دژ را رهاکردند. شمارهٔ صنعتگران وپیشه‌وران‌که جزو پایدارترین پیروان بابی‌ها به‌شمار می‌آمدند، در نی‌ریزکم بود. فرمانده ارتش شاه در نی‌ریز ضمن پیکار با بابی‌ها از روش تجربه شده نیرنگ بازی، بهره برد. او به‌سید یحیی قول داد که جانش درامان خواهد بود، بنابراین پیشنهادکرد، دژ را تخلیه کند. هنگامیکه سید یحیی این‌کار را انجام می‌داد، ارتش به‌دژ حمله برد وهرکس را که باقیمانده بود قتل عام‌کرد. سید یحیی هم دراین ضمن‌کشته شد. حاکم وخانها بگونه‌ای ددمنشانه ساکنان روستاهای مجاور را سرکوب‌کردند چون‌گویا اینها به‌بابی‌ها کمک‌کرده بودند.

درجواب این ددمنشی‌ها، دیری نپائیدکه دهقانان قیام دوم خودرا درمنطقه‌نی‌ریز آغازکردند.

خانواده‌های‌کامل روستائی دهات خود را ترک وبه‌کوهها پناه بردند. برای‌سرکوبی قیام‌کنندگان نیروی ارتشی بی‌شمار با توپخانه و یکانهای مسلح محلی واردعمل شدند. اما بابی‌ها (زن و مرد) با دلاوری مأیوسانه‌ای از کوهها فرود آمدند و ضمن یك‌دستبرد شبانه توپهای ارتش را ازکار انداختند. ضمن یکی از این یورش‌های شبانه بابی‌ها به‌شهر نی‌ریز نفوذکردند وحاکم را کشتند.

تا دیرزمانی قیام‌کنندگان بابی‌مواضع استوارکوهستانی خود را حفظ‌کردند. بسیاری

از سربازان که برای بابی‌ها دلسوزی می‌کردند از حمله جدی به‌آنها چشم پوشیدند. به منظور سرکوبی این‌قیام رزمندگان عشیره‌ای‌کوهستانی را به‌میدان وارد کردند. جمع‌کل نیروهای ارتش و یکانهائی‌که علیه قیام‌کنندگان به‌عملیات می‌پرداختند، بالغ‌بر ده‌هزارتن بودند. سرانجام قیام‌کنندگان پراکنده شدند و ارتباطشان با روستاهای نزدیك قطع گردید، مهماتشان پایان یافت، اما از آنجا که امیدی به‌گرفتن تأمین نداشتند، نومیدانه به‌دفاع پرداختند: بسیاری ازآنها ضمن جنگ‌های تن‌به‌تن‌کشته شدند وباقی‌اسیر گردیدند.

این سرکوبی بارها خشن‌تر ازنخستین قیام نی‌ریز انجام یافت. چندتن از بابی‌ها را زنده سوزاندند (بسیاری از زنان وکودکان در یك‌غارکوهستانی سوخته شدند) و بقیه را یا تیرباران‌کردند یا به‌بردگی بردند. بسیاری از اسیران را به‌شیراز فرستادند و درآنجا پس از شکنجه‌های جانگداز اعدام‌کردند.

## سوء قصدبابی‌ها به‌جان‌ناصرالدین‌شاه به‌سال ۱۸۵۲ و سرکوب شدن آنان

دومین قیام نی‌ریز آخرین‌تعرض توده‌ای دهقانان و صنعتگران زیر رهبری بابی‌ها علیه دستگاه حاکم بود. پس ازآن جنبش بابی‌ها سرشت تـوده‌ای خود را از دست داد، دهقانان و پیشه‌وران رفته رفته از پیروی بابی‌ها چشم پوشیدند. تلاشهای تعرضی بابیان به‌سال ۱۸۵۲ در بارفروش، زنجان وآذربایجان، از سوی توده‌ها پشتیبانی نشد و دیری نپائید دولت‌آنها را سرکوب‌کرد. پیشروان بابی‌ها‌که بیشترشان وابسته به‌روحانیان دون‌ـ پایه و بازرگانان بودند برای پیکار با دستگاه حاکم شیوه ترور را برگزیدند. در اوت ۱۸۵۲ اینان باناکامی به‌جان ناصرالدین‌شاه سوء قصدکردند، در پـی این سوء قصد شاه زخم‌کوچکی از اصابت تیر طپانچه برداشت. سوء قصدکنندگان درحین ارتکاب، در محل دستگیر شدند. پس از این رویداد ده‌ها تن‌که احتمالاً مشکوك به‌هواخواهی بابیان بودند بازداشت‌گردیدند. تقریباً تمام این افراد را اعدام‌کردند. پیگرد و اعدام بابیان درسرتاسر ایران آغاز گردید.

## ارزیابی قیام بابیان

جنبش بابی‌گری، قیامی دموکراتیك وضد فئودالی‌به‌شمار می‌آید، لبهٔ‌تیز این‌جنبش، حتی بگونهٔ عینی متوجه سرمایه‌های اسارت‌آور خارجی درایران بود؛ بیشتر پیروان این

جنبش، دهقانان بودند. سرشت این جنبش طبعاً تأمین منافع دهقانان بود و البته به‌وسیلهٔ طبقهٔ کارگر رهبری نمی‌شد، (ویژگیهایش، محدود و پراکنده بودن، سازماندهی ضعیف، نفوذ ایدئولوژی مذهبی و غیره بودند). این ویژگیها گویای آنندکه قیام بابی‌ها جنبشی دهقانی بوده است، اگرچه‌ضمن این‌قیام قشرهای دیگری ازمردم شرکت داشتند؛ ورهبران آن غالباً ازمیان روحانیان دون‌پایه وبازرگانان خرده‌پا برخاستند.

اصل جنبش بابی‌ها در دو جهت پیش می‌رفت: ۱. یکی جنبش دموکراتیك و توده‌ای به‌نمایندگی دهقانان، بینوایان شهری و صنعتگران، ایشان تلاش می‌کردند که رژیم فئودالی را سرنگون واستثمار را به‌طورکلی ازمیان ببرند، و ۲. روندی‌که درجهت منافع سوداگران وتا اندازه‌ای برخی از مالکان جلو می‌رفت، این جریان تنها به‌اصلاح رژیم موجودگرایش داشت. بعدها، هنگامیکه پیشرفت اجتماعی ـ اقتصادی ایران‌آهنگ تندتری بخودگرفت وتضاد طبقاتی روبه‌شدت نهاد، هریك از این جریانها تقریباًبگونه‌ای مستقل به‌سمت‌های متفاوتی‌گرایش یافتند: یکی به‌سوی دموکراتیسم و دیگری به‌سوی لیبرالیسم متوجه شد (در انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵ - ۱۹۱۱ این پدیده‌آشکارا به‌چشم می‌خورد).

تقاضای الغای مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت اشتراکی در شرایط تاریخی ایران در سدهٔ ۱۹، تقاضای وهم‌انگیزی بشمار می‌آمد، اما درپناه‌آن‌کوشش دموکراتیك‌ـ انقلابی نهفته بود ـ پندار از میان بردن حق مالکیت فئودالی روی زمین و ابزار تولید دیگر وایجاد دگرگونیهائی به‌منظور برابری حقوق دهقانان از آنجمله بودند. جنبه‌های پیشرفته قیام بابیان درآن‌بودکه باعث ترکاندن پایه‌های رژیم‌فئودالی شدند وراه رابرای روابط بورژوائی بازکردند.

دراثر پس‌افتادگی اجتماعی ـ سیاسی ایران و وجود بقایای روابط قرون وسطائی که هنوز نیرومند بودند، قیام بابیان تقریباً سرشت جنبش‌های توده‌ای قرون وسطی را داشت‌ـ شکل‌مذهبی، شعار اموال اشتراکی، آرزوی ایجاد حکومت خوشبختی وجاودانی و غیره نمونه‌هائی از شعارهای قرون وسطائی این جنبش بودند. روحانیان مسلمان رسماً رژیم فئودالی را مقدس می‌شمردند، حل‌کلیهٔ مسائل اقتصادی ـ سیاسی به‌استناد قرآن و شریعت انجام می‌گرفت. برای‌توجیه ستم فئودالی، دین توده‌های وسیع مردم، روشن‌ترین و قابل‌قبول‌ترین شکل ایدئولوژی بود. درچنین شرایطی برای خیزش علیه نظم اجتماعی موجود، بگونه‌ایکه انگلس یادآوری‌کرده است: «بایستی هاله تقدس از سر اجتماع محو می‌شد»؛ این‌کلام انگلس مربوط به‌جنگ دهقانان آلمان درسدهٔ ۱۶ می‌باشدکه‌کاملاً با وضع قیام بابیان قابل انطباق است.

قیام بابی‌ها در ایران موجی از طوفان انقلابی‌نیمه سدهٔ ۱۹ درکشورهای خاوری بود (قیام سپاهیان در هندوستان، قیام تایپین‌ها درچین) که به‌نوبه خود قسمتی از بحران‌های انقلابی نیمه سده۱۹ باختر و خاور به‌شمارآمد. در شرق جنبش‌های انقلابی‌معلول تضادهای رژیم فئودالی بودندکه درنتیجه نفوذ سرمایه‌های خارجی درکشورهای شرقی، پدیدآمدند.

انگیزه اصلی شکست قیام بابیان را می‌توان، خود بخودی بودن، ضعف سازمانی، محدود و پراکنده بودن، ناهم‌آهنگی قیام‌های استانهای‌گوناگون و از همه مهمتر نبودن یك هستهٔ رهبری‌که بگونهٔ روشن هدف‌ها و مسائل‌جنبش را بشناسد و جهت درست‌پیکار را ارائه دهد، برشمرد.

## بهائی‌گری

درنیمه دوم سدهٔ ۱۹ سرمایه‌های بیگانه هر چه ژرف‌تر درایران نفوذکردند وآثار آنها در زندگی اجتماعی ـ اقتصادی جامعه هرچه بیشتر نمودارگـردیدند. قسمت عمدهٔ بازرگانان ایرانی نقش نمایندگان یا دلال‌های سرمایه‌داران خارجی را ایفا می‌کـردند یا به‌عبارت دیگر به سرمایه‌داران کمپرادور تبدیل‌شدند. استقلال‌کشور، پیکار به‌خاطر نفوذ این یا آن‌کشور بیگانه،گرایش‌های رادیکالی‌گروهی از مردم به‌منظور دگرگـونی نظام موجود، اینها هیچکدام بامنافع‌کمپرادورها هم‌آهنگ نبودند. یکی ازشاگردان باب به‌نام بهاءالله به‌عنوان ایدئولوگ این‌قشر از سرمایه‌داران یعنی‌کمپرادورها در ایران‌خودنمائی کرد. بهاءالله ازکلیه‌آموزشهای انقلابی‌ـ دموکراتیك باب روی برتافت وآنها را عملاً رد کرد. او آشکارا علیه انقلاب و روش‌هـای پیکار انقلابی به‌فعالیت پـرداخت. ضمن پیامهایش‌که برای شاه فرستاد، درهمه‌جا ثابت‌کرد، او وپیروانش (بهائیان) جزو رعایای مطیع‌شاه هستند و هرگونه حرکت انقلابی را علیه شاه محکوم می‌کنند؛ اوضمن‌آموزش‌هائی پیروانش را از انجام کارهای سیاسی بازداشت و هدف و مرامش‌را «تزکیهٔ روح و قلب مردم» قرار داد؛ سلاح بهائیان فقط تبلیغ صلح جهانی، نه عملیات قهرآمیز، بود. بهائی‌گری سرسختانه ازمالکیت خصوصی ونابرابری‌اجتماعی مردم‌دفاع می‌کرد. بهاءالله که بازتابنده منافع‌کمپرادورها بود علیه استقلال ملی ایران نظر می‌داد. او اعلام‌کردکه هیچ‌انسانی نباید به‌دوست داشتن وطنش‌افتخارکند، او نباید تنها وطنش، بلکه همه‌جهان را دوست بدارد. ضمن رابطه با این پندار، بهائیان اعلام داشتندکه باید مرزهای ملی در جهان ازمیان بروند، همه مردم با یك‌زبان سخن‌گویند، یك دولت‌جهانی در دنیا حکومت

کند، ضمناً پندار پیوند علم‌ودین وغیره‌را هم‌تبلیغ می‌کردند.

بهائی‌گری به‌شکل ایدئولوژی کمپرادورها که در خدمت سرمایه‌های خارجی کار می‌کردند، درآمد. اینان خواهان انحراف مردم از داشتن پندار پیکار به‌خاطرآزادی‌ملی و انحلال رژیم فئودالی، بودند. بهائی‌گری با پندارهای «جهان وطنی»اش ابزاری برای اجرای سیاست امپریالیستی در ایران گردید.

## اصلاحات امیرکبیر

قیام بابی‌ها بهترین گواه ژرف‌تر شدن تضادهـای اجتماعی در ایـران بود. عناصر دور اندیش طبقهٔ حاکم بخوبی می‌فهمیدندکه باید هرجور شده این وضع دگرگون گردد. اینان آشکارا می‌دیدندکـهَ اگر وضع به‌همین منوال بپاید، خطـر جدی جنبش توده‌های دهقان وشهرنشین،آنها را تهدید می‌کند وچه‌بسا کشور ایران به‌یکی ازمستعمرات‌کشور های اروپائی تبدیل شود. ضمن ارتباط با این اوضاع گروه کوچك و مشخصی از عناصر طبقه حاکم ضرورت انجام اصلاحاتی را تأکید می‌کردند. زمین‌داران تازه بدوران رسیده یعنی ملك‌داران‌که به‌بازار وامور تجارتی کشاورزی وابسته بودند وجزو اشراف به‌شمار نمی‌آمدند، سخت علاقمند بودندکـه سامان استواری درکشور برقرار شود، پراکندگـی فئودالی، راهزنی، تعدی حکام از میان برود، قدرت مـرکزی استوار گردد، وضع راهها و وسایل ارتباط شهرهابهبود یابد وسرانجام اصلاحاتی‌در زمینه‌های مالی وسیستم‌دادرسی وقضائی، عملی شود.

بیان‌کننده منافع این‌گروه از طبقه حاکم نخستین صدراعظم ناصرالدین شاه، میرزا تقی‌خان بود. نژادش به‌اریستوکراتهای فئودال نمی‌رسید، نخست‌کنار دست پدرش‌آشپزی می‌کرد وسپس درخانه‌نخست‌وزیر محمدشاه به‌کار منشی‌گری پرداخت.

میرزاتقی پس ازکشته‌شدن ا.س. گریبایدوف، به‌عنوان منشی، همراه هیئت‌اعزامی زیر نظـر خسرومیرزا به پطرزبورگ، بود. به‌سال ۱۸۴۳ که میرزاتقی به‌عنوان نماینده ایران درکنفرانس ارض روم برای حل مسائـل مرزی ایران و ترکیه شرکت‌کرد عنوان خان از سوی شاه به او اعطا شد. هنگامیکه در ترکیه به سر می‌برد با تنظیماتی‌ها (اصلاح‌گران) آشنا شد، دراین هنگام اینان سرگرم اصلاحاتی در دستگاه حکومتی ترکیه بودند، تقی‌خان پس از تماس با اینان معتقد شدکه در ایران هم انجام اصلاحاتی از این نوع ضرورت دارد. پس از بازگشت از تـرکیه او به‌عنوان وزیر آذربایجان در خـدمت ناصرالدین جوان که والـی آذربایجان و ولیعهد ایران بود، گماشته شد. پس از مـرگ

محمد شاه، میرزا تقی‌خان همراه ناصرالدین شاه ازتبریز به‌تهران‌آمد و به‌عنوان نخست‌وزیر وفرمانده ارتش‌انتخاب گردید، و بنابرشغلی که‌به‌عهده او واگذار گردید لقب‌امیرنظام به‌او اعطا گردید.

هنگامیکه میرزا تقی‌خان به‌مقام نخست وزیری رسید، کوشش کرد تا اصلاحاتی به‌منظور استواری حکومت مرکزی ومحدودکردن نفوذدولتهای بیگانه به‌ویژه‌انگلستان در ایران، انجام دهد. نخستین‌بار او به‌کار اصلاحات در ارتش پرداخت. با بی‌انضباطی یکانهای ارتش و فرماندهانش به‌پیکار برخاست، برآن شد حقوق سربازان را مستقیماً از صندوق دولت پرداخت کند.

میرزا تقی‌خان به‌منظور کاهش ناخشنودی و جلوگیری از جوشش دهقانان برآن شد درچارچوب مقررات مشخصی استثمار دهقانان را به‌وسیله خانها محدودکند. برای‌اخذ بهرهٔ مالکانه و وظایف دهقانان قوانین معینی‌که البته بازهم به‌سود خانها بود، وضع کرد. او می‌خواست تا از فشار بی‌اندازه روی دهقانان‌که انگیزه برانگیختن آنها به‌شورش‌بود، جلوگیرد، اینگونه رژیم فئودالی موجود را به‌ناپایداری کامل تهدیدکرد. تقی‌خان این اقدامات را مانند همه طرحهای اصلاحی دیگر تنها به‌منظور استواری قدرت دولت‌مرکزی انجام داد، چون برقراری‌چنین ضوابطی برای سرکوبی قیامهای توده‌ای و جلوگیری از طغیان خانها ضرورت‌داشت، حتی ازفشار دولتهای‌خارجی روی‌ایران می‌کاست.

درمیان دولتمردان نامدار ایرانی، میرزا تقی‌خان از همه بیشتر با نفوذ روز افزون انگلیسها درایران مخالفت می‌ورزید، اوکوشش داشت از فشارهای اسارت‌بار دولتهای بیگانه‌روی ایران به‌کاهد ومی‌خواست دولت ایران دراجرای سیاستهای داخلی‌وخارجیش مستقل باشد. شاهزاده دولگوروکی به‌وزیر امور خارجه دولت تزاری، نسلرود نوشت که هنگام قیام فئودال بزرگ، سالار، درخراسان تقی‌خان می‌ترسیدکه انگلیسها درامور داخلی ایران مداخله‌کنند. انگلیسها بگونه‌ای پیوسته سیاست ناتوان‌کردن دولت ایران‌را دنبال واز روحیهٔ جدائی‌خواهی خانهای مرتجع‌پشتیبانی می‌کردند. به‌قول دولگوروکی امیرنظام گفت: «ما نه‌می‌خواهیم خراسان، مصر ثانی شود ونه‌آنها (یعنی انگلیسها) امکان‌مداخله درامور داخلی ایران را داشته باشند».

میرزا تقی‌خان چهره‌هائیراکه مطیعانه فرمانهای نمایندگان دولت انگلیس را اجرا می‌کردند از مقامهای مهم دولتی برکنارکرد و کسانیرا سرکارگذاشت که کمتر در برابر خارجیان تسلیم‌پذیر بودند. ضمناً میرزا تقی‌خان به‌عنوان هواخواه نزدیك روسها شهرت یافت، او می‌پنداشت‌که سیاست دولت روس درجهت منافع دولت‌ایران است.

تقی‌خان ضمن تلاشش برای بهبودبخشیدن اوضاع مالی‌کشور پیکار گسترده‌ای را

علیه اختلاس، فروش مقامهای دولتی، رشوه خواری و سوء استفاده‌های دیگر آغاز کرد، از شمارهٔ کارمندان دولت که در زمان محمدشاه مواجب‌های گزافی می‌گرفتند و عملاً کاری انجام نمی‌دادند، کاست. حقوق کارمندانی را که در خدمت دولت باقی ماندند به نصف کاهش داد. بیشتر از شاهزادگان خاندان فتحعلی‌شاه که معمولاً مستمریهائی مستقیماً از حکام ایالات و ولایات می‌گرفتند، از دریافت این‌پولها محروم شدند، درعوض به‌آنها وعده داده شدکه مستمری‌شان از خزانهٔ شاه پرداخت خواهدگردید.

درپی تدابیر میرزاتقی‌خان، در ظرف سه‌سال دوران نخست‌وزیریش وضع‌مالی‌ایران بگونهٔ چشم‌گیری بهبود یافت. کسربودجهٔ دولت ازمیان رفت.

میرزاتقی‌خان توجه ویژه‌ای به‌سامان‌دادن کارهای داخلی کشور معطوف داشت. او با حاکمان سوءاستفاده‌چی و تاراجگران راههای تجارتی شهرها به‌پیکار برخاست، صنایع داخلی را تشویق کرد، و به‌تولید تفنگ و سلاح‌های دیگر درایران فرمان‌داد.

اقداماتی‌به‌منظور پیشرفت بازرگانی‌داخلی و خارجی‌انجام‌داد. حاکمان یامأمورانی را که برای بازرگانان مانع ایجاد می‌کردند، کیفر می‌داد. در پایتخت اقدام به‌ساختن بازارها و کاروانسراهای مناسب کرد. طرح‌آب رسانی آب از رودخانه‌کرج به‌شهر تهران را تهیه دید، همچنین اقدامهای دیگری به‌منظور عمران پایتخت انجام‌داد.

میرزا تقی‌خان به‌گسترش‌آموزش و پرورش درایران علاقه داشت. بنا به‌فرمان او جوانان ایرانی برای تحصیل به‌خارج ازکشور، به‌ویژه به‌روسیه، فرستاده شدند واستادان و معلمان خارجی را برای تدریس به‌ایران فرا خواند. درتهران‌مدرسه دارالفنون به‌دست او بنیان‌گذاری شد. اقدام به‌انتشار نخستین روزنامه در ایران‌کرد. درشرایط پس‌ماندگی فرهنگی ایران، این اقدامات گام مهمی در راه پیشرفت به‌شمار می‌رفتند. در ارتباط با گرایش فراوان امیرکبیر به‌فرهنگ و دانش باید یادآوری‌کرد که نخستین‌کتاب چاپ شده به‌نام «مآثر سلطانیه» در سالهای ۱۸۲۵/۲۶ به‌وسیله چاپ سنگی در تبریز منتشر شد، محتوای این کتاب مطالب تاریخی، و شامل تاریخ سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار وپیشینیانش بود.

امیرنظام همراه با این اقداماتش‌کوشش داشت‌که نفوذ روحانیان بلندپایه درکارهای حکومتی را محدود کند. هنگامیکه پیشوای روحانیان تبریز (شیخ‌الاسلام تبریز) به‌بر-انگیختن مردم علیه امیرنظام و اصلاحاتش پرداخت، میرزا تقی‌خان فرمان تبعید او را از تبریز صادرکرد. امیرنظام همچنین امام جمعه تهران (یکی از روحانیان بلندپایهٔ شهر)را از داشتن‌محل‌بست درمسجدش محروم کرد، از این‌پس‌افراد زیرپیگرد مأموران‌نمی‌توانستند برای رهائی ازکیفر درمسجد او به‌بست نشینند.

با اجرای این سیاست‌ها روحانیان بلندپایه و گروههای فئودال اریستوکرات که در زمان محمدشاه قدرت حکومت را در دست داشتند و نمی‌خواستند از امتیازها وروش‌های کهنه کشورداری که برپایه استثمار بیرحمانه توده‌ها بنیان‌گذاری شده بود، چشم بپوشند، علیه میرزاتقی‌خان به‌پا خاستند. رهبری‌این گروههارا مادر ناصرالدین‌شاه وروحانیان‌بلندپایه تهران به‌عهده داشتند. نمایندگان انگلیسی درایران این گروهها را پشتیبانی می‌کردند، اینان کوشش داشتند اصلاحات امیرکبیر را به‌هم بزنند، چون این رفرم‌ها می‌توانستند از چیرگی اسارت‌بار انگلیسها در ایران جلوگیرند. بنابراین انگلیسها تلاش می‌کردند که امیرنظام را از مقام صدارت برکنار و یکی ازدست نشاندگان خودشان یعنی وزیرجنگ میرزا آقاخان نوری را به‌جای او برگمارند.

روحانیان ضمن بهره‌بری از ناخشنودی موجود مردم، آشکارا آنها را علیه امیر-نظام و اصلاحاتش برانگیختند. در ماه مارس ۱۸۴۹ مخالفان او، شورش چند فوج از سربازان پادگان تهران‌را علیه امیرنظام سازمان دادند.

سربازان شورشی که مدتی حقوقشان را دریافت نکرده بودند پیرامون خانه‌میرزا-تقی‌خان گردآمدند و از شاه خواستند تا امیرنظام را از مقام خود برکنار کند. شاه قصد انجام این‌تقاضا را داشت، اماسربازان موافقت کردندپراکنده شوند، واین‌بار میرزاتقی‌خان در مقام صدارت باقی ماند.

ناصرالدین‌شاه جوان درآغاز از میرزاتقی‌خان و پیکارهایش برای انجام اصلاحات پشتیبانی می‌کرد. به‌نشانهٔ اعتمادکاملش به‌او، با وجود آنکه نژادش به «عوام» می‌رسید، خواهر تنی‌اش را به‌عقد ازدواج میرزا تقی‌خان درآورد. اما سرانجام دشمنان امیر نظام موفق شدند بدگمانی شاه را علیه‌او برانگیزند: به‌شاه وانمودکردند که گویا امیرنظام‌قصد سرنگون‌کردن‌او واشغال تخت وتاج سلطنت‌رادارد و اینکه گویااصلاحات او به‌این‌منظور انجام گرفته‌تا درمیان‌مردم‌و به‌ویژه‌بین ارتشیان‌محبوبیت به‌دست‌آورد. درپی این‌تحریکات میرزاتقی‌خان مورد بی‌لطفی شاه قرارگرفت. در نوامبر ۱۸۵۱ امیرنظام از مقام‌صدارت و فرماندهی ارتش برکنار و سپس به‌کاشان تبعید شد، دراین شهر بنا به‌فرمان شاه او را کشتند.

نخست وزیر تازه (میرزا آقاخان‌نوری انگلیسی خواه)، بیشتر از اصلاحاتی را که تقی‌خان آغازکرده بود نادیده انگاشت یا عقیم‌گذاشت.

اصلاحات امیرنظام درپی تلاشهای گروهی از طبقهٔ حاکم که‌طرفدار استواری‌قدرت دولت مرکزی بودند، انجام گرفت، درآن‌هنگام به‌نظرآنها این‌اصلاحات به‌منظورسرکوبی قیامهای توده‌ها ضروری شمرده می‌شد. قبلاً یعنی هنگامیکه امیرکبیر سرگرم سرکوبی

قیام بابی‌ها بود، اریستوکراتهای فئودال و روحانیان بلندپایه، امیرکبیر و اصلاحاتش را تحمل می‌کردند. هم‌اکنون آن قشر اجتماعی‌ای که این اصلاحات به‌سودشان تمام می‌شد، بی‌نهایت ناتوان شده بودند، ونمی‌توانستند اصلاح‌گران را به‌اندازه‌کافی علیه دسائس دشمنان‌داخلی وانگلیسیان پشتیبانی کنند. به‌این‌انگیزه امیرنظام درانجام طرحهای‌اصلاحی پیشرفته‌اش باناکامی روبرو شد.

## جنگ ایران و انگلیس در سالهای ۱۸۵۷-۱۸۵۶ وپیمان‌صلح‌پاریس

پس از درهم شکستن قیام بابی‌ها و ناکامی‌های طرح‌های اصلاحی امیرنظام، کشور ایران سخت به‌ناتوانی‌گرائید و بعدها شرایط مساعدی برای نفوذ سرمایه‌های خارجی و تبدیل ایران به‌کشوری نیمه مستعمره، فراهم شد.

اریستوکراسی فئودالی، کاملاً قدرت دولت را در دست‌گرفت و پیکار خود را نه تنها علیه توده‌های‌وسیع مردم‌بلکه برضدآن‌قشری ازطبقهٔحاکم‌که‌هواخواه انجام‌اصلاحات و محدودیت نفوذ بیگانگان بودند، دنبال‌کرد. دیری نپائید شاه و اریستوکراسی فئودال با انجام خواسته‌های دولت‌های بیگانه موافقت کردند و از برآوردن تقاضاهای توده‌ها روی برتافتند. اینگونه درآغاز نیمه دوم سدهٔ ۱۹ جو حاکم بر اوضاع ایران، پیوستگی فئودالهای بزرگ با دولتهای‌خارجی وسرکوبی توده‌ها به‌وسیلهٔ این اتحاد نامیمون بود، این وضع تا آغاز سدهٔ ۲۰ ادامه‌داشت.

درایران به‌ویژه دولت‌های‌انگلستان وروسیه تزاری، نفوذفراوان داشتند، وگاهگاهی رقابت این دولت‌ها در صحنهٔ ایران به مراحل حادی می‌رسید. رقابت میان این دو دولت نه‌تنها درایران، بلکه درکشورهای دیگرخاور نزدیك و میانه(ازجمله ترکیه وافغانستان) هم جریان داشت؛ جنگ‌کریمه‌که در سالهای۱۸۵۴-۱۸۵۶ به‌وقوع پیوست بهترین‌دلیل این مدعاست.

درچنین شرایطی‌انگلستان به‌بررسی مسئلهٔ هرات سرگرم بود؛ درنتیجه بررسی‌هائی که‌اخیراً آن‌دولت دراین‌باره می‌کردهرات راکلیدافغانستان وگذرگاه‌شمال باختری به‌سوی هندوستان می‌شناخت.

انگلستان که‌جنگ‌کریمه‌راآغاز کرده‌بود، کوشش داشت‌حوضه‌دریای‌سیاه‌را زیرنظارت خود بگیرد و حتی روسیه را ازقفقاز، ماوراء قفقاز ومناطق‌کناره دریای خزر بیرون‌راند. انگلیسها ضمن‌گفتگوهای پنهانی، دربارهٔ دفاع از هندوستان، بگونه‌ایکه‌کسی را ناراحت

نکنند، حتی کوشش داشتند ایران، خیوه و بخارا را زیر اطاعت خود درآورند. برای انجام طرحهای تجاوزکارانه، انگلستان می‌کوشید، از هرات به‌عنوان یك پایگاه استراتژیـك، به‌منظور تعرض به‌ایران وآسیای میانه بهره ببرد.

در ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳ انگلستان از صدراعظم ایران کتباً تعهدگرفت که درکارهای داخلی خانهای هرات دخالت نکند، انگلستان هم‌اعلام‌داشت اینکار را نخواهدکرد.

درآستانهٔ جنگ کریمه، دولت ایران می‌خواست ازجنگ میان انگلیس و روس‌بهره ببرد وموقعیت خود را درآن‌منطقه که‌صحنهٔ نقشه‌های تجاوزکارانه انگلستان بود، استوار کند. برای این منظور پیش از آغاز این جنگ، در ژوئیه ۱۸۵۳ ایـران مذاکراتی را با روسیه آغازکرد تا با آن دولت پیمان اتحاد نظامی منعقدکند. اما درپی فشار انگلستان و فرانسه و حتی عدم تمایل روسیه به‌اتحاد نظامی با ایران، این مذاکره بی‌نتیجه ماند. به‌سال ۱۸۵۴ ایران رسماً بیطرفی خود را درمورد جنگ کریمه اعلام داشت.

اما دراین هنگام شاه برآن شد ازگرفتاری انگلیسها درجنگ با دولت روسیه بهره ببرد: دوباره به‌هرات حمله کند ومانع‌اشغال این‌شهر به‌وسیله دوست محمدخان وانگلیسها گردد. انگلیسها کوشیدند تا مانع لشکر کشی شاه به‌هرات شوند اما نتوانستند. روابط انگلیس و ایران سخت‌تیره شد.

درپایان‌سال ۱۸۵۵، سفیرانگلیس‌درتهران، هری که دریافت، جلوگیری ازلشکرکشی ایران به‌هرات غیر ممکنست، قطع روابط سیاسی انگلیس را با ایران اعلام داشت. بهانهٔ ظاهری این اقدام نزاع میان سفیرانگلیس و صدراعظم برسر منشی ایرانی هیئت انگلیسی به‌نام میرزاهاشم‌بود. درآغاز سال ۱۸۵۶ ارتش‌ایران از مشهدبه‌هرات رهسپار شد، درماه مه همان‌سال آن شهر را به محاصره‌در آورد و سپس در ۲۶ اکتبر ۱۸۵۶ آن‌را تصرف‌کرد.

تقریباً درهمان هنگام ـ اول نوامبر ۱۸۵۶ ـ انگلیسها جنگ علیه ایران را آغاز کردند. یك اسکادران از نـاوهای جنگی انگلیس به‌خلیج‌فـارس وارد شد؛ در ۴ دسامبر انگلیسها جزیره خارك را اشغال ودر ۱۰ دسامبر بوشهر را گرفتند. در فوریه ۱۸۵۷ ارتش انگلیس از بوشهر به‌سوی برازجان رهسپارگردید. اما پس از نبردی در نزدیکی خوشاب (۸فوریه ۱۸۵۷) یکانهای انگلیسی از این‌منطقه برگشتند، گویا قراربود تعرض‌انگلیسی‌ها در دره رودخانهٔ کارون آغازگردد. درپایان مارس ۱۸۵۷ انگلیسها بندر محمره (خرمشهر کنونی) را اشغال و باکشتی به‌سوی بالای رودکارون رهسپار شدند. در اول‌آوریل‌نیرو-های انگلیسی شهر اهواز را گرفتند. اما درهمان هنگام به‌آنها آگاهی‌رسیدکه در ۴ مارس ۱۸۵۷ درپاریس میان‌ایران وانگلیس پیمان‌صلح امضا شده است.

انگلیس‌ها ناچار شدندکه درانعقاد پیمان صلح با ایران شتاب‌کنند، انگیزه‌های این

شتاب مربوط به‌سیاست داخلی آن دولت وشورش هندوستان درآغاز سال ۱۸۵۷ (نخستین مرحله قیام ملی) بود. نیروهای انگلیسی درآنجا وضع دشواری داشتند، چون بسیاری از افراد اروپائی که انگلیسها می‌توانستند آنها را در سرکوبی هندیها به‌کار برند، مأمور ایران بودند، کارل مارکس در تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۸۵۷ در روزنامه «نیویورك دیلی تریبون» نوشت که قیام هندوستان «به‌محض اینکه سربازان اروپائی درگیر جنگ ایران، به‌هندوستان وارد شدند، اوج گرفت». انگلیسها ناگزیر بودند بیدرنگ تمام سربازانشان را از ایران به‌هندوستان گسیل دارند. با وجود کامیابیهای انگلیسها، پیمان صلح با شرایطی بسته‌شد که برای ایشان دربرابر تعهدات ایران درسال ۱۸۵۳ هرات، سود چندانی دربر نداشت. هنگام مذاکرات پاریس انگلیسها ناچار شدند از بسیاری از دعاویشان چشم بپوشند، مثلاً یکی ازآنها، ادعایشان دربارهٔ «برخورداری از منافع و امتیازات ویژه» درکناره‌های خلیج فارس و غیره بود.

طبق پیمان صلح پاریس شاه متعهد شد: ۱. کلیه نیروهای خود را از هرات و نقاط دیگر افغانستان بیرون ببرد. و از این پس هیچگونه ادعائی نسبت به‌مالکیت این‌سرزمین ها نداشته باشد، ۲. استقلال هرات و افغانستان را به‌رسمیت بشناسد ۳. هنگام بروز اختلاف نظر میان ایران از یکسو و هرات و افغانستان از سوی دیگر، دولت ایران حل این اختلاف را به‌حکمیت و میانجیگری دولت انگلیس واگذارد. انگلیسها متعهد شدند که عملیات جنگی را قطع و نیروهایشان را ازکلیه بندرها، نقاط و جزایر متعلق به ایران، بیرون ببرند. روابط دیپلماتیك میان انگلستان و ایران به‌سال ۱۸۵۷ دوباره‌تجدیدشد.

جنگ انگلیس‌وایران درسالهای ۱۸۵۶-۱۸۵۷ جزئی‌ازسیاست‌استعماری‌تجاوزکارانه بود که‌انگلیسها در نیمه سدهٔ ۱۹ به‌منظور چیرگی برآسیای‌صغیر، قفقاز، ایران، افغانستان، خان‌نشین‌های آسیای میانه و حتی به‌بندکشیدن چین («جنگ‌های تریاك») طرح کردند. شکست ایران در جنگ با انگلیسها درنتیجهٔ پس ماندگی اقتصادی، سیاسی و نظامی این کشور فئودالی بود. این پدیده‌ها شرایط کاملاً مساعدی را به‌منظور تبدیل ایران به‌یك کشور نیمه مستعمره ایجادکردند.

# ۱۸

# تبدیل ایران به‌یک کشور نیمه مستعمره

درنیمه دوم سدهٔ۱۹ روندبه‌اصطلاح نفوذ «صلح‌آمیز» سرمایه‌های خارجی درایران، این منطقه را به‌کشوری نیمه‌مستعمره تبدیل کرد. این روند با رشد سرمایه‌داری وآخرین مرحله‌آن یعنی امپریالیسم درجهان ارتباط مستقیم داشت. و. ای. لنین سرشت‌امپریالیسم را چنین‌توصیف می‌کند: «کاپیتالیسم به‌آن‌مرحله‌ای‌ازپیشرفت می‌رسدکه چیرگی‌انحصارها و سرمایه‌های مالی شکل می‌گیرد، آنگاه صدور سرمایه اهمیت ویژه‌ای می‌یابد، جهان میان تراست‌های بین‌المللی تقسیم می‌شود و سرانجام به‌تقسیم کلیه سرزمین‌هـای جهان میان‌کشورهای سرمایه‌داری درجه یك می‌انجامد».

رشد سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم به‌دگرگونی سیاست استعماری دولت‌های امپریالیست، در رابطه با کشورهای پس‌مانده شرق ازقبیل چین، ترکیه، ایران گـرائید. دربارهٔ این دگرگونی سیاست استعماری در دوران امپریالیسم. و. ای. لنین می‌نویسد: «بنا به‌انگیزه‌های (قدیمی) بی‌شماری: سیاست استعماری سرمایه‌های مالی، پیکار بخاطر به‌دست‌آوردن منابع‌مواد خام، وصدور سرمایه درمناطق‌زیر نفوذ را شدت می‌دهد؛ مناطقی که برای انجام معاملات پرسود واخذ امتیازات انحصاری پردرآمد، کاملاً مساعداند».
پیکار سرمایه‌های مالی بزرگترین دولت‌های سرمایه‌داری برای تقسیم جهان، به‌منظور به‌دست‌آوردن بازار فروش کالاهای صنعتی و منابع مواد خام، و همچنین صدور سرمایه

به‌مناطق زیر نفوذ، شکاف ژرفی را میان دوکشور انگلستان و روسیهٔ تزاری، در زمینهٔ رقابت‌اقتصادی وسیاسی، درصحنه‌کشور ایران‌باعث‌شد. اما نایرابری پیشرفت‌سرمایه‌داری درکشورهای‌گوناگون به‌آنجا کشانده شدکه درپایان سدهٔ ۱۹ و به‌ویژه درآغازسدهٔ ۲۰، سروکلهٔ تاراجگر امپریالیست دیگر به‌نام آلمان در شرق نمایان گردید، این دولت هم هرچه بیشتر تلاش می‌کرد تا امکان استثمار مردم شرق، از جمله ایران‌را یک‌جا به‌دست آورد. دولت سرمایه‌دار دیگری‌به‌نام امریکا درصحنه ایران ظاهر شد، این دولت هم‌مانند آلمان‌کوشش می‌کرد تا در استثمار استعماری مردم ایران شرکت کند. این پدیده‌ها در رقابت دو دولت روس و انگلیس درصحنه‌ایران اثری جدی داشتند وحتی درسیاست‌داخلی کشور هم سخت مؤثر گردیدند.

رشد سرمایه‌داری وامپریالیسم وپیکارکشورهای سرمایه‌دار به‌خاطر صدورسرمایه، درایران به‌شکل واگذاری امتیازات اقتصادی و سیاسی به‌کشورهای بیگانه، گرفتن وام ازآنها وگشوده‌شدن بانک‌های خارجی خودنمائی‌کرد. سرمایه‌های خارجی حتی به‌درون سیستم اقتصاد روستائی‌ایران هم نفوذکردند وبنا بخواستهٔ دولت‌های امپریالیست، ایران به‌زائده‌ای از منابع موادخام آن‌کشورها تبدیل شد.

درجریان تبدیل ایران به‌کشور نیمه مستعمره بحکم ضرورت روابط فئودالی در روستاها و رژیم اقتصادی، سیاسی فئودالی، درمقیاس کشور همانگونه مانند سابق باقی ماند. درنیمهٔ دوم سدهٔ۱۹ به‌منظور استثمارمشترک مردم‌ایران، اتحادی میان امپریالیست‌های خارجی از یک‌سووحاکمان ایرانی، فئودالهای بلندپایه مرتجع از سوی دیگر برقرار گردید، گروههای اخیر به عنوان نمایندگان سرمایه‌داران خارجی در ایران به فعالیت پرداختند.

یکی از ویژگیهای دوران نفوذ امپریالیسم، ژرف‌تر شدن ستم ملی و تلاش‌سرمایه‌های مالی‌به‌منظور شکستن استقلال ملی وبه‌اطاعت درآوردن‌مردم شرق، از جمله‌ایران، در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی است. بیگمان این اوضاع پایداری مردم ستمکش را برمی‌انگیخت و جنبش‌های ضد امپریالیستی و ضد فئودالی مردم را در ایران وکشورهای دیگر شرق پدید می‌آورد.

اینگونه‌بسیاری‌از ویژگیهای تاریخ‌ایران درعصرجدید، به‌تاریخ‌جهان بستگی‌دارد.

## امتیازات و وامهای انگلیس‌ها

انگلستان و روسیه تزاری نقش مهمی را در اسارت اقتصادی ایران و تبدیل آن

به‌کشوری نیمه مستعمره ایفا کردند. نخستین‌بار انگلیسها امتیاز ایجاد خطوط تلگرافی را درایران از دولت شاه گرفتند. هنگام قیام توده‌های مردم هندوستان علیه انگلیسها درسال های۱۸۵۷-۱۸۵۹، انگلیسها به‌این فکر افتادند که بایستی یك‌ارتباط دائمی میان‌هندوستان و بریتانیا برقرار کنند. اینگونه برآن شدند که خطی تلگرافی میان انگلستان و هندوستان ازطریق ایران ایجاد کنند تا هم‌تسلط استعماری خود را برهندوستان استوار گردانند و هم ایران را هرچه بیشتر به‌بریتانیا وابسته کنند.

درسالهای ۱۸۶۲، ۱۸۶۵ و ۱۸۷۲ انگلیسها با دولت ایران قراردادی را بستند که به‌موجب‌آن ادارهٔ کل تلگراف هند واروپا این‌حق را به‌دست‌آورد تا به‌حساب ایران، خطی تلگرافی میان خانقین ـ تهران ـ بوشهر ایجاد کند. این خط در بوشهر به‌کابل زیر دریائی فائو ـ جاسك ـ مسقط ـ کراچی می‌پیوست.

به‌موجب قرارداد مورخ ۲ آوریل ۱۸۶۸، به دولت انگلستان اجازه‌داده شد یك خط تلگرافی زمینی از جاسك تا گواتر به‌مرز بلوچستان انگلیس بکشند.

در ۱۱ ژانویه ۱۸۶۸ دولت ایران امتیاز ایجاد خط تلگرافی جلفا ـ تهران را به کمپانی تلگراف هند و اروپا داد این‌خط از لندن ـ تورن ـ ورشو ـ ادسا ـ تفلیس ـ جلفا می‌گذشت. کمپانی تلگراف هند و اروپا موافقت دولت‌های آلمان و روس را جلب کرد تا خطوط تلگرافی را ازکشورهای آنها بگذراند.

سپس به‌موجب قرارداد ۱۵ اوت ۱۹۰۱ دولت ایران متعهد شد زیرنظر انگلیسها وبه‌حساب وامهائیکه ازآنهادریافت می‌کرد، علاوه برخطوط تهران‌ـ بوشهرـ‌بلوچستان، سه رشته سیم ازتهران تا مرز بلوچستان انگلیس از طریق‌کاشان، یزد وکرمان، بکشد. این خطوط هم مورد بهره‌برداری اداره‌کل تلگراف هند واروپا قرارگرفت. علاوه براین، خط تلگراف تهران ـ مشهد، اگرچه رسماً به‌دولت ایران‌تعلق داشت اماعملاً زیرنظارت انگلیسها بود. بازرسی و تعمیر این خطوط را انگلیس‌ها به‌عهده داشتند، اما هزینهٔ آنها را بعداً از دولت‌ایران می‌گرفتند.

این خطوط تلگرافی به‌دست انگلیسها اداره می‌شد و برای ارتباط انگلستان با هندوستان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. در بسیاری موارد تلگرامهای مردم محلی ایران را برای مخابره نمی‌پذیرفتند. اگرچه ایجاداین‌خطوط به‌میزان زیادی باهزینه‌دولت ایران انجام گرفت، درپایان سال ۱۸۶۹ دولت‌ایران مبلغی بالغ‌بر۴۷ هزار لیره‌انگلیسی به‌کمپانی بدهکار گردیدکه‌آنرا درظرف ۲۰سال پرداخت.

موعد نخستین امتیاز تلگراف ۵ تا ۲۵ سال بود اما این‌مدت بارها تمدید شد. انگلیس‌ها به‌نام‌کارکنان وکارمندان تلگرافخانه، بسیاری از افسران ارتش خود را

از هندوستان به‌ایران می‌فرستادند. کارمندان انگلیسی تلگرافخانه‌ها وشعبات آن ازحقوق برون‌مرزی در ایران بهره می‌بردند وحتی تلگرافخانه‌ها را به‌عنوان محل بست به‌دادخواهان واگذار می‌کردند «تلگرافچی»های انگلیسی با مردم محلی تماس مـی‌گرفتند، فعالانه در امور داخلی ایران مداخله داشتند، نقش حکم یا میانجی را در منازعات محلی ایفامی‌کردند وبه‌تبلیغات می‌پرداختند. تلگرافخانه‌ها وشعبات آن به‌بخش‌های گسترده‌ای ازشبکه جاسوسی انگلستان درایران تبدیل گردیدند وبه‌عنوان عملی‌ترین وسیله برای استواری سیاست نفوذ بریتانیا دراین کشور به‌شمار می‌آمدند.

درپی گرفتن امتیاز تلگراف، انگلیس‌ها برآن شدند ازمنابع ثروت ملی ایران به‌میزان گسترده‌ای بهره‌کشی کنند.

در ژوئیه ۱۸۷۲ یکی از اتباع بریتانیا به‌نام بارون. یو. «رویتر امتیازهائی راکه‌از نظر ملت ایران اسارت‌بار و ورشکست‌کننده بودند، به‌شرح زیر از شاه گرفت: حق انحصاری ساختن راه‌آهن و تراموای، استخراج معادن نفت و معادن دیگر (به‌استثنای طلا، نقره و سنگ‌های گرانبها)، بهره‌برداری ازجنگلها، ایجادکانالها و قنات‌ها وبه‌طورکلی تأسیسات آبیاری. رویتر با پرداخت ۲۰ هزارلیره انگلیسی به‌شاه‌اختیار اداره‌و وصول گمرکات را در سرتاسر ایران به‌مدت ۲۵ سال به‌دست گرفت؛ علاوه‌براین به‌او قول‌داده شدکه امتیاز تأسیس بانک‌ها، ساختمان راههای شوسه، خطوط تلگرافی، کارخانه‌ها وکارگاهها وغیره به‌او داده خواهد شد. زمین‌هائی را که رویتر برای انجام کارهایش لازم داشت به‌رایگان دراختیار می‌گذاشتند،هرچه می‌خواست می‌توانست ازنیروی کار محلی بهره ببرد ودرآمدش تا اندازهٔ معینی از سوی دولت تضمین شد. امتیاز گیرنده از پرداخت کلیه مالیات‌ها و عوارض خارجی وداخلی معاف بود. به‌ازای همهٔ این امتیازها رویتر موظف بود از ۱۵ تا ۲۰٪ سود خالص‌حاصله ازکارهایش را به دولت ایران بپردازد. براستی ناصرالدین‌شاه بادادن چنین‌امتیازی‌به‌رویتر تمام منابع ثروت ملی‌ایران را به‌سرمایه‌داران انگلیسی‌تسلیم کرد. با عملی شدن چنین امتیازی، سرمایه‌های انگلیسی کلیه منابع ثروت و اقتصادایران راقبضه می‌کردند. حتی لرد کورزن درباره این‌امتیاز درکتابی به‌نام «ایران و مسئله‌ایران» نوشت: «هنگامیکه موضوع این‌امتیاز انتشار یافت آن به‌عنوان پرارزش‌ترین سند تسلیم کلیهٔ منابع صنعتی واقتصادی ایران به‌دست بیگانگان تلقی‌شد».

این ساخت و پاخت شاه با سرمایه‌داران انگلیسی خشم و اعتراض توده‌های وسیع مردم، حتی درباریان خود شاه را برانگیخت. درپی‌اعتراضهای داخلی وحتی واکنش‌های منفی دولت روسیه، ناصرالدین‌شاه مجبور شد به‌سال ۱۸۷۳ الغای این امتیاز اسارت‌بار ایران را اعلام دارد.

اما انگلیسها از ربودن ثروتهای طبیعی ایـران چشم نپوشیدند. به‌تلافی الغای قرارداد ۱۸۷۲ ناصرالدین‌شاه به‌سال ۱۸۸۹ امتیاز تأسیس بانك شاهنشاهی را در ایران به یـو. «ویتر واگـذار کرد. بـانك انگلیس حـق انحصاری انتشار اسکناس را بـه‌دست آورد، برای‌نخستین‌بار اجباراً درایران پول‌کاغذی رایج شد. کلیه درآمدهای دولت‌ایران بایستی در این بانك به‌حساب جاری ریخته می‌شد، این بانك ضرب مسکوکات و تبدیل ارز خارجی را دراختیار گرفت. بانك نامبرده استثنائا حق بهره‌بـرداری از منابع معدنی، از جمله نفت را در سرتاسر خاك ایران با اختیار بازفروش این امتیازات، از دولت ایران به‌دست‌آورد. بانك نامبرده به‌اشخاص‌متفرقه وام می‌داد وسپرده وغیره قبول می‌کرد.

اگرچه بانك انگلیس‌کارهای بانکی‌دولت ایران‌را انجام‌می‌داد وظاهراً بانکی‌دولتی به‌شمار می‌رفت اما عملاً از مرکز لندن اداره می‌شد و تابع قوانین‌ایران نبود. این‌بانك شعبه‌هائی درتبریز، رشت، مشهد، یزد، اصفهان، شیراز، بوشهر ونمایندگیها و شعبه‌های فرعی در نقاط دیگر ایران دایرکرد ـ سرتاسر مراکز مهم بازرگانی کشور از شبکه بانك انگلیس پوشیده شد واینگونه در ژرفای زندگی اقتصادی وسیاسی‌کشور ایران نفوذکرد. دربرابر همهٔ این امتیازها بانك فقط بایستی ۶٪ از درآمد خالص خود را به‌دولت ایران می‌پرداخت. بانك شاهنشاهی یکی از مهمترین ابـزار امپریالیسم انگلستان برای به‌بند کشیدن جامعه ایران بود.

به‌سال ۱۸۸۸ کمپانی انگلیسی «برادران لینچ» از دولت ایران امتیاز کشتی‌رانی انحصاری‌را درقسمت پائین رودخانه‌کارون گرفت. سپس‌این کمپانی‌از طریق بانك‌شاهنشاهی امتیاز ساختن و بهره‌بـرداری راه شوسه اهواز ـ اصفهان را به‌دست آورد، و حتی اداره راههای تهران ـ قم ـ سلطان‌آباد، و تهران ـ اصفهان را به‌عهده‌گرفت انگلیسها تقریباً به‌طور کامل اختیارکشتی‌رانی درخلیج‌فارس را به‌دست‌گرفتند.

درماه مارس ۱۸۹۱ دولت ایران قراردادی باکمپانی انگلیسی تالبوت امضاء و به موجب‌آن حق انحصاری خرید وفروش و اصلاح تنباکـو را در سراسر ایران به‌کمپانی نامبرده تفویض‌کرد. کمپانی تالبوت نمایندگان خود را به‌همه مناطق ایران‌فرستاد، اینان بگونه‌ای خشونت‌آمیز در زندگی داخلی‌کشور مداخله می‌کردند. این‌چگونگی درسالهای ۱۸۹۱-۱۸۹۲ خشم توده‌های مردم را برانگیخت وتظاهرات خشم‌آمیزی درتهران‌ـتبریز وشهرهای دیگرایران علیه‌کمپانی نامبرده ودولت‌آغازشد، درپی این آشفتگی‌ها شاه‌ناچار شد این امتیازکمپانی تالبوت را لغو کند.

برای‌پرداخت غرامت به‌کمپانی تالبوت‌بانك شاهنشاهی‌مبلغ ۵۰۰ هزارلیره‌استرلینگ به‌شاه وام‌داد و در ازای‌آن درآمدگمرك جنوب ایران‌را درگروگرفت. این نخستین وام

اسارت‌بار بودکه دولت ایران ازخارجیان گرفت.

در۲۸ ماه مه ۱۹۰۱ دولت ایران زیر فشار سفیر انگلیس، گد. د. ولف به‌یکی از اتباع بریتانیا به‌نام و. ن. دارسی امتیاز انحصاری بهره‌برداری از معادن نفت درسرتاسر ایران به‌استثنای ۵ استان شمالی را داد، این ۵ استان، آذربایجان، گیلان، مازندران، استراباد و خراسان بودند. دارسی در $\frac{3}{4}$ پهنهٔ ایران‌که دارای‌ذخایرعظیم نفت بودند حق استثنائی اکتشاف، تولید، عمل‌آوردن و فروش نفت را به‌دست‌آورد. در ازای این‌امتیاز به‌دولت ایران بایستی مبلغ ناچیزی پرداخت می‌گردید: فقط پس از ایجاد شرکت وبهره‌برداری از نفت ۲۰ هزارلیره استرلینگ نقد و درجریان‌کار ۱۶٪ از درآمد نفت به‌ایران داده می‌شد ضمناً سالی ۲هزار تومان‌بابت حق مالکیت چاههای مورد امتیازکه پیش ازاین به‌وسیله ابزار دستی درمنطقه ازآنها بهره‌برداری می‌شد و هم اکنون در اختیار صاحب امتیاز قرار می‌گرفت بایستی از سوی دارسی پرداخت می‌گردید. پس ازآن به‌سال۱۹۰۸ درناحیهٔ میدان ـ نفتون در جنوب خاوری شوشتر ذخایـر عظیمی از نفت‌کشف شد، در آوریل ۱۹۰۹ برمبنای امتیاز دارسی درلندن شرکت نفت انگلیس و ایران تشکیل‌گردید. این شرکت بعداً درچارچوب دولت بریتانیا نقش عظیمی را درانقیاد و تاراج مردم ایران به‌سود امپریالیسم انگلستان، ایفاکرد.

پیش از جنگ جهانی اول میزان سرمایه‌گذاری انگلیسها در ایران به۹/۷ میلیون لیره استرلینگ بالغ شد. درمیان دولتهای خارجی دیگر از لحاظ صدور سرمایه به‌ایران انگلستان مقام اول را داشت.

## امتیازات ووامهای روس‌ها

سرمایه‌داران روسی ورژیم‌تزاریسم هم‌تلاش می‌کردند تااز منابع ایران بهره‌کشی کنندو بنابراین‌کوشش داشتند اجازه ندهند انگلیسها انحصاراً برایران چیره شوند.

به‌سال۱۸۷۹یک‌کمپانی روسی امتیاز ایجاد خط تلگرافی میان استراباد وچیکیشلیار را که جزو خاک‌روسیه بود ودر شمال خلیج‌حسنقلی قرارداشت از دولت ایران‌گرفت. در این خط‌کارکنان روسی‌کار می‌کردند.

در دسامبر ۱۸۸۸، یکی از اتباع روسی به‌نام لیانوزف از دولت شاه امتیاز بهره‌برداری از صید ماهی را درآبهای سواحل ایرانی دریای خزر از آستارا تا اترک گرفت، حتی به‌اواجازه داده شد در رودخانه‌هائیکه ازخاک ایران به‌دریا ریخته می‌شد به‌صیدماهی بپردازد.

در ۳۱ آوریل ۱۸۹۰ یك سرمایه‌دار روسی به نام ا. س. پلیاکوف امتیازی مبنی بر تاسیس بانکی به‌نام «بانك استقراضی ایران» به‌مدت ۷۵ سال از شاه گرفت. نخستین وظیفه این بانك دادن وام به‌متقاضیان به‌ازای گروگرفتن کالا یعنی اموال منقول، اوراق بهادار و حتی اشیاء قیمتی بود. دیری نپائید که بانك استقراضی زیر نظارت بانك دولتی و وزارت دارائی روس درآمد و عملاً به‌یك مؤسسه دولتی روسیه‌تزاری تبدیل شد. درپایان ۱۹۰۷ این بانك درتهران، تبریز، رشت و مشهد، شعبه‌ها، و درقزوین، همدان، انزلی، ارومیه، اصفهان، سیستان و سبزوار نمایندگیهائی را دایر کرد. درآمد عوارض گمرکی شمال ایران به‌این بانك ریخته می‌شد، دولت ایران توسط این بانك از دولت روس وام می‌گرفت. بانك نامبرده به‌ایرانیان هم‌اعتبار بانکی می‌داد. میان بانك‌های انگلیسی و روسی رقابت سختی پدید آمد.

در ۹ نوامبر ۱۸۹۰ پلیاکوف امتیاز ایجاد سازمان بیمه و کارهای حمل و نقل را از دولت شاه گرفت و برمبنای آن «شرکت بیمه وحمل و نقل ایران» را بنیان نهاد. این شرکت راههای شوسهٔ انزلی ـ قزوین ـ تهران، و قزوین ـ همدان را ساخت و حتی امتیاز ساختمان بندر انزلی را هم گرفت. آن ارتباط کشتی‌رانی میان ایران و روسیه را از راه دریای خزر برقرار کرد وشرکت‌های «قفقاز ومرکوری»، «شرکت شرق» وغیره را تشکیل داد وبراساس پیوستن این شرکت‌ها «دفتر حمل‌ونقل ایران» پدیدآمد.

به سال ۱۹۰۲ بانك استقراضی امتیاز ساختمان راه شوسهٔ جلفا ـ تبریز ـ قزوین را گرفت.

اما دربارهٔ ایجاد خط آهن در ایران باید یادآوری کرد که دولت‌های امپریالیستی (روسیه تزاری و انگلستان) اجازهٔ ساختمان راه‌آهن را به‌ایران ندادند. در پایان ۱۸۹۰ دولت ایران ملزم شدکه به‌هیچ کشوری امتیاز ساختن راه‌آهن را تا مدت ده‌سال ندهد و سپس به‌سال ۱۸۹۹ این تعهدرا تاسال ۱۹۱۰ تمدیدکرد. اینگونه بخاطر امپریالیست‌ها ایران ازحق ایجاد راه‌آهن درکشور خودش محروم شد.

به‌سال ۱۹۰۰ روسیه وامی به‌مبلغ ۲۲/۵ میلیون روبل با وثیقهٔ درآمدگمرك‌شمال به‌ایران واگذارکرد، درضمن دولت ایران ملزم شدکه ۵۰۰ هزار لیره وام دریافتی از انگلستان را پس بدهد و از ایس پس تا مدت ده‌سال فقط از دولت روسیه وام بگیرد و ضمناً تا سال ۱۹۱۰ اقدام به‌ایجاد راه‌آهن نکند. به‌سال ۱۹۰۲ ایران وام تازه‌ای به‌مبلغ ۱۰ میلیون روبل از روسیه گرفت.

تا پیش ازجنگ جهانی اول رویهم‌رفته روسها ۱۴۶ میلیون روبل درایران‌سرمایه‌گذاری کردند.

علاوه برامتیازهای واگذاری به روس و انگلیس، دولت شاه یك رشته امتیازهائی به‌دولتهای دیگر اروپائی واگذاشت. یك شرکت‌بی‌نام ونشان راه‌آهن وتراموای بلژیکی به‌سال ۱۸۸۸ برمبنای امتیازی‌که گرفت ساختمان و بهره‌برداری راه‌آهن باریك تهران ـ شاه عبدالعظیم را آغازکرد و حتی ایجاد خط‌آهن واگن اسبی را هم درشهر تهران، این شرکت به‌دست گرفت و ازآن‌بهره‌برداری کرد. سرمایه‌داران بلژیکی‌امتیاز تشکیل‌قمارخانه وشرابسازی وکارخانه قند راهم ازایران گرفتند. شرکت‌یونانی«کوسیس وتئوفیلاکتوس» که مرکزش در باکو بود امتیاز بهره‌برداری از جنگلهای ایران درکنارهٔ دریای خزر را از دولت ایران گرفت. به‌فرانسویان نیز امتیاز حفاری تپه‌هـای آثار باستانی داده شد آنها اجازه‌گرفتند تا نیمی از اشیاءکشف شده را ازایران خارج وبه‌فرانسه بفرستند.

## بازرگانی خارجی

در نیمه دوم سدهٔ ۱۹ بازرگانی خارجی ایران با دولت‌های اروپائی به‌میزان‌چشم‌گیری افزایش یافت. درآغاز سدهٔ ۲۰ بسیاری از بنگاههای بازرگانی اروپائی و شعبات آنها در ایران سرگرم‌کار شدند («شرکت انگلیسی بازرگانی خلیج فارس»، «شرکت روسی صنعتی وبازرگانی درایران وآسیای میانه»، شرکت هلندی «گوتز و پسر»، شرکت‌سوئدی «تزیکلر» وغیره). بیش از ۸۰٪ سرمایه‌های خارجی که در ایران به‌کار می‌رفتند، روسی یا انگلیسی بودند.

به‌سال ۱۹۰۱ روسیه و به‌سال ۱۹۰۳ انگلستان با ایران یك قراردادگمرکی‌امضاء کردندکه به‌موجب آن عوارض گمرکی‌کالاهای وارداتی به‌ایران یا کاملاً از میان رفت یا به‌میزان چشم‌گیری‌کاهش یافت. این چگونگی راه ورود کالاهای انگلیسی و روسی‌را به‌خاك ایران‌گشود.

بازرگانی خارجی ایران سرشت مستعمراتی داشت. واردات بارها بیش از صادرات بود وکسری‌موازنه صادرات و وارداتکشور هرسال به‌زیان دولت ایران روبه‌فزونی‌بود. اقلام وارداتی ایران در درجه اول، پارچه‌های نخی، پشمی، ابریشمی وپس ازآن‌شکر، چای، نفت روشنائی، فرآورده‌های فلزی و کالاهای صنعتی دیگر بودند. از ایران، پنبه، خشکبار، قالی، برنج، ابریشم، پوست، تریاك، صمغ، پشم، تنباکو صادر می‌شد. نسبت بهای کالاهای وارده به‌کالاهای صادره ایران البته به‌زیان ایران بود.

پارچه‌های انگلیسی بیشتر از هرکالای دیگری به‌ایران وارد می‌شدند. بازرگانی ایران با انگلستان همیشه به‌زیان ایران تمام می‌شد. میزان کالاهای وارده از انگلستان

۴ یا ۵ بار بیشتر از کالاهای صادره ازایران به‌آن کشور بود. رقابت کالاهای صنعتی‌وارده از انگلستان صنایع خانگی و دستی ایران را از میان برد و درپایان سده ۱۹ و آغازسده ۲۰ کارگاههای سنتی وملی‌ایران به‌کلی ناپدید شدند. نارسائیهای‌بازرگانی خارجی ایران که تقریباً درنتیجه دادوستد با انگلیسها پدیدآمده بود باعث به کشیدن ذخایر ارزی و ویرانی بنیان اقتصاد ایران گردید.

مقدار کالائی‌که ایران‌به‌روسیه صادر می‌کرد، طبق معمول بیشتر از کالاهای‌وارداتی آن‌کشور بود، تقریباً ۳/۴ کل کالاهای صادراتی‌ایران دربازارهای روسیه به‌فروش می‌رسید. تقریباً صد درصد پنبه، خشکبار، برنج، پوست و مقدار زیادی پشم، قالی وکالاهای‌دیگر که صدور آنها به‌نفع ایران بود، به‌روسیه صادر می‌شد. اقلام مهم‌کالاهائی‌که از روسیه وارد ایران‌می‌شد، شکر، پارچه‌های نخی، شیشه، چینی‌آلات، فراورده‌های بدل‌چینی، نفت روشنائی، فراورده‌های فلزی بودند. بازرگانی با روسیه برای‌ایران اهمیت‌فراوان‌داشت، مناطق شمالی این‌کشور از لحاظ اقتصادی‌کاملاً با روسیه ارتباط داشتند.

افزایش آهنگ بازرگانی خارجی ایران با اقتصاد روستائی این کشور رابطه‌ای نزدیک داشت، چون اقتصاد روستائی بایستی با نیازمندیهای صادراتی ایران هم‌آهنگ می‌شد. کشت پنبه، برنج، تنباکو، تریاک، درمناطقی‌که مناسب برای‌تولید این محصولات بودند، افزایش یافت. مثلاً استانهای شمالی ایران تولیدکننده برنج، خشکبار وپنبه‌بودند که همه این‌محصولات به‌روسیه صادر می‌شدند.

## اسارت سیاسی ایران

هم‌زمان با انقیاد اقتصادی ایران، روند اسارت‌سیاسی این‌کشور به‌وسیله‌دولتهای سرمایه‌دار که در رأس‌آنها انگلستان و روسیه‌تزاری بودند، به‌تندی پیش می‌رفت.

مهمترین ابزار روسیه‌تزاری‌برای نفوذ سیاسی در ایران، بریگاد قزاق درتهران‌بود،

درجه‌داران تیپ از میان فرزندان خانها و مباشرانشان برگزیده می‌شدند. دیری نپائیدکه این بریگاد قزاق به‌تنها یگان رزمی منظم وباانضباط ایران‌تبدیل گردید و نقش مهم گارد سلطنتی را به‌عهده گرفت.

اینگونه دولت تـزاری روس دارای موقعیت استواری در تهران شد. ایـن دولت می‌کوشید تانفوذ سیاسی خود را در ایران، از طریق دولت مرکزی شاه، اعمال کند و بنا براین به‌استواری قدرت‌شاه علاقمندبود. علاوه براین‌کنسولهای تزاری، بانك‌استقراضی، مؤسسات صاحب‌امتیاز روسی و کـانالهای دیگری از این قدرت تزار بیشترین بهره را می‌بردند.

دستگاه حاکم امپریالیستی انگلیس درصحنهٔ ایران با روسیه تزاری رقابت می‌کرد و بنابراین خواهان‌ناتوانی دولت مرکزی ایران بود. انگلیسها ازپراکندگی قدرت درکشور و روحیهٔ جدائی‌خواهی خانها، مثلاً شیخ خزعل در خوزستان وحتی بختیاریها وبلوچها و خانهای دیگر، پشتیبانی می‌کردند.

درپایان‌سدهٔ ۱۹ انگلیسها بارها به‌سرزمین‌های ایران تاختند وقسمت مهمی‌ازمناطق مرزی ایران ازجمله خاور بلوچستان و بخشی از سیستان را تصرف کـردند. تصرف این مناطق به‌وسیله به‌اصطلاح کمیسیون تعیین حدود مرز (درمکران ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱ و در سیستان ۱۸۷۲، ۱۸۹۶، ۱۹۰۳-۱۹۰۵) تائید شد، دراین‌کمیسیون نمایندهٔ ارتش‌انگلیس در سرزمین ایران حضور داشت.

سرداران بلوچ (رهبر عشایر) مرتباً ازانگلستان‌کمك مالی (ماهیانه از ۱۰۰ تا ۵۰۰ روپیه) و اسلحه دریافت می‌کردند. اینان به‌دولت ایران مالیات نمی‌پرداختند و آشکارا از دولت سرپیچی می‌کردند.

انگلیسها چیرگی خود را در خلیج‌فـارس هم استوار کـردند. به‌بهانهٔ «پیکـار با راهزنان دریائی» و «جلوگیری از تجارت‌برده» تمام پهنهٔ خلیج‌فارس‌زیر نظارت‌نیروی‌دریائی انگلستان قرار داشت. شیخ‌های محلی عرب کاملاً زیر فرمان انگلیسها بودند و طبق قراردادهای منعقده وظیفه داشتند با انگلیسها درحال صلح باشند، کلیه دعاوی رابایستی نمایندهٔ دولت بریتانیا در بوشهرکه به‌قول لرد کرزن «شاه بدون تاج خلیج‌فارس» به‌شمار می‌رفت، حل‌و فصل می‌کرد.

انگلیسها به‌منظور استواری نفوذ سیاسیشان در ایران نه‌تنها از نمایندگان سیاسی و کنسولهایشان در ایران بهره می‌بردند، بلکه شعبات بـانك شاهنشاهی، کمپانـی نفت، شرکت‌های راه وکشتی‌رانی، تلگرافخانه‌ها، میسیونرهای مذهبی انگلیسی که بیشترشان‌در شهرهای مرکزی وجنوبی ایران متمرکز بودند، راه پیشرفت نفوذ سیاسی بریتانیا را در

ایران می‌گشودند.

درپایان سدهٔ ۱۹ ـ آغاز سدهٔ ۲۰ در دستگاه دولت ایران تنی‌چند از بلژیکی‌ها کار می‌کردند. به‌سال ۱۸۹۸ دولت ایران سه‌تن ازکارمندان بلژیکی را که در رأس آنها نوز بود به‌منظور سازمان‌دادن اداره‌گمرك، طبق نمونه اروپائی به‌کار فراخواند: قبلاً درآمد گمرك ایران به‌وسیله اجاره وصول می‌شد. درپایان سال ۱۹۰۲ تقریب ۳۰ تن کارمند بلژیکی درگمرك ایران‌کار می‌کردند. به‌سال ۱۹۰۴ نوز به‌عنوان مدیرکل گمرك ایران و سپس به‌وزارت پست برگزیده شد. علاوه براین مقام، ریاست خزانه، اداره امورگذرنامه و عضویت شورای دولتی به‌او واگذارگردید. اما مأموران بلندپایهٔ بلژیکی ضمن انجام کارهایشان نقش مستقلی را انجام نمی‌دادند، دربیشتر موارد اینان واسطهٔ انجام سیاست‌هائی بودندکه به‌سود دولت‌های انگلستان و روسیه تزاری تمام می‌شدند، فقط نمایندگان این دولت‌ها فعالیت‌های نوز را رهبری می‌کردند.

درآغاز سدهٔ ۲۰ایران‌به‌میزان چشم‌گیر وآشکاری‌درآستانهٔ ۱۹۰۵-۱۹۱۱ استقلال ملی خود را از دست داد. شاه، بسیاری از وزیران، حکام و خانهای فئودال، اینها همه به‌ابزارهائی به‌منظور انجام‌سیاست‌های‌امپریالیست‌ها، تبدیل گردیدند. میان‌امپریالیست‌های خارجی و فئودالهای بلندپایه ایرانی اتحادی‌پدیدآمد، البته این اتحاد موقعیت دارودسته فئودالهای حاکم را استوار می‌کرد.

ناصرالدین‌شاه سه‌بار به‌خارج‌ازکشور (روسیه واروپا) سفرکرد (درسالهای ۱۸۷۳، ۱۸۷۸ و۱۸۸۹). پس ازبازگشت ازاین‌سفرها برآن‌شد در دستگاه حکومتش برخی‌نوگرائی‌های‌ظاهری را که عبارت از دگرگونیهائی در سازمان دولت ودربارشاه به‌سبك‌اروپائیان بود، برقرارکند. وزارت‌خانه‌های تـازه‌ای از جمله وزارت کشور، دادگستری، فرهنگ، پست و تلگراف را در دستگاه دولت پدید آورد؛ چندمدرسه غیر مذهبی به‌سبك اروپائی برای تحصیل فرزندان اشراف بنا نهاد؛ درباریان را وادارکرد تا به‌شیوهٔ اروپائیان لباس بپوشند. اقدامهائی را به‌منظور محدودکردن قدرت قضائی روحانیان بلندپایه انجام داد. اما این اقدام بسیاری ازآنان را علیه شاه برانگیخت. اقدامات شاه به‌منظور فرنگی‌مآب کردن ایران دراصول اقتصاد فئودالی‌ونظام سیاسی ایران مؤثر واقع‌نشد، این‌کارهاچیزی را عاید کشور وتوده‌های‌مردم نکرد فقط به‌سود نفوذ استعماری خارجیان در ایران تمام شد.

## باقیماندن‌روابط پس‌ماندهٔ‌فئودالی
## و بدتر شدن وضع توده‌های مردم

استواری موقعیت سرمایه‌های خارجی در ایران به‌باقیماندن رژیم سیاسی پس‌افتاده فئودالی کمك شایانی کرد، این سرمایه‌ها ایران را به‌کشوری نیمه‌مستعمره تبدیل و روی اقتصادکشور و موقعیت طبقات اجتماعی ایران به‌سختی نفوذکردند.

وابستگی استوار اقتصاد روستائی بابازرگانی خارجی وسازگاری‌آن با نیازمندی‌های بازار باعث شدکه فئودالهای بزرگ و بلندپایگان از موقعیت دولتی خود بهره‌ببرند و به‌بهانه‌های گوناگون زمین‌های خرده‌مالکان را ازدستشان بربایند و سرانجام زمین‌های پهناوری را زیر مالکیت خود متمرکزکنند.

تسلط سرمایه‌های خارجی و رژیم فئودالی ایران مانع از پیشرفت صنایع سنتی و وطنی گردیدند. بنابراین سوداگران، رباخواران، روحانیان، کارمندان توانگر دولت سرمایه‌های خود را به‌مصرف خرید زمین ازخانها یاشاه می‌رساندند وبرای ایجادموسسات صنعتی به‌کار نمی‌بردند. زمین‌های پهناور و بزرگ برای‌کشت محصولاتی به‌کار می‌رفت که مورد تقاضای بازارهای خارجی بودند. همه این‌کیفیات به رشد مالکیت مالکان نوع جدیدکمك می‌کردند، البته این زمین‌ها به‌اریستوکراتهای فئودال تعلق نداشتند. در این هنگام مالکیت تیولی قدیم از هم پاشیده شد. زمین‌ها از دست اریستوکراتهای فئودال خارج و به‌سوداگران، روحانیان، مأموران بلندپایهٔ دولت تعلق‌گرفت. قسمت عمدهٔ بورژوازی کلان و متوسط بازرگانی، پیوندی ناگسستنی با اینگونه مالکیت فئودالی داشتند.

افزایش زمین‌های مالکان خصوصی، چگونگی دستگاه اقتصاد روستائی ووابستگی آن به‌بازارهای‌خارجی، وضع دهقانان را هرچه بیشتر وخیم‌کرد. این مالکان تازه بدوران رسیده، براساس همان ملاکهای فئودالهای سابق دهقانان را بگونهٔ شدیدتری استثمار می‌کردند. سهم‌بهرهٔ مالکانه را افزایش‌دادند، دهقانان را مجبورکردند از کشت‌محصولات سنتی دست بردارند و به‌زراعت محصولات تازه (پنبه، تنباکو، خشخاش) بپردازند، ضمناً ناگزیر بودند بارورترین قطعه‌های زمین را برای‌کشت این محصولات به‌کاربرند. پیشرفت روابط کالائی - پولی و افزایش میزان عوارض و مالیات‌های نقدی از دهقانان باعث شدکه دهقانان به‌ستوه‌آمده زیربارفشار رباخواران خردشوند. بیشتر اوقات‌رباخوار خودش‌مالك‌بود، درچنین شرایطی اندازهٔ فشار روی دهقانان ازلحاظ انجام وظایف‌فئودالی شدیدتر می‌گردید. دهقانان ازداشتن هرگونه حقوق سیاسی‌محروم بودند و دربرابرمالکان وقدرت‌های محلی هیچگونه وسیلهٔ دفاع نداشتند.

وضع دهقانان به‌ویژه درجنوب ایران، ازجمله‌کرمان واستانهای دیگر، بسیارتوان فرسا بود. درآنجا مالکان تا $\frac{4}{5}$ محصول وحتی بیشتر را از دهقانان به‌عنوان بهره‌مالکانه

وغیره می‌ربودند. در بم، نرماشیر، جیرفت و مناطق دیگر کرمان حتی روش بردگـی در اقتصاد روستائی به‌کار می‌رفت. خرید وفروش دهقانان نه‌تنها درکرمان بلکه درخراسان‌هم رواج‌داشت. مثلاً بـه‌سال ۱۹۰۵، هنگامیکه ساکنان قوچان به انگیزهٔ قحطی نتوانستند مالیات محوله‌را بپردازند، حاکم‌قوچان به‌عوض‌مالیات، ۳۰۰دختر قوچانی را به‌زور از مردم گرفت وآنها را به‌خانهای ترکمن فروخت.

این روش استثمار فئودالی‌بیرحمانه سرانجام به‌گدائی و ورشکستگی دهقانان گرائید و حتی گرسنگی عمومی و بیماریهای واگیردار طاعون و وبا بسیاری از دهقانان را از میان برد. پس از نیمه دوم سدهٔ ۱۹ درایران بارها قحطی درگرفت. (درسالهای ۱۸۶۰-۱۸۶۱، ۱۸۶۹-۱۸۷۲، ۱۸۷۹-۱۸۸۰ و بعد) شمارهٔ تلفات این‌قحطی به ۱۰٪ جمعیت رسید.

## تلاش برای ایجاد صنایع ملی

نیمهٔ دوم‌سدهٔ ۱۹ درایران روابط بورژوائی وبورژوازی ملی‌پدیدآمد. کارمزدوری به‌مقیاس‌گسترده‌ای رایج شد. در کشور سرمایه‌های چشم‌گیری پدید آمد، این سرمایه‌ها در دست سوداگران بزرگ و نمایندگان فئودالهای بلندپایه بودند. شرایطی برای‌پیشرفت سرمایه‌داری وگذار از دوران صنایع دستی به‌صنایع کارخانه‌ای وکارگاهی به‌وجود آمد. درتهران، تبریز، اصفهان، شیراز، یزد، بوشهر وشهرهای دیگر ایران اقدامهائی درزمینه تأسیس‌شرکت‌های سهامی یاغیرسهامی در رشته‌های گوناگون بازرگانی، صنایع، صرافی، مسافربری و حمل‌ونقل زمینی ـ دریائی انجام‌گرفت. در سالهای ۸۳/۱۸۸۲ در تبریز بازرگان م. کوزه‌کنانی و برادرش و م. صراف شرکتی به‌نام «اتحادیه» درست‌کردندکه‌در آن‌کارهای بانکی و صرافی را انجام می‌دادند، این شرکت ۱۵ سال دوام یافت. درسال‌های ۹۹/۱۸۹۸ یك‌بازرگان‌کازرونی شرکت «اسلامیه» را در اصفهان بنانهاد وکارگاهی ریسندگی‌را ایجاد و پارچه‌های‌بافت ایران را تولید ومعامله می‌کرد، شرکت «مسعودیه» هم باخارج‌معاملات بازرگانی‌انجام می‌داد. دریزد به‌سال۹۳/۱۸۹۲ شرکت «منصوریه»، درشیراز. شرکت «فارس» که چك وبراتهای‌آن برابر اسناد بانك شاهنشاهی اعتبارداشت، فعالیت می‌کرد. به‌سال۱۸۹۹/۱۹۰۰ هفده‌بازرگان تهرانی برای انجام بازرگانی داخلی و خارجی شرکتی به‌نام «شرکت عمومی» تأسیس‌کردند. بازرگانان بوشهری و شیرازی یك شرکت‌کشتی‌رانی به‌نام «ناصری» تشکیل دادند، کشتی‌های آنها مرتباً بین بوشهر و جده درآمدوشد بودند. شرکت‌های‌سهامی دیگری هم پدیدآمدند.

در این‌هنگام کارگاهها و کارخانه‌های ملی هم تأسیس شدند. به‌سال ۱۸۵۸/۵۹ در نزدیکی‌تهران یك کارگاه‌ریسندگی‌تأسیس‌شدکه پس‌ازچندسال‌ازکار افتاد. به‌سال ۱۸۷۹/۸۰ حسین‌خان سپه‌سالار درتهران کارخانهٔ‌گاز را بنیان نهادکه بعدها به‌کمپانی بلژیکی‌واگذار شد. به‌سال ۱۸۹۰/۹۱ صدراعظم امین‌الدوله، نزدیك‌تهران یك‌کارخانه‌کبریت‌سازی‌تأسیس کرد. به‌سال ۱۸۹۹/۱۹۰۰ یك‌کارخانه‌قندسازی درکهریزك ایجادگردید. به‌سال ۱۸۹۴/۹۵ صنیع‌الدوله درتهران یك‌کارگاه ریسندگی تأسیس‌کرد. علاوه‌براین درنیمه دوم سدهٔ ۱۹، درتهران، اصفهان، گیلان، مازندران و جاهای دیگر کارخانه‌های دیگری تأسیس شدند: کارخانه‌کاغذسازی،نساجی، ظرف‌سازی، ابریشم بافی و غیره ازآنجمله بودند، اما بیشتر این‌تلاشها دراثر رقابت‌کالاهای‌خارجی بی‌نتیجه ماندند وتأسیسات ناگزیر به‌تعطیل‌شدند.

بسیاری ازکارگران و صنعتکاران‌بی‌کار ماندند. اینها هم به‌دهقانان ورشکسته وفقر زده ملحق گردیدند و توده عظیمی از مردم‌گرسنه را پدیدآوردند. هزارهاتن از دهقانان، کارگران، پیشه‌وران ورشکسته‌که ازگرسنگی وبینوائی جان سالم بدر می‌بردند در پایان سده ۱۹-آغازسده ۲۰ هرسال برای‌کار به‌روسیه ـ قفقاز وکناره‌های دریای خزرمهاجرت می‌کردند. تنها ازآذربایجان‌ایران به‌سال ۱۹۰۵، ۶۲هزارتن به‌روسیه مهاجرت‌کردند. در پایان نخستین دهه سدهٔ ۲۰ جمع‌کوچندگان ایرانی به‌خاك روسیه در حدود ۲۰۰ هزارتن بودند.

## پیدایش بورژوازی ملی

عناصر پیشرفته‌ای‌که ازمیان بورژوازی ملی و مالکان لیبرال برخاستند، رفته رفته احساس‌کردندکه سیاست شاه وفئودال‌های بلندپایه درمورد ادارهٔ امورکشور بسیارخطرناك و هلاکت‌بار است و درمیان این قشر از مردم پندار بورژوازی ملی پدیدآمد. این‌احساس ملی‌نخست درمیان روشنفکران پدیدار شد.

یکی از نمایندگان برجستهٔ بورژوازی ملی ایران درنیمه دوم سده ۱۹ ملکم‌خان بودکه درپاریس‌تحصیل‌کرده بود. هنگامیکه به‌ایران‌برگشت، در وزارت امورخارجه‌به‌کار گماشته شد و جزو صاحبمنصبان بلندپایه آن وزارتخانه درآمد. به‌سال ۱۸۵۸ باشرکت فعال اوگروه سری «آدمیت»، طبق‌نمونهٔ لژفراماسیون سازمان یافت؛ قسمت عمدهٔ‌اعضای این‌گروه تحصیل‌کردمهای اروپا و نمایندگان روشنفکران لیبرال بودند. ملکم‌خان از طریق این‌گروه بگونه‌ای سری به‌انتشار پندارهای اصلاحات رژیم سیاسی و برقراری یك رژیم «طبیعی» یعنی محدودکردن اختیارات سلطنت و تا اندازه‌ای آزادیهای بورژوائی،

دفاع از حقوق و دارائی فردی و غیره اقدام کرد، یکی دیگر از رهبران گروه آدمیت یوسف‌خان مستشارالدوله بود که پندارهای رادیکال‌تری‌داشت. درنوشتهٔ او به‌نام «یك کلام» او خواست که درایران حکومت پارلمانی برقرار شود. سرانجام درپایان سدهٔ ۹۱ هنگامیکه ملکم‌خان درلندن روزنامه «قانون» را انتشار می‌داد، او هم دربارهٔ برقراری حکومت مشروطه و ایجاد پارلمان تبلیغ می‌کرد. دولت شاه، اعضای این گروه را زیر پیگرد قرار داد، انتشار روزنامه‌ها وآثار ملکم‌خان‌را ممنوع کرد.

نقش مهم را دربیداری احساسات ملی مردم آذربایجان وبه‌طورکلی سرتاسر ایران، روشنفکران پیشرفته آذربایجانی ایفا می‌کردند. اینان زیر نفوذ پندارهای دموکراتیك ـ انقلابی روشنفکران روسی یعنی دموکراتهای گرتزن، بلینسکی، چرنوشفسکی، دوبرو لوبو قرار داشتند. آثار روشنفکر و دموکرات نامدار آذربایجانی میرزا فتحعلی آخوندزاده که ضمن‌آنها به‌نظام فئودالی، جهل‌پرستی، بیداد وخودکامگی‌شاه، بی‌امان تاخته است، به‌ویژه درمیان این روشنفکران، ازمحبوبیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. نوشته‌های عبدالرحیم طالبوف که درقفقاز می‌زیست امااصلاً تبریزی بود نیزموردتوجه روشنفکران‌آذربایجانی قرارداشت ودست به‌دست می‌گشت. داستان زین‌العابدین مراغه‌ای به‌نام «سفرنامه‌ابراهیم بیگ» که پیش ازانقلاب ایران‌منتشرشد. وبی‌سوادی، موهوم‌پرستی و دغلبازی‌روحانیان مرتجع را فاش می‌کرد، به‌میزان گسترده‌ای درمیان روشنفکران شهرت‌داشت.

درپایان سده۹۱ درمیان مردم ایران وکشورهای‌دیگر خاور نزدیك ومیانه، به‌ویژه بین روحانیان و بورژواهای خرده‌پا پندار پان اسلامیسم بگونهٔ گسترده‌ای تبلیغ می‌شد، مبنای این پندار، اتحادکلیهٔ مردم مسلمان و تشکیل یك امپراطوری واحد اسلامی زیر نظر یك خلیفه اسلام بود. این اتحادیه بایستی زیر پرچم اسلام درجهان به‌پا می‌خاست. درعین‌حال پان اسلامیسم‌کلیه مسلمانان را دعوت می‌کرد با یکدیگر متحد شوند و علیه بیگانگان به‌پیکار برخیزند. به‌عبارت دیگر تبلیغات پان‌اسلامیسم اعتراض توده‌های وسیع مردم‌را علیه تسلط سرمایه‌های خارجی‌درایران وکشورهای‌مسلمان وعلیه انقیاداقتصادی و سیاسی مردم این کشورها به‌وسیله بیگانگان، باز می‌تاباند. در عین‌حال پان اسلامیسم هواخواه بقای رژیم فئودالی بود. و. ای. لنین، پان اسلامیسم را به‌عنوان روندی‌که کوشش داشت «جنبش‌های آزادی ملی‌علیه امپریالیسم اروپائی وامریکائی‌را ضمن‌پابرجائی موقعیت خانها، مالکان، ملاها و غیره، متحدکند» برمی‌شمرد.

بیداری احساسات ملی درمیان‌گروههای بورژوا نیز پندارهای نوگرایانه‌ای را در آنها پدید آورد، تأسیس مدارس غیر مذهبی طبق نمونهٔ اروپائی (مدارس رشدیه) ایجاد کتابخانه (مثلاً کتابخانه ملی‌درتهران وتبریز) انتشار روزنامه‌ها به‌زبان فارسی درخارج

ازکشور به‌وسیله مهاجران ایرانی («اختر» در استانبول، «حکمت» درمصر، «حبل‌المتین» درهندوستان وغیره) ازآنجمله بودند.

درنخستین‌سالهای سدهٔ ۲۰ درایران‌سازمانهائی سری به‌منظورپیکار علیه‌سازشکاری‌های دولت‌شاه با بیگانگان وانجام اصلاحاتی درچارچوب خواسته‌های بورژوازی‌تشکیل شد. ازسال ۱۹۰۱ به‌بعد درتهران گروهی سری پدیدآمدکه به‌وسیله پخش اعلامیه‌های پنهانی علیه وامهای خارجی شاه وصدراعظم ایران، تبلیغات را آغازکرد.

به‌سال ۱۹۰۵ از میان مالکان لیبرال، بورژواها، صنعتگران سطح بالا، روحانیان روشنفکر انجمنی سری به‌نام «انجمن مخفی» تشکیل شد، هدف این انجمن بگونه‌ایکه در اساسنامه‌اش ذکر شده بود، بیدار کردن توده‌های مردم ایران و انجام طرحهای اصلاحی در سرتاسر کشور بود. اعضای این‌انجمن ضمن جلساتشان علیه سوءاستفاده ورشوه‌خواری مأموران دولت و قسمتی‌علیه کارمندان بلژیکی اداره‌گمرک که در رأس‌آنها نوز بود،اظهار نظر می‌کردند. ریشه همه‌این مخالفت‌ها با دولت رنگ مذهبی داشت و به‌احکام قرآن و قوانین اسلام استناد می‌شد.

درماه مه ۱۹۰۵ خواسته‌های زیر ضمن مراجعه به‌وزیران و انتشار در روزنامه‌ها به‌وسیله این انجمن اعلام شد: تأسیس شورای «عدالت‌خانه» که کارش تهیه قوانین‌عادلانه در زمینهٔ دعاوی قضائی حقوقی و جزائی بود، اصلاح سیستم مالیات، برقراری نظم و انضباط در ارتش، تعیین حقوق و وظایف حکام و شهروندان، محدودکردن فعالیت‌های

کمبود خوارو بار شورشهائی ازسوی شهروندان تهران، تبریز، یزد، کاشان، قم وشهرهای دیگر رخ‌داد.

اما درآغاز سالهای ۹۰ یعنی‌همان هنگام که تبدیل ایران به‌کشوری نیمه‌مستعمره برای همگان آشکار شد، جنبش‌های توده‌ای علیه فعالیت‌های اسارت‌بار امپریالیست‌ها وقدرت دولت‌فئودالی ایران هرچه بیشتر گسترش یافت واین جنبش‌ها بگونهٔ سازمان‌یافته‌ای خودنمائی کردند.

به‌سال ۱۸۹۱ در ایران بزرگترین جنبش سده ۱۹ علیه کمپانی تالبوت، پیمانکار انگلیسی تنباکو درایران آغاز گردید. دامنهٔ این جنبش‌که صددرصد، ضد امپریالیستی‌بود، تهران، تبریز، اصفهان، شیراز و شهرهای دیگر ایران را فراگرفت. شرایط این‌پیمان که براستی برای ایران توان‌فرسا و به‌سود تاراجگری سرمایه‌های انگلیسی بود، یك‌باره و مستقیماً بامنافع توده‌های وسیع مردم‌برخوردکرد. اینان‌از دادن‌امتیاز تنباکو به‌انگلیس‌ها بیشتر از هرامتیاز دیگر متأثر شدند وروحانیان بلندپایه زیر فشار جنبش توده‌ها در پایان ۱۸۹۱، طبق فتوائی، استعمال‌دخانیات را تا لغواین امتیاز تحریم‌کردند. دکه‌های تنباکو فروشی بسته شدند واستعمال‌دخانیات حتی‌در درون دربار شاه هم‌ممنوع گردید. تظاهرات مردم علیه امتیاز انگلیسها هرچه بیشتر بالاگرفت. نرخ سهام بانك شاهنشاهی ایران به نصف‌کاهش یافت. درپایان دسامبر ۱۸۹۱ در تهران برای جنگ با بیگانگان تا لغو این امتیاز، همه مردم به‌جهاد فراخوانده شدند. درآغاز ژانویه۱۸۹۲ انبوه جمعیت پیرامون کاخ شاه گرد آمدند و به‌سوی آن سنگ پرتاب کردند. ارتش به‌سوی مردم آتش گشود چندتن‌کشته و زخمی شدند اما این اقدامات نتوانستند جلو جنبش ضد امپریالیستی مردم را بگیرند. برای انگلیسها و شاه روشن شدکه انجام امتیاز تنباکو محکوم به‌ناکامی‌است. در ژانویه ۱۸۹۲ رسماً لغو امتیاز تنباکو اعلام شد و پس ازآن تظاهرات پایان یافت.

جنبش علیه امتیاز تنباکو نخستین تظاهر توده‌ای درپایان سدهٔ ۱۹ به‌شمار می‌رفت که مستقیماً وآشکارا علیه امپریالیست‌های خارجی درایران انجام گرفت. این‌جنبش‌به‌منزله تکانی بودکه جنبش‌های ضدفئودالی و ضدامپریالیستی توده‌ها را درآینده‌پدیدآورد.

درسالهای ۱۸۹۳-۱۸۹۴ - خیزش‌های مردمی دیگری به‌انگیزه‌قحطی و گرانی‌نان درمشهد، اصفهان، شیراز وشهرهای دیگری پاگرفت.

درچارچوب پیشرفت ناخشنودی توده‌ها، در اول ماه مه ۱۸۹۶ میرزا رضاکرمانی که هواخواه پان‌اسلامیسم بود، ناصرالدین‌شاه را ترورکرد. رضا کرمانی پیش از این، بارها دراثر تظاهر علیه بیداد و خودکامگی عاملان شاه در تهران وکرمان موردشکنجه و آزار مأموران دولت قرارگرفته بود.

پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه پسرش مظفرالدین به‌تخت نشست، این شاه هم‌ضمن جابه‌جا کردن برخی از وزیران وحکام، سیاست ارتجاعی پدرش را در اداره امور کشور دنبال کرد. در این هنگام نفوذ نمایندگان دولت‌های بیگانه‌که بیاری آنها شاه به‌سلطنت رسیده بود، در ایران هرچه بیشتر افزایش یافت. درچنین اوضاع و احوالی ناخشنودی و آشفتگی توده مردم ایران اوج گرفت.

جنبش‌های ضدامپریالیستی به‌ویژه بیشتر درجنوب ایران که امپریالیست‌های انگلیسی درآنجاها امرو نهی می‌کردند، گسترش یافت. به‌سال ۱۸۹۷ درشهر شوشتر به‌علت بیرون بردن گندم‌ازایران درحالیکه خودکشور دچارکمبودی‌بود، خیزشی توده‌ای علیه انگلیسها درگرفت. مردم‌خشمگین به‌انبارهای خواربار انگلیسها هجوم بردند. حاکم محلی‌شوشتر به‌طرفداری از انگلیسها به‌وسیله نیروی‌دولتی، قیام‌کنندگان مسلح را سرکوب‌کرد،اینان سربازخانه را محاصره وکوشیدند شوشتر را تصرف‌کنند. این‌قیام‌سرانجام به‌وسیله‌چریک‌های بختیاری‌که شماره‌شان به‌۷ هزارتن می‌رسید، درشوشتر سرکوب‌شد. اما جنبش ضد‌انگلیسی دراین منطقه بیش ازیکسال ادامه‌یافت.

درپایان‌سدهٔ ۱۹ یك‌قیام پارتیزانی ضدانگلیسی درکناره‌های‌دریای عمان وخلیج‌فارس درگرفت. مردم محلی به‌تلگرافخانهٔ انگلیسها در ریشهر (نزدیك بوشهر) هجوم بردند و آنجا را ویران‌کردند. به‌سال ۱۸۹۸ انگلیسها ناچارشدند ناوگان جنگی به‌منظورسرکوبی این شورش اعزام دارند، نیروهای انگلیسی در بندر جاسك پیاده شدنـد و عملیات علیه پارتیزانها را که درمواضع‌کوهستانی سخت‌گذر موضع‌گرفته‌بودند، آغازکردند.

درسالهای آخر سدهٔ ۱۹ وآغاز سدهٔ ۲۰ تقریباً درسرتاسر ایران شورشهائی‌که‌آنها را «بلواهای قحطی» نام می‌بردند، جریان داشت. نایابی‌گندم وگرانی بهای آن باعث‌شد که مالکان بی‌انصاف، حکام وتوانگران دیگراین ماده حیاتی را احتکارکنند. اینان‌گندمها را در انبارها احتکار می‌کردند و اینگونه بهای‌آن بگـونهٔ مصنوعی بالا می‌رفت، جلـو نانوائی‌ها توده‌های فشرده‌ای از مردم‌گرسنه‌گرد می‌آمدند. این اوضاع باعث شورش‌مردم می‌شد وطبعاً پلیس دربرابرآنها پایداری می‌کرد وعده‌ای ازآنهاکشته‌یا زخمی می‌شدند.

درماه اوت ۱۸۷۸ گرسنگان تبریز به‌خانه‌هـای محتکران گندم ریختند و آنها را ویران‌کردند. درپائیز۱۸۹۹ وسال ۱۹۰۰ درتهران شورش درگرفت. درسالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۳ تظاهراتی توده‌ای درتهران ـ تبریز، اصفهان، یزد، شیراز، بوشهر رویداد. تظاهر کنندگان علیه صدراعظم امین‌السلطان برانگیخته شدند و او را متهم‌کردند که ایران را به‌بیگانگان فروخته است، این‌تظاهرات همچنین علیه‌کارمندان بلژیکی‌اداره‌گمرك وامتیاز گمرکی جدیدکه از سوی دولت به‌روسها وانگلیسها داده شده بود، انجام‌گرفت. درتبریز

بلژیکیها ناچار شدند موقتاً از شهر بیرون روند. دررابطه با هدف جنبش که در درجه‌اول تهدید علیه قدرت صدراعظم بود، امین‌السلطان در سپتامبر ۱۹۰۳ مجبور به‌استعفا شد. اما به‌جای اوشخصیت مرتجع دیگری به‌نام عین‌الدوله به‌صدارت منصوب گردید، این‌آدم سیاست سلفش را دنبال کرد. به‌سال ۱۹۰۴شیوع بیماری وبا وضع را وخیم‌تر کرد.

به‌سال ۱۹۰۵ موج شورش مردمی سرتاسر ایران را فراگرفت. میان بازرگانان و بازاریان در بازارها، مسجدها، علیه کارمندان بلژیکی و ریاست نوز، حتی علیه‌عین‌الدوله تبلیغات گسترده‌ای آغاز گردید. دربهار ۱۹۰۵ بازارهای تهران بسته شدند و قسمتی از بازرگانان تهرانی در حرم شاه عبدالعظیم نزدیك تهران به‌نشانهٔ اعتراض علیه تعرفهٔ گمرکی تازه و رفتار نوز به‌بست نشستند. سمت این‌جنبش علیه فئودالهای مرتجع داخلی وعلیه محتکران‌بزرگ، رئیس‌شعبهٔ بانك‌شاهنشاهی انگلیس، «اینو، والی‌شاهزاده‌فرمانفرما، پیشوایان‌روحانیان، امام جمعه ومالکان وابسته به‌حکومت، آغازشد. یك‌جوشش‌همگانی علیه بانك‌های بیگانه واتتشار اسکناس به‌وسیله بانك‌شاهنشاهی درگرفت.

درشیراز هم به‌انگیزهٔ سوءاستفاده‌های والی فارس شعاع‌السلطنه شورش درگرفت. همدان، بوشهر، کرمان وشهرهای دیگرایران هم‌درتب‌وتاب وآشفتگی به‌سرمی‌بردند.

درکرمان‌پلیس به‌روی‌جمعیت‌آتش‌گشود، چندتن‌کشته‌شدند و۵۰تن زخمی گردیدند. به‌فرمان والی‌کرمان‌مجتهد نامدارشهر حاجی‌میرزا محمدرضا وتنی‌چند ازچهره‌های‌روحانی دیگر را به‌چوب‌بستند.

درنوامبر۱۹۰۵ انبوه مردم، ساختمان بانك‌استقراضی‌روس رادربازار تهران ویران کردند.

این واقعیات‌گواه بر وخامت اوضاع عمومی ایران درپایان ۱۹۰۵ بودند وضرورت داشت‌تا باایجاد تکانی‌این‌شورش‌ها وجنبش‌های خودبخودی وپراکندهٔ مردم به‌هم‌به‌پیوندند

# ۱۹

# انقلاب ایران ۱۹۰۵-۱۹۱۱ م (مشروطیت)

درآغاز سده ۲۰ شرایط لازم برای انجام یك تـرکش انقلابی در ایران پدید آمد، این پدیده به ژرف‌تـر شدن تضاد اجتماعی داخلی و حتی تضاد نیروهای امپریالیستی و افزایش تلاش‌های مردم ایران برای کسب استقلال ملی، بستگی داشت. شکست روسیه تزاری در جنگ با ژاپون وانقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه به‌تکان جنبش انقلابی ایران کمك شایانی کرد، در آن هنگام ملت‌های ایران وروس بـاهم روابط نزدیك داشتند و بیگمان جنبش انقلابی روسیه اثری ژرف روی توده‌های ایران باقی گذاشت. پیکارهای انقلابی روسیه تا پیش از انقلاب ۱۹۰۵ هم روی ایران نفوذ داشتند، مهمترین کانال این نفوذ، مهاجران ایرانی در قفقازبه‌ویژه شهر باکوبودند. دراین شهر بهسال ۱۹۰۶ هفت‌هزارکارگر ایرانی میزیستندکه شامل بیش از $\frac{1}{5}$ کارگران باکوئی‌بودند. کار در قفقازبه‌ویژه درصنعت نفت، وشرکت‌کارگران در اعتصابهای کارگری باکو ـ همه اینها مدارسی انقلابی برای مهاجران ایرانی‌به‌شمار می‌آمدند. بلشویك‌های قفقاز بسال ۱۹۰۴ برای‌کارکردن درمیان کارگران مسلمان (ایرانی وآذربایجانی) یك سازمان ویژهٔ سوسیال دموکرات بنام «همت» به‌وجود آوردند، رهبران‌این‌سازمان م. عزیزبگوف و ا. جاپاریدز بودند. مهاجران ایرانی از باکوبه‌میهن باز می‌گشتند با خود پندارهای انقلابی‌علیه شاه، فئودالها وامپریالیست‌ها

را به ارمغان می‌آوردند. نفوذ انقلابی بازگشتگان مهاجر ایرانی به ویژه پس از آغاز انقلاب روسیه، در ایران افزایش یافت.

و. ای. لنین ضمن مقاله‌ای زیر عنوان «بیداری در آسیا» نوشت: «بدنبال جنبش روسیه‌به‌سال ۱۹۰۵، انقلاب دموکراتیك سرتاسرآسیارا فراگرفت... جهان سرمایه‌داری وجنبش سال ۱۹۰۵ روسیه سرانجام آسیا را از خواب بیدارکرد. صدها میلیون ازساکنان این قاره‌که در اثر رکود دوران قرون وسطی‌کوبیده و مهجور شده بودند، از خواب‌غفلت بیدار شدند و به‌سوی زندگی نوین و پیکار به خاطر به دست آوردن ابتدائی‌ترین حقوق انسانی و دموکراسی‌گام نهادند».

## آغاز انقلاب واعلام مشروطیت

جنبش انقلابی‌توده‌ای در ایران‌بیدرنگ‌به دنبال‌انقلاب ۱۹۰۵ روسیه‌آغازگردید. بهانه مستقیم این جنبش رویدادهای تهران بودند: به‌فرمان حاکم‌شهر تهران ۱۷بازرگان دستگیر و به چوب بسته شدند، گویا آنها امریه حاکم را دربارهٔ کاهش بهای قند اجرا نکرده‌بودند. این‌سرکوبی‌همراه با اخبارسوءاستفاده‌ها وتعدیات حاکم‌کرمان، بیدادگریهای مأموران شاهزاده شعاع‌السلطنه والی‌فارس و والیان وحکام استانهای دیگرکشور، خشم همگانی را در تهران برانگیخت. در دسامبر ۱۹۰۵ به‌نشانهٔ اعتراض به رفتارهای دولت تمام بازارها، دکانها وکارگاههای صنعتی پایتخت بسته شدند. قسمتی از روحانیان متنفذ به پیشوائی مجتهدان، سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی از شهر تهران بیرون رفتند ودر شاه عبدالعظیم به بست نشستند. این تظاهرات و بست‌نشینی در شیراز، مشهد وشهرهای دیگر ایران‌هم انجام‌گرفت. تظاهرکنندگان خواهان برکناری عین‌الدوله‌مرتجع از مقام صدارت، انفصال نوژ بلژیکی از کار وبرقراری «عدالت خانه» برای رسیدگی به دادخواهی‌های مردم برپایه داد وقانون برابری بودند. شاه که زیرفشار این جنبش قرار گرفته بود در ژانویه ۱۹۰۶ مجبور شد وعدهٔ انجام این تقاضاها را بدهد.

اما این وعده‌های شاه مانوری ارتجاعی بود. پس از آنکه این جوشش پایان‌یافت، دربارشاه فشار روی شرکت‌کنندگان این خیزش را افزایش داد.

در برابر این اقدام در ژوئیه ۱۹۰۶ موج تازه‌ای از جنبش مردم به‌خروش آمد.در تهران اعتصاب عمومی اعلام شد، بازارها ودکانها بسته شدند، چند هزار تن ازمردم در سفارت انگلیس‌به‌بست نشستند. قسمت عمدهٔروحانیان به‌جنبش پیوستند و به‌نشانهٔاعتراض ازشهر تهران به‌قم رهسپارشدند. هم‌اکنون تظاهرات نه‌تنها درجهت برکناری عین‌الدوله

بلکه برقراری قانون اساسی و مشروطیت، تشکیل مجلس به پیش می‌رفت. این جنبش به تبریز، اصفهان، شیراز وشهرهای دیگرسرایت کرد. در این جریانها ارتش آشکارا بامردم همدردی می‌کرد. اعتصاب عمومی، تظاهرات، جنبش مردمی در استانهای ایران، بیرون رفتن روحانیان از تهران به‌قم همه اینها شاه را به‌گذشت وادار کردند.

در ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۶ عین‌الدوله از مقام صدارت بـرکنار وبه‌جای او نصرالله‌خان مشیرالدوله که روحیه‌ای لیبرال مآبانه داشت منصوب گردید. در ۵ اوت فرمان‌مشروطیت ازسوی شاه صادر شد. اما پس ازآنکه اعتصابها وتظاهرات پایان یافتند، مرتجعان کوشش کردند تا از اجرای مفاد فرمان وتشکیل مجلس جلوگیری‌کنند وشاه را متقاعد کردندکه از انجام انتخابات چشم بپوشد.

دسائس مرتجعان موج تازه‌ای از خشم وآشفتگی مردم را برانگیخت، این‌آشفتگی به‌ویژه در تبریز شدیدتر از هرجای دیگر بود، در این هنگام‌گروه سوسیال دموکرات زیر رهبری علی‌مومیو در تبریز فعالیت می‌کرد. در سپتامبر ۱۹۰۶ در تبریز اعتصاب عمومی اعلام گردید، بازارها بسته شدند. ازمیان نمایندگان بازرگانان، روحانیان ومالکان‌برای نخستین‌بار در ایران انجمن (کمیته انقلابی) تشکیل شد، وظیفهٔ این انجمن نظارت عملی نسبت به‌عملیات عاملان شاه بود. یك سازمان دموکراتیك انقلابی به‌نام «مجاهدین» زیر رهبری‌سوسیال دموکراتهای ایران تشکیل شد، پندارهای این‌سازمان با سوسیال‌دموکراسی منطبق بود و رهبری قشرهای دموکراتیك مردم تبریز را به‌دست گرفت.

در ۹ سپتامبر شاه زیر فشار انقلابی مردم نـاگزیر اعلام انتخابات مجلس را داد. این انتخابات برمبنای دو مرحله‌ای و طبق سیستم کوریا[1] انجام گرفت، نمایندگان مجلس ازمیان۶ طبقه یا صنف (شاهزادگان قاجار، روحانیان، اریستوکراتهای فئودال، بازرگانان، مالکان و کشاورزان، صنعتگران) برگزیده شدند. محدودیت‌های سنی‌و داشتن دارائی‌برای نمایندگان‌منظور گردید. تمام‌زنان، دهقانان، کارگران، بینوایان شهری، اکثریت‌صنعتکاران و بازرگانان خرده پا از حق انتخاب شدن محروم بودند.

---

۱. کوریا Curia ـ تقسیم‌بندی شهروندان‌رومی‌برمبنای نژاد خانوادگی در زمان رمولوس (۷۱۵-۷۵۳ ـ ق.م.) بود. هرقسمت‌را کوریا می‌نامیدند. گویاتمام شهروندان رومی‌به۳۰ کوریا تقسیم می‌شدند. نمایندگان این کوریا ها در مجلس مشورتی روم (قدیمی‌ترین شورای سیاسی جهان) شرکت می‌کردند و هرکدام دارای یك رای بودند. بعدها مجلس سنای روم و سپس شورای شهر روم کوریا نامیده شد. م.

## مجلس اول و تنظیم قانون اساسی

در ۷ اکتبر نخستین جلسهٔ مجلس تشکیل شد. نمایندگان این مجلس شامل اریستوکراتهای فئودال، بازرگانان عمده و بورژوازی متوسط، روحانیان، مالکان زمین، صنعتکاران متنفذ و بلندپایه بودند. نمایندگان صنعتکاران و بورژوازی شهری، جناح چپ این مجلس را تشکیل می‌دادند.

نخستین دورهٔ مجلس هم از نظر ترکیب نمایندگان و هم از لحاظ سرشت فعالیتش ضمن مقایسه با دوره‌های بعدی نسبتاً پیشرفته بود.

در ماههای اکتبر ــ دسامبر ۱۹۰۶ مجلس به‌بسیاری از مسائل مبرم روز رسیدگی کرد. در شرایط بحرانی گندم و نان این مجلس حداکثر بهای نان را (یك من ۲۴ شاهی) تعیین کرد. پیشنهاد دولت را دربارهٔ دریافت وام خارجی نپذیرفت، دربارهٔ طرح ایجاد سازمان بانك ملی ایران در برابر بانك‌های انگلیس و روس به مذاکره پرداخت در مجلس بارها علیه مستشاران بلژیکی و نفوذ امپریالیست‌های خارجی گفتگو شد. علاوه براین مجلس به‌کار رسیدگی به‌دادخواست‌های مردم پرداخت.

مهمترین کار مجلس در پایان ۱۹۰۶ تهیهٔ قانون اساسی بود. در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ مظفرالدین شاه که در آستانه مرگ بود قانون اساسی را امضاء کرد. این قانون نخستین قسمت قانون اساسی ایران را شامل می‌شد وضمن آن موقعیت وحقوق کامل مجلس استوار و تأئید گردید. واگذاری امتیاز، دریافت وام از بیگانگان، انعقاد پیمان با دولتهای بیگانه، تغییر مرزهای کشور، ایجاد راه‌آهن و راههای شوسه ــ تمام این اقدامات بایستی با تصویب مجلس انجام می‌گردید. درکنار مجلس عوام (مجلس شورای ملی) ایجاد مجلس دیگری در سطح بالاتر (مجلس سنا) در نظر گرفته شد، اما چنین مجلسی هنگام انقلاب تشکیل نگردید. هنگام تهیه وتأئیدقانون اساسی مرتجعان ناگزیر در چارچوب محدودیت قدرت شاه از ادامهٔ فعالیت‌هایشان محروم می‌شدند. در عین‌حال هواخواهان قانون‌اساسی در این‌باره گذشت کردند واصلی را مبنی بر تشکیل مجلس سنا که ضمن آن شاه در موارد معینی حق تعطیل مجلس را داشت در قانون نامبرده گنجاندند.

## بحران ژانویه ــ فوریه سال ۱۹۰۷ ــ م.

پس ازمرگ مظفرالدین شاه در ۸ ژانویه ۱۹۰۷ ــ محمد علی پسرش که روحیه‌ای کاملاً ارتجاعی داشت به‌سلطنت رسید. به‌دنبال این رویداد در ماههای ژانویه ــ فوریه

۱۹۰۷ مرتجعان نخستین تلاش خود را به منظور حمله مجدد به‌مجلس و جنبش انقلابی آغازکردند. شاه تازه آشکارا دشمنی خود را علیه مجلس نشان داد. نیروهای ارتش زیر فرمانش را به منظور انجام کودتـائی متمرکز کرد. اما تلاش ارتجاع بـرای حمله به آزادیخواهان خشم عمومی توده‌ها را برانگیخت، موج تازه‌ای از اعتراض توده‌های مردم علیه مرتجعان در تهران، تبریز، رشت، اصفهان وشهرهای دیگر ایران به‌حرکت درآمد. در تبریز قیام مسلحانه مردم علیه نیروهای شاه آغاز گردید.

در تهران نزاع میان مجلس وشاه شدت یافت. مجلس بگونهٔ جدی از شاه و دولت می‌خواست که متمم قانون اساسی را تصویب وجداً اصول این قانون را به‌مرحلهٔ اجرا درآورد (تاکنون شاه ودولت از اجرای آن خودداری کرده بودند)؛ آنگونه که در قانون قید شده بود وزیران در برابر مجلس مسئول بودند، نه شاه؛ خواسته مجلسیان آن بودکه خارجیان از مقام وزارت پست برکنار شوند (منظورشان نوز بود)؛ انجمن‌های ایـالتی و ولایتی از سوی شاه به‌رسمیت شناخته شوند؛ نوز و پریم بلژیکی را از پست وزیرگمرکات و مدیریت کل گمرك وغیره برکنارکنند. در این هنگام ضرورت داشت ارتجاع عقب‌نشینی کند: شاه خواستهٔ مجلس را مبنی برکنارگذاشتن نوز و پریم پذیرفت و طی فرمان ویژه‌ای موافقت خود را با رژیم مشروطیت در ایران اعلام داشت.

با پذیرش قانون اساسی پس از رویدادهای ژانویه ـ فوریه ۱۹۰۷، نخستین دوره انقلاب پایان یافت، در این هنگام در اردوگاه هواخواهان مشروطیت مرزبندی مشخصی وجود نداشت، مالکان لیبرال، روحانیان، بورژواهای بازرگان همراه با بازرگانان خرده پا ومیانه، صنعتکاران وقشرهای دیگر بورژواهای کوچك شهری که درکنار آنها بینوایان شهری کارگران هم وجود داشتند ـ همه اینها با هم هواخواه برقراری مشروطیت بودند. آنوقت جنبش دهقانی وکارگری گسترش چندانی نداشت. دهقانان وکارگران امکان ابراز خواسته‌هـای طبقاتی خودشان را نداشتند، خرده بورژواهای شهری به اردوگاه لیبرالها پیوستند، گروه اخیر جنبش مشروطیت را در جهت تأمین حقوق مردم رهبری می‌کردند.

## فعالیت جنبش دموکراتیك و مرزبندی نیروهای طبقاتـی در اردوگاه هواخواهـان مشروطیت

به‌سال ۱۹۰۷ جنبش انقلابی به مرحلهٔ تازه‌ای گام نهاد. انقلاب، توده‌های وسیع مردم را به‌حرکت درآورد و آنها را برای پیکار برانگیخت. فعالیت قشرهای دموکراتیك مردم یعنی دهقانان، کارگران، مستخدمان، خرده بورژواهای شهری افزایش یافت، هر

یك از این قشرها خواسته‌های ویژه خود را به میان کشیدند. در ارتباط با این اوضاع، قسمتی از روحانیان، مالکان لیبرال و بورژواهـای بزرگ، با اوج گیری و ژرف‌تر شدن جنبش انقلابی‌درکشور به‌مخالفت برخاستند ومقدمات تصادم میان این دو گروه پدیدآمد، این گروه عقب‌نشینی از مواضع انقلابی را آغازوخود را به‌مواضع مرتجعان نزدیك‌کرد، اینگونه در میان عناصر هواخواه سابق مشروطیت وجنبش راستین دموکراتیك شکافی پدید آمد ومرز مواضع این دوگروه تقریباً مشخص گردید.

جنبش توده‌ای اعتراض علیه بیداد وخودکامگی عناصر ارتجاعی و فئودالها شدت یافت. زیرفشار این جنبش دراصفهان عموی مرتجع شاه به نام ظل‌السلطان که فرماندار کل اصفهان بود از مقام خود برکنار شد. درآوریل ۱۹۰۷ بنا به‌ابتکار مجاهدین تبریز، پیشوای روحانیان ومجتهد آن شهر به‌نام میرزاحسن را که به‌صف مرتجعان پیوسته‌بود، از شهر بیرون کردند. در ماه مه انبوه قحطی‌زدگان تبریز، محتکر گندم، بازرگان حاجی قاسم اردبیلی‌را بدار آویختند. دربهار ۱۹۰۷ ساکنان ماکو خان مرتجع‌محل به‌نام اقبال‌السلطنه را ازشهر بیرون‌راندند. جنبش علیه‌بیداد وخودکامگی مأموران دولت درکرمان، فارس، کرمانشاه، مشهد، گیلان، مـازندران، زنجان و استانها و شهرهای دیگر ایران، اوج گرفت.

ضمن اوج گرفتن جنبش توده‌ای ضد امپریالیستی، تحریم کالاهای بیگانه آغاز شد. تعرض علیه کارمندان بلژیکی گمرك ادامه یـافت. در آستارا، انزلی، تبریز بـارها علیه سرمایه‌داران روسی، بانك استقراضی، بـانك شاهنشاهی، افسران تزاری کـه فرماندهی یکانهای بریگاد قزاق را به‌عهده داشتند وغیره تظاهرات انجام گرفت. به‌ویژه در جنوب ایران جنبش ضد امپریالیستی علیه انگلیسها بـه‌میزان گسترده‌ای ادامه یـافت؛ چندبار برخوردهائی میان مستخدمان کنسولگریها و مؤسسات خارجی دیگر با مردم در اصفهان، کرمانشاه، شیراز، بوشهر رویداد، مردم، مؤسسات انگلیسی را بایکوت‌کردند، درمناطق نفت‌خیز جنوب هم‌آشفتگی‌هائی پدید آمد. در برابر این جنبش انگلیسها به‌زور و تهدید مسلحانه پناه جستند. در اکتبر ۱۹۰۷ اینان قایق توپدار به رودخانه کارون فرستادند، پس ازآن یك رزمناو انگلیسی در کناره جزیرهٔ هنگام پهلو گرفت. یکانهائی از سربازان انگلیسی با مأموریت کیفردادن به‌شرکت‌کنندگان در تظاهرات ضد انگلیسی، به‌منطقه‌نفت‌خیز اعزام گردیدند.

جنبش دهقانان، نخست‌در شمال وسپس در استانهای مرکزی وجنوبی گسترش‌یافت، اینان از پرداخت مالیات و بهرممالکانه وانجام وظایف فئودالی خودداری‌کردند، گندمها و دامهای اربابی را تصرف و املاك بعضی از فئودالها را غارت و به ویرانی کشاندند.

شورش‌های دهقانی بـه سال ۱۹۰۷، در ماکو، طالش گیلان، توچان، سیستان و منطقهٔ اصفهان اوج گرفت. در طالش (منطقه گرگان‌رود) دهقانان به پاخاسته به‌جایگاه اربابی موروثی حاکم طالش امین‌السلطنه، حمله کردند، آنجا را ویران وبرنجهای انباشته شده در انبارها و دامهای اربابی را میان خود تقسیم کردند. دهقانان روستاهای آذربایجانی متعلق به‌مرتجع معروف امیربهادرجنگ، مباشر ارباب را کشتند و ازپرداخت بهرهٔ مالکانه ومالیات به او خودداری کردند.

به‌سال ۱۹۰۷ برای نخستین‌بار درتاریخ ایران اعتصاب کارگران ومستخدمان آغاز گردید. اعتصاب کنندگان باربران وقایق‌رانان بندرهـای بوشهر و انزلی، تلگرافچیان، کارگران چاپخانه‌ها، کارگران صید ماهی دریـای خزر وابسته به لیانوزف، مستخدمان سرپائی وزارتخانه‌ها وغیره بودند. خواسته‌های آنها اقتصادی (دریافت حقوقهای عقب افتاده و غیره) و سیاسی (برکناری وزیـران مرتجع) و غیره بودند. نخستین سازمانهای کارگری ـ اتحادیه‌های کارگـری، تلگرافچی‌ها و کارگـران واگن در تهران، اتحادیه کارگران قالی‌بافی وشالبافی کرمان ـ درایران ایجادگردید. اما جنبش کارگران ومستخدمان چندان سازمان یافته نبود و بگونه‌خود به‌خودی انجام می‌گرفت، فقط اخیراً این‌سازمانها درست شده بودند.

در تمام‌کشور انجمن‌های گوناگون سازمان یافت. اگرچه نهاد این انجمن‌ها برپایه پندارهای بورژوائی بنیان گذاری شده بود، اما به‌شکل مهمترین سازمان به منظور انجام فعالیت‌های انقلابی قشرهای‌دموکراتیك وارد میدان گردیدند. به‌موازات تشکیل‌انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انجمن‌هائی از نـوع باشگاههای سیاسی مانند انجمن‌هـای کشاورزی، اتحادیه‌های صنفی وگروههای دیگر تشکیل گردیدند. در نیمه سال ۱۹۰۷ فقط در تهران تقریباً ۱۴۰ انجمن، در رشت ـ ۱۲ انجمن، درکرمانشاه ده انجمن و غیره تشکیل‌شدند. در بسیاری از شهرها انجمن‌ها برکارهای دولت‌شاه نظارت می‌کردند، وظایف قضائی‌را انجام می‌دادند، بهای گندم را تعیین می‌کردند، مدرسه وقرائتخانه گشودند.

دربسیاری ازشهرها ومناطق شمال ایران، گروههای «غیر قانونی» مجاهدین‌تشکیل شد، این گروهها برای تأمین‌استقلال‌ملی ایران وپیشرفت روند تحول‌بورژوا ـ دموکراتیك فعالیت می‌کردند، اعضای این گروهها را خرده بورژواهای انقلابی تشکیل می‌دادند که شامل: صنعتکاران، سوداگران، مالکان جزء، و حتی کارگران و دهقانان بودند. سرشت وبرنامه این‌گروهها به‌سوسیال ـ دموکراسی نزدیك بود و چپ‌ترین سازمانهای سوسیال‌ـ دموکراتیك درکشور به شمار می‌آمدند. از طریق سازمان سوسیال دموکرات باکو به‌نام «همت»، مجاهدین ایران با سازمانهای‌بلشویکی ماوراءقفقاز ارتباط داشتند و ازآنهاالهام

می‌گرفتند، بیگمان اصول خواسته‌های مجاهدین ایران و برنامه‌های سیاسی‌شان برمبنای آزمودگیهای آنها تنظیم می‌گردید. برنامه مجاهدین که ضمن سپتامبر ۱۹۰۷ در مشهد تنظیم گردید به قرار زیر بود: حق انتخابات مستقیم، برابر و مخفی برای عموم مردم؛ آزادی‌های فردی، اجتماعی، قلم و بیان وحق اعتصاب؛ مصادره املاك شاه، باز خرید زمین‌های خانها و تقسیم آنها میان دهقانان؛ ۸ ساعت کار در روز؛ آموزش رایگان و اجباری همگانی. مجاهدین دسته‌های داوطلب مسلح گارد انقلابی را سازمان دادند اینها عبارت بودند از: فدائیان که از میان تهیدستان شهری برگزیده می‌شدند، دهقانان، کارگران وخرده بورژواها که در رأس نیروهای مسلح انقلابی قرار داشتند.

مجاهدین علاوه برسازمان‌دادن یکانهای فدائی، به‌تبلیغات انقلابی دست زدند، به گردآوری اعانه‌برای کارهای انقلابی همت گماشتند. آنها پیگیرترین ارگانهای انقلابی به‌شمار می‌آمدند در بیشتر موارد مبتکر وسازمان‌دهندهٔ حملات توده‌ها علیه شاه، فئودالها و امپریالیستها بودند، ذکر این‌نکته ضرورت داردکه در نتیجه وجود اکثریت عناصرخرده بورژوا در سازمان مجاهدین، زیانهائی‌به‌پیشرفت روند انقلاب وارد آمد، همین‌ها بودند که سکتاریسم، توطئه‌گری و ترور انفرادی را درمیان مجاهدین رواج دادند.

درسالهای انقلاب، مطبوعات، از جمله مطبوعات دموکراتیك به‌میزان گسترده‌ای انتشار می‌یافتند. پس از این سالها درحدود ۳۵۰ روزنامه وهفته‌نامه منتشر شدند، ازجمله ۱۵۰ عنوان در تهران ۵۰ عنوان در تبریز، ۲۵ عنوان‌در رشت، ۲۰ عنوان در اصفهان و ۱۰ عنوان در مشهد انتشار یافتند. روزنامه‌ها ومجله‌های طنزآمیز از محبوبیت‌ویژه‌ای درمیان توده‌ها برخوردار بودند، اینان بیشتر رویدادهای مهم سیاسی را در قالب هجو و طنز در مقالاتشان می‌گنجاندند. مطبوعات دموکراتیك نقش مهمی را در زندگی اجتماعی سیاسی ایران ایفا می‌کردند، اینان سلاحهای نیرومندی در دست قشرهای دموکرات به منظور پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع ایران بودند.

مجلس زیر فشار جنبش دموکراتیك مردم به‌سال ۱۹۰۷، تصمیم‌های پیشرفته‌ای‌را گرفت: مستمری اریستوکراتهای فئودال و هزینه‌های شخصی دربار وشاه را کاهش داد، برآن شد تابه‌اصطلاح «مالیات‌های اضافی» را وارد خزانه دولت‌کند، تیول‌های فئودالی را لغوکرد، قانونی به‌منظور پیکار علیه رشوه‌خواری واخاذی گذراند، اقدامات‌پیشرفته‌ای در چارچوب طرحهای بورژوازی انجام داد. این مجلس موفق شد تنی چند از عناصر ارتجاعی را که مقام‌های مهم وزارت جنگ واستانداری ایالات را اشغال‌کرده بودند، از کار برکنارکند. بنابه‌تقاضای مجلس سالارمعظم‌که مرتکب فروش‌دختران وزنان بجنوردی وقوچانی به ترکمن‌ها شده بود، به زندان افتاد. این مجلس علیه مرتجع‌ترین فئودالهای

محلی به‌پیکار برخاست.

همراه با این‌اقدامات، مجلس‌که بیشترنمایندگانش از عناصر مالك ـ بورژواتشکیل شده بود، از اوج گرفتن جنبش دموکراتیك در هراس بود وبنابراین به‌طورکلی نسبت به قیام دهقانان، انجمن‌های انقلابی وسازمان مجاهدین و فدائیان دشمنی می‌ورزید. اکثریت نمایندگان مجلس هواخواه حفظ قدرت فئودالهای باقیمانده در روستاها ومخالف هرگونه دگرگونی‌ای در روابط موجود میان دهقانان و مالکان بودند.

در آغاز سال ۱۹۰۷ مجلس تعرض علیه انجمن‌ها، سازمان مجاهدین و فدائیان را آغازکرد. این تعرض را روحانیان برانگیختند. در ۱۸ فوریه (۳ مارس) ۱۹۰۷ نمایندهٔ روحانیان رشت در مجلس به‌نام بحرالعلوم اعلام‌کردکه انجمن رشت آرامش مردم را بهم می‌زند و اینکه انجمن چیزی جز «کانـون انقلاب و هرج و مرج نیست». در ۲۷ مارس (۹ آوریل) آیت‌الله طباطبائی اعلام داشت: «مادامیکه مجلس وجود دارد، انجمن اضافی است و باعث نـابسامانی و سوءتفاهم در کشور می‌شود». او از مجلس خواست به وزیر کشور مراجعه و از او به‌خواهد تا اقدامهائی علیه «فعالیت‌های زیان‌بخش انجمن‌ها انجام دهد»، مجلس هم با این پیشنهاد موافقت‌کرد.

مجلس نسبت به‌سازمان مجاهدین و فدائیان پندارکینه توزانه‌تری داشت.

در اول آوریل ۱۹۰۷ مجلس قانونی‌را دربارهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی تصویب کردکه به‌موجب آن تا اندازه‌ای به آنها حق نظارت در سازمانهای اداری دولت را در ایالات، می‌داد، اما در عین حال قشرهای دموکـراتیك مردم را از شرکت در انتخابات انجمن محروم وحق مداخلهٔ در امور سیاسی را از انجمن‌ها سلب‌کرد.

شاه وارتجاع‌که از هم‌پاشیدگی آینده‌هواخواهان مشروطیت را پیش بینی‌می‌کردند، به‌سال ۱۹۰۷ نیروهائی را برای حمله به آنها گرد آوردند. شاه امین‌السلطان مرتجع را ازخارجه فراخواند و او را به‌جای مشیروالدوله لیبرال مآب به نخست وزیری منصوب کرد. در اراك (سلطان آباد)، قم، ماکو، قره‌داغ، تهران وشیراز، ضمن بهار و تابستان سال ۱۹۰۷ حمله‌های فئودالهای مرتجع علیه جنبش‌های دموکراتیك و شرکت‌کنندگان در این جنبش‌ها آغازگردید. درماه مه ۱۹۰۷ شاه از امضای متمم قانون اساسی‌که به‌وسیله کمیسیون مجلس آماده شده بود، خودداری‌کرد. این چگونگی باعث تظاهرات توده‌هادر تهران واعتصاب عمومی در تبریزگردید.

امین‌السلطان عناصر مرتجع را به‌حمله‌های تحریك آمیز علیه مردم برمی‌انگیخت، واین وضع خشم‌واعتراض مردم را تندترکرد؛ در ۱۸ اوت ۱۹۰۷ امین‌السلطان به‌وسیله یکی از اعضای سازمان فدائیان ترور شد.

## متمم قانون اساسی

اوج‌گیری جنبش مردم شاه را ناگزیر کرد که در تاریخ ۷ اکتبر ۱۹۰۷ - متمم قانون اساسی را امضاء کند، این متمم مهمترین قسمت قانون اساسی ایران به‌شمار آمد. ضمن آن‌که برپایه پندارهای بورژوائی طرح شده بود، برابری همه مردم در مقابل قانون، مصونیت افراد و دارائی اشخاص، آزادی قلم‌وبیان (شرایط محدودکننده آن، عدم‌تناقض با اصول اسلام بود)، آزادی مطبوعات، اجتماعات و انجمن‌ها، تضمین می‌شد. ضمن این قانون، تشکیل دادگاههای غیر مذهبی در کنار حاکم شرع (ویژه روحانیان بود) پیش‌بینی شد. اصول تفکیك قوا در آن پیش‌بینی گردید: قوهٔ قضائیه مسئول رسیدگی به دعاوی حقوقی وجزائی بود. شاه ایران حقوق گسترده و ویژه‌ای داشت: هیچگونه مسئولیتی را در قبال کارهای دولت عهده‌دار نبود، فرمانده‌کل قوای مسلح به‌شمار می‌آمد وحق اعلان جنگ و انعقاد پیمان صلح را داشت، می‌توانست وزیران را عزل ونصب کند. درعین‌حال شاه موظف بود در مجلس برای نگاهداری رژیم مشروطیت، سوگندوفاداری یادکند. متمم قانون اساسی اجازهٔ تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را داده بود. دین رسمی ودولتی ایران اسلام و شیعهٔ اثنی عشری اعلام گردید. ضمن متمم قانون اساسی به روحانیان حقوق و امتیازات گسترده‌ای تفویض گردید. در نظر گرفته شد، کمیسیونی مرکب از ۵ تن از روحانیان بلندپایه تشکیل گردد، این کمیسیون می‌توانست کلیه قوانین مصوبه مجلس را با قوانین شرع تطبیق و در صورتیکه مغایر دین اسلام بودند، ردکند، اما پس از تأئید این کمیسیون کلیه قوانین نزد شاه فرستاده می‌شد وبرای اجرا تصویب می‌گردید.

در شرایطی که بقایای رژیم فئودالی در ایران حکمفرما بود و بیداد فئودالها مانند پیش درمیان دهقانان ادامه داشت، اعلام این قانون که از پندار بورژوائی مایه می‌گرفت، بسیار پیشرفته به‌شمار می‌رفت واهمیت فراوانی داشت.

متمم قانون اساسی مانند خود قانون منافع گروههای مالك - بورژوا را باز می‌تاباند، به سوی رفورم رژیم سیاسی برمبنای پندار بورژواژی گرایش داشت اما در عین حال از مالکیت مالکان برزمین و رواج روابط فئودالی پشتیبانی می‌کرد.

پس از تصویب متمم قانون اساسی، عقب‌نشینی عناصر لیبرال از مواضع انقلابی آغاز شد، اینان می‌پنداشتند با تصویب این قانون مسئلهٔ انقلاب پایان یافته است، حتی از پیشرفت روند انقلاب فعالانه و آشکارا جلوگیری کمردند و اینگونه تقریباً به جناح ارتجاعی نزدیك شدند.

## سیاست دولت‌های امپریالیستی

سیاست دولت‌های انگلیس، روسیه‌تزاری و آلمان بگونه‌ای ژرف با پیشرفت روند انقلاب در ایران خصمانه بود. در عین‌حال این دولت‌ها با یکدیگر دربارهٔ مسائل‌ایران رقابت داشتند. امپریالیست‌های انگلیسی، هدف‌های امپریالیستی‌خود را زیرپوشش‌تبلیغات ضد روسی پنهان می‌کردند وزیر نقاب ریاکارانه‌ای با مشروطیت و جنبش دموکراتیک ایرانیان، همدردی نشان می‌دادند. برخی از انگلیسها از جمله خبرنگار روزنامه «تیمس» درتهران به‌نام د. فرز چنین نظر داد، که ایران گویا ناچاراست، رژیمی بگونه‌مشروطیت انگلستان در کشورش برقرار کند. امـا عملاً انگلیسها دشمنان استقلال ملی، آزادی و دموکراسی در ایران بودند. پندار انگلیسها درباره این وقایع از بررسی‌گزارش مارلینگ سفیر انگلستان در ایران بـه گری وزیر امور خارجه آن دولت در ۲ ژانویه ۱۹۰۸ به خوبی روشن می‌شود، او نوشت: «ایران شایستگی ادارهٔ امورکشورش را ندارد و حتی پس ازدو نسل دیگرچنین آمادگی‌ای را نخواهد داشت». اینان بارها با خشونت، حاکمیت وتمامیت ارضی ایران را شکستند، از همان‌آغاز انقلاب علیه جنبش انقلابی مردم‌دخالت مسلحانه کـردند (مداخله در جزیرهٔ هنگام و کناره خلیج فارس، مداخله در بلوچستان و سیستان). انگلیسها با مرتجع‌ترین عناصر فئودال ایران پیوندی ناگسستنی داشتند (ظل‌السلطان، شیخ خزعل، قـوام‌الملك شیرازی) و می‌کوشیدند ایـران را دربند انگلیسها نگاهدارند، رژیم سلطنتی و روابط فئودالی را در این‌کشور استوارکنند. راست است که انگلیسها بی‌میل‌نبودند محمد علی شاه را که وابسته به‌روسها بود سرنگون‌کنند و به‌جای او دست‌نشانده خدمتگذارشان، مثلاً ظل‌السلطان مرتجع رابه‌تخت بنشانند، چون اینان بارها آشکارا و بگونهٔ پنهانی از او پشتیبانی‌کردند.

تزاریسم‌که جنبش‌های دموکراتیك مردم روسیه وملتهای تابع دیگرش را سرکوب کـرده بود، تکیه‌گاه نیروهـای ارتجاعی ایران و دشمن انقلاب مردم این‌کشور به شمار می‌رفت. امـا شکست تــزاریسم در جنگ بـا ژاپــون وانقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه این دولت را ناتوان‌کرد ومانع از آن شد کـه در نخستین سالهای انقلاب در ایران مداخلهٔ مسلحانه کند. همینکه زخم‌های شکست ژاپــون و انقلاب ۱۹۰۵ بهبود یافت، سیاست روسیه‌تزاری نسبت به‌ایران تجاوزکارانه‌تر گردید.

در آغاز انقلاب ایران تلاش دولت آلمان به‌منظور نفوذ اقتصادی وسیاسی دراین کشور افزایش یافت. ازسال ۱۹۰۶ آلمانها مرتباً باکشتی از هامبورك به‌خلیج فارس‌رفت وآمد داشتندومی‌خواستند بندری‌را درکنارهٔخلیج، از ایران‌اجاره‌کنند. آلمانهامی‌خواستند

از طریق راه‌آهنی که در پایان سدهٔ ۱۹ به بغداد کشیده بودند و ضمن طرحهایشان اتصال یك شاخه ازآن را به‌تهران در نظر داشتند، درایران نفوذ کنند. اینان به‌صدور کالاهایشان به‌ایران افزودند و امتیازات چندی گرفتند، از آنجمله یك بانك آلمانی با امتیازات بسیار درتهران بنیان نهادند، مشاوران مالی‌شان را به‌ایران تحمیل کردند، به‌دولت وام دادند، درتهران مدرسهٔ آلمانی گشودند وغیره. امپریالیست‌های آلمان تبلیغات عوام فریبانه‌ای را علیه انگلیسها و روسها آغاز کردند، سالوسانه مدعی بودند که گویا آلمان با جنبش آزادی ملی ایران همدردی می‌کند وعلاقه‌مند به‌استواری استقلال اقتصادی وسیاسی این کشور است. در عین‌حال آلمانها ترك‌ها را برانگیختند تا سرزمین‌های ایران را در منطقه دریاچه ارومیه اشغال کنند.

آلمانها، ترکها را تشویق کردند تا ازشکست روسها درجنگ با ژاپون بهره‌ببرندو حتی از آنجاکه خط مرزی دقیق و مشخصی میان ایران و ترك وجود نداشت، در پایان سال ۱۹۰۵ ترکها نیروهای خود را از مرزگذراندند، ساوجبلاغ (مهابادکنونی) ومناطق دیگر خاك ایران را که نزدیك دریاچه ارومیه بود، اشغال کردند.

## موافقت‌نامه انگلیس ـ روس به‌سال ۱۹۰۷

نفوذ آلمانها در خاور نزدیك وایران، مقدمات انقلاب ایران وجنبش آزادی ملی در هندوستان باعث شدندکه تضاد میان بریتانیا وروسیه درخاور تا اندازه‌ای تخفیف‌یابد، بنابراین انگلیسها با روسها موافقت کردند که ایران و خاور میانه را به دو منطقه نفوذ تقسیم کنند. تقسیم‌بندی مناطق نفوذ، پیش از جنگ روس ـ ژاپون هم از سوی انگلیسها پیشنهاد شد، اما در آن زمان روسیه این پیشنهاد را نپذیرفت. فقط در پایان سال ۱۹۰۵ به‌انگیزه ناتوان شدن آن دولت در پی‌جنگ با ژاپون و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تزاریسم به‌مذاکره با انگلیسها در این باره تن در داد.

موافقت‌نامه دربارهٔ مرزبندی مناطق نفوذ درایران، افغانستان وتبت در چارچوب طرح قرار داد «انتانت میان انگلیس ـ فرانسه ـ روسیه در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ امضا شد. طبق این موافقت‌نامهٔ امپریالیستی قسمتی از خاك ایران واقع درشمال خط قصرشیرین ـ اصفهان ـ یزد ـ ذوالفقار در محل اتصال مرزهای ایران، افغان و روس، به‌عنوان‌منطقه نفوذ روس وقسمت دیگری ازسرزمین ایران واقع درجنوب شرقی خط بندرعباس ـ کرمان بیرجند ـ گازیك در مرز ایران و افغانستان به‌سوی شرق بیرجند، منطقه نفوذ انگلیسها، تعیین گردید. انگلیس و روسیه تزاری متقابلاً[*] متعهد شدند، هیچگونه امتیاز سیاسی و

اقتصادی در منطقه نفوذ طرف دیگر، از دولت ایـران نگیرند ومانع فعالیت یکدیگر در منطقه نفوذ خودشان‌نشوند. دولت تزاری حضور ومنافع دولت بریتانیا را در خلیج‌فارس به‌رسمیت شناخت و از هر گونه ادعائی نسبت به‌نفوذ در منطقهٔ خلیج، چشم پوشید. اما رقابت میان انگلیس و روس درایران پس از عقد موافقت‌نامه ۱۹۰۷ بگونه پنهانی‌ادامه داشت. این موافقت‌نامه تنها علیه انقلاب ایران تمام شد چون پس از امضای‌آن‌انگلیس و روسیه در مناطق نفوذشان آزادانه می‌توانستند مداخله مسلحانه کنند وعملاً هم این قرارداد برای خفه‌کردن انقلاب ایران بگونه فعالانه‌ای به‌کار رفت. ایرانیان‌که از عقد این‌موافقت‌نامه آگاه شدند به‌سختی‌خشمگین گردیدند، ودر پی‌آن‌دولت ایران از به‌رسمیت شناختن‌آن سر باز زد ومجلس به‌تقسیم ایران به‌منطقه نفوذ رسماً اعتراض‌کرد.

## تلاش برای کودتای ضد انقلابی در دسامبر ۱۹۰۷ و پیکار نیروهای دموکراتیک با مرتجعان در نیمهٔ سال ۱۹۰۸ م.

ارتجاع ایران زیر رهبری شاه می‌پنداشت‌که با امضای موافقت‌نامه انگلیس وروس وکنار رفتن لیبرال‌ها از صفوف انقلابیون ایران موقعیتش استوار شده، بنابراین درپایان سال ۱۹۰۷ نیروهای ضد انقلاب را به‌منظور سرکوبی انقلابیون متمرکزکرد. شاه ضمن گردآوری یکانهای نظامی‌در تهران از دولت ومجلس خواست تا انجمن‌ها را تعطیل‌کنند. در دوم دسامبر بنابه‌فرمان دربار شاه جمعیت انبوهی از مرتجعان درمیدان توپخانه‌تهران گردآمدند، اینان خواستار انحلال مجلس وانجمن‌ها طبق فرمان شاه شدند.

تعرض‌مرتجعان خشم‌توده‌های مردم‌را درپایتخت‌واستانها برانگیخت، مردم‌به‌دولت ومجلس فشار آوردند تا ازتعطیل انجمن‌ها خودداری‌کنند. به‌منظور دفاع از جایگاه‌مجلس و انجمن‌ها چند هزارتن، از جمله بسیاری ازفدائیان مسلح، مجاهدان واعضای‌انجمن‌های انقلابی‌گرد آمدند. در بسیاری از شهرها اعتصاب عمومی اعلام شد ویکانهای داوطلب انقلابی تشکیل گـردیدند. انجمن‌های تبریز، رشت، مشهد، قزوین، کرمان و شیراز در تلگراف‌خانه‌ها گردآمدند وخواستار شدند تا محمد علی‌شاه مرتجع از سلطنت خلع‌گردد. از شهرهـای دیگر یکانهای داوطلب مسلحی برای دفاع مجلس به‌تهران آمدند. کابینه وزیران دولت استعفا داد. در این هنگام اوضاع به سود شاه نبود. اما مجلس به سازش گرایش داشت و مذاکره با شاه را آغاز کرد، در پی این مذاکره طرفین به‌توافق رسیدند. شاه یك باردیگر سوگند خورد که به مشروطیت وفـادار خواهد ماند، ونمایندگان مجلس متعهد شدند از شاه پشتیبانی کنند و نسبت به سلطنت او شك و تردید به‌خود راه ندهند.

اینگونه نمایندگان مالکان ـ بورژواها با دربار مرتجع شاه از در سازش درآمدند.

در نیمهٔ نخستین سال ۱۹۰۸ پیکار میان نیروهای دموکراتیک و مرتجع هرچه بیشتر شدت یافت. در تبریز انجمن ارتجاعی «اسلامیه» درست شد، این انجمن برخوردهای مسلحانه درشهر را برانگیخت. تعرض مرتجعان در تهران، شیراز وشهرها ومناطق دیگر دنبال شد.

از سوی دیگر جنبش دهقانان به‌میزان چشم‌گیری گسترش یافت. قیام دهقانان طالش ادامه داشت، قیام‌ها وشورشهای دهقانی درمناطق اردبیل ـ آستارا، فندرسک (استراباد)، درگز (خراسان) آغاز گردید. ضمن قیام ضدفئودالی بم‌ونرماشیر (کرمان) بردگان هم به‌دهقانان پیوستند، این بردگان دربسیاری از مناطق کرمان، روی زمین‌های فئودالها کار می‌کردند. درمناطق صید ماهی لیانوزف، کارگران، باربران، قایقرانان انزلی دست به‌اعتصاب زدند، درکارگاههای قالی‌بافی سلطان‌آباد (اراک) شورش درگرفت اینگونه جنبش ضد امپریالیستی به‌اوج خود رسید. در ماههای مه ـ ژوئن تعرض علیه ساختمانهای بندری انزلی که به وسیله سرمایه‌داران روسی ساخته می‌شدند، آغاز گردید. کارگران محلی ساختمان بندر چند بار دست ازکار کشیدند. درمناطق مرکزی وجنوبی ایران حملات ضد انگلیسی ادامه یافت. در نزدیکی شهر قم ضمن آوریل ۱۹۰۸ شعبه‌کمپانی انگلیسی لینچ که به‌کارجمع آوری عوارض راهداری می‌پرداخت، ویران شد. انجمن‌ها وبازرگانان بنادر جنوبی ایران در خلیج فارس، ازآغاز سال ۱۹۰۸ کشتی‌های خط دریائی «بریتیش ـ ایندیا» را بایکوت کردند، این کمپانی کوشش داشت سرویس حمل ونقل دریائی مسافر ـ کالا را بین هندوستان و بنادر خلیج‌فارس به‌خود اختصاص دهد. انجمن بندرعباس درتابستان ۱۹۰۸ مسئلهٔ تحویل گرفتن سازمان تلگراف بندرعباس و همچنین خط پستی بندرعباس ـ کرمان را مطرح کرد، این سازمانها زیر نظر انگلیسها اداره می‌شدند. تظاهرات ضد انگلیسی دیگری نیز رویدادند.

در همه‌جا انجمن‌های محلی تشکیل گردیدند ونفوذ آنها بگونهٔ چشم‌گیری درزندگی اجتماعی ـ سیاسی مردم دیده می‌شد. در تهران ضمن ژوئن ۱۹۰۸ تقریباً ۲۰۰ انجمن تشکیل گردید. در ۲۸ فوریه ۱۹۰۸ سوء قصد نافرجامی علیه جان شاه رویداد.

با همه این احوال گرایش اکثریت لیبرالها وپیشوایان مجلس به محدود کردن جنبش دموکراتیک مردم و تلاش به‌منظور سازش با ارتجاع آشکارا به‌چشم می‌خورد.

## کودتای ضد انقلاب در ۲۸ ژوئن ۱۹۰۸

تاکتیک‌سازشکارانه لیبرال‌ها، نبودن‌یك دستگاه رهبری برای‌پیش برد جنبش‌انقلابی و کمك دولت‌های امپریالیستی (روس و انگلیس) به ضد انقلابیون ـ همهٔ این انگیزه‌ها ارتجاع را برانگیخت‌که عملیاتی جدی علیه انقلاب انجام دهد. شاه که از پیش ارتش ارتجاعی زیر فرمانش را جمع وجورکرده بود، در ۲۲ ژوئن حکومت نظامی اعلام‌داشت و به‌فرمانده روسی بریگاد قزاق، سرهنگ لیاخوف فرمان داد مجلس ومسجد سپهسالار را که در نزدیکش بود به‌وسیله نیروی قزاق اشغال وکلیه مدافعان مشروطیت راکه در آنجا گردآمده بودند، خلع سلاح کند.

در۲۳ ژوئن، بریگاد قزاق ساختمان مجلس، انجمن‌آذربایجانی‌ها ومسجد سپهسالار را بمباران‌کرد، اینگونه‌کودتای دولتی ارتجاعی در ایران انجام‌گرفت: پایداری مدافعان مجلس و انجمن‌ها در هم‌کوبیده شد، بسیاری از نمایندگان مجلس ازجمله نمایندهٔ محبوب تبریز به‌نام مستشارالدوله و اعضای انجمن‌ها، دستگیرگردیدند، آنها را به‌زنجیر بستند و به‌زندان انداختند و در معرض شکنجه قرار دادند. نماینده مجلس میرزا ابراهیم‌خان را هنگامیکه بازداشت بود، کشتند. به فرمان شاه سردبیر روزنـامه محبوب «صوراسرافیل» میرزا جهانگیرخان و واعظ نامدار که یکی از رهبران جنبش مشروطیت به‌شمار می‌رفت به‌نام ملك‌المتکلمین را خفه‌کردند. سلطان‌العلمای خراسانی‌سردبیرروزنامه «روح‌القدس» قاضی‌ارداقی، سیدجمال وچندتن دیگر را نابودکردند. تقی‌زاده وچندتن دیگرازنمایندگان مجلس در جایگاه سفارت انگلیس درتهران به‌بست نشستند. انگلیسها به‌امید اینکه بعدها از وجودشان به‌سود خود بهره‌ببرند به این نمایندگان پناه دادند. بسیاری از نمایندگان آشکارا هواخواهی خود را از شاه اعـلام داشتند. هنگام حمله به‌مجلس بیش از ۳۰۰ تن از مدافعان آن جایگاه‌کشته شدند. شماره تلفات وزخمیان نیروهای شاه درحدود ۱۰۰تن بود؛ انحلال مجلس و انجمن‌ها اعلام گـردید، انتشار روزنامه‌هـا ممنوع شد. در تهران مقررات حکومت نظامی اجرا گـردید. در شهرهای دیگر ایران، غیر از تبریز، انجمن‌ها تعطیل و از انتشار روزنامه‌ها جلوگیری شداینگونه‌سامان ارتجاعی دوباره برقرارگردید. عین‌الدوله و آصف‌الدولـه و تنی چند از مرتجعان دو آتشهٔ دیگر به سمت استانداری و فرمانداری گماشته شدند.

## قیام تبریز در سالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹م.

پس از ویرانی مجلس، کانون پیکارهای انقلابی ایران به‌تبریز منتقل‌گردید. کوشش مرتجعان به‌منظور تصرف شهر وقلـع وقمع مجاهدین وفدائیان، قیام مسلحانهٔ توده‌های

تبریزی را برانگیخت، در این قیام، دهقانان، کارگران، صنعتگران و بورژوازی ملی شرکت داشتند. انجمن تبریز که بیشتر اعضای آن مالکان، سوداگران، روحانیان بودند، از هم‌پاشید. رهبران لیبرال این جنبش در نخستین حملهٔ ارتجاع پنداشتند که پیکار آنها شکست خورده است، پراکنده شدند وبرخی خواستند به‌کنسولگری‌های بیگانه پناه‌ببرند. رهبری قیام تبریز را نمایندگان قشرهای دموکراتیک توده‌ها به‌دست گرفتند: ستار رهبر پرتوان جنبش پارتیزانی توده‌ها علیه ارتش شاه وفئودالها، وباقرخان در رأس این قیام‌قرار گرفتند، وحتی رهبر سازمان سوسیال دموکرات تبریز، علی موسیو، علی‌دواچی و حاجی مهدی‌آقا از لحاظ سیاسی به این قیام‌کمک‌کردند. ستار دراین قیام نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کرد، در مطبوعات روسی و اروپائی غربی او را همتای «پوگاچف» یا «گاریبالدی ایران» برمی‌شمردند. به‌پاس خدمات ستار وباقر در پیکار علیه ارتجاع وشاه مردم آنها را «خان» نامیدند، به‌ستار لقب «سردار ملی» و به باقر لقب «سالار ملی» دادند، یکی از دستیاران نزدیک ستار در عملیات رزمی حسین باغبان بود. فرماندهان یکانهای فدائی انقلابی، مثلاً ایلدرم دهقان، نایب محمدآقای نجار، میرعبدالحسن فشنگچی وغیره‌بودند.

برای اداره کارهای شهر انجمن تازه‌ای برگزیده شد. قیام‌کنندگان خواهان تجدید مشروطیت وتشکیل‌مجلس تازه بودند. اگرچه این قیام‌سرشت دموکراتیک داشت، باوجود این تبریزیها نتوانستند، مالکیت فئودالی را از میان ببرند.

در مدت ۴ ماه تا اکتبر ۱۹۰۸ انقلابیون تبریز به‌نبردهای بی‌امانی علیه‌نیروهای ارتجاعی ادامه دادند. دربرابر قیام‌کنندگان نه‌تنها نیروهای شاه و مرتجعان محلی، بلکه دسته‌های غارتگر قرچه‌داغی به‌سرکردگی رحیم‌خان چلیپانلو، دستجات شاهسون زیرفرمان نصرالله‌خان یورتچی و دسته‌هائی از مرند به ریاست فئودال معروف شجاع نظام، نبرد می‌کردند. این نبردها با کامیابی‌های متناوب تا ژوئیه به‌سود انقلابیون ادامه یافت؛ در ماه اوت ۱۹۰۸ مرتجعان موفق شدند تقریباً تمام تبریز را بـه‌استثنای قسمتی از محلهٔ امیرخیز که یکانهای انقلابی ستار درآنجا متمرکز بودند، به‌تصرف درآورند. اما ستار و رهبران دیگر قیام تبریز ازپشتیبانی توده‌های وسیع مردم تبریز برخوردار بودند وپیوسته داوطلبان بی‌شماری به‌یکانهای انقلابی می‌پیوستند. در اکتبر ۱۹۰۸ قیام‌کنندگان تبریز موفق شدند ارتش شاه و مرتجعان مسلح را از تبریز بیرون رانند.

و.ای.لنین بادقت روند نبرد تبریز را دنبال می‌کرد، در مقاله‌ای زیرعنوان «مادهٔ منفجره وسیاست جهانی» که در۲۳ ژوئیه (۵ اوت) ۱۹۰۸ انتشار داد، درباره قیام‌تبریز نوشت: «درکشوری که هم‌اکنون میان صاحب هندوستان از یکسو، و دولت ضد انقلابی روسیه از سوی‌دیگر تقسیم شده وضع‌انقلابیون ایران دشوار است. اما با نبرد سرسختانه

تبریزکه بارها به‌پیروزی انقلابیون انجامیده، به‌نظرمی‌رسد، ارتش شاه حتی باوجودکمک لیاخوف روسی و دیپلماتهای انگلیسی با پایداری سختی از پائین مواجه شده است. چنین جنبش انقلابی‌ای‌که می‌تواندپایداری‌رزمی رزمندگان‌را توان بخشد وقهرمانان دیگری‌را از میان عشایر برانگیزد وبه‌کمک فراخواند ـ نمی‌تواند از میان برود، وحتی در صورت پیروزی‌کامل ارتجاع‌ایران، درچنین شرایطی خشم عظیم توده‌ها را دوباره علیه‌ستمگران برخواهد انگیخت»[1].

انقلابیون روسی و به‌ویژه ساکنان ماوراء قفقاز کمك شایانی به‌قیام‌کنندگان تبریز کردند: اینان به کارهای تبلیغاتی در میان مردم پرداختند، در سازمـان‌دادن و آموزش یکانهای داوطلب نقش مهمی داشتند. کارگاههائی به‌منظور تهیه بمب ونارنجك درتبریز درست‌کردند، در نبردهای علیه ارتش شاه و مرتجعان شرکت داشتند. درگیرودارنبرد از قفقاز یکانهای مسلح داوطلبی به‌تبریز وارد شدند.

پس از بیرون راندن ارتش شاه از تبریز، انقلابیون مرند، مراغه، خوی، سلماس و شهرهای دیگر آذربایجان را تصرف کردند. پس از اشغال شهرها و روستاها به ایجاد انجمن‌ها وتشکیل یکانهای مسلح فدائی در این‌جاها همت‌گماشتند، مالکان مرتجع محلی را بیرون راندند، انبارهای‌گندم ودامهای‌آنها را مصادره‌کردند. دهقانان از انجام‌وظایف فئودالی سرباز زدند. دارائی‌های شاه را درآذربایجان به‌تصرف درآوردند. نظم وامنیت را درهمه‌جا برقرار کردند. وظایف ارگان عالی اداری را در تبریز، انجمن ایالتی انجام می‌داد. برای اداره امور جنگی، کمیته‌ای جنگی زیرنظر ستار و باقر تشکیل گردید. در پایان ۱۹۰۸ در سرتاسر خاك آذربایجان ۴۰ هزار فدائی آماده شد. ۲۰ هزارتن تنها در شهرتبریزحضور داشتند. باکمك‌انقلابیون ماوراءقفقاز در تبریزبیمارستان وآموزشگاههای تازه بنیان‌گذاری شدند. روزنامه‌ها از نو منتشر گردیدند.

درژانویه ۱۹۰۹ ارتش شاه ودسته‌های‌فئودالهای ارتجاعی دوباره تبریز رامحاصره کردند. اما مردم تبریز با وجود قحطی وگرسنگی‌که در اثر محاصره پیش‌آمده بود، تاماه آوریل ۱۹۰۹ باکامیابی حمله‌های مرتجعان را دفع‌کردند.

قیام تبریزکلیه نیروهای ارتجاعی را برای مقابله به‌سوی خودکشاند و باعث اوج گیری جنبش‌های انقلابی در سرتاسرکشور ایران‌گردید.

درخراسان ومرکزآن مشهد، جنبشی‌برای بازگیری‌مشروطیت اوج‌گرفت. درمناطق درگز، وکلات، ضمن دسامبر ۱۹۰۸ ـ ژانویه ۱۹۰۹، قیام مسلحانهٔ دهقانان علیه‌قدرت

---

۱. به مجموعه آثار لنین. جلد ۱۷ ص ۱۷۷ مراجعه شود.

شاه وفئودالها انجام یافت.

در اصفهان ضمن ژانویه ۱۹۰۹، طرفداران مشروطیت قدرت را به‌دست گرفتند، یکانهای مسلح ایل‌بختیاری به‌این قیام پیوستند. قیام دیگری در جنوب ایران، منطقه‌لار به‌سرکردگی یکی ازهواخواهان مشروطه، به نام سیدعبدالحسین درگرفت.

در ۸ فوریه ۱۹۰۹ نیروهای انقلابی رشت قیام کردند وقدرت‌شهربه‌دست‌هواخواهان مشروطیت افتاد، طرح این قیام با دقت وآمادگی‌کامل تهیه شد، در این قیام مانندتبریز انقلابیون قفقاز شرکت داشتند. درآنجا کمیته‌ای انقلابی به‌نام «ستارخان» تشکیل شد، این‌کمیته زیر نفوذ انقلابیون سوسیال دموکرات قرار داشت. در برابر این کمیته گروه داشناکهای ارمنی، به سردگی یفرم داویدیان تشکیل شد. در آغاز ۱۹۰۹، داشناکها در جنبش انقلابی علیه شاه شرکت کردند، امـا بعدها اینان به لیبرالها و مرتجعان ایرانی پیوستند و از وجودشان بـرای پیکار علیه عناصر انقلابی و خلع سلاح فدائیان و غیره استفاده شد.

هنگام قیام رشت‌که زیر نظر «کمیتهٔ ستارخان» انجام‌یافت، حاکم گیلان به‌نام‌سردار افخم‌کشته شد، انقلابیون، موسسات دولتی، تلگرافخانه، قورخانه را اشغال کردند و بر فراز این مؤسسات پرچم سرخ برافراشتند. در ۱۰ فوریه انجمن رشت برگزیده شد،شورای جنگی تشکیل وداد‌گاه ایجاد گردید. به‌دنبال تصرف رشت انقلابیون در شهرهای انزلی، لنگرود، نومن و شهرهـا ومناطق دیگر گیلان، قدرت را به‌دست گرفتند ودر این شهرها انجمن تشکیل دادند. پس از به‌دست‌گرفتن قدرت انقلابی درمنطقه‌گیلان، فدائیان‌گیلانی به‌کمك انقلابیون قفقازی‌آمادهٔ حمله به‌تهران به‌منظورسرنگونی محمد علیشاه وبازیابی مشروطیت شدند.

درمارس ۱۹۰۹ مشروطه‌خواهان اداره بندر بوشهر وبندرعباس را به‌دست‌گرفتند. نیروهای‌شاه دراثر نبردهای قهرمانانهٔ مردم تبریز از هم‌پاشیدند وحملات ضد شاه‌درشهرها و استانهای دیگر ایران آغازگردید.

ارتش شاه در موقعیتی نبود که بتواند مقاومت تبریزیهای محاصره شده را درهـم شکند. درچنین شرایطی امپریالیست‌های انگلیسی وتزاریسم به‌محمد علیشاه توصیه‌کردند به‌مردم وعدهٔ بازسازی مشروطیت‌را به‌دهد وخودشان به‌مداخلهٔ مسلحانه پناه جستند. در جنوب ایران (بوشهر، بندرعباس ولنگه) انگلیسها نیرو پیاده‌کردند، انجمن‌ها را بهم‌زدند جنبش‌های دموکراتیك را سرکوب‌کردند. در پایان آوریل ۱۹۰۹ دولت روسیه به‌تحریك دیپلماتهای انگلیسی، به بهانهٔ دفـاع از اتباع بیگانه و رساندن خواربار به آذربایجان، نیروهائی‌را به‌تبریزگسیل داشت. با ورود ارتش روس به‌تبریز قیام آن شهر پایان یافت.




ارتش شاه و یکانهای مرتجع از پیرامون تبریز عقب نشستند. بیدرنگ بازداشت انقلابیون ماوراء قفقاز که در تبریز نبرد می‌کردند و نیز همرزمان ایرانی‌شان در تبریز آغاز گردید، فدائیان خلع سلاح شدند. فرماندهی نیروهای روسی در تبریز وهمچنین مرتجعان ایرانی ای که به‌این شهر بازگشته بودند، ستارخان‌وباقرخان را دستگیر نکردند ونسبت به‌انحلال انجمن هم تصمیمی نگرفتند. انجمن تبریز ادارهٔ امور شهر را دنبال کرد. تلاشهای شاه‌به

منظور ورود عین‌الدوله به‌شهر که از سوی او به‌فرمانداری آذربایجان منصوب شده‌بود، بی‌نتیجه ماند. تبریزیها جداً از پذیرفتن او خودداری کردند وعین‌الدوله ناگزیر شد به تهران برگردد. والی موقت آذربایجان یعنی اجلال‌الملك که از سوی انجمن برگزیده شده بود، کار خود را دنبال کرد.

در میان کلیه رویدادهای انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران، قیام تبریز ازهمه‌مهمتر و پیگیرانه‌تر بود. جنبش انقلابی تبریز کاملاً سرشت دموکراتیك داشت. برخلاف تهران و بسیاری از مناطق ایران، جنبش انقلابی تبریز به‌وسیله مالکان لیبرال وبورژوازی رهبری نمی‌شد، بلکه رهبری این قیام را ستار، باقر، علی‌موسیو ودیگران که از میان قشرهای دموکراتیك توده‌ها به‌پاخاسته بودند، اداره می‌کردند. هنگام قیام تبریز، پیکار بی‌امان توده‌های مردم به‌خاطر دموکراسی، آزادی و استقلال ایران گسترش یافت.

## سرنگونی محمد علیشاه

قیام تبریز وجنبش‌های ضد شاه در نقاط دیگر کشور که به‌دنبال دفاع قهرمانانه مردم تبریز در مقابل نیروهای ارتجاعی پدید آمدند، ضربهٔ کوبنده‌ای را به حکومت ارتجاعی محمد علیشاه وارد آوردند. ضمن ژوئیه ۱۹۰۹ در نتیجهٔ حمله فدائیان گیلان از شمال و یکانهای چریك بختیاری از اصفهان وتصرف تهران به‌دست اینها محمدعلی شاه ازسلطنت خلع وپسر خردسالش احمدبه‌تخت نشست. عضدالملك که یکی از شاهزادگان پیردودمان قاجاربود به‌عنوان نایب‌السلطنه برگزیده شد. تجدید رژیم مشروطیت‌سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷ در ایران اعلام گردید. یك دولت موقت مرکب از فئودالهای لیبرال وخانهای بختیاری به‌ریاست سپهدار، فئودال بزرگ مخالف محمد علیشاه، تشکیل شد، سپهدار هنگام‌حرکت فدائیان گیلان به‌تهران به‌آنهاپیوست. وزارت‌کشوربه‌عهدهٔ یکی از سردگان ایل‌بختیاری یعنی سردار اسعد واگذار شد و یفرم داشناك مقام ریاست پلیس تهران را به عهده گرفت. خانهای بختیاری به‌این انگیزه زیر پرچم مشروطه‌خواهان گردآمدند، چون می‌پنداشتند، با این ترتیب می‌توانند نفوذ خود را آنگونه که در میان ایل بختیاری پا برجا بود، در سرتاسر خاك ایران استوار کنند. گویا انگلیسها اینان را برای اینکار برانگیختند چون می‌کوشیدند از این راه جای پای خود را در ایران محکم کنند ونفوذ روسها را در این کشور از میان ببرند. درمقام حکام‌ولایات وایالات دولت تازه، نمایندگان فئودالهای بلند پایه هیئت حاکم سابق با حفظ ویژگیهای پیشین، قرار گرفتند.

گروههای مالك ـ بورژوای لیبرال ضمن اینکه از پیروزی مردم علیه شاه مرتجع

به‌سود خود بهرهٔ فراوان بردند، کوشش داشتند جلو پیشرفت انقلابی توده‌ها را بگیرند. رژیم سلطنتی و دودمان قاجار وحتی‌امتیازهای خارجی، مؤسسات و ادارات، بریگادقزاق همانگونه دست نخورده سرجای خودباقی‌ماند. فقط در دستگاه دولت چندتن از مرتجعان درجه ۲ قرارگرفتند. برای سرکردهٔ مرتجعان ایران یعنی شاه سابق محمدعلی، سالیانه صد هزار تومان مستمری تعیین گردید وقرار شد از ایران بیرون رود، بعدها نامبرده با همین پول برای بازگرداندن قدرتش بـه تلاش پرداخت. دولت سپهدار می‌کوشید از راه وام گرفتن از بیگانگان وتحمیل مالیات‌های تازه (مالیات حمل ونقل، مالیات‌نمك وغیره) بردوش توده‌های زحمت‌کش کشور، از دشواریهای مالی رهائی یابد. در پایان سپتامبر ۱۹۰۹ دولت سپهدارکوشش‌کرد فدائیان به‌ویژه‌فدائیان قفقازی را از میان‌ببرد. به‌فدائیان تکلیف شد اسلحه‌شانرا به‌دولت تحویل‌دهند و ازتهران خارج شوند. اما اینان ازاجرای دستور دولت سرپیچیدند واظهار داشتند رهبران به‌وعده‌های پیش از حرکت به تهران وفا نکرده‌اند، عملاً مشروطیت به‌مرحلهٔ اجرا درنیامده، مجلس تشکیل نگردیده و تقاضاداشتند فدائیان روی فعالیت وزیران نظارت داشته باشند. پایداری جدی فدائیان، دولت را به هراس انداخت واین‌بار ناچار شد عقب‌نشینی کند.

در فعالیت‌های دولت سپهدار نشانه‌هائی از انقلابی بودن دیده نمی‌شد. بیدرنگ پس از سرنگونی محمد علیشاه این‌دولت در راه ساخت وپاخت با عناصر ارتجاعی گام‌نهاد وبرآن شد جنبش‌های دموکراتیك را سرکوب کند.

## تشکیل مجلس دوم و احزاب سیاسی

در ماه نوامبر ۱۹۰۹ دورهٔ دوم مجلس ایران تشکیل شد. انتخاب نمایندگان‌این مجلس برطبق قانون تازهٔ انتخابات انجام‌گرفت، این قانون طبق فرمان محمد علیشاه‌تهیه شد و درآستانه سرنگونی‌اش امضاء گردید. در این قانون، انتخابات با سیستم کوریا (یا صنفی) و دو مرحله‌ای لغو شد، اما محدودیت از لحاظ دارائی ومحرومیت زنان و غیره همانگونه پا برجا ماند. لغوسیستم صنفی به‌منظورمحرومیت صنف صنعتکاران ازنمایندگی بود، چون در مجلس اول نمایندگان این صنف به‌چپ‌گرایش داشتند و به‌توده‌های مردم وابسته بودند.

در ترکیب مجلس دوم نمایندگان‌دموکرات بارهاکمتر از مجلس اول وجود داشت: در این مجلس نمایندگـان صنعتگران و پیشه‌وران حضور نداشتند و بهمان نسبت شماره نمایندگان فئودال ـ اریستوکرات و مالکان بیشتر بود؛ این مجلس قوانین مهمی را وضع

نکرد و اینگونه کارچشم گیری را انجام نداد. خط مشی مجلس دوم تنها کوشش برای فاصله گرفتن این مجلس از توده‌های مردم بود. در آغاز برخی مسائل کم و بیش مهم در پشت درهای بسته و کمیسیونهای مجلس مطرح می گردید، وسپس در مجلس علنی مورد مذاکره قرار می گرفت. اما در این جلسات عمومی مجلس هم تماشاچیان که در نتیجه خشم محافل اجتماعی و روزنامه‌های چپ برانگیخته شده بودند مانع از گرفتن تصمیم نمایندگان می‌شدند، مردم خواهان طرح کلیه مسائل در جلسهٔ علنی بودند. درمجلس دوم دو فراکسیون «اعتدالیون» و «دموکراتها» فعالیت داشتند.

فراکسیون «دموکرات» وابسته به‌حزب دموکرات بودندکه پس از تشکیل مجلس دوم تشکیل شد و منعکس‌کننده منافع بورژوازی ملی بود. اعضای این حزب اغلب از روشنفکران رادیکال، بورژواها، مالکان، بازرگانان وتا اندازه‌ای صنعتگران بودند، این حزب کوشش می کرد کارگران و دهقانان را به‌سوی خود بکشاند. به‌این منظور ۱۰ ساعت کار روزانه، یك روز تعطیل درهفته، تحریم کار کودکان تا۱۴ساله، وضع قانون عادلانه‌ای برپایه روابط مالك و دهقان، لغو پرداخت بهرهٔ مالکانه اضافی و وظایف تحمیلی فئودالها به‌دهقانان، الغای قدرت‌سیاسی مالکان در دهات، تقسیم زمین‌های دولتی میان دهقانان، در برنامهٔ این حزب گنجانده شد. علاوه براین خواسته‌ها در برنامهٔ حزب دموکرات از دفاع رژیم مشروطه، آزادی بیان‌ومطبوعات، آزادی فردی ومصونیت خانه وآزادی‌های بورژوائی‌دیگر سخن‌به‌میان‌آمده بود. حزب دموکرات همچنین جدائی روحانیت ازدولت، تحویل املاك وقف به‌دولت برای هزینهٔ فرهنگ، انجام آموزش اجباری، صدور قانونی علیه احتکار وغیره را خواستار بود.

حزب دموکرات نتوانست دهقانان، کارگران وقشر گسترده خرده بورژوازی را به سوی خود بکشاند و به این ترتیب به‌صورت یك حزب نسبتاً کوچك بورژوازی درآمد.

در زمینهٔ سیاست خارجی دموکراتها بارها بیشتر از «اعتدالیون» علیه نفوذ روسیه تزاری و انگلیسها تظاهر می‌کردند و کوشش داشتند خود را به دولت‌های امپریالیست دیگر یعنی آلمان و ایالات متحده امریکا متکی کنند.

رهبر فراکسیون دموکرات در مجلس دوم سلیمان میرزا اسکندری بود. حتی حسن تقی‌زاده، ملك‌الشعرای بهار، حسینقلی‌خان نواب و دیگران هم نقش مهمی را در این‌حزب ایفا می کردند.

حزب دموکرات در مشهد، تبریزوچند شهر دیگر شعبه‌های کوچکی را سازمان‌داد. ارگان مطبوعاتی این حزب در تهران روزنامه «ایران نو» بودکه در اوت ۱۹۰۹ انتشار یافت.

فراکسیون «اعتدالیون» هم خود را به‌حزبی بـه همین نام منسوب می‌کـرد. این فراکسیون در مجلس دوم نقش‌راست افراطی را به‌عهده داشت، از منافع اریستوکراتهای فئودال، مالکان و بـورژوازی وابسته (کمپرادور) دفاع می‌کـرد، و بیگمان در جهت خواسته‌های انگلستان و تزاریسم گام برمی‌داشت. در سیاست خارجی هم این فراکسیون صددرصد از دولت‌های نامبرده پیروی می‌کرد.

درفاصله میان مواضع دو فراکسیون نامبرده، گروه‌بندی مالك ـ بورژوای کوچکی به‌نام حزب «اتحاد وترقی» خودنمائی می‌کرد. این حزب فقط۴ نماینده در مجلس داشت.

گذشته ازحزبهای سیاسی مالك ـ بورژوای نامبرده بالا، درتبریز، رشت وشهرهای شمالی دیگر ایران گروههای کوچکی که وابسته به مجاهدین سوسیال دموکرات بودند، وجود داشتند، اعضای‌این گروهها معمولاً خرده بورژوا به‌شمار می‌آمدند. اینان‌نماینده‌ای در مجلس نداشتند و در میان قشرهـای دموکراتیك تودههـا کار می‌کردند، باشگاههای سیاسی‌ای پدیدآوردند، میتینگ‌هائی‌را برپا می‌داشتند وسیاست‌های دولت‌های امپریالیستی را فاش می‌کردند.

درپائیز ۱۹۰۹ بنابه تصمیم‌کمیتهٔ بلشویکی باکو، گ.ک. ارجنیکیدز به‌رشت وارد شد، اوکمك‌های شایانی در زمینهٔ ایدئولوژی، سیاسی‌وسازمانی‌به‌جنبش دموکراتیك‌گیلان کرد. بـه ابتکار او در رشت باشگاه بین‌المللی ایجاد شد. گ.ک. ارجنیکیدز، پندارهای مارکسیستی را تبلیغ می‌کرد، جلسه‌هـای بحثی را دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، دربارهٔ اوضاع بین‌المللی، دربارهٔ پیکارهای کارگران ودهقانان‌ایرانی، رهبری می‌کرد. اوسیاست دولتهای امپریالیستی را فاش و از فعالیت‌های داشناكها پرده برداشت. به‌ابتکار گ.ك. ارجنیکیدز، گروه سوسیال ـ دموکرات رشت بخش «مانیفست کمونیستی» نوشتهٔ مارکس به‌زبان فارسی ترجمه‌گردید؛ ترتیبی داده شدکه مطبوعات بلشویکها را از آنسوی مرزبه ایران واردکنند، این نشریات از طریق‌باشگاههای سیاسی‌میان‌ایرانیان پخش می‌گردیدند. گ.ك. ارجنیکیدز در میان قشرهـای دموکـراتیك توده‌های رشت از اعتبار چشم‌گیری برخوردار بود. او در تابستان ۱۹۱۰ از ایران خارج شد.

پس از سرنگونی محمد علیشاه دربسیاری از شهرهای ایران دوباره انجمن‌هاتأسیس شدند ومطبوعات آزادانه نشر یافتند. اما این انجمن‌ها از اعتبار ومحبوبیتی‌که ضمن‌دورهٔ اول مجلس در زندگی سیاسی‌کشور به‌دست آورده بودند هم‌اکنون بهره‌ای نداشتند.

سازشکاری عناصرارتجاعی حاکم، در رابطه با سیاست‌های دولت‌های امپریالیستی، اعتراض قشرهای دموکراتیك مردم را برانگیخت. در بسیاری از شهرها در اثرگرانی و نایابی‌گندم وتحمیل مـالیات‌های تازه طغیان و شورش درگـرفت. در منطقه‌های آستارا،

طالش، استراباد و درگز دوباره آتش شورش و طغیان برافروخته شد. اعتصاب کارگران وکارمندان برخی از مؤسسات (تلگرافخانه‌ها، چاپخانه‌ها، مستخدمان وزارتخانه‌ها)آغاز گردید. جنبش ضد امپریالیستی گسترده‌ای علیه حضور ارتش‌های خارجی درایران رویداد. در سرتاسر کشور مصرف کالاهای بیگانه تحریم شد.

## دولت مستوفی‌الممالک و میسیون. م. شوستر

چون دولت سپهدار نتوانست ایران را از بن‌بست اقتصادی وسیاسی بیرون‌بیاورد، ناگزیر در ژوئیه ۱۹۱۰ کنار رفت وبه‌جای او مستوفی‌الممالک که از سوی «دموکرات‌ها» پشتیبانی می‌شد نخست وزیر گردید. اعضای دولت تازه هم شامل نمایندگان مالکان فئودال بودند وهمه می‌کوشیدند روند انقلابی توده‌ها را کورکنند، البته برای این‌منظور با مرتجعان شناخته شده و دولت‌های امپریالیستی ساخت وپاخت داشتند. یکی ازکارهای این دولت خلع سلاح یکانهای فدائی به‌وسیله چریکهای بختیاری و پلیس درتهران بود.

در زمینه سیاست خارجی، دولت مستوفی‌الممالک بـه آلمان و ایالات متحد امریکا گرایش داشت، ولی در عین حال سیاست خود را مانند سپهدار برپایهٔ خواسته‌های دو دولت انگلیس و روس توجیه می‌کرد.

اما دولت مستوفی‌الممالک هم در اثر ناتوانی درحل مسائل نامبردهٔ پیش، درآغاز سال ۱۹۱۱ کنار رفت وبه‌جای او دوباره سپهدار به نخست‌وزیری منصوب شد، این یکی هم همان سیاست پیشین را دنبال کـرد. در بهار سال ۱۹۱۱ سپهدار وام تازه‌ای به مبلغ یک‌میلیون ودویست وپنجاه هزار لیره استرلینگ از انگلستان گـرفت. سپهدار بـه‌عنوان «ایجاد امنیت وآرامش» کوشش می‌کرد تا ممکنست جنبش‌های دموکراتیک را خفه‌کند.

به‌سال ۱۹۱۱ یک هیئت مستشاری مالی امریکائی به‌ریاست م. شوستر وارد ایران گردید. اعزام میسیون شوستر نخستین تلاش جدی امپریالیسم دولت امریکا به‌منظور به کارگرفتن‌سرمایه‌های امریکائی‌با شرایط استثمار استعماری ایران بود. در نخستین‌سالهای ۳۰ سدهٔ۱۹ چند میسیونرمذهبی امریکائی‌در ایران اقامت‌گزیدند و درآغازانقلاب ایران اینها در ارومیه، تبریز، همدان، رشت، قزوین، تهران سخت فعالیت داشتند. دولت ایران و مجلس در زمینه اداره امور مالی به شوستر اختیارات تام داد (نظارت برکلیه عملیات مالی کشور از جمله امتیازات، وامها، وصول مالیات و درآمدهای دیگر دولت، تنظیم بودجه دولت، ایجاد بنگاهها و ادارات مالی وغیره).

شوستر امریکائی زیر نقاب علاقمندی به‌استقلال ملی‌کشور ایران، وامهای‌خارجی

را به‌دولت تحمیل نمود، زمینهٔ واگذاری امتیازهای نفت و راه‌آهن را از سوی ایران‌به دولت امریکا آماده کرد. او پشتیبانی دموکرات‌ها را به خود جلب و حتی روابط بسیار نزدیکی با داشناکها، خان‌های بختیاری وعناصر ارتجاعی دیگربرقرار نمود. اوکه کوشش داشت در ایران خودسرانه به کارپردازد و از دولت ایـران تبعیت نکند، برای خودش پلیس پنهانی سازمان داد و کوشید نیروهـای مسلح ایران را در اختیار بگیرد بنابـراین نیروی مسلّح ۱۰-۱۲ هزارنفری‌ای به نام ژاندارمهای مالی تشکیل داد، گویا این نیرو را برای‌جمع‌آوری مالیات بسیج کرد. او می‌پنداشت‌که یگانه نیروی منظم ایران (بریگاد قزاق) بیش از ۱۵۰۰ تن نیست، بنابراین‌تشکیل‌نیروی ۱۰-۱۲ هزار نفری به‌نام‌ژاندارم مالی می‌تواند هم مالیه و هم نیروی مسلح کشور را در اختیار امریکا قرار دهد. شوستر کوشش داشت مدت اختیارات تام و فوق‌العاده خود را به‌مدت ۴۰ سال تمدید کند. این امریکائی که دولت روسیه و موضعش در ایران را مانع بزرگی در راه اجرای نقشه‌های امریکا مبنی برانقیاد ایران می‌انگاشت، سعی می‌کرد به انگلستان متکی شود و کوشش داشت میان ایران و روس نزاع راه بیندازد. او با سیاست تحریك‌آمیزش زیان بزرگی به ایران وارد آورد. شوستر در حالیکه دولت و وزیران ایران را از قصدش آگاه نمی‌کرد، دربارهٔ وامها، امتیاز راه‌آهن، درباره خرید اسلحه و غیره مذاکراتی انجام می‌داد واز راه واگذاری یارد اعتبار مالی به‌وزیران منتهای فشار را به‌دولت ایران وارد می‌آورد.

## تلاش محمدعلی برای بازپس‌گرفتن تاج وتخت

تلاش دولت لیبرال برای سرکوبی جنبش‌هـای دموکراتیك، مقیدشدن روز افزون دولت‌ایران به‌وسیله‌دولتهای امپریالیست، تجدید فعالیت مرتجعان درمنطقه‌های گوناگون کشور ـ همه این انگیزه‌ها شاه سابق را برانگیخت تا دوباره هوس تصرف تاج و تخت ایران را در سر بپروراند. در ژوئیه ۱۹۱۱ ضمن چشم‌پوشی و مساعدت پنهانی دولت تزار روس محمدعلی، از دریای خزر گذشت ودرکناره جنوب خـاوری آن یعنی گمش‌تپه پیاده شد. او باکمك برخی از رهبران مرتجع ترکمن توانست نیروی مسلحی چند هزار نفری را جمع‌آوری وبه‌سوی تهران حرکت کند. درهمین هنگام برادرش، سالارالدوله در کردستان و حاکم مراغه (آذربایجان) به‌نام صمدخان شجاع‌الدوله، خانهای شاهسون و چند فئودال مرتجع دیگر در منطقه خودشان قیام کردند.

تعرض‌شاه سابق خشم توده‌های مردم ایران‌را برانگیخت. دوباره یکانهای‌داوطلب مسلحی سازمان یافتند. در پائیز ۱۹۱۱، یکانهای شاه سابق و هواخواهـانش در برابر

نیروهای متحد ارتش دولتی و داوطلبان شکست خوردند و محمدعلی ناگزیر شد در آغاز سال ۱۹۱۲ - دوباره به‌خارج بگریزد.

## سرکوبی انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱، سرشت واهمیت این انقلاب

ماجرای ناکامی شاه سابق به‌مرتجعان داخلی نشان دادکه با نیروی خودشان قادر نخواهند بود، به تنهائی انقلاب را سرکوب کنند. این کار تنها بـا کمك مستقیم نیروهای مسلح دولت‌های امپریالیستی - انگلستان و روسیه انجام گرفت، ارتش‌های این دولت‌ها چند شهر ومنطقه ایران را اشغال کردند. ضمن اکتبر ۱۹۱۱ دربندر جنوبی ایران، بوشهر یکانهای تازه‌ای ازنیروهای انگلیسی پیاده شدند، وسپس به‌سوی شیراز وشهرهای جنوبی دیگر گسیل گردیدند. در نوامبر ۱۹۱۱، نیروهـای تازه‌ای از روسیه وارد خاك ایران گردیدند. تحریکات شوستر که با نمایندگان دولت تزاری در تهران در رابطه با مصادره اموال برادر شاه سابق شعاع‌السلطنه، به نزاع پـرداخت، به‌دست روسها بهانه داد که نیروهای بیشتری به‌خاك ایران بفرستند.

در نوامبر ۱۹۱۱ نماینده دولت تزاری روس با پشتیبانی انگلیسها از دولت ایران خواست‌که شوستر را به‌استعفا وادارد واز این به‌بعد هم هیچ مستشار خارجی‌ای را بدون اجازه دو دولت روس و انگلیس استخدام نکند. در برابر این التیماتـوم که آشکارا حق حاکمیت ایران را نقض می‌کرد در کشور طوفانی از خشم مردم به خروش آمد؛ مجلس ناگزیر شد این التیماتوم را ردکند. در این هنگام دولت تزاری روس یکانهای‌نیرومندی از ارتش را بـه‌آذربایجان، گیلان وخراسان اعزام داشت. این نیروها پایداری یکانهای داوطلب ایران را درهم‌شکستند وانقلاب را در شمال‌کشورکاملاً سرکوب کردند،رهبران فدائیان وانجمن‌ها را بیرحمانه ازمیان بردند. درجنوب هم‌انقلاب به‌وسیله ارتش انگلیس سرکوب شد. در همین هنگام ضمن دسامبر ۱۹۱۱ در تهران‌کودتائی ضدانقلابی به‌وسیله نیروی‌دولتی‌پلیس و یکانهای بختیاری رویداد. مجلس و انجمنها تعطیل و روزنـامه‌های چپ توقیف شدند. اینگونه انقلاب ایران به‌کلی سرکوب گردید.

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱، انقلابی بورژوازی، ضد فئودالی و ضد امپریالیستی بود، نیروهای این انقلاب در آذربایجان و گیلان عناصر پیشرفته بورژوا - دموکرات بودند. مهمترین نیروی محرکه این انقلاب دهقانان، طبقه کارگر که تازه وارد میدان شده بود،

صنعتگران و بورژوازی ملی بود[1]. در این انقلاب آشکارا دو روند به‌پیش می‌رفت: یکی روند دموکراتیک (که عـاملان آن کارگـران، دهقانان، صنعتگران و قشر بینوایان‌شهر و سرانجام خرده بورژواها بـودند)، در جهت این روند کوشش می‌شد که مسئله انقلاب بورژوا دموکراتیک وآزادی ملی حل شود؛ دیگری روند لیبرالی‌که عاملان آن بورژواها و مالکان‌کلان و روحانیان متنفذ بودند. اینان پس از تشکیل مجلس و اعلام مشروطیت و انجام چند رفورم، موضع انقلابی را رهاکردند ودر راه پیکار علیه دموکراسی وساخت و پاخت با مرتجعان و امپریالیست‌ها گام نهادند. اگرچه انقلاب ایران شکست خورد، اما این رویداد اثری ژرف در تاریخ ایران به‌جاگذاشت. این انقلاب ضربت‌کوبنده‌ای به رژیم فئودالی و سلطنت قاجار وارد آورد، باعث بیداری توده‌های مردم وآگاهی آنهااز زندگی سیاسی و سرانجام کشانده شدن آنها به سوی پیکار علیه ستم بقایای فئودالها و امپریالیست‌ها گردید.

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ فصل تازه‌ای را در تاریخ مردم ایران گشود ـ این فصل همانا دوره انقلاب بورژوا دموکراتیک و آزادی ملی بودکه در ایران آغاز شد.

یکی از انگیزه‌هـای اصلی شکست انقلاب مشروطیت، فقدان رهبری اصلی جنبش دموکراتیک در ایران بود ـ آن‌زمان هنوز در این کشور طبقهٔ پرولتاریای صنعتی شکل نگرفته بـود، چون تنها این طبقه می‌تـوانست جنبش ضد فئودالی و ضد امپریالیستی را رهبری‌کند و هدف واقعی پیکارهـای انقلابی را بنمایاند. طبقه کارگـر نوزادیکه تازه درعرصه پیکار پیدا شده بود، با ناتوانی و سازمان سیاسی نابسامانش، قدرت آنرانداشت تا مسائل مهم انقلاب را حل‌کند. بنابراین‌لیبرالهای ایرانی در همه‌جا، به‌جز تبریز، خود را پیشتاز جنبش شناساندند واز کامیابیها و پیروزی‌های توده‌ها به سود خود بهره‌بردند. همینکه لیبرالها رهبری را در دست‌گرفتند، هرچه بیشتر تلاش‌کردند تا از پیشرفت‌انقلاب جلوگیرند و اجازه ندادند روند انقلابی توده‌هـا به‌پیش رود، سرانجام همین لیبرالها با فئودالهای مرتجع و امپریالیست‌های بیگانه، برای سرکوبی انقلاب، سازش‌کردند.

انگیزه دیگر شکست انقلاب‌آن بودکه قشرهای دموکراتیک ـ دهقانان وکارگران ـ نقش مستقل و پیشتازی را در بیشتر مراکز مهم جنبش به‌دست نداشتند. مهمترین طبقهٔ استثمار شونده که اکثریت آنها دهقانان بودند فعالانه درانقلاب شرکت نکردند. جنبش

---

[1] . بورژوازی ملی ایران در دوره انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۱۱ اصلاً شامل بورژوازی بازرگانی بودکه ارتباطی با سرمایه‌های خـارجی نداشت. ضمناً قشر کوچکی از بورژوازی صنعتی‌که تازه پدید آمده بود جزو بورژوازی ملی به‌شمار می‌رفت.

دهقانان علیه قدرت شاه و فئودالها درهمه‌جا گسترش نیافت، فقط در چند منطقه آذربایجان، گیلان، خراسان، کرمان (منطقه بم و نرماشیر) شورشهائی روی‌داد. کیفیت این جنبش‌ها همه خود به‌خودی، بدون سازمان وناجور بود، درکشور ایران که روستائیان اکثریت مردم راتشکیل می‌دادند، کامیابی انقلاب به‌میزان زیادی وابسته به شرکت دهقانان در جنبش انقلابی بـود.

سومین انگیزهٔ مهم شکست، ترکیب نیروهای ضد انقلاب بود، این نیروها نه‌تنها عناصر مرتجع داخلی، بلکه دولتهای امپریالیستی روس و انگلیس را هـم شامل می‌شد، همین دولت‌ها بودند که ارتش‌های خود را بـرای سرکوبی انقلاب به‌خاك ایران گسیل داشتند. پیروزی مرتجعان و شکست انقلابیون روسی در سال ۱۹۰۵ نیزکمك شایانی به شکست انقلاب مشروطیت ایران کرد.

انقلاب ایران زیر تـأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه آغاز شد و جریان یافت، اما این انقلاب هم‌به‌نوبه خود از اهمیت بین‌المللی گسترده‌ای برخوردار شد چون در برانگیختن پندارهای انقلابی‌کشورهای شرق نقش مؤثری را ایفاکرد. تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به‌دنبال ایران، جنبش ضد امپریـالیستی مردم هندوستان را در سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۸ برانگیخت، به‌سال ۱۹۰۸ «انقلاب ترکیه جوان» در ترکیه، و به‌سال ۱۹۱۱ انقلاب‌چین آغاز شد.

پس ازسرکوبی انقلاب ایران، کشورهای امپریالیستی هرچه بیشتر مردم ایران را به‌بند کشیدند. در فوریه ۱۹۱۲ دولت ایران ناگزیر شد موافقت نامه ۱۹۰۷ انگلیس و روس را درباره تعیین منطقه نفوذ بـه رسمیت بشناسد. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ دولت شاه وامهای تازه‌ای ازخارجیان گرفت: از انگلیسها ۲ میلیون لیره استرلینگ و ازروسها ۱۴ میلیون روبل. انگلیسها با مقیاس گسترده‌ای از معادن نفت جنوب یعنی خوزستان بهره‌کشی را آغازکردند. کمپانی نفت ایران وانگلیس در کنار بانك شاهنشاهی ایران به سال ۱۹۰۹ به‌یکی ازمهمترین عوامل نفوذ امپریالیسم انگلستان در ایران تبدیل گردید.

# ۲۰

# ایران درسالهای جنگ جهانی اول

در اوت ۱۹۱۴ در اروپا نخستین جنگ‌جهانی میان گروه‌بندی اطریش ـ آلمان و ائتلاف انگلیس، فرانسه و روسیه‌آغاز گردید. این‌جنگ دراثر نابرابری پیشرفت اقتصادی کشورهای امپریالیستی و تغییر تناسب قوای‌آنها، رویداد. و. ای. لنین یادآوری کردکه این جنگ نشانهٔ «بحران تاریخی بزرگی» بود. یکی ازانگیزه‌های مهم رویداد این‌جنگ تلاش «به‌خاطر تقسیم مستعمرات»، و «به‌خاطر به‌چنگ‌آوردن سود وامتیازهای بیشتر در بازارهای جهان» به‌وسیله امپریالیست‌ها بود.

دیپلمات‌های هردو ائتلاف جنگی فعالیت‌های گسترده‌ایرا به‌منظور جلب متحدان تازه به‌سوی‌خودآغازکردند. در نوامبر۱۹۱۴ ترکیه رسماً وارد جنگ شد، سیاست‌دولت وقت ترکیه منافع امپریالیست‌های آلمانی را تأمین می‌کرد، چون گروههای دست راستی ترکیه ازقبیل پان تورك‌ها وپان اسلامیست‌ها، آرزومندتشکیل یك «حکومت ترکیهٔ‌بزرگ» بودند وگویا آلمانها هم از این پندار پشتیبانی می‌کردند. آلمانها و ترکها دراندیشه‌آن بودندکه پای ایران را هم به‌جنگ بکشانند. سیاست اشغال‌گرانه امپریالیست‌های آلمان در ایران، مانند انگلیسها و روسها در زیر پوشش گفتارهائی ازقبیل حفظ حاکمیت‌ایران و غیره پنهان بود. هدف واقعی سیاست آلمانها درایـران ضمن طرح پیشنهاد آنها به‌این

دولت به‌سال ۱۹۱۵ کاملاً آشکارشد، آنهاضمن این‌طرح‌می‌خواستند امضای‌مقاوله‌نامه‌ایرا به‌ایران تحمیل کنند که به‌موجب آن این دولت رُك و راست تحت‌الحمایه آلمان قرار می‌گرفت. انگلستان و روسیه‌تزاری درعین‌حال که اقدامهائی علیه دسایس‌آلمان در این زمینه‌انجام می‌دادند، نمی‌خواستند به‌دست دولت‌ایران‌بهانه‌ای بدهندتا به‌انگیزه‌درگیریش در جنگ به سود متفقین بعداً ادعای خسارت کند، بهتر دانستند که ایران رسماً وارد جنگ نشود و نسبت به‌روسیه و انگلیس موضع بیطرفانه‌ای به‌سود این دو دولت اختیار کند.

در نخستین ماههای جنگ در ایران تظاهرات ضد امپریالیستی پراکنده‌ای رویداد، قسمتی از این تظاهرات، علیه یکانهای ارتش روس‌که در برخی ازنقاط شمال ایران برای سرکوبی‌انقلاب پادگان بودند، انجام گرفت. دولت مستوفی‌الممالك که در اوت ۱۹۱۴ روی‌کارآمد اعلامیه‌ای مبنی برضرورت بیرون رفتن نیروهای روسی صادر کرد، اما این درخواست رد شد. درکنار مرزهای ایران نیروهای ترك، انگلیسی وروسی متمرکزشدند. دولت‌های متخاصم، بیطرفی‌ایران راکه در ۲ نوامبر ۱۹۱۴ اعلام شده بود، رعایت‌نکردند وعملیات جنگی را در سرزمین ایران آغازکردند.

## عملیات جنگی درایران ضمن‌آغازجنگ

در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۴ کشتی‌های نیروبر حامل ارتش زمینی انگلیسی ـ هندی، زیر حفاظت ناوهای جنگی وارد خلیج فارس شدند و از ۴ نوامبر عملیات جنگی را درقسمت جنوبی بین‌النهرین آغازکردند. این نیروها در دهم نوامبر آبادان را اشغال (دراین نقطه یکانی ازماه مه ۱۹۱۴ پادگان بود) وحتی دربندر بوشهر هم نیرو پیاده کردند، نیروهای انگلیسی ـ هندی‌که درخاك ایران و جزیره بوبیان متمرکز بودند به‌بین‌النهرین حمله و بصره‌را اشغال‌کردند. اینگونه شاهرگ مهم شط‌العرب‌که راه ورودکشتی‌ها از خلیج‌فارس به عمق عراق و جنوب‌غربی ایران به‌شمار می‌رفت، درنوامبر ۱۹۱۴ به‌تصرف‌انگلیسها درآمد. درلندن این منطقه را به‌عنوان یك‌مرکز استراتژیك به‌منظور تجاوز به‌خاك‌ایران وکشورهای عرب همسایه‌اش می‌شناختند و آن را حلقه‌ای از زنجیر مستملکات استعماری انگلستان درآسیا برمی‌شمردند. فرماندهی نیروهای‌آلمان ـ ترك هم به‌تمرکز نیرو دراین منطقه همت‌گماشت. درعین‌حال جاسوسان و عوامل اطلاعاتی آلمانـی و ترك در ایران به‌فعالیت می‌پرداختند. سلطان ترك به‌عنوان خلیفهٔ اسلام به کلیه مسلمانان سنی فتوای جهاد داد و اعلام داشت‌که دولت‌های روسیه، انگلستان وفرانسه تلاش می‌کنند تا «نور

آسمانی‌اسلام را خاموش‌کنند»، اما‌آلمان و اطریش ـ مجارستان را مدافع اسلام‌شناساند. مجتهدان شیعه هم درکربلا، نجف، سامره وکاظمین طی فتوای ویژه‌ای شیمیان رابه‌جهاد فراخواندند. گروهی از عوامل ویژه آلمانی به‌میان عربهای کوچ‌نشین و عشایر ایرانی خوزستان فرستاده شدند وضمن‌تحریک‌شان علیه انگلیسها، کوشش‌کردند تاآنها را به‌انجام پیکارهای پارتیزانی‌ضد انگلیسی وسوزاندن مؤسسات آنهادرصنعت نفت و انفجارلوله‌های نفت، برانگیزند. چون تولید نفت دراین هنگام‌که جنگ آغاز شده‌بود، برای انگلیسها دارای اهمیت حیاتی بود و سوخت ناوگان انگلیسی بانفت ایران تأمین می‌شد، انگلیسها یکانهائیرا به‌منظور پیکار با عشایر وجاسوسان آلمانی ازآبادان به‌اهواز و مسجد سلیمان اعزام‌داشتند. درنخستین‌ماههای‌سال۱۹۱۵ ـ ارتش‌بریتانیا یك رشته نبردهای پراکنده‌ایرا درمنطقه رودکارون وکرخه علیه این پارتیزانها انجام‌داد. در ژوئن ۱۹۱۶ ـ لوله‌های نفت‌که مدت ۵ ماه ازکار افتاده بودند، دوباره ترمیم شدند. حفظ لوله‌ها و به‌طورکلی صنعت‌نفت، به‌عهده یکانهای‌کوچکی از ارتش انگلیس واگذارشد، این یکانها قسمت‌جنوب غربی ایران ازخلیج فارس تا اهواز ومیدان نفتون را درگرماگرم نبرد زیر اشغال‌داشتند (این منطقه به‌جبههٔ کارون موسوم بود).

یکی دیگر از مراکز عملیات جنگی، مناطق شمال غـربی ایران بـود. اشغال این مناطق طبق طرحهای جنگی آلمان ـ ترك انجام گرفت، بنابود نیروهای ترك ازاین‌نقاط به‌مـاوراء قفقاز هجوم برند وپس از اشغال گذرگاه منطقه باکو ـ آسیای میانـه، همهٔ مسلمانان این منطقه، ازجمله ایران و افغانستان را به «جهاد مقدس» برانگیزند. در اثر فعالیت‌های سری‌گروههای انقلابی محلی و تحریك شبکهٔ جاسوسی ترك ـ آلمانی‌درمنطقهٔ ارومیه تقاضای خروج ارتش روس از خاك ایران شدت‌گرفت وجنگ‌های پارتیزانی علیه روسها آغازگردید. دراکتبر ۱۹۱۴کردان ترکیه تصادفاً به‌خاك‌ایران تجاوز و ازکردهای ایرانی وفدائیان‌محلی پشتیبانی‌کردند، اینان‌علیه یکانهای روسی پادگان ارومیه واردنبرد شدند. درنوامبر ۱۹۱۴ دوسواری قمیش (جنوب غربی‌قارص) ضربت‌اصلی را به‌روسها وارد آوردند، ارتش ترك هم درناحیه خوی، سمت به‌ساوجبلاغ به‌خاك ایران تجاوزکرد و با پادگان روسی این‌ناحیه که درجناح چپ ارتش‌قفقاز موضع داشت درگیر نبرد شد. در۱۹ دسامبر ۱۹۱۴ به‌یکانهای روسی‌که از این منطقه دفاع می‌کردند دستور داده شد به‌جلفا عقب‌نشینی کنند، ارتش روس بدون درگیری شهرهای منطقه ارومیه، ساوجبلاغ وتبریز را تخلیه وبه‌سوی مرز عقب نشست. با این‌نیروهای روسی‌هزاران تن ازساکنان مسیحی منطقه فرارکردند و به‌خاك روسیه پناه بردند.

با عقب‌نشینی ارتش روس، یکانهـای ترك ـ کرد در دسامبر ۱۹۱۴ ساوجبلاغ

و نقاط دیگر را اشغال کردند. درآغـاز سال ۱۹۱۵ ایـن یکانها وارد شهرهای ارومیه، مراغه، خوی وتبریز شدند. ارتش ترك و چریکهای کرد به‌امرونهی در مناطق زیر اشغال خود پرداختند و به‌تاراج اموال ساکنان دست‌زدند. درمناطق اشغال شده وحتی در خود تهران تبلیغاتی به‌منظور ورود دولت ایران به‌جنگ، به‌سود آلمانها، شدت گرفت. اما تبلیغات پان‌اسلامیست‌ها و پان‌ترکیست‌ها درمناطق زیر اشغال ترکها به‌کامیابی نرسید، چون ترکها با مردم صلح‌جوی ساکن این‌مناطق بابیرحمی رفتار می‌کردند.

سرکوبی تـرکها به‌وسیلهٔ ارتش روس، هنگام عملیات ساری قمیش، درجبهه قفقاز، نقشه‌های فرماندهی آلمان ـ ترك را نقش برآب کرد. دیری نپائید نیروهای زیر فرماندهی ژنرال چرنوزوبوف، فرمانی دریافت‌کردند تاتعرض علیه ترکها راآغاز کنند. در۲۸ژانویه ۱۹۱۵ ارتش روس ضمن نبردی درناحیه صوفیان برترکان پیروز شد و یکانهای ترك ـ کرد را ناگزیر به‌فرار کرد، اینان ناچار شدند به قطور، دیلمقان و مراغه عقب بنشینند. در ۳۰ ژانویه ۱۹۱۵ یکانهای ارتش روس بدون جنگ تبریز را اشغال کردند. تعرض بعدی روسها به‌سمت ارومیه و ساوجبلاغ و به‌سال ۱۹۱۵ در قطور با موفقیت انجام گرفت، ارتش ترك و یکانهای سوار محلی در همه‌جا ناگزیر شدند به‌باختر عقب‌نشینی کنند، اما قسمتی ازآنها درنزدیکی دریاچه ارومیه ماندند. نبردهای بعدی میان‌نیروهای منظم‌ترك و روس از آذربایجان ایران به‌منطقه وان و کردستان ایران منتقل گردید. و. ای. لنین ضمن ارزیابی وضع موجودآنزمان درآغازجنگ نوشت: «ایران دراین‌جنگ رسماً بی‌طرف است. اما عملاً روسها و انگلیسها از یکسو ـ ترکها وآلمانها ازسوی دیگر در ایران با هم می‌جنگند وسرزمین ایران مورد تاراج، ویرانی وکشتار هر دو دسته قرار می‌گیرد».

## موافقت‌نامهٔ انگلیس ـ روس به‌سال ۱۹۱۵

درسالهای جنگ با وجود اینکه دو دولت روس و انگلیس دربارهٔ مسائل جنگ با یکدیگر مشاوره می‌کردند و هماهنگ بودند، اما درصحنه ایران تضاد این‌دو دولت برسر برتری امتیازات انحصاری کشور ایران روز به‌روز شدت می‌یافت. درپی مذکرات سری طولانی سرانجام به‌روسیه وعده‌داده شد پس ازپایان جنگ، بغازهای دریای سیاه به‌تصرف روسها درآید، دیپلماسی انگلیس هم این امتیاز را گرفت که دولت روسیه تسلط انگلیسها را بر منطقه بی‌طرف ایران (قرارداد ۱۹۰۷) به‌رسمیت بشناسند. در مـارس ۱۹۱۵ یاد داشت متقابلی میان دیپلماتهای دو دولت در این‌باره رد وبدل شد (سوزانف ـ گری) که متمم قرارداد ۱۹۰۷ این‌دوکشور بشمار آمد، به‌موجب این موافقت‌نامه تقریباً سرتاسر منطقهٔ

بی‌طرف به‌استثنای مناطق اصفهان و یزد و منطقه کوچکی مجاور محل اتصال مرزهای ایران و افغان، به‌منطقه نفوذ انگلستان افزوده شد. ضمناً فعالیت بانك شاهنشاهی‌انگلیس درمنطقه نفوذ روس در این موافقت‌نامه قیدگردید. این مقاوله‌نامه تسلط بی‌چون‌وچرای انگلستان را درمنطقهٔ بیطرف محرزکرد، اینگونه سرزمین ایران به‌طورکلی به‌دو منطقه نفوذ میان امپریالیست‌های شمال وجنوب تقسیم گردید و ایران «تقریباً به‌صورت کشوری مستعمره درآمد».

## وضع داخلی ایران

جنگ باعث بینوائی و تنگدستی بیشترتوده‌های مردم ایران‌گردید، استثمار توده‌ها شدت‌یافت وشرایط‌لازم اقتصادی برای فعالیت سریع‌جنبش‌آزادی ملی‌توده‌ها فراهم گردید، البته در رأس این‌جنبش بازهم بورژواهای ناتوان محلی‌قرار داشتند. دراثر کاهش‌کالاهای وارداتی به‌ایران شرایط مساعدی برای پیشرفت بورژوازی داخلی پدید آمد. گروههای بورژوا ـ مالك و خرده بورژوازی، در استفاده از وضع موجود به‌منظور انجام عملیات بورس‌بازی شتاب می‌کردند. احتکار انواع‌کالاها، کمك مالی‌خارجی به‌برخی از اشخاص، امکان انجام معاملات بازرگانی با بعضی از واحدهای نظامی خارجی و سرانجام شدت استثمار زحمتکشان، تا اندازه‌ای باعث افزایش سرمایه‌های شخصی و رشد تولید کالاهای محلی‌گردید. اشغال برخی از مناطق به‌وسیله نیروهای نظامی خارجی، و حتی تلاش امپریالیست‌ها برای تحمیل برخی از هزینه‌های عملیات جنگی به‌دوش ایرانیان (مثلاً تعمیرلوله‌های نفت شرکت‌نفت ایران‌وانگلیس) باعث برانگیختن خشم مردم ایران‌گردید و روحیه ضد امپریالیستی‌گروههای میهن‌پرست جامعه ایران را توان بخشید. درشرایط فشار و زور امپریالیست‌های روس و انگلیس وگرایش نسبی ایرانیان به‌امپریالیسم‌آلمان که درایران مواضع اقتصادی مهمی‌را دراختیار نداشت، نمایندگان طبقه حاکم به‌دو دسته تقسیم شدند، عده‌ای سیاست انگلیس و روس راعیناً در ایران اجرا می‌کردند وعده دیگر هواخواه‌آلمانها بودند. گروههای دست‌راستی ایرانی‌کوشش‌می‌کردند با روش‌کجدار ومریز با این دوگروه‌بندی جنگی بیگانه رفتارکنند واز تضاد میان‌آنها بهره ببرند.

گیرودار جنبش آزادی ملی درایران به‌فعالیت‌های حزب دمکرات ایران و کمیته پان اسلامیسم «اتحاد اسلام» که ضمن آغاز جنگ با شرکت عوامل ترك درتهران‌تشکیل گردید، وابسته بود.

هنگام انتخابات مجلس سوم حزب دمکرات دوباره تجدید سازمان یافت و توانست

محبوبیتی کسب کند وفراکسیون‌متنفذی را درمجلس پدیدآورد. درنتیجهٔ پیکاراین‌فراکسیون درآغاز سال ۱۹۱۵ تقریباً تمام مجلس جانب حزب دمکرات را گرفت، پیکار علیه روس و انگلیس را وظیفهٔ هر ایرانی وطن‌پرست اعلام داشت وآشکارا به‌سود آلمانها نظرداد. روزنامه ارگان حزب دموکرات «ایران‌نو» ضمن تائید آلمانها نوشت‌که گویا هدف‌آلمانها فقط بازرگانی در ایران است، و اینکه اینها به‌استقلال‌کشور ایران کاری ندارند، بلکه برعکس تا آنجاکه بتوانند از استقلال ایران دفاع می‌کنند. کمیته دموکراتها در تهران، ارتباط‌کامل‌خود را بامهاجران ایرانی‌ایکه دربغداد، اسلامبول و برلن‌کمیته‌حزب‌دمکرات تشکیل داده بودند، برقرارکرد.

کامیابی مهم حزب دمکـرات تشکیل کابینه دولت به سال ۱۹۱۵، زیر ریاست مستوفی‌الممالك بود، درترکیب اعضای این‌دولت وزیران آلمان دوست شرکت داشتند. حزب دموکرات خواهان لغو رژیم‌کاپیتولاسیون، قطع اداره امور پستی به‌وسیله‌خارجیان، داشتن استقلال در اداره امور مالی دولت، اقدام قاطع دولت به منظور حفظ حـاکمیت ایران بود.

هنگام‌گشایش مجلس سوم سازمان حزب دموکرات بگونهٔ چشم‌گیری تقویت شد و این پدیده درفعالیت دولت بسیار مؤثر واقع‌گردید. ضمن یادداشتی‌که دولت ایران‌به‌سفیر روس‌داد، از او خواست تا اقدامهائی به‌منظور بیرون بردن ارتش روس از ایران به‌عمل آورد. دولت ایران درماه مه ۱۹۱۵ از دولتهای انگلیس و روس خواست‌که درآمدهای گمرکی‌ایکه از آغاز جنگ تاکنون به‌ایران پرداخت نشده، تحویل دهند و ضمناً سررسید پرداخت قسط وامها را تا ژوئن۱۹۱۸ به‌تعویق اندازند.

دولت‌های انگلیس وروسیه تزاری‌که درایران به‌یکانهای نظامی‌شان تکیه‌داشتند، مداخله درامور داخلی ایران را دنبال‌کردند و کوشیدند در کابینه بحران پدید آورند و وزیران هواخواه خودشان را در دولت به‌کار گمارند. درنتیجهٔ مداخله امپریالیست‌های خارجی، از اوت ۱۹۱۴ تا نوامبر ۱۹۱۷ درتهران ده‌بارکابینه ایران دچار بحران‌شد.

## فعالیت شبکه‌جاسوسی آلمانها وترکها

به‌سال۱۹۱۵ تبلیغات‌آلمان دوستی درایران به‌کامیابی چشم‌گیری نائل‌آمد. اخبار گسترده‌ای دربارهٔ پیروزیهای درخشان و عالی بودن اسلحه آلمانها، دربارهٔ وضع وخیم کشورهای متفقین درکلیه جبهه‌های جنگ در سرتاسرکشور ایران ازطریق شبکه‌جاسوسی آلمان ـ ترك پخش می‌شد، شایعاتی منتشرگردیدکـه گویا تمام آلمانها و در رأس آنها

قیصر آلمان، ویلهلم دوم به‌دین اسلام گرویده‌اند، ضمناً دربارهٔ خویشاوندی «گروههای آریائی» ملت‌های آلمان و ایران تبلیغات گسترده‌ای منتشر شدند. ضمن اعلامیه‌ها و تحریکات شفاهی شبکه جاسوسی آلمانها از کلیه مردم مسلمان دعوت می‌شد تا بایکدیگر متحدشوند و کمیته‌های پان‌اسلامیسم تشکیل‌دهند وباکشورهای متفقین به پیکار برخیزند، اطمینان داشته‌باشند‌که دولت‌آلمان گویا دوست‌همه‌دولتهای مسلمان‌است واصلاً به‌خاطر آنهاست‌که با انگلستان و روسیه واردجنگ شده است.

دربهار ۱۹۱۵ هیئتی‌آلمانی زیر نظر نیدرمایر و گن‌تینگ همراه ۲۲۰ سرباز ترک با وسائل حمل و نقل و اسلحه و پول از بغداد به‌قصر شیرین وارد شدند، اینها عازم افغانستان‌بودند. هیئت نیدرمایر مدتی دراصفهان که‌مرکز فعالیت‌های شبکه‌جاسوسی‌آلمانها بود، ماند، سپس به‌سوی‌کابل رهسپار گردید، قسمتی از همراهانش را با اسلحه و طلا در ایران به‌جاگذاشت، ضمناً درطول‌خط سیر این گروه به‌افغانستان تبلیغات گسترده‌ای به‌سود دولت‌آلمان انجام داد.

فعالیت شبکه جاسوسی‌آلمان ـ ترک‌آشکارا درمناطق مرکزی وجنوبی ایران‌به‌ویژه در آستانه روزهای عزاداری محرم (نوامبر ۱۹۱۵) گسترش یافت. به‌شعبه‌های بانك و کارمندان انگلیسی وروسی‌در کرمانشاه، بوشهر، سلطان‌آباد، شیراز، اصفهان، یزد، کرمان و همدان حمله شد. این‌جاسوسان از گرایش‌آلمان‌دوستی دموکراتها درمجلس ودولت‌ایران بهره بردند وکوشش‌داشتند ایران‌را به‌اتحاد جنگی‌آلمان و ترك علیه متفقین‌وارد‌کنند.

## قیام درشیراز

اوضاعی‌که به‌سال ۱۹۱۵ درشهرهای مهمی چون شیراز، کرمان و اصفهان پیش آمد، دلیل برآن بود‌که این‌نقاط نه‌تنها مراکز فعالیت شبکه جاسوسی‌آلمان، بلکه کانون‌های جنبش‌آزادی ملی‌که سخت با انگلیسها دشمنی می‌ورزیدند، بودند. یگانهای ژاندارم یگانه نیروهای مسلح‌محلی‌در این شهرها بودند‌که زیرنفوذ سازمانهای محلی حزب‌دمکرات و جاسوسان آلمانی قرار داشتند، ژاندارم‌ها در رابطه با حقوق ناچیزی‌که دولت به‌آنها می‌پرداخت بسیار آشفته بودند. به‌سال ۱۹۱۵ در شیراز «کمیتهٔ دفاع از استقلال ملی» تشکیل شد، این‌کمیته اعلام داشت باید برای حفظ استقلال‌کشور به‌نبرد مسلحانه دست زد و ازپندار آلماندوستی پشتیبانی‌کرد. کمیتهٔ نامبرده روزنامه‌ای هم منتشرکرد. علاوه براین کمیتهٔ «اتحاد اسلام» هم با شعار جهاد وتبلیغات پان‌اسلامیسم به‌فعالیت پرداخت. ضمن این پیکارها تاکتیك ترور انفرادی هم‌به‌کار برده می‌شد. در اکتبر ۱۹۱۵ سوءقصد-

هائی به‌جان مأموران انگلیسی انجام گرفت. شبکه جاسوسی آلمانها (بنا به‌گفته ژنـرال انگلیسی پ. سایکس شماره آنها درایران ۳۰۰ تن بود) تا آنجا که مـی‌توانست کوشش داشت ناسیونالیست‌ها را به‌قیام وادارد. در دهم نوامبر ۱۹۱۵ قیامی زیر رهبری کمیته قیام و شبکه جاسوسی آلمان به‌ریاست واسموس که خود را «ژنرال کنسول آلمان درجنوب ایران» می‌شناساند، آغـاز گـردید. بنا به‌دستور اوکنسول آلمـان به‌نام واسترو به‌کمك ناسیونالیست‌های ایرانی، کنسول انگلیس وبیشتر انگلیسها را بازداشت کرد.

دراین قیام یکانهای ژاندارم شرکت داشتند (یکانهای ژاندارم، نیروهای نظامی‌ای بودندکه زیر فرماندهی افسران سوئدی و ایرانی قرار داشتند، این سازمان به‌سال ۱۹۱۱ در ایران تشکیل‌شد) که درمیان‌آنها بسیاری هواخواه حزب دموکرات بودند. شعبه‌بانك شاهنشاهی شیراز به‌تصرف قیام‌کنندگان درآمد. عشایرکوچ‌نشین پیرامون فارس هم علیه انگلیسها قیام‌کردند و قسمتی از اینها تنگستانی‌ها بودند. در حدود ۵ ماه شیراز ومناطق مجاورآن، خودمختارانه به‌وسیلهٔ کمیته دموکرات‌ها اداره می‌شد.

دولت ایران زیر فشار امپریالیست‌های روس وانگلیس درتهران ناچار شد یکی از فئودالهای بزرگ‌فارس به‌نام قوام‌الملك را به‌والی‌گری‌فارس بگمارد، اومأموریت داشت که شورش فارس را فرونشاند. اما در دسامبر ۱۹۱۵ از قیام‌کنندگان شکست‌خورد. فقط هنگامیکه مقداری اسلحه و توپ با توپچی‌های «سپاهی هندی»، دربندرعباس ازانگلیسها دریافت‌کرد وتوانست چندتن خان‌را باخودهمدست‌کند، وبه‌وسیله‌آنها دسته‌های چریکی‌ای برای نبردآماده‌کند، دوباره حرکت به‌سوی شیراز را آغازکرد. او موفق شد اهل خمسه را با خود همدست‌کند ویکانهای ژاندارم لار را که از آلمانها وترکها پشتیبانی‌می‌کردند شکست دهد، وسرانجام به‌سوی شیراز حرکت‌کرد. اما پیش ازآنکه وارد شهر شودکشته شد، ولی پسرکوچکش یعنی قوام‌الملك‌کوچك قدرت را به‌دست‌گرفت و درآوریل۱۹۱۶ قیام شیراز را سرکوب‌کرد.

## رویدادهای کرمان واصفهان

در ماه مه ۱۹۱۵ هواخواهان حزب دموکرات وشبکه جاسوسی آلمانها زیررهبری برنستورف موقعیت بسیار خوبی درکرمان داشتند.

در سپتامبر ۱۹۱۵ هنگ ژاندارمری‌کرمان ازانجام دستورات فرماندهی ژاندارمری در تهران، سرپیچید. کمیته‌ای پدیدآمدکه طرح پیکار علیه کنسول‌های انگلیس و روس را درکرمان می‌خواست اجرا کند. ژاندارمها و یکانهای سازمان مجاهدین‌کرمان وابسته

به‌حزب دمکرات، شعبه بانك شاهنشاهی و ساختمان تلگرافخانـه انگلیسها را درکرمان اشغال کردند. درجنوب شرقی‌ایران جنبش مسلحانهٔ ضدانگلیسی‌درمیان عشایرآغاز گردید. گروه محافظ مرزی‌انگلیسی‌که درطول مرزهای شرقی‌ایران‌مستقر بودندکانونهای‌شورش را در شیراز و شهرهای دیگر درهم‌کوبیدند وگروههای وابسته به‌شبکه جاسوسی‌آلمان‌ـ ترك را درکرمان و بلوچستان ایران‌از مردم جدا ووادار به‌فرار کردند. شبکهٔ جاسوسی آلمان به اسارت انگلیسها درآمد. والی کرمان کـه خان بختیاری بود درآغاز جانب خیزندگان راگرفت، اما یـك‌باره تغییرجهت داد وبه‌سوی انگلیسها گرائید، یکانهای زیر فرمان والی در خلع‌سلاح قیام‌کنندگان شرکت کردند. در ژوئیه ۱۹۱۶ کرمان به‌وسیله انگلیس‌ها اشغال گردید.

در اصفهان تبلیغاتی‌جدی به‌سودآلمانها، با ورود مجتهد آقا نورالله به‌اصفهان‌ضمن نوامبر ۱۹۱۴، آغازگردید. اوضمن همکاری با شبکه جاسوسی آلمانها، گردهم‌آئی‌هائی در مسجدهـا سازمان‌داد، ضمن مـوعظه‌هایش به‌انگلیس و روس لعنت می‌فرستاد. حزب دموکرات ایران‌که درآغاز ۱۹۱۵ در اصفهان تجدیدسازمان‌یافته بود، به‌تبلیغ پندارهای خود در روزنامه محلی «زاینده‌رود» پرداخت. ضمن‌این تبلیغات تحریم ارزبانك‌شاهنشاهی وهمه بانك‌های خارجی از مردم تقاضا می‌شد. درآبادیهای پیرامون شهر، روحانیان‌علیه انگلیسها و روسها اعلام جهاد دادند. درهمه‌جا جوش وخروش درگرفت و این تبلیغات، مسلمانان متعصب و ناسیونالیست‌های دوآتشه را علیه انگلیسها برانگیختند. ساختمان‌ـ های بانکها و تلگرافخانه‌ها به‌وسیله ژاندارمها اشغال شدنـد. حتی قسمتی از بختیاریها که‌روحیهٔ انگلیسی‌خواهی‌را داشتند، همچنین مردم محلی‌به‌وسیله کنسول‌آلمان‌جمع‌آوری و مسلح شدند، عملاً اصفهان به‌وسیله کمیته‌ای اداره می‌شدکه در رأس آن بازرگانان بزرگ وروحانیان‌قرار داشتند واینها فقط به‌یکانهای مسلح‌نامبرده متکی بودند. کمیسیون ویژه‌ای مأمور جمع‌آوری پول و وسیله برای پیکارگردیدنـد. کمیتهٔ اصفهان دولت را آگاه‌کردکه آماده است برای‌بیرون راندن انگلیسها از اهواز به‌نبرد پردازد. این جنبش اصفهان پس از ورود ارتش روس درمارس ۱۹۱۶ به‌اصفهان، پایان یافت.

## سرکوبی جنبش آزادی ملی. تشکیل «کمیته دفاع‌ملی» درقم

امپریالیست‌های انگلیس وروس‌که ازجنبش‌آزادی ایرانیان و فعالیت شبکه‌جاسوسی آلمانها درایران به‌هرآس افتادند، بایکدیگر توافق کردندکه پادگانهائی در طول مرزهای

شرقی ایران به‌منظور پوشش مستقرکنند، در اکتبر ۱۹۱۵. به‌فرمان دولت تزاری روس یك سپاه اعزامی قزاق زیر فرماندهی ژنرال باراتوف دربندر انزلی پیاده شد. هم‌زمان با رهسپاری این سپاه از انزلی به قزوین، یکان روسی دیگری زیر فرمان ژنرال زولوتارف که درماه مه در قزوین مستقرشده‌بود، به‌تهران رهسپار گردید. در ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵ این سپاه‌تقریباً به‌نزدیکی پایتخت رسید وکرج را اشغال‌کرد. در ارتباط با نزدیکی نیروی‌عظیم روسی به‌پایتخت، اعضای سفارت آلمان و ترك، چندتن از وزیران و قریب ۴۰ نماینده مجلس و حتی عده‌ای از روحانیان، پلیس شهر ویکانهای‌ژاندارم ومجاهد درظرف یك‌روز تهران را ترك و به‌قم رهسپار شدند. احمدشاه درتهران ماند.

در قم «کمیتهٔ دفاع‌ملی» تشکیل شد، دراین‌کمیته بسیاری از اعضای‌حزب‌دمکرات شرکت داشتند. گردآوری پول، اسلحه وخواربار آغازگردید، گویا همه‌برای لشکرکشی به‌تهران ونبرد با نیروهای روسی وانگلیسی آماده شدند و یکانهائی ازکاشان و اصفهان به‌قم وارد شدند.

سپاه روس، که در قزوین، ینگی امام وکرج مستقر بود، درآغاز دسامبر ۱۹۱۵ به سوی همدان و قم رهسپار گردید در نبردهائیکه نزدیکی آبادی‌های ایلچی، سلطان بولاغ ولاله‌کیان در ۹ دسامبر ۱۹۱۵ روی‌داد نیروهای ژاندارم و چریکهای ملی‌که شماره‌شان ۷ هزارتن بود به‌کلی‌شکست خوردند. در۱۶دسامبرسپاه باراتوف، بدون‌توجه‌به‌مجاهدین، همدان را اشغال‌کرد.

یکانهای سوار ژاندارم و بختیاری زیر فرماندهی انقلابی نامدار به‌نام امیرحشمت که شماره‌شان به ۱۷۰۰ سوار می‌رسید و به‌منظور حمله به‌تهران در رباط کریم متمرکز شده‌بودنددر۲۲ دسامبر۱۹۱۵ به‌وسیله‌یکانهای قزاق‌روسی تارومار شدند وعقب‌نشستند، در ظرف همان‌روز، یکانهای‌سپاه روس‌که به‌سوی جنوب تهران پیشروی می‌کردند قم را به‌تصرف درآوردند. درنتیجهٔ به‌اصطلاح لشکرکشی ارتش روس به‌سوی تهران فعالیت جاسوسان آلمانی ـ ترك فلج شد. ضربت کوبنده‌ای به‌جنبش خروشان آزادی ملی ایران واردآمد.

هیئت «کمیته دفاع‌ملی» که‌گرداننده فعالیت‌های کمیته‌های فرعی ویکانهای مسلح بود ناچار شد با شتاب قم‌را ترك و از راه‌کاشان واصفهان به‌کرمانشاه‌رهسپار گردد.

## دولت «ملی» در کرمانشاه و عملیات‌جنگی درسال ۱۹۱۶

در فوریه ۱۹۱۶ یک دولت «ملی» زیر رهبری فئودال بزرگ و حاکم لرستان «نظام‌السلطنه» درکرمانشاه تشکیل شد. درترکیب این دولت رهبران حزب دموکرات‌و اعتدالیون شرکت داشتند. نمایندگان آلمان ـ ترک هم حتی در تشکیل این دولت‌مداخله کردند. سفیرانی از سوی این‌دولت به‌برلین و استانبول فرستاده‌شدند. آلمان امیدواربود که ضمن‌کمک به‌انجام طرح تشکیل این دولت درآینده ایران را زیر حمایت خود قرار خواهد داد.

دیری نپائید که میان دولت نظام‌السلطنه و رهبر حزب دمکرات، سلیمان‌میرزا، اختلاف‌نظر جدی در زمینه بسیاری از مسائل‌سیاسی پدیدآمد، انگیزه‌اش‌آن‌بودکه دولت «ملی» بیش ازحد زیرنفوذ فرماندهی ارتش ترک ـ آلمان قرارگرفت. «این دولت» تنی‌چند از دموکرات‌ها را که زیربار سیاست تحمیلی آلمانها وترکها نمی‌رفتند، و از منظورهای مغرضانه آنها مبنی‌بر اتحاد با ایران تبعیت نمی‌کردند، بازداشت‌کرد.

رویدادهای جنگ دراین‌هنگام وضع نامساعدی را برای دولت «ملی» پدید آورد. در ۱۹ مارس ارتش تزار اصفهان را اشغال‌کرد، یکانهای مجاهدی که به‌کرمانشاه اعزام شده بودند در اول ژانویه ۱۹۱۶ کنگاور را ترک‌کردند. در ۲۷ فوریه اینان به‌وسیله یکانهای اعزامی سپاه باراتوف شکست سختی خوردند و از کرمانشاه عقب نشستند، در دهم ماه مه قصرشیرین را از دست دادند. درماه مه ۱۹۱۶ این دولت «ملی»، رهبران حزب دموکرات و هواخواهان‌آنها و قسمتی از ژاندارمها به‌خاك ترکیه مهاجرت کردند. هنگام عقب نشینی به‌مرز نمایندگان دموکرات‌ها و اعتدالیون انحلال احزاب خود را اعلام داشتند.

به‌سال ۱۹۱۶ ارتش روس از قصر شیرین به‌تعرض ادامه‌داد و عملیات جنگی رادر خاك ترکیه به‌سمت‌موصل و خانقین آغازکرد. اما پس ازتسلیم انگلیسها درآوریل۱۹۱۶ به‌ترکهادرناحیه کوت‌العماره، فرماندهی‌ارتش‌ترك، نیروهای‌فارغ‌شده‌ازعملیات‌محاصره را

زیر اشغال ارتش روس بود؛ ترک‌ها مناطق باختری را تاهمدان در تصرف داشتند. ارتش انگلیس، جنوب ایران را اشغال‌کرده بود.

## یکان تفنگداران جنوب ایران

در تابستان ۱۹۱۶ نمایندگان انگلستان و روسیه در تهران به‌بهانه «حفظ نظم و امنیت» و حتی‌پیکار با خطر آلمان ـ ترك، دولت شاه را مجبور کردند با افزایش شماره افراد بریگاد قزاق ایران درشمال‌کشور تا۱۱ هزار نفر موافقت‌کند، در جنوب ایران هم سازمانی نظامی به‌نام پلیس جنوب که شماره‌آن بسته به‌نظـر فرماندهان انگلیسی باشد، ایجاد گردد.

درمارس ۱۹۱۶ یك هیئت نظامی ویژه‌ای زیرنظر ژنرال پ. سایکس وارد بندر عباس گـردید. مأموریت سایکس تشکیل یکان نظامی تازه‌ای از افراد محلی و فرماندهی افسران انگلیسی بـود، تا به‌وسیله‌آنها سرکشی عشایـر ضد انگلیسی را سرکوب کند، فعالیت شبکه جاسوسی باقیمانده‌آلمانها را ازمیان‌ببرد ومناطق‌جنوبی ایران را اشغال‌کند. سازمان این نیروی تازه انگلیسی «تفنگداران جنوب ایران» (S.P.R.) نامداشت[1].

افراد این یکان‌که ازساکنان محلی‌گرفته شده بودند، قسمتی از ژاندارمهای سابق بودندکه طبق نمونه ارتش‌انگلیس ـ هندی‌آموزش دیدند، درجریان سال ۱۹۱۶، مکران، کرمان، یزد، شیراز را اشغال‌کردند. مردم ایران دربرابر «پلیس‌جنوب» انگلیسی پایداری نشان دادند و بارها به‌آنها دستبرد زدند. با وجودکیفر سختی‌که درانتظار حمله‌کنندگان به‌این یکانها بود، یورش‌هـای ضدانگلیسی درجنوب ایـران ادامه داشت. طولانـی‌ترین زدوخوردهای نیروهای انگلیسی با این مخالفان، نبرد با عشایر بلوچ، بهارلو، وقشقائی بود. درکازرون افراد .S. P. R موردحمله جدی مخالفان محلی زیر رهبری‌کمیتهٔ‌حزب دموکرات‌قرارگرفته وازشهر بیرون راندمشدند. انگلیسها بیرحمانه خیزندگان‌را سرکوب کردند.

## جنبش جنگل

یکی ازکانون‌های پیکار ضد امپریالیستی مردم ایران در دوره جنگ جهانی اول،

---

۱. .S. P. R خلاصهٔ عبارت South Parsian Riflers یعنی‌تفنگداران جنوب ایران است.م.

شمال‌کشور ومناطق‌کوهستانی استان‌گیلان بود، دراین مناطق پارتیزانها مواضع خود را در جنگلهای سخت‌گذر برگزیدند و بنابراین پیکارجویان این منطقه به «جنگلی‌ها» نامیده شدند. رهبر پارتیزانهای جنگلی کوچك‌خان بود.

کوچك‌خان‌که فرزند یك بازرگان خرده‌پای رشتی بود از میان خرده بورژواهای شهری بپا خاست. اوکه آموزش دینی را فراگرفته بود فعالانه در انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران شرکت داشت. کوچك‌خان درآغاز جنگ به‌سوی فعالیت‌های‌کمیته «اتحاد اسلام» کشانده شد و در پایان به‌سال ۱۹۱۴ با چند تن از همفکرانش درگیلان به‌سازمان دادن یکانهائی به منظور شرکت در جهاد علیه خارجیها پرداخت. افراد این یکانها شامل دهقانان، دهقانان مزدورکرد، خرده بورژواها، صنعتگران و قسمت‌کوچکی از روحانیان، مالکان‌کوچك، و تا اندازه‌ای مالکان و روشنفکران بودند. برنامهٔ این‌گروه متحد شامل سه ماده بود: بیرون راندن اشغال‌گران و به‌چنگ آوردن استقلال ایران، برقراری نظم و سامان درکشور و از میان‌بردن بیدادگری، پیکار با بیداد وخودکامگی. شعار تبلیغاتی این گروه، اتحاد همه مسلمانان بود. رهبران این‌گروه، کمیتهٔ محلی «اتحاد اسلام» را تشکیل دادند، این‌کمیته شامل ۷۲ تن بود که بیشتر اعضای آن روحانیان محلی بشمار می‌آمدند.

شبکه جاسوسی‌آلمان ـ ترك در ایران به‌امید اینکه استانهای شمالی ایران را به منطقهٔ عملیات جنگی علیه روسها تبدیل‌کنند؛ با کوچك‌خان تماس گرفتند و به‌او اسلحه رساندند. درمیان جنگلی‌ها چند افسرآلمانی واطریشی وجود داشتند، اینان اسیران جنگی فراری از اردوگاههای روسی واقع در ترکستان بودند حتی چندتن افسر ترك هم درمیان جنگلیها دیده می‌شدند. جنبش جنگلی‌ها ازسوی مستوفی‌الممالك نخست‌وزیر وقت ایران تائید گردید.

یکانهای جنگل درنبرد علیه سپاه ژنرال باراتوف شرکت کردند. درآغاز ۱۹۱۶ ارتش‌روس درناحیه ماسوله شکست‌سختی به‌جنگلی‌ها واردآورد، پس از این شکست‌تقریباً یك سال جنگلیها به‌هیچگونه عملیات رزمی تن درندادند. از سال ۱۹۱۷ اینان دوباره در گیلان نبرد را آغازکردند و نفوذشان در مناطق کناره‌ای مازندران و استراباد، گسترش یافت.

## وضع اقتصادی ایران درپایان جنگ

اشغال ایران به‌وسیله ارتش‌های دولت‌های متخاصم، انجام عملیات جنگی درخاك

این کشور و اقدامات سرکوب‌گرانه نیروهـای خارجی سخت وضع اقتصادی کشور را به نابسامانی کشاند.

جنگ، ارتباط اقتصادی داخلی استانها را فلج کـرد و زیان فراوانی به بازرگانی خارجی ایران وارد آورد. ازسالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷-۱۹۱۸ صدور پنبه ایران از ۸۳ میلیون قران به۲۵ میلیون قران کاهش یافت؛ برنج از ۴۱ میلیون قران به ۲۰ میلیون قـران رسید؛ خشکبار از ۷۰ میلیون به۴۸ میلیون قـران؛ و غیره. کاهش میزان بازرگانی با روسیه، به‌ویژه سقوط فاحش صادرات به‌این‌کشور درسالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۷ یکی‌ازانگیزه‌های مهم کاهش کشت‌پنبه، برنج وفرآورده‌های‌دیگر گردید واینگونه‌بورژوازی بازرگان را در رابطه با فروش مواد خام به‌روسیه، به‌ورشکستگـی کشاند. درآمد گمرک به‌شدت کاهش یافت‌بگونه‌ایکه دولت از پرداخت اقساط وامهای‌انگلیس و روس عاجزماند، درماه مارس ۱۹۱۵ مجلس سوم اعلام داشت‌که کمیسیون مالی باید از ایرانیان تشکیل شود و قانون فراخوانی بیگانگان برای اداره امور مالی‌کشور لغوگردد. اما درنیمه سال ۱۹۱۶ مشاوران انگلیسی و روسی در وزارت دارائی ایران‌حضور داشتند. کمیسیون‌مالی ایران‌تبدیل به‌آمیخته‌ای از مشاوران‌مالی‌انگلیسی ـ روسی‌ـ بلژیکی ـ ایرانی گردید.

درشرایط جنگ، نمایندگان بورژوازی ملی ازسرمایه‌گذاری برای تولیدات صنعتی خودداری‌کردند، برترشمردند سرمایه‌هایشان‌را نگاهدارند، یا برای تولیدکالاهای‌کوچک،

به‌سختی کاهش خواربار احساس می‌شد، و از سال۱۹۱۷ به‌بعد تقریباً درتمام نقاط‌ایران، قحطی و بیماریهای واگیردار، درگرفت. ساکنان از محل‌های ویران شده‌شان پراکنده شدند. درآغاز سال۱۹۱۷ وضع اقتصادی ومالی کشور به‌شدت بحرانی بود.

## انقلاب فوریه۱۹۱۷ درایران وروسیه

درفوریه ۱۹۱۷ در روسیه، انقلابی بورژوا ـ دموکراتیک‌رویداد، انتشار این خبر درایران‌شور وشوق فراوانی با امید دگرگونی‌سیاست خارجی روسیه، در توده‌های‌ایرانی پدیدآورد. این واقعیت‌که خودکامگی‌تزار روس ازمیان رفته بود، امکان دگرگونی‌روابط مردم ایران را با ملت روس نوید می‌داد، بنابراین ایرانیان نسبت به‌مردم انقلابی روس احساسات بسیار مهرانگیزی داشتند.

حزب دموکرات‌که‌هنوز نیروی فعال خود را حفظ‌کرده بود، سازمانش را درپایتخت وشهرهای‌دیگر‌تجدیدکرد وبه‌تبلیغات ضدانگلیسی در روزنامه‌های‌وابسته، ازقبیل«ایران»، «نوبهار»، «زبان‌آزاد» پرداخت و سیاست استعماری انگلستان را در ایران فاش‌کرد. پیکار انتخاباتی‌مجلس چهارم آغازگردید. دراین‌هنگام درمواضع‌حزب دموکرات ایران دوجهت کاملاً مشخص به‌چشم می‌خورد: جناح چپ‌که فعالانه علیه ارتش‌های روس و انگلیس پیکار می‌کرد و خواستار پیشرفت مبارزهٔ جانانه ضد امپریالیستی بود؛ جناح راست‌که از نمایندگان اشراف فئودال، بورژواهای بازرگانی‌کلان و دیوان سالاران تشکیل می‌شد، در موضع مقاومت منفی باقیماند.

درماه مارس ۱۹۱۷ درتهران «کمیته مجازات» تشکیل شد، درترکیب این کمیته احسان‌الله‌خان و دموکرات‌های دیگر شرکت داشتند. «کمیته مجازات» پیکار خود را بر مبنای‌ترور انفرادی انگلیسی‌خواهان شناخته‌شده، آغازکرد و به‌انجام چند ترورپرداخت، نخست‌وزیر، وثوق‌الدوله واحمد شاه‌را هم‌تهدید به‌مرگ‌کرد. درماه مه؛ پس ازاستعفای کابینهٔ وثوق‌الدوله‌دولت تازه‌ای شامل‌وزیران دموکراتهای راست‌روی کارآمد وانتخابات مجلس‌چهارم‌را اعلام داشت. شرکت دوبارهٔ وثوق‌الدوله و وزیران انگلیسی دوست‌دیگر دراین‌کابینه، باعث‌آشفتگی و خشم فراوان درشهر گردید. در ژوئیه ۱۹۱۷ یك روز پیش از اجرای برنامه سوء قصد به‌وثوق‌الدوله، اعضای «کمیته مجازات» لو رفتند، عده‌ای بازداشت شدند وکمیته منحل‌گردید، چند تن ازاعضای این‌کمیته ازجمله احسان‌الله‌خان فرارکردند و به‌گیلان نزد جنگلیها رفتند.

سیاست‌خارجی دولت‌موقت‌بورژوازی روسیه همانگونه‌مانندزمان تزار،امپریالیستی

بود. فرق دیپلماسی‌دولت‌موقت روسیه دربارهٔ روابط ایران بادولت تزاری درآن بودکه هم‌اکنون سرکوبی جنبش‌های آزادی ملی و ضد امپریالیستی مردم ایران به‌ابتکار دولت انگلستان واگذار گردید. عملاً هیچگونه دگرگونی اصولی‌ای در سیاست روسیه پس از انقلاب فوریه روی نداد. سفیر روس مینورسکی، ژنرال باراتوف وسرهنگ بیچرخوف با نیروهای زیر فرمانشان همانگونه درایران ماندند.

درجواب مراجعه محافل اجتماعی ایران، وزیرخارجه دولت موقت‌روس میلیوکف در ۱۷ مارس ۱۹۱۷ به‌سفیرش مینورسکی درتهران آموزشهای زیر را داد: «لازمست به‌اطلاع دولت شاه برسانید، که دولت روسیه مانند پیش از سیاست همکاری متقابل با دولت‌بریتانیادرامورایران‌پیروی‌می‌کند و.....سیاست دولت‌روس هیچگونه‌دگرگونی‌ای‌را تحمل نخواهدکرد.... اما درنظر داشته باشید به‌انگیزه نظام جدیدیکه ما داریم مبادا آشکارا علیه‌گرایش‌های لیبرالی درایران تظاهرکنید. بنابراین بهتر است دراین‌گونه‌موارد ابتکار را به‌دست سفیرانگلیس بدهید وفقط از اقداماتش پشتیبانی‌کنید». جانشین میلیوکف درمقام وزارت امورخارجه، یعنی میلیونر نامدار ترشچنکف به‌نوبه خود در۹ مه ۱۹۱۷ به‌مینورسکی تلگرامی به‌شرح‌زیرفرستاد: «جهت‌کلی سیاست ما درایران، همانگونه‌که‌سلف من‌یادآوری‌کرده، مانندپیش همکاری متقابل‌کامل با انگلیسها خواهد بود» درهمان‌هنگام دولت موقت روس به‌سفیر انگلیس در پتروگراد دربارهٔ استواری سیاست همکاری متقابل دو دولت درایران‌اطمینان داد وبه‌ویژه یادآوری‌کردکه روسها «دلیلی‌مبنی برگرایش‌شان به‌دموکراتهای ایران نمی‌بینند».

به‌سال ۱۹۱۷ عملیات جنگی درخاك ایران به‌شرح‌زیرگسترش یافت.

درماه مارس ترکها پس ازنبردهای سرسختانه با ارتش روس درایران ناگزیرهمدان، کرمانشاه را ترك وعقب‌نشینی‌کردند. ارتش روس به‌تعرض خود درخاك ترکیه ادامه‌داد و تا سرزمین‌های جنوبی خانقین و قزل‌رباط پیش‌راند. دولت موقت روس‌که قصد ادامه جنگ را داشت نیروهای اضافی به‌ایران فرستاد. از اول‌مارس ۱۹۱۷ نیروهای روسی‌که درشمال‌ایران به‌سر می‌بردند اقدام به‌تشکیل‌کمیته‌های سربازی‌کردند و دربرخی موارد، اتحادکمیته‌های‌سربازی ـ افسری وشوراهای‌کارگری ـ دهقانی وگزینش‌کمیته‌های اجرائی را عملی ساختند، این سازمان‌ها نمایندگان منافع دهقانان، کارگران، بازرگانان روسی مهاجر درایران بودند. شوراها وکمیته‌های اتباع روسی درایران ارتباط خود را باشوراهای باکو، تفلیس و تاشکند برقرار کردند. درچندکمیته سربازی بلشویك‌ها نفوذ داشتند. در تبریز شورای نمایندگان سربازان و کارگران درست شد، این شورا کارهای تبلیغاتی وسیعی روی ارتش انجام می‌داد و ارتباط خود را باکمیتهٔ ایالتی حزب دموکرات برقرار

کرد. درچند شهر ایران شوراها همراه سازمانهای حزب دموکرات، تظاهرات اول ماه مه و ژوئیه ۱۹۱۷ را برگزار و ضمن‌آنها اعتراض خود را علیه سیاست‌خارجی امپریالیستی دولت روسیه اعلام داشتند. در اوت ۱۹۱۷ در تبریز ضمن کنفرانس کمیته ایالتی حزب دموکرات‌که درآن ۴۸۰ نماینده شرکت داشتند، استقلال حزب دموکرات آذربایجان‌اعلام شد، کمیته مرکزی این حزب انتخاب گردید و در رأس کمیته مرکزی، ایرانی انقلابی محمد خیابانی قرار گرفت.

دراثر انقلاب روسیه توده‌های وسیع ایرانیان‌که به‌ماوراء قفقاز وترکستان‌مهاجرت کرده بودند به‌پیکارهای‌سیاسی‌کشانده شدند. به‌سال۱۹۱۶ درباکوکارگران ایرانی‌صنعت نفت یك سازمان سیاسی سوسیال ـ دموکرات به‌نام «عدالت» به‌وجود آوردند. این‌حزب به‌شکل یك‌حزب پرولتاریای بین‌المللی سازمان یافت. درماه مه۱۹۱۷ ضمن‌کنفرانس‌باکو برنامه‌آن‌مورد تائید قرارگرفت‌وکمیته مرکزی برای خود برگزید. درصدر این‌کمیته‌کارگر انقلابی نامدار اسدالله غفار زاده بود. هفته‌نامه «عدالت» که به‌زبان فارسی وآذربایجانی منتشر می‌گردید و مجلهٔ «بیرق‌عدالت» به‌عنوان ارگان حزب نشر می‌یافت. به‌سال۱۹۱۷ حوزه‌های حزب عدالت درماوراء قفقاز و ترکستان به‌فعالیت پرداختند. دربرنامه حداقل این‌حزب، یکی ازمسائلی‌که بایستی روی‌آن‌کار می‌شد، تشکیل وگسترش این‌سازمان در ایران ومتحدکردن‌کلیه عناصر انقلابی این‌کشوربود.

ویژگیهای ماههای فوریه ـ اکتبر ۱۹۱۷ فعالیت نیروهای‌آزادی ملی وپدیدآمدن حزب پرولتاریائی است،که شرایط لازم‌را برای مرحله‌نوین‌جنبش‌آزادی‌ملی درایران آماده کرد، فعالیت‌این‌نیروها ازانقلاب‌کبیر سوسیالیستی اکتبر روسیه‌الهام می‌گرفت.

# ایران زمان معاصر

# ۲۱

## جنبش آزادی ملی در ایران پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه کودتای دولتی ۱۹۲۱ م. (اسفند ۱۲۹۹ شمسی)

### انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه و ایران

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، دگرگونی ژرفی را در تاریخ جهان آغاز کرد. این انقلاب ضربت نیرومندی را به سیستم امپریالیستی، به سیستم مالکیت استعماری وارد آورد. انقلاب اکتبر مواضع مردم کشورهای استعمار زده و اسیر امپریالیسم، از جمله ایران را به منظور پیکار آزادی ملی، استوار کرد. این انقلاب راه انقلابهای آزادی بخش مردم زیر ستم امپریالیسم را گشود. اینگونه دورهٔ نوینی در تاریخ ایران آغاز شد.

از نظر روابط با کشورهای شرق، نخستین دولت شوروی کارگری ـ دهقانی، بر پایه اصول سیاست ملی لنینی، برابـری همه ملیت‌ها، احترام و حـاکمیت مردم شرق و پیشرفت صلح‌آمیز و روابط دوستانه با کلیه مردم را در برنامه کار خود گذاشت. در دومین کنگرهٔ شوراهای سرتاسر روسیه، لغو کلیه پیمانهای نا برابر با کشورهای خارجی اعلام گردید، به‌منظور افشای اصول سیاست تاراجگرانه دولت‌های امپریالیستی در ایران و کشور-های دیگر خاور، دولت شوروی کلیه متن پیمانها و موافقت‌نامه‌های سری دولت تزاری

و دولت موقت روسیه را با دولت‌های امپریالیستی دیگر انتشار داد. یکی از اسنادی که انتشار یافت، موافقت‌نامه سری روسیه تزاری باانگلیسها مبنی برتقسیم، منطقه «بیطرف» خاك ایران به‌سال ۱۹۱۵ بود.

در ۲۰ نوامبر (۳ دسامبر) ۱۹۱۷ اعلامیه‌ای خطاب به «کلیه مسلمانان زحمتکش روسیه و شرق» به‌این‌شرح انتشار یافت: «جمهوری روسیه و دولت کمیسارهای خلقهای شوروی بااشغال خاك کشورهای‌دیگر مخالف است.... پیمان تقسیم ایران را ملغی‌اعلام وآنرا از میان برده است. همینکه عملیات جنگی پایان یابد، ارتش روس‌ازایران خارج خواهد شد وایرانیان حق تعیین سرنوشت خود راخواهند یافت».

ضمن امضای قرارداد برست‌لیتوفسکی در ۲(۱۵) دسامبر ۱۹۱۷ در بارهٔ متارکهٔ جنگ، خروج نیروهای روسی و ترك از خاك ایران پیش‌بینی شد. در دسامبر ۱۹۱۷، دولت‌شوروی اعلامیه‌ای دربارهٔ تخلیه ایران از ارتش‌روس‌صادرکرد؛ این‌کار درژانویه آغاز ودر مارس ۱۹۱۸ پایان یافت. درایران فقط یکانهای گارد سفید زیر فرمان ژنرال باراتوف باقیماندند، که به‌خدمت انگلیسها درآمدند. در ۱۴(۲۷) ژانویه ۱۹۱۸ دولت شوروی طی یادداشتی الغای کلیهٔ پیمانها و قراردادهای نابرابر را با دولت ایران رسماً اعلام داشت وضمن‌آن یادآوری‌کردکه هیچگونه محدودیت یافشاری به‌حقوق مردم‌ایران مبنی‌بر به‌دست‌آوردن‌آزادی.واستقلال وارد نخواهدشد؛ ضمناً پیمان سال ۱۹۰۷انگلیس روسیه مبنی برتقسیم ایران به‌مناطق نفوذ، لغو گردید.

این تصمیمها واقدامات دولت نوبنیاد شوروی‌اثری ژرف روی مردم ایران‌گذاشت، توده‌های وسیع مردم با جوش و خروش از این اعلامیه‌ها استقبال‌کردند. دولت شاه‌زیر فشار افکارعمومی مردم ایران نـاگزیر شد در دسامبر ۱۹۱۷ دولت شوری را به‌رسمیت بشناسد.

به‌دنبال انقلاب اکتبر درایران‌جنبش دموکراتیك توده‌ای وآزادی ملی اوج‌گرفت. درهمه‌جا میتینگ‌ها و تظاهرات گسترده‌ای علیه سیاست امپریالیستی انگلیسها و برقراری روابط دوستانه با روسیه شوروی آغاز شد. در رشت، انزلی، تبریز، همدان، کرمانشاه، شوراهای محلی مشترکی شامل نمایندگان سربازان انقلابی روس و مردم ایران تشکیل گردید. درگیلان عملیات یکانهای پارتیزان جنگلـی شدت یافت، اینان قسمت مهمی از استان‌گیلان ازجمله مرکز آن، یعنی شهر رشت را اشغال‌کردند، هم‌اکنون جنگلی‌ها زیر شعارهای «ایران برای ایرانی‌ها» و«نابود باد انگلیس» پیکار را دنبال می‌کردند.

طبقه‌کارگر نوپای ایران فعالانه به‌پیکار بـرخاست و رفته رفته تـوانست رهبری جنبش آزادی ملی محلی را به‌دست‌گیرد. به‌سال ۱۹۱۸ در تهران اتحادیه‌های کارگران

چاپخانه‌ها، معلمان، نانواها، کارگران واگن، پست و مستخدمان تلگرافخانه‌ها تشکیل گردید. درتبریز، رشت وانزلی هم‌اتحادیه‌هائی‌درست شدند. اینان بدون واسطه ومستقیماً درجنبش‌های ضدامپریالیستی شرکت‌می‌کردند. سازمانهای‌حزب سوسیال دموکرات«عدالت» درشهرهای شمالی ایران سخت به‌فعالیت پرداختند، این‌حزب ازکارگران‌مهاجر ایرانی‌در پایان جنگ جهانی درباکو تشکیل شده بود.

در آذربایجان، فعالیت حزب دموکرات‌آذربایجان شدت یافت، این حزب ضمن‌اوت ۱۹۱۷ در چارچوب حزب دموکرات ایران تشکیل شده بود. عناصر این‌حزب، خرده بورژواها، مالکان پیشرفته، روشنفکران، روحانیان دون‌پایه و حتی‌کارگران و دهقانان بودند، این‌حزب خواهان پیکار سخت باامپریالیسم واجرای دگرگونی دموکراتیک‌درایران بود. جنبش‌های ضدامپریالیستی دراستانهای دیگر کشورهم اوج گرفتند.

## اشغال ایران‌به‌وسیله انگلیسها وموافقت‌نامه‌انگلیس - ایران

امپریالیست‌های انگلیسی از اینکه ارتش روس ایران را تخلیه کرد، بهره بردند. اینان می‌پنداشتند، با این اوضاع شرایط مساعدی را به‌منظور انجام طرحهای انقیاد دولت ایران و تصرف ماوراء قفقاز به‌دست‌آورده‌اند. انگلیسها همچنین از رشدجنبش‌های آزادی ملی در شمال ایران برآشفتند. و کوشش داشتندآنها را خفه‌کنند و نگذارند آثار این جنبش‌ها به‌مناطق دیگر ایران وبه‌هندوستان سرایت‌کند.

امپریالیست‌های امریکائی‌هم درسالهای۱۹۱۸-۱۹۲۰ می‌کوشیدند در ماوراءقفقاز نفوذ کنند واین منطقه را به‌شکل تحت‌الحمایه امریکا درآورند، یاآنکه اقلاً ارمنستان را زیرحمایت خود بگیرند. منظور امریکائیها خفه کردن قدرت شوروی و تصرف منابع نفت باکو بود.

انگلیسها به‌بهانهٔ پیکار علیه ارتشهای ترک و آلمان که درماه مه ۱۹۱۸، قسمت باختری آذربایجان ایران و تبریز را گرفتند، خود را برای اشغال ایران آماده‌کردند. در آغازسال۱۹۱۸، یکانهای انگلیسی زیر فرماندهی ژنرال دنسترویل، از راه همدان، قزوین، منجیل و رشت به‌سوی شمال ایران گسیل‌گردیدند. یك ستون از نیروهای انگلیسی زیر فرماندهی ژنرال مالسون به‌منظور تصرف استانهای‌کناره دریای خزر به‌سوی‌شمال‌خاوری ایران اعزام‌گردید.

اشغال‌گران انگلیسی باتظاهرات خشمگینانه و خصمانه مردم ایران روبرو شدند. میتینگ‌ها وتظاهرات اعتراض‌آمیز مردم آغازگردید، روزنامه‌های تهران علیه‌اشغال‌گران

مقاله‌ها منتشر کردند. در ماه مه ۱۹۱۸ در جنوب ایران (فارس) خیزش ضد انگلیسی قشقائی‌ها درگرفت.

انگلیسها درایران فقط ازپشتیبانی فئودالهای مرتجع بلندپایه وسرمایه‌داران‌وابسته (کمپرادورها) برخوردار بودند؛ ارتش بریتانیا از یکانهای گارد سفید روسی‌که در ایران استخدام‌کرده بودند، نیز بهره بردند. درپایان ژوئن، یکانهای انگلیسی زیر فرمان‌ژنرال دنسترویل، رشت و انزلی را اشغال‌کردند شوراهای محلی را منحل و رهبران آنها را به هندوستان تبعیدکردند. جنگلیهای زیر فرمان کوچک‌خان سخت دربرابر اشغال‌گران به پایداری پرداختند، اما بعدها کوچک‌خان در اوت ۱۹۱۸ از نبرد با انگلیسهادست‌کشید و با ژنرال دنسترویل به‌توافق رسید، به‌موجب این موافقت‌نامه‌کوچک‌خان ملزم شد، اجازهٔ عبور نیروهای انگلیسی را که به‌سوی باکو پیش می‌رفتند، بدهد، و خواربار این نیروها را تأمین‌کند، افراد انگلیسی را که به‌اسارت گرفته بود، آزادکند و غیره. دنسترویل هم موافقت‌کرد، قدرت کوچک‌خان را در گیلان به رسمیت بشناسد؛ اما منظور دنسترویل از این‌موافقت‌نامه‌مانوری‌بیش‌نبود، می‌خواست پایداری‌جنگلیها رادربرابر نیروهای‌انگلیسی ازمیان ببرد. دیری نپائید انگلیس‌ها پیمان خودرا شکستند ونیروهایشانرا برای سرکوبی جنگلیها مأمور کردند، اینگونه اینان ناگزیرشدند دوباره به‌جنگل‌پناه برند.

در اوت ۱۹۱۸ مداخله‌گران انگلیسی به‌کمك اس. ار.ها (سوسیال‌های‌انقلابی)، داشناك‌ها و منشویك‌ها باکو را به‌بهانه دفاع آن منطقه دربرابر حملهٔ ارتش ترك، اشغال کردند، اما ضمن ۱۴سپتامبر درآستانهٔ اشغال باکو به‌وسیله ارتش ترك، اینها با شتاب با اموال ربوده شده به‌انزلی برگشتند.

در نیمه سال ۱۹۱۸ سرتاسر خاك ایران زیر نظارت انگلیسها بود. در ۱۲ اوت یك دولت انگلیسی‌خواه به‌ریاست وثوق‌الدوله درتهران روی‌کارآمد. دراین‌هنگام افسران انگلیسی، بریگاد قزاق و یکانهای نظامی دیگر را درایران زیر فرمان داشتند. دولت وثوق‌الدوله به‌تحریك انگلیس‌ها، رسماً از پذیرفتن هیئت دیپلماتیك شوروی زیر نظر ای. ا. کولومیتزوف درژوئیه‌۱۹۱۸، خودداری‌کرد. در ۲نوامبر ۱۹۱۸ سربازان‌انگلیسی همراه با افرادگاردسفید روسی، هیئت نمایندگی شوروی را تارومار کردند، همکاران‌آنها را اسیر وبه‌عنوان‌تبعیدی به‌هندوستان فرستادند. فقط ای. ا. کولومیتزوف توانست‌بگریزد و خود را به‌مسکو برساند. دولت وثوق‌الدوله به‌سال ۱۹۱۹ یادداشتی به‌کنفرانس صلح پاریس تقدیم داشت‌که به‌موجب آن ادعای مالکیت قسمتی از خاك شوروی (آذربایجان شوروی، ارمنستان، قره‌باغ، قسمتی ازاستانهای داغستان وکناره‌دریای خزر) راداشت. درعین‌حال وثوق‌الدوله‌مذاکرات دربارهٔ موافقت‌نامه‌ای باانگلیسها راآغازکردکه‌به‌موجب

آن ایران به‌کشوری تحت‌الحمایهٔ انگلیسها تبدیل می‌شد.

با وجود روابط خصمانه دولت‌ارتجاعی وثوق‌الدوله باروسیه شوروی، این‌دولت کوشش داشت تا مردم ایران‌را ازبند اسارت امپریالیست‌ها آزادکند وبه‌تلاشهای خود در بارهٔ ایجاد روابط دوستانه با ایران ادامه داد. در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ دولت شوروی طی یادداشتی به‌دولت و مردم ایران دوباره اعلام داشت‌که دولت شوروی رژیم کاپیتولاسیون را لغو وازکلیهٔ امتیازاتی‌که دولت تزاری روس به‌زیان‌ایران‌کسب‌کرده چشم می‌پوشد. ضمن این یادداشت یادآوری شدکه دولت‌شوروی کلیه اشیاء قیمتی، بنگاهها وسرمایه‌های روسی موجود درایران را به‌ایران وامی‌گذارد.

درژوئیه۱۹۱۹دولت شوروی دوباره نماینده تام‌الاختیار خود، ای. ا. کولومیتزوف را به‌ایران‌اعزام‌داشت، اما ضمن‌راه، درجزیرهٔ‌آشوراده قزاقهای ایرانی به‌دستورانگلیسها او را دستگیر و در۱۴ اوت‌کشتند.

در۹ اوت۱۹۱۹ قراردادی‌که ازنظر مردم ایران اسارت‌بار بود بین ایران وانگلیس امضاء شد. به‌موجب‌این‌قرارداد انگلیسهاامکان‌یافتند، مستشاران خود را درکلیه وزارت‌خانه‌ها و ادارات ایران به‌کارگمارند؛ برای ارتش ایران افسر، اسلحه وسازوبرگ تأمین کنند، سازمان ارتش‌ایران را تجدید و نیروی مسلح یك‌پارچه‌ای زیرنظر افسران‌انگلیسی ترتیب دهند. برای انجام این اقدامات انگلیسها متعهدشدند به‌ایران وام بدهند. اما این وام پس از ابقای مستشاران انگلیسی در رأس مالیهٔ‌ایران، قابل پرداخت بود. انگلیسها می‌توانستند درایران راه‌آهن و وسایل ارتباطی دیگر ایجاد کنند. ضمن‌این قرارداد پیش‌بینی می‌شدکه‌کمیسیون مختلطی برای تجدیدنظر در تعرفه‌های گمرکی ایران تشکیل‌شود. اینگونه قرارداد تحمیلی سال ۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران، عملاً ایران را به‌کشوری تحت‌الحمایه انگلیس تبدیل می‌کرد والبته پایگاهی برای تحریکات واقدامات ضد شوروی انگلیسها درایران پدید می‌آمد.

انگلیسها بدون انتظار تصویب مجلس ایران، اجرای مواد این قرارداد را آغاز کردند. یك هیئت مالی انگلیسی زیر نظر «امیتاج اسمیث» به‌ایران وارد شد و در رأس بازرسی مالی‌کل ایران قرارگرفت. افسران انگلیسی قسمت‌های ارتش ایران را زیر نظر گرفتند. به‌سال ۱۹۲۰ مقاوله‌نامه گمرکی ایران و انگلیس‌امضاءگردید، وضمن‌آن‌عوارض گمرکی ناچیزی برای ورودکالاهای انگلیسی درنظرگرفته شد، اما برای‌کالاهای شوروی این عوارض به‌اندازه‌ای سنگین بودکه به‌تحریم ورود این‌کالاها می‌مانست. انگلیس‌ها همچنین«بانك شرق» وکمپانی «نفت‌شمال» را درایران‌تأسیس کردند، کمپانی‌اخیرمی‌کوشید منابع نفتی شمال ایران را تصرف‌کند. طرحهائی به‌منظور ایجاد راه‌آهن و راه‌های‌شوسه

درایران‌تهیه گردید. دربازارهای ایران منحصراً دادوستدکالاهای انگلیسی انجام‌می‌گرفت و طبعاً بهای کالاهای وارداتی انگلیسی‌که بدون رقیب در بازار معامله می‌شدند بسیار بالا بودند، ضمناً از سوی انگلیسها غله خریداری واحتکار می‌گردید. درنتیجهٔ این اوضاع بهای‌کالاهای ضروری اولیه ومواد خواربار بگونهٔ سرسام‌آوری افزایش یافت. واینگونه قحطی وبیماری سرتاسرکشور را فراگرفت.

انگلیسها درکلیهٔ امور ایران دخالت و امرونهی می‌کردند. دولت وثوق‌الدوله هرماه ۲۲۵ هزار لیره استرلینگ از انگلیسهاکمك مالی‌می‌گرفت وسیاست انگلیسی‌خواهی را درایران دنبال می‌کرد.

دولت بریتانیا برزندگی‌اجتماعی ـ سیاسی‌کشور ایران نظارت‌کامل داشت. انگلیسها شرکت‌کنندگان در جنبش‌های آزادی ملی و هواخواهان دوستی با شوروی را تارومار، چندتن را بازداشت و عده‌ای‌را تیرباران‌کردند یا تحت‌الحفظ به‌هندوستان‌فرستادند. ایران فقط اسماً خود را دولتی‌مستقل برمی‌شمرد. در ژوئیه ۱۹۱۹ هنگامیکه وثوق‌الدوله قرار داد۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران‌را برای‌تصویب به‌مجلس‌چهارم‌که تازه تشکیل‌شده بود، برد، لنین گفت: «انگلیس ایران‌را اسیر کرد».

اما این‌قرارداد انگلیسهانتوانست به‌مرحلهٔ اجرا درآید. طرحهای انگلیس‌ها به‌میزان زیادی در سایه سیاست دوستی شوروی نسبت به‌ملت ایران بزودی از هم پاشید. در ۲۸ اوت ۱۹۱۹ دولت شوروی خطاب به «کارگران ودهقانان ایران» اعلام داشت‌که‌دولت کارگران ـ دهقانان جمهوری روسیه رسماً اعلام می‌دارد، این‌قرارداد انگلیس ـ ایران را به‌رسمیت نمی‌شناسد. با استوار شدن موقعیت دولت روسیه‌شوروی و فشار افکار عمومی ایرانیان، به‌سال۱۹۲۰ مذاکرات ایران وشوروی دربارهٔ بستن‌پیمان میان دو دولت‌آغاز گردید و اینگونه موضع امپریالیسم انگلستان درایران به‌سستی گرائید.

تا اندازه‌ای انگیزهٔ فروریختن طرحهای انگلیسها در ایران تضاد سخت میان خود امپریالیست‌ها بود ایالات متحدامریکا و فرانسه دربرابر گسترش متصرفات استعماری انگلستان درجهان به‌ویژه درایران واکنش نشان‌دادند.

نیرومندترین ضربت را به‌موافقت نامه ۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران، گسترش جنبش آزادی ملی ایران وکشورهای همسایه‌آن یعنی ترکیه وافغانستان با الهام گرفتن‌ازانقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، واردآورد.

## اوج جنبش‌آزادی‌ملی درایران،قیام دمکرات‌ها درتبریز

امضای قرارداد انگلیس و ایران و امرونهی امپریالیست‌های انگلیسی دراین کشور موج خشم و اعتراض و اوج گیری جنبش ضد امپریالیستی را به‌ویژه در شمال کشور، برانگیخت. در بسیاری از شهرها میتینگ‌های توده‌ای، تظاهرات و «بست»ها درگرفت، تراکت‌ها و اعلامیه‌هائی با شعار «مرگ برانگلستان»، «مرگ بر دولت انگلیسی خواه وثوق‌الدوله» و غیره‌پخش شدند، روزنامه‌ها، شخصیت‌های‌اجتماعی برجسته، بسیاری از بازرگانان و نمایندگان روحانیان علیه این قرارداد به‌پا خاستند. سرتاسرکشور را جنبش ضدانگلیسی فراگرفت. قلع وقمع مداخله‌گران مسلح‌بیگانه به‌وسیله ارتش سرخ در درون روسیه و استقرار مجددقدرت شوروی درماوراء قفقاز، مردم‌را برای پیکارجانانهٔ‌آزادیبخش علیه اشغال‌گران انگلیسی و دست‌نشاندگان مرتجع ایرانی‌شان، تشویق کرد.

در ۷آوریل ۱۹۲۰ در تبریز قیام دموکراتهای آذربایجان زیر رهبری شیخ‌محمد-خیابانی و با پشتیبانی تمام مردم شهر آغاز گردید. درتبریز قدرت به‌دست «کمیسیون-اجتماعی» که ازسوی‌حزب دموکرات‌آذربایجان برای‌ادارهٔ قیام تعیین‌شده بود، افتاد ودر ژوئن ۱۹۲۰ دولتی ملی‌زیر رهبری شیخ‌محمد خیابانی درآذربایجان تشکیل گردید.

شیخ‌محمدخیابانی که ازمیان‌خانواده‌ای بازرگان‌به‌پاخاسته بود یکی‌از شخصیت‌های روحانی‌برجسته بشمار می‌آمد. درسالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹ درقیام‌تبریز شرکت فعال‌داشت. به‌سال ۱۹۰۹ به عنوان نماینده مجلس دوم برگزیده شد، در این مجلس به فراکسیون «دموکراتها» پیوست وعلیه سیاست امپریالیست‌ها پیکار می‌کرد. درنخستین سالهای‌جنگ جهانی اول او ضمن جنبش‌های ضدامپریالیستی، علیه انگلستان و روسیه‌تزاری وهمچنین علیه آلمانها و ترکها فعالیت می‌کرد. به‌سال ۱۹۱۸ هنگام اشغال تبریز به‌وسیلهٔ مقام-های‌نظامی ترك بازداشت وبه‌قارص‌فرستاده شد، به‌سال ۱۹۱۹ به‌تبریز بازگشت وتشکیل حزب دموکرات آذربایجان را اعلام‌داشت.

محمد خیابانی و هواخواهانش‌قاطعانه علیه قرارداد ۱۹۱۹ به‌پیکار برخاستند،برای استواری استقلال ملی، رژیم ایران را جمهوری اعلام داشتند، به‌اصلاحاتی‌دموکراتیك پرداختند، آذربایجان ایران را درچارچوب کشور ایران، خود مختار اعلام داشتند و با روسیه‌شوروی روابط بازرگانی و دیپلماتیك برقرارکردند. پس از قیام آوریل در تبریز، دامنه قدرت دموکراتها تا ارومیه، خوی، اردبیل، مراغه، سلماس، زنجان گسترده شد و آذربایجان به‌نام «آزادستان» اعلام گردید.

پس از آنکه دموکرات‌ها قدرت‌را به‌دست گرفتند اقدامهائی به منظور بهبود وضع توده‌های مردم انجام یافت. به‌خودسریها و بیدادگریهای مأموران شاه پایان‌داده شد. درشرایط‌کمبود خواربار پیکارعلیه احتکار انجام گرفت. بهای خواربار و کالاهای دیگر

کاهش یافت، مدرسه‌ها و بیمارستانهای تازه‌ای گشوده شدند.

قیام دموکراتهای آذربایجان اثر ژرفی روی موقعیت تهران گذاشت. دولت‌مرتجع وثوق‌الدوله زیر تأثیر گسترش جنبش‌های مردمی در ژوئن ۱۹۲۰ ناگزیر به‌استعفا شد و دولت مشیرالدوله روی‌کار آمد، در ترکیب کابینه تازه شخصیت‌های بورژوازی ملی شرکت داشتند، که علیه قرارداد ۱۹۱۹ ایران ـ انگلیس و پیروی دولت ایران ازسیاست انگلیس‌ها به‌کار پرداختند وخواهان روابط حسن‌همجواری بادولت روسیه‌شوروی بودند. این دولت مذاکره دوبارهٔ انعقاد پیمان شوروی ـ ایران را آغازکرد. درعین‌حال اقدام‌هائی را به‌منظور سرکوبی قیام دموکراتهای آذربایجان و جنبش‌آزادی ملی در استانهای دیگر انجام‌داد.

قیام دموکراتهای‌آذربایجان که عاملان‌آن، بازرگانان‌ملی، خرده‌بورژواهای‌شهری، بینوایان‌ساکن‌شهر وطبقهٔ‌کارگر تازه‌به‌دوران رسیده‌بودند، نقطه‌های‌ضعف فراوان‌داشتند. ویژگی رهبران بورژوای قیام که در رأس آنها شیخ‌محمد خیابانی‌قرار داشت، نااستواری و دودلی بود، اینان به پیکار جانانه‌ای علیه مرتجعان تن‌درندادند. هواخواهان‌مرتجعان را درتبریز و قزاقهای پادگان‌آن‌شهررا خلع‌سلاح‌نکردند؛ اقدامهائی‌به‌منظور مسلح‌کردن توده‌ها انجام ندادند و تنها به‌بسیج عده معدودی داوطلب پرداختند. مرتجعان بدون مانع درتبریز به‌کارشکنی سرگرم شدند، باهمفکرانشان درخارج ازشهر وحتی بافرماندهان ارتش شاه رابطه برقرار کردند. خیابانی به‌خواسته‌های دهقانان مبنی بر دگرگونی وضع موجود روستائیان توجهی نکرد و توده‌های اصلی دهقانان را در قیام شرکت نداد. با جنبش‌های آزادی ملی مناطق دیگر ایران تماسی نگرفت. طرفداران خیابانی از تاکتیک دفاع منفی پیروی می‌کردند وبه‌عملیات تعرضی دست نمی‌زدند، اگرچه اوضاع منطقه‌های دیگرکشور برای گزینش تاکتیک‌تعرضی بسیار مساعد بود.

همهٔ این انگیزه‌ها به‌دولت شاه و انگلیس‌ها کمک‌کردند تا این‌قیام را سرکوب‌کنند. در اوت ۱۹۲۰ دولت ایران نیروی بزرگی را که به‌وسیلهٔ انگلیسها مجهز شده بود، به‌تبریز فرستاد. همراه با ارتش شاه مخبرالسلطنه که به‌عنوان والی آذربایجان تعیین شد به‌منظور مذاکره باخیابانی وارد تبریزگردید. به‌او اجازه ورود به‌تبریز داده شد، اینگونه توانست با ضدانقلابیون و قزاق‌های شهر تماس بگیرد. در ۱۱ سپتامبر مخبرالسلطنه به قزاقها وپیکانهای مسلح ضدانقلاب فرمان داد به‌تبریز حمله کنند. در ۱۲ سپتامبر ارتش شاه درحالیکه مقاومت دموکراتها را درهم شکست، تبریز را اشغال و شرکت‌کنندگان در قیام را بیرحمانه سرکوب‌کرد. در۱۴ سپتامبر، شیخ‌محمد خیابانی رهبر قیام دستگیر و با وضع ددمنشانه‌ای کشته شد.

## تشکیل جنبش انقلابی در گیلان. حزب کمونیست در ایران

مهم‌ترین جنبش آزادی ملی ایران درسالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱، در گیلان گسترش یافت. انگیزهٔ غیرمستقیم پیشرفت این جنبش تجدید قدرت شوروی درباکو ضمن ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ و بیرون راندن مداخله‌گران انگلیسی و افراد گارد سفید، از باکو و انزلی در ماه مه ۱۹۲۰، بود. پس از این رویداد جنگلیها به‌سرکردگی کوچک‌خان از جنگل‌های ناحیه‌فومن بیرون ریختند و در ۴ ژوئن ۱۹۲۰، رشت وانزلی را اشغال کردند.

در گیلان جمهوری اعلام شد. در ۵ ژوئن دولت موقت انقلابی وشورای جنگ انقلابی جمهوری به‌ریاست کوچک‌خان تشکیل گردید. دربرنامه این دولت، رژیم جمهوری درسرتاسر خاك ایران درنظر گرفته شده بود، الغای پیمانهـای نابرابر، حقوق مالکیت فردی تمام شهروندان، برابری حقوق همه ملیت‌هـا و «حفظ اسلام» در آن قیدگـردید. کوچك‌خان به‌مناسبت استقرارحکومت شوروی درسرتاسر خاك روسیه پیام تبریکی با امضای خودش و از سوی مردم ایران برای و. ای. لنین فرستاد. درگیلان جبههٔ واحدی تشکیل گردید، دراین جبهه عناصر زیر شرکت داشتند: گروه کوچك‌خان که اعضای آن دارای گرایش‌های ناسیونالیستی و وابسته به‌قشرهای بازرگانان و مالکان بودند؛ گروه روشنفکران خرده بورژوازی به‌سرکردگی احسان‌الله‌خان؛ گروه کردها که از مزدوران کرد تشکیل می‌شدند رهبری آنها را خالوقربان وکمونیست‌های ایرانی به‌عهده داشتند.

حزب کمونیست ایران به‌سال ۱۹۲۰ برمبنای حـزب سوسیال دموکرات «عدالت» تشکیل شد. در ۲۲-۲۴ ژوئن ۱۹۲۰ کنگرهٔ حزب «عدالت» در انزلی تشکیل و تصمیم گرفت نامش را به «حزب‌کمونیست» تغییر دهد ضمناً برنامه‌حزب را زیر شعار تحقق‌هرچه زودتر موادآن به‌این شرح تائید کرد: بیرون راندن امپریالیست‌های انگلیسی از ایران و الغای قرارداد اسارت‌بار ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، سرنگونی دودمان قاجار و برقراری رژیم جمهوری توده‌ای درایران، تشکیل یك دولت دموکراتیك وارتش توده‌ای، تشکیل مجلس مؤسسان برپایه انتخابات با رأی مستقیم و مخفی مردم. کنگره، یك کمیته‌مرکزی انتخاب وتصمیم گرفت ازکوچك‌خان پشتیبانی کند.

یکانهای انقلابی گیلان، آن منطقه را از وجود ارتش‌شاه پاك کردند. درماه ژوئیه منجیل و قسمتی از استان مازندران تا بارفروش را به‌زیر اشغال درآوردند.

اما در ژوئیه ۱۹۲۰ این جبهه واحد درگیلان از هـم پاشید. میان کوچك‌خان و کمونیست‌های ایرانی که درآن‌هنگام در میانشان عناصر خرده بـورژوا اکثریت داشتند و شایسته‌رهبری مسائل جنبش‌آزادی ملی نبودند، اختلاف نظرپدیدآمد. انگلیسها وعوامل

شاه درگیلان خودشان را در دوون جنبش انقلابی جازدند، و به‌ژرف‌تر کردن اختلاف پرداختند. عناصر چپ درچارچوب کمیته مرکزی حزب‌کمونیست با گروه احسان‌الله‌خان متحد شدند و تائیدکردندکه گویا ایران هم اکنون یك کشور سرمایه‌داری است و بایستی انقلابی سوسیالیستی دراین کشور انجام‌گیرد. اینان به‌رشت، انزلی و نقاط دیگر گیلان رفتند واموال خرده‌مالکان، خرده‌بورژواها، صنعتکاران و حتی دهقانان را مصادره‌کردند. درچنین شرایطی به‌تبلیغات علیه دین، قرآن وروحانیان هم پرداختند، خواستند تابیدرنگ زنان‌چادرها را ازسر بردارند، ازهمکاری‌باکوچك‌خان و بورژوازی ملی‌روی‌برتافتند.

کوچك‌خان مخالف‌گسترش جنبش انقلابی وانجام اصلاحات‌ارضی‌که می‌توانست دهقانان را به‌جنبش انقلابی بکشاند، بود. نا پایداری سیاسی یکی از ویژگیهای سرشت او بشمار می‌آمد. او محرمانه با نمایندگان دولت شاه به‌مذاکره پرداخت، و به‌عملیات رزمی علیه‌ارتش شاه پایان داد. همهٔ این انگیزه‌ها جبهه واحدگیلان را به‌نابودی‌کشاند.

در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ کوچك‌خان با دسته‌های زیر فرمانش رشت را ترك‌کرد و در جنگل‌های منطقه فومن موضع‌گرفت. «چپهای» منشعب ازکمیته مرکزی حزب‌کمونیست با گروه احسان‌الله‌خان در ۳۱ ژوئیه دولت تازه‌ای در رشت تشکیل دادند ـ کمیته‌ملی آزادی ایران بیانیهٔ پر وعدو وعیدی مبنی برآزاد کردن توده‌ها، مصادره و تقسیم کلیه املاك مالکان میان دهقانان، لغو وظایف اضافی دهقانان وغیره صادرکرد. ضمناً تحویل برنج‌که عملاً اضافه محصول بهره مالکانه بشمار می‌رفت، اجباری اعلام‌گردید. دولت احسان‌الله‌خان نه‌تنها دام‌کارگر و بذر دراختیار دهقانان نگذاشت، بلکه بیشتر اوقات دامهای خودآنها را مصادره می‌کرد. به‌مالیات‌های توده‌های شهری ازقبیل صنعتگران و بازرگانان خرده‌پا افزود. پس از ورود به‌رشت وشهرهای دیگر نگهبانانی را دم‌دروازه‌ها می‌گماشت تا از ورود محصولات دهقانان به‌بازارهای شهرجلوگیرند.

در اوت ۱۹۲۰ بدون آمادگی قبلی دولت احسان‌الله‌خان حمله به‌تهران راآغاز کرد، یکانهای زیر دستش به‌سختی شکست خوردند ضمناً رشت به‌تصرف قزاق‌ها درآمد. دراکتبر ۱۹۲۰ قزاق‌ها رشت را اشغال‌کردند وقیام‌کنندگان‌گیلانی‌ناچار شدند درمازندران بمانند.

این سیاست افراطی، دولت احسان‌الله‌خان را از اعتبار انداخت. اعضای کمیته مرکزی، پیکار علیه او وگروه‌های چپ افراطی داخل‌حزب‌را آغازکردند. در این پیکار، نمایندگان‌کنگرهٔ مردم‌شرق درباکو نقش اصلی‌را ایفاکردند. اینان درسپتامبر ۱۹۲۰ سیاست احسان‌الله‌خان را محکوم شمردند.

در اکتبر ۱۹۲۰ عناصر ماجراجو از سازمان کمیته مرکزی حزب‌کمونیست ایران

خارج‌شدند. رهبری سازمان تازه‌کمیته مرکزی‌را یکی ازسازمان دهندگان حزب «عدالت» به‌نام حیدرعمواغلی تاربوردی به‌دست گرفت. این‌کمیته تزی را طرح کردکه ضمن‌آن وضع اجتماعی - اقتصادی کشور وتاکتیك حزب‌کمونیست ایران را به‌روشنی مشخص می‌نمود. دراین تز، گفته شد که هم‌اکنون ایران در مرحله‌گذار از زندگی پدرسالاری قبیله‌ای و فئودالی به‌سرمایه‌داری است و بنابراین جنبش‌های خالص سوسیالیستی را درشرایط‌کنونی ردکرد وحتی مسئلهٔ اتحاد تمام طبقات اجتماعی را ازپرولتاریاگرفته تا بورژوازی‌متوسط برای پیکار علیه شاه، فئودالهای بزرگ و امپریالیست‌ها، به‌میان‌کشید. ضمن این تز به ضرورت توافق با کوچك‌خان، و انجام تبلیغات، بدون توهین به‌احساسات دینی درمیان مردم وتشکیل یك‌ارتش‌انقلابی به‌منظور پیکارعلیه امپریالیست‌ها وشاه اشاره‌شد.

کمیتهٔ مرکزی حزب‌کمونیست ایران به‌منظور استواری سازمانهای محلی‌حزب و تجدید نام‌نویسی اعضا اقدامهائی را انجام داد. سازمان حزب‌کمونیست ایران در تبریز، مشهد، تهران و شهرها و استانهای دیگر ایران تشکیل گـردید. حزب کمونیست ایران ادارهٔ اتحادیه‌های کارگری را به‌دست گرفت. این‌حزب روزنامه‌های «حقیقت» و «کار» را منتشر می‌کرد وضمن‌آنها مسائل مارکسیستی، پیوستگی و سازمان‌دهی طبقه کارگر تبلیغ می‌شد.

سازمان‌تازه حزب‌کمونیست ایران‌گروههای سیاسی‌را به‌ایجاد جبهه‌واحد فراخواند ومذاکره باکوچك‌خان را آغازکرد.

## نفوذ جنبش‌آزادی‌در اوضاع‌تهران. کودتای ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ (سوم‌اسفند ۱۲۹۹ ه. ش)

پیروزی نیروی شوروی در منطقه‌های ماوراء قفقاز وکناره دریای خزر، جنبش آزادی ملی درشمال ایران (آذربایجان ایران وگیلان)، وحتی رشد وکامیابی جنبش‌های ضدامپریالیستی درکشورهای همسایهٔ ایران یعنی افغانستان و ترکیه، همهٔ این رویدادها روند پیکارآزادی را درتهران واستانهای دیگر ایران‌توان‌بخشیدند. انگلیسها ومرتجعان ایران آشکارا دریافتندکه‌گسترش جنبش‌های آزادی ملی درشمال و استانهای دیگر ایران موجودیت آنها را به‌نابودی تهدید می‌کند. ضمناً موج اعتراض همگانی توده‌های‌ایرانی علیه قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس وایران هرچه خروشان‌تر به‌پیش می‌رفت.

دولت مشیرالدوله از انجام خواسته انگلیسها مبنی بر واگذاری فرماندهی بریگاد قزاق به‌افسران‌انگلیسی خودداری‌کرد، در۲۷اکتبر ۱۹۲۰ این دولت زیر فشارانگلیسها

استعفا داد، و در اول نوامبر فئودال بزرگ، سپهدار، به‌سمت نخست‌وزیری گماشته شد. اما دولت سپهدار هم‌جرأت نکرد قرارداد ایران وانگلیس را تائیدکند. درجواب‌یادداشت و التیماتوم مورخ ۱۹ نوامبر انگلیسها، دراثر تهدید مرتجعان که خواستار تصویب این قرارداد بودند، دولت سپهدار برآن شد که شورای عالی فـوق‌العاده‌ای شامل ولیعهد، وزیران پیشین، ونمایندگان مجلس تشکیل دهد. اما حتی این شورا هم‌که اکثریت اعضای آن شخصیت‌های مرتجع بودند جرأت نکردند این قرارداد را تائیدکنند وبه‌دولت پیشنهاد کردند مسئله را درمجلس شورای‌ملی مطرح‌کند و درعین‌حال درانتظار نتیجه مذاکرات‌با روسیه شوروی دربارهٔ انعقاد قرارداد شوروی ـ ایران بماند.

باشرایط موجود امپریالیست‌های انگلیسی دریافتندکه تلاش‌شان‌برای‌اجرای‌قرارداد ایران ـ انگلیس می‌تواند باعث اوج‌گرفتن جنبش آزادی ملی درایران گردد و سرانجام موقعیت آنهارا درایران به‌حالت‌انفجار درآورد. بنابراین تصمیم گرفتند تاکتیك‌خود رادر ایران عوض‌کنند و یك دولت نیرومند و ظاهراً «رادیکال» که بتواند موقعیت انگلیسها را درایران حفظ‌کند و درعین‌حال‌جنبش‌های آزادی ملی را باقدرت سرکوب نماید، وضمناً روند مذاکرات ایران وشوروی را بهم زند، روی‌کارآورند.

با شرکت فعال امپریالیست‌های انگلیسی در تهران طرح محرمانه کودتائی دولتی سازمان‌داده شد دسته‌ای‌به‌نام‌به‌اصطلاح «کمیته آهنین» به‌سرکردگی‌سردبیر روزنامه‌«رعد» یعنی‌سیدضیاءالدین طباطبائی‌که سخت به‌انگلیسها وابسته بودبرای انجام این طرح‌مأمور گردید. طرح این‌کـودتا درلندن تهیه شد. رضا خان سرهنگ فرمانده قسمتی از قزاقهای ایرانی برای اجزای این توطئه جلب گردید.

رضاخان ازخانواده‌ای‌که به‌کار سربازی‌اشتغال داشت ووابسته به‌کشاورزان‌خرده‌پا بود از منطقه سوادکوه مازندران بپا خاست. او در ۱۵ مارس ۱۸۷۸ به دنیا آمد و از همان آغاز جوانی در بریگاد قزاق تهران سرگرم خدمت‌شد. اوهمراه با ارتش انگلیس‌در نبرد علیه انقلابیون‌گیلان شرکت داشت.

در۲۲ فوریه ۱۹۲۱، یکانهای قزاق ایرانی زیرفرمان رضاخان به‌تهران واردشدند وکودتائی دولتی را انجام دادند. آنها تمام وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی را اشغال و تقریباً ۲۰۰ تن از بلندپایگان ایرانی را بازداشت‌کردند، در درجه اول‌کسانی را گرفتند که‌علیه قرارداد ۱۹۱۹انگلیس ـ ایران به تظاهر پرداخته‌بودند. عملیات یکانهای‌کودتا را عملاً افسران انگلیسی (مربیان نظامی قسمت قزاق)، اداره می‌کردند. درپی کودتا، دولت تازه‌ای‌به‌ریاست سیدضیاءالدین تشکیل گردید، این‌کابینه درایران به‌نام «کابینهٔ‌سیاه» نامیده شد. به‌فرمان شاه به‌رضاخان لقب «سردار سپه» اعطاء و رسماً به‌فرماندهی لشکر

قزاق منصوب گردید. در آوریل ۱۹۲۱، رضاخان به‌سمت وزارت جنگ برگزیده شد.

به‌منظور گمراه‌کردن افکار عمومی توده‌های مردم و پیش‌گیری از اوج گرفتن جنبش انقلابی، دولت تازه در ۲۶ فوریه بیانیهٔ پر وعده وعید و عوامفریبانه‌ای که ضمن آن، در بارهٔ پیکار علیه اریستوکراتها و سرمایه‌های خارجی، دربارهٔ برقراری یك حکومت دموکرات، دربارهٔ بهبودی وضع کارگران و دهقانان، دربارهٔ تقسیم زمین‌های دولتی میان دهقانان، دربارهٔ افزایش سهم محصول دهقانان به‌حساب مالکان، دربارهٔ ایجاد یك ارتش ملی یك پارچه، درباره اصلاح وضع آموزش وپرورش، صنایع، بازرگانی حمل‌و نقل وغیره، انتشار داد. همچنین استقلال سیاست خارجی این دولت دربرابر دولت‌های بیگانه رسماً اعلام‌شد. ضمن بیانیه، الغای قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران که تحقق آن‌را انگلیسها غیر ممکن می‌پنداشتند، رسماً اعلام گردید.

به‌راستی «کابینهٔ سیاه» هیچگونه رفورمی را درایران انجام نداد. جانشین مستشار مالی انگلیسی به‌نام یالفور تغییری نکرد ودر جای خود ماند، سیاست او با قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس ـ ایران منطبق بود. انگلیسها به‌او مأموریت داده بودند که مانع از اوج گیری جنبش آزادی ملی درایران شود واز پیشرفت روابط شوروی ـ ایران جلوگیرد.

## قرارداد شوروی ـ ایران به‌سال ۱۹۲۱ ـ م

اما بهم زدن مذاکرات دربارهٔ امضای پیمان شوروی ـ ایران که پیش‌از انجام کودتا درجریان بود، برای انگلیسها میسرنشد[1]. برای برقراری روابط عادی با روسیه‌شوروی نه‌تنها قشر وسیع توده‌های دموکراتیك بلکه بیشتر بازرگانان و مالکان که درنتیجهٔ قطع بازرگانی و روابط دیگر با روسیه زیان فراوان دیده بودند، اصرارمی‌ورزیدند: خواسته مردم مبنی بر برقراری سریع‌روابط با روسیه‌شوروی حتی باعث واکنش‌آشکار نمایندگان امرونهی‌کننده انگلیسی در ایران، علیه این‌خواسته‌ها گردید.

در۲۶ فوریه۱۹۲۱ پیمان شوروی ـ ایران‌درمسکو به‌امضاء رسید. ضمن‌این‌پیمان، سیاست‌لنینی برابری حقوق، احترام‌به‌استقلال و حاکمیت ایران وکمك به‌مردم این‌کشور در آزاد شدن از اسارت امپریالیستی منظور گردید. این پیمان برپایهٔ روابط دوستانه، بیغرضانه و جوانمردانه سیاست شوروی وایران بسته شد. روسیه شوروی ضمن این‌پیمان الغای کلیهٔ پیمانها و موافقت‌نامه‌های زیان‌بخش به‌استقلال و حاکمیت ایران، از جمله

---

۱. روابط دیپلماتیك رسمی میان روسیه‌شوروی و ایران در۲۰ ماه مه۱۹۲۰ برقرار شد.

لغو رژیم کاپیتولاسیون و حقوق برون‌مرزی اتباع روسیه را درایران، تائید کرد. دولت شوروی از دریافت کلیه وامهائیکه دولت روسیه تزاری به‌ایران‌تحمیل کرده بود، به‌سود ایران چشم پوشید. ازتمام امتیازاتیکه دولت روسیه‌تزاری از ایران گرفته بود صرف‌نظر کرد و مجموع ساختمانها و تأسیساتی را که دولت سابق روسیه در خاك ایران بناکرده بود، بلاعوض به‌دولت ایران واگذاشت، این تأسیسات عبارت بودند از: راههای شوسهٔ انزلی - تهران و قزوین - همدان، راه‌آهن جلفا - تبریز و صوفیان - دریاچه ارومیه، قایق‌ها، کشتی‌های باری و وسایل باربری دیگر در دریاچه ارومیه، کلیه ساختمانها و تأسیساتی‌که دولت تزاری برای تلگرافخانه بنا کرده با خطوط تلگرافی و تأسیسات بندر انزلی. بانك استقراضی روس با کلیه اموال منقول و غیر منقول آن، که درخاك ایران وجودداشت به‌رایگان به‌دولت ایران واگذار گردید. دولت ایران ملزم شدکه این‌تأسیسات و امتیازات را به‌دولت یا تبعه خارجی دیگری واگذار نکند.

دولت شوروی‌که خواهان بهره‌برداری ازسیاست اشغال‌گرانه تزاریسم‌نبود، جزیرهٔ آشوراده و جزایر دیگر دریای خزر را به‌ایران تحویل داد. ضمن این پیمان هردوطرف متعهد شدند اجازهٔ ایجاد تأسیسات هر گروه یا سازمانی را که دشمن طرف دیگر باشد در خاك خود ندهند وحتی به‌ارتش دولت ثالث که تهدیدی برای مرزهای یکی از طرفین بشمار می‌رود یا امنیت یکی از طرفین متعاهدین را با خطر مواجه‌کند اجازهٔ اقامت در خاك خود را، ندهند. ایران متعهد شد خاك خود را به‌عنوان پایگاه در اختیار نیروهای نظامی‌ایکه قصد تجاوز به‌مرزهای شوروی را دارند، نگذارد. درشرایط مشخصی دولت شوروی این حق‌را داشت که به‌منظور حفظ امنیت‌کشورش اقدامات لازم را معمول‌دارد.

اجرای قرارداد ۱۹۲۱ شوروی - ایران تا به‌امروز برای ایران اهمیت فراوانی داشته است. این نخستین قرارداد برابر ایران با دولتهای بزرگ پس از یك قرن تحمل چیرگی رژیم کاپیتولاسیون در کشور بود. دولت شوروی از کلیهٔ وامها، امتیازات، ساختمانها و تأسیسات روسیه درایران که بهای‌آنها بالغ بر ۶۰۰ میلیون روبل طلا بود چشم پوشید. این قرارداد شرایط مساعدي را براي استواري استقلال اقتصادي وسیاسی، و پیشرفت مستقل ایران فراهم آورد. این پیمان، قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران را از هم پاشاند و کشور ایران را از زیر اشغال انگلیسها آزادکرد. و. ای. لنین درگزارشی که ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ به‌کنگره هشتم شوراها داد این موضوع را مژده داد و گفت: «امضای قرارداد قریب‌الوقوع با ایران، گویای روابط دوستانهٔ دولت شوروی باکلیه مردم جهان به‌ویژه آنهائیکه زیر ستم امپریالیسم رنج می‌برند، برمبنای منافع و علائق برابر و مشترك، می‌باشد».

طبعاً خبر امضای این قرارداد باعث خشنودی وشور وهیجان افکارعمومی ایرانیان گردید. روزنامه «آزادی‌شرق» نوشت که مردم‌ایران باید روز امضای این‌قرارداد راجشن بگیرند. بسیاری از شخصیت‌های دولتی ایران انعقاد قرارداد با روسیه شوروی راتبریك گفتند وآنراستودند. مثلاً وزیر جنگ ایران، رضاخان ضمن ۲۶ژوئن ۱۹۲۱ درروزنامه «گلشن» نسبت به‌سیاست روسیهٔ‌شوروی و روابطش با ایران نوشت: «این روسیهٔ آزادکه رژیم‌تزاری‌را سرنگون کرد، نه‌تنهاخودش‌راازِ زیرستم وخودکامگی‌نجات‌داد، بلکه کشور-های همسایه‌اش راهم از این رنج رهانید. همین روسیه بودکه‌همهٔ امتیازات تاراجگرانه دولت تزاری را از میان‌برد وآنها را به‌ایران تسلیم کرد».

اما دولت انگلیسی‌خـواه سید ضیاءالدین کوشش می‌کرد کـه از پیشرفت روابط دوستانه شوروی ـ ایران‌وحتی عملی‌کردن پیمان جلوگیری به‌عمل آورد، اواجازه‌انتشار متن کامل‌قرارداد را نداد وسپرد مانع ورودسفیرروسیه به‌مرز ایران‌شوند وغیره.....

سیاست ارتجاعی‌ضدشوروی این‌دولت خشم واعتراض گروههای گستردهٔ توده‌ایران را برانگیخت. این دولت تکیه‌گاهی در داخل کشور ایران نداشت. درعین‌حال تضاد و پیکارمیان سیدضیاء ورضاخان که هرکدام تلاش‌می‌کردند قدرت‌کامل را در دولت‌به‌چنگ آورند، بالاگرفت. گروه‌های درباری وحتی خوداحمدشاه از سید ضیاء خوششان‌نمی‌آمد. همه این انگیزه‌ها باعث شدندکه درتاریخ ۲۵ ماه مه ۱۹۲۵ شاه سید را کنار زد، سید-ضیاء ناگزیر شدایران را ترك‌کند وتحت‌الحفظ به‌بغداد برود. دراین هنگام قوام‌السلطنه، برادر وثوق‌الدوله، که‌ازفئودال‌های‌بزرگ گیلان بشمار می‌رفت و سخت به‌امپریالیست‌ها وابسته بود به‌نخست‌وزیری گماشته شد. مقام‌وزارت‌جنگ دراختیار رضاخان باقی ماند، درآن‌زمان‌کلیه نیروهای مسلح مانند ارتش وژاندارمری زیرفرمان اوبودند.قوام‌السلطنه و رضاخان، سرکوبی‌جنبش‌های‌آزادی ملی‌گیلان وقیام‌کلنل محمدتقی‌خان را آغازکردند. قیام‌اخیر در تابستان سال ۱۹۲۱ در خراسان رویداد.

## سرکوبی جنبش‌انقلابی درگیلان

درماه مه ۱۹۲۱ به‌ابتکار حزب‌کمونیست ایران‌جبههٔ واحدکمونیست‌ها تشکیل‌شد. گروههای وابسته به‌این جبهه، حزب‌کمونیست زیر رهبری حیدر عموغلی، جنگلیها به سرکردگی کوچك‌خان و گروه وابسته به‌احسان‌الله‌خان، بودند. دولت تازه‌ای زیر نظر «کمیته انقلابی» درگیلان تشکیل شد. رهبری این دولت را کوچك‌خان به‌عهده داشت که درسازمان نیروی مسلح زیر فرمانش تجدیدنظر و گیلان را به‌پایگاهی به‌منظور حمله

علیه دولت ارتجاعی ایران تبدیل کرد. این‌دولت دخالت خارجیان را درامور ایران‌مردود شمرد و خواهان پیشرفت روابط دوستانه با دولت شوروی بود. دولت تازه اقداماتی را به‌منظور بهبود وضع بهداشت، آموزش و پرورش مردمی وزمینه‌های دیگرآغاز کرد. مدرسه‌های تازه‌ای گشوده‌شدند و به‌آموزش‌کودکان بگونه‌رایگان پرداختند، درروستاها شوراهای آموزشی برای پیکار با بی‌سوادی تشکیل گردیدند. اتحادیه‌های باربران، قایق رانان وکارگران صیدماهی و غیره سازمان داده شدند. سازمان جوانان تشکیل گردید و چند روزنامه هم انتشار یافت. ده‌ها مرکز تبلیغاتی پدیدآمدند که ضمن‌آنها کار تبلیغاتی توده‌ای انجام می‌گرفت و وضع ایران را برای توده‌ها تشریح و سیاست دولت ارتجاعی ایران و امپریالیست‌ها را افشا می‌کردند.

اما این‌جبهه واحد به‌نااستواری‌گرائید. احسان‌الله‌خان که از نقش رهبری دولت محروم شده‌بود، علیرغم نظر «کمیته انقلابی» وبدون آمادگی نظامی و سیاسی در ژوئن ۱۹۲۱ خودسرانه برآن شد به‌تهران حمله‌کند، این حمله به‌شکست‌کامل و فرار افرادش گرائید. در ۳۰ ژوئیه کمیته انقلابی، احسان‌الله‌خان را ازجبهه اخراج‌کرد و او ناگزیر در لاهیجان اقامت‌گزید. میان حیدر وکوچک‌خان هم اختلاف‌نظر پدیدآمد؛ کوچک‌خان‌که قبلاً ناپایداری وسازشکاری خود را نشان‌داده بود، برآن‌شد با امپریالیست‌ها ومرتجعان ایرانی سازش‌کند. او حتی با نمایندگان دولت شاه و گروه‌های ضدانقلابی حاضردرگیلان تماس‌گرفت، اینان شامل مساواتی‌ها، گاردهای سفید وجاسوسان‌آلمانی وانگلیسی‌بودند. کوچک‌خان‌ازافزایش نفوذکمونیست‌های ایرانی‌که درتابستان ۱۹۲۱ به‌فعالیت‌شان افزوده بودند، هراس داشت.

حزب‌کمونیست ایران‌کارگسترده‌ای‌را درمیان دهقانان مزدور وبینوایان آغازکرد ونفوذ آن حزب درمیان دهقانان چشم‌گیر بود. این‌حزب دستور دادکه سهم محصول‌برنج دهقانان به‌حساب مالکان افزایش‌یابد. حزب‌کمونیست ایران‌بیشتر به‌کارگران بندرانزلی، نیمه پرولتاریا، پیشه‌وران وصنعتکاران خصوصی انزلی و رشت اتکاء داشت. یکانهای کمونیست ویژه‌ای سازمان‌داده شدند. در۴ اوت۱۹۲۱ گیلان به‌عنوان جمهوری‌شورائی اعلام گردید. حزب‌کمونیست درزمینه تشکیل و سازماندهی شوراهای زحمت‌کشان‌تلاش فراوان‌کرد وعملاً اداره چندشهر گیلان را به‌دست گرفت.

کوچک‌خان از افزایش نفوذ کمونیست‌ها درایران هراس داشت، امپریالیست‌ها و مرتجعان ایرانی به این هراس دامن می‌زدند، سرانجام در راه خیانت به‌جنبش گام نهاد. در ۲۹ سپتامبر۱۹۲۱، هنگام تشکیل‌کمیتهٔ انقلابی‌در دهستان پسیخان، درنزدیکی‌رشت، حملهٔ خیانت آمیزی به حیدرخان و رهبران دیگر جنبش پیکار به‌خاطر آزادی ملی انجام

گرفت: اینها به‌دست کوچک‌خانی‌ها کشته‌شدند. درهمان‌هنگام یکانهای‌زیر فرمان کوچک‌خان به‌سرکوبی‌سازمان‌های کمونیستی در رشت و انزلی پرداختند. یک‌زد وخورد داخلی حتی میان دسته‌های کوچک‌خـان و چریکهای زیر فرمان خالو قربان درگـرفت، دیری نپائید خالوقربان و دسته‌اش به‌ارتش‌شاه پیوستند.

دولت قوام در حالیکه از پراکندگی یکانهای انقلابی گیلان بهره برد، در پائیز ۱۹۲۱، یکانهائی از نیروی قزاق ایرانی را به‌سرکردگی رضاخان به‌گیلان گسیل‌داشت، اینان یکانهای جنگلی را تارومار کردند و سرتاسر گیلان را به‌تصرف درآوردند. خـود کوچک‌خان را درپایان نوامبر ۱۹۲۱ درکوههای طالش‌اسیر وسربریدند. شرکت‌کنندگان درجنبش آزادی ملی به‌ویژه‌کمونیست‌هابیرحمانه سرکوب گردیدند.

## قیام‌خراسان‌وجنبش‌دموکراتیك دراستانهای دیگرایران

در ژوئن ۱۹۲۰ در منطقه‌های شیروان و قوچان قیامی به‌سرکـردگی خدائی که سابقاً درخدمت خان‌های‌کرد ایل زعفرانلوبه‌کار چوپانی سرگرم بود، درمیان بینوایان کرد آن‌منطقه درگرفت. این‌قیام علیه خانهای‌محلی واشغالگران ارتش‌انگلیس برپاشد. ارتش دولتی بادشواری فراوان و باکمك چریکهای زیر فرمان خانهای مرتجع درسپتامبر ۱۹۲۰ توانست این‌قیام را سرکوب کند.

این ناخشنودی عمومی مردم، در روحیهٔ افراد ارتش و ژاندارمری که در خراسان پادگان بودند، بازتابید، و آنها را آماده قیام‌کرد، فرمانده این قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان بود. این شخص از اعضای حزب دموکرات ایران بشمار می‌رفت و هنگام جنگ جهانی اول فرماندهی یکی از یکانهای ژاندارم را که درعملیات رزمی علیه ارتش‌هـای روس و انگلیس در منطقه‌های قزوین، همدان وکرمانشاه شرکت داشتند، به‌عهده داشت. به‌سال ۱۹۱۶ پس از اشغال کرمانشاه به‌وسیله ارتش تزار روس ازایران خارج شد و ازراه ترکیه به‌آلمان رفت، به‌سال ۱۹۲۰ از آن‌جا به ایران بازگشت. او در تهـران در جنبش آزادی‌ملی وپیکارعلیه قرارداد۱۹۱۹ انگلیس و ایران‌فعالانه شرکت‌کرد. به‌سال ۱۹۲۰ دولت مشیرالدوله او را به‌عنوان فرمانده ارتش وژاندارمری خراسان برگماشت. درسایه داشتن روحیهٔ ضد امپریالیستی وروابط دلسوزانه‌اش به‌نیازمندیهای سربازان، دیری‌نپائید که‌کلنل، محبوبیت و اعتبار فراوانی درمیان یکانهای زیر دستش وهمچنین درمیان‌تودمـ های مردم به‌دست‌آورد.

پس از انجام‌کودتای ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ درسوم آوریل محمدتقی‌خان، والی‌خراسان

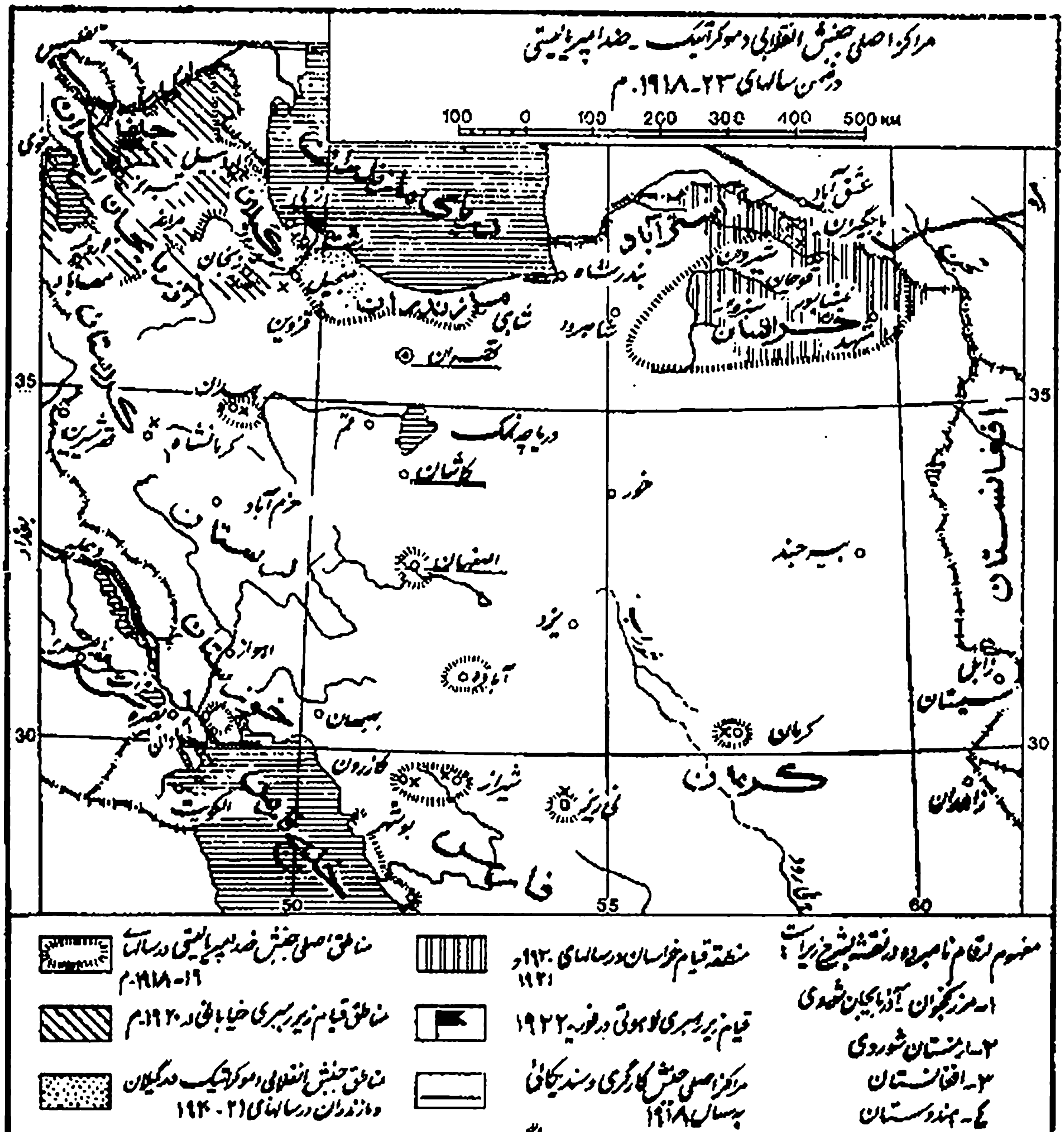
یعنی قوام‌السلطنه را درمشهد بازداشت کرد و او را به‌تهران فرستاد. هنگامیکه پس از سقوط دولت سیدضیاء کابینه‌ای زیر نظرقوام‌السلطنه روی کارآمد، محمدتقی‌خان‌این‌دولت را به‌رسمیت نشناخت.

محمدتقی‌خان‌عملاً اداره امور خراسان‌را به‌دست گرفت، دراین هنگام «کمیته‌ملی» با او همکاری‌داشت این‌کمیته گرایش‌های بورژوازی ملی، روشنفکران و خرده‌بورژوازی شهری‌را بازمی‌تاباند. محمدتقی‌خان اقدامات رضاخان‌را درباره تجدیدسازمان‌ژاندارمری و الحاق آن به‌بریگاد قزاق ردکرد. خواسته‌های سیاسی کلنل و هواخواهانش به‌قرارزیر بودند: آزادی ایران از زیریوغ انگلیسهای زورگو و «اریستوکراتهای پوسیدهٔ» ایرانی، برقراری قانون اساسی تازه و تشکیل‌یك دولت دموکرات در تهران. علاوه براین، اینان خواهان برخی رفورم‌های دموکراتیك در چارچوب نظام بورژوازی، پیشرفت آموزش، ایجاد بیمارستانها وغیره بودند. محمدتقی پیکاری جدی را علیه‌دست‌نشاندگان انگلیس‌ها درخراسان آغاز کرد وفرمان بازداشت بسیاری ازآنها را داد.

کلنل و هواخواهانش خواسته‌هائیرا مبنی‌بر اصلاحات‌کشاورزی و روستائی به‌میان نیاوردند، امادربرخی موارد مالکان مرتجع را بازداشت کردند. دهقانانی را که ازانجام وظائف تحمیلی فئودالها وپرداخت مالیات خودداری می‌کردند، تحت پیگرد قرار ندادند. درپی انجام یورش علیه جاسوسان انگلیسی و دولت ارتجاعی قوام‌السلطنه در خراسان، طغیان و جنبش ضد فئودالی دهقانان آغاز شد، اینان دامهای اربابی و خواربار موجود انبارهای فئودالها و همچنین مراکز اربابی را تصرف کردند.

خانهای‌بلندپایه‌خراسان‌به‌وسیله‌چریکهای‌مسلح‌زیرفرمانشان، به‌تحریك‌قوام‌السلطنه علیه محمدتقی‌خان بپا خاستند. در پائیز ۱۹۲۱ نیروهای نظامی هم از تهران به‌خراسان گسیل گردید. درآغاز اکتبر تقی‌خان ضمن برخورد باکردهای قوچان‌کشته شد. پس‌ازکشته شدن او همرزمش، ماژور اسماعیل‌خان بهادر، می‌خواست قیام را دنبال‌کند. اما افسرانیکه با کنسولگری انگلستان درمشهد تماس داشتند و نقش فعالی را درسرکوبی این قیام ایفا کردند، خائنانه بهادر را دستگیر و او را به‌تهران فرستادند. در اول نوامبر ارتش دولتی وارد مشهدشد. طرفداران‌کلنل بشدت سرکوب شدند. جنبش‌آزادی‌ملی درخراسان‌خاموش شد. اما یورش‌های خود بخودی دهقانان درمنطقه خراسان تا دیرزمانی دنبال‌گردید.

علیرغم سرکوبی جنبش‌های آزادی ملی درمراکز اصلی (آذربایجان ایران، گیلان وخراسان) امپریالیست‌های انگلیسی ومرتجعان ایرانی‌نتوانستند جنبش‌های ضدامپریالیستی ودموکراتیك را در استانها وشهرهای دیگر ایران‌خفه‌کنند. درتهران، انزلی، درتأسیسات نفتی‌کمپانی انگلیسی ضمن پایان سال ۱۹۲۱ و ۲۲، اعتصابهای‌کارگران و مستخدمان




آغاز گردید، شرکت کنندگان این اعتصابها خواسته‌های اقتصادی را مطرح می‌کردند (افزایش کارمزد، بهبود شرایط کار وغیره) قسمتی ازاین خواسته‌ها سیاسی‌هم بودندمثلاً برقراری روابط اقتصادی‌عادی باروسیه شوروی. ضمن نوامبر ۱۹۲۱ درتهران شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی تشکیل‌شد، قریب ۲۰ اتحادیه دراین‌شورا شرکت داشتند.شمارهٔ

اعضای این اتحادیه‌ها درآغاز سال۱۹۲۲ به‌۲۰ هزارتن می‌رسید.

درتبریز دوباره حزب دموکرات و طرفداران خیابانی به‌فعالیت پرداختند، اینان به یکان ژاندارم‌پادگان آن‌شهر که مخالف تجدید سازمان ارتش وژاندارمری به‌وسیله‌رضاخان بودند، وابستگی‌داشتند. این ژاندارمها به‌انگیزهٔ تأخیرپرداخت حقوق و برکناری‌افسران دموکرات ژاندارم ازکار، اعتراض‌کردند. در اول فوریه ۱۹۲۲ اینان درتبریز زیررهبری یکی از افسران شرکت‌کننده در انقلاب مشروطیت به‌نام لاهوتی قیام‌کردند. خیزندگان ساختمانهای دولتی را درشهر اشغال و یك «کمیته ملی» تشکیل دادند. آنها خواهان بیرون راندن امپریالیست‌های انگلیسی، انجام رفورم‌های دموکراتیك، برکناری رضاخان ازمقام‌وزارت جنگ وپرداخت حقوق عقب‌افتاده ژاندارمها‌بودند. رضاخان برای سرکوبی این قیام قزاق‌های ایرانی را مأمورکرد، اینان در ۷ فوریه پس ازبمباران توپخانه ونبرد ده ساعته‌ای توانستند تبریز را اشغال وقیام‌کنندگان‌را سرکوب کنند.

درمارس و مه ۱۹۲۲ چند فقره شورش دهقانی علیه مالکان و قدرت شاه درگیلان رویداد، اما به‌وسیله ارتش‌شاه سرکوب شدند.

## اهمیت جنبش‌آزادی ملی درسالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲

پیکارآزادی درایران ضمن سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲، جنبشی ضدامپریالیستی بود. یکی ازانگیزه‌های شکست این جنبش‌نبودن یك‌پارچگی و وحدت میان روندهای‌گوناگون اردوگاههای ضدامپریالیستی بشمار آمد. ناپایداری، سازشکاری و خیانت عناصر مالك ـ بورژواکه‌خودرا به‌درون جنبش‌جا زده بودند، به‌میزان‌چشم‌گیری نیروهای‌ضدامپریالیستی وضدفئودالی را به‌ناتوانی‌کشاندند. توده‌های اصلی‌دهقانان دراین پیکار شرکت نداشتند. ناتوانی جدی این جنبش درآن بودکه عوامل آن بگونهٔ ریز ریز ومحلی فعالیت داشتند و هرکدام فقط درچارچوب محل اقامتشان بپا می‌خاستند، البته این قیام‌های تکه و پاره با یکدیگر پیوستگی نداشتند. قیام‌های‌آذربایجان ایران، گیلان وخراسان بسیار نارسابودند، اینها با یکدیگر ارتباط نداشتند و این‌کیفیت به مرتجعان ایرانی و امپریالیست‌ها امکان دادکه هرکدام را تك تك و یکی پس‌از دیگری سرکوب‌کنند، امپریالیست‌های انگلیسی با مرتجعان ایرانی به‌منظور سرکوبی جنبش‌های آزادی همکاری می‌کردند. انگلیسها که آزمودگیهای گسترده‌ای در زمینهٔ پیکار با جنبش‌های‌آزادی‌ملی مردم شرق داشتند، دستور کار را به‌مرتجعان ایرانی می‌دادند و اینگونه کمك فراوانی به‌آنها می‌کردند.

اگرچه جنبش‌های آزادی ملی ۱۹۱۸-۱۹۲۲ در ایران، نتوانستند آزادی کامل

ایرانیان را از اسارت امپریالیست‌ها تأمین کنند و ضمناً نظام فئودالی را درهم شکنند و سلطنت‌قاجار را سرنگون‌کنند، اما به‌مرتجعان‌فئودال زیررهبری دودمان قاجار ضربه‌های مرگبار را واردآوردند. سرانجام روند جنبش‌آزادی‌ملی شرایط مساعدی رابرای سرنگونی قدرت قاجارها فراهم‌آورد.

درنتیجه انقلاب اکتبر، قدرت شوروی در روسیه استوار شد و ازآنجا جنبش ضد امپریالیستی در ایران وکشورهای دیگر شرق اوج گرفت و درپی‌آن ایران از زیر اشغال مستقیم انگلیسها و تبدیل‌آن به‌مستعمره آنها، رهائی یافت، قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران از بین رفت، و تلاشهائی که به‌منظور جلوگیری از ایجاد روابط میان ایران و شوروی انجام می‌گرفت، خنثی‌گردید. زیر فشار دولت شوروی‌که برپایه قرارداد ۱۹۲۱ شوروی ـ ایران قراربود ارتش انگلیس ایران را تخلیه‌کند، انگلیسها ناچار شدند نیروی اشغالگر خود را ازایران بیرون ببرند. در سپتامبر ۱۹۲۱، نیروی تفنگداران جنوب که هنگام جنگ‌جهانی اول به‌وسیله انگلیسها سازمان داده شده و زیر نظر افسران انگلیسی درجنوب فعالیت می‌کرد، منحل‌گردید. افسران مربی انگلیسی‌که درلشکر قزاق وقسمت‌های دیگر ارتش‌کار می‌کردند، به‌سال۱۹۲۱ کنارگذاشته‌شدند هیئت‌مستشاری‌مالی‌انگلیس که زیرنظر ا. اسمیت درایران سرگرم‌کار بود، ایران را ترك‌کرد. نقشه انگلیسها مبنی‌بر تصرف نفت شمال و زیرنظرگرفتن راههای ایران‌نیز نقش‌برآب‌گردید.

بااینهمه انگلیسها توانستند درسایه سرکوبی جنبش‌های آزادی‌ملی، موقعیت‌پیشین خودرا درایران‌نگاهدارند: شرکت‌نفت انگلیس‌ـایران، بانك‌شاهنشاهی، رژیم‌کاپیتولاسیون شبکه جاسوسی انگلیسهاکه درمیان‌گروههای دست‌راستی ایرانیها فعالیت داشتند، همه برجای ماندند. انگلیسها ضمن اتکای به‌این نیروها توانستند تا دیرزمانی نفوذ اقتصادی و سیاسی خود را درایران پابرجا کنند.

# ۲۲
# سرنگونی دودمان قاجار
# استقرار قدرت دودمان پهلوی

## موقعیت نیروهای طبقاتی و سیاسی

جنبش‌های آزادی ملی سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲ دگرگونی شگرفی‌را در وضع نیروهای طبقاتی پدید آوردند. طبقه جوان کارگـر به‌عنوان نیروی مستقلی وارد میدان شد. این طبقه حزب سیاسی ویژه‌ای به نام حزب کمونیست ایران ایجاد کرد، حزب نامبرده پدیدهٔ تازه‌ای در زندگی اجتماعی ـ سیاسی ایـران‌بشمار آمد. طبقهٔ کارگر ایران در آن‌هنگام بسیار جوان بود، سازمانهای آن ناتوان و نابسامان بودند، آزمودگـی کافی در زمینهٔ پیکارهـای طبقاتی وسیاسی نداشت و به‌دنبال این چگونگی نمی‌توانست نیروهـای ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را بهم پیوند دهد و رهبری آنها را بگونه‌ای استوار دردست گیرد. اما شرکت این طبقه به‌عنوان گروه مستقل در جنبش، به‌کیفیت پیکارها استواری وپیگیری بخشید. از این زمان به‌بعد طبقه‌کارگرایران مهمترین نقش‌را در پیکار به‌خاطر استقلال ملی، علیه امپریالیسم، پیشرفت به‌سوی دموکراسی و برقراری روابط دوستانه ایران با شوروی ایفا کرد.

اهمیت بورژوازی ایران نیز فزونی گرفت. ویژگیهای این بورژوازی ناتوانی آن

در زمینهٔ صنعت وپیشرفتش در زمینهٔ سرمایه‌داری بازرگانی بود، طبعاً بورژواهای بازرگان با مالکان فئودال و بورژواهای کمپرادور وابسته بودند. این چگونگی باعث ناپایداری و ناپیگری پیکار علیه امپریالیسم، به‌خاطر به‌چنگ آوردن استقلال ملی کشور گردید. اما در عین حال درآغاز سالهای ۲۰ رشد بورژوازی در زندگی اقتصادی و اجتماعی ـ سیاسی کشور، بیش از پیش به‌چشم می‌خورد. پیشرفت قشر بورژوازی (به‌استثنای کمپرادر) در برابر فشارهای روز افزون امپریالیست‌های انگلیسی، ناخشودی این قشر را پدیدآورد و باعث شد که به منظور استواری استقلال ملی ایران و محدود کردن موقعیت امپریالیسم انگلستان، و حتی علیه وابستگان امپریالیسم و نمایندگان گروههای دست‌راستی مانند قوام و غیره، به‌فعالیت پردازد. بورژوازی ایران امکانات گسترده‌ای برای این منظوربه دست آورد و نمایندگان آن بیشترکارهای دولت را به‌دست‌گرفتند.

در رابطه با پیشرفت چشم‌گیر روحیهٔ ملی‌عناصر بورژوا ـ مالك و پیکار علیه‌سیاست ارتجاعی داخلی وخارجی‌قوام درآغاز سال ۱۹۲۲ در مجلس یك «گروه بندی ملی» ایجاد گردید، این گروه‌بندی از نمایندگان خرده بورژوا، مالکان پیشرفته و روشنفکران‌تشکیل می‌شد. حزب به‌اصطلاح سوسیال دموکرات به‌رهبری سلیمان میرزا هم به این گروه‌بندی پیوست، اعضای این حزب وابسته به عناصر جناح چپ حزب دموکرات بودند. حزب سوسیال دموکرات، حزب سوسیالیستی‌کارگری نبود، اما منافع وخواسته‌های بورژوازی ملی رادیکال و روشنفکران را باز می‌تاباند. در ترکیب «گروه‌بندی ملی» حتی حزب سوسیالیست مستقل، زیر رهبری ضیاءالواعظین‌که در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱ تشکیل شد، واردگردید، یکی از رهبرانی‌که به‌سوسیالیست‌ها پیوست، سیدمحمد صادق طباطبائی‌بود. این سازمانها فقط اسماً خود را سوسیالیست می‌نامیدند، اما عملاً تا اندازه‌ای سیاست‌های ناسیونالیستی و مالك ـ بورژوازی را منعکس می‌کردند. سردبیران روزنامه‌های پیشرفته ایران چند سازمان و اتحادیه صنفی هم به «گروه‌بندی ملی» پیوستند. «گروه‌بندی ملی» سازمانهائی محلی در تهران، رشت، مشهد، تبریز، اصفهان، کرمانشاه و چند شهر دیگر ایجادکرد. در فعالیت سازمانهای محلی «گروه‌بندی ملی»، پیشه‌وران صنعتگر، کارگران ونمایندگان دهقانان هم‌شرکت می‌کردند. حزب‌سوسیال دموکرات به‌سازماندهی واستواری «گروه‌بندی ملی» کمك‌کرد، رهبر این‌حزب سلیمان میرزا اسکندری بود، مستوفی‌الممالك و شخصیت‌های پیشرفته دیگر هم در این‌گروه‌بندی شرکت داشتند.

«گروه‌بندی ملی» برای استواری استقلال ملی ایران، پیشرفت روابط دوستانه با روسیه شوروی‌که به‌سود توده‌های وسیع مردم تمام می‌شد، فعالیت می‌کرد، و لازمهٔ‌این فعالیت مخالفت سخت با دولت قوام وبه‌ویژه ردکردن سیاست خارجی‌ضدشوروی اوبود.

اعتراض «گروه‌بندی ملی»، تضاد میان گروههای گوناگون دست راستی ایران، و حتی پیکار برای به‌دست‌آوردن قدرت میان نخست وزیر قوام و وزیر جنگ رضاخان کار را به‌آنجا کشاندکه در ژانویه ۱۹۲۲ قوام استعفا دهد. قوام اگرچه کاملاً به انگلیسها وابسته بود، در عین حال به نفوذ امپریالیستهای امریکائی در ایران کمك فراوان کرد. او برای دریافت وام و دعوت مستشاران مالی، با امریکائیان وارد مذاکره شد، این مسئله ناخشنودی ومخالفت انگلیسها را با قوام و گروههای دست راستی وابسته به‌او، برانگیخت.

پس از استعفای قوام دولتی به‌ریاست مشیرالدوله روی کار آمد؛ رضاخان در مقام وزارت‌جنگ باقیماند، رضاخان با اتکای به‌ارتش زیرفرمانش، رفته رفته‌کلیه قدرت‌نظامی وحتی سازمانهای‌کشوری‌ایران را متمرکز کردوآنها را به‌چنگ گرفت. وجود موقعیت‌های جنگی دراستانها ومناطق‌کشور باعث شدکه رفته رفته کلیه قدرتها در این مناطق به‌دست فرماندارن نظامی و افسران که تابع رضاخان بودند، بیفتد، اینگونه انتقال قدرت از مأموران‌کشوری به‌نظامیان خودبه‌خود انجام گرفت.

برپایهٔ طرحهائی‌که افسران انگلیسی پس از انعقاد پیمان ۱۹۱۹ انگلیس - ایران تهیه‌کردند، به‌سال ۱۹۲۱ تجدید سازمان نیروهای‌مسلح ایران آغاز گردید. در سازمانهای قسمت‌های گوناگون نیروهای مسلح (قزاقها، ژاندارمها، سربازان و غیره) تجدید نظر شد و به‌شکل نیروهای یك پارچه و متمرکزی درآمدند که همه آنها تابع وزارت جنگ بودند. سرتاسرکشور به۵ منطقه نظامی تقسیم گردید، مراکز این مناطق عبارت بودند از تبریز، رشت، مشهد، تهران، همدان و اصفهان. در هر منطقه یك لشکر پادگان بود. به منظور تأمین وضع مالی ارتش به‌سال ۱۹۲۲ رضاخان وصول مالیات‌های غیر مستقیم را شخصاً به‌دست گرفت. از این پس گردآوری مالیاتها از مردم به فرماندهان لشکر سپرده شد. نیروهای نظامی حتی در انبارهای غله وتدارك گندم هم نظارت داشتند.

محبوبیتی‌که در آن‌زمان «گروه‌بندی ملی» در میان افکار عمومی توده‌های مردم کسب کرده‌بود رضاخان را ناچارکردنه‌تنهااین موضوع‌را به‌حساب آورد بلکه فعالیت‌هایش را با نظریات این گروه هم‌آهنگ نشان دهد وخود را هواخواه آن بشناساند. انگلیسهاکه از زمان رویدادکودتا با رضاخان تماس‌داشتند، به‌استواری قدرت او درایران کمك کردند. اینان نقش قاطع رضاخان را در سرکوبی جنبش‌های آزادی ملی ضمن سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲ و تلاشش را برای تمرکز قدرت به حساب می‌آوردند و می‌پنداشتند در آینده می‌توانند از وجود این افسرقزاق، برای‌کوبیدن جنبش‌های دموکراتیك و آزادی، وحتی مخالفت با پیشرفت نفوذ روسیه شوروی در ایران بهره ببرند.

رضاخان که برای استواری قدرتش در ایران تلاش می‌کرد، به ویژه در نخستین سالهای فعالیتش، نمی‌توانست افکار عمومی مردم را در زمینهٔ داشتن روحیهٔ ضد انگلیسی وحسن روابط با روسیه شوروی، نادیده انگارد. بنابراین ناگزیر با انجام اقدامهائی علیه انگلیسها موافقت کرد (اخراج مربیان نظامی و مستشاران انگلیسی از ارتش ایران و مؤسسات دولتی دیگر، تخلیه ایران از ارتش انگلیس و غیره)، ضمناً نسبت به برقراری روابط عادی با دولت شوروی همت‌گماشت. انگلیسها که می‌خواستند از وجود رضاخان به‌سود سیاستشان بهره‌ببرند، نه‌تنها تلاشهای او را برای به‌دست‌گرفتن قدرت و دشمنی با جنبش دموکراتیك مردم تشویق می‌کردند، بلکه بگونه‌های گوناگون او را زیر فشار قرار می‌دادند، مثلاً روحیهٔ جدائـی‌خواهی خانهای فئودال را تقویت واینان را علیه او بر می‌انگیختند.

اختلاف نظررضاخان ونخست‌وزیر سرانجام به‌استعفای مشیرالدوله در ماه مه۱۹۲۲ از مقام نخست وزیری گرائید. پس از مبارزات طولانی میان گروههای مختلف سرانجام در ماه ژوئن دوباره قوام‌السلطنه به‌نخست وزیری رسید.

## امتیاز نفت امریکائیان در ایران نخستین هیئت میلسپو

در دوره حکومت قوام ضمن سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ نقشه‌های انگلیسها مبنی‌بر انقیاد کامل ایران نقش بـرآب شده بود، هم‌اکنون قوام‌کوشش می‌کرد از وجود ایالات متحده امریکا بهره‌ببرد. نخستین‌بار که قوام‌نخست‌وزیر شد در محل‌ریاست شورای‌وزیران، مادهٔ ۱۳قرارداد ۱۹۲۱ شوروی ــ ایران را نقض‌کرد و امتیاز بهره‌برداری از منابع‌نفت شمال را در استانهای آذربایجان، خراسان، گیلان و مازندران را بـه کمپانی امریکائی «استاندارد اویل» واگذاشت. اما این امتیاز در اثر یـادداشت اعتراضی دولت شوروی به مرحله اجرا در نیامد.

به‌سال ۱۹۲۲ که دوباره قوام‌السلطنه نخست وزیر شد مذاکرهٔ با کمپانی امریکائی دیگری به‌نام سینکلر را به‌منظور واگذاری امتیاز نفت شمال ایران، آغازکرد. در دسامبر ۱۹۲۳ متن پیمان واگذاری این امتیاز تنظیم‌گردید، اما این یکی هم در نتیجهٔ اعتراض دولت شوروی عملی نگردید و خود کمپانی آن‌را لغو کرد. نسبت به لغو این امتیازهای امریکائی، انگلیس‌ها هم نقش مهمی را داشتند، چون اینان‌کوشش می‌کردندکه کمپانی‌نفت ایران و انگلیس صاحب امتیاز منحصر بهره‌برداری نفت در ایران باشد.

دولت قوام همچنین یك هیئت مستشاری مالی امریکائی را برای اداره امورمالیه

کشور، به ایران فراخواند، در رأس این هیئت ۱. میلسپو بود که در نوامبر ۱۹۲۲ وارد تهران گردید. ا. میلسپو سخت به‌کمپانی‌های نفتی امریکا وابسته بود، او به‌عنوان مدیر کل مالیه کشور ایران گماشته شد و برای انجام کارش اختیارات تام گرفت. کلیه درآمد و هزینه دولت، وصول مالیات، تنظیم بودجه دولت، خزانه و غیره در اختیار او گذاشته شد. یکی از گواهان عینی فعالیت میلسپو در ایران به‌نام د. شین نوشت: «میلسپو امور ایران را مانند لردکرمر در مصر اداره می‌کرد».

میلسپو می‌کوشید تا نفت شمال را برای کمپانیهای امریکائی به‌چنگ آورد. به‌این منظور درصدد بود به‌موقعیت انگلیسها درکشور آسیب رساند، او درکارهای شرکت‌نفت انگلیس و ایران مداخله می‌کرد و موانعی را در راه پیشرفت فعالیتش پدید می‌آورد. در عین حال میلسپو آشکارا موضعی ضد شوروی را در ایران اختیار کرد: می‌کوشید تا از پیشرفت روابط عادی شوروی ـ ایران جلوگیرد و تا اندازه‌ای در روابط بازرگانی دو کشور سنگ می‌انداخت[1].

سیاست قوام‌السلطنه نسبت به روابط با روسیه شوروی چنان بودکه نمی‌گذاشت روابط عادی میان دو دولت جریان عادی خود را طی کند. قوام که به سود سیاست امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی عمل می‌کرد، تصویب قرارداد ۱۹۲۱ شوروی ـ ایران به‌وسیله مجلس را تا یک‌سال کش داد. و در تابستان ۱۹۲۲ مذاکرات دربارهٔ عقد قرارداد بازرگانی‌میان دودولت را متوقف‌کرد. به‌دستور او موانع بسیاری در راه‌پیشرفت بازرگانی دو دولت در ایران پدیدآمد، بازرگانی بسیاری ازکالاها از سوی او غدغن‌شد، محدودیت‌های گمرکی فراوانی برای بازرگانان مقرر داشت، بازرگانان کالاهای شوروی را ازدریافت اعتبار محروم‌کرد. این سیاست قوام با منافع ملی ایرانیان وضرورت‌پیشرفت اقتصادی کشور تضاد کامل داشت و باعث اعتراض قشرهای دموکراتیك مردم و قسمت مهمی از بازرگانان و مالکان، به‌ویژه آنهاکه در مناطق شمالی‌کشور به‌کار صدوربرنج، خشکبار و محصولات کشاورزی دیگر به‌شوروی اشتغال داشته، گردید. برهم خوردن روابط بازرگانی ایران وشوروی باعث وخیم‌تر شدن وضع اقتصادی کشورکه در جریان جنگ جهانی اول در اثرامرونهی امپریالیست‌ها درایران به‌نابسامانی گرائیده بود، گردید. بنابراین مسئله برقراری روابط عادی بازرگانی با روسیه شوروی یکی از خواسته‌های جدی وضروری قشرهای وسیع مردم ایران بود وهمه از آن پشتیبانی می‌کردند.

---

۱. هیئت‌میلسپو تا سال ۱۹۲۷ در ایران ماند. در این هنگام پس ازپیدایش‌اختلاف نظرمیان او ورضاخان ایران را ترك‌کرد. در این اختلاف نظر هم دست انگلیسها درکار بود.

ناخشنودی توده‌های وسیع مردم از سیاست ارتجاعی قوام وحتی تضاد میان قوام و رضاخان وزیر جنگ و پیکار میان گروه‌بندیهای گوناگون سیاسی ایران سرانجام در ژانویه ۱۹۲۳ به‌استعفای دولت ارتجاعی قوام‌السلطنه گرائید.

## پیشرفت روابط اقتصادی شوروی ـ ایران

پس از قوام‌السلطنه شخصیت‌ملی.نامدار مستوفی‌الممالك نخست‌وزیر شد، نامبرده مذاکرات بازرگانی با اتحاد شوروی را آغاز ومحدودیت‌های گمرکی را که قوام برای بازرگانی با شوروی مقرر کرده بود، از میان برد. در ژوئیه ۱۹۲۳ قرارداد بازرگانی ایران ـ شوروی برمبنای معاملات بازرگانی بدون‌پروانه ورود هر دوطرف، حق‌ترانزیت کالاهای بازرگانی ایران از خاك شوروی وغیره آماده وسپس در ۳ ژوئیه به‌امضاء رسید، ضمن این قرارداد اقامت نمایندگان بازرگانی شوروی در ایران پیش‌بینی شده بود. در محافل ملی‌پیشرفته ایران، تنظیم‌چنین قراردادی، مهم‌ترین‌موفقیت دولت مستوفی‌الممالك بشمار آمد.

اگرچه مجلس ایران در نتیجه دسیسه‌های انگلیسها و امریکائیان ومخالفت محافل ارتجاعی ایران از تصویب این قرارداد خودداری کرد، اما نمایندهٔ بازرگانی شوروی در ایران مستقر و روابط بازرگانی واقتصادی دوکشور باکامیابی پیش رفت.

به‌منظور استواری‌اقتصادایران‌وآزادشدن‌این‌کشورازبنداسارت دولت‌های‌امپریالیستی و برای پیشرفت بازرگانی شوروی با ایران شرکت‌های‌مختلط ایران ـ شوروی ازقبیل، «شرکت شرق»، «شرکت قندروس ـ ایران»، «پنبهٔ ایران»، «پرس آذرنفت»، «آفتوبران» وغیره تشکیل شد. برای انجام کارهای مالی ـ بازرگانی شوروی ـ ایران «بانك ایران و روس» تأسیس‌گردید. شوروی پنبه، برنج، خشکبار و کالاهای دیگر از ایران می‌خرید و اینگونه باعث احیای اقتصاد ایران گردید. شرکت مختلط «پنبهٔ ایران» برای پرورش بوته‌های پنبه مرغوب، تشخیص مناطق مستعد برای جورهای‌گوناگون و هواشناسی،با کشت‌کاران همکاری می‌کرد، شرکت «ابریشم ایران» به منظور تهیه و صدور پیله‌های مرغوب، پیشبرد ابریشم‌کاری ایران و در بسیاری موارد برای پرورش نوغان در گیلان و مازندران کمك فراوانی می‌کرد.

عادی شدن روابط ایران و شوروی باعث پیشرفت اقتصاد ایران‌که در زمان‌جنگ به‌علت اشغال انگلیسها دچار رکود شده بود، گردید. تجدیدروابط بازرگانی ایران‌باروسیه شوروی باعث افزایش صادرات ایران شد. بهای کالاهای صادراتی ایران بالارفت وقیمت

کالاهائیکه از شوروی به ایران وارد می‌گردید بسیار پائین بود. این چگونگی اقتصاد روستائی ایران را احیا کرد ومساحت زمین‌های زیرکشت را افزایش داد. در نتیجهٔ فعالیت پیوستهٔ جریان بازرگانی در رابطه با خریدهای شوروی وضع مالی‌کشور بهبود یافت.

## پیکار سیاسی در ایران، استواری قدرت رضاخان

در زمینهٔ زندگی اجتماعی ـ سیاسی ایران ضمن سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۳ شدت‌پیکار میان‌گروههای سیاسی‌گوناگون به‌چشم می‌خورد، گروههای مهمی‌که به منظور به دست گرفتن قدرت با یکدیگر به‌ستیز می‌پرداختند عبارت بودند از، اریستوکراتهای مرتجع فئودال، گروههای مالك ـ بورژوا ونیروهای دموکراتیك. این پیکارها حتی در اثرتضاد میان امپریالیست‌های انگلیسی وامریکائی وضع حادتری را به‌خود گرفتند.

پیکارهای سیاسی به ویژه در رابطه با انتخابات مجلس پنجم ایران شدیدتر شدند، این انتخابات از آوریل ۱۹۲۳ تا مارس ۱۹۲۴ جریان داشت. ضمن انتخابات دوباره جنبش دموکراتیك اوج گرفت. از پایان ۱۹۲۳ پیکارهائی به‌منظور انحلال رژیم سلطنتی و استقرار رژیم جمهوری آغاز گردید. فعالیت اتحادیه‌های صنفی افزایش یافت. حزب کمونیست ایران درشرایطی‌که زیر پیگرد مقامهای حاکم‌بود، پیکار برای دگرگونی‌های دموکراتیك، بهبود وضع تـوده‌های وسیع زحمتکش و آزادی کشور از بند امپریالیسم را آغازکرد.

عناصر راست بورژوازی ملی ومالکان از اوج‌گیری‌جنبش دموکراتیك تازه به‌هراس افتادند. این چگونگی عملاً به‌انشعاب «گروه‌بندی ملی» گرائید. جناح راست این‌گروه بندی به «ایجاد نظم» یعنی سرکوبی جنبش دموکراتیك و انجام اصلاحات از بالا معتقد بود. این جناح در زمینهٔ سیاست‌خارجی خود را درجهت دولت‌های امپریالیستی‌انگلستان و امریکا توجیه می‌کرد وکوشش داشت راه ورود سرمایه‌های خارجی از جمله امریکا را به‌درون کشور باز کند. جناح چپ «گروه‌بندی ملی» که در رأس آن سلیمان میرزا قرار داشت خواهان انجام اصلاحات دموکراتیك و استواری روابط دوستانه با روسیه شوروی بود. پس ازبهم‌خوردن «گروه‌بندی‌ملی» جناح چپ مستقلاً «حزب سوسیالیست» راتشکیل داد و رهبری آن‌را سلیمان میرزا به‌دست‌گرفت.

وزیرجنگ رضاخان به‌جناح راست «گروه بندی ملی» نزدیك بود، اما پیش ازپایان سال ۱۹۲۳، در حالیکه محبوبیت جناح چپ را به‌حساب آورد از آن پشتیبانی‌کرد و از این جناح برای پیکار علیه اریستوکراتهای ارتجاعی فئودالی پیر بهره برد. رضاخان و

هواخواهانش در حالیکه خود را برای انتخابات دورهٔ پنجم مجلس آماده می‌کردند، یك حزب مالك ـ بورژوا به‌نام «حزب تجدد» درست‌کردند.

درگیری پیکارهای جدی به‌منظور به‌دست‌گرفتن قدرت بین گروههای گوناگون و نااستواری اوضاع سیاسی‌درکشور تا اندازه‌ای دولت را دچاربحران کرد. در فوریه ۱۹۲۳ مستوفی‌الممالك به‌جای قوام‌السلطنه ودر ژوئن همان سال مشیرالدوله به جای مستوفی‌ـ الممالك نخست‌وزیر شدند. مشیرالدوله هم بنوبه خود در اکتبر ۱۹۲۳ استعفا داد.

در همهٔ این‌کابینه‌ها رضاخان به‌طور ثابت در مقام وزارت جنگ باقیماند. او رفته رفته قدرت نظامی و کشوری را در دست خود متمرکز و به کمك ارتش، خانهای فئودال جدائی‌خواه را به‌اطاعت‌خود درآورد وآنها را خلع سلاح کرد. درسالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۳ خانهای شاهسون، خلخالی، طالشی و ماکوئی‌که از حکومت مرکزی سرپیچی می‌کردند، به‌دست ارتش رضاخان سرکوب گردیدند. بسیاری ازخانها بدار آویخته شدند ودارائیشان به‌وسیله رضاخان و افسران زیردستش مصادره‌گردید. در نیمهٔ سال ۱۹۲۳ شورش عشایر کرد به‌سرکردگی اسماعیل سمیتقو سرکوب گردید. به‌سال ۱۹۲۳ خانهای لرستان که با همدستی شیخ محمره، خزعل از اطاعت دولت مرکزی سرپیچیده بودند، سرکوب شدند. قسمتی از لرها اجبارا به‌خراسان کوچ داده شدند.

همزمان با سرکوبی فئودالها (خانهای ایلات)، ارتش و پلیس رضاخان پیکار علیه جنبش دموکراتیك را درایران دنبال کردند. طغیان دهقانان وسربازان درگیلان وخراسان پس ازسرکوبی جنبش آزادی ملی سال۱۹۲۱، سرکوب گردید. بسیاری از شرکت‌کنندگان دراین طغیان‌ها اعدام یا به‌زندان افتادند. جنبش اتحادیه‌ها وکارگران نیز زیر پیگردقرار گرفت. سازمانهای حزب‌کمونیست ایران وبسیاری از اتحادیه‌های وابسته تارومار شدند و ناچار به زیرزمین رفتند.

پیکار علیه فئودالهای مرتجع جدائی‌خواه، خانهای عشایر، قدرت مرکزی راتوان بخشید، وحتی سرکوبی‌جنبش‌های دموکراتیك اعتبار رضاخان را درمیان گروههای مالك ـ بورژوا افزایش داد. در انتخابات دوره پنجم مجلس، رضاخان توانست به وسیله ارتش، شماره فراوانی از دست‌نشاندگان خود را به عنوان نماینده وارد مجلس کند. فراکسیون رضاخانی «تجدد» معتبرترین گروه در مجلس تازه بود.

در اکتبر ۱۹۲۳ پس از استعفای دولت مشیرالدوله آخرین شاه قاجار احمد ناچار شد رضاخان را به نخست‌وزیری بگمارد. رضاخان ضمن‌گزینش وزرای کابینه در نخستین دولتش‌کوشید شخصیت‌هائی را برگمارد که چهرهٔ دولت را پیشرفته و ملی بنمایاند. او سلیمان میرزا ومصدق‌السلطنه را که از ناسیونالیست‌های نامدار بشمار می‌آمد وهمچنین

ذکاءالملك را به‌عنوان وزیرکابینه‌اش برگزید[1].

رضاخان همینکه به‌مقام نخست وزیری رسید، احمد شاه را ناچار کرد، دوباره به خارجه برود. برادر احمد شاه به‌عنوان نایب‌السلطنه در تهران ماند، رضاخان این یکی را هم مجبور کرد در امور دولت دخالت نکند. عملاً در این هنگام قاجارها هیچگونه قدرتی در اختیار نداشتند؛ تمام قدرت حکومت در دست رضاخان بود.

نخست‌وزیر می‌کوشیدکه دودمان قاجار را از سلطنت برکنارکند، بنابراین درپایان سال ۱۹۲۳، پیکاری را به منظور سرنگونی قاجارها، انحلال نظام سلطنتی و برقراری رژیم جمهوری‌آغازکرد. در آغاز رضاخان پشتیبان برقراری رژیم جمهوری در ایران‌بود، و می‌خواست خودش را طبق نمونه کمال اتاتورك رئیس جمهور ایران جا بزند. تبلیغات جمهوری، به ویژه پس از آنکه معلوم شد احمد شاه با شیخ خزعل تماس گرفته است، شدت یافت، گویا شیخ نامبرده رهبری اتحادیهٔ عشایر جنوب را با شرکت عشایر عرب و بختیاری به‌عهده داشت. این اتحادیه درآوریل ۱۹۲۲ با تحریك انگلیسها در خوزستان به‌منظور فشار بر حکومت مرکزی تهران، تشکیل گردید. اتحادیهٔ نامبرده برای تشکیل يك دولت «عربستان مستقل» در ایران تبلیغ می‌کرد و انگلیسها پشتیبان آن بودند تا شاید از این راه مناطق نفت‌خیز جنوب باختری ایران را کاملاً در اختیار بگیرند.

ضمن انجام تبلیغات جمهوری برخوردهای خصمانه‌ای میان رضاخان از یکسو، و روحانیان و اریستوکراتهای فئودال از سوی دیگر رویداد. رهبر گروههای مخالف، روحانی متنفذ مدرس بود. در این هنگام تبلیغات جمهوری به‌وسیله فعالیت‌های سیاسی توده‌های وسیع مردم اوج گرفت که این موضوع را قبلاً رضاخان به‌حساب نمی‌آورد. رضاخان از ترس اوج‌گیری جنبش انقلابی دموکراتیك مردم وبرخورد جدی این جنبش‌با روحانیان و هواخواهان سلطنت، خود را به‌گروه اخیر نزدیك‌کرد.

در نیمهٔ مارس میان رضاخان و نمایندگان اریستوکراسی فئودال موافقت شد که رژیم‌سلطنتی در ایران باقی بماند نمایندگان اریستوکراسی فئودال‌رضاخان را دیدن‌کردند و آمادگی خود را برای پشتیبانی از او اعلام داشتند. پس از آن رضاخان به قم (یکی ازمراکز مهم روحانی ایران) رفت. درآنجا هم با روحانیان بلندپایه به‌توافق‌رسید. پس از بازگشت از قم رضاخان طی اعلامیه‌ای خطاب به‌مردم ایران اعلام داشت که او (رضاخان) پیوسته برای رونق دین اسلام‌وحفظ موقعیت روحانیان کوشش‌کرده ومی‌کند. و به‌مردم پیشنهادکرد «اندیشه رژیم جمهوری را از خود دورکنند و درعوض تمام‌تلاش‌

۱. ضمن ترمیم کابینه‌اش در آوریل ۱۹۲۴، سلیمان میرزا و مصدق را از کابینه کنارگذاشت.

شان را برای دلسوزی در راه وطن واز میان بردن موانع‌راه اصلاحات وپیشرفت دولت به‌کار برند ودر راه انجام نیات «دولت ملی» مبنی براستواری ایمان و استقلال‌کشور از هیچگونه پشتیبانی‌ای دریغ نکنند». پس از این جریان پیگرد وفشار برهواخواهان‌راستین جمهوری را آغاز کرد.

به‌سال ۱۹۲۴ شیخ خزعل علیه رضاخان قیام کرد وآشکارا او را غاصب خواند. او با احمد شاه، بختیاریها و چند خان لرستان تماس داشت وهمه را برای قیام به‌خاطر دفاع ازشاه قاجار فراخواند. رضاخان درجواب این اعلامیه نیروی بزرگی برای سرکوبی شیخ‌خزعل‌فرستاد. مجلس، خزعل وهواخواهانش را خائن‌خواند. اما در نتیجه میانجیگری انگلیسها که درآن هنگام‌دربارهٔ مسئله‌مهم نفت بارضاخان به‌توافق‌رسیده بودند (گسترش فعالیت شرکت نفت‌انگلیس ـ ایران) در دسامبر ۱۹۲۴ شیخ خزعل‌به‌رضاخان تسلیم وبه تهران فرستاده شد. خوزستان به‌وسیله ارتش رضاخان اشغال‌گردید.

درآغاز ۱۹۲۵ ارتش رضاخان قیام تازه‌کردها به‌سردگی اسماعیل سمیتقو راسرکوب کرد، این قیام در پایان سال ۱۹۲۴ در باختر دریاچه ارومیه آغاز شده بود. به‌دنبال این رویداد ایلات ترکمن خراسان‌که علیه رضاخان بپاخاسته بودند، مطیع گردیدند.

در فوریه ۱۹۲۵ رضاخان این مسئله را در مجلس به میان کشیدکه همکاری او با دودمان قاجار غیرممکن‌است وخواستار شد اختیارات فرمـاندهی‌کل قوای‌کشور رابه او تفویض‌کنند. علیرغم اصل۵۰ قانون اساسی ایران‌که شاه استثنائاً دارای حقوق فرماندهی عالی‌کل نیروهای مسلح کشور می‌بود، مجلس زیر فشار فرماندهان لشکر خارج از مرکز که تهدیدکردند نیرو به‌تهران خواهند فرستاد، در ۱۴ فوریه تصمیم‌گرفت مقام فرماندهی کل قوای مسلح‌کشور از جمله پلیس را به رضاخان واگذار کند. اینگونه خود مجلس به قدرت روز افزون رضاخان درکشور صحه قانونی‌گذاشت. به منظورگمراهی و آرام‌کردن افکار عمومی، حزب رضاخانی «تجدد» در آغاز ۱۹۲۷ وعدهٔ یك رشته اصلاحات را در ایران داد. در شرایط‌کمبود خواربار و وجود قحطی در چند منطقه ایران، این حزب‌ضمن برنامه‌اش اعلام داشت‌که از احتکار کالاهای ضروری جلو خواهدگرفت، زمین‌های‌دولتی را میان دهقانان تقسیم خواهد کرد، قوانینی مبنی بر روابط دهقانان و مالکان، کارگران وکارفرمایان خواهدگذراند، ۸ ساعت‌کار روزانه برای‌کارگران، آزادی بیان، مطبوعات، تشکیل احزاب، حق اعتصاب، انتخابات آزاد برای همه وغیره را وعده داد. در عین‌حال حزب «تجدد» پیشنهادکردکه بایدمجلس مؤسسان تشکیل شود و در قانون اساسی تجدید نظرکند و عملاً دودمان قاجار از سلطنت کنار رود.

به‌موازات این وعده‌ها فشار روی جنبش‌های دموکراتیك فزونی‌گرفت. در تابستان

۱۹۲۵-۸۰۰ تن از فعالان اتحادیه‌های صنفی، اعضای حزب‌کمونیست ایران و شرکت کنندگان دیگر جنبش دموکراتیك، طبق سیاهه‌ایکه از پیش آماده شده بود، بازداشت گردیدند.

## سرنگونی دودمان قاجار و اعلام سلطنت رضاخان

در نیمه سال ۱۹۲۵ درکشور ایران مبارزهٔ سازمان یافته‌ای علیه بازگشت احمد شاه ازخارجه به‌ایران وسپس سرنگونی دودمان قاجار آغاز شد. ضمن این مبارزه تبلیغات گسترده‌ای درباره میهن‌پرستی وترقیخواهی‌رضاخان انجام می‌گرفت. به‌منظور خنثی‌کردن پایداری اریستوکراسی فئودال و جلب آن‌دسته از نمایندگان فئودال ـ اریستوکرات که به‌پیکار آشکار دست نزده بودند، رضاخان در اوت ۱۹۲۵ کابینه‌اش را ترمیم‌کرد و چند تن از نمایندگان اردوگاه فئودالها را به‌وزارت‌گماشت. همزمان نزدیك‌رضاخان (تیمور تاش و داور) نمایندگان مجلس را به‌مقر نخست وزیری فراخواندند وآنها را واداشتندتا به‌رضاخان رأی اعتماد بدهند.

در ۳۱اکتبر۱۹۲۵ به‌پیشنهاد تدین یکی‌از دست‌نشاندگان رضاخان ومعاون مجلس پنجم‌طرح سرنگونی‌دودمان قاجار وواگذاری‌دولت‌موقت به‌رضاخان‌که نام‌فامیلی پهلوی را به‌خود گرفت، در مجلس پنجم تصویب گردید. مسئلهٔ استقرار شکل حکومت به مجلس مؤسسانی‌که بعداً بایستی تشکیل می‌شد واگذار گردید.

روز بعد از تصویب سرنگونی دودمان قاجار، رضاخان که می‌کوشید روحانیان را به‌سوی خود بکشاند، اعلامیه‌ایکه گویای خط‌مشی دولت تازه بود به این مضمون صادر کرد: «قوانین اسلام به‌منظور بهروزی مردم اجرا خواهدگردید». معنویت مسلمانی‌کاملاً حفظ خواهد شد، فروش نوشابه‌های الکلی ممنوع خواهد گردید، بهای‌گندم ونان کاهش خواهد یافت و غیره. در جواب این ژست رضاخان، گروه مجتهدان، اعلامیه‌ای خطاب به‌مردم صادرکردند و از آنها خواستندکه از حکومت رضاخان فرمانبرداری‌کنند. اینگونه رضاخان که تاکنون توانسته بود پشتیبانی‌گروههای مالك ـ بورژوا و نمایندگان اریستو-کراسی ـ فئودال را ازراههای‌گوناگون به‌سود خود جلب‌کند، هم‌اکنون‌موفق شدقسمت مهمی از روحانیان را به‌سوی خود بکشاند. ضمناً برای جلب برخی از چهره‌های‌برجسته سیاسی ایران اقدامهائی از سوی رضاخان انجام‌گرفت.

درنوامبر ۱۹۲۵ انتخابات مجلس‌مؤسسان انجام‌گرفت. توده‌های وسیع مردم‌عملاً در این انتخابات شرکت نکردند، چون زیرفشار دستگاه حاکم، این انتخابات صددرصد

جعلی و قلابی انجام یافت. سیاههٔ نمایندگان مجلس مؤسسان را مأموران دولت و پلیس از پیش تعیین کرده بودند و این اشخاص بایستی از صندوق بیرون می‌آمدند. نمایندگان این مجلس همه از کسانی بودند که با سلطنت شاه بایستی موافق می‌بودند، و بیشترشان به‌قشرهای مالکان، بازرگانان و روحانیان وابستگی داشتند.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ مجلس، رضاخان را شاه موروثی ایران اعلام داشت. فقط چندتن از جمله دکتر مصدق علیه این تصمیم در این مجلس سخن راندند. بنابه تصویب مجلس مؤسسان فقط اصول ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۴۰ قانون اساسی تغییر کردند، که ضمن آنها حق سلطنت به‌عوض دودمان قاجار، به‌دودمان پهلوی واگذار گردید.

سرنگونی دودمان قاجار و برقراری دودمان تازهٔ پهلوی گویای پایان قدرت اریستوکراسی فئودال پیر بود. اما در عین‌حال دگرگونی‌ای در نظام حاکمیت ایران پدیدنیامد. این تصمیم مجلس مؤسسان عملاً در طی چند سال بعد اوضاعی را پدید آورد که اریستوکراسی فئودال کاملاً قدرتش را در ایران از دست داد، اما رضاخان ضمن اتکا به قشر مالک ـ بورژوا تمام امور حکومت ایران را قبضه کرد.

# ۲۳

# رژیم بورژوا ـ مالك رضاشاه

## تمرکز کشور

پس از اعلام سلطنت رضاشاه، تمرکز و تقویت ارتش‌که مهمترین ابزار استواری قدرت رضاشاه بود فزونی گرفت. در ژوئن ۱۹۲۵ مجلس، قانون نظام اجباری را تصویب کرد. هواپیما، تانك و زره‌پوش‌وارد سازمان ارتش گردید، نمایندگان اریستوکراسی‌فئودال که‌مقامهای فرماندهی ارتش‌را اشغال کرده‌بودند برکنار شدند و به‌جای آنها افسران‌وابسته به‌قشرهای متوسط به‌ویژه‌آنها که باخود رضاخان در قزاقخانه خدمت می‌کردند، منصوب گردیدند. اندازهٔ این ارتش به‌طور ثابت تقریباً ۱۵۰ هزار تن بود و برحسب نیازمندی کشور برای ایجاد نظم داخلی افزایش می‌یافت. طبق مدارك ایـران، در فاصله سالهای ۱۹۲۱-۱۹۴۱ هزینه ارتش به‌طور متوسط ۳۳/۵٪ تمام هزینه‌های بودجه‌کشور‌بود.

رضاشاه ضمن‌تکیه‌به‌ارتش به‌سیاست‌تمرکز‌کشور وپیکار‌علیه فئودالهای‌اریستوکرات و خانهای متنفذ، به‌ویژه سران عشایرکوچ‌نشین ادامه داد. بسیاری از آنها اعدام شدند یا به‌زندان افتادند، یا به‌جاهای دور دست تبعید گردیدند. چریکهای‌مسلح خانها از میان رفتند. دولت‌همچنین عشایرکوچ‌نشین‌را خلع‌سلاح‌کرد وبرای اسکانشان اقدام نمود.

به‌منظور زیرنظر گرفتن فعالیت خانهای نقاط دور دست، رضاشاه به‌ساختن راههای شوسه ازتهران به‌نقاط نامبرده‌پرداخت. تقسیمات اداری‌کشور برای تقویت قدرت‌مرکزی

تغییر کرد و اختیارات والی‌های مراکز مهم کشور محدود شد. درسالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ «ایالت‌ها» منحل شدند وسرتاسر کشور به ۱۰ «استان» تقسیم گردید، درچارچوب این استانها ۴۹ «شهرستان» به‌وجود آمد. هر شهرستان به «بخش»هائی تقسیم می‌شد. خانهای محلی از اشغال مقام استانداری یا فرمانداری (شهرستان) محروم گردیدند واین مقامها معمولاً به‌اشخاص مورد اعتماد رضاشاه واگذار می‌شدند. این اشخاص نمایندگان قشر مالک ـ بورژوای تازه به‌دوران رسیده بودند.

## استواری وضع مالکان وپیشرفت روابط بورژوازی

املاک بیشتر اریستوکراتها و خانهای ایلات کوچ نشین، به‌سود خود رضاشاه یا هواخواهانش مصادره گردیدند. رضاشاه باروشهای گوناگون درسالهای قدرتش، زمین‌های پهناور زمین‌داران بزرگ را در مناطق حاصلخیز کشور تصرف کرد (مازندران، گیلان، و گرگان «استرآباد» و خودش در زمرهٔ بزرگترین مالکان ایران درآمد.

شمارهٔ مالکان‌زمین افزایش یافتند، امااینها به‌اریستوکراتهای فئودال وابسته‌نبودند. بلکه به‌بورژوازی گرایش داشتند. یك رشته قانونهائی وضع شدند که مالکیت زمین این مالکان تازه به‌دوران رسیده را تثبیت کردند. قانون ثبت املاك که درسال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ وضع شد و همچنین، تصویب قوانین کشوری تازه در سال ۱۹۳۹ وقوانین دیگر، حقوق بورژوائی مالکیت‌های خصوصی بر زمین و آب را تثبیت کردند. درسالهای ۲۰و ۳۰ بخش‌نامه‌هائی مبنی برقانون فروش زمین‌هـای دولتی، به‌بازرگانان و مالکان صادر گردید.

به‌سال ۱۹۳۰ قانونی که به‌سودمالکان بود، تصویب گردید، ضمن‌آن سیستم‌دریافت مالیات ارضی و احشام قید شده بود. برای مالکانی که با تکنیك پیشرفته به‌کارکشاورزی می‌پرداختند تخفیف‌هائی منظورگردید. به‌سال ۱۹۳۱ بانك کشاورزی بنیان گذاری شد که به‌مالکان کمك مالي مناسب مي‌داد.

به‌منظور دفاع‌ازحق مالکیت مالکان وبورژواها، اصلاحاتی درقوانین قضائی‌انجام گرفت. ازسال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۰ سازمان وزارت دادگستری دگرگون‌شد. قوانین جنائی وکشوری تازه‌ای طرح و تصویب گردیدند، مبنای ایـن قوانین، همان قـوانین قضائی بورژوازی اروپای غربی (فرانسه، بلژیك، ایتالیا) بود. اختیارات حاکمان شرع به‌شدت کاهش یافتند. به‌منظور پیکار با قیامهای دهقانان به سال ۱۹۳۰ قانونی علیه تصرف عدوانی زمین‌های مالکان وضع گردید، به‌سال ۱۹۳۱ قانونی علیه خرابکاری در املاك

کشاورزی» که به‌سود هیئت حاکم وعلیه جنبش دهقانان بودصادر شد.

درنتیجهٔ این اقدامات موضوع مالکیت درکشور فراوان استوار شد. بیشتر از ۸۰٪ تمام زمین‌های بارور جزو املاك رضاشاه، مالکان و خانهای ایلات کوچ‌نشین بودند. مقدارکمی‌از این زمین‌ها جزو زمینهای دولتی یا وقف بشمار می‌آمدند.

روابط فئودالی پیشین در روستاهای ایران بدون تغییر پابرجا ماند. بیشتر دهقانان فئودال‌زده از خودشان زمین دراختیارنداشتند وناچار بودند روی زمین همین مالکان‌تازه به‌دوران رسیده‌کارکنند. این‌مالکان دربیشتر موارد مالك آب، بذر و دواب کارگربودند. تقسیم محصول میان مالك و دهقان برپایه سنت کهن قرون وسطائی (سیستم مزارعه) انجام می‌گرفت: يك سهم به‌صاحب زمین، يك سهم به‌صاحب آب، يك سهم به‌صاحب دام کارگر يك‌سهم به‌صاحب بذر و سرانجام سهم پنجم به‌صاحب نیروی‌کار یعنی دهقانان تعلق‌می‌گرفت. اینگونه دهقان‌ناچار بوداز ۱/۲ تا ۴/۵ حتی بیشتر محصول را به‌عنوان بهرهٔ ـ مالکانه به‌ارباب تسلیم کند. عــلاوه براین دهقان بایستی بهره اضافی جنسی «عوارض» به‌ارباب تسلیم می‌کرد، تخم مرغ، روغن و سوخت مصرف ارباب را به‌رایگان بایستی تأمین می‌کرد. این‌شیوهٔ استثمار دهقانان به‌ویژه پس از تصویب قانون روابط میان ارباب و دهقان به‌سال ۱۹۳۹ استوارتر گردید. برای تثبیت قدرت ارباب نسبت به‌دهقان ضمن قانون ویژه‌ای‌درباره وظائف‌کدخداها (۱۹۳۵) وقانون سازمان اداری روستاها (۱۹۳۷) قید شدکه‌کدخدا نماینده مالك در روستا بشمار می‌رود و دربرابر اجرای قوانین به‌منظور حفظ نظم‌مسئولیت دارد. انتخاب‌کدخدا در روستا بایستی باتائیدمالك انجام‌می‌گرفت.

این روابط قرون وسطائی مناطق کشاورزی بــا پس‌افتادگی فوق‌العـاده تکنیکی اقتصاد روستائی هماهنگ بود. ابزار اصلی‌کاردرکشاورزی‌همان‌گاوآهن‌ها وخیش‌ها، همان شن‌کش‌ها و همان بیل و کلنگ‌های ابتدائی بودند. ماشین‌های کشاورزی بندرت به‌کار برده می‌شدند.

دهقانان درمنتهای بینوائی و نیمه‌گرسنه زندگی می‌کردند، و بدون استثناء همه بی‌سواد و از ابتدائی‌ترین کمك‌های پزشکی محروم بودند. به‌ویژه وضع دهقانان ساکن جنوب وشرقی‌ایران ازهمه فلاکت‌بارتر بود. درکناره‌های‌خلیج‌فارس و بلوچستان ومناطق دیگر جنوب‌کشور بسیاری از دهقانان چندماه از سال را باخوردن آرد هسته خرما، ملخ خشك‌شده وعلف سدجوع می‌کردند.

اگرچه درمناطق روستائی ایران روابط فئودالی مانندپیش باقی‌مانده بود، بااینهمه رفته‌رفته درکشور روابط بورژوائی پیش می‌رفت، هم در شهر وهم دربخش‌های روستائی

کار مزدوری به‌میزان گسترده‌ای رواج یافت. در تأسیسات نفت کمپانی ایران و انگلیس استثمار بگونهٔ سرمایه‌داری انجام می‌گرفت، درشهرها آهسته آهسته اما به‌طورکلی، سرمایه‌داری صنعتی ملی ایران درحال پیشرفت بود. درمناطق کشاورزی به‌ویژه درشمال کشورمالکیت‌های بزرگ کشاورزی پدیدآمدکه ازکارمزدوران بهره‌کشی می‌شد. این‌شکل مالکیت کاملاً سرمایه‌داری نبود، اما به‌موازات رواج روابط فئودالی تامیزان‌چشم‌گیری استثمار به‌شیوه سرمایه‌داری هم انجام می‌گرفت.

طبقه‌بندی‌میان دهقانان به‌آهستگی‌پیش می‌رفت. مستأجران بدون زمین ومزدوران اکثریت مطلق دهقانان را تشکیل‌می‌دادند. اما به‌موازات آنهاکم کم دهقانان مرفه‌وخرده مالکانی‌که روی زمین خودکارمی‌کردند، پیدا شدند اینان ضمناً به‌اجاره‌کاری، پیله‌وری، رباخواری و بهره‌کشی از هم طبقه‌هایشان برمبنای نیمه فئودالی - نیمه سرمایه‌داری، پرداختند. اینگونه‌کم‌کم پرولتاریای‌کشاورزی ونیمه پرولتاریاکه به‌وسیلهٔ مالکان وخرده مالکان استثمار می‌شدند پدیدآمدند.

تمام این پدیده‌ها گویای پیشرفت آهستهٔ روابط بورژوائی درایران بودند. لازم به‌تذکر است‌که بورژوازی ملی ایران با اربابان مالك پیوندی ناگسستنی داشت و این کیفیت به‌میزان زیادی‌مانع پیشرفت روندعادی این‌طبقه‌گردید واز اهمیت‌نقش بورژوازی ملی در زندگی اقتصادی واجتماعی - سیاسی‌کشورکاست.

## استواری‌استقلال ایران روابط‌ایران - شوروی

درنخستین سالهای حکومت دودمان پهلوی یك‌رشته اقدامهائی به‌منظور استواری استقلال ایران انجام‌گرفت. در چند مورد حقوق و امتیازات بیگانگان درایران محدود گردید. به‌سال ۱۹۲۸ بانك ملی‌ایران بنیان‌گذاری شد که به‌عنوان یك بانك دولتی کار می‌کرد.

ضمن این‌سالها ایران سیاست برقراری روابط عادی با اتحاد جماهیر شوروی‌راکه به‌سود ملت ایران تمام می‌شد، به‌مرحله اجرا درآورد. ضمن اول‌اکتبر ۱۹۲۷ در مسکو قراردادی میان شوروی و ایران‌به‌امضاء رسیدکه ضمن‌آن بیطرفی هردو دولت در مسائل سیاسی محرز و قرارداد سال ۱۹۲۱ دوباره مورد تائید قرارگرفت؛ دراین قرارداد بیطرفی و عدم شرکت هریك از متعاهدین در اتحادیه‌ها یا قراردادهای دولت مخالف‌کشور دیگر تضمین‌گردید.

در اول اکتبر ۱۹۲۷ قرارداد دیگری مبنی بربهره‌برداری از ماهیگیری‌کناره‌های

جنوبی‌دریای خزر به‌وسیله یك‌شرکت مختلط شوروی ـ ایران‌میان دو دولت امضاء شد، و حتی باانعقاد قرارداد بازرگانی وگمرکی برمبنای حسن‌نیت دوطرف، موافقت گردید.

دولت ایران به‌پیروی از چشم‌پوشی دولت شوروی از داشتن حقوق‌کاپیتولاسیون در ایران در ماه مه ۱۹۲۸ رسماً رژیم کاپیتولاسیون را نسبت به‌کلیهٔ دولت‌ها و اتباع بیگانه لغوکرد وقانونی دربارهٔ آزادی تعیین تعرفه‌گمرکی گذراند. اتحادشوروی نخستین کشور بیگانه‌ای بود که این تصمیمات دولت ایران را به‌رسمیت شناخت، در ۱۱ مارس ۱۹۲۹ میان اتحاد شوروی وایران مقاوله‌نامه‌گمرکی تازه‌ای برمبنای‌آزادی تعیین‌تعرفه گمرکی ایران امضاء شد. کلیه‌کشورهای بیگانه‌ای‌که دارای امتیاز حقوق کاپیتولاسیون در ایران بودند ناگزیر تسلیم تصمیم‌های دولت ایران شدند.

درسالهای بحران اقتصادی‌جهانی (۱۹۲۹-۱۹۳۲) حجم بازرگانی خارجی‌به‌ویژه صادرات ایران به‌سختی‌کاهش یافت و این‌چگونگی درموازنه بازرگانی خارجی اثرفاجعه انگیزی باقی گذاشت و انگیزه بحران اقتصاد روستائی درایران گردید. به‌منظور برابر کردن موازنه بازرگانی خارجی و استواری ارز، به‌سال ۱۹۳۱، دولت ایران بازرگانی خارجی‌را انحصاری‌اعلام داشت، بادر نظرگرفتن‌سهمیه‌کالاهای وارداتی به‌ایران‌خریداران و فروشندگان ایرانی ناگزیر بودند به‌موجب پروانه‌ای که از سوی دولت به‌آنها داده می‌شد متناسب باکالاهای صادر شده، کالای‌خارجی واردکنند. دولت اتحادجماهیرشوروی بااتکاء به‌قرارداد دوستانه ۱۹۳۱ ایران، این انحصار بازرگانی خارجی ایران را بیدرنگ به‌رسمیت شناخت و به‌پیروی از پشتیبانی اتحادشوروی، دولت ایران توانست موافقت کشورهای سرمایه‌داری مهم از قبیل انگلستان، امریکا فرانسه و دیگران را، در این‌باره جلب کند.

## نزاع باکمپانی‌نفت انگلیس وایران

ضمن نزاع میان ایران وانگلیس درباره نفت درسالهای ۱۹۳۲ - ۱۹۳۳ رضاشاه نخست ژست دفاع از منافع ملی ایران را در این‌باره بخود گرفت اما دیری نپائید با امپریالیست‌های انگلیسی سازش‌کرد. مسئله تجدیدنظر درقرارداد شرکت نفت انگلیسی از آنجا ناشی شدکه انگلیسها مبلغی را که بابت حق‌السهم سود به‌دولت ایران پرداختند ۴ برابرکمتراز اندازه واقعی‌بود، به‌سال ۱۹۳۱کمپانی انگلیسی‌بابت ۱۶٪ درآمد نفت‌ایران فقط۳۰۶/۸ هزارلیره استرلینگ‌داد درصورتیکه سال قبل‌یعنی ۱۹۳۰-۱/۲۲۸/۳۰۰ لیره استرلینگ پرداخته بود. در جواب این اقدام ضمن نوامبر ۱۹۲۳ دولت ایران لغو امتیاز

نفت به‌کمپانی را اعلام داشت، سررسید این قرارداد سال ۱۹۶۱ بود. موضوع دعوا جهة رسیدگی به‌جامعهٔ ملل ارجاع شد. اما در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ دولت رضا شاه قرارداد تازه‌ای با انگلیسها امضاء کرد که به موجب آن سررسید امتیاز تا سال ۱۹۹۳ تمدید شد.

کمپانی انگلیسی حق بهره‌برداری از منابع نفت سرزمین‌های پهناوری از ایران را گرفت، اگر چه طبق قرارداد ۱۹۰۱ این مناطق محدودتر بودند، حدود این سرزمین‌ها شامل خطی بودکه ازغرب به‌جنوب شرقی ایران یعنی از نقطه‌ای در مرز ایران و عراق واقع در شمال‌غربی کرمانشاه آغاز، از لرستان، بختیاری، شهر سعیدآباد و بمپور تا مرز بلوچستان انگلیس امروز ادامه داشت. این شرکت حق نگاهداری پلیس و ایجاد مدارس را در منطقه، مانند سابق کسب کرد. کمپانی، حق خرید زمین، ساختمان راه‌آهن‌ها، بندرها، ایجاد خطوط‌تلفن و تلگراف، تأسیس فرودگاه وایستگاه رادیو را از دولت ایران گرفت. وضع‌پرداخت حق‌السهم به‌ایران‌نیز به‌این شرح‌عوض شد: درقرارداد تازه به‌عوض پرداخت ۱۶٪ از کل درآمد خالص، برای هر تن نفتی که به‌فروش می‌رسید ۴ شیلینگ به‌دولت ایران تعلق می‌گرفت، البته این‌فروش شامل‌مصرف داخلی ایران ونفت‌صادراتی بود. اینگونه‌شرکت‌نفت‌انگلیس وایران ازهمان امتیازات‌سابق‌بلکه بیشتر برخوردار شد و بنابراین‌وضع «دولتی در داخل دولت» را داشت.

دراین‌هنگام سرکوبی آن شخصیت‌های دولتی‌ای‌که علیه شرکت نفت انگلیس ـ ایران‌تظاهر کرده بودند آغاز گردید مثلاً به‌فرمان رضاشاه وزیر دربار، تیمورتاش به‌زندان افتاد و سپس درهمانجا مسموم گردید، او خواهان افزایش سهم ایران از درآمد نفت، از جمله دریافت سهم درآمد ازمؤسسات شرکت درکشورهای دیگر، پرداخت $\frac{1}{4}$ سود خالص به‌ایران، و حق لغو امتیاز تا سال ۱۹۹۳ وغیره بود. برخی از شخصیت‌های دیگرایران مثلاً سردار اسعد و مستوفی‌الممالك که علیه این پیمان و بـه‌زیان انگلیسها نظر دادند سربه‌نیست شدند.

انگلیسها ناچار شدند یك رشته محدودیت‌ها را دربارهٔ فعالیت بانکشان در ایران بپذیرند. به‌سال ۱۹۳۰ موافقت‌نامه‌ای میان ایران و انگلیس منعقد شدکه به‌موجب آن حق انتشار اسکناس ایران از بانك شاهنشاهی انگلیسها سلب وبه‌بانك ملی ایران واگذار گردید. انگلیسها بابت این قرارداد مبلغ ۲۰۰ هزارلیره استرلینگ ازایران تاوان گرفتند، این بانك بقیه امتیازات سابق را حفظ کرد وحق خرید و فروش و مالکیت زمین‌های‌ایران را برای خود نگاهداشت.

ضمن نزاعی‌که درسالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ دربارهٔ جزایر بحرین میان‌ایران وانگلیس

درگرفت، رضاشاه فقط به‌اعتراض رسمی وارجاع قضیه به‌جامعه مللِ اکتفا کرد.

## راه‌سازی وایجاد ساختمانهای صنعتی

باید تأکید کرد که درسالهای ۲۰ وآغاز سالهای ۳۰ رضاشاه جداً ازلحاظ اقتصادی و بازرگانی بادولت شوروی همکاری داشت. چنین سیاستی به‌ایران امکان‌داد، که‌اقتصاد ملی‌اش را بهبود بخشد، تأسیسات صنعتی پدید آورد، بدون دادن امتیاز به‌سرمایه‌های بیگانه، ساختن راه‌آهن و راههای شوسه را آغاز و از زیر بار وامهای اسارت‌بار بیگانه کمر راست کند.

درآغاز ۱۹۳۰ قوانینی درایران وضع شدند که به‌موجب آنها ورود ماشین‌آلات بدون دریافت پروانه آزاد گردید، نسبت به گمرك ماشین‌های وارداتی تخفیف‌هائی درنظر گرفته شد، کارخانه‌ها وکارگاهها تا ۵ سال‌پس ازتأسیس ازپرداخت مالیات معاف گردیدند وهمچنین قوانین حمایتی دیگری‌دربارهٔ تأسیسات صنعتی‌دیگر تصویب گردید.

اجرای چنین تصمیماتی شرایط لازم را برای پیشرفت صنایع‌ملی ایران‌پدیدآورد.

ویژگی پیشرفت ساختمانهای صنعتی درایران آن بودکه بیشتر این اقدامات‌به‌دست دولت وحتی خود رضاشاه انجام می‌گرفت. از ۱۳۰۰ میلیون ریال‌که درسال ۱۹۴۲ برای صنایع درایران سرمایه‌گذاری شد، ۵۵۰ میلیون‌ریال‌آن متعلق به‌دولت یا شخص‌رضاشاه بود (به‌استثنای‌سرمایه‌هائی که‌به‌منظور صنایع‌نظامی وکارخانجات فلزگدازی به‌کاررفتند). ایجاد ساختمانهای‌کارخانه‌های قند، شیمی، سیمان وچند رشته صنایع دیگر به‌وسیله‌دولت و به‌حساب سرمایه‌گذاری دولتی انجام‌گرفت. یك‌رشته تأسیسات صنعتی‌ازجمله بزرگترین کارخانه‌های بافندگی دربهشهر و شاهی (مازندران) به‌شخص رضاشاه تعلق داشتند.

ساختمانهای صنعتی زیرنظرکارشناسان بیگانه بنا گردیدند. اتحاد شوروی هم‌کمك‌های شایانی در این زمینه‌ها به‌ایران کرد. به‌کمك شوروی در ایران چند سیلو از جمله بزرگترین سیلوی تهران، کارخانهٔ آرد و چند کارخانه برنج پاك‌کنی و تأسیسات دیگر بنا گردیدند.

نسبت تولیدمحصولات صنعتی درچارچوب پیشرفت اقتصادی مردم‌ایران، به‌میزان چشم‌گیری افزایش یافت.

در درجه اول‌کار بافندگی و صنایعی‌که موادخام‌آنها درخود ایران تأمین‌می‌شدند، پیشرفت‌کردند. به‌سال ۱۹۴۰ در ایران روی‌هم‌رفته ۲۵ کارخانه بزرگ پارچه‌بافی نخی و۸ کارخانه مهم‌پارچه‌بافی‌پشمی وجود داشت. برای‌صنایع بافندگی ۴۳۰ میلیون ریال با

بیش از $\frac{1}{3}$ کل سرمایه‌گذاری صنعتی در سراسر ایران اختصاص یافت. مرکز مهم صنایع بافندگی ایران، اصفهان بود: در ۹ کارخانه مهم بافندگی این‌شهر درحدود ۱۰ هزار کارگر سرگرم کار بودند. در شاهی، بهشهر، چالوس (مازندران)، تهران، مشهد، اهواز، شیراز، بوشهر، کاشان، یزد نیز کارخانه‌های بافندگی مهمی وجود داشتند. علاوه براینهادر رشت و شاهی کارخانه گونی‌بافی، درچالوس کارخانه حریربافی دولتی و چند مؤسسه تریکوبافی و جوراب‌بافی دیگر سرگرم کار بودند.

۸ کارخانه‌قندسازی دولتی، کارخانه‌بزرگ تنباکو درتهران، چندکارخانه چرم‌سازی، کبریت‌سازی، سیلو، آسیاب، کنسروسازی، برنج‌پاک‌کنی، پنبه پاک‌کنی وتأسیسات‌شیمیائی در ایران بنیان‌گذاری شدند. در منطقه تهران کارخانه‌هـای تسلیحات ارتش، سیمان و گلیسیرین‌سازی سرگرم‌کاربودند. درشمال‌کشور ازمعادن زغال‌سنگ، گوگرد، مس، سرب و فلزات رنگی دیگر بهره‌برداری می‌گردید.

اینگونه تا پیش از جنگ جهانی دوم ایـران از پیشرفت صنعتی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. اما اگرموضوع تاراجگری استعماری شرکت نفت ایران وانگلیس وکار-شکنی‌های این شرکت درمیان نبود، این‌کشور به‌راستی می‌توانست از لحـاظ صنعت به پیشرفت چشم‌گیری نائل‌آید. این مسئله ضمن مقایسهٔ سرمایه‌گذاری صنایع ملی با میزان سرمایه‌گذاری و درآمدهای شرکت‌نفت بخوبی روشن‌می‌شود. طبق نرخ پولی۱۹۳۸/۳۹ (۱ لیره استرلینگ = ۸۰/۵ ریال) سرمایه‌گذاری شرکت نفت درایران ضمن‌سالهای۴۰ درحدود۶۱ میلیون لیره‌استرلینگ‌بود. درعین‌حال سرمایه کمپانی‌درپایان سالهای۴۰-۲۰۰ میلیون لیره استرلینگ برآورد شد.

مانند پیش‌یکی ازبزرگترین موانع راه پیشرفت صنعتی‌ایران، تسلط بقایای‌فئودالها در زمینهٔ‌اقتصادکشاورزی و امرو نهی‌آنها بر توده‌های بینوای دهقانان‌که اکثریت‌جمعیت کشور راتشکیل می‌دادند، بود، این‌چگونگی‌بازار داخلی‌ایران‌را دچار محدودیت‌می‌کرد. بیشتر سرمایه‌ها به‌مصرف کارهای غیر تولیدی ازقبیل صنایع نظامی و غیره می‌رسیدند. ایران نتوانست ازچنگ قیدوبندهای اقتصادی وسیاسی دولت‌های امپریالیستی رهائی‌یابد، چون اینان علاقمند بودندکه این‌کشور همانگونه مانند پیش بگونهٔ کشوری پس‌افتاده و درسطح اقتصاد روستائی‌کشاورزی باقی بماند.

درپایان سالهـای ۳۰ اداره ساختمانهـای صنعتی رفته رفته به‌دست آلمانها افتاد، آلمانها ضمن اقامتشان در ایران به‌تبلیغات فاشیستی می‌پرداختند و کشور را به پایگاه فعالیت‌های جاسوسی علیه اتحادشوروی تبدیل‌کردند، در ساختمان بناهای صنعتی خـود ایران هم خرابکاری می‌کردند و بگونهٔ مصنوعی ارزش مصالح‌ساختمانی را بالابردند و

تاریخ بهره‌برداری ازآنها را عملاً به‌تأخیر انداختند.

ارزش واقعی فراورده‌های صنعتی ایران معمولاً بیشتر ازمحصولات مشابهی تمام می‌شدکه درکشورهای صنعتی پیش‌رفته تولید وعرضه می‌گردیدند ضمناً از لحاظ کیفیت هم بارها نامرغوب‌تر ازکالاهای خارجی بودند. معمولاً از حداکثر قدرت تولید کارگاهها و کارخانجات ایران بهره‌برداری نمی‌شد.

درسالهای ۲۰-۳۰ ساختمان‌راههای شوسه که‌مناطق‌ایران رابه‌مرکز وصل‌می‌کرد، آغازگردید. حمل ونقل به‌وسیله اتومبیل رواج‌یافت اگرچه هنوزهم مانند سابق حمل‌بار با حیوانات باری ازقبیل شتر، قاطر، الاغ، یابو معمول بود.

مهمترین تأسیسات در زمینهٔ راهسازی، ایجاد راه‌آهن سرتاسری ایران بود. برای تأمین هزینهٔ راه‌آهن سرتاسری به‌سال ۱۹۲۵ مالیاتی غیر مستقیم وضع شد، این مالیات را مصرف‌کنندگان‌قند وچای‌که درانحصار دولت‌قرارداشت، بایستی‌می‌پرداختند. ساختمان این راه‌آهن نخست به‌وسیله شرکتهای ساختمانی آلمانی وامریکائی و سپس به‌وسیله یك شرکت اسکاندیناوی (کامپساکس- م) از سال۱۹۲۸ آغاز ودر سال ۱۹۳۸ پایان یافت. راه‌آهن سرتاسری‌ایران به‌طول ۱۳۹۸ کیلومتر ازرشته‌کوههای البرز و زاگرس می‌گذشت و درطول‌آن صدها تونل و پل ساخته شد، این خط بندرشاهپور واقع درکنار خلیج‌فارس را به‌بندرشاه (بندر ترکمن) درساحل دریای‌خزر وصل‌می‌کرد. پس ازبه‌کار افتادن‌راه‌آهن سرتاسری‌که بهره‌برداری ازآن درسال ۱۹۳۸ آغاز گردید، ساختمان راه‌آهنهای دیگری از تهران به‌تبریز و مشهد آغازگردید، این‌خطوط درآغاز جنگ‌جهانی‌دوم فقط تا زنجان و شاهرود رسیدند.

در سالهای ۳۰ بنای ساختمانهای مدرن تازه‌ای درپایتخت آغازگردید. درقسمت‌های شمال، شهر تازه‌ای با خیابانهای اسفالت شدهٔ وسیع و خانه‌های مدرن با روشنائی برق ساخته شدند. دراین‌قسمت مالکان، بورژواها، کارمندان بلندپایه دولت وخارجیان سکونت داشتند. قشرهای زحمتکش توده‌های پایتخت معمولاً در قسمت جنوبی تهران که دارای‌کوچه پس‌کوچه‌های تنگ وکج وکوله و کثیف بود، زندگی می‌کردند، در این محله‌ها لوله‌کشی آب و فاضل آب وجود نداشت. کارگران وبینوایان شهری در شرایط کاملاً فشرده وتراکم بی‌اندازه دراین نقطه‌توی هم می‌لولیدند.

## جنبش کارگری ودهقانی، قیام‌عشایر

ایجاد ساختمانهای صنعتی وراه‌سازی باعث‌شدکه طبقهٔ کارگر رشدکند. به‌موجب مدارک‌مطبوعات‌ایران‌تنها شماره‌کارگران‌کارخانه‌ها، کارگاه‌ها وراه‌آهن وهمچنین‌کارگران تأسیسات‌شرکت نفت‌انگلیس وایران وصنعت ماهی پس‌از ده سال ازآغاز سالهای ۳۰، از ۴۰ هزارتن به‌بیش ازصدهزار تن رسید. رویهمرفته شمارهٔ‌کارگران ایران ازجمله‌کارگران صنایع، قالی‌بافی وکارگاه‌های دیگر وحتی‌کارگران‌تأسیسات‌کشاورزی‌درآغاز سالهای۴۰ به۵۰۰ الی ۷۰۰ هزار تن می‌رسیدند.

وضع‌کارگران‌ایرانی‌بسیار رقت‌انگیزبود، پیوسته‌درپی‌بیکارشدن دهقانان‌ورشکسته، به‌ارتش بیکاران افزوده می‌شد. ساعات‌کار روزانه ۱۰ - ۱۴ ساعت بود. درکارگاه‌ها و کارخانه‌های بافندگی، قالی‌بافی و رشته‌های دیگر صنایع ازکار زنان وکودکان بهره‌کشی می‌شد. کارگران به‌طورکلی‌مزد ناچیزی‌که ازچند ریال در روزتجاوز نمی‌کرد، می‌گرفتند. زنان با انجام‌کار مساوی نصف، و کودکان به‌اندازهٔ $\frac{1}{4}$ مزد مردان بالغ مزد دریافت می‌کردند، قانونی برای‌کار وحمایت ازکارگر وهمچنین بیمه‌های اجتماعی وجودنداشت.

سازمان‌های‌کارگری، اتحادیه‌های‌صنفی وحزب‌کمونیست ازسال ۱۹۲۵ ناچاربگونه پنهانی و زیر زمینی فعالیت‌می‌کردند. به‌سال ۱۹۲۷ بگونهٔ «غیرقانونی» کنگره دوم‌حزب کمونیست ایران تشکیل و برنامهٔ تازه وآئین‌کارخود را دربارهٔ، مسائل روستاها برگزید، طی قطعنامه‌ای درباره اتحادیه‌های کارگری، سازمان جوانان، سازمان زنان، تصمیم گرفت . براساس تصمیم کنگره، کمیته مرکزی حزب از نـو برگزیـده شد اقدامهائـی به‌منظور تجدید برقراری سازمانهای محلی حزب انجام گرفت. فعالیت تبلیغاتـی حزب کمونیست در ایـران وخارج ازکشور گسترش یـافت. حزب کمونیست ایران روزنامه‌هائی به‌نام «پیکار»، «بیرق انقلاب» و مجلهٔ «ستارهٔ سرخ» درکشورهای‌آلمان و اطریش منتشرکرد. این‌حزب‌کارگسترده‌ای را درمیان‌کارگران‌ایران انجام داد و آنها را در اداره وسازمان‌دادن اتحادیه‌های «غیرقانونی»کمك‌کرد، ضمناً درسالهای۱۹۲۹-۱۹۳۱کارگران به اعتصابهائی دست زدند.

در رابطه با بحران اقتصادی‌جهان‌که به‌سال ۱۹۲۹ آغاز شد، وضع کارگران‌ایران به‌وخامت گرائید. ساعات‌کار روزانه افزایش یافت، میزان مزدکم شد، به‌شمارهٔ بیکاران و بینوایان افزوده‌گردید. سیستم اخذ جریمه ازکارگران خشم‌آنها را برانگیخت و پیکار طبقاتی شدت‌گرفت. درماه مه۱۹۲۹ یك اعتصاب توده‌ای به‌وسیله کارگران صنعت نفت انگلیس ـ ایران آغاز شد. اینان خواهان افزایش‌کارمزد، کاهش‌ساعات‌کار روزانه، تأمین زندگی‌کارگران بیکار شده و حتی به‌رسمیت شناختن اتحادیه کارگران از سوی مدیران شرکت نفت، تعطیل وجشن‌گرفتن روزکارگری اول‌ماه مه، آزادی‌کارگران بازداشت‌شده



کارگران کارگاه‌های بافندگی در اهواز

وغیره بودند. این اعتصاب تنها به‌کمك انگلیسها ودخالت ارتش ایران که علیه اعتصاب کنندگان هجوم کردند، سرکوب شد.

در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۲موج اعتصاب به‌مناطق دیگرایران رسید. به‌سال ۱۹۳۰ کارگران کارخانهٔ کبریت‌سازی در تبریز و کارگران مازندران دست به‌اعتصاب زدند. در ماه مه۱۹۳۱ بافندگان کارخانه وطن دراصفهان زیر نظر کمونیست‌ها اعتصاب مهمی را برپا داشتند، موفق شدندساعات‌کار روزانه را به‌۹ ساعت‌کاهش دهند، ۲۰٪ به‌مزدشان بیفزایند، ازمیزان جریمه بکاهند و بازرسی تحقیرآمیزکارگران را از سوی عوامل‌کارفرما موقوف‌کنند. به‌سال ۱۹۳۲ کارگران مازندران که به‌کار ساختمان راه‌آهن سرگرم بودند اعتصاب‌کردند.

دولت رضاشاه به‌سختی این جنبش‌های کارگری را درهم می‌کوبید. صدها کارگر را به‌زندان انداخت. در۱۹ ماه مه۱۹۳۱ قانون ویژه‌ای علیه‌کمونیست‌ها از مجلس‌گذشت، ضمن این قانون برای کسانیکه در فعالیت‌های حزب‌کمونیست ایران شرکت داشتند، ده سال زندان با اعمال شاقه تعیین گردید. به‌سال ۱۹۳۶ قانونی از مجلس‌گذشت‌که آن‌را ایجاد نظم درصنایع نام‌گذاشتند، به‌موجب این‌قانون‌هرگونه اعتصابی‌جداً ممنوع گردید.



دکتر تقی ارانی

اما فشار دستگاه حاکم نتوانست جنبش کارگران و فعالیت کمونیست‌های ایرانی را خاموش کند. به سال ۱۹۳۴ سازمانهای کمونیستی دوباره فعالیت‌های خود راآغازکردند. رهبرآنهااستاددانشمند دانشگاه تهران وشخصیت نامدار ایرانی، دکتر تقی‌ارانی بود. در سالهای۱۹۳۴ - ۱۹۳۶ مجله دنیا منتشر می‌شد، ضمن‌آن مسائل تئوریك و سیاسی کمونیست‌های ایران مطرح می‌گردید. به سال ۱۹۳۶ سازمانهای حزبی و اتحادیه‌ای حزب کمونیست به‌وسیله دولت از هم پاشانده شدند، بسیاری‌ازفعالان‌بازداشت‌گردیدند.

به‌سال ۱۹۳۸- ۵۳ تن از اعضای حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری («دستهٔ ۵۳ نفری») محاکمه شدند وبرای اینها کیفرهای سختی در دادگاه تعیین گردید.

رهبر کمونیست‌های ایران، تقی ارانی هم در این دادگاه محکوم به‌زندان و سپس به‌سال ۱۹۴۰ در زندان به‌وسیلهٔ زندانبانان کشته شد. اما پس از بازداشت «دستهٔ ۵۳ نفری» کارگران پیکار را دنبال‌کردند. به‌سال ۱۹۳۸ کارگران راه‌آهن شمال ایران یك اتحادیه «غیرقانونی» سازمان دادند. به‌سال ۱۹۳۹ کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس آماده اعتصاب بودند اما این اعتصاب بهم خورد ورهبران کارگران بازداشت گردیدند.

جنبش‌های دهقانان نیز با پی‌گرد بیرحمانـه‌ای رو برو شد، ناخشنودی و خشم دهقانان بگونهٔ خودبه‌خودی با انجام نبردهای پارتیزانی علیه اربابان ومأموران دولت نمایان می‌گردید.

در ژوئن ۱۹۲۶ در شهرآذربایجانی سلماس سربازان قیام‌کردند بیشتر آنها وابسته به‌خانواده‌های‌دهقانان بودند، قیام‌کنندگان خوی راگرفتند. پادگان این شهر هم به‌آنها پیوست، بسیاری از پیشه‌وران، بینوایان شهری وحتی ساکنان روستاهای مجاور از آنها پشتیبانی‌کردند، پس از آن قیام‌کنندگان به‌سوی ماکو رهسپار شدند. اما اینان به‌وسیلهٔ نیروی نظامی‌ایکه‌از تبریزگسیل شد باکمك خانهای فئودال محلی سرکوب‌گردیدندشرکت کنندگان این قیام به‌دادگاه نظامی تسلیم و دهمانتن ازآنها تیرباران شدند.

در منطقه جنگلی فومن گیلان، یکانهای پارتیزانـی‌ای شامل سربازان فراری با پشتیبانی دهقانان و پیشه‌وران محلی تشکیل‌گردید، این‌یکانها نبرد با مالکان ومأموران نظامی شاه را آغازکردند.

مهمترین خیزش، قیام‌سربازان به‌سال ۱۹۲۶ در ترکمن‌صحرا، به‌سرکردگی‌افسری به‌نام سالار جنگ بود. شرکت‌کنندگان این‌قیام درصدد سرنگونی رضاشاه وتشکیل‌حکومت جمهوری وآزادی دموکراتیك در ایران بودند. درجایگاه مراوه تپه در ۲۴ ژوئن ۱۹۲۶ سربازان پادگان محلی بپا خاستند. دهقانان و توده‌های شهری از قیام‌کنندگان پشتیبانی می‌کردند، اینان‌شهرهای بجنورد، شیروان و قوچان را تصرف‌کردند. مرتجعان، ازجمله نمایندگـان دولت شاه، خانها و مالکان را بـه‌زندان انداختند. انبارهای غلهٔ دولت و مالکان را گشودند ومحتوای آنها رامیان بینوایان تقسیم‌کردند، ضمن میتینگ‌هائی که‌در بجنورد و نقاط دیگر برگذار شد قیام‌کنندگان از مـردم خواستند تا زمین‌های اربابی را مصادره و میان دهقانان تقسیم‌کنند، ضمناً اصلاح وضع مالیات را به‌مردم وعده دادند. اینها همچنین ضمن تبلیغاتشان به‌امپریالیست‌های انگلیسی‌تاختند. مأموران مرتجع شاه و فئودالها از ترس، فرار را برقرار ترجیح دادند. رضا شاه نیروئی را برای سرکوبی اینان فرستاد، انگلیس‌ها با دراختیار گذاشتن هواپیما، وسائل حمل‌ونقل مـوتوری، مسلسل و اسلحه و سازوبرگ دیگر به‌رضاشاه‌کمك‌کردند. ضمن ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۶ ارتش دولتی این

قیام خراسان را سرکوب کرد.

موج شورش دهقانان ایران درسالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۰ ضمن رابطه با بحران اقتصادی جهانی فراگیرشد. کاهش تقاضای فراورده‌های کشاورزی ایران دربازارهای خارجی باعث کم‌شدن زمین‌های زیرکشت گردید. اربابان و مالکان که کوشش داشتند زیان آثار این بحران را بر دوش دهقانان تحمیل کنند به‌اخذ عوارض بیشتر از دهقانان پرداختند، و دولت هم بگونهٔ غیرمستقیم به‌مالیات‌دهقانان افزود. این‌مسئله باعث بینوائی هرچه‌بیشتر دهقانان گردید و ناخشنودی آنها را افزایش داد. در خراسان یك جنبش پارتیزانی دهقانی به‌سرکردگی ذلفی آغاز شد. او خود را «پادشاه مسافر» می‌نامید و خواهان لغو انحصار تریاك به‌وسیلهٔ دولت بود، چون مأموران دولت محصول خشخاش را به‌بهای کم برآورد می‌کردند و اینگونه به‌دهقانان کشت تریاك ستم روا می‌داشتند.

درمنطقه‌های جنوبی ایران ضمن بهار و تابستان۱۹۲۹ جنبشی دهقانی به‌سرکردگی مهدی سرخی گسترش یافت، این جنبش هم علیه انحصار تریاك به‌وسیله دولت بود.

یکانهای سرکوب‌گری برای فرونشاندن شورش این دهقانان اعزام گردیدند. اینان پس از ۶ ماه، از ژوئیه تا دسامبر ۱۹۳۲ قیام را سرکوب و بیش از ۱۵۰ تن از دهقانان شرکت‌کننده را تیرباران کردند، صدها تن از آنها به‌زندان با اعمال شاقه و تبعید به‌نقاط دورافتادهٔ مناطق شرقی محکوم شدند.

به‌موازات جنبش‌های کارگران ودهقانان درپایان دههٔ ۲۰ و آغاز دههٔ ۳۰،ایلات کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین چندبار قیام کردند. انگیزهٔ این قیامها سیاست دولت مبنی‌بر خلع‌سلاح‌عشایرکوچ‌نشین واسکان‌اجباری آنهابود، که باعث تلف شدن‌دامها و ازمیان‌رفتن تنها منبع زندگی‌شان می‌شد. بسیاری از خانها یعنی رهبران ایلات دربرابر این سیاست پایداری‌کردند بعضی بازداشت و اعدام شدند و برخی به‌عنوان گروگان در تهران مقیم و تحت‌نظر قرارگرفتند، دارائی بسیاری ازآنها مصادره گردید. درمناطق اقامتگاههای این عشایر حکومت نظامی برقرار شد. این سیاست باعث یك‌رشته قیامهای ایلات گردید و از سال ۱۹۲۵ تا اوایل سالهای ۳۰ ادامه داشت.

درسالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۶ درمنطقهٔ جنوب‌شرقی دریای خزر یك قیام ترکمن-کرد آغازگردید. سالهای۱۹۲۵-۱۹۲۸ دربلوچستان‌تقریباً بگونه پیوسته شورش بلوچهاادامه داشت. درسالهای ۱۹۲۷ و۱۹۲۸ قیام‌عربها درخوزستان وشورش لرها در لرستان‌انجام یافت. از پایان ۱۹۲۷ جنبش مسلحانه عشایر جنوبی ایران یعنی دشتی و تنگستان که‌در کناره‌های خلیج‌فارس اقامت داشتند آغازگردید. پس ازآن، خیزش‌عشایر ممسنی و بویر-احمدی انجام‌گرفت. از بهار ۱۹۲۹ امواج شورش سرتاسر جنوب ایران را فرا گرفت،

خیزشی هم دربختیاری روی‌داد. عشایر قیام‌کننده خواهان برداشتن حاکم‌های نظامی از مناطقشان، تجدید استقلال‌عشایر وفرمانروائی رهبران‌خودشان بودند. اینان می‌خواستند موضوع خلع سلاح‌عشایر لغو شود، مالیات‌ها کاهش یابد، قانون نظام‌اجباری دربارهٔ‌آنها اجرا نگردد. برخی از این عشایـر علیه پوشیدن اجباری لباس به شکل اروپائیان به پا خاستند.

رضاشاه برای‌فرونشاندن شورش‌های‌عشایر ارتش، هواپیما وزره‌پوش مأمورمی‌کرد. اما اینان تا زمانی دیرپا به‌پایداری ادامه دادند. دولت با ایجـاد دو دستگی و اختلاف میان ایلات، به‌کار بردن سیاست تفرقه‌اندازی و تطمیع، سرانجام در پایان سال ۱۹۲۹ توانست کانون‌های اصلی قیام فارس را خاموش کند و عشایر را مطیع گرداند، اگرچه مقاومت‌های مسلحانهٔ پراکنده‌ای در سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۲ انجام می‌گرفت، در هرحال مهاجرت وکوچ عشایر ممنوع شد، ایلات اجباراً بایستی در یك نقطه مسکون می‌شدند و رژیم حکومت نظامی برهمه ایلهای جنوب حکمفرما گـردید. خانها یعنی رهبران ایلات قیام‌کننده همه مورد پیگرد قرار گرفتند.

دربارهٔ‌مسائل‌ملی، سیاست‌تسلط‌کامل‌ناسیونالیسم ایران به‌سود مالکان وبورژوازی اعمال می‌شد. باید یادآوری‌کردکه در ایـران سیاست دولت در رابطه با اقلیت‌های ملی چندان تندنبود و این‌اقلیت‌ها تا اندازه‌ای ازپیگرد مصون ماندند. روند سیاست ترکیه‌هم‌درآنزمان اینگونه پیش می‌رفت.

در زمان حکومت رضاشاه نه‌تنها جنبش‌های‌کارگری بلکه شورشهای دهقانان وقیام های عشایر سخت مورد پیگرد قرار می‌گرفت. کوچکترین تظاهر به‌مخالفت یاداشتن‌پندار دموکراتیك به‌سختی سرکوب می‌شد. روشنفکران پیشرفته بیرحمانه مورد حمله عاملان حکومت قرار می‌گرفتند. به‌سال ۱۹۲۴شاعر نامدار عشقی‌که با رضاشاه مخالفت می‌کرد، ترور شد. به‌سال ۱۹۳۲ شاعر بزرگ ملك‌الشعراء بهار بازداشت گردید، به سال ۱۹۳۰ شاعر انقلابی فرخی‌یزدی در زندان به‌قتل‌رسید. فعالیت‌کلیه احزاب سیاسی ممنوع گردید، متن نوشته‌های مطبوعات همه بـایستی به‌سود دستگاه حاکـم و بگونهٔ یکنواخت می‌بود. مشروطیت وآزادیهای دموکراتیك عملاً از میان رفت. نمایندگان مجلس بنا به‌فرمان‌شاه از میان دست نشاندگان خودش برگزیده می‌شدند و مجلس‌عملاً بگونه ابزاری به‌منظور اجرای منویات شاه‌بایستی انجام‌وظیفه می‌کرد.

## اصلاحات در زمینهٔ فرهنگ وزندگی

درپایان سالهای ۲۰ و سالهای ۳۰ چند فقره اصلاحات از بالا در زمینهٔ آموزش و پرورش، فرهنگ و زندگی مردم انجام گرفت. به‌سال ۱۹۲۲ رویهم‌رفته ۶۴۲ مدرسهٔ ابتدائی، متوسطه و عالی از انواع گوناگون از دولتی گرفته تا خصوصی و دینی درسرتاسر کشور وجود داشت. شمارهٔ دانش‌آموزان به‌سال ۱۹۲۳ به‌طورکلی به ۵۵ هزارتن می‌رسید.

درسالهای ۱۹۲۷-۱۹۳۴ قانونها و تصویب‌نامه‌هائی دربارهٔ آموزش عمومی و اجباری رایگان ابتدائی و دبیرستان وآموزش‌عالی، و همچنین تأسیس شبکه آموزش غیر مذهبی دولت و حتی آموزشگاهها و دانشکده‌های علوم‌تربیتی وضع شدند. به‌موجب این قوانین و تصویب‌نامه‌ها، مدارس از اختیار روحانیان‌خارج شد و دولت (وزارت فرهنگ) مسئولیت اداره و نظارت کلیه آموزشگاهها از جمله مدرسه‌های خصوصی و بیگانگان و غیره را به‌عهده گرفت. به‌سال ۱۹۳۶ در سرتاسر ایران ۴۹۰۹ مدرسه و آموزشگاه با ۲۵۷ هزار محصل، و به‌سال ۱۹۴۰-۸۲۳۷ مدرسه با ۴۹۷ هزار دانش‌آموز در ایران به‌وجود آمد.

به‌سال ۱۹۲۹ درایران به‌طورکلی درحدود ۵۰ مدرسه خارجی ازجمله ۲۵ مدرسهٔ وابسته به‌میسیونر مذهبی امریکائی در ایران کار می‌کرد. به‌سال ۱۹۳۴ دانشگاه تهران بنیان‌گذاری شد، یك دانشکده کشاورزی درکرج و یك دانش‌سرای عالی تربیت معلم در تهران‌تأسیس گردید. اما درتمام مدرسه‌های عالی ایران‌درسال ۱۹۳۸ فقط ۴۲۰۰دانشجو تحصیل می‌کردند. چندصد دانشجوی ایرانی برای‌تحصیل به‌خارجه اعزام شدند.

به‌طورکلی شمارهٔ بنگاههای آموزشی درایران بی‌نهایت کم و نارسا بود. هزینه آموزش‌عمومی رویهم‌رفته به ۴٪ بودجه کل کشور می‌رسید، درمدرسه‌ها به‌میزان چشمگیری

در زمینهٔ آموزش وپرورش همگانی بکلی از میان رفت. املاك وقف که معمولاً دراختیار روحانیان‌قرار داشت به‌میزان چشم گیری کاهش‌یافتند. هر گونه مقاومتی از سوی روحانیان دراین‌زمینه سر کوب می‌شد.

به‌سال ۱۹۲۸ از بالادستور داده‌شدکه ایرانیان‌تغییر لباس دهند و به‌شکل‌اروپائیان لباس بپوشند. کلاه سنتی ایرانیان نخست به «کلاه پهلوی» وسپس به «شاپو»ی اروپائی تبدیل گردید. درآغازکارمندان دولت مجبور بودندکلاه شاپو به‌سر گذارند، برای‌نظامیان کلاه‌کاسکت تعیین گردید. طبق نمونهٔ ترکها القاب دوره فئودالی از نامها حذف وبه‌نام خانوادگی‌تبدیل گردید. دولت هر گونه مقاومتی‌را دربرابر این‌اصلاحات به‌سختی‌سر کوب می‌کرد. به‌سال ۱۹۳۶ درمشهد به‌سوی چندین هزارنفرکه به «بست» نشسته وعلیه‌زورـ گوئیهای پلیس درباره تغییرکلاه اعتراض داشتند، آتش‌مسلسل گشوده شد.

همه این‌اقدامها زیرپوشش ناسیونالیسم وباتلقین روحیه ناسیونالیستی ازسوی‌دولت اعمال می‌شد. تبلیغات دربارهٔ تجدید عظمت ایران‌باستان، از سوی دولت شدت یافت. اختیار نام «پهلوی» به‌عنوان نام خانوادگی دودمان رضاشاه، تصمیم دولت ایران درباره تغییرنام «پرس» به«ایران» و اعلام رسمی این تغییر از راههای دیپلماتیك به‌کلیهٔ کشورـ های جهان، تغییرنام بسیاری ازشهرها، تغییر تاریخ ایران از قمری به‌شمسی ونامگذاری اسامی ماهها بگونه ایران‌باستان و اقدامهای دیگر، از روحیه ناسیونالیستی دولت‌رضاشاه حکایت می‌کردند.

انجام اصلاحاتی درزمینه ادبیات زبان فارسی از سوی دولت و تغییربرخی واژه‌ها به‌فارسی سره‌که به‌وسیلهٔ آکادمی ادبی ایران یا فرهنگستان (به‌سال ۱۹۳۵ بنیان گذاری شد) پیشنهاد می‌شد، نقش مهمی را در ناسیونالیزه‌کردن ایران ایفاکرد. روش اصلاحی این‌اصلاحات چنان بود، برخی از واژه‌ها واصطلاحات عربی، ترکی و اروپائی‌که به‌مرور زمان در زبان فارسی رایج شده بودند، حذف وبه‌جای آنها واژه‌های متروکه باستانی یا واژه‌های نو ساخته به‌وسیله فرهنگستان به‌کار رفتند.

## دگرگونی ترکیب طبقاتی کشور درپایان حکومت رضاشاه

ساختمانهای صنعتی و راهها، انجام یك رشته اصلاحات، کلیهٔ اقدامات‌اقتصادی و سیاسی‌ای که در سالهای ۲۰ و ۳۰ انجام گرفتند ـ همهٔ اینها باعث پیشرفت جامعهٔ‌ایران در زمینه‌های طبقاتی و اجتماعی ـ سیاسی گردیدند. روابط بورژوائی دربیشتر زمینه‌های زندگی اجتماعی ایران پیشرفت چشم گیری‌کرد، البته درکنار این دگرگونی هنوز روابط

فئودالی در روستاها نافذ بود. نفوذ فئودالهای اریستوکرات ازلحاظ اقتصادی و سیاسی، به‌میزان چشم‌گیری کاهش یافت. قشر مالکـان تازه یا «اربابان» کاملاً رشدکرد ـ این مالکان از میان افسران ومأموران بلندپایه وبازرگانانی که ضمن‌پیکار بااریستوکراتهای فئودال قدرت‌گرفته بودند، برخاستند. مالکیت‌ارضی اینها برپایهٔ مالکیت خصوصی به‌شیوه بورژوائی‌استواربود، اما برای‌استثمار دهقانانی‌که روی زمین‌های اربابی‌کار می‌کردند، همان‌شیوه‌ها و روابط‌کهن فئودالی به‌کاربرده می‌شد.

موقعیت اقتصادی وسیاسی بورژوازی ملی به‌بهبودی گرائید، اگرچه این قشر با مالکان یا اربابان پیوندی ناگسستنی داشت و از رشد جنبش‌های دموکراتیك می‌ترسید، امابرخلاف بورژواهای وابسته (کمپرادور) می‌کوشیدتا ازنفوذ امپریالیست‌های‌انگلیسی بکاهد و استقلال ملی را درکشور پابرجا کند. گـروههای مالك ـ بورژوا تکیه‌گاه مهم اجتماعی رژیم رضاشاه بشمار می‌آمدند.

دراین هنگام قشر روشنفکر به‌میزان چشم‌گیری خودنمائی می‌کرد، قسمتی از این روشنفکران زیر نفوذ ایدئولوژی بورژوازی ملی‌بودند وقسمت دیگر روحیهٔ دموکراتیك داشتند و از قشر زحمتکشان یعنی کارگـران، دهقانان و پیشه‌وران حمایت می‌کردند، اینان درجنبش‌های دموکراتیك به‌منظور پیکار با دستگاه حاکم، شرکت داشتند.

مانند پیش قشرخرده بورژوازی (پیشه‌وران، بازرگانان خرده‌پـا و غیره) به‌میزان چشم‌گیری درجامعه ایران خودنمائی می‌کرد.

با افزایش‌شمارهٔ‌کارگران‌آگاهی سیاسی‌این طبقه رشدیافت. نقش این‌طبقه به‌عنوان رهبر فعال نیروهای جنبش دموکراتیك وآزادی‌ملی هرچه‌بیشتر محرز شد.

دهقانان‌که مورد استثمار بیرحمانهٔ خانها و مالکان تازه بدوران رسیده، برپایه سنت‌های‌کهن فئودالی قرار داشتند، پرجمعیت‌ترین طبقهٔ جامعه ایران بشمار مـی‌آمدند، اینان با ایلات کوچ‌نشین، تقریباً $\frac{3}{4}$ جمعیت‌کشور را دربر می‌گرفتند.

## سیاست‌خارجی. نزدیکی‌با فاشیست‌های‌آلمانی

رضاشاه درسالهای ۳۰ ازسیاست روابط حسن همجواری با اتحاد شوروی‌که‌بیگمان به‌سود ایران تمام می‌شد و باعث استواری استقلال اقتصادی و سیاسی کشور می‌گردید، روی برتافت. به‌سال ۱۹۳۷ دولت ایران پیمان سعدآباد را امضاء کرد، به‌موجب این پیمان ایران به‌منزله یکی از حلقه‌های مهـم زنجیر سیاست انگلیسها و دولتهـای دیگر امپریالیستی‌بشمارآمدکه درعین‌حال‌به‌منظور محاصرهٔ کشوراتحادشوروی وجدانگاهداشتن

آن‌کشور از تماس‌با ملت‌های دیگر به‌کارمی‌رفت. به‌سال ۱۹۳۸ رضاشاه امضای قرارداد بازرگانی جدید با دولت شوروی را رد کرد، و این مسئله باعث کاهش شدید روابط بازرگانی ایران ـ شوروی گردید و اینگونه ازحجم بازرگانی خارجی ایران به‌سال۱۹۳۸ ۳۸٪ کاسته شد.

به‌ویژه درآخرین سال پیش از آغاز جنگ جهانی دوم سیاست خارجی خصمانه‌رضا شاه نسبت به‌دولت شوروی شدیدتر شد، در این هنگام شاه با آلمان هیتلری، که بگونه روزافزون به‌دامنهٔ نفوذش درایران می‌افزود، روابط بسیار نزدیکی برقرارکرد، منظور آلمان بهره‌بردن از سرزمین ایران به‌عنوان پایگاه استراتژیك به‌منظور انجام نقشه‌های تجاوزکارانه‌اش علیه اتحادشوروی بود.

آلمان که درنتیجه شکست جنگ‌جهانی اول ازصحنه سیاسی ایران بیرون رانده‌شده بود، درنخستین سالهای ۲۰ دوباره نفوذ به‌کشور ایران را آغاز کرد. شرکت هواپیمائی یونکرس ازسال ۱۹۲۴ به‌ایجادخطوط هوائی درایران‌اقدام کرد. به‌سال ۱۹۲۷ــلیندن‌بلات به‌جای میلسپو به‌سمت مستشار مالی ایران برگزیده شد، و بعدها به‌عنوان مدیرکل‌بانك ملی ایران منصوب گردید. کارشناسان و مشاوران دیگر آلمانی درایران به‌کار گماشته شدند. درسالهای ۳۸/۱۹۳۷ آلمان ازلحاظ بازرگانی خارجی ایران جای دوم را پس از اتحادشوروی اشغال‌کرد. و انگلیس‌را دراین زمینه عقب نشاند (دراین‌سال حجم‌بازرگانی خارجی ایرانی با آلمان ۲۷٪ و با انگلیس فقط ۷٪ کل معاملات بازرگانی بود). پس از آنکه رضاشاه به‌سال ۱۹۳۸ از امضای پیمان بازرگانی جدید با شوروی خودداری‌کرد، آلمان در سالهای ۳۹/۱۹۳۸ نخستین محل را در بازرگانی خارجی ایران اشغال کرد (۴۱/۵٪)، اما درسالهای ۴۱/۱۹۴۰ این‌نسبت به‌۴۵/۵٪ رسید. آلمان ضمن بهره‌برداری از دشواریهای ارزی‌ایران، در۳۰ اکتبر ۱۹۳۵ با ایران قرارداد بازرگانی پایاپای‌امضاء کرد. ضمن این قرارداد به‌ازای کالاهای آلمانی وارده به ایران (بهای آنها بسیار بالاتر از سطح بهای جهانی کالاهای متشابه بود) ریال دریافت نمی‌گردید، اما مقدار زیادی مواد خام‌که ارزش آنها ضمن مقایسه با کالاهای آلمانی وارده بارها بیشتر بود، بایستی به‌آلمان صادر می‌شد.

در ۸اکتبر۱۹۳۹ بین‌ایران وآلمان مقاوله‌نامه‌ای سری‌به‌امضاء رسیدکه به‌موجب آن ایران بایستی چندقلم محصولات‌کشاورزی را که از نظر آلمانها ارزش فراوان‌داشتند به‌آلمان صادر می‌کرد. بنابگواهی اسناد رسمی آلمان هیتلری، ایران یگانه منبع تدارك مواد خام استراتژیك ازقبیل پنبه و پشم برای‌آن‌کشور بود.

آلمان رساندن ابزار، تجهیزات راه‌آهن وتأسیسات صنعتی ایران را درانحصارخود

گرفت. آلمانها به‌ساختن فرودگاهها، راه‌آهن سرتاسری و ساختمانهای صنعتی وغیره در ایران اقدام کردند. درکلیهٔ تأسیسات و بنگاه‌های صنعتی مهم ایران حتی در تأسیسات کشاورزی، کارشناسان، تکنیسین‌ها و مشاوران آلمانی حضور داشتند. آلمانها به‌دولت ایران‌اسلحه می‌دادند وکارخانجات نظامی کشور را زیرنظارت‌داشتند. هزاران افرادوابسته به‌شبکهٔ جاسوسی‌فاشیست‌ها به‌نام تکنیسین، کارشناس و مشاور درایران مقیم شدند وبه تبلیغات عوامفریبانه نازی برپایهٔ به‌اصطلاح اشتراك نژادی آریائی آلمانها و ایرانیان، سرگرم‌بودند. درآستانهٔ جنگ‌جهانی دوم‌ایران به‌استوارترین پایگاه شبکه جاسوسی‌آلمان هیتلری درآمد که از آنجا این جاسوسان به‌توطئه‌گری علیه اتحاد جماهیرشوروی سرگرم شدند.

# ۲۴

# ایران در جنگ جهانی دوم

## تبدیل ایران به پایگاه آلمان هیتلری در خاورمیانه

پس از آغاز جنگ جهانی دوم و حمله آلمان هیتلری به اتحاد جماهیر شوروی فعالیت شبکه جاسوسی فاشیست‌ها در ایران با وجود اعلام بیطرفی رسمی دولت ایران، به‌سختی افزایش یافت. هیتلری‌ها ایران را به‌پایگاه‌اصلی خود در خاورمیانه تبدیل‌کردند. جاسوسان آنها پس از ناکامی فعالیت‌های ماجراجویانه فاشیستی‌شان در سوریه و عراق‌به سوی‌ایران سرازیر شدند. اینگونه با لگدمال کردن حاکمیت ایران، جاسوسان فاشیست در ایران به‌فعالیت پرداختند و سرزمین ایران را به‌عنوان پایگاهی به‌منظور تجاوز به اتحاد شوروی، برگزیدند. آنها در مناطق مرزی اتحاد شوروی باندهای مسلحی شامل گاردهای سفید، داشناك‌ها و مساواتی‌ها سازمان دادند وهدف آنها، اعزام این دسته‌ها به مناطق مهم نفتی باکو وگرجستان وحتی به ترکمنستان شوروی به منظور انجام عملیات خرابکارانه و تروریستی بود. در میانه، جلفای ایران و نقاط شمالی دیگر این کشور، انبارهای اسلحه‌ومهمات ومواد منفجره ایجادکردند. اینان آماده انفجار خط‌آهن سرتاسری ایران در ناحیه فیروزکوه، تونلها وساختمانهای استراتژیك دیگر بودند. در منطقه‌مرزی شوروی جاسوسان آلمانی بدون مانع از نقاط مرزی عکس‌برداری می‌کردند و حتی به نقشه‌برداری و فیلمبرداری نقاط مهم می‌پرداختند.

در تبریز، رشت، قزوین و شهرهای دیگر از مردم محلی، گروههای سری‌فاشیستی سازمان دادند، این سازمانها زیر حمایت پلیس ایران به‌فعالیت می‌پرداختند. ایستگاههای رادیوئی سیار مخفی فاشیستی در تهران، همدان، میانه وجاهای دیگر ایجاد کردند. در تهران ترجمه فارسی بولتن‌های فاشیستی برایگان میان ادارات دولتی، بازرگانان میانه‌و مستخدمان دولت پخش می‌کردند. روزنـامه‌های نیمه رسمی ایران از تبیل «اطلاعات»، «ژورنال دوتهران» و غیره کمك مالی از هیتلریها می‌گـرفتند. در ارتش ایران گروهی از افسران زیر نظرسرهنگك منوچهری[1] آماده استقبال از ارتش هیتلر در ایران بودند. شبکهٔ جاسوسی فاشیستی در میان وزیران، نمایندگان مجلس، امرای ارتش، بلندپایگان دولت، بازرگانان و صاحبان صنایع نفوذکردند.

آلمانها از دولت ایران خواستند تا فرودگاههای‌کشور را در اختیارشان بگذارند. به‌منظورکشاندن ایران به‌جنگك علیه اتحاد شوروی، سفیرآلمان در تهران در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۴۱ به‌شاه پیشنهاد کمك نظامی را داد. در مورد ناکامی نقشه آلمانها به منظور کشاندن ایران به‌جنگك، هیتلری‌ها آماده یك‌کودتای نظامی علیه شاه بودند. برای انجام این منظور درآغاز اوت یکی از بلندپایگان ادارهٔ جاسوسی هیتلر به‌نام ادمیرال کاناریس به‌تهران وارد شد. طرح کودتا چنان بود که از ساکنان آلمانی تهران، گردانهای مسلح ویژهٔفاشیستی تشکیل می‌گردید واین نیرو به‌کمك‌افسران ایرانی‌که شناسائی شده وروحیهٔ فاشیستی داشتند، توطئه کودتا را انجام می‌دادند. اینگونه هیتلری‌ها سرزمین ایران را به پایگاه جنگی‌ضدشوروی تبدیل‌کردند وکوشش داشتند این‌کشور را به‌سود خود به‌ماجرای جنگ جهانی دوم بکشانند.

## ورود ارتش متفقین به‌ایران و برکناری رضاشاه

دولت اتحاد جماهیر شوروی سه‌بار (۲۶ ژوئن، ۱۹ ژوئیه و ۱۶ اوت ۱۹۴۱) دولت ایران را آگاه‌کـردکـه منافع ملی دولتهای شوروی وایران در معرض خطر قرار گرفته‌است. اما رضاشاه و دولتش ضمن بی‌اعتنائی به‌این هشدارها از فعالیت شبکه‌جاسوسی هیتلری جلوگیری نکرد. آن‌وقت برپایهٔ ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، دولت شوروی ناگزیر شد در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ نیروهای خود را به‌خاك ایران گسیل دارد. در همان هنگام ارتش بریتانیا هم از باختر وجنوب وارد ایران شدند.

---

۱. این شخص همان ارتشبد بهرام آریاناست که بعدها نام و نام فامیلش را تغییر داد. م.

در ۲۷ اوت دولت‌علی‌منصور، نخست‌وزیر ایران استعفا داد ودولت تازه به‌ریاست فروغی به‌ارتش ایران دستور ترك مقاومت در برابر ارتشهای انگلیس و شوروی را صادر کرد. مجلس ایران در ۲۸ اوت این تصمیم دولت را تصویب کرد. در پی‌این رویدادها مذاکرات میان شوروی، انگلستان و ایران آغاز و موافقت شد که ارتش ایران از چند [illegible]

مرتجع وخانهای عشایر جنوب ایران وارد شدند. این سازمان همراه با جاسوسان آلمانی قیام‌هائی را در میان عشایر برانگیخت، ایلات پس از برکناری رضاشاه دوباره مسلح شدند. نقشه قیام عشایر درست مقارن با حملات ارتش آلمان به استالینگراد به منظور تصرف آن شهر بود. به‌سال ۱۹۴۲ جاسوسان آلمانی توانستند ایلات‌کرد را در منطقهٔ ارومیه به‌قیام برانگیزند. جاسوسان فاشیست میان ایل‌قشقائی در منطقه فارس نفوذکردند وآنجا را به‌عنوان پایگاه خود برگزیدند. در رابطه با کنفرانس تهران (نوامبر ـ دسامبر ۱۹۴۳) فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران شدت یافت، یکی از طرحهای آنها سوء قصد به‌جان رهبران سه دولت بزرگ بود. در ماه مارس ۱۹۴۳-۶ تن جاسوس آلمانی بامقدار زیادی پول و اسلحه در منطقهٔ دریاچه قم از هواپیما با چتر نجات فرود آمدند.

جاسوسان آلمانی ضمن بهره‌برداری از ناخشنودی مردم عشایر جنوب نسبت به سیاست دولت، آنها را برانگیختند تا علیه دولت ایران و متفقین قیام‌کنند. خانهای این ایلات خواهان پس‌گرفتن املاکشان که به‌وسیله رضاشاه ضبط شده بود، اداره حکومت منطقه عشایری زیرفرمانشان، کاهش مالیات وبهای کالاها وبیرون رفتن ارتش‌های متفقین از ایران بودند. در سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ قشقائی‌ها، لرها و بختیاریها در چند مورد دست به‌قیام مسلحانه زدند. در ژوئن ۱۹۴۳ نیروهای متحدایلات قشقائی و بویراحمدی پادگان مهم ارتش ایران را در سمیرم (شمال فارس) تارومارکردند.

اما در پی‌شکستی‌که ارتش شوروی در ناحیه استالین‌گراد به آلمانها وارد آورد، برای خانهای ایلات آشکار شد که امیدواریشان به‌آلمان هیتلری بیهوده بوده است و بنابراین از ادامه پیکار دست‌کشیدند. در نتیجه مذاکرات دیرپائی‌که میان خانهای‌قشقائی با نمایندگان انگلیسی و دولت ایران انجام یافت، در بهار سال ۱۹۴۴ خانهای قشقائی موافقت‌کردند جاسوسان‌آلمانی‌ای‌که در میان ایلشان پنهان‌کرده بودند، تسلیم‌کنند. خانها دوباره مالك زمین‌های موروثی خود شدند، چندتن از آنها به حکومت منطقه مسکونی ایلشان گماشته شدند ویکی دوتن از آنها به‌عنوان نماینده مجلس انتخاب گردیدند.

در پائیز ۱۹۴۳ مایر وجاسوسان دیگر آلمان دستگیر شدند، وحتی در حدود ۱۷۰ تن از فاشیستهای ایرانی از جمله ژنرال زاهدی و دیگران بازداشت گردیدند. این رویداد ضربت کوبنده‌ای به جاسوسان آلمانی در ایران وارد آورد، و از این پس اینها دیگر نتوانستند در ایران جان گیرند.

## همکاری اتحاد جماهیر شوروی با ایران هنگام جنگ جهانی دوم

در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ در تهران میان اتحاد شوروی، انگلستان و ایران پیمان اتحاد امضاء شد: اتحاد شوروی‌وبریتانیا متعهد شدند «تمامیت ارضی، حاکمیت واستقلال ملی ایران را محترم شمرند»، و حتی «در برابر هرگونه حمله‌ای که از سوی آلمانها و یا هر دولت دیگر به‌ایران می‌شود، از این‌کشور دفاع کنند». برای این منظور دو دولت‌حق نگاهداشتن نیروهای زمینی، دریائی وهوائی را در خاك ایران تا ۶ ماه پس از پایان‌جنگ به‌دست آوردند. ایران هم بنوبه خود متعهد شد، حق بهره‌برداری از وسائل و تأسیسات ارتباطی و مواصلاتی از جمله راه‌آهن، راههای شوسه، رودخانه‌ها، فرودگاهها، بندرها ونظارت براین تأسیسات را به متفقین واگذارد.

ورود ارتش شوروی به ایران و انعقاد پیمان اتحاد دارای اهمیت فراوانی برای ایران‌وپیشرفت روند پیروزمندانه جنگ‌علیه آلمان فاشیست بود. ایران ازبند خطربردگی کامل آلمان هیتلری و همچنین تبدیل شدن سرزمینش به صحنه عملیات جنگی که بیگمان ویرانی، تلفات و ضایعات فراوانی را به‌بار می‌آورد، رها شد. بر مبنای پیمان ۱۹۴۲، حمل و نقل تدارکات و مواد جنگی متفقین به‌مقصد شوروی از راه ایران سازمان داده شد. در ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ ایران رسماً به‌آلمان اعلان جنگ داد.

اهمیت کمك ایران به پیشرفت روند جنگ ضمن «اعلامیه سه دولت بزرگ درباره ایران» که ضمن اول دسامبر ۱۹۴۳ در کنفرانس رهبران سه‌کشور متفق در تهران صادر شد، تأئیدگردید. دولت‌های اتحاد شوروی، ایالات متحده امریکا و بریتانیا همچنین ضمن اعلامیه‌ای استقلال کامل، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را اعلام داشتند و موافقت کردند به‌این‌کشور کمك اقتصادی کنند.

با وجود اینکه اصلاً بارسنگین جنگ بردوش شوروی بود، این دولت درسالهای جنگ کمکهای چشم‌گیری به‌ایران‌کرد. شوروی ضمن این سالها، مقداری‌کالای صنعتی‌و خواربار به‌ایران فرستاد. به‌سال۱۹۴۳، هنگامیکه‌قحطی تهران را تهدید می‌کرد، شوروی مقدار ۲۵ هزار تن‌گندم به‌ایران فرستاد. اتحاد شوروی به ایران در مبارزه با آفت ملخ و بیماریهای واگیردارکمك‌کرد. در تهران و شهرهای دیگر، بیمارستان شوروی و خانه فرهنگ ایران و شوروی‌که به‌انجام سخن‌رانیهائی در میان توده‌ها وکارهای فرهنگی‌دیگر می‌پرداخت، فراوان فعالیت می‌کردند.

محافل ارتجاعی بریتانیا و امریکادر ایران هنگام جنگ‌کوشش داشتند از وضع‌جنگ و بیرون‌راندن آلمانها از ایران بهره‌ببرند و مواضع خود را در این‌کشور استوار ترکنند و هرچه بیشتر دولت ایران را زیر فرمانبرداری انحصارهای انگلیسی و امریکائی در-آورند.

## فعالیت نیروهای دموکراتیک وپیکار آنان علیه ارتجاع

ورود ارتش‌شوروی به‌ایران، برکناری رضاشاه ونابود شدن آلمان فاشیست، تکان نیرومندی به توده‌های مردم ایران وارد آورد و جنبش‌های دموکراتیک گسترده‌ای در سرتاسر کشور پدید آمدند و رشد یافتند. درپایان سال ۱۹۴۱ شرکت‌کنندگان درجنبش‌های دموکراتیک‌که در زندانها یا تبعید به‌سر می‌بردند، آزاد شدند. اینان به‌نشر روزنامه‌های دموکراتیک پرداختند. در اکتبر ۱۹۴۱ حزب تودهٔ ایران تشکیل‌شد، این حزب کارگران، پیشه‌وران، دهقانان، روشنفکران‌دموکرات وعناصر پیشرفته‌ایران‌را متحدکرد. خواسته‌های مهم این حزب‌که ضمن برنامه‌اش گنجانده، عبارت بود: عملی شدن آزادیهای دموکراتیک، استواری استقلال ملی ایران، برقراری روابط دوستانه باکلیهٔ دولت‌های متفق از جمله امریکا و بریتانیا و اتحاد شوروی، وضع قوانینی دربارهٔ‌کار وبیمه‌های اجتماعی و غیره. اتحادیه‌های کارگری و صنفی تجدید سازمان یافتند. در روستاها اتحادیه‌های دهقانی پدید آمدند، در بسیاری موارد این اتحادیه‌ها به‌حزب توده پیوستند. حرکت حزب توده‌ایران در جهت ایجاد اتحادیه‌های صنفی، انتشار مقالاتی در مطبوعات برای ایجاد اصلاحات دموکراتیک، از میان بردن سنت‌های ارتجاعی رژیم پیشین و پاک‌کردن دستگاه دولت از عناصر فاشیست بود، این برنامه توده‌های وسیع مردم را به‌سوی حزب کشاند و بنابراین از محبوبیت ویژه‌ای درمیان قشرهای زحمتکش برخوردار شد. دیری نپائید که حزب توده ایران به‌عنوان بزرگترین حزب سیاسی در صحنه ایران خودنمائی‌کرد. در نخستین کنگره حزب توده که در اوت ۱۹۴۴ برگذار شد، بیش از ۲۵ هزار عضو در آن شرکت داشتند، ۷۵ درصد این جمعیت کارگر، دو درصد ـ دهقان و ۲۳ درصد روشنفکر بودند.

در همان هنگام بیدرنگ اعتبار و محبوبیت اتحاد شوروی در میان مردم افزایش یافت. ایرانیان به دروغگوئی‌ها و اراجیف تحریک آمیز هیتلری‌ها و جاسوسان ایرانی‌شان که بگونه‌گسترده‌ای در میان مردم‌پخش می‌شد، پی‌بردند. نمایندگان‌قشرهای گوناگون توده‌های مردم خواهان ایجاد روابط سیاسی و فرهنگی هرچه بیشتر با اتحاد شوروی شدند.

اما تلاشهای تودهٔ مردم ایران برای دگرگونی نظام اجتماعی ـ سیاسی ایران و استواری روابط دوستی با اتحاد شوروی با پایداری سرسختانهٔ عناصر ارتجاعی‌که قدرت رادردست داشتند، روبرو شد ـ تمام‌دستگاه‌های دولت از قبیل ارتش، پلیس، ژاندارمری، دستگاه قضائی در دست همین عناصر بودند. اینهاکه‌هنوز باعوامل ارتجاعی‌آلمان‌فاشیست تماس داشتند، از رشد جنبش دموکراتیک و محبوبیت اتحاد شوروی در میان مردم

می‌ترسیدند، دیری نپائید که خود را به گروههای امپریالیستی انگلستان وامریکا چسباندند.

در سپتامبر ۱۹۴۳ سید ضیاءالدین به ایران برگشت. روزنامه‌های ارتجاعی ایران این شخص را به‌عنوان «شخصیت برجسته ملی و میهن‌پرست» شناساندند. با زور دولت و انگلیس‌ها سید ضیاء به نمایندگی مجلس ۱۴ برگزیده شد. او دوباره به‌انتشار روزنامه اقدام کرد، وحتی حزبی ارتجاعی بانام دموکراتیک «وطن» درست کرد، اعضای این حزب همه با امپریالیست‌ها بستگی داشتند و شامل مالکان، بازرگانان و کارمندان بلندپایه دولت بودند. او درحالیکه از عقب‌ماندگی‌وعقاید خرافاتی‌توده‌ها وهمچنین از ناخشنودی آنها از سیاست رضاخان بهره‌برد، سخت به روش‌های فرنگی مآب کردن ظاهری مردم به وسیله رژیم رضاشاه حمله کرد. بنابراین سید ضیاء در نخستین مرحله، برنامه‌ای کاملاً ارتجاعی را ارائه داشت. او خواستار حجاب زنان «آزاد شدن» از بند فرهنگ اروپائی و بازگشت به‌انجام سنت‌های پیشین و اسلامیت کهن و برقراری نظم فئودالی قدیمی‌بود.

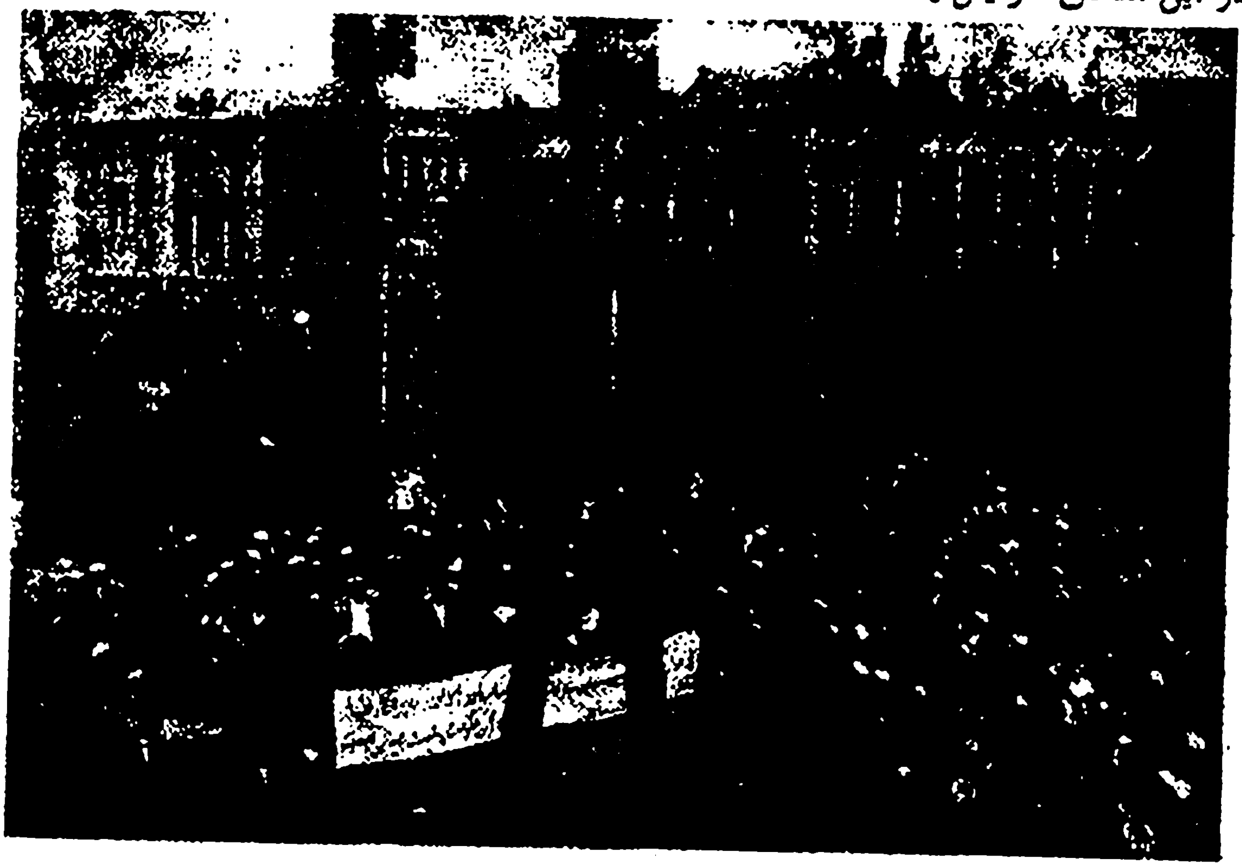
برنامهٔ ارتجاعی سیدضیاء پس از افشاء ماهیت عوامفریبانهٔ مفاد آن به‌وسیله‌جوامع پیشرفته ایرانی، رد شدومورد اعتنای توده‌های مردم قرارنگرفت. «انتخاب» او به‌عنوان نمایندهٔ مجلس با خشم و غضب توده‌های وسیع مردم روبرو شد، اینان خواهان لغو اعتبارنامهٔ او درمجلس بودند. با وجود تظاهرات اعتراض‌آمیز چندین هزار نفری مردم، این اعتبارنامه مورد تأئید مجلس قرارگرفت.

بیشتر از نمایندگان‌مجلس ۱۴ به‌دستور دولت ومرتجعان امپریالیست برگزیده‌شدند وبه‌مجلس راه یافتند. از۱۲۶ نمایندهٔ برگزیده، ۷۰تن‌مالک، ۱۵نفربازرگان وکارخانه‌دار، ۱۵ تن سردبیر روزنامه و وکیل دادگستری، ۱۲ تن روحانی بودند. با اینهمه ۸ تن از اعضای حزب توده در استانهای شمالی‌کشور برگزیده شدند. به‌طورکلی مجلس ۱۴ که در ۲۶ فوریه ۱۹۴۴ آغاز به کارکرد، به یکی از مهمترین ابزار مرتجعان ایرانی و امپریالیست‌های انگلیسی ـ امریکائی تبدیل گردید.

از آنجا که این مجلس حق شناساندن نامزد نخست وزیری را داشت، گروههای مرتجع ایرانی در مجلس‌رسماً می‌توانستند دولت مطلوب خود را روی‌کار آورند. بنابراین در پائیز ۱۹۴۴ سیاست دولت ایران آشکارا ضد دموکراتیک و از لحاظ سیاست خارجی نسبت به‌دولت شوروی‌کاملاً خصمانه بود. دولت ساعد سیاست‌سرکوبی توده‌ها ونیروهای دموکراتیک را رسماً در پیش گرفت.

این رفتار دولت اعتراض مردم را در سراسرکشور برانگیخت. در تهران، تبریز، رشت، مشهد، اصفهان و شهرهای دیگر تظاهرات عظیم اعتراض‌آمیزی‌که شماره شرکت کنندگان آن به‌بیش از نیم میلیون تن می‌رسید، ضمن پائیز ۱۹۴۴ علیه سیاست ارتجاعی

دولت انجام گرفت. جنبش‌های دموکراتیک دراستانهای جنوبی وباختری ایران (اصفهان، یزد، شیراز، اهواز، کرمانشاه، سلطان‌آباد «اراک») که زیر اشغال‌ارتش انگلیس بودآغاز گردید. اعتبار و نفوذ حزب توده، اتحادیه‌های کارگری و صنفی و مطبوعات دموکراتیک در این مناطق افزایش یافت.



میتینگ در مشهد علیه سیاست ارتجاعی دولت ساعد به سال ۱۹۴۴

دولت ساعد زیر فشار جنبش مردم در ۹ نوامبر ۱۹۴۴ ناچار به استعفا شد. حزب ارتجاعی «وطن» امکان نیافت تا علیه جنبش دموکراتیک مردم واکنش نشان دهد. در چنین شرایطی ارتجاع به‌مانور پناه جست. حزب «وطن» به «اراده ملی» تغییر نام‌یافت. برنامه ارتجاعی آشکار این حزب تغییر کرد وظاهر دموکراتیک به‌خودگرفت، ضمن‌برنامهٔ تازه درباره آزادی، پیشرفت واصلاحات، دربارهٔ بهره‌بری از دانش، تکنیک‌جدید وتمدن، و حتی پیکار علیه خرافات مذهبی، سخن به‌میان آمد. اما حزب نوساختهٔ «ارادهٔ ملی» هم نتوانست اعتبار و نفوذ سازمانهای دموکراتیک را در میان توده‌های مردم از میان ببرد، و در این‌باره بسیار ناتوان بود.

ارتجاع ایران که دریافت با این روش‌ها قادر به‌جلوگیری از سقوط امپریالیسم در ایران نیست، در پایان ۱۹۴۴ برآن شد آشکارا و با زور علیه سازمانهای دموکراتیک‌به پیکار پردازد. در فوریه و مارس ۱۹۴۵، باندهائیکه به‌وسیله مرتجعان تطمیع شده و

شامل اوباش حرفه‌ای بودند با همکاری پلیس وژاندارم، به‌جایگاه کمیته‌ها و باشگاه‌های حزب توده و اتحادیه‌هـای صنفی در یزد و اصفهان هجوم بردند و این مراکز را ویران کردند. به‌منظور از میان‌بردن نفوذ اتحادیه‌های کارگری دربزرگترین مرکز صنایع بافندگی ایران (اصفهان)، کارخانه‌داران و پلیس سازمانی به‌نام به‌اصطلاح «کارگـر و کارفرما» سرهم‌کردند. پس از آن هجوم و سرکوبی کمیته‌های حزب توده و اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیك نقاط دیگر کشور مانند اهواز، همدان، شاهی، سمنان وغیره آغاز گردید.

این‌اوج‌بیدادگری ارتجاع بامبارزات ضد شوروی همراه بود. روزنامه‌های ارتجاعی ضمن بهره‌بری از اغماض دستگاه حـاکم، اراجیف تحریك‌آمیز و دروغینی علیه شوروی می‌نوشتند. در منطقه‌هـای شمالی کشور، مرتجعان، باندهای مسلحی از عناصر اوباش را علیه دولت شوروی سازمان دادند.

## گسترش‌خواهی ایالات متحده امریکا. دومین مأموریت میلسپو

امریکائیان هنگام جنگ جهانی دوم موقعیت خود را بگونه چشم‌گیری در ایران استوارکردند. به‌ویژه فعالیت آنها، در زمان نخست‌وزیری قـوام از ۹ اوت ۱۹۴۲ تا ۱۳ فوریه ۱۹۴۳ افزایش یافت. در ۸ آوریل ۱۹۴۳ پیمان بازرگانی ایران و امریکا که به‌وسیله قوام تنظیم شده بود امضاءگردید. طبق‌این‌پیمان نسبت به ورودکالاهای‌امریکائی به‌ایران تسهیلات فراوانی منظور شد. درآن‌هنگام روزنامه‌های ایران یادآوری‌کردندکه این پیمان بازرگانی با امریکا از نظراهمیت جای پیمان بازرگانی خارجی ایران باآلمان را پیش از جنگ جهانی دوم، گرفته است. پس از سالهای جنگ حجم بازرگانی خارجی ایران با امریکا به دوبرابر افزایش یافت، و در سالهای ۱۹۴۴/۴۵ امریکا از نظر حجم مبادله بازرگانی با ایران جای دوم (۲۳٪) را پس از هندوستان (۳۰٪) اشغال‌کرد.

دولت ایالات متحده امریکا بدون هیچ‌گونه قراردادی رسمی به‌سال ۱۹۴۲ فقط با موافقت قوام، ارتش خود را به‌بهانهٔ رساندن محمولات جنگی‌به‌شوروی، به خاك ایران فرستاد. امریکائی‌ها نظارت خود را در خط‌آهن سرتـاسری جنوب و بندرهای خرمشهر و شاپور در خلیج فارس برقرارکردند.

در ماه مارس ۱۹۴۳ یك هیئت نظامی امریکائی از سوی وزارت جنگ امریکا به ایران گسیل شد. این‌کار هم با موافقت دولت قوام انجام‌گرفت. بازهم بنابه دعوت قوام یك‌سرهنگ امریکائی به‌نام «شوارتسکف» (بعدها سرتیپ شد) برای اداره امورژاندارمری وارد ایران گردید. مستشاران امریکائی، در پلیس، وزارت بهداری، اداره خواربسار و

ادارات دولتی دیگر ایران سرگرم کار شدند.

ا. میلسپو برای دومین‌بار در ژانویه ۱۹۴۳ با سمت مدیریت‌کل دارائی وارد ایران شد. به‌پیشنهاد قوام در ۱۲ دسامبر مجلس ایران‌قانون واگذاری‌اختیارات تام و گسترده‌ای را به میلسپو تصویب‌کرد، قسمتی از این اختیارات حق تنظیم بودجه‌کشور ونظارت بر اجرای دخل وخرج وتعهدات مالی دولت ایران بود؛ او حق انتصاب و انفصال، ترفیع و تنزیل‌رتبه‌کلیه کارمندان و مستخدمان ادارات دارائی و بودجه کشور را داشت، ضمناً حق تهیه طرحهائی مبنی برتغییر قوانین مالی وامور اقتصادی و غیره هم به‌او واگذار گردید.

بنابه تقاضای میلسپو در ۴ ماه مه ۱۹۴۳ مجلس ایران قانونی را گذراند که به موجب آن اختیارات فوق‌العاده مالی و اقتصادی‌کشور به میلسپو واگذار گردید. این اختیارات تام حتی شامل‌بازرگانی داخلی وخارجی هم می‌شدکه برطبق آنها موضوع‌تهیه، نگاهداری و توزیع کالاهای صنعتی و خواربار، امور حمل ونقل، کارخانه‌ها وکارگاههای دولتی، تعیین کارمزد، نظارت بهای کالاها بـه عهده این مستشار گذاشته شد، اینگونه زندگی اقتصادی‌کشور دربست زیرنظارت میلسپو قرارگرفت.

میلسپو ادارات و تأسیسات تازه‌ای را پدید آورد: اداره خواربار، بخش‌کالا،تثبیت قیمتها، حمل ونقل، بهره‌برداری از تأسیسات صنعتی، اداره نظارت بازرگانی خارجی و غیره. از آن‌جمله بودند. همه این ادارات زیر اداره خود او و رهبری امریکائیها بودند. در آوریل ۱۹۴۴ شماره امریکائیان هیئت میلسپو بـه ۵۲ تن رسیدند. میلسپو و رجال دولتی امریکا دربارهٔ گسترش اختیارات میسیون امریکائی و ادامه فعالیت آنها به مدت ۲۰ سال بادولت ایران‌وارد مذاکره شدند. عملاً امریکائیها کوشش داشتند میلسپوکلیه اختیارات اجرائی دولت ایران را در زمینه مالی به‌دست آورد.

فعالیت‌های هیئت میلسپو و روش‌های مدیریت‌آن زیانهای بزرگی را به‌ایران وارد آوردند. برای نگاهداری‌کادر اداری این‌هیئت مبالغ هنگفتی‌خرج شد. مستشاران‌امریکائی حقوقی ۶ الی ۷ برابر حقوق مستخدمان ایرانی هم پایه‌شان دریافت می‌کردند.

فعالیت‌های میلسپو باعث درهم‌ریختگی اوضاع مالی واقتصادی‌کشور ایران‌گردید. میزان درآمد دولت کاهش یافت. کسری بودجه دولت به‌سال ۱۹۴۳ـ ۸ میلیون دلار و به‌سال ۱۹۴۴ـ ۷ میلیون دلار بود. یازده‌کارگاهها وکارخانه‌های دولتی زیر نظرمیلسپو پس از یك سال (از ۲۱ مارس ۱۹۴۴ تـا ۲۱ مارس ۱۹۴۵) مبلغ ۶۵۰ میلیون ریال زیان داد، این زیان در اثر عدم مسئولیت و ضعف مدیـریت پدید آمد. در مدت اقامت میلسپو در ایران (از پایان ۱۹۴۲ تـا ژانویه ۱۹۴۵) مقدار پول در گردش به‌دو برابر

افزایش یافت (از ۳/۵ میلیارد ریال به ۷/۶ میلیارد ریال). در ظرف دو سال ریاست میلسپو در ایران (۱۹۴۳ - ۱۹۴۴) شاخص بهای کالاهای مصرفی از ۳۳۹ به ۱۱۰۸ رسید (با مقایسه با شاخص بهای ۳۷/۱۹۳۶ که ۱۰۰ بود). تدارك خواربار و کالاهای صنعتی مصرفی ایران که امریکائیان به‌دست گرفتند، بسیار بد وناهنجار بود. ساکنان بیشتر مناطق و استانها حتی پس از یکسال دسترسی به پارچه، قند و کالاهای مورد ضرورت اولیه را نداشتند. در سرتاسر کشور احتکار رواج یافت و روشهای اداره میلسپو باعث افزایش آن گردید. او به‌هواخواهان خودش که از میان مرتجعان ایرانی برگزیده شده بودند، مقدار زیادی کالاهای کمیاب را واگذار می‌کرد وایشان کالاهای نامبرده دربازار سیاه به‌قیمتهای گزاف می‌فروختند. کارمندان امریکائی‌ایکه جزو سازمان میلسپو بودند به‌عناوین گوناگون از مراجعان، حق وحساب و رشوه می‌گرفتند.

به‌منظور آماده کردن زمینهٔ اسارت اقتصادی ایران به دست امریکائیان، میلسپو عملاً اقتصاد ایران را به‌ویرانی کشاند. اوکوشید وامی را به‌مبلغ ۴۰ میلیون دلار از سوی امریکا به ایران تحمیل کند. میلسپو به سال ۱۹۴۴ مانند ۲۰ سال پیش کوشید امتیازهائی نفتی برای امریکائیان، ازایران بگیرد او درکارهای سیاسی ایران مداخله و از

می‌کردند، مقدار زیادی از سهمیه جیره‌بندی شکر را با قیمت ثابت در اختیار آنها می‌گذاشتند وخانها این شکر را با قیمت گزاف در بازار سیاه می‌فروختند. امپریالیست‌های انگلیسی ـ امریکائی و مرتجعان ایرانی کوشش داشتند خانهای عشایر جنوب و چریکهای مسلح زیر فرمانشان را به عنوان نیروی ضربتی علیه جنبش‌های دموکراتیك به‌کار برند. در برنامه حزب ارتجاعی «اراده‌ملی» پیشنهاد تشکیل یك «شورای عالی عشایر» داده‌شد، که ضمن آن عشایر از امتیازات ویژه‌ای برخوردار می‌شدند.

به‌منظور پایان‌دادن به‌ستیز داخلی عشایر گوناگون و تقویت آنها به عنوان حربهٔ مرتجعان و امپریالیست‌ها، در اوت ۱۹۴۴، فئودال بزرگ قوام شیرازی با شرکت یکی از افسران وابسته به‌شبکه جاسوسی انگلیسها، سازمان «اتحادیهٔ عشایر جنوب» راتشکیل داد. این سازمان بایستی، عشایر بختیاری، عرب، فارس و قشقائی راکه پیش از این‌علیه انگلیسها وارد پیکار شده بودند، متحد می‌کرد. مسلح‌کردن این عشایر آشکارا از تهران تأئید و تشویق شد. در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵ فرمان شاه مبنی برعفو عمومی عشایرصادر و به‌آنها اجازه داد، مسلح شوند.

درجریان‌جنگ، مرتجعان توانستند در مواردی‌عشایر را علیه جنبش‌های‌دموکراتیك برانگیزند. چریکهای بختیاری زیرفرمان مرتضی قلی‌خان علیه سازمان‌های دموکراتیك اصفهان به‌کار برده شدند. در آذربایجان چندخان شاهسون آلت دست مرتجعان قرار گرفتند.

اما سازمانهای ارتجاعی و عشایر دست نشانده‌شان در وضعی نبودند که به‌توانند جنبش‌های دموکراتیك را خاموش کنند. آن‌وقت دستگاه دولت، نیروهای زمینی ارتش، ژاندارمری و پلیس را برای اینکار به‌کار می‌برد. در تابستان و پائیز ۱۹۴۵ در اصفهان و تهران حکومت نظامی اعلام شد. یکانهای ارتشی لشکر اصفهان، باشگاه حزب توده و اتحادیه‌های کارگری را اشغال‌کردند، فقط در اصفهان قریب ۲۰۰ تن از اعضای‌حزب توده دستگیر شدند. باشگاه وکمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران در تهران هم به‌وسیله‌ارتش اشغال گردید. تقریباً ۴۰ روزنامه دموکراتیك تعطیل شد، بسیاری از سردبیران این روز-نامه‌ها، شخصیت‌های سندیکائی، افسرانیکه دارای روحیهٔ دموکراتیك بودند، بازداشت گردیدند. کلیهٔ اجتماعات ممنوع و بیرون آمدن از خانه‌ها بعد از ساعت ۱۰ شب‌قدغن شد. گرداننده این اقدامات اختناق‌آمیز رئیس ستاد ارتش ایران ژنرال ارفع که سخت به انگلیسها و مرتجعان وابستگی داشت، بود، او سازمان‌دهنده حزب فاشیستی افسران «نهضت ملی» به‌شمار می‌آمد.

در استانها هم تجاوز بیرحمانه پلیس و ترور علیه عناصر دموکراتیك ادامه‌داشت.

به فرمان ژنرال ارفع در مازندران باندهای ارتجاعی مسلحی تشکیل گردیدند، که به شخصیت‌های جنبش دموکراتیک حمله می‌کردند. خانهای فئودال مرتجع هم‌دهقانانی را که جرأت ابراز ناخشنودی را داشتند، به‌سختی سرکوب می‌کردند.

اینگونه در پایان‌جنگ جهانی دوم، از یکسو نیروهای دموکراتیک سخت به‌فعالیت پرداختند، اما ازسوی دیگرارتجاع ایران‌با پشتیبانی‌امپریالیست‌های انگلیسی ـ امریکائی، نقاب از چهره برگرفتند وبرای کوبیدن جنبش‌های دموکراتیک آشکارا به روش‌های زور و ترور پناه جستند.

# ۲۵

# اوج گیری جنبش دموکراتیک در ایران پس از جنگ جهانی دوم

از هم پاشیدن رژیم آلمان هیتلری و ژاپون امپریالیست، پیروزی اتحاد شوروی درجنگ جهانی دوم، تکان نیرومندی برای پیشرفت بعدی جنبش‌های دموکراتیک به‌شمار آمد. در عین حال مداخله در امور داخلی ایران به وسیله امپریـالیست‌های انگلیسی و امریکائی شدت یافت، این دولت‌ها از طریق کمك به مرتجعان ایرانی پیکار سخت علیه جنبش‌های دموکراتیك‌ایران‌را آغاز کردند. تعدی، لجام گسیختگی وترورپلیس، ژاندارمری وباندهای مسلح‌خانهای مرتجع علیه اتحادیه‌های دهقانی، حزب توده ایران، اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای دموکراتیك دیگر، تمام مناطق ایران را فراگرفت.

## جنبش دموکراتیك درآذربایجان ایران و شمال کردستان

از سوی عناصر ارتجاعی تـرور گسترده‌ای به‌ویژه در آذربـایجان ایـران انجام می‌گـرفت. در این استان ایران تعدی مـأموران دولت به ویژه در رابطه بـا ستم و نـابرابری ملی، شدیدتر بود. ساکنان آذربایجان ایران بازبان ویژه خود سخن می‌گفتند و دارای سنت‌های ملی ویژه به خود بودند. در عین حال در تمام دستگاه دولت اجباراً

بایستی زبان فارسی‌را به‌کار می‌بردند. کتابهای درسی وآموزشی مدارس به زبان فارسی منتشر می‌شدند، اگرچه کودکان آذربایجانی به‌این زبان تسلط کامل نداشتند. بنابراین مردم آذربایجان از ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک یعنی به کاربردن زبان مادری محروم بودند.

از لحاظ روابط اقتصادی، آذربایجان‌ایران، نسبت به استانهای تهران، مازندران، اصفهان واستانهای دیگر، در وضع نابرابری قرار داشت. درگذشته مثلاً در سده ۱۹ و آغاز سدهٔ ۲۰ آذربایجان ایران یکی از پیشرفته‌ترین استانهای ایران از لحاظ اقتصادی به‌شمار می‌رفت. اما درپایان جنگ جهانی دوم، این استان با وجود داشتن منابع طبیعی غنی، از لحاظ اقتصادی در سطح استان‌کرمان واستانهای عقب‌افتاده جنوب شرقی‌ایران قرار داشت.

در عین حال آذربایجان ایران همیشه به داشتن سرشت فعالانه در زمینهٔ جنبش‌های دموکراتیک‌کشور شهرت داشت. پس ازپایان‌جنگ جهانی دوم هنگامیکه در سرتاسرجهان جنبش‌های‌آزادی مردم ستمدیده اوج می‌گرفت، آذربایجان ایران در صف مقدم به‌منظور پیکار علیه ارتجاع و امپریالیسم بپاخاست.

در تابستان ۱۹۴۵ در آذربایجان ایران مسئله‌ایکه در قانون اساسی ایران پیش‌بینی شده و مربوط به‌تشکیل انجمن‌های ایالتی‌وولایتی بود، و همچنین پاک کردن دستگاه دولت از پلیس و ژاندارمری وابسته به‌عناصر ارتجاعی، مطرح شد، آذربایجانیها بیگمان ضمن طرح این مسئله خواستار واگذاری آزادیهای دموکراتیک وغیره از سوی دولت مرکزی بودند.

در نیمهٔ سال ۱۹۴۵ حزب دموکرات آذربایجان که اعضای آن نمایندگان کلیه قشرهای مردم بودند تشکیل شد. درآغاز سپتامبر ۱۹۴۵ این حزب بیانیه‌ای منتشرکرد که ضمن‌آن خواسته‌های زیرمطرح شد: واگذاری حق خودمختاری درزمینهٔ اداره امورمحلی وفرهنگی در چهارچوب دولت ایران، تشکیل انجمن‌های ایالتی وولایتی و به کاربردن رسمی زبان آذربایجانی. طرح این خواسته‌ها سخت مورد استقبال توده‌های آذربایجان ایران قرارگرفت. دراکتبر ۱۹۴۵، سازمان حزب توده‌آذربایجان دربست به‌حزب‌دموکرات آذربایجان پیوست. دیری‌نپائیدکه حزب دموکرات‌آذربایجان به‌سازمان جنبش آزادی‌ملی توده‌ای تبدیل گردید، این حزب نمایندگان قشرهای گوناگون پیشرفته آذربایجان ایران را با یکدیگر متحدکرد. نقش پیش‌تاز را در این حزب طبقه کارگر به‌عهده داشت.

فئودالهای بزرگ و خانهای آذربایجان متوجه شدند که این رشد بی‌سابقه جنبش دموکراتیک، هستی‌نظام موجود را به‌نیستی تهدید می‌کند. اینان به‌کمک افراد مسلح زیر-

دست خود، پلیس، و ژاندارمری کوشش کردند از راه زور و ترور این جنبش توده‌ای را سرکوب و فرمانروائی خود را در منطقه استوارکنند. بنابرآنچه که مطبوعات ایران در آن‌زمان نوشتند فقط در ۱ اکتبر ۱۹۴۵، باندهای خانهای مرتجع، ژاندارمری و پلیس ۱۰۰ تن را در آذربایجان کشتند و بیش از ۱۰۰۰ تن از شرکت‌کنندگان در جنبش دموکراتیك به‌ویژه دهقانان را بازداشت کردند. به‌منظوردفاع در برابر زور وستم مرتجعان، دهقانان بگونهٔ خود به‌خودی، یکانهای مسلحی تشکیل دادند و نام فدائی را روی خود گذاشتند.

فشار فئودالهای مرتجع و مأموران دولت در موقعیتی نبود کـه بتواند جنبش‌های دموکراتیك را در آذربایجان ایران فرو نشاند.

برپایه رأی‌گیری همگانی، مستقیم، بـرابر و مخفی در دسامبر انتخابـات مجلس آذربایجان ایران برگذار شد. نخستین‌بار زنان ایران در این انتخابات شرکت داشتند.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ دولت خودمختار آذربایجان ایران تشکیل شد، این دولت رسماً اعلام داشت که دولت مرکزی ایران را به‌رسمیت می‌شناسد وکلیه دستورهای آن دولت را به‌شرط آنکه با خودمختاری آذربایجان مخالفت نکند، اجرا خواهدکرد. دولت خودمختار آذربایجان ضمن بیانیه‌ای کـه خطاب به مردم صادر کرد، از مأموران دولت مرکزی و دیگران خواست در محل‌های خود به‌کارشان ادامه دهند وضمناً اعلام داشت مالکیت‌های خصوصی پا برجا خواهد ماند.

تقریباً تمام نیروهای نظامی، ژاندارمری و پلیس در آذربایجان ایران تسلیم شدند و اسلحه خود را تحویل دادند یا آنکه دریکانهای دولت خودمختار آذربایجان ایران به خدمت سرگرم شدند.

دولت آذربایجان‌ایران به‌منظور انجام‌برنامه‌اش ضمن صدور قانونی‌زبان‌آذربایجانی را به‌عنوان زبان رسمی‌تعیین‌کرد، ضمناً عفو زندانیان سیاسی، تشکیل چریك‌های مردمی، تحریم استعمال تریاك و روسپی‌گری و غیره را اعلام داشت. اقدامهائی به منظور عملی کردن این قوانین انجام داد.

قوانینی وضع شدکه زمین‌های دولتی برایگان میان دهقانـان تقسیم شود، و حتی مصادره و تقسیم‌زمینهای مالکانی‌که ازآذربایجان‌گریخته و فعالیت‌ها وتبلیغات‌خصمانه‌ای علیه انقلابیون انجام می‌دادند، در قانون‌گنجانده شد. برپـایهٔ این قانون بیش از ۲۵۰ هزار هکتار زمین میان ۲۱۰ هزار خانوادهٔ دهقان تقسیم‌گردید.

درآوریل ۱۹۴۶ مجلس آذربایجان ایران قانونی را تصویب کردکه به‌موجب آن طریقه تقسیم محصول میان مالك و دهقان را مشخص می‌کرد. این قانون صرف نظر از مالکیت ارباب برزمین وآب، بـه‌میزان چشم‌گیری به‌سهم دهقانان افزود، اخذ عوارض

اضافی از دهقان را ممنوع کرد. این کارگام مهمی در راه دگرگونی روابط ارباب ورعیت و بهبودی وضع دهقانان به‌شمار می‌آمد. دموکراتها به ایجاد بانك کشاورزی و تدارك ماشین‌های کشاورزی و آبیاری به منظور پیشرفت اقتصاد کشاورزی همت گماشتند. اما دهقانان کوشش داشتند تا دگرگونیهای ریشه‌ای در نظام روستائی پدید آید، مالکیت اربابان برزمین‌های‌کشاورزی لغوواین زمین‌ها میان دهقانان تقسیم گردد. علیرغم‌تصمیم‌های دولت آذربایجان ایران، دهقانان بیشتر مناطق از تحویل بهرهٔ مالکانه سهم ارباب پس از جمع‌آوری محصول خودداری کردند و حتی در برخی مناطق به تقسیم زمین‌های مالکانی‌که طبق تصمیم دولت آذربایجان نبایستی تقسیم می‌شدند، اقدام کردند.

فعالیت دموکراتهای آذربایجان بـا مزاحمت ویرانگرانه و دسیسه‌های مرتجعان محلی روبرو شد. گـروههای مرتجع تهران، امپریالیست‌هـای انگلیسی و امریکائی با روش‌های گوناگون می‌کوشیدند وضع اقتصادی آذربایجان را به‌نابسامانی، هرج و مرج وحتی‌ازهم‌پاشیدگی، بکشانند. به‌منظورایجاد نایابی ونارسائی خواربار وقحطی مصنوعی، مرتجعان، مقداری‌زیادی خواربار را ازآذربایجان خارج‌کردند وبهای‌کالاها را بالابردند، شایعات تحریك‌آمیز بی‌شماری پخش کـردند. در حالیکه شعبه‌هـای بانك‌های ایران و انگلستان در تبریز کار می‌کردند، عوامل این بانك‌ها به‌سیاست ویرانگری و خرابکاری اقتصادی و مالی‌آذربایجان ادامه می‌دادند. اینان بگونهٔ موقت موفق شدند، بحران‌مالی و دشواریهای اقتصادی در آذربایجان، پدید آورند.

در چنین شرایطی دولت دموکرات آذربـایجان فعالیت شعبه‌های بـانك‌های ملی، صنعتی‌وکشاورزی‌آذربایجان‌را زیرنظرگرفت. اقداماتی‌جدی به‌منظورپیکار با سفته‌بازی‌را آغازکرد، به‌ایجاد بازرگانی‌دولتی وفروشگاه‌های دولتی‌همت‌گماشت. از مالیات‌های غیر مستقیم‌که بردوش توده‌های مردم سنگینی می‌کرد، کاست. نظارت‌کارگران را برتولیدات صنعتی عملی کرد. کارگاههای قالی‌بافی و یك رشته کارگاههای تازهٔ دیگر را بنیان نهاد، انجام کار عادی را برای‌کارگران‌کارگاهها مقرر داشت، به‌ایجاد شرکت‌های تعاونی‌برای رفع نیازمندیهای صنعتگران و پیشه‌وران پرداخت. دولت ۸ ساعت‌کار روزانه را برای کارگران تعیین و قوانینی دربارهٔ کار و بیمه‌های اجتماعی وضع‌کرد. در پی این اقدامات وضع اقتصادی آذربایجان ایران روبه‌بهبودی نهاد. بهای خواربار وکالاهای موردمصرف ضروری کاهش یافت. فراورده‌های غذائی در تبریز با نصف بهای‌کالاهای مشابه تهران، به‌فروش می‌رسید. در شهرهـا و مناطق آذربایجان ایران نسبت به‌سابق، آرامش، نظم و امنیت بی‌سابقه‌ای حکمفرما گردید.

دموکراتهای آذربایجان‌به‌ویژه در زمینه‌پیشرفت آموزش وفرهنگ مردمی‌آذربایجان

اقداماتی جدی به‌عمل‌آوردند، تدریس درمدرسه‌های آذربایجان به‌زبان آذربایجانی‌انجام می‌گرفت. تنها درتبریز، ارومیه و زنجان ۳۲۵ دبستان و ۸۲ دبیرستان تازه‌گشایش یافت. برای ۷ کلاس ابتدائی کتابهائی به‌زبان آذربایجانی آماده شد. دربسیاری ازنقاط ساختمانهای تازه‌ای ویژه مدارس‌ساخته شدند. در شهرها و روستاهای آذربایجان کلاس‌هائی به منظور بهره‌برداری بزرگسالان بی‌سواد گشوده شد.

در تبریز نخستین‌بار دموکراتها دانشگاه دولتی‌آذربایجان را بنیان نهادند. تأسیسات تآتر موزیك ـ دراماتیك، آموزشگاه هنر، ارکستر ملی و کر گشایش یافت. روزنامه‌ها، مجله‌ها وکتابها به‌زبان آذربایجانی منتشر می‌شدند. ایستگاه پخش رادیو در تبریز بنیان‌گذاری شد.

در تبریز بیمارستان تازه‌ای گشایش یافت، کمکهای پزشکی به‌مردم بگونهٔ رایگان انجام می‌گرفت. خانه‌کودك برای یتیمان و آسایشگاه پیران تأسیس گردید.

زورگوئیهای پلیس‌وژاندارم‌پایان‌گرفت. اقداماتی به‌منظور ریشه‌کن کردن‌اختلاس، رشوه‌خواری و تبه‌کاریهای دیگرکه در دستگاه دولت ارتجاعی سخت رایج بودند، انجام یافت. دستگاه دموکراتیك تازه‌ای بنیان‌گذاری شد.

مرتجعان ایرانی‌وامپریالیست‌های‌امریکائی‌وانگلیسی‌ازبرقراری رژیم دموکراتیك‌در آذربایجان‌سخت برآشفتند. آنها می‌ترسیدندکه آذربایجان سرمشقی برای توده‌های مردم استانهای‌دیگرایران‌وحتی‌کشورهای‌همسایه‌گردد، ازآن‌بیم‌داشتندمبادا جنبش‌دموکراتیك‌به مناطق نفت‌خیز ایران و خاورمیانه نفوذ کند وآنها را مستقیماً زیر ضربت قرار دهد و به سودهای کلان نفتی‌شان آسیب رساند.

بنابراین نیروهای ارتجاعی وامپریالیست‌ها به‌تبلیغات افترآآمیز و ناجوانمردانه‌ای علیه دموکراتهای آذربایجان دست زدند، آنها را به‌جدائی‌خواهی از ایران متهم‌کردند، باندهای مسلح خرابکاری را به آذربایجان فرستادند و به‌تبلیغات زهرآگین در میان مردم پرداختند، نومیدانه‌کوشیدند شاهسونها وعشایردیگر آذربایجان را علیه دموکراتهاتحریك کنند، اما موفق به‌اینکار نشدند. در همان هنگام امپریالیست‌ها و مرتجعان تلاش‌کردند تا عشایر جنوب را علیه آذربایجان ایران برانگیزند امـا باناکامی روبرو شدند. دربارهٔ قشرهای گستردهٔ توده‌های ساکن استانهای شمالی، مرکزی و جنوبی ایران باید گفت که اینان نه‌تنها زیرتأثیر تبلیغات مرتجعان و امپریالیست‌ها به‌منظوراقدام علیه دموکراتهای آذربایجان قرار نگرفتند، بلکه پیشرفت جنبش توده‌ای را در آذربایجان ستودند وباعلاقه رویدادهای‌آن استان‌را به‌عنوان‌نخستین‌گام در راه‌دموکراتیزه‌کردن‌کشور دنبال‌می‌کردند. برقراری‌یك رژیم‌پیشرفته درآذربایجان‌ایران باعث‌اوج گیری جنبش دموکراتیك‌درقسمتهای

دیگر ایران گردید.

رویدادهای آذربایجان در ناحیه شمالی کردستان بسیار اثر گذاشت. در این ناحیه هم ضمن پایان ۱۹۴۵ حزب دموکرات کردستان سازمان یافت، در این حزب رهبران پیشرفتهٔ عشایر کرد، مالکان، بازرگانان، نمایندگان روشنفکران محلی و روحانیان عضویت داشتند. سازمان‌دهنده و رهبر این حزب به‌نام قاضی محمد از محبوبیت و اعتبار شایانی در میان روحانیان و رهبران کرد برخوردار بود.

درتاریخ ۲۵-۲۸ اکتبر ۱۹۴۵ درمرکز ناحیه شمالی کردستان یعنی مهابادنخستین کنگرهٔ حزب دموکرات کردستان تشکیل گردید. دراین کنگره بیانیه‌ای صادر شدکه خواسته‌های زیر را مطرح می‌کرد: واگذاری حق خودمختاری به کردستان در چارچوب دولت ایران به‌منظوراداره امور داخلی ملت کرد، تشکیل انجمن ولایتی به‌منظور نظارت درکلیه امور کردها، برگماری مأموران دولت ازمیان کردها، آموزش کودکان کرد در مدرسه‌ها، به‌زبان کردی و نوشت و خوان با زبان مادری کردی. ضمن این بیانیه دربارهٔ سروسامان دادن به‌روابط میان دهقانان ومالکان برمبنای برابری حقوق، روابط برادرانه باتوده‌های آذربایجانی، ارمنی، آسوری و ملیت‌های دیگر که در آذربایجان ایران ساکنند، سخن به میان آمد.

پس از برقراری رژیم دموکراتیك در آذربایجان ایران، در مهاباد هم یك دولت خودمختاردموکرات کرد به‌ریاست قاضی محمد تشکیل شد. برای دفاع از دولت‌دموکرات کرد یکانهای مسلحی از کردها سازمان یافتند. اداره امور محلی به کردها سپرده شد، مدرسه‌هائی ایجاد و روزنامه‌هائی‌به‌زبان‌کردی منتشر گردیدند. در زمینهٔ روابط روستائی، دموکراتهای کرد دگرگونی مهمی را پدید نیاوردند و روابط میان دهقان و مالك بدون تغییرات اصلی مانند پیش باقی‌ماند. میان دموکراتهای آذربایجان و دموکراتهای شمال کردستان موافقت‌نامه دوستی وهمکاری امضاء شد.

## اوج‌گیری جنبش‌های دموکراتیك در مناطق دیگر ایران

در پایان سال ۱۹۴۵ وآغاز ۱۹۴۶ در پی‌شکست‌کامل آلمان فاشیست وپیروزی دموکراتها در آذربایجان ایران و کردستان شمالی، جنبش دموکراتیك در تهران و مناطق دیگر ایران گسترش یافت. نفوذ واعتبار حزب توده ایران و سازمانهای دموکراتیك دیگر درمیان توده‌ها سخت فزونی گرفت. فعالیت طبقهٔ کارگر افزایش یافت، سازمانهای آن تکمیل شد، اتحادیه‌های کارگری باسازمان کامل به‌کار پرداختند. در ژوئن ۱۹۴۴شورای

متحده مرکزی اتحادیه‌های ایران تشکیل شد، شماره اعضای این اتحادیه‌ها اعم ازکارگر و مستخدم به ۳۰۰ هزارتن رسید. مذاکرات موفقیت‌آمیزی درباره اتحاد میان حزب‌توده ایران، احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان و حزب بورژوازی ملی «ایران» که ضمن سالهای جنگ دوم جهانی در ایـران پدید آمده بـود، شورای متحده مرکزی اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیك دیگرکشور، انجام یافت.

جنبش دهقانان به‌میزان گسترده‌ای اوج گرفت. اتحادیه‌های توده‌ای دهقانان، در مناطق شمالی مانند گیلان، مازندران، خراسان وحتی استانهای مرکزی وجنوبی ایران، سازمان داده شدند. در همه‌جا خواسته‌های مهم دهقانان به‌شرح زیر بودند: تجدید نظر در تقسیم سهم محصول میان دهقانان ومالکان، لغو وظایف دهقان درباره تحویل جنس (عوارض) به‌ارباب. مالکان از ترس‌گسترش دامنه‌دار جنبش دهقانان، در بسیاری ازجاها به‌رهبران اتحادیه‌های دهقانان مراجعه و تقاضا کردندکه میان آنها و دهقانان قراردادی مبنی برتجدید نظر در سنت‌های پیشین تقسیم محصول منعقدگردد. منظورشان آن بودکه به طورکلی بهره مالکانه‌شان از بین نرود. ضمن بهار ۱۹۴۶ در گیلان چنین قراردادی میان دهقانان و مالکان تنظیم گـردیدکه ضمن آن بهره مالکانهٔ ارباب به ۲۵٪ کاهش می‌یافت و عوارض‌هم لغو می‌شد. در رفسنجان کـرمان درماه مه ۱۹۴۶ در محل اداره فرمانداری قراردادی میان نمایندگان دهقانان و مالکان به‌امضاء رسید که به‌موجب آن سهم دهقان از ۲۵٪ به ۳۵٪ محصول افزایش یافت. در مناطق اصفهان، یزد، کرمان، فارس هم قراردادهای مشابهی بسته شدند. در بسیاری از جاها دهقانانی که محصولشان کم‌بود به‌طورکلی از تحویل بهرهٔ‌مالکانه به‌ارباب خودداری‌کردند.

اینگونه در پایان سال ۱۹۴۵ و آغاز سال ۱۹۴۶ موج جنبش دموکراتیك سرتاسر ایران را فرا گرفت.

## مانورهای مرتجعان ایران و امپریالیست‌ها

در چنین شرایطی مرتجعان ایران که حکومت را به‌دست داشتند، ضمن آغاز سال ۱۹۴۶ برایشان روشن شدکه اوضاع داخلی‌ایران چنان نیست تا پایگاهی علیه جنبش‌های دموکراتیك آذربایجان، کردستان و به‌طورکلی سرتاسر ایران، پدید آید.

این پدیده ارتجاع ایران را ناچارکرد تا از خارج یاری جوید، بنابراین‌رویدادهای داخلی آذربایجان ایران را به مسئله‌ای بین‌المللی تبدیل کـرد. دولت ایران به ریاست ابراهیم حکیمی با تحریك نمایندگان دولتهای امپریـالیستی، در ژانـویه ۱۹۴۶ مسئله

آذربایجان را به‌سازمان ملل متحد ارجاع کرد.

اما نقشه‌های مرتجعان ایران و امپریالیست‌ها به‌منظور بهره‌برداری از سازمان‌ملل متحدبرای استواری موقعیت مرتجعان ایران‌با شکست روبرو شد. بنابراین دولت‌حکیمی که در اجرای سیاست ارتجاعی داخلی و ضد شوروی ناکام شده بود ناچار به استعفا گردید.

احمد قوام (قوام‌السلطنه) مالك بزرگ گیلان و مرتجع نامدارکه درگذشته‌سازش اوبا امپریالیست‌های امریکائی به‌ثبوت رسیده بود، درژانویهٔ ۱۹۴۶ به‌سمت نخست‌وزیری ایران برگزیده شد. او در آغاز زمامداریش درچندمورد محدودیت فعالیت‌های سازمانهای دموکراتیك را از میان برد. انتشار چندروزنامهٔ پیشرفته را که توقیف شده بودند، آزاد کرد، اجازه برگذاری میتینگ و اجتماعات را داد، باشگاههای حزب توده و اتحادیه‌ها را که به‌وسیله ارتش و پلیس اشغال شده بودند، آزادکرد، مرتجعان و عناصری راکه مورد نفرت افکار عمومی بودند و در رأس مقامهای دولتی قرار داشتند کنار زد: رئیس ستاد ارتش ژنرال حسن ارفع، فرماندارنظامی و چندتن دیگر از آن جمله بودند. سپس دربهار ۱۹۴۶، سید ضیاءالدین، ژنرال ارفع و چندتن از مرتجعان نامدار دیگر را بازداشت‌کرد. قوام همه این‌کارها را انجام داد تا افکار عمومی را گمراه‌کند و مردم را به‌این اندیشه وادارد که گویا قوام عملاً[۴] از انجام سیاست ارتجاعی دولت گذشته بیزار است. دیری نپائیدکه بازداشت‌شدگان را آزادکرد.

در۱۸ فوریه ۱۹۴۶ در رأس هیئتی برای مذاکره بادولت شوروی به‌مسکورهسپار شد. مذاکرات با اتحاد شوروی در مسکو آغاز ودر۴ آوریل ۱۹۴۶ در تهران موافقت‌نامه‌ای امضاء شد. طرفین موافقت‌کردندکه یك شرکت مختلط شوروی ـ ایران به‌منظور اکتشاف و بهره‌برداری معادن نفت شمال ایران تشکیل دهند.

شرایط تشکیل شرکت سهامی مختلط ایران و شوروی برمبنای احترام به استقلال سیاسی و اقتصادی ایران بود وکاملاً باپیشرفت اقتصادی‌کشور ایران توافق داشت.سهم ایران درسود این شرکت نفت نسبت به‌درآمدیکه آن زمان شرکت‌های عامل نفت‌خاورمیانه ونزدیك انگلیسی و امریکائی به‌صاحبان اصلی می‌پرداختند، بارها بیشتر بود.

در عین حال دولت قوام ناچار شد با رهبران دموکراتهای آذربایجان وارد مذاکره شود. پس ازمدتی تأخیر، این مذاکرات در ۱۳ ژوئن ۱۹۴۶ پایان یافت و موافقت‌نامه‌ای امضاء شد که به موجب آن تشکیل یك شورای مدیریت آذربایجان ایران در چارچوب استان، شامل فرماندارکل، رؤسای ادارات استان و هیئت رئیسه انجمن استان، پیش‌بینی می‌شد. دولت ایران متعهد شد که انتخابات پایان ۱۹۴۵ مجلس آذربایجان را به‌عنوان

انجمن ایالتی آذربایجان به‌رسمیت بشناسد. به‌موجب این موافقت‌نامه نامزد مقام فرمانداری کل آذربایجان بایستی به وسیله انجمن ایالتی آذربایجان و تأئید دولت ایران مشخص می‌شد.

دولت ایران موافقت کرد که $\frac{3}{4}$ درآمد حاصله از استان آذربایجان به منظور رفع نیازمندی داخلی خود استان خرج شود و $\frac{1}{4}$ بقیه به صندوق دولت مرکزی منتقل گردد. دولت ایران تقسیم زمین‌های دولتی را میان دهقانان که قبلاً در آذربایجان عملی شده بود، به رسمیت شناخت. در رابطه با تقسیم زمین‌های مالکان خصوصی میان دهقانان، توافق شد، کمیسیونی از نمایندگان دولت و انجمن ایالتی برای بررسی این مسئله تشکیل گردد و نسبت به جبران زیانهای وارده بـه مالکان تصمیمات مقتضی بگیرد. ضمن این موافقت‌نامه پیش‌بینی شد که درمدارس متوسطه وعالی بادوزبان فارسی وآذربایجانی تدریس شود. دولت ایران همچنین موافقت کرد که اقلیت‌های کرد، ارمنی، آسوری، و دیگران حق تدریس کودکانشانرا تا کلاس پنجم ابتدائی به‌زبان مادری داشته باشند.

علاوه براین دولت ایران متعهدشد که شیوه‌های دموکراتیك را در زندگی اجتماعی سیاسی کلیه مردم ایران ملحوظ دارد. در قسمتی دولت ایران ملزم شد پس از گشایش مجلس ۱۵ طرح قانونی انتخابات را بـا اصول دموکراتیك به مجلس ببرد. اینگونه در موافقت‌نامه میان دولت ایران و دموکراتهای آذربایجان اصول دموکراسی نه تنها در آذربایجان بلکه در چارچوب کشور ایران به‌ویژه در زمینهٔ انتخابات پیش‌بینی شد.

دولت قوام در برابر اوج گیری بی‌سابقه جنبش‌هـای دموکراتیك به ویژه در میان دهقانان ناچار شد در زمینه مسائل روستائی به‌مانور پناه جوید. او ریاکارانه ادعاکرد که خواستار گذشت نسبت به دهقانان و بهبودی وضعیت آنان است. قوام ضمن بیانیه‌ها و نطق‌هایش، بارها، دربارهٔ وضع وخیم وتاب ناپذیر دهقانان، وفشار ستمگرانه مالکان به آنها سخن به‌میان آورد و وعده داد روابط «عادلانه»ای میان دهقانان و مالکان برقرار خواهدکرد. در بهار ۱۹۴۶ نخست‌وزیر بخش‌نامه‌ای خطاب به‌استانداران ابلاغ وضمن‌آن خاطر نشان کرد، کمیسیونهائی شامل نمایندگان دولت، مالکان و دهقانان تشکیل شود و دربارهٔ میزان سهم مالك و دهقان و تقسیم محصول میان آنها بررسی کنند، بیانیه‌ای از سوی دولت دربارهٔ تقسیم زمین‌های دولتی میان دهقانان و دربارهٔ محدودیت مالکیت شخصی زمین‌ها صادر شد. پس از آن بخشنامه‌ای درباره افزایش سهم محصول دهقانان به‌حساب مالکان به‌میزان ۱۵٪ منتشر گردید.

دولت قوام زیرفشار جنبش کارگران در ماه مه ۱۹۴۶ طرح قانون کار را به‌مجلس

برد. به‌موجب این قانون برای کارگران ۴۸ ساعت کار در هفته، هفته‌ای یك روزتعطیل و هر سال دو هفته مرخصی با دریافت کارمزد، تحریم کارکودکان تا ۱۳ ساله در نظرگرفته شد. در عین‌حال این قانون، اعتصاب کارگران را تا بررسی‌شکایت‌شان به‌وسیله کمیسیونی شامل‌نمایندگان کارگران‌وکارفرمایان و دولت، ممنوع اعلام داشت. اما عملاً این‌قانون فقط روی کاغذ ماند و اجرا نگردید.

قوام ضمن سخن‌رانیهای رادیوئی‌اش بارها علیه مرتجعان، عمال بیگانه، و درباره انجام دگرگونیهای دموکراتیك سخن‌گفت، وعده داد نسبت به‌روابط با اتحاد شوروی و کشورهای سرمایه‌داری غرب، سیاستی مبنی بر «اصول برابری» اجرا خواهدکرد.

قسمتی از محافل اجتماعی دموکـراتیك در نتیجهٔ وعده‌های عوامفریبانه قوام به گمراهی‌کشانده شدند. حزب توده ایران، اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیك‌دیگر دربهار و تابستان ۱۹۴۶ از قوام پشتیبانی کردند. اما رویدادهـای بعدی نشان دادند که امید محافل دموکراتیك به‌نومیدی گرائید. ضمن این آرامش موقتی، ارتجاع ایران با کمك پشتیبانان خارجی‌اش خود را برای تعرض تازه‌ای آماده می‌کرد.

در تمام توطئه‌ها و تحریکات علیه دموکراتهای ایران، امپریالیست‌های انگلیسی و به‌ویژه شرکت نفت ایران و انگلیس نقش حساسی را ایفا می‌کردند. کارکنان خدمات سیاسی این شرکت‌که به‌اصطلاح اتحادیه عشایر خوزستان را تشکیل دادند، به شعارهای تحریك‌آمیزی مبنی‌برجدائی خوزستان از ایران و پیوستن آن‌به‌عراق پناه جستند. همتای چنین فعالیت‌هائی در جنوب ایران یا استان فارس انجام‌گرفت. در بهار و تابستان۱۹۴۶ تلاشهائی بـه‌منظور تحریك عشایر ایران برای حمله بـه جنبش‌های دموکـراتیك انجام پذیرفت، خانهای عشایر جنوب، کنسولهای انگلیس دربوشهر و اصفهان ورئیس خدمات سیاسی (یعنی جـاسوسی) شرکت نفت انگلیس و ایران، مـاژور جیکاك جلسه‌های چندی تشکیل دادند. امپریالیست‌ها اسلحه و پول برای خانهای ارتجاعی تأمین کردند.

جاسوسان انگلیسی در تهران و جاهای دیگرهم برخوردهائی را با شرکت‌کنندگان درجنبش دموکراتیك پدید آوردند. به‌منظور تهدید نیروهای‌دموکراتیك و تشویق‌مرتجعان در خوزستان ضمن ژوئیه ۱۹۴۶، انگلیسها چند ناوجنگی به‌خلیج فارس فرستادند. این ناوها در نزدیکی بندرهای آبادان و خرمشهر مستقر شدند. در اول اوت قسمتهای‌مهمی از نیروهای زمینی بریتانیا در مرز ایران، منطقه بصره تمرکز یافتند.

امپریالیست‌های امریکائی هم به فعالیت‌های تحریك‌آمیزی دست زدند. در ژوئن ۱۹۴۶ سفیرامریکا در ایران د. الن آشکارا ازشخصیت‌های مرتجع وروزنامه‌های‌ارتجاعی پشتیبانی می‌کرد. نماینده رسمی ایالات متحده امریکا علناً مرتجعان ایران را به‌پیکار علیه

جنبش دموکراتیك ایران و اقدامات ضد شوروی تشویق می‌کرد.

## تمرکز نیروهای ارتجاعی

در بهار ۱۹۴۶ دوباره حمله باندهای مرتجعان به‌سازمانهای دموکراتیك و فعالان جنبش‌های دموکراتیك آغاز و زودتر از همه، این حمله در منطقه لاهیجان و بخشهای دیگر گیلان که املاك شخصی قوام درآنجا قرار داشت، رویداد والبته این جریان‌تصادفی نبود. پس از آن اوباش عامل ارتجاع ·در مازندران، گرگان واصفهان به جان مردم افتادند، به‌غارت و ویرانی جایگاههای سازمان‌های دموکراتیك پرداختند. با وجود اینکه درمناطق جنوبی ایران، راههای بازرگانی ایران را راهزنان و دزدان به ناامنی تهدید می‌کردند و وجود قسمتهای ژاندارم درآنجا برای تأمین امنیت مردم و آمدوشد در این راهها ضروری بود، تقریباً $\frac{2}{3}$ تمام ژاندارمهائیکه درجنوب بودند، به‌شمال ایران به‌ویژه به مراکز صنعتی، منتقل گردیدند.

در تابستان ۱۹۴۶، قوام آشکارا علیه جنبش‌های دموکراتیك وکارگران واردپیکار شد. در ۲۳ ژوئن ۱۹۴۶ اعلامیه‌ای صادرکردکه ضمن آن سازمانهای کارگران متهم به اخلال نظم اجتماعی و دخالت غیر قانونی درکارهای قوهٔ مجریه، شدند. قوام ضمن اشاره به‌فعالیت سازمانهای کارگری، اعلام داشت که اجازه نخواهد داد به‌عنوان دموکراسی‌در کشور آنارشیسم و نابسامانی حکم‌فرما گـردد. صدور این اعلامیه نشانهٔ تشدید هرچه بیشتر پیکار مرتجعان علیه سازمانهای دموکراتیك بود.

قوام در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۶ تشکیل حزبی را به‌نام «حزب دموکرات» اعلام داشت. دربرنامه این حزب گفته می‌شدکه منظورش‌گویا تأمین استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران، بهبودی وضع کارگران و دهقانان، انجام اصلاحات ریشه‌ای در زمینه آموزش و پرورش، بهداشت، دادگستری و سیستم مـالیاتی، پیشرفت صنایـع، تجدید نظر در کلیه قوانین برپایه دموکراتیك وغیره بود. این برنامهٔ پروعده وعید، آنگونه که عملاً به‌ثبوت رسید، چیزی جز فریب توده‌های‌گسترده مردم ومحافل دموکراتیك نبود.

نقش پیشرو را در حزب دموکرات قوام، در پایتخت و استانها، مرتجعان فعال، و اعضای حزب «عدالت» که درسالهای جنگ جهانی‌دوم تشکیل شده بود وگروه‌بندی‌های ارتجاعی دیگر، بازی می‌کردند. در این حزب حتی چندتن از کارمندان بلندپایه دولت، مالکان، بازرگانـان که خواهان بهره‌برداری از امتیازات عضویت در حزب زیـر رهبری نخست وزیر به‌منظور ارضاء مقاصد مغرضانه وجاه‌طلبانه‌شان بودند، شرکت‌کردند.

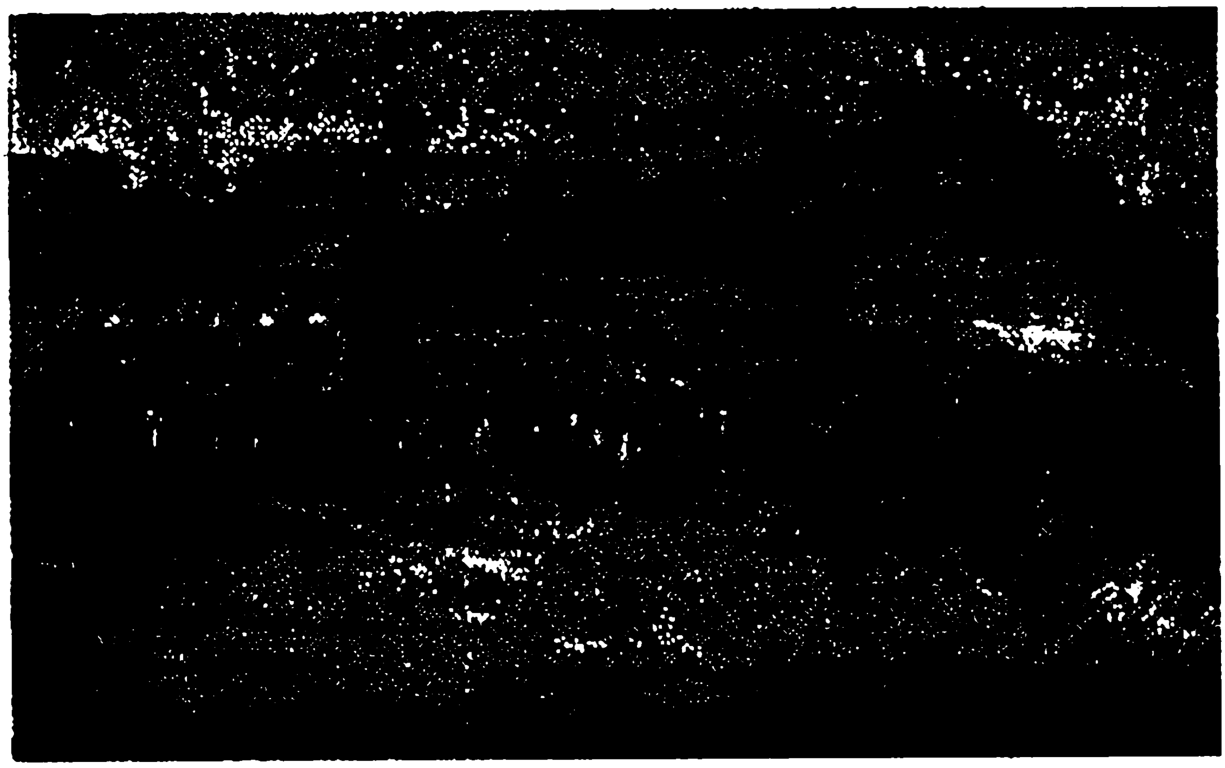
پیرامون این حزب دموکرات در نخستین روزهای موجودیتش گروه‌بندیها و عناصر ارتجاعی گرد آمدند. این حزب ناگهان حمله به فعالان حزب توده، اتحادیه‌های دموکراتیك، اتحادیه‌هـای دهقانی را آغاز کـرد و به تاراج کمیته‌هـای این سازمانها پرداخت. تمام دستگاههای دولتی، پلیس و ژاندارمری به خدمت حزب دموکرات که تنها هدفش پیکار علیه نیروهای توده‌ای بود، کمر بستند. هنگامیکه تعرض عمومی علیه نیروهای دموکراتیك آغاز گردید، دولت اعلام حکومت نظامی داد، منظور آن بود که سرکوبی شخصیت‌های پیشرفته آسان‌تر انجام گیرد، بنابـراین تمام رهبران و شرکت کنندگان فعال جنبش‌های دموکراتیك دستگیر وعده‌ای تبعید گردیدند.

ارتجاع ایران وامپریالیست‌های انگلیسی بیش از همه به سازمانهای کارگری شرکت نفت انگلیس و ایران حمله کردند. دستگاه مدیریت شرکت نفت به عنوان اعتراض، اجرای شرایط قانون کار را که دولت به عنوان بهبودی وضع کارگـران وضع کرده بود، رد کرد. همانگونه که قبلاً یادآوری شد این قانون را در بهار ۱۹۴۶ هنگام اوج جنبش دموکراتیك، دولت قوام وضع کرده بود. شرکت نفت به برکناری شرکت کنندگان فعال در اعتصابات پرداخت، از پرداخت کارمزد ایـام اعتصاب خودداری کرد، نان و خواربار کارگران را برید. راهزنان مسلح که به وسیله جاسوسان انگلیسی ازمیان عشایر عرب مسلح وبسیج شده بودند، به تهدید رهبران اتحادیه‌های نفت پرداختند.

درجواب این تحریکات ضمن ۱۴ ژوئیه ۱۹۴۶ در کلیه تأسیسات شرکت نفت انگلیس- ایران اعتصاب عمومی آغاز گردید. اعتصاب کنندگان خواستار قطع دخالت شرکت نفت در زندگی سیاسی ایران، انحلال دستگاه «سیاسی» شرکت واخراج گردانندگان این دستگاه از ایران، تبدیل شرکت بـه یك مؤسسه صرفاً بازرگانی و اجرای کامل مواد قانون کار بودند.

انگلیسها به کمك جاسوسانشان در همان نخستین روز اعتصاب، حمله مسلحانه‌ای را به وسیله عربها علیه کارگران در آبادان برانگیختند.

دولت ایران اعتصاب را غیر قانونی اعلام داشت و در خوزستان حکومت نظامی برقرار کرد. رهبران اتحادیه‌های خوزستان بازداشت شدند، کمیته‌های اتحادیه‌ها به وسیله ارتش اشغال گردیدند. در پی این اقدامات، بازداشت‌های دسته‌جمعی اعضای اتحادیه‌ها و حزب توده آغاز گردید. چند هزارتن از شرکت کنندگان فعال این جنبش کارگری از کار اخراج گردیدند. ازخوزستان درحدود ۵۰۰ کارگر هندی که در این اعتصاب شرکت کرده بودند بیرون رانده شدند. دولت، کارگران را مجبور کرد تا از اتحادیه‌ها کنار روند، استاندار خوزستان کارکردن اعضای اتحادیه‌ها را در شرکت ممنوع اعلام داشت. شعبهٔ «سیاسی»



اعتصاب عمومی در مسجد سلیمان به سال ۱۹۴۶

شرکت نفت اقداماتی را به‌منظور از هم‌پاشاندن صفوف کارگران آغاز کرد و در برابر اتحادیه‌های دموکراتیک، «اتحادیه کارگری زرد» را که زیرفرمان مدیران کمپانی بود، علم کـرد.

دولت قوام و حزب دموکـراتش هم بـه‌همین منظور در تهران، اصفهان و مراکز کارگری دیگر کشور به‌سازمان‌دادن «اتحادیه کارگری زرد» اقدام کرد. علاوه براین حزب. دموکرات قوام بـه‌سازمان‌دادن باندهای جنایت‌کاری به عنوان «واحدهای نجات ملی» پرداخت، این باندها به دستور مرتجعان نقش نیروهای ضربتی را در حمله به سازمانهای فعال کارگری و شرکت‌کنندگان در جنبش‌هـای دموکراتیک، ایفا می‌کردند. اما با وجود فشارها و تهدیدهای دولت، کارگران از ورود به‌حزب دموکرات قوام و اتحادیه‌کارگری زرد او خودداری کردند.

بیانیهٔ قوام دربارهٔ اصلاحات و دربارهٔ بهبودی وضع کارگران و دهقانان به‌منظور انحراف محافل پیشرفته و اغتنام فرصت بـرای توان بخشیدن به‌نیروهای ارتجاعی و از هم‌پاشاندن سازمان‌های دموکراتیک، صادر شد. به‌این منظور بودکه در اول اوت ۱۹۴۶ قوام‌کابینه‌اش را ترمیم‌کرد وسه تن از اعضای کمیته مرکزی حزب توده‌را با سمت‌وزارت صنایع و بازرگانی، وزارت فرهنگ و وزارت بهداری درکابینه‌اش به‌کارگماشت. هدف ازاینکار آن بودکه حزب توده را در انجام فعالیت‌های دموکراتیك دولت مسئول وشریك

کند. جالب اینجاست که دولت قوام پس از ترمیم کابینه، بیگرد سازمانهای دموکراتیک از جمله حزب توده را شدت داد. در اوت ۱۹۴۶، سربازان و پلیس به کمیته‌های حزب توده در شیراز، یزد، اصفهان، کرمانشاه وغیره حمله واین مراکز را تاراج و ویران کردند. در مراکز صنعتی مـازندران ـ شاهی و چالوس ـ باندهای مسلح مرتجعان آشکارا به تهدید کارگران پرداختند. تحریکات ژاندارمها علیه دموکراتهای آذربایجان درمناطق نزدیک به آن استان آغاز گردید.

در پائیز ۱۹۴۶ قوام که به میزان چشم‌گیری موفق به‌ناتوان کردن حزب توده و سازمانهای دموکراتیک دیگر شده بود، نیروهای ارتجاعی را تقویت وآنها را برای حمله علیه دموکراتهای آذربایجان و جنبش‌های مردمی سرتاسر ایران آماده کرد.

# ۲۶

# سرکوبی جنبش دموکراتیک
# افزایش گسترش‌خواهی امریکا

## تعرض ارتجاعی خانهای‌جنوب ایران

ارتجاع ایران که باکمك امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی مواضعش را استوار کرده بود، درپائیز ۱۹۴۶، تعرض آشکار خود را علیه کلیه نیروهای دموکراتیك ایران و در رأس همه، علیه‌آذربایجان ایران آغاز کرد.

درنیمه سپتامبر به‌تحریك امپریـالیست‌ها و مرتجعان ایران ایل قشقائی و عشایر دیگر جنوب به‌تعرض پرداختند. مقدمات این‌تعرض درتابستان ۱۹۴۶ هنگامیکه‌نخست‌وزیر قوام با خسروخان قشقائی و خانهای دیگر جنوب بگونه سری ملاقات‌کرد، آماده شد.

در۱۴ سپتامبر چریکهای مسلح‌عشایر قشقائی، بویراحمدی، دشمن زیاری وممسنی پاسگاههای ژاندارمری و پادگانهای محلی‌را خلع‌سلاح، کازرون، بوشهر و بسیاری از شهرهای دیگر فارس را اشغال وبه‌مرکز استان یعنی شیراز وارد شدند. چریکهای عشایر درهمه‌جا به‌سرکوبی شرکت‌کنندگان‌جنبش‌های دموکراتیك، اعضای حزب توده، اتحادیه‌های کارگری و دهقانی اقدام کردند.

سیاهۀ کاندیداها را حزب دموکرات قوام و دولت تعیین کردند. هنگام رأی‌گیری درهمه‌جا بگونه‌های گوناگون شیوه‌های فشار وتقلب بکار رفت. درفوریه ۱۹۴۷ شکایتی به کمیسیون انتخابات تهران داده شد که دربیشتر حوزه‌های انتخاباتی شماره تعرفه‌های صادره ده‌برابر شماره رأی‌دهندگان بوده است.

بنابراین درمجلس ۱۵ بیشتر نمایندگان برگزیده، وابسته به‌مرتجعان دوآتشه که روابط نزدیکی با امپریالیست‌های انگلیسی وامریکائی داشتند، کرسی‌های مجلس را اشغال کردند. بنا به‌نوشتۀ مجله ایرانی «رزم» از ۱۲۲ تن نماینده مجلس ۶۲ نفر مالك بزرگ، ۱۰ تن ازصاحبان صنایع، ۲۲ تن کارمند بلندپایۀ دولت و ۲۸ وکیل‌دادگستری وحقوق‌دان که بیش از نصف آنها کارمندان وزارت‌خانه‌ها یاسهامداران شرکت‌های گوناگون بازرگانی وصنعتی بودند، شرکت داشتند. هیچیك ازنمایندگان سازمانهای دموکراتیك برای نمایندگی درمجلس ۱۵ برگزیده نشدند.

سیاست داخلی قوام آشکارا سرشت ارتجاعی داشت. قوام رشته پیوند خود را با دولت ایالات متحده امریکا استوارتر کرد. وبنابراین ازلحاظ سیاست خارجی جهت کاملاً ضدشوروی را به‌خود گرفت.

این‌بار دولت‌توانست مواضع امپریالیست‌های امریکایی‌را در زمینه سیاست گسترش‌خواهی دولت ایالات‌متحده امریکا، کاملاً استوارکند، و درپی همین سیاست بودکه پس‌از پایان جنگ جهانی دوم، به‌ویژه درنیمه سال ۱۹۴۶ دولت قوام به‌بانك بین‌المللی ترمیم وتوسعه‌که دراختیارامریکابود، مراجعه وتقاضای ۲۵۰ میلیون‌دلاروام‌کرد. روزنامه«ارس» چاپ تهران در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۷ خبردادکه ایالات‌متحده امریکا فقط با شرایط زیر این وام را به‌دولت ایران واگذار خواهدکرد: دولت ایران حزب‌توده وسازمانهای کارگری چپ را بکلی منحل کند؛ نمایندگان مجلس ۱۵ از دست‌نشاندگان امریکا برگزیده شوند؛ این پولها با موافقت یك هیئت امریکائی که برای این منظور به‌ایران اعزام خواهد شد خرج گردد. دولت قوام‌آماده شد تا به‌بهای نقض حاکمیت ایران وسپردن سرنوشت‌اقتصاد ایران به‌امریکائیان این‌وام را ازامریکائیان بگیرد. حتی روزنامه دست‌راستی «ایران‌نو» دراین‌باره نوشت که‌دریافت وام ازامریکائیان باچنین‌شرایطی مساوی از دست‌دادن‌استقلال ایران است.

سرمایه‌های امریکائی از راه تشکیل‌شرکت‌های سهامی درایران نفوذکردند. مثلاً هنگام نخست‌وزیری قوام ضمن ۱۹۴۶ در شرکت هواپیمائی‌ایران، امریکائیان بارهابیشتر از ایرانیان سهم داشتند. هواپیماها، خلبانان، تکنسین‌ها وپرسنل این‌شرکت همه‌امریکائی بودند.

امریکائیان ضمن استفاده از پیمان بازرگانی سال ۱۹۴۳، منظماً کالاهای امریکائی وارده به‌ایران را افزایش دادند، وحجم این کالاها به‌چندین برابر حجم کالاهای صادره از ایران به‌امریکا بود. از ۲۱ مارس ۱۹۴۵ تا ۲۰ مارس ۱۹۴۶، امریکا مبلغ ۸۴۷میلیون ریال کالا به‌ایران وارد کرد، درصورتیکه صادرات ایران به‌امریکا در ظرف این مدت فقط ۳۰۲ میلیون ریال بود.

پس‌ازجنگ میسیون نظامی‌امریکا به‌شدیدترین فعالیت‌ها درایران دست زد. درآغاز سال ۱۹۴۷ سررسید قرارداد مستشاران امریکائی از نو تا ۲۱ مارس ۱۹۴۹ تمدید شد و پس ازآن این تمدید با مدت‌های طولانی‌تری تکرار گردید. مستشاران نظامی امریکائی طرحی برای تجدید سازمان ارتش ایران تهیه کردند، و طبق نمونه ارتش امریکا به‌تجدید سازمان این‌ارتش سرگرم شدند، نظامیان ایرانی را با سلاح‌امریکائی آشنا ومسلح کردند. در ژوئن ۱۹۴۷ با وجود مخالفت بااصول قانون اساسی ایران، دولت بدون اطلاع‌قبلی و تصویب مجلس، قراردادی به‌منظور خرید اسلحه و سازوبرگ نظامی امریکایی به‌مبلغ ۲۵ میلیون‌دلار با امریکا امضاء کرد. امریکائیان که می‌کوشیدند از خاك ایران به‌عنوان پایگاه استراتژیك نظامی بهره ببرند، ساختن فرودگاههائی را درشمال ایران یعنی در قم، رشت وبابلسر، آغاز کردند.

در ۶ اکتبر ۱۹۴۷ میان امریکا و ایران قرارداد تازه‌ای دربارهٔ فعالیت میسیون نظامی امریکائی منعقد گردید، به‌موجب این قرارداد به‌مستشاران امریکائی امکان داده شد که در فعالیت‌های وزارت جنگ، ستاد ارتش، و به‌طورکلی ارتش ایران نظارت کامل داشته‌باشند. دراین قرارداد افزایش شماره مستشاران امریکائی وحتی حق‌تعیین پست‌های این مستشاران در ارتش ایران فقط به‌هیئت مستشاری امریکائی سپرده شد. دولت قوام سررسید قرارداد مستشاران امریکائی را هم در ژاندارمری تمدید کرد.

امریکائیان مـی‌کوشیدند تا ایران را به‌گـروه‌بندی ضد شوروی بکشانند، تلاش می‌کردند پیمان سعدآباد را احیا کنند و روابط ایران و شوروی را به‌تیرگی سوق دهند. اینان با سرسختی کوشش داشتند، قرارداد ۴ آوریل ۱۹۴۶ موجود بین ایران و شوروی را مبنی‌بر تشکیل شرکت مختلط نفت ایران ـ شوروی و اکتشاف وبهره‌برداری ازمنابع نفت‌شمال، عقیم بگذارند.

مرتجعان ایران‌که برای بهم زدن این قرارداد آمـاده بودند، به سرکوبی عناصر دموکرات پرداختند. درسپتامبر ۱۹۴۷ پس از سفر شوا‌رتسکف به‌آذربایجان، بازداشت‌ـ های دسته‌جمعی مردم آغاز گردید. بگواهی مطبوعات ایران، در پایان ۱۹۴۷ درحدود ۲۰هزار تن بازداشت شدند. بازداشت شدگان همراه خانواده‌هایشان به‌بازداشتگاهی‌واقع

درمنطقه خرم‌آباد، اعزام گردیدند. فشار وسرکوبی‌شرکت کنندگان‌درجنبش‌های دموکراتیک درتهران و مناطق دیگر شدت یافت.

نمایندگان رسمی ایالات‌متحده امریکا درایران آشکارا قوام را برمی‌انگیختند تا قرارداد ۴ آوریل ۱۹۴۶ ایران و شوروی را لغو کند. سفیر امریکا درایران به‌نام د. الن در ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۷ آشکارا به‌گروههای دست راستی ایران اطمینان دادکه دراین‌مورد امریکا جداً ازآنها پشتیبانی خواهدکرد.

برای ارضای‌کمپانی‌های نفتی انگلیس و امریکا قوام ضمن‌گزارش ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷ به‌مجلس، با قرارداد ۴آوریل ۱۹۴۶ شوروی ـ ایران‌که خودش آن‌را امضاء کرده بود مخالفت‌کرد و درهمانروز مجلس این‌قرارداد را بی‌اعتبار اعلام‌داشت و ردکرد.

امپریالیست‌های امریکائی برای انقیاد کامل اقتصادی و سیاسی ایران فراوان می‌کوشیدند و می‌خواستند این‌کشور را به‌تحت‌الحمایهٔ امریکا تبدیل‌کنند. چندتن ازبلند پایگان دولتی امریکا که در ایران به‌سر می‌بردند حتی پنهان نگاهداشتن هدفهای دولت ایالت‌متحده امریکا را از افکار عمومی لازم نمی‌دانستند. مثلاً مستشار مالی واقتصادی امریکا در ایران یعنی ا. میلسپو درکتابی‌که به‌سال ۱۹۴۶ به‌نام «امریکائیها و ایرانیان» منتشرکرد نوشت‌که ایران فقط ازلحاظ رسمی وحقوقی، کشوری مستقل و دارای‌حاکمیت شناخته می‌شود، چون‌استقلال وحاکمیت این‌کشور عملاً تحقق نمی‌یابد، و اینکه «ایران در هیچ‌زمانی نتوانسته است دارای استقلال و حاکمیت مطلق باشد». او تائید کرد که ایران را نباید به‌حال خودگذاشت وضرورت دارد نظارت خارجی برروی این‌کشور تا۲۵ سال ادامه یابد، این نظارت خارجی باید به‌نام «کمک به‌ایران» عنوان شود. طبق طرح او تمام ارگانهای اجرائی ایران بایستی در دست دولت امریکا متمرکز می‌شد و تنها بایستی زیر رهبری آندولت قرارمی‌گرفت. میلسپو می‌خواست سرمایه‌های امریکائی‌وارد ایران‌شوند وآشکارا نوشت‌که شرکت‌های «بین‌المللی» امریکا بایستی امتیازهای نفت، فرودگاه، قراردادهای آبیاری و اداره راه‌آهن ایران را به‌دست گیرند.

به‌عقیده میلسپو ایران بایستی برپایهٔ اقتصاد روستائی زندگی می‌کرد، او نوشت: «استقلال اقتصادی برای ایران سیاستی نامعقول است و این پندار ناسیونالیستی ایران را باید ازمیان برد»، بنابراین کارخانه‌های دولتی بایستی به‌فروش می‌رسید و استخراج معادن هم بایستی به شرکت‌های خصوصی واگذار می‌گردید. میلسپو اعلام داشت که «ناسیونالیسم ایران» که به‌نام آن برای احراز استقلال ملی تبلیغ می‌شود «بیمار ونشانه سلامت و رشد این‌ملت نیست». بنا به‌گفته او «این پدیده یکی ازعوامل فاسد وارتجاعی است و ابداً عامل پیشرفت وآزادی بشمار نمی‌آید».

مفهوم برنامهٔ میلسپو، از میان رفتن حاکمیت ملی‌ایران، باقیماندن درسطح اقتصاد روستائی، عقب‌ماندگی صنعتی، حفظ روابط قرون وسطائی در اقتصاد کشاورزی وسقوط کشور به‌وضعی‌که فقط بتواند مواد خام کشاورزی تولیدکند و ضمناً تسلط امپریالیسم بر اینگونه اقتصاد ایسران بود. بعدها سیاست امریکا در ایران عملاً در خط‌عملی‌کردن این نظریه به‌پیش رفت و امپریالیست‌های امریکائی‌برای رسیدن به‌این هدف‌ها به‌کار پرداختند.

افزایش نفوذ امریکائیان درایسران انگلیسها را بسرآشفت، اینان به‌سال ۱۹۴۵ از طریق نمایندگان دست‌نشانده‌شان درمجلس به‌برکناری و اخراج میلسپو از ایسران اقدام کردند. پس از آنکه احمد قـوام نخست‌وزیر ایران شد امریکائیان انگلیسها را به‌عقب راندند. انگلیسهابه‌طورکلی در زمینه سیاست سرکوبی جنبش‌های دموکراتیك وحتی‌تغییر سیاست خارجی قوام نسبت به‌انتخاب خط مشی ضدشوروی، با قوام و امریکائیان‌موافق بودند. اما امپریالیست‌های انگلیسی چیرگی‌کامل امریکائیان را برهمه شئون ایران که منافع‌آنها را دراین‌کشور به‌خطرمی‌انداخت. نمی‌توانستند تحمل‌کنند. برخی ازشخصیت‌های سیاسی ایرانی باانگلیسها پیوندی ناگسستنی داشتند، روزنامه‌ها ونمایندگان رسمی انگلیسها درایران آشکارا علیه اقدامهای امریکائیان مبنی‌برتحمیل ۲۵۰ میلیون دلار وام به‌ایران وهمچنین ۲۵میلیون دلار برای‌خرید اسلحه ازامریکا، به‌مخالفت‌برخاستند.

به‌ویژه آشفتگی انگلیسها از آنجا ناشی‌شدکه قوام وهواخواهان امریکائی‌اش قصد داشتند مسئلهٔ تجدیدنظر درامتیاز نفت شرکت‌انگلیس ـ ایران‌را مطرح‌کنند. سفیر امریکا درتهران‌به‌قوام توصیه می‌کرد تا درقرارداد امتیاز نفت انگلیسها تجدیدنظرکند، منظورش تشکیل یك شرکت نفت‌امریکائی ـ ایرانی تازه یا اقلاً ایجادشرکت مختلط نفت‌انگلیس ـ ایران ـ امریکا بود. او اعلام داشت‌که حتی‌امریکا برای بازخرید سهام انگلیسی‌شرکت نفت آمادگی دارد.

این مسئله تهدیدی برای موقعیت ممتاز انگلیسها درایران بشمار می‌آمد. پس از این‌جریان انگلیسها برای برانداختن قوام از مقام نخست‌وزیری پیکار را آغازکردند.
رقابت انگلیس و امریکا درپیکاریکه میان شاه و قوام درجریان بود فراوان مؤثر افتاد. در رابطه با شکست جنبش دموکراتیك و لغو قرارداد ۴آوریل ۱۹۴۶ شوروی ـ ایران، میان گروههای دست‌راستی ایران اختلاف‌نظری وجودنداشت. این‌گروهها برای برخورد با این مسئله جبهه واحدی تشکیل‌داده بودند. اما مقاصد جاه‌طلبانه قوام‌که درتمام‌کشور شهرت داشت باعث ناخشنودی و آشفتگی دربار شاه شد، چون شاه می‌ترسیدکه قوام از موقعیت موجود در مقام نخست‌وزیری بهره ببرد و قدرت کامل را در ایران به‌دست گیرد.

پس‌از سرکوبی جنبش دموکراتیك درآذربایجان ومناطق دیگر ایران تضاد میان‌دربار شاه و قوام آشکارا شدت یافت.

بسیاری از نمایندگان مجلس وابسته به‌دربار شاه و انگلیسها و همچنین‌روزنامه‌ها سخت‌خواهان استعفای‌قوام‌شدند. حتی درحزب دموکرات «قوام ساخته» شکاف پدیدآمد. گروه بزرگی‌از اعضای برجستهٔ این‌حزب‌که در رأس آنها حکمت نماینده مجلس بودعلیه قوام به‌مخالفت برخاستند.

در ۱۰ دسامبر۱۹۴۷ قوام ضمن گرفتن‌رأی اعتماد ازمجلس شکست خورد ونتوانست اکثریت را به‌دست‌آورد و بنابراین از مقام نخست‌وزیری برکنار شد. ابراهیم‌حکیمی از وابستگان نزدیك انگلیسهاکه به‌سال ۱۹۴۶ جای خود را به‌قوام داده بود، دوباره به نخست‌وزیری گماشته شد.

نخست‌وزیر تازه اعلام داشت‌که دولت ایران قصد دریافت ۲۵۰ میلیون دلار وام از بانك بین‌المللی ترمیم (امریکائی) را ندارد. درمقابل‌آن‌حکیمی درآمد دولت ازمحل شرکت نفت ایران و انگلیس را برای هزینه‌های جاری تعیین‌کرد. باکمك دولت حکیمی، انگلیسها موفق شدند بگونهٔ موقت مسئله تجدید نظر در امتیاز شرکت انگلیس و ایران را از دستور روزخارج‌کنند.

پس از جا بجا شدن دولت قوام و روی‌کار آمدن ابراهیم حکیمی انگلیسی‌خواه، اگرچه اقدامهائی به‌سود انگلیسها در دولت او انجام گرفتند اما این به‌آن‌معنی نبودکه کاملاً جلو گسترش‌خواهی دولت امریکا در ایران گرفته شده است. امریکا روز به‌روز به‌نفوذ بازرگانی خارجی خود در درون‌کشور ایران می‌افزود. فعالیت میسیون نظامی امریکا نه‌تنها پس از روی‌کارآمدن حکیمی ضعیف نشد بلکه هرچه بیشتر شدت یافت. به شمارهٔ مستشاران‌نظامی امریکا که‌عملاً مقامهای رهبری ارتش‌ایران را اشغال‌می‌کردند، افزوده‌شد. زیرنظر آنها فرودگاهها و تأسیسات نظامی دیگر به‌منظور تبدیل خاك ایران به‌پایگاه استراتژیك نظامی‌امریکا ایجاد گردید.

دولت حکیمی‌که قصد داشت از رشد طبقه‌کارگر و نقش‌آن در زندگی اجتماعی-سیاسی‌کشور بکاهد، تلاش‌کردتا ازپیشرفت صنایع درایران به‌سود امپریالیست‌هاجلوگیرد، طرح‌هائی به‌منظور فروش‌کارخانه‌ها وکارگاههای دولتی‌تهیه‌کرد.

دولت حکیمی در وضعی نبود که ایران را از دشواریهای روزافزون اقتصادی و سیاسی رها کند، بنابراین از پشتیبانی افکار عمومی مردم محروم بود. ایالات متحده هم در رابطه باگوش به‌فرمانی حکیمی از انگلیسها و ایجاد محدودیت‌هائی در زمینه فعالیت امریکائیها در ایران از دولت او دل خوشی نداشت. اینها همه باعث شدندکه در ژوئن

۱۹۴۸ دولت حکیمی کنار رود وبه‌جای او دولت هجیر روی‌کارآید، این‌دولت هم پیگرد جنبش‌های دموکراتیك را دنبال وموقعیت امریکائیان را هرچه بیشتر استوارکرد.
اما با اجرای چنین سیاستی گروههای دست‌راستی ایران نتوانستند ازبحران‌رهائی یابند. این ناپایداری سیاسی و حتی رقابت انگلیس و امریکا که برای اعمال نفوذ هرچه بیشتر در درون دولتهای ایران پیکار می‌کردند، بارها انگیزهٔ بحران دولت در سالهای ۱۹۵۰-۱۹۴۸ گردید. در نوامبر ۱۹۴۸ دولت هجیر به‌وسیلهٔ دولت ساعد عـوض شد، این دولت هم درجریان سال ۱۹۴۹ چندبار ناگزیر گردیدکـابینه‌اش را ترمیم کند. در آوریل ۱۹۵۰ دولت ساعد هم استعفا داد و منصور دولت را پدید آوردکه او هم به‌نوبه خود به‌سال۱۹۵۰ ناگزیر به‌استعفا شد. پس‌از اومقام نخست‌وزیری به‌یکی ازهواخواهان سرسخت انگلیسها که رئیس ستاد ارتش ایران‌هم بود، به‌نام ژنرال «رزم‌آرا» واگذار گردید.

## «کمك»‌های امریکا وازهم پاشیدن اقتصاد ایران

مهم‌ترین ویژگیهای اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در سالهای ۱۹۴۸، ۱۹۵۰ وجود تجاوزخواهی سرسختانه امپریالیسم امریکا دراین‌کشوربود. در۲۰ ژانویه ۱۹۴۹، رئیس‌جمهورامریکا ترومن‌برنامه‌ای‌را برای‌به‌اصطلاح کمك به‌کشورهای عقب‌مانده، ارائه داشت و این‌برنامه به‌نام «اصل ۴ برنامه ترومن» شهرت یافت. این برنامـه زیر پوشش «کمك»، تجاوز استعماری ایالات متحده را برکشورهای‌کم رشد تحمیل می‌کرد: افزایش سرمایه‌گذاری امریکائیان دراین‌کشورها؛ به‌چنگ‌آوردن بازارهای فروش‌تازه، منابع‌مواد خام و مراکز استراتژیك نظامی؛ از میدان درکردن انگلیسها و رقیبان دیگـر امریکا از کشورهای عقب‌مانده‌آسیا وافریقا، استثمار استعماری این‌کشورها و سرکوبی رشدجنبش‌های آزادی‌ملی و توده‌ها ازجمله این به‌اصطلاح «کمك‌ها» بودند.
این سیاست ایالات‌متحده به‌زودی در ایران عملی شد. دراکتبر ۱۹۵۰ بین ایران وایالات متحده امریکا قراردادی‌دربارهٔ گسترش عملیات «اصل۴ برنامه ترومن» در ایران به‌امضاء رسید، به‌موجب این‌قرارداد، امریکا کلیه «کمك‌های فنی» را به‌ایران می‌کرد، این‌کمك‌ها بایستی نخست در زمینهٔ کشاورزی، بهداشت وفرهنگ انجام می‌گرفت. برپایهٔ این قرارداد ایالات‌متحده یك هیئت کارشناسی‌را به‌منظور اجرای «اصل۴» به‌ایران‌فرستاد که شمارهٔ افرادآن در ژوئن ۱۹۵۲ بیش از ۱۲۰ تن بـود. این هیئت شعبه‌هائی را در بسیاری ازشهرهای ایران دائرکرد. هیئت اصل۴ مهمترین ابزار برای تحقق تجاوزسیاسی و ایدئولوژیك امریکا درایران بشمارآمد.

امریکائیان باسوء استفاده از وام ۲۵۰ میلیون‌دلاری‌که به‌ایران‌تحمیل‌کرده بودند، ایران را واداشتند تاقراردادی را باکمپانی‌های امریکائی«موریسون ـ نادسن» وکنسرسیوم نفتی «استاندارد اویل»، «اوورسیز کانسلتانت» امضاء کند، به‌موجب آن برای اجرای‌طرح‌ های برنامهٔ ۷ ساله پیشرفت اقتصادی ایـران، مستشاران اقتصادی امریکائـی در ایران استخدام‌می‌شدند. (درسالهای ۱۹۴۸/۴۹-۱۹۵۵/۵۶). به‌موجب این قراردادکه درپائیز ۱۹۴۹ میان‌سازمان‌برنامهٔ دولت‌ایران واین‌کنسرسیوم امریکائی به‌امضاء رسید، مستشاران امریکائی‌بایستی روی تولیدات صنایع ومعادن، ساختمان راهها، ارتباطات، راه‌های‌آهن، کشاورزی، برق وآبیاری، امـور مالی، خرید لوازم و رشته‌های مهم اقتصادی ایران، نظارت‌کامل می‌داشتند.

واردات کالاهای امریکائی به ایران به‌گونهٔ سرسام‌آوری افزایش یافتند. به سال ۱۹۴۹ واردات کالاهای امریکائی به‌ایران (۲۰۹۶ میلیون ریال) تقریباً بیش از۲۰برابر صادرات ایران به امریکا بود (۱۲۲ میلیون ریـال). امریکائیان با بهره‌بـری از روش «دمپینگ»درمورد تعیین‌بها، مقدار زیادی پارچه‌های نخی‌وکالاهای دیگر را که‌درکارگاه‌ها وکارخانه‌های ایران تولید می‌شدند، به‌ایران واردکردند. رقابت کالاهای امریکائی باعث پیدایش‌بحران درصنایع‌داخلی‌ایران، به‌ویژه در رشته‌بافندگی گردید، بسیاری ازکارگاههای بافندگی دراصفهان و شهرهای دیگر ایران بسته شدند، چندکارخانه چرمسازی وتأسیسات صنعتی دیگر درآستانه تعطیل شدن قرارگرفتند، صدها کارگاه صنایع دستی یا ورشکسته شدند یا آنکه در مرز ورشکستگی قرارگرفتند. در ۸ فوریه ۱۹۵۰ روزنامه «اطلاعات» از قول شورای وزیران ایران نوشت‌که فقط در یزد ۳۰ هزار بافنده بیکار یا به‌گـدائی کشانده شده‌اند.

صادرات ایران به‌ویژه کالاهای‌کشاورزی به‌شدت‌کاهش‌یافتند و این‌چگونگی اقتصاد کشاورزی‌کشور را به‌سختی دچار بحران کرد، دهقانان روستاها را ترك و به‌شهرها روی آوردند.

سیستم مالی ایران بکلی ازهم پاشید، بهای ریال پائین آمد. نرخ ارز دلار از ۳۶ ریال به‌۷۵ ریال ترقی‌کرد. کسری بودجه ایران به‌میزان فاجعه‌انگیزی رسید.

ازهم‌پاشیدگی اقتصاد ایران باعث بینوائی و ورشکستگی توده‌ها گردید: فقط دریك ماه ضمن آغاز سال ۱۹۵۰ ـ ۲۰۰ فقره ورشکستگی بنگاهها وتجارتخانه‌های ایران ثبت گردید. بینوائی و گرسنگی سرتاسر کشور را فراگرفت. یك‌کمیسیون دولتی ایران که در رأس آن حکمت قرار داشت و درآغـاز سال ۱۹۵۰ به‌آذربایجان ایران سفرکـرد ضمن گزارشش اعلام داشت‌که «از صدسال به‌اینطرف آذربایجان هرگز به‌چنین وضع نابسامان

و خطرناکی دچارنشده است»، واینکه‌اگر اقداماتی‌جدی به‌منظور بهبودی وضع‌اقتصادی و کاهش بیکاران این استان به عمل نیاید «جمعیت آذربایجان از جمعیت مناطق ساحلی خلیج‌فارس‌کمتر خواهد شد و به‌وضع نومیدانه‌ای خواهدگرائید». روزنامهٔ «باختر» چاپ تهران در۹ اوت ۱۹۴۹ نوشت: «در سراسر پهنه آذربایجان‌گرسنگی حکمفرماست، و در استانهای سیستان وخراسان‌که همیشه دارای ذخیره‌های سرشاری ازگندم بودند هم‌اکنون مردم سربه‌صحرا می‌گذارند ومانند دامها ازعلف‌های بیابان تغذیه می‌کنند».

بلای بیکاری در ایران بیداد می‌کرد. در سپتامبر ۱۹۵۰ جمع بیکاران در ایران به‌۵۰۰ هزارتن رسید. درپایان ژوئن۱۹۵۰ رزم‌آرا ضمن‌سخن‌رانی رادیوئیش اعلام‌داشت که «وضع اقتصادی‌کشور روز بروز بدتر می‌شود، گدائی و بینوائی افزایش می‌یابد».

این‌بود نتیجه‌کمك اقتصادی امریکائیان به‌ایران!

با وجود این اوضاع در ۲۳ ماه مه ۱۹۵۰ واشنگتن قرارداد تازهٔ‌نظامی راباایران امضاکرد، نام‌آن «قرارداد کمك متقابل دفاعی» بود، دراین قرارداد افزایش فعالیت هیئت نظامی امریکا در ایران، افزایش شماره مستشاران، تحویل‌اسلحه ومهمات تازهٔ امریکائی و غیره پیش‌بینی شده بود. مستشاران نظامی امریکائی، سازمانهای ارتش، ژاندارمری و پلیس ایران را کاملاً زیرنظرگرفتند. در تمام تأسیسات رزمی و آموزش نظامی ایران افسران امریکائی به‌کار گماشته شدند اینان‌کارشان تعلیم روش‌بکاربردن اسلحه امریکائی بود، زیر نظارت نظامیان امریکائی، ساختن راههای استراتژیك، و بنادر خلیج‌فارس‌آغاز گردید.

افسران امریکائی‌که می‌کوشیدند از خاك ایران به‌عنوان پایگاهی استراتژیك‌علیه اتحادشوروی بهره ببرند، توجه ویژه‌ای به‌مرزهای شمالی ایران معطوف داشتند، اینان دراستقرار ارتش‌ایران دراین‌مناطق به‌شدت دخالت داشتند ازمناطق مرزی نقشه‌برداری، فیلم‌برداری می‌کردند ضمناً به‌کارهای خرابکاری درمیان عشایر این‌مناطق دست‌زدند.

امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی نیز به منظور از میان بردن سیاست خارجی مستقل درایران و تبدیل این‌کشور به‌ابزار تجاوز و اجرای سیاست ضدشوروی اقدامهائی انجام دادند. برای این‌منظور کوشیدند تا پیمان سعدآباد را احیا وایران را درگروه‌بندی تجاوزکار خاورنزدیك و میانه‌وارد کنند.

## پیکار ضدامپریالیستی مردم ایران. غیرقانونی‌شمردن‌حزب تودهٔ‌ایران

نیروهای دموکراتیك‌ایران‌زیر رهبری حزب‌توده پیکارهای سختی‌را علیه‌انقیادکشور

به‌دست امپریالیست‌های امریکائی ـ انگلیسی آغاز کردند، اینان به‌افشای توطئه‌ها و تحریکات‌تجاوزکاران نامبرده پرداختند. نمایندگان‌قشرهای گسترده‌مردم وروزنامه‌نگارانی که دارای پندارهای سیاسی گوناگون بودند، خواستار اخراج مستشاران نظامی امریکائی ارتش وژاندارمری شدند، علیه قرارداد نظامی۶ اکتبر ۱۹۴۷ به‌اعتراض پرداختند. آنگونه که مطبوعات ایران نوشتند این قرارداد سرشت ملی‌ارتش ایران‌را مسخ می‌کرد و شرائط آن، بارها سنگین‌تر ازقرارداد ۱۹۱۹ ایران ـ انگلیس بود. این چگونگی شراره‌های‌خشم و قهرقسمتی از افسران پیشرفتهٔ ارتش‌ایران‌را فروزانترکرد.

گروههای ارتجاعی ایران وامپریالیست‌ها می‌کوشیدند تا از راه‌بازداشت وسرکوبی توده‌ها، شراره‌های اعتراض و خشم مردم را فرو نشانند. درآغاز سال ۱۹۴۸ درتهران، اصفهان، گیلان، مازندران، شهرها و مناطق دیگر ایران موج بازداشت دسته‌جمعی و اخراج‌کارگران از سوی دولت ارتجاعی ایران اوج گرفت. ضمن آغازآوریل فقط به‌مدت یك روز درتهران ۵۰۰ نفر بازداشت شدند، و ضمن ماه‌آوریل ازکارخانه‌های دولتی‌شمال کشور ۱۸۰۰ تن‌کارگر ازکار اخراج‌گردیدند، اینان از اعضای حزب‌توده و اتحادیه‌های کارگری و ۵۰۰ تن‌کارگر وکاومند راه‌آهن بودند. درچند شهر شمالی‌کشور ازجمله بابل، ساری، زهراب وگرگان حکومت‌نظامی‌اعلام‌شد. مرتجعان وامپریالیست‌ها به‌سازمان‌دادن گروههای‌خرابکار دراین‌مناطق‌همت‌گماشتند. درآغاز۱۹۴۸ روحانیان مرتجع وجاسوسان انگلیسی، در رضائیه، مراغه، مهاباد، میاندوآب، درود، شاهرود و شهرهای دیگرطرح حمله به‌بهائیان را برانگیختند.

سرکوبی نیروهای دموکراتیك و وضع ناهنجار اقتصادی باعث افزایش ناخشنودی مردم گردید، اماتحریکات مذهبی، به‌نگرانی این‌مردم‌افزود. دربسیاری ازشهرهاتظاهراتی رویداد و درچند محل به‌برخورد خونین پلیس و مردم گرائید.

به‌سال ۱۹۴۸ در سرتاسرکشور جنبش علیه شرکت نفت انگلیس و ایران‌که ثروت ملی‌کشور را به‌تاراج می‌برد، آغازگردید. حتی‌دولت هجیر به‌سال ۱۹۴۸ یادداشتی‌شامل ۲۵ ماده به‌مضمون نقض مواد قرارداد امتیاز نفت از سوی‌کمپانی، به‌شرکت‌نفت ایران و انگلیس تسلیم‌کرد، این یادداشت به‌عنوان اعلام جرم یا کیفرخواستی علیه خلافهای این شرکت تلقی شد. درقسمتی از این یادداشت ذکر شدکه شرکت برخلاف قرارداد، حق‌الامتیاز دولت ایران را پس از وضع مالیات پرداختی به‌دولت انگلستان محاسبه و به ایران‌پرداخت می‌کند (به‌سال ۱۹۴۷ این‌شرکت به‌دولت‌انگلستان ۱۵/۲۶۶ لیره‌استرلینگ به‌عنوان مالیات پرداخت در صورتیکه سهمیه حق‌الامتیاز ایران در همان سال فقط ۷۶۵ هزارلیره استرلینك بود)، ضمناً به‌ازای صدور نفت عوارضی به‌دولت ایران نمی‌پردازد،

و نفت را در داخل‌ایران گرانتر از بهای‌مورد قرارداد، می‌فروشد وغیره.

به‌منظور ناتوان کردن جنبش دموکراتیك، سازمان جاسوسی انگلیس قصد داشت حزب‌توده و اتحادیه‌های کارگری را خردکند. در ژانویه ۱۹۴۸ ضمن انجام توطئه و تحریکاتی موفق شدگروه‌کوچکی از اعضای حزب‌توده را به‌سرکردگی خلیل ملکی مرتد ازحزب جدا کند. اما از این‌کار نتیجه‌ای نگرفت چون درظرف ۱۹ روزگروه خلیل‌ملکی مجبور شد خود را منحل اعلام کند. نقشه‌های امپریالیست‌ها و مرتجعان به‌منظور خرد کردن جنبش‌کارگری از راه تشکیل محفل حزب مارکسیست دروغی نیز با شکست روبرو شد، تلاشهای اینان برای خرد کردن اتحادیه‌های دموکراتیك کارگری نیز به ناکامی گرائید.

این‌توطئه‌ها نتوانستند نیروهای دموکراتیك ایران را ازهم بپاشانند. ضمن۲۳-۲۶ آوریل۱۹۴۸ درتهران دومین‌کنگره حزب توده‌ایران تشکیل گردید، دراین‌کنگره بالاتفاق به‌فعالیت‌های جدائی خواهانه خلیل ملکی به‌عنوان انجام یك عمل خائنانه که به‌تحریك جاسوسان امپریالیست و مرتجعان برانگیخته شده است، داغ ننگ زدند. ضمن قطعنامهٔ کنگره درباره تشکیل‌محفل‌های انشعابی قید شدکه‌این «محفل بازی‌ها» به‌وسیله باندهای خرابکار وخائن‌به‌طبقه‌کارگر سرهم‌بندی شده‌اند، و سازمان‌دهندهٔ اصلی این‌گونه‌محافل، جاسوسان امپریالیست‌اندکه به‌منظور فریب طبقه‌کارگر وایجاد نفاق‌افکنی در جنبش‌های کارگری‌چنین‌سازمانهائی را پدیدآورده‌اند. این‌کنگره همچنین درباره خط مشی‌فعالیت‌های بعدی حزب‌توده تصمیم مقتضی گرفت.

به‌منظور به‌دست‌آوردن بهانه‌ای برای ازهم پاشیدن سازمانهای دموکراتیك در۴ فوریه ۱۹۴۹ سوء قصد تحریك آمیزی به‌جان شاه سازمان داده شد. پس ازآن روایتی انتشار یافت‌که‌گویا عامل این سوء قصد حزب‌توده ایران بوده است، در سرتاسر کشور حکومت‌نظامی اعلام‌گردید، حزب‌توده ایران غیرقانونی اعلام گردید، کمیته‌های حزب و حتی دارائیهای سازمان‌های دموکرات به‌باد تاراج و ویراني گرفته شد، دهها روزنامه پیشرفته توقیف‌گردیدند، بیش از هزارتن‌از فعالان جنبش‌های دموکراتیك بازداشت شدند. درظرف چندماه دادگاههای نظامی بازداشت شدگان را به‌کیفرهای سنگین محکوم‌کردند. ۱۴تن‌از رهبران پنهان‌شده حزب‌غیاباً به‌اعدام محکوم‌گردیدند، برای بسیاری ازاعضای حزب، زندانهای درازمدت تعیین‌گردید. حزب توده، اتحادیه‌ها وسازمانهای دموکراتیك دیگر ناگزیر درشرایط «غیرقانونی» بکار پرداختند.

همزمان با سرکوبی جنبش‌های دموکراتیك، اقدامهائی به‌منظور استوارکردن وضع گروههای دست‌راستی داخل‌کشور آغازگردید. برای این‌منظور در قانون اساسي موجود

تغییراتی داده شد. در ۴ آوریل ۱۹۴۹ به‌منظور تغییر برخی از اصول قانون اساسی، مجلس مؤسسانی تشکیل گردید. ضمن این‌تغییرات اختیارات شاه‌گسترش یافت، قسمتی از این‌اختیارات حق انحلال مجلس به‌دست‌شاه‌بود. نخستین‌بار درتاریخ، مجلس بزرگان‌یاسنا تشکیل گردید. ارتجاع ایران و امپریالیست‌ها درصدد بهره‌برداری ازاین مجلس به‌عنوان ابزاری به‌منظور پیکار علیه نیروهای دموکراتیك بودند. قرار شد مجلس سنا دارای ۶۰ عضو باشد، ۳۰ تن به‌وسیله شاه گماشته می‌شد و سی تن دیگر را مردم برمی‌گزیدند. برای انتخاب سناتورها محدودیت‌هائی مقررشد، کاندیداهای سناتوری بایستی فقط مسلمان وسنشان بیش از ۴۰ سال می‌بود، چهره‌های روحانی، وزیران سابق، سفیران، استانداران، کسانیکه سابقاً درمحل دادستانی کل انجام‌وظیفه می‌کردند، نمایندگان‌مجلس که بیش ازسه دوره درمجلس نماینده بودند، قضات و استادان دانشگاه‌که بیش از ۱۲ سال سابقه‌خدمت داشتند، امرای ارتش، مالکان وکارفرمایانی که سالیانه بیش از ۵۰۰ هزار ریال مالیات مستقیم می‌پرداختند، وکلای پایه ۱ دادگستری، درصورتیکه درجه دکترای علوم یا۱۲ سال سابقه خدمت در کارهای قضائی داشتند، می‌توانستند به عنوان سناتوری برگزیده شوند.

از بررسی شرایط و محدودیت‌هائی‌که برای‌گزینش سناتورها درنظرگرفته شد چنین برمی‌آیدکه نمایندگان قشرهای وسیع توده‌ها کاملاً ازحق انتخاب شدن محروم بودند و فقط این حق ویژهٔ نمایندگان بلندپایه گروههای دست‌راستی بود.

## تشکیل جبهه‌ملی

درپائیزسال ۱۹۴۹ دولت درشرایط فشار وتقلب، انتخابات مجلس ۱۶ را برگذار کرد. هنگام انتخابات درتهران یك سازمان بورژوازی‌ملی به‌نام جبهه‌ملی که در رأس‌آن شخصیت‌نامدارایران دکترمحمد مصدق قرارداشت، تشکیل گردید. این‌سازمان ازشخصیت‌های سیاسی مخالف دولت‌که دارای پندار ضدکمپانی نفت ایران وانگلیس بودند ترکیب می‌شد. اینان می‌پنداشتندکه پیشرفت اقتصادی ایران، بایستی از طریق در اختیارگرفتن منابع ثروت‌ملی‌کشور وبه‌ویژه نفت‌که درآمد سرشاری‌داشت به‌وسیله دولت، تحقق‌یابد. رهبران جبهه‌ملی همچنین خواستار اجرای درست‌اصول قانون اساسی، چندفقره آزادیهای بورژوازی و حتی انجام سیاست مستقل خارجی به‌وسیله دولت بودند. این خواسته‌های جبهه‌ملی درشرایطی‌که حزب و سازمان‌های دموکراتیك دیگر از صحنه سیاسی طرد و در زیرزمین به‌سر می‌بردند، بیدرنگ مورد استقبال توده‌های وسیع مردم و روشنفکران قرار

گرفت.

درپایان ۱۹۴۹ رهبران جبهه‌ملی درتهران به‌عنوان نقض ناهنجار وآشکار ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک دربارهٔ شیوهٔ انتخابات مجلس۱۶ از سوی دولت، اعتراض‌کردند. خشم توده‌های مردم نسبت به‌سوء استفاده دولت ضمن انتخابات مجلس ۱۶ در تهران آن اندازه جوشان و فراگیر بود، که دولت مجبور شد در دسامبر ۱۹۴۹ نتیجه انتخابات را لغو وانتخابات تازه‌ای را اعلام‌کند. ضمن تکرار انتخابات‌که در فوریه ۱۹۵۰ در تهران انجام‌گرفت، کاندیداهای‌جبهه‌ملی‌که در رأس‌آنها دکترمحمدمصدق‌بود، اکثریت رابردند. انتخاب نمایندگان مخالف دولت ازتهران گواه‌آشکاری برافزایش خشم مردم علیه زور امپریالیست‌های انگلیسی ـ امریکائی درکشور و سیاست تاراجگرانه آنها در ایران بود.

# ۲۷

# پیکار همگانی مردم برای ملی کردن صنعت نفت ایران

## دولت بورژوازی ملی به‌ریاست دکتر مصدق

درپایان‌سال ۱۹۵۰ درایران وسپس درسرتاسر خاور نزدیک ومیانه جنبش‌های آزادی ملی‌ازنو اوج گرفتند. نابود شدن فاشیسم آلمان ومیلیتاریسم ژاپن وناتوان‌شدن‌امپراتوری بریتانیا،پیروزی دموکراسی توده‌ای‌در کشورهای‌مرکزی وجنوب‌شرقی‌اروپا، افزایش‌توانائی اقتصادی وسیاسی اتحادجماهیر شوروی وکشورهای دموکرات توده‌ای ـ همه اینهاباعث ناتوانی سیستم امپریالیسم، به‌طورکلی درسرتاسر جهان گردیدند. واین چگونگی‌پیکارهای ضدامپریالیستی مردم استعمارزده و اسیرکشورهای زیرسلطهٔ امپریالیسم را توان بخشید. ناکامیابی‌های‌جنبش‌های آزادی ملی درآسیا، به‌چنگ‌آوردن استقلال‌سیاسی در اندونزی و هندوستان‌وتشکیل‌جمهوری‌توده‌ای‌چین، ضربه‌های‌شکنندهٔ تازه‌ای‌را به‌امپریالیسم وسیستم استعماری‌واردآوردند، وامکانات‌بسیارمساعدتری‌را برای گسترش‌پیکارهای‌ضدامپریالیستی مردم آسیا به‌خاطر به‌چنگ آوردن استقلال ملی، صلح وآزادی ملی به‌توده‌های‌کشورهای استعمار زده عرضه داشتند.

کاپیتالیسم جهانی از نو با سومین مرحله بحران همگانی روبرو شد، این مرحله قسمتی مربوط به ازهم‌پاشیدگی سیستم‌های استعماری وافزایش خروشان جنبش‌آزادی‌ملی

توده‌های استعمارزده، علیه امپریالیسم بود.

در ایران جنبش آزادی ملی به‌شکل پیکار ضدامپریالیستی علیه بزرگترین تکیه‌گاه امپریالیسم انگلستان یعنی شرکت‌نفت ایران ـ انگلیس، اوج گرفت، البته این پیکار در شرایط تشدید تضاد انگلیس و امریکا درایران آغاز گردید.

مهمترین موضوع رقابت امپریالیست‌های انگلیسی وامریکائی درصحنه ایران‌همانا نفت بود. انحصارگران نفتی امریکا از مدتها پیش می‌کوشیدند که نفت جنوب ایران را تصرف کنند یا اقلاً دربهره‌برداری ازمنابع نامبرده با انگلیسها شریك شوند.

## تاراجگری شرکت نفت‌انگلیس درایران

پهنهٔ زمین مورد امتیاز شرکت نفت‌انگلیس معادل۲۵۹ هزار کیلومتر مربع بود ودر این منطقه بیش از ۳۰۰ دکل چاه‌نفت به‌فعالیت می‌پرداخت. این شرکت یك پالایشگاه در آبادان داشت که در سال ۲۵ میلیون تن نفت تصفیه‌شده تولید می‌کرد واینگونه دارای عظیم‌ترین تأسیسات پالایش نفت درجهان، درحدود چندصدکیلومتر لوله انتقال نفت، بیش از صدکشتی نفت‌کش عظیم وبیش از ده‌هزار کامیون نفت‌کش بود. کمپانی دراین منطقه نیز فرودگاهها، ایستگاههای رادیو وپلیس وغیره دائر کرد.

درفاصله سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۵۰ کمپانی درحدود ۳۲۴ میلیون تن نفت از ایران خارج کرد و۵میلیارد دلارسود برد. درظرف‌این‌مدت فقط۴۲ میلیون دلار بابت‌حق‌الامتیاز به‌ایران پرداخت واین‌مبلغ معادل ۸٪ کل‌درآمدکمپانی بشمار می‌آمد. کارشناس‌امریکائی در مسائل نفت به‌نام ا. کونود در کتابش به‌نام «امپراتوری نفت» نوشت که شرکت نفت انگلیس ـ ایران «سرمایه‌گذاری ۱۰۰ میلیون دلاری اولیه خود را، ۲۵ ـ ۳۰ سال پیش برگردانده وسود ناخالصی‌که از آنزمان تاکنون به‌دست‌آورده ۲۵ برابر سرمایهٔ اولیه‌او بوده است».

برای روشن شدن‌میزان تاراجگری شرکت نفت‌انگلیس ـ ایران باید یادآوری‌کرد که تنها سود سال ۱۹۵۰ آن‌کمپانی (۱۵۰ میلیون لیره استرلینگ) تقریباً ده‌برابر بیشتر از کلیه سرمایه‌گذاری‌های ایران در صنایع ملی‌اش درنیمه سالهای ۴۰ سده بیستم بوده است. ا. کونود یادآوری می‌کندکه به‌سال ۱۹۵۱ «ایران برای هربشکه نفت فقط ۱۸سنت دریافت‌می کرد، وحال‌آنکه درهمان‌زمان‌بحرین‌۳۵ سنت، عربستان‌سعودی۵۶ سنت وعراق ۶۰ سنت بابت حق‌امتیاز فروش یك‌بشکه نفت می گرفتند».

علاوه‌براینها کمپانی‌نفت، زیان فراوانی، بابت واردکردن کالاهای گوناگون‌بدون

پرداخت عوارض گمرکی به‌ایران وارد می‌آورد. در پایان سالهای ۴۰ مقدار کالائی که شرکت نفت بدون گمرك وارد ایران‌می‌کردتقریباً به‌اندازه‌کل واودات ایران ضمن‌سرمایه‌گذاری‌های بازرگانی خارجی بود. اگربرای واردکردن این‌کالاها عوارض‌گمرکی‌پرداخت می‌شد، آنوقت جمع‌کل عواید دولت ایران از این بابت، از مبلغی‌که شرکت نفت بابت حق‌الامتیاز درظرف‌همان‌مدت به‌ایران می‌پرداخت، فزونی می‌گرفت.

باوجود سودهای افسانه‌واری‌که کمپانی از نفت ایران می‌برد کارمزد قسمت مهم کارگران ایرانی‌ایکه در تأسیسات‌آن شرکت‌کار می‌کردند، با مقایسه باکارمزدکارگران صنعتی تأسیسات دیگر ایران، کمتر بود. کمیسیون دفتر بین‌المللی‌کار که به‌سال ۱۹۵۰ دربارهٔ شرایط‌کار کارگران ایران تحقیق‌کرد، اظهار داشت‌که‌کارگران ایرانی دربرابر۱۲ الی ۱۶ ساعت‌کار روزانه ۱۲-۱۸ ریال مزد می‌گیرند و این‌مبلغ حتی برای غذای آنها کفایت نمی‌کند. کارمزد کارگران نفت ایرانی ۴ بارکمتر از کارمزد نفت‌گران ونزوئلائی بود. انگلیسها وکارگران ملت‌های دیگر در برابر کار مساوی ۲، ۳، ۴ برابر بیشتر از ایرانیان مزد می‌گرفتند درصورتیکه ازلحاظ مهارت همتای اینها بشمار می‌آمدند.

## قرارداد‌متمم‌شرکت‌نفت‌باایران. پیکار ضدامپریالیستی و جنبش به‌خاطر صلح

انگلیسها درحالیکه تضادشان باامریکا ژرف‌تر می‌شد و خشم توده‌های مردم‌درباره فعالیت‌های‌تاراجگرانه شرکت‌نفت‌انگلیس فزونی‌می‌گرفت، به‌منظور استوارکردن‌موقعیت‌شان درایران دراکتبر ۱۹۴۸ مذاکراتی را با ایران دربارهٔ مسئله‌نفت آغازکردند. درپی این‌مذاکرات در ژوئیه۱۹۴۹ «قرارداد متمم‌نفت» میان دولت ایران وشرکت نفت‌انگلیس به‌امضاء رسید. ضمن این قرارداد مقرر شدکه به‌ایران به‌ازای هر یك‌تن‌نفت فروخته‌شده به‌جای ۴ شیلینگ سابق، ۶ شیلینگ پرداخت‌شود وفروش نفت داخل ایران ۲۵٪ارزانتر ازفروش خارج‌باشد، ضمناً شرکت نفت مبلغ ۵میلیون لیره‌استرلینگ‌یك‌جا به‌ایران‌بپردازد، البته دولت ایران هم مواد امتیاز سال ۱۹۳۳ را دوباره بایستی تائید می‌کرد. این به‌آن معنی بودکه‌کلیه حقوق استثنائی شرکت‌نفت درایران مانند پیش دست‌نخورده می‌ماند.

تاراجگری شرکت نفت انگلیس در ایران، باعث خشم روزافزون قشرهای جامعه ایران، به‌ویژه‌کارگران، بورژوازی‌ملی، روشنفکران، پیشه‌وران،‌گردید. در ژوئیه۱۹۴۹ دولت ساعدلایحه «قرارداد متمم» را برای تصویب به‌مجلس۱۵ تقدیم داشت، امامجلس آنرا ردکرد. بگونه‌ایکه‌بیشتر روزنامه‌های تهران درآنزمان نوشتند، گویا رداین قرارداد

از سوی مجلس تااندازه‌ای دراثر فشار و توطئه عوامل امریکائی بوده است. درآن‌هنگام انگلیسها کوشش‌کردند این قرارداد را درمجلس ۱۶ مطرح کنند. به‌این منظور آنهـا جداً برآن‌شدند تا درانتخابات مجلس۱۶ ایران مداخله کنند وتاآنجاکه ممکنست‌دست‌نشاندگان خود را ازصندوق‌ها بیرون بیاورند.

در ژوئیه ۱۹۵۰ درتهران جمعیت طرفداران صلح زیررهبری شاعر نامدار وشخصیت برجستهٔ اجتماعی ایران ملک‌الشعراء بهار تشکیل‌شد. دراین‌جمعیت شخصیت‌های‌اجتماعی پیشرفته، چهره‌های علمی، فرهنگی وهنری، چندنمایندهٔ مجلس‌شرکت‌داشتند،اینان‌میتینگ‌ها وتظاهراتی به‌منظور دفاع ازصلح برگذارکردند ودرمیان توده‌های مردم از وجهه‌فراوانی برخوردار شدند.

کمیته‌ها وحوزه‌های‌جمعیت طرفداران‌صلح، خانه صلح درتهران، اصفهان،آبادان، مشهد،کرمان و شهرهای دیگرتشکیل گردید. درکارگاهها وکارخانه‌ها ومؤسسات‌آموزشی عالی، کار توضیحی وتبلیغات صلح درمیان مردم آغاز گردید، طرفداران صلح، خواهان قطع آزمایشهای اتمی، پیکار به‌خاطر استواری‌استقلال ایران، بیرون راندن امپریالیست‌های بیگانه ازکشور، لغو امتیاز شرکت نفت انگلیس ـ ایـران و ملی‌کردن صنایع نفت بودند. به‌ویژه کارگران ایرانی و روشنفکران پیشرفته درفعالیت‌های این‌جمعیت شرکت فعالانه‌داشتند. فعالیت‌های حزب «غیرقانونی» توده نقش مؤثری را درجنبش‌طرفداران‌صلح ایفا کردند: این‌حزب تلاشهائی جدی به‌منظور یك پارچه کردن صفوف بیکار بکار برد: بیانیه‌هائی‌خطاب به‌مردم‌منتشرکرد وضمن‌آنها مسائل جنبش بین‌المللی‌به‌خاطر صلح تشریح گردید، روی بیانیهٔ استکهلم واعلامیه‌های دیگرطرفداران صلح تبلیغ‌می‌کرد.

بیش ازنیم میلیون ایرانی زیربیانیه مورخ دسامبر ۱۹۵۰ طرفداران‌صلح دراستکهلم را امضاء کردند. بیانیهٔ شورای جهانی صلح دربارهٔ انعقاد پیمان صلح میان دولت‌های بزرگ جهان، مورد پشتیبانی توده‌های مردم ایران قرارگرفت. زیربیانیهٔ شورای‌جهانی صلح‌مورخ‌آوریل ۱۹۵۲ را قریب دومیلیون ایرانی امضاء کردند.

به‌موازات شرکت‌کارگران درجنبش‌بخاطرصلح به‌سال ۱۹۵۰ پیکار طبقاتی‌کارگران ایران شدت یافت. درنیمه‌سال ۱۹۵۰ اینان به‌تشکیل‌سازمانهای اتحادیه‌های «غیرقانونی» که زیر رهبری حزب‌توده ایران بود همت‌گماشتند. فقط در تهران در حدود ۲۵ سازمان اتحادیه‌ها به‌وجودآمد. بافندگان اصفهان وسمنان نیز اتحادیه درست‌کردند. حتی‌درمنطقه خوزستان و آبادان که حکومت نظامی اعلام شده بود، اتحادیه‌ها سازمان یافتند. از اول مارس ۱۹۵۰ «روزنامه ظفر»، ارگان اتحادیه‌ها بگونه «غیرقانونی» انتشاریافت.

جنبش اعتصابی‌کارگران هم اوج گرفت. درآوریل ۱۹۵۰ چندهزار تن از بافندگان

«شاهی» دست به‌اعتصاب ۷ روزه زدند. برخوردی میان اعتصاب‌کنندگان وپلیس رویداد. ضمن نیمه دوم سال ۱۹۵۰ در شهرهای اصفهان، سمنان، یزد، کاشان، رشت، تبریز، بیش از ۱۰ اعتصاب کارگری رویداد، اعتصاب کنندگان علاوه برخواسته‌های اقتصادی، خواهان واگذاری آزادیهای دموکراتیک وملی کردن صنایع نفت بودند.

جنبش توده‌ای بخاطر صلح و خیزش‌های کارگری در ایران پیوسته با جنبش‌های ضدامپریالیستی پیوندی ناگسستنی داشتند. در رابطه با تلاش امپریالیست‌های انگلیسی به‌منظورتحمیل «قرارداد متمم» نفت جنوب‌ایران، درپایان سال ۱۹۵۰ وآغاز سال ۱۹۵۱ در تهران، قم، رشت، همدان، آبادان وشهرهای دیگر ایران ازسوی حزب توده وجبهه ملی می‌تینگ‌ها و تظاهرات توده‌ای عظیمی به منظور اعتراض علیه استثمار کمپانی نفت انگلیس ـ ایران، سازمان داده شد. در جریان این جنبش‌ها سازمانهای دموکراتیک ضد ـ امپریالیستی تشکیل گردید: جمعیت آزادی ایران و جمعیت ملی پیکار علیه شرکت نفت انگلیس ـ ایران ازآنجمله بودند. شرکت‌کنندگان این‌می‌تینگ‌های توده‌ای خواهان‌تسلیم کلیه تأسیسات نفت جنوب بگونهٔ رایگان به دولت ایران بودند، اینان خواهان الغای کلیه‌امتیازات به‌امپریالیست‌ها، آزادی‌مطبوعات وفعالیت‌های کلیه سازمانهای‌دموکراتیک، الغای حکومت نظامی در سرتاسرکشور واحترام به‌حقوق فردی درباره پیکارهای سیاسی بودند.

مجلس ۱۶ زیرفشار جنبش‌گسترده وفراگیر توده‌های مردم در ۱۱ ژانویـه ۱۹۵۱ تصویب «قرارداد متمم» شرکت نفت انگلیس ـ ایران را ردکرد. هنگام بحث دراین‌جلسه مجلس، نمایندگان جبههٔ ملی، مسئلهٔ لغوقرارداد۱۹۳۳ وملی‌کردن تأسیسات شرکت‌نفت انگلیس را مطرح‌کردند. امپریالیست‌های امریکائی می‌کوشیدند عوامفریبانه از پندارملی شدن نفت‌که سخت مورد استقبال توده‌هـای وسیع مردم بود، بهره‌برداری کنند. آنها می‌پنداشتندکه از این‌راه ممکنست رقیبان انگلیسی‌شانرا در ایران ازمیدان درکنند و زیر پوشش «کمک به‌ایران» منابع نفت جنوب ایران را به‌دست‌گیرند و از آن بهره بکشند. ضمناً حساب می‌کردندکه‌بااشاعه پندار ملی‌کردن‌نفت جنوب، انگلیسها نرمترخواهند شد وانحصارات‌نفتی امریکا امکان خواهندیافت هرچه بیشتر دربهره‌کشی ازمنابع نفت‌جنوب با انگلیسها شریک شوند.

## ناکامی تحریکات انگلیسها وتصمیم مجلس دربارهٔ‌ملی کردن نفت

امپریالیست‌های انگلیسی طبق‌روش معمولیشان به‌ایران فشار می‌آوردند. در پایان

۱۹۵۰ جاسوسان انگلیسی دوباره پندار تشکیل «دولت مستقل عربی» را در منطقه خلیج فارس علم کردند، وچنین فرض‌شد که این «دولت» ازشیخ‌نشین‌ها و دولت‌های تحت‌الحمایه انگلستان از قبیل جزیره بحرین، شیخ‌نشین کویت، عمان و قطر تشکیل خواهد شد. ضمن ارتباط با امپریالیست‌های انگلیسی، روزنامه و رادیوهای چندکشور عربی الحاق استان خوزستان را، که درآن تأسیسات بزرگ‌ صنعت نفت‌آبادان متعلق به‌شرکت‌نفت وجودداشت، به «دولت نوبنیاد عربی» خواستار شدند.

ازلحاظ مالی‌هم فشار سختی به‌دولت واردآوردند. بانک‌انگلیس ناگهان دوشعبه‌اش را درایران تعطیل‌کرد و از دولت ایران خواست‌که سپرده‌های تضمین‌شده‌آن بانک راکه به یک میلیون لیره‌استرلینگ بالغ می‌شد به‌آن بانک برگرداند وکلیه بدهی‌های خود را به‌آن بانک بپردازد. شرکت نفت ضمن تلاشش برای مختل‌کردن گردش پولی در ایران، با درنظرگرفتن اینکه سالیانه ۱۵۰ میلیون تومان از ۷۰۰ میلیون کل‌پول درگردش‌ایران را این‌شرکت به‌جریان می‌انداخت، معاملات خود را درایران‌متوقف‌کرد وحسابهای‌خود را بست.

فعالیت جاسوسان انگلیسی درمیان بختیاریها، قشقاییها، عربها و عشایر دیگر شدیدترشد، اینان عشایر را برای‌اقدام علیه‌دولت مرکزی برمی‌انگیختند. عوامل‌جاسوسی شرکت انگلیس درمیان عشایرخوزستان اسلحه پخش‌کردند وبگونه عوامفریبانه‌ای اعلام داشتندکه این عشایر می‌توانند بدون‌واسطه از درآمد نفت ایران درخوزستان بهره‌برداری کنند و اجازه ندهند درآمدثروتهای طبیعی‌سرزمین‌آنها به‌جیب «مرتجعان تهرانی» سرازیر شود.

انگلیسها همچنین به‌فشارهای دیپلماتیک وتهدیدهای نظامی‌علیه ایران پناه جستند. درفوریه و مارس ۱۹۵۱ معاون وزارت‌خارجه انگلستان به‌نام دویی و سفیر انگلیس در ایران به‌نام شپرد، اعلامیه تهدیدآمیزی صادرکردند مبنی براینکه دولت‌انگلستان بیرون راندن شرکت نفت‌انگلیس ـ ایران را از ایران‌تحمل نخواهدکرد. چند ناو جنگی‌انگلیسی به‌خلیج فارس اعزام ودر شط‌العرب‌که فاصله چندانی از آبادان و خرمشهر نداشت لنگر انداختند.

اما این‌بار تهدیدها و فشارهای انگلیسی‌ها بیهوده بودند. دخالت خشن و بی‌پروای امپریالیست‌های انگلیسی درامور داخلی ایران هرچه بیشتر قهر توده‌های وسیع مردم را علیه‌سیاست‌های امپریالیستی‌برانگیخت. بسیاری‌از روزنامه‌های‌ایرانی ونمایندگان‌مجلس، خشم مردم را بازتاباندند. وبه‌سختی علیه این اقدامهای تحریک‌آمیز انگلیسها اعتراض کردند. موج جنبش ضدامپریالیستی هرچه بالاتر اوج گرفت. دربسیاری ازموارد این‌جنبش

نه‌تنها علیه انگلیسها بلکه برضد امپریالیست‌های امریکائی هم سمت گرفت. اینگونه، در پایان ژانویه ۱۹۵۱، پس از وارد شدن یك کشتی امریکائی حامل اسلحه و ساز و برگ نظامی به‌بندر شاهپور، ساکنان‌این‌بندر تظاهرات توده‌ای ضدامریکایی‌ای برگذار و بندر را محاصره کردند.

در نیمه‌سال ۱۹۵۰ ژنرال رزم‌آرا که ازپیش با انگلیسها بستگـی نزدیکی داشت، به‌نخست‌وزیری ایران‌منصوب‌گردید، اوعلیه نظریه ملی‌کردن تأسیسات نفتی شرکت‌نفت ایران‌ـ‌انگلیس، پس‌از رد«قرارداد متمم» به‌وسیله مجلس، به‌پیکار پرداخت. اومی‌پنداشت برای رهائی ایران ازبحران اقتصادی و سیاسی موجود فقط بایستی درآمد دولت را ازراه اجرای «قراردادمتمم» باشرکت‌نفت وحتی وام‌گرفتن ازامریکا، افزایش‌داد. اماامریکائیان از واگذاری وام به‌دولت‌رزم‌آرا خودداری‌کردند، چون اوبرای تصویب «قراردادمتمم» تلاش می‌کرد، از تحقق نقشه‌های امریکائیهادرباره ربودن منابع نفت جنوب ایران،مانع می‌شد.

درشرایط افزایش دشواریهای‌مالی ـ اقتصادی و زیرفشار گروههای‌گوناگون‌جامعه ایران‌که خواهان برقراری روابط دوستانه بااتحادجماهیر شوروی‌بودند، وقسمتی به‌منظور تجدید روابط بازرگانی با اتحاد شوروی‌که درپایان جنگ جهانی دوم ازمیان رفته بود، رزم‌آرا مذاکرات بازرگانی با دولت شوروی راآغازکرد. این‌دو دولت در ۴نوامبر۱۹۵۰ موافقت‌نامه‌ای دربارهٔ تجدید روابط بازرگانی میان ایران واتحادشوروی امضاءکردند.

در عین‌حال رزم‌آرا که عوامل امریکائی را در رد «قرارداد متمم نفت» به‌وسیله مجلس مقصر می‌شناخت، اقدامهائی به‌منظور محدودکردن موقعیت ایالات‌متحده امریکادر ایران، انجام داد. درآغاز سال ۱۹۵۱ دولت ایران قرارداد با کمپانی امریکائی «اورسیز۔ کانسلتانت اینکورپوریتد» راکه روی سازمان‌برنامه ایران کارمی‌کرد لغو و به‌مستشاران اقتصادی امریکائی‌دستور داد تا ایران‌را ترك‌کنند. رزم‌آرا همچنین اعلام‌داشت‌که ایران از این‌به‌بعد از امریکائیان‌کمك مالی نخواهد گرفت. دولت‌گروه افسرانی‌را که به‌منظور آشناشدن با سیستم سازمان و اسلحه نیروی مسلح امریکا به‌آنکشور اعزام شده‌بودند، پیش از وقت فراخواند. علاوه براین دولت رزم‌آرا بخش رادیوئی «صدای امریکا» را از ایران ممنوع کرد.

اینگونه سیاست‌دولت ایران‌جداً مانع ازعملی‌شدن‌نقشه‌های امریکائیان‌برای‌تصرف نفت‌جنوب ومطیع‌کردن ایران، گردید. همه اینها سرانجام باعث‌کشته شدن ژنرال‌رزم‌آرا در۷ ماه مارس ۱۹۵۱ گردیدند.

پس ازکشته‌شدن رزم‌آرا، حسین علاء سفیر سابق ایران در ایالات‌متحده به‌نخست‌

وزیری ایران منصوب گردید. درترکیب دولت تازه ژنرال‌حسن ارفع و ژنرال ابوالفضل زاهدی و مرتجعان نامدار دیگری شرکت داشتند. نخست‌وزیر علاء یك‌باره ازبرگذاری می‌تینگ‌ها وتظاهرات مردم جلوگیری کرد وحکومت نظامی اعلام داشت. این اقدامها به‌این منظور انجام گرفت تا جنبش ضد امپریالیستی روزافزون مردم را سرکوب کند.

مجلس ایران زیر فشار مردم در۱۵ مارس ۱۹۵۱ قانون ملی شدن نفت راتصویب کرد. این قانون برای پیشرفت اقتصادی وسیاسی‌آینده ایران اهمیت فراوان داشت. عملی شدن این قانون به‌معنی ازمیان رفتن نیرومندترین تکیه‌گاه سیاست استعماری امپریالیسم انگلستان در خاور نزدیك و میانه بود. ملی کردن تأسیسات نفتی شرکت نفت انگلیس می‌توانست به‌تاراجگری امپریالیست‌ها در پرنعمت‌ترین منبع ثروت ایران پایان دهد و چشم‌انداز پیشرفت اقتصادی، نابود شدن فقر واستواری استقلال سیاسی ایران‌را نمایان کند.

تصویب ملی‌شدن صنعت نفت به‌وسیله مجلس باعث شادمانی همگانی مردم ایران گردید وهمه میهن‌پرستان این رویداد بزرگ را جشن گرفتند: در ۱۶ مارس ۱۹۵۱ همه گروههائی که برای ملی‌شدن نفت پیکارکرده بودند درمیدان بهارستان گردآمدند و ضمن می‌تینگ توده‌ای پرخروشی، تصمیم مجلس را ستودند، ضمناً خواستار اجرای‌بیدرنگ این قانون شدند. اینان نه‌تنها کمپانی نفت انگلیس، بلکه امپریالیست‌های امریکائی را هم‌که کوشش می‌کردند شکل تازهٔ استثمار استعماری را به‌ایران تحمیل‌کنند، محکوم شمردند. خواسته ملی‌کردن تأسیسات نفت جنوب کلیه نیروهای‌سیاسی ایرانرا بایکدیگرمتحدکرد.

نمایندگان شرکت‌های نفتی امریکائی وهمچنین نمایندگان رسمی دولت امریکا در تهران تلاش می‌کردند، از این موقعیت بهره ببرند و وضعی را به‌وجود آورند که اداره نفت جنوب ایران را خود به‌دست گیرند. انحصارات امریکائی به‌دولت ایران پیشنهاد کردندکه حاضرند «خدمات» خود را به‌عنوان دلال فروش نفت ایران دربازارهای جهان، عرضه دارند. چندکمپانی آشکارا طرحهائی ارائه دادند که تأسیسات نفت جنوب به آنها واگذارشودومتعهد شدند مبلغ‌بیشتری را بابت حق‌السهم به‌دولت ایران‌خواهندپرداخت: «تگزاس اویل کمپانی» - تا ۶۰٪، «سوکونی واکیوم اویل کمپانی» - تا۶۵٪ و«آرامکو» حتی تا ۷۲٪ کل درآمد نفت استخراج شده را حاضر شدند به‌دولت ایران واگذارند. این پیشنهادها هشداری برای افکارعمومی به‌ویژه گروههای پیشرفته ایران بود که، دریابند انحصارات نفتی امریکا می‌کوشند تا جای‌کمپانی انگلیسی را بگیرند.

امپریالیست‌های انگلیسی به‌وسایل‌گوناگون می‌کوشیدند تا موقعیت خود را در ایران ثابت نگهدارند. درمارس ۱۹۵۱ ناوهای جنگی تازه‌ای را به‌خلیج فارس فرستادند.

درمرز خاکی عراق ـ ایران نیروهای زمینی خود را متمرکز کردند. شایعاتی پخش‌شدکه گویا ممکنست نیروهای انگلیسی‌جنوب ایران‌را اشغال‌کنند.

در۲۴ مارس۱۹۵۱ نفت‌گران بندر معشور وآغاجاری اعتصاب‌کردند، این‌اعتصاب تأسیسات نفتی دیگر را درآبادان، هفت‌گل، گچساران، مسجد سلیمان، لالی فراگرفت‌و به‌یك اعتصاب عمومی نفت‌گران ایران تبدیل گردید. این اعتصاب به‌امپریالیست‌ها و مرتجعان ایران هشدار دادکه آنها نباید دربارهٔ مسئله نفت ایران درپشت درهای بسته وبدون‌آگاهی مردم تصمیم بگیرند.

دولت حسین علا بیدرنگ به‌مناطق نفت‌خیز، ارتش فرستاد و به‌آنها دستور داد تا به‌روی اعتصاب کنندگان آتش بگشایند. درآبادان و بندر معشور سربازان ده‌ها کارگر را کشتند و زخمی‌کردند. شماره بی‌شماری از کارگران بازداشت شدند. در همان هنگام انگلیسها دو ناو هواپیمابر، ۴ رزمناو، ۱۲ اژدر افکن و ناوهای جنگی دیگر به‌عمان و خلیج‌فارس فرستادند. قلع وقمع خونین اعتصاب‌کنندگان وتهدید نظامی انگلیسیان اصلاً کارگران و همه مردم ایران را نترساند. در سرتاسر ایران جنبش هم‌بستگی با نفت‌گران اعتصابی اوج گرفت. درتهران، اصفهان، کاشان، کرمانشاه و شهرهای دیگر، اعتصاب‌ها و تظاهرات هم‌بستگی انجام پذیرفت، جنبش ودفاع از نفت‌گران اعتصابی تمام‌کشور را فراگرفت و تقریباً بگونهٔ جنبش همگانی نمایان شد.

همهٔ این رویدادها شرکت نفت‌انگلیس وایران‌را ناچار به‌گذشت‌کرد. در ۱۶آوریل دربندر معشور، وپس ازآن درآغاجاری میان نمایندگان شرکت‌نفت وکارگران‌موافقت‌نامه‌ای به‌امضاء رسیدکه به‌موجب‌آن کمپانی متعهدشدکارمزد ایام اعتصاب رابه‌کارگران بپردازد، ۳۰درصد بابت شرایط سنگینی‌کار به‌مزد آنها اضافه‌کند، وحتی ازپیگرد شرکت‌کنندگان دراعتصاب چشم بپوشد.

طبقه‌کارگر به عنوان پیش‌تاز پیکار به‌خاطر ملی‌کردن صنعت نفت شناسانده شد. کارگران‌هنگام تظاهرات توده‌ای روز اول‌ماه مه‌به‌سال۱۹۵۱ خواسته‌های ضدامپریالیستی خود را مطرح‌کردند، وحتی‌خواهان وضع‌قوانین پیشرفته‌ای برای‌کار وبیمه‌های‌اجتماعی، افزایش‌کارمزد، ۸ساعت‌کار روزانه، دموکراتیزه شدن‌دستگاه دولت، آزادکردن‌فعالیت‌های حزبی وسندیکائی شدند.

دربرابر اوج‌گیری جنبش‌های توده‌ای دولت‌های امپریالیست انگلیس و امریکا به زدوبند پرداختند. درآوریل ۱۹۵۱ در واشنگتن مذاکراتی میان‌کمپانی‌های نفتی انگلیس و امریکا دربارهٔ اتخاذ روش‌های مشترکی به منظور برخورد با مناقشهٔ نفتی ایران و انگلیس انجام‌گرفت. دراین جلسه مشاوره نمایندگان انگلیسی و انحصارات نفتی امریکا

موافقت کردند که نسبت به‌شکل آینده تاراج منابع نفتی ایران وسرکوبی جنبش‌های روزافزون ضدامپریالیستی مردم بایکدیگر همکاری کنند.

مذاکرات واشنگتن نمایانگر دخالت آشکار و ناهنجار کمپانی‌های نفتی انگلیسی و امریکائی درامور داخلی ایران و زدوبند آنها برای غارت منابع نفتی این کشور در غیاب صاحبان اصلی‌شان یعنی ایرانیان بشمار می‌رفت، بنابراین قهر افکارعمومی مردم ایران را برانگیخت. پس از انتشاراعلامیهٔ مذاکرات واشنگتن درمیدان بهارستان تهران، میتینگی ۴۰ هزارنفری برگذار گردید.

رهبران جبهه‌ملی، مطبوعات پیشرفته، همهٔ رجال وطن‌پرست ایران به‌سختی ازدولت حسین علاء که سیاست دفاع از منافع شرکت‌های نفت‌خوار را درپیش گرفته بود، انتقاد کردند. به‌ویژه هنگامیکه علاء نسبت به‌طرح‌مسئله ملی کردن نفت درکمیسیون ویژهٔ مجلس عملاً خرابکاری می‌کرد، آشفتگی توده‌ها چندبرابر شد، این کمیسیون را رهبر جبهه‌ملی دکترمحمد مصدق اداره می‌کرد.

درشرایط اوج گیری جنبش ضدامپریالیستی مردم، اختلاف نظر دولت علاء و کمیسیون نفت مجلس شدت یافت ودرپایان ماه آوریل دولت علاء ناگزیر به‌استعفا گردید.

## دولت مصدق واوج گیری پیکار نفت ایران

در۲۹ آوریل ۱۹۵۱ دکتر محمدمصدق که نمایندهٔ گرایش‌های بورژوازی ملی ایران بود، نخست‌وزیر ایران شد. گروههای دست راستی ایران ازترس جنبش ضدامپریالیستی مردم که آماده شدت پیکار علیه رژیم مالک - بورژدا بودند به‌نخست‌وزیری دکترمصدق خشنودی دادند، چون او ازیکسو هواخواه سرسخت ملی کردن صنایع نفت، واز سوی دیگر مخالف قشرهای گستردهٔ دموکراتیك ایران بشمار می‌رفت.

هدف دولت مصدق تحقق قانون ملی کردن صنایع شرکت نفت انگلیس - ایران و بهره‌برداری از درآمد نفت برای [illegible]

اینگونه درنتیجه اوج گیری جنبش نیرومند ضدامپریالیستی موقعیت‌ممتاز امپریالیسم انگلستان درایران سخت به‌خطر افتاد. از سوی دیگر طرحهای امریکا در رابطه با نفت ایران در اثراین جنبش‌ها باخطر نابودی روبرو شد. امریکا وانگلستان مشترکاً بگونه‌ای ناهنجار دولت مصدق را زیر فشار قراردادند تا ازعملی‌کردن قانون ملی‌شدن نفت چشم بپوشد. درنیمه ماه مه سفیر انگلستان درایران به‌نام شپرد یادداشتی به‌دولت ایران تسلیم کردکه‌درآن گفته می‌شد، دولت‌انگلستان الغای امتیازسال ۱۹۳۳را ازسوی دولت ایران به‌رسمیت نمی‌شناسد وآنرا ناحق می‌پندارد؛ انگلستان پیشنهادکرد تا مذاکرات در این‌ باره‌آغاز وقرارداد تازه‌ای درباره بهره‌برداری از نفت‌ایران منعقد شود.

درهمان هنگام اعلامیه دولت ایالات متحده امریکا مبنی برپشتیبانی از موضع‌دولت انگلستان درایران‌منتشر گردید. دولت امریکاجداً اصرار ورزید که قانون‌ملی شدن‌صنایع نفت‌لغو شود. ضمن یادداشت امریکا به‌دولت ایران به‌ویژه روی‌جنبه‌های منفی ملی‌شدن نفت ایران‌تکیه شد. علاوه‌براین‌درپایان ماه مه ۱۹۵۱ رئیس‌جمهور امریکا ترومن‌نامه‌ای برای مصدق فرستاد وضمن‌آن اصرار ورزید که «مذاکرات با انگلیسها» را درباره مسئله نفت‌آغاز کند.

در شرایطی که امپریالیست‌های انگلیسی وامریکائی‌دولت ایران را سخت زیرفشار گرفته بودند، حزب توده ایران به دولت پیشنهاد همکاری داد. در ۱۹ ماه مه ۱۹۵۱ روزنامه «به‌سوی آینده» نامهٔ سرگشادهٔ کمیته مرکزی حزب توده‌ایران را خطاب به‌دکتر مصدق انتشار داد، ضمن این‌نامه پیشنهادشدکه دولت اقدامهای قاطعی به‌منظور انحلال کامل شرکت نفت انگلیس ـ ایران به‌عمل آورد، ادعاهای بیجای آن شرکت را رد کند و مستشاران بیگانه را از ایران بیرون راند. حزب تـوده همچنین از دولت خـواست تا پیکارگران راه استقلال ملی‌ایران را از زندانها آزاد وحکومت نظامی‌را لغوکند، دادگاه های اختصاصی (منظور دادگاه نظامی‌است. م.) که افراد میهن‌پرست را محکوم می‌کند، ازمیان ببرد. اما مصدق به‌این‌نامه کمیته مرکزی حزب‌توده‌ایران جوابی نداد.

فشار ناهنجار و بی‌رودرواسی دولت‌های انگلستان و امریکا برایران قهر مردم را علیه سیاست‌امپریالیست‌ها برانگیخت. می‌تینگ‌ها وتظاهرات عظیم توده‌ای‌درپایان ماه‌مه ۱۹۵۱ در سرتاسر کشور برگذارگردید. به‌ویژه در ۲۹ ماه مه هیجدهمین سالروز امضای اسارت‌بار امتیاز سال۱۹۳۳نفت درتهران‌می‌تینگ‌های عظیمی‌تشکیل شد: دراین می‌تینگ وتظاهرات‌که جلو مجلس انجام‌گرفت، بیش از ۸۰ هزار نفرکارگر، پیشه‌ور، مستخدم و دانشجو شرکت داشتند. اینان خواستار انجام فوری وبدون سازش قانون ملی‌شدن‌صنعت نفت بودند. ضمن‌قطعنامه می‌تینگ علیه دخالت‌انگلیسها وامریکائیان درامور داخلی‌ایران

وحتی علیه اختیارات فوق‌العاده کمپانی‌های نفتی امپریالیست‌ها و درقسمتی علیه‌محدودیت فروش محصولات نفتی ایران در چارچوب کشورهای معین، جداً اعتراض شد[1]. اجتماع کنندگان همچنین خواهان لغو حکومت نظامی درخوزستان، آزادی فعالیت‌های احزاب، اتحادیه‌ها و کلیه‌سازمانهای دمکراتیک، ۸ساعت کار روزانه و وضع قانون انتخابات بگونه‌ایکه حقوق دموکراتیک تمام مردم ایران بگونه برابرتأمین شود، بودند. می‌تینگ‌ها وتظاهرات مشابهی درشهرهای دیگرکشور برگذار گردید.

درآغاز ژوئن ۱۹۵۱، نمایندگان هیئت‌مدیرهٔ کمپانی نفت‌انگلیس ـ ایران زیرنظر جکسون معاون هیئت مدیره وارد ایران گردید. جکسون ضمن مذاکره باکمیسیون مختلط نفت‌ایران پیشنهادکردکه‌کمپانی نفت تازه‌ای با شرکت ایران وکمپانیهای نفت‌انگلیس و امریکاتشکیل شود، و درحدود نصف‌درآمد نفت به‌دولت ایران‌تحویل گردد. سفیر امریکا درایران به‌نام گریدی درباره پذیرش این پیشنهاد به‌وسیلهٔ دولت ایران، پافشاری کرد.

اما دولت ایران زیر فشار جنبش نیرومند ضدامپریالیستی مردم در سرتاسر کشور پیشنهاد جکسون را ردکرد. دولت‌ایران تصرف تأسیسات وپالایشگاه شرکت نفت‌انگلیس را آغازکرد. روی ساختمانهای دستگاه اداری شرکت‌سابق نفت درآبادان وجاهای دیگر پرچم ملی‌ایران برافراشته شد.

پس‌از ناکامی‌هیئت جکسون انگلیسها نیروها وناوهای جنگی تازه‌ای به‌خلیج‌فارس فرستادنـد. درعین‌حال انگلستان باپشتیبانی امریکا موضوع‌نزاع میان ایران وشرکت‌نفت را به‌دادگاه بین‌المللی‌لاهه ارجاع‌کرد، دادگاه نامبرده در ژوئیه ۱۹۵۱ قرارعدم‌صلاحیت خود را در رسیدگی به‌دعوای نامبرده صادرکرد، چون یکی ازطرفین دعوا یك شرکت‌بود، نه دولت بریتانیا. دادگاه به ایران توصیه کرد اقدامهائی به‌منظور تغییر وضعیت شرکت نفت‌انگلیس به‌عمل نیاورد. این‌تصمیم دادگاه لاهه به‌سود انگلیس وامریکا تمام می‌شد، چون‌اینها خواهان‌تجدید امرونهی بدون‌کنترل‌کمپانی نفت‌ایران وانگلیس به‌منظور بهره‌کشی ازنفت‌جنوب ایران بودند.

امریکا کوشش می‌کرد دولت ایران را وادار به‌اطاعت قسمت‌اخیرحکم دادگاه‌لاهه بکند، در ۹ ژوئیه گریدی نامهٔ تازه‌ای از سوی رئیس جمهور امریکا، ترومن به‌مصدق تسلیم داشت‌که ضمن آن درانجام توصیه دادگاه بین‌المللی لاهه پافشاری می‌کرد. علاوه براین‌ترومن پیشنهادکردکه دولت ایران نماینده‌شخصی او به‌نام ا.هریمن را برای‌مذاکره دربارهٔ مسئله نفت بپذیرد. از پیش چند ناو جنگی امریکائی ازسنگاپور به‌سواحل ایران

---

۱. ضمن قانون ملی‌شدن نفت‌که به‌تصویب مجلس رسید قید شده بود که دولت ایران‌موظف است محصولات نفتی‌ایران را فقط به‌کشورهای غربی بفروشد.

فرستاده شده بودند.

دخالت امپریالیست‌های امریکائی وتصمیم دادگاه لاهه باعث برگذاری می‌تینگ‌ها وتظاهرات عظیم اعتراضی مردم درتهران گردید. محافل اجتماعی ایران و مطبوعات آشکارا این اعمال را ناقض حقوق بین‌المللی و حاکمیت ایران شناساندند. دولت ایران صلاحیت رسیدگی دادگاه لاهه را دراین‌باره ردکرد. درعین‌حال مصدق ترومن راآگاه کرد که دولت ایران ا. هریمن را برای مذاکره درتهران می‌پذیرد.

افکار عمومی ایران به‌درستی دریافتند که سفرهریمن به‌ایران به‌منظور مجبورکردن دولت برای تسلیم دربرابر خواسته‌های انحصارات نفتی انگلیس وامریکا انجام می‌گیرد. بنابراین هنگام ورود ا. هریمن به‌تهران در۱۵ ژوئیه۱۹۵۱ تظاهرات صدهزارنفری مردم به‌منظور اعتراض علیه سیاست امریکا درایران انجام‌گرفت، این تظاهرات را جمعیت‌ملی پیکار علیه کمپانیهای نفتی امپریالیستی درایران، رهبری می‌کرد. تظاهرکنندگان‌خواهان انجام بی‌چون‌و چرای قانون ملی‌شدن‌صنعت‌نفت، خروج بیدرنگ هریمن ازایران، بیرون رفتن ناوهای‌جنگی امریکائی وانگلیسی ازآبهای‌ایران، آزادی احزاب واتحادیه‌هابودند. به‌دستور رئیس‌شهربانی تهران‌که تابع وزیرکشور دولت مصدق یعنی‌ژنرال زاهدی،بود، پلیس وارتش مسلح دربرابر تظاهرکنندگان ظاهر شدند وبه‌روی آنها آتش‌گشودند. درپی این سرکوبی ددمنشانه، بسیاری از شرکت‌کنندگان‌کشته یازخمی شدند. درتهران‌حکومت نظامی اعلام شد و تقریباً ۲۰ روزنامه پیشرفته توقیف وبازداشت دسته‌جمعی‌آغازگردید. درشهرهای دیگر ایران هم موج سرکوبی شرکت‌کنندگان درجنبش‌ضدامپریالیستی و ضد دموکراتیک ازسوی دولت‌آغاز گردید.

این رویداد قهر مردم را برانگیخت. جمعیت ملی پیکار علیه کمپانیهای نفتی امپریالیستی در ایران وسازمانهای دیگر وبسیاری از چهره‌های برجسته‌سیاسی وروزنامه‌ها این عمل دولت را محکوم شمردند.

درچنین موقعیتی‌که توده‌های مردم دراثر تحریکات امپریالیست‌ها وارتجاع ایران از زور خشم بخود می‌جوشیدند درپایان ژوئیه ـ اوت مذاکرات با ا. هریمن در تهران آغازگردید. هریمن رسماً به‌عنوان میانجی‌برای مذاکرات هیئت‌نمایندگی دولت‌انگلستان زیر رهبری لرد استوکس، (مهردار سلطنتی انگلستان) با دولت ایران، به‌تهران‌آمد اما عملاً او نقش مهمی را درجریان مذاکرات ایفا می‌کرد.

طبق طرح پیشنهادی امپریالیست‌های امریکائی ـ انگلیسی، تأسیسات نفتی جنوب دربرابر پرداخت بها و خسارت، از سوی‌شرکت سابق‌نفت، به‌شرکت ملی نفت‌ایران‌اسماً تحویل می‌گردید. اما اکتشاف، بهره‌برداری، تصفیه و فروش نفت بایستی در اختیار دو

کمپانی جدید امریکائی وانگلیسی قرار می‌گرفت ـ این شرکت جدید شامل دوقسمت به‌نام سازمان عملیاتی وسازمان فروش موسوم بود، دراین سازمان‌ها مانند پیش‌امپریالیست‌های خارجی صاحب‌کار وهمه‌کاره بشمارمی‌آمدند، البته‌نقش امریکائیان دراین سازمان‌فعال‌تر درنظر گرفته شده بود.

درهمان هنگام که هریمن درتهران سرگرم مذاکره بود رئیس‌بانك‌صادرات ـ واردات امریکا به‌نام هامتون‌اعلام داشت‌که ممکنست مبلغ۲۵میلیون دلار به‌دولت ایران‌واگذار کند و مؤسسه فنی امریکائی به نام «لیفاکتورس اینکود پودیقد» پیشنهاد کرد حاضر است ۲۵۰۰ کارشناس امریکائی را برای تعویض پرسنل‌انگلیسی پالایشگاه نفت به‌ایران‌اعزام دارد.

همهٔ این واقعیت‌ها گواه برآن‌بودکه هنگام مذاکره هریمن درایران، امریکاکوشش می‌کرد دوباره ایران را وادارد تا منابع نفتی خود را دراختیار انحصارگران بیگانه قرار دهد. اما دراین مورد امریکائیان تلاش می‌کردندکه تسلط انگلیسها را دراین زمینه‌هرچه بیشتر محدودکنند و تاآنجا که ممکنست انحصارات نفتی امریکا را برمنابع نفت ایران مسلط‌گردانند. وبهمین منظور بودکه امریکائیان‌به‌مصدق وعده وام‌دادند وپیشنهادکردند کارشناسان خود را برای اداره تأسیسات نفت‌جنوب وغیره‌اعزام خواهندداشت.

درموقعیت‌اوج‌جنبش بیهمتای‌ضدامپریالیستی‌مردم، دولت‌مصدق‌پیشنهادامپریالیست‌های انگلیسی ـ امریکائی را که هنکام مذاکرات هریمن‌مطرح شد، نپذیرفت.

انگلیسها با پشتیبانی امریکائیها پس‌ازآنکه دریافتند نمی‌توانندایران‌را از راه‌فشار‌های‌دیپلماتیك واقتصادی، توطئه وتحریك وتهدید نظامی‌ازمیدان درکنند، دراکتبر۱۹۵۱ مسئله را جهت رسیدگی به‌شورای‌امنیت ارجاع‌کردند. اتحادشوروی علیه طرح این‌مسئله درشورای‌امنیت رأی داد وازنظریات دولت‌ایران درباره‌اینکه ملی‌کردن صنعت‌نفت‌ایران یکی ازمسائل داخلی ایران است ونمی‌تواند درصلاحیت رسیدگی‌شورای‌امنیت‌قرارگیرد، پشتیبانی‌کرد. انگلیس وامریکاکوشش داشتند تاازراه مذاکره در شورای امنیت درباره مسئله نفت ایران موضوع اداره صنعت نفت ایران را به‌دست شرکت‌های «بین‌المللی» مطرح‌کنند. اما این بار هم نخست‌وزیر ایران مصدق، این پیشنهاد را به‌عنوان اینکه با منافع‌ملی ایران مغایرت دارد، ردکرد.

دولت انگلستان ازفشارهای خود بر ایران‌نکاست وکوشید این‌کشور را درمحاصره اقتصادی وتنگنای مالی‌قرار دهد. این‌دولت ورودکالاهای‌انگلیسی را به‌ایران تحریم‌کرد.

شرکت نفت انگلیس ـ ایران پالایشگاه نفت آبادان را به‌حال‌تعطیل درآورد، تمام کشتی‌های نفت‌کش ازکناره‌های آبادان بیرون برده شدند، به‌کمپانی‌های نفت‌انگلیسی و

شعبه‌هایش دستور داده شدکه هیچگونه قراردادی را برای حمل‌ونقل نفت‌ایران به‌خارج منعقد نکنند. انگلیس و امریکا خرید نفت ایران را تحریم‌کردند و می‌پنداشتند با اجرای این نقشه‌ها ایران‌را به‌ورشکستگی مالی واقتصادی‌خواهندکشاند.

تحریم نفت‌ایران‌به‌سختی در وضع مالی ـ اقتصادی این‌کشور اثر گذاشت. درزابطه با این جریان دولت ایران در ۱۲ دسامبر ۱۹۵۱ تصمیم‌گرفت که اگر در ظرف ده روز خریداران سابق نفت قصد خود را مبنی‌بر خرید نفت از ایران اعلام‌نکنند، دراینصورت دولت ایران حق خواهد داشت نفت خود را به‌خریداران دیگر به‌فروشد. در جواب این تصمیم، دولت امریکا ازطریق سفیرش‌درتهران، بالحن تهدیدآمیزی به‌دولت ایران‌اخطار کردکه از فروش نفت به‌دولت شوروی وکشورهای دیگرسوسیالیستی خودداری‌کند. ضمناً دولت‌های انگلیس وامریکا، کشورهای سرمایه‌داری دیگر را هم واداشتند تا نفت ایران را نخرند.

تحریم امپریالیستی نفت ایران باعث شد که در نیمه ۱۹۵۱ بهره‌برداری از نفت ایران تقریباً قطع‌شود، درنیمه دوم‌سال ۱۹۵۱، در سال ۱۹۵۲ و۱۹۵۳ تقریباً ۱/۲الی ۱/۳ میلیون تن نفت استخراج گردید درصورتیکه میزان تولید نفت درسال ۱۹۵۰-۳۱ میلیون تن بود.

انحصارهای‌نفتی‌امریکائی‌ازملی‌شدن‌صنعت‌نفت وتحریم‌نفت‌ایران دربازارهای‌جهان وکاهش‌تولیدآن، برای‌استوارکردن مواضع‌نفتی‌خودشان، هم‌ازلحاظ دراختیار گرفتن‌بازار-های‌تولید وهم ازلحاظ فروش نفت‌رقیبان انگلیسی‌شان، فراوان بهره‌بردند. میزان تولید-کمپانی‌های‌نفت امریکائی درکشورهای دیگرخاور نزدیک ومیانه درسالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۳ به‌شدت افزایش یافت. کمپانی‌های امریکائی از راه افزایش تولید وفروش‌نفت دربازارهای جهان، به‌ویژه در رابطه با جنگ‌کره که با این رویداد همزمان بود، سودهای کلانی را به جیب زدند.

انگلیسها به‌موازات اختناق اقتصادی‌ایران به‌خرابکاوی در درون‌کشور پرداختند، به‌تحریکات و ایجاد نابسامانی وآشفتگی در درون‌کشور دست‌زدند وآشکارا درامورداخلی کشور ایران مداخله می‌کردند. روزنامه باختر‌امروز درتاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۵۲ نوشت: «جاسوسان انگلیسی بدون مانع در سرتاسر کشور سفر می‌کنند، ایجاد حوادث خونینی‌را سازمان می‌دهند، طرحهائی را برای کودتای دولتی تهیه می‌بینند، اقلیت را در مجلس تحریك می‌کنند وغیره». ضمن یادداشتی‌که وزارت امورخارجه ایران درآغاز ۱۹۵۲ به سفیر انگلیس داد، گفته شد که کارمندان کنسولگری‌های انگلیس، ضمن فعالیت‌هایشان «ازحدود وظایف معمولی خود پارا فراتر می‌نهند ودر امور داخلی‌ایران دخالت می‌کنند،

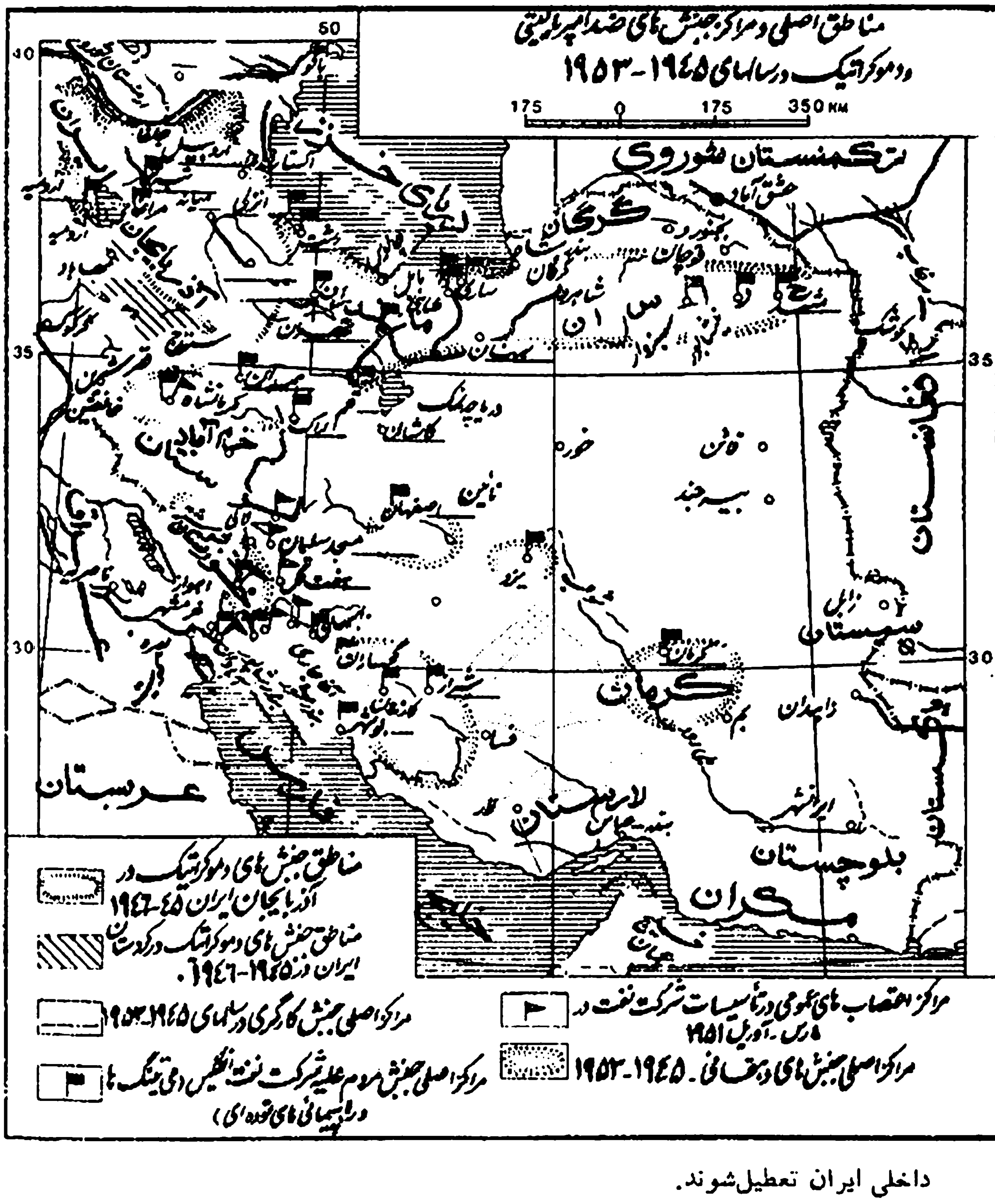
اینگونه استقلال ایران را نقض می‌کنند».

تحریم امپریالیستی نفت ایران وکاهش تولید نفت، درآمد دولت را به‌میزان چشم‌گیری کاهش داد، وضع مالی ـ اقتصادی کشور بدتر شد وبه‌شمارهٔ بیکاران افزوده گردید. گروههای گستردهٔ مردم ایران آشفتگی وخشم شانرانسبت به‌تحریکات وتوطئه‌های امپریالیستها از راه تظاهرات ومی‌تینگ‌های توده‌ای نمایاندند، این تظاهرات درنیمه دوم سال ۱۹۵۱ وآغاز سال ۱۹۵۲ درتهران وشهرهای دیگر ایران به‌وسیله رهبران جنبش ضدامپریالیستی حزب توده ایران برگذار گردیدند، این حزب عملاً از زیرزمین بیرون‌آمده بود، اگرچه رسماً هنوز غیرقانونی بشمار می‌رفت ودولت‌مصدق اجازهٔ فعالیت‌آشکار را به‌آن‌نمی‌داد.

شرکت کنندگان درمی‌تینگ‌ها ودمونستراسیونها، جمعیت پیکارعلیه کمپانی‌های نفتی امپریالیستی‌درایران، خواهان اقدامهای‌تند دربارهٔ اجرای قانون ملی‌کردن نفت،پایداری سرسختانه دربرابر سیاست فشار و زور انگلیسها ـ امریکائیها درایران، انجام بازرگانی خارجی برپایه قراردادهای پایاپای، کیفر متهمان تیراندازی تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱به سوی تظاهر کنندگان میهن‌پرست بودند، شرکت‌کنندگان جنبش‌های ضدامپریالیستی‌همچنین هم‌بستگی خود را با ملت‌های دیگریکه به‌خاطر به‌چنگ آوردن استقلال و آزادی پیکار می‌کنند، اعلام داشتند.

درآغازسال ۱۹۵۲ دومین‌کنگرهٔ جمعیت ملی پیکارعلیه‌کمپانی‌های نفتی امپریالیستی برگزارگردید، ضمن این‌کنگره، جمعیت، به«جمعیت ملی پیکار علیه امپریالیسم» تغییر نام داد. در همین کنگره اعلام شدکه مسئله جنبش‌ملی، پیکار علیه سیاست کلیه دولت‌های امپریالیستی درایران خواهد بود.

دولت مصدق با همکاری جنبش‌های توده‌ای، یك رشته اقدامهائی را به منظور محدودکردن فعالیت‌های امپریالیسم انگلستان درایران آغازکرد. در اوت ۱۹۵۱ دولت ایران خواست تا ژنرال کنسول انگلیس در خوزستان که آشکارا در امور داخلی ایران دخالت‌کرده‌است، ازایران بیرون‌رود. درسپتامبر ۱۹۵۱ دولت مصدق حق‌عملیات ارزی «بانك انگلیسی ایران وخاورمیانه» راکه جانشین بانك شاهنشاهی ایران شده بود، سلب کرد واین‌کار را درانحصار بانك ملی‌ایران واگذاشت. مصدق دستور دادکه حساب‌جاری کلیه مؤسسات ایرانی دربانك‌انگلیس بسته‌شود وعملاً فعالیت‌های بانك نامبرده درایران متوقف‌گردید. در ژانویه ۱۹۵۲ «بانك‌انگلیسی ایران وخاورمیانه» در ایران بسته شد. دراکتبر ۱۹۵۱ بنا به‌تقاضای دولت‌مصدق ۳۰۰ کارشناس انگلیسی پالایشگاه نفت‌آبادان وخوزستان ازکار اخراج شدند وقرار شد ایران را ترك گویند. در ژانویه ۱۹۵۲ دولت ایران تقاضاکرد کلیه کنسولگری‌های انگلیس در سرتاسر ایران به‌انگیزهٔ دخالت در امور




داخلی ایران تعطیل‌شوند.

درفوریه ۱۹۵۲ نمایندگان به‌اصطلاح بانک بین‌المللی توسعه وترمیم زیرنظرگادنر وارد ایران شدند، کمپانی‌های نفتی انگلیسی وامریکائی تلاش می‌کردند تا از طریق‌این بانک حق‌بهره‌برداری ازمنابع نفت‌جنوب ایران را به‌دست‌آوردند. اما هیئت گادنرموفقیتی

دراین‌باره به‌دست نیاورد.

## عقیم‌شدن تلاش به‌منظور برکناری مصدق‌در ژوئیه ۱۹۵۲

مصدق‌ازموافقت باکمپانیهای نفتی‌انگلیس وامریکا دربارهٔ مسئله نفت روی‌برتافت، کلیه کوشش‌های این‌کمپانی‌ها برای به‌دست گرفتن‌دوبارهٔ صنعت‌نفت جنوب باناکامی‌روبرو شد. در ارتباط با این اوضاع درنیمه سال۱۹۵۲ امپریالیست‌ها وگروههای مرتجع‌ایرانی وابسته به‌آنها، تلاش‌کردند تامصدق را از نخست‌وزیری برکنارکنند. مصدق برای‌پایدار کردن‌موقعیتش در۱۳ژوئیه ۱۹۵۲ لایحه‌ای‌را به‌مجلس تسلیم‌کردکه به‌موجب‌آن‌واگذاری اختیارات تام به‌مدت ۶ ماه را ازمجلس تقاضا کرد؛ ضمناً اعلام داشت‌که وزارت‌جنگ‌را خودش اداره خواهدکرد. اما دراثر مخالفت‌نیروهای ارتجاعی مصدق نتوانست‌کنترل بر ارتش‌را به‌دست‌گیرد وناگزیر استعفا داد.

در۱۸ ژوئیه دوباره‌احمدقوام به‌سمت نخست‌وزیری‌گماشته شد وبیدرنگ سرکوبی جنبش توده‌ها را آغازکرد. ساعات منع عبور ومرور اعلام شد و یکانهای ارتش، پلیس‌و ژاندارمری درخیابانها مستقر شدند تا می‌تینگ‌ها وتظاهرات مردم را سرکوب‌کنند. قوام باسفیر امریکا درایران به‌نام هندرسن مشورت می‌کرد.

گماشته شدن قوام مرتجع به نخست‌وزیری و فعالیت‌های تحریك‌آمیزش، اعتراض جوشان وپرخروش افکار عمومی و توده‌های گستردهٔ ایران را برانگیخت. همزمان در تهران، آبادان وشهرهای دیگرایران تظاهرات ومی‌تینگ‌های توده‌ای عظیمی‌علیه قوام‌و امپریالیست‌های خارجی آغازگردید. روز۲۱ ژوئیه درتهران‌کلیه مردم دست به‌اعتصاب عمومی‌زدند. تمام‌مغازه‌ها، مؤسسات، بنگاهها وبازارتعطیل شدند. درمیدانهای بهارستان، توپخانه وقسمت‌های دیگرشهرمی‌تینگ‌های‌عظیمی‌برگذارشد، شرکت‌کنندگان درتظاهرات خواهان‌استعفای بیدرنگ‌قوام‌بودند. قوام‌کوشید تا تظاهرات‌را با زورنیروهای‌مسلح‌درهم شکند. به‌فرمان او دربرابر تظاهرات‌کنندگان، یکانهای‌تانك، زره‌پوش، پیاده‌نظام مکانیزه، سواره‌نظام ظاهر شدند، اینان به‌روی مردم آتش‌گشودند. اعتراض توده‌ها علیه این‌دست‌نشانده امپریالیست‌های امریکائی آن‌اندازه قاطع و جوشان بود که قوام حتی‌موفق نشد، کابینه وزیرانش را تشکیل دهد. سرانجام درشب ۲۱ ژوئیه ناچارشد استعفا دهد. وپس‌از آن به‌بغداد گریخت.

روز بعد یعنی ۲۲ ژوئیه دوباره مصدق به‌سمت نخست‌وزیری برگزیده شد، وضمناً اداره امور وزارت دفاع‌ملی را هم به‌عهده‌گرفت. اینگونه مصدق مستقیماً به‌اداره امور

وزارت جنگ پرداخت. در ۳ اوت ۱۹۵۲ مجلس قانون واگذاری اختیارات فوق‌العاده به‌مصدق را به‌مدت ۶ماه تصویب کرد.

پس از خنثی شدن توطئه‌های امپریالیست‌ها ومرتجعان ایرانی درماه ژوئیه، مصدق به‌پاکسازی افسران‌ارتش وپلیس پرداخت، تقریباً ۲۰۰ تن از افسرانی‌که به‌امپریالیست‌ها ومرتجعان وابسته بودند بازنشسته شدند وجای آنها را افسران وفادار به‌مصدق گرفتند. این‌افسران بازنشسته‌گروه نیرومندی را درصف دشمنان‌مصدق‌تشکیل‌دادند. ژنرال‌زاهدی که وابسته به‌مرتجعان ایران و امپریالیست‌های امریکائی بود و در اوائل نخست‌وزیری مصدق سمت وزارت‌کشور را به‌عهده داشت و پس از تیرباران تظاهرات ضد امپریالیستی مردم در۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ ناچارکنار رفته‌بود، رهبری این‌گروه را به‌دست‌گرفت. زاهدی ظاهراً ازفعالیت‌های سیاسی دست‌برداشت، وبه‌کارسازمان‌دادن به‌اصطلاح باشگاه افسران بازنشسته‌که‌کانون تهیه نقشه‌های‌حمله مرتجعان علیه‌دولت مصدق بود، پرداخت.

دراکتبر ۱۹۵۲یك توطئه ضددولتی کشف‌گردید، بگونه‌ایکه وزیر امورخارجه‌ایران حسین فاطمی اعلام داشت این‌توطئه را «یك سفارت خارجی» (منظورش سفیر انگلستان بود) سازمان‌داده بود. زاهدی دراین توطئه دست‌داشت. اما این‌بار او را زیر پیگردقرار ندادند، همانگونه‌آزاد ماند وبه‌سازمان‌دادن توطئه‌های ارتجاعی دیگر مشغول شد. پیکار به‌خاطر به‌دست‌گرفتن نیروی ارتش تا سال ۱۹۵۳ ادامه یافت. درماه مه این‌سال بنا به تقاضای مصدق، مجلس‌تصمیم‌گرفت مسئولیت ادارهٔ ارتش رادرچارچوب وزارت دفاع‌ملی به‌عهده مصدق بگذارند. مسئله سر این بودکه فرماندهی‌کل نیروها ازشاه به‌مصدق‌انتقال یابد. تلاش مصدق برای به‌دست‌گرفتن نیروی ارتش به‌ویژه برای این منظور بودکه‌ارتش زیر نظر مستشاران امریکائی می‌توانست به‌عنوان وسیله‌ای به‌دست نیروهای ارتجاعی، علیه او به‌کار رود.

## قطع روابط سیاسی با انگلستان

دراین میان جنبش توده‌ها علیه امپریالیست‌ها گسترش می‌یافت. درجواب‌تحریکات و توطئه‌های جاسوسان انگلیسی، میهن‌پرستان ایران خواهان قطع روابط دیپلماتیك با انگلستان، بیرون‌کردن مستشاران‌امریکائی ازایران، قطع‌مذاکرات‌نفت باامپریالیست‌های امریکائی وانگلیسی، انجام‌تصمیمهای قاطع علیه‌جاسوسان امپریالیست‌ها درکشوربودند.

مصدق‌زیرنفوذ نیروهای میهن‌پرست وحتی‌دراثر دشمنی‌آشکار وسیاست تحریك‌آمیز دولت انگلستان نسبت به‌دولت او، دراکتبر۱۹۵۲ قطع روابط سیاسی را بادولت‌انگلستان

اعلام داشت و پس از آن کلیه نمایندگان انگلیسی را از ایران بیرون کرد. در پایان ۱۹۵۲ بنا به اصرار جناح چپ جبهه ملی مجلس سنا منحل گردید.

رویدادهای ایران نه تنها در این کشور بلکه در کشورهای دیگر خاور نزدیک و میانه دارای اهمیت فراوانی بود. این رویدادها نشانه اوج گیری پیکارهای ضدامپریالیستی در این منطقه ازجهان بشمار می‌رفت. ضمن پایان مارس ۱۹۵۱ در پارلمان عراق مسئله ملی کردن نفت آن کشور که به‌وسیله کمپانی‌های خارجی اداره می‌شد، مطرح گردید. در آغاز ژوئن ۱۹۵۱ تظاهرات ضدامپریالیستی درجزایر بحرین آغاز گردید، مردم این منطقه هم خواهان ملی کردن صنعت نفت‌شان که به‌دست امریکائیها اداره می‌شد، بودند. ضمناً خواستار بیرون کردن شیخ بحرین و مستشاران انگلیسی ازبحرین بودند. در ژوئیه ۱۹۵۱ خواسته ملی کردن بنگاههای فرانسوی، امریکائی وشرکت‌های خارجی دیگر لبنان در روزنامه‌های آنکشور مطرح گردید. در تابستان همان سال مردم مصر خواهان ملی کردن شرکت نفت انگلیسی ـ مصری، بنگاه‌های حمل ونقل وغیرهٔ خارجی شدند. اوج گیری جنبش ضد ـ امپریالیستی دراین کشور سرانجام به‌الغای پیمان انگلیس ـ مصر سال ۱۹۳۶ وسپس به سرنگونی رژیم ارتجاعی سلطنتی وسرانجام به‌بیرون راندن انگلیس‌ها ازمنطقه‌کانال‌سوئز گرائید. پرچم پیکارهای آزادی ملی‌درکشورهای‌خاور نزدیک ومیانه هرچه‌بلندتر برافراشته شد.

دسائس وتحریکات امپریالیست‌ها نتوانستند ازجنبش‌های روزافزون آزاد ملی مردم این کشورها که ازپیکار ملی کردن تأسیسات نفتی کمپانی انگلیسی درایران الهام گرفته بودند، جلوگیرند.

درچنین شرایطی ضمن پایان ۱۹۵۲ امپریالیست امریکائی نقش اصلی توطئه علیه ایران را به‌دست گرفتند، واینان برآن شدند بازور مصدق را ازمسند قدرت سرنگون کنند. بنابراین به‌موازات ایجاد فشارهای مالی واقتصادی نسبت به‌دولت ایران، طرح کودتائی را علیه این‌دولت سازمان دادند. گروههای ارتجاعی ایران زیر رهبری اداره اطلاعات مرکزی امریکا، ازناپایداری‌سیاست داخلی وخارجی دولت‌مصدق‌بهره‌بردند، وبه‌سازمان‌ـ دادن توطئه‌ای به‌منظور سرنگون کردن دولت‌قانونی مصدق دست‌یازیدند.

امپریالیست‌های امریکائی وانگلیسی، ضمن وابستگی به‌گروههای ارتجاعی مالک‌ـ بورژوا و نظامیان بلندپایه مرتجع، متحداً وارد عمل شدند و دولت قانونی مصدق را برانداختند.

# ۲۸

# کودتای دولتی سال ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) و تسلیم نفت ایران به کنسرسیوم بین‌المللی

## سیاست خارجی و داخلی مصدق

مصدق ضمن پیکار به خاطر منافع ملی ایران، با جنبش دموکراتیك توده‌های مردم هم‌آهنگی نشان نداد. دولت مصدق در عین حال که علیه امپریالیسم انگلیس ـ امریکا پیکار می‌کرد، خود را بـه کشورهـای سوسیالیستی نزدیك نکرد وکوشش داشت موازنه کجدار ومریزی را بین اینان ودولت‌های امپریالیستی برقرارکند. این چگونگی ناپیگری سیاست او را مشخص می‌کند.

در رابطه با ایالات متحده امریکا وگسترش‌خواهی امپریالیستی این‌کشور درایران دولت مصدق تا اندازه‌ای به‌سازش‌گرایش داشت. مصدق به‌دریافت وام یا کمکهای مالی امریکا گرایش‌نشان داد تا از این راه دشواریهای مالی ـ اقتصادی ایران را بهبودبخشد. در زمان مصدق فعالیت دستگاه دولتی امریکا به‌منظور اجرای به‌اصطلاح برنامه اصل۴ ترومن، بـه‌میزان چشم‌گیری گسترش می‌یافت. فعالیت میسیون‌هـای نظامی امریکا در ارتش و ژاندارمری ادامه داشت و حتی بشماره مستشاران نظامی امریکا افزوده شد. با همه اینها در آغاز سال۱۹۵۲ دولت‌مصدق ازپیوستن به‌بلوك ضد شوروی در خاورمیانه

که دولت امریکا آن‌را سرهم‌بندی کرده بود، روی برتافت. در ارتباط با این‌جریان‌امریکا از رساندن ساز وبرگ نظامی به‌ایران خودداری کرد و اعلام داشت که فعالیت میسیون نظامی امریکا در ایران قطع خواهد شد. اما درآوریل۱۹۵۲ میان مصدق و سفیر امریکا در ایران، هندرسن نامه‌هائی رد وبدل شد. ضمن این نامه‌ها دولت مصدق یادآور گردید که ایران در مناسبات شرق وغرب موضع‌بیطرفانه‌ای را خواهدگرفت و به‌امریکا اطمینان داد که‌کمك نظامی امریکا فقط به منظور دفاع در برابر هر حمله‌ای‌که به‌او بشود، از هر کجا که مبدأ آن باشد، به کار خواهد رفت. پس از این‌نامه تحویل ساز وبرگ و اسلحهٔ امریکا به‌ایران از سر گرفته شد و فعالیت میسیون نظامی امریکا تجدیدگردید.

تحریم نفت ایران، تقریباً قطع کامل تولید نفت و درآمد حاصله از آنرا به‌دنبال داشت. فشار مالی ـ اقتصادی امپریالیست‌های انگلیسی و امریکائی، وضع اقتصاد ایران را به‌وخامت کشاند و دولت مصدق را به دشواریهای روزافزونی گرفتار کرد. در جریان سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۴، کسر بودجه جاری دولت ایران ۶ برابر شد. جمع‌کسر بودجه ایران ضمن این سه سال محاصره (۱۹۵۱-۱۹۵۴) ۱۲/۸ میلیارد ریال بود در صورتیکه درآمد دولت در این مدت سالیانه فقط به۹ میلیارد ریال می‌رسید.

در این دوره عدم تعادل بازرگانی خارجی، به زیان ایران کاملاً چشم‌گیر بود، بسال ۱۹۵۱/۵۲ میزان صادرات ایران که ۴/۳ میلیارد ریال بود، ۲/۷ میلیارد کسری موازنه وارداتی داشت و بسال ۱۹۵۳/۵۴ در برابر صادرات ۸/۴ میلیاردی ایران ـ ۷/۴ میلیارد بیشتر ازخارج کالا وارد ایران شد. ضمناً قسمت عمدهٔ‌کسری موازنه واردات و صادرات بازرگانی خارجی ایران در نتیجه تجارت این کشور با امریکا، آلمان غربی، انگلستان و ژاپن پدید آمده بود.

وخامت اوضاع مالی ـ اقتصادی باعث بالارفتن‌قیمت‌ها و پائین آمدن سطح‌زندگی توده‌های مردم ایران گردید. شاخص قیمت‌ها در تهران از ۵۹۰ در سال ۱۹۵۰/۵۱ ـ به ۸۵۷ در سال ۱۹۵۳/۵۴ رسید. (این‌شاخص در سال ۱۹۳۶/۳۷ برمعیار ۱۰۰ بود).

دولت مصدق به‌منظور بیرون رفتن از بن‌بست مالی ـ اقتصادی، در اکتبر ۱۹۵۱ برآن شد ۱۵٪ از ارقام هزینه بودجه دولت بکاهد، ضمناً اقدامهائی برای صرفه‌جوئی در ادارات دولتی انجام داد. تصمیم‌گرفته شداتومبیل‌های دولتی به‌فروش برسد، از اماکنی که ادارات دولتی اشغال کرده بودند کاسته شد. مأموران دولت را کمتر به مأموریت می‌فرستادند. در عین حال دولت به افزایش مالیات‌های غیر مستقیم اقدام کرد: ۳۰٪ به مالیات تنباکو افزوده شد، بیش از ۵۰٪ بـه عوارض‌گمرکی اتومبیلهای وارده از خارج اضافه گردید. دولت همچنین در ۴ نوبت، هربار به مبلغ ۵۰۰ میلیون ریال به‌انتشار

برگه‌های قرضه ملی اقدام کرد.

دولت مصدق با این اقدامهای ناچیز نتوانست اوضاع مالی ـ اقتصادی کشور را جداً بهبود بخشد، این دولت از کلیهٔ امکاناتش به‌منظور بسیج منابع داخلی کشور بهره‌نبرد، هیچگونه اقدامی به‌منظور افزایش مالیات طبقات مرفه انجام نداد، چون اخذ مالیات‌های هنگفت از این طبقه می‌توانست کشور را از بحران مالی نجات دهد. مصدق برای بهره‌برداری از منابع ملی که در اختیار داشت، مثلاً ذخیره نفت اقدامی نکرد. از فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی خودداری کرد، در صورتیکه اگر به چنین کاری دست می‌زد بیگمان دشواری‌های مالی دولت تا اندازه‌ای کاهش می‌یافت وامکان داشت اثر تحریم نفت از سوی امپریالیست‌ها منتفی شود.

دولت مصدق عملاً هیچ گونه تصمیمی درباره مسئله اساسی زندگی اجتماعی ـ اقتصادی ایران نگرفت ـ این مسئله همانا رسیدگی به‌وضع کشاورزی کشور و روستائیان بود، او اقدامی برای از میان بردن شرایط فئودالی در روستاها انجام نداد، آخر همین فئودالها بودند که درکنار قیود اسارت‌بار امپریالیست‌ها بزرگترین سد راه پیشرفت کشور بودند. زیرفشار جنبش گسترده مردم برای اجرای قانون ملی کردن نفت (۱۹۵۰-۱۹۵۳)، جنبش ضد فئودالی دهقانی زیر رهبری «جمعیت کمك به دهقانان»، دولت مصدق دراکتبر ۱۹۵۲ تصمیم گرفت که ۳۰٪ به سهمیهٔ معمولی محصول دهقانان به‌حساب مالك افزوده گردد و هنگام تقسیم محصول ۱۰٪ هم برای آباد کردن روستا در اختیار مالك گذاشته شود و ضمناً دهقانان از قسمتی از پرداخت اضافی جنسی (عوارض) به‌مالك معاف شدند. اما حتی این تصمیم بی‌اهمیت هم در مورد دهقانان به مرحله اجرا در نیامد. در برابر جنبش‌های جسته گریختهٔ دهقانان، دولت به‌زور پناه می‌جست. حتی در چند مورد برای سرکوبی این جنبش‌ها به‌فرستادن نیروهای سرکوب‌گر سرباز و ژاندارم اقدام کرد و اینان هم به‌روی اجتماع دهقانان آتش گشودند.

طبقه‌کارگر ایران نقش پیش‌تاز را در جنبش‌های ضد امپریالیستی به‌خاطر ملی‌کردن صنایع نفت بازی می‌کرد و یکی از نیروهای اصلی‌ای بود که مصدق را به‌قدرت رساند. مصدق کوشش می‌کرد تا جنبش‌های کارگری را سرکوب کند و در عین حال ناگزیر شد گذشت‌هائی را نسبت به‌این طبقه روا دارد. کارگران ایران به‌موازات شرکت فعالشان در جنبش‌های ضد امپریالیستی، برای بهبودی وضعشان پیکار می‌کردند. به‌سال ۱۹۵۱ تقریباً ۲۰ اعتصاب کارگری در مؤسسات گوناگون رویداد. درنخستین نیمه سال ۱۹۵۲ کارگران راه‌آهن تهران، بافندگان اصفهان، تبریز، کاشان، قم، چالوس، چرمسازی همدان، معدنچیان زیرآب اعتصاب کردند. کارگران اعتصابی خواهان افزایش کارمزد، بازگشت اخراج-

شدگان به کار، آزادی کارگـران بازداشت شده بودند. با وجود واکنش سخت دولت، کارگران تهران، آبادان، اصفهان، تبریز و مراکز صنعتی دیگر به‌سال ۱۹۵۲ میتینگ و تظاهرات اول ماه مه را برگذار کردند، ضمن این تظاهرات، خواسته‌های اقتصادی وسیاسی خود را اعلام داشتند.

هنگام تظاهرات ژوئیه ۱۹۵۲ علیه قوام، کارگران‌ایران به‌ویژه فعالانه واردعمل شدند. میتینگ‌ها، تظاهرات، اعتصابهای آنها گویای‌سرشت سیاسی و ضدامپریالیستی‌شان بـود.

در پائیز ۱۹۵۲ جنبش اعتصابی کارگران دامنه گسترده‌ای به‌خودگرفت. ضمن‌اوت و سپتامبر در تهران، اصفهان، تبریز، چالوس و شهرهای دیگرکارگران دست به‌اعتصاب زدند. در اکتبر ۱۹۵۲، کارگران راه‌آهن و معلمان آبادان اعتصاب‌کردند.

بورژواهای ایران‌که دولت مصدق نماینده و حافظ منافع آنها بود از افزایش‌دامنه جنبش‌های کارگری به‌هراس افتادند وسعی می‌کردند تا آنرا محدودکنند. برای این منظور در بهار ۱۹۵۲ در منطقه تهران عملاً حکومت نظامی برقرار شد. در آوریل همان سال رئیس شهربانی‌کل فرمان داد که در تمام شهرهای ایران شعبه‌هـای فدراسیون جوانان دموکرات را ببندند و چهره‌های «مشکوك» را بازداشت کنند.

دولت‌علیه‌کارگران اعتصابی زور به‌کاربرد. درآوریل۱۹۵۲، پلیس وارتش‌ساختمان اتحادیه رانندگان، کارگران ساختمانی، کارگران کارگاههای مکانیکی‌وغیره را درتهران اشغال کرد. اعضای کمیته اتحادیه‌هـای راه‌آهن بازداشت شدند. در پـائیز ۱۹۵۲ فشار نیروهای دولتی علیه اعتصاب‌کنندگان افزایش یافت. در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۲ مصدق براساس اختیارات فوق‌العاده‌ایکه مجلس در۳اوت۱۹۵۲ به‌اوداده‌بودقانون «حفظ امنیت‌اجتماعی» را صادر وبه‌مرحلهٔ اجرا درآورد، به‌موجب این قانون‌انجام هرگونه میتینگ، دمونستر-اسیون و اعتصاب ممنوع شد. اما با وجود صدور چنین مقرراتـی، اعتصاب کارگران در پایان سال ۱۹۵۲ و سال ۱۹۵۳ ـ ادامه یافت. در ۱۱ ژانـویه ۱۹۵۳ سه هزار تن از کارگران کارگاههای‌کفاشی تهران دست به‌اعتصاب زدند. ضمن ۳۱ ژانویه ـ اول فوریه بافندگان تبریز و تهران اعتصاب‌کـردند، اینان خواهان بازگشت کارگران اخراجی به کار بودند. در فوریه ـ اوت کارگـران کارخانه سیمان، کفاشی‌هـا، دخانیات، کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران، بافندگان‌تهران، تبریز، اصفهان، یزد،کرمان، شاهی، نفت‌گران آبادان، آغاجاری و غیره اعتصاب‌کردند. کارگران خواهان انجام قانون‌کار، عدم‌دخالت کارفرمایان درکاراتحادیه‌ها، لغو قانون «حفظ‌امنیت اجتماعی» بودند. ضمن این‌اعتصابها بارها میان پلیس واعتصاب‌کنندگان برخورد رویداد، بسیاری ازکارگران بازداشت وحتی

چند تن هم کشته و زخمی شدند.

زیر فشار جنبش کارگری، دولت مصدق در ژانویه ۱۹۵۳ قانون جدیدی مبنی بر انجام بیمه‌های اجتماعی وضع‌کرد، که به‌موجب آن، پرداخت مقرری روزهای بیکاری به‌کارگران، پرداخت مستمری به‌معلولین حادثه از کار، بیماران وپیران و غیره پیش‌بینی می‌شد. اما این قانون هم از سوی کار فرمایان اجرا نشد و همین مسئله باعث اعتصاب کارگران گردید.

## انشعاب در جبهه ملی

جبههٔ ملی، حزب یك پارچه و پایدار وابسته به‌بورژوازی ملی ایران نبود، بلکه از پیوستگی گروههای سیاسی‌ایکه به‌منظور ملی کردن صنایع نفت به‌پیکار برخاسته بودند تشکیل شد، این گروهها هر یك بازتاباننده منافع ویژه قشرهای گوناگون بورژوازی و نیروهای اجتماعی وابسته به آنها بودند. مهمترین‌گروهی که به جبهه ملی پیوست حزب سیاسی «ایران»، منعکس کننده منافع بورژوازی ملی متوسط بود. یکی از برجسته‌ترین رهبران این حزب اللهیار صالح بودکـه درکالج امریکائی تهران درس خوانده و به سال ۱۹۵۳ در زمان مصدق به‌عنوان سفیر ایران در امریکا برگـزیده شد. سرشت ویژه حزب ایران مانند همه‌گروههای وابسته به بورژوازی ملی دو دلی و ناپایداری بود. در دورهٔ اوج‌گیری جنبش دموکراتیك ضمن سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۶، حزب ایران خود را به حزب توده نزدیك‌کرد. پس از شکست جنبش دموکراتیك در پایان ۱۹۴۶، از جنبش‌کنار کشید و به‌سوی ایالات متحده امریکا گرایش یافت. در دورهٔ پیکار ملی‌کردن نفت حزب «ایران» به‌جبهه ملی پیوست و از مصدق پشتیبانی‌کرد.

یکی‌دیگر از‌گروههای متحد جبهه ملی «حزب آزادی» بودکه‌کم وبیش‌منافع‌دستجات دست‌راستی بورژوازی ایران را منعکس می‌کرد ورهبری این حزب را حائری‌زاده به‌عهده داشت؛ به‌اصطلاح «حزب زحمتکشان» هم زیررهبری مظفر بقائی که به‌داشتن پندارهای ضدکمونیستی دوآتشه شهرت داشت، و منعکس‌کننده ناسیونالیسم بورژوازی بود به‌جبهه ملی پیوست، بقائی کوشش می‌کرد کارگـران و قشرهای زحمتکش را از راه تبلیغ برنامه حزبش‌که رفورم اجتماعی بود، به‌سوی خود بکشاند؛ حزب «نیروی سوم»، دسته‌کوچکی باپندار رفورمیستی و یکی از اعضای سابق ـ حزب توده ایران به‌نام خلیل ملکی مرتد آن را سازمان داده بود، این حزب هم خود را بـه جبهه ملی چسباند؛ گروه وابسته به شخصیت روحانی نامدار، آیت‌الله کاشانی هم جزو جبهه ملی‌شد، رهبر این‌گروه بداشتن

پندارهای انگلیسی‌خواهی‌شهرت داشت، در آغاز جنگ جهانی دوم خود را از هواخواهان فاشیست‌ها شناساند، به‌وسیله مأموران انگلیسی بازداشت شد، و بعداً تغییر جهت داد و به‌امریکائیان گرائید؛ ناسیونالیست بورژوا، حسین مکی؛ گروه خسرو قشقائی که بیشتر به‌انگیزهٔ دشمنی‌اش با دربارشاه به‌مصدق پیوست؛ اینها همه‌خود را به‌جبهه ملی وابستند. اینگونه در جبهه ملی وپیرامون مصدق، گروههای گوناگونی که از لحاظ مواضع‌طبقاتی و سیاسی با هم تفاوت فراوان داشتند، گردآمدند و در دورهٔ اوج جنبش توده‌ای ضد-امپریالیستی، متحداً به‌سود جنبش وارد پیکار گردیدند.

جناح راست جبهه ملی (کاشانی، بقائی، حائری‌زاده، مکی)، منافع آن قسمتی‌از روحانیان، مالکان‌وبورژوازی بزرگ را منعکس‌می‌کردندکه روحیه‌ای مخالف باانگلیسها داشتند و در عین حال دارای پندار ضد دموکراتیك و ضدکمونیستی بودند. این جناح با امپریالیست‌های امریکائی وابسته بود و کوشش داشت مسئله نفت طبق تمایلات امریکا حل شود. افزایش روز افزون فعالیت قشرهای دموکراتیك مردم، رشد جنبش‌های‌اعتصابی و دهقانی، جناح راست جبهه ملی را به‌هراس انداخت. قشری از روحانیان که در رأس آنها کاشانی قرار داشت تظاهـر آشکار مصدق را به‌محدود کردن حقوق سلطنت دودمان پهلوی با دیده ناخشنودی و تردید می‌نگریست. چشم‌پوشی مصدق از انجام مذاکره با امپریالیست‌های امریکائی سرآغاز مقاومت روز افزون و گرایش عناصری از جبهه ملی در مجلس به‌سوی امریکا گردید. در سالهای ۱۹۵۲-۱۹۵۳ کاشانی در رأس این‌گروه‌به فعالیت پرداخت، پس‌از قطع روابط سیاسی با انگلستان و انحلال مجلس سنا، جناح‌راست جبهه ملی آشکارا از مصدق برید و به‌اردوگاه مرتجعان پیوست.

در مجلس ۱۷ که شمارهٔ نمایندگان گـروههای دست راستی قدیمی آن بارها بیشتر از نمایندگان بورژوازی ملی بـود، مصدق در پایان ۱۹۵۲ و آغاز ۱۹۵۳ با مقاومت شدید این‌گروهها مواجه شد. در این مجلس مذاکره دربارهٔ تجدید قانون انتخابات‌مجلس که افزایش شمارهٔ نمایندگان آن از ۱۳۶ تن به‌۱۷۲ تن پیش‌بینی می‌شد وهمچنین دربارهٔ تمدید دوره اختیارات فوق‌العاده مصدق، جریان داشت.

نمایندگان دولت امریکا دربهره‌برداری از اختلاف نظر اعضای‌جبهه ملی درمجلس کوتاهی نکردند وبرای‌ژرف‌تر کردن این‌انشعاب‌سخت‌کوشیدند. امپریالیست‌ها ومرتجعان تحریکات گوناگونی را به‌منظور ایجاد شکاف بیشتر میان مصدق وحزب توده و حتی در داخل جبهه ملی آغازکردند. بگونه‌ایکه روزنامه فرانسوی «تریبون دناسیون» در تاریخ ۷ اوت ۱۹۵۳ اطلاع داد، در ماه مه ۱۹۵۳ سفیر امریکا در ایران هندرسن بیشتراوقات با شخصیت‌هـای سیاسی مخالف مصدق از قبیل کاشانـی، بقائی، رهبر اقلیت در مجلس

حائری‌زاده و قنات‌آبادی ملاقات می‌کرد. اینها همه نشانهٔ آن‌بودکه متحدان سابق‌مصدق کاشانی، بقائی، حائری‌زاده، حسین مکی‌که جزوجبهه ملی بودند در نیمه اول سال۱۹۵۳ به صف مخالفان این جبهه پیوستند. و اینگونه جبهه ملی تجزیه شد.

در نیمه سال ۱۹۵۳ مصدق نتوانست در مجلس اکثریت را به‌دست آورد، بیشتر نمایندگان علیه سیاست مصدق فعالیت می‌کردند و به امپریالیسم گرایش یافتند.

## آماده شدن برای انجام یك کودتای دولتی

دولت مصدق، هیچ‌گـونه اقدامی برای پیش‌گیری از توطئه‌های امپریالیست‌ها و مرتجعان انجام نداد. این‌وضع شرایط‌مساعدی را برای استوار شدن موضع‌عناصرارتجاعی پدید آورد و عملاً نیروهای امپریالیستی وارتجاع را به‌فعالیت به‌منظور انجام‌توطئه‌های ویرانگرانه تشویق کرد.

در پایان ۱۹۵۲ ـ آغاز ۱۹۵۳ امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی به‌فشارهای خود به‌مصدق به‌منظور سرمایه‌گذاری در صنایع نفت ایران، بابهره‌برداری ازدشواریهای مالی ـ اقتصادی کشور، ادامه دادند. اینگونه در فـوریه ۱۹۵۳ یك پیشنهاد مشترك انگلیس ـ امریکا به دولت مصدق عرضه شد که ضمن آن قیدگردید، اگر مصدق موافقت کند، ایالات متحده امریکا نفت ایران را به‌مبلغ ۱۳۵ میلیون دلار خواهد خرید وعلاوه براین وامی به‌مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار به‌ایران خواهد داد. ضمناً تقاضاهای مکرر مصدق از امریکا درباره کمك آن دولت به‌ایران، رد شد.

اما خط اصلی سیاست امریکا و انگلستان در رابطه با دولت مصدق به‌سال۱۹۵۳ سرنگون کردن او به‌وسیله یك کودتای نظامی دولتی بود. در رابطه با همین نقشه بود که امریکائیان و انگلیسها تبلیغات شدیدی را مبنی برهشدار از افزایش تهدید کمونیسم در ایران و ضرورت نگاهداری تاج وتخت سلطنت در برابرکمونیست‌ها آغازکردند.

از آنجاکه این‌تبلیغات در میان مردمی‌که روحیهٔ ضد امپریالیستی داشتند مؤثرواقع نشد، بیگمان نتوانستند نیروئی برای انجام کودتا از میان مردم دست وپا کنند، بنابراین تصمیم‌گرفتند از یکانهای نظامی‌ای‌که در میان آنها مستشاران ومربیان امریکائی‌بودند، بهره‌ببرند. ژنرال زاهدی مستقیماً نقش سازماندهی و آماده کـردن این نیروها را برای انجام‌کودتابه‌عهده‌گرفت، نامبرده برای اجرای این‌منظورهم با امریکائیان‌وهم‌باگروههای ارتجاعی ایران در تماس بود.

در ۲۸ فوریه ۱۹۵۳ در نتیجه موافقت دسته‌هـای ارتجاعی نظامیان، زیر رهبری

ژنرال زاهدی، حرکتی به‌منظور کشتن مصدق انجام گرفت؛ اما این توطئه نافرجام ماند. دولت، زاهدی وتنی چند از همدستانش را بازداشت کرد، اما دیری نپائید همه آزادشدند. در آوریل ۱۹۵۳ مصدق ضمن نطق رادیوئیش خطاب به مردم ایران گروههای درباری را به‌دخالت درامور سیاسی کشور و نقض قانون اساسی متهم کرد. او اعلام داشت که بر-انگیزندگان آشوب در ژوئیه ۱۹۵۱ و ژوئیه ۱۹۵۲، وحتی دخالتهای غیر قانونی در انتخابات مجلس ۱۷ در نیمه اول ۱۹۵۲، همه زیر سر نظامیان درباری بوده‌اند. مصدق که خواستار تمدید اختیارات فوق‌العاده از مجلس شده بود، از مردم خواست که از لوایح تقدیمی او به‌مجلس پشتیبانی کنند، یکی از این لوایح، مسئولیت کامل اداره ارتش درچار-چوب وزارت دفاع ملی که خودش در رأس آن قرار داشت، بود، این به‌آن معنی بودکه می‌خواست فرماندهی عالی کل قوا را خودش به‌دست گیرد.

در ماه مه ۱۹۵۳ طرح این لایحه در مجلس اگرچه اکثریت آرا را به‌دست‌آورد، اما به‌نظر رسید که عدهٔ زیادی از نمایندگان متزلزل با مصدق به‌مخالفت برخاستند. در نیمه سال ۱۹۵۳ وضع مجلس بگونه‌ای بودکه نمی‌توانست کارهای عادیش را انجام دهد: مجلس به‌پایگاه توطئه و تحریك مرتجعان و امپریالیست‌ها تبدیل شد. در چنین شرایطی دولت تصمیم گرفت مجلس‌را منحل کند، مقدمات انحلال مجلس از سوی دولت، به‌عنوان اینکه این‌مجلس دیگر کارآئی ندارد، با برگذاری همه‌پرسی، انجام یافت. هنگام برگذاری همه‌پرسی که از ۴ تا ۱۰ اوت انجام یافت، اکثریت قریب به‌اتفاق مردم شرکت‌کننده در رأی‌گیری، به‌انحلال مجلس رأی دادند.

مرتجعان و امپریالیست‌ها که آمادهٔ انجام توطئه‌کودتا بودند، هم‌اکنون موقع را برای انجام آن مناسب دیدند. بنابه‌راخباری که روزنامه فرانسوی «تریبون دناسیون» داد، از ۷ اوت ۱۹۵۳ «رئیس هیئت مستشاران نظامی امریکائی در ایران یعنی ژنرال ماك کلود تماس‌های محرمانه‌ای با ژنرال بازنشسته زاهدی، ژنرال شاه‌بختی، احمدی و دیگران گرفت و آنها را واداشت تا از طریق‌برخی از افسران شناخته شده پادگان‌نظامی تهران ارتش‌را به‌پیکارعلیه مصدق برانگیزند». برای‌سازمان‌دادن کودتا ژنرال امریکائی شوارتسکف که در زمان جنگ وپس از آن رئیس ژاندارمری ایـران بود، به‌تهران وارد شد.

بنابرآنچه که‌روزنامه امریکائی «نیویورك پست» درتاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۳نوشت، وزیر امور خارجه امریکا دالس آشکارا اعلام داشت: «برای ما مسلم شده است که با مصدق نمی‌توانیم کارکنیم». همین روزنـامه امریکائی نوشت «دولت مصدق تا یك سال دیگر سقوط می‌کند.... او احتمالاً به وسیله ارتش سرنگون خواهد شد... ارتش ایران،

ارتشی دلیر است که با ایالات متحده امریکا روابط نزدیک‌دارد، آخر دولت امریکا اسلحه نوین در اختیار این ارتش گذاشته و زیر نظر مربیان امریکائی سازمان یافته و آموزش دیده است».

برای سرنگونی مصدق امپریالیست‌های امریکائی وانگلیسی متحد شدند، اینان با گروههای ارتجاعی، بلندپایگان مالك ـ بورژوا، دربارشاه، نظامیان مرتجع تماس‌نزدیك داشتند. سازمان‌دهندگان توطئه موفق شدند، یکان گارد شاه، چند یکان نظامی پادگان تهران، قسمتهائی از یکان زرهی، پلیس و ژاندارمری تهران را برای انجام کودتا آماده کنند.

پس از آنکه مصدق براساس نتیجهٔ همه‌پرسی، در ۱۲ اوت تصمیم خود را مبنی‌بر انحلال مجلس اعلام داشت، امپریالیست‌ها و مرتجعان، تعرض را علیه او آغازکردند.

از سوی شاه فرمانی مبتی برعزل مصدق از نخست‌وزیری صادر گردید و به‌جای‌او ژنرال زاهدی منصوب شد. در شب ۱۶ اوت رئیس گارد سلطنتی به‌نام سرهنگ نصیری، به‌دستور ژنرال زاهدی درصدد دستگیری مصدق برآمد، اما به‌مقاومت یکان نظامی محافظ نخست وزیرکه به‌مصدق وفادار مانده‌بودند، برخورد. سربازان‌گارد شاه‌که همراه‌نصیری وارد اقامتگاه مصدق شده بودند خلع سلاح و خود نصیری و افسران همراهش باز داشت شدند.

با پخش اخبارتلاش مرتجعان به‌منظور انجام‌کودتای دولتی در۱۶-۱۸ اوت موج تظاهرات ضد امپریالیستی و ضد شاه، تهران و شهرهای دیگر ایران را فراگرفت. ضمن این جنبش ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی کارگران، فعال‌ترین نقش پیش‌تاز را به عهده داشتند. در ۱۸ اوت از سوی‌کمیته مرکزی حزب توده ایران اعلامیه‌ای خطاب به‌مردم ایران انتشار یافت‌که به‌موجب آن خواستار ایجاد رژیم جمهوری دموکراتیك درکشور و آزاد شدن موجودیت و فعالیت احزاب، اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیك گردید. حزب توده، مردم ایران را فراخواند تا جبهه واحدی شامل کلیه نیروهـای ملی ضد-امپریالیستی تشکیل دهند.

اما انتشار این اعلامیه فقط در چارچوب تظاهرات و میتینگ‌های توده‌ای محدود شد. رهبران حزب توده اقدامهای قاطعی به‌منظور یك پارچگی نیروهای ضد امپریالیستی و دموکراتیك به‌عمل‌نیاوردند، چون امکان داشت در گرماگرم جوشش و تظاهرات‌مردم، امپریالیست‌ها و مرتجعان، تحریکات و خرابکاری‌هـای تازه‌ای را علیه این حزب آغاز کنند. در همین حال پس از ۱۶ اوت در صفوف هواخواهان مصدق اختلاف نظر شدیدتر شد، و در تهران کار به‌تصادم میان گروههای گوناگون کشید.

پس ازدرهم شکستن‌تلاش نخستین کودتای مرتجعان، دولت مصدق بی‌تفاوت ماند.
ژنرال زاهدی و پیروانش از این اوضاع بهره‌بردند وخود را برای تعرض جدی‌تر تازه‌ای آماده‌کردند. بیدرنگ در تهران یکانهای ارتشی توطئه‌گر، جمع و جور شدند و باندهای مسلح مرتجعان خود را برای حمله آماده‌کردند. تبلیغات تند وگسترده‌ای علیه مصدق که او را متهم به‌غصب قدرت وحکومت می‌کردند، درگرفت. پس از زد وخورد مسلحانه وجنگ خیابانی در تهران کـه چند ساعت طول کشید، ایستگاه رادیو به‌وسیله کودتاگران اشغال شد و ژنرال زاهدی از طریق رادیو سرنگونی دولت مصدق را اعلام و خود را نخست‌وزیر ایران شناساند. کودتاگران ساختمانهای دولتی را اشغال، خانهٔ مصدق را باتوپ وتانك محاصره، خود مصدق و چندتن از وزیرانش را دستگیر کردند.
نمایندگان‌دولت امریکا وشبکهٔ جاسوسی آن دولت دراین‌کودتا شرکت فعال‌داشتند. در ۲۲ اوت مجله «خواندنیها» چاپ تهران خبر داد، هندرسن سفیر امریکا در ایران که ۱۷ اوت وارد تهران شد نزد مصدق رفت و هشدار داد، ایالات متحده امریکا نمی‌تواند به نخست‌وزیری اوتن دردهدوباپا فشاری‌پیشنهادکرد بیدرنگ استعفا دهد. حتی‌مطبوعات امریکائی، نقش رهبری امریکا را در انجام کودتای ارتجاعی ایران پنهان نکردند. هفته نامه‌امریکائی «یوناتید استیز اند ورلد ریپورت» در۲۸ اوت ۱۹۵۳ضمن مقاله‌ای زیرعنوان «کمك امریکا جبران شد» نوشت که کودتای تهران را ساز وبرگ و آموزشهای نظامی نیروهای مسلح امریکا انجام داد، و اینکه «بـا کمك تانکهای شرمن و اسلحه‌ای که در امریکا تولید شده بود، ارتش ایران، نخست وزیر مصدق را سرنگون‌کرد و قدرت را به دست‌گرفت. بیدرنگ پس ازکودتای دولتی، دولت امریکا که بیشتر از پرداخت وام به مصدق خودداری‌کرده بود، یك‌کمك مالی بلاعوض به‌مبلغ ۴۵ میلیون دلار را به‌زاهدی واگذارکرد. علاوه براین امریکائیها در حدود ۱/۵ میلیون دلار به‌منظور پاداش به‌برخی از افسران ارتش، ژاندارمری و پلیس که در انجام کـودتا خوش‌خدمتی کرده بودند، به زاهدی سپرد.
بنابرخبری که روزنامه فرانسوی «اپـرو» در اول اکتبر ۱۹۵۳ داد، امریکا ۴۵ میلیون دلار به‌زاهدی داد و از او خواست تـا «کمونیست‌ها را سرکوب کند»، زمینه را برای واگذاری نفت به‌امپریالیست‌ها آماده گرداند، روابط سیاسی ایران با انگلستان را از نوگیرد، این‌کشور را در جرگه‌کشورهای به‌اصطلاح آزاد درآورد و با امریکا وترکیه پیمان اتحاد نظامی ببندد.
پس ازکودتا در ایران رژیم ترور پلیسی ـ نظامی برقرارگردید. شماره بی‌شماری از شرکت‌کنندگان در جنبش‌های دموکراتیك، ضد امپریالیستی و حتی هواخواهان مصدق

بازداشت گردیدند. سازمانها و روزنامه‌های پیشرفته تعطیل شدند. حزب توده ایران به ویژه سخت مورد پیگرد بیرحمانه قرار گرفت.

مصدق و همرزمان نزدیکش را به‌دادگاه نظامی کشاندند. اما این دادگاه حکم‌مرگ دکتر مصدق را صادر نکرد، چون او در میان توده‌هـای وسیع مردم ایران از محبوبیت فراوانی برخوردار بود و همهٔ ایرانیان مصدق را به عنوان مدافع منافع ملی کشورشان می‌شناختند. بعدها وزیر امور خارجه دولت مصدق یعنی حسین فاطمی به مرگ محکوم گردید.

ژنرال زاهدی در دولت پس از کودتا نه تنها نخست‌وزیر بود بلکه مقامهای مهم کابینه از قبیل وزارت دفـاع ملی، وزارت کشور و وزارت پست و تلگراف را زیر نظر خودش قرارداد. باقی مقامهای‌وزارت را ژنرالها، رجال امریکائی‌خواه و هواخواهان شاه اشغال کردند.

لازم بیادآوریست، از جمع‌بندی پیکارهائیکه بـه منظور ملی شدن نفت در ایران انجام‌گرفت و مصدق را به‌قدرت رساند، می‌توان نتیجه‌گرفت که این دوره فصل مهمی را در تاریخ نوین ایران گشوده‌است. رویدادهای این زمان نشان دادندکه مردم می‌توانند پیکارهای ضد انحصارهای امپریالیستی را با موفقیت انجام‌دهند و دولتی را سرکار آورند که استقلال ملی وآزادی از قید ستم امپریالیستی را برایشان تأمین‌کند.

بزرگترین‌خدمت مصدق و دولتش‌که منعکس‌کنندهٔ منافع بورژوازی بشمار می‌آمد، دفاع از منافع ملی ایران در زمینهٔ مسئله نفت وپیکار علیه بیگانگان به‌ویژه علیه امپریا-لیست‌های انگلیسی به‌منظور ملی‌کردن صنایع نفت بود. دولت مصدق قانون ملی شدن نفت را به‌مرحله اجرا درآورد و از سازش با انحصارگران نفتی انگلیسی و امریکائی در این زمینه روی بـرتافت؛ در جواب تحریکات و دسائس امپریالیست‌ها، او روابط سیاسی خود را با دولت انگلستان قطع‌کرد ونمایندگان وکارشناسان انگلیسی را از ایران بیرون راند؛ در دورهٔ زمامداری او ضمن ژانویه ۱۹۵۲ «بانك انگلیسی ایران و خاورمیانه» در ایران تعطیل شد، چون این بانك هنگام درگیری پیکار ایـران و انگلیس، تکیه‌گاه مهم سیاست استعماری انگلیس در ایران بشمارمی‌رفت. تا آن زمان هیچیك از دولت‌های‌ایران اینگونه قاطعانه از منافـع ملی ایران در زمینه نفت، در برابر تجاوزهای امپریالیست‌ها دفاع نکرده بودند. به‌همین انگیزه مصدق در میان قشرهای گسترده توده‌های پیشرفته، و افکار عمومی مردم ایران از محبوبیت فراوانی برخوردار بود.

سیاست دولت مصدق درجهت منافع بورژوازی ملی پیش می‌رفت و به‌همین‌انگیزه موضع سیاسی دوگانه‌ای را اختیار کرد. از سوئی به‌عنوان نماینده بورژوازی ملی درباره

مسئله نفت موضع ضد امپریالیستی گرفت، و از سوی دیگر او ودولتش کوشش داشتند از پیشرفت جنبش دموکراتیك کارگران ودهقانان جلوگیرند، اگرچه‌این جنبش‌هامی‌توانستند پایگاههای استواری برای پیکار ضد امپریالیسم در زمینه تحقق قانون ملی‌کردن نفت باشند. به‌همین انگیزه جبههٔ ملی از همکاری با حزب توده‌روی برتافت، اما این حزب‌که در شرایط نیمه قانونی فعالیت می‌کرد در صفوف جلو نیروهای دموکراتیك قرارگرفت و فداکارانه علیه امپریالیسم به‌پیکار برخاست.

لازم به‌یادآوری است که حزب تودهٔ ایران در دوره پیکار ملی‌کردن نفت مرتکب اشتباهات بزرگی شد، اصل‌اشتباه درآن بودکه از سرشت ضد امپریالیستی بورژوازی‌ملی آگاهی‌نداشت و برای‌آن ارزش‌چندانی قابل نبود وآنرا با بورژوازی وابسته (کمپرادور) در هم می‌آمیخت. چنین سیاست چپ روانه ونادرستی از سوی حزب تودهٔ ایران، نسبت به‌جبهه ملی، دولت مصدق و سیاستش اجرا می‌گردید. این موضع حزب توده به موازات سیاست دوگانهٔ ویژه بورژوازی ملی کـه جبهه ملی و مصدق از آن پیروی مـی‌کردند، سخت مانع ایجاد جبهه واحد ضد امپریالیستی گـردید، اینگونه حزب توده و جبههٔ ملی نتوانستند جبهه واحدی تشکیل دهند و به‌همین انگیزه جنبش آزادی ملی ایـران که در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۳ اوج گرفت، سرانجام به‌سختی شکست خورد.

## تسلیم نفت جنوب به‌کنسرسیوم بین‌المللی

دولت زاهدی برای از میان‌بردن کامیابیهائی که میهن‌دوستان ایران هنگام جنبش ملی‌کردن نفت به‌دست آورده بودند دست به‌کار شد، این دولت تجدید مواضع دولت‌های امپریالیستی به‌ویژه امریکا را در ایران آغاز کرد. در دسامبر ۱۹۵۳ روابط سیاسی میان ایران و انگلیس تجدید شد. در اکتبر ۱۹۵۳ مذاکراتی میان دولت زاهدی و نمایندگان امریکا درباره واگذاری بهره‌برداری نفت به‌دست انحصارهای نفتی امپریالیست‌ها آغاز گردید. در ۱۷ اکتبر مشاور وزارت امورخارجه امریکا درباره مسئله نفت به‌نام هـ. هود وارد تهران شد. نامبرده مذاکراتی را با دولت زاهدی دربارهٔ تشکیل یك کنسرسیوم بین‌المللی نفت، به‌منظور آغاز کار در صنعت نفت و فروش فرآورده‌های نفتی در بازارهای جهان، آغازکرد. درفوریه ۱۹۵۴ کنفرانسی با شرکت نمایندگان‌انحصارات نفتی انگلیس و امریکا در لندن تشکیل گردیدکه ضمن آن درباره تقسیم نفت ایران مذاکره شد.

درآوریل ۱۹۵۴ شرکت نفت انگلیس وایران و نمایندگان‌کمپانیهای نفتی امریکا و چندکشور دیگر، در غیاب نماینده ایران وبه‌حساب این دولت دربارهٔ تشکیل‌کنسرسیوم

بین‌المللی و بهره‌برداری از نفت ایران توافق کردند. کنسرسیوم موافقت کرد ۶۰۰ میلیون دلار بابت جبران خسارت از دست‌دادن حق امتیاز به‌شرکت سابق نفت انگلیس ـ ایران پرداخت شود. طرز تقسیم نفت میان انحصارهای گوناگون عضو کنسرسیوم به‌شرح زیر بود: پنج‌شرکت امریکائی ـ «استاندارد ایل‌آف نیوجرسی»، «استاندارد ایل‌آف کالیفرنیا»، «تکزاس ایل‌کمپانی»، «سوکونی واکوم ایل کمپانی» و «گالف ایل کمپانی» ـ رویهم‌رفته ۴۰٪ سهام (هر یك ۸٪)، کمپانی نفت ایران و انگلیس سابق ۴۰٪ سهام، ۱۴٪ سهام به تراست نفتی‌انگلیسی ـ هلندی «رویال ـ دچ ـ شل» و ۶٪ به‌کمپانی‌نفتی «فرانس دوپترول». از روش تقسیم سهام بین‌کمپانیهای عضو کنسرسیوم بین‌المللی نفت چنین بر می‌آمد که سرمایه‌های انحصاری انگلیسی موضع خود را در زمینه بهره‌کشی از نفت ایران ازدست داده وجای خود را به‌سرمایه‌های نیرومندتر وددمنش‌تر یعنی‌انحصارات نفتی امریکاواگذار کرده‌اند.

پس از تشکیل کنسرسیوم، نمایندگان این سازمان بیدرنگ درباره بهره‌برداری از نفت‌جنوب ایران با دولت زاهدی وارد مذاکره شدند. به‌منظور گمراه‌کردن افکار عمومی ایران‌که سخت‌پای‌بند اجرای قانون ملی شدن بودند، درآغاز اعلام شد، که فقط درباره فروش نفت مذاکره انجام می‌گیرد اما عملاً انحصارات نفتی امپریالیستی نه‌تنها فروش، بلکه بهره‌برداری و تولید نفت را هم به‌دست گرفتند.

مردم ایران از شنیدن اخبارمذاکرات دولت با کنسرسیوم سخت به‌خشم فرورفتند. بسیاری از روزنامه‌های ایران یادآوری کردند که شرایط واگذاری نفت به کنسرسیوم بین‌المللی با منافع ملی‌کشورکاملاً منافات دارد و قانون ملی‌کردن صنایع نفت را به‌کلی نقض می‌کند.

برای ایجاد هراس در میان مردم ایران و اینکه جرأت اعتراض توده‌ای علیه این سیاست را نداشته و مجلس را زیرفشار قرار ندهند (چون بایستی موافقت‌نامه ایران و کنسرسیوم را تصویب می‌کرد)، دولت زاهدی در پایان اوت ۱۹۵۴ به‌ترور دسته‌جمعی عناصر میهن دوست مخالف دولت دست‌یازید. بسیاری از افسران ارتش وپلیس‌که دارای پنداری پیشرفته بودند وحتی عده‌ای از غیر نظامیان را بازداشت‌کرد. گروهی از معلمان به‌اتهام آماده شدن برای اعتصاب‌همگانی، به‌منظور وادارکردن مجلس به‌رد موافقت‌نامه نفت، دستگیر شدند. در ۷ سپتامبر ۱۹۵۴-۱۲ تن به‌اتهام پیکار به‌خاطر به‌دست‌آوردن آزادیهای دموکراتیك واستقلال ملی ایران محکوم به‌اعدام شدند.

پس از این اقدامها در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۴، علی امینی وزیر دارائی‌دولت زاهدی، متن موافقت‌نامه ایران باکنسرسیوم بین‌المللی نفت‌را امضاءکرد. این موافقت‌نامه‌عملاً

قانون ملی شدن نفت راکه به‌سال ۱۹۵۱ به‌تصویب مجلس رسیده بود، نقض کرد، چون دراین قانون به‌روشنی ذکر می‌شدکه تولید نفت ایران بایستی به‌دست خود ایرانیهاانجام می‌گرفت، تمام درآمد حاصله از فروش نفت بایستی به‌خزانه دولت ایران ریخته می‌شد. ضمن شرایط قرارداد قیدگردیدکه درچارچوب کنسرسیوم دوکمپانی منحصراً حق اکتشاف، بهره‌برداری، عملیات فنی وحمل نقل نفت ایران را به‌عهده خواهدگرفت. به‌موجب این موافقت‌نامه زمینهٔ فعالیت‌های کنسرسیوم حتی ضمن مقایسه با سرزمین‌هائی‌که شرکت‌نفت سابق دراختیار داشت، گسترده‌تر شد. به‌محدودهٔ فعالیت کنسرسیوم علاوه برسرزمین‌های سابق ۸ جزیره خلیج فارس (خارك، قشم، هنگام، هرمز وغیره) اضافه‌گردید. حتی نوار ساحلی پیرامون این جزایر و کناره‌های قاره‌ای خلیج فارس تا سه مایل در داخل دریا به قلمرو بهره‌برداری کنسرسیوم اضافه شد.

در سرزمین‌های واگذاری به‌کنسرسیوم، کلیه پالایشگاهها، لوله‌های نفت، مراکز تولید برق، خطوط تلگراف و تلفن، بندرها، راه آهن‌ها و راههای شوسه، فرودگاهها و خطوط هوائی، ایستگاههای رادیو و بناهای دیگری که اسماً به‌شرکت نفت ملی ایران تعلق داشتند در اختیار کنسرسیوم قرارگرفت. علاوه براین‌کنسرسیوم بنابه‌صلاحدید خود حق ایجاد راه‌آهنها، فرودگاهها، بندرها، ایستگاههای رادیو، خطوط تلگراف، تلفن و ایستگاهها را از دولت ایران به‌دست آورد. این‌شرکت حتی اختیارات فوق‌العاده‌ای‌برای بهره‌برداری در زمین‌هائیکه تنها جزو مایملك شرکت ملی‌نفت بودند، کسب‌کرد. شرکت ملی نفت‌کاملاً ازنظارت برعملیات تولید، اکتشاف وفروش نفت، برکنار شد، این‌شرکت فقط اسماً مالك پالایشگاهها، زمین‌ها، لوله‌های نفت وتأسیسات دیگر بود و بایستی نقش حائلی را به‌منظورپنهان‌نگاهداشتن شرکت امپریالیستی فعالیت‌های‌کمپانیهای‌نفت‌خارجی، در ایران بازی می‌کرد.

مدت این موافقت‌نامه ۲۵ سال و سپس تا سال ۱۹۹۴ تمدید شد، ضمن ماده ۴۱ این موافقت‌نامه ایران حق لغو این قرارداد را تا پایان سررسید نداشت. تقسیم درآمد میان دولت ایران وکنسرسیوم بین‌المللی‌رسماً برمبنای تقسیم این درآمد درکشورهای‌دیگر خاور نزدیك ومیانه، یعنی ۵۰٪ بود. در رابطه با پرداخت میزان درآمد به‌خزانه‌دولت ایران، کنسرسیوم چیزی بیشترازکمپانی نفت انگلیس ـ ایران پیش از ملی شدن، به‌ایران نمی‌پرداخت.

بنابراین قرارداد دولت ایران باکنسرسیوم از نوع همان امتیازات امپریالیستی‌بود که بگونه ناهنجاری منافع ملی و استقلال کشور را پایمال می‌کرد. انعقاد این قرار داد به‌معنای تجدید مواضع‌امپریالیستی‌در بهره‌کشی ازنفت ایران مانند پیش بود با این‌اختلاف

که هم‌اکنون کمپانی‌های نفتی امریکائی برای بهره‌برداری‌ازنفت جنوب درکنار انگلیسها قرارگرفتند و غنائم نفتی را بگونه برابر میان خود تقسیم می‌کردند.

تنظیم‌کنندگان این‌قرارداد نتوانستند به‌کمك نیرنگ‌های قلمی‌و ایجاد پیچیدگی‌های عمدی در متن، افکار عمومی مردم را بفریبند و سرشت امپریالیستی این قرارداد رابنهان نگاهدارند، مردم ایران پس از امضای این سند باکنسرسیوم فراوان به‌خشم آمدند.مثلاً سناتور دیوان‌بیگی ضمن بحث در این بـاره، در مجلس سناگفت با امضای این قرار داد «ما موافقت‌کردیم دولتی‌در داخل دولتمان‌پدید آوریم واینگونه حاکمیت‌مان را ازدست دادیم». روزنامه «صدای مردم» چاپ تهران این قرارداد را «توافق‌گرگ وبره» خواند.

با همه اینها قرارداد باکنسرسیوم نفت در ۲۱ اکتبر ۱۹۵۴ درمجلس شوراو در۲۸ اکتبر در مجلس سنا به‌تصویب رسید.

کودتای دولتی سال ۱۹۵۳ وتسلیم نفت جنوب به‌کنسرسیوم درهای ایران رابرای غارت‌شدن ثروتهای طبیعی واستثمار توده‌هایش‌به‌روی بیگانگان به‌ویژه امپریالیست‌های امریکا هرچه بازترگشود. پس از این رویداد انحصارات امپریـالیستی با نواخت بسیار شتاب‌انگیزی به‌درون ایران‌نفوذکردند، اینان همه ازنمونه‌کنسرسیوم بین‌المللی سرمشق گرفتند و با شتاب‌زدگی به‌تاراج منابع ملی واستثمار مردم ایران پرداختند.

## تاراج ایران به‌وسیله کنسرسیوم بین‌المللی

فعالیت کنسرسیوم بین‌المللی پس از ربودن منابع نفت جنوب ایران، عملاً دست کمی از عملیات ددمنشانه و تاراجگرانهٔ کمپانی نفت انگلیس ـ ایران سابق نداشت، این کنسرسیوم هم مانندآن‌کمپانی ثروت ملی ایران را وحشیانه غارت‌می‌کرد. در برخی‌موارد کنسرسیوم نسبت به‌استثمار نفت ایران شدت عمل بیشتری را ازکمپانی نفت سابق نشان می‌داد: پس از ۹ سال، تـا سال ۱۹۶۳ کنسرسیوم متجاوز از ۳۴۰ میلیون تن نفت از چاههای نفت ایران بیرون کشید واین مقدار بیش از بهره‌برداری ۵۰ ساله‌کمپانی سابق (۳۲۵ میلیون تن) از همین معادن نفت بود.

استخراج نفت به‌وسیله تأسیسات وابسته به‌کنسرسیوم روز به‌روز افزایش می‌یافت، در عین حال تأسیسات نفتی متعلق به شرکت نفت ملی ایران فقط ۲۵۰-۲۶۰ هزار تن، یعنی‌کمتر از نیم درصد کنسرسیوم نفت استخراج می‌کرد. تقریباً تمام فرآورده‌های نفتی که به‌وسیله کنسرسیوم استخراج می‌گردید بدون پرداخت عوارض‌گمرکی از ایران صادر می‌گردیدند. انحصارهای‌نفتی‌سودهای کلانی‌از بهره‌برداری نفت‌ایران به‌دست می‌آوردند.

طبق برآورد کارشناس نفتی امریکائی به‌نام ا. کنو، هرتن نفت خام که از ایران استخراج می‌شد ۱۲/۵۶ دلار برای کمپانی‌ها سود داشت در صورتیکه اصل بهای آن ۱/۵ دلار بود. کمپانی‌های نفتی نه‌تنها از راه استخراج بلکه از راه حمل و نقل، تصفیه و فروش نفت ایران سود فراوانی می‌بردند.

به‌گواهی نشریهٔ «فایننشال‌تیمس» لندن، در پایان ۱۹۶۲ سودی که کنسرسیوم از ایران برد بارها بیشتر از سودهائی بودکه کمپانی‌های نفت دیگر ازکشورهای همسایهٔ آن می‌بردند. در جریان یك دورهٔ ۵ ساله (از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۰) سود خالص کمپانی‌های نفت در عراق ۶۲٪، در عربستان سعودی ۶۱٪ و در ایران ۷۹٪ مبلغ کل سرمایه‌گذاری آنها بوده است.

کنسرسیوم بین‌المللی نفت، از پالایشگاه نفت آبادان فقط کمی از بیش از نصف گنجایشش که ۲۵ میلیون تن درسال بود، بهره‌برداری می‌کرد. اگر درسال ۱۹۵۰ کمپانی نفت انگلیس‌سابق سالیانه درحدود ۲۵ میلیون تن‌نفت‌در پالایشگاه آبادان تصفیه‌می‌کرد، کنسرسیوم درهمین پالایشگاه در سالهای ۱۹۵۷-۱۹۶۱ فقط ۱۵ میلیون تن در سال‌برای تصفیه می‌سپرد این کنسرسیوم ترجیح می‌داد نفت خام را از ایران صادرکند، اگرچه این موضوع از لحاظ مالی و افزایش بیکاری کاملاً به‌زیان ایران تمام می‌شد. در حدود هزاران کارگر از پالایشگاه نفت آبادان به‌وسیله‌کنسرسیوم اخراج شدند. با وجود افزایش استخراج نفت از چاههای نفت‌کنسرسیوم جمع کل کارگران و کارمندان که در تأسیسات کنسرسیوم سرگرم‌کار بودند به ۴۰ هزار تن کاهش یافت. در پایان ۱۹۶۳ مجله «تهران مصور» چاپ تهران خبر داد کـه به موجب اعلام یکی از نمایندگان بلندپایهٔ ایران در کنسرسیوم به‌نام رحمت قوامی، در جریان ۴ سال اخیر، کنسرسیوم ۱۵ هزار تن کارگر ایرانی را از تأسیسات نفتی اخراج کرده و در نتیجه این کار سود سالیانه‌اش ۲۰ میلیون لیره‌استرلینگ افزایش یافته است.

در عین حال شماره پرسنل کارشناسان وتکنیسین‌ها که در منطقه فعالیت کنسرسیوم امر ونهی‌می‌کردند ودر میان‌آنها امریکائیان نقش مهمی را به‌عهده داشتند، درسال ۱۹۵۹ به ۶۰۰ تن رسید، این تعداد دوبرابر کارشناسان خارجی‌مشغول‌کار در زمان شرکت‌سابق نفت انگلیس بود. مطبوعات ایران درآن زمان خبر دادندکه درآغاز ۱۹۶۲ در تأسیسات کنسرسیوم ۹۰۰ کارشناس خارجی کار می‌کردند. در عین حال ۴۰ کارشناس ایرانی از پالایشگاه آبادان اخراج و به‌جای آنها خارجیان به‌کارگرفته شدند.

در تأسیسات‌کنسرسیوم کارگران و مستخدمان ایرانی مانند پیش مورد تبعیض قرار گرفتند، میزان کارمزد آنها بارها کمتر از خارجیانی بودکه همان کار را انجام می‌دادند.

سیستم جریمه در موردکارگران ایرانی رواج داشت وآنها را به‌بهانه‌های گوناگون ازکار اخراج می‌کردند. کارگران ایرانی مانند دورهٔ شرکت سابق نفت مورد استثمار بیرحمانه کنسرسیوم قرارمی‌گرفتند. ضمن دادخواست کارگران‌پالایشگاه‌آبادان گفته شد: «کارگران خوزستان ازبینوائی رنج می‌کشند، ناگزیر ترک‌دیار کرده و به‌کویت می‌روند. از زمانیکه کنسرسیوم سرکار آمده تاکنون بیش از ۳۰ هزار تن از کارگران ایرانی به‌آنجا مهاجرت کرده‌اند. کنسرسیوم حتی نسبت به‌مهندسان ایرانی مانند بردگان رفتار میکند تاچه‌رسدبه کارگران ساده. همین ۵ماه آخرکنسرسیوم هزاران کارگر را که در تعمیرگاهها، کشتی‌ها وغیره کار می‌کردند، ازکار اخراج کرده است. از زمانیکه‌کنسرسیوم سرکار آمد، هزاران کارگربیکار شده درحال‌گرسنگی وگدائی به‌سر می‌برند. وزارت‌کارتشکیل اتحادیه‌کارگران را درخوزستان ممنوع‌کرده است. قانون تأمین اجتماعی در خوزستان به‌کار برده‌می‌شود، اما زیر پوشش همین قانون‌کنسرسیوم بی‌قانونی می‌کند».

بیهودگی قرارداد نفت باکنسرسیوم نزد همه ایرانیان وسرشت غارتگرانهٔ فعالیت‌های آن، روز به‌روز برای مردم وحتی‌گروه‌های دست‌راستی ایران روشن‌تر می‌شد. مثلاً شاه ایران اعلام داشت‌که از شرایط قرارداد کنسرسیوم ناخشنود است. اوگفت: «قرارداد منعقده سال۱۹۵۴، نارسائیهای فراوانی دارد وما می‌خواهیم درآمدبیشتری از نفت‌داشته باشیم». فعالیت‌کنسرسیوم بین‌المللی نفت وتاراج ثروت ملی ایران به‌وسیله انحصارگران خشم تـوده گسترده مردم، روشنفکران پیشرفته، دانشجویان، طبقه کارگـر و قشرهای دموکرات مردم را برانگیخت، اینان خواهان پایان‌دادن به امرونهی خارجیان و بیش از همه انحصارگران نفتی امریکا در ایران شدند.

# ۲۹

# پیوستگی ایران به‌پیمان بغداد و شدت بحران اجتماعی- اقتصادی وسیاسی در کشور

## پایان سالهای ۵۰ـ آغاز سالهای ۶۰

### ورود ایران به‌پیمان بغداد

پس از کودتای سال ۱۹۵۳ گروههای دست‌راستی حاکم ایران اصول سیاست خارجی دولت را بر‌مبنای «ناسیونالیزم مثبت» اعلام داشتند. رهبران ایران ضمن اعلامیه‌های رسمی‌شان منظور از «ناسیونالیزم مثبت» را «دفاع از منافع ملی ایران در برابر هرگونه نفوذخارجی که به‌زیان ایران باشد» و «جلوگیری از تبلیغ علیه روابط با دولت‌های بزرگ»، اعلام داشتند. اما عملاً سیاست خارجی ایران در آن هنگام بگونه‌ای آشکار اتحاد با ایالات‌متحده امریکا و دولت‌های غربی سرمایه‌دار دیگر، پیروی از خط‌مشی آنها مبنی‌بر کشاندن سرمایه‌های خارجی به‌درون ایران وسیاست ضدکمونیستی بود.

رویدادهای اوت ۱۹۵۳ و تسلیم نفت جنوب به‌کنسرسیوم، شرایط لازم را برای کشاندن ایران به‌بلوك امپریالیستی تجاوزکارخاورمیانه‌که تازه‌سازمان یافته بود، فراهم آورد. بیدرنگ پس‌ازکودتا یعنی‌درپایان ۱۹۵۳ امریکائیان وانگلیسها باتمام قدرت‌ایران را به‌سوی ترکیه وپاکستان هل‌دادند تا باآنها نزدیك شود، این‌کشورها به‌اصطلاح خط مشی‌ضدکمونیستی‌داشتند و گروههای دست‌راستی‌حاکم‌شان صددرصد دراختیارامپریالیست‌ـ

های‌امریکائی وانگلیسی‌بودند. به‌ویژه گروههای ایرانی وابسته‌به‌انگلیسی‌ها وامریکائیها فعالیت شدیدی را به‌منظور کشاندن ایران به بلوك جنگی امپریالیستی، پس از امضای قرارداد نفت‌کنسرسیوم به‌سال ۱۹۵۴، آغازکردند. در بهار ۱۹۵۵ میان عراق ـ ترکیه پیمانی نظامی‌بسته شدکه نام «پیمان بغداد» را بخودگرفت. درآوریل ۱۹۵۵ انگلستان، درسپتامبر همان سال پاکستان‌رسماً به‌این پیمان پیوستند. وازآنجا فشار انگلستان‌وامریکا روی‌گروههای دست‌راستی حاکم برایران برای‌پیوستن به‌این پیمان شدت‌یافت.

ورود ایران به پیمان بغداد که سرشت تجاوز نظامی وضد شوروی داشت ناقض قرارداد سال۱۹۲۷ ایران وشوروی بود، دراین قرارداد بیطرفی هردو دولت تضمین‌شده بود، وبه‌روشنی‌شرکت عملی ورسمی هر یك ازطرفین‌را دراتحادیه‌های‌سیاسی یاپیمانهائیکه امنیت‌کشور دیگررا به‌خطر می‌انداخت، ممنوع‌کرده بود. این قصدگروههای دست‌راستی حاکم ایران بیطرفی سیاسی‌این‌کشور را نقض می‌کرد، کشانده شدن ایران به‌پیمان‌تجاوز‌ـ کار بغداد باعث نگرانی افکار عمومی می‌شد و اعتراض توده‌های گستردهٔ مردم را بر‌ـ می‌انگیخت.

درآوریل ۱۹۵۵ ژنرال زاهدی از مقام نخست‌وزیری‌کنار رفت وحسین علا جای او را گرفت، دولت تازه به‌منظور فرونشاندن خشم واعتراض مردم به‌سیاست زور وفشار پناه جست. از ۶۰۰ تن افسران ارتش وپلیس وژاندارمری‌آزادیخواه که در پائیز ۱۹۵۴ بازداشت‌شده‌بودند۷۰ تن‌در دادگاههای نظامی‌به‌مرگ محکوم‌شدند، تقریباً ۳۰ تن ازآنها تیرباران وبقیه را به‌زندان ابد بااعمال شاقه تخفیف‌دادند؛ صدها تن ازآنها را به‌مدت‌ـ های طولانی به‌زندان با اعمال شاقه محکوم‌کردند. باکمك مستشاران نظامی امریکا به تصفیه‌کادرهای افسری‌ارتش وپلیس پرداختند. تمام سازمانها وشخصیت‌های اجتماعی‌مورد پیگرد قرارگرفتند.

دولت شوروی ضمن اعلامیه ویژه‌ای‌که در۱۲ اکتبر ۱۹۵۵ انتشار یافت، هدف‌ـ های تجاوزکارانه پیمان بغداد را به‌عنوان «گروه‌بندی نظامی درخاور نزدیك و میانه‌که ابزاری در دست‌گروههای مشخصی می‌باشد واین‌گروهها استواری‌صلح وامنیت‌بین‌المللی را به‌خطر می‌اندازند»، فاش‌کرد. دولت‌شوروی هشدار دادکه هدف‌این‌گروه‌بندی «محکم کردن قید وبندهای استعماری درمناطق این‌کشورها می‌باشد» وبه‌ویژه یادآوری کرد که پیوستن ایران به‌پیمان بغداد مخالف روابط حسن‌همجواری ایران با اتحادشوروی وناقض تعهدات ایران درپیمان‌های دوستی منعقده با شوروی خواهدبود.

اما دولت حسین علا، به‌اعتراض افکار عمومی ایران وهشدار اتحادشوروی‌اعتنا نکرد. در ۱۱ اکتبر ۱۹۵۵ درمجلس اعلام داشت‌که دولت تصمیم دارد به‌پیمان بغداد

ملحق شود، و روز بعداین تصمیم رسماً به‌بغداد آگاهی داده شد. درجلسه افتتاحیه‌شرکت‌کنندگان پیمان که ضمن نوامبر ۱۹۵۵ دربغداد تشکیل شد نمایندهٔ ایران به‌نام خالدی به‌عنوان دبیرکل شورای‌دائمی پیمان بغداد، انتخاب گردید.

دربهار ۱۹۵۷ حسین‌علاء به‌اصطلاح «دکترین‌ایزنهاور» را هم‌تأئید کرد، این‌دکترین هرچه‌بیشتر ایران‌را دربند امارت نظامی وسیاسی‌امریکا قرارمی‌داد. در «دکترین‌ایزنهاور» که ضمن ۵ مارس ۱۹۵۷ اعلام شد، سیاست ایالات متحده امریکا به‌منظور به‌بندکشیدن هرچه بیشترکشورهای خاور نزدیك ومیانه زیر نام «استواوی استقلال ملی و دفاع از تمامیت ارضی» این‌کشورها درمقابل به‌اصطلاح «تهدیدکمونیسم» تنظیم‌شده بود. براستی هدف عمدهٔ این دکترین سرکوبی جنبش‌های روزافزون آزادی ملی درکشورهای عربی و کشورهای دیگرخاور نزدیك و میانه، ادامه رژیم‌های ارتجاعی به‌سود استواری موقعیت انحصارات امپریالیستی نفت دراین منطقه بود.

دولت ایران ضمن پذیرش و موافقت با «دکترین ایزنهاور» زیر نام «اقدام دفاعی علیه تهدیدبه‌تجاوز» به‌دولت ایالات متحده امریکا حق داد، این دولت هرزمان میل‌کرد ارتشش را به‌کشورهای خاور نزدیك و میانه به‌منظور «دفاع» گسیل دارد. دولت‌امریکا وعده دادکه به‌ساختن تأسیسات نظامی دراین‌کشورها اقدام خواهدکرد وضمناً اسلحهٔ لازم را به‌ایران تحویل خواهدداد.

دولت ایران با ورود به پیمان بغداد و تأئید «دکترین ایزنهاور» آشکارا سیاست بیطرفی را نقض کرد و سیاست خارجی کشور را برمبنای وابستگی به منافع دولت‌های امپریالیستی امریکا وانگلستان‌که برای حفظ چیرگی‌استعماری درکشورهای خاورنزدیك ومیانه به‌شکل جدید تلاش می‌کردند، بنانهاد.

با تسلیم نفت به‌کنسرسیوم بین‌المللی و ورود ایران به‌پیمان بغداد، گروههای دست راستی حاکم ایران می‌پنداشتند که وضع داخلی ایران استوار خواهد شد و کشور می‌تواند از دشواریهای مالی ـ اقتصادی رهائی یابد. اما این حساب‌ها درست از آب درنیامد. انقلاب ژوئیه سال ۱۹۵۸ عراق ثابت‌کردکه امیدبستن به‌شرکت درپیمان بغداد به‌منظور تضمین حفظ نظام موجود درکشورهای شرکت کننده، پنداری خام و بیهوده است.

این انقلاب گروههای دست راستی حاکم را در ایران سخت به هراس انداخت. دولت ایران ضمن هراس از مردم، کوشید تا از راه وابستگی نظامی ـ سیاسی هرچه گسترده‌تر ایران‌باامریکا، موقعیتش‌را استوارکند. درپائیز۱۹۵۸دولت‌اقبال‌که جای‌دولت مستعفی علا را درآوریل ۱۹۵۷ گرفته بود، با وزیر جنگ ایالات متحده به‌نام ماکلرو

که درتهران بود، دربارهٔ انعقاد یك قرارداد نظامی دوجانبه تازه میان امریکا وایرن وارد مذاکره شد. پس ازآنکه دولت ایران درفوریه ۱۹۵۹ مذاکرات جاری بین ایران وشوروی را مبنی بر روابط دوستانه وعدم تعرض بههم زد، درمارس ۱۹۵۹ قرارداد نظامی دوجانبه میان ایران وامریکارا درآنکارا امضاءکرد. بهموجب این قرارداد بهدولت امریکا حق داده شد طبق تقاضای دولت ایران، درمورد بهاصطلاح تجاوز غیرمستقیم ومستقیم دشمن خارجی ارتش بهاین کشور گسیل دارد، اما دربارهٔ تجاوز غیرمستقیم باید یادآوری کرد که قیام مردم ایران بهخاطر بهدستآوردن آزادیهای دموکراتیك و استقلال در نظر گرفته شده بود. دولت امریکا باز هم تائیدکردکه ازکمك نظامی واقتصادی بهایران دریغ نخواهدورزید.

دولت اقبال با انعقاد این قراردادکوشش داشت که هرچه بیشتر وابستگی ایران را بهسود سیاست امپریالیستهای امریکائی مستحکمتر کند.

رویهمرفته بهطوریکه ضمن اعلامیه دولت شوری درتاریخ ۲۵ مارس ۱۹۵۹ یادآوری شد، این قرارداد «امکان تبدیل خاك ایران را بهپایگاه نظامی ـ استراتژیك دولتهای امپریالیستی کاملاً آسان میکرد» و با منافع صلح وامنیت در منطقه خاور نزدیك و میانه، وحتی با تعهدات موجود ایران در قبال شوروی کاملاً منافات داشت. دولت اقبال با امضای قرارداد دوجانبه نظامی ۵ مارس ۱۹۵۹ و واگذاری اختیار بهامریکا دربارهفرستادن ارتش بهخاك ایران، گام تازهایرا در راه نزدیکی ایران بهمنافع وسیاست امریکا برداشت.

دولت عراق از پیمان بغداد که ایران یکی از اعضای آن بود، پس از انقلاب ۱۹۵۸ خارج شد وبنابراین نام این پیمان به«سنتو» تغییر یافت، اما حتی انعقادقرارداد نظامیبا امریکافرجام ناگواریرا برای اقتصاد، زندگیاجتماعی ـ سیاسی و وضعهمگانی تودههای مردم دربر داشت.

سیاست خارجی ایران برمبنایشرکت ایندولت درسازمان سنتو وقرارداد دوجانبه با امریکا توجیه شد، اینسیاست باعث افزایش بیسابقه هزینههای نظامی درکشور گردید. بگواهی مطبوعات ایران، از سال ۱۹۵۳ تا آغاز سال ۱۹۶۱ ـ ۶۵ میلیارد ریال برای مقاصدنظامیهزینه شد. اینمبلغ ۴برابر بیشتر ازجمع هزینههای دولت درامور کشاورزی، آبیاری، صنایع واستخراج معادندرفاصله سالهای ۱۹۴۹ ومارس ۱۹۵۹ بود. درسالهای ۱۹۶۱ و۱۹۶۲ هزینههای نظامی پیوسته افزایش مییافت.

طبق طرحهای امریکا درمناطق تهران، تبریز، مشهد، همدان، کرمانشاه، شیراز، اصفهان، اهواز، دزفول،آبادان، بندرعباس فرودگاههای وسیعیبرای فرودآمدنهواپیماهای بزرگ جتکه وابسته بهنیروی هوائی استراتژیك امریکا بودند، ساخته شدند. به

ساختن راههای استراتژیك، بازسازی بندرهای خلیج فارس (بوشهر، خرمشهر، شاهپور، بندرعباس وجزیره‌خارك)، بنای‌سربازخانه‌ها، شهرك‌های‌نظامی درمناطق گوناگون کشور، اقدام گردید.

ایالات‌متحده امریکاکه این‌تأسیسات نظامی‌عظیم خانه‌خراب کن، وبیخود را به‌ایران تحمیل کرد، گروههای حاکم ایران را می‌ترساندکه گویا «خطر موهوم کمونیسم» ایران‌را تهدید می‌کند؛ ضمناً وامهائي به‌اصطلاح نظامی را به ایران داد و زمامداران را ناچار کرد تا مبالغ هنگفتی از بودجه کشور را به‌مصرف سلاح و سازوبرگ نظامی برسانند، اینگونه خاك ایران‌را به‌یکی ازمهمترین پایگاههای نظامی امریکا درخاورمیانه‌درآورد.

هیئت مستشاری نظامی امریکا پس‌از ورود ایران به‌پیمان بغداد وامضای قرارداد دوجانبه ایران‌ـامریکا به‌ویژه فعالیت خودرا دراین‌کشور گسترش داد، طبق‌خبرمطبوعات ایران شماره مستشاران نظامی ایران‌درسال ۱۹۵۸ به‌۱۲۰۰ تن افزایش یافت وبعدهااین شماره زیادتر شد.

افسران امریکائی‌نسبت به‌افسران ایرانی همدرجه‌شان‌حق ارشدیت‌داشتند ومیزان حقوقشان بارها بیشتر ازحقوق هم‌پایگان ایرانی‌شان بود. اینان نقش‌مهمی را درپاکسازی ارتش ایران از «عناصر نامطلوب» به عهده داشتند، آشکارا در امور داخلی‌کشور ایران مداخله می‌کردند، و درسرکوبی‌تظاهرات مردم شرکت داشتند. در۱۳ اکتبر ۱۹۶۴مجلس ایران قانونی‌را گذراندکه به‌موجب‌آن نظامیان ومستشاران دیگر امریکائی ازمصونیت دیپلماتیك برخوردار شدند. در۳۱ اکتبر مجلس سنای ایران لایحه قانونی‌ای را تصویب کردکه به‌موجب‌آن به‌دولت اجازه‌داد وامی به‌مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار از ایالات متحده‌ـ امریکا دریافت وبه‌مصرف خرید اسلحه ازهمان دولت برساند.

## افزایش‌گسترش سرمایه‌های خارجی

از سال۱۹۵۳ درهای ایران به‌روی سرمایه‌های خارجی‌کاملاً گشوده شد. به‌دنبال تسلیم نفت‌جنوب‌به‌کنسرسیوم، امتیازبهره‌برداری‌نفت درمناطق‌گوناگون‌ایران به‌کمپانی‌ـ های خارجی دیگر واگذارگردید. در اوت ۱۹۵۷ مجلس ایران قرارداد شرکت‌ملی نفت وکمپانی نفتی ایتالیائی «آجیپ مینراریا» را تصویب‌کرد، به‌موجب این قرارداد بایستی یك شرکت مختلط «سیریپ» برای استخراج نفت وگاز درسه منطقهٔ ـ بلوچستان، قسمت شرقی‌کوههای زاگرس ومناطق زیرآبی خلیج‌فارس ـ روبهمرفته به‌مساحت ۲۳ هزارکیلو مترمربع، تأسیس می‌شد. به‌موجب این قرارداد ۷۵٪ سود حاصله به دولت ایران تعلق

می‌گرفت. در ماه مه ۱۹۵۸ مجلس قراردادی با شرایط مشابه را با کمپانی امریکائی «پان‌امریکن پترولیوم کورپوریشن» تصویب کردکه منطقهٔ مورد بهره‌برداری این کمپانی ۱۶ هزارکیلومترمربع‌مساحت داشت. در۲۹ ژوئن۱۹۵۸ مجلس قراردادمیان شرکت ملی‌نفت وکمپانی کانادائی «سپفایر پترلیوم لمیتید» را تصویب کرد، به‌موجب این قرارداد کمپانی نامبرده حق بهره‌برداری نفت در۲ منطقه اطراف خلیج‌عمان، رویهم‌رفته به‌مساحت‌هزار کیلومتر مربع را به‌دست‌آورد.

درپایان ۱۹۵۵ قانون ویژه‌ای به‌تصویب رسید که به‌موجب آن سرمایه‌گذاری خصوصی‌خارجیان‌درایران تشویق‌می‌شد. ضمن این‌قانون شرایط سرمایه‌گذاریهای خارجی در ایران با سرمایه‌گذاری داخلی ایران همسان بود. دولت ایران تأسیسات وابسته به سرمایه‌های خارجی را درصورتیکه ملی‌می‌شدند، تضمین‌کرد. صاحبان سرمایه‌های‌خارجی می‌توانستند هراندازه که بخواهند سرمایه یا سودشان را بخارج صادر کنند. درنیمه سال ۱۹۵۷ قانون ویژه‌ای وضع شدکه به‌موجب‌آن امنیت سرمایه‌گذاران خصوصی امریکائی تضمین می‌شد. درایران شمارهٔ بی‌شماری ازشعبات شرکت‌ها وبنگاههای ساختمانی، نفتی، بافندگی وکشاورزی‌خارجی‌آغازبه‌کارکردند. مجلهٔ«تهران‌مصور» چاپ‌تهران‌خبردادکه در نیمه‌سال۱۹۵۸ درایران نمایندگیهای۱۰۴۸کمپانی خارجی در رشته‌های‌گوناگون سرگرم کارندکه‌ازجمله‌آنها ۲۲۰ شرکت امریکائی، ۲۸۵ شرکت انگلیسی، ۱۵۱ شرکت آلمان غربی، ۱۶۰ شرکت فرانسوی، ۵۳ شرکت ژاپونی، ۴۰شرکت سوئدی وغیره می‌باشند. مجله‌یادآوری‌کردکه این‌شرکت‌ها کلیداقتصاد ایران را در دست‌دارند وسالیانه‌بیش‌از۱۰۰ میلیون‌لیره استرلینگ‌سرمایه از ایران‌خارج می‌کنند. طبق‌برآورد مجله «زندگی‌بین‌المللی» جمع مبلغی‌که درسال ۱۹۵۹ در رشته‌های گوناگون فعالیت‌های امپریالیست‌ها از ایران عاید شده بالغ بر یك میلیارد دلار، یعنی تقریباً به‌ازای هر یك نفر ایرانی ۵۰ دلار بوده است، باید در نظر گرفت‌که درآن سال درآمد ملی سرانه هرایرانی فقط ۱۵۰ دلار بوده است.

به‌سال۱۹۵۸ قانون محدودیت بانك‌های خارجی درایران لغو شد. پس ازآن‌بانك‌داران امریکائی باکمك سرمایه‌های ایرانی، تأسیس بانکهائی را درتهران سازمان دادند. بانك توسعه صنعتی ومعادن‌که به‌سال ۱۹۵۹ تأسیس شد در اصل با سرمایه‌های ایرانی و خارجی آغاز به‌کارکرد. ۴۰٪ سهام این بانك متعلق به‌خارجیان بود، ضمناً نقش اصلی‌را انحصارگران امریکائی‌به‌عهده داشتند. به‌سال ۱۹۵۸ بانك ایران وفرانسه و به‌سال۱۹۵۹ بانك ایران و ژاپن تأسیس‌گردیدند. همهٔ این بانك‌ها مختلط بودند و بیش از ۵۰٪ سهام این‌بانك‌ها متعلق به‌ایرانیان بود، اما فقط خارجیان دراین بانك‌ها تسلط داشتند وتصمیم

گیرنده اصلی آنها بودند.

ارگانهای دولتی ایران طی تصویب نامه وبخش نامه‌های گوناگون خاطرنشان کردند که شرکت‌های خارجی نسبت به بنگاههای ایرانی از امتیازهـای ویژه‌ای برخوردارند. روزنامه «داد» در ۷ ژانویه ۱۹۵۹ خبرداد که سازمان برنامه بخشنامه‌ای صادر کرده است که ازاین به‌بعد ضمن انجام مناقصه‌ها بایستی فقط به‌پیمانکاران خارجی، یا نماینده‌های آن شرکت‌های ایرانی‌ای که با کمپانی‌های خارجی شریکند، کارداده شود.

درتمام ادارات ومؤسسات مهم دولتی، اقتصادی وغیره شمارهٔ بی‌شماری کارشناس یا مشاور امریکائی کار می‌کردند، تعدادآنها در سرتاسرکشور به‌سال ۱۹۶۰، به‌چند هزار تن رسید. این مشاوران یامتخصصان حقوق‌های گزافی می‌گرفتند وبرای انجام کارهایشان بدون مسئولیت هرچه می‌خواستند از دولت یا صاحب کار اعتبار می‌گرفتند وبیدرنگ آن را خرج می‌کردند.

لازم به یادآوری است که پس از تشکیل جمهوری فدرال آلمان به سال ۱۹۴۹، سرمایه‌های آلمان باختری به‌شدت در ایران نفوذکردند. آلمان باختری در سال ۱۹۵۴ توانست در زمینه بازرگانی خارجی ایران جزو معامله‌گران درجه ۱ و درسال ۱۹۵۶/۵۷ مقام اول را به‌دست آورد. شرکت‌های آلمان غربی کوشش داشتند تسلط بربازارهای ایران را به‌دست آورند، به‌این منظور اعتبارات درازمدت دراختیاربازرگانان ایرانی می‌گذاشتند. به‌سال ۱۹۵۵ میان آلمان غربی و ایران قرارداد همکاری اقتصادی وفنی امضاء شد. در فوریه ۱۹۶۱ نمایندگان اقتصادی آلمان غربی درتهران و نمایندگان ایران قراردادی را امضاء کردند که به‌موجب آن سرمایه‌گذاری‌های خصوصی آلمان غربی درایران تضمین می‌گردید.

سرمایه‌های آلمان غربی هم‌مانند امپریالیست‌های امریکائی وانگلیسی سیاست عقب مانده نگاهداشتن و وابستگی اقتصاد ایران را عملی می‌کردند. «ارهارد» معاون صدراعظم آلمان ضمن نطقی که در اکتبر ۱۹۶۰ هنگام گشایش نمایشگاه صنایع آلمان درتهران ایراد کرد، آشکارا اعلام داشت که ایران نیازی به‌ایجاد صنایع سنگین ندارد وبایستی همانگونه کشوری «کشاورزی» باقی بماند.

شرکت دربلوك نظامی سنتو واستواری موقعیت سرمایه‌های خارجی درایران سرانجام به‌ازمیان رفتن انحصار بازرگانی خارجی این کشور واجرای «سیاست درهای باز» به‌منظور ورود بی‌بند و بارکالاهای خارجی به‌ایران گرائید. این چگونگی به‌میزان فاجعه‌انگیزی موازنه بازرگانی خارجی ایران را به‌زیان این کشور به‌هم زد وسال به‌سال به‌مقدار کالاهای وارداتی ایران افزوده شد. به‌موجب مدارك رسمی مالی ایران، درپایان سالهای ۵۰ و

آغاز سالهای ۶۰، واردات ایران تقریباً ۵ برابر بیشتر ازصادراتش بود. انگیزهٔ این نارسائی ویران کنندهٔ اقتصاد ایران در زمینه بازرگانی خارجی آن بود که دولت ایران در زمینهٔ بازرگانی خارجی دربست دراختیار دولتهای امپریالیستی غربی قرار گرفت وسیاست بازرگانی خود را طبق تمایلات آنها توجیه می کرد. موقعیت مسلط را دربازرگانی خارجی ایران، آلمان غربی، امریکا، انگلستان وژاپن در دست داشتند. بازرگانی ایران بااتحادشوروی وکشورهای سوسیالیستی دیگر، اهمیت چندانی در روند تجارت ایران نداشت ومنحصر به صادر کردن ناچیز کالاهای سنتی ایران به این کشورها بود.

مهم‌ترین اقلام صادراتی ایران منحصر به محصولات کشاورزی (خشکبار، پنبه، پشم، پوست)، و حتی قالی بود. اقلام وارداتی ایران شامل وسائل حمل ونقل، مقدار زیادی اتومبیل سواری، وحتی فرآورده‌های آهنی وفولادی، موتورها وماشین آلات برقی، ازجمله مقدار زیادی یخچال، تلویزیون، رادیو، پارچه، شکر، چای، کالاهای شیمیائی و داروئی، بودند. هجوم کالاهای خارجی به ایران مانع پیشرفت صنایع و اقتصاد مردمی درایران گردید، ورود مقداروفراوانی ازکالاهای لوکس و بی‌مصرف فقط می‌توانست خواسته‌های گروه محدودی از چهره‌های پولدار ومرفه مردم کشور را تأمین کند واینان را خشنود گرداند. تولیدقسمت مهم ازکالاهای وارداتی، درکارخانه‌های ایران امکان داشت، مثلاً پارچه‌های پنبه‌ای وپشمی ازآنجمله بودند. باید یادآوری کرد نسبت بهای عادلانه کالاهای وارداتی وصادراتی به‌زیان ایران کاملاً متفاوت بود. بهای کالاهای وارداتی بارها بیشتر ازکالاهای صادره از ایران برآورد می‌شد. این چگونگی تأثیر نامطلوبی دربازرگانی ایران باکشورهای سرمایه‌داری از لحاظ پیشرفت اقتصاد ملی این کشور داشت. مثلاً روزنامه «آسیا» در۲۴ نوامبر ۱۹۵۸ نوشت «واردات بی‌بندوبار کالا به‌ایران، اقتصاد کشور را فلج کرده است».

## صنعت وکشاورزی ایران

درپایان سالهای ۵۰ ایران همانگونه کشوری بسیار عقب افتاده وکم رشد باقی ماند. در زمینهٔ سطح مصرف کالاهای صنعتی به‌نسبت سرانه، ایران نه‌تنها ازکشورهای پیشرفته، بلکه از کشورهای همسایه‌اش مثلاً عراق و ترکیه، عقب‌تر بود، صنایع کشور، به‌طور عمده درسطح کارهای سبک مثلاً تهیه موادخام کشاورزی قرارداشت ومنحصر به کارگاه‌های بسیارکوچک با کارگران بسیارکم بود، این کارگاهها از نظر فنی بسیار عقب افتاده بودند، تأسیسات صنایع سنگین وفلزگذاری وجود نداشت و درهمه رشته‌های صنایع رکود

وبیکاری حکمفرما بود.

به‌موجب مدارك ایران ضمن سال ۶۱/۱۹۶۰ در سرتاسر ایران ۹۵۰۰ کارگاه و مؤسسه کوچك صنعتی وجودداشت‌که درآنها ۱۳۶/۵ هزارکارگرکارمی‌کردند. بیش‌ازنیمی از این کارگاهها موتوری نبودند. در سرتاسر کشور قریب ۱۰۰ کارخانه وجود داشت که حداکثر کارگران بعضی ازآنها به ۲۰۰ نفر نمی‌رسید، رویهمرفته ۵۵ هزار نفرکارگر در این کارخانه‌ها کار می‌کردند. درمیان این کارخانه‌ها رشته‌های گوناگون صنعتی، پیشرفته‌تر از همه کارخانه‌های پارچه‌بافی، قند سازی و سیمان‌سازی بودند. تولیدات کارخانه‌های پارچه‌بافی نخی و قندسازی کمتر از نصف، وکارخانه‌های پارچه‌بافی پشمی در حدود ۱/۳ نیازمندیهای داخلی کشور را تأمین می‌کردند.

در ایران تولید صنایع دستی به ویژه، قالی‌بافی، صنایع نقره‌سازی و مس‌کاری و مصنوعات فلزی‌دیگر، نجاری، آهنگری، نقاشی، سفال‌کاری ورشته‌های‌صنایع دستی‌دیگر، نسبتاً رواج داشت.

علیرغم وجود ذخائر معدنی فراوان درایران، پیشرفت‌صنایع استخراج معادن‌بسیار کندبود، البته باید استخراج‌نفت راکه درتصرف انحصارهای خارجی یعنی‌کنسرسیوم‌نفت قرارداشت، ازاین قاعده مستثنی شمرد.

رقابت واردکنندگان مقادیرسرسام‌آور کالاهای خارجی به‌ایران، به‌ویژه کالاهائی‌که درایران تولید می‌شد (مثلاً پارچه)، سخت روی صنایع داخلی ایران اثرگذاشت وآنها را درحال عقب‌ماندگی نگهداشت. بسیاری ازکارخانه‌های پارچه‌بافی، چرمسازی وغیره یا تعطیل شدند یا ناگزیر ازمیزان‌کار خودکاستند.

به‌شمارهٔ شرکت‌های ورشکسته ایران‌افزوده شد. برخی ازشرکت‌ها ناگزیر سرمایه‌های خود را به‌بانك‌های خارج منتقل‌کردند. روزنامه «ارادهٔ آسیا» چاپ تهران در آغاز ۱۹۶۱ یادآوری کردکه سپرده‌های چهره‌های متنفذ دربانك‌های خارج از بودجهٔ سالیانهٔ کشور فزونی‌گرفته است. این روزنامه‌نوشت: «اگراین پولهائیکه به‌ارز تبدیل وبه بانك‌های‌خارجی‌منتقل شده‌اند، دوباره به‌ایران برگردند، آنوقت مردم ایران ازگرفتن‌وامهای خارجی بی‌نیاز خواهند شد وفقر وبینوائی ازمیان خواهد رفت».

اسنادیکه از سرشماری عمومی در سرتاسرکشور ضمن نوامبر ۱۹۵۶ به‌دست آمده نشان می‌دهدکه ۷۰٪ تمام جمعیت در روستاها زندگی می‌کنند، ۵۶/۳٪ به‌کارکشاورزی سرگرمند. اما این‌رشته اصلی‌اقتصاد ایران درحالت‌سقوط است. محصولات عمده‌کشاورزی درسالهای اخیر افزایش نیافته وحتی‌کمتر شده است.

باوجود اینکه اقتصاد ایران‌برمبنای‌کشاورزی قرار داشت، محصولات‌کشاورزی‌این

کشور نتوانست حتی نیازمندی داخلی را تأمین کند. بیشتر اوقات کشور، دچار کمبود گندم، گوشت ومواد کشاورزی دیگر بود. ایران ناگزیر شد هرسال صدها هزارتن گندم، خواربار وغیره ازخارج واردکند.

کشاورزی مکانیزه در بیشتر نقاط کشور وجود نداشت. تقریباً در بیشتر زمین‌های قابل‌کشت، خیش، شن‌کش، بیل و ابزار زمان کورش هخامنشی، برای کشاورزی به‌کار می‌رفت. دولت مبالغ هنگفتی پول‌برای ساختن سدهای کرج، سفیدرود و دز خرج‌کرد. اما این مخارج دربرابر سیستم موجود مالکیت زمین وکشاورزی اثر چندانی در پیشرفت کشاورزی نداشتند. استفاده از وجود این‌سدها برای‌کارکشاورزی به‌انگیزه ایجاد نکردن کانالهای آبیاری غیرممکن بود.

انگیزهٔ اصلی عقب افتادگی وسقوط کشاورزی ایران تسلط مالکان بزرگ زمین و بقایای فئودالها در روستاها بود. طبق اعلامیهٔ وزارت‌کشاورزی ایران‌که در۱۳ ژانویه ۱۹۶۲ انتشار یافت، تعداد ۱۰ هزار روستای ایران متعلق به‌مالکانی بودکه صاحب‌بیش از ۷ روستا بودند؛ مالکان۵هزار روستا صاحب ۵تا ۷ روستا بودند. چند مالك، صاحب بیش از ۱۰۰ روستا بودند. تقریباً ۸۵٪ زمین‌های زراعتی یا مستقیماً متعلق به‌مالکان یا به‌شکل وقف زیر نظر اینها قرار داشتند، قسمت ناچیزی از این زمین‌ها را مردم معمولی مالك بودند.

## وضع ناگوار توده‌های‌مردم

هزینه‌های‌گزاف نظامی در رابطه با شرکت ایران دربلوك تجاوزکار نظامی سنتو، فشار سرمایه‌های خارجی و سیاست تاراجگرانه امپریالیست‌ها و حتی حفظ بقایای روابط فئودالی در روستاها، مردم ایران را دچار وضع بسیار ناگواری‌کرد. طبق مدارکی‌که از انستیتوی مسائل اجتماعی‌در دانشگاه تهران به‌دست‌آمد، درآمد سرانه متوسط مردم‌ایران سالیانه ۱۳۰ دلار، و ۲/۵ برابرکمتر از ترکیه، ۱/۵ برابر کمتر از عراق و تقریباً ۲۰ برابر کمتر ازامریکا بود. درآمد اکثریت مردم سرکوب شده ـ دهقانان وکارگران ـ بسیار کمتر از این مبلغ ناچیزبود. به‌عقیدهٔ وزیر سابق کشاورزی، حسن ارسنجانی، ۴۰٪مردم کشورکاملاً گرسنه و۴۰٪ دیگر نیمه‌گرسنه به‌سر می‌بردند.

طول عمر متوسط مردم ایران، بگونه‌ایکه شاه ضمن خطاب به‌سناتورها درآغاز ۱۹۵۹ اعلام داشت، فقط ۲۷ سال بود. ایران در زمینهٔ آمار خودکشی‌های ناشی از گرسنگی وفقر جای اول را درجهان داشت.

وضع بهداشت عمومی مردم رقت‌انگیز بود. ضمن سال ۶۰/۱۹۵۹ در ایران فقط ۳۳۵۵ پزشک وجود داشت که به‌هر ده‌هزار نفر جمعیت فقط ۱/۵ نفر می‌رسید، ضمناً تقریباً ۳/۴ پزشکان در تهران و شهرهای بزرگ دیگر اقامت داشتند، اکثریت خاموش مردم عملاً از هر گونه کمک پزشکی محروم بودند. در ایران هر سال ۴ میلیون نفر به‌مالاریا مبتلا می‌شدند، بگونهٔ متناوب بیماریهای واگیردار خطرناک از قبیل حصبه، آبله، وبا در ایران درمی‌گرفت. جمع بی‌سوادان طبق مدارک سرشماری سال ۱۹۵۶ شامل ۸۵٪ کل جمعیت بود.

هزینه زندگی با سرعت بالا می‌رفت. نسبت به سال ۳۷/۱۹۳۶، این هزینه‌ها در آغاز ۱۹۶۱، ۱۷ برابر شد، اما کرایه‌خانه به ۴۰ برابر رسید.

وضع دهقانان و کارگران به‌ویژه از همه بدتر بود. دهقانان بی‌زمین ناچار بودند با شرایط توان‌فرسائی روی زمین‌های مالکان کار کنند. تقسیم سهمیه محصول میان دهقانان و مالکان مانند سابق وبرمبنای سنت‌های قرون وسطائی بود، این سنت‌ها درمناطق گوناگون به‌شکل‌های مختلف به‌کار برده می‌شدند؛ اصول تقسیم محصول برمبنای مالکیت زمین، آب، بذر، دام کارگر و نیروی کار دهقان بود. دربیشتر موارد مالک که صاحب زمین، حتی آب وبذر بود تقریباً ۴/۵ محصول را ضبط می‌کرد. درچند منطقه جنوب ایران، که دهقانان در معرض استثمار بیرحمانه قرار داشتند، مالکان ۴/۵ وحتی ۹/۱۰ محصول را می‌بردند. علاوه براین بگونه‌ایکه روزنامه‌های مورخ ۱۶ اکتبر ۱۹۵۸ ایران نوشتند. نخست وزیر ایران طی بخشنامه‌ای به‌استانداران وفرمانداران ابلاغ کرد که در بعضی مناطق دهقانان مجبور به‌اجرای سنت بیگاری وتسلیم عوارض جنسی به‌سود مالکان خواهندبود.

به‌سال ۱۹۵۵ دولت در ۵۰ روستا شامل ۲ هزار خانواده دهقان درمنطقه شیراز پژوهش‌هائی به‌عمل آورد. درنتیجه این تحقیق معلوم شدکه دهقانان این منطقه کاملاً از کمك پزشکی محرومند، واینکه درآمد سالیانه سرانه این روستاها فقط مبلغ ناچیز ۱۶۰۰ ریال (تقریباً ۲۰ دلار) وسن متوسط روستائیان ۱۷ سال است. همهٔ این روستاها فاقدبرق، تلفون وخدمات پستی بودند. ۳/۴ از ساکنانی که مورد پژوهش قرار گرفتند خانواده‌هایشان فقط در یك اطاق زندگی می‌کردند، این اطاقها عبارت از چهاردیواری گلی بودند که نه پنجره ونه شیروانی داشتند. دربسیاری موارد درون یك منزل دو وحتی سه خانواده زندگی می‌کردند. کار اصلی ساکنان این روستاها زراعت بود، امافقط ۳٪ ازساکنان صاحب زمین بودند، بقیه روی زمین‌های مالکان کار می‌کردند.

وضع دهقانان مناطق دیگر ایران هم بهتر از دهقانان ۵۰ روستای مورد پژوهش در شیراز نبود. قدرت خرید دهقانان بسیار کاهش یافت. از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۷، طبق

مدارك رسمی ایران، بهای محصولات کشاورزی به‌طور متوسط سالیانه ۲/۴٪ درعین‌حال ارزش هزینه زندگی سالیانه به ۸/۳٪ افزایش‌یافت، امامقدار اسکناس درگردش‌به ۱۵/۳٪ رسید. تقریباً ۹۵٪ مردم این مناطق کاملاً بی‌سواد بودند. در سال تحصیلی ۵۸/۱۹۵۷ در تمام کشور فقط ۵۳۸ دبستان روستائی وجود داشت که درآنها ۶۳۴ دختر و ۲۲۶۹۱ پسر درس می‌خواندند.

روزنامه اطلاعات ضمن سرمقاله ۲۶ دسامبر ۱۹۶۳ درباره وضع دهقانان جنوب ایران به‌شرح زیرتوضیح‌داد: «هنگامیکه ما به‌جنوب ایران مسافرت می‌کردیم، روستائی را دیدیم که همه ساکنان آن کور بودند، در روستای دیگری مردمش از گرسنگی وبرهنگی رنج می‌بردند. هنگام مسافرت به یکی از جزایر که شماره ساکنان آن ده هزار نفر بود، سرزدیم، دراین جزیره حمام، مستراح، پزشك و ماما اصلاً وجود نداشت. ساکنان این جزیره از آب‌باران که درآب‌انبار موجود بود برای رفع نیازمندیهایشان بهره می‌بردند، ضمناً از این‌آب‌انبارها حیوانات هم‌آب می‌نوشیدند. در فصل گردآوری محصول خرما، غذای ساکنان آمیخته‌ای از خرما و آرد هسته خرما بود. ساکنان اصلاً معنی دارو را نمی‌دانستند».

دهقانان گرسنگی زده، دربند رباخواران که بیشترشان از مالکان به‌شمار می‌آمدند، گرفتار بودند. بیداد و زور مالکان نسبت به‌دهقان بیداد می‌کرد. روزنامهٔ «صدای‌مردم» چاپ تهران در ۱۶ مارس ۱۹۶۱ نوشت: «دهقانان ماهنوز به‌حال اسارت زندگی‌می‌کنند. روستاهای ما درست درشرایط قرون‌وسطائی قرارگرفته‌اند». هرسال‌ده‌ها هزار از دهقانان ورشکسته، بی‌نوا درتلاش به‌منظور رهائی ازبینوائی، گرسنگی وبیداد مالکان، روستاهای خود را ترك و به‌شهرها گریختند. مجله تهران‌مصور چاپ تهران درتاریخ ۱۰ فوریه ۱۹۶۱ نوشت: «هرسال بیش از ۷۰ هزارتن دهقان بینوا و ورشکسته از مناطق گوناگون کشور واردتهران می‌شوند. اما اینها درتهران وشهرهای دیگر کارگیرشان‌نمی‌آید. صدها هزاربینوا، بیغوله‌های جنوب تهران را پرکرده‌اند». شماره‌بیکاران هرسال بگونه‌سرسام‌آوری افزایش می‌یافت، این‌بیکاران شامل هزاران‌کارگر اخراجی به‌وسیله‌کنسرسیوم‌نفت، کارگران کارخانه‌های ورشکسته پارچه‌بافی وکارگاههای دیگرکه دراثر رقابت کالاهای خارجی به‌این‌روز افتاده بودند، پیشه‌وران ورشکسته و دهقانان فراری روستاها و غیره بودند.

شماره بیکاران‌آن اندازه افزایش‌یافت‌که‌کمیته شکایات مجلس، ضمن اخباریکه ضمن ۱۷فوریه ۱۹۶۴ در«مجلهٔ تهران‌مصور» چاپ‌تهران انتشار داد، اعلام‌داشت، تنهامسئله پیچیدهٔ کشور «بیکاری» است. بسیاری‌از ایرانیان برای‌جستجوی‌کار به‌کشورهای همسایه

مانند عراق، کویت، جزایر بحرین، شیخ نشین‌های خلیج فارس وپاکستان مهاجرت کردند.

اما کارگرانی هم که کار داشتند در وضع بسیار توان‌فرسائی به‌سر می‌بردند. با بودن ارتش عظیم بیکاران و درشرایط رکود و ورشکستگی چند رشته از صنایع ملی، کارگران بسیاری از تأسیسات، مثلاً کوره‌پزخانه‌های تهران با انجام ۱۰-۱۲ ساعت کار روزانه فقط کارمزد ناچیزی می‌گرفتند. مثلاً کارمزد متوسط تمام کارگران کوره‌پزخانه‌ها (شماره آنها در سال ۱۹۶۰/۶۱ در تمام ایران ۴۹۲۵ نفر بود)، به‌موجب مدارك رسمی ایران ماهیانه فقط ۱۶۸۹ ریال بود، اما کارمزد متوسط کارگران کارخانه‌های چتائی‌بافی، ریسندگی، پارچه‌بافی، نخ‌ریسی (شمارهٔ آنها درسال ۱۹۶۰/۶۱ تقریباً ۴۰ هزارتن بود) ماهیانه از ۱۸۵۰ تا ۲۰۱۶ ریال بود، درهمان هنگام یك کیلو نان در تهران ۱۰ ریال ارزش داشت.

پرداخت کارمزد کارگران اغلب به‌تأخیر می‌افتاد، قانون بیمه‌های اجتماعی و کار فقط روی کاغذ بود وعملی نمی‌شد. روزنامهٔ «کیهان» در ۱۶ مارس ۱۹۶۱ نوشت: «از کارمزد کارگران هرماه مبلغ قابل‌ملاحظه‌ای به‌عنوان حق‌بیمه‌های اجتماعی کسر می‌شود، اماسازمان بیمه‌های‌اجتماعی هیچگونه کمکی به کارگران نمی‌کند». در کارگاهها، کارخانه‌ها ومعدنها اغلب سوانحی روی می‌داد که درپی‌آنها بسیاری ازکارگران‌جان خود را ازدست می‌دادند. شرایط مسکن کارگران بی‌نهایت توان‌فرسا بود، قسمت‌عمده‌کارمزد کارگران‌به مصرف اجارهٔ اطاق یا منزل می‌رسید.

جوانان ایرانی در شرایط بسیار ناهنجاری به سر می‌بردند. در تأسیسات صنعتی، کودکان، نوجوانان وجوانان کارگر به‌نسبت بزرگسالان کارمزد کمتری دریافت می‌کردند. اکثریت خاموش جوانان ایراتی از تحصیل محروم بودند. زیر فشار خارجیان، بیشتر ایرانیان درس خوانده و باسواد نمی‌توانستند برای خودکار پیدا کنند. اما تحصیل کرده‌هائیکه موفق‌می‌شدندکار پیداکنند حقوقشان بارها کمتر از حقوق مستشاران وکارشناسان امریکائی‌که همان‌کار را انجام می‌دادند، بود.

این‌فرجام رقت‌انگیز اقتصادکشور، ووضع‌توده‌های مردم ایران درنتیجهٔ سیاستی‌بود که پس ازکودتای ۱۹۵۳ دولت ایران اختیارکرده بود.

توده‌های مردم‌نتوانستندبا وضع‌موٌجودسازش‌کنند وبرای به‌دست‌آوردن حقوق‌خود، علیه انقیادکشور به‌دست امپریالیست‌های امریکائی وعلیه‌بقایای فئودالها به‌منظور به‌دست آوردن استقلال وآزادی ملی به‌پیکار برخاستند. این پیکار هرسال وضع حادتری رابخود می‌گرفت وبه‌سال ۱۹۶۱ به‌منتها حد خود رسید. روزنامه آتش چاپ تهران در ۱۸مارس ۱۹۶۱نوشت: «موج ناخشنودی گسترده تمام‌قشرهای مردم‌کشور یعنی دهقانان، کارگران، مستخدمان، سربازان، روشنفکران را فراگرفته است». عناصریکه درنخستین صفوف‌جنبش

مردم به‌منظور استقلال‌ملی وآزادیهای دمکراتیک قرارداشتند سخت‌مورد پیگرد دولت‌قرار گرفتند وحزب توده ایران‌که به‌زیرزمین‌رانده شده بود، کوشش داشت یک جبههٔ متحدخلق را سازمان دهد وعلیه امپریالیست‌ها ومرتجعان داخلی پیکار کند.

## جنبش کارگران

طبقهٔ کارگر ایران، پیکار مردم رابه‌منظور بهبودی وضع توده‌های وسیع، وبه‌چنگ‌آوردن استقلال ملی وآزادیهای دمکراتیک، رهبری می‌کرد. درنخستین‌سالهای موجودیت کنسرسیوم، ضمن اوت ۱۹۵۵، کارگران بعضی ازتأسیسات نفتی آبادان دست به‌اعتصاب زدند، اینان خواهان افزایش کارمزد بودند. اداره کنسرسیوم ناگزیر شد به‌کارمزد این کارگران بیفزاید، اما دیری نپائید که در مغازه‌های وابسته به کنسرسیوم بهای برنج و ضروریات دیگر زندگی یک‌باره بالارفت. درتابستان وپائیز ۱۹۵۷ نفت‌گران مسجدسلیمان وآغاجاری دوباره چندبار اعتصاب‌کردند، اینان هم خواستار افزایش کارمزد ضمن‌رابطه با بالارفتن‌بهای محصولات نفتی، به‌رسمیت شناختن‌حق‌اعتصاب وغیره به‌وسیله‌کنسرسیوم شدند. دولت ایران زیر فشارکنسرسیوم، این‌اعتصاب را غیرقانونی اعلام وبرای‌کسانیکه «باعث ایجادآشفتگی درتأسیسات نفت جنوب شوند» محکومیت اعدام را در نظرگرفت. علاوه‌براین در بهار وتابستان ۱۹۵۷، کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران اعتصاب‌کردند، اینها هم می‌خواستند به‌کارمزدشان افزوده گردد، کارگران معدن منگنز در رباط‌کریم هم به‌خاطر نامطلوب بودن غذا ومسکن وکم‌بودن‌کارمزدشان اعتراض‌کردند.

به‌سال۱۹۵۸ بافندگان اصفهان به‌نشانهٔ اعتراض ـ علیه تعویق حقوق چندماهه، ندادن سهم‌نان، لباس‌کار، نبودن موادخام‌که به‌بیکاری‌اجباری آنها می‌انجامید، چندبار اعتصاب کردند. اعتصاب کنندگان همچنین خواهان افزایش کارمزد بودند، ۵۰۰ کارگر ساختمان تأسیسات نفت خارک، هزارکارگر بندری کمپانی‌های کشتی‌رانی بندر شاهپور و رانندگان تاکسی درتهران دست به‌اعتصاب زدند. تاکسیرانان تهران خواستار تجدیدنظر درمقررات وسیستم اخذجریمه بودند.

درآوریل ۱۹۵۹ کارگران‌کارخانه بافندگی، ریسباف اصفهان پس ازآنکه حقوقشان پرداخت نشد، دست ازکارکشیدند. در ژوئن‌بیش از ۱۵۰۰ بافنده‌کارخانجات وطن‌اصفهان اعلام اعتصاب‌کردند. در همان ماه چند هزار تن از کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران‌که خواهان‌افزایش۳۵٪ به‌کارمزدشان بودند دست به‌اعتصاب زدند. باوجود اینکه‌کارفرمایان با افزایش کارمزد اینان به‌میزان ۲۰٪ موافقت کردند، اعتصاب ادامه یافت وفقط پس از

اعزام پلیس به‌محل، اعتصاب درهم‌شکسته شد.

دراکتبر ۱۹۶۰ کارگران ساختمانی سد دز که خواهان افزایش کارمزد و کاهش ساعات کار روزانه بودند، اعتصاب کردند. دردسامبر همان سال پس از کشته‌شدن چندده معدنچی در اثر فروریختگی دیوار معدن ذغال‌سنگ شمشك که در نزدیکی تهران قرار داشت، معدنچیانی‌که زنده مانده‌بودند به‌سوی‌اتومبیل‌مهندس معدن، سنگ پرتاب کردند. به‌سال ۱۹۶۰ کارگران کارخانه بافندگی بزرگ شهناز، خواهان به‌رسمیت شناخته شدن حقوق سندیکائی ورعایت قانون‌کارکه اجرانمی‌شد، گردیدند. مأموران دولتی اصفهان ومدیران کارخانه، بسیاری‌ازکارگران را اخراج و۱۷ نفر را به‌خارج از اصفهان تبعیدکردند. چند کارگر را با چماق‌کوبیدند ودیگران را هم‌شلاق زدند. اما این اقدامهای بیرحمانه‌دولت نتوانستندکارگران‌اصفهان‌را آرام‌گردانند، اینان در۷ ژانویه۱۹۶۱ به«اعتصاب‌ایتالیائی» دست زدند اینان خواهان تضمین حداقل کارمزد، دریافت کمك خرج برای عائله‌مندان، برگرداندن اخراج‌شدگان به‌کار، واگذاری ۱۲ روز مرخصی سالیانه با دریافت حقوق و غیره بودند. کارخانه به‌وسیله سربازان اشغال‌گردید، رهبران اعتصاب را دستگیر وکتك زدند. اما بااین همه‌کارگران‌به‌اعتصاب ادامه دادند وسرانجام پیروز شدند. در۱۳ژانویه مأموران اصفهان ومدیران کارخانه‌ها ناچار شدند خواسته‌های کارگران را برآورند، و اینگونه‌کار را آغازکردند.

به‌سال ۱۹۶۱ جنبش اعتصابی‌کارگران ومستخدمان به‌ویژه‌گسترش یافت. سرشت جنبش‌های‌کارگری سال ۱۹۶۱، نه‌تنها توده‌ای بودن آن، بلکه پیشرفت این جنبش به- موازات خواسته‌های اقتصادی وحتی سیاسی‌کارگران بود. ضمن اوج گرفتن موج جنبش دموکراتیك، کارگران ایرانی ازپشتیبانی نیروهای پیشرفته و فعال برخوردار بودند. در اول‌فوریه ۱۹۶۱ بافندگان اصفهان‌همراه‌کارگران دیگر مراکز صنعتی‌کشور، یك اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته را اعلام داشتند، این اعتصاب به منظور رفع بازداشت عده‌ای از دانشجویان هنگام انتخابات مجلس دوره ۲۰ انجام گرفت. به‌نشانهٔ اعتراض علیه اخراج کارگران، در ماه مه، بافندگان کارخانه‌های «شهناز» و «نختاب» دست به‌اعتصاب زدند، کارگران تأسیسات دیگر به‌این‌اعتصاب پیوستند. اعتصاب‌کنندگان‌خواستار افزایش کارمزد وبه‌کارگرفتن‌کارگران اخراجی بودند.

ضمن ژوئن در اصفهان چهار کارخانه بافندگی اصفهان اعتصاب کردند. انگیزه‌اش تأخیر درپرداخت حقوق کارگران بود، دراکتبر ۱۹۶۱ کارگران پشم‌ریسی درمحل رئیس ادارهٔ کار استان به بست نشستند وتقاضای تجدید نظر در حقوقشان را کردند. در ماه مه همان‌سال‌کارگران گرسنه‌ای که ازکارخانهٔ بافندگی رشت اخراج شده بودند، درمیدان شهر

به‌بست نشستند. بنابه‌نوشتهٔ روزنامه اطلاعات در روزهای ۲۳ و۲۴ ماه مه بیش از ۴۰۰ کارگر ریسندگی کارخانه «فارس» در شیراز درجلو استانداری گرد آمدند وخواهان کارمزد عقب‌افتاده وانجام قانون‌کار و کمک‌مالی بودند. کارگران اعتصابی افزایش‌کارمزد، کاهش ساعات‌کار روزانه وبهبودی شرایط‌کار را می‌خواستند. در ژوئن، اوت و سپتامبر ۱۹۶۱، در منجیل، لنگرود، مناطق نفتی مسجدسلیمان وجاهای دیگر اعتصابهائی رویداد.

درکنار کارگران، مستخدمان و معلمان هم به‌پیکار پرداختند. در ۲ ماه مه ۱۹۶۱ اعتصاب عمومی‌معلمان آغاز شد، بیشتر ازآنها حقوق ناچیزی به‌اندازه ۳۰۰۰-۵۰۰۰ ریال درماه می‌گرفتند. دربسیاری از شهرها ومناطق ایران ازسوی معلمان می‌تینگ‌ها و و تظاهراتی انجـام یافت اینان خواهان افزایش حقوق بودند. دولت می‌خواست با زور وسرکوبی بیرحمانهٔ اعتصاب را درهم شکند. در دوم ماه مه‌پلیس به‌روی تظاهرات‌معلمان که جلو مجلس در تهران گردآمده بودند، آتش گشود. بسیاری از تظاهرکنندگان زخمی و یك تن معلم کشته شد. این سرکوبی قهرهمگانی را برانگیخت. دانشجویان به‌اعتصاب معلمان پیوستند. در چهارم ماه مه، تظاهرات توده‌ای تازه‌ای با شرکت سی‌هزار تن جلو مجلس تشکیل شد، شرکت کنندگان خواستار استعفای دولت وکیفر متهم به‌قتل معلم، ضمن تظاهرات، شدند. دولت شریف‌امامی زیرفشار افکار عمومی وعناصر دموکرات‌ناچار شد در۶ماه مه استعفا دهد. اعتصاب معلمان در۱۳ ماه مه فقط پس‌ازآنکه به‌آنها وعدهٔ اضافه حقوق دادند، به‌پایان رسید.

در۳۰ ماه مه مستخدمان اداره تلگراف مرکزی اعتصاب‌کردند، اینان هم خواهان افزایش حقوقشان‌بودند. دیری نپائید مستخدمان‌پست، تلگراف وتلفون درشهرها ومناطق دیگر کشور به‌آنها پیوستند. دولت تازهٔ علی‌امینی این‌اعتصاب را بانیروی مسلح‌سرکوب کرد، چندتن از اعتصاب کنندگان دراثر اصابت گلوله تفنگ زخمی شدند، ارتش، اداره مرکزی تلگراف را اشغال‌کرد، دهها تن از مستخدمان تلگراف بازداشت‌گردیدند. امااین اقدامها نتوانستند پیکار مستخدمان برای بهبودی وضعشان را فرو نشاند. در ۲۹ ژوئن نمایندگان اتحادیه مستخدمان دولت نخست‌وزیر را ملاقات و خواستار افزایش حقوق شدند.

## طغیان دهقانان

بیداد مالکان، گرسنگی و تنگی شرایط زندگی، دهقانان را به‌صحنه پیکار بامالکان و دولت هل داد. تقریباً پس ازکودتای ۱۹۵۳ هرسال جنبش‌های پراکنده‌ای در مناطق

گوناگون کشور ازسوی دهقانان روی می‌داد. روزنامه اطلاعات در ۲۹ فوریه ۱۹۵۶ خبرداد که درگیلان میان دهقانان ۳ روستا و محصل مالیاتی برخوردهائی رویداده و ۳ ژاندارم از دست آنهاکتك خورده‌اند. به‌سال ۱۹۵۸، درمناطق گرگان، اردکان وجاهای دیگر بارها دهقانان به‌بست نشستند وعلیه بیداد مالك ومأموران انحصار تنباکواعتراض کردند.

جنبش دهقانان به‌ویژه از پایان ۱۹۶۰ به بعد گسترش یافت. در دسامبر ۱۹۶۰ تقریباً ۲۰۰ دهقان درمنطقه آمل مازندران، با بیل وچماق و داس وسنگ به‌املاك دومالك بزرگ حمله وآنجاها را ویران کردند. برای سرکوبی این دهقانان ژاندارم اعزام گردید. درماه مه ۱۹۶۱ دهقانان روستای امین‌آباد در منطقه اراك، با خانواده‌ها، اموال و دام‌هایشان وارد شهر شدند، و از دست فشار مالك به‌فرماندار شکایت کردند. پلیس دهقانان را پراکنده کرد.

در دوم ژوئن ۱۹۶۱ روزنامه «آتش» چاپ تهران خبرداد که بیشتر منطقه آذربایجان را شورش دهقانانی که مالکان آنها را بیرون رانده‌اند، فراگرفته است. به‌موجب اطلاع همان روزنامه درلاهیجان گیلان جلو ساختمان دادگستری، یکی از مالکان کشته شد. در ۲۰ ژوئن نزدیك به ۵هزار دهقان راه تهران به کناره دریای خزر را اشغال کردند، اعتراض‌شان به‌بیداد مالکان بود که آب‌را به‌روی آنها بسته بودند، چون گویا این دهقانان درانتخابات دوره ۲۰ به‌مالکان نامبرده رأی نداده بودند.

آشفتگی دهقانان درسال ۱۹۶۲ ادامه داشت. در ۲۱ اوت ۱۹۶۲ روزنامه «کیهان اینترناشنال» خبرداد که ۴هزار دهقان، درمنطقه همایونشهر، ۲۰ کیلومتری اصفهان به‌املاك مالك بزرگ آن‌شهرحمله وتلمبهٔ چاه‌عمیق او راخراب کردند، چون می‌پنداشتند احداث این چاه عمیق قنات‌های آب آنها را خشکانده است. این حملهٔ دهقانان به‌وسیله فرماندار، با فراخواندن ژاندارم از اصفهان فرونشانده شد. تقریباً ۴۰۰ دهقان دستگیر گردیدند. در پائیز ۱۹۶۲ در روستای زیان واقع در ۴۰ کیلومتری همدان برخوردی میان دهقانان ومالك به‌نام دولتشاهی که آب مزرعه دهقانان را قطع کرده‌بود، رویداد. دهقانان به‌خانه مالك حمله کردند و او را باگلوله کشتند. شورش دهقانان درمناطق دیگرهم ادامه داشت.

## جنبش دانشجویان

درآغاز سال ۱۹۶۰ پیکار جدی جوانان و دانشجویان علیه بیداد امپریالیست‌های خارجی، به‌منظور به‌دست‌آوردن آزادی‌های دموکراتیك و دفاع از حقوق جوانان آغاز

گردید. ضمن ژانویه ۱۹۶۰ درتهران اعتصاب‌ها وتظاهراتی توده‌ای ازسوی دانش‌آموزان ودانشجویان، رویداد، اینان خواهان بهبودی سیستم آموزشی بودند. طغیان دانشجویان در سرتاسر سال ۱۹۶۰ ادامه داشت، این جنبش‌ها به‌ویژه درآغاز ۱۹۶۱شدت گرفتند، چون دراین هنگام انتخابات دورهٔ ۲۰ درجریان بود و مأموران دولت آشکارا دراین کار تقلب می‌کردند.

درفوریه‌چند می‌تینگ وتظاهرات چندهزارنفری به‌وسیله دانشجویان دانشگاه‌تهران برگذارگردید. برای پراکندن اجتماع دانشجویان دولت ماشین‌های آتش‌نشانی وپلیس را به‌کار برد، ضمناً تظاهرکنندگان را با چماق‌کتک می‌زدند و برای ترساندنشان تیراندازی هوائی‌می‌کردند. دانشجویان به‌سوی پلیس وماشین‌های‌آتش‌نشانی سنگ پرتاب می‌کردند. اینان خواهان لغو انتخابات قلابی و استعفای دولت بودند. دولت شماره بی‌شماری از دانشجویان را بازداشت‌کرد وناگزیر شد موقتاً دانشگاه تهران ودانشکده کشاورزی کرج را تعطیل‌کند. در ۲۳ فوریه دانشجویان نخست‌وزیر سابق، اقبال را که به‌تازگی رئیس دانشکده پزشکی شده بود، از دانشگاه بیرون راندند.

دانشجویان ایرانی خارج از کشور هم به‌جنبش درآمدند. در لندن، پاریس، وین، مونیخ، نیویورك وشهرهای‌دیگراروپا وامریکا، می‌تینگ‌ها وتظاهراتی ازسوی‌دانشجویان ایرانی‌برگذارگردید، اینان هم‌خواهان‌تجدیدانتخابات دورهٔ۲۰مجلس وآزادی دانشجویان بازداشت شدهٔ تهران بودند.

دربهار و تابستان ۱۹۶۱ جنبش دانشجویان ایرانی ادامه یافت. در ماه‌های مه، ژوئن وژوئیه ۱۹۶۱، دانشجویان در می‌تینگ و تظاهرات تهران‌که به‌وسیلهٔ جبهه ملی برگذار شد فعالانه شرکت کردند. در یك گردهم‌آئی پرجمعیت در دانشگاه تهران ضمن ماه ژوئن مسئله تجدیدنظر در قرارداد کنسرسیوم نفت مطرح شد. در ۲۱ ماه مه ۱۹۶۱ دانشجویان دانشگاه شیراز می‌تینگ‌ها و تظاهراتی‌علیه جلسه‌کنفرانس پزشکی سنتوکه بنا بود در ساختمان دانشگاه برگذارگردد، انجام دادند. اینان کنفرانس نامبرده را تعطیل و پرچم‌های‌کشورهای سنتو را که برفراز ساختمان در اهتزاز بودند، پائین‌کشیدند.

ضمن دسامبر ۱۹۶۱- ژانویه ۱۹۶۲ دوباره در تهران تظاهرات و می‌تینگ‌های پر جمعیتی به‌وسیله دانشجویان برگذارگردید، تظاهرکنندگان خواهان اجرای سیاست ملی مانند دوران‌مصدق، ازسوی دولت، استعفای‌علی‌امینی ازنخست‌وزیری، اجرای‌انتخابات آزاد دوره ۲۰مجلس وغیره بودند. دولت‌برای سرکوبی این‌تظاهرات پلیس وسربازفرستاد، اینان میدان‌ها وبازار پایتخت را اشغال‌کردند. در۲۱ ژانویه ۱۹۶۲ زدوخورد سختی‌میان دانشجویان، و سربازان وپلیس درگرفت، ضمن این برخورد درحدود ۴۰۰ تن از طرفین

زخمی وقریب ۳۰۰ تن دانشجو بازداشت شدند. برخورد دانشجویان وپلیس روز بعدهم ادامه داشت. در ژانویه ۱۹۶۲، تظاهرات ضد امپریالیستی دانشجویان در تبریز و شیراز هم روی‌داد. دولت‌ناگزیر شد دانشگاه تهران را تعطیل کند. سرکوبی دانشجویان‌تظاهر-کنندهٔ تهران به‌وسیله امینی باعث اعتراض و برگذاری می‌تینگ‌ها و تظاهرات به‌وسیله دانشجویان ایرانی خارج ازکشور گردید. اینگونه در دورهٔ پس از سال ۱۹۵۳ پیوسته ناخشنودی توده‌ها از وضع موجودشان بیشتر می‌شد: افزایش هزینه‌های نظامی، فشار سرمایه‌های خارجی، بحران‌سخت اقتصاد ایران، رشدگرانی وبینوائی انگیزه‌های مهم‌این ناخشنودی‌ها بودند.

## فشارها ومانورهای دولت

دولت همواره می‌کوشیدکه ناخشنودی مردم را با اعمال زور وفشار بیرحمانه فرو نشاند. در۱۱ ماه مه ۱۹۵۸، عضوکمیته مرکزی‌حزب توده‌ایران خسرو روزبه راتیرباران کرد. به‌سال ۱۹۵۹ علوی عضوکمیته مرکزی حزب‌توده ایران تیرباران شد. در۴ماه مه ۱۹۶۰، ۵تن از دموکراتهای‌آذربایجان در دادگاه نظامی‌محکوم به‌اعدام و۱۷ نفردیگر به‌زندان ابد و زندانهای درازمدت بااعمال شاقه محکوم شدند.

اما تلاش‌های دولت‌ایران به‌منظور فرونشاندن‌ناخشنودی مردم از راه فشار وترور به‌نتیجه‌ای‌نرسید. تظاهرات ضد دولتی جوانان ودانشجویان، اعتصابهای‌کارگران وجنبش دهقانان ادامه یافت. دامنه آتش زدن خانه‌ها و دارائی مالکان، حمله به‌مأموران دولتی محلی وشکل‌های دیگر پیکار خود بخودی ازسوی دهقانان‌ادامه داشت.

درشرایط شدت هرچه بیشتر بحران اقتصادی وسیاسی، گروههای دست‌راستی‌حاکم ایران بایستی به‌اقدامهائی دست می‌زدندکه تا انـدازه‌ای از وخامت اوضاع مـی‌کاست. برای این‌منظور تصمیم‌هائی به‌منظور فروش املاك شاه و دولت‌گرفته شد.

نخستین‌بار دربارهٔ فروش املاك شاه قرار شد املاکی را که محمدرضاشاه ازپدرش به‌ارث برده بود به‌فروش برسانند، این مسئله در ژانویه ۱۹۵۱ هنگام اوج‌گیری جنبش ضدامپریالیستی توده‌ای مردم مطرح گردید. پس از کودتای ژنرال زاهدی مسئله فروش املاك‌شاه به‌دهقانان‌کمتر موردتوجه قرارگرفت؛ در دوره اوج‌گیری جنبش‌های‌دمکراتیك به‌ویژه درمیان دهقانان، این تصمیم تا اندازه‌ای به مرحلهٔ اجرا درآمد. املاك با اقساط ۲۵ساله به‌دهقانان فروخته می‌شد، بهای آنها به ازای هر هکتار از۲۸۰۰۰ الی۳۱۰۰۰ ریال بود.

بنابرآنچه‌که خود شاه اظهار داشت درسال۱۹۶۳ زمین‌های ۵۱۹ روستای ملك‌شاه به‌۴۲ هزار خانواده دهقان فروخته شد. درعین‌حال شاه اعلام داشت‌که ۱۰۹۲ روستا را به‌عنوان پیشکش‌برای پسر سه‌ساله‌اش، ولیعهدایران «رضا» نگاهداشته است. به‌طورکلی روستاهائی‌راکه محمدرضاشاه‌ازپدرش به‌ارث برده بود، به‌۲۰۰۰ پارچه‌آبادی می‌رسیدند.

علاوه بر فروش املاك‌شاه، دولت اقبال لایحه‌ای قانونی مبنی برمحدودیت‌مالکیت زمین‌تهیه‌کرد، این‌لایحه‌را دربهار ۱۹۶۰ به‌مجلس‌شورا وسنابرد. به‌موجب‌این‌لایحه‌حداکثر زمین‌هائی‌راکه یك مالك‌می‌توانست درتصرف‌داشته باشد۴۰۰هکتار زمین‌دیمی و۲۰۰هکتار زمین‌آبی زیرکشت یاآیش‌بود. طبق این‌قانون هرمالك می‌توانست بهترین وحاصلخیزترین زمین‌ها را با انتخاب خودش نگاهدارد. این تعیین حدود مالکیت بارها بیشتر از حداکثر حدود مالکیت زمین درکشورهای خاور بود، چون این کشورها هم به‌نوبه خود درمورد مالکیت زمین اصلاحاتی‌را برقرارکرده بودند. علاوه براین ضمن این‌لایحه مقرراتی‌پیش‌بینی‌می‌شدکه‌مالکان بزرگ‌عملاً می‌توانستند تاآنجاکه به‌توانند زمین‌ها را خارج‌ازحدود تعیین شده در تصرف داشته باشند (مثلاً کلیه زمین‌هائیکه به‌وسیله‌کانالهای زیرزمین یا چاههای مالك آبیاری می‌شدند؛ تمام زمین‌های دیمی‌ایکه مالك عهده‌دار آبیاری آنها به‌شود؛ تمام‌باغهای میوه وقلمستانها، تمام زمین‌هائیکه باروش مکانیکی‌کشت می‌شدند، حق مالك مبنی‌بر واگذاری این زمین‌ها به‌خویشاوندان برمبنای دو برابر حدود مالکیت تعیین شده برای خودش وغیره).

میزان بهای زمین‌های اضافی برمبنای ده برابر بهره سالیانه‌ای بودکه مالك‌مالیات آن‌را به‌دولت می‌پرداخت، این‌مبلغ‌راکمیسیونی‌که مالك‌هم درآن شرکت داشت، درغیاب دهقانان، تعیین می‌کرد، وبایستی‌درظرف ده‌سال‌ازخزانه دولت به‌مالك پرداخت‌می‌گردید. دهقانانیکه زمین به‌آنها تعلق می‌گرفت موظف بودند بهای آن را با اقساط ۱۵ ساله با سودسالیانه ۴٪ ازطریق بانك‌کشاورزی به‌صندوق دولت بپردازند. ضمن این قانون‌پیش‌بینی شده بود که بایستی تا پیش از اجرای کامل قانون تحویل زمین به‌دهقانان، وضع موجود ادامه می‌یافت وروابط میان مالك ودهقان مانندپیش پابرجا می‌ماند.

اینگونه قانون اصلاحات ارضی‌اقبال نتوانست دهقانان‌ایران را ازبینوائی ووابستگی به‌مالکان بزرگ نجات دهد. این قانون عملاً مالکیت مالکان را استوارتر کرد و تقریباً از این راه چیزی عاید دهقانان نمی‌شد. مجله «تهران اکونومیست» که در تهران منتشر می‌گردید، سرشت این اصلاحات ارضی را «رنگ وروغن زدن به‌نمای مالکیت فئودالی» وانمودکرد.

## شدت بحران سیاسی

فشار بیرحمانه علیه جنبش‌های دموکراتیک، انجام مانورهائی ازقبیل، طرح قانون مالکیت زمین که به‌وسیله اقبال تنظیم شد وهرگز به‌مرحله اجرا درنیامد، سیاست انقیاد اقتصادی کشور به‌سرمایه‌های خارجی، وحتی اثر شرکت ایران درپیمان سنتو ومیلیناریزه کردن این کشور، داشتن روابط خصمانه بااتحادجماهیرشوروی در زمینه سیاست خارجی، اینها همه نه‌تنها وضع‌دولت را استوار نکردند. بلکه هرچه بیشتر موقعیت دولت اقبال را به‌ناپایداری کشاندند.

دولت اقبال که برای استواری موقعیت داخلی‌اش تلاش می‌کرد، برآن شد با هر وسیله‌ای که ممکنست اکثریت نمایندگان مجلس ۲۰ را از دست نشاندگان خودش روی کار آورد، انتخابات این مجلس درتابستان ۱۹۶۰ انجام یافت، ضمن این انتخابات اقبال ومأموران زیر دستش درشهرها آشکارا به فشار وتهدید رأی‌دهندگان‌پناه جستند، باشرکت پلیس وژاندارم مردم‌را تهدید وحتی دربعضی موارد برای‌انجام تقلب اسلحه به‌کاربردند. هنگام انجام رأی‌گیری درنتیجه برخوردهای خونین درمیاندوآب ده‌ها تن کشته شدند. در مناطق‌کناره‌ای دریای خزر، در مناطق نفت‌خیز خوزستان و نقاط دیگر هم برخوردهائی رویداد. در قم، اراك وشهرهای دیگر بازارها بسته شدند، ناخشنودی عمومی از سیاست اقبال به‌منتها حد رسید.

درچنین شرایطی‌دولت اقبال در۲۹ اوت۱۹۶۰ ناچار به‌استعفا شد، در اول‌سپتامبر شاه ازنمایندگان انتخاب شده در زمان‌اقبال خواست تاهمه استعفادهند. اینگونه‌انتخابات قلابی مجلس‌دورهٔ ۲۰ عملاً لغو شد.

پس از استعفای اقبال، شریف امامی به‌نخست‌وزیری منصوب و دولت تازه‌ای تشکیل داد.

دولت شریف‌امامی هم از لحاظ داخلی همان سیاست اقبال را دنبال کرد. هنگام انتخابات تکراری مجلس ۲۰که در فوریه ۱۹۶۱ انجام‌گردید، مأموران دولت همانگونه مانند تابستان ۱۹۶۰ درانتخابات مداخله غیرقانونی روا می‌داشتند وکاندیداهای دولتی را به‌رأی‌دهندگان تحمیل‌کردند.

چنین سیاستی نتوانست حتی از بحران شدید سیاسی‌ایکه دامنگیر دولت شده بود، جلوگیرد. بنابراین‌دولت شریف‌امامی در۶ماه مه‌استعفا داد‌انتخابات‌تکراری مجلس ۲۰که به‌وسیله دولت شریف‌امامی انجام شدهٔ بود، دوباره لغو گردید.

پس از استعفای شریف‌امامی، علی‌امینی‌که از مالکان بزرگ گیلان بشمار می‌رفت

به‌نخست‌وزیری برگزیده شد. این همان کسی بود که در سال ۱۹۵۴ قرارداد نفت را با کنسرسیوم امضا کرده و به مجلس برد، و در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ سفیر ایران در ایالات متحده امریکا بود. امینی بدون‌آنکه به‌خواسته‌های افکار عمومی مردم ایران‌مبنی بر بازگشت به‌سیاست بیطرفی توجه کند، به‌شرکت ایران در پیمان سنتو ادامه داد. این سمت‌گیری امینی ازسوی ایالات متحده امریکامورد تائید قرارگرفت. درنیمه‌سال۱۹۶۱، امینی مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار وام از ایالات‌متحده امریکا تقاضا کرد، نامبرده یادآور شد که‌اگر به‌دولت ایران اعتبار لازم واگذار نشود، به‌ورشکستگی خواهدگرائید. امینی در نیمه‌سال ۱۹۶۱ ادعا کرد تنها به‌کمك گرفتن وام جدید از ایالات متحده‌امریکا ممکنست وضع اقتصادی ایران را پایدار نگاهداشت، البته این وام‌گیری بیش از پیش اقتصادایران را درچنگال سرمایه‌های خارجی گرفتار می‌کرد و به‌حکم ضرورت این‌کشور ناگزیربایستی درکلیه زمینه‌های اقتصادی و سیاسی ازسیاست امریکا دنباله‌روی می‌نمود. امینی‌کوشش داشت‌که خود را از زیر نظارت پارلمان‌آزاد واختیارات فوق‌العاده‌ای برای دولتش‌کسب کند. با وجود اعتراضهای‌شدید افکار عمومی‌مردم از انجام انتخابات‌دوره ۲۰ خودداری کرد. در ژانویه۱۹۶۱او ازشاه اختیارات فوق‌العاده‌ای به‌ویژه در زمینه صدور قوانین، گرفت.

## قانون‌اصلاحات‌ارضی در ژانویه ۱۹۶۲

دولت‌امینی هنگامیکه دریافت با اجرای سیاست‌های گذشته نمی‌تواند از پشتیبانی مردم برخوردار شود، به‌وعدهٔ اصلاحات‌ارضی و مبارزه با فساد پناه جست. در ژانویه ۱۹۶۲ دولت صدور قانون جدید اصلاحات‌ارضی را اعلام داشت. منظور از صدور این قانون پیشگیری‌از رشدجنبش دهقانان‌بود، امینی دراین‌باره ضمن‌شورای رؤسای‌کشاورزی استانهای‌کشور در ماه مه ۱۹۶۱ خطاب به‌مالکان گفت: «شما خودتان باید با تقسیم املاك بزرگ موافقت‌کنید، اگرچنین نکنید تمام زمین‌هایتان را از دست خواهید داد واز زندگی محروم خواهید شد».

بنا به‌قانون اصلاحات‌ارضی که دولت امینی در ۹ ژانویه ۱۹۶۲ اعلام کرد، هر مالك می‌توانست فقط یك روستا یا چند روستای‌کوچك راکه یك آبادی بشمار می‌آمدند یا منتها ۴۰۰ هکتار زمین زیرکشت را برای خود نگاهدارد. طبق‌این قانون‌کلیه باغهای میوه، چایکاریها و قلمستانها، وزمین‌هائیکه روی آنها کارگران مزدور کار می‌کردند یا به‌وسیله ماشین‌های‌کشاورزی زراعت می‌شدند، درتصرف مالك باقی می‌ماند. زمین‌های

اضافی مالک‌بایستی به‌وسیله دولت‌از مالک‌خریداری می‌شد وپس ازآن بااقساط به‌دهقانان فروخته می گردید. بهای این زمین‌ها به‌وسیله ادارات کشاورزی و برمبنای مالیاتی که مالك از بهره آنها می‌پرداخت، تعیین می گردید. ترتیب حساب زمینهای اضافی فروخته شده به‌دهقانان طبق همان قانون اقبال پیش‌بینی شد، علاوه براین دهقانانی‌که زمین‌های اضافی مالکان را می‌خریدند ناگزیر بودند درشرکت تعاونی زراعتی سهیم شوند، حداقل این‌سهام ۵۰۰ ریال ارزش‌داشت. بگونه‌ایکه روزنامه‌های‌تهران نوشتند، با درنظر گرفتن، قیدها و پیچیدگیهائی‌که در این قانون موجود بود، منتها در سرتاسر ایران براساس این قانون فقط امکان داشت ۳هزار روستا از ۴۵ هزار روستای موجود در کشور از دست مالکان بزرگ خارج و به دهقانان سپرده شود. اما دربارهٔ آبادی‌هائی که مشمول این قانون‌نمی‌شدند واکثریت آبادیهای ایران‌را تشکیل‌می‌دادند، مانند پیش درتصرف مالکان باقی می‌ماندند، به‌دهقانان وعده داده شدکه از تحویل بهره مالکانه به‌مالکان ۵ الی ده درصد به‌حساب مالکان کاسته می‌شود. لازم به یادآوری است‌که دولت امینی اقداماتی عملی برای انجام این قانون اصلاحات‌ارضی و محدودیت مالکیت انجام نداد.

دولت امینی همچنین وعده دادکه مبارزهٔ با فساد را آغاز خواهدکرد. دغل‌کاری، اختلاس دارائی دولت، انحطاط دستگاه دولتی ایران به‌منتها حد رسیده بود. دولت چند چهره برجسته را به‌اتهام دزدی و رشوه‌خواری بازداشت‌کرد: رئیس سابق اداره شیلات ژنرال روح‌الله‌نویسی، رئیس‌شرکت «بلوغ» ۱. دولو، وزیر سابق کشور، ژنرال مقدم‌که از کاندیداهای نمایندگی‌مجلس رشوه‌گرفته بود، وزیرسابق دارائی ژنرال‌ضرغام، رئیس‌سابق اداره دوم (اطلاعات) ستادکل ارتش، ژنرال‌کیا که درمطبوعات‌ایران اورا قهرمان دسیسه و دزدی می‌شناختند وهمچنین چندچهره دیگر که سابقاً مقامهای مهمی‌را در دولت داشتند، ازآنجمله بودند.

اما این بازداشت‌ها دلیل برآن نبودکه علی‌امینی جداً نیت‌مبارزه بافساد را دارد. دیری نپائید که ژنرال مقدم، ضرغام وتنی چند از بازداشت‌شدگان آزادگردیدند.

## جنبش‌به‌منظور بازگشت به‌سیاست بیطرفی وفعالیت‌جبهه‌ملی

گروههای دموکرات ایران، روشنفکران پیشرفته، دانشجویان وقسمت مهمی از بورژواهای ملی پیکار علیه سیاست دولت امینی راآغاز کردند. بسیاری از روزنامه‌ها، رجال دولتی واجتماعی برجسته (نمایندگان‌سابق مجلس وسناء حکمت و تقی‌زاده، معاون نخست‌وزیر ورئیس سازمان‌برنامه، آرامش وغیره)، سازمان نهضت آزادی ایران، «گروه

ترقی‌خواهان»، «جمعیت ایرانی هم‌بستگی کشورهای آسیا و افریقا»، همه خواهان بازگشت ایران به‌سیاست بیطرفی بودند. انتقاد نسبت به‌شرکت ایران دربلوك تجاوزکار سنتوشدت گرفت. درپایان ماه مه ۱۹۶۱ روزنامه «دنیا» نوشت: «شرکت ایران درپیمان سنتو نشانه خودکشی سیاست این کشور است». این روزنامه تأکید می‌کرد که ایران باید از این بلوك نظامی کنار رود واظهارعقیده می‌کرد که اتخاذ سیاست بیطرفی «تنها راه نجات این کشور خواهد بود».

از خواسته بازگشت ایران به‌موضع بیطرفی، چشم‌پوشی از قراردادهای نظامی، و برطبق نمونه افغانستان حفظ روابط حسن‌همجواری با اتحاد شوروی، افکارعمومی مردم و گروههای گستردهٔ ایران پشتیبانی می‌کردند. فشار دولت امینی علیه طرفداران بازگشت به‌بیطرفی (تعطیل بسیاری از روزنامه‌ها وغیره) نتوانست این جنبش را متوقف کند، چون انجام این خواسته منافع ملی ایران را از بنیاد تأمین می‌کرد.

فعالیت جبههٔ ملی که از اتحادگروه‌بندیهای گوناگون بورژوازی ملی تشکیل شده بود، شدت یافت. پس ازکودتای زاهدی، جبههٔ ملی از امکان هرگونه فعالیت «قانونی»ای محروم شد، اما در نیمه ۱۹۶۰، زمان انتخابات دوره ۲۰، هنگام نخست‌وزیری اقبال فعالیتش را از نوآغازکرده فعالیت جبههٔ ملی بیشتر وابسته به‌افزایش ناخشنودی بورژوازی ملی، روشنفکران، خرده بورژواهای شهری از خط مشی ارتجاعی دولت ایران در زمینه سیاست خارجی و داخلی بود. رهبران جبهه‌ملی اللهیار صالح، باقرکاظمی، دکترسنجابی، کشاورز صدر، رهبر جمعیت «نهضت آزادی»، مهندس مهدی بازرگان که با مصدق روابط نزدیکی داشت و دیگران برای استقلال سیاست خارجی برمبنای حفظ منافع ملی کشور، برای تجدیدنظر در قرارداد نفت ایران وکنسرسیوم، برای خروج ایران ازپیمان سنتو و پیمان نظامی دوجانبه ایران و امریکا، به‌پیکار، برخاستند. رهبران جبهه‌ملی در زمینهٔ سیاست داخلی خواستار «تجدیدآزادیهای فردی و اجتماعی» مردم ایران، دفاع از قانون اساسی وانجام بیدرنگ انتخابات همگانی وآزاد مجلس بودند.

خواسته‌های جبهه ملی‌مورد پشتیبانی قشرهای گسترده مردم قرارگرفت: بورژوازی ملی، بازرگانان، پیشه‌وران، روشنفکران، دانشجویان و مستخدمان دولت همه با آنها هم‌آهنگ بودند. محبوبیت جبهه‌ملی تا اندازه زیادی مدیون اعتبار وشهرت دکترمصدق نزد توده‌ها بود، مردم او را که پس از ۳ سال به‌سر بردن در زندان هم‌اکنون در ملك شخصی‌اش نزدیك تهران، زیر نظر پلیس می‌زیست، رهبر جبهه می‌شناختند. از آنجا که دولت امینی ازتشکیل مجلس خودداری می‌کرد، جبههٔ ملی‌دولت او را غیر قانونی‌اعلام داشت وخواهان‌کنار رفتن او بود.

به‌سال ۱۹۶۲ جبهه‌ملی درتظاهرات شورانگیز دانشجویان که منجر به‌برخوردخونین با پلیس و ارتش شد، شرکت کرد. این تظاهرات زیر شعار دفاع از سیاست ملی مصدق، استعفای دولت امینی وانجام انتخابات‌آزاد مجلس، سازمان یافت.

فشارهای بیرحمانه، وعدهٔ اصلاحات‌ارضی و«پیکار بافساد»، پشتیبانی امپریالیست‌های امریکائی، هیچکدام نتوانستند موقعیت دولت امینی را استوار گردانند. سیاست او بگونه‌ای نبودکه به‌تواند ایران را از بن‌بست اقتصادی و سیاسی موجود بیرون بیاورد. دولت امینی از پشتیبانی افکار عمومی مردم‌بهره‌ای نداشت و حتی درمیان گروههای‌دست راستی حاکم ایران هم نتوانست برای خود اعتباری دست‌وپا کند.

درچنین‌شرایطی در ۱۸ ژوئیه ۱۹۶۲، امینی به‌بهانه‌اختلاف‌نظر با وزیران کابینه‌اش درباره بودجه، ناچار به‌استعفا گردید.

اینگونه درآغاز سالهای ۶۰، ایران همانگونه در حالت بحران اقتصادی وسیاسی ژرف باقیماند، در کشور آشفتگی و نابسامانی حکمفرما بود و انفجار اجتماعی ایران را تهدید می‌کرد.

# ۳۰

# اصلاحات ارضی

گروههای دست‌راستی حاکم ایران ضمن تلاششان برای آراستن ظاهر تیرگی سیاست داخلی و تسکین ناخشنودی مردم و پیش‌گیری از انفجار اجتماعی، ناچار شدند به مردم وعدهٔ اجرای اصلاحاتی را بدهند. لازم به یادآوری است که دستگاه رهبری دولت ایالات متحده امریکا هم نسبت به انجام برخی اصلاحات در ایران پافشاری می‌کردند. وامهای خارجی، کمکهای نظامی و مالی امریکا هم نتوانستند امنیت رژیم ایران را تأمین کنند. معاون رئیس جمهور امریکا به نام ل. جانسون هنگام اقامتش در تهران، علاقه واشنگتن را به انجام اصلاحات اقتصادی وسیاسی در ایران، برای گروههای دست راستی حاکم به روشنی بیان داشت. مطبوعات امریکائی هم این موضوع را بارها گوشزد کردند. روزنامه فرانسوی «موند» ضمن مقاله‌ای زیر عنوان «ایران ده سال پس از مصدق» نوشت: «ایالات متحده امریکا خواستار تجدید ساختمان رژیم ایران برمبنای لیبرالیسم، اصلاحات ارضی، تصفیه دستگاه دولت، پیکار بی‌امان با فساد است، اینگونه ایران می‌تواند از کمک‌های بیدریغ امریکا برخوردار گردد».

## همه‌پرسی دربارهٔ اصلاحات در ۲۵ ژانویه ۱۹۶۳

دولت اسدالله‌علم که درتابستان ۱۹۶۲ پس‌از استعفای امینی روی کارآمد، به‌فرمان شاه یك طرح قانونی ۶ اصلی به‌منظور انجام اصلاحات در ایران تهیه کردکه به‌شرح‌زیر بود: ۱. اجرای اصلاحات ارضی در سرتاسر کشور؛ ۲. ملی کردن جنگلها؛ ۳. فروش کارخانجات دولتی به‌منظور تأمین‌مالی‌اصلاحات ارضی؛ ۴. تغییر قانون انتخابات مجلس؛ ۵. شرکت‌کارگران درسودکارخانه‌ها؛ ۶. تشکیل سپاه دانش به‌منظور پیکار با بی‌سوادی در روستاها؛ این اصول در ۲۶ ژانویه ۱۹۶۳ برای تصویب مردم به‌همه‌پرسی گذاشته شد، اکثریت خاموش شرکت‌کنندگان دراین همه‌پرسی به‌این اصلاحات رأی موافق دادند.

در ۲۷ فوریه ۱۹۶۳، شاه ایران، ضمن نطقی‌که درکنفرانس اقتصادی در تهران ایرادکرد، تصویب این قانون را درهمه‌پرسی «انقلاب‌سفید» بدون خونریزی نام برد و اعلام داشت‌که سیستم فئودالی در ایران درظرف ۳۰سال ریشه‌کن خواهد شد.

بعدها به‌این ۶ اصل اصلاحات، اصول دیگری افزوده شد که به‌شرح زیر بودند: ۱. تشکیل «سپاه بهداشت» برای‌کمك پزشکی‌به‌ساکنان روستاها؛ ۲. ایجاد «سپاه‌ترویج» (این سپاه بایستی روش‌های نوین کشاورزی را در روستاها رواج می‌داد)؛ ۳. تشکیل «خانه‌های انصاف» که بایستی در روستاها به‌دعاوی جزئی رسیدگی و قضاوت می‌کرد؛ ۴. ملی‌کردن منابع آب؛ ۵. نوسازی شهرها و روستاها به‌منظور بالابردن سطح زندگی مردم؛ ۶. انجام اصلاحات اداری وغیره.

## اسناد اصلی‌اصلاحات ارضی

مهمترین اصول اصلاحات نامبرده اصل مربوط به‌اصلاحات‌ارضی بود، این اصل‌بر-مبنای قانون ژانویه ۱۹۶۲ که به‌وسیله دولت علی‌امینی طرح شده بود، اجرا می‌گردید. برای تکمیل این قانون دولت اسدالله‌علم در ژانویه ۱۹۶۳ متممی به‌آن افزود که‌درآن قید شد مالك می‌تواند تا ۵۰۰ هکتار زمین زیرکشت را، به‌شرط آنکه با وسائل ماشینی وکارگر مزدور روی‌آن‌کار کند، درتصرف خود نگاهدارد. نسبت به‌زمین‌های خرده‌مالکان متوسط وکوچك قرار شد مالك به‌انتخاب خود یکی از شرایط زیر را برگزینند: ۱. زمین را برمبنای عرف وسنت محلی، سی‌ساله به‌اجارهٔ دهقانان بدهد، والبته این «عرف وسنت محلی» چیزی جز اجاره فئودالی اسارت‌بار سابق برای دهقانان‌نبود، ضمناً در تعیین‌میزان اجاره‌بها هر ۵ سال‌یك‌بار تجدیدنظر می‌شد؛ ۲. فروش زمین‌به‌دهقانان بنابر توافق‌طرفین، ضمناً دهقانان موظف بودند بهای زمین را با اقساط مساوی در ظرف ده سال به‌مالك بپردازند؛ ۳. تقسیم زمین بین مالك و دهقان به‌تناسب کیفیت ملك وسهم بهره مالکانه

و سهم دهقان ازمحصول. دراین متمم لغو وظایف دهقانان در تحویل جنس اضافه بربهره مالکانه (عوارض) به‌مالك قیدگردید.

درتابستان ۱۹۶۴ بررسی‌هائی به‌منظور اجرای قانون اصلاحات‌ارضی انجام گرفت. ضمن‌این بررسی‌ها حداکثر مساحت زمین‌های اربابی‌ای‌که بدون استفاده از ماشین وکارگر مزدور زراعت‌می‌شدند، بادرنظرگرفتن‌شرایط اقلیمی، حاصلخیزی‌زمین‌ها و وجودتأسیسات آبیاری، تعیین‌گردید. برای زمین‌های برنجکاری گیلان و مازندران حداکثر زمین‌های اربابی ۲۰ هکتار؛ برای شهر تهران مانند ورامین، دماوند، ری، شمیران ۳۰ هکتار و برای مناطق‌دیگر این‌شهرستانها ۷۰ هکتار؛ برای حومهٔ مراکز استانها به‌استثنای کرمان، سنندج و زاهدان۷۰ هکتار؛ برای شهرستانهای گرگان، گنبدقابوس، دشت مغان وزمین‌هائیکه درگیلان ومازندران‌زیرکشت‌برنج نبودند، ۴۰هکتار؛ برای خوزستان، بلوچستان وسیستان ۱۵۰ هکتار و برای مناطق دیگرکشور ۱۰۰ هکتار معین شد.

ضمن‌متمم قانون اصلاحات‌ارضی‌مقرراتی برای‌املاك وقف درنظرگرفته شد، به‌طور کلی‌املاك وقف دوگونه بودند یکی املاك وقف عمومی و دیگری‌املاك وقف‌خصوصی. ازآنجاکه درحقوق اسلامی خرید وفروش املاك وقف عمومی ممنوع بود، بنابراین‌زمین‌های وقف عمومی بایستی به‌مدت ۹۹سال به‌اجارهٔ دهقانانی‌که روی‌آنها کار می‌کردند، داده می‌شد. اجاره‌بهای زمین‌های وقف عمومی بایستی نقداً پرداخت می‌گردید و دربارهٔ تعیین‌میزان اجاره‌بها بایستی هر۵ سال یك‌بار تجدیدنظر می‌شد. زمین‌های وقف خصوصی بایستی از سوی دولت خریداری می‌گردید وپس ازآن بااقساط به‌دهقانانی‌که درشرکت‌های تعاونی شرکت داشتند، فروخته می‌شد. پولی که بابت فروش این زمین‌ها وصول می‌گردید بایستی به صاحب زمین موقوفه پرداخت می‌شد. این‌گونه زمین‌ها حتی ممکن بود برمبنای شرایط نامبرده بالا، ۳۰ ساله به‌اجاره دهقانان واگذارگردد.

درمتمم قانون اصلاحات ارضی موعد پرداخت بها از سوی دولت به‌مالکان تغییر کرد و بسته به‌مساحت زمینهائیکه ازآنهاگرفته شده بود، به‌جای ۱۰ سال، ۱۵سال‌تعیین گردید.

ضمن بررسی اجرای‌قانون اصلاحات‌ارضی حتی پیش‌بینی‌شدکه در روستاها شرکت‌های‌سهامی تولیدی‌کشاورزی مرکب ازمالکان و دهقانان تشکیل‌شود. سود این‌شرکت‌ها بایستی به‌نسبت سهام میان‌سهامداران‌تقسیم می‌گردید، اما مقدار سهام دراین شرکت‌ها، بسته به‌مساحت‌زمین زیرکشت وشرایط دیگرتولیدکشاورزی، ازقبیل آب، بذر، دام‌کارگر، مزد کارگر که اعضای شرکت عرضه می‌داشتند. بود. دهقانانیکه روی زمین‌های روستاکار می‌کردند، بایستی‌به‌شرکت سهامی‌کشاورزی می‌پیوستند. کارهای این شرکت‌های سهامی

بایستی به‌دست هیئت‌مدیرهٔ سه‌نفری‌ای مرکب از نماینده دهقانان، نماینده مالکان و یك نفر دیگر با توافق دوطرف اداره می‌شد، واگر این توافق به‌دست نمی‌آمد نفر سوم بنابه تعیین رئیس اداره‌کشاورزی محل تعیین می‌گردید.

اینگونه قانون اصلاحات‌ارضی، متمم‌آن و بررسی‌های ژرف مقامهای دولت برای اجرای این قانون هیچکدام انحلال قطعی بقایای فئودالی ومالکیت اربابی زمین‌ها را در روستاها، پیش‌بینی نکردند. تصرف ۵۰۰ هکتار زمین به‌وسیله مالکان به شرط اینکه با شرایط روشهای پیشرفته ماشینی به‌کشاورزی بپردازند، گویای گذار اقتصادکشاورزی به سرمایه‌داری بود، چون سرمایه‌داران امکان داشتند با به‌کار بردن ماشین وکارگرمزدور، آزادانه‌به‌استثمار سرمایه‌داری روستاها اقدام کنند. منظور از وضع واجرای‌قانون‌اصلاحات ارضی‌بگونه‌ایکه قبلاً یادآوری شد، پیشرفت اقتصادکشاورزی درجهت سرمایه‌داری‌بود. مقرراتی‌که دربارهٔ حفظ وضعیت نیمه‌فئودالی املاك مالکان متوسط و کوچك وضع شد، استثمار دهقانان اجاره‌کار را طبق سنت‌های‌کهن تا ۳۰ وحتی ۹۹ سال (روی زمین وقف) مانند پیش، میسر کرد. باید یادآور شدکه بیشتر زمین‌های زراعتی ایران از همین نوع بودند.

اقدام به‌منظور بازخرید املاك اضافی مالکان بزرگ و فروش‌آنها به‌دهقانان اجاره‌کار درایران مرحله اول اصلاحات‌ارضی نامیده شد. اقدام برای سامان دادن روابط میان مالك و دهقان در روی املاك مالکان متوسط‌کوچك وحتی‌املاك وقف‌که ضمن‌متمم‌قانون اصلاحات ارضی قید شده بود، به مرحله دوم اصلاحات‌ارضی موسوم گردید.

## آغاز اجرای اصلاحات‌ارضی ومقاومت مالکان بزرگ و روحانیان مرتجع

برای اجرای اصلاحات‌ارضی‌که دولت در پایان ۱۹۶۲ به آن اقدام کرد، سازمان ویژه‌ای به‌نام سازمان اصلاحات‌ارضی تشکیل گردید، این‌سازمان به‌سال ۱۹۶۶ به‌وزارت اصلاحات ارضی تغییر شکل‌داد. سرهنگ ا. ولیان این سازمان را اداره می‌کرد. پس از تبدیل این سازمان به‌وزارت، سرهنگ نامبرده وزیر اصلاحات ارضی شد. بعدها (به‌سال ۱۹۷۱) این وزارت تغییر نام یافت و به‌وزارت‌کشاورزی و تعاونیهای روستائی موسوم شد و ولیان همانگونه درمقام وزارت باقی ماند.

اجرای اصلاحات‌ارضی نخست در مراغه و چند نقطه‌آذربایجان آغاز گردید. سپس به‌کردستان، کرمانشاه، مناطق مرکزی ایران، فارس وجاهای دیگر کشانده شد.

اصلاحات‌ارضی، وحتی فرمان‌شاه در۳ مارس ۱۹۶۳ مبنی‌برواگذاری حق‌انتخابات به‌زنان باعث ناخشنودی ومقاومت عناصری از مالکان بزرگ و روحانیان مرتجع گردید. این‌روحانیان می‌پنداشتندکه انجام چنین‌اقداماتی ضربت‌کوبنده‌ای بر مواضع‌شان درزمینهٔ زندگی اجتماعی ـ اقتصادی وسیاسی‌کشور وارد خواهد آورد.

بسیاری از مالکان بزرگ در آغاز کوشش داشتند این قانون را نادیده انگارند. اینان برای خویشاوندان خود اسناد مالکیتی تهیه و اسماً زمین‌هایشان را میان آنها تقسیم‌کردند، زنانشان‌را بگونهٔ جعلی‌طلاق دادند و قسمتی از زمین‌ها را به‌نام‌آنها ثبت کردند وغیره. هنگامیکه دولت خواست از این تقلب‌ها جلوگیری‌کند، مالکان به‌اقدام‌های جدی‌تری دست زدند. درکرمانشاه، خراسان و مناطق دیگر مردم را به‌مخالفت با اصلاحات‌ارضی برانگیختند. در۱۳ ژانویه ۱۹۶۲، دسته‌ایکه فئودالها سازمان داده‌بودند، درفارس، مأمور تام‌الاختیار دولت را در انجام اصلاحات‌ارضی به‌نام م. عابدی، کشتند، هنگامیکه دولت تصمیم به‌خلع‌سلاح عشایر گرفت، فئودالهای بزرگ، خانهای قشقائی و عشایر دیگر جنوب (بویراحمدی، ممسنی وغیره) در مارس ۱۹۶۳ حمله ضددولتی عشایر را سازمان دادند. دربهار وتابستان ۱۹۶۳ درفارس زد و خوردی میان ارتش و دسته‌های مسلح عشایر رویداد.

عناصر ارتجاعی به‌منظور پیکار به‌خاطر حفظ امتیازاتشان، از وضع ناگوار و ناـ خشنودی قشرهای گستردهٔ مردم بهره بردند. در روزهای عزاداری مسلمانان، ضمن ماه محرم، به‌سال ۱۹۶۳، درآغاز ژوئن در مسجدهای تهران، قم، مشهد، شیراز، تبریز و شهرهای دیگر ایران، تبلیغات بخشی از روحانیان مرتجع علیه دولت‌آغاز شد، اعلامیه‌ـ های پنهانی‌ای پخش‌گردیدندکه ضمن آن مردم را به‌حمله علیه اجرای قانون اصلاحات‌ـ ارضی و واگذاری حق انتخابات به‌زنان برمی‌انگیخت، چون بنا به‌ادعای این روحانیان گویا اجرای این قوانین مخالف شریعت اسلام و قرآن بود. رهبران این جنبش مخالف دولت، ضمن بهره‌برداری از ناخشنودی بینوایان شهری، پیشه‌وران، سوداگران خرده‌پا، بازاریان وغیره، موفق شدند در روزهای ۵-۸ ژوئن در تهران وشهرهای دیگر تظاهرات توده‌ای جدی‌ای را برانگیزند. درتهران تظاهرکنندگان به‌وزارت‌کشور و ساختمانهای دیگر دولتی حمله بردند، چند مغازه را ویران کردند. برای فرونشاندن این تظاهرات، پلیس، ارتش، تانک به‌کار رفت، نیروهای مسلح به‌سوی‌تظاهرکنندگان آتش‌گشودند. چند صد تن‌کشته و زخمی شدند.

پس از سرکوبی حمله آشکار مخالفان اصلاحات‌ارضی، مالکان به‌خرابکاری دست زدند. آنها تأسیسات آبیاری را که به‌زمین‌های دهقانان‌آب می‌داد ازکار انداختند و آب

را به‌روی کشت‌زارهای دهقانان بستند، ساختمانهای اربابی را ویران کردند، ماشین‌های کشاورزی را از کار انداختند و اعلام داشتند آنها را جمع‌آوری خواهندکرد، تا زمین‌های اضافی‌شان را نگاهدارند.

از لحاظ مالی دشواریهائی جدی برای اجرای قانون اصلاحات‌ارضی پدیدآمد. به منظور تأمین مالی قانون اصلاحات‌ارضی که در ۲۷ ژانویه صادر شد و با تصویب‌اصول اصلاحات مصوبه درهمه‌پرسی ژانویه ۱۹۶۳، فروش کارخانجات دولتی درنظر گرفته شد. اما به‌این زودیها تحقق فروش‌کارخانجات دولتی وبه‌دست‌آوردن پول میسر نبود تادولت بهای املاك اضافی مالكان بزرگ را بپردازد.

اصلاحات‌ارضی به‌کندی انجام‌گرفت، و در زمان معین‌شده عملی نگردید. بنا بود اجرای‌مرحله اول‌اصلاحات‌ارضی‌در۲۲سپتامبر ۱۹۶۳ پایان‌یابد. اماسالها به‌طول‌انجامید. در پایان مارس۱۹۶۹، این قانون ۱۵۳۲۰ روستا و۷۹۸ قطعه زمین زراعتی را در بر-گرفت، این زمین‌ها به‌۶/۶۴۶ هزار خانواده دهقان‌که تقریباً شامل ۲۰٪ تمام‌خانواده‌های‌دهقانی بودند داده‌شد. اما دربارهٔ اقدامهائی‌که به‌منظور اجرای مرحله دوم‌اصلاحات ارضی درنظر گرفته شده بود، اکثریت قریب به‌اتفاق مالكان متوسط و کوچك ترجیح دادندکه زمین‌هایشان را به‌اجاره دهقانان اجاره کار بدهند. درآغاز ۱۹۶۹ طبق مدارك رسمی دولت ایران بیش از ۱۲۴۴ خانواده دهقان که تقریباً ۴۰٪ تمام خانواده‌های روستائی را تشکیل می‌دادند، روی زمین‌های مالكان به‌عنوان اجاره‌کار به‌کار پرداختند، شرایط پرداخت اجاره طبق همان سنت‌های نیمه فئودالی مبنی برتقسیم ۵ سهمی محصول به‌نسبت صاحب‌بودن زمین، آب، بذر، دام‌کارگر، نیروی کار دهقان (مزارعه)، بود تنها تفاوت وضع فعلی دهقانان نسبت به‌پیش از اصلاحات ارضی‌آن بودکه هم‌اکنون دهقانان اجاره‌کار از تسلیم جنس اضافی به ارباب (عوارض) معاف شدند. باقی دهقانان (تقریباً ۴۰٪کل خانوادههای دهقانی) در ردیف خوش‌نشین‌ها قرار داشتند، اینان جزوکشاورزان ثابت به‌شمار نمی‌آمدند و روی املاك دیگران به عنوان کارگر کشاورزی یا مزدورکار می‌کردند و ضمن اصلاحات‌ارضی از گرفتن سهم زمین و حتی سهم‌دهقانی طبق سنت‌های پیش از انجام اصلاحات، محروم شدند.

اینگونه پیش از آغاز ۱۹۶۹ اصلاحات ارضی، در وضع اکثریت قریب به اتفاق دهقانان دگرگونی‌ای پدید نیاورد ـ روابط نیمه‌فئودالی‌قدیمی درقسمت‌مهمی ازروستاهای کشور همانگونه مانند پیش حکمفرما بود.

درعین‌حال زمامداران حاکم و دولت ایران بارها از میان رفتن فئودالیسم را در ایران اعلام داشتند حال‌آنکه اوضاع عینی خلاف ادعاهای آنها را ثابت می‌کرد.

## قانون ۱۹۶۹ دربارهٔ فروش زمین‌های مالکان متوسط و کوچك

در ژانویه ۱۹۶۹ شاه قانونی‌را صادرکردکه به‌موجب‌آن زمین‌های مالکان‌متوسط وکوچك که تاکنون دراجاره دهقانان بود بایستی به‌اقساط به‌آنها فروخته می‌شد، بااین زمین‌ها میان‌مالکان ودهقانان به‌نسبت سهام‌محصول سالیانه‌آنها تقسیم می‌گردید. قانون، موعد عملی‌کردن این اقدام را ژانویه ۱۹۷۰ تعیین کرد. بهای زمین‌های مورد فروش به‌دهقانان ۱۲ برابر میزان اجاره سالیانه آنها تعیین‌گردید و دهقانان موظف بودند این مبلغ را درظرف ۱۲سال به‌مالکان بپردازند.

اما مالکان به‌بهانه‌های گوناگون دراجرای این‌قانون کارشکنی می‌کردند. تا پیش از اکتبر۱۹۷۰ فقط زمین‌های ۲۶/۹ هزار مالك متوسط وکوچك بگونه اقساطی به۱۱۱/۷ هزار خانوادهٔ دهقان‌که اجاره‌کار بودند، فروخته شد، این رقم شامل ۱۰٪ کل مالکان و خانواده‌های دهقان بودکه مشمول قانون ژانویه ۱۹۶۹ می‌شدند.

سررسید اجرای این‌قانون چندبار به‌عقب‌افتاد، آخرین سررسید ۲۳ سپتامبر۱۹۷۱ تعیین گردید.

درآوریل ۱۹۷۱ قانونی درباره فروش زمین‌های وقف به‌دهقانان صادر گردید، و حتی قانونی دربارهٔ تشکیل شرکت‌های زراعی روستائی به‌تصویب رسید.

پس از ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱ شاه و وزیرکشاورزی وتعاونیهای روستائی، ولیان که کارهای‌اصلاحات‌ارضی‌را اداره می‌کرد، اعلام داشتند،اصلاحات‌ارضی درایران‌پایان یافته و درسرتاسرکشور حتی یك‌دهقان اجاره‌کار وجود نداردکه طبق این‌قانون‌زمین نگرفته‌باشد. امااین اعلامیه‌هابا واقعیت‌ها فرق داشتند. وپس از۲۳ سپتامبر۱۹۷۱ هم بازخرید زمین‌های اضافی‌مالکان بزرگ وفروش این‌زمین به‌دهقانان اجاره‌کار، وحتی فروش زمین‌های مالکان‌متوسط وکوچك وزمین‌های وقف به‌دهقانان، ادامه‌داشت.

## پی‌آمدهای اصلاحات ارضی

به‌موجب نوشته‌هائیکه از سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۱ درباره وضع کشاورزی ایران به‌دست آمده، درظرف این مدت شماره مالکان بزرگ زمین که ۵۰ هکتار زمین زراعتی یا بیشتر را درتصرف داشتند، به دو برابر افزایش یافت (از ۱۲/۴ هزار به۲۳ هزار)، و رویهمرفته مساحت زمین‌های املاك این مالکان بیش از دو برابر شد (از ۱۵۵۴/۷ هکتار به ۳۲۲۸ هکتار). به عبارت دیگر، مالکان بزرگ که ۱٪ کل مالکان بشمار

می‌آمدند و هریك بیش از ۵۰هکتار زمین را درتصرف داشتند. به‌سال۱۹۷۱ صاحب بیش از ۲۰٪ تمام زمین‌های زراعتی ایران بودند.

درعین‌حال مالکان بسیارکوچك که هریك صاحب کمتر از ۲ هکتار زمین بودند و تقریباً نیمی از مالکان روستائی ایران را شامل می‌شدند. به‌سال ۱۹۷۱ فقط ۵٪ کل زمین‌های زراعتی را درتصرف داشتند.

اینگونه قانون اصلاحات ارضی از یکسو شماره خرده مالکان‌کوچك را که سودی از زمین‌هایشان نمی‌بردند، افزایش داد، و از۲۹ به۴۸ درصد رساند، ازسوی دیگرنسبت مالکان بزرگ را از ۰/۷ درصد، به بیش از یك‌درصد کل مالکان ایران افزایش داد. نسبت‌مساحت زمین‌های مالکان بزرگ دراثر اجرای قانون اصلاحات‌ارضی از۱۳/۷درصد به‌بیست‌درصد کل زمین‌های زراعتی ایران رسید. به‌دیگر سخن درنتیجه اصلاحات‌ارضی روند مالکیت زمین، راه پیشرفت به‌سوی سرمایه‌داری را پیمود.

دربارهٔ شماره خانواده‌های دهقانی که به‌موجب قانون اصلاحات‌ارضی صاحب‌زمین شدند، طبق مدارك رسمی دولت ایران، درمیان بیش از ۳/۶ میلیون خانوادهٔ روستائی ایران، در آغاز ۱۹۷۴، تقریباً ۲/۵ میلیون خانواده، در شرایط سنگین باز خرید، با اقساط، زمین خریدند و تقریباً ۱/۱ میلیون خانواده به عنوان کارگران کشاورزی بدون زمین باقی ماندند، اینان یا به‌عنوان کارگر روزمزد یا اجاره‌کار زمین‌های مالکان دیگر، یا به‌عنوان دهقانانی با شرایط دهقانان پیش از اصلاحات ارضی، روی زمین‌های صاحبان املاك، کار می‌کردند. هیچگونه اطلاعاتی دربارهٔ سرنوشت روستاهای متعلق به‌شاه، به‌استثنای۵۱۹ روستائی که قبلاً به‌دهقانان فروخته شد، منتشرنگردید. به‌موجب مدارك موجود، چند هزار روستای وقفی تا پیش از سال ۱۹۷۴ به‌دهقانان فروخته نشد.

## شرکت‌های تعاونی روستائی

شرکت‌های تعاونی روستائی پیش از اجرای قانون اصلاحات‌ارضی وجود داشتند، اما درآن‌هنگام‌آنها نقشی را که بعد از اصلاحات‌ارضی ایفا می‌کردند، انجام نمی‌دادند. این‌شرکت‌ها بیش ازهرچیز به‌سازمانی‌که اعتبار به‌کشاورزان واگذار می‌کرد، میمانستند. به‌موجب‌قانون اصلاحات‌ارضی در ژانویه ۱۹۶۲، هردهقانی‌که زمین به‌او تعلق‌می‌گرفت بایستی‌عضویت این شرکت‌ها را می‌پذیرفت. هرعضوی‌که سهم بیشتری داشت ازامتیازات بیشتری برخوردار بود، حداقل‌بهای هرسهم۵۰۰ ریال تعیین‌گردید. به‌سال ۱۹۶۳آئین‌نامهٔ نمونه‌ای برای شرکت‌های تعاونی روستائی تدوین گردید: این شرکت‌ها بایستی در

انجام کارهای کشاورزی به‌دهقانان کمك می‌کردند، آب، بذر، ابزار کشاورزی، وسائل حمل ونقل، را برای دهقانان تأمین می‌کردند، البته پیش از این، دهقانان اینگونه نیازمندی‌هایشان‌را ضمن شرایط اسارت‌باری‌از مالکان می‌گرفتند. شرکت‌های تعاونی همچنین‌موظف به‌نگهداری و حمل و نقل محصولات‌کشاورزی بودند، اینان بایستی، کودشیمیائی و سم برای دفع آفات‌نباتی، کالاهای مورد ضرورت اولیه، مواد سوختنی، خواربار و لوازم صنعتی وغیره برای دهقانان تهیه می‌کردند. اعتبارها و وامهائی را با تخفیف به‌اعضای شرکت‌که بدهی داشتند واگذار می‌کردند.

شرکت‌های تعاونی روستائی تازه به‌سال۱۹۶۳ سازمان یافتند و مشغول کارشدند. هرشرکت امور چند روستا را اداره می‌کرد. درماه مه ۱۹۷۵ شرکت‌های تعاونی‌روستائی در۴۴هزار روستا از۶۶هزار روستای موجود درسرتاسرایران فعالیت‌داشتند. جمع‌شرکت‌های تعاونی به بیش از ۲۸۰۰ بالغ شد؛ این شرکت‌ها رویهم رفته ۲/۵ میلیون عضو داشتند.

برای ادارهٔ فعالیت شرکت‌های تعاونی، درتهران‌سازمان مرکزی شرکت‌های‌تعاونی تأسیس گردید، به‌طورکلی ادارهٔ این شرکت‌ها را وزارت‌کشاورزی و تعاونی‌های روستائی به‌دست داشت.

هر یك از شرکت‌های تعاونی را هیئت‌مدیره‌ای اداره می‌کرد، اعضای این هیئت معمولاً از میان دهقانان مرفه، توانگر ومتنفذ روستاها برگزیده می‌شدند. خود این‌ها صاحب مقدار زیادی زمین، ابزارکشاورزی، آسیاب و غیره بودند و برای کشت زمین‌هایشان از کارگر مزدور بهره می‌بردند، کدخدایان و خویشاوندانشان به‌عنوان مدیران این‌شرکت برگزیده می‌شدند.

مهمترین وظیفه شرکت‌های تعاونی واگذاری وام نقدی و اعتبار به‌اعضای‌شرکت بود. درآغاز اصلاحات‌ارضی، پیش از اکتبر ۱۹۷۳ شرکت‌های تعاونی در سرتاسر ایران رویهمرفته وامی به‌مبلغ ۴۷ میلیارد ریال به‌اعضایشان واگذار کردند. این شرکت‌ها هم به‌نوبه خود از بانك‌کشاورزی وسایر بانك‌های دولتی وام می‌گرفتند.

گذشته از واگذاری وام پولی به‌اعضا، شرکت‌های تعاونی، به‌ویژه روستاهائیکه نزدیك شهرها بودند، فروش محصولات‌کشاورزی را به‌اعضای شرکت واگذار می‌کردند، این‌کار شرکت‌های تعاونی برای دهقانان بسیار سودمند بود، چون‌آنها را ازگیر دلالان، واسطه‌ها و محتکران می‌رهانید.

بسیاری از شرکت‌های تعاونی بر مبنای اعتباراتی که از بنگاههای مالی دریافت می‌کردند، چاههای عمیق و نیمه عمیق برای‌آبیاری حفر، یا قنات‌های آبیاری را تعمیر

و تأسیس می‌کردند.

در مواردی شرکت‌های تعاونی مراکز صنایع دستی به‌ویژه کارگاههای قالی بافی را ایجاد می‌کردند، برای دهقانان بذر مرغوب وپاك، کود شیمیائی، سم برای‌آفات‌نباتی تأمین می‌کردند.

فعالیت‌های شرکت‌های تعاونی اصولاً محدود به‌تهیه بازار فروش وپرداخت‌اعتبار به‌اعضا بود، اینان‌کمتر به‌سازمان‌دادن تولیدکشاورزی اقدام می‌کردند. این شرکت‌هادر مورد واگذاری وامها و اعتبارات، سازمان دادن فروش محصولات کشاورزی و تأمین نیازمندیهای دهقانان، نتوانستندکاملاً اعضای شرکت را راضی نگهدارند. قسمت عمدهٔ دهقانان ناچاربودند مانند پیش ازطریق رباخواران، محتکران، دلالان، دکانداران کوچك نیازمندیهایشانرا رفع‌کنند و طبعاً اینها هم تا می‌توانستند دهقانان را لخت می‌کردند.

به‌سال ۱۹۷۳ در ایران شرکت‌های زراعتی تولیدی به منظور بهره‌برداری هرچه بیشتر از ماشین‌های مدرن کشاورزی، کودشیمیائی و حتی متحدکردن روستاهای کوچك در چارچوب واحدهای بزرگ روستائی، تشکیل‌گردید. به‌سال۱۹۷۵ درحدود ده شرکت از این نوع تشکیل شد.

## شرکت‌های سهامی زراعی

پیشتر یعنی درنیمه سالهای ۶۰ شرکت‌های‌سهامی زراعی تشکیل‌شده بودند. دلیل تشکیل این شرکت‌ها آن بود که گویا مالکیت‌های روستائی شخصی نمی‌توانستند میزان تولیدکشاورزی را بالاببرند و دولت را از واردکردن خواربار و موادکشاورزی ازخارج بی‌نیاز گردانند. در رابطه با این چگونگی دولت برآن شد، واحدهای روستائی بزرگی را به‌شکل شرکت‌های سهامی زراعی سازمان دهد و اینگونه زمین‌های خرد و ریز را در واحدهای بزرگ‌کشاورزی جمع‌و جورکند و این شرکت‌ها با به‌کار بردن ماشین و روش‌های‌نوین‌کشاورزی‌به‌کار تولیدکشاورزی بپردازند. دولت‌برای اینگونه شرکت‌هاتخفیف‌های زیادی ازجمله، ده سال معافیت از پرداخت مالیات و واگذاری اعتبارات و وامهای کلان وغیره، قائل شد. هر یك از این شرکت‌ها، مالکان و دهقانان ۴-۵ روستا را متحد می‌کردند واینگونه هزارها هکتار زمین را برای کشت در اختیار می‌گرفتند. تشکیل این شرکت‌ها درآغاز مستلزم مخارج زیادی ازسوی دولت بود وبه‌همین‌انگیزه نسبتاًبه‌کندی انجام می‌گرفت. درآغاز سال ۱۹۷۴ در سرتاسر کشور بیش از ۵۰ شرکت سهامی‌زراعی تشکیل گردید. در پایان پنجمین برنامه ۵ ساله (۱۹۷۸) پیش‌بینی می‌شد که شمارهٔ این

شرکت‌ها به‌۱۴۳ برسد، و آنوقت اندازهٔ زمین‌های زیرکشت این شرکت‌ها به‌۴۲۰ هزار هکتار می‌رسید. درنتیجه به‌کار بردن ماشین‌های کشاورزی، کود شیمیائی وانجام روش‌های نوین کشاورزی، باروری این زمین‌ها افزایش می‌یافت و درآمد متوسط این شرکت‌ها بیشتر از املاك دیگر می‌شد. اما قسمت ناچیزی از دهقانان یعنی کمتر از $1\frac{1}{2}$ درصدتمام دهقانان به‌این شرکت پیوستند و به‌همین‌انگیزه تأسیس این‌شرکت‌ها اثر چندانی دربهبودی وضع دهقانان نداشت.

## سپاه «ترویج»، خانهٔ فرهنگ روستائی، خانهٔ انصاف

در روند اصلاحات، از میان جوانان تحصیل کرده‌ایکه بایستی خدمت وظیفه را می‌گذراندند و در رشته‌های کشاورزی یا فنی فارغ‌التحصیل می‌شدند، برپایهٔ قانونی که در ژانویه ۱۹۶۶ ازمجلس و سناگذشت «سپاهی» تشکیل‌شدکه بایستی در روستاهاروش‌های نوین کشاورزی را به روستائیان یاد می‌داد (سپاه ترویج). وظیفه افراد این سپاه مشخص‌کردن زمین‌ها برای کاشتن بذرهای معین، ایجاد قلمستان، مبارزه با آفات نباتی و بیماری دامها، کمك به‌روستائیان به‌منظور انجام روش‌های نوین دامداری، باغبانی و به‌کاربردن ماشین وکود شیمیائی بود. علاوه‌براین اینها بـایستی در عمران روستاها، از قبیل حفر چاهها و تأسیس حمام، لوله‌کشی، تعمیر پل‌ها و راهها به‌دهقانان کمك‌می‌کردند و حتی به‌سود رژیم موجود شاه وسلطنت به‌تبلیغ می‌پرداختند.

بنا به‌فرمان مورخ سپتامبر ۱۹۶۸ شاه، تشکیل خانه‌های فـرهنگ روستائی را که وظیفه‌اش انجام سخن‌رانی‌ها، ایجاد شیرخوارگاهها، کتابخانه‌ها ونمایش فیلم‌های‌سینمائی، تشویق ورزش، تشکیل گروههای مبارزه با بی‌سوادی و برگذاری جشن‌ها وغیره بود، مقرر گردید.

درشمار اقدامهائی‌که به‌منظور دگرگونی وضع‌زندگی روستائیان ایران انجام گرفت، تشکیل «خانه‌های انصاف» بود. این سازمان به‌منزله دادگاههای محلی روستائی به‌شمار می‌رفت‌که به‌دعاوی‌کوچك ونزاع‌های میان روستائیان ده رسیدگی می‌کرد. قانون‌تشکیل خانه‌های انصاف دربهار ۱۹۶۵ تصویب شد، اما این‌سازمان‌ها قبلاً یعنی درسال۱۹۶۳ تشکیل و به‌کار پرداخته بودند. «خانه انصاف» شامل ۵ عضو بود (۳ عضو اصلی و۲ عضو علی‌البدل) این اعضا از سوی ساکنان برای مدت ۳ سال از میان « معتمدین محل وچهره‌های متنفذ» برگزیده می‌شدند، اینان بایستی متأهل، معروف به‌داشتن ایمان مذهبی و حسن رفتار و دارای سن بیش از ۲۵ سال می‌بودند. کدخداهای ده نمی‌توانستند

برای خانه انصاف برگزیده‌شوند. انتخاب‌کنندگان اعضای خانه انصاف بایستی ازمردم همان‌محل، تابع ایران وبیش از ۲۰ ساله بوده و سابقه محکومیت نداشته باشند وغیره. انتخابات‌بایستی‌زیرنظربخشدار و دو تن ازمعتمدین محل‌به‌عنوان ناظر برجریان‌انتخابات، انجام می گرفت.

بسیاری از خانه‌های انصاف اسماً وجود داشتند و عملاً کاری انجام نمی‌دادند. خانه‌های فرهنگ روستائی هم اینگونه بودند.

درآغاز تابستان۱۹۶۳ قانون بیمه‌های روستائیان صادر شد، اما این‌قانون چندان اهمیتی نداشت و فقط ۱٪ دهقانان را دربرگرفت.

## به‌کاربردن ماشین‌های کشاورزی، کودشیمیائی، تولیدات‌اقتصاد روستائی

درنتیجهٔ اقدامات دههٔ اخیر، اقتصاد روستائی در پی به‌کاربردن ماشین‌های نوین کشاورزی احیا شد. درسال ۱۹۵۲ به‌طورکلی درایران ۱۲۳۰ تراکتور وجود داشت‌که فقط نیمی ازآنها کار می‌کردند. نوشته‌های‌کشاورزی سال ۱۹۷۱ نشان می‌دهدکه دراین سال ۲۳ هزار تراکتور، ۱۹۵۰ کومباین در مناطق‌کشاورزی کار می‌کردند که ۶۴٪ از تراکتورها و۷۹٪ ازکومباین‌ها در زمین‌های خصوصی به‌کار می‌رفتند و متعلق به‌مالکان و روستائیان توانگر بودند، باقی‌آنها یا دولتی یا به‌شرکت‌های‌گوناگون تعلق داشتند.

مصرف‌کود شیمیائی نیز افزایش یافت.

اقدامهائی‌که به‌منظور عملی‌شدن قانون اصلاحات‌ارضی انجام‌گرفتند، ضمن رابطه باتولید فرآورده‌های‌کشاورزی‌نتایج‌سودمندی‌را به‌بارنیاوردند. تولید محصولات‌کشاورزی همانگونه در سطح پائین باقی ماند. طبق اعلام سناتور ایرانی ارفع بهره‌دهی زمین‌های زیرکشت گندم به‌میزان چشم‌گیری کاهش یافت و رویهم‌رفته فقط ۰/۷ تن در یك هکتار بود. جمع مساحت زیرکشت گندم در سرتاسر خاك ایران از ۶/۶ میلیون هکتار درسال ۱۹۶۲/۱۹۶۱ به۸/۲میلیون‌هکتاربه‌سال۱۹۷۲رسید. افزایش میزان‌محصول‌گندم را باید به حساب افزایش مساحت زمین‌های زیرکشت گذاشت این افزایش از ۲۹۰۰ تن درسال ۶۰/۱۹۵۹ به۴۷۰۰ تن درسال ۷۵/۱۹۷۴ رسید.

میزان افزایش جو و برنج هم اهمیت چندانی نداشت. محصولات‌کشاورزی صنعتی ازقبیل پنبه، چای وچغندر قند نسبتاً چشم‌گیر بود.

اما تلاش برای تأمین نیازمندیهای داخلی‌کشور به‌نتیجه‌ای نرسید. وضع‌دامداری هم همانگونه مانند سابق به‌حال عقب‌ماندگی باقیماند.

تا به امروز هم ایران ناچار است هر سال مقدار زیادی خواربار از خارج وارد کند.

دربارهٔ پائین‌بودن سطح‌تولیدکشاورزی ایران می‌توان این واقعیت را درنظر گرفت که به‌سال ۷۳/۱۹۷۲ محصولات‌کشاورزی ایران معادل ۱۶/۶٪ کل تولیدات ملی در سطح کشور بود، درعین‌حال، ازآنجاکه ۶۰٪ کلیه جمعیت‌کشور در روستاها زندگی‌می‌کنند، پس ۴۰٪ نیروی فعال ایران در روستاها به‌سر می‌برند، اینگونه کم بودن بهره‌کار این نیروکه تولید فرآورده‌های‌کشاورزی است، بگونهٔ چشم‌گیری نمایان است.

## مجتمع‌های کشت وصنعت

درسالهای اخیر دولت به‌تشکیل مجتمع‌های‌بزرگ کشت وصنعت باشرکت‌سرمایه‌های خارجی و ایرانی پناه جسته است. به‌سال ۱۹۷۳ در ایران ۵۰ فقره از این‌مجتمع‌ها درخوزستان، دشت مغان، منطقه‌قزوین، خراسان وجاهای دیگر به‌فعالیت پرداختند. این مجتمع‌ها به‌کار تولید محصولات کشاورزی صنعتی، دامداری، مرغداری وغیره سرگرم شده‌اند. به‌این مجتمع‌ها بهترین زمین‌های آبی باتخفیف واگذارگردیده است.

## ارزش‌یابی اصلاحات‌ارضی

انجام اصلاحات‌ارضی درایران‌اصلاً نتوانست بقایای فئودالیسم ونیمه فئودالیسم را درایران ازمیان ببرد؛ این قانون راه‌گذار اقتصاد روستائی را به‌سوی کاپیتالیسم‌هموار کرد، و طبعاً این روند صد درصد به‌سود مالکان و بورژواهای کشاورزی تازه به‌دوران رسیده تمام شد.

وضع توده‌های اصلی دهقانان اجاره‌کارکه قطعات کوچك زمین را ازمالکان‌خریده بودند بهتر نشد. استثمار فئودالی کم‌کم جای خود را به‌استثمار سرمایه‌داری می‌دهد. در عرض ۱۲-۱۵ سال‌این دهقانان ناچارند، هرسال‌مبلغی پول بابت اقساط زمین‌های‌واگذار شده، بپردازند. این مبلغ معادل همان پولی است‌که پیش از اصلاحات‌ارضی بابت اجاره به‌مالکان می‌پرداختند. اینگونه هم اکنون دهقانان مانند پیش وامدارند و زیر بار قرض رنج می‌کشند. اما درباره «خوش نشینان» باید گفت که اینان در روستا صاحب زمین نیستند و ناگزیرند به‌عنوان‌کارگر کشاورزی یا روز مزد روی زمین‌های این یا آن‌مالك کارکنند، وضع اینها هم‌نسبت به‌سابق تغییری نکرده است. درآمد متوسط ساکنان‌روستاها

خیلی پائین است. طبق برآورد صاحبنظران ایران در سال ۷۲/۱۹۷۱ درآمد متوسط هر دهقان فقط ۱۰۰ دلار بوده است.

باوجود این، اصلاحات ارضی دگرگونی‌هائی را در وضع زندگی دهقانان پدیدآورد. محدودیت مالکیت مالکان بزرگ زمین و فروش اقساطی املاك متوسط و کوچك به‌دهقانان اجاره‌کار، نمی‌توانست منجر به‌سقوط اعتبار و نفوذ مالکان در چارچوب کشور به‌طور کلی و در روستاها بگونه اخص، نشود. اینگونه اصلاحات‌ارضی دارای جنبه‌های پیشرفته‌ای بود. از اینها گذشته قانون نامبرده عوارض جنسی را که دهقانان بایستی اضافه بربهره مالکانه به‌مالك می‌پرداختند، لغو کرد.

اصلاحات‌ارضی امکانات گسترده‌ای‌را به‌منظور پیشرفت روابط سرمایه‌داری در روستا-های ایران، پدیدآورد. مالکان که در راه سرمایه‌داری کشاورزی گام نهادند، شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری از جمله خارجیان، مالکان محلی ثروتمند و دهقانان توانگر و مرفه، برای انجام‌کار کشاورزی، کارگر مزدور و ماشین‌های کشاورزی به‌کار می‌بردند و این چگونگی خود شرایط مساعدی را برای پیشرفت روابط سرمایه‌داری در روستاها پدید آورده است.

# ۳۱

# پیشرفت اقتصاد وصنعت، دگرگونی روش آموزش و زندگی اجتماعی ایران. احزاب و پیکار طبقاتی

پس از ۱۵ سال، یعنی ازآغاز سالهای ۶۰ تا نیمه سالهای ۷۰، اقتصاد ایران از پیشرفت چشم‌گیری برخوردار بود. کشور گامهای مهمی به‌منظور ازمیان‌بردن پس‌ماندگی اقتصادی برداشت، جمع محصولات ملی درسالهای ۱۹۶۲/۶۳ و ۱۹۷۲/۷۳، از ۳۴۰/۴ میلیارد ریال به ۱۲۲۶ میلیارد ریال (طبق نرخ روز) رسید. در جریان چهارمین برنامهٔ ۵ ساله، پیشرفت اقتصادی ایران (۱۹۶۷/۶۸-۱۹۷۲/۷۳) شامل ۱۱/۶٪ افزایش در بهای ثابت بود. ضمن مقایسه با سال ۱۹۷۱/۷۲ جمع تولیدات ملی در سال ۱۹۷۲/۷۳ به‌۲۱/۲٪ بالغ شد. به‌موجب اطلاع مطبوعات ایران درسال ۱۹۷۳/۷۴ جمع تولیدات ملی بازهم افزایش یافت و به‌۳۶٪ و در سال ۱۹۷۴/۷۵ به ۴۲٪ رسید، این ارقام نشان می‌دهندکه ضمن این‌سالها درآمد نفت به‌میزان چشم‌گیری افزایش‌یافته است، سهمیه‌سرانه سالیانه جمعیت ایران از محصولات ملی ۱۷۲ دلار درسال ۱۹۶۲/۶۳ بود، اما در سال ۱۹۷۴/۷۵- این سهمیه به‌۱۲۷۴ دلار رسید. این‌چگونگی گویای‌آنست‌که ضمن این‌سالها ایران به‌رشد اقتصادی چشم‌گیری نائل‌آمده است.

## پیشرفت صنعتی

صنایع در زمان نامبرده با آهنگ تندی پیشرفت کرد. از سال ۶۳/۱۹۶۲ تا سال ۷۳/۱۹۷۲، تولید محصولات صنعتی ازجمله ساختمان، تأسیسات آبیاری، تأسیسات برق طبق مدارك موجود از ۵۸/۱ میلیارد به ۲۴۱ میلیارد ریال یعنی تقریباً ۴ برابر افزایش یافت. درظرف سالهای ۶۳/۱۹۶۲ تا ۷۲/۱۹۷۱ تولیدات صنعتی به‌طور متوسط به‌نسبت ۱۲/۵٪ بهای ثابت سالیانه افزایش یافت. در ظرف سالهای ۶۳/۱۹۶۲ تا ۷۳/۱۹۷۲ نسبت تولیدات چند رشته صنعتی ازجمله ساختمان، تأسیسات آبیاری وبرق در چارچوب مجموع تولیدات صنعتی از ۱۹ به ۲۳/۴٪ افزایش یافت. در همین دوره نسبت تولید محصولات کشاورزی از ۲۹/۳ به ۱۶٪ کاهش یافت.

جمع افرادیکه دراین دوره برای تولید صنعتی به‌کار سرگرم شدند به‌سال ۱۹۷۵ ۲ میلیون تن بودند. درنتیجه نسبت جمعیتی‌که در صنایع، معادن، تولید نیروی برق، آبیاری، نفت، گاز و ساختمان فعالیت داشتند به‌طورکلی از ۱۹/۹٪ کل جمعیت فعال ایران به ۳۰٪، درسال ۷۳/۱۹۷۲ افزایش یافت. امانسبت جمعیتی‌که درکارهای کشاورزی کار می‌کردند از ۵۶/۳٪ به ۴۰٪ کل جمعیت فعال کاهش یافت.

تولید نیروی برق از ۶۸۹ میلیون کیلووات ساعت درسال ۱۹۶۰، به ۹۵۵۳ میلیون کیلووات ساعت به‌سال ۷۳/۱۹۷۲ رسید، اینگونه به هرنفر ایرانی ۳۰۰ کیلووات ساعت می‌رسید، درصورتیکه‌درسال ۱۹۶۰ سهمیه هرنفر ۳۴ کیلووات‌ساعت‌بود. به‌سال ۷۵/۱۹۷۴ جمع برق تولید شده در ایران ۱۴ میلیارد کیلووات ساعت بودکه از این مقدار برق فقط ۲/۵٪ در روستا مصرف شد.

پیشرفته‌ترین رشته‌های صنایع تولیدی مانند پیش، صنایع پارچه‌بافی، سیمان‌سازی و قندسازی بود.

تولیدات پارچه‌های نخی درظرف سالهای ۵۶/۱۹۵۵ تا ۷۳/۱۹۷۲ تقریباً ۹ برابر افزایش یافت - از ۵۵/۶ میلیون متر در سال ۵۶/۱۹۵۵ به ۴۹۵ میلیون متر در سال ۷۳/۱۹۷۲ رسید. علاوه براین سالیانه ۷۰ میلیون‌متر پارچه درکارگاههای دستی تولید می‌شد. هم‌اکنون‌صنایع پارچه‌بافی ملی‌نیازمندی پارچه نخی‌ایران راکاملاً تأمین‌می‌کند. قسمتی ازکارخانه‌های پارچه‌بافی (نخی) محصولات خود را به‌خارج صادر می‌کنند.

تولید پارچه‌های پشمی از ۱/۳ میلیون‌متر درسال ۵۶/۱۹۵۵ به ۱۳ میلیون‌متر درسال ۷۳/۱۹۷۲ رسید. این مقدار تولید بیش از ۳/۴ نیازمندیهای‌داخلی ایران رااز‌لحاظ پارچه پشمی تأمین می‌کرد.

تولید پارچه‌های ابریشمی درظرف ده سال ازتاریخ ۵۶/۱۹۵۵- ۱۴ برابرافزایش یافت - از ۳۶۳ هزارمتر به ۵/۱ میلیون متر درسال رسید.

درکنار تأسیسات فراوان کارگاههای پارچه‌بافی دستی که‌شامل ۹۰٪ تأسیسات‌تولید پارچه درایران می‌شد، درایران بیش از ۱۵ کارخانه بزرگ و مدرن پارچه‌بافی نخی که در هرکدام بیش‌از هزار کارگر کار می‌کردند، فعالیت داشتند. همچنین ده کارخانه بزرگ پارچه پشمی نیز درایران به کار می‌پرداخت.

تولید سیمان که درسال ۶۳/۱۹۶۲-۶۶۸ هزار تن بود، در سال ۱۹۷۴ تقریباً ۷ برابر شد (۴/۵۰۰/۰۰۰ تن)، قسمت‌مهمی از نیازمندیهای ایران‌از داخل تأمین می‌شد. سیمان ایران به‌کشورهای همسایه ازقبیل افغانستان، کویت، و شیخ‌نشین‌های خلیج‌صادر می‌گردید.

تولید شکر هم افزایش یافت. هم‌اکنون در سرتاسر ایران ۴۰ کارخانه قند سازی مشغول کار است. تقریباً $\frac{4}{5}$ نیازمندی داخلی شکر ایران را تولیدات ملی تأمین می‌کند.

درکشور رشته‌های دیگری ازصنایع‌تولیدی وجود دارد: تهیهٔ‌مواد غذائی، اصلاح مواد اولیه کشاورزی، تنباکو، محصولات چوبی و مبل‌سازی، کاغذسازی وکارتن‌سازی، صنعت‌چاپ وصحافی، دباغی، پلاستیک‌سازی، تهیه موادشیمیائی، تولید مصالح‌ساختمانی و سیلیکات، فلزکاری وغیره از آنجمله‌اند. این رشته‌های صنایع هم به‌اندازه چشم‌گیری پیشرفت کردند، اما در چارچوب صنایع اصلی‌کشور اهمیت چندانی نداشتند.

لازم به‌یادآوری است‌که تولید قالی در ایران اهمیت‌فراوان داشت. قالی‌های‌ایرانی طبق معمول در زمینه صادراتی‌کشور جای‌اول را داشتند. ارزش قالی‌های صادراتی‌ایران درسال ۷۳/۱۹۷۲ در حدود ۵/۷۶ میلیارد ریال بود. سهمیه صادراتی سال ۷۴/۱۹۷۳ قالی ایران ۲۰٪ بود اما درآن سال در حدود ۱۸٪ کل صادرات ایران قالی بود. برای تولید قالی تقریباً ۴۵۰ هزار نفر به‌کار سرگرم بودندکه اکثریت قریب به‌اتفاق آنها در روستاها می‌زیستند، علاوه برقالی‌بافی تا به‌امروز رشته‌های صنایع دستی دیگری درحال پیشرفت‌اند.

## رشته‌های صنایع‌نوین امروزی

رشد تولید صنایع ایران تنها منحصر به‌رشته‌های قدیمی و سنتی نبود، بلکه‌صنایع نوینی درایران پدیدآمدند: صنایع پتروشیمی، مونتاژ اتومبیل، مونتاژ تراکتور،فلزکاری، ماشین‌سازی، تولیدگاز، الومینیوم‌سازی ازآنجمله بودند.

برای اداره صنایع پتروشیمی، شرکت ملی‌نفت ایران درپایان ۱۹۶۵-آغاز۱۹۶۶ باشرکت‌های امریکائی قراردادهائی را منعقدکردکه مشترکاً تأسیسات بزرگ پتروشیمی را

در بندر شاهپور، آبادان وجزیره خارك ایجادکنند. درسالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۰ این‌مجتمع‌های پتروشیمی فراورده‌های خود را بیرون‌دادند. ضمن استفاده ازتفاله‌ها محصولات‌نفتی، این کارخانه‌ها به تولید گوگرد، آمونیاك، اسید فسفوریك، پودر رخت‌شوئی پرداختند، فرآورده‌های آنها در داخل ایران مصرف می‌شدند وبه‌خارج هم‌صادر می گردیدند.

تأسیسات تولیدگازهم درایران ایجادشد. طبق‌قرارداد ۱۳ ژانویه ۱۹۶۶ شوروی-ایران مقرر شد، گاز طبیعی ایران‌که دارای ذخایر سرشاربود به‌شوروی صادر شود.دولت شوروی، ایران را درساختن لوله‌های‌گازرسانی در منطقهٔ شمال ایران (ساوه ـ آستارا) کمك‌کرد، طول این خط لوله تقریباً ۱۱۰۰ کیلومتر بود. این لولهٔ گاز ساخته شد، وبه سال ۱۹۷۰ آمادهٔ کار گردید. ضمن راه لوله‌گاز شوروی درخاك ایران تأسیسات صنعتی گازی ایجادگردید علاوه‌براین شعبه‌های لوله‌گاز به‌تهران، قم، کاشان، اصفهان وشیراز هم‌کشیده شدند.

درپایان سالهای ۵۰ وآغاز ۶۰ شرکت ایران‌ناسیونال ایران با کمك شرکت‌های بیگانه به‌تأسیس‌کارخانه مونتاژ اتومبیل پرداخت. اینگونه، صنایع‌اتومبیل‌سازی ایران‌ناسیونال آغاز به‌کار کرد. به سال ۱۹۶۳ در نزدیکی تهران با سرمایه برادران خیامی بنیان‌گذاران این‌شرکت، کارخانه «ایران‌ناسیونال» برای مونتاژ اتومبیل‌های سواری و اتوبوس‌بناگردید، موتورهای این‌خودروها دربست از خارج وارد شدند. کارخانه «ایران ناسیونال» مجهز به‌ابزار مدرن‌کارخانه‌های اتومبیل‌سازی بود. به‌سال۱۹۶۹ این‌کارخانه تعدادی اتوبوس را به‌رومانی صادرکرد و سپس قرارداد صدور ۲۰۰۰ اتوبوس به‌مصر و ۵۰۰ اتوبوس را به‌لهستان منعقد نمود. به‌سال ۱۹۷۴ در ایران تقریباً ۶۰ هزار دستگاه اتومبیل‌های‌گوناگون از این‌کارخانه بیرون داده‌شد. به‌سال ۱۹۷۲/۷۳ بیشترقسمتهای این اتومبیل‌ها درخود ایران ساخته می‌شد.

ایجادصنعت تراکتورسازی‌هم به‌همین‌نحو سازمان داده‌شد ـ درآغاز به‌کمك‌شرکت‌های خارجی‌کارگاههائی به‌منظور جمع‌آوری قطعات یدکی‌هائی‌که ازخارج واردمی‌شدند، بناگردیدند. دراین‌کارگاهها به‌سال ۱۹۶۵/۶۶ درحدود ۱۳۵۰ تراکتور مونتاژ گردید. سپس قراردادی میان ایران و رومانی بسته شدکه باکمك این‌کشور یك‌کارخانه تراکتور سازی در تبریز ایجادگردد. این‌کارخانه ساخته شد و در سال ۱۹۷۳ مورد بهره‌برداری قرارگرفت. پیش‌بینی می‌شد که میزان تولید این‌کارخانه به‌ده‌هزار دستگاه در سال برسد.

مسئلهٔ مهم برای استواری استقلال اقتصادی ایران، تأسیس صنایع سنگین‌فلزکاری درخود ایران‌بود. پیش ازجنگ جهانی دوم، درپایان سالهای ۳۰ ایران‌تلاشهائی‌به‌منظور تأسیس کارخانه ذوب‌آهن به‌عمل آورد وقراردادی را باکنسرن کروپ آلمانی منعقدکرد.

اما درآن‌هنگام آلمانها طرح صنعت ذوب‌آهن ایران را به‌هم زدند. این تـلاشها پس از جنگ‌جهانی دوم ازسوی ایران دنبال شد. درپایان سالهای ۵۰ـ آغاز سالهای ۶۰ایران دوباره مذاکراتی را دربارهٔ ساختمان‌کارخانه ذوب‌آهن باکمپانی‌های بزرگ اروپای‌باختری و انحصارگران امریکائی آغازکرد. امااین‌بار هم انحصارهای اروپای‌باختری وامریکائی حتی اجازهٔ عملی کردن چنین طرحی را به ایران ندادند. اینان برآن بودند که نگذارند ایران دارای صنایع سنگین شود و علاقه داشتند همانگونه‌کشوری‌کشاورزی باقی بماند.

آنوقت ایران مذاکرات دراین‌باره را با اتحاد جماهیرشوروی آغاز کرد وپیشنهاد شوروی‌را درباره‌کمک فنی‌به‌منظور ساختمان‌کارخانه ذوب‌آهن‌پذیرفت. درپی این‌مذاکرات به‌سال۱۹۶۶ قراردادی مبنی‌بر همکاری اقتصادی دو دولت به‌امضاء رسید، دراین‌قرارداد، ساختمان مجتمع ذوب‌آهن به‌کمک اتحاد شوروی، در نزدیکی اصفهان، ایجاد کارخانه ماشین‌سازی در اراک و حتی کمک به‌لوله‌کشی گاز برای حمل گاز به‌شوروی و تدارک گاز دربعضی از شهرهای ایران، پیش‌بینی می‌شد. درمدت‌کوتاهی در ۵۵کیلومتری شهر اصفهان با کمک شوروی مجتمع بزرگ ذوب‌آهن‌که درآن ۴۰ هزار کارگر به‌کار سرگرم می‌شدند، بناگردید. مواد خام این‌کارخانه (زغال‌سنگ و سنگ‌آهن) از زرند و بافق که بین کرمان و یزد قرار داشتند، تأمین می‌گردید. برای رساندن زغال سنگ و سنگ‌آهن به‌مجتمع، راه‌آهن ایجاد گردید. اینگونه، ساختمان مجتمع ذوب‌آهن، تکانی در زمینهٔ پیشرفت استخراج معادن وایجاد راه‌آهن درایران پدیدآورد.

حساب شدکه این مجتمع در نوبت اول ۶۰۰ هزار تن فولاد و چدن و در نوبت دوم ۱/۹۰۰/۰۰۰ تن درسال تولید خواهد کرد. پس‌ازآن پیش‌بینی می‌شد تولید فولاد و چدن به ۴ میلیون تن درسال خواهد رسید.

علاوه برکارخانه ذوب‌آهن اصفهان، ایران ساختمان تأسیسات فلزکاری دیگر را طرح‌ریزی کرد. در سپتامبر ۱۹۷۲، در اراک کارخانهٔ ماشین‌سازی بزرگی با کمک فنی شوروی‌آغازگردید وقرار شد تولید این‌کارخانه سالیانه به‌۲۵ هزارتن به‌رسد. فرآورده‌ـ های این‌کارخانه، دیك بخار، جرثقیل، ابزار استخراج معدن و وسایل دیگر بود تقریباً درهمان‌هنگام درتبریز هم کارخانهٔ ماشین‌سازی دیگری به‌کمک چکسلواکی تأسیس‌گردید.

ضمن سپتامبر ۱۹۷۲ ساختمان‌کارخانه آلومینیم‌سازی با گنجایش۶۰ هزار تن‌تولید سالیانه، در اراك پایان یافت، این‌کارخانه درچارچوب سازمان همکاری منطقه‌ای ایران پاکستان ـ ترکیه با شرکت کمپانی امریکائی «رینولدز آلومینیم کورپوریشن» به‌نام شرکت آلومینیم ایران، تأسیس‌گردید. ۷۹٪ سهام این شرکت به‌ایران و۲۵٪ به‌شرکت امریکائی «رینولدز.....» و۵٪ به‌پاکستان تعلق داشت.

ضمن فوریه ۱۹۶۷ درمنطقهٔ تهران بهره‌برداری از کارخانه بزرگ تولید برق‌که باکمك فنی شرکت‌های آلمانی ایجاد شده‌بود؛ آغاز گردید. این کارخانه نیازمندیهای برق سرتاسر ایران را به‌وسیله‌کابل‌های برق تأمین می‌کرد.

ضمن دسامبر ۱۹۶۷ در اهواز (باکمك شرکت‌های آلمانی وامریکائی) چندکارخانه لوله‌سازی‌که مواد اولیه نیمه‌آماده آن (ورقه‌های فولادی وغیره) ازخارج وارد می‌شد، گشایش یافت.

برخی‌تأسیسات دیگر در رشته‌های صنایع‌نوین ایجاد گردید و ازآنهابهره‌برداری‌شد.

استخراج معادن در دهه اخیر کمی پیشرفت کرد. در درجه اول استخراج مواد معدنی‌ایکه به‌عنوان مواد خام‌کارخانه ذوب‌آهن به‌کار می‌رفتند مورد توجه قرارگرفت. درمنطقه سرچشمه (کرمان) ذخیرهٔ سرشاری از مس‌کشف گردید، که میزان آن به ۴۰۰ میلیون تن برآورد شد. به‌منظور بهره‌برداری از معادن مس به‌سال ۱۹۷۲ یك شرکت دولتی ایرانی تشکیل شد، این شرکت با کمپانی امریکائی «اناکوندا» قراردادی را منعقد کردکه برای استخراج این معادن به‌شرکت نامبرده‌کمك فنی‌کند. کمپانی مس «سرچشمه» طرحی تهیه نمودکه سالیانه ۱۴۵-۱۶۰ هزارتن مس خالص بیرون‌دهد، وحتی‌کارخانه‌ای به‌منظور ساختن کابل‌ها و فرآورده‌های مسی دیگر را در ایران بنیان نهد. نیازمندیهای داخلی ایران نزدیك به‌۳۵ هزار تن مس درسال بود، باقی‌مس‌های استخراج شده بایستی به‌خارج صادر می‌گردید.

استخراج کرم نسبت به پایان سالهای ۵۰- آغاز ۶۰ به‌میزان چشم‌گیری افزایش یافت. تمام محصولات کرم به‌خارج صادر می‌شد. علاوه براینها سرب، روی، گوگرد، نیکل، انتیمون، فیروزه، سنگ‌آهك، نمك طعام، ارسنیك، سنگ خارا، سنگ مرمر وغیره از معادن ایران استخراج می‌گردیدند. به‌سال ۱۹۶۳ استخراج‌طلا هم آغاز شد.

اما به‌طورکلی باید یادآور شد، که بهره‌برداری از ذخایر معدنی ایران به‌مقدار کمی انجام‌گرفته است.

استخراج معادن نفت را باید از این‌قاعده‌کلی مستثنی شمرد، ۹۹ درصد این‌معادن تا پیش از سال ۱۹۷۳ رسماً و عملاً در دست‌کمپانیهای نفتی خارجی به‌ویژه کنسرسیوم بین‌المللی نفت بود، این سازمان ۹۰٪ کل نفت ایران را استخراج می‌کرد. در ظرف ۱۰ سال از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳، مقدار نفتی‌که از چاههای ایران بیرون کشید به ۴ برابر افزایش یافت.[1]

---

۱. درسال ۱۹۶۳ مقدار نفتی که از معادن ایران استخراج شد ۷۲/۸ میلیون تن؛ در سال ۱۹۷۴ این مقدار به‌۳۰۲ میلیون‌تن و به‌سال ۱۹۷۵ به‌۲۶۸ میلیون تن رسید.

ایران از لحاظ استخراج نفت جای چهارم را در جهان پس از امریکا، ونزوئلا و عربستان سعودی اشغال کرد، اما ضمن چندسال، مثلاً سالهای ۱۹۶۸، ۱۹۶۹، ۱۹۷۱، ایران حتی از عربستان‌سعودی هم جلو افتاد وجای سوم را گرفت.

علاوه‌بر کنسرسیوم، کمپانی‌های نفتی خارجی دیگر هم ازمعادن نفت ایران بهره‌کشی می‌کردند. خود شرکت ملی‌نفت ایران فقط کمتر از یک‌صدم کل نفت را استخراج می‌کرد. کنسرسیوم و کمپانیهای نفتی دیگر، در ایران سود هنگفتی از بهره‌برداری نفت می‌بردند. دبیرکل سازمان کشورهای نفت‌خیز (اوپک) به‌نام پاچه‌چی ضمن ژوئن ۱۹۷۲، درلندن اعلام داشت که سودکمپانی‌های‌نفتی‌خارجی درخاور نزدیک، به‌سال ۱۹۷۰معادل ۷۹/۲٪ کل سرمایه گذاریهای آنها بوده‌است. درعین‌حال سودیکه کمپانیهای امریکائی‌ضمن بهره‌برداری از معادن دیگر درکشورهای پیشرفته می‌بردند، از ۱۳/۵٪ تجاوز نمی‌کرد.

سود خالصی که کمپانی‌های نفتی خارجی به‌ویژه کنسرسیوم به‌خزانه ایران پرداختند در۱۰ سال اخیر، از ۱۹۶۳ تا سال ۱۹۷۲-۶ برابر شد. در سال ۱۹۶۳ این مبلغ ۳۸۰ میلیون دلار بود، به‌سال ۱۹۷۱ به ۲/۱۱۱ میلیون دلار، و به‌سال ۱۹۷۲ به ۲/۴۰۰ میلیون دلار رسید. ۹۰٪ این مبلغ از محل سازمان نفتی‌کنسرسیوم وصول شد. درنوامبر ۱۹۷۰ ایران اضافه بر سود معمولی که کنسرسیوم به ایران می‌پرداخت ۵۰٪ تا ۵۵٪ بیشتر دریافت کرد. درآمد نفتی ایران به‌اصطلاح برای اجرای طرحهای اقتصادی‌کشور به‌مصرف می‌رسید.

به‌سال ۱۹۷۳ ایران باکنسرسیوم قراردادی را منعقد کرد که به‌موجب آن کلیه تأسیسات و پالایشگاه نفت، که تا آنوقت دراختیار کنسرسیوم بود، به‌ایران تحویل‌شود

دیگرکه قبلاً کنسرسیوم انجام می‌داد، تصمیم بگیرد وغیره.

به‌سال ۱۹۷۳ در رابطه با تورم روزافزون درجهان سرمایه‌داری و افزایش بهای کالاهای وارداتی، ایران وکشورهای نفت‌خیز دیگر، بهای فروش نفت را ۴برابر کردند. این چگونگی درآمد نفت ایران را به‌میزان چشم‌گیری افزایش داد. به‌سال ۱۹۷۴ این درآمد به۱۸/۶ میلیارد دلار رسید، در صورتیکه سال پیش یعنی ۱۹۷۳، فقط ۵ میلیارد دلار بود. اما قسمت مهم این مبلغ هنگفت برای خرید اسلحه، وام دادن به دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته یا درحال‌رشد وحتی به‌منظور سرمایه‌گذاری دراین‌کشورها، به‌مصرف رسید.

سرمایه‌های خارجی نقش بسیار مهمی را نه‌تنها در زمینه بهره‌داری از نفت بلکه در رشته‌های دیگر صنایع ایران ایفا کرده وخواهندکرد. درسالهای اخیر، به‌ویژه پس از سال ۱۹۵۳ سرمایه‌های خارجی (امریکائی، آلمان غربی، فرانسوی، ایتالیائی وغیره) به شکل سرمایه‌گذاری وایجاد شرکت‌های‌مختلط ایرانی ـ خارجی در زمینه‌های بانک‌داری، صنعتی وغیره به‌درون کلیه رشته‌های اقتصادی‌که ممکن بود تنها به‌دست ایرانیان‌اداره شوند، نفوذکردند و برکلیهٔ شئون اقتصادی کشور چیره گردیدند: قندسازی، تهیه مواد غذائی، صنایع شیمی، فلزکاری، تهیه مصالح ساختمانی، استخراج معادن وغیره ازجمله این رشته‌های اقتصادی بودندکه به سرمایه‌های خارجی آلوده شدند. ساختمان بیشتر از تأسیسات رشته‌های‌نوین صنعتی (تراکتور، اتومبیل، پتروشیمی، آلومینیم وغیره) به‌وسیله همین‌شرکت‌های مختلط ایرانی ـ خارجی‌ازقبیل امریکائی، آلمان‌غربی، ژاپنی وشرکت‌ها وبنگاههای سرمایه‌داری دیگر، انجام‌می‌پذیرفت. معمولاً دراین‌شرکت‌های مختلط، ایران رسماً بیش از ۵۰٪ شریك بود.

در زمینهٔ پیشرفت‌های صنعتی، ایران به‌ویژه درجهت کشورهای امپریالیستی خود را توجیه می‌کرد. ایران با وجود اینکه در شرایط‌کنونی دارای درآمد نفتی عظیمی‌شده بود و حتی به‌صدور سرمایه اقدام می‌کرد، درعین‌حال سیاست جلب سرمایه‌های خارجی را ادامه می‌داد. طبیعی است سرمایه‌داران خارجی با کمال میل برای سرمایه‌گذاری به ایران هجوم آوردند، چون اینان خواستار استثمار از نیروی کار ارزان ایرانی‌ها بودند، علاوه‌براین ایران ازکشورهای خارجی کارشناسان، کارگران آزموده وکارمندان اداری بی‌شماری‌را با پرداخت حقوق‌های کلان به‌کار می‌گرفت.

## بخش‌های دولتی و خصوصی

یکی از ویژگیهای روند اقتصادی درایران معاصر، تلاش دولت به‌منظور افزایش سرمایه‌دارهای بخش خصوصی است. شاه ایران درکتابش به‌نام «مأموریت برای وطنم» که درسال ۶۰ منتشر گردید، نوشت، نظرش اینست که رفته رفته تأسیسات صنعتی دولتی را به‌بخش خصوصی واگذارکند و این‌تأسیسات به‌وسیله شرکت‌های سهامی گردانده‌شوند. دولت رسماً سیاست فروش‌کارخانه‌ها وکارگاههای دولتی را اعلام داشت. هنگام تصویب سومین برنامه‌۵ساله (درسالهای ۱۹۶۲/۶۳-۱۹۶۷/۶۸) هدف دولت در زمینه پیش‌برد رشته‌های صنعتی، به‌استثنای صنایع سنگین، برپایه مدیریت بخش‌خصوصی بود. در نتیجه این تصمیم نسبت سرمایه‌گذاری دولت ضمن مقایسه با سال ۱۹۴۱ که ۵۰٪ بود به ۱۷٪ در سال۱۹۶۲/۶۳ کاهش یافت.

اما هنگامیکه ایران به‌ایجاد رشته‌های نوین صنعتی اقدام‌کرد، معلوم شدکه ازنظر ناتوانی سرمایه‌های خصوصی در ایجاد کارخانه‌های ذوب‌آهن، ماشین‌سازی، کارخانه‌های پتروشیمی، لوله‌کشی‌گاز وتأسیسات‌صنایع سنگین دیگر، ناگزیر بایستی سرمایه‌های‌دولتی به‌کار گرفته شود. این چگونگی تا اندازه‌ای سرمایه‌گذاری بخش دولتی را توان بخشید. به‌سال ۱۹۶۷/۶۸ نسبت سرمایه‌گذاریهای بخش دولتی ۴۸٪ (۵۷/۳ میلیارد ریال) کل سرمایه‌گذاریها بود.

بااینهمه دولت به‌سیاست تقویت بخش‌خصوصی ادامه‌داد. به‌سال۱۹۷۰ به‌اصطلاح «سیاست نوین اقتصادی» دولت اعلام گردید، رئوس این سیاست به شرح زیر بود: ۱) ممنوعیت تشکیل تأسیسات نوین کاملاً دولتی؛ ۲) تشکیل تأسیسات مختلط که اکثریت سهام آن متعلق به‌بخش خصوصی بود؛ ۳) تأسیساتی‌که با سرمایه‌های دولتی بنا شده‌اند ازقبیل‌ذوب‌آهن، ماشین‌سازی، پتروشیمی وغیره بایستی رفته رفته تبدیل‌به‌بخش خصوصی می‌شدند. درآوریل۱۹۷۰ نخست‌وزیر ایران، هویدا اعلام داشت‌که منظور دولت‌اینست که اداره‌کلیه تأسیسات صنعتی را به‌بخش‌خصوصی واگذارکند. اما این‌طرح‌ها واعلامیه‌ها با شرایط عینی و نیاز کشور به‌پیشرفت درتضادکامل بودند و گردانندگان دولت خودشان ناگزیرگردیدند نظریات اعلام شده‌شان را نقض‌کنند. شاه ایران اعلام داشت که صنایع نفت و ذوب‌آهن در دست‌دولت خواهدماند. درپایان۱۹۷۱ اعلام‌گردیدکه طرح‌واگذاری معادن دولتی به‌بخش خصوصی قابل اجرا نیست. با در نظر گرفتن این‌که تمام خطوط راه‌آهن، وسایل ارتباطی، بانك مرکزی ایران، سدهای بزرگ، صنعت صیدماهی، مراکز بزرگ برق و تأسیسات مهم دیگر همه عملاً دولتی بودند، کاملاً روشن می‌شود، که با وجود تلاش دولت به‌منظور پیش‌برد اقتصاد کشور در جهت سرمایه‌گذاری خصوصی، منافع واقعی پیشرفت اقتصادی‌کشور ایجاب می‌کردکه سرمایه‌گذاریهای بخش‌دولتی‌تقویت

شوند. درسالهای ۱۹۷۱-۱۹۷۳ سرمایه‌گذاری بخش‌دولتی شامل تقریباً ۶۱٪ کل سرمایه‌گذاریها بود. این‌واقعیت ضمن‌پروژه‌ها وطرحهای پنجمین برنامه ۵ساله (۱۹۷۳-۱۹۷۸) بازتابانده شد، ضمن‌این برنامه جمع‌کل سرمایه‌گذاریها تا ۴۶۳۴ میلیارد ریال پیش‌بینی شدکه ازاین مبلغ ۳۰۴۴ میلیارد (یعنی تقریباً ۶۶٪) دولتی و۱۵۷۰ میلیارد ریال(تقریباً ۳۴٪) مربوط به‌بخش خصوصی‌بودند.

از بررسی پیشرفت صنعتی ایران در دههٔ اخیر می‌توان نتیجه‌گرفت‌که ایران دراین مدت‌گام بلندی در جهت صنعتی‌شدن برداشته است. هم‌اکنون این‌کشور با نواخت تندی در راه تبدیل‌شدن به‌کشوری‌کشاورزی ـ صنعتی پیش می‌رود.

## وضع کارگران

جمع‌کل مزدبگیران ایران به‌سال ۱۹۷۵ تقریباً ۵ میلیون تن بود، که ازمیان‌آنها ۲میلیون‌کارگر تأسیسات صنعتی وکارگاهها، ۸۰۰ هزار تن‌کارگر ساختمانی، تریب یك میلیون مزدور کشاورزی و بقیه سرگرم کارهای متفرقه بودند. در رشته‌های نوین و تأسیسات صنعتی‌که برپایهٔ تکنیك نوین‌ایجاد شده بودند، کارفرمایان ایران ناگزیر بودند، کارمزد بیشتری به‌کارگران بپردازند. اما مزد توده‌های اصلی کارگران درسطحی بسیار پائین‌بود. میزان‌کارمزدکارگران رشته‌های‌گوناگون،آنگونه‌که مسئولان دولت درمناطق گوناگون‌کشور تعیین کرده بودند، برای‌گذران حداقل‌کارگران کفایت نمی‌کرد. اکثریت کارگران ناچار بودند با وضع نیمه‌گرسنه زندگی کنند. درعین‌حال بهای کالاها و هزینه زندگی با سرعت بالا می‌رفت. مثلاً از مارس ۱۹۷۳ تا مارس ۱۹۷۴ میزان هزینه‌زندگی ۱۶/۳٪ افزایش یافت و در سالهای بعد به‌همین منوال قیمت کالاها فزونی گرفت. رسماً هزینه حداقل زندگی برای یك‌خانواده شامل مردوزن و دوکودك درسال۱۹۶۸ـ روزانه ۲۴۴/۵ریال تعیین‌گردید. فقط عدهٔ انگشت‌شماری ازکارگران‌کاملاً آزموده مزدبیشتری دریافت می‌کردند. مثلاً، یك استادکار ماهرکه در رشته‌اتومانیزه‌کردن کارخانه ذوب‌آهن کار می‌کرد درسال ۱۹۷۳ ماهیانه ۱۸۰۰ تومان یا روزانه ۶۰۰ ریال می‌گرفت. استاد-کاران صنعت نفت هم نسبتاً کارمزد خوبی می‌گرفتند. بیمه‌های اجتماعی وایمنی دربرابر کار درمیان اکثریت خاموش کارگران اصلاً وجود نداشت. ازمیان ۵ میلیون نفرکارگر مزدبگیر درآغاز۱۹۷۵فقط ۱۲۱۳هزارتن بیمه‌بودند. تمام‌کارگران ساختمانی،کشاورزی، کارگران حمل‌ونقل و قالیبافی وبیشترکارگران کارگاههای‌کوچك و زحمتکشان‌رشته‌های دیگر مشمول بیمه نبودند. فقط درماه مه ۱۹۷۴ مجلس ایران قانونی را برای کارگران

کشاورزی گذراند که برای آنها ده ساعت‌کار روزانه تعیین کرد.

شرایط مسکن بیشتر از کارگران ناهنجار بود. به‌سال۱۹۷۲ نزدیك به۲۰۰هزارتن از ساکنان تهران که بیشترشان کارگر بودند در بیغوله‌ها، گودها و زاغه‌های جنوب‌شهر زندگی‌می‌کردند. میزان اجاره بهای مسکن تاب‌ناپذیر بود. بانك رفاه کارگران برنامه‌ای برای خانه‌سازی درنظرگرفت و قرارشد هزینه ساختمانی این خانه‌ها را تأمین کند. اما، طبق اخبار مطبوعات ایران کارفرمایان و«بانك رفاه‌کارگران» این‌برنامه را هنوز به‌مرحلهٔ اجرا درنیاورده‌اند.

قانون شریك بودن کارگران در سودکه ضمن همه‌پرسی ژانویه ۱۹۶۳ به‌تصویب رسید پیش‌بینی می‌کرد، بین‌کارگران و کارفرمایان قراردادی منعقد شود تا سالیانه مبلغ معینی در حدود ۲۰٪ سود خالص، اضافه برکارمزد معمولی به‌کارگران پرداخت گردد. در آغاز ۱۹۷۳-۲۹۰ هزار کارگر از این مزیت بهره بردند (۱۷۵ هزار مربوط به‌بخش خصوصی و ۱۱۵ هزار دولتی بودند)، اینها کمتر از ۱۰٪ تمام‌کارگران ایران بشمار می‌آمدند. طبق اطلاع منابع رسمی ایران میزان پرداخت سالیانه سود ویژه به کارگران درحدود ۲ماه حقوق ماهیانه‌شان برآورد شد.

به‌سال۱۹۷۵گروههای دست راستی‌حاکم در ایران به‌تبلیغات تازه‌ای دست زدند. نخست‌فرمانی ازسوی شاه صادر شد وسپس‌قانونی به‌تصویب رسیدکه۹۹٪ سهام کارخانه-های دولتی به‌استثنای چند رشته صنایع‌سنگین، و۴۹٪ سهام شرکت‌های خصوصی‌به‌مردم فروخته خواهد شد. بگونه‌ایکه دراین قانون گفته می‌شد، این سهام در درجه اول‌بایستی به‌کارگران یا مستخدمان همان بنگاه وسپس به‌دهقانان و بقیه قشرها فروخته می‌گردید. نخست‌وزیر ایران هویدا در اکتبر ۱۹۷۵ ضمن تشریح این طرح اظهار داشت، دولت با اجرای این قانون کوشش می‌کند تا در کارگران این پندار را پدیدآورد که‌آنها درمالکیت بنگاه یا کارخانه‌شان شریکند، و ثروت بگونهٔ مساوی میان همه‌تقسیم خواهد شد وضمناً این مسئله از تضاد روابط اجتماعی جلوگیری خواهدکرد، هویدا درحالیکه‌کوشش داشت کارفرمایان را آرام‌کند، به‌آنهااطمینان داد، که می‌توانند قاطعانه به‌اداره ونظارت‌بنگاه-های مربوطه بپردازند، او حتی‌گفت‌که خارجیان هم‌می‌توانند ۱۵ تا ۳۵ درصد بنگاه-های صنعتی را خریداری‌کنند اینگونه هدف از این قانون آن بودکه کارگران را متقاعد کنند شریك‌کارخانه و بنگاه خود هستند و سود بنگاه بگونه برابر میان کارفرما وکارگر تقسیم می‌شود. به‌دیگر سخن غرض از تصویب این قانون گویا آن بود که امکان پیکار طبقاتی در ایران از میان برود.

درآغاز ۱۹۷۶ در ایران ۷۶۷ سندیکای کارگری در چارچوب ۱۸ اتحادیه وجود

داشت. این سندیکاهای کارگری زیر نظر وزارت کار و سازمان امنیت ایران فعالیت می کردند.

## اصلاحات در زمینهٔ فرهنگ و آموزش مردم

دگرگونی مهمی که در اقتصاد ایران روی می داد، پیدایش رشته های صنعتی نوین و حتی رواج ماشین آلات و تکنولوژی جدید در کشاورزی و انجام روش های نو در امور زراعت ـ همه اینها وجود شماره بی شماری از کارشناسان فنی را ایجاب می کرد، ازسوئی بایستی بی سوادی همگانی مردم از میان میرفت و سطح فرهنگ عمومی اوج می گرفت. نارسائی کادرهای ایرانی برای انجام اصلاحات چشم گیر بود ـ و این مسئله یکی ازحادـ ترین مسائل ایران نوین به شمار می رفت: طبق اظهار نخست وزیر ایران هویدا، به سال ۱۹۷۴ پزشک، مهندس، تکنسین، معلم، کارگرماهر، به اندازه کافی در ایران وجودنداشت. این کمبودی را ۷۰۰ هزار تن برآورد کرد.

این انگیزه ها دولت را واداشت تا اقدامهائی را به منظور از میان بردن بی سوادی همگانی مردم، افزایش شماره مدارس، گسترش آموزشگاههای حرفه ای، ایجاد و توسعهٔ آموزشگاههای عالی وآماده کردن کادرهای فنی، به عمل آورد.

در رابطه با این نیازمندیها، شبکه های آموزشی مدارس، به ویژه در روستاها، بسیار نارسا بودند، به منظور گسترش فوری سوادآموزی، به سال ۱۹۶۲ به اصطلاح «سپاه دانش» تشکیل گردید تا با بی سوادی کودکان و بزرگسالان روستاها پیکار شود. سپاهیان دانش از میان فارغ التحصیلان دبیرستان ها و دانشکده هائیکه مشمول خدمت وظیفه بودند انتخاب می شدند، اینان پس از ۴ ماه آموزش نظامی با درجه گروهبانی یاستوانی به روستاها فرستاده می شدند و درمدت ۱۴ ماه بایستی به کار تعلیم سواد به کودکان و بزرگسالان روستاسرگرم می شدند. تا پیش از ژانویهٔ ۱۹۷۳ جمعاً ۹۸/۵ هزار تن (ازجمله ۱۲/۹ هزار زن) برای انجام این خدمت احضار شدند، قسمتی از اینها پس از پایان دورهٔ خدمت وظیفه درهمان روستاها می ماندند و بگونه ثابت به کار معلمی می پرداختند. ضمن ژانویه ۱۹۷۳ درحدود ۲۰/۲ هزار تن افراد وظیفه به عنوان «سپاهی دانش» در روستاها سرگرم کار بودند.

به موجب اخبار مطبوعات ایران در ظرف ۱۰ سال تا پیش از پائیز ۱۹۷۲ افراد سپاه دانش به بیش از یک میلیون کودک و ۵۵۰ هزار بزرگسال روستاها تعلیم سواد داده اند. درپائیز ۱۹۷۲، بپاس پیشرفت درپیکار با بی سوادی «سپاه دانش»، جایزهٔ بین المللی یونسکو به این سازمان پیشکش شد.

به موازات پیکار با بی سوادی، « سپاهیان دانش » به کار ساختن و تعمیر مسجدها

می‌پرداختند و به‌سود رژیم موجود شاهنشاهی ایران تبلیغ می‌کردند.
شبکهٔ مدارس معمولی هم گسترش یافت؛ جمع‌کل دانش‌آموزان ایران که در سال ۱۹۶۰-۱/۶ میلیون نفر بود به‌سال ۷۳/۱۹۷۲ تا ۵/۵ میلیون رسید.
جمع دبستانها از ۹/۹ هزار در سال ۶۱/۱۹۶۰ با ۱۴۳۱/۶ هزار دانش‌آموز، به ۱۵/۹ هزار دبستان درسال ۷۳/۱۹۷۲ رسید، جمع‌کل دانش‌آموزان دبستانها در سال ۷۳/۱۹۷۲ تقریباً به ۳/۵ میلیون تن رسید.
شماره دبیرستانها و محصلان آن‌هم افزایش یافت.
درپی این‌اقدامها جمع باسوادان‌ایران ازسال ۱۹۵۶ تا سال ۷۲/۱۹۷۱ بیش‌از۴برابر شد ـ از ۱/۹۱۰/۰۰۰ تن به ۸/۲۲۵/۰۰۰ تن رسید. (۳۹/۶٪ تمام جمعیت از ۶ساله به بالا). اما شماره بی‌سوادان کامل در کشور رو به‌افزایش است (از ۱۳/۳ میلیون تن در سال ۱۹۶۶ به ۱۴/۱ میلیون تن در سال ۷۲/۱۹۷۱ رسید)، این ارقام نشان می‌دهند اقدامهائی که برای از میان بردن بی‌سوادی در کشور انجام گرفته همه نارسا بوده‌اند.
افزایش‌احتیاج به‌کادرفنی، گسترش شبکهٔ مدارس حرفه‌ای و فنی را ایجاب‌می‌کرد. به سال ۶۱/۱۹۶۰ فقط ۶۴ آموزشگاه حرفه‌ای با ۸/۳ هزار محصل در ایران وجود داشت، در سال تحصیلی ۷۳/۱۹۷۲ شماره آموزشگاههای حرفه‌ای به ۳۰۹ رسید، وجمع دانش‌آموزان این مدارس ۶۵/۷ هزار تن بود. اما این تعداد محصل مدارس حرفه‌ای، برای نیازمندیهای کشور نارسا بود. بنابراین دولت ایران ناگزیر شد شمارهٔ زیادی کارگر و تکنیسین برای تحصیل به‌آلمان‌غربی، شوروی وکشورهای دیگر بفرستد.
اینگونه آموزش مردم ایران نسبتاً پیشرفت کرد، اما با اینهمه اقدامهای نامبرده برای رفع‌فوری نیازمندیهای کشور کافی‌نبودند. هم‌اکنون میلیون‌ها تن‌از روستائیان به‌حال بی‌سوادی به‌سر می‌برند. به‌انگیزهٔ نبودن برنامه دقیق، کمك تحصیلی، حقوق‌کم معلمان و سطح پائین مهارت آموزگاران و دبیران، ایران از لحاظ آموزش سواد کاملاً عقب مانده‌است. شاه ایران درنوامبر ۱۹۷۲ اعلام داشت‌که مدارس، یك مشت دیپلمهٔ بی‌سواد بیرون می‌دهند. مطبوعات ایران هم دربارهٔ بی‌سروسامانی فرهنگ و فرسودگی ساختمان‌های بسیاری از مدارس، میزان شهریه زیاد در مدارس خصوصی و اینکه در این مدارس بروی‌کودکانی‌که والدین‌شان درآمدکم دارندبسته است وغیره مطالب فراوانی‌نوشته‌اند. فقط به سال ۱۹۷۴ پس از آنکه درآمد نفت زیاد شد شاه فرمانی مبنی‌بر رایگان بودن تحصیل‌کودکان در دورهٔ ابتدائی و راهنمائی صادرکرد. تعیین رشته‌ها در دبیرستان‌هامقرر شد. اگر سابقاً برنامه دبیرستانها بیشتر به‌منظورآماده‌کردن‌آنها برای تحصیل در رشته‌

های علوم اجتماعی تهیه می‌گردید، در سالهای اخیر مسئله مهم آموزش، آماده کردن مهندس، کارشناس فنی و کشاورزی، برای کار در صنایع و کشاورزی پیشرفته و رشته‌های دیگر اقتصاد بود.

به‌سال ۱۹۷۴ در ایران ۱۴۸ آموزشگاه عالی و دانشکده در رشته‌های گوناگون وجود داشت، در این دانشکده‌ها رویهمرفته ۱۲۳ هزار تن دانشجو تحصیل می‌کردند (کمتر از $\frac{1}{4}$ آنهادختر بودند). ده سال‌پیش در سرتاسر ایران فقط۷۲دانشکده وآموزشگاه عالی با ۲۴/۵ هزار دانشجو وجود داشت.

بزرگترین مؤسسات آموزش عالی ایران دانشگاه تهران بود که به‌سال ۱۹۳۴ در تهران تأسیس‌شد. به‌سال ۱۹۶۹-۱/ ۱۸ هزار دانشجو در این دانشگاه درس می‌خواندند. در شیراز، مشهد، اهواز، اصفهان، تبریز هم دانشگاه‌های دولتی تأسیس‌گردیدند. به‌سال ۱۹۶۰ در تهران یك دانشگاه ملی با سرمایه خصوصی بنیان‌گذاری شد، به‌سال ۱۹۶۶ دانشگاه فنی دولتی آریامهر برای آماده کردن کادرهای عالی آزموده صنایع ایران در تهران تأسیس گردید.

سطح آماده کردن کارشناس در دانشکده‌ها وآموزشگاههای عالی نتوانست به نیازمندی‌های کنونی ایران در زمینهٔ کادرهای متخصص جواب دهد. درچند دانشکده کتابهای درسی‌ای تدریس می‌شدند که دانشکده‌های ۵۰ سال پیش اروپا از آنها استفاده می‌کردند. از وسایل آزمایشگاهی گرانبها که بایستی ازخارج وارد می‌گردیدند، استفاده‌نمی‌شد، طرحهای آموزشی بسیارنارسا بودند. سطح پژوهش‌های علمی بسیارپائین بود. به‌موجب مدارك مطبوعات، دانشکده‌های ایران رویهمرفته ۲۰۰۰ استاد کم داشت، فرزندان کارگران و کشاورزان طبق معمول امکان تحصیل در مدارس عالی را نداشتند. شهریهٔ دانشجویان بسیار زیاد بود - اقلاً ده‌هزار ریال درسال. به‌سال ۱۹۷۴دولت اعلام‌داشت‌که دانشجویان‌می‌توانند شهریه نپردازند، به‌شرط آنکه متعهد شوند به‌ازای هرسال تحصیل در دانشکده ۲ سال برای دولت‌کار کنند.

در رابطه با نارسائی سیستم آموزش عالی در ایران، بسیاری از ایرانیان برای تحصیل به خارج از کشور رفتند. به سال ۱۹۷۲/۷۳ فقط به موجب گذرنامه‌های دانشجوئی ۱۸ هزار دانشجو در خارج به تحصیل اشتغال داشتند. علاوه براین تعداد ۲۰ هزاردانشجو بدون گذرنامه دانشجوئی و به‌حساب شخصی خودشان درخارج تحصیل می‌کردند (محل تحصیل اینها امریکا،آلمان غربی، انگلستان، اطریش و فرانسه بود).

در زمینهٔ بهداشت هم ضمن دهه اخیر در ایران گامی برداشته شد. شمارهٔ پزشکان

به‌دو برابر افزایش یافت. به‌ازای هر ۳۰۰۰ نفر ایرانی یك پزشك وجود داشت[1]. باید درنظر گرفت، نیمی ازاین پزشکان فقط درتهران‌که تقریباً ۱۰٪ جمعیت ایران درآنجاساکن بودند، کار می‌کردند. بقیه پزشکان درشهرستان به‌کار می‌پرداختند.

به‌منظور رواج پزشکی نوین در روستاها به‌سال ۱۹۶۴ «سپاه بهداشت» ایجادگردید، انتخاب و وظایف افراد این سپاه هم مانند سپاههای دانش و ترویج بود با این اختلاف که برای‌سپاه بهداشت‌کسانی انتخاب می‌شدندکه دارای‌تحصیلات پزشکی بودند. به‌وسیلهٔ «سپاه بهداشت» در روستاهای ایران‌بیش از ۴۵۰ مرکز بهداشتی تأسیس گردیدکه به‌برخی از ساکنان روستاها کمك پزشکی می‌کردند.

علاوه براین درآغاز ۱۹۷۵ در روستاهای ایران ۹۴ مرکز بهداشتی بیمه‌روستائی ایجاد شدکه در کرانه‌های دریای خزر به‌پیکار علیه مالاریا سرگرم شدند. تقریباً بیماری وبا از میان رفت، مبارزه با بیماری آبله و چند اپیدمی دیگر در جریان بود. درنتیجه‌این اقدامها عمر متوسط ساکنان ایران‌که درسال ۱۹۶۲/۶۳، ۴۲ سال بود، به ۵۵ سال در سال ۱۹۷۴ رسید.

اماتا به‌امروز سازمانهای‌بهداشتی نتوانسته‌اند برای مردم به‌ویژه ساکنان‌روستا-های ایران‌کمك پزشکی قابل قبولی را ارائه دهند. شماره پزشکان، بیمارستانها و تخت-خوابهای بیماران بسیارکم است، و این کمك‌های پزشکی هم در سرتا سر کشور یکسان انجام‌نمی‌گیرد. دربسیاری ازمناطق استانها و فرمانداریهای‌کل از قبیل فارس، کردستان، خوزستان، سمنان، لرستان، کناره‌های خلیج‌فارس، عمان وجاهای دیگر درسال ۱۹۷۳/۷۴ به‌طورکلی بیمارستان وجود نداشت.

## اصلاحات درزمینه زندگی‌اجتماعی

مهم‌ترین دگرگونی در زندگی‌اجتماعی ایران ضمن‌دههٔ اخیر، تأمین‌حقوق‌اجتماعی زنان بود. پیشترها زنان تقریباً به‌طورکامل از زندگی اجتماعی‌کشور برکنار بودند. در پایان۱۹۵۶، جمعیت فعال زنان ده برابرکمتر از مردان بود. شماره زنان باسواد بزرگتر از ده‌سال فقط ۷/۳٪ و در روستاها ۱٪ بود. به‌سال تحصیلی ۱۹۵۸/۵۹ در دبستانهای روستائی، فقط ۶۳۴ دختر درس می‌خواندندکه شماره آنها ۳۵ بار کمتر از پسران بود. درمیان دانشجویان دانشکده‌ها به‌سال۱۹۶۰، شماره دختران ده بارکمتر ازپسران دانشجو

---

[1]. به‌سال ۱۹۵۹ در شوروی به‌ازای هر۵۰۰ تن یك پزشك وجود داشت.

بود. زنان از لحاظ انتخاب شدن، رأی دادن و کلیهٔ حقوق سیاسی برابر گدایان، ولگردان، کلاه‌برداران، قاتلان و دزدان بودند. از لحاظ زندگی خانوادگی هم زنان، با مردان حقوق برابر نداشتند. عادت تحقیرآمیز تعدد زوجات درخانواده‌ها رایج بود. هر مرد حق داشت ۴ زن عقدی وشمارهٔ بی‌شماری زن صیغه بگیرد. مرد می‌توانست هروقت بخواهد خودسرانه زنش را طلاق دهد و از خانه بیرون راند، زنان حق طلاق‌دادن شوهرانشان را نداشتند. درمورد طلاق، زن هیچگونه حقی درتصرف دارائی‌خانه نداشت ونمی‌توانست کودکانش را نزدخود نگاهدارد. مرد می‌توانست زنش را ازکارکردن بازدارد زنان کارگر در تأسیسات بافندگی و غیره بارها کمتر از مردان همکارشان مزد می‌گرفتند. بسیاری از زنان چادر به‌سر می‌کردند.

این عادات که ویژهٔ مسلمانان قرون وسطی بود عملاً نیمی از مردم کشور را از فعالیت‌های اقتصادی و زندگی‌اجتماعی ـ سیاسی باز می‌داشت و از پیشرفت عادی‌کشور جلوگیری می‌کرد. گروههای دست راستی حاکم ایران به‌این نتیجه رسیدندکه برای‌رهائی از پس‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی‌کشور ضرورت داردکه نابرابری وضع زنان نسبت‌به مردان از میان برود. در رابطه با این چگونگی در ۳ ماه مارس ۱۹۶۳ شاه فرمانی‌صادر کرد که به‌موجب‌آن به‌زنان حق داد در انتخابات شرکت کنند و از لحاظ‌حقوق سیاسی با مردان برابر باشند.

این فرمان برای برابری حقوق زنان و مردان حتی به موجب قوانین مدون در زمینه روابط زن و مرد کافی نبود. در قوانین جنائی و مدنی‌کشور مواردی وجود داشت که آشکارا میان زن و مرد تبعیض قائل می‌شد، مثلاً ماده‌ای دربارهٔ اینکه مرد حق دارد زنش را در صورت نقض وفاداری او به‌شوهرش، بدون کیفردیدن، به‌کشد، یا ماده‌ایکه حقوق زن را در مورد وراثت محدود می‌کند (زن نصف مرد ارث می‌برد)، یا حق طلاق خودسرانه مرد و محرومیت زن از نگاهداری‌کودك وغیره.

درماه مه ۱۹۶۷ مجلس قانونی را وضع‌کردکه به‌موجب‌آن حقوق زنان در زمینه روابط خانوادگی افزایش یافت. در این قانون قید شدکه شوهر حق ندارد زنش راخود-سرانه طلاق دهد و فقط با حکمیت دادگاه می‌تواند به چنین کاری اقدام کند. دربارهٔ نگاهداری‌کودك هم بایستی دادگاه تصمیم بگیرد. این‌قانون، ازدواج موقت یعنی‌گرفتن صیغه را ممنوع اعلام داشت و شرایط‌گرفتن زن دوم را کاملاً محدودکرد. دراین مورد شوهر درصورتی می‌توانست زن دوم بگیرد که یا موافقت زن اولش را جلب کند یا در مورد نازائی و بیماری زن اول می‌توانست به‌چنین‌کاری دست زند. به‌سال ۱۹۶۸ نیز قانونی از مجلس گذشت‌که به‌موجب آن دخترانی‌که دارای تحصیلات متوسطه و عالی

بودند می‌توانستند تا دو سال برای مبارزه با بی‌سوادی به‌روستاها بروند. به‌سال ۱۹۷۴ در قانون خانواده دگرگونی‌هائی رویدادکه طبق آنها حقوق زنان در خانواده افزایش یافت.

باوجود وضع این قوانین، نابرابری حقوق زنان و مردان تا به‌امروز هم در ایران حکمفرماست. برای‌دستگاه قانون‌گذاری‌کشور غیر ممکنست درمدتی‌کوتاه قوانینی را به منظور از بین بردن‌کامل نابرابری زن و مرد وضع‌کند. اما تصویب این قوانین‌گام‌مهمی در پیشرفت آزادی زنان بشمار می‌رود. در سال ۱۹۶۸ تا۱۹۷۴ یکی از زنان به‌نام فرخ‌روپارسای به‌عنوان وزیرآموزش و پرورش درکابینهٔ دولت‌برگزیده شد. به‌سال۱۹۷۴ ۳ زن به‌عنوان معاون وزیر و ۴ زن به‌عنوان سناتور و ۱۷ زن به‌عنوان نماینده‌مجلس برگزیده شدند. تعدادی از زنان به عنوان کارمندان جزء ادارات و وزارت‌خانه‌ها، در دستگاههای دولتی و شرکت‌های تعاونی روستائی وغیره سرگرم‌کار شدند.

## تغییر قانون انتخابات

در قانون انتخابات تغییرات دیگری هم داده شد. به‌موجب این‌قانون‌که درهمه‌پرسی ۲۶ ژانویه ۱۹۶۳ تصویب شد، جریان رأی‌گیری فقط یك روز تعیین گردید، چون درگذشته جریان رأی‌گیری مدت زیادی طول می‌کشید. قرار شد نام رأی دهندگان و انتخاب شوندگان ثبت و به‌آنها تعرفه داده شود، این مسئله معمولاً درایران ازلحاظ تقلب انتخاباتی‌دردسرهائی را پدیدآورد. ازصورت انتخاب‌شوندگان «اشراف» و«مالکان» حذف‌گردید و به‌جای آنها «دهقانان» و «کارگران» قید شد. این‌صورت پس از تغییراتی به‌این شکل‌درآمد: «روحانیان، کارفرمایان، پیشه‌وران، زمین‌داران، دهقانان‌وکارگران». ضمن تغییر قانون انتخابات مقررگردیدکه‌کاندیداهای نمایندگی مجلس بایستی مبلغی‌پول به‌صندوق‌انتخابی به‌عنوان سپرده تحویل دهند. محدودیت‌های دیگری ازقبیل تعیین‌حدود تحصیلات برای نمایندگان شورا و حدودسن برای نمایندگان مجلس سنا و شورا مانند سابق تعیین گردید. این محدودیت‌ها عملاً امکان انتخاب شدن اکثریت قریب به‌اتفاق کارگران و دهقانان را درمجلس‌شورا از میان‌برد، روشن است‌که طبعاً اینان نمی‌توانند درمجلس سنا نماینده شوند چون‌رسماً از انتخاب شدن دراین مجلس‌محرومند.

## افزایش جمعیت‌شهرها و دگرگونی در روستاها

از پایان ۱۹۵۶ تا فوریه ۱۹۷۴ جمعیت شهرنشینان ایران از ۵۹۵۳/۵ هزارتن به ۱۳۶۰۰ هزار تن رسید، این رقم شامل ۴۲/۵٪ کل جمعیت ایران که تا این زمان ۳۱/۲ میلیون نفر بود، می‌شد. افزایش شتاب‌انگیز جمعیت شهری نتیجهٔ مسلم روند اجتماعی ـ اقتصادی کشور درسالهای اخیر بودکه قسمتی ازآن‌را می‌توان پیشرفت‌صنعتی بشمار آورد.

افزایش جمعیت شهرها تأثیر مهمی در زندگی اجتماعی و زیست مردم ایران‌داشت. این پدیده باعث از هم پاشیدن سامان کهن و منسوخ زندگی معمولی توده‌ها و گرایش آنها به‌زندگی نوین گردید. روش‌های قرون وسطائی زندگی همراه با رشد شهرها به‌کلی ناپدیدگردید. به‌زودی ویژگیهای قومی به‌ویژه درمیان طبقه شکوفان کارگر، روشنفکران وساکنان شهرها از میان رفتند. ادغام تیره‌های گوناگون مردم ساکن ایران با رشدجمعیت شهرها شدیدتر انجام گرفت، این چگونگی باعث شد زبان فارسی به‌عنوان زبان دولتی که کلیه ادارات کشوری، قضائی با آن‌سخن می‌گفتند و می‌نوشتند و در دانشکده‌ها وآموزش‌گاههای عالی باآن زبان تدریس می‌شد و روزنامه ومجله‌ها باآن زبان منتشر می‌گردید، رواج بیشتری یابد.

دگرگونیهای نوینی در سیمای روستاها به‌چشم می‌خورد، اگرچه به‌طورکلی این روستاهاشکل‌اولیه خود را حفظ کرده‌بودند اما درچند روستاساختمانهای تازه‌ای بناگردیدند که مصالح ساختمانی‌آنها آجربود ـ مدرسه‌های‌نوساز، مراکز بهداشتی نوبنیاد، حمام‌ها، مغازه و دکانهای وابسته به‌شرکتهای تعاونی، چاههای عمیق، تلمبه‌ها و غیره اینجا و آنجا در روستاها خودنمائی می‌کردند. به‌موازات وسیلهٔ حمل و نقل سنتی (الاغ) در خیابانهای روستاها، اتومبیل، موتورسیکلت و دوچرخه پدید آمدند. دربعضی ازکشت‌زارها تراکتور و ماشین‌های‌کشاورزی دیگر به‌چشم می‌خوردند. در برخی دهات برق‌دیده می‌شد. طبق‌مدرک‌سرشماری۱۹۶۶، فقط۳/۷٪ تمام‌ساکنان روستاها درآنوقت از روشنائی برق بهره می‌بردند (در شهرها ۶۸/۶٪ از برق استفاده می‌کردند)، رادیو وارد روستاها گردید. شماره باسوادان روستاها نسبتاً افزایش یافت اگرچه به‌کندی انجام می‌گرفت، شرکتهای تعاونی روستائی و غیره در روستاها پدید آمدند. اما این پدیده‌های تازه‌ایکه در روستاها به‌چشم می‌خوردند فقط‌ظاهری بودند، و درعمق زندگی روستائیان اثرچندانی نداشتند، اینان به‌همان وضع زندگی پیشین‌شان ادامه می‌دادند.

## حزب وپیکار طبقاتی در ایران

قبلاً گفته شد که اصلاحات درایران تنها به‌این منظور انجام گرفت تا از انفجار اجتماعی پیش‌گیری شود. درنخستین سالهای اجرای اصلاحات، هیجان وجنبش‌مردم‌موقتاً آرام‌شد. درایران‌رسماً اعلام گردیدکه گویا درنتیجه‌انجام اصلاحات درسرتاسر کشور مسئلهٔ طبقات وسیستم طبقاتی‌ازبین رفته وبنابراین پیکار طبقاتی درایران منتفی‌است. درششمین کنفرانس درباره مسائل آموزشی که ضمن سپتامبر ۱۹۷۳ انجام گرفت رسماً تأئید شد که حکومت ایران‌نه‌کمونیستی و نه‌کاپیتالیستی است. بلکه‌سیستم اجتماعی این‌کشوربی‌مانند است و نمونه‌ای از پیوستگی «آزادی‌های فردی و وفاداری شهروندان به‌حکومت است».
به سال ۱۹۷۵ شاه ایران اعلام داشت کلیه احزاب سیاسی موجود باید منحل شوند و حزب واحدی به‌نام «رستاخیز» تشکیل گردد، برنامه این حزب بایستی برمبنای «قانون اساسی، نظامی‌شاهنشاهی‌ایران، وانقلاب شاه ومردم» تدوین‌می‌گردید (انقلاب‌شاه ومردم همان اصلاحاتی بود که طرح آن در همه‌پرسی ۱۹۶۳ به‌تصویب رسیده وگویا به‌وسیله دولت‌اجرا شده بود). هر کس‌که به‌این‌اصول اعتقاد نداشت، ازجمله مارکسیست‌ها،خائن بشمار می‌آمد، و بایستی از ایران اخراج می‌گردید.
عملاً پندار انجام اصلاحات در ایران ازمیان بردن طبقات، لغو استثمار طبقاتی و دگرگونی روابط نیمه فئودالی‌ای که در روستا به‌وسیله بورژواها عملی می‌گردید، نبود. در زمینهٔ صنایع هم همانگونه مانند سابق روابط سرمایه‌داری رواج داشت.
در سالهای‌آخر، همینکه روشن شد، این‌اصلاحات عملاً باعث بهبودی وضع‌توده‌های‌گسترده مردم (دهقانان، کارگران، روشنفکران) نمی‌شود، جنبش‌های اعتصابی و حملات ضد دولتی از سوی توده‌ها دوباره آغازگردید. در رابطه با این‌چگونگی اعتصاب کارگران وسائل حمل و نقل شهری (راننده‌ها و بلیط فروشان شرکت واحد که شماره‌شان بیش از ۹۵۰۰ تن بود) رویداد. ضمن‌اوت ۱۹۷۲ در تهران، مدیران شرکت‌واحد اتوبوسرانی از توافق با خواسته‌های دسته جمعی کارگران سر باز زدند. پس از سه روز اعتصاب‌تقاضاهای کارگران‌پذیرفته‌شد: حقوق‌آنهابه‌اندازه ۲۵٪افزایش‌یافت، به‌آنها وعده دادند که دربارهٔ تقاضاهای دیگرشان بررسی خواهندکرد.
به‌سال‌۱۹۷۰ و درسالهای اخیر در دانشگاه تهران‌آشفتگی‌هائی‌جدی روی می‌داد.
حملات ضد دولتی بگونه‌های عملیات تروریستی‌علیه بعضی ازشخصیت‌های دولتی، مستشاران نظامی امریکا و رجـال رسمی دولت، تظاهرات علیه مداخله مسلحانه دولت ایران در ظفار (عمان) وغیره، انجام می‌گرفت.
دولت‌کوشش داشت با سرکوبی بیرحمانه این تظاهرات را فرو نشاند. فقط درنیمه اول ۱۹۷۳ به موجب حکم دادگاههای نظامی بیش از ۷۰ تن به‌اعدام محکوم شدند،

بسیاری هم به‌زندان ابد افتادند. این اعدام‌ها و فشارهای بیرحمانه دولت بعدها هم‌ادامه داشت. در سپتامبر ۱۹۷۳ تقریباً ۱۷۰ تـن دستگیر شدند. به‌سال ۱۹۷۴ چند تن از روشنفکران ازجمله نویسندگان، مهندسان و پزشکان بازداشت گردیدند.

جنبش‌های اعتصابی کارگران به‌ویژه درسالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ گسترش یافت، در این‌سالها کارگران ساختمانی، حمل‌ونقل، بافنده، کارگاههای شیمی، ماشین‌سازی، صنایع نفت وغیره دست به‌اعتصاب زدند. کارگران خواهان افزایش کارمزد، کاهش ساعات‌کار روزانه، اجرای بیمه‌های اجتماعی و غیره بودند. درپایان آوریل ۱۹۷۴ «قانون کیفر اخلال‌گران در صنایع» تصویب شد، به‌موجب این قانون، کیفر مرگ یا اقلاً ۱۵ سال زندان برای «اخلال‌گران» درصنایع کشور تعیین گردید، و حتی گروههای ویژه‌ای برای حفاظت ده‌ها رشته‌های صنایع تولیدی مأمور گردیدند.

این واقعیات دلیل برآنست‌که دورهٔ موقتی خاموشی پیکارهای طبقاتی‌که درنتیجه آغاز «اصلاحات» پدیدآمده بود، پایان‌یافته است ومرحلهٔ تازه‌ای درپیشرفت پیکارطبقاتی که برپایه حمله به‌این «اصلاحات» طرح گردیده آغاز شده است.

# ۳۲
# سیاست خارجی ایران و روابط شوروی - ایران در مرحلهٔ تازه

## ویژگیهای کلی سیاست خارجی ایران در دهه‌های اخیر

همانگونه که قبلاً گفته شد، پس ازکودتای دولتی اوت ۱۹۵۳، ایران از سیاست بیطرفی روی برتافت‌وسیاست خارجی خود را برمبنای دنباله‌روی دولت‌های امپریالیستی وپیش ازهمه دولت ایالات متحده امریکا بنیان نهاد. نتیجه این سیاست آن شدکه به‌سال ۱۹۵۵ به‌پیمان بغداد (بعدها سنتو) پیوست، قرارداد دوستی وعدم تعرض را با شوروی امضاء نکرد و در ۵ مارس ۱۹۵۹ به‌قرارداد دوجانبه نظامی با ایالات متحده تن درداد.

چشم‌پوشی ازسیاست بیطرفی و سمت گرفتن به‌وابستگی بی‌چون وچرا به‌کشورهای سرمایه‌داری، بسا منافع ملی ایران جور در نمیامد و بنابراین نسه تنها باعث ناخشنودی قشرهای پیشرفته اجتماعی و دموکسراتیك گردید، بلکه بخش مهمی از محافل بازرگانی کشور را، در صف مخالف دولت قرارداد. این چگونگی به‌مبارزه گسترده‌ای به‌منظور باز-گشت دولت بـه‌سیاست بیطرفی وانجام سیاست خارجی مستقل برمبنای تأمین منافع ملی کشور، گرائید.

از سپتامبر ۱۹۶۲ به‌بعد پس از رد وبدل یادداشتهائی میان ایران واتحادشوروی،

دگرگونی‌هائی در سیاست خارجی ایران پدید آمد. اصولی که رسماً برای برگزیدن چنین روشی از سوی دولت ایـران اعلام شد «استقلال سیاست خـارجی ملی» بود. اصل این سیاست حفظ وابستگی کامل با امریکا و کشورهای دیگر سرمایه‌داری بودکه به‌موجب‌آن دولت ایران مانند سابق در پیمان سنتوشرکت داشت و به‌موازات آن روابط اقتصادی و همکاری فنی با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی راهم برقرار می‌کرد.

اما درسالهای اخیر گرایش وسمت‌گیری سیاست خارجی ایران به کشورهای امپریالیستی هرچه بیشتر شدت یافت. در ژانویه ۱۹۷۵ پس از افزایش درآمد نفت شاه ایران وامها واعتبارهائی‌را به‌سرمایه‌داران وبانک‌های بین‌المللی درانگلستان وکشورهای سرمایه‌داری پیشرفته دیگر، واگذارکرد، وحتی‌اعلام داشت‌که با سرمایه‌گذاری در این‌کشورها، ایران به‌جهان غرب تعلق خواهد داشت. نخست‌وزیر ایـران، هویدا در ژانویه ۱۹۷۵ اعلام داشت‌که جمع وامها و کمک‌های ایران به دولت‌های خارجی درسال ۱۹۷۴ در حدود ۹ میلیارد دلار بوده است. ایران ۲۵٪ سهام کمپانی کروپ راکه وابسته به‌آلمان غربی بود خریداری‌کرد. اما به‌سال ۱۹۷۵ ضمن رابطه بـا کاهش نسبتی درآمد نفت نسبت به سال ۱۹۷۴، شاه اعلام داشت که واگذاری وامها و اعتبارات به دولت‌های پیشرفتهٔ سرمایه‌داری اشتباه بوده است وگفت درآینده چنین وامهائی داده نخواهد شد.

ایران همچنین درآمد سرشار نفت را برای خرید مقادیر عظیمی اسلحهٔ گرانبها و به‌درد نخور مصرف کرد. در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ خرید اسلحه نوین تنها از ایالات متحده امریکا، بـه ۸/۶ میلیارد دلار بـالغ شد. علاوه بـراین مقدار زیادی اسلحه از انگلستان وآلمان غربی‌خریداری‌گردید. رویهمرفته جمع خرید اسلحه وساز وبرگ‌نظامی دراین مدت به‌۸ میلیارد دلاررسید. درعین حال‌طبق مدارک سازمان ملل‌متحد جمع فروش اسلحه در تمام جهان سالیانه ۲۰ میلیارد دلار بود. این به‌آن معناست‌که هر فرد ایرانی‌که سطح زندگیش بارها پائین‌تر از مردم اروپای غربی بود، بایستی مبالغ گزاف‌تری را ضمن مقایسه با شهروندان‌کشورهای اروپائی‌که جزو پیمان‌ناتو بودند، برای هزینه‌های‌نظامی، تحمل‌می‌کرد. هم‌اکنون ایران سرگـرم خرید سلاحهای بمباران نابودکننده وهلیکوپترهای نظامی‌آخرین‌نمونه، تانک‌های سنگین، ناوهای جنگی، از جمله ناوهواپیمابر واسلحه‌نوین دیگر است. دربندرچابهار عظیم‌ترین پایگاه دریائی نظامی دراقیانوس هند ساخته‌می‌شود.

هزینه‌های هنگفت نظامی ایران به‌سیاست برتری جوئی این‌کشور در منطقه خلیج فارس بستگی داشت. چون این منطقه برای ایران یگانه راه دریائی‌ای بودکه کشور رابه دنیای خارج مربوط می‌کرد، (اگر راه دریائی‌دریای خزر را به‌شمار نیاوریم) ومنطقه‌ای بود کـه در آن ذخایر سرشار نفت نهفته بود. صدور نفت ایران هم از راه خلیج انجام

می‌گرفت.

در رابطه با اعلامیهٔ تخلیه منطقه خلیج فارس از ارتش انگلیس پس از گفتگوهای دیرپای ایران با انگلیس در ۱۵ اوت ۱۹۷۱ بحرین دولتی مستقل اعلام گردید. ایران استقلال بحرین را به‌رسمیت شناخت وبا آن دولت‌روابط سیاسی برقرارکرد. پس ازبیرون رفتن ارتش انگلیس از پایگاه نظامی بحرین، پـایگاه هوائی امریکائی دراین جزیره بر- قرار شد.

در رابطه با مسئله بیرون رفتن ارتش انگلیس از خلیج فارس درپایان ۱۹۷۱، با شرکت فعال انگلیسها درمنطقه خلیج فارس فدراسیون شیخ‌نشین‌های عربی تشکیل گردید (ابوظبی، دوبی، شارجه، عمان، فجیره ورأس‌الخیمه) این‌شیخ‌نشین‌ها درکرانه‌های‌جنوبی خلیج قرارداشتند. ایران‌به‌رسمیت شناختن‌این‌فدراسیون را ردکرد چون نسبت به‌سه‌جزیره کوچك واقع در تنگه هرمز یعنی ابوموسی، تومب بزرگ و تومب‌کوچك ادعای‌مالکیت داشت واعلام‌کرد این جزایرسابقاً به‌آن‌کشور تعلق داشته وتقریباً ۸۰ سال پیش‌انگلیسها آنها را اشغال‌کرده‌اند. دولت‌های عربی علیه ادعاهای ایران نسبت به این سه‌جزیره بپا خاستند. در ظرف دوسال مذاکراتـی بین دولت ایران و نماینده انگلیسی لوئیس جریان داشت، ودر پایان ۱۹۷۱ موافقت شدکه ایران جزایر نامبرده را اشغال کند و در عوض این دولت فدراسیون شیخ‌نشین‌های عربی خلیج فارس را به‌رسمیت بشناسد.

در اول دسامبر۱۹۷۱ ارتش ایران جزایر ابوموسی، تومب بزرگ و تومب‌کوچك را اشغال‌کرد. در دوم‌دسامبر همان سال‌ایران اعلام داشت فدراسیون شیخ‌نشین‌های‌عربی خلیج فارس را به‌رسمیت می‌شناسد. اشغال این سه جزیره به وسیله ایران باعث اعتراض چند کشور عربی از جمله چند شیخ‌نشین‌های عضو فدراسیون گـردید. در رابطه با این رویدادها، ایجاد روابط سیاسی ایران با شیخ‌نشین‌های عربی تا نوامبر ۱۹۷۲طول‌کشید. پس از اعلام تخلیه منطقه خلیج فـارس از ارتش انگلیس، دولت ایران از این چگونگی بهره‌برد وخواست نقش‌یك قدرت بزرگ را درخلیج‌بازی‌کند واینگونه جای ارتش انگلیس را برای حفظ ذخایر نفت وراه صدور آن، در منطقه خلیج بگیرد، وحتی برآن شد پیکار علیه جنبش‌های آزادی ملی مردم این منطقه را به‌عهده‌گیرد. ضمن رابطه با این گرایش، ایران در ظفار مداخله نظامی‌کرد. بنابه‌تقاضای سلطان عمان« قابوس، ایران نیروهائی را به‌عمان فرستاد واین‌نیروها همراه ارتش مزدور سلطان جنبش‌های پارتیزانی را که‌به‌وسیله جبههٔ توده‌ای آزادی عمان رهبری می‌شد سرکوب‌کردند.

دولت ایران رسماً اعلام داشت که از اصل «تبدیل اقیانوس هند وخلیج فارس به منطقه صلح و امنیت» پشتیبانی‌می‌کند وبا مداخله دولت‌های خارجی وعملیات نظامی‌این

دولت‌ها درمنطقه نامبرده مخالف است. درعین‌حال علیه وجود پایگاه نظامی امریکائیان در خلیج فارس وعلیه تشکیل چنین پایگاهی در جزیره دیئوگارسیا واقع در اقیانوس هند وجزایر مصیره در دریای عربی نزدیک کناره‌های عمان، اعتراضی نکرد. بالاتر از اینها در ایران تبلیغات تحریک آمیزی درباره حضور نظامی شوروی در اقیانوس هند، اگرچه بی‌پایه بودند، آغاز گردید. در نوامبر ۱۹۷۴ دربخش شمالی اقیانوس هند، سازمان سنتو مانور دریائی عظیمی را با شرکت نیروهای هوائی ودریائی امریکائی وایرانی آغاز کرد. این واقعیات و حتی هزینه‌های سرسام‌آور نظامی ایران، باکاستن تشنجات بین‌المللی و استواری صلح در منطقه خاور نزدیک ومیانه اصلاً جور در نمی‌آمد.

ایران عضو سازمان ملل متحد و در تمام ارگان‌ها و کارهای این سازمان شرکت دارد.

ایران همانگونه به‌عضویت سازمان سنتو وکمیته‌های این سازمان از جمله کمیته نظامی ادامه میدهد. این‌دولت‌فعالانه‌در مانورهای نظامی‌ایکه این‌سازمان برگذاردمی‌کند، شرکت دارد.

ایران‌همراه ترکیه وپاکستان در سازمان همکاری منطقه‌ای برای پیشرفت وتوسعه فعالیت دارد، این سازمان به‌سال ۱۹۶۴ به‌منظور انجام همکاری‌های اقتصادی سه‌کشور در زمینهٔ حمل و نقل، ارتباطات، بازرگانی، کشتی‌رانی، جهانگردی، طرحهای پیشرفت اقتصادی و غیره تشکیل گردید. سازمان همکاری منطقه‌ای دارای چند کمیته میباشد: کمیته‌های صنایع، امور نفتی، بازرگانی، حمل ونقل، همکاری فنی، مسائل اجتماعی و غیره از آن جمله‌اند. در چارچوب طرحهای همکاری اقتصادی ایجاد کارخانه آلومینیم - سازی در ایران انجام گرفته است. به‌موجب موافقت ایران، ترکیه وپاکستان، به منظور پیوستگی‌شبکه راه‌آهن‌این سه‌کشور، بایستی راه‌آهن‌سرتاسری ایران از راه قطور به‌ترکیه وصل شود. ضمناً طرح ساختن راه‌آهن میان کرمان و زاهدان تهیه‌گردید. میان ایران و ترکیه موافقت شده است‌که مشترکاً یك خط لوله نفت از اهواز به‌اسکندرون‌کشیده‌شود، ضمناً طرحهای دیگری پیش‌بینی گردیده است. سنتو و سازمان همکاری منطقه‌ای با هم پیوندی ناگسستنی دارند وبنا به‌اعتراف مطبوعات وابسته به‌دولت ایران این دوسازمان در خاورمیانه یك هدف را دنبال می‌کنند.

ایران در سازمان اوپك (سازمان کشورهای نفت‌خیز) هم عضویت دارد، این سازمان در سال ۱۹۶۰ با شرکت ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا به منظور دفاع از منافع این کشورها در زمینه سیاست‌های نفتی در برابر کمپانی‌های نفتی بین‌المللی، تشکیل گردید. بعدها کشورهای قطر، اندونزی، لیبی، شیخ‌نشین‌های عربی

خلیج، الجزیره، نیجریه، گابون واکوادرهم‌به‌این سازمان‌پیوستند. صرف‌نظر از رژیم‌های گوناگونی که در این سازمان شرکت دارند، سازمان و فعالیت‌های آن به‌طورکلی جنبه ضد امپریالیستی دارد. اوپك درفوریه ۱۹۷۱توانست میزان درآمد دریافتی ازکمپانی‌های نفت را به میزان ۵۰ الی ۵۵درصد بـالا ببرد. در نتیجه مذاکرات اوپك با کمپانی‌های نفتی، قرار شد به‌تناسب نوسانات ارزش دلار بهای نفت تغییرکند. به‌سال ۱۹۷۳،طبق تصمیم اوپك‌بهای نفت خام ۴ برابر شد. درعین‌حال دولت ایران می‌پنداردکه مسئله‌نفت یك موضوع‌صرفاً اقتصادی است، وطرح تحریم صدورنفت را به‌ایالات متحده وکشورهای دیگر از سوی برخی ازکشورهای عربی محکوم می‌شمارد، از اسرائیل وحمله این دولت علیه‌کشورهای عربی عملاً پشتیبانی می‌کند.

موضع رسمی ایـران در مشاجرات خاور نزدیك، اجرای ضروری قطعنامه شورای امنیت مورخ ۲۲ نوامبر۱۹۶۷ درباره بیرون رفتن ارتش اسرائیل از سرزمین‌های‌اشغالی اعراب‌است. ایران رسماً تجاوز اسرائیل را محکوم می‌شمارد واز دولتهای‌عربی‌جانبداری میکند. قانوناً ایران دولت اسرائیل را به‌رسمیت نمی‌شناسد ونمایندهٔ سیاسی در این‌کشور ندارد. اما این دولت را بگونهٔ دفاکتو می‌شناسد ومیان ایران واسرائیل روابط‌اقتصادی وغیره‌کاملاً برقرار است. ایران‌نفت اسرائیل را تأمین می‌کند. وتقریباً بیشترنیازمندیهای این دولت را برآورده می‌سازد. هم اکنون در اسرائیل نماینده غیر رسمی ایـران سرگرم فعالیت است ودر ایران هم نمایندهٔ اقتصادی اسرائیل وجود دارد.

## روابط ایران با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری

ایران وابستگی‌خود را با ایالات متحده امریکا هرچه تنگ‌تر و استوارتر حفظ‌کرده است. این وابستگی از زمان شرکت ایران و امریکا درپیمان سنتو آشکارا آغاز وسپس‌با انعقاد پیمان دوجانبه نظامی ایران وامریکا در ۵ مارس ۱۹۵۹ استوارترگردید. درارتش ایران مانند پیش میسیون نظامی امریکا سرگرم فعالیت است، افراد امریکائی ازمزایای برون‌مرزی برخوردارند. در رابطه با خریدهای‌کلان اسلحه از امریکا شماره مستشاران نظامی این‌کشورسخت افزایش یافته است. بنابه‌گزارش کمیسیون ویژه امور خارجی‌سنای امریکا به‌کنگره این‌کشور که انتشار یافت، در سال ۱۹۷۶-۲۴ هزارتن‌امریکائی درایران بسر می‌بردند کـه بیشترشان نظامی بودند. فقط به‌سال ۱۹۷۵ فعالیت مستشاران نظامی امریکا در ژاندارمری ایران‌پایان یافت. سرمایه‌گذاری امریکائیان در ایران ازکشورهای سرمایه‌دار دیگر بارها هنگفت‌تر بود.

روابط انگلیس ـ ایران، باهمکاری مشترك این دو دولت درپیمان سنتو، خریدهای کلان اسلحه انگلیسی به‌وسیله ایران، شرکت اخیر کمپانی‌های نفتی‌انگلیسی برای بهره‌کشی از نفت ایران، مشخص می‌شود. از لحاظ سرمایه‌گذاری در ایران، انگلستان پس از امریکا جای دوم را دارد. درباره جریان بازرگانی خارجی ایران به سال ۷۴/۱۹۷۳ انگلستان جای چهارم را در زمینه واردات و جای پنجم را در زمینهٔ صادرات ایران داشت.

جمهوری فدرال آلمان اخیراً جای اول را در زمینه واردات ایران اشغال کرده است و فقط درسال ۷۵/۱۹۷۴ امریکا جای این‌کشور راگرفته است. درمدت چندین‌سال آلمان غربی در زمینه صادرات ایران جای اول را داشته است. آلمان غربی به ایران کمك‌های فنی واقتصادی می‌دهد، و برای اجرای یك رشته طرحهای پیشرفت‌کشور مبلغ ۲۵۰ میلیون مارك وام به‌ایران واگذارکرده است. به‌سال ۱۹۷۰ بیش از ۳ هزار کارگر ایرانی درآلمان غربی آموزش دیدند. آلمان غربی حتی در داخل ایران هم برای‌آموزش حرفه‌ای کارگران متخصص اقدام کرده است.

در ژوئن ۱۹۷۴ بین ایران وفرانسه قراردادی به‌مدت ده‌سال برای اجرای‌طرحهای صنعتی در ایران از جمله خرید ۵ راکتور اتمی منعقد گردید. جمع‌کل مبلغ این قرارداد ۴ میلیارد دلار بود. برای اجرای این قرارداد دولت ایران مبلغ یك میلیارد دلار اعتبار به‌فرانسه واگذارکرد. در دسامبر ۱۹۷۴ هنگام دیدار نخست‌وزیر فرانسه به‌نام ژ. شیراك از تهران پیمانی به منظور ایجاد کارخانه فولاد سازی ویژه، کارخانه مونتاژ اتومبیل، کارخانه تولید کود شیمیائی، ساختمان متروی تهران، شرکت فرانسه در نوسازی وبرقی کردن راه‌آهن ایران رویهمرفته به مبلغ ۳۵ میلیارد فرانك، بین ایران و فرانسه منعقد گردید.

درسالهای اخیر روابط میان‌ایران و ژاپن فعالانه گسترش یافت. به‌سال ۷۱/۱۹۷۰ ژاپن پس از آلمان غربی و امریکا جای سوم را در زمینه واردات ایران اشغال کرد. در این هنگام واردات ایران از ژاپن ده‌هابار بیشتر از صادرات این‌کشور به‌ژاپن بود. منبع پرکردن‌کسری موازنه پرداختهای ایران در مورد واردات وصادرات، صدور نفت به‌ژاپن بود. به سال ۱۹۶۹ قراردادی مبنی برصدورگاز ایران به ژاپن بین دو دولت به امضاء رسید. سرمایه‌های ژاپنی برای بهره‌برداری از معادن‌گاز جزیره قشم وطرحهای بهره‌کشی از معادن مس در منطقه خراسان وهمچنین چند طرح دیگر شرکت‌کردند.

## روابط ایران با کشورهای درحال رشد. ایران وکشورهای عربی

روابط ایران ومصر در رابطه با اینکه عبدالناصر، ایران را به‌همکاری با اسرائیل متهم کرد، در سپتامبر ۱۹۶۰ قطع شد. موضع رسمی ایران در مشاجره میان اعراب و اسرائیل می‌توانست روابط ایران و مصر را بـه حال عادی برگرداند، بنابراین در اوت ۱۹۷۰ دوباره روابط سیاسی ایران ومصر برقرار گردید. در ماه مه ۱۹۷۴ ایران وامی به مبلغ یك میلیارد دلار به‌مصر واگذارکرد. روابط میان ایران ومصر در طی سالهای اخیر بگونه چشم‌گیری بهبود یافته است.

ایران با عربستان سعودی و اردن که آنها هم دارای رژیم پادشاهی هستند روابط دوستانه ونیکوئی دارد.

روابط سیاسی ایران ولبنان درآوریل ۱۹۶۹ قطع شد. انگیزهٔ قطع این روابط آن بودکه دولت لبنان از تحویل ژنرال تیمور بختیار (رئیس سابق سازمان امنیت ایران که‌پس از نزاعش با شاه به‌خارج مهاجرت‌کرده بود) به‌دولت ایران خودداری‌کرد، اما در ژوئیه ۱۹۷۱ این روابط دوباره برقرار گردید.

روابط میان ایران و همسایه باختریش یعنی عراق بسیار پیچیده بود، میان این دو کشوراختلافهای جدی فراوانی وجود داشت. دشوارترین مسائل میان‌آنها موضوع خطوط مرزی در رود شط‌العرب بود. طبق قرارداد سال ۱۹۳۷ میان ایران و عراق خط مرزی دو کشور، کنارهٔ چپ این رودخانه تعیین شد وتمام عرض رودخانه وآبهای آن به‌عراق تعلق‌گرفت، اگرچه به موجب همان قرارداد آزادی کشتی‌رانی برای ناوهای بازرگانی کلیه‌کشورها و ناوهای جنگی ایران وعراق‌آزاد اعلام شده بود. دولت ایران معتقدبود که قرارداد سال ۱۹۳۷، از سوی انگلیسها به‌ایران‌تحمیل شده وبه منظور اجرای‌سیاست استعماری این کشور تنظیم گردیده است، بنابراین باید در متن این قرارداد تجدید نظر شود. به‌عقیده دولت ایران خط‌مرزی میان دولتین ایران و عراق در شط‌العرب نه ساحل چپ آن رودخانه، بلکه خط‌القعرآن بایستی تعیین می‌گردید. در پایان سالهای ۶۰، میان ایران و عراق مذاکره درباره این موضوع آغاز گـردید، اما این مذاکرات به نتیجه‌ای نرسیدند. درآغاز ۱۹۶۹ ایران‌اعلام داشت‌که قرارداد سال ۱۹۳۷ را لغو شده‌میانگارد و پیشنهاد کرد قرارداد تازه‌ای باید در این‌باره منعقد گردد، این مسئله باعث تیره شدن روابط دوکشور گردید.

مسئله مهم دیگری که باعث تیرگی رابطه میان ایران وعراق‌گردید موضوع زوار ایرانی در اماکن مقدسهٔ‌کربلا ونجف و شهروندان ایرانی‌ای‌که درعراق زندگی‌می‌کردند، بود. ایران دولت عراق‌را متهم کردکه زوار و شهروندان ایرانی‌رادر عراق زیر فشارقرار می‌دهد. به‌ویژه هنگامیکه در سالهای ۱۹۶۸-۱۹۷۲ ده‌ها هزار نفر از شهروندان ایرانی

ساکن عراق از آن‌کشور بیرون‌رانده شدند، دولت ایران خشمگین گردید.

انگیزهٔ دیگر ناخشنودی دولت ایران از عراق اقامت تیمور بختیار درآن‌کشوربود، که از لبنان به‌عراق آمد.

در ژانویه ۱۹۷۰ عراق ایران را متهم‌کردکه علیه این دولت توطئه‌ای راسازمان داده است وبه توطئه‌گران داخلی عراق اسلحه وپول می‌رساند و بنابراین به سفیر ایران در عراق تکلیف کرد تا آن‌کشور را ترك کند. در جواب این رفتار دولت ایران هم سفیر عراق را از ایران اخراج‌کرد. اما روابط سیاسی میان دو دولت آن‌وقت قطع نشد.

علاوه براین میان‌عراق وایران یك رشته مسائل مورد اختلاف وجود داشت:این موارد کمك ایران به‌جدائی‌خواهان کرد عراق، اختلاف نظر درمورد چند نقطه مرزی، مسئله استفاده از آبهای رودخانه‌هائیکه ازخاك ایران سرچشمه می‌گرفتند ودر خاك‌عراق جاری می‌شدند، وغیره بود.

در رابطه با اشغال سه جزیره خلیج فارس به وسیله ارتش ایران، دولت عراق در اول دسامبر ۱۹۷۱ قطع روابط سیاسی خود را با ایران اعلام داشت. پس از این‌رویداد در مرز ایران ـ عراق نیروهائی از دوسو متمرکز شدند وبارها زد و خوردها و حوادثی مرزی بین طرفین رویداد.

در اکتبر ۱۹۷۳ به ابتکار عراق روابط سیاسی دو کشور از سرگرفته شد، اما میان ایران و عراق هنوز تشنج وجود داشت. در مارس ۱۹۷۵، درپی میانجیگری الجزایر، ایران و عراق موافقت کردند که مرزهای خود را با توافق طرفین علامت‌گذاری کنند و روابط دوستانه حسن همجواری میان دو دولت از نوگرفته شود.

ایران بابیشتر دولت‌های عربی دیگر (مراکش، الجزایر، تونس وغیره) تقریباًروابط سیاسی عادی داشت، اگرچه به‌انگیزهٔ اشغال سه‌جزیرهٔ خلیج فارس به‌وسیله ارتش ایران بگونه موقت این روابط به‌سردی‌گرائید وحتی باعث اعتراض عده‌ای از کشورهای عربی (کویت، لیبی وچندکشور دیگر) گردید.

ایران بسا همسایهٔ خاوری یعنی افغانستان روابط دوستانه‌ای داشت. ضمن مارس ۱۹۷۳ دربارهٔ حل موضوع‌مورد اختلاف قدیمی‌دوکشور یعنی رودخانه هیرمند اقدامهائی به‌عمل آمد. پس از کودتای ژوئیه ۱۹۷۳ که افغانستان رژیم جمهوری را اعلام داشت، دولت ایران این رژیم را به‌رسمیت شناخت.

میان‌ایران، ترکیه وپاکستان روابط دوستانهٔ نزدیکی برقراربود. این مسئله‌به‌ویژه نسبت به‌شرکت سه‌کشور در سازمان سنتو وسازمان همکاری منطقه‌ای آشکار می‌شود.

ایران رسماً دربارهٔ مسئله ویتنام برپایه موافقت‌نامه ژنوکه به‌سال ۱۹۵۴ به‌امضاء

رسید، نظر می‌داد. اما درعین حال دولت ایران رژیم سایگون را به‌رسمیت شناخت و هنگام جنگ ویتنام به‌این رژیم کمك پزشکی می‌فرستاد. پس از آنکه درآغاز ۱۹۷۳ در پاریس موافقت‌نامه درباره ویتنام به‌امضاء رسید، ایران در پائیز همان سال جمهوری‌ویتنام را به‌رسمیت شناخت وبا آن دولت روابط سیاسی برقرار کرد.

در اوت۱۹۷۱ ایران دولت جمهوری توده‌ای چین را به‌عنوان یگانه دولت‌قانونی چین به‌رسمیت شناخت. در تهران وپکن سفیران دوکشور مشغول کار شدند. در سپتامبر ۱۹۷۲ ملکهٔ ایران همراه نخست‌وزیر هویدا وچندتن از وزیران دیگر از جمهوری‌خلق چین دیدار کردند. پس از برقراری روابط سیاسی میان دو کشور، روابط بازرگانی هم برقرار گردید و به منظور پیشرفت این روابط هیئت‌های اقتصادی میان دو کشور مبادله گردیدند.

## روابط ایران و شوروی

دولت شوروی در نخستین روزهای پیدایشش سیاست خود، درباره روابط با ایران را برپایه اصل لنینی برابری همه مردم، احترام به حاکمیت‌کشورهای بزرگ و کوچك با رژیم‌های‌اجتماعی گوناگون، بنیان‌نهاد. دولت‌شوروی کوشش‌می‌کردایران‌رانسبت به‌استوار کردن استقلال ملی، آزاد شدن از قید امپریالیست‌ها، از بین‌بردن پس‌ماندگی اقتصادی‌و ایجاد اقتصاد ملی مستقل، پشتیبانی‌کند. اتحاد شوروی تلاش می‌کرد که روابط دوستانه و حسن‌همجواری را با ایران استوارگرداند و روابط اقتصادی متقابل برابر با این‌کشور را گسترش دهد.

علیرغم تلاشهای کینه‌جویانه عناصرارتجاعی داخلی ایران نسبت به‌اتحاد شوروی وحتی‌اقدامهای گروه‌های تجاوز کارامپریالیست‌ها برای‌تیره‌کردن روابط ایران ـ شوروی، در ۲ دسامبر ۱۹۵۴ بنابه ابتکار دولت شوروی قراردادی میان شوروی وایران منعقد شدکه به‌موجب آن مسائل مرزی ومالی میان دو دولت به‌آسانی حل‌گردید. این‌قرارداد اختلاف نظر میان دو دولت را دربارهٔ مسائل مرزی از میان برد، این اختلاف مرزی‌طی سالیان دراز، ازپیش‌بین ایران وشوروی وجود داشت. درآغاز سال۱۹۵۷ علامت‌گذاری تعیین خطوط مرزی درسرتاسر مرزهای دوکشورپایان یافت. تمام‌مسائل مرزی میان‌اتحاد شوروی و ایران حل شد و رسماً اعلام گردید از این پس هیچیك از دو دولت نسبت به مرزهای کشورشان ادعای ارضی ندارند.

درعین حال‌به‌موجب قرارداد ۱۹۵۴، سرانجام مسائل مالی‌دو دولت که زمان‌جنگ

جهانی دوم پیش آمده بود، کاملاً حل گردید.

دولت شوروی به‌سیاست پایداری‌صلح، تفاهم متقابل، و روابط حسن همجواری با ایران ادامه داد و پس از ورود ایـران به‌پیمان تجاوزکار بغداد هم این سیاست را دنبال کرد. در نیمه سال ۱۹۵۶ شاه ایران از اتحاد شوروی دیدار کرد.

دولت شوروی ضمن تلاشش بـه منظور استواری روابط دوستانه با ایران درژوئیه ۱۹۵۶ حقوق و دارائی شرکت‌سهامی «کویرخوریان» را بلاعوض به‌دولت ایران‌واگذار کرد، تأسیسات این‌شرکت به‌سال ۱۹۲۵ به‌منظور بهره‌برداری از معادن نفت منطقه‌کویر خوریان (جنوب سمنان)، ایجاد شده بود.

درآوریل ۱۹۵۷ بین ایران وشوروی قراردادی مبنی‌برحمل ونقل متقابل کالاهای ترانزیتی درسالهای ۱۹۵۷/۵۸-۱۹۵۹/۶۰ به‌امضاء رسید.

در ۱۱ اوت ۱۹۵۷ در تهران قراردادی میان شوروی و ایران امضاء شد که به موجب‌آن طرح مقدماتی بهره‌برداری برابر ومشترك دو دولت ازمناطق مرزی رود ارس واترك به‌منظور آبیاری و تولید برق، پیش‌بینی شد. اتحاد شوروی دولت ایران را در مبارزه با ملخ ولاروبی بندرپهلوی کمك کرد. پزشکان‌شوروی از طریق بیمارستان‌شوروی تهران کمك‌های پزشکی فراوانی را برای مردم ایران انجام دادند.

انعقاد قراردادهای سال ۱۹۵۷ ایران و شوروی نشان دادکه اتحاد شوروی ضمن روابطش با ایران قصد به‌دست آوردن امتیازات اقتصادی ندارد واصول برابری و منافع متقابل دو کشوررا در نظر می‌گیرد. ضمن انعقاد این قراردادها دولت شوروی، هیچگونه شرایط سیاسی‌ای مبنی برمحدود کـردن استقلال و حاکمیت ملی کشور به ایران تحمیل نکرد. عملی شدن این قراردادهـا می‌تـوانست گامی جدی در راه استواری روابط دوستی و حسن‌همجواری دو کشور همسایه تلقی‌گردد. امـا امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی و عناصر ارتجاع داخلی همدست آنها دست به‌اقدامهائی زدندکه باعث بهم‌زدن بهبودی روابط ایران ـ شوروی گردیدند. پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ در عراق دولت ایران به‌نخست‌وزیری اقبال به‌امضای پیمان دوجانبه نظامی میان ایران وامریکا تن در داد، به‌موجب این پیمان دامنه فعالیت‌های نظامی امریکائیان در ایران‌گسترش یافت، و حتی ایران را به‌ماجراهای جنگی محافل جنگ‌طلب امریکا که‌کوشش داشتند خاورمیانه از جمله ایران را به‌پایگاه عملیات تجاوزکارانه خود درگیرکنند، کشاند. از این حرکت چیزی جز ناسازگاری دولت ایران با روابط دوستانه وحسنه با دولت شوروی، فهمیده نمی‌شد.

ضمن ژانویه ـ فوریه ۱۹۵۹ درتهران میان دولت ایران وهیئت نمایندگی دولت

شوروی که در ایران بود، درباره انعقاد یك پیمان دوستی‌وعدم تعرض متقابل مذاکراتی جریان داشت. در جریان این مذاکرات دولت شوروی تلاش می‌کرد با دولت ایران به توافق برسد و موافقت‌کرد دولت ایران در طرح‌پیمان تجدید نظرکند. اما هنگام‌مذاکرات روشن شد که دولت اقبال در همان هنگام جداً آماده انعقاد پیمان دو جانبه نظامی با امریکاست، این پیمان در ۵ مارس ۱۹۵۹ در آنکارا به‌امضاء رسید.

هنگامیکه اقبال مذاکرات ایران ـ شوروی را درآغاز ۱۹۵۹ عمداً بهم‌زد روابط میان دوکشور سخت تیره شد. درمدت سه‌سال روابط ایران ـ شوروی غیرعادی وآشفته بود، این چگونگی ناخشنودی محافل پیشرفته و قشرهای دموکراتیك ایران و همچنین نارضائی قسمتی از بازرگانان را برانگیخت. اما دولت اقبال و دولت امینی‌که در ماه‌مه ۱۹۶۱ تشکیل شد هیچکدام اقدامی برای عادی‌کردن روابطشان با ایران انجام ندادند.

پس از ناکامی سیاست‌کابینه امینی واستعفای او در اوت ۱۹۶۲، نخست‌وزیرجدید ایران اسدالله علم اعلام داشت‌که دولتش برای بهبودی روابط با شوروی تلاش خواهد کرد.

در نتیجه آغاز مذاکرات ایران ـ شوروی در ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۲ بین دو دولت یادداشتهائی ردوبدل‌گردید. دولت ایران ضمن‌یادداشتش به‌اتحاد شوروی اطمینان دادکه «دولت نامبرده به‌هیچ دولت خارجی حق ایجاد پایگاه موشکی از هرنوع را درخاك‌ایران نخواهد داد». علاوه براین وزیر امور خارجه ایران شفاهاً اعلام داشت‌که دولت متبوع او اجازه نخواهد داد ایران به‌پایگاه تجاوز علیه سرزمین اتحاد شوروی تبدیل‌گردد. در یادداشت جوابیه اتحاد شوروی گفته شد که دولت اتحاد جماهیر شوروی از اطمینانهای دولت ایران خشنود است، سفیر شوروی ضمن تسلیم یادداشتی یادآوری‌کردکه این‌پیمان «پایه روابط دوستانه شوروی وایران را استوار می‌کند، و حتی به‌سود صلح و امنیت در منطقه خاور نزدیك ومیانه خواهد بود».

محافل اجتماعی‌شوروی مبادله یادداشتهای میان دولتین ایران وشوروی راستودند و تأئید کردند، از اطمینانهای دولت ایران به عنوان گام مهمی در راه بهبودی روابط شوروی ـ ایران یادکردند. مبادله این یادداشت‌ها آغاز امیدبخشی به‌منظور عادی‌شدن روابط دو دولت تلقی شد.

در پایان۱۹۶۲ اسنادی میان ایران واتحاد شوروی‌مبادله‌گردیدکه به‌موجب‌آنها قرارداد حمل ونقل ترانزیتی وحتی سامان‌دادن به‌اختلافات وحوادث مرزی‌که در ۱۴ماه مه ۱۹۵۷ در مسکو به‌امضاء رسیده بود، در نظرگرفته شد.

عادی شدن روابط ایران وشوروی از سوی محافل اجتماعی شوروی با خشنودی

استقبال گردید. در ۱۴ مارس ۱۹۶۳ ضمن گردهم‌آئی نمایندگان گوناگون مردم شوروی، شخصیت‌های هنری‌وعلمی، کارگران‌وکلخوزی‌ها درمسکو، انجمن شورای روابط فرهنگی با ایران تشکیل گردید، این سازمان به نزدیک‌کردن مردم شوروی وایران وایجاد تفاهم متقابل بین این دو ملت کمک می کرد.

موضوع همکاری اقتصادی میان ایران‌وشوروی آغاز گردید. در ۲۷ ژوئیه ۱۹۶۳ در تهران نخستین قرارداد همکاری اقتصادی وفنی میان شوروی وایران به‌امضاء رسید. ضمن این قرارداد همکاری شوروی ـ ایران به منظور ایجاد ساختمان ئیدروالکتریك در منطقه مرزی رودخانه ارس، پیش‌بینی شد. روی رودخانه سدهائی ایجاد می گردید و دو ایستگاه ئیدروالکتریك در سدهای ایجاد شده درخاك ایران و شوروی هریك بانیروی ۲۲ هزار کیلو وات ساخته می‌شدند، و سدهائی در منطقه گرادیز ـ اصلاندوز به‌منظور آبیاری ۱۲۰ هزارهکتار از زمین‌های میل ـ مغان‌ساخته می‌شد. برای پرداخت سهم هزینهٔ‌ایران، دولت شوروی اعتباری به‌مبلغ ۳۵ میلیون روبل با شرایط تخفیف به‌ایران واگذار کرد.

در قرارداد ۲۷ ژوئیه ۱۹۶۳ همچنین همکاری ایران و شوروی در زمینهٔ عمران کشاورزی کناره مرداب پهلوی در دریای خزر پیش‌بینی شد، وآن شامل ایجاد تأسیسات پرورش ماهی خاویار و تولید مجدد ذخیره ماهی درآبهای ساحلی دریای خزر بود، ضمناً ساختمان ۱۱ سیلو در مناطق مختلف‌کشور باکمك فنی شوروی‌که رویهمرفته گنجایش ۸۰ هزار تن غله را داشت پیش‌بینی شد. ایجاد پـایگاه ئیدروتکنیك روی رودخانه ارس به سال ۱۹۷۱ انجام گرفت.

به‌سال ۱۹۶۴ قرارداد برقراری ایستگاه اطلاعات هوائی میان ایران وشوروی به امضاء رسید.

مهمترین‌اقدامات به‌منظورپیشرفت همکاری‌اقتصادی ایران وشوروی درسال۱۹۶۵ انجام گرفت، در نتیجه این اقدامات در ۱۳ ژانویه ۱۹۶۶ قراردادی به‌امضاء رسید که دولت‌ایران باکمك‌فنی شوروی، یك کارخانه ذوب‌آهن را در نزدیکی اصفهان، یك‌کارخانه ماشین‌سازی در اراك و لوله‌کشی از معادن جنوبی‌گاز و نفت تا آستارا در مرز ایران و شوروی‌را، ایجاد می کرد، ساختمان لوله‌کشی گاز وبهره‌برداری مرحله یکم تولیدکارخانه ذوب‌آهن به سال ۱۹۷۰ انجام یافت. در پایان ۱۹۷۱ نخستین فراورده چدن از کارخانه بیرون آمد. اما به‌سال ۱۹۷۳ این‌کارخانه به‌تولیدکالائی فراورده‌های خود پرداخت. در سپتامبر ۱۹۷۲ کارخانه‌ماشین‌سازی اراك مورد بهره‌برداری قرار گرفت. به‌منظور ساختمان لوله‌گازرسانی به‌مرز اتحاد شوروی، دولت شوروی برای این طرح اعتباری در اختیار دولت ایران گذاشت، این چگونگی ضمن قرارداد سال ۱۹۶۶ ایران و شوروی پیش‌

بینی شد.

به‌سال ۱۹۶۷ همکاری اقتصادی وفنی‌ایران ـ شوروی، در اجرای چهارمین‌برنامه ۵ ساله ایران (۱۹۶۸-۱۹۷۳) منظورگردید. برای این منظور اتحاد شوروی و ایران موافقت‌کردند که نمایندگان هردو دولت، در سطح وزیران هرسال درکمیسیون مختلطی تشکیل جلسه دهند.

ضمن‌ژوئن۱۹۶۷ در تهران میان دودولت ایران وشوروی قراردادی درباره‌همکاری فنی در دورهٔ چهارمین برنامه ۵ ساله ایران منعقد گردید. در این قرارداد پیش‌بینی‌می‌شد که دولت شوروی اعتباری‌به‌مبلغ ۱۶۰ میلیون روبل، به‌منظوراجرای یك رشته‌طرحهای صنعتی و فنی مهم، در اختیار ایران بگذارد. طرحهای مهم به‌قرار زیر بودند: بالابردن قدرت تولیدکارخانه ذوب‌آهن اصفهان، وحتی‌گسترش کارخانه‌های تولیدمواد خام، تأسیس کارخانه‌های تولید فلزات رنگی، نوسازی راه‌آهن جلفا ـ تبریز. قرار شد ساختمان ۲۲ سیلوی جدید به‌گنجایش ۳۰۰ هزار تن و افزایش‌گنجایش سیلوهای موجود از محل همین اعتبار تأمین شود. اعتبارهای دولت شوروی با شرایط تخفیف کامل و به شکل تحویل دستگاهها وکالاهای فنی وحتی‌کمك‌های فنی به‌ایران داده می‌شد؛ این اعتبارات‌بایستی به وسیله تحویل گاز طبیعی به دولت شوروی، تحویل تولیدات صنعتی و کالاهای دیگر و صادرات سنتی از سوی ایران واریز می‌شدند.

در ماه مه ۱۹۷۵ دولتین ایران وشوروی موافقت‌کردندکه خط تلفنی مستقیم‌بین دوکشور ایجاد کنند.

در اکتبر ۱۹۷۰ میان شوروی وایران موافقت نامه‌ای امضاء شدکه به‌موجب‌آن همکاری دو دولت در زمینهٔ ایجاد ۸ آموزشگاه فنی در ایران پیش‌بینی می‌گردید، اعتبار تشکیل این آموزشگاهها از سوی دولت شوروی به‌ایران واگذارگردید. در مارس۱۹۷۳ موافقت‌نامه‌ای میان ایران وشوروی در زمینه همکاری اقتصادی وفنی امضاء شدکه به موجب آن کارخانه ذوب‌آهن اصفهان بایستی گسترش می‌یافت. ضمن این موافقت‌نامه گسترش شبکه راه‌آهن ومعادن زغال سنگ وانجام عملیات زمین‌شناسی پیش‌بینی شد.

به‌سال ۱۹۷۵ دولت شوروی دربارهٔ اجرای ۱۳۰ طرح به دولت ایران کمك فنی کرد، درآغاز سال ۱۹۷۶-۷۴ طرح به‌مرحلهٔ بهره‌برداری رسید.

ضمن پیشرفت روابط شوروی ـ ایران، دیدارمتقابل مدیران وشخصیت‌های دولتی دوکشور درایران‌وشوروی دارای‌اهمیت‌فراوان بود. نمایندگان ایران از ل. ای. برژنف، ا. ن. کاسیگین، معاونان صدر شورای وزیران اتحاد شوروی، ن. ك. بایباکف و و. ا. کیریلین، وزیران شوروی و. ف. گاربوزف، ب. پ. بشچف وغیره دیدار کردند. شاه

ایران محمد رضا پهلوی ونخست‌وزیر هویدا و وزیران دیگر به‌منظور بازدید به‌شوروی مسافرت کردند.

هنگام دیدار شاه از اتحاد شوروی در ۱۲ اکتبر ۱۹۷۲ قراردادی مبنی بر پیشرفت همکاری اقتصادی وفنی بین ایران واتحاد شوروی به‌مدت ۱۵ سال امضاء شد.

برپایهٔ این اسناد در اکتبر ۱۹۷۳، ضمن ششمین جلسه کمیسیون شوروی ـ ایران طرفین دربارهٔ همکاری‌های اقتصادی، موافقت کردند، در چارچوب همکاری اقتصادی یك رشته طرحهائی را از جمله ایجاد پایگاه برق در اهواز، گسترش قدرت تولید کارخانه ماشین‌سازی اراك، آماده کردن کادرهای فنی ایرانی و غیره، به مرحله اجرا درآورند. به سال ۱۹۷۵ در چارچوب همکاری ایران و شوروی ۲۰ مرکز آموزشی به منظور آماده کردن کادر متخصص فنی تأسیس گردید.

به‌موازات کامیابی پیشرفت همکاری اقتصادی شوروی وایران، بازرگانی ایران و شوروی هم گسترش یافت. به‌سال ۱۹۷۰ در تهران قرارداد دراز مدت (۵ساله) بازرگانی میان شوروی وایران به‌امضاء رسید. درظرف‌این‌مدت از۱۹۶۵ تا۱۹۷۳، حجم بازرگانی میان دوکشور ۸ برابر افزایش یافت. در عین‌حال ازلحاظ میزان خریدکالاهای ایران از سوی شوروی، این کشور درمیان دولت‌های بیگانه دیگر جای اول را داشت و تقریباً ۱/۴ کلیه کالاهای صادراتی ایران را به‌خود جلب کرد.

در پایان ۱۹۷۱ یك شرکت سهامی مختلط حمل و نقل ایران ـ شوروی تشکیل گردید، نصف از سهام این شرکت متعلق به‌شوروی ونیم دیگر از آن ایران بود. منظور از تأسیس این شرکت گسترش حمل ونقل بار میان ایران و شوروی بود ـ حمل کالاهای ایرانی به‌شوروی، و از راه شوروی به‌اروپا، و بالعکس.

در پی همکاری‌های اقتصادی وفنی ایران و شوروی وهمچنین رشد بازرگانی میان دو دولت تا اندازه‌ای مبادلات فرهنگی وعلمی هم به جریان افتاد. ضمن ۲۲ اوت ۱۹۶۶ درتهران موافقت‌نامهٔ روابط فرهنگی‌میان شوروی وایران به‌امضاء رسید، دراین‌موافقت‌نامه گرایش طرفین به‌استواری همکاری فرهنگی و علمی بین دو دولت ذکر گردید. طرفین موافقت کردندکه از تماس دانشمندان دوکشور با یکدیگر پشتیبانی و مبادلات آموزشی و فرهنگی را تشویق کنند، درزمینه‌های هنری تآتر وموسیقی با یکدیگر به‌همکاری پردازند، فیلمهای هنری وعلمی، کتابها و مجله‌ها، محصولات نمایشگاههای هنری وغیره را مبادله کنند. روابط ورزشی را گسترش دهند. این موافقت‌نامه در دسامبر ۱۹۶۷ به تصویب مجلس ایران رسید.

درایران یاد بود صدمین زادروز و. ای. لنین را گرامی‌داشتند. یك‌هیئت نمایندگی

ایرانی برای شرکت در این جشن به‌اتحاد شوروی وارد شد.

مسافرت اعضای انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی از سوی دو کشور انجام می‌گرفت.

دانشمندان شوروی در نخستین کنگرهٔ بین‌المللی ایران‌شناسان که در اوت ـ سپتامبر ۱۹۶۶ در تهران تشکیل گردید، شرکت کردند، همچنین درکنگرهٔ گرامی داشت بیرونی به سال ۱۹۷۳ و گردهم‌آئی‌های علمی دیگر حضور یافتند. دانشمندان ایرانی هم به‌نوبه‌خود برای شرکت درکنفرانس‌ها وکنگره‌های علمی اتحاد شوروی به‌این‌کشور مسافرت‌کردند. هنرمندان، فیلم‌سازان و ورزشکاران دو کشور با یکدیگر رابطه برقرار کردند. همکاری علمی میان ایران وشوروی به‌ویژه در زمینه علوم فنی، طبیعی، پزشکی وحتی آموزش و انتشار موضوعهای مربوط به آثار تاریخی ایران و ادبیات و شعر قرون وسطی گسترش یافت.

## روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی اروپای خاوری

هم اکنون در ایران روابط فعالانه‌ای با جمهوری سوسیالیستی رومانی در جریان است. در دهه اخیر شاه ایران چندبار رسماً از رومانی دیدار کرد وهمچنین صدر شورای دولتی رومانی ن. چائوشسکی به‌ایران آمد. در سالهای ۱۹۶۶-۱۹۷۲ یك رشته قرار-دادهائی مبنی برهمکاری اقتصادی وتکنیکی میان دوکشور منعقد گردیده است. مهمترین این‌قراردادها امضای قرارداد اوت ۱۹۶۶ دربارهٔ تحویل تعدادی تراکتور از سوی‌رومانی به‌ایران وایجاد کارخانه مونتاژ تراکتور در تبریز، بنای کارخانه تخته‌بری و نجاری در منطقه‌کناره دریای خزر (۱۹۶۹)، قرارداد ۱۹۷۱ درباره کمك فنی رومانی به ایران به منظور استخراج معادن، امورکشاورزی، وجنگلبانی است. به‌سال ۱۹۷۲ طرفین موافقت کردندکه ایران باکمك رومانی یك مجتمع‌کشت وصنعت بنانهد، وحتی به‌ایجاد پالایشگاه، مجتمع پتروشیمی، کارخانه واگن‌سازی در اراك اقدام کند. ایران مقدار زیادی نفت به رومانی تحویل داد (۲/۴ میلیون تن‌درسال ۱۹۷۲). میان ایران ورومانی روابط‌فرهنگی، علمی و ورزشی ومبادلهٔ دانشجو، گسترش یافت.

جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی و ایران هم‌به‌سال۱۹۶۶ چند قرارداد اقتصادی منعقدکردند: ضمن سال ۱۹۶۶ در زمینهٔ همکاری اقتصادی وفنی، دولت ایران ساختمان کارخانه ماشین‌سازی تبریز را به کمك چکسلواکی آغـاز کرد؛ در ماه مه ۱۹۶۸ دولت چکسلواکی اعتباری به‌مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار به‌منظور خرید ابزار ماشین‌سازی به‌ایران

واگذار کرد، وقرار شد به‌عوض آن، نفت، پارچه و کالاهای دیگر ایرانی به‌آن دولت داده شود. میان این دوکشور مبادله بازرگانی فرهنگی و ورزشی در حال گسترش است.

روابط ایران بابلغارستان، مجارستان، لهستان‌ویوگسلاوی پیشرفت می‌کند. میان رهبران دولتی این‌کشورها و ایران دیدوبازدیدهای متقابلی انجام گرفته است. در سالهای ۱۹۶۲-۱۹۶۴ نمایندگیهای دیپلماتیک کشورهای بلغارستان، مجارستان ولهستان درایران و بالعکس به سطح سفارت ارتقا یافتند. ایران با این کشورها قراردادهائی در زمینهٔ همکاریهای‌اقتصادی وفنی‌منعقدکرده است. دولت‌های‌سوسیالیستی‌اروپای‌شرقی‌اعتبارهائی را با شرایط تخفیف‌کامل به‌ایران واگذارکردند وقرار شد به عوض آنها نفت و کالاهای دیگر دریافت کنند.

بلغارستان در زمینهٔ استخراج معادن، ساختن سدهای کوچك، عمران کشاورزی و حتی‌ساختن چند طرح‌صنعتی با ایران همکاری می‌کند. با همکاری مجارستان ایجادکارخانه شکر در خرمشهر واجرای چند طرح دیگر انجام می‌گیرد. اعتبارهائی‌که از سوی‌لهستان به ایران واگذار شده به مصرف ساختمان کارخانه شکر و خرید کشتی‌های بازرگانی از لهستان، می‌رسد. در زمینهٔ صنایع بافندگی ایران از کمك فنی لهستان بهره می‌برد. اعتبارهای یوگسلاوی برای پیشرفت امورکشاورزی، دامداری، جنگلبانی وآبیاری ایران به‌کار می‌رود. به سال ۱۹۶۸ میان یوگسلاوی و ایران قراردادی منعقد گردید که آن دولت درباره اجرای طرح‌کشاورزی صنعتی در زمینی به‌مساحت ۱۰ هزار هکتار با بهره‌برداری از آبیاری سد دز خوزستان، با ایران‌همکاری کند، برای‌این منظور، شرکت‌مختلط ایران ـ یوگسلاوی تشکیل گردید، ۵۱٪ سهام به‌ایران و ۴۹٪ به یوگسلاوی تعلق داشت. به‌سال ۱۹۷۲ ایران و یوگسلاوی موافقت‌کردند که همکاری خود را در زمینه بهره‌برداری از معادن، ساختن اسکله در یکی از بنادر ایران، امور کشاورزی، آموزش حرفه‌ای وغیره گسترش دهند.

میان ایران واین‌کشورهای سوسیالیستی اروپای خاوری روابط بازرگانی، علمی‌و ورزشی‌گسترش می‌یابد.

در دسامبر۱۹۷۲اعلامیه مشترك دولتین ایران وجمهوری دموکراتیك آلمان‌دربارهٔ برقراری روابط دیپلماتیك بین دوکشور، انتشار یافت.

به‌سال ۱۹۷۵ ایران با ۱۰۸ کشور جهان روابط دیپلماتیك داشت.

# پیگفتار

به‌طورخلاصه پیشرفت تاریخی ایران به‌حکم ضرورت پی‌آمدهائی را به‌دنبال‌داشته است. رویدادهای تاریخی ایران ثابت می‌کنند که دگرگونی‌هـای اجتماعی این کشور، هیچگونه ارتباطی با چهره‌های تاریخی یا ویژگیهائی از نوع سنت‌ها وآئین‌های مرسوم مردم، آنگونه که هم‌اکنون ایدئولوگ‌های گروههای دست راستی حـاکم مدعی آنند، نداشته، بلکه برپایهٔ قانون‌مندی‌کلی پیشرفت اجتماعی جوامع بشری انجام گرفته است. ایران هم مانند همهٔ کشورهـای دیگر جهان بـه دنبال دگرگونیهای پیوستهٔ شکل‌های اجتماعی ـ اقتصادی، ضمن حفظ ویژگیهائی‌که معلول شرایط واقعی محیط در این‌کشور بوده، از لحاظ تاریخی پیشرفت‌کرده است.

این قانون‌مندی کلی اکنون هم در روند رویدادهـای ایـران انطباق‌پذیر است. ایدئولوگ‌های بورژوازی ملی ایران ادعا می‌کنندکه در نتیجه اصلاحات ۱۵ ساله‌اخیر، طبقات و تضادهای طبقاتی رفته رفته از میان می‌روند و تمام ساکنان ایران از امکانات مساوی برخوردار خواهند شد، و اینکه روش‌های حکومتی ایران با دهقانان و کارگران تضادی ندارد و گویا کشور به‌سوی سرمایه‌داری پیش نمی‌رود، بلکه دارای رژیم ویژهٔ ایرانی باکلیه خصوصیات ملیش خواهد شد و غیره. اما عملاً این ادعاها با واقعیت‌ها، از زمین تا آسمان فاصله دارند، مثلاً یکی از ادعاها اینست‌که سرشت ملی ایرانیان‌همیشه با رژیم سلطنتی سازگار بوده وخواهد بود.

به‌راستی ماهیت اصلاحات ایران امروز چیزی جز استواری روابط سرمایه‌داری،

نه‌تنها در زمینهٔ صنایع بلکه در رشته‌های کشاورزی، نیست. بورژوازی ملی هم‌اکنون از لحاظ ایدئولوژی و سیاست خارجی به سوی گروههای دست راستی حاکم گرایش یافته است.

اصلاحات ارضی به منظور پیشرفت روابط سرمایه‌داری در اقتصاد کشاورزی، به گونه‌ایکه مالکان بزرگ، شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری داخلی وخارجی وارباب‌ان‌توانگر روستاها، سودهای کلان ببرند، انجام گرفت.

تا اندازه‌ای پیشرفت سریع صنایع‌کشور در اثر درآمد سرشار از منابع نفتی انجام می‌گیرد. قسمتی از این درآمدها برای ایجاد تأسیسات صنعتی‌که درگذشته نزدیک بسیار ناچیز ودر سطح پائین بودند، به‌کار می‌رود. از آنجاکه دولت درآمدهای کلانی از نفت به‌دست می‌آورد و ضمناً سرمایه‌های خصوصی در ایران ناتوانند، نفوذ ژرف سرمایه‌های دولتی در اقتصاد ایران چشم‌گیر است. اما طرح گروههای دست راستی حاکم چنان است که در آینده، تأسیسات دولتی را به چهره‌های خصوصی واگذارند. یکی از ویژگیهای پیشرفت صنعتی ایران کشاندن سرمایه‌های خارجی به‌سوی صنایع این‌کشور است، البته سرمایه‌گذاری خارجیان در ایران با بهره‌کشی فوق‌العادهٔ این سرمایه‌ها از ایران همراه می‌باشد.

پیشرفت روابط بورژوازی در ایران، اصلاحات فرهنگی، بهداشتی وحتی آزادی زنان را ایجاب می‌کند. چنین اقدامهائی‌گامی به‌جلو در راه محو آثار فئودالی است، اما این اصلاحات سرشت محدودکننده‌ای دارند.

در زمینهٔ سیاست خارجی‌ایران‌نوین، طبعاً گرایش‌های متضادی وجود دارد. ایران از یکسو در سازمان‌کشورهای نفت‌خیزکه از منافع ملی‌کشورهای اوپک دفاع می‌کند و علیه‌کمپانی‌های نفتی جهان به‌مبارزه می‌پردازد، شرکت دارد، سیاست همکاری اقتصادی وفنی را با دولت شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر دنبال می‌کند، این کشور رسماً نسبت به تخلیهٔ سرزمین‌های عربی از ارتش اسرائیل نظر می‌دهد، از پیشنهاد دولت‌های سوسیالیستی مبنی برخلع سلاح و غیره در سازمان ملل متحد ظاهراً پشتیبانی می‌کند. از سوی دیگر درآمد کلان نفت را که چندبار در اثر افزایش قیمت نفت، بیشتر شد، برای خرید مقدار زیادی اسلحه‌گرانبها و بی‌مصرف از دولت‌های امپریالیستی به‌کار می‌برد.

سیاست‌ایران‌درمنطقه خلیج فارس‌واقیانوس هند عملاً به‌سود دولت‌های امپریالیستی در این منطقه است. در اینجا ایـران، پس از تخلیه این منطقه به وسیله ارتش بریتانیا، نقش حفظ «امنیت» راههای صدور نفت از منطقه خلیج فارس را به‌جای انگلستان به‌دست می‌گیرد، وحتی به‌جنبش‌های آزادی ملی این منطقه (مداخله نظامی ایران در ظفار) حمله

می‌کند. در اینجا باید از عضویت ایران در سازمان سنتو، پیمان دوجانبه نظامی ایران و امریکا که به‌سال ۱۹۵۹ منعقد شد، حضور مستشاران بی‌شمار نظامی امریکا در ایران و حتی کشاندن سرمایه‌های خارجی در شرایطی که سود کلانی از ایران می‌برند، یاد کرد.

اصلاحاتی که در ایران انجام می‌گیرد، از جمله شرکت کارگران در سود کارخانه‌ها و فروش سهام کارخانه‌ها به «کارگران و دهقانان» وقشرهای دیگر مردم، همه به منظور پیش‌گیری از پیکارهای طبقاتی است. اما بـا وجود صدور این قوانین همراه با تبلیغات گسترده‌ای که به‌منظور گمراهی توده‌ها انجام می‌گیرند، پیکار طبقاتی از جمله جنبش‌های اعتصابی کارگران از همان نخستین سالهای انجام اصلاحات آرام آرام آغاز شد و در سالهای اخیر به‌اوج رسیده‌اند. قشرهای دموکراتیك مردم ایران یعنی کارگران، روشنفکران، عناصر میهن‌پرست طبقات دیگر، برای آزادی کامل کشور از بند انحصارهای امپریالیستی و به‌منظور به‌چنگ آوردن حقوق دموکراتیك وآزادی، دارند به‌پا می‌خیزند.

**پـایـان**

# تاریخ شماری

## ایران‌باستان

تقریباً هزاره ۵۰-۴۰-ق.م: تاریخ آثار فرهنگ هومتر در زاگرس ایران ـ عراق از طریق روش رادیو کربن

هزاره ۱۰-۸- ق.م: برقراری زمین‌کاری و دامداری در کردستان و لرستان

هزاره ۶ ق.م: گسترش روستاهای زمین‌کاری ـ دامداری در بیشتر قسمتهای سرزمین ایران

پایان هزاره چهارم ق.م: پیدایش خط ایلامی

هزاره ۳ ق.م: دولت‌های شهری ایلام. روابط بازرگانی وجنگی‌ایلام باسومرها و آکادها

سده‌های ۲۳-۲۲ ق. م: نخستین یادآوری دربارهٔ لولوبی‌ها وکوتی‌ها. جنگ‌ـهای آنها با آکادها. آنوبانی‌نی «پادشاه لولوبی»

سدهٔ ۲۲ ق. م: بابل زیر تسلط‌کوتی‌ها

۱۹۰۰-۱۹۵۰ ق. م: اپارتی، بنیان‌گذار دودمانهای سوکالماخ‌های ایلامی، پادشاهی آنشان و شوش

سدهٔ ۱۶ ق. م: چیرگی بابلیها برکاسیت‌ها. ناتوانی ایلام

سده‌های ۱۴-۱۲ ق. م: تسلط ایلام میانه. کامیابیهای جنگـی و شکوفائی فرهنگ ایلام

سالهای۱۱۸۵-۱۱۵۰ق. م: پادشاهان ایلام‌شوترولدناخونت‌اول وکوتیرناخونت. چیرگی ایلام بر بابل

۱۱۵۰-۱۱۲۰ ق. م: حکومت شیلخاك ـ اینشوسیناك. چیرگی ایلام بر زاگرس و بین‌النهرین

پایان سدهٔ ۱۲ ق. م: شکست ایلامیها از پادشاه بابل نبوکدنصر ۱. آغازسقوط طولانی ایلام.

سدهٔ ۹ ق. م: آغاز دورهٔ تجاوز آشوریها به‌ایران

۸۴۳ ق. م: یادآوری مان‌ها و پارسوبا

۸۳۴ ق. م: نخستین یادآوری مادها

پایان سدهٔ ۹ـ اواسط سدهٔ ۸ ق. م: چیرگی اورارت‌ها در شمال باختری ایران

۷۴۴ـ ق. م: آغاز دوره دوم تجاوزآشوریان به‌ایران. تشکیل نخستین‌استان‌های‌آشوری دراین‌سرزمین

پایان سدهٔ ۸ـ آغاز سدهٔ ۷ ق. م: پیدایش پادشاهی‌هخامنشی، زیرحمایت‌ایلام.

۶۸۰-۶۷۰ ق. م: جنگ‌های پیروزمندانه مسانها با آشوریان. اسکیف‌ها و کیمرتیزها درایران

۶۷۲-۶۷۰ ق. م: طغیان دراستانهای خاوری‌آشور. استقلال ماد.

تقریباً ۶۵۰-۶۴۰ ق. م: لشکرکشی آشوریها به‌ایلام. ویرانی شوش ومراکز دیگر ایلام

تقریباً ۶۴۰ـ ق. م: کورش اول هخامنشی اطاعت ازآشوریها رامی‌پذیرد.

بین ۶۴۰-۶۲۵ ق. م: مطیع‌کردن فرا ارت شاه هخامنشی، به‌وسیله شاه ماد. آغاز چیرگی مادها

۶۲۴/۶۲۳-۵۸۵/۵۸۴ ق. م: پادشاه مادکیاکسار.

۶۱۴ ق. م: تصرف آشور به‌وسیله مادها

۶۱۲ ق. م: تصرف نینوا به‌وسیله ارتش‌های ماد و بابل

۶۱۲-۶۰۵ ق. م: سقوط آشور و تقسیم‌آن بین مادها وپادشاه بابل جدید

تقریباً ۶۱۰-۵۹۰ ق. م: پیوستن سرزمین‌های اورارت‌ها و اسکیف‌ها به‌قلمرو مادها

۵۹۰-۵۸۵ ق. م: جنگ ماد ولیدی

۵۸۵/۵۸۴-۵۵۰ ق. م: آستیاژ پادشاه ماد

۵۵۳-۵۵۰ ق. م: قیام‌پادشاه پارس، کورش دوم علیه ماد

۵۵۰ ق. م: تشکیل دولت هخامنشی

۵۴۶ ق. م: چیرگی‌کورش دوم برلیدی

۵۳۹ق. م: تصرف بابل به‌وسیله کورش دوم
۵۲۵ ق. م: تصرف کامبیز مصر را
۵۲۲ ق. م: کودتای گوماتا وسلطنت او
۵۲۲ ق. م: تصرف تاج وتخت هخامنشی به‌وسیله داریوش اول
۵۲۲-۵۲۰ ق. م: قیام در بابل، ماد، ایلام، مارگیان، پارت و مصر علیه هخامنشیان و سرکوبی آنها
۵۱۸-۵۱۲ ق. م: تجاوز هخامنشیان به‌متصرفات مقدونیه. مطیع کردن قسمت‌های شمال‌باختری هندوستان به‌وسیله آنها
۵۱۸ ق. م: آغاز اصلاحات داریوش یکم
تقریباً ۵۱۴ ق. م: لشکرکشی داریوش یکم علیه اسکیف‌های شمال دریای سیاه.
۵۰۰-۴۹۳ ق. م: قیام علیه هخامنشیان در میلت
۴۹۰ ق. م: آغاز جنگ ایران و یونان
۴۸۰ ق. م: لشکرکشی خشایارشاه به‌یونان. نبرد ماراتن
۴۴۹ ق. م: مذاکرات صلح میان پارسها و دولت‌های یونانی
۴۰۱ ق. م: شورش کورش صغیر
۳۳۴ ق. م: آغاز لشکرکشی اسکندر مقدونی علیه ایران
۳۳۱ ق. م: نبرد درنزدیکی گاوگاملا، درهم‌شکستن ارتش پارس به‌وسیله اسکندر مقدونی
۳۳۰ ق. م: پایان دولت هخامنشی
۳۳۰-۳۲۳ ق. م: ایران در قلمرو حکومت اسکندر مقدونی
۳۲۳ ق. م: مرگ اسکندر مقدونی
۳۱۲ ق. م: آغاز دورهٔ سلوکیدها
۳۰۵ ق. م: اعلام پادشاهی سلوکی اول. تشکیل دولت سلوکید
۲۴۷ ق. م: آغاز دورهٔ پارت‌ها. تاریخ احتمالی بنیان‌گذاری حکومت پارت
۲۰۹-۲۰۶ ق. م: لشکرکشی از سوی شرق علیه پادشاه سلوکید آنتیوخ ۳
۱۴۱ ق. م: تصرف بین‌النهرین به‌وسیله پارت‌ها
۵۳ ق. م: درهم‌شکستن ارتش روم زیر فرماندهی کراسوس به‌وسیله پارت‌ها نزدیک کارا
۱۱۴-۱۱۷ میلادی: لشکرکشی امپراطور روم تراژان علیه پارت‌ها
۱۹۵: قیام علیه پارت‌ها در ماد و پارس

۲۲۳-۲۲۹: ازمیان رفتن حکومت پارت
۲۲۶/۲۲۷: تاجگذاری اردشیر۱ ساسانی در تیسفون
۲۴۱-۲۷۲: پادشاهی شاپور اول
۲۲۵-۲۶۰: جنگ ایران و روم؛ اسیر شدن امپراطور روم، والرین
۲۷۶: کشته شدن مانی بنیان‌گذار مسلك مانوی
۳۰۹-۳۷۹: پادشاهی شاپور دوم
۳۶۳: صلح میان ایران و روم در نصیبین
۳۸۷: تقسیم ارمنستان وگرجستان میان ایران و روم
۳۹۹-۴۲۰: پادشاهی یزدگرد اول
۴۵۰-۴۵۱، ۴۸۱-۴۸۴: قیام مردم ماوراء قفقاز علیه ساسانیان
۴۸۴: شکست ایران درجنگ با افتالیت‌ها، کشته شدن فیروز
۴۸۸-۴۹۶، ۴۹۸/۹-۵۳۱: پادشاه قباد اول
تقریباً ۴۹۰-۵۲۸/۹: فعالیت مزدك، رهبر جنبش مزدکیان
۵۳۱-۵۷۹: حکومت خسرو اول انوشیروان
۵۴۰-۵۶۲: جنگ‌خسرو اول‌با بیزانتین، هجوم ایرانیان به‌سوریه وآسیای‌صغیر
۵۷۰: تصرف یمن به‌وسیله ساسانیان
۵۷۱-۵۷۲: قیام در ارمنستان علیه چیرگی ایرانیان
۵۷۲-۵۷۹: دومین جنگ خسرو اول با بیزانتین
۵۹۰: قیام اشراف زیر رهبری بهرام چوبینه علیه هرمز چهارم
۵۹۱: ازبین بردن بهرام چوبینه به‌وسیله خسرو دوم به‌کمك‌بیزانتین وواگذاری قسمتی از ارمنستان تا دریاچه وان به‌روم
۶۰۲: آغاز جنگ خسرو دوم (پرویز) علیه بیزانتین
۶۲۸: لشکرکشی پیروزمندانه امپراطور بیزانتین هراکلیوس به‌ایران؛ سرنگونی خسرو دوم به‌وسیلهٔ اشراف ایرانی وکشتن او
۶۲۸-۶۳۲: ستیزهای داخلی درایران
۶۳۲-۶۵۱: پادشاهی یزدگرد سوم، سقوط دولت ساسانی

## ایران قرون وسطی

۶۳۳-۶۵۱: چیرگی عرب‌ها بر ایران

۶۴۹: قیام مردم استخر (پرسپولیس قدیم) علیه عرب‌ها. تصرف و ویرانی استخر به‌وسیله عربها

۶۶۱-۷۵۰: ایران در قلمرو خلفای بنی‌امیه

۶۶۱-۶۷۴: تلاش پیروز ساسانی برای سازمان‌دادن مقاومت در برابر عرب‌ها در تخارستان

۶۸۵-۶۸۷: قیام مختاربن ابی‌عبید علیه خلیفه در عراق وخوزستان

۶۸۶-۶۹۷: قیام خوارج در عراق و خوزستان علیه بنی‌امیه

۷۴۷-۷۵۰: قیام علیه بنی‌امیه زیر رهبری ابومسلم

۷۵۰- نیمه دوم سده نهم: ایران در قلمرو خلفای عباسی

۷۵۵: قیام سنباد مغ در خاور ایران

۷۶۷: قیام زیر رهبری استاد سیس در خراسان

۷۷۸-۷۷۹: قیام «سرخ علمان» در گرگان

۸۰۶-۸۱۰: قیام مردمی زیر رهبری رفیع بن‌لیث

۸۱۶-۸۳۷: قیام ضد فئودالی زیر رهبری بابک درآذربایجان وباختر ایران (قیام «المحمره» «سرخ‌جامگان»)

۸۲۱-۸۷۳: حکومت موروثی تاخیری‌ها درخراسان

۸۳۷: اعدام بابک در سامره

۸۳۹: قیام دهقانی درطبرستان (مازندران) زیر رهبری مازیار

۸۶۱-۹۰۰: دولت صفاریان

۸۶۴: قیام دهقانی در منطقه کناره‌ای دریای خزر

۸۶۴-۹۲۸: دولت شیعی علویان درمناطق کناره‌ای دریای خزر

۸۶۹-۸۸۳: قیام بردگان زنگی درقسمت جنوبی عراق وخوزستان علیه خلفای عباسی

۸۹۰-۹۴۰: قیام ضد فئودالی قرمطیان در ایران، عراق و سوریه

۸۹۹: برقراری دولت قرمطی در بحرین

۹۰۰: پیوستگی خراسان و خاور ایران به‌قلمرو سامانیان

۹۱۳: قیام دهقانان در طبرستان علیه سامانیان

۹۲۸-۹۴۲: حکومت آل‌زیار در گرگان

۹۳۵-۱۰۵۵: دولت آل‌بویه در باختر ایران

پایان سده دهم: تصرف خاور ایران به‌وسیله غزنویان

۱۰۳۸-۱۰۶۳: فرمانروائی طغرل‌بیک، سلطان سلجوقی در ایران

۱۰۴۰: پیروزی‌سلجوقیان بر ارتش دولت غزنوی درنزدیکی‌داندناگان، تصرف خراسان به‌وسیله آنها

۱۰۷۲-۱۰۶۳: فرمانروائی سلطان الب‌ارسلان

۱۰۹۲-۱۰۷۲: فرمانروائی ملک‌شاه

۱۲۵۴-۱۰۹۰: دولت اسماعیلیان در شمال ایران

۱۱۹۴-۱۱۱۸: سلطانهای سلجوقیان عراق (درعراق و باختر ایران)

۱۲۸۷-۱۱۴۸: فارس درقلمرو اتابکان سلغری

۱۱۵۳: هجوم غزها به‌خراسان

۱۱۹۴-۱۱۸۷: تصرف خراسان و باختر ایران به‌وسیله خوارزمشاه تکش

۱۲۵۶-۱۲۲۰: تصرف ایران به‌وسیله مغولان

۱۲۵۶- اواسط سده ۱۴: دولت ایلخانان هلاکوئی درایران وکشورهای‌همسایه

۱۲۵۶: تصرف قلمرو اسماعیلیان به‌وسیله دولت مغول -

۱۲۷۰: هجوم مغولهای جغتائی به‌خراسان

۱۲۹۵، اکتبر: پذیرش دین اسلام به‌وسیله غازان‌خان به‌عنوان دین‌رسمی‌دولتی

۱۳۰۴-۱۲۹۶: اصلاحات غازان‌خان

۱۳۵۳-۱۳۳۶: ستیزهای فئودالی درایران. از هم پاشیدن دولت خلفا

۱۴۱۱-۱۳۳۶: دولت جلایریان درایران

۱۳۳۷: قیام سربداران در خراسان علیه خانهای مغول

۱۳۸۱-۱۳۳۷: دولت سربداران درخراسان

۱۳۵۶-۱۳۴۴: دولت چوپانیان درآذربایجان

۱۳۶۰-۱۳۵۰: قیام مردمی در مازندران

۱۳۵۷-۱۳۵۳: تصرف جنوب ایران به‌وسیله دولت‌آل مظفر

۱۳۷۰: قیام مردمی درگیلان

۱۳۹۳-۱۳۸۰: تصرف ایران به‌وسیله ارتش تیمور

۱۳۸۳: سرکوبی قیام سربداران در سبزوار به‌وسیله تیمور

۱۳۸۸: سرکوبی قیام توده‌ای شهری دراصفهان به‌وسیله تیمور

۱۳۹۲: سرکوبی جنبش مردمی درمازندران به‌وسیله تیمور

۱۴۰۹-۱۴۰۵: ستیز داخلی جانشینان تیمور درایران وآسیای میانه

۱۴۶۸-۱۴۱۰: دولت قره قوینلو

۱۴۴۲-۱۴۴۱: قیام زیر رهبری مشعشع درخوزستان

۱۴۵۳-۱۴۵۷: تصرف باختر ایران به‌وسیله جهانشاه قره قوینلو
۱۴۵۹: توافق درباره تقسیم ایران میان تیموریان و قره قوینلو
۱۴۶۸: ازهم‌پاشیدگی دولت قره قوینلو به‌وسیله ارتش اوزون‌حسن‌آق‌قوینلو
۱۴۶۸-۱۵۰۱: آذربایجان و باختر ایران در قلمرو دولت آق‌قوینلو
۱۴۹۹: قیام عشایر کوچ‌نشین‌ترک ـ قزلباشها زیر رهبری‌صفویان علیه‌آق‌قوینلو
۱۵۰۲: آغاز حکومت دودمان صفوی. اعلام سلطنت اسماعیل صفوی؛ اعلام مذهب شیعه به‌عنوان دین رسمی ایران؛ تعیین تبریز به‌عنوان پایتخت حکومت.
درفاصله ۱۵۰۰ و۱۵۰۳: درهم شکستن دولت شیروانشاه وآق‌قوینلو به‌وسیله قزلباشان
۱۵۱۰: درهم‌شکستن ازبکها به‌وسیله صفویان نزدیک مرو
۱۵۱۴-۱۵۵۵: جنگ‌های ایران و ترکیه
۱۵۱۴، ۲۳ اکتبر: نبرد چالدران؛ شکست صفویان به‌وسیله ارتش ترک
۱۵۱۹: تصرف گرجستان به‌وسیله صفویان
۱۵۴۸: انتقال پایتخت ایران از تبریز به‌قزوین
۱۵۵۵: قرارداد صلح ایران ـ ترک در اماسیه
۱۵۷۰-۱۵۷۱: قیام مردمی ضد فئودالی درگیلان
۱۵۷۱-۱۵۷۳: قیام پیشه‌وران و بینوایان شهری درتبریز
۱۵۷۶-۱۵۸۷: ستیزهای داخلی درایران
۱۵۸۷-۱۶۲۹: فرمانروائی شاه‌عباس اول
۱۵۷۸-۱۵۹۰: جنگ ایران ـ ترک
۱۵۹۰: صلح اسلامبول با ترکها
۱۵۹۷/۹۸: انتقال پایتخت ایران از قزوین به‌اصفهان
۱۶۰۱-۱۶۰۲: تصرف بحرین به‌وسیله ایران
۱۶۰۲-۱۶۱۲: جنگ ایران و ترک
۱۶۱۲، ۲۰ نوامبر: قرار داد صلح بین ایران و ترک
۱۶۱۶-۱۶۱۸،۱۶۲۳-۱۶۳۹: جنگ ایران و ترک
۱۶۲۹: قیام مردمی درگیلان
۱۶۳۹، ۱۷ مه: انعقاد قرارداد ایران ـ ترک در زهاب (قصر شیرین)

## ایران عصر جدید

۱۷۰۸، ۱۷۱۵: قرارداد بازرگانی ایران ـ فرانسه، واگذاری حق کاپیتولاسیون به‌فرانسویان

۱۷۰۹: قیام عشایر غلزائی افغان در قندهار علیه صفویان. قیام مردم تبریز

۱۷۱۱ و۱۷۱۹: قیام لزگیها درقفقاز

۱۷۱۵: قیام‌کردها

۱۷۱۶: قیام افغانهای ابدالی علیه دولت ایران در استان هرات

۱۷۱۷-۱۷۲۲: قیام ضد صفوی شاهسونها ـ کردها، بلوچها، ارمنی‌ها

۱۷۲۰: نخستین‌لشکرکشی افغانهای غلزائی به‌ایران

۱۷۲۲: دومین لشکرکشی افغانها به‌ایران؛ اشغال‌اصفهان به‌وسیله آنها و اعلام سلطنت میرمحمود غلزائی درایران

۱۷۲۲، دسامبر / ۱۷۱۳، ژانویه: قیام علیه افغانها در قزوین

۱۷۲۳، ۲۳ سپتامبر: پیمان پترزبورک شاه‌طهماسب با روسها

۱۷۲۴، ۱۲ژوئن: پیمان روس ـ ترک دربارهٔ تقسیم‌استانهای‌شمالی‌ـ‌غربی‌ایران

۱۷۲۷: پیمان اشرف افغان با ترکها

۱۷۳۰: بیرون راندن افغانها از ایران

۱۷۳۰-۱۷۳۶: جنگ بین ایران وترك. بیرون راندن ترکها ازآذربایجان

۱۷۳۲: پیمان روس و ایران در رشت

۱۷۳۵: پیمان روس و ایران درگنجه

۱۷۳۶: اعلام سلطنت نادرشاه

۱۷۳۶-۱۷۴۷: ایران درقلمرو امپراطوری نادرشاه

۱۷۴۳-۱۷۴۶: جنگ نادرشاه با ترکها

۱۷۴۳-۱۷۴۷: قیام‌علیه نادرشاه درقفقاز، فارس، استرآباد، سیستان، کرمان

۱۷۴۷: کشته شدن نادرشاه. ازهم پاشیدگی امپراطوری او

۱۷۴۷-۱۷۵۸: جنگ برای‌به‌دست‌آوردن قدرت درایران‌میان‌افشارها، قاجارها، بختیاریها و خانهای زند

۱۷۶۰: تسلط‌کریمخان زند بر ایران

۱۷۶۰ـ آغاز سالهای ۷۰: قیام مردمی درکرمان و استانهای دیگر ایران

۱۷۶۳: انعقاد قرارداد بازرگانی کریمخان با کمپانی هند شرقی
۱۷۷۶: تصرف بصره
۱۷۷۹: مرگ کریمخان زند
۱۷۷۹-۱۷۹۴: ستیزداخلی‌دودمان‌زند برای به‌دست‌گرفتن قدرت‌وجنگ‌باقاجاران
۱۷۹۴: برقراری قدرت آقامحمدخان قاجار در ایران
۱۷۹۵: هجوم تاراجگرانه آقامحمدخان به گرجستان
۱۷۹۶: تاجگذاری آقامحمدشاه و تصرف خراسان به‌وسیله او
۱۸۰۱، ۴ ژانویه: انعقاد پیمان سیاسی وبازرگانی میان ایران و انگلیس
۱۸۰۴-۱۸۱۳: نخستین جنگ ایران و روس
۱۸۰۷: انعقاد قرارداد فرانسه ـ ایران
۱۸۰۸: انعقاد قرارداد بازرگانی میان فرانسه و ایران
۱۸۰۹، ۱۲ مارس: انعقاد به‌اصطلاح قرارداد مقدماتی میان انگلیس و ایران
۱۸۱۳، ۱۳ اکتبر: انعقاد قرارداد صلح میان ایران و روس
۱۸۱۴، ۲۵ نوامبر: انعقاد قرارداد انگلیس و ایران
۱۸۲۶-۱۸۲۸: دومین جنگ ایران و روس
۱۸۲۸، ۱۰ فوریه: پیمان صلح ترکمن‌چای میان ایران و روس
۱۸۲۸-۱۸۲۹: وزیر مختار روسیه ا. س. گریبایدوف درایران
۱۸۲۹، ۳۰ ژانویه: کشته شدن گریبایدوف درتهران
ثلث اول سدهٔ ۱۹: شورش خانهای خراسان
۱۸۳۰-۱۸۳۳: لشکرکشی ولیعهد عباس میرزا به‌خراسان ومطیع کردن خانهای خراسان
۱۸۳۷-۱۸۴۲: نخستین نزاع ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات
۱۸۴۱: انعقاد قرارداد بازرگانی ایران و انگلیس
۱۸۴۸-۱۸۵۲: قیام مردمی ضد فئودالی بابی‌ها در ایران
۱۸۴۹-۱۸۵۱: اصلاحات میرزا تقی‌خان امیرکبیر
۱۸۵۰، ژوئیه: اعدام باب
۱۸۵۱-۱۸۵۳: دومین نزاع ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات
۱۸۵۲، ژانویه: کشته شدن تقی‌خان امیرکبیر
۱۸۵۲: سوء قصد بابی‌ها به‌جان ناصرالدین‌شاه و قلع وقمع آنها
۱۸۵۶: انعقاد قرارداد ایران و آمریکا، واگذاری حقوق کاپیتولاسیون به‌اتباع

امریکائی در ایران

۱۸۵۶-۱۸۵۷: جنگ ایران و انگلیس

۱۸۵۷، ۴ مارس: امضای قرارداد صلح ایران و انگلیس

۱۸۶۲، ۱۸۶۵، ۱۸۷۲: واگذاری امتیاز تلگراف به‌کمپانی انگلیسی درایران

۱۸۷۲: واگذاری امتیاز بهره‌برداری از نفت با بارون رویتر انگلیسی

۱۸۷۹: سازمان دادن بریگاد قزاق ایران به‌وسیله افسران تزاری روس

۱۸۸۸: دادن امتیاز از سوی ایران به‌کمپانی انگلیسی «برادران لنچ» درباره کشتی‌رانی در رودخانه‌کارون. دادن امتیاز صید ماهی در دریای خزر به‌لیانوزف روسی

۱۸۸۹: دادن امتیاز تأسیس بانك شاهنشاهی درایران به‌رویتر انگلیسی

۱۸۹۰: واگذاری امتیاز تنباکو به‌کمپانی‌تالبوت انگلیسی از سوی دولت‌ایران. سازمان‌دادن بانك استقراضی روس درایران به‌وسیله سرمایه‌دار روسی پلیاکف

۱۸۹۱: «بلوای تنباکو»؛ الغای امتیاز تنباکو

۱۸۹۲: دریافت نخستین وام خارجی ایران از انگلیس‌ها

۱۸۹۷: قیام مردمی علیه انگلیسها در شوشتر

۱۸۹۹-۱۹۰۵: «بلوای گرسنگی» هیجانهای مردمی در استانهای ایران علیه نیروهای استبدادی و زورگوئی خارجیان

۱۹۰۰-۱۹۰۲: دریافت وام ایران از روسیه

۱۹۰۱، مه: واگذاری‌امتیاز بهره‌کشی انحصاری از منابع نفتی ایران به‌شهروند بریتانیائی دارسی

۱۹۰۱: قرارداد گمرکی ایران و روس

۱۹۰۳: قرارداد گمرکی ایران و انگلیس

آغاز ۱۹۰۵: تشکیل سازمان «انجمن مخفی» که‌خواهان انجام برخی اصلاحات بورژوازی بود

۱۹۰۵: تشکیل سازمان سوسیال دمکرات درایران «اجتماعیون عامیون»

پایان ۱۹۰۵: هجوم ارتش ترك به‌خاك ایران

۱۹۰۵، دسامبر
۱۹۰۶، ژانویه } : آغاز انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران

۱۹۰۶، ژوئن و ژوئیه: موج‌تازه جنبش مردمی، بست‌ها و تظاهرات در تهران، تبریز و شهرهای دیگر به‌منظور تشکیل مجلس ملی و انجام برخی اصلاحات بورژوازی

۱۹۰۶، ۵ اوت: صدور فرمان مشروطیت به‌وسیله مظفرالدین شاه

۱۹۰۶، سپتامبر: بست و جنبش توده‌ای مردم در تبریز علیه مرتجعان، تشکیل انجمن و سازمان مجاهدین درتبریز

۱۹۰۶، ۷ اکتبر: گشایش مجلس دوره اول ایران

۱۹۰۶، ۳۰ اکتبر: تصویب قانون اساسی به‌وسیله مظفرالدین شاه

۱۹۰۶-۱۹۰۷: تشکیل انجمن‌ها، سازمانهای مجاهدین و یکانهای فدائی در سرتاسر ایران. رشد جنبش ضد امپریالیستی و دهقانی

۱۹۰۶-۱۹۱۰: اعتصاب کارگران صنعت ماهی لیانوزف، کارگران بندر انزلی، کارگران چاپ، واگن، مستخدمان وزارتخانه‌ها درتهران

۱۹۰۷ فوریه: نزاع میان‌مجلس و محمدعلی شاه

۱۹۰۷-۱۸(۳۱) اوت: موافقت انگلیس و روس در بارهٔ مرزبندی منطقه نفوذ هرکدام درایران، افغانستان و تبت

۱۹۰۷، اکتبر: تصویب متمم قانون اساسی ایران به‌وسیله مجلس (۳ اکتبر) و شاه (۷ اکتبر).

۱۹۰۷: ناکامی تلاش‌های محمدعلی‌شاه به‌منظور انجام یك‌کودتای ضدانقلابی

۱۹۰۷: آغاز مداخله مسلحانه انگلیس درجنوب ایران

۱۹۰۸، ۲۳ژوئن: کودتای ضدانقلابی به‌وسیله محمدعلیشاه؛ خراب‌کردن و ازهم پاشاندن مجلس، انجمن‌ها، تعطیل روزنامه‌های دموکراتیك،

۱۹۰۸، ژوئن - ۱۹۰۹، آوریل: قیام‌تبریز زیر رهبری ستارخان

۱۹۰۸، اکتبر: بیرون راندن ارتش‌شاه و باندهای خانهای مرتجع از تبریز، جنبش‌های اعتراضی در مشهد، استرآباد، اصفهان، گیلان

پایان ۱۹۰۸: تشکیل‌گروه سوسیال دموکرات در تبریز وشهرهای دیگر ایران

۱۹۰۹، ژانویه ـ آوریل: محاصرهٔ تبریز به‌وسیله ارتش شاه

۱۹۰۹، ژانویه ـ مارس: به‌دست‌گرفتن‌قدرت‌ازسوی مشروطه‌خواهان دراصفهان، بوشهر، بندرعباس، رشد جنبش مشروطیت در استانهای دیگر ایران

۱۹۰۸، ۸ فوریه: قیام انقلابی در رشت

۱۹۰۹، ۲۵ آوریل: حمله ارتش تزار روس به‌تبریز. سرکوبی قیام تبریز
۱۹۰۹، آوریل: اشغال بندرهای جنوب به‌وسیله ارتش انگلیس
۱۹۰۹، آوریل ـ ژوئیه: حرکت فدائیان گیلان وچریکهای بختیاری به‌تهران
۱۹۰۹ـ ژوئیه: اشغال تهران به‌وسیلهٔ مشروطه‌خواهان، سرنگونی محمدعلیشاه، تشکیل دولتی از لیبرالها، مالکان و خانهای بختیاری.
۱۹۰۹: تشکیل کمپانی نفت ایران و انگلیس
۱۹۰۹، ۱۵ نوامبر: گشایش مجلس دورهٔ دوم ایران
پایان ۱۹۰۹: تشکیل حزب دموکرات بورژوازی ملی در ایران
۱۹۰۹-۱۹۱۱: جنبش ضدفئودالی دهقانان درمنطقه‌های طالش، آستارا، استرآباد و خراسان
۱۹۱۰، ۷ اوت: خلع سلاح فدائیان ستارخان در تهران
۱۹۱۱، ۱۳ مه: ورود میسیون مالی امریکائی زیر نظر شوستر
۱۹۱۱، ۱۱ژوئن: به‌تصویب رسیدن تجدید سازمان‌مالی به‌وسیله مجلس‌ایران. واگذاری اختیارات تام به‌شوستر در زمینه مالی
۱۹۱۱، ژوئیه: تلاش شاه مخلوع محمدعلی برای بازگشت به‌سلطنت
۱۹۱۱، پائیز: تارومار شدن حمله هواخواهان محمدعلیشاه مخلوع و فرار او از ایران
۱۹۱۱، ۲۹ نوامبر: التیماتوم دولت تزاری روس مبنی بر اخراج شوستر از ایران با پشتیبانی دولت انگلیس
۱۹۱۱، دسامبر: حملهٔ تازه ارتش تزاری به مناطق شمال و ارتش انگلیس به مناطق جنوبی ایران
۱۹۱۱، ۲۴ دسامبر: کودتای مرتجعان، ازکار انداختن‌مجلس
۱۹۱۱، دسامبرـ ۱۹۱۲ژانویه: سرکوبی انقلاب در ایران
۱۹۱۱-۱۹۱۴: واگذاری وامهای جدید از سوی روس وانگلیس به‌ایران
۱۹۱۴، ۲ نوامبر: اعلام بی‌طرفی ایران درجنگ جهانی اول
۱۹۱۴، نوامبر: هجوم ارتش ترک به‌آذربایجان ایران و اشغال خوی، ارومیه، تبریز وشهرهای دیگر به‌وسیله ارتش
پایان ۱۹۱۴: ورود دوباره ارتش انگلیس به‌جنوب ایران
۱۹۱۴-۱۹۱۸: قیامهای ضدانگلیسی عشایر درمناطق جنوبی ایران
۱۹۱۵، ژانویه: اشغال تبریز به‌وسیله ارتش‌های ترک ـ آلمان

۱۹۱۵، ژانویه: تعرض ارتش روس علیه ترکها و اشغال تبریز به‌وسیله روسها در ۳۰ ژانویه

۱۹۱۵، مارس: موافقت سری انگلیس و روس برسر تقسیم منطقه بیطرف ایران

۱۹۱۵: فعالیت جدی شبکه جاسوسی آلمانها در بوشهر، شیراز، کرمانشاه، اصفهان، یزد، کرمان

۱۹۱۵، نوامبر – ۱۹۱۶، آوریل: قیامهای ضدانگلیسی در شیراز

پایان ۱۹۱۵: تشکیل دولت «ملی» در قم

۱۹۱۵-۱۹۱۶: عملیات جنگی درمنطقه همدان، کرمانشاه، خانقین بین متخاصمین جنگ جهانی اول

پایان ۱۹۱۵- آغاز ۱۹۱۶: اشغال همدان، کرمانشاه، قم، اصفهان به وسیله ارتش روس

۱۹۱۶، مارس: ورود هیئت نظامی انگلیس زیر نظر ژنرال سایکس، تشکیل یکان تفنگداران جنوب و اشغال جنوب ایران به‌وسیله ارتش انگلیس

۱۹۱۶: تشکیل سازمان سوسیال دموکرات «عدالت»

۱۹۱۷-۱۹۱۸: فعالیت جدی یکانهای پارتیزانی جنگلی در گیلان و مازندران

۱۹۱۷، آوریل: تشکیل سازمان تروریستی بورژا ـ ناسیونالیست به‌نام «کمیته مجازات» درتهران

۱۹۱۷، اوت: تشکیل حزب دموکرات آذربایجان

## ایران زمان معاصر

۱۹۱۷، نوامبر: اعلام نخستین فرمان و خطابیه ازسوی دولت شوروی درباره سیاست خارجی و روابط با ایران

۱۹۱۷، دسامبر: به‌رسمیت شناختن دولت شوروی ازسوی ایران

۱۹۱۸، ۲۹ ژانویه: اعلام تصمیم دولت شوروی درباره الغای قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس ـ روس و قراردادهای نابرابر دیگر که شکننده استقلال ایران بود

۱۹۱۸: تشکیل شورای محلی در رشت و انزلی، رشد جنبش ملی در ایران

۱۹۱۸، ژانویه ـ مارس: تخلیه خاك ایران از ارتش روس طبق تصمیم دولت شوروی

۱۹۱۸، ژوئن: اشغال ایران به‌وسیله انگلیس‌ها؛ تصرف مناطق شمالی و شمال شرقی ایران به‌وسیله ارتش انگلیس

۱۹۱۸، ژوئیه: ورود نخستین دیپلمات شوروی ای. ا. کولومیتزو به‌ایران

۱۹۱۸، ۳۰ ژوئیه: تصمیم دولت‌صمصام‌السلطنه مبنی برتجدیدنظر به لغو کلیه قراردادها وامتیازهای‌نابرابر وزیان‌بخش بادولت‌های‌خارجی

۱۹۱۸، ۱۲ اوت: انعقاد قرارداد بین‌کوچك‌خان و ژنرال انگلیسی دنسترویل

۱۹۱۸، ۳ نوامبر: تارومارکردن هیئت شوروی درایران به‌وسیله گاردهای سفید

۱۹۱۹: یادداشت دولت وثوق‌الدوله، خطاب به‌کنفرانس صلح پاریس دربارهٔ ادعای ارضی نسبت به‌خاك شوروی

۱۹۱۹: کشته شدن ای. ا. کولومیتزو

۱۹۱۹، ۹ اوت: امضای قرارداد ایران و انگلیس

۱۹۲۰، آوریل ـ سپتامبر: قیام دموکراتهای آذربایجان در تبریز زیر رهبری شیخ‌محمدخیابانی

۱۹۲۰، ۲۰ مه: برقراری روابط سیاسی میان روسیه‌شوروی و ایران

۱۹۲۰، ۵ ژوئیه: اعلام جمهوری گیلان

۱۹۲۰، ژوئن: تشکیل حزب کمونیست ایران

۱۹۲۰، ژوئیه: ازهم پاشیدن جبهه واحد ملی درگیلان

ژوئن ـ سپتامبر: قیام بینوایان‌کرد زیر رهبری خدائی درخراسان

۱۹۲۱، ۴ ژانویه: مذاکره به‌منظور تشکیل جبهه واحد ملی در گیلان، که با ابتکار کمونیست‌های ایرانی انجام گرفت

۱۹۲۱، ۲۱فوریه: کودتای سید ضیاءالدین و رضاخان درتهران

۱۹۲۱، ۲۶ فوریه: امضای قرارداد ایران ـ شوروی در مسکو

۱۹۲۱، مه: استعفای سیدضیا وفرار اوبه‌بغداد، تشکیل جبهه واحدملی درگیلان

۱۹۲۱، ژوئیه ـ اکتبر: قیام خراسان زیر رهبری‌کلنل محمدتقی‌خان

۱۹۲۱، سپتامبر: از هم پاشیدن جبهه ملی در گیلان، پراکنده شدن چریکهای کوچك‌خان زیر رهبری حزب کمونیست ایران (۲۹ سپتامبر). سرکوبی جنبش آزادی‌ملی درگیلان

۱۹۲۲ـ فوریه: قیام تبریز زیر رهبری لاهوتی

۱۹۲۲، مارس ـ ژوئیه: جنبش دهقانی و قیام درگیلان

۱۹۲۵-۱۹۲۲: مطیع‌کردن‌خانهای‌شمال ایران، کردستان وخوزستان به‌وسیله دولت ایران

۱۹۲۲-۱۹۲۷: نخستین هیئت مالی امریکائی زیرنظر میلسپو
۱۹۲۳، آوریل: اعتصاب کارگران در تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس
پایان ۱۹۲۳- آغاز ۱۹۲۴: مبارزه برای ایجاد رژیم جمهوری درایران
۱۹۲۴، ۳۱مارس: انتشاراعلامیه رضاخان‌مبنی‌بر انصراف‌ازجنبش‌جمهوریخواهی
سپتامبر - دسامبر: قیام ضد دولتی عشایر خوزستان زیر رهبری شیخ‌خزعل
۱۹۲۵: تارومارکردن اتحادیه‌ها و حزب‌کمونیست ایران به‌وسیله رضاخان
۱۹۲۵، ۳۱ اکتبر: تصمیم‌مجلس پنجم دربارهٔ برکناری دودمان قاجار از سلطنت ایران و واگذاری آن به‌دولت موقت رضاخان
۱۹۲۵، ۱۲ دسامبر: اعلام مجلس مؤسسان مبنی‌بر سلطنت رضاشاه درایران
۱۹۲۶، ژوئن- اکتبر: قیام دهقانان و سربازان در آذربایجان ایران، گیلان، خراسان و فارس
۱۹۲۷-۱۹۲۸: نزاع ایران و انگلیس برسر مسئلهٔ بحرین
۱۹۲۷، اول اکتبر: امضای قرارداد شوروی - ایران در باره تضمین بیطرفی هردو دولت
۱۹۲۸، مه: الغای رژیم‌کاپیتولاسیون و برقراری آزادی عمل در تعرفه‌گمرکی
۱۹۲۸: ایجاد بانك ملی‌ایران
۱۹۲۸-۱۹۳۰: قیام ضد فئودالی دهقانان و قیام عشایر
۱۹۲۹: اعتصاب‌کارگران شرکت‌نفت ایران و انگلیس. اعتصاب کارگران راه‌آهن در مازندران
۱۹۳۰: انتقال حق‌انتشار اسکناس ازبانك انگلیسی شاهنشاهی به‌بانك‌ملی‌ایران
۱۹۳۱، ۲۵ فوریه: تصویب قانون انحصار تجارت خارجی. اعتصاب کارخانه پارچه‌بافی «وطن» در اصفهان
۱۹۳۱، مه: صدور قانون ضدکمونیستی
۱۹۳۳، ۲۹ آوریل: تمدید قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران
۱۹۳۵: صدور فرمان رفع‌حجاب وتغییرلباس. فرمان تغییر نام «پرس» به‌ایران
۱۹۳۷: امضای پیمان سعدآباد به‌وسیله ایران، ترکیه، عراق وافغانستان
۱۹۳۸: محاکمه رهبران و فعالان حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌ها («گروه ۵۳ نفری»)
۱۹۳۸: راه افتادن راه‌آهن سرتاسری ایران
۱۹۳۹، ۳ سپتامبر: اعلام بیطرفی دولت ایران در جنگ دوم جهانی

۱۹۴۱، ۲۶ ژوئن: یادداشت‌دولت شوروی به‌ایران‌مبنی‌بر‌فعالیت‌های‌خرابکارانه و جاسوسی عمال آلمانی در ایران

۱۹۴۱، ۱۹. ژوئیه و۱۶ اوت: یادداشت مشترك انگلیس وشوروی دراین‌باره

۱۹۴۱، ۲۵ اوت: ورود ارتش‌های شوروی و انگلیسی به‌ایران

۱۹۴۱، ۱۶ سپتامبر: برکناری رضاشاه از سلطنت به‌سود پسرش محمدرضا

۱۹۴۱، ۱۹ سپتامبر: فرمان دولت مبنی برآزادی زندانیان سیاسی

۱۹۴۱، اکتبر: تشکیل حزب توده‌ایران

۱۹۴۲، ۲۹ ژانویه: امضای قرارداد شوروی ـ ایران ـ انگلیس مبنی‌بر اتحاد این سه دولت علیه‌آلمان هیتلری

۱۹۴۲: ورود ارتش امریکا به‌ایران

۱۹۴۲-۱۹۴۳: دعوت قوام‌السلطنه ازمستشاران امریکائی به‌منظور خدمت در ارتش و ژاندارمری ایران

۱۹۴۳، ۸آوریل: امضای قرارداد بازرگانی ایران و امریکا

۱۹۴۳-۱۹۴۵: احضار هیئت مالی میلسپو برای بار دوم

۱۹۴۳، ۲۸ نوامبر- اول دسامبر: تشکیل‌کنفرانس سران سه کشور، شوروی، امریکا و انگلیس در تهران و اعلامیه آنها درباره ایران

۱۹۴۳، نوامبر: تشکیل انجمن فرهنگی ایران و شوروی

۱۹۴۴، اوت: نخستین‌کنگره حزب توده ایران

۱۹۴۵، فوریه: تارومارکردن‌سازمان‌حزب‌توده‌ایران در یزد، اصفهان وشهرهای دیگر ایران

۱۹۴۵، اواسط: تشکیل حزب دموکرات آذربایجان در آذربایجان ایران

۱۹۴۵، ۲۵-۲۸ اکتبر: نخستین‌کنگره حزب دموکرات‌کردستان در مهاباد

۱۹۴۵، ۲۰-۲۱ نوامبر: مجمع عمومی خلق‌آذربایجان ایران

۱۹۴۵، ۱۲دسامبر: گشایش مجلس‌ملی‌آذربایجان ایران وتشکیل‌دولت‌خودمختار

پایان ۱۹۴۵: اوج‌گیری جنبش دموکراتیك درتمام استانهای ایران

۱۹۴۶، ژانویه: تشکیل دولت خودمختارکرد در مهاباد

۱۹۴۶، ۴آوریل: امضای قرارداد ایران وشوروی درباره تشکیل شرکت‌سهامی مختلط ایران وشوروی برای بهره‌برداری از نفت شمال

۱۹۴۶، ۱۳ژوئن: امضای موافقت‌نامه دولت مرکزی ایران با رهبران دولت

خودمختار آذربایجان

۱۹۴۶، ۱۴-۱۶ ژوئیه: اعتصاب سیاسی همگانی در تأسیسات نفت جنوب در خوزستان

۱۹۴۶، ژوئیه ـ اوت: هجوم دولت علیه حزب توده ایران و سازمانهای دموکرات دیگر

۱۹۴۶، اول اوت: ترمیم کابینهٔ قوام در پیوستن سه‌تن از اعضای حزب توده ـ ایران به‌کابینه

۱۹۴۶، اکتبر: موافقت دولت ایران با خانهای عشایر جنوب ایران و اخراج سه تن از اعضای توده‌ای‌کابینه

۱۹۴۶، ۱۰دسامبر: درهم شکستن‌جنبش‌های دموکراتیك درآذربایجان‌وکردستان به‌وسیله ارتش دولتی

۱۹۴۷، ۳۱ مارس: اعدام رهبران حزب دموکرات‌کرد

۱۹۴۷، نیمه اول: پیگرد سازمانهای‌حزب توده ایران، اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیك دیگر

۱۹۴۷، ۶ اکتبر: انعقاد قرارداد امریکاـ ایران وفعالیت‌میسیون نظامی امریکا درایران

۱۹۴۷،۲۲ اکتبر: تصمیم‌مجلس‌مبنی‌بر لغوقرارداد۴آوریل۱۹۴۶ ایران‌وشوروی

۱۹۴۸، ۲۳-۲۶آوریل: دومین‌کنگره حزب توده ایران

۱۹۴۸-۱۹۵۵: نخستین برنامه ۷ ساله پیشرفت اقتصادی ایران

۱۹۴۹، ۴ فوریه: سوء‌قصد تحریك‌آمیز به‌جان شاه. غیر قانونی‌کردن حزب توده‌ایران‌به‌وسیله‌دولت، فشارسخت‌برسازمانهای‌دموکراتیك

۱۹۴۹، آوریل ـ مه: تأسیس‌سنا، تشکیل مجلس مؤسسان ومحدودکردن حقوق قانونی مردم

۱۹۴۹، ۲۷ ژوئیه: رد به‌اصطلاح «قرارداد متمم» نفت از سوی مجلس ۱۵

۱۹۴۹، اکتبر: تشکیل سازمان جبهه‌ملی مخالف دولت

۱۹۵۰، ۲۳ مه: امضای قرارداد نظامی بین ایران و امریکا در واشنگتن

۱۹۵۰، ژوئیه: جمع‌آوری‌امضاء مبنی‌بر موافقت بیانیه‌صلح جمعیت طرفداران صلح‌استکهلم(دردسامبر۱۹۵۰ـ۵۰۰هزار امضاء جمع‌آوری‌شد)

۱۹۵۰، ۴ ژانویه: امضای قرارداد بازرگانی شوروی ـ ایران

پایان ۱۹۵۰ـ آغاز ۱۹۵۱: جنبش توده‌ای علیه شرکت نفت انگلیس و ایران

۱۹۵۱، ۱۵ مارس: تصمیم مجلس شورا دربارهٔ ملی‌کردن صنعت نفت

۱۹۵۱، مارس ـ آوریل: اعتصاب عمومی در تأسیسات شرکت انگلیس ـ ایران

۱۹۵۱، ۲۹ آوریل: انتصاب مصدق به‌نخست‌وزیری ایران

۱۹۵۱، ۱۷مه: نخستین‌کنگره جمعیت ملی پیکارعلیه شرکت‌نفت انگلیس‌وایران

۱۹۵۱، مه ـ ژوئن: مداخله انگلیس و امریکا درامور داخلی ایران به منظور انصراف این دولت از اجرای قانون ملی شدن نفت

۱۹۵۱، ۱۵ ژوئیه: ورود هریمن به‌ایران؛ سرکوبی خونین تظاهرات مردم که علیه ورود او به‌ایران برگذار شده بود

۱۹۵۱، اکتبر: برکنارکردن کارشناسان انگلیسی از صنعت نفت ایران؛ ارجاع مسئله نفت به‌شورای امنیت سازمان ملل‌متحد

۱۹۵۱ـ نیمه اول ۱۹۵۳: جنبش ضد فئودالی دهقانان، اعلام کمك همگانی به دهقانان. اعتصابهای بی‌شمار سیاسی و اقتصادی کارگران درتهران، آبادان، اصفهان ومراکز صنعتی دیگر ایران

۱۹۵۲، فوریه: دومین‌کنگره جمعیت ملی‌پیکار علیه شرکت‌نفت ایران وانگلیس

۱۹۵۲، ۱۶ ژوئیه: استعفای مصدق درنتیجه توطئه امپریالیست‌ها

۱۹۵۲، ۱۸ ژوئیه: انتصاب قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری ایران. تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم، برخورد خونین تظاهرکنندگان با پلیس و ارتش در تهران

۱۹۵۲، ۲۱ژوئیه: استعفای‌قوام‌السلطنه وانتصاب مجدد مصدق به‌نخست‌وزیری

۱۹۵۲، ۲۲ اکتبر: قطع روابط سیاسی ایران با انگلستان

۱۹۵۲، ۲۳ اکتبر: تصویب قانون امنیت اجتماعی، ممنوع کردن میتینگ‌ها، تظاهرات و اعتصاب‌ها

۱۹۵۲، اکتبر: تصمیم دولت مصدق درباره افزودن ۱۰٪ به سهمیه محصول دهقانان و الغای عوارض جنسی

۱۹۵۳، ژانویه: تصویب‌قانون‌بیمه‌های‌اجتماعی(خسارت‌بیکاری‌وبیماری‌وغیره)

۱۹۵۳، ۹ اوت: کودتای ارتجاعی ژنرال زاهدی. تارومار کردن سازمانها و روزنامه‌های پیشرفته، متلاشی کردن جبهه‌ملی؛ بازداشت‌های دسته‌جمعی وسرکوبی شرکت‌کنندگان‌درجنبش‌های دموکراتیك

۱۹۵۳، دسامبر: تجدید روابط سیاسی ایران با انگلستان

۱۹۵۴، اوت ـ سپتامبر: بازداشت دسته‌جمعی افسران پیشرفته ایرانی وغیر نظامیان

۱۹۵۴، ۷ دسامبر: صدور حکم اعدام ۱۲ تن از رهبران حزب توده ایران و اتحادیه‌های دموکراتیک

۱۹۵۴، ۱۹ سپتامبر: امضای قراردادنفت دولت ایران با کنسرسیوم بین‌المللی نفت

۱۹۵۴، ۲ دسامبر: امضای موافقت‌نامه شوروی ـ ایران درباره سازمان دادن خطوط مرزی ومسائل مالی

۱۹۵۵، سپتامبر
۱۹۶۲، سپتامبر: دومین برنامه پیشرفت‌اقتصادی ایران

۱۹۵۵، اکتبر (تصویب شاه ۳نوامبر): شرکت ایران درپیمان تجاوزکار بغداد

پایان ۱۹۵۵: تصویب قانون تخفیف به‌سرمایه‌گذاریهای خارجی

۱۹۵۶، ۲۵ ژوئن ـ ۱۳ ژوئیه: بازدید شاه ایران، محمدرضا پهلوی از اتحاد جماهیر شوروی

۱۹۵۶، ۲۹ ژوئیه: تصمیم شوروی درباره واگذاری دارائی شرکت‌سهامی‌نفت خوریان (۱۹۲۵ تشکیل شد) به‌رایگان به‌ایران

۱۹۵۷، ۱۶آوریل: انعقاد قرارداد شوروی ـ ایران درباره‌عبور ترانزیتی کالاها

۱۹۵۷، ۱۱ اوت: انعقاد قرارداد ایران وشوروی درباره تهیه طرحهای استفاده مشترك از رودخانه‌های مرزی ارس و اترك

۱۹۵۷، اوت: واگذاری امتیاز نفت به‌کمپانی نفتی ایتالیائی «آجیپ میزاریا» (سیریپ)

۱۹۵۷: تشکیل حزب بورژوامالك «مردم»

۱۹۵۸، ۱۱ مه: اعدام خسرو روزبه عضوکمیته مرکزی حزب‌توده ایران

۱۹۵۸، مه: واگذاری امتیاز نفت به‌کمپانی امریکائی «پان‌امریکن پترلیوم ـ کورپوریشن»

۱۹۵۸، ژوئیه: اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌ها در تهران، پیدایش موج تازه اعتصابی در ایران

۱۹۵۸: تشکیل‌حزب مالك بورژوای «ملیون»

۱۹۵۹، فوریه: قطع مذاکرات ایران وشوروی به‌وسیله دولت اقبال

۱۹۵۹، ۵ مارس: امضای پیمان دوجانبه ایران با امریکا

۱۹۶۰: تشکیل سازمان اوپك (سازمان‌کشورهای نفت‌خیز) با شرکت ایران

۱۹۶۰، ۱۱ ژانویه: تیراندازی پلیس وژاندارمری بروی‌تظاهرکنندگان درتهران

۱۹۶۰، مارس: تصویب قانون اصلاحات کشاورزی در دوره ۱۹ مجلس شورا وسنا
۱۹۶۰، تابستان: تجدید فعالیت جبهه‌ملی
۱۹۶۰، اوت: اتحاد حزب‌توده ایران وحزب دموکرات آذربایجان
۱۹۶۰، اوت - ۱۹۶۱، مه: لغو انتخابات قلابی نمایندگان مجلس دورهٔ ۲۰ به‌وسیله شاه
۱۹۶۰-۱۹۶۱: هیجان دانشجویان و تظاهرات علیه سیاست اقبال
۱۹۶۰، پایان - آغاز ۱۹۶۲: رشد جنبش‌اعتصابی‌کارگران ومستخدمان،حمله ضد فئودالی دهقانان
۱۹۶۱، ۱۸ مه: میتینگ‌توده‌ای درتهران وتقاضای لغوشرکت ایران دربلوک‌های نظامی
۱۹۶۲، ۲۱ ژانویه: تظاهرات ضد دولتی دانشجویان دانشگاه تهران
۱۹۶۲، ۹ ژانویه: تصویب قانون جدید درباره اصلاحات‌ارضی
۱۹۶۲، ۱۵ سپتامبر: یادداشت دولت ایران به‌شوروی درباره اطمینان‌دادن از اینکه این دولت اجازه ایجاد پایگاه موشکی به‌خارجیان را نخواهد داد
۱۹۶۳، ۲۶ ژانویه: انجام همه‌پرسی عمومی دربارهٔ اصلاحات، تصویب‌قانون متمم اصلاحات‌ارضی
۱۹۶۳، ۳ مارس: صدور فرمان واگذاری حقوق برابر مردان به‌زنان ایران در انتخابات مجلس
۱۹۶۳، آغاز ژوئن: حملات ضد دولتی درتهران، قم، ری، مشهد، با پشتیبانی مالکان بزرگ و روحانیان مرتجع، که‌ازاصلاحات دولت ناراضی بودند.
۱۹۶۳، ۲۷ ژوئیه: امضای قرارداد همکاری اقتصادی و فنی شوروی و ایران، که ضمن آن ساختمان تأسیسات ئیدروالکتریك در رودخانه ارس، لاروبی مرداب پهلوی، ساختمان کارخانه تولیدماهی و ۱۱ سیلو پیش‌بینی می‌شد.
۱۹۶۳، دسامبر: تشکیل‌حزب دولتی «ایران‌نوین»
۱۹۶۳-۱۹۷۳: اجرای اصلاحات‌ارضی و اصلاحات دیگر
۱۹۶۴: تشکیل سازمان همکاری منطقه‌ای (ایران، پاکستان، ترکیه)
۱۹۶۶، ۱۳ ژانویه: امضای قرارداد ایران و شوروی درباره تأسیس کارخانه

ذوب‌آهن با کمك شوروی در نزدیکی اصفهان، کارخانه ماشین‌سازی در اراك و لوله‌کشی گاز

۱۹۶۶، ۱۵ اوت: قرارداد ایران ـ رومانی دربارهٔ ساختمان‌کارخانه تراکتورسازی در تبریز به‌کمك رومانی

۱۹۶۷: تصویب قانون افزایش حقوق زنان در رابطه با خانواده

۱۹۶۹، ژانویه: تصویب قانون فروش زمین‌های مالکان متوسط و کوچك به‌دهقانان

۱۹۷۰: پایان ساختمان لوله‌کشی گاز سرتاسری

۱۹۷۰-۱۹۷۱: آشفتگی دانشجویان دانشگاه تهران

۱۹۷۱، فوریه: حملهٔ مسلحانه به‌پاسگاه ژاندارمری سیاهکل (گیلان)

۱۹۷۱، ۱۵ اوت: حل مسئله بحرین، اعلام استقلال بحرین

۱۹۷۱، اول دسامبر: ارتش ایران جزایرکوچك ابوموسی تمب بزرگ و تمب کوچك را در خلیج‌فارس اشغال‌کرد

۱۹۷۱، دسامبر: قطع روابط سیاسی عراق و ایران

۱۹۷۱، ۲ دسامبر: به رسمیت شناختن فدراسیون شیخ نشین‌های خلیج فارس به‌وسیله ایران

۱۹۷۱-۱۹۷۶: سرکوبی توده‌ای واعدام ومحکومیت‌های سنگین‌در دادگاههای نظامی

۱۹۷۲، اوت: اعتصاب‌کارگران حمل و نقل شهری درتهران

۱۹۷۳: گسیل‌داشتن ارتش‌ایران برای سرکوبی‌جنبش پارتیزانی درظفار(عمان)

۱۹۷۳، اکتبر: بازداشت ۱۲ تن از اعضای یك گروه مخفی‌که به‌دربار نزدیك بودند، به‌اتهام سوء قصد به‌شاه و خانواده‌اش

۱۹۷۳: انعقاد قرارداد باکنسرسیوم مبنی بر تحویل رسمی تأسیسات وپالایشگاه نفت به‌دولت ایران و تضمین واگذاری فروش‌نفت به‌وسیله کمپانی‌های وابسته به‌کنسرسیوم به‌مدت ۲۰سال

۱۹۷۳، اکتبر: تجدید روابط دیپلماتیك‌دولتین‌ایران وعراق به‌ابتکاردولت‌عراق

۱۹۷۵، مارس: انحلال تمام احزاب سیاسی موجود ایران وادغام‌آنها در حزب واحد «رستاخیز»

۱۹۷۵: صدور قانون‌فروش۹۹٪ سهام‌کارخانه‌های دولتی و۴۹٪ سهام‌تأسیسات خصوصی به«مردم».